

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232873

UNIVERSAL
LIBRARY

جاء الحق وهو الباطل الباطل كاد

نعمه كرمين آوان بركات نشان سلفان في كتاب مستطاف

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

نار وانه من العبد المذنب

المقالة السادسة قال الفاضل اجتهد هذا الله تعالى الى سبيلين التمسك بطريقين انما
 يميز بين حاديهما بطريق ثلثة مذكورة ثابت است واین مرقی است که برای خلفای خلفه حاصل فرموده است بحرفه قال العجیب ادعا
 نیست و ثبوت خلافت نیز بدلیل ثلثة از عجایب افادات جناب بحجته الزانی و عدم اطلاق قول آخر است بعینیت از کلام است بحجته
 عجیب بگریه شایسته گفت با نیست بگریه که الف با حرف ن تان آمده که وقت خروج اقامت من بنی السعویة بعیت اهل حل و عقد
 بطوریکه عقیده مدعا باشد صورت گرفته و استخلاف بر بقدرت محاش مفید بوده و نه و استیلا بر روی کار آمده بخلاف خلفا
 راشدین چه احادیث بسیار و مقبولیت خلافت راشده ایشان و اردوست که عند تحقیق نص بر مدعا نماند مشهوره کائنات
 امامت ایشان بعیت اهل حل و عقد و تکرید گردیده و غالباً استیلا اهل اسلام بر کفار و گوناگون ساجدی پدید آمده که بنیان
 سلطنت کسری و قیس و سیم شکسته و حتی احتمالات الهی ضمن آن مطابق وعده صادق قرآنی جلوه ظهور گرفته چنانچه حضرت
 امیر رضی الله عنه نیز اعتراف بدان فرموده اند اما ذکر کتب شیعه در آن گشته و این من ذاک و این السکک و السکک و علاوه
 مصنفات معتبرین امامیه که در وضع و نام خلافت بحسب جوایب عیوب ایشان عمر بنی فرود را منت ساخته اند افعال الزنا فیه روا
 و الخرجت خلافت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین نیست و این از عجایب قدرت الهی در رنگ ترست مری علی السلام بانه
 فرعون است و این گفته ابو صرح و شود و سبب نیز که از اخبار و هر چند ذکر آن روایات درین باب معتسر امام و گذشته در انجاش
 درین زبان که مخاطب طبع بدعی بطلان شهادت فرزند بزرگوار سید النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و غالب مخلصین برافزوده
 متعجب باشد پس حق انکار اهل حق را نفی و در هر کفای کلینی بحسب اقامه ما فی فی الله و کما یطهره ابو نعیم و غیره متعجب در حال جان بدلیل آنکه در حدیث
 للنبیین و کما یطهره ابو نعیم و غیره متعجب در حال جان بدلیل آنکه در حدیث

[illegible]

انما فصل محجب نظر با دعوای اهل بیت بنیامیت بعد و غیر سید است اگر چه نظر بکلام ضلالت نظام
 لیسیر که بعضی اکابر و در حق سید انبیا و صدق و ما یطوق عن الهوی کون هوکاک و کجی یوحی گفته بود و بعد
 نباشد لکن الحمد لله بصدق قول قائل و لقد لم علی الیقین بنیامیت ثم قلت لایمینی اعراض ارباب
 خشونت او کردیم باجماع آنفا بمعرض بیان آمده و بدلائل باهره و براین قاهره باثبات رسیده که وقت
 نهضت جناب سید الشهدا علیه افضل التحتیه و الثنا بمعیت اهل مدینه و اهل شام که صحابه کرام و تابعین
 عظام و قرأ قرآن بودند باینید واقع شده و استخلاف بنابر تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیره عقیده
 او گردیده و تفرغ به کشش پیش ازینش بوده فلما طول الکلام با عادتہ اما آنچه گفته که احادیث بسیار در حقیت
 و عقوبت خلافت خلفای ثلاثه وارد است لیس اگر ادا ازین احادیث احادیثی هست که در کتب اهل سنت وارد شده
 عقیده اصنامیت و معده امراض است با حدیث صحیح متفق علیا که دلالت بر حج بکفر و نفاق و بطلان خلافت ثلاثه
 دارد و معلوم است که اقرار العقل و علی انفسهم مقبول و ان اقرارهم لانفسهم و اگر ادا ازین احادیث بدست
 ماست حاشا شتم حاشا که در کتب معتبره حدیثی ثبت خلافت راشده و غیره راشده آنها وارد شده باشد
 و قطعیست است نشان بیعت اهل حل و عقد بود و با وجودی که جناب و اتمام کتب که اعلام صحابه و فضل اهل حل و عقد
 بود و یک معیت صحابین عباده سید الضار و ادم الحیات و دیگر صحابه کرام حج البطلان است و استیلا اهل اسلام
 بر کفار اگر ادا میل حقیت باشد فتح حصن بستان و معصمه و غیره که در وقت عبد الملک بن مروان واقع شده
 و غلبه تیور و غیره باطلین که بر اکثر بلاد کفار حاصل گردیده دلیل حقیت خلافت آنها نیز خواهد بود و آنچه نوشته
 که معنی استخلاف ائمه در ضمن آن مذکور و عده صادق و قرائن جلوه ظهور گرفته آنچ پس قطع نظر از تنگ و درستی
 استخلاف لفظ انواء عملاء و اصحاب است و وارد است و خلفای ثلاثه ازین هر دو وصف عاری بودند میگویم که
 دو حال خالی نیست یا آنکه خلفای ثلاثه وقت نزول موعود باین وعده و مراد ازین آیت بودند یا اینکه هر صاحب
 ایمان که او را قهر و استیلا حاصل شود صدق این آیت است بر تقدیر اولی ثقیل که الضار لیه بودند اما بر منکر امیر
 در زیر و غیره انکار بیعت نموده بودند البتة احد الخلفاء می گفت که باوجود عده الخلیفه همگی انکار شما بر وجه است و دست
 باین الامین ترشیش نمیزد و نیز در حضور قول عمر در حق ابو عبیده آمد و یک باب یک یک بی معنی خواهد شد و هم
 تعیین شوری در اشخاص سه که خلیفه ثانی نموده لاختصار الحق فی عثمان علی هذا التقدير نیز درین صورت قول
 صدیق انما الخلیفه بعده و لقیی سالت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بل الانصار نے هذا الامام حق قول
 عمر ان بیة ابی بکر کانک قلت فی الله شر ما بی معنی می شود و نیز جناب و اتمام در حضور
 حیرت که معیت تا عمر شش ماهی فرمود و بر تقدیر ثانی لابد است که مصداق آیت موعود بود و بعد
 ائمه خال المؤمنین معاویه باشد زیرا که بعد قتل صحابه کبار و محاربه حیدر کرار و شهادت نمودن حضرت
 عمار اگر چه او شان را تسلط حاصل شده بود لیکن بعد از مسموم ساختن سید جوانان اهل بیعت

تسلط عام حاصل گردیده بود و تأدیت مدیه بلامنازع و فراحم خلافت مرمود و مستان غیره بلامنازع در عده متفق
 گردیده بآیا اگر نظر انصاف ملاخط نماید خلافت عثمان بسبب مخالفت اهل مصر و عدم شرکت اهل منیه تا آنکه بوقت قتل
 رسید مصداق تکلیف نیست و خلافت معاویه صدق آنست و یونیه قول بن حجران خلافتی که گشت مصدق است
 باینکه اهل انوشین با اتفاق اهل سنت ثابت است بیکدیگر و هیچیک از ایشان او دریده خلافتش ثابت است
 گماید علیه آن خلافت امیه المومنین بمقتضای اهل المذنبه علی بن ابی طالب و الرسول که فی جامع الاصول و تسلط و مکر و غیر ثابت است
 باینکه زیاد از تسلط و مکر و خلافتی که بود پس الحاح در داخل و عدم استحکام آنجا بود و خوشحال محیب که در دیر همان ثابت
 است باینکه زیاد از تسلط و مکر و خلافتی که بود پس الحاح در داخل و عدم استحکام آنجا بود و خوشحال محیب که در دیر همان ثابت
 پس ناشی از غلط فکری محیب و بیانست و در وقت فاضل غریب است که الحاق کردیم مذکور در عبارت موروثا سیالیا بالانوار انوار
 علی بن ابی طالب و مکر و خلافتی که بود پس الحاح در داخل و عدم استحکام آنجا بود و خوشحال محیب که در دیر همان ثابت
 عیوب شان عمر غریب و در وقت فاضل غریب است که الحاق کردیم مذکور در عبارت موروثا سیالیا بالانوار انوار
 که علمای فقه ثلثه عشر بر اینهم اند که نصف و مکر طاعنی و مثالب خلفای ثلثه از کتب معتده اهل سنت و جماعت می نمایند
 و در جمعی یکسایط که کلامی علمای امیه نموده کائنات و شایسته ظهور در کمال انجلا و ظهور است پس آنچه بگوید که علمای
 در وقت فاضل غریب و در وقت فاضل غریب است که الحاق کردیم مذکور در عبارت موروثا سیالیا بالانوار انوار
 بالجماعه که نصف و مکر طاعنی و مثالب خلفای ثلثه از کتب معتده اهل سنت و جماعت می نمایند
 جناب ولایت ابی تمام اهل اسلام ماند و حال المومنین معینین ابرای وضع احادیث و در مناقب خلفا ثلثه معین نموده بود و کمال
 علیه ابن ابی العزیز الشرح و غیره فی غیبه و غرض از اینمکه تمام نقطه اخفای مثالب نفس سوار طاعن خلفای ثلثه و علای
 برین علمای و معینین اهل سنت حذفت و اسقاط و تحریفیات در احادیث نمودند تا باین حد رسید که اگر روی کار آن زمانه با وجود
 مسلم فقه کاذب و فاضل غریب و در وقت فاضل غریب است که الحاق کردیم مذکور در عبارت موروثا سیالیا بالانوار انوار
 آنکه شایسته است که فاضل غریب و در وقت فاضل غریب است که الحاق کردیم مذکور در عبارت موروثا سیالیا بالانوار انوار
 لیسوالی و اولیاد که راوی آن جناب عمر و عاص اند لفظ ابی طالب حذف نموده و بعضی شراح ابی البیاض بعضی ابی العاص
 و بعضی مصنفین ابی طالب ذکر نموده اند و کمال من اظهار پس با وجود چنین اتهام سلاطین بیهوده بخندین بوجود و مذکور
 بودن طاعن خلفای ثلثه در کتب معتده اهل سنت از حجاب قدرت الهی در رنگ تربیت حضرت موسی بن جعفر و حضرت ایزد انوار
 هر چه در حدیث و کتب معتده اهل سنت از حجاب قدرت الهی در رنگ تربیت حضرت موسی بن جعفر و حضرت ایزد انوار
 نموده اند و یاد دهنده آن از دست ظلم است بزرگ باشد و شهادت فاضل غریب و در وقت فاضل غریب است که الحاق کردیم مذکور در عبارت موروثا سیالیا بالانوار انوار
 تخلفه نیز بذیل استدلال باینست اختلاف اعتراف بآن نموده چیست قال و از آنکه دیگر که بعد از حضرت امیر سید
 شد و چه حرف توان زد که همدان وقت حاضر نبودند و تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان
 نیز شایسته و واقع نشد و بهم امری داشتند بلکه همیشه خیالین و حقانی بودند و راستی پس فرض محال اگر کسی دال برین خطای ثلثه

وصلینا وصنا وعلما غیر اکثر اسلام علی امینا باشد که وانا لرحم واک قال ابی کنی انا والذی نفس عمریده لودودت
 ان ذلک یرونا وان کل شئ علفه بعده بخونامه کفانا لاسایر اس نقلت ان بایک الله کافر کفر واداه لبقار
 حضرت سلامت اندک انصاف فرماید که اگر خلافت خلفای ثلاثه حق بود چه را خلیفه ثانی قسم شرعی یاد کرد و بزرگوار است
 میدارم که اعمال سابقه برین در شود و امور یک بعد از آن حضرت نموده هم حقوق گردانید بکلام ظاهر میشود که خلیفه ثانی القیصر الاول
 بر اعمال سابقه خود نیز بخوبی حیط عمل نموده چه جای حال الله سبحانه الله خلیفه ثانی با آنکه در انی عارف نباشد باینکه حصول خلافت
 شام و بن بوجب بشارت رسول مومن باعث حقیقت خلافت موم حصول امر و ثواب ربی در این است و فاضل است
 عارف بان ان هذا الشئ عجاب و احب فی سیرارک امام زاهدی در تفسیر این حدیث میگوید که ای خدای تعالی
 سوارات سید الوصی که بنسب النبیین بوده است و یک فقره آن نیست نقلت ما الحق قال الاسلام والقرآن الاولایه است لیک
 باینکه تمام علما این است بطلان انصاف این فقره را ملاحظه فرمایید و ارشاد نمایند که هرگاه مراد از حق ولایت متبینه بطریق خیار است
 ولایت خلفای سابقین باطل خواهد بود و این را تحصیل محتاج شام غیره دلیل حقیقت خلافت ثلاثه باشد و توجیه حقیقت خلافت
 منتهی بطریق خیار میسر بود و دلیل بطلان خلافت آنها نباشد الحق که در چنین آیات در تفاسیر و کتب معتبره اهل سنت مقبضه
 آیت دانی برایت میگوید که ان یظنوا انهم بالله کافوا هم ذالک الله صمد یومر به کواکبه الکواکب ان اولیهم مومر
 بخانه نوع است **قول** شیخ ابن بابویه علی الاطلاق و کمال امامیه است کما نص علی ذلک غیر ما منم انچه درین
 آورده آخ قول لاریب که شیخ صدوق رحمه الله علیه مدحین فقهای قدما می فرماید باشد و در جلال عظمت شان ایشان را
 دیگر قیام غلاما کما نیست اما علی الاطلاق و کمال بودن ایشان حرمی است که تا حال احدی بآن مقویه نشده و فضل الله
 نیص علیه غیر واحد منم و در اینجا که از همین نقل کرده بعین بصیرت آنرا ندیده و کولانه در صد و از آن گذشته و اقتصار بر
 محصل بعض فقرات از تمییز لا تقر به الصلوة نموده بر طلب باطل خودش احتجاج از آن نموده و تماشای نیست حدیث
 ابو فضل علی بن ابراهیم بن محمد بن عثمان الدقاق قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الکوفی قال حدثنا سهل بن زید ماد الامی عن محمد بن
 بن عبد الله بن ابی حمزه عن سیدی علی بن محمد بن علی الرضا عن ابی محمد بن علی قال قال رسول الله علیه و آله ان باکرمکم
 اسمع وان عمری بمنزله البصران عثمان بنی بمنزله الفواد قال فلما کان من الغد دخلت علیه و عنده امر یومر به ابوبکر و عمر
 عثمان فقلت لیا یتبعکم التل فی اصحابک و لا قولنا فاهو قال نعم ثم اشار الیهم فقال هم اسمع و البصر الفواد و سید
 عن عتبی نه افاشا لاسه علی بن ابی طالب ثم قال ان الله عز وجل یقول ان السمت فی البصر الفواد کل و لیا
 کان عندهم کما ثم قال و عرقه بل ان تبعه امتی لم یوفون لهم القمه و س یوفون عن لایه و ذلک قول
 الله عنه رجس و یفقه هم انهم مکتون و هم کما برین جماعه شدی پس میگوید که اول الاسلام که روایت
 مذکور صحیح السند باشد زیرا که حال حبیبی از روایت آن نزد اکثر صحاب عال محل بحث و کلام و طرح و ملامت است
 از آنجه است سهل بن زیاد الامی قال انما شئی انه ضعیف فی الحدیث غیر متقدم
 فیه و کان احمد بن محمد بن عیسی شیهه علیه بالعلم و الکذب و اخرجه من قسم الی الی و کان

پسندید و قال این ضایع می‌باشد که آن ضعیف جداست و روایتی که از صاحب کمال محمد بن عیسیٰ الاشعری خارج می‌گردد
 و ظاهر البراهین منه و بیانی اشعری عن السماع منه و الروایة عنه و میر می‌المرسلین و یعتقد المجهولین که انی الخلاصة و قال الکاتب
 قال علی بن محمد القتیبی سمعت القفیل بن شاذان یقول انی ان قال مولای یقنی ابوسعید الدامی و یقول هو احمق منی و
 چنین کسی که علمای جلیل القدر شهادت بر فساد روایت او و کواهی بر سفاقت او داده باشند باز باید اعتبار ساقط و از
 نظام حجت باطل است در روایت ضعیفه در کتب اصادیث لیسلی بر مقبولیت آن بر روایت نزد محققین نمیتواند شد
 زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماکوله در کتب فریقین اندراج یافته و علمای آن تلقی بقبول آن کرده اند و اینجاست که علمای
 فریقین بر این تیر تمییز از تقسیم و تفریق فاسدانه تسلیم می‌دهند و کتب رجال و تبیین امارات و صحت و ضعف اقوال نموده اند
 و ثانیاً باینکه علمای صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جمله خیال حادث است معارضه با اخبار متواتره تفهیم
 علیها نمی‌تواند کرد و مصداقیت مقاومت با جماع عترت ظاهر و علمای ملت زاهره نمی‌تواند داشت فلا یسألنا
 مع ما فی مضمرها من کما کفرنا ظاهر و معین بدر روایت مذکور که معترض رابعاً الشرح صدر بسبب عدم
 فهم امر گردیده و مخالفت مسلک کافعی اسلام است اما مخالفت آن با مذهب اما میسلس ظاهر و میانی مستثنی می‌باشد
 است و اما مخالفت آن با معتقد است پس بسبب اسلام آن است و فضیلت ثالث را بر اولین زیرا که فواد به نسبت
 مسیح و بعد از فضل است و از جمله اعضای ربه محسوب می‌شود و لزوم بر این است و فضیلت ثالث بر اول و ثانی
 بدین است و معروض که لا جماع الکتاب من اقصی الاصل الی الله من فضلیته الشیخین و ریاستهما علی الثالث
 پس استدلال که چون اثبات فضیلت شایخ مثنی بر این روایت است گفتون مسند قول قائل گردیده است و بهب
 الحار لیستفید لنفسه من کتاب مالک از انان به لازم روایت مذکوره طریح یا یا اول خواهد بود و رابعاً روایت مذکوره
 علاوه بر مخالفت آن با جماع علمای اسلام منافی عقل و اولوالباب است و چون منقول العوام تفصیل اجمال و تبیین مقال این
 است که چگونه ممکن می‌تواند شد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم در حق کسانیکه فاضله بود و شایسته
 تکرار و از غزوات موسوم و اوبارشان بل غزواتی عن الزحف و محاربات کموی بود چنین کلمه که دلالت
 بر اختصاص مدم افتراق دارد و فرموده باشند از آدم تا انیدم هیچ کوشی نشیده باشد که وقت جدال و منازات
 رجال چشم و گوش دل و هوش شخصی از وی جدا شده باشند و بنابر ظاهر مقادروایت مذکوره لازم می‌آید
 محال است ادب نسبت بجناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلا عن المسلمین لانفاق الناس علی ان
 صلی الله علیه و سلم کلن ارباب شایسته خیر فافت و لا غاش و خامساً دلالتش بر اختصاص بائمه که اول فضیلت
 مشایخ نموده باشد ممنوع است زیرا که اراده تشبیه نام که عبارت از اختصاص کامل متبیین فضیلت است مستثنی
 و از شواهد انیمقال است استعجاب حضرت امام حسین علیه السلام از ظاهر مقاد و استفسار از معنی مراد
 زیرا که حال انیمقال نزد اهل بیت که معاد حق هم الصبر بحافی البیت و اخوان بمراد جناب رسالت مآب بوده اند نظیر قول
 موسی و مودعت الربیع التعل که از تعلیل مجاز عقلی است بوده و عرض از این استفسار را ظاهر و کشف است و بهب

فرغته بلیه بر معنی مراد و استحقاق العقل از غزوات خدای تعالی بر جمیع مظاهر و جمیع دیران بوده و پس در اصل
 جواب با صواب جناب سالک است که حمل سماع و بصیر و غیره بر شایخ شسته بجز عقلی با اعتبار تشبیه ناقص است
 و خصوصاً این با کلمات شان آنحضرت را چنانکه چشم و گوش محدود و بصاحتش می باشد و لکن این احدی و تکلیف
 دلیل بر قرب باطنی و قابلیت خلافت شان نیست بلکه شاید بر مسئول بودن آنهاست چنانچه حق تعالی می فرماید
 إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ هِيَ الْفُؤَادُ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُورٌ وَ بتقریر آخری تو ان گفت که تشبیه را
 مسئولیت است پس المطلق سماع و بصیر و فؤاد بر ایشان من جمیع المسئولیت خدا بود و آن مسئلزم فضیلت نیست
 و تو هم خصماص که بسبب انصاف بسوی باسی بشکرم معترض افشای اشتباه گردیده و دروغ است باینکه انصاف
 و نیزه تمام باطنی ملائمت است که ایتقال نهاده ای و در کمال انجلی و مسا و مسا میگویم که بطریق و االف و مخالف بر نمید
 استحقاقه فائز شد که جناب سالک در حق عمار یا سر فرمودند که عمار جمله د ماین یعنی او ماین العین و الا
 همه ظاهر است که این تشبیه و دلالیت بر فضیلت اختصاص اگر زیاده از تشبیه سماع و بصیر نباشد الا قیل که اقل
 الزان نباشد و برگاه این فضیلت از ضرب و تقوین عمار مانع و بیطل جلالت قدر عثمان نشد که اصرح به جمال این
 الحیثی فی روضه الاحیاء و احمد بن محمد الکو فی تاریخه پس در مخرج هم مانع برأت از خلفای شسته برای موالیان
 الهیست علیه السلام نخواهد بود و الله یحیی ما یشاء و بعد التلباء و التي یسئو کم و در مقام ضرورتی بجل حدیث
 مذکور بر عقل لایق نیست بلکه دو نیست که کنایه آن هم درین مقام نبوده باشد پس توجیه بدین انچه در ماده سلب
 تفسیر شده ضرورت نیست لیکن مناشا و تبرعاً میگویم که کنایه از اقیقه بر جناب سالک بر سبیل اطلاق و سلب کلی
 ممنوع است کیف روایات حادثه را یقین دالات بر اهله آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی الجملة دارد و قد مر
 بعضی مانع دفع استبعاد اقیقه را بر او نمین فی بیحه السلاطین و یزیدک بیان مانی ذنبا از العقبی من مناقب و بی القربی
 قال فی کمالی فظ البواقیه الشیخ ان السلام یوم خلیفه بکبره کان فی کماله و علی علیه السلام عمر بنی الله عنه من انزاله و عمر
 و ردی ان کلام کان قبل السلام عمر بنی الله علیه و سلم و در سیر الممعین مذکور است ابو بکر صدیق علیه السلام و عمر بنی الله علیه و سلم
 رسالت صلی الله علیه و سلم برین فتنه و در سیر الممعین مذکور است ابو بکر صدیق علیه السلام و عمر بنی الله علیه و سلم
 بود که در سلام خوانده و در ان خطبه دعوت با سلام فرمود و شکر کان را بغایت ناخوش آمد و بغفلت تمام بگذرد
 اهل سلام بر خاستند و ابو بکر صلی الله علیه و سلم برین فتنه و در سیر الممعین مذکور است ابو بکر صدیق علیه السلام و عمر بنی الله علیه و سلم
 ابو بکر و کثیری وی از شمار امتناز نمیکشت الی آخره پس فاضل نجیب بیان نمیکند که توقعت آنحضرت در خانه از عمر
 و سکوت فرمودن بر باب ضرب ابو بکر که بر عمر نجیب شکل گوش چشم و دل نزد آنحضرت بوده از راه اقیقه بود و باب
 و متحقق خلیفه اول برای آن فلیخه امی الامر بن شاد و همچنین است ترک بهم بیتا بسبب قیام محمد قوم غالیه کفر
 و جالیست و همچنین تفصیل خلیفه بنی هاشم سامی منافعین که باعث کمال خلیفان خلیفه نانی شده بود و بسبب فرط
 احتیاط از خلیفه استقامی فرمودند که من در فل منافعین لم یانه کافی احیاء العلوم للغالی و مویذ متعین

آن نوشته قال المسند في الحديث متبعة يزيد بن معاوية لانه اول من غامدنية قيسري كان امير الجيش بالفتح
 وتقع بدين التين وابن المير باعاه لانه لا يلزم من قوله في ذلك العموم ان لا يخرج بديل خاص ولا يختلف اهل العلم
 قوله مفعولهم مشروط بان يكونوا من اهل المخفة حتى لو ارتدوا وخرجوا ما بعد ذلك لم يدخل في ذلك العموم اتفاقا
 وقال شيخ الاسلام ذكر الاستدلال على ثبوت خلافة يزيد بن معاوية وانه من اهل الجمة لدخوله في عموم قوله صلى
 عليه وسلم مفعولهم وجب عنه بان لا يلزم من قوله فيهم ان لا يخرج بديل خاص فلا خلاف ان قوله مفعولهم مشروط
 بكونه من اهل المخفة ويزيد ليس كذلك حتى اطلق بعضهم جواز لانه لا يقتل الحسين رضي الله عنه ويستبانه واما
 ابن ميثم النبهي مما اثاره معناه وان كان نقاصا صليما اما دفن في التوقف في شأنه بل في ايمانه لعقائد عليه وعلى النصارة
 واعوانه قال ابن حجر في شرحه على الهبة وقد قال احبابه بنيل بكفروه وناجيك به ورعا وعلما انتهى ابن عسكارت
 چنانچه مي بنی ناچر میشود که بشارت مغفرت برای فلان باند مریضه قیصر از طرف آنحضرت وار و شده و مطلب بان
 استدلال بر مغفرت و منقبت زید بن معاویه اما تاویل ابن التین و ابن زید و غیره پس تاویل علیل است زیرا که تقدیر
 فتح یا فتحی و امات ثبوت مغفرت برای یکس از میشترن که از آنجمله کثره عشره بشبهه اند حاصل نخواهد شد چنانچه
 قاضی شهاب الدین دولت آبادی در کتاب مناقب السادات نوشته الحدیث اول فی الکشاف رواه علی بن ابی طالب
 کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي من دخل في الجمة نادى و فاطمة و الحسن و الحسين
 و از واجبات عن بانها و شما که ناد و زیان عن خلف از واجبات هذا الحديث في الفقهاء و بر بان العلماء لا مروي عن أبي
 التقية و الکرسی گوید تاویل انچه می باشد است که هر که از اول در رسول با ایمان آید خلف زو جات و محشیت رعو و جواب
 مقفرا تاویل حدیث حرام است لانه قصر من القاصر و اگر چه بیلان تاویل کنند و انباشتند که اگر این قول را رادند
 در قول رسول الله و بشارت بر خیزد زیرا که بشارت از احتمال میر است ازین تاویل این لازم آید که ان بابا که
 فی الجثمان جاء بالایمان و با بطل انتی و از آنجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا مذکور است عن عبد الله بن عمر
 فی حق معاویه و زید و انما له کلام من بنی کعب بن لوی کلام صالح لا یوجد شلیم و سیوطی در تاریخ الخلفاء آورده
 اخرج ابن عسکارت عن عبد الله بن عمر قال ابوبکر الصديق اصيتم اسم عبد الفاروق قرن من حديد هتتم سمد بن عفان
 و بنی النورین قتل مطاوعی فی نقیلین من الرحمة معاویه و ابنه ملک الارض المقدسة و السفلح و سلام و متصو و جاب
 و الممدی و الامین و اعیار القصب کلهم من بنی کعب بن لوی کلام صالح لا یوجد شلک قال الذهبی له طرق عن ابن
 عمر و لم یفقه احد انتهى درین هر دو روایت بنظر انصاف ملاحظه فرمائید که اربع صحابه زید بن معاویه را ملک
 ارض مقدس و صالح دانسته و بکلام درج النظام لا یوجد شلک متفق و دیده و نیز در کتاب مذکور مسطور است
 اخرج الواقدي عن ابی جعفر الباقر رضي الله عنه قال اول من کسى الکعبه لیدلج زید بن معاویه انتی ابن روایت نیز
 از من زید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات سموم آنکه روایت مذمت زید شناسه و مفاصل است بر ذلک
 و له بر مذمت معاویه و در بعضیها سابقا و ذکر بعضیها هم از ایضا علامه زنجیری در بیع الابرار آورده حسن

الخیر بن کاه عبادت فرس معلوم است از عمر عبدالعزیز باشد القیة استخفاف او از ضربت نایمانه محمد بن عبدالعزیز فصل اول
 و نیز بیان نمایند که قول ابن جریر و باب ثلث بیعت یزید با اعظم من ان سابع عبدالحارث راجع است فعل ابن جریر
 و نیز نقلی فرماید که بیعت اهل مدینه که عاصیه کبار و تابعین را برار بود و بدینکه جماع مسلمین که مفاد ثم اجتمعوا علی ان یزید
 ترجیح دارد و یا فعل عمر بن عبدالعزیز احد الشقوق را اختیار فرماید و به پند عاقله تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیقت
 مقال ظاهر و با هم گردد و آنچه نوشته که ابن جریر تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن
 الخویسم قطع نظر از اینکه کلام ابن جریر برانه خلیفه حق و امام صدق و دلالت بر حقیقت امامت معاویه دارد و نه جواز اطلاق لفظ
 خلیفه بر او بیگویم که بر کاه قول ابن جریر و موجب متبر است القیة حقیقت خلافت معاویه و استخفاف او که مفاد قول
 ابن جریر و اولی عهد بعد از معاویه است نیز متبر خواهد بود و هو المطلوب علما و ه آنکه الحاق ابن عبدالعزیز بخلفای بنی اطفال نیست
 اگر خلافت و علالتش ثابت است پس بعد طفره چند سال خلافت که در حاکم گرفته و خل خلفا باشند لم یکن بخلفا و
 اگر ثابت نباشد پس الحاق یعنی چه اما احتیاطا دلیل ان عقلا لیکه که ارب و عهد خلفای شمشه تا زمان امام اربعه خانه بخانه
 و کوکبوسایه نکن کرد و پس هرگاه حال المومنین و مجتهد مسلمین بان معلوم متبر یزید را ولی عهد خود فرمایند و بکلام
 نظام امامت من فضله در حق فرزندار چند خود واقعه فرمایند چگونه عقاسی مذکور در کالبدان الحیدر الزبور بر تونر
 نخواهد افکنده و دلیل علی احتیاط و بیعت اربع اصحاب بخل الخطاب و اهل المدینه من التابعین و الاصحاح کما لا یخفی
 علی اولی الالباب من بعد گزارش میشود و که عبادتیکه این الحیدر در حق یزید یعنی کونه من شتر اللوک نوشته سفینه
 در حق خال المومنین ارشاد فرموده و خارج ابن ابی شیبہ فی المضعف عن سعید بن جبیر ان قال قلت لسفینه ان یزید
 یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنوا الزناد قال ثم ملوک من شتر اللوک اول ملوک معاویه پس قبول کلام ابن جریر
 باب یزید ترک قول سفینه در حق معاویه از انصاف بعید است علاوه بر آنچه سابق بجز تحریر آمده بیگویم که فعل عمر
 بن عبدالعزیز و قول ابن جریر که بعد از انقضای زبان خلافت یزید واقع شده مفید مجیب مفر مستقیم نیست نیز که
 کلام و حقیقت خلافت یزید و بدو عهد او قیل قیل جناب سید الشهداء و قتال اهل مدینه است و از تقریر ابن عبدالعزیز و
 ابن جریر معلوم حقیقت خلافتش از بدو عهد ثبوت میشود کما لا یخفی علی ولی الالبصار استی کلامه بعینه **اقول و**
افوض امری الی الله الی الله بعید بالعباد این کلام مورد ملامت مردود است بخند و به
 نخستین آنکه لایسکه اساموت او با سبب بساوت در فکر این مثل مقصود من باشد بل تشبیه کلام مجید کرده
 بکلام تشبیه لعل که ابرار قرار داده بود و تا بر چنان چنان کرد و کبر و جوی الجسبیا که خلافت یزید را بر اصول این
 هبت از خلافت خلفای راشدین که نقل نبوح حضرت المسلمین بود و دانسته و امین مثل استعمال مسکنه بجاییکه کسی در
 صریح و مضطه شدید گرفتار شود و بیانش در بصارت العین اتعلق افتاده و محارفت مجمل و مستغرق انشاء الله
 مفصلا و شاید که مقصود و مجتهد و الوهمین که زبانش مخالف تلبس و ست آن باشد که من فریضه چنانچه خلافت بر شمل
 کردم و خلافتی اشیدر ابرار ان رحمت الی تشبیه دادم لیس که خود حضرت امیر و او قدر دانی دادند و او صاف کامله

ایشان را چنانچه باید با احترام پیشوایان روضه کرام مشغولان عن بیج البلاغه یا ذر مودود و ایسم با عتران جامع کتاب
 خصمه و عیبت خود کرد و اندید که شوم و لیله و اول فاقام و استقام حتی خوب الدین بچوانه و موصی اعتراف کردند
 و شاعران بر زبان درسی و نظم آوردند و در انصاف با و صفت زلفش کانی بحال المؤمنین بر کشادند بیت عمر کردند
 نبی اشکاف بر است کیتی چو باغ بهار نهمه کسیر خود و احادیث حضرت خاتم المرسلین صلی علیه و آله و سلم را چنانچه باید
 تشبیهات وارد است که نموده آن و عبارت العیبت ایراد یافته و بکول و قوت الهی این مطلب را بدان تحصیل بسط
 از کتاب شیعه درین کتاب ما ثابت سالم که هر کس عبا نماند که خلافت این بزرگان تیره فصلی نام و درین و تحریب
 شوکت کفر و کافرین و متذللین فساد و منافقین بود و این است وجه سر کرانی محمد از انانی تشبیه مذکور و از نجاست
 که حق تعالی فرمود **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** اما وجه غیظ و غضب بر من بجهت آنکه خلافت بنید را بعل تشبیه
 نمود پس نیست که بر نباحث و وسعت سرق روضه و رواج محدثات بتجدید ایشان گشته تا در ایام محمد صم
 ماتم نام شروع و تصور برستی را در وقت میدهند بدعوات مذبح غیبتش را درین و آشکار میگردد و اندانند و انست که
 بقصد قضای کل اما و نیز شیخ مجازته در اشبات خلافتش بر آسمان و دوحه انش نفاق و بفر و خسته اند تا عوام بدینند
 که هر چه کرده اند بر اصول ایستند کرده اند و عود بانند من الکلیه و التفات ابعاد و السلام و الوفاق و بنده
 مبنای تاهی اینهمه تشبیهات را موافق اصل اسلام بعل آورد و در ذکر شایسی خیس برای مردم غیبت باکی ندارم
 چه کفار یا مقلد که سلمنا بقول مسلمین که قرآن مجید کلام بشر نیست لیکن ایلی بر خلاف آن قائم میگردد که عقل چگونه
 تجویز کند که خدای تعالی در صریح نزل و اب و عسکوت را در کتاب کریم ذکر فرماید و او سبحانه این یکیدت را حل نموده
 ان الله لا یستجی ان یظهر مشکلا مکابحی فکافکها یعنی در صریح مثل تطبیق می باید میان مثل مثل
 و چون مطابقت بوجه کمال تحقق باید من و بلاغت در کلام می افزاید لاجرم در باره خلافت بنید و مجتهدین
 بر اکثر اجلا می بدیناب نطق بجهت برستد و برخلاف مذبح انظار و تفریقین خلافت بنید را بجهت خلافت بنید
 گفته که استمر و انشاء الله تعالی این تشبیهات موجب مزید بلاغت خواهد بود و هرگاه مثال مذکور در نجای آورد و وفات
 متفق بین ابدان حجت مائل ساختم معنی الا مثال صحایح الا قوال عیان گشت اگر جناب مجتهد انصاف را استقام
 میکردند به حدیث این تمثیل لب میکشاد و ندانند که می گفتند که اساتاد و اب و قوع آمدند از کاظم علی صاحب فی الحلیه
 سلیقه فهم بلاغت دارند عبارات بلیغه صاحب تحفه را پیشتر بر زبان می آرند و از اهل صحبت خویش بار بار و دفعت
 و بلاغت شان میخوانند و از جمله آن عبارات این فقر است که در تبیح مذبح شیعه از نظم طرافت رقم مکیده
 در نجای تشبیه الحاد و فلسفیت انعام یافته و لول با برآز و خون حقیقی سخیه طره معنوی بهم رسیده که لوجال هم بعد
 از شگ آن می رود و هم این جمله پیشتر بر زبان شاست که صاحب تحفه قدس سره العزیز در باره علم الهی تشبیه
 زیب رقم ساخته که دلائل و بر اینی را که نسبت بیان و فی کرده و علق نفس گمان برده بجان مضامین بشده و در
 حقیق نه مطلقه از مزایل مندرسه است که بار بار شیعه و مقلدان می ناخورد بر ای شیعه از ان مید و ذر مودود

او من من شمع الکلیوت و اسحق من ورق التوت است که طفل مکتب شان با خیال نموده باطن و انگشت
 فرسوده اند و هنوز صاحب دستور لغات الهی در قید حیات اند که بخوبی بگذشتن از غایت و این کلمات تیر غفلت
 آمیز را بلا واسطه از ایشان بشنود و این حال انسان که بهار بی عبارتی شانشی دارند و اما نگه بر اصل ازین امور افتاده
 چگونه ستایش فضل و بلاغت کی تواند کرد و این حکم که جناب مجتهد کردند غالباً تقلید حکیم الهی بخش است که از استماع آثار سید
 ابراهیم بنیست که در دسترس این کلمات که جواب استقامت جناب جهاد مآب علی قباب نبیل و صد موعود سید
 محمد ادم اصفیاف افضاله و جعل الی الخیر مآل باید نوشت انتهی محقر اسر و رشند گفتند که چنان می نماید که موافقت
 ادب مجتهد بر می میدار و هرگاه این شعر شنیده اند و در هر کجاستند بلکه از بار نقد و شورش عظیم میباشند که فاصله
 فی الوباحیه و لا حاجة الی الاعادة العرض بنابه مجتهد را نباید تقلید دیگران کردن اگر چه پیر قبه اجتهاد رسد نکات که قطع
 بابت دارند غلط لغت مناسب قوی و میناست یعنی هم طلب خطره جانست و هم ملاحظه ایمان دوم آنکه ملنا که سا
 ادب واقع شد بجهت آنکه مجتهد در استقامت با وی توفیق شده بود که فاضل فی الخاتمه لیکن این اساتید بزرگان مرتب کمتر
 از آنست که در مصداق نسبت بجناب علامه دلهای قدس سره العزیز از دشنام مایه و خواهر لعل آمد و مرزا محمد یونس
 که با سلف فاضل جالسی مایون ولد الزماست کاعفت مخلصا بکواب صاحب تحفه از دشنامهای غلط نامدار
 و خواهر و انیم بجات هندسی در کتاب دروغ نمیکند چنانچه مطالع علیه السلام مکتدش میان کواهد است پس لازم آن بود که
 جناب مجتهد الزمائی این چند بلیغ الاول الذی که بنابر مشهور مجتهد جالسی بود با خصامیم و کبر که حضرت فی آیه می افروخته و میخیزد
 پایت فراوانی افروخته و می گفتند که ای پدر تاجیه افتاده که با وصفت و عمویی اجتهاد و او و اواسی مزید و لای طلبت
 امجاد اسات ادب باین فاندان عالی شان را می میداری و را بعضی و غنا و شغل خوشتر می سپاری و روی بوی غلبه
 فاضل غلبی می اندازی آری که در فتاوی خویش سید سنی را گشت خاک فرار داد و اندوا از ابر و ریزی و قیقه فرونگار
 وقاضی نرماند خوشتر بطل بوق و مصائب خویش با آنکه مرقن است که مرزا محمد و مرزا اولاد سید جرجانی است
 فظم و دو و مطر و دو کا فروز تر در حق او می آید و سپهرش نیز اقدام پدر خودش بمقتضای و من کیش خطوات
 الشیطان قائده باخبر بالفتنه ^۱ و ^۲ الکفکس و ترجمان می نماید و میر نای موصوف را بلفظ خسران
 مان و دیگر الفاظ نامای غیر یادی نماید غرض که ایشان تابع هوا می انگشته اند و کما اعتقاد بر میان جان عبیده
 احترام خاندان مطعفا و تقنا و دو و مان میرو اعتلا شکسته اند ترا بناید تقلید این سکان نمودن و خطوات آن
 در عید و جهان بخون که علایم دین و مرجع سادات رفیع الدرجات و فاطر طول مشک انگیز کردند و شده اند
 و در خصوص مصفا لیل لطیف و ابرار و ابیات بلیغ گفته و شایع و انظم سفته اند و فی الزان نیست فظم سادات
 نور وید و اعیان عالم اند از حرمت محمد و از عزت علی و فردا طعام معده و فوج بود کسی که کامر و از محبت
 شان نیست متملی که زلفی از ایشان جدا نشود و چه پاک بتوان شکست حرمت ایشان را جایی پذیر
 آنکه سید کوئین گفته است به الصالحین صد و الطالحین لی نه و نیز در شهاب ثاقب ثابت میکنی

چنین بودن سادات مثل کنگا چون صفوی باشند و بی نامهای سادات در بیان ایشان می نمای و ایشان را فعله حواری
 بر عزم خود میکرد و این امر را بنده و احتیاج میرسانی که ایشان در دفع خواست سوخت و کاهی را می خواهند یافت
 و در دیباچه ذوالفقار بکمال شد و متالیفات کرده آنچه دلالت بر آن دارد که هر که علم و دگریم صوفیه پرور و خوا
 شایع باشند خواست سادات حشر و مایه و مردان خواهد بود و ذکا کثیر است تحقیق ایشان معجزان و چشم حقایق دین
 و اگر غافلین مجتهد گویند که دامن وقت که مجتهد بالشیعیه صوامر و حسام نوشتند و ذوالفقار بهشتی که شفا عشره یک نیند
 مخدوم مالایق این صوفیت نبود و تاسع میکرد و شفا میهای غلبه در باره صاحب تحفه که ما در کوشش احکامات عظام
 است و بازید شست از مذهب تحفه بلکه من تکلف سادات و یکیز که گویم لاسلم که در وقت تصنیف این کتاب
 ازین نوع کتابها مالایق نبود و چهار آئینه حق نمائیه بر تراجیم فرزندان و شاکر دامن مجتهد بالشیعیه شامل است پدید است که
 از مالایق لبیب قوت قدسیه و عنفوان جوانی کتابی در امانت نوشته و سیف صاحب عبارت عربی تالیف کرده حال آنکه
 برای صوفیت و نصیحت این قدر استعداد و مبلغ علم در کلنی باشد که لایق بلکه از بیت خواجیه حافظه که در کلام
 فقیر دارد دست انیم پدید است که ادبیت هم ضرورت نیست و بعد از تسلیم چه باعث شد و در کتاب طبع المراح ذبا
 تحفه در باره علامه دلموی قدس سره و العزیز کشاد و بر ساله ضمیمه و در باره الحجاب ربانی از می کرد که از حضرت
 حیدریم عیان میشود که مولف آن مجتهد از دانیست نه فانی که گویم که مجتهد ماضی نقطه برای بقای منصب اجتماع
 و حکم و رسل خویش و خوشا و تقرب معتدله که ضمیمه از القاب او بود وطن المراح را مثل رساله ضمیمه
 بر نام فرزندان خود قرار داد و باری بعد از ایاتت چراغ فاموش نشسته بر زبان قلم هم قفل سکوت زد و کاش با صلاح دست
 آن کتاب می برد و دست که بوزن طبع است و بعد از تجرید و طبع می بود و راجح خاندان عصمت و طهارت فی الجمله او
 سبک و پس معلوم شد که مقوله حکما هم باوش نماند بهیت و در خط و عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت
 خاموشی و در فقیران اسرار نیک سبب شد که سلسله تالیفات تا وقتی متحرک بود که مجتهد بالشیعیه که در ایام قید معتدله
 به بنمازه مادرش حاضر شد و بعد از ربای او بخیا که کشی و غیظ و غفیش میزد و چون گرفتار آمد و بجا و دستقر و
 رسید این فرزندان صام و صاحب صوفیت مبلغ و رفیع و غطاء و عطر شمع قیل از ان بدستهای و دراز بر تیره کلم و جهنم
 فایز شد تا همه ملاک ارض و سموات هر یک که تری و شفا خوانی او و طبلسا لسان کردید و در جمله جن و بشر از اولین و
 آخرین فرمان او شدند چنانچه سابقا از کتاب آئینه حق نما اشارتی بدان رفته پس مرتبه اجتماع و تحکم و در مرتبه اول
 نصیحه جایی آنکه مجتهد از ان رسائل و کتبه و در قالب نصیحت آمد و درج از بی حقیقی سادات و دقیقه فرو کرد و در کتاب
 پریشان بد خویش را باطل اشتباقی سپارد تا همه راهبیت عمومی فراهم آرند و اجوبه السائلین نامش گزارد و
 حق و حقیق نامش بدی و در دعا و خاطره بذاشتنی و بلندایگی مجتهد یا ذکر نیست سوال برسد سنی معنی
 درست است یا نه جواب درست است سوال اگر سید باشد و طریق فقه المغان داشته باشد در اصول
 فروع و از ملاقات شیعیان اجتناب نماید و دوستدار شیعیان بجای باشد معنی بر او می توان کرد یا نه جواب معنی بر او

الزمانی و ملا حظه میت معلوم یعنی اگر امام جمعه چه عجب گریه شناسید گفت بار انتقامی نماند و انشاء الله تعالی عقوبت
 امام المکرمه رفقته از متعذرين یعنی کشی خیر او ثابت سیکتم که با حجاز حضرت اسماعیل بیت سگان بر پیشوایان مذہب شیعہ
 بریده و ذہنی معروف که برائی گوش موصوف اندیشان مسلط شد مذکره در کش و وین ایشان هم میشا شنید هیچ
 که بریده است ام عظم طوگسی در تنذیب غیره از اهل بیت باشد و بوش بر بخت بدین جاید و کسین مرده دلال زندگ
 چاشند طاف امور و اغرب و بهور در مانع فیه نیست که از دارالاجتہاد بواسطه ثقات امامیه که بصوت
 سدا و بطالب ارشاد و امام مجتہد از انجمله است چنان بگوئیم معذور که جعفر مذکور را حضرت مجتہد الزمانی و بعضی از
 طعناتش جواب می ناسید فوا و ملا و اعلم که تحقیقات اکابر قدیم و جدید خویش از جناب شان کجا مستوف خواهند کرد و در
 فقریات بیشتر از پیش و احادیث صحیح خویش و اور باره جعفر مذکور کجا و حق خواهند نمود غلط فہم از غیبت و حجت را در چهار
 سوره و اہلبیاء است مثل و خمہ و سہ من رای و برہمی بیشتر که در بیجا بیا بساکنگره و بایش بعرض حین پیوستہ و چہا بشر
 از تحت الشری و گذشتہ کافی کتاب التباہر مثل التباہر و غیره من الاسفار فی الجملة مقصودشان ازین خفایات و مہملات تباهی عظیم
 سیاؤت و رودمان خود است تا بدین وسیلہ و تکبیریت و حیلہ حقوق سیادت را از زمین غیرہ بردست آرند و آتش بلای
 حکام کوفہ و شام را بر صبح و شام از مبطع بیزید سوز و عذاب و ملام مثل حضرت محمد بن متقی میرا حا ویش اما میہ کافی المجلد العا
 من التباہر تا فل و میند و کثرت در اہم و ناسیر القدر و و ہر کہ کنج قارون و دولت شد و ملعون ریشک بران بر و و نیم
 در حق حضرت جعفر گزارش داد امام بعد از اخلاص از ان اصول است کہ مدلولش در شرح کافی و محدثات بجا و تفاسیر
 فدای شیعہ عدم طیب لادت و تمندان و باشد و قس علی ہذا الوازم و حوارض و دیگر کہ تفصیل خجانیہ باید بتوان کرد
 ولیکن اگر مجتہد الزمانی دین امور مخصوص کلام شریع فرماند کمترین خلأ نقیچہ درین باب از لغزش و ابیاض شیعہ
 کرد آورده ام و چنان میدانم کہ هنوز در مباحث فریقین از کتب سابقین مندرج نکشتہ گو یا گوش نیست محمد بن
 ملا نفعہ کہ خود را مصداق حق بگویم عجب واقعہ و کجای حق ساقط انداختہ چنانچہ مقتضای تفصیل است بر دفتر ہم
 و خاص و عوام عالم را مصداق عام و در ہم کہ انفرادات منع المخلوط است و این حوصلہ بندہ است نہ کسی بیک
 کہ تیمم و و کتب رفقہ کہ بدینال اثنی مثل و عاہ سکبہ فی افتادہ اند فی بنیم و نزد خود دارم و انیمہ سدا و اکتب
 ایشان بر او دم و بہ نتائج انکا خود ہمہ اجماع کردم و در بیچ کتابی از التلیقات خویش بقدریکہ دلم بخوار است و او فکر
 نیست حال فرزندان و بجز گوش سگان خاتم پیغمبران صلی الله علیہ و علیہم بر اصول مدعیان و لا آری انقدر
 مذہب مسلم است چنانچہ صاحب فضائل الروافضی آورده کہ ناگزیر است بر عقاید ایشان و بجز خاص امام مہدی کہ صد
 در سیرہ و حق باشد بدان اودہ اعتقاد کردن و این اعتقاد خاص باین جماعت مخصوص بنابر آنت کہ بدین دم را
 بمقتضی زادگی متصف دانستہ اند و لغو من گنیزید ہر امام مقتضی است و اگر علمای رفقہ و دوزین میداشتند
 گواہی صاحب فضائل الروافضی را برابر ہر گواہی میداشتند زیرا کہ او در مذہب رفقہ یکا نہ روزگار و صلی
 پر کار بود و چون قائل توفیق الہی و شش گرفت توبہ لغو نمودہ تصنیف ہمچو کتابی کہ اسمش بر مسی و اوست

این بندگان بر تو طهور یافته موافق کتاب بنشین. مطابق بسیاری از روایات متشیعین پنجشنبه منتهی آن در صواب نصیب
 الله العزیز هم روی است و احترام آن امر کتاب جمیع النجین و مطلع النیرین نخل الدین یعنی هم منطوق است پس اگر اسات
 ادب و بارگاه فضیله بولرم زینما انسن در نباشد اگر چه بد و دعوی خود صادق است باید که عبارت مرا که برای حق
 او بجای آورده باشم و بدان که ذلک چهارم آنکه توفیقی که درباره فاروق رضی الله عنه کرده و آن امر تعلق بواقعۀ قرطاس
 و در قرآن یکاسه بیسی اولین و آخرین خود برداخته از آن جنس است که قدامت آخرین روضه و کلمات
 سایر بزرگان آرند و تقریرات محکم و قیاسات اباله مانند نامهای اعمال خویش در سیاهی گزند
 یا ملحق بخوایش در کتب مطولۀ علم تحقیقی برافراخته و رسائل مفروہ هم تعینت ساخته و با فضیلت این سطاغین است
 و عوج گردانند لیکن مجتهدین تقویم کرده را بازیدون تعرض بحواطات اعاده نماید و خود را بتقلید بعضی از فرق
 شش باقیمانده کسی گردانند که اگر بنا بر این باشد و اگر وانی لیکن باز بجهه توشیح یا سئل کنتوری آن قدر معلوم
 اختیار رسانده که آن را بدین قلمش نابجای سبیل کذاب برگزیند چنانچه در مجلد اول این کتاب دانستی و علل و
 بران عقربیت خواهی دانست و همین مقالۀ انشاء الله تعالی فی الامر که مستقیم است یعنی هنوز در کتب
 سابقین و معاصرین سند بخ نرفته و در مباحث فریقین نیامده دلالت بر آن دارد که کاملین فرقه شیعہ برادر
 حضرات ائمه بدی خصوصاً حضرت امام صادق عقیده پیوسته اند و آنچه از توفیقات و تقریرات و حجت انتخاب
 آورده اند از نصب نو صوب و خروج خواجه یا فراتر ننماده پس خود را با تمامی اولیای خویش مصداق حق
 دانسته اند و اگر اندر حنفی از آن که تعلق بدو دمان زرارۀ امام الاچمه ایشان دارد مطابق امریکه در مجلد اول
 جملاً گزشته نیست که روزی حضرت امام موصوف بیکی از قدما می روضه که نامش عبداللک بن اعمین بود
 در وافضل او را بدیش برین می رسانند و کرسی فلک زیر پایش می نهادند و می گفتند که چگونگی پیر خود را بلفظ تفسیر
 نام گزاشتی آن معرود و جواب داد که پدرت چرا جعفر نام نهادی حضرت فرمود که جعفر نام نه نیست و حجت و ضریس
 نام شیطانت است این واقعه را علمای روضه در کتب رجال می اند و با انیمه از مکتب و ثنائی گسری او خود را مانند
 نمیدانند و آنچه آن کور باطن شقی درباره حضرت امام باقر امام صادق و توفیقی بکنایه ابلاغ من التبریح
 نموده آیا بر یکسکه بمقاد لفظ جعفر و محاوراتش مطلع است مخفی تواند بود و لا و الله ثم لا و الله و از نیجاست
 که خود علمای این فرقه دسی الاوثاب باین و شتام وارسیده اند از جمله ایشان خدا روی قاسم
 افشار است که در آغاز کتاب خود که در رجال نوشته و در اصولیت علم هشتم را برافراشته و مردم را از
 غیبت محصور و مجتهد و تقلید پنداشته و هر که خارج است ازین و نماز او را مردود دانسته بعد از دعوی
 صحیح این روایت در جمیع کتب معتبره و فیما من سوء الادب ملا یحیی و بعد ازین اسرار و عجز و با لفظ
 اللهم ربنا و اولی آن افتاده و اولاد و کج روی داده اللهم فض فاه و صل جنهم شواء ففلسش آنکه میانۀ انتخاب عبداللک
 مطابقه و مزاج میرفت و بدین سخن در میان می آمد و در سلاج علمای محقرین و قاتر داز سیاه گردید و در حنفی از انان

نقد وین و ایمان را از دست داده اند که اگر سرگشتی در عیب جوئی ایشان کنم بخواهم بخشی را با انجام رسانم و بخواهم
سختی و سختی در مزاج و مطالبات نظر بگردانم که دل منجوا بود که ایدان مفصل نماید و لیکن عنوانش گرفته
و در حرف قناعت کرده شود که بیکای ایشان در مدان شدند که تاویل مزاج و مطالبه را برای حضرت امیر بطور
میراث عمر اباب عن جن و عاقله لایحه باطنیات رسانند محفل آن اینکه امیه بقلید جناب امام الامیه که
نشسته در صوف است و درین پیشه پیدلوی داشته اند و بعضی بقصود فهم فاروق را درین سخن
منه و هر که درین باب ترددی دارد چه ضروری که کتب جامد و قدما برکشاید که از باب اخلاق
و آید که تحقیق دران می نویسد و اما مزاج اگر بقدر اعتدال استعمال کنند محمود بود و کان رسول الله
رح و لا یتزل و امیر المؤمنین علی هم مزاج بودی تا میگوید مردمان او را بدان عیب کرد و ندو گفته بود و دعا
فیه و سلمان فارسی بلکه محمدی بلکه باب اندیشی ارکان اربعه او را گفت بر مزاجیکه با او مکبر و نذاخر که الی
الربعه و این در حقیقت تا میگوید نیست بلکه تخریص است که رخصه در ذکران دست از عاقبت اندیشی باز دارند
و این هم نشیند بر بای قه ما یخ و که یا شرب با هم با کافیه و ایا و الا لکتاب با قیام ندانند که ابو بصیر مذکور از مصداق
و پیشوایان مذهب تشیع است این امر در هر کتاب رجال تفصیل و اجمال چنانکه باید موجود و انیک مجتبی
المؤمنین قاضی مختصری و خلاصه شیخ حلی و فهرست امام اعظم طوسی و تخریص الاصول کتب دیگر از نیز متبحرین
عاشقین حاضر است که نخواهند با آن رجوع نماید و بدانند که اگر او دران محتوی او که قه محبوب و دل پیفت
شعبه محمود و عاقله و از پائین خالی میدادند و بر ملا جمله امیه با می محفوظین در امان خدا از ایشان تیرا سکنند
کافی الکافی و الکافی و غیره جایانه شیعه و امیه متوسط نباشند و هاکم وین و ذنب من صلی و هجی و کج و کج
عکس و نشان کرد و در سلسله علوم دینی رخصه بکشد که صرح بالمجلسی الاوائل فی رجال و رفته التقی و غیره
فی غیره من بعد باید دانست که این شقی مطرو و یکبار حضرت امام صادق را بدین عنوان بد گفته و دشنام نداده
و در بای قه آهی فقط یکبار جوش تزه و واقعه دیگر باید شقی از کتاب کشی مذکور که حدیث میکنم حدیث عثمان
که من دالی یعقور و شخصی دیگر پیر و ن آیدیم و بسوی حیرامکان دیگر متوجه شدیم و سخن از و بنامی گذشت
ابو بصیر گفت آگاه باش که صاحب شما اگر طوفی یافت بدینا البتة بالیقین اختیارش میکرد و لیکن چون بدش
نیامد یکم تخرید برگزید تا باید آسانی و تقویت یزدانی که باز بحال ابلهیت رسول باقی متوجه دید یعنی مرین خنایر
مخبره و کتاب مطوره وسط شد تا بوسی بگوید که ابو بصیر بعد از پنج بار رفت غافل شد پس کل آید و خواست که بپاشد
بر ابو بصیر آخر آنکه او را برانم زبانی بگوید که اگر او را دفع کن پس آن سگ نزد یک شد و شناسید که گوش امعلای رخصه از آن
و ازین امیه سواد فیه و شایع که درین یک واقعه مجرب و خبری از تقی امیر پیوسته از بول گسب سلیط قدر سازد و می
صدور شد از هم پیش و معنی مطاعت خواستند که می شود و در آنکه مصداق من کلان در هجی و اغنی و افه و الاخر
انجی قاضی سید شمس اشقی الاخرین بود و ازین عیوب پاک سازند و نقد وین و ایمان خود را برای سر برستی

در باز ندیس هر يكى تمانى است خود را بر ارفع نبالت مهورن کرده بعد از گوشش مانع بجا افتد و عداوت ايسه
 خصوصاً حضرت امام حق تامل بعمل آورده و آن قدر چرخ و بانى در تاملات و توبيلات نموده که اعمال
 حق با زبان شک بران مى برد و لکن بعد از ايشان حيت قال سه سگ بدرى باى هفت کانه ليشو پنچو که ترس پلید
 تر باشد و بنده اين بحث خاص را به تفصيل و به بيان تمام و بيل و بعضی از کتا بها آورده ام و يا و آله عليه ثابث نموده
 که هر چه علمای طایفه فاضله بر عايت مذہب اين سياہى بى دين و بجز با محبت خود سے آن لمن سخن
 سازى با بکار برده اند و در مسائل مفروضه پيش پا نموده و برایش کلمات همانين است و آنچه پيشو ايا لى فاضله
 در بيدگوى ايسه بى عوام را بعد از آخرى بر زبان آورده اند طول و عسر ض بسیار دارد و بشار آن
 ايسه و ارسى از حضرت بارى سے رود که بزودى از اين جمل فاضل شوم تا کتا بى منفره در اين اعرا با کتا بى
 کشر با کتا بى ديگر بعنوان تفصيل کلام منى خواهم بنويسم که روانم و گردن با سے منکرين قوم را که لان
 و کراف از ذرات شان مست و تکبر ارم و اگر دوسم کتا ب ديگر با نام تفار و فتح و مغرورين باب
 خاص چنان لوازم که شرف و غر با غر لپوش محيط گرد و گوش منافقين پيروان عبد الله بن ابى بن سلول
 که رشود الغرض کتب مذہب طایفه شيعه حقيقه بر مشا لب و فضائل قدماسه شيعه آن قدر
 شامل است که استيعاب ان پهلوا باستحال ميسا يد بکلات ما سخن فيه يعنى حالات و مقامات اصحاب که ارا کيا
 بسیار و مقرران محب بايمان شان عمو ما و خلوص فاروقى خصوصاً ناطق شريف و خود اجله فسين شيعه مثل
 کاشانى و غير او بوجہ نزول لقب مذکور براى او که در کتا ب تاج المقال هم موجود است طلب اللسان شده
 و بهر ازان احاديث مناصب فاروق بر زبان بدارک مرور الشرح جان گذشتنى که محبتين رضيه سياهين
 عداوتها در کتب خویش آورده اند با مورو کيه تشييلين يزرگان بجز شرات انبياى الو العزم و انجا که است و هم نموده
 اريشان آيات مدح قرآنى را و برتر از تشييه اولست آنکه خود حضرت خاتم الملکيه که بوسه آسپه گويابودند عسر
 فاروق را بمنزله بصر مبارک خود ميسا بنديا نى غير ذلک من المناقب تفصيل اين محبت عقرب با کوشش ميرزا نشا
 الله تعالى و حال بزرگزيدي حجابين خصوصاً خدايد ايشان مستجمع بودن انبياء البشر ايطه حسا و و دعوت دينى او
 بهمين مقام منقریب و حديث امام صادق عليه السلامى آنرا باستاد خودش تشکيل الطويل کلام در چار و رق ز ايت کرده
 و بدالاست مطالبى ذوات عاليت افغاهى را شين را جمع عده مناقب و را يک قرآنى گردانيد و بجا نيك با و
 آيد و سى تمانى محبتين رفقه را يگان رو در دين زودى بحول و قوت الهى خوايى و الله مستمعنا اگر کلام مذکور
 بدین عنوان از دشمن عمر فاروق صد و روى يافت چنانکه معرفت آورده و داد و دنيان داده و بخشيد و فرستاد که بگر
 بخش و دشنام محاصره با اکابر هم و هم الهى نى نه الحق و مجلسه فى حق البقين لا جرم فضيلت زباده از ابو البر موقوف بود
 چه جاى آنکه امر صابرو زبرد تر نرى يا بد و نقیض و عید قرآنى باشد با بجملة کسب خبر و انفس لها با و در نوا
 کرد که با جملة کلام دين محبت حاضر شدند و بقتضاى نسخه سلیم السانى در بزرگوار رسول ز داني ثرف حضور پايند و

والمصعب مجری علی عادت بعد موت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقبض رسول الله صلی الله علیه وسلم مرارة ویرک کانت
او اما قال انتم رسول الله صلی الله علیه وسلم فهاک من جهاد اللغ وجرامه علی الصحابة ان اطلع فان الله هو المصعب
الذی تمکون الیض به لیس هو البتة شتم و هذا المتعصب ليعرف الله وکسب الله من اسرار الله وکان عمر بن الخطاب
او بابا بنسبه الی رسول الله صلی الله علیه وسلم كما یطالع المتعصب فی الانخبار انتمی کلامه یفصل الباطل الباطل تامر شیا
منسب بکون محمد اقول اگر مراد محمد الزمانی از اینجا شیه که بر لفظ میجو نوشته اند و مقامی غیر ازین برای آن نیست نیست
که صدرالدین اصفهانی در الباطل الباطل قائل بدان شده که عمر و حق حضرت خاندان المسلمین بدین کلام خود را
پس کمال بی دینیتی یا فرافت اوست چه خود کلام فاضل ناکوتر که نبی محمد می نماید یعنی که بر گاه شیعیان می نمایند
معنوی تخفیف خطی یا شیخ علی دارد و قصه قرطاس را در مطامین اصحاب عموما آورده فاضل مذکور چنین نوشته است آن عمر
کان وزیر رسول الله صلی الله علیه وسلم صاحب مشاورة وکثیرا ما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی شیا فیمعه
عمر و یقول ان افضل رسول الله صلی الله علیه وسلم قول فیما یعلق ای الی الی صلی الله علیه وسلم ثمانه عمر فی غزوة بیک ان یدخل فی شمس یحيا
لکما یقال لا تفعل یا رسول الله فاما علیه و قبل له و مناه قصه الارسانی وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسار
فی امرهم فنهاه عن اخذ القتیة و وافقه الله تعالی فی قوله صا کان الی الی ان کلون ان کل الی و مناه امر الی
وکان عمر یافع فی حق انزال الله تعالی تصدیقه و من مرس الانباء الا انما یعلم عمر کان لعنه رسول الله صلی الله علیه وسلم
هذا المقام و المنصب الی آخر العبارة یعنی عمر و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود صاحب مشاورة و لیساری و او ایضا
اقدام میفرمود بر چیزی و او مع میگرد و میگفت لا تفعل یا رسول الله و حضرت صلی الله علیه وسلم قول او را شنید و
قبول میفرمود و در اینجا تعلق داشت برای آنجا که حضرت صلی الله علیه وسلم قصد فرمود و غزوه بود که در آن
و در پیش و حایه عمر گفت یا رسول الله مناسبیت و حضرت قبول نمود و از قصه سالاری بر هم شل برداشت که در میان
کان یعنی نازل شد موافق او و از همین بایست امر حجاب که عمر با خود آن میکرد و آنکه تامل نمود و حق تعالی تصدیق اولی
ازین فاضل اصفهانی یعنی فصل بن روز برسان مذکور است که در کتاب الباطل الباطل همین عبارت است که من ماس
الانباء انک عرفت و از اینجا بر نقل قاضی مشهوری کلام صدرالدین منور را در احتیاق الحق حال تحریر معنوی و مستط
و بی دینی محمد بوضوح اینجا که عبارت ماقبل که اقصای و فارسی و حتی استقامت کرد و امر بداند که اشاره به الباطل الباطل
یعنی جویت و از عادات و انقیاد بود و هم وقت محبت و هم قریب و فوات شریف لغو و با همین ذکا طال آنکه مقتضای الباطل
الباطل از لفظ نه اشاره باین بود که فادق است چنانچه بر مکتان بوضوح میبست انیکه شنبی تحریر معنوی بود و اما شنبی
لفظی این نقل عبارت الباطل الباطل است که عیان شد که محمد و لفظ نه الباطل الباطل سائت و ترویج روح
شیطان الطایف بر داشته عامه غریب خود و کان بر مذکور از الباطل الباطل لفظ میگرد گفت است فادخا ابواب بنو
یا محمد الخ فین علی صدر الدین اصفهانی هر قسم لفظ مذکور را احتیاطا کلام نمی نهد و شتم نمیداند بر شیخ علی میگوید
مستور عمر بن الخطاب و عمر و محمد الطاهر فی حقه حق شتم و از آنکه به تفسیر شتم و صدهای بسیار از جمله اینها

اشارتی بدان نمود و چیزی بعد ازین می آید و از کتب لیلین پیخرف هم می یابست که او اصحاب کبار را فرمود میستما و غیره
 و شریک و چنانچه تصانیف شوشتری هم بر آن گواهی میدهد که فاروق مرتضی نیست مندا اتفاقا لحنی اگر او را
 فرض محال مثلا ایضا که کلام نیست که صدرالدین مذکور لفظی را هیچ میداند پس لیل بر آنست که میباید از
 کلام او را در طاعن فاروق رفعتی عنه نمیداد با عبادت حق فقیه محصل نیست که لفظ مذکور بصحت زبیده و بدین
 عنوان در هیچ در نوشته ذریعده بصحت اساتاد و دشنام خواب بود و هر که خواهد بکتاب حقائق رجوع نماید و بدین
 از ملاحظه بعضی از معنی لفظ مذکور چنانچه مقتضای آید انشا الله تعالی در بصحت کلام صدرالدین شک نمی ماند
 و می یابست آنچه در مجتهد در بار تفهیم گفته که عمر گفت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قریب لعلی و یومع عنینا
 کتاب لعلی و یومع عنینا و صحیح ایشان مذکور است و بنا بر بعضی روایات ان الرجل غلب علیه الوجد و اصابه
 بهر هم دارد و شده استقی لفظه و اگر او چه در این حالت چیزی دیگر باشد فلا بد من تقریر حتی نقله بخلافه و من ترجم
 که ای اشتقاق بر آن بر چیزی همان تواند شد و لبس محصور درین است که شاید بان خود که آن به چرخ کس بس جانست
 که از بصیرت ما خود بود یعنی ای حضرت دنیا را در خارج فرموده اند انکار هست یعنی حقیقت حالت اختصار و جدائی از
 دنیا نیست که باز نام و بسکوت کریم یار ما حضرت را این حالت را داده پس باید تعزیرام کردن تا هر چه در
 بجای کریم الغرض متفهام از اختلاف کلام هم نشد چه بانی اثبات آن کثیر نیلی بنا بر سادگی اصل آن است
 قرار داده و بدینم گوش نه نهاده که با معنی ششوی می باشد از مصدر شش یعنی شش و در حدیثی خواهد بود در
 هم و در اینجا قرینه عرض الموت و اشتداد در غلبه بر جبهه الصوتیه و در معنی مذکور را باید بکنند و آن که در
 مصداق خود می بیند که در کتب پیشین آمده است و او را باید بداند که در اینجا از شش می یازند و کاش
 او مفسرین ایشان در خلاصه آنچه در غیاب او در غیاب آورده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم و یومع عنینا ان اباه و در
 بول که بعد از است بن ابی بن سلول بنی خود بر گرفت و این کلامی که در شش ما را اودیت داد و صاحب هم چه است
 دادند و هم که نه و بدست چوب مانند آن هنگام کار دارا که در دلس غیر از قصه تا عاقبت اندیشی نیست که بفرمان که در
 معاذ الله و شما در حضرت را و صاحب که ام قصه ما مقبولین سالمی که می کرد و از اینجا عیان شد که در انقضای این نیم
 یا بر تشدید نقد دستخوارین ایام از دست افکند و در وقت که چون کسی از حکام فیک که لغوی بخیرت امیر کرد و بود و اول
 حضرت عباس بن علی را در برون چنانچه قبل ازین در مجامع اول ذاتی قول داد که مقبولین شیعین زبان را هم حرکت ندیدند و
 و شما تلخ و در حق سرور کائنات اقدس ترین انکارند و این است که بانی و غیره که در شش کومون را بناید و در کتب پیشین
 گفت چه اندیشه دار کسی که از دل گرفته اند و درین مختار نشیند امام قصه یکی از بنی امیر قبل با و فرمود که هر چند مومن بود و یک
 آنکه از جویان در وقت غرق شد پس از آنکه در کتب مقبولین سالمی صادق آمد و از بنی اسلام هم از دست رفت و احتمال
 فقیه خود و مسلوب است و الا لازم آید چنانکه گفت بودی که فقیه نه نموده و قوما فرمود که این مبرک این خطاب شل بر لفظ
 چه طالب اسباب کتابت از موفقیین خصوصاً امیر المؤمنین کا تب سید المرسلین بوجود و کثیره و متباد

است تکلیف که بقول قصه ایشان تا به عذر و اسباب کتابت نیارند چه جای تکیه و ششام را هم بشمارند پس چون
 بحال ایشان توجه است که امرنا افسوس که رفته سخن را از یکجا بجا بیاورند معمول جای آنست که از
 بیرون قال مشوش میشود سیاه و قتی که شغل باطنی پیش آید که والدی انا فی غیر ما تدعونه الیک ما روی البخاری
 روح فی هذه القصه تکلیف که قوموا هم عموما میخوانند مخصوص عمر را و لیکن رفته ترا بنیسا این که شمره برگ
 جان ایشان میرسد که معرفت انما لفظ لا یعنی پس کی دلالت بر حرمت دارد و ظاهرش ترک اولی است که
 و کیایا بیسم دارد و شود اما لن تفضلوا پس نه ما محصور در گمراهی و بی نیست قال الله تعالی
 وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَارْتَبَدَ وَهَدَىٰ ۚ اِنَّ اَبَالَ الْفٰی
 ضَلَالٍ ۚ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۚ اِنَّ اَبَالَ الْفٰی ضَلَالٍ ۚ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۚ اِنَّ اَبَالَ الْفٰی ضَلَالٍ ۚ
 شیطان الشاق و ششام بلکه همه ایشان و امثال شان دارد و غیر از این هیچ احتمال با برتری تا بد چه نزد رفته
 هم معرفت انما الله موجب سلب ایمانست که قزوانی حدیث المعرفه یعنی عقوبت انشاء الله تعالی
 که از پیشوایان رفته ششام این عذر را میماند و خداوند بخواند و واقعتر خاص که بخاری و مسلم و دیگران
 دلیل بر آنست که هر چه نوشته بودی از زبانی میان نموند و اکثرش تعاقب دارد و با موصوفات و خلالت که در اول
 ایمان نیست و حاصل حدیث کلینی آنست که ششام بن سالم گفت یو دیم و بهینه یعنی وفات امام جعفر ششامی آنکه
 عبد الله پسرش صاحب الامر است پس داخل شدیم بر او و آرمودیم که امام متوان شد پس برآیم و جایگاه
 همراه یو دیم و بهینه جعفری گمراه بودند و بنیدار نیستیم که با متوجه شویم پس من و احوال و بعضی از کوهای مدینه
 نشستم و دیگر نشستیم و متوجه بودیم که سنی شویم یا مجوس کردیم یا زبیب زید یا خنسا که نه راه مغرب را یا نام بخارجی شده
 بتقریر امیر المؤمنین معاذ الله که ایمان منی محصله بحال الله باین پیشوایان رفته چنان برقرار میمانند
 که از روز الست مصفون امامت ایچه نام بنام مقرر شد و انبیا علیهم السلام ایمان امامت ایما مقرر گردید
 و اهل کتاب در آن عهد میمانند که از آن خبر و انبیا را میمانند که بعد از امام جعفر امامت موسی کاظم مقرر شده است
 کافی است و الله که صورت پیران خالشان چهره تمام از آن عین بخوار و قابل نیستند و نیز بعضی اسامی امیر علی
 از دست رفت و کفر و ضلالت این همه رفته منصوص شد و فقهایی با جماعت اهل صحاح و تقریر اهل عقیدین
 از ائمه اهل الیقین مسئله ما حضرت ابرو عیاش بیکلام از زبیب کلانی از قرطبه پس از کجای به خط الحسن مطلق
 رفته و سخنان جمل و دلالت دارد و تعیین مصیبت و کجاست که حضرت وصیت فرمود با خارج مشرکین پس
 سلب بود اذین و سکوت فرمود از مومنان پس از او و اگر نقد کتابت می آید ایشان را وی نمیشد از آن خبر
 بن جعفر علی الله علیه وسلم بقصد جامع کردن روایات صحیح و ضعیفها و احادیث بخاری اول اسباب کتابت تألیف و تدریس
 شد و از این جهت در اول باب امر احادیث را باین اکتفا و گفتا پیرایه آمد و عرقا و اهل حرمت را تألیف
 که بجهت تدریس و طلبه را حجب و بیکلام از منبع و حضرت این را می پسندید و آنچه نوشته بودی باقی

که معرفت و باطنی مشغول می چون فصلی است پیشوایان خود را در کانی و بی حیادیده بودند که معرفت آنها خسته
 که فصل است صحایب از عزم خود از کتب سینان با ثبات رسانند تا ایشان در توجیهات آن مشغول شوند و شیعیان این
 جماعت را ثبات من مبلات بردند و الحمد لله علیهم اجمعین و لعنة الله علی الجاهلین بدان من بعد باید دانست که
 گفته اند که بعضی از مشو تبنا می او که دریم اسخ ان نجس است کتیری و حسن پیری از منین که اهل کمال استی در فتنه
 جائی بهو ام ویشان اوست که پیکان غرق شد و او میگفت که خدا این واقعه را دروغ گردانید باطل اگر چنین مسلک
 روی اختیار نموده و پاداه گونی و هر نزد رانی را پیش خود میگردانند و مشاهده این روز سیاه می گردند و تیر غارتگاه
 نیز رسید جای که رسید و من نیز میار میچند از زانی را به من بهام نلام نیکار و انم و درین کتاب غیر از مباحث تحقیق
 و از امیر است تو درم بلکه وقت ذکر آسای میچندین آنچه برای ایشان از انقلاب مدح مقرر است بزبان می آوردم
 بم چنین درباره شیطان الطاق و ز راه ره و ابوالصیر انایم بل تفاتی قوله با جمله آخر قول در مقام
 بود و قدح اقوال فطاطب پنچان و مجله اول تفصیل که ضبط کرده و بر این بکار برده ام که تقریبی شود و نکست
 که هرگز حرفی از خرافات مجتهد بلکه اولین و آخرین مذمیش هم باقی نماند لایلیل الکلام با عادت به به قوله
 اگر مردان این احادیث آخر اقوال مقصود بین اهلها سفاهت مجتهد که خلافت راشدین لکن از ثبات
 یزید دانسته اثبات اول خلافت خلفاست یعنی احادیث بنزله نص خلافت راشده است و نور و وحی در
 ضمن آن یافته و فعلیت پیعوب القادریانته و استیلا ی شان اساس کفر را بر هم شکسته و اختلاف اهل بیت
 حضرت مرتضوی جلو و مکرر گرفته علاوه خلاف ایشان فقط با حادیث و دستان ثابت نیست که روایت دشمنان هم
 بران گواهی داده و اکنون همچو مجتهد که احادیث اهل سنت درباره خلافت راشدین روایت کرده اند معارض است
 با حادیثیکه دلالت بر نفاق و کفر ایشان دارد و بی دلیل است اگر مجتهد مرد میدان باشد باید که معانفت پیش کند تا بر
 هر حرفش بر او مفروضه بدلائل عقلیه و نقلیه بنویسیم و اولین و آخرین مجتهد را با انسان شکوچکم که بار و کبریا
 رجوعت بکوفه نماید و محتاج بشیون این سر نفس نشوید که لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 اما آنچه گفته که مقید با اصلا نیست پس اگر او سن نیست که بحجبت مفید شده دانسته بودند آن احادیث را و
 حال آنکه نفس الامر مفید شیعی نیست پس از عو اب خرافات است که غیر از روح شیخ علی کسی از ان مسرور نتواند
 زیرا که محجب میبب آن احادیث را اندر نظر متشیعین میب اند که گفتن لاول و نقابا شیاطین میب نک چون این تقد
 با قرآن این نقیبه را در انکابت شده که بر شیعیان نیست مطلقا باید که برای اهل سنت مقید باشد چه خیال فی آید که خدایت
 سناقب خلفا موی و غیر مذمیل سنت نیست و اگر بطریق جانا نمی اراده کرده که در مناظره شیعه مصلحتی اند پس از
 پیشو و بر و که دعوی فضل و تدیم الامام نیست که با حصول اهل سنت ثابت میگردد خلافت لافصل مرتضوی و بی اصل بود
 خرافات خلفانی باشد و بعد ازین دعوی که موکله با میان غلط بود و چنانچه کتب مطبوع و غیر مطبوع جاستی بران اول دلیل
 است پس ان مصاحبت قوم نهاد و مجتهد الزمانی بنا بر تعلیل قیاسات شیطانیه انیم گفت که خلافت یزید بر ذیل است

است بخلاف خلافت فغانی پس اصل سنت و مناسطه ایشان تواند گفت که کتابیست که موالات را مستلزم خود و اصل
خلافت مستقیم و بیعت خلافت امیر المؤمنین دانستند و حال آنکه هزاران حدیث معارض آن در کتب نامحسوب
که حقیقت خلافت ایشان را ثابت میکند و دعای شما باطل میگردد و اندیش مثل مناسطه در کتابات و غیرت
آنچه حدیث امامت معلومه و حدیث جمیع اجماع و احادیث بشارات ابی غرر ذلک است که از آنکه بعضی تقریر
شاید نمکنند که موی معنی اولی کجا موضوع است و بر تقدیر معنی امامت اقبال و ولایت در یک نام غیر معنی آید بر معنی
بشارت و رقص علی هذا اخبار بعدیت و آخر به بالا اقبال و کجی هم تواند کرد که اصل سنت محل خویش را در مناسطه رقصه می
آورند و مناسطه میفهمند و بلی رقصه هر چه از روایات خویش در امامت و مطاعن آنند با اعتراض و من
و آخرین ایشان مهمل است زیرا که همیشه الزام و جدل بقول نشان قصه کرده اند و از اینجا هم بنیان هر
رقصه متناصل شده چه مثل آفتاب عیان گشت که نبوت خلافت بلا فصل حضرت مرتضی و باطل بودن
خلافت حضرت خلفا به خود هم موضوعات و محدثات از محالانست که اعتراف مشر و معا و سوف و غیره
میسو طحا اما آنچه محمد بن ابی هریرت میگوید بنحیفه گفته بود پس بحوالش گفتیم که احادیث بمنزله نص است
برای خلفا و استخلاف با اقراران حضرت مرتضی و بیت و قهر و استیلا کاشمش کید و الحما و محمد بن ابی هریرت
یزید قصه کردند که ابی هریرت بیعت نمود با ابی جهم که او آن احادیث مثل روایات شیعیه ملزم رقصه نباشد لیکن انکار از آن
ان علی الاطلاق خودن چنانچه لفظ اصلا نیست بران دلیل است بر جای خود و تواند بود و بنحیفه آنچه محمد بن ابی
که بنابر مشهور پسند بر گوار محمد الزمانی بودند و زود اتفاقا صنوع افاده فرمودند با شیعیه که بعد از خود کجی از اصول
خبرش که ابی جهم نیست که اقوال و افعال برین جهت است پس یکی از این معین هر که بعضی کرده اند اما بعضی حکم کرده و خود
بیتنیا آنکس از و شیعیه ملعون و کافر است میفهمد که ابی جهم با حق است هر چند این را قبول ندارد و مکاره و کجای غایده
خوردی ندید اما بیعت که ایشان چنین بوده اند پس هر که بجهت رد دعوات اهل بدعت رسالت دیده بعید او کور
گشته و از جاده حق را محبت بخت بی اخراج و زریده باید و اصول فروریخته و امیر را مسلم داشته هر که خواهد ایشان را این
مباحثه و معارضه نماید تا حالش گردد و از او ثابت شود که صحابا نشاء و نظایر ایشان با وجود تسلیم اصول مذکور بجهت
امایه میگویند متعجب و معجز و من نیستند انتهی با جمله چنانچه بر عزم من جاسی ضروریات نه پیش و مطاعن یکا تا
اهل سنت را بر اجاد و تحقیق و مقبولست خلفا میفرماید و اینکه دوستی مو قوت بر آنست که قول حاجی را از آغاز تا انجام داد
و برایش او بخیر و در نماز هر یک بر هر یک از اینان رقصه نشان داده و غیره و محمد بن ابی هریرت که از این فرقی
انست که آن اصول که جاسی در تیرالضوض دانستند که معارض است با حدیث مثل نسخ سلیم که در مع خان و من
مقبولین کتب امایه و اطمینانست که مذکور سابقا و لاحقا و هم معارض کتاب انتخاب نورانی که مع همایر من و انصار
تا باین اجناسر جا نماید و آن بر مظهر رقصه باقی ماند و اثبات امامت امیر بطور خود معارض است با حدیث محلی و اصل
کافی و مع تصانیف حدود و دیگر پیشوایان رقصه در این معنی که قول با امامت امیر اثبات عشر مطالب معوضا شیعیه من است

امورست چنانچه از مولود حیدر پناه تا قصاب بنیم در ظاهر و موجود است و درین کتاب نیز هر قدم واضح و پدید است بخلاف آنکه
 که در مذہب اهل بیت است که اکثر کثرت خلافت را شریین و مولود بیات قرآن میں موندند جامع صحابه و اهل بیت
 خابرن و اتفاق اهل حق و ائمن است و هم مولود که با حجاج حضرت امام صادق که بجای گوئی و انتشا علوم اهل بیت و کثرت
 محشوم محکوم بودند که معرفت بمجملات حق مفضل انشاء الله تعالی مع ذلک اگر آن اصول که علمای قوم بدلت
 معضال اصول کاویگی با زبان خوش تراشیدند منطاط اعتبار باشد انیم لازم می آید که اکابر اهل بیت مانند کثرت
 و سده و زنج و دوران بمانند گاهی بسا حل سجات نرسند و چندی و اولین و آخرین و این مکرر و زبان دارند که
 اقرار عقل را علی القیوم مقبول دون و اقرار هم القیوم فخر قول **اقرار** و اگر مراد از آن آن **اقوال** عنقریب
 بر کس از صغیر و کبیر کذب مجتهد عیان می شود و مثل جلای بدیهیات روشن میگردد که هر چند مجتهد است
 دپای خود در حدیث کیلنی که لغز برای ثبوت استحقاق خلافت را شده است شریین است نیز نه لیکر انچه از حدیث
 و التمه انهم یخبرون و بنیاد مذہب او میگویند و خلافت را شریین را بنو تهریر و وجود ثابت میگویند و این بحث عنقریب
 سے آید انتظار شد در میان چیست من بعد فرا می درین است که تمام است خصوص سنی و شیعیان
 دارند که بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم صاحبین و انصار بیت با صدیق نمودند و او را ترس خوش
 گردانیدند تا آنکه نیاوه از دو سال خلافت کرد و بعد از وفاتش عمر سر برارای خلافت شد و خلافتش
 بپدرش و کثرت چندی خلافت عثمان و خود و جناب امیر ارشاد نمود و چنانچه در فتح البلاغت است که صاحبین و انصار
 و ایشان را خلیفه گردانند پس انکار از خلافت ایشان و او عای آنکه در کتب ستمه و شیعیه حدیثی است
 خلافت را شده و غیر را شده آنها و در شده از عجم است اگر مجتهد شیعه و انصار استعاره کنند یا برش اعتقاد گردان
 بنو خلافت را شده ایشان چنانچه از حدیث کلینی فی فضل جی آید و کثرت بنو خلافت عجم دلیل است چنانکه خلافت غیر از
 امام انکار نماید و بل بر الانحلال و التمسک و التمسک و التمسک امام الامام ایا حدیث فتن سما لکان فی التبعین چنان انصار
 و بنو السیاق و انصار شیعیان و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم
 قطع است شرف تر از آنکه بنو عجم را بنو عجم و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم
 ابن ابی حمزه و ان یعلم ان محلی منها محل القطب بن الریحی ان کنان این نقل الحواس با بنی سید کفر و یقینا کما باج است
 اگر مطابق تصریح شراح و ترجمین گوید که راجع است بنو عجم و باید گفت که کنان طریق بعد از این شراح که بگویند است
 و کتب طبع و شهادت عادل و نور بنین و قال چنان منفصل می آید انشاء الله تعالی عدول و نصف بودند
 انصاف میگویند و خلفای متقدمین خصوصاً بنو عجم را در شریین میگویند و کلمات مر قنوی را در خطبه شریفه
 بیعت با بنو السیاق و انصار شیعیان و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم
 سیر فرائی با بنو عجم و انصار شیعیان و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم
 بنو عجم و انصار شیعیان و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم و انصار بنو عجم

را ایام از پیش در عرض کرده ایم که بر آن لفظ خلافت خلفا بترتیب معلوم وارد است و
 بعد از آنکه شیعه و اهل تشیع معتبره مفسرین ایشان رساله نغیم بنیوانم نوشت و در میان این جمیع سوال
 پرسیدند که حضرت میرزا از کجای و کلمات انتخاب را در احادیث می پند اند یا آنکه چون انتخاب را
 بر اصول نه مطلق بر معتدل معقب کردند و وزارت آن عالی قیادت را وقت خلفا هم یا وقت پیش از آن
 را که می پندارند یا پیش از آن که گردانند مثل فقره کافیه اندیشید که حضرت امیر را از جهت اقیهه می گفتند
 و راستی شاید تعلیمه جناب حمیده عالمه زهره رسته المدینه امان می پند پس سنی ها می
 بودند و گذشته بحضرت امام جعفر و اندازین و نه هب خود را با انتخاب سید رسانند و این کیش را
 کیش حضرت می پندارند و مانند جلایه و مداریه که سلسله طریقت خویش را برین بزرگان منتی می پندارند
 و بر حقیقت نسبت ما نشان نمیدارند بنا بر آن غفر سبب محمد بن این فقره را که بیست طویل جعفر و مانند
 آن که اول دلیل توان گفت دلیل میگردانم و استماع شروط خلافت را بر اسی خلافتی را شین از آن
 شما هست (ح) که خود از خلافت را شمرده غیر ازین مطلوب نیست اگر سیاه جلایه و مداریه و میانه شیعه اما میرزا می پندارند
 که او باوش ایشان را بر حدیث و اصولی که خود می پندارند و از آنکه یک طوری روند و خود را با ایشان هزاران احادیث جعفری اصل
 می نمایند و از آنکه ایشان را پیش از اینچه ترتیب امام اعظم اول شان بران گواست اکنون نیز معتدل بر اصول اولین
 را با این پیشینه که در حدیث اول نقلی امور از حضرت امام کاظم و سبب آنچه بر زبان بعضی از متکلمین فقره محض در جاست
 مکتبی است که بر حدیث امام مسامت را گویند و قهر و شیهه اما در مباحث اچا امامی که خاموش گشته اند و در عثمان بن ابی طالب
 نیز و از آنکه البته مانند چای هست که در حدیث آن از و انشعاعی هر روز در مباحث که بی لقیه سخن را و در هیچ اسکاتین
 را شیهه بسالی مانند بنی امیه و بنی امیه و آل عباس چون قهر است بر از شیهه که در سایه او از نمودن انتاب پناه
 گیرند و خود را مانند گان باو حیثیت برست حق پرست او بنده ایانند و بر طریق مستقیم سندی بر راه نبوت را مانند تنی و
 اند که تسلیم نکرد از ملل خط اول شیخ اعظم و گوشت و در بعضی از اشعار و در خصوص اینجا می آورد که کورانی سیاه
 در آن افتاد و در عزت خلعت و سفقتش مردند و زینهار جان بسلامت نروند اکنون چگونه خاموش نشیم و
 خطای نه و گویند که با شاعران که درم نیراک احادیث بسیار در کتب و نه هنوز موجود است که درین فصل بکار آید و فر
 شباهت بر اهل اتفاق بفرمانی از آن در مجلس سیر و در بحار نیرس المنافع بنسب الغابین مجلس که از تقاضای
 خود باستانی اردو زبان مترجم نیست که صاحب کتبی سرانجام بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی عمیر از
 بن عثمان از محمد بن مسلم وایت کرده که گفته که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از قول خدا و الکیلی
 که گفتند انخرفت فرمود که از امیر المؤمنین است که در دولت باطله خلعت ظلم و تم با و احاط نمود و نور او را خاموش
 کرد و ما مکرر که خبر نماندیم که فرمود و ما عیله است که یک قیام کعبه و دولت باطل سلطه
 میشود و انی تعالی و در آن برای خلق شایسته با آورده با نهایت غیر خود و خطاب نموده و از کسی انما لینداند

بعوت بخدای عزوجل استی و همین است آنچه جناب تقوی ایشان نمود و در هیچ البلاغته و تحیر آن معبود نیست
 کما شمر تا پس حدین بجا ده بر تقدیر انکارش ما دام الحیات باقی و ظالم شد بیعت نکردنش با صدیق اگر هیچ
 نعمانی و خلافت را شده لازم نمی آید بلکه ترک بیعت حدیثی که بر سر حضرت پس بعد بن عباده و اردو که از چنین خبر
 محروم ماند و بشما و معصومین بعاقلش بغایت تقوی رسید و چون او از مقبولین کسانی رفقه است چنانچه
 جناب سر شید ثالث امامیه و کتب دیگر محدثین ایشان که هم متعقد بدان بودند بر آن گواه است و او تقیه را
 نیز از دست داد و مخالفت امام الایمه بر روی کار آورده و از رساله اعتقادیه شیخ حدوق و کتب متعدد
 دیگر عیان است که تارک تقیه مانند تارک صلوة است متعده اکنون و که در صوم بیعت او با صدیق نمودن
 لشکری خود را غوغا شکست و اذن است و لیکن این امر زطت عرفان محبت الزمانی بعید نخواهد بود و چنانچه
 گردان رستم که در دیلان و در ورنه اکثر طرب المسلمانند و دنیا الحماث دیگر از تقدیر بخاطر فقیر است که اگر آن
 را بر دفتر نهم البته یک رساله مفرده تالیف شود و یک مقدار انکشاف نموده و جوابات سابقه از تحقیقه دارالاسلام
 قضا کرده خود را کشتان کشتان بسوی جوابات و مقولات دیگر متوجه بیایم قول و استیلاهی اهل
 اسلام **الح قول** اما آنچه از متخلف دیگر بجا خبر داده پس جوابش نیز در جلد اول القدر مبسوط گشته
 که بعد از دیدنش گاهی چنین تواند گفت و از اینجا ثابت شد که مجتهد الزمانی پنج کتابی را از فن کلام خود
 استادی نه برده و بقوت نظر خود این کتب را فهمیده زیرا که در هر کتاب شروط امامت را تفصیل و اجمال آورده
 چنانچه الکلیات که در اصل رساله بصارت العین نقلش برداشتم هم واضح است که فانی بشرط امامت
 که از جمله آن عدالت است استحقاق امامت ندارد پس اگر عبد الملک لعنسی از ملا و رافع کرد و باشد حقیقت
 خلافتش از کجای کیفیت غلبه میر تیمور از سلاطین دنیا که آنچه از ایشان صدور یافته و فائز تاریخ بدان مملو
 و مشهور است و قلوب آخرین از آن پر خون کاش بمطالع کتاب و شتی و دین باب می برد و اقتدار و حقیقت
 حاشی می یافتند و اگر کتاب مذکور بمطالع حضرت محمد زید باری کتاب تاریخ اختلاف که دعوی تبع آن دارند
 و جابجا عبارتش بقیده کتابت می آرند و دین با کف می وافی بود شیخ جلال الدین یوم در خانه کتابش کو
 پنجمی نویسد بعد از فتنه تار برای ناظرین و سامعین مقام عزت و بزرگوارته و فی الاله الشانته کا
 فتنه تر لوق استقوب بالزمت البهاقنه التار علی عظمها و اسل الشان لیفضا الی رحمة الواسعه قبل و قوع
 الفتنه العمانه الناسو بجا محمد صلی الله علیه و سلم و آل و اصحابه بالجمعه چون هر کسی از اصحاب کبار سادات
 ابرار بیاقت این امور چنانچه دانی ندارد و میان سیاه و سیاه است و امامت نزد فریقین ملازمیت نیست
 و کسب فریقین بر تفصیل آن مثل است تا بدیگران که در لذایذ و نیوی و کمال جلال و دادانی و ظلم و ستم همک
 بودند و تجلیل مدایج از روی غبی نمونند چه رسد و من دین مبنی حرام که مجتهد از کلام لفظ و مبنی بصارت
 این امور را بر من لازم نمی گرداند چنانچه در رساله مذکور نص قطعی بر آن نموده ام که حقیقت خلافت مشروط باجماع

مشروط و غیره است و بموجب جمعیت و استحقاق لازم نمی آید چه جای استیلا یا پانچین مباحث در مجلد اول آن تفصیل
 گرفته و اگر هنوز آن مجمل را یاد ندارد باری باند که در تنبیه بعمل می آید که در مقاله خامسه بعد از ذکر عبارت شرح
 موافقت گفته ام که ازین عبارت هر چه معلوم شد که عدالت از جمله شریعی است تا آنکه گفته شود ثبوت امامت به جمیع
 اهل مل و عقد و استخلاف برای همان کس است که شریعت و طاعت کوره و روی موجود باشد عارف شیراز چه خوش گفته **لطفتم**
 شود بخشان باز و خواهند پیشتر از اول نعمت بخاهد که گریه بنید بر دوشیر چه چشم چه چشمه آفتاب را چه گناه چه
 راست خواهی هزار چشم چنان که بویتر از آفتاب سیاه **بقوله** پس قطع نظر از آن **قول** این قطع نظر از آن
 قبیل است که ابو جهم شقی از معجزات خاتم نبوت چشم پوشی می نمود و از اعجاز قرآن حمید نمیکامد با صغیرا از
 اهل کسان بود پس مقام آنست که اتم اهل حق تا گویش ملا علی رسد چنانکه عرفی گوی **لطفتم** چنانچه چون
 در مدول صورتیون زای من به آسمان محسن قیامت گردد از غوغای من به گوش اهل آسمان و حلقه با نغمه کی است
 شیونم تا بر کشید آهنگ با نای من به سبب آنکه اعراض محمد ناصبی بحضرت مرتضوی می کشد که لفظ آمنوا و اطعوا
 درین آیت وارد است و لفظی نشد ازین هر دو وصف غای بود پس جناب پیکر ز عمر امر معروف و تار داند اگر شرف
 اول ملحوظ بود البته احد از خلفای گفت ابی انرا تقریر علاوه حضرت را چه پیش آمد که به جیت راستین راضی اند
 و دو قلب ملول مانند چنانچه شیعه میگوید بشوق ثانی لازم آمد حضرت سیاه و آملی به عاوی به لاجرم جناب چنانچه فرمودند و
 سخن علی معروف و من الله بهما اجمعت امامیه ایشان که باطن و ظاهر گردید که حدیث کلینی را هم ندیده و رن چگون بعد
 ملا خطبه بن کلینی می گفت آنچه گفت حال آنکه آن حدیث نص قطعی درین معنی است که ما جبرین بهما و شریکین مکذ
 کسری و قیصر و دیگران را ماذون بودند و ماذون کسی نمیشود مگر که به تبع شریعت باشد که از آن جمله است حافظه و در آن
 بودن از ظلم و جور متبصر و کشتن اهل غیر ذلک من الراجح التی سچی مغفلا انشاء الله تعالی و چگونچه به نظر
 انبیایان صواب و یا جبرین می نمود و در باب اعمال صالحه ایشان لب انکاسیکشود پس این منعت بجمعه
 المناقین کمتر از ان حکایت نیست که یکی از زمره مارقین نزد بعضی از خلفای عباسیین حاضر شد و درباره عطا
 مرتضوی مثل واقع حکیم مل من مبارک گفت تا آنکه بعدی عالمی اشاره فرمودند که باید عجز بانی کردن و داد
 مناظره و اوان پس متکلم نزدیک شده گفت که بعد از تو و تو مناظره کیست که حق را از باطل ممیز کرد و از باطل
 یکی را قرار داد و تا عالم کند که کوفانی بر لایستی و فلالی بر کبی میر و دوزخ فیصل شود چون خارجی ت در داد و بکوتش
 راضی شد متکلم با و این باند گفت ابو العبد علی تمام است و حصول الیخلیفه فرمود که درون قبل و قال و جنگ جدال
 چگونه غالبی بادی جواب داد که مقصود اصلی تحکیم جناب مرتضوی در تحکیم بود اکنون که خود بر حکیم راضی گشت
 این مثل مطابق افتاد و سخ که بشن بیای خود و آنگاه بود به نور نیجام علمای رفقه و ادوارات شریعه و خرافت
 مل بوقیه داده این متکلم را بسوی خود کشیده اند تا بدانی که سر پرست جناب امیر ایشان کرده اند و
 پس حال آنکه در کتب معتبره ایشان موت علی الکفر و الارنداد برای حضرت امیر معاذ الله محقق است

که انصافی علی بن حلیع باشد البتة و صاحب تذکره الامیر باجو و شدت غنا و معتز نموده که آنچه میان انقباض مال و احوال محبت
 که شنیده اند از دوستان هم بطور رسید باز خرافات خود میدید که حدیث کلینی را دلیل ثبوتی میدادند که ما جریح ما دون
 و بجا بود و دنیا پنجه دانستی و بعد ازین منصل خواهی دانست انشاء الله تعالی و از لوازم آن معنی بکمال ایمان
 رسیدن و مستمع مدایح قرآنی که دیدن افکار کرده بگویند که خلفای شامه از وصف و ایمان و عمل صالح نمانی
 بود و ندان پس کاسیسی خوارج هم لازم آمد و هنوز نمیدانند که از آن حدیث که هم در کافیه و هم در روانی است و علما
 ایشان در ابواب جهاد بدان تسکین خواهند و دل من مبارزیکه بیند هر چه مخالفت مذہب شیعه خواهد پذیر
 قبول کردنی است و قسم او بدین خطه ان سرگز از ام نتواند خیزد و کمال مرار از دلوانه که اکنون هم در یاد
 باز که چنانچه راضی شدن بجا کومت شخصی مبطل طعن خارجی و باره جناب مرتضوی شده چنان راضی بودند
 باذیت صحابین و قائل شدن بدان مبطل هم طاعن حضرات را شین گشته بجان الدام صادق و ائمه
 و مناقب را شنیدین بدین تاکیدات کفری بدین متضونیت چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی
 بیان فرمایند که حق تعالی مجاهدات ایشان قبول فرموده و دین و اسلام را به دست ایشان بلند و داو
 و حالانکه در کلین و شروح الان با حدیث ائمه ثابت شده که نماز آدمی اگر یکبار قبول شد باز او را مدایی
 نمکنند اعمال دیگر وقتی قبول میشود که نماز و غیره قبول آید چنانچه امام رضا در کتاب فقه خود نوشته و یاد داده نموده اند
 و این همه بایمان متفرع است و بجهت مدحین جعفر نسبت از ایمان انکار نمی نمایند بار خدا را که در دل این
 تیسرین امانتین چنان است که گوید که این بزرگان فی سبیل الله هجرت نکردند بلکه سنا هجرت شان عشق و عاشقی
 بود که گفتیش و امرعات او باینست و هر که خواهد که این عملات و وفات را با لاجال بیند باید که جمع کند بکتاب
 کامل بهمانی که فقه کا میه بران می نامند و شرف بایه و غریبه بران هجوم میسازند و مثل شوشی برایت این
 می باشد و بعد از آن بجهت پانصد و نه سال بعد ازین در کجا خواهی دید که تمامی حدیث مذکور را کافی کلینی خوانم نکاشت و قوا
 آن بر دفتر خوانم که گذشت و استیصال این احتمال تجویرین وجود درین نزدیکی آید تا به بحول و قوت الهی اگر چه
 چندی نماند همی قصد از فقه کرده و در کتب نهاده که تمامی افادات جعفری را بنویسد لیکن درین مقام مقتضای مقول است
 گفتند اندر کسی با تو کار بود لیکن چو گفتی و بلیش بیار به از جهت میدید پرسید که علمای شایسته استخوان را در حق
 حضرت محمدی فرزند فاطمه از آن گرس قرار داده اند چنانچه بقایه قدما بر آن متسلست و بیان این هم در کتاب تأویلات الایات
 با شماع تمام است که باقر مجلسی نیز از آن کتب معتبره می پذیرد و در کتب خود استند و بدان دار و حالانکه از نظر عقلا
 الفاظ آیت انما فیخرج نموده اند پس بیان کن که ایمان و عمل صالح این بزرگ که حال طیب لا دلتش مقتضای روایا
 در بحار محلی و جلاله و حق استحقاق و فنا و ای فقرهای امامیه و ما و حکم چندی از مانی خصوصاً عبان شده
 که معرفت فی الجمله الاول از کجا به ثبوت برسد اگر گویند که امانت را عصمت ناگزیر است و آن بدون ایمان
 صورت نمی بندد و چنانسان سنا نبی که گویم قطع نظر از آنکه عصمت و بعد از آنکه هر یک از گوهر مراد روشن است

میگویم حق علی بن ابی طالب بودن بدون ایمان تواند بود و کسی نازدین بجهاد بدون شهادت مسلمانی تواند کرد که انصاف طلبه اهل بیت
 اسلام و بیعت و مناصب قرآنی فرع بقوت مرتبه ایمانست ورنه لازم آید امثال این مقام که هر یک از آنها بحدیقت پیغمبر صلوات الله علیه
 بانسانیتش است لال کند هیچ نباشد لا محال انما بعینه و غریب بعضی از آنست که حضرت امیر مومنین مرتجعین و شکیانی
 نبخ اهل بیت خود عموماً کاشانی و بحرانی خلافست فاروقی را بکریا یا بشاره این آیت موعودین الله دانسته اند و خود را بعد از آن
 بدالات حدیث نبخ البلاغت داخل کردند که اکنون بجا مانده انکار ایمان از خلفاء و الا لازم آید عدم ایمان حضرت ماضی معانی
 اند **قول** از دو حال خالی نیست **اول** درین مقام شق اول را اختیار کردیم یعنی خلفای اربعه وقت نزول موعود
 بودند بر عزم جمیع تخصیص خلفای ثلاثه میکنند و باخراج حضرت مرتضوی و او باصیت میدهند و لیکن پنجم برین شق وارد کار
 از قبل گفتار نیست چه اعتراض اول است بر آن میگویند که جناب محمد را مناظره فیما قافوا جمع علیه خلافت میباید تا مانی که
 بالاتفاق وقت مناظره ظاهر و صریحاً غیرت تمام بر میان با شد و بر پاشند فقه منطوق بود و امری را بر روی اینست
 بر زبان می آید که در ثبوت آن قبل و قال کنند و نیز چون و چرا نگردد پس افضل الصدیقین حدیث الایمه من قریش با تشراف
 محمد و بقای انصار بر میان کردند و کسی را باطل انکار نمایند اما موعود بودن خلفا بجلالت پس متصل است که با استفاضه و شهرت
 احادیث رسیده و این ترتیب خاص شهرت گفته باشد لاجرم بعضی بطور اصرار می دانند و بعضی بعد از توقیفی بر وجهی
 حدیث عدی بن حاتم که در تلقای میر دست ولایت بر آن وارد و بسا اخباری گفته اند صحیح است لیکن در زمان مخصوصی که
 است خاص رسیده بلکه بعد از آن چنانچه محمد الزمانی پیشینه اجتماع دارند و استیلا مسائل فروعیه از اول شریعت بر عزم تعلیم
 کار ایشانست نمائند که انچه در اصول حدیث و اصول فقه خویش مثل قوانین فقهی و مانند آن ملاحظه نموده باشند و
 شاید که وقت تحصیل کتب و رسیده و مسلم بشرح الوصفیات فاضله و بحصول فی غیره بطاوع و شریعت گزیده باشند پس از آنجا که
 تدریق و مناظره و دانسته اند حضرت رسول را باقی می توان بر دو گونه تالیفات این آیت شغول نموده تا اگر بعضی از آنها گویند
 که بکدام نسخه ثابت می گنجی که اختلاف هاجرین مراد است قبل و قال بطول خواهد کشید و او نشان خواهد گفت که ایما یا ایمان نداریم
 و اعمال صالحه نگارده ایم بلکه از این است و شانزدهم آنست پس از آنجا که تالیفات این آیت شغول نموده تا اگر بعضی از آنها گویند
 این است دم زدن و چون محمد الزمانی برین قانون دل نمیدهند هر جا که اشارت محمدش و مرده میشود و العجب که
 محمد لازم میگردد اند این مقوله را با حدیثی که ما بحسب این آیت خلفا هستیم انکار شما بی وجه است حال آنکه اقول
 مذکور فرغ این معنی است که بعد از انکه ما می دانیم که ما آیت میعاد را مصداق می دانیم و موعود لاجرم اگر محمد عالم نشان
 کرد و ما هم گفتند که او کوشش دشمنان دشمنان خلفا نیست کتب پسین بعضی ثبوتی آید و گوشه ای و بلکه
 تمامی و مقلدش را لیکن می رود و فیکت که بقصص چهار حق السیقین انصار سر پرست اهل بیت بودند و معلوم شد که
 اعراف به ثبوت خلافت خلفا آیت مذکور به پیوند و اگر محمد از عهد بره ابد پس مدعا بدست آمد یعنی ناگزیر
 افتاد و در حدیث الایمه من قریش که انصار در آن جمع غنیم قبل و قال می کردند و گفتند که نشیند ایم از حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و انچه ساخته و پرداخته شماست و انچه نشیند می غالباً حقیقه الامر است اما الزام پس بیانش بر وجه

بوجه بسیارست بر بعضی ائمه اکتفا میرود چنانچه در اکثر مباحث ملحوظ است تقریرش کند روضه در کتب غیر
 خود از حضرات ائمه بطور وصایا می آرند و احادیث ایشان را در هر باب جمعی آتی می پذیرند
 از جمله آن وصیت حضرت مرتضویست بعد السید بن عباس رضی الله عنهم وفتیحه که او را پس
 منظره خوارج فرستادند لکن اصمم بالقرآن فان القرآن جمالی ذو وجه لقول وقلول لکن
 حاجم بالست فانهم لن یجدوا عندها حیصا یعنی منظره بایشان باقرآن مجید مکن که احتمالات
 بسیار در آن متطرق است لیکن منظره کن بحديث ناگزیر گاهی نیاید پس طعن مجتهدان کجا
 میرسد یعنی از معصومین بحضرت رب العالمین می کشد علاوه باید مجتهد را با روح مترجمین و شارحین هیچ اشتباه
 کشتی کردن و بصنعت مصارعت و اخذ تلامب معاذ الله بتقلید حضرت فاطمه زهرا بعد از کشتی افکندن
 کما سبق الیه الا اشاره پرداختن که چون خلفای ثلاثه باین استخلاف موعود بودند از جانب خدا
 چنانچه شما آیت میعاد را در کلام مرتضوی لاحق گردید و استدلال بان نمودید چرا احد خلفا
 نعت آن پس هر چه برایک تخصیص شان بمراعات قانون عقلی و نقلی مرتب فرمایند از طرف
 ما هم بعینه یا بمثل کفایت تواند کرد مع هذا قول او ما بموجب وعده الی خلیفه هستیم حقیقت
 دلالت می کند بر فعلیت خلافت و مکن فی الارض و چون هنوز کسی در حقیقت معیت نکرده بود پس
 صدیق چگونه چنین فسر باید که ظاهر اسم خلافت واقع است چه جایی فاروق رضی الله عنه
 چنانچه علم احد خلفا مقتضی آنست و بر تقدیر معنی قوت و استعداد الضارب می گفتند که بموجب وعده
 الی که متعلق است بایمان و عمل صالح خلیفه هستیم پس رفع نزاع صورت نه بدست بلکه اگر اندک غرور و فکر و تدبیر
 اعتراض بزوات مجتهد میرسد زیرا که انقدر خود نزد جمیع بنده گان نهج البلاغت بی اعتبار است که حضرت امیر
 خلافت فاروقی را موعود من الله دانستند و خود را سدران علی الظاهر داخل کردند حالیکه گویم که مراد
 حضرت شیر خدا هر چه باشد خواه صدور وعده درین آیت فقط خواه در آیات دیگر نیز به حال مدعا تمام شد و خلافت
 راشده خلفا که موبد دین الی بود بعض مرتضوی عیان گردید اکنون باید او را در پی تاویل افتادنی و از انچه
 سابق گفته بود که در کتب معتده ماحذی ثبت خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد نشده فاروقی را در ان ظاهر
 و را بنچه مجتهد در تفسیر امیران و در هیچ عجز نیست کما سیاقی انشا الله تعالی عجب نیست که حضرت امیر رضی الله عنه غرضه باشد
 از سهو و نسیان و وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم نفرماند که من مولی هستم و امامت حق منست از وقت
 نزول انما و درو و افستنا تا ما درین منظم میشد و از چند صد است که شیخ حلی و مانند او از خصوص خلافت
 مرتضوی پندارند یک آیت هم تلاوت نکنند و نه نام قصه غدیر و بروی کسی عموماً حضرت عباس خصوصاً
 ببرند که ای عمم بزرگوار اگر منور تر در داری در امامت من و واقعه غدیر را فراموش کردی که منوایی که امر را
 بری و از حضرت پیغمبر برسی که خلیفه نیست و موقت حضرت عباس را عموماً اسلام هم وار دست چنانچه دانی و بسیار ملاحظه

هم بیان کرده اند که الاصحی بخلاف ابوبکر صدیق که نه معصوم بود و نه نمره انبیه و تسلیان لاجرم هر چه او رایا و آمد ذکر و تکلیف
 که انیم و کتب معتبره روضه جابجا صرح باشد که حضرت امیر در تکیه شهادت ذی النورین تحقیق شد در خانه ابرو
 مردم بربست و در آنوقت هم طالب خلافت نشد و قاصد انتظام دین نگشت هر گاه همه مهاجرین و انصار فرازم
 آمده الحاح را از حد گذرانیدند تاچار قبول فرمود کاشل آنچه این پیوده سر در طعن ابرام نگار بلاغت
 بسته بیاد می آورد و بنده عبارت ذلک الکتاب اهل بیت استرداد و دسترجاع و خواهش اخذ مضروب
 از خود نمیزد و سماعی در استرجاع آن نمی شوند و معلوم است که جناب امیر بعد قتل قتیل الدار خود خواهش خلافت
 نفرموده بل ترکها و اعتکاف فی بینه فی الناس بهر خون الیه و چون اصرار تمامی مهاجرین و انصار بر معیت
 از آنحضرت از حد گذشت و همگی التماس کردند که ماکسی را حق و الیق برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مدیدک
 بنا لیکار و در آن وقت حضرت نایاب قبول خلافت کرد الی آخره بافظه و در منبع البلاغت موجود است
 دعوی و الطابو اغیری و از ارتقی خیر من امارتی آنحضرت که در لا تغفل قافتر قافوا و العجب که روضه انیم گویند که جناب
 فاروق را بدست فیروز ذی النورین را بشواریان بلوا کسان گشته پس مقصود غیر از طلب خلافت
 چه بود از جناب شیون بود قلمی در حضرت امام الائمه بر اصول روضه منقرین باید و بدو دست تاسف باید گزید
 عجب دیگر آنکه در کتاب صراط مستقیم روضه دانند آنهم چید است که حضرت امیر فیض اعلی خویش را بیکان
 یکان بر شرفند و در شوری از کجا کجا رسیدند و واقعه غدیر را در سبای امیر هم ذکر نکردند و شایعین نهج اهل
 خصوصاً ابن ابی السدیج و عادل و منصف نزد مجتهد فانی و زمانی در شرح آن گفته اند که مذاهب المائیه نیست و حضرت
 امیر در خلافت خود هم گاهی قبل و قال نفروده که من منصوصم لقرآن و حدیث و خلیفه بلا انصاف ام غرض که تقریرات
 روضه انقدر عجائب و غرائب مینماید که بیانش در هر ارجح صورت نمیدوید چه جای این کتاب که بغایت ایزد
 در دو صد جزء و تمام میشود و حال حضرت زبیر جاییکه مجتهد او را از متکلفین شمرده تفصیل و بسط تمام در مجلد اول
 مذکور شده و محو حیرتم که یکی از خلفا در آنوقت که هنوز کسی بیعت نگرده چگونه چنین میگفت که اعرف معذاهر گاه
 گفتگو در تعیین در آنچنان احدی از خلفا میفرمود که اول موعود منم حال آنکه برای تعیین شخصی در آیت کریمه دلیر
 نبود من بعد امری دیگر باید فهمید و سر سری نباید گذشت یعنی موعود و بدون موعوده مذکور مستلزم آن نیست
 که هر یکی از خلفا مطلع هم باشد پس اگر خلفا در سقیفه عالم بان بودند یا نه باز نمی آید و در عبارت العین گفته ام بی غیبات
 چه مجلس غیر ازین نیست که تمکین دین و حصول امن را چون در خلافت راشدین یافتیم دستیم که وعده
 صادقانه مذکور این بود که در ضمن خلافتهایشان با عترت حضرت مصطفوی ظهور نمود پس مجتهد درین مسئله را بطویل
 گردیده و تحقیق الامر رسیده آیا مجتهد را باینکه آنکه جناب امیر اجازت نمیداد حسین رضی الله عنهما را بکارزار و در صفوت مقامین
 و آمدن تانسل مصطفوی صلی الله علیه و سلم باقی ماند و حال آنکه لایقاً باید دانست که در کس اولاد امام حسین ابوبکر الملت را بچگونگی
 نیز به نیت خواهر بنشیند بلکه تمامی اولاد ابوصفت التالیی را و امتش را در شارق و غار طایفه خاندان غلامتیم تقصیر و ایستادگی کلی

و بحار و حیات العلوب و بصایر بر سر یکے از افراد شیعہ تا قیامت علم جناب محیط بود تکلیف و اقامه شهادت
 امامین و قس علی هذا و اوقات دیگر مثلاً حضرت صلی الله علیه و سلم در بعضی از نمازهای بنصره و اعانت ملائکه
 بسببش بودند و دقیقه انشور سے و جمع اسباب جهاد و فرنگ داشتند و آن میعاد بشارت و ضمن آن جلوه نمود
 داد با جمله هر که ادنی غور در علل و اسباب کائنات نماید این امور را نیک میداند مگر محمد بن رفسه از ادراک آن
 نیز محروم اند **طرفه آنکه** هر امام را علم انجمنی که فلانی بعد از من بسبب اجتماع شرط مثل عصمت و غیره
 خواهد شد ضرورت است و باینکه بعضی از آنکه در شنبه افتاد و فصل امامت و دیگر ایل و طوائف نمودند و بعضی از اجله اصحاب
 خود را متعین کردند مانند چنانچه اشارتی در آغاز مجلد اول بهم بدان فته و تفصیل این اجمال بعد ازین سے آید
انشاء الله تعالی قولہ و نیز در نصیورت الخ **اقول** این اعتراض ثانی است بشرق اول پس باید از همین بود
 مفصل ذکر کردن و اگر قول فاروق بر تقدیر صحت بطور اختیار و امتحان باشد چگونگی معنی تواند شد الحمد للہ که
 چنانچه طایفه ثانی مجموع مردم در پیغ فرمود که الیک افضل از ما است و کسی نیست که از او بهتر بود و اوست افضل
 ما بحرین ابو عبیدہ نیز درین مجمع فطیم موافق آن فرموده و فضیلت افضل الصلحین چنانچه باید بیان کرده
 و غیریت و از بر ملاطاف گردانیده تا آنکه کسی را درین محفل بزرگ مجال رد و توج این مقدمات نگذارد بلکه در کتاب
 کلامیه مثل حقوق فصول صریح درین باب اقرار است پس حجت خلفا باین اعتبار و امتحان چنانچه برین سقیفه گشت
 و خود علمای رفسه باین مطالب اذکرت و دینیہ ذکر نمایند و چون در آن میکنند چگونگی محمد الزمانی که حامل سفارند حساس
 نگردد باشند از جمله نشان فاضل شجر این فرم بجز نیست که در راجع اول از شرح سبع البلائه قصه سقیفه نقل
 کرده و گفته فقام الیک و قال هذا عمر و ابو عبیدہ با یعوا ایها شتم فقال لا یتقی هذا الامر عینک و انت احق
 البسط یک فبسط یدہ فبا یایہ فبا یلش بشر بن سعد و با یعت الادس کلما و حمل سعد بن عباده و هو لرض فقل
 و قیل ان یلقی متعاضد البیع حتی مات سجور ان فی طریق اشام پس تحمل که چون خلافت بقریش آمد بعد سکوت نصار
 فاروق و امین الگویا گردانید صدیق اکبر و لو بت خود داد آن مجمع خلافتی نمائند و از جمیع عیان شد که بیعت نکردن
 سعد و صدیق و اصرار شتر دم و مرگ نصیبت است **قولہ** و چنین تعیین شوری آنرا **اقول** این اعتراض سوم بر تقدیر
 مذکور و من تجیر که ایام موعود بودن خلفا منحصر در همین بود که اصحاب این ترتیب را قطع نمودند و حضرت عمر تعیین کردند
 که بعد ازین خلافت بخص قرآنی برای عثمان است و هر کس او را خواهند برگزید این امر با اصول امامان نمی آید و ضرور
 نمی نماید و اصل نیست که اشرا که سعی و مشورت در امور موعود آتی است بی غائی شود و بجهت آنکه امورا که در عالم
 با سبب تعلقی گرفته لاجرم بر اجتماع مردم و مشوره نشان او خلافت را گذارستن منافی آن نیست بلکه از معات
 و اسباب است پس معلوم نشد که مجتهد چه اباین امور دست میزند و ما قیت اندیشی نمیکند **قولہ** نیز در نصیورت الخ
اقول این اعتراض چهارم است و جوابش آنکه باید بدانی آنکه کسی از محدثین این روایت را بسند نقل کرده باشد چه چکا
 صحت آن یا در کتابی اخرج نماید که التزام صحت فرماید باینست که جناب مجتهد سند آن را بسیاران میکردند که درین

چندان مبالغه دارند که در سند حدیث صدوق فرو کامل شیعه گفتگو کرده اند چنانچه تفصیلاتش می آید و بعد از آن
مسئله صحیح میگوید که محمول بر تواضع و بهیض نفس است نه بنی که فاضل جزیری در تریه ای آنچیز گفته در ساد
خلف محصلش آنست که اعرابی نزد صدیق آمد و گفت تو خلیفه پیغمبر هستی گفت نه من خلیفام بعد از آن جناب
و خلیفه کسی است که قائم مقام آنکس باشد که بگذرد و بجای او بنشیند و مانند او بود و الحاق تا بر امر مبالغه است
و جمیع آن خلفاست بر معنی تذکره بر لفظ چون ظرافت و ظرافت و کلاه است که هیچ میکند این لفظ را به خلافت مثل نظریه
و ظرافت آن خلفه پس کسی است که در فارسی و رایج و پوچ تعبیر تواند کرد و نیست آنچه اکثری گفته اند و معنی آن
و قول صدیق محمول است بر بهیض نفس و فروتنی وقتی که او اعرابی گفته بود یا خلیفه رسول الله و ازین میان ظاهر شد
که جزیری در دنیا به خویش که در خلعت نوشته توحید این کلام کرده و نقل مجتهد در مجلد اول دانستی نیز مشتمل بر توحید
و در مناظره قرار گرفته که الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال و اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال پس لازم بود
مجتهد را که بعد از ابطال این احتمال ذکر میکردند اعتراض ایما یا لکنش آنکه گافازی بکار برند و حق آنست که بکار نمانند
که این احتمال را بر سر اندر پس طبع و تدلیس که پیش از اهل اتفاق است پرداختند اگر اکنون مقدرت بر روی این احتمال
دارند بارسه همین گویند و همین میدان لیکن محمول و قوت الی یا امید که دلیل بر احتمال مذکور به عا و اسامات نام کنیم
که بالا مجتهد و تقلیدش کافی باشد که شک نیست که صدیق اگر بعد از لغزیت و ادای خطبه بر آن نبوت موت حضرت
رسالت رفع اختلافی است و استماع خبر اجتماع اهل بیت بعد از پیغمبر و فتنه و انصار را از اراده شان باز داشتند
و خلافت مهاجرین را ثابت فرمودند و بعد از نبوت خلافت قریش و ظهور ولایت خود زبانی دیگران و بیعت اهل محلی
مقتصدی خلافت گردیدند چنانچه کتاب احتجاج طبرسی دشنامی سید مرتضی ثمانی و بکار با مجلسی حیات اتفاقا بنویسند
گواه است و درین ورق مجتهد آنچه گفت و دالالت بر آن ارد که بسبب تشریف بردند و انصار را از قصد خلافت
منع نمودند و خلافت قریش را بحیث مذکور با ثبات رسانیدند اکنون از دو حال خالی نیست که البوکری صدیق خود را خلیفه
بر حق میدانستند یا نا صاحب حقوق مراضوی غیر مستحق اعتقاد می نمودند بر اولی ناگزیر شد که مضمناً انقضیه فرموده باشد
و هو المطا و بر تقدیر ثانی ناگزیر است که قابل باید باشد که حضرت صدیق شیعی بودند چنانچه کتب شیعه مثل مجالس شری
حق البیاض و غیره بر آن دالالت میکند که شیعی کسی است که حضرت امیر را خلیفه بلا فصل بدانند و در غیر
و این امر خود از تقریرات روضه بطور میرسد چنانچه جالبی در شهاب ثاقب جایگاه نسبت رساله میر العالمین را بسبب غرض
باطل ساخته تشیع بنشیند بر تشیع خالی از نقل معنی اشیاء متفرع گردانیده یعنی از اثبات رساله مذکور لغوی نیز تشیع از
لازم نمی آید و در باید که تشیع که گاه اعراف و بجز قصود میگردند و فضائل و کمالات علوی بیان نموده شیعی
باشند و چون بجای خود قرار یافته که از ثبت اشیاء ثبت بلوا در ملایم باید که مجتهد معتقد آید که در حضرت صدیق حکم تمام
مثل شیعه ناجی باشد نه بهیضات ماضی نه بی تالیفات مثل طعن المرح و غیره و بر کسی که کتب طالع کالیه ملاحظه کرده
مثل مجالس المؤمنین و غیره مخفی تواند بود که ایشان آن خلفا را در شیعه ناسخ نموده اند که اسادات فرج الدین

و اکابر خاندان محنت و طهارت را با طهارت شیعه زنده و زکوة و روشن میکرد و بدست خود می گشتند و چه ظلمه را
 بر اهل بیت امارت نه نموده اند و حاصل اعدا نشان همین است که آنچه خلفای عباسی کرده اند از جهت ریاست
 و سلطنت کرده اند عقیده ایشان همین بود که حضرت امیر خلیفه بلا فصل اند و لیاقت امامت مخصوص بود
 عصمت و طهارت است پس احوال امور و انزب و دهر باشد که حضرت صدیق نزد عتقاد مکتب آن ظاهر قطعاً
 و یقیناً میشوند در تصریح اکابر مکتبیین سیه و کاسه لیسان ایشان که متکی از بجمله باشد خلافی نکنند جز در باب
 امامت بر اصول ریاست و انشعاب بهره نبرند و قضیه بر سر نه الملک عقیقه بری ایشان مقرون با دعان نگردد
 و هرگاه تشیع صدیق با طهارت و اتفاق فریقین باطل است معین شد آنکه لفظ خالق بنابر توضیح بر زبان جاری کرد
 فلا یعمد علیه و از اینجا است که شوشتری و غیره او در مجالس غیر آن آورده اند آنچه دلالت بر آن دارد که اگر
 آنچه روی و بر وی احباب و معاصرین خود این نوع مقالات می گوید قابل استدلال نمی باشد حال آنکه
 هزاران امور دلالت می نماید بر آنکه حضرت امیر بخاری از ایشان نداشتند و اینهمه نیزگان مثل شیر و شکر بودند
 چنانچه نمونه آن در کشف اللثام عن تلخیص المجتهد التمام سمیت نگارش یافته با جملة حال حضرت صدیق
 باید دید که او یا نه مناقب و مناقر جمع علیاً که در ذات و الا صفاتش بود و نمونه آن او کتب روضه با نوحه
 انشاء الله تعالی خود را پنج و پنج قرار میداد و بر وی انبیا و اصفا علیهم السلام میکرد که صفات مقدس
 خود را بنمیدیدند و معاصی را بر می شمرند و متواضع و کسوف خوشتن را مانند حیوانات خیال میکردند بلکه از روی
 این نیزگان از انهم میگذاشت گمانی البهار و غیره باز هم روضه ابو بکر صدیق را از راه سفاهت و تیره درونی
 از معطاعین بیگانه دود و تیر زبانی میدهند لغو و بالبدن من شمر و تفهیم و من سیات اعمالهم و لیس
 الی اخره **فصل** این اعتراض تخم است و جوابش در کتب کلامیه مثل البطل الباطل و صواعق مفصل
 موجود است و من در مقام عبارت علامه دهلوی قدس سره الغزیه که در تفسیر اثنا عشریه نوشته اند ذکر میکنم
 و آنچه قلمی گفتوری از راه حماقت و مزید سفاهت خود بران وارد کرده اعتراض بدان می نمایم و بر تالی عتقاد
 میگردد آنکه آیا مجبوراً مناسب بود که این طعن را ذکر کنند و از جوابش که بعنوان دقیق و تحقیق بکتاب مذکور
 که در مناقب و شارق مشهور است سمیت ذکر باید اغماض صریح نماید غایه الامر آنکه اعتماد بر نهائات قلمی کند و لایزال
 خارج از عقل و نقل باشد و خود در جواب مکاتیب احباب خویش مثل مولوی حبیب علی اقرار بدان نمیکند و او لیاقت
 نوشتن جواب بجهت نبوی چنانچه از این باتمام باینه انشاء الله تعالی و تمهیداً که متفرع است بران صدور اهل ایمان گشت
 و کسب اطمینان تمام غیر از دهر یکی از خاصه و عامه اقرار نماید که بحث المحدث بر روضه کلام تمام شده و الله اعلم بالصواب
 بدانکه عبارت کتاب استیجاب اثنا عشریه اینست که بر هشتاد و سوم آنکه گویند خلیفه اول که اهل سنت بحقیقت
 خلافت او قائل اند و محبت امامت خود و شک و تردود شست بخلاف امیر المؤمنین که در امامت خود اصرار و در نهائات
 و بصیرت بود و از حال خود و اتباع یقین بهتر است از اتباع شک و بر این اثبات شک خلیفه اول و پیروان خود را که در سبیل خود

این گفتار گفت یا یقین گفت سالت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الامصار فی هذا الامر شیء و شیخ ابن بطرح علی ابی
روایت این کلام خیلی زیاده و زانی و بلند آنگهی شروع کرده و بحساب خود گوی از میدان مناظره برده است گویند
که دلیل انفر بودن این روایت آنست که اگر خلیفه اول را در مقدمه انصار تردی بود نص امت بعد از خود به کجا
که عمر بن الخطاب است چه اسکندر و لا اقل انصار را در وزارت و امور دیگر شریک و سهمی نمود و اگر این روایت از خلیفه اول
صحیح میشد میگفتیم که دعای او آنست که کاش خضر انصار از انجناب سوال بنمودم تا ایشان نیز جواب با صواب
انجناب را می شنیدند و با هم که درت خاتم نمیداشتند و با فقرض اگر ان کلام از ابوبکر صدیق صدر یافته باشد بالاتر
از حکیم حکمین که انجناب امیر المؤمنین بود قیوم آمده خواهد بود و بهین سبب خواج و حور و غیره فرج کردند و ان اعتقاد گرفته شدند
و گفتند که اگر این مرد را کما خود یقین بود و حکیم بود اسکندر معلوم شد که بنص مستحق مدعی این امر خلیفه شده بود چون بد
که پیش نیر و در صبح را نمی گشت و چنایت نمود و معلوم است که صدور این قول از خلیفه اول تا حال کسی غیر از بعضی
از کذابان در انقض نقل کرده و صد و تحکیم از امیر المؤمنین چه نیست که نتوان پوشید و نیز برین قول خلیفه اول مقسده
متحقق نشد زیرا که انصار با این تسک باز دعوی خلافت نکردند و بر صد و تحکیم مفاصد بشمار مترتب گشت از انجمله انکه انصار
وامامت اخاندان اهل بیت نبوی بر آمده دست و تحکیم من بعد این امر را برای ایشان نگذاشت بهین سبب که اگر ایشان را
در یکا حق بود جناب امیر المؤمنین چه چنایت راضی شد و از انجمله است شروع و بر وید و انجمله است تسک و انصار
و مردانه بر دین اسلام و قرآن و در جمیع کسوت ایشان با غیر ذلک صاحبی و واقع نیز در باب حکایه قصه مدعی این روایت
سود و غنای بسیار کرده و چه خوش نشاء نموده و قطعه این بصلحک یا ذا الانک و اخیل و ایلان است و چون مرغ و خوش نشاء
تسا شک و غنای فی امامت و قدریت علیه الذب و الخط و فاحش الله الله الناس من کذب فاکذب بتقصیه یقینا فی انکار
الی الا آیات من بعد مخفی فاما که فلی گفتوری که بهل گوئی و لاف و کراف و حله و جملی شیشه ها و است و جواب این میان شی
که حکم بوضع این روایت مردود است باینکه قاضی القضاات صاحب کتاب مغنی که از تفقه من اهل سنت و جماعت است
و متصدی جواب مطاع نشاء شده این روایت را انکار کرده و عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل تسلیم است که هر دو انفع
عند ذی القدر السلیم قول اهل سنت گویند که دلیل انفر بودن آنست آن **قولنا** ابوبکر بصوم نمودن و انقض
ان کلام او ضروری باشد و عند اسکندر که سبیل بن روم نص نمودن ابوبکر بعد از خود بر امامت عمر و عبد بن ابی بکر را
نهاده بودند و شرح و تفصیل آن در جمله اول گذشت فاجب الیه **قولنا** میگفتیم که علم نیست آن **قولنا** از قرطبه
نفی این مرد و انکه او می کند زیرا که از ردو حال غالی نیست که درت خاطر انصار بر عزم ابوبکر بر حق بود یا باطل در صورت شق اول
همان اشش در کما و در صورت ثانی در وقت مردن که وقت القطع از امل و ذنب و کار باخته است ابوبکر را از
که درت خاطر انصار چه بود که پاس خاطر ایشان این کلام موهوم گرفت **قولنا** و با فقرض اگر این
کلام از خلیفه اول صدر یافته باشد آن **قولنا** بر و اتقان کتب سیر و تواریخ و کتب کلامی مخفی نیست که
حکیم حکمین از جناب امیر المؤمنین علیه السلام با اختیار خودش لوقوع نیامده پس محل اعتراض نشاء **قولنا** و معلوم است

ضرر و نبود فکیف که او فقط بحجاب تعرض نماید و از ان اعتبار این روایت نزد اهل حق لازم آید و نیز این روایت را
 انجمنی که صاحب فنی پوشش داده و نگفته که موضوع است بر اهل سنت لازم گرداید چنانکه کتب علماء
 روفض است از قدما و متاخرین که هر چه در باب مطاعن خلفا ذکر میکنیم صحاح روایات اهل سنت می باشد چنانچه
 ثمانینی در شانی و حلی در منج و دیگران در غیر آن مدعی گشتند و مجتهد جالیسی در کتب مطبوعه از ان هم با فزاتر
 نناده و با شتر اطامور دیگر هم مدعی گشته و لغو ما قلت العرب العر با ذوالقیست جلیاب الحیا فاضع شدت و الحمد لله
 که هرگاه مجتهد جالیسی بر طائفه خود دعای بد بقطع بیک کرده اگر ایشان الزام ستیان بدوان مؤمنانده قصد کرده باشند
 پس کارکنان عالم دست و پای او را از خلافت برینند بلکه حقیقه خانه زروی را نیز خراب کردند انشا و الله
 عبارت کتب جالیسی بعد از این بمقامی مذکور میکنم **اطراف آنکه** قاضی روایت چنانی بودن زراره در
 مجالس نقل کرده و سکوت و رزیده و روضه آن روایت را لائق اعتماد ندانند بلکه مفتری می پندارند حال آنکه
 مؤیدش هزار حدیث از امام صادق در کشتی و غیره موجود و این کلمات طیبات بمقتضای روایات کشتی
 سخن تمکیم آن نجباب درباره آن شقی بود که لغته الله علی زراره و هو ثمین السیود و النصاری و انهار علماء شیعه
 در کتب کلامیه آن بود که زراره عاقل متفق علیه مقبول و مختلف فیهم درود و چون روایت لینی را عید الحجا و انوار
 اعتبارش بر اهل سنت لازم افتاد حال آنکه خلافتش در هر کتاب از کتب کلامیه فریقین مسرود که اوست فی الجمله
 السابق ایضا اما آنچه گفته که قاضی مذکور متصدی جواب مطاعن ثلاثه شده پس حرج البش آنکه غالباً
 ابراهیم گوچیان یقین میکند که هر کس که مطاعن خلفای راشدین را مقذوح سازد ناگزیر است که اوسنی باشد
 و حال آنکه قدما می معتزله در مسئل امامت بلکه بیاری از فرقه دیگر نیز تابع اهل سنت بوده اند از جواب دادن
 مطاعن خلفای راشدین در کتاب فنی سنن قاضی لازم نمی آید و العجب که خود خرافات بدسوط کنتوری و سایر
 از مقامات مستلزم آنست که عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل ثبوت آن نمی شود پس می پرسیم که اگر فنی
 تسبیح و مضرع تقدیر است پس ثبوت روایت نزد او کجا لازم آمد اگر معنی ثبوت اراده کرده پس بایدش بدستی کلام خود
 کما استرنا کوشیدن و عیوب کلمات او ستاد خود را پوشیدن با آنچه نوشته که ابو بکر معصوم نبود لکن پس در کس ضحکه
 روزگار است چه شخص از طلبه علوم عقلیه و نقلیه از مختصرات تا مطولات همین امر دیده که هر جا که تناقض منافات و کلام
 علماء مفلون میشود و چو بیات می پردازند و حال آنکه یقین میدانند که ان عالم معصوم نیست مگر کنتوری از فایت
 بی شعوری و حاشیه قطعی این هم ندیده که علامه سید شریف جرجانی رحمه الله علیه درباره تو حیهات
 کلام طلب تخرانی چه مسامعی بلیغ بجهتیم میرساند و بدفع تناقض چه مقدار کوشش می فرماید
 همچنین دیگر شارحین و محققین سعی وافر در ین باب مبذول می نمایند و اگر ازین
 مساحت که در کتب درسیه است و قبول و غفلت رود داده بارے آنچه مزر محمد
 در مجلدات نزیه که نقلی کنتوری را سرمایه تالیف است تا ویلات کلمات شیطان اطلاق

التفانی کنند خود بالخدمت زک اما آنچه گفته که توفیق حال پس جوالش آنکه کورت انصاری بر فرض تقدیر بجای نوبت
 و لهذا حضرت صدیق بر فرض روایت رخصه آرزو میکرد که کاش می پرسیدم که بروی انصاری ایشان پیدا نشدند محقق
 حال را و مکرر نشیند و پوشیده این امور آدمی را رومی دید و درستی و بیاری که آرزو داشت میکنند با هم یک عاده محال
 است کیفیت آن چیز که زیر این تسلای نمی باشد مدعا بر فرض آنکه بر همین است که چو خوش می بود که سواد انصاری
 از سید ابرار میکرد اما آنچه در قلوب انصار وقت گفتگوی خلافت خطور کرده بود و آنهم بود قریع می آمد و قید مشافه
 انصار خود از اتفاق این عبارت جلوه گریست بسبب آنکه مقصود رخ کورت انصاریست چنانکه دانشی و ذوال آن در وقت
 بر بیان رسول مقبول اما آنچه گفته که جناب میر مجبور بودند درباره حکیم پس جوالش آنکه این اگر از جناب ایشان بود
 بالینی دست از خلافت ظاهری بر داشتند هر گاه صلح کردن چنانچه حضرت امام حسن صلح نمودند اگر چه مجبور بودند
 تا نازده فتنه فرو می نشست و درباره تقیه معذور می گشتند اگر انقدر یاران و مددکاران در کاب سعادت ایشان
 بودند که برای قتال در کار باشند و از کتب رخصه معلوم میشود که معذوری پیش نباشد تا بعد از آنکه از اینهم کم گفتند
 میکردند روایت سلیم چنانچه می آید و از کتب معتبره دیگر چند کس ضرور اند لازم بود و در کار باغبان برادر و این
 فقالوا ان الله یحب الی القیصر و اگر این مقدار هم از شیعه رفیق نشدند لعنت برین تشییع با و که درین وقت هم
 اوقات سابقه خذلان امام الایمه پرداختند و اگر لشکریان آنجناب بسبب غلبه و کثرت باعث ازین اگر از دنیا
 شدند باین طور که اهل کوفه گفتند که اگر فلان و فلان را حکم نمی کنی ترا می کشیم چنانچه مجتهد بنایستی است و کثرت
 در مواظبه حین تفریح بدان کرده اند برین تقدیر هم کفر و نفاق قد و شیعه ثابت شد و هم لعنت بر ایشان محلی
 گشت چنانچه قبل ازین کفر و نفاق مقبولین لسانی کعبه خدا و اندر گشتند و اینهم ثابت گردید که خروج
 مرتضوی از مدینه و واقعه جنگ جمل از حیدت این مطرودین بود که خود جناب امیر شکایات ایشان را بسیار بزرگوار
 و کلمات فصیح و در پنج البلاغت ارشاد می فرمایند و صاف اعاده میکنند که ایشان محیط نشدند و از جهت کثرت
 خود تسلط آنجناب را نماند گشتند حتی که جناب امیر نتوانستند که از اهل بلوی که باعث شهادت ذی النجین
 گردیدند قصاص گیرند چنانچه عبادت پنج البلاغه ملاحظه کرده شود و ان نیست قریب لغت کتب درین خط
 بعد از بیع بالکافه قد قال له من الصحابة لو عاقبت قوما من اهل علی فقال یا اخوتاه الی است
 اجمل بالتجملون ولكن كيف لی بقوة القوم المجلدون علی حدیث کتیم علیک بنا و لانکم و ما هم هولاء قد شرت
 معهم عبدکم و التفت الیهم اعزکم و هم غلامکم یسوءکم ما شاء و اهل ترون موضعنا قدره علی شی الخ انصیحت و رسوا
 مقتدیان متاخرین اما بعد از کوران ظاهر و باطن کیسگان با عمار جعفری در دین و گوش انامی شایسته دین
 حیوانان خیر (تحریر) بر ایشان می باشد پس اظهر من الشمس و بیت مشهوره ذنب السما لیتفید نفقه قنایاب
 و مال از آن که جناب مجتهد الزمانی از راه مزید فراست جاسجاد کلام خود آورند در حق کثوری و بر گزارش همان
 اند اما آنچه گفته که مدو این قول از جوالش آنکه اگر از تسلیم معنی ثبوت صحت آن روایت نزد صاحب معنی

الان

اراده میکنند پس معلوم شد که از جواب دادنش لازم نمی آید و اگر بطور فرض محال است پس زینهار مفید مدعا
 او نیست و آنچه گفته که اگر مردیات الخ پس جوابش آنکه رو افش کیدت پیشه نفاق اندیشه را و بعضی سرگسوسم
 که هر که بدیده پیر است کتب ایشان ملاحظه نماید او تواند دانست که گفته و ایشان ازین در و سر عوام را بدام خود
 گرفتار نیست تا بداند که بر شایب صحابه اتفاق فرقه نیست فقط شیعه انجمن بنیگویند و تهمت نمی کنند یا حال مکار
 ندارد بعد از دیدن کتب رجال مثل تصنیفات معاصرین شیخ و سید رفیع که از آن جمله شیخ ابوالعباس نجاشی بود و بنویس
 شخصی است که کتابها و رسائل اصحاب ائمه الی پر خوتند که خود شیعه از او بدیدنش از راه عاقبت اندیشی نمی لرزیدند
 و این منافقین و بلا داهل حق چندان در لباس محبت درآمدند که بسیاری فریب ایشان خوردند و ان روایا را
 شنیدند و با عقوا این معنی که راوی از متقیان الاسلامت است از کجا بکار را می دهند پس اگر علانیه میگفتند که تروت
 یقینی را جمهور شیعه از ائمه هدی می آورند که گوش بر آن می نهند چه شهادت که در آن افزا خصوم و بار طریقت سید اعلی
 تا سجد یکبارین بزرگان را برای تحصیل دنیا انقدر در احداث محرمات بدنام کردند که بسیاری از مردم را از ایشان
 اعتقاد کامل در بعضی از امور و متقیان معنی در روایات باقی نماند چنانچه از کتاب مفتاح کشی هم عیانست و عقرب
 می آید و هر که محاربت فن نماید او البته می تواند یافت که اقوال علای رفته مثل احادیث شان هرگز بر طاعت
 و غیر آن خرافات سید که از باجیت که محمد بن ابی بکر و عمر و ساسانگی و کمال شیعانید خود و علی و بعضی نامتقدین
 خلافت را با اصطلاح کرده و علی بن عمر بنی خواست که پدرش حق را با اهل بسیار و چون معاویه و یزید بدیدند
 عبد الله بن کور را لوی قیام فاروقی نمودند و مقصود بر آنکه در استیصال وین اسلام باید کوشید و اما مجتورات شریف را
 باید پوشید عبد الله بن عمر که در یغی و با کندن نهوا کفریات و خود امام اعظم طایفه اچنه در ریاحه تندیگ گفته
 از ان پیدا است که بسیاری از علما بدین اختلاف روایات و اخبار و آثار از مذاهب شیخ دست کشیدند و غالباً
 حدیثی مردی نوشته که محارض آن نیامده پس بگویند مذاهب خود را قول و روایت و بر و اهل قی می آورند که منافق
 در کتمان نه چاره لوازم و عوارض انچنان میگویند که میخواهد که خود هم نماند تا بدیگران چه رسد لاجرم اگر
 روایات خاکی را این طایفه فاحشه فعل میدادند تا نقص در متابعت مذاهب رخصه نماید الوصف عیان شد
 و خرافات و محلات این مسلک با وجود او که کتانش بر منصفه و زمره رسید و در آن وقت بطور می امضا
 که آنچه امروز بعد از استقرار وی که ترین غلاتین ظاهر گشته پس طایفه شیعه احادیث دین و مذاهب خود و
 لوازم و عوارض ان مانند تله ناوینا و یق تقیه که مرابل مندرسد توان گفت از نظر مردان پوشیدند و در باب
 مذکور بنایت قصوی کوشیدند یعنی در هر کتاب غیر و کیسین و عادی که باید بودند که هر چه می نویسم از کتب اهل سنت است
 ما علای ایشان در ترجیحات و تأویلات اقتضایان میگویند مبتلا مانندی حقیقت خبر مد و بعد از توجیهات در اکثر
 از مقامات علای رفته جابجا بر آورند و انکین ظاهر شوند و گویند که اگر این روایات مخفی می بود حاجت تجاوز و
 توجیهات نیشد چنانچه گفتوری در مقام این ترانه مرا پیدا نمود و باله من سکایا الشاهین تلوسات المناقین و جابجا

ازین کاران پر کار شد ایدان الهیست البیوعی فاش کشیدند تا قدامت نمودند بر بیعت رسد و ان منافع
که برای تنبیل مردم و تبیل ایشان در لباس الهیست داخل گشته بودند و میات نشان دلاست بر نفس میکرد
و میبار بجا میباشید و نیار و دند تا و فایق فن مکیست یعنی بهتر ماند چون برین دو و سحر ت احاطه کردی معام شد
که انجیزت صاحب موقع و صاحب تنوع این سخن را در بنگاید ریفه ذکر کرد که ان سبب این است و هرگاه که
لی خود و بی نیایان و فایق یعنی بر و برین باب هم سخن بر انتخاب کرده و در آغاز عبارت هر قوم بین
اعراض و اندوخته که لافنی نمی من نظر ایما الغرض دل میخوابد که بروکلام این محل گوید و ازین و لیکن چنان
دل مجتهد الزمانی هم مثل اوست گاه گویا یاد کلامش اولاد و در وقیح مایا خود را بهر ارکش کشی متوجه میسازم
سجای مجتهد که چون رساله بصارت العین را رو کرده و انواع اعتساف و سفاهت بکار برده و خروشه کرد که کلام
اول از آغاز تا انجام بر هم زخم و بیخ اعراضات را و بر کونم نیست مطاعن رقصه نسام که اساس آن بر طرف
تمام است که ترنگ شایع علی و برین سخن بر تحقیق کذب بگردانی نمیشود که در کتاب اردستانی بقول علای رفته توان اوست
که مقصود صریح آن بود که در ذوق آن که اولیای اهل بیت را در غفلت حقیقت است پس بعضی شک نمود و خود و ذوق شده
و گفتند که الله اعلم البین جاد اما ذلک عقیده منکله که یحیی که در کتابش که در حق تعالی که ان غیر منصف
ما الکتاب و الا نعوذ باللّٰی یقول الله و صدم که عذاب عظیمه و چون کلام از ان تا اینجا بر رده و ذکر کتاب بیاد
تا ظاهر شعری میساخت گفتوری با دیگر نوایب عظیمه و نوایب غمیه که بعد ملاحظه آن بالا خوانی رفته و باره ادعای
مزید دلای البیت حضرت سید ایسا و امان ایشان را بخت تعلیق یعنی قران مجید اهل بیت سید الیکون کانه اول
البیت میشود و نقل خط معلومی حبیب علی بنام مجتهد عین سبب قبله و کعبه و جهان مرجع و اما
میکنان بظلمه العالی بعد ادای کور نشی و سیر غرض آنکیش ازین استفتا باید زیب ارتقام یافتن بپوش
پرست سید عنایت حسین ابلاغ خدمت کرده بودم بنورجالبش حصول نشد ازین جهت نزاع هرگز قطع نشد بنظر
عجالت جواب همان استفتا معلومی شد ازین بخان معتمد علی علای الهیست که در مذیل مایه هم تحقیق کمال
میدارند نویسیانده شد بنذر ایوینا ز نامه نه ابلاغ خدمت است آن قبله و جهان جواب معظوظ را ملاحظه فرمایند
اگر موافق مذیل باشد و مطابق قول مفتی باشد بله از ملاحظه و پس فرمایند و مهران بر آن
ثبت فرمایند و اگر مطابق قول مفتی نباشد از دست مبارک جواب صحیح ارتقام فرموده و بهر خاص حرمت و نیاز
که رفع نزاع هرگز مودت نبند و در کتاب شکوت غمزه بچوب رساله جمیع تصنیف مولوی رشید الدین خان علامه
آن قبله رسیده باشد اگر چه هنگام ملاحظه رساله سبعینیه چنان یقین شده بود که اگر نقد بین و متهم بین الهیست نه شده
ساعت تا خلفن محبت شوند هرگز جواب آن بر انجام نخواهد شد و هر که حرمت متعبد بر مذیل الهیست ثابت نخواهد شد لیکن
مگر رشید الدین خان بحال لطافت و متانت و انکلام جواب آن نوشته اند که این سخن تحریر از اسلاف الهیست تا حال
بنظر نیامده بود و این نوع استدلالات انقلاب و همان رساله شصتیه طریقه غمزه که ده اند که حرمت متعبد بر مذیل مایه

از احادیث معتبره همچنان ثابت کرده اند که در آن نگار یا نقیصه یا نسخ هرگز راه نیاید معلوم نیست که اینقدر
احادیث مجرّه از کجاست و از کدام کتاب جمع گردیده و بدین کثرت چگونه دستیاب شدند عین و جوهر است
که است برای خدایکجه شود جواب ان را تمام فرمایند و نه علمای امامیه را مرتبه چشم چا گردان با مولوی رشید الدین
مخواه ماند و در خود طاقت و استعداد تحریر جواب آن نمی بینیم و دور دیگر که امام عالم لهذا جهت جناب قدس
توروم و نیز آنچه مولوی رشید الدین خان بجواب کتب جناب قبله و کعبه مغفور و مرحوم یعنی حواری و حسام و
ذوالفقار تحریر کرده اند و جناب مرحوم و مغفور از تحریر جواب آن اعراض کردند و مناسطه لسانی هم منظور
انموده بودند تحریر جواب ان هم واجب لازم است که اگر خواص و عوام الهنت بر ملا میگردد که هنوز علمای امامیه را از این
جزئیست که با کجاست صاحب شغف با نگار می پردازند و مولوی رشید الدین خان بر نقل نعمان عبارات کتاب مایلان نگار
رفع کرده و بدل و ناقصی علمای امامیه ثابت کردند و ابو جعفر اشعاع شریه از کجاست که بنده از تجرید تقریری که آنکس حال
جواب تمام کتاب نشد از تحریر جواب ان بیکر ابواب علمای امامیه ملا بر نشود و دوم اینکه در جمعی کتب مفتی محمد قلی که جواب
چند ابواب شغف نوشته اند بر آن کمال متکلم نموده و بیگانه که از هیچ جا واقع تقریر صاحب شغف نیست بلکه در دیگر ابواب
قول صاحب شغف و نام اصول امامیه و حکیم مرزا محمد کاشمیری و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور که جواب چند ابواب تمام
فرموده و در آن اکثر جاها است و الحال که با ساد کتب امامیه آن نگار منع شد جملا جواب کاعدم شد معتمد مصطفی
محمد قلی و نیز حکیم مرزا محمد کاشمیری و محیب بیچ باب شغف از مناسطه تحریری و مرتبه ثانی و ثالث از مولوی رشید الدین
عاجز آنکه از مناسطه دست بردار شدند و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور و مرتبه اولی از مناسطه تحریری و هم از مناسطه
لسانی دست کشیدند اگر توبه انقبله و کعبه جواب عزائمات حواری و حسام و ذوالفقار که مولوی رشید الدین خان و آن
کرده اند انجام شود و این الزام الهنت که علمای امامیه هنوز از مذہب خود واقف نیستند و بر کتب مذہب خود غور ندارند
دوم از تحریر جواب شغف نیز مندرج شود موجب مرشرونی ما بقصد است زیاد چه عرض کن نقطه فواید مکتوب
مولوی حبیب علی بسیار است از آن جماعت کتب شکوک فار و قیجیکه همه میخوانند که از احادیث
ایمه حرمت متعبد پیدا آمد و این عبادت که هم خرماد و هم ثواب بود و بیکه مرتبه امامت و ختم نبوت الودیت برسانند
از دست رفت و غیر از این بریده و در دست نمائند کلاسیخی علی الناظرین از انجمله آنکه رشید الشکلیک اینجواب هر
کتاب جالیستی نوشته اند و نه جملت بدانش نوشتند بر مناسطه لسانی که رشید الشکلیک منجوت نه خیال است پس الهنت
از هر طرف تحقیق امامیه می پردازند و وجولات تحفه را مایه ضحیک می پذیرند لیسب آنکه هنوز بعد مرور و در جواب
تحفه تمام نشد و هر چه کابلی و قلی نوشته اند فیصل عدد بر ترا گذار است و اینج حکیم کشمیری و مجتبی جالیسی از نگار
صحت و عاجزی جدا جدا نموده بودند خلاف آن ظهور انجامیده و اینج کشمیری و قلی بالاخر اب مناسطه و یا در
و جالیسی میگردیدند اعتراضات رشیدی حواس باخت اگر ان اعتراضات مجتهد باشد و ارمیاد و نه منجرب عیان
که مجتهدین رشید بر مذہب خود کلام گذارند تا بجواب چه رسد اکنون مکتوب مجتهد گوش کن حیرتیا غیر از این جان من

نشان صلوات الله تعالی بعد سلام منعمون و دعای ترقی ساریج دینی و دنیاوی واضح خاطر عزیز باد و خطان عزیز مع
 جواب استفتا نوشته مولوی رشید الدین خان و وصول شد قبل ازین جواب استفتا مصحوب سید امداد علی روانه کرده شد
 یقین است که بعد تحریر این خطابان عزیز وصول شد و جواب معطوفه هم موافق جواب مرسله این جانب است
 لیکن آن عزیز را چه لازم بود که با وصف موجود بودن علای اهل حق از عالم غیر مذہب تنفاسی مسایل بدین
 نمایند و آن عزیز که خود فاضل اندکدام ضرورت داعیه از فاضل غیر مذہب جواب نویسانند و فی الحقیقه کتابت کتب
 عمیه یکمال ستانت و استحکام تالیف شده دست و از علمای عصر بر کسی رطاقت نیست که ماده جوابش نمایند لیکن
 این جانب تحریر جواب آن شروع کرده بعد از تمام پیش فاضل مذکور فرستاده خواهد شد و در باب آنچه پتینه
 اشاعه است آنچه در قائم شده صورتش نیست که مرزا محمد کابلی مفتی محمد فی رانی الحقیقه استعدا لایق تحریر
 جواب آن نبود حکیم مسرور صاحب استعدا و خود بسیار خوب نوشته اند و موافق مذہب فرقه حقه امامیه جواب پرور
 و اینکه جناب قبل و کعبه مرحوم و میر و اتمام فرموده اند و شایسته تر ازید از حد و صفت است چه جمله علای عصر از توحید
 جواب تحفه اثنا عشره تن بعجز در داده بودند و علمای دیگر و یار و مصار و علمای ایران علی الخصوص
 فاضل قمی و فاضلای مشهد مقدس عزرائلیک در تحریر جواب کتاب مسطور بمیان آورده بودند معلوم آن
 عزیز است بعد از آنکه کتاب ذوالفقار تالیف شد و بعد از آن صوارم و حسام ترتیب شد از علای اهل
 سنت ترش شدند و کسی یارای جواب آن نشد و جناب میر و مرگزاره تحریر جواب بیوا و مولو رشید الدین خان
 اعراض فرموده بودند بلکه موافق شرط جناب میر و مرعاض الحسن جواب جمله کتب تحریر شد با نظر و در جواب
 اتمام یافتی و این امر محال است و منازحه لسانی بالاخر خیر لیاقت ازین باعث اعراض از آن ضرورت
 و آنچه در باب نقل عبارات از کتب امامیه برای دفع انکار جناب مرحوم میر و اتمام کرده اند از آن دفع
 انکار نمیتواند شد چه اعتماد و اقتباس از مذہب مفتی است نه بر مذہب ضعیف و روایت شاذ و آنکه از کتب امامیه
 نقل کرده اند از قبیل ضعیف و شادست و اصل حال اینست که آن زمان نزد جناب میر و جمله کتب محوله تحفه اثنا
 و دیگر کتب متعلقه بجا نشدند و کتاب مسطور موجود نبود و در آن از تبه بجز کتب فقه و حدیث و دیگر کتب
 مرحوم جعفری حاجت بطرف کتاب دیگری افتاد و بعد تالیف شدن تحفه اثنا عشره و بعد از آنکه از تحریر جواب این
 تحریر جوابی کتب فریقین پرداخته شد و ازین باعث جناب میر و مرور اکثر احوار و غیره اتمام فرموده
 که کتب محوله از نظر نگارنده تا حال صحت نقل معلوم شدی لیکن صاحب کتب محول چنین نگاشته باشند چه اگر
 مفلان کتاب مخالف این قول گفته است و صرف باعث میسر نیامد کتب که متعلق دیگر و مجامع اند و جواب
 ابواب تحفه اثنا عشره به تخریش و فاضل مذکور که جواب سال صغیره پرداخته است خود در ورطه بلا انداخته است
 و هرگاه یک ساله یا کتاب پیش او خواهد رسید تا کجا جواب خواهد نوشت و بجز فاضل مذکور دیگری چنین موجود نیست
 که بمقابلہ علای اهل حق بر دزد و دزداده الدعا باقی ماند تا بیک مکتوب مجتهد تحریر که هر شش و هفتاد و نوزده مرتب است پس حکم

صحت عیاست که حق تعالی بر آن میفرماید برای ابرو برمی و تسکین قلوب تشییه مخلوقین را غالب فرماید و بالاخر
 کتب معتبرین با بعضی اقسام و مزید اتفاق مطابق ارشاد حضرت مرتضی العظمی و میسند چو خوش گنشد طرف با بعد ملاحظه افلا
 مجتهد نیست شیعہ که تا زید ان مناظره برای امامیه بجز قلی بی استعدا و خون منی باید یا سیمای مثل مرزای کابلی لطفه
 حرام مابون می شاید چنانچه صریح مجتهد جائسی مرد و وصف اولی که کتب جنس و فعل حسرتام توان گفت و بطول
 گذشت سووم آنکه تیری هر قدر که جواب بعضی از ابواب تحفه نوشت نویست ولیکن نه چنانکه است کتب کمالش عاجز اند
 و این قید را نوشته است از حسن تقابل جایگزین کتب که حکیم موافق متعارف و خوب نوشته و از قبل و کتب تصنیف فرمودند و از ان
 را ترش کرده لاجرم چو اسکیمیش خلیج از تحریر و تقریرش باشد نقطه کتب مجتهدانی است که سینان بجوابش نگزشتند
 و مبطل این دعوی و تخریب می آید مفضلایانیکه ثابت میشود و اعتراض مجتهدان را می و دنیا مکتوب چنانچه زانی که پیش
 نوشتن جواب تحفه که نگذشت کتب فن را ندیده بود و بر ظاهر است که چون تالیف عوام و حسام بدون قیاس کتب کلام با
 دروغا و اسلام که قبل از همه تالیف شد کمال علی العوام و غیره چنانچه ما و خواصنا از جناب مجتهد ریسیده و آید
 و از همین جهت است که هنوز آن کتاب در دست و قیاس تحقیق است نتواند تبو را بنیان نمودن پس چگونه معتقد
 بجزیر کنند که مجتهد هر نقص تحفه عمار را برای اتمام حجت نزد موفقیست فرستاده باشد چنانچه جائسی در کتاب
 خود مدعی آن گشته است شاعر شیعہ ابو کزب و افزا و حال عمار نیست که عمایک استو ساقین توپ در و زده از او
 نواب شجاع الد و کبکوشش هر چه تمام تر مجله بی اندان البلیج بدست آورده تا بنده از ان فاضل معاصیری
 مولوی یاد علی گاه اجزای نقل آن بحساب میشود و بمقتضای الکلام بخیر الی الکلام بحجج و قیاس میرود و
 انیم بدان جهت است که میان او و مجتهدین عمار و شیعہ است ورنه چنانکه بود که عمار و اقبل از وجبت شیطان
 الطلاق سوی کوفه نه بکن می نمود پس و کتب تصنیف جواب تحفه چنانچه تیسرین المناقش پیش علامه دلبوی اصل
 تصانیف علی الکافین و مودل انقیاد بجز بلاد اسطریانی مرزاکاظم علی صاحب الامر از مخرجه متخلص برقی شنیدم و در
 خویش و رم که لایق می من بعد از کتب و مولوی حبیب که بجواب مجتهد نوشته خواهی دانست که مولوی مذکور چنانچه مجتهد
 الزمانی را و باب فرستادن عمار و است دعا هم افزا و ولیکن او بر حلیه و عده هم هو الکر و دانست که اگر کتاب بی نواهد
 شیخ الشکین تار و بوزن پدرش را بر نم آورند که در و این کتب علوی قیام عن المناظره القلیه علی امامه و چنانچه بر نظر من و در
 مخفی نیست از من نیز با کتب انفرستاده چنانکه علامه از هند تار ان مؤمنان مقدس همه ملغی بودند اذ باره و در نوشتن جواب تحفه از من
 چنانچه خلاصه امام علی کفایت نیست دلالت بران دارد مفضلایان که از غرضی و فضلاء شیعہ مقدس قابل سماعت می بود و حکایت بجز عمار
 شیعہ و غیر زانی و درباره تر فانی بجزیر می شود و بنظر عمار و هر گاه جائسی بدون احاطه کتب که متعلق بجات تحفه باشد که
 نوشت و دیگران لیاقت در تستند لاجرم عقلا حکم نموده که اینهمه شیوایان رخصه از مجنون و مابون تا انکابل لاتی ملعون مانند
 زید دین میدان موکر الانا خود را که در وقت انرا نگفتند باقی مانده و خود می که هر سر کتاب است از مغرب که در حکم آن مکرر است
 خزانست که بار و تشییه گنشد که او را انعام بجزیر صریح است و بنفقت پس از ان فی شکر لایران راه بر کاف کنی بد فرمود و کتب را که

[illegible]

اصولاً و فروعاً ما بحث نمایی است که رفته بفتح این سبب و زار و هشتاد و شش تا مع تقیل اند چون عجز فقه
 در جواب تنه عیان شدند مدعا بدست آمد و ورنجی اسوالی است جواب طلب که در کتب اهل سنت
 ایضا آمده که فلان امر مذنب اهل بیت است بی آنکه نام کسی از حضرات ائمه و اصحابی برده باشند و چون سخن نیک
 بشکافی دیدی که آن مذنب شیعه است پس اهل شیعہ گفتند که بر مذنب اهل بیت ظاهرین باجماع اهل سنت هر چند در
 تقریر و تحریر از عهد به بنام خویش آنکه مذنب رخصه را مذنب اهل بیت هم گفتن معنی بر اعتلاح است یعنی انضام
 بجهت انصاف و سنی سوخ چشمی بعد از آنکه تماشایی از تقی می نمایند که حضرات اهل بیت برای ایشان بملاحظه احادیث
 شریفین یونانی و ترک رفاقت قرار دادند و صاحب مجمع البحرین و مطلع الزین و لقب رنض و بطل بوقی متعصب
 و مصائب و پیرش و ترجمه و غیره اعان نمودند گاهی مذنب خود را مذنب اهل بیت و گاهی مذنب اما میه
 و گاهی مذنب شیعه می نامند پس اگر علمای اهل سنت این لفظ را بر غم قوم مانند لفظ آلکمه که در قرآن مجید بر معبودان
 باطله می آید بر زبان آوردند چه پاک و چگونه دلیل شد بر آنکه نزد ما رخصه بر مذنب اهل بیت اظهر از حال آنکه امام باقر
 و دریا قس و غیره و ابن حجر مکی و صواعق و دیگران در غیرین نظر جالبه معج نمودند که رفته بفتح و انین این سبب لعین آئم
 و با صحرای کرم دائم بدی عظیم السلام تحقیق نشستی ندارد چه جای آنکه از کتب رتخته نظر غنوم که اهل بیت لها
 مدح خافای را شنیدیم بود و مذکر دین اسلام را تأیید نموده عقل نیز بران کواهی میدید باجماع اهل سنت گفتی
 که ایمان ابو طالب مذنب اهل بیت است یعنی مذنب شیعه است چگونه دلیل شیعہ شد بر آنکه مذنب شیعه مذنب
 اهل بیت است معاً و امد و اگر هنوز این امر اصطلاحی را پنهان می باید نیز فقهی باری بنمای روشن بگویم که شیعه هم ما را اهل سنت
 و سنی میگویند و در و قدح برین مذنب میکنند و اهل سنت و سنیان همانند که بطریق حضرت پیغمبر صلی علیه و سلم میروند و شیعه
 بالاتفاق طریق است محمد صلیت علیه السلام خود بعضی از افادات نقطه بر لفظ سنت اکتفا می ورزند مثال شاعریم
 السلام عن شیبی بنی السد لکنکعه قبل و ما عده اعلام انهم اربعة العبد العبدین با و صفت اقرع این امور مذنب با ملت حضرت
 سید نبی نیست بلکه تابع اصطلاح است پس بودن رافعیان بر مذنب اهل بیت سید عالمیان از کجا لازم آمده است
 شیعه را در مذنب اهل بیت بر خلاف کتب خود که نمودش بر زبان رفت تواند داشت و شیعه ائمه اعتقاد تو اندر ذکر و حق است
 که رفته ما اصطلاحی کتب خویش بر مذنب اصحاب کبار و ارباب میدانند کافی الکمال الهامی و غیره بلکه بطور ائمه نیز از خود
 مستتر اند که ائمه بر مذنب اهل سنت بودند جایگاه نمائند فقیهین آن مله برین را بقیه و نقای نسبت مینمایند و لا یخفی علی العلوم
 ان انما در کلام خود مفسر آنکه بجهت آنکه این امر محال است گویم اگر اشاره یا بمعنی است که محال است که سنیان جواب عامل
 المبین بولید پس تمییزه السفیه و خیه و کذیب است که حرفی را از اصوام و اشتراکاتش بمقام مذکور و غیره مافی نگذاشته و
 عامل المقتضی را بپشت کار عامل الاسفار است و از نا با جمیع خواصه یمنع جهل انکون مجتهد و بر او را نش را با اصول حیدیه علی الجویس
 القدریه و غیره از بنده طلب نمودن تا بر وی بی تمییز این بر تازم و این کتاب را مود خسانم که برین تقدیر بر تبه عیان نخواهد
 رسید که این کتاب اغضا و حتی حامل حقن ذوالفقار و رافع خشتار کاوان بی مجموع خزان بی دم است بر طور ایشان

اما آنوقت اول مراد است آن کسی که ترابستان خیر و نیکو نشاند و حقیرین آسمان زمین گرد و نعل سلطه محمد تمام ملک باشد و اگر
 و دولتش از دولت قارون بزرگتر شد و کتبی نامه و کتبی نامه سابقین را حقین نایگشته و هنوز قدرت بر جودش نیافته و از نجاران
 دین او همان توانند که و اگر بزرگتر شد و عاشر عشری از کتبی نامه محمد و وظیفه با چندی را که منبرج صمیمیت خاطر هم رسید
 و اندیشه قید بندگی خوف جان نائل میکرد و دینا نچنانکه میگردم خارج از حوصله شری میث یعنی دنیا را که کتابی را از کتبی نامه
 رفعتی بر او در قبح نمیکند اشتم و اگر اسباب باطل خود را شرح کنم محمول بر اخراج ترک نفس خواهد شد و لیکن آن بزرگان
 که خاتم قوت دارند قدیق تواند که در فرات تعلیم افعال می پرد و از هم شبها بمجلس میسایم و این نزد و امر را بدندان
 عادت خود بیاس خاطر میزان اختیار کرده ام و از مکر و مات دیگر چه حرف بگویم که تحت آفتاب آن از دستهای و از نصیحت
 بر طاق نماند و مخصوصا درین زمان که بدعتهای نفس آفا و فاما و زیادت است و عوامی ماه محرم از دو هفته بد ماه انجامید
 و هر سال صاحب الامور و افضل اهلین با شاه جهان علی ما شتر ناسا تقابل بر صفت بود و هر که دید و اجازت توبه باقی مصطلح
 از حق احسان و ضمیمه تقوا بر یکساعتی منتظم الدوله بعد از اربعین تغییر رسیده و تعین ششمنی نماز یکی بزرگتر شد اما آنچه
 گفته که حاصل بدو کس از حقیر است که ما را حاجت بجوابش نیست که هرگاه خود را بدعت و خلاف کرد و کمال ثابت التبت آنچه
 در جوابش خواهر داشت خالی از آنکه آن نخواهد بود و این شریف کلام کتابی در ساله در ماه کمال ثابت است و کمال توانست و فرستاد که
 بنیادش حکم است بخلاف بنا و کلام مخالف که بنا آن در دو کلام مستین بر طرف تمام و اگر چه توبه تمام میخواند که عبا نایه بنیاد
 ضرورت مقالات صاعقه حساسید که در وضعت حیدر است درین ایام از من طلب آشتن ازین کتاب را با احسن
 از من خواست و مشروط و حال بخیر که این که حال من هست یا موافق بنده عالمین و امارا آنچه گفت و در خواست
 مذکور آنچه جوابش آنکه بخیر رسید و بعد از اربعین بعوض حواس محمد پرواز نمود و چنانچه چندی از سالگان قبیه کا کوس
 که نه میباش و داشتند پیش بلال بن ابی شیبه شیع فاعل امام صاحب امام رفعتی که کم و کاست میگوشد اکنون شعر عربی باید خواند
 قویت بر یافت و بگویند که دوران از ایشان از نو کنند مسجد جمرا اعمال عبارت مولوی حبیب علی و کتاب دوم باید دید
 و نتایج از آنکه جمعی بر لب محمد نند و در میزان کیا ست باید بنویسد بنیاب قبله و کعبه و جهان لجا و اودای یکسان غلبه
 معالی بعد اودای کوشش و سایر معنی نیست که اگر ای صوفیه وصول الطاف شمول آورد و سرافق را با مرغ فلک فلک فلک
 جواب استغاثه و تفسیر سید امداد علی و وصول شدن فی تحقیق در امور دینی از فاضل محمد بن حبیب استغاثت تا ریاست
 قوت فرستاد انقیاد و غیر ممکن بالغ بود و نزاع بعد کرد و در جواب استغاثه ملک این امر شده بود و بدین یافت شرح
 شدن جواب شکوت عمده زیاده از حد سرور شد و انحال پیش مولوی رشید الدین خان هم بیان کردم و نیز دیگر فضا
 گرفتارنا منظرها ساختم و نشان تفسیر آیه یعنی مستند که جواب حاصل متن تحریر فرمایند و نقل قول میگوشد که هر قدر مرتب
 شود و نزد مرسل شود و ما تحریر جواب آن و تمام انتظارات تمام جواب موجب درنگ است و نیز گفتند که از این قسم منظرها
 هر چند که سیریم که از جمله مشاهیر امارا سید این معامله میمان آنکه یکسکه عوی علم و بیحر که در از و با شسته و منظره خوری
 جلدی ما ندانگر چه احدی از علمای امارا سید کای یکسوی یک مسئله نکرد و یعنی هرگاه از جواب اصل مسئله عاجز شد و بجزر امو

خلاف بحث خوابان جوابان شدند که زیر یا جواب آن بر داخته شد تا عوام محمول بر بحث نکند و امامیه را جای سخن نماند
 بعد از آن هم از تسلیم آن تصریح و بکفای خود اقرار کرده خلاف بحث به تحریر معاصرین و غیره مسائل که بعد از جواب آن است تقدیر
 تحریر یا تقدیر در حقند و بخیر همان تقاریر را اعاده کرده اند تا چار و جواب آن هم کوتاهی نشد یا یکبار که در جنس کسبها
 با لکل خالی شد بعد از آنکه در این قسم تحریرات هیچ فائده نیست این امر را ترک کردیم چنانچه فائده خطبای حکیم بود علی
 و مفتی محمد قلی حکیم مراد محمد کاشمیری و غیره برین دعوی کوهست و هم میگویند که حال از طرف جناب قلیه و کعبه حرم مغفور
 از خط جناب میر و موسوم مولوی عبدالقادر واضح است یا و چه و کیه تا حال احدی در امامیه لایق مناظره و قائل
 مباحثه بنظر نیامد بلکه جمله معاصرین و مناظرین بی علم و کم استعداد تا وقت رسالت منتهی به پیوسته که استعداد هم کلام
 و ادای جواب بخوبی بیندارند نه فرزند یا نینده از همان قسم مردم هم پهلوتی واقع شد اگر جناب مجتهد مردم مغفور را
 اراده مباحثه و مناظره و نوعی توجه بطرف تحریر جواب بودی بوجوب شرع علیه جناب میر و مردم سبک و مذاکره کتب
 جناب میر و نوشته میشد و الحال اگر احدی را دعوی باشد جواب بر سر کتب جناب میر و در همان شرط نوشته میشد
 فوئیر میگویند که جواب و دفاعا و صوارم و حسام طالب علم قطعی خوان هم نوشتن نمی تواند و از تهید که تحریرش
 نماند بر یک ورق بنویسد و طلبه طالب این بر سر کتب دفع میشود و با استعانت آن جمعیده تمامی تقاریر بر سر کتب
 شرح لما خوان دفع کردن می تواند و جای که جناب میر و روحا که کتاب دعا و اسلام می نمایند اگر آن کتاب برای تحریر
 جواب فرستاده شود و از همان حال قوت و ثبات آن واضح خواهد شد تا وقتی که در صندوق مقفل است شاید
 او بگوید با و کرده شود و یکبار که در ذوالفقار و صلوم و حسام بخیرش و سب و شتم و تقاریر یکریه خلاف داب
 شرفاست و دیگر هیچ نیست و معصوم نیکه از آن جواب استلال صاحب تحفه پیدا شود و تا پیداست همچنان در دعا و اسلام
 خواند و بعد از این هر سه کتاب ما خواند از ترمیم حکیم مراد محمد و عذری که در باب زبان و درازی بر صاحب تحفه جناب
 میر و پیش شده است یعنی سه چار که صاحب تحفه زبان و درازی کرده اند و جناب میر و آن عبارت را نقل فرموده
 بر جای خود نیست بکند و جواب اول نیکه قدیمی امامیه کدام دقیقه زبان و درازی فرمودند شتم صاحب تحفه که
 بمقابلان تحریر کرده اند اگر چاره قدری قلیل لطافت و ملاحظت زبان نشود و در جای خود است دوم آنکه میر باقر
 و اما و وقاضی نورالدین شهید و تصانیف خود چه قدر زبان و درازی بر علما اهل سنت کرده اند سوم آنکه نفس سبک
 امامیه از شتم شتم آنکه چه کسی دارد چهارم آنکه فرماید که بانی این بدعت ازین هر دو فرقه کدام است و ظاهراست
 که امامیه اند و پنج عبارت صاحب تحفه که جناب میر و در آن سه چار نقل فرموده اند ما را با موقع و محل بحث آن عبارت لحاظ
 کرده باین عقل باید سنجید که آن کدام مایه و زبان و درازی جناب میر و بکدام پائنه و آنچه ان قلیه و کعبه برای تائید
 انکار فرمودند زبان بد میگویند کلام کردند که هر چه هست بر قول که خلاف مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن
 معترض است پس اگر مذهب مفتی بر سوانق مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن چگونه معترض خواهد شد
 البتة اگر مذهب کدام فرقه شیعیه خلاف اهل سنت است یا یک جماعت از امامیه یا یک فاضل از امامیه مخالف مذهب اهل سنت

گفت صاحب تحفه بقول ابرقصر حضرت رب تعالی علای شیده امامی پنج و بعضی چهار علای امامیه بر یک فاضل مثل حنفی
 یا ابن عقل و مسلّم عثمان قرص شکر این را معوض خطبه و بیاض خطه هر چه که صاحب تحفه کلام خود را با جمیع فرق شیعه دانده
 کردن از تمام کرده است پنج خطه از امامیه و بعضی مضمون از ملاحظه هر بحث تحفه واضح است و علای امامیه از اسم کتاب
 چنان فهمیده اند که کلام صاحب تحفه خاص با اثنا عشریه است بهین باعث جایجا با انکار از مسائل دیگر مذهب شیعه
 هم می پردازند چنانچه جناب بهره ورجا بجا در کتب خود میفرمایند که اگر چه این فقره را بدتر از سنگت نمک شیاریم لیکن جواب چنان
 است و چنان است و این هم واسطه دوم از تحریر جواب تحفه میزند و بنور این ملاحظه بخت نیافته اند و نیز فاضل مزبور
 میگوید که اگر در هر مذهب یک سال یک کتاب خواهد رسید بر تحریر جواب این ماضم بدین شرطی که نقل از کتاب است و جمیع کتب
 از چنانکه جناب بهره ورجا اصحیح بخاری میدهند و جمیع بخاری در تمام کتاب نشان آن را بر میارند اینست یا چنانکه از متون کتب
 و معاویه بن زید را بلفظ معاویه و زید را تبدیل کرده نوشته اند و اگر در تحریر لفظی او یا نه احتیاج کنایه و توفیق لفظی
 آنکه کلام خالی از تشن و تشام باشد پیام آنکه در هر مسئله که گفتگور و کمی و آن شود یعنی با تسلیم آن با تصریح در لغت
 از خطای نامی استدلال با غلطی است که جواب معقول بدون طردن یکدیگر گفتگو در دو مذهب است شروع نشود و نتیجه مساجد
 و مناظره حاصل شود پنجم که مخاطب و مستحکم شخص باشد گویند از فاضل شرکیه باشد و اگر این شرایط منظور از فاضل
 مذکور برای مناظره تحریری موجود است و خدا و اسلام را برای تحریر جواب طلبکار است که فعلا بجهت از جواب این تحریر
 سر فرشته شود و نیا و چه عرض کنم برای حنفی و اثنی عشری و اهل علم از این مکتوب خطه هر چند که دولتی جمیع علی با و صفت تشیع و معتزلی
 او را بکتاب امامیه و حنفی و معتزلی و توفیق فرودگذاشته یعنی تحفه هم تمام گفته که کسی جواب رشیدان تشکیلین عاجز گردید و
 هر چه از این خالی شد تا بالاخری حنفی و ادو و معتزلیان و هر که تسلیم نماد و و نیز رشیدان تشکیلین لفظی جهت بر لفظ
 همین گویند بهین میدان حقیقه بر زبان میارند و طلبه محققات از این است تبیین و در قیاس هر کتاب به چند نایز لفظی نشان
 می توانست و چون غادر بخت مناظره است تا حال چندی از حسن و قیاسه یعنی آنند و هرگاه رفقه و در دست و دستم
 از خود و گذشته صاحب تحفه که فقره چند تیر و تندر نوشته اند و با شنیده اعتراض نشان بر مخالفین اهل سنت است و
 هذیب بهر و باشد خواه داور و شافعی و بر قول موافق چگونه اعتراض فرمایند و ایشان با هر فقره شیعه کلام می نمایند و بهین
 اهل الاثن دین و مخالف گفته اند که کلام با اثنا عشریه است فقط پس چه بمالی دارند که بفرموده و بکنند چه شوهری نماید اما لا معوشم
 بعد که یعنی لفظ تحفه شامی عشریه هم نمیدهند و هر که معنی دینا پوش هم نگویند زیرا که دران تصریح است که تحفه اثنا عشریه از ان
 نمید که بعد قرآن ثانی عشر است حضرت خیر العشر بر این تصنیف در برگ گرفت و نه و بعد عبارت و این سال را تحفه اثنا عشریه
 نام نهاده و شنید که بعد از قضای قرآن ثانی عشر از بخت خیر البشر التحفه السلام صورت تالیف پذیرفته و جلوه خطه
 در گرفته است و لفظ لفظی که بعد از کتابی در هر فقره آید بی جواب اند و قلم ایشان با تحفه کلامی می ماند که بهر سبب سحر
 هزاران سحران را یک لقمه می باید لیکن میفرمایند که تحریف عبارات مثل مجتهد جاسی بناید که کعادین برین را
 معاویه و یزید است و میر و اخوند با آنچه در او خند و راه بی ادبی نباید رفت و تا فیصله سخن حرفی در برگ نیاورد و کلامی

تشهد اعمکم انکم صلیتم و بعد ازین غسل و تحقیق که از رسولی سبیب علی ظهور آورد
 کسی از سفاری غیبت حکم و کبری این جاست تا تو که در جنتین امامیه جزا نموم بر دارند و مبرند و خود را بر خدا
 پارسند و غایت کبری حضرت ایدیه پیغمبر عظمه انکارند و مورد ولایت مقتضای انکه علی بن ابی طالب را در صدر امری گشته اند
 علی بن ابی طالب را که از نقل مکتب فراغت رود و حال عدم میاقت کتوری بکجا بم ابلت بر عظمای
 عسری و فتح شد و اما شمر نامه بی الهی اول عند شرح عبارت بصارت العین اعین آن الامام جتیه الوهم
 و الا شین آه فاجرم ابی انما یصدق من نقل مقال الجتیه و در قوله و قول عمران تیه ابی بکرا **اول** این اعتراض
 ششم است و بجهان علی اهل سنت آنچه مرتب نموده اند بر هر کسی است که بجهت ازانی خود را از دیدش مفسد
 گردانیده اند یا محقق ایشان مثل خفاش است که نور را خفاش است که بایت یقین را نیتها نتوانند و یا با عاود طلعین را
 غریب و اودن عوام شتواند اگر در مقام مثل سابق تغییرات علی اهل سنت نقل نمیکنند بقوات کتوری و مانند اول
 که جایشان تفاوتی و عطای او با بقای او بخشی در میان نمود و خود را بر دو نقصان متوجه سازیم جتیه و اهل سنت
 که بر تفریق مختصر و مفصل گویم که کتیه جتیه ازانی مانند انبیا غولانی نماید پس بدانکه حکم طبعی آن استدلال متبعی میباشد
 که بر تقدیر و عمو و بودن خلفا لازم نماید که بقول خلیفه ثانی یعنی کرده و البتة و دلیلین و عمو و غولان است
 بر تیره او خود را بود و لاجرم اول و دست آن عقلا با نقل باید نمودن آنکه درین مقام اهلین و اهل سنت و اولاد و کلمه
 خود ساختن ما را در اینجا و لا خیر فی حقیقتی است و ان انیکم لیس باشد که بر زبان این و پیشوایان حق و یقین که انظام
 امور شریعت و الایادیه است علی بود و ایتیم امور را تقسیم نمایند یا برای ستادین قانونی نیست این یعنی که در هر چیز
 علی و سلم بر لیا ری انما امور با عجب کرامت شوره می فرمود و حال آنکه عقول و راست و قوتی بیایند با تیه و عمو رسید
 و بنایت علی انجاسیده لاجرم علما این هم نوشته اند که هر چند آنحضرت این یکی بایر انداخته اند که طبع قدس تعین آن
 بکار تبلیغ و اشیر بود و تا بدین روش زندگانی کنند و در مقام امور خود از این طریق مغرور نپندارند و کتیه مقرر شود
 انظام امور هر نگسل اگر کتیه ناکد یا است بدان و انظام امور بدست او بود چنین فرمانی چگونه این کلام با و بعد و دست
 که نظام مخالفت نماید و عمو و لیا ری رعایت تربیت اعتبار ابلت و تاهوت و قس علی از عمو و کتیه و عمو و کتیه
 می باشد و انجا که مقصود کلیت و تقیم است هر قدر که درین بیا کتیه فرمانی که دست و اگر عمو و کتیه و عمو و کتیه
 آن تیه غولانی یا جتیه که تحسین شمر و طو شوری و امور چگونه است اختلاف و عمو و دست که عمو و کتیه و عمو و کتیه
 صراحتی **قول** و نیز فرب و الایات الخ **اول** جائیکه خلاف جناب بقصدی را باین عبارات نقل کرده که هر چند راست
 ما کین جیت خالی از طول نیست لیکن مقتضای ملامدیک کله لایترک کله الاجمال نوشته میشود که از جمله است جناب ولایت
 امام المشرق و العنا بقرت علی بن ابیطالب علیه سلام که بنابر تصریح بخاری و دیگر محدثین اهل سنت نباشن واجب
 بود که نموده و ظاهر است که مقتضای حدیث علی الخ و الخ علی الخ که از ان نفس سول محال است پس لاجرم ترک
 بیعت تا اشدت دلیل بر بطلان خلافت خاند اول خواهد بود و جوش در زمانه طول با و تیه و انرا بر بطلان او شده که

نشر شدن مرتبه شان تا می مرتبه ای می رسد که دیده و سعادات جاودانی و نعمت مقیم جهانی موعود شوند کمافی البحار
 و حیات القلوب و غیره و حالا که راه ریاضت سمیه برای ایشان در خلافت و تقوی مفقود گشته حصول زخارف
 دنیوی برای این گروه صورت بسته پس موعود بودن معاویه و یارانش را بر بند سبب زلفه کثرت استیجاب و سرگاه نیرید پیلد نزد
 مجتهد الزمانی یا این همه نفع و شتایع که میدانی مورد ترم و بود و خلافتش نزد او بهتر از خلافت معاویه باشد پس معاویه بن
 ابی سفیان که کارش با اتفاق ظاهر می شود منزه از عیب و کمالاتی که با او است و انشاء الله تعالی بدان در جنبه شایسته چو معاویه خلافت موعود
 نشود و حال قوال شیخ ابن حجر که قبل ازین مجله اهل چنانچه باید نگذرده تا ازین مکرر آنکه مجتهد خود از آن دارد که
 خلافت برایشه و غیره را شده منقسم است که اگر در خلافت معاویه از در خلع امام حسن کسی را خلاصی نباشد باز هم از مجروح
 نفع خلافت اگر چه بکسبت معاویه مکتوب باشد مطلبی بر منی آید یعنی خلافت برایشه برای معاویه بر نبوت نیستد فان الله اعلم
 علی ان العام لا دلالة علی الخاص بلیدی الله لا لالات الثلث آری ثبوت خلافت با علی بن مرثی حضرت رسول علیه
 و اقامت شریعت متین و روای ملت سید المرسلین چیزی دیگر است که برای خلفای ایشان از کتاب نورانی نام نه جاودانی
 اقوام و حرات رسول یزدانی بر نبوت پیوسته و از توحید و تجلیل و تاج و مناقب ایشان که از کتب اخرج شده است و تمثیل و تفصیل آن
 گشته و میان آن مرتبه و خبر غیبی نبوت سلطنت بر معاویه که بر تیر سلطنت بعضی دیگر از بنی امیه و مانند ایشان باشد فرقی هست مثل
 فرقی حدیث و قدوم و بودن با نبی است مانند وجود عدم و هر کس که قهر نمی کند بنیامین الا این خطا علم نخواهد بود و کما یخفی
 و آنچه گفته بلکه اگر نظر انصاف از آنجا خود هست از سال که مرزا کاظم علی صاحب درد و جزو جواب همین است و خلافت
 نوشته اند و ایشان حقیقت از حکایت با سعید بن ابی اسیر همان بی سواد برگرفته اند و در زمان سابق مدد قیام آن الخلیف
 بعضی از اصحاب بنو عباس و در کتب و لیکن سبب موافقت بعضی آن مصلحان و در میان اینها و در حقیقت آنجا و از اینها است که از بنی امیه
 رد و بایست که آن می کنند که در آنست خلافت موعود گشته فان الوقایع النادرة کامله و هم عظماء افعال الله تعالی و منتهی من
 فی شیء علی بکینه و عندهم من شیء علی بکینه و من شیء علی بکینه و من شیء علی بکینه و من شیء علی بکینه و من شیء علی بکینه
 که در هر دو صورت صورت نمی بندد و چنانچه ازین پس دیده میشود که با همای بسیار دارند تا آنکه بنا را بر پایه می گسترانند و می افزایند
 و از این بجا و البش می گویند که این حیوانات نسبت باقسام مثلثه که در قرآن مجید مذکور است ندارند و الفاء و کالمعه و هم قسم علیه
 و آنچه کلام در آن جاری گشته که اولی حکم قدرت و شد و است فانه و فانه و اگر این سواد نادره و نصب بعضی از بنی امیه که با فقه شایسته
 فایده تا می هم بر زبان دارند که چون یکی از مجوسیان امام وقت را شنید که در تمکین بن کبابی ماند و نمایی از نفقات کثرتی علیه
 با خود فایده می رسد و فایده می کشد حضرت شیر خدایا که اشرف انبیاء صمد بنده المقال البتة و ثمرة کذب و مبین برکت نوری و کس
 که بر وی او کند و طباق و ما بداند و الحیاله و الحمد لله علی ذلک و قید هر غرض شیعه در ستم و ساختن امام حسن را از آنکه
 که نصیر الدین و الدین صاحب صواب و امانت و او بر روایات معتبره با ثبات رسانیده اند که این نگاه عظیم از نیرد شیعی صدور
 یافته و محمد بن مقلکین همین منفع کرده اند که نیرد باعث این زیر گشته و اهل نفاق را از در و درین برین کار برگشته
 پس نسبت آن بدین عنوان معاویه بن ابی سفیان جبارتی پیش نیست و قبل ازین در مجال اول یعنی نامو که متعلق از بنی امیه است

زبانی بعضی از اهل کلام ادا شده و فیهما کلامی که در حقیقتی دیگر در غلط مجتهد مرتب می کند منطبق
 شیخ رئیس حسین بن علی بر سینه اینچنین تصنیفات امام فخر الدین رازی قطب فوقانی و زمانی درین فرایند حاضر است
 و دلالت بر آن دارد که خاص باعتبار افزودن قلیل می باشد و عام بلحاظ افزودن کثیر است و نسبت میان این دو کلی و
 کثیر مذکور خوانان هم اذعان بدان دارند که هر جا که خاص تحقق یابد وجود عام ضرور است و لا یفیکس از کلام مجتهد فخرانی
 این تحقیق بر آمد چه در شق اول که خاص بود برای مهاجرین و اولادین یعنی انصاری صاحب سید المرسلین ابو بکر صدیق هم
 خلیفه شد و هم فاروق و هم ذی النورین و هم ابو الحسین و در شق دیگر که عام است و منتهای احتمالات در نفس است بعد
 از آنکه بدعوی خلافت صاحب الامر که مال ترازه شان غفریب می آید بهترین عجز و بوی می شوند خلاف و عود
 در پدر و پسر یعنی معاویه و نیز مخصوص دیگر و در اول هذا الامم خلفه اجماع المتبحرین الکاملین و اتباع خطوات انما تصین
 خدا یا که مجتهد بر اجتماع خویش خلافت را قیاس فرمود یعنی چنانچه اجتماع باوصت توسعه کثیر در مذنب
 امامیه تا بجای که عقائد از الف و احوال فاسده پیشوایان خود را که تعلق داشت باصول و الهیات عقائد الهیات هم از جهاد
 گرفته اند که سببی تفصیل انشاء الله تعالی محصور شده در ذات پدر و پسر از مجتهدانی و زمانی همین است حال خلافت
 رسول سبحانی و استخلاف حضرت زیدانی و این بدانند که یکی از ملکان مرید خود را امیدوار کرده بود و توجیل اسرار لطیف
 و کشف استدر حقیقت و اود متناهی خد متشکک می تاروی این عهد را بنده که آورد فرمود بشود که هر چند جوف تیم بر
 بسیاری از اسامی مقدسه آمده مگر مورد الوار همین سبب است که نام مولی و تح و مدار بدان صادر گشته و با خبر گفت که
 امر دیگر هم که تعلق با این فقیه دارد و خواهم فرمود باز آن مرید شب و روز بخد متشکک شد گویند هرگاه ملک مذکور
 بیار گشت و از زندگی بجز نای نمائند گفت بیا تا رازی دیگر که منتنامی اسرار است بر تو القاکم و آن نیست که هر چند غور
 و تامل نگار بری باز همین سببیم را بانی که تعلق بدین بزرگان را و مجموع برکات و نور است یعنی که و مدینه و مکن پور
 با کماله محو حیرت که در خلافت در معاویه و نیز دیگر از نیکو بر اسرار ملکان الطوارح ان منطبق شود و یکی دیگر خاطر افکند
 و اما هیچکس اختلاف را بر رضوان الله تعالی علیه هم صدق مشروط و تیسر و آیت استخلاف و عود و با و است این عموم خواننده
 تا خلافت مثل اجتماع این پدر و پسر یعنی مجتهد الزمانی و زمانی در آن پدر و پسر و گشت پس یک بریزید و صدر مجتهد بنعیند
 و شاید که مجتهد بنیاد خلافت بذات معاویه که لفظ نیکو ن هر صدق نه آیه باضافه ضمیر فصل بر آن دلالت دارد
 برین اصول شیعه میگوید که در تفصیلش آنکه اسباب اجتماع که ملا بسیار است چنانچه از جمیع المومنین و مانند آن توان یافت
 و بر همین امر علمای شان بنیاد نهاده اند که شیعیان بانی مبانی آن بوده اند و شک نیست که امام حسن بن علی سبب ترتیب اند
 که از روز فتح خلافت بنی امیه ازین امر مسلط گردانیدند و باوصت اختیار خود را ازین کار باز داشتند چنانچه قول
 شهبید که ملا بنی امیه بر او است صاحب کشف الغم که حال تجرد کثرتش بر زبان مجتهد غفریب معلوم خواهد شد دلیل
 بر آن است و هر که چنین باشد یعنی سبب ترتیب درج امام حسین را از میان بردارد البته یا نش قومی خواهد بود و کون
 معاویه بعد السهم صدق آیه الاستخلاف علی اصول اهل الخلفاء آمده بر حال زید یس بآنکه دال می اگر کفر

مختلف باشند نسبی اواز از انرا از تعیین است پس با وجود قید عمل صالح در آیت کریمه چگونه خلیفه تواند شد
 تکلیف که در وسای دین از وی عهد کوشش در مع باشند همه از انباشته نیستی که او وقت نزول این آیت موجود بود
 خارج از دایره امکان است اگر چه پیشتر در ذیل این باب در احقاق سبب خام خنچه و در بعضی تفهیم تلخیص گفته
 که زید در زمان تمام تغییر این قریب جوانی رسیده که فصل فی المجلد الاول اما تصریحات علمای افضله بر این که زید و غیر
 خلافتش بر تر از خلافت معاویه بود و معنی صدر العتق موعود پس نیست که برادرش کنی اگر کبر اقبال در مقابل شد پس
 نور الله فی وجهه بعد از عبارتیکه در مجلد اول دستوری در حالت بران دارد که خلفای راشدین هر چند خلافت را غصب
 کردند لیکن طریق معاشرت ایشان با اهل بیت اعزاز و اکرام با اتفاق فریقین بود میگوید که معاویه در خلافت خود
 با وجود طرد و دشمنی عداوت با اهل المؤمنین و بنای سب و تیرازی انجذاب اشتراک در رسوم نمودن اهل بیت و دیگران
 با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت الهاماندار و باز حیاتی در چشم میداشت که اعلان بشیر حمز و زکریا
 صحبات و تنگ حرمت که در مدینه نکرده بود و بدهنده ادعای جناب امیر المؤمنین امام حسین بر خلافت اینها صبر است
 تنقیه کردند اما در امارت نیز که پشت انبام و بجزیه بر روی کار افتاد و دین محمدی چهار او علانیه بخود دل بست که با حرمات
 زنا و شرب خمر با استیصال آن اهل و در چنانکه اشعار شرحین شاید هست و نیز قصد تحریک و کینه و استیصال اهل مدینه نمود و دیگر
 شفاعات که جناب آنرا از شیخ عبدالحق دایمی و بعضی دیگر از علمای مسلک خود نقل فرموده اند از دست او سر زده صبر
 غیر ممکن بود و اگر حال سائر خلفا که امامیه خلافتهای شان را باطل انگارند مثل عل زید میباید همه امامه اظهار باطله و تقصیر
 همان میکرد که امام حسین بانی که در دامن اهل المطالب بعینه من اوراق جواب الان فیصل و این عبارت صحیح دلالت بر آن دارد
 که زایه زید بر تر از زایه خلافت معاویه بود و خلافت متقدمین بهتر از همه در جنبه امامیه هم جاد می نمودند و عین تقریر
 دیگر علمای افضله از متقدمین و متأخرین حتی سید مرتضی در منزه الانبیا و الامه و کتاب شافی که بر تبرکون نیز نقل است
 از ان بید است و هر از عباد مذنب فریقین مگر در نقل عبارت شان تطویل بسیار است و این که دانی مجتهد الزمانی بنابر
 عداوت رسول سبحانی خلافت زید را از خلافت خلفای راشدین بهتر میدانند و از انیت که سید این بزرگوار خارج میگردد
 و استخلاف موعود و از ان معاویه زید مخصوص نماید و در آخر این مجلد خواهی دانست که بمقتضای این چه دانان کند
 کنند و ان بزرگ بعد از توضیح بسیار مجتهد الزمانی باین امر قائل گشته که خلافت زید از خلافت معاویه برتر بود
 انفاش در ان مقام نیست که اگر آنحضرت زمان زید را مثل پدرش میدانست تقیه میفرمود و تطبیق این تناقضات و این بود
 که در کتاب اهل حق لازم آمد حسن سیرت خوبی خلافت زید کاش نسبت بزمان معاویه نامی گفت که برتر بود و خلافت
 زید یعنی بر طو اهل سنت است و بدتری بر مذنب شیعه حال آنکه بر کافه خاص و عام هویدا شد و بدتری خلافت
 زید از هر کتاب که درین باب بقالب تالیف در آمده باز مجتهد الزمانی بنا بر عداوت دین اسلام خلافت زید را از خلافت
 خلفای راشدین بهتر میدانند و هر گاه مذنب شیعه نیست که از عبارت جواب الفاضل و منزه و غیره عیان شد
 فیس کن مذنب اهل سنت را که بر اصول و اهل ان نشان خلافت متقدمین نقل نبوت سید المرسلین بود و لیکن

هرگاه اصول فقه از آغاز تا انجام متناقص است حال ایشان همانست که بر هر رتبه یا رتبه دست می‌نهند از وقت
قبیل قال خود را نزد علمای سماعی سازند **فهر آنگاه** که حضرت عثمان را بجهت بلوی وقت شهادتش از سماع اختلاف
بیرون کردند باری معلوم نیست که شیعیان ابوحنیفین را بکدام دلیل بیرون نمودند قدا یا گویا که دلیل این فرقه زریل در باره فقه
مترشی واقع شده است باشد که اشترنا و لیکن در خلافت صدیق چه توانند کرد تا حصر و مدّه خلافت در دو معاویه و یزید در ششصد
فرسنگه شل مجتهد الزبائی پیوده گوی بی نظمی آید الا همان کسی که از تفریق فیض و یا بزرگانیش بر حرمین الوجوه خوشش ما چیده
و جمعی ای ایشان فرار سیده من بعد از مجتهد الزبائی میسر هم که چون بیاض عثمانی نزد شما تا طو صاحب قرآن حجت است
چنانچه خود محمد بعد از این خواهد گفت و از تفسیر قمری حدیث کلینی و شرح مازندرانی مویده است و شایع صحیفه سجاده از انکا
خود فعل کرده که در انظار انا مامورون بقراءة فانی هذا القرآن ولا يجوز لنا الزيادة على ما فيه پس شمار این کتب است
از امتیاز شوق اول یثانی بر تفکر و تحقیق مدعی مآتمام است که الا انی علی الخواص الادانی و در دوم باید که خلافت را
محمّد و مانند در ذوات آنان که امامین علیا و سلمه زید را دارند و بنحی کشته که سناط استحکات ایمان و قدرت در کلام محمد
و ایمان شمر بسبب کوفی الاصل بودن و خطا و شتر که دلیل نشین تواند بود که مانی المباحس جلد اول و دوم و عیال نیست
که شمر از منطقه ضرورتین حصول ملک و زرقه را با شتر امام سید با قضا المایات رساند محض قرآن انکه عتد عند الله
انکه عتد بر تفسیر امامیه چنانچه رساله اعتقادیه مدوق بران گواه است باشد و قهر او بسبب فرج بر ظاهر است در هرگاه
ایات قرآنی و احادیث خاندانی بر فرعون شیعه متبعین خطوات ایشان ملین خواهی دید تمیم تفسیر در هر ساحتهم نو ابر رسید
فلیت که مثل مجلسی اول در مواضع و غیره تصریح کند که بعد نبوت ایمان انفتاد و قبل بدین نباید که در مضمون همانند که بر
اصول و قرار داد خویش محبت را مناسبت نیست که خلافت ائمّه بذات مجتهد فانی و نفس مقدس خویش محصور دانست
چنانچه در زمان سابق بر زات معاویه و یزید مقصود بود تا تفصیل این محال ایمان این هر دو نبوده و خصوصاً مجتهد فانی جلیل
بدان حد رسیده بود که انتظام امور دینی در کوفه نباشد بایشان تعلق یافته و قهر و ستم را بجا بکباری از علمای سادات
مثل عبد الله بن اصفهانی حاکم حیدریه را ایشان از هر طاعت زیر صائب گرفتند که یکی از ایشان از وی میگوید
و خود را بدین مقام ستواری میکرد و ایند و دیگران به مقتضای مثل مشهور که تا بای داری بگیر و از کوفه هند بر خیز یا بکن
گر زیان و فغان و خیزان فرسنگها آوردید و بجا بیا من یافته بنگارند و اعمال صالحه بجزای ایشان صدور
یافت که روزه در آن زمان میدادند که آتش از آسمان میدادند که اشترنا و لیسا بقا و بسات خاص طاعت محض
بجزای شوق شند که عاذا الله انما فریضه خالی هم نبوت که شست و تمکین درین فقه بدان درجه رسید که در راه محرم کوفه
و بازار این شهر جزو شش ماه هجرت اولین بلکه انبیا و مرسلین آوازی بگوش مردم میسر که حضرت خضر و الیاس را
شدن ان دانسته بلیست شیندن احادیث جسد انبیا نسبت بائمّه بدی اعدا اهل بیت تصدیق کرده ضمیر خلفا
گردانید و کثرت شیعه انچنان مشاهده میگردد که قرضی از شیرال همانا استخوان نیست بر او بسیاری از خجالت تبدیل شود
با من بد انسان پدیدار گشت که کافی کلینی امور و علل شیخ المشائخ صدوق از صدوق تفسیر آورده و در مکتب او شهادت

میخوانند و اجرای قرآن علی حده مثل سوره نورین و ولایت را بر غفران ائمه و عبارات خلیفه شریف را در محافل
و محافل بزرگان میراند و مانند شتر بر قفسه و دعای صنی قریش را بر ملا روایت مینمایند و آنقدر عبارتش را میخوانند که به بیت
بیتی دیدم از عراج در مصونات در مصرع چو در جالبیت مننات به بخلاف صاحب الام که هنوز در سر و پای منترین و کوشش از ایشان
یافته نمیشود و در جمیع ایشانشان را فراوان حاصل مقام شهر افتاد و لیکن هنوز شریعت ایشان بدین خوان روداده که گاه و گاه در مکر
بهار از طریق پادشاه حجه نصیر الدین حیدر خلعت و ولادت انور میپوشند و بدولت سر پادشاهی که مجمع خوب و بدیان و زرکار
و گلداران بر دیار است با نواز غم پرورش می یابند که اکثرانی الدی با جبه و عجیب نیست که حقوق صحبت بمقتضا ملوکات
عرب را با ابعاد الحاضر فی الامصار کمافی تصانیف الصدوق مثل الاکمال در خلوات و جلوات ادا میکنند اما مقتضای شجاعت
سین و نادانند که حضرت صاحب الاکمال مراد با اگر چه در این زمان گذشت بهندیر خلافت آیت کریمه یاقان الی الدق و آنرا عجیب تر از آنست
که بعد از شکی آنرا هدم کشی می نمودند که در سال واصل آمدند و دید که عمر امام چه بیاو کشت که حقوق نداشت چون جوانان را در کشت
گوزنان متعصب بر غم شعیبان بلا تهاشی رسد و روزی جمعی در یافت که بر مردی و عجز زه عصفوی سلیم دارند و بر تکلیف
مشغول اند پس بر درویش حضرت فرود رفت و بعد از آن فرمان داد تا بر دوی نزد پادشاه چاه را در دیند بر و در غم تهاشی و در
کاخوی پیشکش نمود پادشاه فرمود که چنانچه بر درویش تو قیر حاضر کردند تا بخانه رسانند در را سخت تحیر بودند که پادشاه با تمام تمام
طلبید و چیزی نگفت لاجرم سبب پرسیدند فرمود بر کی چون سبب طلب رانیک دانسته بودند جواب با جواب دادند و گفتند که
حالت طلب امینیم لیکن معلوم نیست که ایشان چه جواب دادند و بشید گفت لغت بر اشاره بود که تا چیزی بخورم رغبت
اینکار دارم و جواب زن آنکه من تا لب گو را سود نمیستم ایست حال رغبت تا بقوی ایامی می چیرسد اما کسان
لطیف نیست پس برگزید و آن مگر در آن خاتون حکیمه آنچه در حق ابقین است آنجا که در چینه رفته بعد از ولادت از طریق
خاتون حبیب بصورت و آن کامل آینه و نشا خفند بلکه خود را از ایشان مستور ساختند مجلسی از اکابر علمای خود اهل میکنند
و در کتاب حق البقیه بعد از آنکه خاتون حکیمه قعه ولادت حضرت صاحب الاکمال شد و صد آورده از ملوک و معارف و در آن
و آسمان از نور شرفش و غیبت آنجناب بعد از تولد یعنی روح بسوی عرش باز گردید و آنجناب هر چه تا متر از آنکه در آن
و از آن سبب پس بگوید و این خاتون موصوف که در هر چهل روز یک مرتبه بخت او میرسد و در زمان امام عباس تا آنکه چند روزی
قبل از وفات آنحضرت او را ملائمت کرد و بصورت هر کامل و او را نشناختم بجز زنده را در خود و گفت که اینم که دوستی
که زود انشینم فرمود که این فرزند من است و طایفه من است بعد از من که از ایشان شما میروم باین که سخن او را قبول کنی
و امر او را اطاعت نمایی این امر در زمان امام حسن عسکری بود باز مجلسی در میان کتاب قصه وفات امام روح بیان میکند بعد از
یک صفر که چون جعفر برای گذاردن نماز خجازه ایستاده و شعیبان همراه او شدند و خواست که تکبیر گوید که ناگاه طفل گریه کرد
بچه ها و کشته شدند و آنرا مانند پاره ماهی بر دل آمد و در آنجا بفریاد و گفت ای عموسان با نیست که من را در آنجا بفرستد
پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و در آنکس متغیر نشد پس از طریق ولایت بعد از آن جوان کامل بود که دوستی نمود و فراموش
نساختی اما کمانیری مضعفی پس بدین کتب معتبره شیعیه توانی یافت که مصلحت نظم و اخذ نظامی است مصرع

کمر نشستی و چنان تازه و بلکه متعجب خواهی دید که در مقابل محمد با سوار اسپ را خوان کرده و نیزه را به دست گرفته
 اراده کارزار معمم فرموده و نتیجه این امور را بعد از مدتی غور توانی دانستی که این نیزه سماعی بلوغه نظر برای حراست خیر و امانت
 و نیزه محافظت مکان که هم بزرگوارش در سر من ای نصب نمود و نیزه در مقابل سواران مذکور که تنهات را هیچ نمودن و نیزه مقتدر
 داشتند بطور رسید و در تنه که برادر عظیمه مشن صاحب محسن رفت که فصل فی الجمله و غیره چیزی از این آثار پیدا نمیداد و غیر
 بیایم از تو بمقاومت سواران بطور محشرین بی آنکه کاشفاته و بطور عرفانه علی همان توانا بود و نیست که علمای شیعه کتاب
 نوشته اند السلطان المفتح عن اهل الایمان که از عجایب و جلال الانوار است و چون کتاب مذکور درین ایام مجرب و نقاشی است
 حکایتی از ان عجایب که تقاضای صاحب کتاب میگوید که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن ملا حسن است
 کتاب بر جمع الالباب برای من بدرجیه صحت رسیده پس او گفته که حسن بن محمد بن قاسم برای روایت نمود و گفته که نوشته
 که او را هم گفته میشد و از زنجی کوفه در بعضی از راه ها که از آنجا سوار کوفه نمایان میشد و دوم در آن فساد کاف که نوشته بود
 که با حسن بن خواجهم قصه عجیبی برای تو نقل کنم گفتم چه خواهی بگو گفت قافله از قبله اطمی بکوفه آمد از ماغات میگذشتند و در میان
 ایشان مرد بزرگ بود بر سر قافله ایشان و در میان راه در آن غله کردیم گفتیم که از خانه علوی تر از دیار ما غله اندیم
 آن بدو گفت که در نزد شما علوی هم میسازد سیمان آمده اکثر اهل کوفه علوی هستند گفتند سواران که این علوی را آورد
 که ما در میان ابواب و آنرا ندانیم گفتیم خبرش چگونه است گفت که ما سواران سواره با خبری که بودیم بجهت آمدن خودیم
 در میان ابواب و آن زمان ندانیم و اگر سنگی ما بر تیر شدت رسید در حال بعضی از ما بعضی را گفت که بگذارید این اسبها را انداخته
 بهر که لازم اند که خبر خود را از یکدیگر بخوریم و ما این اسبها بدین تیری انداختیم اتفاق چنان افتاد که تیر با اسب من خورد و گفتم
 انداختن تیر این بار غلط افتاد این اسبی نیشوم پس بار دیگر انداختیم باز با اسب من رسید آن اسب نیز زمین بهزاد ریخت
 می از زمین و از پسرم دوست تر بود و اگرگاه گفتمم آلفه در مملکتی بدیدم که توسته از سوار شدن آن بر و نه نیزه که تا این روز
 میدانم مانند این بیابان برای من تیر نشد پس آنرا سوار شدم و سمیت تلی که بقدر یک فرسخ از ناد بود و او دم و بد
 آن تل رسیدم کنیزی دیدم که همیشه میگوید گفتم ای کنیز تو کیستی او میگوید که من مملوک خود علوی هستم که در این بان
 سکونت دارم این را گفت در درخت در داخل ردای خود را بر سر نه کرده بسوی رفتای خود بر شتم و گفتم که فرود بیا و ما را بخیر
 و خوبی جماعتی درین نزدیکی هستند بیاید ما نزد ایشان برویم پس نفیم ناکاهه در وسط بیابان دیدم از آن حیمه صبیح
 که از هر مردان زیاده بود و گیسویش هم تانها نشنیده رسید بسوی ما و شادان و شادان و ما نیز در میان خود گفتیم
 نزد ما رسید گفتیم بیا و جوب لبها را شکلی داریم که که کینه خود را صد نمود و گفت که آبیکر در پیش نیست بیا پس کنیز دو کاسه
 آب آورد و آنجا که از آنجا گرفت و دست خود را بر آن گذاشت بعد از آن با او و آن تیر را بدین پنج نمود پس به
 از آن دو کاسه خودیم و سیر ب شدیم لیکن آنها چیزی نگفتند و تنه که سیر بشدیم گفتیم چرا اگر کسی را داریم که نگاه
 خود را بر گشت و داخل نمیشد و طبقه که چلی که طعام همان بود در پیش بر آن آورد و بر زمین گذاشت و دستش را
 بهم بر آن گذاشت و گفت رده ده و فرمودند و بخورید پس همه تا بدین پنج از آن طبقه خودیم و سیر شدیم و بخوریدیم

بر کجای تعجبی یافت و چیزی از آن کم نگردید و غنیمت که خداوند را میبخشیم اگر ما با ایشان گفت بخدای شما سوگند هرگز این راه
 نیست و اشارت هشام را می نمود که آشکار بود پس سببه افتادیم و قتی که از دور رسیدیم بعضی از ما بعضی دیگر گفت که شما از اهل کرب
 برای کسب عیشت بیرون آمدید کسب برای شما حاصل گردید لیکن از دست او بدیدید که بر گردیم خیمه آن مرد را تا بکنیم
 از نگاه دور فرستیدیم بعضی از مینعی نمی نمود و بعضی دیگر از مردان از راهی بهر تاج آن متفق گردید پس بگشتم و قتی که از دور
 مراجعت ما را مشاهده نمود که شش یا کمتر نبی است و شمشیری بر داشت بگردش حمل نیزه داشت بر او هم دست در پیش
 سوار گردید و سر راه را بر گرفت و گفت نه من قبیحه شما بدتر هستم قبیح بر شما کند گفته اراده ما چنانست که گمان نمی
 و جواب قبیحی بر او در کردیم نگاه ما را چون ترسانید که بدینای ما در پیش گردید از پیش برگشتیم و در زیر پیرت گذاریم
 در آن حالتی میان ما دو کوفتید و گفت بگو رسول خدا سوگند میکنم هر کس که از شما ازین خط بگذرد گردش از منم پس بعد
 سوگند هر کس که از پیش جدا شد و خوار می جویت نمودیم بخدا سوگند بر آنید علوی حق همان بود که بایدیم نه آنکه در اینجا هستند اما
 آنچه نوشته که ایمان حال انبیا و اولاد انبیا است چنانچه انبیا و اولاد انبیا است و آنچه حق و حقیقت است لا بد از این است که خود
 نتواند در خفا و چنانچه در انبیا و اولاد انبیا است و آنچه حق و حقیقت است لا بد از این است که خود
 زیبا می نماید و حال تسلط او بر کفر غلبه اهل ایمان بر کافران و پیروان است یا انکه حسن است و سخن میباید گفت و در نتیجه
 که مراد از آنست و تسلط او بر کفر غلبه اهل ایمان بر کافران و پیروان است یا انکه حسن است و سخن میباید گفت و در نتیجه
 احاطه آتش خیم است بجهت پیرت شمع و عقاید ایشان در میان نیز برای عبرت خلائق چنانچه پیشوای ایشان اتفاق
 افتاد و فطرت با طبیعت سجای خود گردیم روزگاری درین سیر بودیم اگر ناید بگوشت شربت کس که بر سرش لالان بلای باشد
 اما آنچه در خفا نوشته پس برین قول همه اش میجوید و دوست نه مجرب حید که برای ابطال خلافت نیرد با انبیا
 بصارت العین نوشته و اکنون کتاب زات العین را در دو صد جزو بقالین نیست در آورده **قول** اما آنچه نوشته که
 امیر **قول** این افاده تازه دلیل بر قلت بضاعت مجتهد الزانی است و امتناع هر چه نفسانی و خطرات شیطانی
 بیان نشد آنکه در ایام فرمان روائی نداشت بصحت الدوله اتفاق افتاد که بعضی از بزرگان فقیر یا بعضی از رفیع متوطن کشمیر در
 بلده فیض آباد صحبت کردند تا نوشت بدان انجا میسد که نسخ منج البلاغه و تراجم آنرا از هر طرف گرد آورند و انقضای بعض
 نسخ این آیت کریمه که حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز نقل فرموده بر آید و معلوم شد که این آیت درین عبارت حدیث
 مرقوم می کردنی در منج البلاغه آورده داخل است و در تراجم نیز اختلاف واقع است بعضی از ترجمین بر این نقل کرده اند مطلق
 همان نسخه است که صاحب تحفه از انجا نقل برداشته و حال مقدمه انشا حدیث را در گروه شیعین غریب مبین میشود که اولاً
 جناب امیر کرم الله وجهه را همین آیت است اختلاف دلیل میگرداند و حاجت اینست ذکر مفید نماید سببی انشا الله تعالی
 اطراف امور انقباض است که این بحث را رشید المنکحین یا نار الله برمانه اگر چه شرح مذکور نزدشان نبود و چنانچه باید در
 کتاب الفایح مرتب فرمودند بعد از انکه عبارات من فوضه از اوس نقل فرمایند از سناد ابریه صاحب تحفه انشاء عشره بیان میشد
 و دره را در حسن نشاناک باقی مانده و آن کتاب بمطالعہ علای رفیع خصوصاً ساکنین این بلده سیما مجتهد الزانی مختصراً

که در یک مرتبه این سجان علانیاً بی قضا علی کفر ملت واحده بودند و آمد و با این همه محاط علی ثانی خود را متحمل کردند و دیده را
 ندیده و شنیده را ناشنیده انگاشتند و حق نیست که برود و قبح آن مقدمه بنا قند پس باشد اجمالی هر چه رفتند
 و بلیس و تیلیس را سپید و خواستند اکنون عبادت انعام را باید دید **اقول** که میوه و عذای الله الذین استغنی عنکم
 و علی الصلوات علی بعض نسخ نفع البلاء چه موجود است قتل نسخ که فتح الدین شکر الله شیعی حشر پوشیده و عبادش
 نیست و من کلام علی السلام و قد استشار عن الخطاب فی الشیخون اقتتال الفرق فیه و از کلام حضرت است که فرمود
 در جنگ که مشوره کرو یا آن قدوه احباب عمر بن الخطاب در رفتن بجایه اهل فارس نفس خود و این در رفتی بود که جمعی اکثر
 اعدیان که در ملک خود را که دوست اهل اسلام بود و قتلش نیز در و شهر را کرده بودند و او نهانده آمده باطل ملک است
 خود را و در طلب کرده و صد و پنجاه هزار کس و بعضی گفته اند دو صد و بیست هزار مرد و بر او جمع شدند و او بر تن فرخ را
 را امیر لشکر ساخت و با انواع طاعت نواخت تا بحرب لشکر اسلام قیام نماید که کوفه را خیال را نیست که قیافت شاد و زار است
 کرده پیش عمر فرستاد چون نامه بوی رسید اصحاب کبا خود را طلبیده بایشان مشورت کردند و باین فرقی خود بجایه ایشان
 بعضی گفتند بلی خود علی بن ابی طالب و عثمانی توانی او گفتند که رفتن و علی است عمر این صورت اخیر را صواب ندیده مشورت کرد و حضرت
 امیر فرمود ان هذا امر لم یکن لیسر و لا خلا ذلک فیه و لا فقه و یهود من الله الذی اظهره و جنده الذی اغمره و ایدیه حتی بلغ
 ما بلغ و طلع حیث طلع و نحن علی موعود من الله پس آنحضرت فرمود بدستگیر این کار نیست یاری دادن و نه درنگ داشتن او
 به بسیاری لشکر و بکمی مردان این نصرت این امر به بسیاری لشکر و فضلان او یکی لشکر نیست و این امر دین خداست که غالب
 گردانید از این برهید و این دشمنان را دست که غنیمت گردانیده از او در بعضی از روایات آمده است یعنی تها و آماده است
 از او قوت داده از او بر دشمنان تا آنکه آنجا رسیده از عزت و کثرت در آفاق و طالع گردان و از آنجا که طلوع نمود یعنی از افق
 عالم باطل و اهل الطلاق تا رسید به عده از اعدایان الله که اهل المعصیه است بر اهل و اولاد و اهل عزم خود سلمان از اهل طغیان
 و از حبش قال عز اسمه و عذای الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستقرنهم فی الارض کما استخلف
 الذین من قبلهم و لیکن لهم و لیکن لهم الذی آمنوا و عملوا الصالحات لیستقرنهم فی الارض کما استخلف
 یعنی عده که در خلائی آنان را گردیده اند از شما و گردید کارهای شایسته که البته خلیفه گرداند در زمین بهار از عرب
 و عجم همچنانکه خلیفه گردانید آنان را که بودند پیش ازین یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بایشان داده بود تا تصرف میکردند
 و در آن هر تریه تمکنی ثابت سازد از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است و برگزید از اهل ایشان یعنی دین اسلام
 و مراد آنست که او را بر همه دیوان غالب گردانند و بیل و دایه ایشان را پس ترسل ایشان از اعدای ایمنی را حضرت را عزت
 بعد از آنکه زمانی بوعده موعود و وفا فرموده و جز از عرب و مدی کسری و بلاد و روم بایشان از انزل داشت و پسند
 این امر را و آنجا می شایست بخیر و کمال علی الذین کلمه محوره سیزده طرازمان شده شرع نبوی متابعان کلام
 مصطفوی در آید بسمیت و مدیم صیبت کمال دولت خدام او و عود روی زمین را سر بر خوار گردانست و از منی با قطع
 نظر ازین غرض آنکه چون حمله و نحن علی موعود من الله اشاره است بسبوی عده ای پس اگر بلاغی عبارت باشد قابل

و

عز اسمه وعلیه السلام الذی یحیی الموتی الخدیجه علیها السلام ودر نسخ نسخ البلاغه موجود باشد بلکه صاحب تفسیر انوار
 خود اضافه کرده باشد درین صورت این اضافه اوراق خواهد بود بیابا بگوید الله الشارح الیه فی کلام امر المؤمنین
 وادراج را لاسیما ودر اینکه برای بیان ابهام یا تعیین مرام باشد احدی از علمای نقل بل اهل عقل نیز
 خیانت و نقل نمیگوید فافظ وایا اولی الدیان الی صاحب الخطاب المستدین من افراد الحیاته انتهی بلفظه
 کاشش رجوع میشود جهت الزامی بشرح نسخ البلاغه که عبارت عربی بقالب تصنیف در آمد و تخریج شیعہ
 او معتزله داد سخن دانی در آن داده اند که این آیت دانی هدایت را در شرح کلمات مقتضای می آرند و جمله
 سخن علی موعود من الله را بآیت استخلاف حسین معین مگر دانند اگر کلمات ایشان را استقراف نماید فتر
 از مختصر بلبل و اطول رسد لیکن در بنیام عبارت عالم تخریج را می که در آغاز کتاب خود عهد مؤلف بسته که
 حق را امداد نماید و از باطل اقتضای کلی در زد و مرتبه تخریق او در مجلد اول نقل از کتب شیعہ برگزیده
 و در بنیام بلفظ قدومه اشارت تیره رفته بشنوان نه الا سراى امر الاسلام پس امر بکفره ولاخذ لانه تعلیه و نه
 طلب مدق بده المدعوی بانه وین الله الذی الله الی القبل ثم عدنا بموعود و النصفه و الخلاف فی الاثر
 وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ حَيْثُ
 اسْتَخْلَفْنَا لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّهُمْ أَمْ يَهْدِيَهُمْ وَلَكِنْ كَثُرَ الْغَيُّ عَنْهُمْ وَعَدُّوا عَصْرَ الْغَيْثِ فِي غَيْرِ مَا
 طاعفه مشیعہ مثل کاشانی و بحرانی بر گمان این بادیه بجای جهل و نادانی ناعاقبت اندیش سفاهت
 که خیانت بکار بردند و آیت استخلاف را در بنیام دخل دادند و هم بجای این آیت را در امثال این
 مقامات آوردند چنانچه ملاحظه شرح مذکور بران گواه هست اکنون معلوم نیست که درباره ایشان
 محبت الزامی چه زبان درازی و دوافشانی خواهد کرد و میراث خیانت برای ایشان از کجا خواهد آورد
 غلط لغتم و از دایره اعتدال بیرون رفتم چه برای او روایات بسیار است درین خصوص هم از کمال
 و هم از حق الیقین و از نهج المناهج که حدیث فاطمی عبارت در آن هست و ده دانسته که الحق آنرا صحیح و صحیح
 دانسته باشند فرق نیست که لفظ خاین و مانع را آن ره آیت اهل سنت بطور ظن و تخمین است و در
 حدیث جناب عرش قباب فاطمه زهرا ام الائمه النجباء بطور قطع و تعیین چه جای آنکه در نقل آن کسی از شخص
 اختلاف نکرده بخلاف الفاظ روایت مسلم که بعضی بعنوان دیگر هم روایت کرده اند که نص در خصوص نیست
 کما لا یخفی فاعجز وایا اولی الابصار و انظر و الی سفوات هولا و الاشرار جواب دایت کا دنیا مارا بربط عالم
 و تفصیل بالا کلام عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی اطراف آنکه بحال حیدان غیظ و وقت تحریر اینیم
 نگذشت که چون حضرت امیر نص فرمودند درینکه دین عمر رضی الله عنه و خلافتش زین و استخلاف الهی است
 و تمکین دین مرضی و ترویج ملت مصطفویست پس البتة استحقاق فاروق نزاد اهل دانش و نبش عایشه
 اکنون کجا ماند مطاعن خلفاء از تحریک قرآن مجید و تبدیل شریعت عز و تعزیم متعه و ترویج غسل بجای مسح یا شستن

فائده نیر او عصب ام کا نوم و فلهای دیگر بر آنفوس معصوم و گمان میر که تحقیق خلافت صدیقی و غنائی نوز
 هنوز حالت منتظره و در وجه خلافت فاروقی نشانی و متفرج بر خلافت صدیقی است و او بیشک ریس با جمیع ائمه
 فاروق را عقیقه خویش گردانیده و زینهار کسی تو نم تواند که جناب امیر فقط فاروق را موعود میدانستند
 دیگران را از خلافت فانه حرق الاجماع بلکه چون او را موعود دانستند دیگران را بطریق اولی که اشتراک عین است
 و در اینجا بحث دیگر است حرفی از ان ای که من در عقیق با عترت مجتهد و مقام رساله قدیمه این عبارت نوشته ام
 که مع ذلک فعالیت امامت شان بجیت اهل حل عقد موعود گردیده و علیه استیلا اهل اسلام بر کفرانگوار
 بعدی پدید آمد که بخیان سلطنت کسری و قیصر در هم شکسته و معنی استخفاف الهی در ضمن آن مطابق عده
 قرانی جلوه نمود گرفته چنانچه حضرت امیر علیه السلام نیز اعتراف بآن فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه بدون گشته
 این به ما بعد از پی و تاب مجتهد و جرح و باری و کاتو تازی او هنوز زیر پای خود است زیرا که جناب امیر در کلام خود در حق
 استخلاف الهی و تکلیف دین مبین در وراج این مذمب که در وقت فاروق بود با یقین فرموده خواهد بود پس اصل
 باشد در حدیث آنجناب خواهد باشد پس اینهمه سخن سازی منتهی به باری که جناب مجتهد بر روی کار آوردند و دست
 نقشب بدان و را زکر و نه چگونه قاص عبارت بنده توان شد که الا یعنی و بر دعوی خود که غلط فاهی از مجیب صدور
 یافت کدام و دلیل قائم تواند کرد و یا آنچه بعد از ما لحظه عبارت نفع البیان نه کید دیگر را مکاره فتنه باطل شد و آن
 اینکه علمای ایشان همیشه بر خلافت مذمب جناب امیر که انصاف بر خلافت ندان طلب میکردند و هرگاه نصیر لغوی
 این بندان مرصوص باشد و خلافت خلفا بحریه آنجناب منصوص بود و نور علی نور گرد و طلب کور از عجب
 مقامات باشد و لکن قایل نظم اسلام اول طلب جام جم را میگرد و آنچه خواست زیگانه متمسک گردید خدا یا
 مگر قائل شوند که ساقی خجانه معرفت یعنی حضرت شاه ولایت بدون شنیدن از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 و بدون فیض روح القدس یعنی جبرئیل امین چنین فرموده و حل مشکلی نموده باشند و برین تقدیر عا و الله امامت و عصمت
 کماست که الا یعنی علی من طاعت کتب شده و حق را بر حساب ارباب صافی و ارباب عقول را که میخواهی بگویند مانند
 علمای قده اثناعت بر این اقول و اقصی که جناب مجتهد الزمانی سخنی خوب فرمودند چه آنچه در مجله اول از کلام
 فرمودم آوردم و چه درین مجله در لباس الیعت می آورم برای تصدیق دعوی مجتهد و دلیل شافی و برهان کافی و حجت واقعی است
 مع ذلک ما شکاک طعنی افغانه مرشد و درین اوراق نوشته ام بالاخره آن مثل شش منی که السماست حکما
 شیعه بطاعه و شرافت نامهای را شنید و کتب معتبره از کتب و جماعت ذکر می نمایند بلکه متواترات اخبر است
 میزنند و تا ولایت آن قریب باشد و برین حدیث است که میگویند که سید امیر علیه السلام با جمیع علمای امامی و مکی و کوفی
 علی شافعی الطور و کمال اخیلا و کمال است و علمای شیعه و کمال است و علمای اهل بیت و کمال است و علمای اهل بیت و کمال است
 نشان داده و بکمال این ششین بهر حسن شیطانی می پردازم و اگر کسی را علمای اهل بیت باشد باید و بکمال است
 بکمال و حیات انقلاب و حق یقین و تصانیف علی دراز می شنید و غیر هم نظر کردن که در کتب ثابت کرده اند که کتب معتبره

اهل سنت و جماعت که خلفاء و خلافت حضرت مرفوضی منصب کردند بلکه رسن الجوی مبارک محکم باشند و تا در خلافت
 کشیدند محسن را سقط کردند و حضرت زهرا را از اینا بعد از تمسک که از بیانش عرش عظیم جز روز و ندانانکه شهید شد
 و قرآن مجید را ناقص نمودند و آنچه باقی ماند از آزار خراب کردند و اهل کثوم را بجانۀ قاروق بردند ای غیر ذلک من المطاعین
 واقعی است که آنچه بحسب مصیبت نوشته و وضع و افترا را به علمای امامیه نسبت کرده سخت بیعتی است و اول دلیل برین
 امر آنکه خود علمای امامیه بقضای مثل مشهور یعنی آتش زدن آب پاشیدن درین مطاعین گفتگو دارند و میگویند که
 خلفاء در قرآن مجید هیچ تحریفی بعمل نیاوردند و این کتاب همان قرآن است که برخاتم پیغمبر این بی زیادت و نقصان
 از اول گشته بلکه ترتیبش نیز حجت است و حضرت محسن اگر سقط نشد و از بطین یک حضرت زهرا سقط حضرت امام حسن و امام حسین
 از اولاد و کور پیدا گشته اند و هرگز اهل کثوم را غصب ننمودند بلکه حضرت امیر دختر نیک اختر خود را بجزویج فرمود و خانه حضرت
 زهرا را نسوزند از غیر ذلک چنانچه در مجلد اول کتبی از تصانیف ثنائینی وطبری و شرح شراح و تصانیف حلی
 تا بیانات جالسی و صفوات کنتوری و اینها تشریح میکنند و محدثین رافضیه بسیاری حسن و امانات و سید و علی ایشان
 رو بروی کلمات عیاشی قال الله تعالی یحییون نبیهم یا کیدیم و ایدین الخ و غیره و آیه اوله الا بصاک
قوله لای اذی قول اگرین عبارت می نوشت تم مشعر میشد بجهت مطاعین خلفای راشدین حال آنکه خلفاء اهل سنت
 زیرا که از کتب معتبره فریقین مناقب جلیل و مراتب نبیل این بزرگان بجای خود ثابت است چنانچه خود قرآن گفته و غیر
 مؤید انشاء الله تعالی **قوله** بالجملة الخ **قول** گوای ابن ابی الحدید که تعدیل و تزکیه در اجماع فانی در کتب خویش
 مدعی گردیدند برای جناب چگونگی درین مناظره مفید خواننده شد که رو بروی ماند کور میفرمایند خود مطاعین و اهل فساد و کجای
 و کلمات بسیاری از شیعیان روزگار با هفت استقامت این سرار بر شیعیان او دلالت میکند و آنچه جناب مجتهد فانی کتیب
 خویش افاده نموده اند مطاعین او دلالت بر دعوی عدل و داد و نصفت و رشاد او دارد پس ناگزیر میشد که آنچه از تصانیف
 خویش بگوید و مرفوضی بنده بیست و شمر رساله و شرح نهج البلاغت باشند خواه کتاب دیگر معتقدان و کلامه لیسان او را
 باشند حجت بودند آنچه او خلاص اهل سنت از لیسید بر اهل سنت حجت گردد و چنانچه مجتهد چنانکه دانی درین رساله
 تشنه المبانی تصریح میکنند که اقرار محلا بر حضرت خویش حجت است نه نفع خود و دنیا و بر جدلی نمی نهند فایده
 درین عبارت بعدالت و انصاف شیخ مذکور اشاره میفرماید کما ستوفیه فی انشاء الله تعالی لاجرم بجل و قوت
 آئی ما امیر سید که میان این اصاغت در آئیم و کلمه بل من مبارز در نیاب هم بر زبان آریم و گوئیم که این ابی الحدید در
 شرح کلمات طبقات حضرت مرفوضی که ای معاویه تعجب من بر تو ضرورت است زیرا که امر اخلاقی را ندیده اند و ما
 و انصاف معیت با من نمودند انهم که معیت کردند با ابوبکر و عمر و عثمان و مشهوره خلافت برای ایشان است خاصه
 هر که برای امامت بردارند موجب رضای الهی است و اگر کسی منحرف شود یا او در صورت اصرار با یزدت اندک کردن و وعید
 شدید برای اوست انتحی حمله صاف صاف گفته اند پیش میانه انبیا و ائمه و آنچه درند سبب خویش ساخته و پرخیزند
 شیعیان بران آمده بودند که امامت از جانب خداست و برای آن طریق از جمیع اهل حل و عقد نیست باطل شد پس باطل است

و انصاف و کجبتد الزمانی هم بدان قائل گشته و بدین شرح چنانچه دوستی علم برای آن آمده و تقاره خوانسته توانیم گفت
که لکن الحکم که مصنفین و عاقلین این سبب را مستحق و باطل و خلاف تلقین میدانند و کلمات تحقیق آیات
قرآنی را که مثل بعضی امام رضی الله عنه در تفسیر البلاغه آورده بود مخالف این سبب تلقین میکنند اما آنچه بر لبی الحیدر
ذکر و حق معاویه گفته بر یا جمعی بخوابد بود اینک اسفاً معتبره مثل شعله اشاعره است کلام و از آن جهت بر می آرد
بیکه چنان بیناید که حاشا بر بزرگواران است عبارت کید نیست سوء باید دید که شخصی از علمای سیدیه و بعضی از فرق
شیعه غیر اشاعره به نام برید و اول در حال اومبالغه نمایند که وی از متعصبان است پس نیست بود بیکه بعضی از ایشان
گویند که کاش بود و بعد از آن از وی نقلی کنند که دلالت بر بطلان مذنب مستقیماً تا به سبب اشاعره نماید تا ناظر
بخط افتند و گمان برند که این می تعصب با وجود شدت تعصب بدون محبت نقل این روایات را چرا می آورد
و بر این سکوت چرا یک درختی صاحب است که تفسیر و تقریر نیست خطب خوانم که زبیدی غالی است و این تفسیر
صاحب عارت که از بعضی مفسری است و ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه که تشیع را باطله ال جمع نموده و شاکلی
نفسه را اثنی عشری است و همچنین صاحب روح الذهبی ابو الفرج اصفهانی صاحب کتاب الایمانی و علی بن ابراهیم القاسم اینها را از غیر
و عدو اهل سنت دانسته و اهل کفر و بقولات و مقالات ایشان الزام اهل سنت خواسته و برین مقدار گفتار نمی توانیم
در کتاب اردستانی مثل امای ملک جنوبی اینک وجود است که از جملة طوائف اهل بی عمری است و اینک ابن ابی الحدید در
شرح نهج البلاغه از مطاعن او شمرده و گفته که تحلیل حد ذاتی تماماً نبود غیره بن شعبه شمرده و گفته بود که اگر از
آنکه در انصاف باید بود که سنی چنانکه فاروق را نشانه سهام مطاعن تواند کرد و فکیف که فاروق در باره اجرای حد فرزند
تویش و بی نفعی نماید اما حال شیعه پس تلوات ایشان امر است بدین علمای که هنوز مثل زین و برادرش اضمیر
و همان صاف صاف نوشته اند که منجم موسی حامل عرش تحصیل در خانه بزرگوارانید گفته گشته و بر تقدیر هم چو قوم است که
امام در فقه الرضا در حق اظهار حق فرموده و در حق دیگر راه استوار نموده و ذی القدر پس او جامع است میان تشیع
و اقله ال یا نقطه شیعی است و علی ای تقدیر کلام مفسر او بر شیعه حجت است نه بر اهل حق کما لا یخفی و اگر بر تقدیر غیر محال
به ثبوت رسد که معاویه برای وضع مناقب خلفای بعضی از مومنین را مقرر کرد برای بیاساس مکاید و افتراست
عبد الله بن سبا نتواند رسید و از اینجا مثل هند نیست نه سوسنار کی نه ایک لمار کی یعنی هر که در مطر قدم بردارد
زند بر یک ضرب آینه نتواند بود و چو افترا اتهام در وضع مناقب مرقی و تاسیس مذنب محدث نموده
که باریب خارج از حوصله بشری است آیا حضرت محمد که چاره طبق زمین آسمان بسید عوی نیابت صالحی است
روشن است بخفی تواند بود که افراشات او بر جای تفسوی از حد گذشت کما فی منهج المقال بعضی از علمای حال معتقدین
شیعه نوشته اند که چون امیر المومنین بآن لعین دست یافت بار بار بسوی قوبه دعوت فرمود و بگاه اصرار و زید و از آن
و الوصیت علوی و لوازم دعا و ارض آن بر نیامد فرمود تا او را با شش انداختند بگاه عذاب بنوی نمودند عذاب آخرت
فرمایند و آسمان برین بدینگونه رسید که اکنون در الوصیت علوی با طینان نام حصول انجامید چه مذنب کردن بی نام

چون باز نماند حضرت اورا بآتش سخت و فرمود که شیطان اورا فریب واد که نزد او می آمد و ملاقات میکرد و اینها را فرمود
از بنابر کس عیان شده باشد که این میوهی نفاق پیشه که گوی سابق از دجال و ابلیس بر بوده و شنبه فرار از عالم
و کمیت پیورده در وضع و اخلاق لوازم الوهیت برای حضرت العزیز استقام تمام بکار برده ما علم با کان و مایکون
و انتظام بلع مسکون بلکه رلق و فتن آسمان و زمین و قعر مبعات عالم بالا و عرش برین و تصرفات عجیب در عالم
ملکوت و عین توانین عالم ناسوت الی غیر ذلک من الامور برک حضرت مرقصوی از آغاز تا انجام هر مرتبه است
نموده که ابواب و فصول ابعاد و اصول کلینی اعور نموده آن توانا بود و سببی لهذا الضرورة انشاء الله تعالی
در آغاز احداث روبروی تلامذه خود بخوبی حضرت دست بردست میباید و انگشت حیرت بدندان ناست
میگنید که جناب امیر فضل خلائق است و چندین نص فرما به الهامش و در دست پس دیگران که بودند و گفتند
که با وجود او سر آرای خلافت نشوند که استغفره انشاء الله تعالی بالجملة آنچه آن یهودی خبیث الباطن
در بناب اندیشیده و مضامین عجیب غریب از زمین خود فرستاده حقیقه بجای رسیده که فریدی بران متصور نباشد
و آنقدر درین دعای کاذب و تمک گشت که سوختن خود را گوارا کرد تا آنکه خاکسترش پس بر فرض محال اگر معات
کسی برای وضع مناقب خلفا مقرر کرد این احتمال نسبت بآن اتهام که یهودیان مدین منقش طالعین درباره
اضلال مردم اندیشیده هیچ نباشد و بجوی نمی از روزه که مناره بلند بدار من کوه الوند نیست نماید که الاغی
و گمان مبر که این اتهام فقط بذات عبد الله بن سبأ و جیب نهب فضیلتی است که در اضلال مخلوقات
دست از جان شیرین برداشت زیرا که بسا کسل از یهود داران و مخلصان آن ملعون درین مواد خاص را و ابلیس
و تلبیس از یهود ابلیس علیه اللعن العذاب را شرمزنده ساختند این عوی را هم از کتاب کشی
بایز شنیده است عبد الله بن شریک از پدرش که محصلش بدین عبارت میرسد که روزی قبر حضرت مرقصوی را السلام
و جبرانه رسانید که ده کس در دولت حاضر اند و اعتقاد دارند درباره تو که پروردگار ایشان است حضرت فرمود و بیا که
حاضر شد حضرت گفت چه میگویند گفتند که اعتقاد ما همین است که تو پروردگار ما ای و ما را پیدا کرده و روزی میبری
حضرت زجر نمود و در شاو کرد که من مملوتم مثل شما پس انکار کردند و اعتقاد را عاده نمودند حضرت امیر قمر از موقعا ایشان
بآتش سوخت و دنیا کسی ازین المصلین را نافر او بپایان خود باز نگردند و معاویه از انبیا و خویش هم مذمت می کشید کافی
گشت باقر نقیرین و متوهم نشود که این کار بعد از بن سبأ کار همین ده و دوازده کس بشمار نشاگردانش زیرا که از کتب
معتمدین شیعه عیان است که یهود و ثقیان و محس انبیا پیشوایان فضیله و افتخار و افتادند که سفها و
هفتاد و کس در آتش درآمدند و بهر چه میگردیدند و الروایه للکشی یضالیس بمحصل آن بدوم اختصار اقتصاد کردند
که امام صادق علیه السلام فرمود که بعد از جنگ حمل سفها و کس از دنیا بامیر آمدند و کلام زبان خود نمودند و بعضی موبور ایشان
بزان شاق تهریز نمود که من چنان فرستادم که شما میگویند بلکه من بنده خدایم و مخلوقم نه خالق کس انکار کردند و گفتند که
اینی چیز تو خدا کسی توانا بود و حضرت مرقصی فرمود اگر تو بگوئی که من بنده خدا هستم و مخلوقم نه خالق کس انکار کردند و گفتند که

الاجرم محفزه چند گنبد نهیم به همسایه گردند و ایشان را در آن انداختند تا در غیاب سوخته شدند و کس از ایشان را نجات
 نداد و در این مقام تو گفت که این معنی که محبت الزامی زبانی جامع تشیع و اعتزال یعنی فاضل یامینی او اگر داند که
 که معاویه مردم را موضع مناقب خلفا برگزاشت بخلاف مائیدان مذہب رضی که خود هم شان آنقدر باطل از خلافی
 و تحریب دین مصروف گشت که جماعات کثیره از ایشان محدثات و کفریات را راجع ساختند و برای وضع مناقبت
 جناب امیر حتی که الوهیت و لوازم و عوارض آن از خالقیت و رازقیت و غیره نقد جان در باختند پس کجا اهتمام
 قسری و کجا اهتمام ذاتی و آیه هم بالا جماع و از وجود دینی آدم کسی را همچنین شنیده باشی بخلاف مذہب رضی که بر آن کسر
 داد و اصلال دادند و دیده و دل بسته با اعتراض پیشوایان شیعه در آن کشافتادند و بعد از این بقول ایشان اینهم پیوسته
 که از اینجا گفته اند که تشیع ما خود است از پیرویت و از لفظ ابعجک جبل که در اینجا میث، دست می توان بر کوفتی
 مذہب رضی بعد از این گفته است که این مناقبین بر پا کردند و در آغاز باعث ملوای مردم هر ذی النورین گردیدند
 چنانچه از کتاب مجمع البحرین مطلع الذین عیان است و حسن رفیقان محو حیرتم که ائمه رضیه مثل امور داعی باوصف
 دانستنی نمیکنی که مناقب خلفا با اتهام معاویه ابن ابی سفیان موضوع و مجبول گشته و چنانچه پندیده خود را با این بدایع
 و مناقب ساخته و پرداخته و اصعین و جاعلین خلافت الهی و رسول الله و مغرین ساختند و در بلاد خویش بزرگ
 تقیه و خوف با وجود سبث مخالفت و زمام ایشان در تالیفات و تصنیفات خود آوردند که نمونه را بطور
 برگی از درختان و ذره از ریگ بیابان غفر میباشان میدهم تا بدانی که اهل حق محتاج بموضوعات نیستند و برگز
 گرد این خیال نگردد که او دهنه و نوا مرغوی رضی منطقی شده و اکنون ازین اعتراضات و بهتانها نامی و نشانے
 باقی نماندگار نشینده که در بلاد مشرقه مثل نجف اشرف و کربلا و علی سر آمد و لاد معنوی عبد الله سید یحیی علامه
 کاظم رشتی که در شرح بعضی از تصانیف و مدح حضرت امام کاظم که شوالی اهل سنت فکرم کردند نگار با لغت بسته
 و تشیع خویش را با سر القیوت مخلوط نموده و برای تعریف بعضی از حکام دار السلام بغداد و اقبال ترصیف ریخته
 هنوز وجود است و با و از بلند میگویی و هزاران کس از مخلصان او در دیار خویش این ترانه می سرانید که تدبیر
 عالم بدست حق پرست مرقضوی است و حضرت ائمه بر ترتیب معلوم درین البواب شریک اند از انتظام کار زمین
 و آسمان بصوابید ایشان منوط و بر آری جهان آرای این بزرگان مربوط است انرض علامه مذکور چه
 سنهوات مانند مرتب نموده و چه روایات و احادیث که درین مطالب و مقاصد در تالیفات خویش ذکر کرده اند
 هزاران کس بدین عقائد خبیثه هنوز می بالند و شنیده انرض اند و بعلوم و معارف و تقوی و طهارت افتخار دارند
 و حال جاہلان از پیران این سبب اتباع و تشیاع او از نیم بدتر است و کثرت ایشان را در کوکب غیره صدی نیست
 اینهم غیر از کلام علی الهی و مجالس خود چیزی بزیبان نمی آرند و با شعایر دین مکت بوجی از جوه نمی پردازند
 عبادات و ذکر ایشان همین است چون سلاطین آن خربویم حال این مکرر بان شنیدند بابرکان دولت و در آن
 سلطنت فرمودند که ایشان را بناد و روزه محکمت باید کرد و طبع العذار و مطلق العنان نباید گذاشتن بابر

هر آن قوم را طلبیدند تا آنکه لصد مجاهده سعی بلند تکلیف نماز و روزه زبان قبول کردند و با این دعا و تقوی
 همین راسخ بود که رمضان شخصی صاحب بیت و شوکت از کاشفگان جناب میر است که او مردم را بگشنگی و تشنگی
 محکمت میگردد و روزی یکی ازین ابلهان دروشتی میگذاشت و ایام ماه رمضان بود اتفاقاً بای خورش در گل
 فر رفت درین اثنا شخصی اوید که در راه میرو و فریاد برآورد که خدا را برین بخشش و اعانتی نکن تا خرازین بلا
 نجات باید بایست این مسافر متوجه شد و با عنایت خویش خرا را برانید این دشمن عقل پرسید که حضرت چه
 نام داری گفت منم رمضان دانست که از حکم بهین شخص بلای فاقه بر عالم محیط است گفت صاحب عجب است
 که ما را بگشنگی و تشنگی میکشی و خرا را از وجل می کشی رمضان دانست که واقعه چون است زیر لب
 تبسم کرد و گفت اگر تو از فلان قوم هستی گفت بلی گفت از امر و زنده از پای شما بر دوشتم و شما مثل این فر
 ازین تکلیف خلاص گردم این بچه شادان و فرحان بخانه خویش مراجعت کرد و بدین غرض همه قوم را متهمین
 مسرت و شادمانی گردانید انحرص میو و دیان دین فرورش نیا خیر و کما بحسب و غریب را بنیاد و تساد
 و طرح حصار آینهی رخصت بعنوانی بدیع افکنده که هر کسی از خواهر میو و دیان این فرق بدیان حصار منور محسوس است تا آنکه
 خود کشی از اهل علم و دانش و کتاب خویش آورده و در کمال حال عبدالله بن سبک انده بیود و شست لیل سلام آورد
 و انهار مالوات حضرت ترضی نمود و آن غلو ماکه در باره یوضع بن نون و صی حضرت موسی و دیوت کج کرد پس اسلام
 بعد وفات پیغمبر خدا در شان امیر المؤمنین نمود و اول کسی که قائل شد بفضیلت خلافت بلا فصل از اظهار کرد تبر و تبر
 از اصحاب و حکم نمود بکفر مخالفین آن عالی قیاب عمو یا همین عبد الدین سبک است و از اینجا است که هر کجا شایسته
 میگوید که اصل تشیع و رخصت ما خود است از بیودیت انتهی محمد اکنون انصاف بکن که آید دنیا و تشیع غیر ازین چیز
 دیگر است که هر کسی بر همین عنوان تشیع را این و چیز را دین مذیب اصحاب ائین گذاشت و چندین بیا و ظلم در جهان
 اندک بود که آن را درین فرید کرد و لیکن هر چه علمای رفعة تا امر و زبغات مذیب خود را میبازر و کردند اما با حق و برحق
 هستی محدثات خود جنگا بر فریاد و حرف تشیع است یعنی خلافت بلا فصل تشیع از اصحاب حضرت بشیر مذیب تشیع موضوع
 مذیب رخصت که در کتب و تفسیر خویش عوارض آنرا بدینجا رسانیده اند که استوف تفصیل نموده اند که کیان
 او پیش در گمراهی ظالمان بجای سید که خود را از ابله پس هم سابق الاقدام میدنست و آرزو مند تقای اولود و تکرار
 بمقتضای مصرع که یانکامند چنین گان به بایلیس و چار شد و گفت میخواهم که کشته شد انزال و تلبیس خود را
 بتو بنامیم تا او قدر دانی بدی یاری نزد مردم دبی آمد و گفت هیاهات که شما بکار بای خویش غافلید و هنوز نمیدانید
 که مردم دیگر غریب بر شما می تازند و ما را روزگار شما بر می آرد ما سافیم و بو عظم و پند کاری نداریم چون حال
 آنروز بخیمین دیدیم مقتضای خبر خواهی از راه برگردیدیم و شما را خبر کردیم هر گاه این مردم سلاح بر تن است و در سبک است
 آن ده چنین خبر داد تا هم دیگر قتال شدید و واقع شد و رئیس هر گاه شنید که بوجه با هم جنگیدند و بوی فوج غلظت
 برآید و اینها را از آنسایین برود و در قفسه گردانید و بالو اوع مذلتها گرفتار کرد و باز بر مانده سنگین گرفت

والاعلم بانما رغابی یاست که هرگاه از جناب مقتضوی کسی مدعی و دانستند و حقیقت در مرتبه ولایمی بود و نگذشت بر غیر موند
 که ترانه در احوال مؤمنین دیده ام نه بد فراسامی تشعیر و بعضی را تقدیر میگرد و همچنین دیگر ایشان بزرگان با خدای
 خودی میرند و هر چند مردم از ایشان حالات خود را مستور دارند لیکن علم ایشان بر آن محیط بود و ذره ذره بیان
 می نمودند و از حضرت مرقصوی تا حضرت محمدی همه ائمه از انبیای متقدمین بلکه ابو العزیم من الرسل
 افضل بودند و بنبی تصور شد بعد بر تعریف محمد علیی و رسام همین است و حضرت اعیان بر مدایح علیای ایشان
 بر اصول شیعیه مثل بصایر الدجیات و عیون انجنار حسد بر دند و هر یکی در بلا گرفتار شد و هر چه بر ایشان افتاد
 که شتاین جهت رفته و درین باب آنقدر غلو دارند که در ملاقات امام از کتب نهیها بزرگوارم و استیعاب آن تطبیق دارم
 کتابی بنظر و تالیف تو انکم در گذر بدم اختصار سطر می چنانچه از عیون انجنار ضبط می کنم که امام مختون پیدا میشود
 از پیش پس ایشان را بر بر می بیند و سیایش بر زمین نمی افتد و وقت ولادت با تو از بلند تبه عید الهی و توبه
 رسالت نهایی گواهی میدهد و نظام نمی باشد و پیش در خواب است و دلش غافل نمیکرد و در ملک و سخن میکند و زنده
 مشرب به پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر فاش انبیا می گزید و بول و غایتش را کسی نمی بیند و خوشبختی آن برادر
 مشکوک و فری باشد و انقدر محتاج الدعوات است که اگر دعا بگوید که کلمه بر او نشناخت باید و نزد دوست سلاح خاتم
 انبیاء و ذوالنفاذ شیر خدا و مطاعی فرماید آن محیفه را که مثل است بر انحصاری شیعیه و انحصاری دشمنان تا در وقت
 و هم جامه و جعفر که فاضل که جمیع علوم این مندرج است و هم صفت فاطمه زهرا و دوست بسیار و ذوالنفاذ و دوست زهرا که
 اعمال عباد و جمیع امور محتاج الیه و اوست انتهی محقر و آنچه در باره ولادت امام لاحق بواسطه قریب صحبت امام
 سابق نقل میکند پیش از پیش منقطع قوم بر اندیش است این امور اعلام اولین و روسای منافقین از غلو سیر و کشید
 و غلو و در غلو یمن و دوعوی الوهیت ایمر مخصوص پیدا نموده و متفکرات تحقیق حضرات ائمه است که هر علم ما کان و دلیکون را
 برای ایشان معتقد باشد و اینها را بر انبیا تفصیل دهد و از سهوا ایشان منکر بود و ملعون و غالی است پاره از این
 تحقیق چنانچه علامه قبل ازین در جمله بول گزشت و از کلام دیگر اکابر در تذکره نیز همین حصر متفقا و می شود پس همه را
 قیل و قال غالی شدند و ملعون گردیدند و غنی نماند که بنیادین تقریر که گوش کودی بر آن بود که از کتاب کشی
 منقول شد و زانوات عبدالمدین سیار گزشت و اگر مقتضای کتب دیگر و مذکور ما هیچ کم رساله بریدهای
 باین خط انعم کتابی منجم می شاید هر کس که در کتب جلال نظر و مدح خوب میداند که هزاران از روات این فرق غالیانند
 و جمعی از شیعه ان قدر غلو کرده اند که صاحبین امام را هم در جوار الوهیت رسانیده اند یعنی سلمان فارسی و مقداد
 و عمار و بلو و عمر بن ابی حمیر و شریک کارخانه خدای گشته اند و بصلح عالم برادر خدای نزدیک بل تخمین است
 و کتاب فیض بران گواه است همچنین کتب دیگر که لایحه علی الناعین و ابن رواقه که انسا یقولون انسا یقولون
 انک انک المقرب لکن و در میان آنهاست بنیادهای روضه المستبین و کتاب تجرید فخر کشی بران گواهی میدهد
 و ملاحظه و زانوات که حضرت ابوالشیمان را بیکسب افرا بر دلی حضور نزد خلیفه بنی هاشم و دو سوختن ای ایشان

سخن خواهند میگردد کسی که ابو بصیر که کمال فسیح است بر او این سخن را گفتی بنگارن باجماع ائمه السلام بدین گویش او نشاندند
وزیر باقی را علای طایفه فقهائیه نام گرفته اند و حالش قبل از این معلوم کردی و تازه تر اینست که بر حضرت ابی بکر علی بن ابی طالب
که وقت حیات نماز عصر یزید و بل قناب است و کشتی بر قناب از حجه بن ابی عمیر روایت کرده و از آن تمام این امر بیست که حضرت
امام صادق پدیدند که در هر یک از این کلماتی که در آنجا آمده است غایب میشود و ازین کتاب عیان
ست کرد و که حضرت امام موسی راوی را برگزیده اند تا او را از این احادیث باز دارد و اثنی عشری نیز میگوید که در وقت
چگونه از دست دهم امری را که خود جعفر را بدان نامور فرموده باشند و از آنجا احادیثی بر بیرون بیاورای ملاحظه است
اختلالی بحضرت معصوم و چون ثانی باطل است اجماعی نیست شده اند اکنون ای شیعیان بسازد راه را که بکتاب معتبره شما
تأیید شده که این پیشوایان شامختری بودند و محضات خود را بر نیکو میباشند و حضرت امام صادق را از فخرین
سیدین فراموش دارند و هزاران هزار از طاعتین خلفا وضع میکردند از شیب کردن حضرت زهرا و منهم کردن بر نامعنا
چنانچه مجلسی شقی نوشته که که الامام ابو غیر او و غیران گفته اند و بارها و اثنی عشری که در تلبیس بیعت میگویند و نیکان را
به بدی و بدان را نیکو میگویند و منافع متعالیه مقتضای بر بهار و خزان میباشند و از روایات دیگر
چنان معلوم میشود که خود امام ناظمی نص درین باب نموده اند که این ملعون را در خزان سائیل و اقرا نمودن از این
اهل بیت و احادیث بدعتی و طوطی است که دیگران بدان مرتبه نرسیده بودند و عرض میکنم که از همین کتاب که قوم رفته اند
با صدق الصادقین یعنی ائمه و اعلام صحابه حضرت امام باقر و صادق رضی الله عنهما نقیب نموده اند که انما اشرنا الیه و را
هرگاه حال امام الانیمه چنین است مناسب بود و حضرت محمد الزمانی را نام وضع و اختلاق بر دل و در کتب بعضی برای
مردم بی سر و پا مجهول الاسم و الهست تقلید شایع منبع البلاغت کردن که معاویه و اصفین قرار داده بود و که کتاب
بسا در حدیث کتاب خدایم نیست و الحجت کمال مجتهدین هنوز همین است که چون خلافت بدست متقین بود و بوی
در وقت خود کامرانی و جابانی میکرد و علمی که لشور و اینست مسلط بود مردم خواستند و الهست که البته وضع متنا
درینجا مقول میگردد و خلایک امیلا ربیت که در روز و یا منقول مخفی و ستوری بودند و راه ترک و تخوید میجویند و ترسیدند
این همه خط و در هر نقطه قدیم است که مجتهد جائسی را تقلید مجلسی امثالش پیش میآید تا آنکه در حدیث الامور و در طهر و نفقه و غیر
بأسا حل نجات رسیدند تا بحضرت محمد الزمانی و فانی و کتب خویش کثرت مال و منال حضرت امیلا ربیت ندیدند و اندر
شعرا و ماچین خود را به هزاران دارم و دوازده نواخته و کلاه گوشه ایشان با نایب بهترین ساخته اند از آنکه تفسیر فرمودی
از یاد ایشان و فانی که در طعن الزمان آورده اند و بعد از آن بیفرمایند که چون شام این تفسیر را شنیدند و بقیه آمد و فرمودی و در حدیث
ایمانین که بدین واقع است مجوس گردانید چون سید الساجین بر این ملاحظه شد و دوازده هزار دهم در میان تفسیر
فرمودی و عطف فرمود و گفت که ما را مشهور دارد که زیاده ازین دارم نزد من وقت بود و بعد ازین جناب تحمل الحواس نقل نظم ملک
نامی عبدالرحمن جامی حجت الدین علی درین باب شغول گشته اند غایت این نیست قصه صبح بوفراش سیخ چون بدان شاه حق
شاس سیتان و در هر آن که کرد و اگر در حالی روان ده و در هر روز که کتاب را فقه را نگاه کردند که آنچه مجتهد فانی نقل کرده اند

و توحید و لا اله الا انت برگزیده خدایت امام جعفر و او آن عبادت است که چون بفرمودات او بختاب حضرت
 صادق علیه السلام بیدار میگردید و کسانیکه بایده شهادت میبودند که در میان خود آنها حضرت صادق از اهل خود
 تیسریم بود و اگر متوجهی از فضا گوید که کثرت خزان امام صادق بعد از آنکه از خدمت خود بختاب سادات خویش میفرمود
 و با وجود دعوت انجذاب و دوست میداشتند چو کلمه سید بارک افریدند که کافی مذکره الایمیه پس تسلیم و هم این تیسرالی غیر منقص
 بود که بگوید ایشان میدیدیم که ای سبب وقت بنوع شایسته حضرت امام کاظم چه بود که اهل بیت اهل محبت وقتی را در کتاب مذکور بعد از
 یاد میکنند و حق تعالی بزبانش تکلیف و اجبار می فرماید که کتب را و بیست و هفت تبیین شش کشتی و پنج و چهار و عیون اخبار
 کجاست آنقدر کامل است عرض میکنم که گویا شامی آید که قدای شما چون خزینه بسیار امانت انجذاب نزد خود نگاه داشتند از امانت
 و ولادتش انکار کردند و بنوع شایسته اقیقه شدند و آن امام را مصداق همان حی الذی لا یموت دانستند تا بدین وسیله دولت
 لازمه و ال ایضاً دل کنند ایام بطلان مجتهد و اولیای او نیامده که خویش صدوق در کتاب عیون کثرت مال انجذاب بر تالیفاتش
 تزیین خویش به تالیفات بسیار و از یونس بن الحسن آورده که در امام کاظم در جای که یونس کسی از قوم او گزید و او بود مال که کثرت
 شیشه در وقت از محاسن المؤمنین و غیره خود پدید است پس این گنج را مال بی ثبات با جمله نزد بعضی ازین نمک حرامان مثل
 علی بن حمزه بنی هراشتری بود و دنیا و دینی نزد خود و بقصد و بهر از شرفی نگاه داشتند است از وی حدیث که یونس بن عبد الرحمن
 بگوید که صدوق در عیون میگویی که چون امامت رضوی نزد من محقق شد مردم را بسوی دعوت کردم و این هر دو نفر را در پیام
 رشوت و هزار و سیصد نفر تا دوازده نفر بر من تفرقه تا آنکه هر دو دشمن من گردیدند و برین قدر چه موقوف از من نوع مردم که بود و بخان
 کتب شایگان بود عثمان بن عیسی همان که در انگاه بانی میکرد و هم شش روز بخت کینه از آن گویا من منی بیست و سه نوبت سجای
 که امام رضا از شاه و استیاض این امور خود بگذاشتند و او از بقضای بشریت تاب نیارده و دعوی نمودند که هر قدر زیارت بسیار
 و حراسلات بشمار بوقوع آمد حال آنکه ایشان را تو بهی بدینا بنود بر و هدایت صدوق حرفی از آن نیست که پدرم مرد مال اقدیم
 باید که اینهمه دشمن دی آن بخت نوشت که اگر بدت فرد و ترا بیزی از آن نرسد و اگر راست میگویی مرا امر کرده بود که
 وینامری از آن بسو تو فروغ کنم و کینه از او بودم و در کمال من در آمدند و اگر تیر این دو تاین دیگر به شمارم و اسامی اوقیقه
 بر زبان آدم و قتل و انجذاب و بهمانه غفران را که شمر وقتی هر کس عالم و چاه که کتب که از آن کارهای من در قتل و قتی بدست
 من را بدید این فرد نیست که تحقیق کنم این دولت از بلا و شیشه بود و اهل سنت که فضا ایشان را از حد دشمن قرار دادند و
 کینه از آن صاحب جمال مثل چو تیان باطلان اهل کتب و تنگ نزاری خوان و بهر چنانچه در پیاجه دانشی از کجا از شیعیان
 بی باک است از دامن پاک بزدانند این تقرب را هم فراموشم ثواب بدیدند و بچه تا ویلات بهر فرزند و حضرت
 در فریض امانت متبعضای علوم بدین غیر از ماره کردن ملک و مومنین دیگر چه مقصود بود و این کینه از آن حسنه مثال که
 تجسیدین را با مال الزام داد و سلا و قتل فرمود چنان شیعه را آموختند که هر بخت قتی تیر آن شد و بیت خواب حافیه میاد
 بیت فغان کین رویان شوخ و شیرین کار و شهرت و چنان بر دند بر از دل که ترکان خوان اینها را و ضرورت امور
 مذکور ازین نیست که مدعی ماکثرت اسباب و نیروی بر اصول فضا برای حضرت ایسه بود و آن حاصل شد از برای حرفیک

۵۲
 حاتم طائی را جعل نمود و اندک سال بعد سلطان الطالقان شمر میدیم که راست بگوید که در آن وقت مطلوب عالم خلیای ابو جعفر وقتاً
 بودیم ای یکم بوی غلوزان می آمد مال کشیده میاد غلای خانه که عوام تحایق امور را کجا میداندند و بقیان کجا میشد نظر ایشان
 بر طاهر می افتد و این تقریر را کشیدند می بخفتی بود اگر بکتاب کشی و غیره و روی همت آری توانی دانست قطعا و نفسا که آنقدر
 مردم متبعی کمال حبید اندید با موی جدید و حجت مائل می باشد خصوصاً اموی که بسیار اندید می باشد و بجا آوردن دشمنی هم
 فراموش تو اب بود پس فرمای بسیار این ملاحد و دزدان در احوال بدعات که حرفی از آن شنیدی حاصل میشد تا بر آسانی
 بشکر که اهل بیت یعنی اعدایم آن سائل مخرعه را می بستند با بطلان نقدند که تو را نمی شناسی بن عبد الحمید الهامی نقل میکنند که
 گفتم شریک را که قومی گمان می بردند که جعفر بن محمد ضعیف است و در حدیث را دینش را نمی گیرند گفت حال از من شنید
 که حضرت جعفر صاحب تقوی پرستید گاری بود به قیام جهال امیر و می گفتند که هر وقت براد را نقل می شد دوازده روز
 او بر می آمدند ما مردم بداند که نهی معجز باشد اند و مقرر ایشان حدیث جعفر بود و این قوم هر چه نسبت با او میکردند
 بمکذب و افترا بود تا بدین توکل و جو و معاش بهرسانند و در اجماع و نایب دست آمدند الغرض ایشان هر
 محذوفی و مکرری مطالب مقام خود می یافتند پس درین باب سعی بسیار بعمل آوردند عوام چون افتراآت
 می شنیدند باکن میشدند و بعضی نکات را میزدند و کس را از ایشان نام می برم مثل معضل بن عمرو بنان و عمر غنلی غیر
 ایشان شکر که آنرا ننموده اند که حضرت جعفر ایشان آموخته بود بزرگان خود رسانیده که آدمی را معرفت امام
 می باید بگاه عادت شد با وجابت نماز و روزه نماند و حضرت علی کرم الله وجهه در برابر است همراه با پیر و از
 می نماید و موجود است آن دین امام است پس سبب جهل و صلاحت شریک خدا مقرر کردند و این قسم الحاد و دزدان
 بر امام جعفر بستند و شترت دادند پس مردم از این جهت دست انداخته و بد داشتند و انجباب را در حدیث
 ضعیف پنداشتند و شان امام جعفر را رفع است از آنکه بر زبان خود بان را بطلیل جاری فرمایند این چنین کشی
 حدیث دیگر آورد و محصلش آنکه معاویه و اسحق میگویند که بر اندیم نریات مرقد شریف امام حسین علیه السلام
 پس گفتیم که بر دوازده و فضل آنیم که شاید شریک این ثواب شود باری همراه با سوار شد چار فسخ زاده
 اگر غنلی کردیم ما فخر طالع شد فرود آمدیم و نماز گذار و دیم و فضل همچنان سوار ماندیم بر سدم که چه انما
 کردی گفت از نماز صبح خارج شدیم قبل از آنکه از خانه بر ایم و از اینجا خدا آن محدثین پدید آمد که از
 روایات این امام عالی مقام دست برد داشتند و در اندیشه افتادند و اینیم عیان شد که محدثین رفعتند
 که هر محدثی را بان جناب در هر باب نسبت دادند و قال ابو عبد الله و طیفه خود ساختند باعث چه بود
 و اگر موسوم و خیال کسی بگذرد که شاید عبارت کشی محملی دیگر داشته باشد بآنان عبارتش بپنهان میگوید
 قال ابو عمر و الکشی قال یحیی بن حمید الحمید السعفی فی کتاب المومنین فی اثبات امامه امیر المومنین علیه السلام
 شریک آن ائمه را میگویند که جعفر بن محمد ضعیف فی السعفی نقل الحاکم القمیه کان جعفر بن محمد صاحب امام
 و ما کان کشف و هم جواب می یقولون علیه و نحو حرون من مین و یقولون حونا جعفر بن محمد و یقولون با حاد و یقولون

منكرات كذب موهومات علی جعفر علیه السلام استیلا كلون الناس بذكرك يا محمدون منهم الذرهم وكافوا لنون
 من ذكرك بكل منكر سمعت البوام ذكرك منهم من بكك ومنهم من انكره هو لامهم مثل مفصل بن عمر وبنان وعمر
 البجلي وغيرهم وذكره وان جعفر خدعهم ان سرقة الامم كفي من الصلوة والعصوم وحدثهم من ابيهم بن جده
 وانه حدثهم قبل القباذ ان عليا في السحاب يطرح الريح وانه يكل بعد الموت وانه كان يحرك على الفضل ان
 الله السما والارض الامام فجلوه الله في كمال صلال والله قال جعفر من ذكرك به اقط كان جعفر
 اتقى بالله وادرس من ذكرك فمخ الناس ذكرك فمخوه فلو رايت جعفر العلي ان واحد الناس ووجه
 بطنه جبرئيل بن احمد القاري ياتي في كتابه حديثي محمد بن عيسى عن ابن ابي عمير عن معاوية بن وهب واسحق بن
 عمار قال جبرئيل بن زياد قال سمعت ابا عبد الله الفضل بن عمر فسا به في محام والياب
 في استفتحتنا فخرج البنا فخرنا فقال استخرج العما وخرج فخرج اليها درك وكنيا فطلع لنا الفجر
 على اربعة فرسخ من الكوفة فمنا نصليا والمفصل واقف لم ينزل ليصل فقلنا يا ابا عبد الله لا تقبل فقال
 قد صلبت قبل ان اخرج من منزلي اتيتي بلفظه وقبل ان اخرج من منزلي اتيتي بلفظه يعني زاراه وهو
 شر من اليهود والنصارى عادت نازعه برب انقباب واشتد الخ ونيزت بمحمد الزمانى وهر كه كان برود
 كه منشار وضع واختلاف مناقب خلفاء انت كه خلافت ظاهري بطرف الاثان بود بخلاف ايميل بيت كه در
 خوف وترس بودند ويزه بارتند ودر اجم ودانير نه اشتند و كاه المي كره ديد ايا در كتب خویش نديد ه اندك
 ابو خال كابل ز حصت خواست حضرت زين العابدين فرمود باش تا مردی می رسد فرما ايا دري طالبان ذوقی برا
 دختر خود بگو كه من معاوي كنه بشتر طرده هزار درهم باری بيايم اما كه بگو رسايند و دختر تندست شود و دختر خود
 وكابل كمال حزن باز گرديد بالاخر مطابق خبر امام چون عارضه خود كرد و ابو خال شرط نمود كه مبلغ ذكره نرود تا تمام
 تا بمقصه خود رسيد و اين قصه هم در كشي بطول عبارت مندرج است با مختصار تمام آورد معصدا اخلافت هم سالی
 چند است ميا كه رضوى مانده و مقتولين بسا في اما ميهم بقدر حوصله خود انقطاع تمام ازان بر داشتند و او تر و كلز
 بصحت در ابايان و خبر ديان مثل عثمان بن عيسى كه قصه همين وقت دانستی دادند چنانچه قبل از بن در حال بعضی
 از اكابر موعظي شيعه جمله اول گفته شد پس چگونگی عقل تجويز كند كه گاهی اين طالين دنياست خشاك بر اهل بيت
 سيد انبيا صلوات الله عليهم نه نداد باشند و اين مردم باوصف ابتلا حرام و مطالب خود و رفع اراض بلما از خویش
 به نجات و خوارق كه معانيه نمی كند و عجايب و غرايب نمی ديدند كه ناظرين نديد ه اندك رجال روضه المتقين و انما
 را كه اخوانه الوليه ميگويد كه عرض كردم بحال امام صادق ايا قدرت برابر را انكه احيائي مونی نباري فرموده و ام باذن خله
 و اين را وی از شما باور ما ميانه و بود و حضرت دست بر او و ابايد تا همه ايمان در عيش عيانا و ابايد تا خانبان بنده است
 مجلدات نجا كنونند تا ميهم كند بعضي از اصحاب طائفة مثل جبرئيل و بودند بعضي عاب و رز بر دادی برشت تا ناگاهي جبرئيل
 عزيزان ايمان نجات يا خداند و يا نشنيد بتمام ترك اولست جاينكه بمحمد مقدس قوت شود و دو قول خود بر نهند و كنون ما اين

اما درین هنگام ساسانی بنیوم از نجیبیت این ملاحد و زنا و قد و دست از دامن ایمه بنجید استسند چنانچه کسل و دوکان حلوانی
ویرانان هر از دریم و دینار بدست می آوردند و کوسکان گبوش و دلمان و دیگر سوارانهای ایشان شایسته باشند با سواران
عروم که غیر از سحرکاری و شعبده بازی کادی ندارند هزاران کس مال بجا و منصب همراه شان می شوند و کیف حضرت
ایم که بر ملک تمامی ارض و سما حقیقه اختیار تمام داشته باشند و هم بر علم کیمیا و ریسیا و سیما و تمامی عجایب غایب دنیا
و بدایع معقبی و حل مشکلات عام و دفع امراض و ادوایابی آدم در عالمی دادند حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم از
شد اند و هر سام چنانچه از کتاب جبرایع جوید و او اشکارست و اردستانی هم بفارسی نقلش نموده تا یکی که حضرت پیغمبر
بعد از تقایا فتن و روح و معنوی فرمودند ای علی ترا یقینا زیادت دادند بر خلق منجلیتی چند از آفتلانیست که
معرضه دارد و در کار منقاد و مطیع تو ساخته اند و اینهمه معجزات و خوارق عادات بجلالت که اگر نمونه از آن را
ساعتین و نظیرین نگذارم و فائز بودی و عیش نداشتی پس سبب بوضع مناقب و ادوای و ادون در شان ایمه حی بایدند
شان خلفا و از نجاست کسی را ندیده و نشنیده باشی که خلفا را بهتر از انبیاء قرار دهد چه جای آنکه معبود آسمان و زمین
گرداند و من جیرانم که خلفا این سخاوت و مهبت از کجایا فتنند که حضرت ایمه اهل بیت را با ستم دادند
حاصل بود و این قدر خوارق از دست شان کجا صد و ریافت بلکه هر چه از جمیع انبیاء ظهور آید نمونه آن
امور نتواند شد که از جناب میر صادر شد چه اعظم همه است ربانی قبل از همه پیغمبران و حضرت امیر است
و از نجاست که پیغمبر و کلام پیغمبری ظاهر گشت جمیع آسمان کرات و حرمان از این جناب بجهول انجانی علی بنیاد و کما
شرفش کما نشیند کما صبح و الا و کما فی کتاب الامامة و غیره ازین میان عیان شد که منظمهای مجتهدین رفعت
و سعادت کتب از ابراهیم در اقبال حضرت با یقین نسبت خلفائی را شنیدین زیاد است مگر برای اعراب عوام
خلافین چنین تقریرات میکنند تا عیون با کمالی فایده پوشیده ماند اگر چه بعد از آن میدانست درین امر خاص سوال
مالیعت کند و در جوابش قدرت الهی را جلوه گر نمید و اگر وصف جالبقا و جالباس از تصانیف تجلی و غیره بزبان
و ساطعت ملکات امام مهدی شیعه را بیان کنم عیان گردد که شیعه را در وضع مناقب پیغمبر زیاد است که از دیگران عشره
عشران نیست و لذا در هر خزان و بهار او هم قلم همچنان نگار ایشان درین میدان داد و جلالی میدهد و توش و زارش
ایشان الی الان بر طرغ نشود و چنانچه از جواب و راق ایضاح هم واضح است پس کما شیعه در حمله های ایشان در بنیاب
تا ظهور صاحب الزمان خدا شاهد حال است که تفصیل آنرا رساله منفرد و پیچیده و مردم از و استماع ان بعدی کنند که گاهی
قصه عمر و عید را نشنوند خلفا و مختصان ایشان را ذره از ریگ بیابان و قطره از دریای عمان حاصل نمیشوند
امر و حضرت امام مهدی موعود را در حاشیه و حصول بنیامین و عزرائیل که بران مترتب گردیده است مثل نیایان
زینهار نباید دانست چه نقاب سابق و دعوای حیل و از دستمانی و دیگران از حق و کاشانی حال سلطنت ملک حضرت امام
مهدی موعود و ای کبر و کثرت و اولاد و جاه و جلال ایشان بنیامین و عیون ازین پروردگار پیشتر نمی آید و از آن کس
بلان بود و درین و کی قیامت و جبهه کند و عیش می فرزند میان کرده آید و معاذ الله که کسی حرف و حکایت ایشان را از قبل

مع ذلک اجتماع برین است که تصادداست کبری و علامت عظمی و روایات ایشان و بحسن تدابیر ایشان باین
 وجود صورتیست که اساس کفر و کفرین و در شمس کشته پس غلو را با اعتقاد اهل سنت را می نماند و با آنکه از کتاب صراط
 مستقیم و غیره از ایضات شیعیه می توان برود که مروایات امام عظیم بلو سی جناب سیر خود سلسله تفصیل ششین را بشود
 در میان فرموده و در آیت هم مقتضی آنست چنانچه گذشت و انهم اشیاع نیز از تفهاسی آن می کنند که حضرت مرتضوی بنیاد
 آنکه تقاضای جناب اعتقاد بحسن سیرت ایشان داشته که حالات و تفصیلات ششین بیان میکند که مکرر تفصیل فی الجمله
 الاول فسخ تنکیم با ظاهر و اما دعوی تقیید پس ادعای او را که باقی القلوب است و مراد از شد و مد آنکه جناب میر میر
 و خلافت خویش حال بفضل خود را بر ششین بیان فرمود که حد اکثر آن خود هم نزد و راوی با عترت رخصه و بدین عقله است
 که گویا هیچ خلاصه و تلخیص و افادات برقی و تفصیلین آنجناب بکار اولیای اصحابان عالی قیامت است آدمی بر آنکه
 شیخ شیخ مخملین یعنی ابن معلوماری که ثانی معلوم کلماتش توان گفت و شیخ علی که از بنده سابق الاقامت است
 سبب قرار با اتباع خطوات عبده المدین بسیار چنان قرار دادند که این افضلیت باعث دانست ششین در اصل فضل
 با جناب مرتضوی شریک باشند پس بدین جهت مفضل مذکور مغتری و محمد و شد و بر یکی از علایط طایفه برین بیان
 میفرمود می نازد و حال آنکه این تسویل هم بر وی رخصه بر خاک ندانست می ریزد زیرا که لازم آمد که مسلمان و عمار و ابن عباس
 که بر روایات رخصه حضرت مرتضوی را نیز افضل از ششین است گفتند و معاذ الله مغتری باشند و خود حدیث شیعیه است
 شریف روایت میکنند فی مضامین از حضرت امیر و وزیرت ظاهر آنجناب پس مایش این عبارات که با کجا سیر
 مکرر خود را که حضرت مرتضوی وقت طالب بیعت بر روایات فتن سجا فرمود و انا اسلمکم بلا فی جهاد و الله شکرین و انعم
 بالکتاب و الله و نعم حکم فی الدین الی آخر حدیث بطوله آنجناب کسانیکه از ششین بودند که از ششینی و قبل ازین دو
 با عترت علای رافقه که آنرا شیعیان تفصیل است فکیف که عامل عرش تحویل و امایش در تجرید و شروح آن بود
 این عبارت و باب تفصیل مرتضوی بر تقدیم بود زبان زد آنکه شریک علایم علمای غیر از کسان از حضرت برین می دیدند و بیان
 زیر حدیث آورده و از حدیث بیعت عزادگر گزشتند خصوصاً عبده المدین عباس بر حضرت حجت الزمانی که حضرت از این
 تفصیل و مقاله سابقه خواند و در از منبر التعلال روایت خواهد کرد اگر چه بعضی اینها را در تسویمات تفهاسی خود نیز
 و آسمان را هم دوخته باشند و با جرای عجیب طریقت آنست که بعضی دیگر از رافقه دست و پای نهاده چنین خرافات میچایند که حضرت
 امیر تقی بنین فرمودند چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تفرقه کردند از آنکه عبده الایمان بودند و باره و در بعضی از عمارات
 کبریه خود منزل کردن بطور مستور قدیم و بخیال من موالی گوشت که ایما امر که کو را از واجبات و عدم ان باعث فساد و نابود
 تریا و در برین نیست که از سبب طایف و در باشد خلاف آنکه صیاقین و تصدیق کاذبین کیف جبر احدی از اهل صدق و مخلص و اهل
 ملکوتین انما نسیسین بر عقائد فاسده که موجب قول انهم مطابق احادیث اصول کافی باشند پس قیاس مذکور بعد از تسبیح
 ابلیس خناس بدتر خواهد بود و اینها که ششینی تعلیق بدان داشت که معاویه و انصاریان متناقب نشان قرار داده بودند و اما
 دعوی انفساد و خلاف است برای معاندین اهل بیت رضی الله عنهم پس جوابش آنکه اگر خلاف است بجای امیه بعد سال کشیده

است یقیناً خلافت عباسیه با ممانعت مضاعف بکند و یاد ازان رسید ه معجزه بعضی سجدی صاحب اهل بیت بودند که
هنوز مجمعی در روضه در تبر از ایشان متوقف اند مثل عمر عبدالعزیز و قشع عباسیان با کمال نفی مجلسی در لوتج
و باقر مجلسی در ذکره و غیره و نورالدین شوشتری در مجالس اهل بیت است قطعاً و حال ایشان بر تعریض قاضی در کتاب
ذکوره و غیره او در کتب دیگر چنان بود که انتقام اهل بیت رضی الله عنهم از خلافتی امیه س گرفته شد و قبول ایشان
س کندیدند و تنهای ایشان انداخته شد و هر که از ائمه از ایشان است یا تنه نیکو نشسته و کایات بعضی از
ایشان و بعضی از تواریخ از نظر محبت بهم گفته باشد که او را در عهد الملک کاسانی است نمودی نمی بردند قطعاً
مجهز ان خبر رسانیدند که خلافتی در که منقلب است پس غلبه که در پی انتقام بود و محبت بر پیروان کبر سر و پنهان
نمای خویش فرمود که چون از نماز جمعه خارج شوم بایه همه ابواب حرم را بشن و یکی را بر عاقل گذارتن
و خلافتی را میان مردم بگویند و وجهی که بگویند و طفره بملاب نزدین آوردن برگاه این منتهای شروع شد
برین کس که در حرم بود و موجب حاصله رفت که بایشان صورت نهند و اتفاقاً در پهلوی او یکی از اساد کلام
بود و پرسید چه نام داری و در چه عالمی ساعی میسر کسب فکر فرمود و بعد ازان سر را آورد و گفت نیست مال من
که خلیفه روی زمین رو بروی درم نشسته و در بابستر و موکلین عقوبت چون س تشنگشته عااید برای غفلت
پنایمی نمی رست بگو نامت چیست فرمود من فلان بن فلانم ایشان نام زیاد و متعبر شد و گفت پیشتر خطه
قتل بود حالا چنین انجامید سید فرمود در زندان پرست بزرگان را گشتند لیکن اکنون با تو خبر نمی کنم و غم خود را
را بانی تو میکشوم لیکن بر ندانی که اند دست و زبانه می خورد گویا کنی گفت هر چه توانی بکن تا ازین بلایانی پاک بگردد
باشد سید بر خاست تا بر دو رسید و در وانه حرم که در ورم ازان بود و سید بر و طاعت علامه او را بکردن و سر شمشیر
و گفت ای فلان این وقت من بر تو بدست یا شتم بگو که اگر شمشیر او را برین بروی شمشیر داری نزدین نیاروی این
میگفت و او را بوی تو میکشید موکلین عقوبت و توانی چنین نشسته که این بزرگ جانی را غنیمت را گرفته و در پی انتقام
از گذشته پس هیچ اتفاقی بسوی او نکردند تا این بر وروان ان هجوم و راه که در گشتند و بر راه اتفاقاً وقت سید فرمود
از خط خط سخنان یا حتی درانی پای سید برید و گفت ای عالم چیست سبیل رسالت سید دست و جیب داشت و در نای
چند بر آورد و فرمود صلواتی بر من بکن که نیکو ای از همین با فلان شمشیر می کشی و بگو بزرگ قاضی کنی حال خلافتی بخواه
چنین بود و بگو بعد از آنکه بسیاری از اسادات خروج کردند و از هر طرف لشکر آمدند و از هر طرف ایشان چنین بود
قرار دادند که تا بنی فاطمه خلافت از دست شان نروانند مسلماً که بعضی از عباسیه میشدند و در دست بود و صاحب
باشد لیکن شک نیست که اگر خلافتی عباسیه نصرت روضه چنانچه دانستی شیده بودند و سنیان خود در هر طرف
کتابها مناقب اهل بیت جمع س کردند بلکه تهر سحایت شوشتری عیان است که خلافتی عباسیه تنه چنان
س می کردند که نام خلافتی شمشیر از صفی عالم خوش شود زیرا که طاعین و لاعین ایشان را بتخلیم و کرم با
دست س نشانیدند مگر یاد داری که قاضی شوشتری در مجالس المؤمنین در ترجمه بارون الشیخ

سیکوید که در عقیده و شیخ را منع بود و از لغت آتیه سبب مسرومی بود و لاجرم بود چنانکه مجلس عظیم گذشت همواره هشام
 بن الحکم که یکی از تلامذه حضرت امام صادق بود و صاحب نفس قدسی و جامع کالات انسی بود و با علای اهل
 خلاف در مباحثه انداختی و ایشان را در سبک خویش منظره مایید و ملزم ساختی بان مسرور و مفتخر بودی و هشام
 را جوهر عظیم یا مقرر فرمودی از نیجا احم عقلانی می برنگاه که هرگاه خلفای عباسیه این طبع بدین افاق و بران
 شیطان الطاق را که دوامت اعمال و شتاعت عقاید و افعال شان در جمیع کتب رجال و خود احوال اکتب
 رنضه یعنی کافی جناب کلینیه البصره ذکر را باشند این قدر نبوانند و تعظیم و تکریم شان پردازند و لاجرم و دیگر و
 هم و جعل تلبیس و وضع ذیابیم و مطاعن خلفا چه که نگردد باشند پس اتهام داتی با اتهام قسمی آینه
 گرد بلا از هر طرف عالم بر آنکه قصه نماید آهی همراه اهل سنت شود و در نشانی از نهیب حق باقی مماند و
 ازینجا است که امام رازی در ردیه عقوات و کائنات و تازی اهل خرافات که با وجود سلطنت و سطوت اهل سنت
 نهیب مار و اجی یافت چه خوش فرموده که با وصف کذب افترای شیعه و سبکداری ایشان در هر طبقه و زنی
 اینها در هر زمره هنوز مذمه اهل سنت بر همه ذمه است و اینها غالی است و همه ذمه است و همه ذمه است و همه ذمه است
 مغلوب اند فلید انچه البانیه با جمله ازین مقام هم بر تو واضح شد که سبب کذب افترای و دیگر متنب
 و غلو ایشان آید و مویات در سبب اهل فضل بجهات مذکور پیش از حد شمار بود و کیفیت که در بعضی سنن و
 بدانند که تمامی جن و ملک طبع و متفاد حضرت امید باشند و نمایشه که گزاشی بر ستادی بر دوش کشند
 در احوال ایشان چنانچه باید که شوند و اگر ادنی مخالفتی نمایند همان لب و زبانی که میفرمایند
 به منید که سنیان دل و جان در پشت سناقت ابلهست ندانسته نمایند و عهدین ایشان اتهام تمام بکار می
 و متواتر که بر و نامی و تالیق مکتب انشاء عشریه که خبر خدای غر و صل کسند اندازند بر چند چنانچه پدر یا
 و دیگران هم بدان تصریح کرده اند که اهل سنت هزاران کتابها در مدح ائمه پرداخته اند و با وجود همه
 تذکره الایمه ایشان را درین ابواب نسبت نشیوه سابق الاقام دانسته و این عبارت گفته که اینها
 در فضیلت امیر جمع کرده اند از صد هزار حدیث مندرج در مسند و مسند و مسند و مسند و مسند و مسند و مسند
 زیاده اند و ستانست و اینچنینکه لکان ثبت کرده اند زیاده از اثنایان ست الی اخره بلطف بعد ازین متبحر او
 این کتب مشغول گشته و غالباً یکصد و بیست کتاب را نام برده و سر العالمین ابو حامد غزالی با اقتقاد و از آنجمله
 ست و چون دل را لیش دراز در کتب خلیل یا دلالت ثابت نموده که زینهار کتاب مذکور از غزالی نیست که کافی
 در شهاب الشانیه آیت و امثال این مقام باید خواند که **لله المکنه فی القتل** و بلیقن باید دانست که
 بنیاد دین و ایمان ایشان بر همین لاف و گزافست بعد ازین مجلسه بعلامه تقی زانی در حق خلفا احسان است
 قشع نموده بنایت گفت شده و در شش ماه زبان آورده این عبارت نوشته که بی است میگویدان گیرد
 چنانکه صدیق ابو باشد حیف است که او نباشد و در آنمکان که فاروقی اوساکن است ملا و شومی ضرور دارد

و چنانکه گویند که سواد خراش و گاو نیز باید که باشد پس بر وی که خوب رفته ناید اگر کسی آن تمام به بنیادین کند که این نامش
 استعدای نیست که ظاهر شرح مقاصد و غیره را تواند فهمید تا بتفاوت و وقایع او چه تواند رسید. قولم و غیره در غیبه و
اقول اگر مراد از غیر شیخ ابن ابی الحدید کسی از محدثین و تکلیف اهل سنت است باید نام او بر دان تا بکنیز مجتهد مل
 ناید و از حقیقه الامر آگاه کنم و درود از روی گایتوفیق الهی بر آن کنم چنانچه حال ابن ابی الحدید را مفصل نوشتم و تازه
 ترا نیکوتر. رخصه دریده و من بعضی فصل فرمان رویان و کن در کتاب است میگوید که ابن ابی الحدید و شیخ از
 قصیده اش مذکور ساخته و لیس نیکو فری جنین قراره و فی الحدیث قد فرغوا و غیره یعنی تعجب نیست اگر ای که بگویم چنین
 که بحث کرد و صاحب هم گنجینه بود و از خیانت مجتهد هم لازم آمدند زیرا که تمام آنی که دلیل بر حق بود و بر زبان
 و بر دهنده نام مقرر فی شیعی بر دفتر زنده و اگر او شخصی دیگر از است رخصه با جامعین شیخ و اقرارال پس حجتی بر اهل حق نم
 نشد بلکه بر وجهی مشهور عیان کرد و مذکور علای رخصه در اثبات یعنی که مناقب خلفای راشدین ساخته و پر و اختراعت
 عراس و موش را بکساخته اند بلکه احادیث کلینی را که بهایج و مناقب ایشان در چهار سوی عالم سنای گشته مانند آیات قرآ
 نی است امانت و عنقریب این احادیث مکتوب اولین و آخرین طایفه شود انشاء الله تعالی قولم و غرض آن
اقول اگر بعضی را بر فرض محال بن غرض و وضع مناقب خلفا بودی بیان کن که خلفای شیعه را چگونه این غرض مطمح
 نظر آنها و که مناقب تصور می پوشد و در انتهای مطالع خلفا بگوشتن یا نامی رخصه را شکست بکنند خود نظر شد و کسی از ایشان
 شک بر کرده و گفتند بلکه ظاهر است که یکس این هر دو امر سیلیخ تقدیم رسانند که دعای کلین را از مضیق زمین بوش
 بهین بر دهنده برای ابو جعفر طوسی مطابق تفریح حدیثین و متدین مثل صاحب رجال و غیره تحقیق کرسی کلام بحیث خلوص و
 یعنی مناظره با علما یا اعلام بکمال اهتمام نصب کردند که علاوه آه اقول حال متین و تلوائی محدثین اهل سنت خصمه
 بخاری حجه الدریع را کتب معلوم است قال العلامة المدنی قدس سره العزیزی کتاب المسمی بیتان الحیثین نقلان
 اکابر المعتبرین که بخاری و طوفولیت نامینا شد و ماوریش گریه و زاری می کرد بشی حضرت غیل علیه اسلام و در جوابش ایشان
 و او مذکور اگر میکنی ادعای تو حاصل گشته چون بیدار شد پس را مینایافت و کتاب و بدان درجه مقبول گشت که بلا واسطه
 از وی بود پس اگر کسی شنیدند بر تفریح مجلس و تذکره الایمه و بخار زیاده از صد هزار محدث از ذوق سفید شدند و حال
 زید او بجای رسید تفصیالش در میان مذکور است جمعا اینکه سلطان وقت تمنا کرد که تعلیم پسرش بر داد و بخاری قبول
 فقره و بلا تارت چنان قرار داد که وقت درس شان دیگران را بار نهد نیز بهیضی نشد و فرمود که این علوم بیارت پیچیدگی
 المد علیه و سلم است کسی را خاص نخواهم کرد و با جملة علمایان بر روایت مجلسی و نیز در کتب مذکور حسد بر دند و بخار و دیگر
 شهر را خراج نمودند و خود و تها و خراب شدند که این قدر رهند و در چگونگی و در احادیث تحریع کند پوشی و کمی ناید و صحت
 است آنچه در واقعات سنای دیده اند نیز به مقبولیت رو و کتاب و دلیل است عبد الواحد طوسی که یکی از اکابر است دید که سید
 خافقی صلا المد علیه و سلم با جمعی از صحابه کرام بر سر ای منظر اند سلام عرض کرد و گفت که حضرت سید بن طاووس چه
 انتظار قدم محمد بن اسماعیل بخاری سیکه چون خبر و فاش شنید و تفتیش کرد همان وقت شمع شد که خواش در بر دهنه بود

بحسب تحریر و تفسیر بنجاب میدیدم در نهی مراتب فواید بسیار است چه محمد بن احمد و زنی سیاه رنگ و مقام وید که حضرت
 صلی الله علیه و سلم فرماید ای ابو بکر ای کاتب شافعی را درین خواهی گفت کتاب مرا چرا در سینه می پرسی که توانستم
 آن کتاب که ام است حضرت این کتاب را نشان دادند و از دیگر اکابر نیز این امر در روایات ثقات و ارباب دست و در قولین کتاب
 و در اتحات و کتبش قطعه دو یا سه خط تریق مجرب است بیا و دادم که در میان آن یکی از مستفیدین علامه دهلوی عرض کرد که
 پدرم از روزی چند دیدم که نزد و بحال اختصار در شده اید مگر آن گرفتار گشته فرمودند که ختم این کتاب بایر کرد پس علما
 جمع شدند و فقیر را همین سبک منسک کرد و ایندی بجز ختم بر بایس منصفه فتم دیدیم و حال شد اید او را بچشم دیدیم و
 انشای راه بودیم که خبر رسید که بان بجان آفرین سپرد و چون همدان سال و باشته اید که در و در بر علامه که کرد
 آمدیم و چون مشغول شدیم بکتابت ایزدی شدت و بار و باسقاط آوردان اینجا که مجاد و کلانیه و کیش بعبادات علای اهل
 حق و دیناب نظر نمیکند و بی مقام نیز فرود افتاد و از کتب کلامیه فرقه اما سیه چندی نقل کردن که ستایش و قبولیت فخرین
 اهل سنت و تبرک بودن ایشان خصوصاً محمد بن اسماعیل بخاری از آن برآید پس بدانکه صاحب گوهر را و دیگران که در
 میان علما اهل سنت و در اندام و محققین ایشان لیاقتی که از فضایل امیر المؤمنین بلکه مخالف معتقد ایشان است
 هیچ پنهان نکرده اند و آنچه بایشان رسیده روایت کرده اند و این از بکرت فن حدیث شریف است منتی کلامه
 و مخفی نماند که ذهن باطل اراق لفظ حدیثین بنام و میشود بجامعین صحاح و بخاری سیاه ایشان مثل افتاب رتلا گشت
 که او ظاهر لاستره فیله پس حد و حد و اسقاط و تحریفیات روایات از حدیثین اهل حق خصوصاً بخاری از بحال است
 تکلیف که انوار اسلامیان فن بیعت و برکات ساحطه بن فن عظیم بر ایشان محیط گرد و تاثیر دینها بکند و من درین
 امر متحرم که اگر شیخ بخاری لفظ مبهم از بخاری از طرف خود چگونگی کند و کذب و حیانت بکار برد و این الفاظ در
 حدیث افزاید پس بر سر شینه بدون زیادت و نقصان در هیچ خویش روایت فرمود و در بعضی از تقریرات تحمل است
 که زوی در وقت ترو و برادر ایام و عدم ترو و برادره یقین فیت دلیل این معنی که شیخ بخاری الفاظ کثرت روایت کرده
 و بخاری بنام و در اینجا پیش گذا و گذا و بنام و بنام از باقی است و از روایت مسلم بطور مذکور لازم نمی آید سیاحت بخاری
 کما عرف تکلیف که بخاری هم از جمله بشر باشد و منزه از نیسان و ترو و نباشد و چون منصب یا بجا و احتمال صحیح است
 انهم میتوا هم گفت که بخاری بشر و بلکه الهام کرده دران روایت نیافته و مسلم چون ان شریوط لازم نمیکند و بلکه ادیان
 بی و وارد الفاظ مذکور در هیچ خویش است آورد و اگر معتقد بمانندگی را که اقباش شریوط بخاری از جمله ام نمیدانند باری
 عبارت پدر باقر مجلسی را در رجال روضه المتقین ببینید و در یاد که احتمال مذکور که تعلیق بشر و تفسیر دارد و بیجا بکار
 توانمند و ان عبارت نیست و کان ابن ابی انولید که بخاری من العاصیه شریوط و ملحایر لازم و ذکر مسلم بن
 حجاج فی اول صحیح شریوط و اخر من طایبان ذبه ان شریوط لازم و از اینجا انهم بر یافت رسیده که مسلم بعد از اذلیف جامع
 بخاری کتاب خود را بجمع کرده و چنانچه معتقد نیست بهترین فیه که اندک عکس مذکور از ان بنام دست و بخاری ان امر را
 معتقد گشته باینکه بنده انفاقل بن نیر و انست لاجرم و نه تمام نیز توان گفت که قطع نظر از قوت قدسیه که در جمیع

برای مجتهد الزمانی و تأیید حق نامدی گشته و تاریخ دانی هم با نگاهای رفیع و مکانی متبحر از انبیا را حاصل است و این
 نامخراش تر از اجرامین خود ظاهر است و از شروح صحیحین هم واضح و واضح کاش فقیه جمیع سیکر و کتاب مستطابان
 المحبین که علامه قدس سده العزیز بعد از فارسی مجلس تالیف نموده و العجب که شروح بخاری و کتبانه او بکرا
 تمام جمیع شده اگر چه بعد از فتح الباری که مقدمه آنست جمیع میگرد و تاخر مذکور بر بصیرت میسر لغو و باطل من الجمل
 و الغبا و دایره بخیا نمیکند که محتاطا از عمد قیامت بخاری که مدعی شده و تحریف و تبدیل روایت را که
 کرده بر آید و میدانی محمد بن ثابت که بی بی دینی و قیامت آنست که بعضی امام الایم شیعه متکبر آن شده حتی که شایان
 و در عبارت شیخ ابوالفتح پنج و کتاب بخاروند و خون بگر خویش می نرشد و بهر از او ویل و قبول میگویند و آخر مایوس
 شده و تحریف جامع مذکور قائل است شوند اینک شنیدی حال آن شایعین هست که بعد از دواد و جز مجتهد فانی و در
 متصف اند نگاه کنی بسوی شرح ابن ابی الحدید که حال شیخ او از کتب فقیهین جایجا دلتی و عدل و داد او را
 شنیدی که زیر بعضی از خطب پنج ابلاغه میگوید زده بعضی من جلال خطبه علیه السلام من مشهوراتهما و قد روتها
 الناس کلام و فی ثانیات حدیثها الرضی اما اختصارا و خوف من ایحاش السامعین و قد ذکره ما یحیی البوعثمان
 البجا حقی کتاب البیان و التبین امنیت حال تحریفات و خطب مشهور پس حال تحریفات او در آن خطب
 از صنایع و توفیق بنویز بدینا قیاس باید کرد و نیز در حدیث جناب مرتضوی نام نامی ابوبکر یا عمر بود و باینکه
 او صاف برگزیده ایشان بعثه کامله رسانیده اند و انوار جمیله ایشان بر شمرده و ایضا روضه در پنج ابلاغه
 بجای آن لفظ فلان نهاده اند اما اختلافی در یقین مصداق بهر سید و قطب لا قطار ب روضه بان نامی
 و قبول پرداخت کج و جاده و جمل ابالسه توان دانست و قیاس فی الجمله الاول مفصلا و الحمد لله
 بر آن نامی پنجمان در آن مقام قیاس گشته که هر چند روسای منافقین و دلاوتش چرخ و بازی زیاده از جعل
 آرند لیکن با عراف شایعین پنج ابلاغه از متبحرین روضه و یقین و عادلین ایشان ان بهم معین میگرد و عقلا و
 نظایر یحیی یکی ازین دو بزرگ و در حدیث مرتضوی و روایت عقلی بعد از او موجود است که روضه از ان استر و آید
 مانند بیانش آنکه حضرت امیر المومنین و انفع فصحا بودند و در بیان حماد خلفا اکثر راه یقینه و بروی معتقدین
 پس اول برین ملاحظه و نوشتار مذکور نام بود علی المتقین یا ابراهیم آن برگروه فضا طبع و قس علی هذا لمعوال ال
 حق و یقین لاجرم مروج معین شد بخلاف لفظ غاشما و نادرا و کادیا که بر خصمیش و لایق قیاس متواند کرد که بسا
 دومی و دیگر آدمی مصد غریط و عصب میشود و این کلمات خاصه بر زبان بی آرد و ناطقه ترشیک و غوغا و قیاسان روضه
 کذاب و ضلع بودن را وی ثابت میکنند و کتابی را که مملو است از روایات کاذبه اصح الکتاب عتقا و نماند بلکه از
 تقریرات عادلین و متصفین روضه و شرح پنج ابلاغه چنان موضوع می گردید که روضه نام علیه السلام وضع ساخت که در
 اصحاب مرتضوی باین اسم که سسی خود تا بوضوح کتاب علی ما افاده اعلی فی خلاصه الاقوال و غیره فی غیره
 رسد فانیس اول تار و رده گشته فی الاسلام کاش جناب مجتهد کتاب بن بابویه فرد کامل مایه یکشایند و ریاست

کوشش مشایخ امام الایمه فقهیه که بگذاوی و پیری جسم و صورت باری تعالی معتقد بودند بر اساسی مبتکر که ائمه اهل بیت علیهم السلام
 که این بزرگان توحید باری عزوجل بدین عنوان با آنوقت نداشتند که کنون ثابت شد یا نه پیشوایان ایشان مقتضی و کلام
 و فصل غلایق بودند یا بدین خاتل شوند که حضرات ائمه اهل بیت این بزرگان امامیه را بنحوی تعلیم کردند که جسم باری
 از بالاترین پست و اینست پاجوف و خالی ابلی غیر ذلک من الکفرات رومی الصدوق عن ابیه قال حدثنا
 حمید بن ادریس قال حدثنا حمید بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
 بنشام بن الحکم یروی عنک ان الدیور جعل جسم نوری معرفت ضروره بین بساط علی من ایشان من خلقه و حضرت ایت الله
 اندر و لفظ شیطان برای این مرد و امام رفته که حال ضلالت شان بر زبان رفته یک میدانی روی فاشتریک از این مسلم
 میکرد و مثل شیطان کما حدیث میفرمود و در چنانچه احادیث با قبل و ما بعد این روایت و ال برالت و اصول کلینی و
 غیره پرست از خرافات مذکره شان و توحید باری که اصل الاصول است و مقصود درین مقام افتاد
 امام رفته بیامست که جسم باری عزوجل را معتقد بودند و میگفت که عقیده ایمه همین است و هنوز علایم فقهیه
 همین اعتقاد دارند که بواسطه توحید را از ائمه اهل بیت فر گرفته چنانچه از کتاب البیان الشافی شرح الکفا
 که از محمد صادق بن کلینی است هویدا است و مخفی نماند که ایستنا آخرین از اهل بیت ظاهرین نیز او را مطرود و در
 فرموده اند انما یعلمون الله فیما یریدون من الله و یرشده فلیتدبر و درین زمان هم تحریف و تشویش بر علمای این مجتهدین فقهیه
 زمیسا اختتام یافته که یاد داری که روایت مشهور و موجود در کتب فرائد یعنی حدیث اصحابی که بنحوی با هم افتد هم نیک
 علایم فقهیه که بنحوی علانی از آنجا که نشانست فقط اهل بیت نهادند و از انکیب حضرت امام رضا و یار و خلیفین نیز بار
 نمیدانستند از انکیب و کتاب عیون اخبار اربعه موجود است جایگاه حضرت امام رضا فرو نهد که از این اصحاب بنحوی
 و بواسطه شش خشتی چندند و اهل بیت بعد از آنکه از زمانی چنانچه از طعن الراجح بود متوجه می انجامد غیر از اصحاب که گفته
 بودی و برین باب دیگران مثل شایع جامع الزمان تحقیق اساسی اهل بیت جز نمیگویی و اگر چه کلام شیهه شامی رفته که
 حکم مذکرات ندای جوهری که گوش میسر کند که بوندن ایمه از اهل بیت و بجهت تقلب است و این امری است که
 بدیه است عقیده اهل سنت که لایق علی من نظرائی شریعت علی المومنین لازم آمد بر تقدیر بودند ان لفظ اهل بیت بجای لفظ
 اصحاب باراد معنی ندادند که بعضی ازین بزرگان بنحوی این باشند تحریف عیان شد و برین قدر چگونگی گفتا و در دم
 و بیا این رئیس المومنین ندیم که بر اصول شما کسی بود که میفرستد خود حضرت امیر و در زمان بشیر و غیره صلوات الله علیه و سلم
 رعایت حقوق حضرت زهرا علیها السلام در مینا ما از آنها بود و مینا ما از آنها بود و بعد از وفات شریف زنان
 و جناب ایشان که در وقتیکه که حاضرین با یکو اصحاب داشتند و شب کردند اما تغیر و تبدل مقبولین بسایه نیست
 از امام است چنانچه درانی لازم بود تا این در تحریف از علایم امامیه محدود یافت که در هر مقام روح بیس الحرفین یعنی شل
 همه الله بن سبأ باشد و کردند از این مخفی نماند که چند فانی با آنها صاحب مقام جدید یعنی بعد از انکه با
 مراد مجتهدین بودند و یکدیگر در یک حدیث و روایت و فانی متنا و هشتاد و چهار تحریف لفظی و معنوی بکار برده اند و بعضی

ازین تحریکات را در کتاب ثبات الخرافه صاحب مرقه اختلافه ایراد کرده ام و اگر بر فرض محال و یکجا مجتمعه ماضی و کما
 و استقبال از عهده تفریه مجتهد برآیند و کتابی از صندوق مثل قناعت مزوره صدوق بیرون آرند تحریف مذکور مجتهد
 اصفا علی به ثبوت رسیده و هر حال مدعای ثابت گردد چنانکه آورده اند که با **دشاهی** و **دوخت** صد هزار و پینگی
 از سکنه فرغانه داد و خریدن کبوتران پری پرواز بر ذمه او بخاندان بزرگی نام او را در فضل حقه نوشت پادشاه
 فرمود تا او را حاضر کردند و پرسیدند که چرا چنین کردی جواب داد که چون اوزن ملک بدر رفت اینهمه مبلغ کثیره پرت
 آمد و بر باد شد ملک فرمود اگر او معاودت کند احمق که خواجده بود گفت صاحب نعمان من حیث بجای نام
 مبارک نام او را ثبت خواهم کرد **قوله** و در تفسیر است ان نسا که حرث **لک** **اقول** حیرانی مجتهد الزمانی درین
 روایت که تعلیق آیت حرث دارد و در لفظ جاردان مذکورست و مجرور مخدوف و دلالت بر آن میکند که جناب مجتهد و نام
 در علوم بلاغت میاد در فن بدیع قدوه علای روزگار و اسوه کلامی هر دیار اند چنانچه در فن نوایخ غیره کامل دانند
 ولیکن هنوز گوش موش ایشان نرسیده که این امر نوعی است از علم بدیع که ان را درین فن صنعت اکتفا می نامند و
 صاحب کوب و دراری و مثل او بسیار است از شرح بنجاری تصریح کرده اند که کاهست که عرب مجرور و رادف می نماید
 و بحر جبر اکتفا می آید و ندیکه با نذکر استقرار از کتاب مایه هم اینجی پیدا و هویدا است بلکه در دیگر زبانها هم در مقام صنعت
 اکتفا بعمل می آید و بنده بعد از این که حقیقه الامر را تجمل و مفصلا نشان دادم طوق اندیشی بگردن دارم که کتاب مجتهد لغت
 فکر دقیق و تامل عمیق مثال قبل و در مجلس مانند قدیمی خود جلوه ظهور در انداخته و شکرگاه بودی ان انصار که نقشه
 مفرقین شتر را بخانه مقدس املیت الهما چون امانت لطیف از چشم انیسایه منتقد تا بر زبان دین از مرتبه اعتبار
 بر افتد حال که در آخرین مجلد عیان خواهد شد که مقام شرم و جیا بود و جای ضرورت و فایده و ایا ولی الالباب از طبع
 تذکره قبل و در چنان است که در حکایات آمده که پسر پادشاهی مغلوبا نوشت بوجهیکه خود را بلباس زنان آراست
 و حاضر دست بستی و از مجلس مردان تغیر گشتی و پیوسته همراه زنان شش تنی حکما بفرمان پادشاهی و در زوال این سیرت
 و صورت رای می زدند و خرابین تبسیری بدست نیار و زدند که زرم شاهنا مله بود انقاسم فردوسی میادش بنده
 چون پسر نازید که دانش فراغ شد روزی پادشاه بر سیل امتحان او را طلبید و فرمود که چیزی از آنچه یاداری بخوان
 بعد از تامل بسیار گفت که بشمار غرض از من میادش نیامد که عنبره نموده خست افزایب بدختی نماد که میانه حکایات آنکه
 مغلوبا نوشت و حضرت بنجهدر آمد امل غفلت غرقی است بین که از لفظ کم در نظایر چنان واضح میشود که درین معنی
 سبوحه بسیار است ازین ابواب او را بدست لیکن مقتضای علت معلوم و بر را بمیان نهادند بخلاف پسر پادشاه که او را
 غیر از امر مذکور چیزی بیاد آمد پس فرق واضح شد من بعد باید دانست که علای شیعه مثل صاحب
 مجمع البیان و کاشانی و غیره و در تفسیر خویش نص می نمایند که بسیار دیده ملک عرب را از حد چاره یکی را بجا
 دیگری استعمال نمایند پس ایرادی بجای من فخر شد و اتیان او بار شمار هم لازم نیامد چنانچه از لقب بعض مجتهد
 توان یافت بخلاف تصریحات اکابر طایفه و امید ایشان درین باب قطعی دانست از جمله این امر هرگز نیست

آنچه امام اعظم عیسی علیه السلام آورده و از غیر ائمه اجماع امری است که سرسری از انان بنام گزشت که
 هرگاه رئیس اهل نفاق مدعی تحریف محمد بن اهل سنت شده بمقتضای من حضرت سید الخضر قدس دفعه پنجمه خود در تحریف
 آیت قرآنی اقتضای آنهم بر زیادت یعنی لفظ آن برایت نثار کم حرت لکم افزوده چنانچه هر نسخ مذکور که ذکرش در تفسیر
 کتاب دانتی برین دلالت دارد و پس حق تعالی او را بقهر خود جزا کند چنانکه لکینکین رحمن مقام بلا مصلحت
 رسوای نمود و لاجرم توان گفت که استر و بجان در قرآن مجید بدون آن جمله مذکور را ارشاد نمود و روح الامین
 به حضرت سید المرسلین چنین فرمود آورده و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدین عنوان آیت مذکور را تلاوت
 فرموده و نکته بیان نیز بریدار شسته پس بر جهت مصداق تحریف انکار که نشان یهودیت گردیده بخاری رحمة الله
 علیه که آنچه شنیده بود بمقتضای برکات فن حدیث ثلثین بکم و کاست روایت کرد و برین قدر چه موقوف
 جایگاه نمهند و نیتغال کوری و کورانی و تحریف فیرا در بیان حدیث عیون انما مدعی شده ببلای تحریف و
 حدن و اسقاط متلازمه چنانچه بیانش عقر میباید آید انشاء الله تعالی قطع منظر از اینجه که ترات
 شعرون انشائی نماید بسیار از انشا عیسی و ربوبی علیه الامید از صحاب متناخرین ایامه بدری بلکه از فتره
 بایمه بدین توسط میان صاحب الامر و شیعه شنیدند و انان نگارین را بر پشت خود رسوا میکرد و ایندند و اولم علیه و
 بر این یقینه بر سجده آن فرغ خود میان حق فرمودند که پاره اذن در کتب معتبره و مجلدات بجا نشل بجا میزدیم و این
 مذکورست و بعضی از ائمه موقوف بهم مترجم ذکر فرموده و گفته که کتاب را ناپاک نباشد و کالایخی پس از فرقی میان
 جمعه که من محال و نوبت بر پهلوان استم آن غیره شود دست آنکه بچاره را حیا مانده باشد و کور اوله خلاف قدامی از یک
 آبی و چشم ندانستند و آتش و جهل از حق زود خاک بدین شان باور آدم هر چهارست قبل و بر نهاده اند که
 از حدت مضایق تعریفش بکاشتنام صریح دانست پس بدانکه ندان قبل و دوبراز عادات فاحشه آن علایف
 طاشته خواهم بود که بخت بدین شان بر تحلیل بلا اجرت قوی داده اند و را کرام ضیف و مسافر پوری هم دقیقه
 باقی نگذاشته و در جایار این لغو و بالذات قوی بر وقع خروج فی سبیل الله مشهور بود و هزاران کس بدین رسم و عادات
 خلوت و از فریبیده نشند و عاده ملکین نوجوان سینه را اگر فتنایا ساختند و دین و رطه شتی فرود شد و اینک
 میدانند تحت یکبار و در وقت تسلط بخت خان و در ملی هم اماران قیم مسائل هیانادر بعضی از تقریبات اعراض
 که هر سال اتفاق می افتاد بجای رسیده بود که جوانان قوی بدن و پهلوانان آهنین در مقابل علیه مصداق شمشیر
 از برون چون کور کافر بر محل و زور و در تهم خضاعت و غلبه صحبت زنان نادر کلام منظر و منصوب میشدند
 و او شجاعت و شیرازی و جبارت و دلیری میبازند و بیعادت و جادوانی و مرتبه آصف زمانی فانی گشتند بطوریکه
 فرود میگویند نظم من چه بکشتا و شلوار بند و بنا نو را بیل از بند چنان برود آورده و آورده که طایه
 از دست پس بر هر ده و بعد از فراغ مشروبات آنرا از پس و دشمن بار و اح مقدسه مقتدیان خویش می بخشیدند
 باقی ماند امر ثانی پس از انوار منسنا اجتماع توان گفت ایام غریکه دین شهر خندی اقامت کرده مستور

تواند بود که جناب مجتهد فانی پنج پسر داشت و نگنجان اقسام اولیه خمسہ تعینات لیکن مرتبه تقدم با صرف و هم بکلیت نرسد
 برای مجتهد فانی است و چرا این باشد که هم فرزند مذکور و هم مجتهد منصوب علی الاطلاق و قاضی مقام والد نویسنده معتقد زاده و شایان
 الطلاق و هم بجای کعب شہر فی الافاق و اگر بولدانش نظر کنند هم خواہ یافت که فرزند مذکور با پدر اسامی کا متشکل من الخوم بجای
 پدر خویش می باشد و نوعی از الطلاق و در شریعت مقام جز آنکه علایج را برادران و عیال و در سہار نقل از صحیح نشان و هم ام
 بنیال نمی آید فی مجاز سار و اعلا من البہار الکافی با سنا و الی عمر بن یزید قال کنت عند ابی عبد اللہ علیہ السلام و عندہ رجل قال
 ذاک ابی صاحب البیضان فقال لا یبعد الدرع فمضی ما ذاق فقال اهلکم علی لہری فوضع ابو عبد اللہ علیہ السلام یدہ علی جبتہ و ولی الی
 علیہ علی الرجل فظہر الیہ ابو عبد اللہ کاذبہ فقال اذ استی بدک فاشتر جزو را شینا و عقله عقلا شدید او قد استیت فاعرب اسام
 مرتبه تعریف ابجد و بطرس علیہ السلام فقال لعمر بن یزید قال الرجل تا میت بلدی و شتر تب جزو را عقله عقلا شدید او قد
 استیت فترتب اسام مرتبه فقشرت عنہ ابجد و طرستہ علیہ بجزا تہ فقط سی علی فہر البعیر شہ ابو الفوخ و ہرمن ابو الفوخ و کلک فانی
 اتنی بلفظہ و حدیثین امامیہ کہ فقط بل مہم آورده و برای فقط ناموس نہ بہم خود کاری عظیم کردہ البعیر بقدرہ را بپایان رسانید
 چنانچہ با عارف مجتهد الرمانی در بحث فقیہی عنقریب از استعمال بل می آمد انشاء اللہ تعالی اگر کلیہ کتابت بکیر بتیمی اقد پرده از روی
 مقصود و برمی و ام و تحریف جامعین ہوا لہدیہ دین باب ہم بمعرض بیان می آرم الفوض کہ تحتہ الرمانی تعلیل جامعین یا مل کردہ
 حقیقت متضمن لی سواد بود و نہ پندری بر نگارندہ بقیاساب علیہ و روایات امامیہ برای مقتدایان ایشان آن امور را برایت
 کتب تصدیقہ شیعہ و اسفار متدہ کثیر و عدل گردانم کہ ہمہ شکلین و محتدین قوم بلا خطہ اش مخدوفہ الاعجاز کردند و بی کلفت
 دم بر داشتند پرده از روی کار بر اندازند و لیکن مقصود او متصل آنست کہ شاید توبہ نصوح مختار شود و این کتب دینیہ این
 امور بجز شہرہ یا بدین خود را از نوشتن این الفاظ باز دارند و از توہین و کناہ ہم درگزرنہ کہ من حسن عقل لمرکز مال
 یعنی و اگر مصلحت محتدین شیعہ و رہین مسمومست چنانچہ مجتہد فانی بکتابت مینہ حق عا و بارہ مرزا محمد انجاری قرار داد
 کا معرفت فی ابجد الاول پس باید کہ این بحث را در اوراق دیگر ترتیب دہند تا اینجا بغرض وصلگی و دراز دستی کلام وسیع بلکہ سخن
 و سہل وانی بانجام رسد و حلط بحث روندمہ و باعث تحویت طریق کتب شیعہ گردد کہ از مدت چہل و چند سال متعقبات فاضلہ قطع نمیکند
 فتنہ گو کہ در دوسوی بر معرفت سراغ آمد بدسوی لفظ و معانی شکر بہ ہیت و یکا در اینجا آمدہ و بسک نور ہم امت است و
 لعین سال تاریخ اوجہ راغ آمدہ و در بلاد ہند و ستان مناظرہ شیعہ و سنی علی الاتصال در میانست و کتب پیچیدہ فراہم آمدہ
 و مقالات طرفین خصوصاً امامیہ از کجایجا رسیده و قیاسات فقہی رفعتہ کہ نزد من است کما شرت الیہ از نظر علامہ مطور ماندہ
 زیادہ از این شریع و دین وقت مناسب نمی بایم نمودن و لذت و ایلا کہ ہمہ عامہ و خاصہ نیک میدارند و مذکور و در اینجا
 علامہ تلم بدست گرفته تصور جدیدیہ و ساحقہ حسانیہ نوشتم و در انشای آن بصارت امین و کاسف الشمام غا کر دم مجتہد الزما
 مجلا و مفصلاً ازین گفتگو با شہر مودم اسباب تجیہ راجح گاہی انداز خود را کوش نکرد بلکہ دیباچہ کن بیا شہرہ و تبرک بجز
 و از غایت کہ فی الحال کرد کہ کسی از اہل سنت بی بدان نتواند بر در فی چند از ان امنیت فخر الیہ من فخر الیہ یا ضعیف اثبات
 و نصن فرعون لہ الدین و مانا و مال ابن اشقی الاخرین چنین است کہ ہمیشہ را براد فخرش و جوہ بعد دیدن کانی

اقبال اعمد زنده گسی جهان است زیرا که خلیفه اول شان و نقض ایمان و تفتیح ایمان چنانست که فاعلی مبروری میس
 انکر و تین یعنی جبرئیل بن دهران ملائیکه مقررین نوشت و بگوای کتاب طبع الاجازت عین الداد و کشف الظاهر و فیه
 انقضاء ایمان لعلیک که در پس محمد ازین سوراخه زنا کنند و رانده قوله در روایت موضوعه اه **اقول** اول دفع
 این روایت با ثبات رسانند با زوایل بر آن آرند که بخاری لفظ ابی طالب ساقط نموده حال آنکه بزرگوار او که پدر بکر
 بر آن اشاره نموده و معرفت آنرا متضمن بود و بدون اقامت دلیل برین امور چگونه عقلا گوش نهند و کیفیت کردار
 از بعضی منصفین شایع پنج ابی الحیدر طبع مثنی و اغترابا شد چنانچه تراجم کتاب که در وسط العجله داشت
 مقرر بر آن ولالت دار و عمارت ترجمه نیست که شایع کتاب یکیده مراد و سیل را میخمال معاویه و عمر و عاص اند و مر
 ازین اتفاقان جماعت که از برای طبع خطام و نیا حدیثی چند در فضایل این دو کس وضع کرده پس از آن منفعت و بیکی
 کسب کردند و درین راه بر او داده و مقتضای حدیث صحیح آمده آتش و دوزخ شدند از آنجمله است که تفسیر و باب معاویه
 وضع کرده که رسولی صلی الله علیه و سلم در شان او فرموده که اللهم تعال العذاب احسان علی الکتاب همچنین عمر و عاص از
 برای تحصیل تقرب پیش معاویه قتل کرده که حضرت رسالت فرموده آن آل ابی طالب بسوای بادلیا و انالوینی
 المد و صلی المؤمنین و دشمنای فتنه ازین طریقی بعضی شده بود و که بحسب عداوت مخالفان خود در فضایل امیر المؤمنین صلی
 بن بطالب استثنای چند وضع کردند مثل حدیث میطلق حدیث امار حدیث چاه دیوان حدیث غسل سلیمان فارسی و حدیث
 طی زین حدیث حجر و اشال این با گفته آنچه محصلش نیست که فرق بکریه را با خط آن حوصله وضع بهم سیدنا حدیث بانی شد
 و سلیمان الا با بر حدیث انرا من فکک نمل انت را وضع کردند و شیعه دین با سبی بیا زدند و ندانند که در باره علی
 مرتضوی و ابوبکر صلی الله علیه و سلم و ابی بکر صلی الله علیه و سلم و ابی بکر صلی الله علیه و سلم و ابی بکر صلی الله علیه و سلم
 که تعصب ایشان را بدین وادی آورده **العرض** چون علوم شد که محمد از زمانی هم فاضل اینی ارضعت و عا و لعل
 اکنون مال میرسد که گویم که اینقدر بگوای عالمین و فقیهین ثابت شد که وضع اسامیت از شیعه پیدا شده و موضوعات ایشان
 در قبول و غیره بدرجه علیای صحت رسیده و دعایم بدعت ایشان بحسب این منحصی بی شکست استلال باین بر این گرد
 و مناقب صدیق و زنا و حدیث صحیح ازین دار دست و آنچه از کلام بانی عمار وضع بسوی سینان بر حجیت انشاید کام مراد
 او بیای چند گونه که قبل ازین از کتب شیعه هم ثابت شد که این ابی الحیدر خود طعن بر صدیق و فاروق می کند لیکن طعن او در آثار
 معلوم نمیشود چگونه کسی طبعی باشد و طعن عثمان خود را معذور دارد گویم که این مقوله بران دلالت میکند که شرع او را ندیده اند
 زیرا که طاعن وی انورین را با حجاب و ران تقدیر کرده از حجاب طاعن و کلام دستانی که کتاب مذکور نشان میدهد که این
 الحیدر و شرح پنج ابی الحیدر آورده که از اقوال صحابه ظاهر شود که جمیع ازین بر او بود تا آنکه حضرت فرموده قتل المد و انما من حق خط
 من بعد باید دانست که اگر دعوی وضع ازین جهت است که روایت عمر و عاص است بوالش انکه بغاوت مستلزم انفراد و روایت نیست
 و نه از ان الزامی آید انکه مناقب مرتضوی چنانچه بر نظیرین بکار و حق القیاس است بلکه اصل بغاوت ترو اول شفا و از حضرت عقیقه
 و طعن و زهر مانده ایشان است و با عواطف و مخالف و مخالف انهم بزرگان همین مناقب آن جناب بوده اند و صدق ابی الحیدر

نسخه

نیست اما اول پس برینید. احادیث مانند بدلی اولی است که از ان مناسبت ل عبا از ایشان در ولایت اما شامی پس
 کتاب تفسیر تفسیر تفسیر اینک حاضر است از بعضی لغات روایت میکند که حاضر شدم نزد عایشه پرسید که فاجرا که گفت
 گفت علی سکوت نمود و من قسم دادم که هر چه درباره ایشان از غیر خبر علی علیه السلام شنید که بگو گفت می فرمود که ایشان بدترین
 اند و بگفت ایشان را بدترین خلق و قتل ذوالنبره نیز منقب است این منقب گفت و اگر کتب دیگر هم پیدا است که حدیف ببت مناسبت
 می پردازد آنرا بگویم که هم بعد و او محمل بود نیست که کاشانی و خلاصه آنچه آورده و از ابو سعید حدادی روایت کرده که روزی من با مادر
 خود و عایشه رفتم گفت او را که دیدی که در روزی جمل خروج کردی و از راهی که به وقت نیایی می گفتی بودی و بیرون
 بخادی گفت آنقدر وقصای حق تعالی بود پس او را ز حال میرا المؤمنین پرسیدم گفت پرسیدی از من از بدست ترین مردمان
 جزو خدا و مشهورترین زنان بخدا سوگند که ویم علی و فاطمه حسین را که بنوعی علی علیه السلام ایشان را وزیر جامع جمع کرد و
 جامع بپای ایشان کشید و فرمود و بار خدا یا ایشان اهل بیت و خدویشان نزد یک من ان پس حیران ایشان و درکن و ایشان را
 پاک و پاکیزه کردن از حدیث گفتیم از رسول الله من اهل بیت تمام فرمود و در شکر از اهل بیت من نیستی اهلیت من اینها اند
 و اگر روایات را چنانچه باید جمع کنی باید توانی کرد که حضرت معالیقه تا وفات خود با همایون و خیر خواهی اهل بیت و در شکر منی امیر خود
 بود و از روایات امامیه هم موضوع می انجامد مگر چون عادت می بین ایشان بر فرزند است آنچه میخیزد درایت روایت باشد بر اساس
 می باشد اندک غیر از آنست که می بر کشان عایشه واقف نشسته هرگاه فضل سلاطین و کن ترجایان را و قد نموده چهار تن نقل سکوت و ظاهر
 انسان بر می آید میگوید که تا بیکه از اسباب و بگویند که شاید در قیامت بکاشان آید البته که عایشه ایجا و انداخت صاحب کتاب
 او را و لا شایه نقل کرده که در کوه و او بر سر رسول بود و بیت از برای یزیدی گفت عایشه ملز در زن در پی حیره اش برادر گفت
 ای سو پیش از تو شیخ بود و نماز برای فرزند خود بخت گرفته گفت عایشه گفت پس تو درین کار افتد اگر کرده و معا و غیر
 او از خبر تری آمد و بگوید و بگوید روز کس فرستاد و او تماس کرده که تو ام ایمنی اگر بدین من آتی باعث فخر من میشود و شرط میکنم که
 برادران ترا که نمی منعی که فرامی قران بر داری کنم و چون عایشه بفرست رفت و چای که برادران گ کرده بود و بران قران
 گشته اند و بران کرسی گذاشته نشستن نمود که نشستن آن بود و فتن همان چون فرد رفت گفت هنوز نمانی اش تا بچه شوی و در حد
 ما تو بچاه دین است و را بجا صحبت فراهم داشت و این واقعه در آخر ذی الحجه سال سی و شش از هجرت را و در این مهاجرت و ان روز
 واقع شد و روایتی آنکه چنانچه صحبت بود و بر خری سوار شده بدین مساوی رفت و خبر از بروی بساط مساوی را بچو فرمود و بچو فرستاد
 قیمتی معاویه دید که بر سر یکی نشاند و در آن حال عرق حمیت بحرکت آمد از ان حمار از زده گشته گفت مرا حاکم و الله علی
 نیست اشاره با خدام کرد و در لباسا و در چای که در کج آن خانه بودند خشنه برین واقعه هر تقدیر کسی علم و قوت نیست مگر
 حضرت امام حسین پرش از وقوع واقعه خبر داده بود و این جاس از آنحضرت خبر کم شدن عایشه پرسید و درش کرد و اینان
 سجزه گویند و عرش برین و دنیا مجوی و خیر خواهی حضرت سید المرسلین و بر برتری برگزیده اموات المؤمنین که هر متفرقه
 خلافا لکرام البریه یافته اند و مدعیان مثل منسوب غیر و از ان مافته و العجب که فصد فصد و عباد را شرمزنده هستند
 و در حد او نقل تقدیر را که بر خشنه و بچای از بیماری آنجانب عیادت اصحاب و مطاعن متعلقه انیاب نوشند و سید المرسلین

رفت و طبعیکه در خصوص مدفن آورده اند ابو کثیری غایب نموده اند که در حدیثی مدفن کنند فرمودن روی آن عالم
 مراد بوقوع بر نه و همراه خواهر ارم و مدفن کنند و وقت احتضار مانند شیخین می نایند و تنه آن با یکدیگر می مالید با لجمه
 هویدایش که این دوایم نزد فقهه هم معتد نیست بلکه بر روایت اطول کلینی عمده مطاعن از تحریف و احراق بیت و
 غضب فدک و استعطاء و زوال اسوداد یقیناً مفری و موضوع است که مآخذ فقهی جای این جهلات امحال طحلی و فیریلین میر
 الانبیا و شافعی و بخاروند که راه الامیه بود است که در عین معائن هم منتقب مرقضوی اقرار کرده و بجلالت علای زعفر که در
 تحریف و اقرار با فایز اندک گاه کنی و در خصوص هم که کاشانی خاتمه حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یعنی آنکه علی
 خیرا بعد سوال صدقه که یا رسول الله من انما یست توأم از حدیث انداخته و در برابر عار اختیار ساخته حال آنکه در مجمع البیان
 طبری موجود است و کاشانی بنسب خطوات شیطان از زمین کتاب نقل میکند. یعنی آن بر طو شونده نیست که ای عایشه مال
 تو بخیر است و این خبر که بخیر صادق و در حدیث اصول زعفر هم در دنیا و هم در آخرت مطابق و در کثرت چنانچه از او فتوح پناه در ارض
 جاه و اعتقاد قوم رویا هست واضح شد و حق الظلم **و الله اعلم** اگر حکم بوضع ازین جهت است که سلب لایت از جناب
 مرقضوی و دیگر برادران آنجناب لازم می آید جوایش آنکه بر فرض محال یعنی بودن لفظی الی عایشه این لازم نزد اهل حق
 که ایشان را ایمه المؤمنین و در سوا المتقین دانسته منتهی است بلی اگر بر اصول زعفر لازم آید عجبی نباشد که بنشان
 مرقضوی مثل جنین و خاتمین و حضرت عقیل مطابق روایت کلینی در کافی و توافق جماع المؤمنین بدست نقل امام
 ذلیل بودند از باب ذلت یا غرر هر چه خواهی بدان که محمدت نبی در مجمع البحرین و مطلع البیرون می نویسد و حال
 عقیل بن ابی طالب کان اکثر الناس ذکر الثالب قریش فها و له ذلک کان مما اعانهم علیه فی ذلک شأنه کاشانه
 علی خرد و جلالی که ازین کتاب هم کتب دیگر و وضع است که هیچ خاتمه ایشان نیز بر بافت معاویه و رشاد و هم
 سلمنا که پیش که بهتر میداند برادر خود و خویش را کرم الله وجهه از معاویه لیکن کلام در آن هست که افضل و که
 منقول بلکه اگر غیر کنی یقیناً غایب نیست که در توافیل حضرت امام اعظم زعفر فی شیخ علی که دوکان افاد است عجب بر رو
 سیور و بر بعضی از سلاطین مجوس کشانند و او تحقیق در قول علوی سرزیر و اندک که در اخبار شیخ فیض و در حدیث ابرار و
 سیر هم کاعرف سابقا سزای سزای ندر که هم باشند که لایق بلکه مقصود اصلی اگر بدست نفس ماره چندان گرفتار بود
 که کیف حربی بر رسول بل منقول می کشند حال آنکه از نور واحد بودند فلما تفضل و اگر عقلا خود کردند و اهل سنت و جمعی
 بر تقدیر مذکور نیز توافق حکم می آید است که ولایت را بر ایمان و عمل صالح متفرع میفرماید کاش محمد الزمانی آیتی را از مسوره
 الولایت در نورین که تائید محلی و سبک کنایه باشد و ساحتند نشان و بد که مکتب قضا حدیث است و هرگاه محمدت پیش
 ایمان بکتاب ندارد و لاجرم میگویم که غایه الامر بر خیال جامعین تشیع و اهل اهل یعنی مدعیان و استادش نقیب سزای معنی
 امنیت که بر قرابت من مغرورید عایشه الی ابو طالب و لیای من نیستند تا بد گمان چه رسد ولی من کسی نیست که صاحب
 سماج و تقوی یعنی اجماع و مظلوم نیست بگوئید پس حدیث مثل آنست که حضرت صلی الله علیه و سلم بر صغار آمدند و همه
 بطون قریش با او از بلند دعوت باسلام کردند و فرمودند ای عباس عم رسول لا احمی عنک من الله شیئا یخین

اختیار می کردند بوقت بود آنچه که ملاطفت می رسید بکریه بیست جلوه نیز بر مجتهدان می پلشتند و روایت جلال العیون
 در موضعه اشهد ابراهیم از فکرش افتاد جز ایل نفاق کار کسی نیست که گوید این بزرگان عمرهای خود بخوف تلف جان
 در تکیه صفت نموده اند و محقق ننماید که چنانچه از دست ظلمه است بعضی از حضرت امین نیز شمر و شمشیر به گشاید
 بعضی خلفا و اولاد ایشان نیز برین درجه فائز گشته اند و این معنی اقرب بر تبه الممارست نه تکیه و استسار گاه
 عل اولی الا بهار تکلیف که هر گاه تفسیر بر شمشیر و وقت اجل معلوم می باشد البته از وقوع گفتن و ماندن کردن
 نیز از خواب بود **قول** هر دو معنی این **قول** اگر معقود و از اعتراف آن است که صاحب تفسیر قدس مکر الخیر
 بر اصول موعود فضیلت چنین اظهار و اعتراف کرده و برای الزام شان آورده تا سالکین این متیقم و طالبین
 حق و یقین باین مطلب نبی بچند که امارت و خلافت مرقضوی بر طول ل سنت ثابت میشود فقط امثال این است
 نه بر کمان شیعیه که ایامه را در پرده تکیه متوردا اند و ادبیات امارت را از ذوات و تفسیر شان سلب سازند
 و بشایات انصاری را در حق این بزرگان تساهل گردانند پس راست است و انانی و ذکات من الشایدین لیکن بکار
 محتمله یعنی آید چه مجتهد تفسیر در معنی احادیث را بخوانی اقل میکند که خصم او قبول نماید و اگر مقصود نیست که صاحب
 تفسیر این معنی را اقرار بکنند بزمه بهب خویش پس عین کذب افر است بر آنجناب معاذ الله و الا بدیلت طایفه این
 چنین دانند خصوصاً حضرت شیر خدار او را مقصودند و او را ذکات فان الامر لا یتصور بدو و نه و اینجای
 معلوم شد که هنوز دلی و درست و رعایتی صاحب تفسیر بر رئیس طایفه محبوب و مستور عبارت علامه از مقام
 مذکور نیست که حضرت امیر اگر چه در آن وقت موجود بود و لیکن رواج دین ایشان که معنی الهی و پندیده است
 نه هم شیعیه حاصل شده چنانچه در تنزیه الانبیاء و الایمه شریف مرقضی تفسیر صحیح نموده است بآنکه حضرت امیر و
 همیشه دین خود را خلفا فرموده اند و پرده و مخافتان گزرا نیده اند و امن کامل و عدم خوف نیز و زان ایشان
 حاصل بود چه اصل امارت ایشان را بلا و کثیره و اقطار طویل مثل شام و مصر و مغرب نمک و مانند چه جای
 قبول احکام ایشان همیشه از انواع شام خوف و هراس لاحق عمال لشکریان آنجنابانند و معتمد حضرت امیر
 یکب فرود است از آن جماعت و لفظ جمع بر یک کس حمل نمودان خلاف اصول شیعیه است الا اقل سه کس می باید
 تا انما جمع و درست افتد و از این یک که بعد حضرت امیر پیدا شد و چه حرف توان زد که همزمان وقت حاضر
 بودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پندیده ایشان بر غم شیعیه واقع نشده و تنها صاحب تفسیر قدس
 مره و الخیر چنین نفرموده که و ال باجیش و کتاب از آل الخفا میفرماید که چنانکه امامیه میگویند که دین مرقضی
 همیشه مستور و مخفی ماند و امیر ایل بیت ایشیه تکیه میکرد و در باطن امارت دین خود هیچگاه ظاهر نشده و از بقا مسلم بر سر
 نه چنانکه امامیه گمان میکنند که امیر ایل بیت همیشه ترسان و هراسان می بودند و تکیه میکرد و در همیشه اسلام
 بایشان و یاران ایشان غایب و تنگ حرمی میرسید اینهمه که شنیدی کشف حال مذہب را و افشاست که ذرات
 امارت را از هر امام سلب کردند و از نجایان شد که نسبت تکیه و مستوری و خلفا با ایامه می بر بطور شیعیه

غیر مذکور اهل سنت معاذ المدنی و کمال پس حال تقیه را بدین عنوان در مقابل اهل سنت نگاشتن هرگز مفید نیست
 مجتهد زمانی نیست و الحمد لله که اینجا انهم معلوم شد که آنچه گفته بود که اگر حدیثی دال بر مرجح خلفای نشاء و کتب فرق
 حقه منقول شود مقام محب نیست موجب حیرت شدید است زیرا که ائمه در واقع پیشه راستی و صدق و صفایانند
 سید انیس سله احمد و احمد و شمس علی اهل اتفاق ایشان را تقلید میکنند کما فی مثل روایان و زمانی مثل یحیی
 گردانیده اند لا حول و لا قوة الا بالله **قوله** پس بر فرض محال الی آخره **اقول** هر چند جواز اتفاق
 دانستی و لیکن تقریر دیگر نیست که حیرت و بی باکی مدعی اجتماع باید دید که با انهم مدیاح و محامد خلفاء از کتب
 معتده امامیه در بصارت العین منقول شده و تفصیل آن بحديث اصح الکتب رخصه خفیه می باشد و کلام
 کتابی از کتب تفاسیر و احادیث و سیر شیعیه است که بر آن شامل نیست هنوز مجتهد خود را بگوید و بگوید انکی
 مقارن گردانیده پس فرض محال درین امور و اقیقه گفتن از ان قبیل خواهد بود که بلا دروغ گویند و
 از تکذیب کسی نمی دانند و این میراثی است که ازین سبب مخاطب و الایسید که در آخر این چنین صحت و دید که
 روبروی جناب مرتضوی گفت که توشه ای و مراب رسالت فرستادی که سابق تقلید کنیم المعتبره مع هذا سلب
 تعجب از ان نمودن انکه شش و کوششها که بانیان بهائی تشیع که کفر صحابه احدث کردند و امامت بلا
 فضل را موجب گشتند و ماخرین کتب شیعیه را از انچه می دیدند تمام حیرت است پس وجه مناقب صحابه کرام
 با وصف این عداوتها که موجبین رخصه بعل آورده و از حمله بسته آورم و در گذشته انچه شمول فضل
 غیر منهای است و مانند تربیت حضرت کلیم الهی **قوله** لکن جهل انما **اقول** هر یک که خدایا
 آورد بطو اتفاق و تقیه خواهد بود ولی ما میسر شد که خدا ای ظاهر او با جنابجا آری که الحمد لله اگر نظیر
 انصاف تفحص کتب معتده از تفسیر و حدیث و کلام رخصه نموده شود و آنچه در سنن و اونی پوشیده و در
 ضمما بود و لیب پیر و نه و هنوز در استواید مقید است و به نقیض نمیرود جلوه ظهور گیرد و ما خدا فانی بصفه
 اشکار کرد که بسیاری از احادیث در مرجح صحابه کبار عموما و خصوصیا بعنوانی وارد است که زیاده از
 محققین و مایلات منافقین را بر نمی یابد **قوله** فضل الله فی جوده من یشاء الله **قوله** افضل العظیم **قوله**
 انیم **اقول** حضرت مجتهد زمانی که خبر از انمول حدیث کلینه دادند بمجتهد فانی مثل مشهور الکذب و با
 ایستقامت راست است و لیکن چون هر فقره از ان را استیصال اصول و فروع مذکور شیعیه مثل است و من است
 استدلال قیصران منقول و توضیح اکابر اصنام شیعیه مان مراد است و بجز نیست انظار انکه از ان بمعین
 ثبوت لهذا حسن پوشیداری حدیث بکار بردند و خبر از انمولش داده حدیث کسان از نمیدان مناظره قرار نمودند
 اگر بار اول ازین مرحله جان را باست بردند حالیا چگونه از دست اهل حق جان ابراست خواجه بر دلش کن
 بنده توفیق الهی و اتیان رسای حدیث از انجمله فروع کافی نقل میکنم پس بدانکه امام الامیه امامیه در باب از
 میجب علیه الجوده و من لا یحیی روایت میکنند از علی بن ابراهیم عن ابی عن مکی بن صالح عن القسم بن

اظلموا فان الله على كل شيء قدير لا يردون ان لم يكن سلكوا بسراياهم لا يظلمون ظالم ممن سعى ومحيط جهاد حتى يتوبت اليهم
 لما ذونا في الجهاد والعار الى السعد وجعل الله ليس من المؤمنين المظلمين الذين ان لهم في القتال فلما نزلت هذه
 الآية اذن لذين اتيوا بقتالهم بانهم علموا في المحاجر من الذين اخرجهم من اهل مكة من ديارهم واموالهم اهل الجهاد عليهم
 اياهم واذن لهم في القتال فقلت فمذه الآية نزلت في المحاجر من اهل مكة فهاهم في قتال كذا
 وقصر ومن دونه من شر في قتال العرب فقال لو كان ايا اذن اهلهم في قتال من ظلمهم من اهل مكة فقط لم يكن
 لهم في قتال جميع كسرى وقصر وغير اهل مكة من قتال العرب سبيل لان الذين ظلموهم غلبهم وانما اذن لهم في قتال
 من ظلمهم من اهل مكة لا اخرجهم اياهم من ديارهم واموالهم يعني حق ولو كانت الآية انما عنت المحاجر من الذين اهل
 اهل مكة كانت الآية مرغوة الغرض عن بعد اذ لم يبق من الظالمين والمظلمين احد كان فرضه فوعا عن الناس
 بعدهم اذ لم يبق من الظالمين والمظلمين احد وليس كانت ولا كما ذكرت ولكن المهاجرين المظلمين من قبلهم
 اهل مكة باخرجهم من ديارهم واموالهم فقتلهم باذن الله تعالى في ذلك وظلمهم كسرى وقصر ومن كان دونه
 من قبل العرب واتبعهم باكان في ايدى اهلهم ما كان المؤمنين احق بهم منهم فقتلهم باذن الله تعالى في ذلك
 ولجئ به الآية فقال سمعوا كل زمان وانما اذن السعد وجعل المؤمنين الذين قاموا باوصف السعد وجعل من السعد
 التي شرطها على المؤمنين في الايمان والجهاد ومن كان قايما بتلك الشرايط فهو مؤمن وهو مظلوم واذن له
 في الجهاد وبذلك الحضي ومن كان على خلاف ذلك فهو ظالم وليس من المظلمين ليس باذن له في القتال ولا
 باقتي عن المنك والامر بالمعروف ولا ليس من اهل ذلك ولا ما ذون له في الدعار الى السعد وجعل الله ليس كما قبل
 واهر به ناه ولا يكون جهاد من قدام المؤمنين بجبا ولو خطر الجهاد عليه وسنة منه ولا يكون واعيا الى السعد وجعل
 من امر به عار مثلاً في التوبة والحق والامر بالمعروف والنهي عن المنكر ولا يامر بالمعروف من قدامه ان يعرف
 ولا ينهي عن المنكر من قدامه ان ينهي عنه فمن كانت قد تمت فيه شرايط السعد وجعل التي وصف بها المهاجرين
 اصحاب البني سلك السعد عليه وسلم وهو مظلوم فهو باذن في الجهاد كما اذن لهم لان حكم السعد وجعل في الاولين و
 الاخرين وقرآنهم عليهم سوار الاسن على ادوات يكون والاولون والاخرون ايضا في منح الحوادث وشكا
 به البقر ايضا عليهم واحدة يسال الاخرون من اداء البقر ايضا عما يسال عنه الاولون وبما يسبون عابا
 ومن لم يكن على صفته من اذن له في الجهاد من المؤمنين وليس من اهل الجهاد وليس باذن له فيه حتى ياتي بشرط
 السعد وجعل عليه فاذا اكملت فيه شرايط السعد وجعل على المؤمنين والمجاهدين فهو من الاذنين اهل الجهاد
 فليقتل السعد وجعل حبه ولا يقتل الا لاني التي نزل السعد وجعل عنده انما هو في الكاذبة على السعد
 ما بها القرآن ونسب آية سناد من جملتنا واتيها ولا نقدهم من السعد وجعل شية لا يقدر بها ما ليس در المقتض
 النفس في سبيل الله لتهلوي في الله من قبلها وهي غاية الاعمال في عظم قدرها عليكم امر النفس ليس كانت
 السعد وجعل ويعرضها عليه فانه لا احد اعرف بالمرار من نفسه فان وجد ما تاييد ما شرط الله عليه في الجهاد فليقدم

[illegible]

یکی از موهود شود که چنین ممکن و نهایی از منکر می تواند شد کسی که مردم مامور شوند به نماز دارند و از آن گناه پس بر هر که منع
 آن شرط ایستد که حق تعالی اهل آن شرایط را بیان کرد که صحاب پیغمبر از او مظلوم است و ماذون و در جهاد و چنانچه با او
 شدند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حکم الهی در اولین و آخرین و فرایض او بر ایشان برابر می باشد مگر محبت
 مخصوص علی و وجود ساجد و در منع حوادث نیز شریکند اولین باشند یا آخرین همچنین در فرایض و دیو ال حبس
 هم برابر هستند و بدون اجتماع شرط نیز ندارند مامور بجهاد می تواند شد کسی باید که آوجی باز و نامی خویش غره نشود و از
 ربه بین و شرط را ملا حظ فرماید چون خود را جمع یابد اقدام بر جهاد نماید و کسی که فاقد الشرط باشد یعنی حاضر میکند معامی
 تمام اقدام می نماید بر جهاد پس البته مصلحت این خیر و اثر خواهد بود و که بالعین خدا تائید خواهد کرد و این دین را بان
 قومها که بهر هه اندازند بر هر عاقل بعد از دیدن انجیدت مثل قناب خیر و ز روش بست که هر جرفش اصول و فروع
 قوم را قطع میکند و شکست تر ایشان را می سوزد یعنی استحقاق امامت را برای اصحاب کرام ثابت می نماید و من در
 حیرت که چگونه تا منصف شوید و همه عوایدش را که کنهین و حفظ آن هم دشوار بود و در ملک بیان کثرت کل منصفی لایک
 ظاهر می چند برای تنبیه غافلین میگویم که از منطوق حدیث بر من هر کس در آید که مهاجرین عموما و اوقات حضرت
 رسالت و اوند و بنی الام صادق و مطلق امام صامت آیت معیت در شان مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر و دیگر
 قبایل کفار است که مطیع و منقاد و حلفا بودند و حکم ایشان پیشتر خویش شرکان و کافران را کشید و برخلافین اهل
 اسلام شد و برتر و رحیم یکدیگر بودند و بعد اوقات و غلو پس بر دانی انقدر قیام و زیدند که حق تعالی و در کتب آسمانی از توبت
 و انجیل و مع و ستایش ایشان پیغمبر و تمثیل آورده و داد و قدر دانی اعمال ایشان داده و مغفرت و اجر عظیم برای ایشان
 بهیسا ساخته پس اگر عیاذ بالله خلفا و اتباع شان در صنادیق آتش متعبد شوند و بعد از دوزخ مغرب کردند
 چنانچه با بعین زرار و ابوبصیر عمری و شیطان الطاق و غیره و حکمان بلکه تعیین دارند لازم آمد که امام صادق علیه السلام
 باشند و قس علی هذا خلاف مطلق بودن هذا خلف و باطل و نیز بنص جعفری عیان شد که چنانچه مهاجرین بگو
 هر از حضرت صلی الله علیه و سلم در دنیا بودند و لیکن ایمان و غلو نیست بهر قدر که شنید در عالم آخر دی هم آثار آن
 مترتب گردید یعنی انوار ایمان و اعمال صالحه شان محیط شود و همراه انبیاء و صدیقین بخت و رانند و وارثان
 باشند و بر تقدیر که خلاف مرتضوی اعصاب کرده و فدک را از و کلاهی فاطمی فوری کرده و باشند البته مقروض
 که در خطبات و دوح گرفتار کردند و هو خلاف النص و انصافا با هم را امام مقرر من الطاعت بوضوح انجا میسر
 که صفات مقبوله بارگاه خداوندی که آیت کریمه قد افلح المؤمنون بران شامل است در ذوات مقدسه
 این بزرگان را رخ بود و نور قبول و رضای الهی بر ایشان تافته و ازین اسباب مهاجرین مذکورین جنت
 العز و وس ابرار است یافتند و اگر بعد وفات سید کائنات مرتد میشدند حقیقه با مجازات بر تقدیر علم الهی لازم
 می آید تبس و در کتاب خدا و الا لازم تمیز تطرق جلی حضرت که بر افعالی عمال قبول الظالمین علو کبر او را انصافا
 چون جهاد کسری و قیصر و خلافت را شنیدین بود و ایشان ماذون بودند پس شرط ایلیان در ایشان بوجه

هم بنمودن جعفر مرتضیٰ شمس الدین سیدک ایمنان را عزیز گفته خواهد بود یعنی طریقی که علی الايمان خواهد همانکه می نمود
 اتفاق چنانچه سران شیخ علی در مثل بوق مثل مجتهد و دیگر معاصرین از عزیز و برادرانش فضلخواه ارشاد
 و تفصیلش از ضربت جعفریه خواهد آمد درین کتاب یا غیر آن انشاء الله تعالی خود خواهند بوده و ایضا از فوائد کتب
 جعفریه است که در کثرت و دوار غریبیه را که شیوخ فخر طلسات آن ساختند کما فی الیضای و غیره در امامت جعفر
 اصلی بود و بدلیل خلف یعنی اگر خلافت مذکور ثابت باشد و مهاجرین مومن نباشند نه اختلف و ایضا جعفر
 بود منوح انجائید که این گروه و الا لشکوه مور و روایت کریمه الذین لا بدعون و استیضا شتر بودند و از کفر و شرک
 و گنایان کفر و دراز دست و عدوان بر مخلوقات منزه بودند و حق تعالی نفوس و اموال ایشان را بر
 وجهت خرابه با نفع میاج و مناقب برگزیده اگر ایشان بدو فرخ داخل شوند و فای و عده ای چگونه صورت بند
 حکمت عظیم و ظلم صریح لازم آمد و هو باطل قطعاً و ایضا تبصیر حضرت امام صادق روشن گردید که صفات
 مذکور است که مریمه التائبون الایة که بالاتر از ان در امامت محمدی صفاتی نیست همه در ذوات قادر و سلب نمرد
 پس فوهم و ممکن بود و امام موصوف بار بار تنبیه را یک زیادت بر آن مقصود نیست ارشاد و کرد که مهاجرین
 شریط و دعوت الی الله و جهاد می پس اند را جامع گردیدند و همه شریط را که درین باب است فرا گرفتند
 پس در تحقیق و اهل بیت و محقق خلافت ایشان چنانچه اهل سنت میگویند انشاء می نماید چه بار بملفوظ
 و انستی که قیل و قال علمای شیعه همین بود و پس که ایشان زمینها مجمع شریط خلافت که در کتاب اهل سنت
 است بنود بلکه خلافت از حق ان را بودند و ا و ا حدیث و ابداع دادند و مجتهد رفقه علی روشن اشهاد بر
 تر از مثل و یکی می سراید و در استفتا و هم نشینند تا و انیکینق خزان در جماعت است میگید که خلافت خلفا از
 خلافت بنده بدتر است و در خلافت بنده هر سه دلیل امامت موجود است بخلاف خلافت خلفای ثلثه و قبل از
 و انستی که کسی را گفتگو و ان نیست که ایشان سر بر آری خلافت بودند و اصرار بر تابعین و رعیت ایشان در
 آمدند و اطاعت و انقباد ایشان هم کردند بلکه چرخ کس از سوفیایه هم درین امور حرف نتواند و پس نین
 تمام علمای رفقه جز آنکه احد الامرین را اختیار نمایند چاره نیست یا گویند که طاعن خلفا و پیر و ان شان
 که امامین در کتب خویش مرتب نموده اند باطل یعنی بر جور و اعتساف ایشانست یا فرمایند که با وجود و
 انهم ظلمها از ایشان بر اهل بیت سید انبیاء صلی الله علیه و سلم و نسبت ندایان با جناب و دیگر بر این اند
 و محافل شریعت مروت و عدالت و مناقب اصحاب کرام بجا لایا قی بود و زمینها درین امور منافی آن نیست
 که ایشان مورد و ایات مذکوره باشند معاذا الله من ذلک و ایضا از فوائد مخصوص جعفریه است انکه فخر
 انیند و در کتب و در حدیث ان الله یؤید الذین بالحق الفاجر که مصداق ان خلفای راشدین
 اند سبک برابر شد زیرا که مجاهدین کسری و قهر و مر و حین وین اسلام ماذون بودند و موادات قرا
 پس کجما نذ فسق و فجور ایشان معاذا الله بلکه عیان شد که این طوسی رفقه گفت منما لغو فتنه خلفا

و خلوص نیت حق طوبیت بعلل آورده اند و مورد حسرت و گشتی گشته و در هیچ مقام و نام ناطق نژاد و جویسان ایران مثل بنی
 خولان نخواهد شد پس ضرورت است از وجود این قوم نشان دادن و انگاه بکشت تمام و بمقابله عساکرین سلاطین
 صفوف آریند و نامه تناسی و راز و میمنه و میسر ایشان بتادند و برپیل عاوت داد و مقاومت داده جماعات
 شان را بر ایشان سازند برای خدا انصاف بکن که آیا مقصود ازین مهاجرین ابو لوفیه و زنجویی یا با شجاع علیه
 شیعیه است که تصریح علای رفقه هم آتش پرست بود که بعد از قتل فاروق بر دلل سوار شده و یکبار هم بمکه شیع
 از یمیه رسید و با اشاره حضرت مرتضوی باین سلسله صحریت گزید و سکن آن دیار شاید بر تارتی بخیزه قتل
 پس بر دند و باستقبالش پرداختند یا مراد ازین مهاجرین فقط آنکس تواند بود که نزد قطب الاقطاب شیعیه
 یعنی راوندی مصداق اقامت سنت و اثر الیدعت بعض حضرت مرتضوی شد چنانچه تفحصیش و مجلد سابق از
 کتب رفقه گذشته الحرض چون نبض قطب کو آن شخص در زمان سعادت نشان خاتم پیمبران ملک
 عدم رفته پس چگونه تصور کرده شود که او باز از ملک عام رونق افزوده جهاد کسری و قیصر نموده همراه صاحب
 الحضر از ان بریار با بقا تشریف برد و برین تقدیر مهاجر مذکور از عمر و عیار پسران شیخ مبارک هم گوی سبقت
 بر بوده و چون راه عذر لنگ و هر طرف مسدود است اکنون غیر از آنکه ازین مهاجرین آن چهل کس را بگزیند
 که بمقاومت اول خلفای راشدین سلاح برتن راست نمودند و روی اسد الداعی لطف جان بنکار
 میزدند یعنی از ایشان خواستند که روی زمین را از لشکر و لاوران بپوشند و اول تعداد ایشان سینه زار
 می رسید با چند صد انجامید با رنجی از این گزیند تا آنکه از عشرت با جا به مقبرین گشتند و واقعه نادرسی بلذ
 و ج خاص تان در و نمود و صوفی نهن نمی آید و لیکن میگویم که بحار و حیات القلوب و دیگر کتب جامع الاصول
 موجود است و ملاحظه فرمایند که درین جلد پیشانی الاعیان آنکرده مهاجرین که بود اکثر و اغلب ایشان کرده
 انصار بودند و لا که شکرم کلک پس عجبست که از نام مکتوف شاد و قلی را بار بار بدین تکرار یاد کردند و انصاف
 را دخل ندادند با این همه نمی نویسم که حضرت امیر مکتوبی از خیمه سلیم که صح اکتب قبل القرآن بر اصول علما
 بی ایمان توان گفت چه ایمه واحد بعد و احد تصدقیش نمودند و صدق سلیم و در زبان داشتند لیکن جماعت
 یکدیگر همیشه عداوت اندیش را لعنت کرده اند علی روس الاشبا و نه بینی که سلیم مذکور جای که بمقتضای بیعت
 مدعی شده که اصحاب کبار معا ذل الدبی پرواگی در خانه باریت کاشانه فاطمه رضی الله عنها درآمدند و آن
 جناب چادر بر سر مبارک نداشتند و روایت میکند ناوت یا تناه و ارسول الدینین با عفا لیکر و غیره
 لم یفقی فی ذلک تناسوی با علی صورتها فقه را یث ابابکر و من حول لکن تیجوت و ما فیم الایاک غیر عمر و خالد بن ولید
 و الخیره بن شیوه و عمر یقول لسان من النصار و اثنین فاستهوا الی لیکر و هو یقول انا و الدلو و قیغی فی یث
 معلّمکم انکم لم یصلوا الی نذر اید و الدلو یوم فی جهادکم کو کنند شکنت من الاربعین بقرت جامعکم و لکن
 بعض اندو قبا یعونی ثم خذونی حاصل این حدیث منتهی آنکه در وقت مذکور که صحابه بی اذن

بخانه در اندیشه فاطمه زهرا علیها السلام برین رسید را وی میگوید که دیدم ابو بکر را پیش را که نزد امیر می نشست
 غیر از عمر و خالد و معمر و عمار و بن وقت بقصدت زیاده تراف و مبلو می گفت که ما از قوم زمانیم و بر فرادای ایشان
 گوش نمی نهم پس جنب هر تفسوئی را که نشان ایشان آوردند بسوی ابو بکر و او میفرمود بخند و میخندم که اگر ششیر است
 من بودی البته تا ابد باین آرزو نمی رسیدند و سوگند بخداست که من بجهاد شاملاست میگردم نفس خود را اگر آن چهل
 کس در تابوی من می بودند البته بجاعت شما را پریشان میکردم ولیکن لعنت خدا یا در آن قوم که بیعت من کردند باز
 خدا را بن فرزند بعد ازین انشاء الله تعالی از کتب معتدله قوم معلوم خوابی کرد که علم حضرت تفسوئی بلکه ایام محیط
 است جمیع مخلصین و منافقین که تا قیامت بهر سندی پس چگونه بخیرتوان کرد و چنانچه در بحار و بصائر لدرجات است
 که ایشان بعد ازین رو با خلاص آوردند و مجاهدات کردند و خاتمۀ ایشان خیر بود یا عالمین یا کما ان لعنت
 تو انتم که کسی را که میدانند که او بر ایمان خواهد مرد و حال آنکه از وی صاحب بصره العوام که او هم علم الهی لقب
 داده اند میگوید که امام لعنت نمیکند مگر کافر را معتد او را کتب این واقعۀ باجمام صحت چنانچه کتب حدیث ایشان
 بدان مملو است و لعنت بلکه در مجمل سابق دیگر هم داشتی که این کرده آنچه با امیر المؤمنین قریبها کرده اند توفی نه اندیشیدند
 و عمل نیاروند و هرگاه آن کرده شقاوت پیروند که امید عینا ناو جارا لعن کنند آنها را و خاتمۀ شان خیر و عافیت
 مقرون شود پس خلفا که بندهای کشتی و افترا و نقص عهدیشان بدین درجه بنود و فتن ایشان قطعاً و یقیناً و او
 نفاق ندانند و ذواب جنتی نگردند اگر بر ایمان تمیزند چه مقام حجب خواهد بود و کفایت که نصوص قطعیۀ جعفری بر ایشان
 موجود که هنوز از ان فارغ نشده ایم چه غفلت کنی تمیز نیست که از ان چشم پوشیده میفرمایند انحضرت چون ایشان
 مورد لعنت خدا و خدائین حضرت اسرار الله اهل بیت سیدانیا باشند و حضرت تفسوئی بان اخلاق عمم لعنت
 بر ایشان بر ملا فرماید و لعنت آن لعنت را خدا لعن و کینت ایشان اعتقاد غایب نامی اینان باین شده و دیگر
 بزبان مبارک آورد و هزاران مفاسد بجان ترشتر گردد و بار دیگر توقع جهاد از ایشان با افواج کسری و قیصر شین
 و اینها را مورد آن آیات قرآنی پس داشتن نصوص جعفری را در حق ایشان اعتقاد کردن غیر از ششین کار
 کسی از همانین هم نیست چون اصول و فروع روضه همه مناقض و کذب همگراست برای برستن زبان این زار
 خیال دیده و سرایان حرجی تقدم بالخط کرده شود به جای و خواهد بود و اوایل این قوم ملعونین متجمع آن
 اوصاف توانستند که بر ادایت کلینی در نصوص جعفریه و انهم بار بار و بعد از تکرار دلتی پس حقیقت حجتین الانصاف است
 و اگر باینهم اعمال فاسده و معاملات کاسه که جمع آن شروط و مجاهدت در فساد باشند خلفا و اتباع شان که کلام
 و باره ایشان غیر از مضامین خطبه تفسوئی چیزی دیگر از احادیث تفسوئی نیست و ان خطبه بر فرض تسلیم بدان که کوشش
 و لغزین بدانه نمیرسد که از برای این قوم مقرر متعین گشت چه از زبان شاهم مصداق حدیث کلینی نباشند و اگر
 ادنی تخصص در کلام عادل و منصف مجتهدین نمایند توانند یافت که جز بر تکرار ادبی اصل آن خطبه نتوانند شد اگر چه بعضی
 عامد روضه تفسوئی را مندرج یک یکی پنداشته باشند و این بدانند که چون کتاب خوان منتر گفت مر و است

بی ان زمین قوم لغت بر روی لغت گفت ای مرد که غلوش کرد و است آن از لغات معصومین گفت من مردی را زان
 مردان کمان بر دم باقی اندا که مولف قداح و برش مرتضی یا فروده و پیروز و زو با هم و مطاعن و دناستنی و پیش با قاجات
 انجباب که عالم الایست مبرور و در خفا کتابک و به بلاد دیگر و زان مسرود و سلاطین حکمت به بند و ری به کشایه بغض
 و کرم دیگری با گویش شمول فضل آبی بهال است که هرگاه باب مطاعن و پیش شش ششید و شش افساب مسدود است
 در دعای مذکور که تا هم از ان عباس است و وظیفی است که از اخرج یادم که طریحا السناد باب بطریق اوئی هر که
 خود به بدعای مذکور و سلاطین مبرور کند و بدان که از درون تباریکی است و حال را وی معاذ است و زانی و دینی
 و سخن سبزی خصوصاً باره جناب مرتضی بر اوصول طایفه درین کتاب بجای هر قوم است معنی آغاز دعا که تحریف
 کتاب است یا بخارنی و در سلاطین عقاید و شایخی و مسائل طایفه و طریقی در مجمع البیان و غیره و در بیان معنوی
 و مفرقی و تحریف معنوی البتہ از ان خواندند زیرا که بر فرقه معنی فرقه دیگر تحریف میداند و از باب تمییز می خوانند
 حتی که خود و دیگرین قیود را صدق را که مقصود از اتق کسی است که در تفسیر سابق الاقدام است بجای بی تساند و عجیب
 اتق ایستادی عزیز و در تفسیر یا وایه و علی اعلم بحسب محبت ایضاً نام و اقامت است و از ان بدعت انی غیره و کمالی و
 صان اعتراف الکتاب است یا سنیاست که هنوز از جناب مرتضی و نسخ البلاغت یا و گاه است که از اینجی بلکه بر اولویت
 خلفاً و اتباع شان و درین باب بر اصول رفته و بلی قایم توان کرد و آن انیک شجاعت این بزرگان بدان وجه
 رسیده بود که حکم تسلیم می چنانچه همین وقت داشتی بخبرد شاه را که اگر حضرت امیر را معاذ الله بدان خواری و زاری تا
 بداد الخلافت کشیدند که تفصیلش را کسی جز رفته که مینوی ادا کنندند حال که سلطنت و شجاعت انجانبان چنان بود که
 شجاعت رستم به پهلوان زمین و آسمان را در همین تن و در جنب آن و اتقی باشند پس جهاد با لشکر سلاطین ایران و روم
 و شامان بر برز بوم این بزرگان البتہ یقین و معلوم است که از ان مردم عالم و ملوک که در هر بار خود و چون بشوند
 و هر وقت بخند از معصوم بکشند و در بر ماعت امام شیخ نیارند و بار لغت را بر لغت قدسیه خود در اندازد و در
 که سکه شیری از صولت شیری که فیض ایشان و غنای منزل که نمیدانی ترسیدند و از حلا و مانندی به رغبتی از زمین تا
 که توب مسافرین خسته و راه کار و ایمان و پیشند با شاه فرمود که هر کس این شیر را بکشد لغت بیدار و دست خلوت
 مرغ برای او باشد گویند شخصی از دلاوران شیر را گشت و بگوشتن انعام به خود و بیارگاه شاهی رواندند که اقبال
 فضل دعوی کرد که شیر را من گشته ام بالاخر در دو بر دریا و شاه در حالت جدال حاضر شدند ملک شمشه فرزند
 ناصر دورا بر قاضی بر و متقاضی کی را در خلوت طلبید و انهر در سخن میگزید تا قصه شیر بر زبان آورد و بهر
 شخص حکم کرد و فرار عتبه بر بدن او افتاد پس قاضی و دیگر برادر خلوت خواند و چون همان ساحله بایه نمودن آن شخص
 بر کلاه قاضی در و درین وقت حقیقت حال بیان شد که این مرد شیر را گشته و آن دیگری براه و گریز رفته و بنشیند
 اگر رفته از غایت بیحاشی گویند که حضرت سلمان و مقداد بود و چه امور در حدیث امام جعفر علیه صلوات الله علیه
 و محدثین امور را بنامند پس جواش بلکه ترجمه و اتق ایشان در توجیه و دیگر کتب حال بغضال مذکور است که انیک است

تیر مجاهدات گردند اما تفصیل حالات ایشان در رجال نوار و خلاصه الاقوال و تحفیت منبع المقال پس مخالف این امر
 مسلم و صرحان حاکمین درین یکدکس از مجاهدات خوانات و غزائین هم و خیال است و قیود و افلاک و حیکه فصل شنبه
 ازین اراده ابادی تمام دار حضرت سلیمان که باور کرد بود و چگونگی شکیبایی ازین بله فاضله و ارباب فاضل علم و تمیز آوری
 و در کتب قوم ایام مصر نیست که سلمان هم هر وقت موعود جواد و امیر المؤمنین حاضر شد و غیر از مقدار کسی
 اطاعت و انقیاد درین وقت نکرد و چنانچه در مختار کشی و غیر این است پس کمال بی حیاتی است اگر فضایلین خیالی مال
 و باره شان بدست آرند معذرا در پیشقاوت است که علمای رفته حق پوشی و تر فروشی را شفاعت و دستان نمود و کمال
 اختصاص رکبشانید و بیادینارند که این بزرگان در آن چهل کس نسلک بودند که پشت از بام افتاد و چنانچه بر وایت
 سلیم و دینی و دلول و روایت اختصاص نیست که چون عمار بی وقت حاضر شد ضربت حیدری بر سینه و سر زشت
 مرتضوی کوش و اباین الفاظ رسید که ما کمال استیغاف من نوبه الغفلة و عموما بخطایا و و سلیمان و ابو و
 چنین فرمودند که اگر جواد فلاحه جانی فی کم لم انظیعو فی خلق الاله کفیت تقیه عوفی فی قتال خیال لحد فلاح
 حاجتی کم یعنی بر وید هر جا که خواهم رسید شما کاری نمائید هر گاه شما اطاعت من نکردید بستر تاشیدن و عهد
 خود را ملاشت کنید دیگر از شما چه توقع باید داشت چون امام الایمه بابا و صف علم غیب شما دت توقع از
 ایشان قانیشد که چنانچه از ایشان داشتند شکست که چنانچه ایشان درین زمان داد
 نامردی دادند در زمان سعادت نشان مسر و انس و جان همیشه می گریختند و آغاز و انجام ایشان بر
 یک سوال بود که میگرداند اری که شیخ مفید جاری معلم ثنائی چنانچه در تجارت و حیات القلوب است بسند معتبر وایت
 کرده که در چنین همه صحابه که بخندید غیر از نفر از فرزند ان عبد المطلب عباس و پسرش فضل علی و برادرش
 عقیل و ابوسفیان و بریده و نوفل که پسران حارث این عبد المطلب بودند و چون خوش گفت ملا در حیات
 القلوب که بود اتوا حد غائبانیه و خبر گفت مازینه خاک بر روی گریختگان می باشتید و می گفت از خدا سولی
 ادبها میگردد یک رخ و مجتهد و طعن الریح در میان جنگل حد گفته که غیر از جناب می گریسی همراه حضرت ناند و خود
 حیات القلوب و دیگر کتب محمد و زحف دلالیت بر ضعف ایمان ابو و ز دار و گو شاید جنابش ان بعد از آن که بر وعده
 خویش شرف حضور نیاقتند بلکه تخلف از ان نمودند چنانچه تفصیلش در کشی و جوار کتب مذکور زیاد تر موجود و الا بقی این
 در جات علایک برای حاکمین در حدیث امام صادق ثابت گشته که دیده باشند و انیضا سلیم حکم است که بعد از
 ارکان ارجح علم بر و تفان بودند پس عقل چگونه توجیه کنند این یکدکس همه ذرات خلافت و دما و دعوت
 را با حسن و چه سر انجام دادند و در مقابل اهل شام و روم و ایران مصدر دلاوری و دلیری و تهور و شجاعت
 و مانند هر جبار و پادشاه و امیر و حاکم و دلا و اهل این عملیات کمتر از آنست که لشکان ممکن بود بگویند که هر چه عالم
 کمالات پدید آمد و می آید کار حضرت بدیع الدین مدار است خواه خلق سموات و ارضین باشد خواه اموات
 حضرت انبیا و مرسلین عجب نیست که از خیمه بن شجر که چون از هر جهت راه فرار را یوار یا بند درین مقام ندید

[illegible]

پس قیاس باین جرات مرتب شده و ما برین مأذون و مجاز خود و سرگردان و بیجا و استیغاثی شریک است لا احوال این خبر که در خلافت
خبر می رسد و این را بداند و انفا و استیغاثی که در این سخن می بود نفس خلافت که در خلافتی هم انکاران نتوان کرد و این خبر
صغیر و بزرگ را بخاک و اجده و استیغاثی که در این خبر می بود نفس خلافت که در خلافتی هم انکاران نتوان کرد و این خبر
انکاران نتوان کرد و این خبر می بود نفس خلافت که در خلافتی هم انکاران نتوان کرد و این خبر
بر عوی اجنه و برافراخته و عامه شیعه را بدام و در این خبر می بود نفس خلافت که در خلافتی هم انکاران نتوان کرد و این خبر
ما ابو ابیسیر و تخم از هر جانب کشاده شد پس چند عیال بقدر خود را باین مجلس می بنشیند و تسبیح تعلیم خود را بر
پیشوده سرافرازی می پردازد و قال الله تعالی فاصحابه اکثر من اهل کفر و استیغاثی که در این خبر می بود نفس خلافت که در خلافتی هم انکاران نتوان کرد و این خبر
که این احادیث ثابت شد که بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم فی اجماع خلافتی جاری می رسد و لیاقت خلافت ندارد
و از اعتدال بایسر و بگذرانند و حقوق رعایا ملک کنند پس نه بار بر مذهب فریقین مضرتی برای اهل حق نیست
فیرا که ما هم می میگویم و آنما صدق خبر زبان و ابریم و در کتب خود و آسمانی شان را بنمایش می کشد و میگوید و مردوان
و عبد الملک و غیره هم را بدانند که با اتفاق فریقین مصدری در و تبلیغ گشت تبلیغ از زمان مشهور و تا کنون که نورایان
خلفا بر بلا و عیال یافته و هر گز آنکه راه اسلام را عیان یافته و اگر اندک خورگینی از حدیث اولی تقدیر نبوت
رسیده که طاعت سلطان باید کرد در امور شرعی اگر چه او صدق این مثل باشد که صورت چنین حالش پس
و این خبر در فرض و تقدیر است بطمان خلافت اگر کجا و نیز می باشد و رجوع و رجوع کامل بهائی را روایت
کرده اند و بجای راسد به بیسلفی جمع آورده و بعد از این عبارت حدیث بدین خط ذکر کرده اند که من اعلم بقدر
اطاعتی و من عصا هم نقد عهده ای الا نحو کلیم و لا یجفوا و عهد و عهد استیغاثی مختصرا و از اینجا حال متقیون ساسانی حتی چنان
ایمیر که بار ما قصد خروج بر دلاکت امور بلکه صنعت مصارعت بر لایق و گزافان رفته نمودند و بطور انجاسی و غلو
باشد القصد چون بجهت بعدیت متعطل اختیار کرد و احادیث را بر راستین بر خلاف انصوص ابریه محمول نمود و احادیث
سین برای تاکید می آید برای اذکر این احادیث و باین عظیم شد که حضرت امیران احادیث را ندانست بلکه حکم
تشوین را قلب فرمود زیرا که حضرت تقیه را پس بر سر می نهادند و حضرت امیر علیه السلام حضرت زهرا و عاتقه را و
اطاعت خلافت اختیار کرد و لاجول و لا قوه الا الله حدیث دوم فقیه شریع و ملاک هر غایه مافی الایمان است یا صبر
جور امرافانین و ناسان و ذلک این اسامی که در حدیث سوم که هم در کتب و شفاست و ادنی غور برای شیعه
عین عقیدت و بلا چه اگر مهاجرین را ضعیف با حکام خلافت می باشد و روایت مجلسی و کلینی و سلیم می باطل شود و کلامی
و هم تحقیقات بعد از تفسیری در کتابتانی و متنزه الانبیاء نیز که از این همه بشیوه می رسد که انقیاد و ایشان بود بغیرت و
رشد بلکه از این همه کتابها اینهم پیدا است که خود مهاجرین از خلافتی که بر روی کاغذ آورده اند اجماع بر خلافت ایشان
کردند لا احوال مهاجرین کاغذ و منافعی باشد و هو خلافت کتابت بعد و احادیث امیه الهدی و حدیثی چهارم و پنجم
نیز بنگرسته بر همین قیاس میفهمد عا باطله اضلال مجتهد را نهائی نیست که در حق مهاجرین باوصف انجاس

مدراج که بعضی از آن را می بیند چنان می پندارد که آن ضلالت بیرون و فسادات حیرت انگیز و غلطی و غلطی و غلطی
 بنی است مانند ایشان بهر سبب که باطل است پس سینه در می صابرین اولین را درین نمره گنجائیدن نفاذی و اوقات
 و زمانی که با ایشان از آن مقصود نباشد بلکه باینکه در جات عالی و آیات متوالیه این بزرگان مقصود چو جفا
 باشند بر وجه دلیل اندازد شرعی و توفیقی نخواهد ماند بی ازین روایات با اتفاق فریقین ثابت می شود که بزرگ و دانش
 او از حد و شرعی پایرون نهادند طر فدا نمیکند و فساد و کتب سیه خویش را بار بار می گفتند که کار عقل است که توفیق
 علیه را بگیرند و خلعت فریاد بپند بزند و نیز تمام مجتهدان قانون را هم از دست داده و در گرداب شدید و افتادند و
 حائل توانند فهمید که بعد از آنکه از این حیث طویل که بر حرفش غایب میماند در دیگر بای شیعیان شکسته و جهات غیر
 متناهی و ایالات و تسویلات را از هر طرف بردوی ایشان بر بسته بنق صحتی اغازیدن که حقیقت خلعت است
 نمیشود که در احادیث سنیان خبر از تسلط خلفای جور و از دست کار حقا است زیرا که محبت و وصیت دین
 مقام هم با حصول شیوه کلام با الزام می کنند پس هر یک در باره حدیث امام صادق شیندن و گفتنی باشد
 باید نوشت و نه هر جمعی بر لب خود باید زد و علاوه آنکه در مجلد اول جابجاء مجتهد این قسم احادیث آورده و خلاص
 هر تفصیلی را از خلافت راشده قطعاً بر کرده در آن مقام انجمنانده و تحقیر آنچه نقل کرده ام بر هر یک واضح میگوید
 که بر خلافت راشده خلفا از اول تا بر این پنج غبار می خیزد بلکه می رسد که بر اساسا بجواب مجتهد دین بابترتیب داده
 باید آن مطالب را بفکر و دقیق و تامل عمیق دیدن و گران سنگی آن بینان عقلی و سنجیدن و میدانی نفی نمودن
 و حلال یا دلی و خرافت مجتهد را مشاهده نمودن **قوله** بلکه حدیث کافی آن **قول** دین مقام جز آنکه پاک
 گریبان تقلیدین بر سلب حواس مجتهد الزمان تا دامن رسد و و آه شان بگردون گردان چید بعد از این
 منظره و مجادل و طریقه باطل با علایم رفعت و توقع آمانامری دیگر متصور نیست با بطلان قول که از آن بخواند
 که دشمنان دین مثل پیرو سنا فقیه می گویند که ابطال ثبوت خاتم المرسلین از قرآن مبین میشود پس آن
 معاشر تشیعین برای تحریف کلمی یا بار دیگر تبیین است مقتضایات پیرو و مجتهد خود را بشنود و خیال کند که تامل
 و او در حدیث ایمانیت از مملات مجانبین جز گذشته ایا خلفای راشدین مهاجر نبودند یا استقام امور و
 و سیاست بدن و تدابیر مجاهدات با سلاطین شام و روم در وقت ایشان دیگران کردند یعنی آن چنانکه چنانچه
 در حدیث فقهی نیست و قدر قبل از کتبت مجتهد ازین حدیث نتیجه عدم حقیقت خلفای بر می آرد و در همین اوراق
 اتصال این مملات با وضع میان دانستی یا آنکه دیگر اوصاف مذکوره حدیث بر ایشان انطباق نمی یابد بجز مجتهد
 این حربه و رآئی می کنند بلکه از هر حرف حدیث مذکور عیانست که مهاجرین مازون بودند و هر مازون شیخ شریط
 است بلی غیر ذلک ما آنچه گفته و الا انحراف میفرمود که مهاجرین بمبوجابی آخره پس خویش اگر مقصود امام صادق
 بود که کاذب است بعد از انکشاف مدراج و عیاب کلام از آیات قرآن مجید تا چشم کشیدند و بنیه غفلت از گوش را بر
 و شنود که چنانچه جهاد مهاجرین و دیگر اعمال نشان در وقت سید الانبیا صلی الله علیه و سلم بدروه قبول رسیده و نیاید

تحت طایفه و ریاست بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم در میان ایشان بسبب فروع منیت شان در جمیع شریک و طلال
 ایمان قرین اجابت گردیده چنان بنیاد پند داشتند که صاحبین آنهم عرق ریزه یهود جان شایه برای تحصیل چنان
 دنیا میکردند و بسبب تلقین و تعلیم کاینان این مسامحه تقدیم میسر میسازند چنانچه در حدیث مسوخی بدان دارند و عبارات حضرت
 ایشان درین باب غیر مبهمی آنرا بلکه ثمرات و تبلیح حسن نیست ایشان است که این سه آیات قرآنی در شان این بزرگان
 نازل گشته معذکاب برین تقدیر قائل میسر میگفتند که میان بغیر از خلیفه بکار هم دلیل حکم نمودن بهما در کسری و قیصر
 حال آنکه از آیت که همیشه ثابت نمیشود و مگر از آن جهاد شده کین که برای رفع این قبیل و قال و قصر مسافت ذکر آن
 آیهی که اصل بایست هر دو وقت و چون چهار مرتبه معلوم خصوصاً معلوم کنیم قرآن مجید و حدیث شریف بر آنست چنانکه
 گذشته ملات امور از دهر جا صدور می یابد و نیز احتمال داشت که اعتراضی دیگر متوجه شود یعنی محبت که در باره
 صفایین مرتضوی که دین و شریعت را بر هم زدند چنین اعتقاد داری و طریق ایجاد امجاد خود و ندی پاری چنانچه
 قدما می یافتند با کابر ایلایت بار نکستند پس بر مقتضای رویداد و نوبت بلعن و طعن و طرد و البعد و تزلزل زرار و
 و آسمان و جوی و دیگر دشمنان و حساد می افتاد و سودی بران مترتب نمیشد یعنی که یگان بر رود و هن
 ناپاکین سگهان که بمقتضای الکفر جمله از حد منتهی خلق بودند شایسته چنانچه درین مقاله داشتی و این
 اعدای دین زنها را متصدیه کردند و الله صدق الله تعالی حیث قال مثلکم مثل الکلب لان تحویل علیه
 یأکل ذلک و لا یأکل ذلک مثل العقور الذین کفوا یا یا ناکاف قسص المفسدین انکافهم یتفکرون
 و غیره آنقدر غیر معلوم تو ان گفت که چه گوید داشتی که حکم خلیفه غیر معهود هم حساب است نه خطای پس از آغاز کلماتی را
 حضرت امام ارشاد فرمودند که این مطارحات از کسی بود قوی میاد و حاجت بدان نماد که فریاد که خاموش باشند
 و زیاده ازین قلمب ابل ایمان حراشید و پیش ازین جهل مگوئید و بزدوی بر خیزید و بر وی چنانچه علی حردان جان
 با پس فرمود صاحب بابض سوار فضی نداشتند و گو گفت و مختصر این حکایت چنانست که گوزی یکی از قضاات بنی
 روی روی او گفته بود که علی مرتضی ترویج فرموده ام کاشتم رایا فاروقی را و انکار میکرد و قاضی اصرار می نمودند
 بالاخر فرمود تا با ائمه را حاضر کردند گفت ای جان یا قاضی چنین میفرماید راست بگو که این امر و کسب نایب است یا دیگر
 گفت که تخم ز و لفظ لیکن گویا امر و متیقین شد که عمر موس بود و بعد ازین امری دیگر بشود که هیچ میدانی که کلام و مانع
 چنانچه انصار را با وجود و یکدیگر نصرت خفا و قیقه نگذاشتند و علم بها و چنانچه باید برافراشتند درین حدیث طویل
 و عریض باز کرد و در سر کتوم همین است که نظافت در ایشان با عروا و چنانچه بفرمودی که امر بنو پس یار یا امام سوخت
 برای صاحبین مالم قبل شر و در آیات قرآنی زیاده از حد بیان ثابت فرمودند و خوبان بنایب خلاف
 صاحبین چنانچه جدا جدا بحاجات اتفاق فریقین که یلوح من جواب و اوراق لایضاح ایضا الامتد من فریش ارشاد نموده
 و از اینجا مغلط و دیگر مثل شیعی ثبوت رسید که جهت نایبی بر نعلان حرا و نام ایضا را درین نمرده داخل گردانند
 و حدیث را تحریف کرد و هر گاه در اوراق سابق مثل بابی اولی گردانم که حدیثات مجتهد بدتر از کلمات مسیله

کذا و جمالیست حاجت تقریر بالا جمالیست هر چه بود ما بین افعال و افعال چه رسد و لیکن چه باید کرد که مطرحه با کسی افتاد
 که در تعلیم از آبا سببها ترسانده **قوله** و درین مقام سری دیگرست **از قول** ای صاحبان فراست لطیفان
 این سرکه تم ازین بند جدول و علوم باید بیند که اگر مقصود نیست که بر اصول شیعه معتمدان ازین جهاد بلا واسطه درخت
 خلفای ثلثه جناب تیر بود و در جو البش اینست که امام الامیر رفته یعنی کلینی عوارض حدیث مذکور را در باب من یجب
 علیه الجهاد و من لا یجب روایت کرده چنانچه بالا دینی و بر اصول رفته و ارفع هست که درین از فرجه در حضرت
 مقرر تصویبی واجب گشته و نه بعد و آمده و الا لازم آید و خوب و صد و درجه و قیاس انجاء حدیث امام عوارض
 اتفاق رفته و مذاق پی معطل باشند چنانچه تفصیلش یاد واریست تحت معتمد اگر چه در ازین این مجاهدات
 از انجاء باشد و ما جرین از نیست ما ذون میگشتند و بر عواید میفرستند لازم می آید احتمال دیگر
 یعنی قتال البع خلفای تشریف کتاب باشد کسی از فریقین بدان قایل نشده که حضرت مرتضی بنی وفات
 و سید بنیاه قاتل دیگرین نزول قرآن بودند فانه حالات الناس یکا بعد شهادت موسی النورین قتال برادرش
 قرآن بودند و مذکوب برین تقدیر باشد که حضرت صادق علیه السلام میفرمودند که ما جرین ما ذون بودند یکم حضرت آقا
 علاءه اگر چه از انانی نیست که خلفا بعدین توسل حکم شرعی و ریاضت و سران کار بنده و عمل نمایند تا
 جهل ایشان بر ملا گرد و پس مطاعن شیعه مثل قتل مالک نوچه و سبوسی جناب نایب عاید میشود و ان غیر ذلک
 و حضرت تقریر از سببها برین خیزد و هر اعم که جناب میگردانند این اراده خلفا با وصف احاطه عالم غیب شهادت
 بالفعل با القوه بی نمی بردند و جهل ایشان بر هر کس واضح نیکنند و در انظار است که اصل الاصول تواریف
 چه معاصرت دیدند و اگر چه عاقلین است که خلفا منحنی حضرت مرتضی در بایند و در خلافت آن عمل کنند پس
 تدبیر بسیار بچگونه باعث بر سر سببی و مسخره و بی و انگاه باین مدت و دراز شد و جهل غایب پنهان بر هر چه
 و وزیر که خلفا پیاده از شد که حق اتبع الناس را تحسب کردند و عوان رعان هم رحمت سونفطانی هم
 پیرامون نوبت دیگر و در این مقام بر اهل فطانت بطلان پندار محبت جوید شده اما خیر و ج مقبولین
 بسیار پس قبل ازین سخاوتمندانه تر آنکه هر امام منصوبه بودند بلکه با عرض رفاقت امام معطل
 و صامت و ششند و هر گاه هر دو رای این را میدو و ساقیتم معین شدند خلفا و هوالم علاو اگر مراد
 آنست که جناب غیر بر اصول اهل سنت و وقت خلفا منصف نگاشتند و ششند و بیات خلفا زیاده از اصل
 اصحاب کرام میگردد و در شوبات اغلای کلینا و سستیما کفر شریک بودند پس گویم بی این امر واقعی
 خلفا انجاء را نفس از سببها خویش میدانستند و قوت باز و اعتقاد میکردند و چون بعد مد و وفات شریف
 جناب غیر مرتبه خردینه است یعنی دست از هر دو جهان بردارند و مصداق مسکینا ذامتره گردانند
 انجاء این یاران فوری ندادند و هر گز این تجربه را برای نشان نخواندند و بدو بالا را از غایت بلحاظ شان
 حضرت مرتضی این تعارض را عین درونی و نصیحه شوبات فیتنی داشتند و شریک مهلت شدند که نسبت

بلاد و کارزار و جهاد و شریک نشدن و از مدینه میردن زلفت چنانچه از حق العیال هم طعن مذکور معلوم توان کرد و خود نیز
 اما مقتضای اندیش بر نهی خود بخندید زیرا که انصافیان شنید که ملایک ازین امر خیر جناب میسر بودند که با تالیفی فاروقی دیگر
 خلقا پذیرفته اند و چون جمله اعتقاد داشتند با فضیلت انجناب آنکه صلحی شریف شمر سعادات و توفیق حسنات است
 اما اگر یزید افتاد امر از شریف را کالیستن و وقتشای انما الامور معذ و رغایب و قات و مدینه طبرستان و ان پس حصول
 ثواب بیت ادا و امر مر تقصوی و کوشش و انتظام امور دینی هم صورت بسته و هم اعتقاد با فضیلت انجناب
 و حقیقت خلافتش در قلوب خلایق رسوخ پیوست و منع جناب مر تقصوی فقط در غرضه فارس بنود که وقت غزو
 روم هم منع و انتفاع بطور پیوسته نگذاشت فی فیج البلاغه و ترجمه ما شجاعت فاروق پس جدمی رسید که
 شمشیر از دست بر سر و عمر عظیم معیت حدیثی برگرفت چنانچه جتهد در سابق به تقیبت مختلف بنیر تقریر نمود
 و مزید شجاعت نیز پیوسته چنانست که کسی انکار تواند کرد و نیز که شریف تقصی علم الهدی رخصه ترجمه الانبیا نصیران
 نموده و نهال کافری و ذلک کتابانه انشیه فی ان الواجب علی الزیر ان یعدل فی امیر المؤمنین یذیل نصرة و لا سماعا
 کان بوجه علی طریق التوبة و من انکر ما اظهر من البسائنة و الهجاء اذ اناب تمین خطا و یجب عیله ان یغیر جنابا کان
 انکره لایسا و امیر المؤمنین فی تلک الحال یحتاج الی نصر من یهدون الزیر فی الشجاعة و البجاء انتی مختصر انهم
 یکو شجاعت عمر جمعی رسیده که بر وایات رخصه که راوندی و طوسی و مانند ایشان آورده اند شمشیر از دست
 حضرت قلع باب بنری در بر بوده و انجناب را بدلت تمام بر اصول رخصه مدعیین مزید ولای الهیة تسلیم السلام
 سادرا خلافت بر سر کشیده و کسیکه شمشیر ازین شمشیر پیشه و غا و نهنگ و دریای میجا بر باید و در مدینه تور و حواضر
 او چگونگی کسی حرف تواند زد و کسیکه خود را با کافران و هر حدان دلیل کند و عید او در کانی معلوم هست که چون دست و
 اگر العبادت با دلی گوید که بر بودنی شمشیر بر و جناب میرزا انجست بود که عمر فتح کیش سر راه داشت باشد فلا یذل
 علی المقصود و جوبش تسلیم انکه این امر نسبت لبلاطین این زمان پیش تواند رفت که وقتیکه از دولت ملایک
 ترک سلطنت و سامان ریایا جدا دارند و چون دشمنکوی خود باشند گویا در حصن حصین متحصن شدند و حال فاروق
 با عراف اهل وفاق و اتفاق آن بود که تنها درشت و بجور که جمعی مدینه میگردید حتی که رخصه تنجیدان حرکت را در بعضی
 انشبا بجهت لاف و کرات در مطاعن او شمرده اند بسیار می را در ورطه حیرت غرق کرده و بمقتضای جمیت بهر
 بچشم خود و در کفر غیر نیست که میست مدعی و در چشم دشمنان غارت در رفتار ان دام برده دوست
 سراسی فاروق با چهار واقع و مخالفه مثل کلمه در ایشان پیش کسی که بروائی و جنگ سپر کند و حضرت مر تقصیر
 معاذ الدبدان هیئت مجموعی که در نعره و پروا اهل دانش و منیش دعوی آن میکنند و سر بکریان حجت فرو
 نمیرند در بازار مدینه کشت چنانچه در سحر و حق الثقیین است البته شجاعت او از پایان متور در گزشت با
 و اگر صبر و مقاومت را پیش کنند که بوجوبش برگزشت با ملو و ضامته این مقاله عنقریب می آید انشا الله تعالی
 و این امر خود از کتب شیده واضح است که میسر که در بعضی اوقات از قبل و رخ نکردند اگر چه رئیس قوم باشند و گاه

میر که اگر حضرت امیر شریف بدست می داشت باز هم انقلاب نمی کشید و قول جناب میر که اگر شریف بدست می افتاد چنان گزشت مبطل
این کاست و نیز تقدیر یعنی که بجا او کسی و قهر و محبت اذن و تقوی بود و نه از دست فاروق منظم عظمی بر منسوب منافع لایزم
هر بدست که جناب امیر بایستد که حکم را میسر و موثر قایل هر دو حکومت میداد و بر خلفای این و عثمان و عقیل و بن مکرر معاطله میکرد
و از خدا و رسول و روح مقدس امام امیر هیچ منت رسیدند مقصود ازین نظر آنست که بدانی که هر چه مقتدا را می رود و بصارت الهی حق
حین خلالت و چهره میت و اتباع و سواش طایانی اما فرض معنی دیگر یعنی حضرت امیر بودند که فاروقی اقامت مدینه برگزیدند
و شکوای اسلام از جادویش نیکو پوشش کردن و جمع اسباب مخالفت اعتقاد آن اسلام خلقت الهی عبادت چنانچه از عبارت صوم
کنند و قهر و قرائی متعلق است معلوم توان کرد و عبارت پنج ابلاغه که قبل ازین درین باب استی نظیر آن دارد پس فیض عالمی
عدم اذن بی ثبوت میرسد و مجتهد را دو گوش و یک بینی نمیکشاند و ازین تقدیرات و تقریرات بر اصول شیعه عجب بنماید که در برابر اجتناب
عبودیت یقین از آنها بدو گریز بودند اگر چه دینک محضی و دارک بر تقدیم میرسانیدند و آخر قلابی و وقت یافتند و کسی را
از تقوی و یکن رفته لایق این کار و در این بیکار نه پنداشته آتش پرستی را بر گماشتند تا مهم فاروقی را کفایت کرد
چنانچه تفصیلش در کتب امامیه مثل قادات شیوخ و علامه کلینی و صدوقی موجود پس چه استنباط است که خود استنباط که از
فاروقی است بطور رسد و یکسر و عده ای در لغت و کفر کرده آید اما ایشان از دست ریم گرفته نشدند و در مدینه مخفی
توسط محضی که مدینه با شجاع فیروز رفته نفاق اند و بر کفایت انجامد و اگر علم تقوی بر تقدیر الهی محط بود و گویا خیرای
فاروقی و شکرش بخوانی بجا آورد که به دانستند که قلب مرتضوی عباسی ندارد و بعد ازین در قس فاروقی این غیر
خواهی بکار آید و سر و وجهت بعضی وجوه پیغمبر آید و نقد کفر و فیروزی از دست لولوی لالار و نمایه لاهول
ولا قوه الا بالانیت عالیه که در مجتهدین مرز و بوم مرشد خوان امام محصوم کافی بجا بجا لایم که بفراتین شیخ علی
و فرخ فاطمه جعفری شکیب بران می بود و هنوز هر خفا مشخص نمی مرین بخت ریشل از بجان و دل می خورد و شکایات
که وزی ابن جوزی سربزه دعوی نمود و رجوع با سلیمن که هر چه گوید از قرآن مجید بگوید که از عاصیه بر برگرفت کجاست مثل
که باطل و چرخ و انوب صوتی بنید جواب او که **حرب بکاک جعفر بن محمد** و **اول** و **آخر** و **تیس**
از خرفان بعد از آنکه از چار سوب و چو و چند می تبجو و عرق ریزی و لنگا بونا امیدگشته بمقتضای کل شی می رجوع الی اصل بدین تقدیر
زد و سیکر شجوه ای الکن بکفلا حافظه بر یادش نهادند که در خاتمین کتاب یکایک برای شات انبعی که حضرت امام حسین علیه السلام
بر وایت کلینی استعلام نموده است که گفت که اسامی و جعفر در کتب فخره از آنجا عشره وارد شده چنانچه محمد بن یعقوب کلینی و
روایت کرده محمد بن حماد و حمین بن محمد بن جعفر بن یعقوب محمد بن علی بن اویس بن عثمان بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل و اسلم کتاب محمد بن علی
محمد کتاب مختوم الا الوصیه فقال جبریل بنده و حیک بنی انشک عندا بنیک فی قوله لا شهادة لهم الا سحط ففعل علیه السلام فیروز
و در آن کتاب مذکور است حمین بن محمد بن حماد بن حمین بن محمد بن محمد بن علی بن الحسن الکلبانی عن جعفر بن یحیی ابی و شتر
نفسک السجود فعل علیه السلام ازین قبل حادث بسیار نامیده ام و او که دیده پس همین حدیث بر محمد بن الزنادی که در اینجا
هم وقت بود و بکار چند احتجاج میکنم و میکنم که این بود در خاتم حضرت شهید که بلا امانیر خاتم امام صادق پس این عبارت

استدایه و رو خود را گشته بد و زرش رو در سفر خلفای رسول القلیین چیست فاطمک لواحد او امین و عریه لازم آمد
 قس و بخوش شکان و ابو ذر که رفقه فی الحله ایشان را می دیدین میدانند بعین این دلیل که لا یخفی علی الفطن الفیل
 ایاز حدیث جعفری تقوی و عدالت خلفا و اتباع شان ثبوت رسیده و حیان گشته که آیت معیت و اشتراک دیگر آیات
 مع و شناد شان ایشان دارد و شده و این بزرگان میراث جنت نفوذ رسیده اند پس چنان حدیث مذکور که فکر بر جل فاجر
 دران است بخیا ل خلفا منطبق شود و قبل ازین مگر نداشتی که حضرت امیر المؤمنین و خود تیسری شیعه خلفه را مصداق انشوا
 و کلمه انصار الحاکمات دانسته اند لاجرم این احتمال در روایات معتبره شیعه که می یابیم آن طقه قرانی است زینهار بطرف شکر
 اهل تنبیه دو آیه هم بر میان تا مباد از قصه سگشن سنگ نبند سنگ دل از شامت رنق انکارانان کرده پس بدانکه
 وجوده تا نبی بسیار است مکرر و الا اختصار بحر فی چند خفصا ریگتم اول آنکه ممالک مذکور چنانچه باید در دست خلفا و ائمه
 اجماع حضرت صلی الله علیه و سلم هر سه بار فرموده یقینا که کلید فلان ملک بدست من نهادم و اگر خلفا شافق و کار
 و مردم و فاجر باشند چگونه دست شان دست مقدس فاطمه نبیران خواهد بود و قال الله تعالی ان الذین یتکلمون کلاما
 لا یملکون الله ید الله فوق کل شیء و دوم آنکه بانفاق فریقین حضرت سید الانا نقیض این حدیث را بشمارد
 سخا با اصحاب فرموده و بخلاف منافقان و مردمان و فاجران که احکام شرعی و سعایر شریعت بخواه با قلب
 کرده باشند زاریات و ادن و بفر و با تیران کردن زینهار معقول قس نمیشود و کفایت که ان فاجران سلاسل این
 را ستم زینما سازند و تا زینما زیند و بر لیل مبارکش درواز که میوند و خانه مبارکش را بسوزند و بر عدالت اهل بیت مصرانند
 و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نهی ظلم و عدوان که آنچه مذکور شد حرفی از کتابت خبر داده باشند چنانچه نبویان
 در معجزه اول بر اصول شیعه دانستی سوم آنکه از ارتفاع نور وین در خلافت و هر جواد و اعطای آن بر تمامی بلاد که در معجزه
 اعا و یتکتاب از نامه بزرگوارین امور معلوم و مشهور است نبود دیگر بکبت نور ایمان و قبول اعمال صالحه خلفای شریفه نزد او میر
 کار عالمیان و حجت بانکه الهی را باید و دید که سنگ مذکور رنگه بکر سه ضربا که عبارت از جوادان بزرگ است که شایع
 حضرت صلی الله علیه و سلم بر تنزیل قرآن شریفین بود و نورانیش بر عالم تافته و از خیا هم صحت ظهور یافته که جدا و تاول
 قرآن مجید انجیان نبود که در شبات و سحر فرماید و اگر احادیث معتبره رفقه که در تجار و غیر آن درباره طلعت و غروب
 جناب امیر کیشاد و پیشانی او رده اند و میمیه گردانم خواهی گفت که گاهی نور ایمان معاد الله حاصل نکرده اند و نیما
 اشهره النبی کفایه الطالین من بعد یحکم حدیث امام صادق که در تفسیر امام حسن عسکری است قبول فرموده اند و علی
 مکرر یقین پس چنان شده که معاملات و محابرات خلفا و مقتضای نور ایمان و تقوی بود و لاجرم هر عاقل حکم می نماید
 که انکار از آئیندین واقع کردن و خیال ندان بستن قتاب لاجرم طمانی گفتن است رسیدیم بزرگ حدیث
 مذکور پس بدانکه حدیث طویل است محصلش آنکه امام صادق فرمودند که مردی را بسیاری از عوام اتعظیم میکنند
 و من مشتاق لغای او دیدین عنوان بودم که من او را به نیم داورا نشانند روزی که شتم بر جمعی که گرد او
 ملا و حلقه زده بودند و رجای استادم در وی خود پوشیدیم بعد زمانی متوجه شریابی و عوام متفرق گشتند

من آنرا قدس میفرماید که شست و روکان جناری اورا سبحان خویش خاقل گردانید و دو تا قرص نان و دو دین نیمه
 گزارش افتاد و بر آن فروشی و با آنرا همین طور بدست آورده و در نه شنبه بل می گفت که شاید او را معامله بدین مردم
 بود و ما بشد از بدلی می آمد که برین تقدیر چرا ایش از انا خاقل گردانیدیم می رسا و بیس همه بایشان و نهادن گاه و دفعه خود
 که در صحرا بود و نزدیکش فرمود و حال رسیدیم گفت کیستی گفت منی اومدم است حضرت خام گفت از کدام می گفتم از اهل بیت
 اینجا بصلی الله علیه و سلم باز گفت که این چه حرکات بود که در شناسی راه رو و ایس مرا شناخت و سر زدنش کرد که شرف
 معلم است و تو علم جدا می جو را اگر از شستی و با ونداری که حق تعالی فرمود **وَمَنْ جَاءَكَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَهْلًا هَذَا مِنْ**
جَاءَكَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَهْلًا هَذَا مِنْ جَاءَكَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَهْلًا هَذَا مِنْ جَاءَكَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَهْلًا
 انا و دو جاز یکی با چار دی سقا بل گشت سی و شش نیکو براسی من میو باقی مانده گفت مارت لغوی آتشید که فرمود و اند
 انما یتقبل الله من التقیین الذین کانوا یحسبون انهم لم یجدوا سبیلا یتقون و ازین آیت بدیهه ثبوت رسیده که بسبب تعریف و
 غیره چا کنده و دیگر ترتیب یافته انتمی حدیث الصادق و هموم وی بالا اختلاف البسر الغرض بکر خیال اهل ایمان می
 که خلفا معاد و بعد شافق کافرا فاسق و ناجر باشند و نور ایمان ایشان جهان و حیایان را فرار و کفایت که خلفا
 تصریح سید مرتضی در شانی زنده الاینها می شمریت عز امتک شوند و انقدر زیاده اختیار کنند که صحابه از زید
 حساب بر ندارند و ضاعل اینجا برادر و غیب آن نشانند و فقیهین شیعه فخر ایشان نصایر حضرت و خارج خویش از زندان
 احتمال محال را در باره این بزرگان کنجاندین همانا تعلیم بود میان بی دین و حق حضرت مسیح و حضرت سید المرسلین
 پس نه نسبت کفر و نفاق بسببی خلفای شمرین نواندند نه نسبت نسق و فخر و منکم یجعل الله فیهم من یرحمهم
 من نوبی را اگر اولیای غیابی بنیادش بر پا کردند و غضب حقوق الیبت و تفصیل جناب بر مقصودی که امر
 را با کنجایش دارد و سیار تفصیل حدیث مذکور که در تکلیفی مردیست اهدم بر آنچه مشغول بودم و ان فائده حدیث
 جعفری است بدین الفاظ چنانچه دانستی ان الله عز وجل غیصره الدین با قوام الامان بهم اکنون از عقیدین شیعه
 می پرسیم که حضرت ائمه بدین تأکید دینی صورت لایحه بر اول چنانچه و یا چه کافی بران ششست قطع نظر
 از آنکه این بزرگان خصوصاً امام الائمه بقتضای اصول شیعه بر معطله بودند براسی شان منقبتی نمائند یا اگر خدا
 لغیرت میسر بدین خود ایمان قومها که برده اخروی ندارند و از نور ایمان بیگانه اند پس مزین حیرت نیست که کفنی
 عمو را چه افتاد و علم الردی را چه پیش آمد که شانی و دانند ان حضرت امیه خصوصاً بر معطله و منک العلم را
 سود وین اعتقاد کردند و سیخ حل را چه رود و که او هم بر بجا بدلت سقی و ستانی و جواد ستانی امام الایمه خود
 شده و ابواب فصول و منبع الحق و غیره منعقد پنوده و این احتمال را که ان الله غیصره الدین منصب العین نگذاشته
 و اگر گویند که عصمت ستانی باین احتمال است گویم محال عصمت کجاست و ثبوت آن براسی غیر انبیا محال است
 چرا در منزل تسلیم بقای عصمت بعد از مد و اسر معلومه از امیه بر اصول روضه که تفصیل بر احاطه
 در بشقا و و شتا و جزو ماوی است و بعد و فقط و غضب و نرا الیها از حضرت فاطمه زهرا و بار و امایه و شمرین

کمالا یعنی و اگر عدالت از گناه کبیره نماند میشود عصمت بطریق اعلیٰ بلکه از صفیهم کار و تالامیه عن ایمن
 الهدی و تلویع قطع النظر عن حقیقه العصمه فانها علی تصریح اکابر جمیع شمل اللاء جمی فی جوهر المراد متوالی
 السدالة الکامله بمعنای بر صغیر و کبیر عدالت و تقوی خلفا ثابت شد اگر تب ستمده شما و فسق و فجور کفو
 اتفاق شافی و مایع کتاب خلاصت لاجرم حدیث مذکور صحیح و حقی معین مدعای رفته نیست بلکه چون حدیث
 بخاری خاص است بشخص معین بر مبرور و خویش قرار خواهر گرفت و از آنجا که وصف فجور مناسب یکم مذکور
 و در مبرور و شمول معلوم نوبت نخواهد رسید بخلاف حدیث رفته که بر لفظ مظهر و ضمیرش تعمیم را مقتضی است
 چنانچه کتاب صراط مستقیم که مجلسی و دیگر معتقدین رفته بدان متسک میمانند نظر بدان میکنند پس شیعه را
 بعد از اینها و این تقریر ضرر شدید واقع شد من بعد باید دانست که عقلا بعد از دیدن حاشیه در چهار موی
 حیرت و افتاده اند که امام عاصی مجتهد حریف از تحریر این چند حرف حیثیت اگر مطلوب اینجا
 از حیرت اجتناب ظاهر تواند شد آنست که عموم لفظ فاجر را با ثبات رسانند لعنوا انیکه فاسق
 و کافر هر دو را شامل باشد تا وقت استنای بگوید که از این حدیث که شمشیر بجای رسیده و که
 منادی در چارسو گردانید و عمره فاروق که بر خلافت سینان مختار اندین ندارد و داده ثابت
 که تائیدی از دست کافر و فاسق گاهی بنظور می آمد لاجرم ایمان و اسلام خلفا و نظریات
 و سببه که از ایشان ظاهر شد بمعرض ثبوت نمیرسد چه جای اخلاص و تقوی پس جوابش
 تخفیف و الراجح و رجوع و ضووح رسیده که خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل
 بر ایشان فرمودند زیرا که در غوه خندق نور ایمان و لعان زهد و تقوی خلفای خویش ثابت نمودند
 و حضرت امام صادق ایشان را مورد امانت مناقب قرانی اعتقاد کردند و به بیان اکابر علماء عیان شد
 که ایشان را مافاجر برای شخص معین بوده و رفته او معلوم بکنان گشته پس نسبت فسق و فجور با ایشان و حیرت
 نماند چه جای نسبت شرک کفر و باعت حرکت که چون زهد و تقوی خلفا تبصریح سید رضی و دشمنی و مانعان
 از زهد و تقوی اهل اصحاب بلکه امامان که گشته بود و کاعرف پس نسبت فسق و فجور با ایشان کجاء و او و اگر خلفا
 معا و اندک کافر باشند و اگر کجای یغوس قدس علیه السلام حضرت خیر البریه عموما و عقده کجای جناب ام کلثوم خدو
 چگونه صورت بد و امانت و اعتبار این حدیث پس نزد فریقین مسلم است و خود و این واقع و شرح کتب امانت
 شیهه و سنی و کتب سیر و تلویح بجای خود ثابت و اصل حدیث مذکور و کف و بسیاری از اصول رفته و آیات
 ستمده و تنقید چنانچه باید است که استقامت حاشیه سابق باعث گشتان استعدا و مجتهد الزمانی بر خلاف
 حال آن حاشیه نیز بر همین قیاس باید که در کتب معتصوم و مجتهدین تعلیق بگیرد **وقوله** و قد رضی فیما مضی آه اقول
 لایخفی علیک انه قد سبق فیما سبق من ان ایا و الا و ایش التی اشار الیه ما بذ المنعصف السیّد لا یزال بوجه من یخفی
 علی ان الخلفاء الراشعین خلفاء الحق و انقیادهم و بالجوهر و العبدان و غلبه و حقوق اهل بیت سید الانس و الجنان خدا بکرم

افراد را و امر او خدا تعالی فصل اول عن العلماء و نقل افواه اهل التوکل و قبل یوم الایکون و یسمی علم الذین طلسموا الروافض و در حق
 اسی متغلبه تعلیمون من بعد محضی نماید که چون مجتهد قاصر النظر بتقلید اعلمی امور حدیث شریف را که لفظ امام او نیست
 بنظر مکتور دیده و تصدیقش را در روایات نظر ننشاند و در و دخل این مغلطه افتاد. ه شرح این مجمل از تجر مجتهدی که
 و ترجمه آن را نیز ذکر می نمایم تا مطلب حدیث مذکور در ذهن جامدش در آید و نشاید که بسا حل نجابت بر شد پس بداند
 او را که کتاب کشف الغممه بر زبان مترجم میگویی یا چند شمار و از و بکنون خاطر محمد بن محمد صاحب کفایه الطالب و رنقاب
 علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که این کتاب را بطریقی جمع نموده که سانسید او را از طریق شیعه جاری نمود و بعضی
 بطریق عمامه تا ایضا نموده تا اینکه احتیاج باین حکم تر نشود و از خاتوانی دانست که مضامین اگر چه معقو عیدما باشد لیکن
 طریق عامه انتشار یافته و تصدیق این کتاب حالات امام مهدی نقل می نماید که از ناخجله است خروج مهدی بعد از ولایت
 چهارم به با سنا و خوار و جابر بن عبد الله که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بعد از من خلفائی آیند و بعد از
 خلفا امرا و بعد از امرا ملوک چهار دوره بعد از ایشان خروج میکند مهدی از اهل بیت و مقصودم نیست که مجتهدا کتاب
 او را در تشریح چنین است که بعد حضرت مالا تعال خلفا بهم رساناست تحقیق که جلد مهاجرین باشند که حضرت
 آقا با نام ابرار ملوک چهار دوره یا امام مهدی پس حضرت راشین خلفائی حضرت باشند و عقل مردم دالت بر این میکنند
 که فیض صحبت شریف و دیگر کندگان با گاه الهی پناهی باید و است تحقیق جوده ظهور و بدو خلافت ایشان مطالبی
 روایات صحاح ظل نبوت بود پس از ایشان خلفائی حضرت شدند باز دوره امام الخ لاجرم خلفا را در ملوک امر است
 که از این مجتهد است که محل را من حیث الاحمال و العموم می بیند و بطور علمائی کرتیند و مرسوم ایشان تفحص کردن
 روایات و تفصیل را تا امکان پیش نغذوا شدن است راست گفت لبر و لبر و هم بدیش و دلدار اگر چه رعایت
 سببه خویش را هر گوی میخواند و است و مقوله هر دو دانست که ع کا هر دو لایه و ندان نیست الغرض جمع روایات
 و لحاظ ترتیب و تفصیل این اهل اجتماع است و از نجاست که در اصول می نویسند که محل محتاج باینست و بدون
 طور علم و من تواند شد نیز اهل کلام میگویند که اجمال گوی دیگر در تفصیل گوی دیگر علماء و مجتهد و دیگر اهل کلام است که بدینست
 بابائیات رسانیده مذوبه خرافات و قسوله و اذا صالغ القول از نیار اخیر حدیث صوحنا لیه مجتهد التوکل
 که خلفا فاسق و کافر و بدو خلافت ایشان باطل است معین نیست زیرا که غایه امام که انجی بیست ثابت شود است
 که از بعضی خلفا اتباع یهود و نصاری سر زنند و دعای مجتهد نیست که خلفا درین بغض و اخل اند و ما ملطوب پس
 ثبات و الثابت لیس مملوب و در مقام اهل دانش و پیش نحو حیرت اند که خلفا بنیا و اهل کتاب را از یهود
 و نصاری و مشاثل شان منبر امام صادق بر روایت الطول کشینی که همداش دیدی و دانستی کنند و بدینست
 ایشان را ایمان کامل عنایت نموده بود و مستجمع جمیع شرائط جهاد و دعوت الی الاسلام گردانیده و امام مذکور
 را صلح خاتم ایشان را عذوائی نغذویند که مزیب بران درو هم می نویسد پس خلفای قائم المرسلین را که قائل
 یهود و نصاری و سایر کفار است و خلافت مجوسیان بران بود و از اتباع و اشیاع شان خصوصاً

محققان داشتند که بطریق استغنا گفتند که مجتهدین را افضل است که مرتبه نبضه و تقاضات ایشان از سایرین هم
 در گذشت و اگر سخن بیرونی کنند و گویند که منع اصحاب را بود یعنی که خطاب به مکتوبه اهل اصحاب را بجهت ارفاق
 گویند که اکنون باید مجتهدان را عاقبت اندیش بلاوت کیش را جوابی از طرف حضرت امیر و سلمان و ابو ذر و دیگر مقبولین بسیار
 تجویز کردن و معذرت نمودن تا بوجوب آنکه بنوعی بنا بر قیام آنکه حدیث چنانچه در کتب اهل بیت است اکابر رفته اند
 در کتب و فتنه می آرند و بطریق معتبره و کثیره و عداوت و شهید و روایت می نمایند پس یعنی از این طایفه که مجلسی و مجمع البیان
 طبرسی و مانند آن بوده اند و شیوه و طریقه آنکه راهی حدیث که حاضر واقع بود یعنی ابو سعید خدری رضی الله عنه
 بر تصریح رفته و تابع و اتباع بوده و نصاری در اصل نیست پس خلفا و تابعین که آثار و بوجوب احتمال نیست چگونه
 تواند بود و تفصیل این اجمال آنکه اگر کتب حال رفته مثل تفسیر صریح و تالیفات حلی و طوسی و غیره هم پیدا است که کتب
 ازینهای و رقیبای حضرت مصدق است بلکه از صفیائی شیعیه تمیز است پس اگر رفته و اصطفا پیر و پیروان
 و نصاری جمیع مشیو دلالت و صفوات خلفا را چه نصیر و ضرر اگر منافات دارد و ابو سعید چگونه در اصطفا و اقبال
 و اگر محبت یا است و عقیم بودن امارت را تفریک کنند و از طرفش معذرت بکنند گوئیم این امر نیست با آنچه خلفا را آثار
 قطره از دیواره از صحابه و خلائف صلوات الله علیهم اتفاقا مذکور و رقافت مر تصویب نیز این خیال ممکن است
 پس نفوس کجا کمالی حیرت و دیگر آنکه کسی از علمای رفته در کتابی از کتب جلال ابو سعید را که از رفته اند
 این خبر و نصیر و افعی و در هیچ زمانی کافر نداشته بلکه امام سید و هم امامیه یعنی باقر عباسی و جعفر یقین و غیرات
 ابو سعید را در زمره آن خاصین شمرده که وجوب الحجت اندیش سلمان فارسی و ابو ذر غفاری غایب الامر و با با
 طایفه و بر شریک بعضی نیست که از چندین کاسه طفلای سیه و خلفا با یقین بر طبقه جمیع که مذکور متصور و قابل
 میوه نیز و شیعیه است که آنرا نمی بیند و اندازد چه چنانکه معلوم است و در اوراق جواب الیضاح بسبب و گذشت
 این لازم نیاید تا قبل کلی از مخالفین حضرت سید المرسلین و نه آنکه بر سر مذکور و نصاری رد داده در
 اهل اسلام پیدا آمد و حال آنکه در کتب معتبرین رفته مثل تصانیف شیخ صدوق و تالیفات شیخ طبرسی مانند
 مجمع البیان و غیره می بینیم که این احادیث مذکور رجعت را که با طار مسما علی قدوة المتشعین مذکور این
 سبب و وثایب می نمایند و او اتباع آن شعی می بیند و بر الحاد و زندقه و کتب معتبره رفته شهادت داده
 که خوف فی ذلک لاهل البین حجت ثابت نباشد تا با ضرورت از ابو سعید کفر حقیقی سرزد و الا خبر صحابی
 نفس الامر نکرد و در اکل مخالف نمی بینیم و در اینجا انحاء دیگر است که می آید که صاعقه و ضربت حدیث
 جایگزین و ایای مجتهدین نوع احادیث آورده اشاره نموده ام کمالا یعنی علی الناطقین **قول** و در شکوه
قول عجیب است که مجتهدین رفته نمی بیند عداوت و عداوتی را شنیدیم که مالیه یقین قائلین مشرکین و مجاهدین کافرین
 و بی بی را فرستاده و مایه بود و مذکور نمیکند و خلفای را شنیدیم که مالیه یقین قائلین مشرکین و مجاهدین کافرین
 و بی بی را فرستاده و مایه بود و مذکور نمیکند و خلفای را شنیدیم که مالیه یقین قائلین مشرکین و مجاهدین کافرین

تافته و جناب حدیث ایشان را که بای امام ناطق سبحی نقل شده است و در کتب قرآنی و حدیث رسول نیز آمده است
 پس اطلاق لفظ جبر و جبریه در حدیث قرآن و حدیث کرون و شریعت و دین را بر همه زدن است و عقوبت
 اتحاد و مجمل و بزرگ و مضی بحق فرع اعتقاد و تشیع است که بر مقبولین رفته چنانچه باید بشمارد و کتب معتبره و نشان ایشان
 گرفته و متوجه خلفای راشدین نزد همه کس بگوید و پیوسته **قول** خدا و نه انکه آن **قول** در فهم این حدیث
 خطای عمیق حیوان را لایعلم را میسر دارد و شرح این بهم نکه مقصود او از و اگر این حدیث البطل خلافت خلفاء
 نبویه مطاعن ایشان است که کرون و بغض همه ذکر و زیدن و از عبارات غامظه حدیث ثم تطلقون الی المساکین
 المهاجرین بر هر کسی از عقلا هویدا است که این تجاسر و بیاعتنا و کما مجرین نیست بلکه دیگران و دیگران
 مبتلا شوند پس نتیجه مذکور گویا برآمد نیست حال احتیاج و استلال او که زینهار بطوری مربوط نمیشود و قطع
 با آدمی خدا گفت مانده این حیوان بگوید و راعده و ستار و تشیر بر دوش بگذراند که در همه اسباب ملک هستی
 او که هیچ چیزه بینی حلال جز خوش و بهیقت اینست یعنی بنده مذکور از قد مالی تحت بدین و تشکیک شیعیه این
 رئیس المتنفذین را بحیرات رسیده که در اثبات کفر و نفاق خلفای راشدین و معاذا و دست نشست
 و از اگر زنده و از غایت کوتاهی اندیشی و کافری و کفر و ملاحظه قیود و الفاضل نموده و هیچ ندانند که گنجایش
 بکجا میرسد و آتش کجای است و حرفی از هیچکس نگویم که هرگاه تصانیف کلبی و صدوق و طوسی و قدوسی
 ایشان را در هر کجای و خلاصه و فائز موضوعه را در تالیفات ایشان بینی با حدیث کبیره و روایات شیعیه و خوا
 یافت که از حضرت آدم تا حضرت فاطمه کم کسی از جماعات انبیاء و رسل باری که حد و حجاب حضرت امیر مومنان
 با نذر و خود و احادیث اسلام نیز در اول منزلت حضرت فاطمه زهرا خواسته انیک عیون اخبار و مناقب و مناقب
 که رفته جامع آن هستند و تا ویلای الایات که در حدیث قرآنی یا حدیث اهل بیت رسول ربانی در آن مجعول است
 و الا لست بطنی برین مطالبه و انکه کمال ایشان بقاصبین و فاضلین کشیده بلکه از حد و عدوان و طغیان
 بهم در گذشته و با شیمه که درت و غیاء و جبر و انکار این بزرگان بار و اثره صفوت و صفای بیرون نباشد
 پس فاعلم که بعد از تسامح جسدشان هم که در چرا خلافت و امامت بیرون رونده و سلسله الالاستحقاق
 شوند و انفاق باید که اگر ازین احادیث گویا ثابت میشود که بنویسد و در حدیث و عثمان و عصب خلافت خواهد
 که جسد اهل بیت خود بپزند و خلافت آن احادیث که بر اساسی مقدس انبیاء شامل است قطعاً و یقناً و
 احتمال دیگر ندارد و اینها که شنیدیم بعد از فرض و تسلیم انیم یعنی است که خطاب حضرت رسالت
 با حله اصحاب اتفاق گرفته و الا محتمل است که خطاب با مومنه و ضعفای باشد که عبد الرحمن بن عوف
 که از ملازمین سید الانبیا بود و اشارات سید کائنات را گنجینه می فهمید و در نه از طوت سان کلام
 مذکور او را می نمود و عقلا کی تجویز کنند که مهاجرین حقیقی کافی شرح الکلبی لفظ و بدین چنین باشند
 و مصداق بیرون الفردوس شبها و جعفری شوند و الی غیر ذلک من الالباب و مخفی مانده سید

مجابهم عن القبولین جوابنا من الانصار فاللهما جری سببا لکلفا والراشدین و احادیث بنا بعض و تناقض
 و کتب رفته مثل بحار و غیره پیش از پیش مروریست و از اینجا است که در عین رفته مثل علی و جانشی و غیره
 و تصنیفات خود میگویند که مطاعن صحابه روایات فریقین ثابت میکنند بلکه متواترات و اگر باین اجمال
 نمیکند برای اشباح و از عبارات جانشی که در موارد مجابا تصریح برین مدعا نموده نشان میدهند
 و در آنچه در سابق در جلد اول گذشته بمقتضای آنکه تفصیل رنگی دیگر دارد و قناعت نمیکند از آنجمله در
 ورق پنجاه و سوم میگویند که امامیه که مطاعن اصحاب ثلثه و اصحاب فی الجمله را مذکور میسازند و آنرا
 ترجیح میدهند بر روایات فضائل آنها که بطریق سنن دار و شده بحجت است که بسیاری از مطاعن
 مثل گریختن از جهاد و شکستن نماز جماعت برای امر مسل و دنیا و طعن و تشنیع نمودن آنرا مرتبه فساد
 را و امثال این از قرآن و حدیث متفق علیها که بدرجه تواترات است و پشت می سازند و اگر آیت و سیاق
 نباشد مطاعن آنها را که متعلق با اعمال و اقوال ایشان دارد و آنچه بدرجه تواتر رسیده و سنن را و در آن مجال
 شکی و هیچ نیست بقید قلم می آرند از آنجمله در ورق شصت و شصت و سوم می نویسد که جواب دوم بر سبیل حل
 و آن نیست که دانشی که امامیه هرگاه بر سنن احتجاج می نمایند بر قبایح اعمال و خصمال اصحاب ثلثه ثابت
 نمیکند بگرنه متفق علیه بین الفرقین و از جمله سلمات و متواترات انتی بلفظه و بر همه کس عیانست
 که این طعن را شیخ علی در کتب کلامیه آورده و مذمت اصحاب از آن بزرگوار ثابت نموده و حال نیست
 که اطفال و بلبان این فرخوقات بیوده را بناخن و انگشت فرسوده اند سوم آنکه ترسیدن عبدالرحمن
 از عقبات قیامت دلالت بر آن ندارد که او در حقیقت مجتنب بود و از این حد و تناقض ضد و براف
 زیرا که خوف برگزیدگان حضرت که با بجائی میرسد که عذاب اخروی را بذات خود و حضور می بیند و اموال
 و شاید بقیامت را خاصه بیامی خویش می انکارند و یاد داری یا ندانند که حضرت معصومین سکین چشم
 و اسیرانامه روز بر نفوس مقدسه ایار میگردند و می ترسیدند که مبادا اعمال ایشان مذروه قبول
 نرسد چنانچه عبارات کتب رفته بیا داشتند تعالی و بسط و تفصیل این امور و رفتی الکلام است
 امیدوارم که نزد وی مشهور گردد و مطبوع شود چهارم آنکه بسیاری از تابعین باعتبار زمانه که
 مصدق متاخر و تمام شدند و در آن وقت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حجة الوداع خوانند
 و انقسم احادیث را از شافری فرموده اند پیدا شده بودند که مال شان هنوز وحی الهی بر حضرت رسالت پناهی
 کشوف گشته بود و این کمتر از آن می نماید که مراد از حکم در آیت تطهیر مطابق روایت کلینی بزم امامیه
 حضرت آمده بودند تا حضرت صدیقی که بعد صد سال بوجود آمدند پیغمبر آنکه امامیه این اتفاق
 بر عصب خامت حمل میکنند چنانچه از کتب کلامیه و احادیث ایشان پیدا است و این امر بجز و قات
 حضرت سید کانیات بود و بدو علم ایشان و از پیشت عیان گردید که تناقض بعد از فتح مدین فارس و روم

بریدند پس لامحاله محمول خواهد بود بر گفته اکثری مستخرین که باعث خانه چنگیها گردیدند و یکی را بر
 دیگری برانگیختند محمول بر مهاجرین نصار مدوح حضرت سید را و آیات بنیات ششم آنکه تبعیج امام را
 در محمول خلافی در آن نیست که جمیع معروف بلام جنس سبوی محمود آمل است اگر سبوی و لا بخا باشد و هرگاه
 امر محمود نباشد البته برای استغراق خواهد بود و غیر از واقعیه ابو باشم کسی مخالف نیست منقسم آنکه مردار
 حمل بعضی بر گردن بعضی است که مهاجرین را با هم جنگانیدند آنکه تحریص ایشان بر قتال بغات هم جایی خوف
 و خطرست و فیه من المفساد لا یجنی باید که اتمیقات را ملحوظ داری که خیلی بکار خواهد آمد بانی ماند آنکه رئیس
 المنافقین بسبب جث باطنی تعزیری سملغای راشدین نمود که خلفائی پیچاره الخ حواله بشان آنکه جناب امیر
 از غایت خیرخواهی و دستورهای جدای ایشان در اکثر واقعات توجیه نمی گردد چنانچه بالا گذشت که در جنگ
 فارس حضرت مرتضوی بدلائل ساطع منع فرمود و اگر عدم حرکت از مدینه طیبیه نسبت مذکور لوده شده
 اکنون این تعزیر را یکا یکی میکشند باجماع خلفا که قبضه ششم بدست گرفته اند و از دارالاماره حرکت نکند
 بنعم ایشان در حق بقیه اولاد مجوسیان سیدین تکلم یکجمله مسلمان کمال مراعات و عطف است شد و الا تاسی
 و نشانی ازین دریافت در جهان نمی ماند و با جهاد کافی و مجتهدانانی نوبت نیز رسید از غرات حکایات
 است آنچه در اینجا تحریص قدوده الاشقیاء بیاوم آمده که ظریفی در دودمان امر از سکنه دلی در فیض آباد
 آمده بمحمد بعضی علاقی متوسل شد و از جهت نقصان محاصل و بات و بقایای از سر کار جنا طایفه
 محسوس شد تا بدستگیری بزرگان فقیر مخلص یا فتنه بصحبت محمدالدوله سیر می کرد و میانه ایشان مطالبات
 میرفت تضار از دوزی قطعات تصویرات از نظرش میگردید و چون تصویر امام ابوحنیفه بدشش افتاد
 بان ندیم گفت به بین امام خود را که پیرا چه روشنی مشغول است و درین امر معنی نیست که اکل حلال است
 غریب نیست که در پیمانش خیانتی دارد پس پیرا چه را که کوچک می باید گفت اینجا و مدون است امام ابوحنیفه
 ازین جهت در حق شفا حساسی عظیم کرده ورنه که طویل از کاسه می نشان و یکدست دبا نیمه کشیدی که خلفا
 را شدند رضی الله عنهم چون مصلحت دینی مقتضی میشد تا بلاد و در دست میرفتند کرایه میکنی و روایات
 مورخین معتبرین اعیده که چون الوعید که نوشته که نصاری شام آرزو دارند که شامل خلیفه و
 رمین را چشمیم اگر بکتابت سالی منطبق شود مقابلدر یا ست و سلطنت بی استعمال سیف اتصال
 با و تقوایض غلام و الا بعدد جنگ برانیم فاروق اعظم چون بعد از قطع منازل بیلا و شام نزدیک شد
 رؤسا با استقبالش کوشیدند و ابو عبده نزد وی حاضر شد و از لوازم سلطنت آگاه گردانید معروض قبول
 نیفتاد و آورده اند که وقت قدوم در شهر نوبت سواری غلام بر شتر بود و فاروق اعظم حاضر ترش میکشید
 و روسا و غلام و ترحم افتادند و سپاهان کشیشان تنها آنجناب را طلب کردند فاروق کمال جلالت و تهور
 کسی را از رفقا همراه نکرد و تنها نزدشان تشریف بر و علامات را که علای نصاری در کتب قدیم بود و دیدند

همه بطریق یا مقصدی یا بکمال راجع است مبارکش سپردن الغرض اقامت و تفتیش ایشان همه مذکور و حاصل
 بر معنی مقتضای اقامت بود سفر نکردند و هرگاه اقتضای سفر کرد و حاصل را بفرستگاری پیاده نوسیدند علاوه کتب
 کلامیه و مذاهب فریقین مثل بنایه امام رازی و فصل در ریاض شرح موافق و صحاح و طوابع و طحالی بر بعضی از آنها
 این کتابها و شرح مذکور بخیر از علامه توشیحی و شیخ علی و شرح باب حادی عشر و منبع الکرامه و سلامت
 و بیخ الحقیق و احقاق و حلالا سلام و مسالک بکار و مانند آن بطلالعه آوردم و بیشتر از مطالب
 و مباحث این کتب در ذهن و دلم یاد نمی آید که محبت امام را و جهاد شرط کرده باشند شانی ثنائی و کتب اربعه
 هم نیکای حضرت از این شرح و تفسیر و کتب و طالع اقول در اینجا با اختصار جدید و تحقیقی شنیدیم
 ریکه لایممه ضمیمه است که قبلاً در رساله حدیث الخوض جمع کرده و در کلمات سائیند و لا تقدر علیهم قنونی و غیره
 کمتر درج روان کتابی در عهدنا و قد بود و مسالک الخی انقلابی از دستها چیده شده است که کلام گذشته ام و بعضی از این
 ترا حضرت بکرم خود از خود اجتناب و بلاعب طایفه استند و توفیق دارم با علامه بزرگوار این بیانات مرقعه بر علی
 که شما و آن حضرت صلی الله علیه و سلم دلیل کلمه و لا و ضمیر علیهم و قرآن عقیده نقلیه حالمه و مقالیه بر مجموع شده که
 احد واقع است بحیث لا باشد فرو و احد و ابوبکر صدیق نیز در مجموع اهل اسلام شامل شده که با و انظار هر مولف و یا
 در بحثهاش با بعضی از اصحاب با نیات رسانیده که ارشاد این حدیث قریب زمان حلت شریف اتفاق افتاد
 حیث قال مخفی فانه که شما دست پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر می شد بعد از آنکه از دیک بر زبان حلت آن فر
 از دنیا بود و چنانچه تصریح کرده بان شیخ عبدالحق و دیومی در مدارج النبوت باین عبارت و چون از اینجا برگشت
 و از دعای ایجاد و اموات فارغ شد صلوات بر محمد و آله و ائمه و انصار فی ذلک الییا فی فی موضع خود و بیانات
 انبی صلی الله علیه و سلم همدا و احد و انقلاب و لا و شهد علیهم فقال ابوبکر انسا با و انهم با رسول الله سلمنا کما سلموا
 و جاهدنا کما جاهدوا فقال البی صلی الله علیه و سلم علی و لکن لا ادی با تحذرون بعدی فیکل ابوبکر قال انما کان من بعدی
 ثم رجع الی المنزله و ظهر الخمی ثم توفاه الله بعد عده امام اسمی کلامه بعینه و بلا شبهه درین آوان کثرت اهل اسلام نسبت
 مبسوط بر اید و وصف بمرسید و جفا و اعاب غیر درین زمان ابشر اسلام مشرف شدند پس سوال ابوبکر صدیق
 که بتور علم او حدیث الخوض در خیر منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند فقط از شخص
 انخوص اصحاب کبار و انخص چون سید النبیه آنست که حال سلام و جدا و شما معلوم است ولیکن حسن
 حا تمی افراد شما شمل جمیع افراد و شهدای احد که بضموم قرانی جتی باشند بنفین نیست محتمل است
 که درین سلسله حدیثی سفر نه ازین لازم نیاید که حضرت صدیق و دیگر خلفای راشدین بعد از حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم متصف با حدث گردند و پسند انیم یعنی که حدیث انخوص بعد از فقه شهدای احد است
 و طالع بعضی از اخبار فریقین است و ذاتی از چهار بابا و قریب و اماست صدیق نبایه عن النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم فی فقهه قدرت قبل ذلک العقبه مدعای مولف که ارشاد ابوبکر صدیق و دیگر خلفای

را شدین امت خاصه ثابت نشد و آنچه ثابت شد دعائی موهبت نیست من بعد التماس است که اگر محاسب
 حال امر را تباعدا و اندازد که غیر از ابوبکر صدیق و شریک و از آنجا مصیبت غفلت نگیری از اصحاب و رواقه دعا
 بر شمع دعا و امر محاسب بنویسد که باید هرگاه همین کلمات صرف تیغ فرقه نمیزد غیبت و مصیبت محاسب بحق
 محاسب و من ضایع اعاده فرمودند پس باید که بدلیل این حضور اثبات فرماید و اما اینکه اقامت اوله متوالیه
 احتمال راجع وطن غالب همین است که بتولیدین ساسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان رضی الله عنهما که در آخر عمرش
 تنبوهی شرف حضور داشتند نیز محاسب باشند و آخر وصفت عنوانی اختیار اسلام و تکالیف شرعیه جدا و البته
 بر اینها هم صادق می آید پس اگر ثبوت احداث برای جمیع افراد فی الطین باشد حتی یزید منته احداث الخلفاء
 الراشعین مقبولین امامیه بلکه سر و قدر ایشان نیز از دست مبروند و اگر خطاب بعضی دون بعض باشد که اگر
 المصطفی پس با سبکیم که محتمل است که مورچه دیش الحوض مراد خواند بود و تغییر که از آنها بلفظ رجال و اشیاء
 و خول ابوبکر صدیق و اما مثال ذکره و لغات محدثین مثل افادات حاکم لغوص تعلیمه بر آن موجود است که ابوبکر
 صدیق و یا غیره و بگویم صلی الله علیه و آله و سلم از مره سعدیق حدیث الحوض خارج اند و از جمله حدیث
 ام المومنین ام سلمه است رضی الله عنهما که امامیه بکمال انش اعتراف ساسانی دارند علی نطقه بعض المحققین
 انه قال صلی الله علیه و سلم یا ایها الناس انی فرط لکم علی الخواص و ان سعة ما بین الکفره الی الحجة الاخرة
 و انتم یوم و انی راایت الناس من امتی لا و لو امتی خرج علیهم جل قال هم عینی ثم اقبلت زمره اخری
 که در کمال غلام نعلت منهم الا کمثل بل النعم قال ابوبکر لعلی بنی امی الله قال لا و کذا هم یخرجون بعدی یصلون
 و یسبحون اللهم عری مستلزم تناقض و تجاوت اصول فریقین است که ما عرفت و سببی بعد و تک مفصلا
 انشاء الله تعالی گویا و بی این سوال ابوبکر باشد و لاسم که بدلیل سوال و جواب مذکور ابوبکر صدیق و در حد
 داخل گردد که قبل ازین و استی که شایعه مصیبت متکلم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمیع غائب
 صل میکنند و اس حضرت امیه را بر نعم خود از لوث حصیان منوره میدارند و البته این امر بدون مساعدت
 محاورات عربا مکانی ندارد و در ما نحن فیه که جمیع افراد اهل اسلام عموما در ضمیمه متکلم مع الغیر شد یک باشند
 احتمال توجه اصل خطاب با آنها و با کلامی صدیق و ما شانش از جواب بتیین خاتم المسلمین پیروی نظن بلکه
 یقین نیز ندانیم که لغوص هم از خبر صادق موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق از این جهت
 احداث و بدعت نماید و بسیار است که خطاب بدو جامعیت کنند و مراد و حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین
 امامیه مثل طبرسی و کاشانی و غیر هم نیز نوشته اند که رسل از غیبت جنیان نیامده اند و لاسم که حق
 تعالی در کتاب مجتهد خویش می فرماید که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** پس در اقیاس آیات دیگر
 پس و خول صدیق و رجاعت متصفین با احداث ضروری نباشد از آنکه سوالش از جمیع افراد
 است بوده جواب آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم مستلزم حد و احداث از نیمه کس نیست

وایضا محتمل است که وقت و عابرش مدایع بعضی از جهات اعراب نیز حاضر باشند که شران اینها
 آنها مخفی نبود پس خطاب سومی صدیق اکبر و حضرت امیر و ابوذر ثانی شد لیکن مراد از این مصدر احداث و بود چنانچه
 از انشای آن مرودم است و و انشتی که مولف مدعی تقدیم حدیث الحوض بر حدیث و عاست پس چون خص
 یوحی یا امام معلوم بود که بعضی از صحابه غیر مشهورین مصدر احداث خوانند اگر چه احداث معلوم نباشد
 لهذا انتخاب بقاء و تسلیع مضمون را اعاده فرمود پس درین اسلوب خاص که خطاب خواص باشد و در
 جهات باشند نکته زیادت خوف و تردید نیست برای آن جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را پیش
 میفرمایند و اسی بر حال ماکه هنوز کمال ایمان و اخلاص نرسیده ایم و منوطا بود بدراجات اخروی عدم ارتکاب احداث
 و بدعت و بجا آوردن اعمال صالحه است یا قیامه خلایان عوام که خطاب در صورت کسی است و مقصود
 بر زدن دیگری صاحب بنار بکسرت و وقوع آن امر در محاورات عرب اقرار کرده و مفسرین فریقین هم نموده
 که خطابات الهی که در بعضی از آیات مثل قُلْ لَّيْسَ مِنِّي مَن كَفَرَ مِن بَعْدِي وَكَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاعْلَمُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ خَلَا مِنِّي الشَّيْطَانُ وَهُوَ يَسْمَعُ بَيْنَ يَدَيْهِ يُعَلِّقُ السَّمْعَ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُ وَكَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاعْلَمُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ خَلَا مِنِّي الشَّيْطَانُ وَهُوَ يَسْمَعُ بَيْنَ يَدَيْهِ يُعَلِّقُ السَّمْعَ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُ
 لیکن غلطو تنبیه و تزیین است و این طریق انشائی الزجر است بر تشوقه بخیر روشن است که چنانچه نزد
 اهل سنت عصمت انبیاء بر جاسی خویش منصوص است بنیاد عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز منصوص
 قدس بر و العجب کل العجب که علمای امامیه مثل ابن سوال و آله البکر صدیق نموده زبان ابوذر عفا
 در بعضی از احیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدح متاخرین حکم بجهنم اخوات
 نسبت بخود فرمود ابوذر بنزد و عرض رسانید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هرگز نیست چنانچه تفصیل این
 ماجرا در مسکات خواهمی و دانست انشاء الله تعالی و احاطا که ابوذر را رضی الله عنه حضرت امامیه درین خطاب و در
 نمیکند و از اخوت اسلامی خارج نمیکند و اندرین مقام احداث را بر ذمه ابو بکر صدیق ثابت میکنند فاعلموا
 یا اولی الدار البصار یا بحکمه حالیا علمای قوم ابوذر عفا را منصف باخوت اسلام ندانند و ذکر جماعت که در حدیث
 مشارع براسی متاخرین منقش شده و در روایات امامیه خامه کثرت تمام مروی گشته از ابو بکر صدیق و سایر
 ابو بکر صدیق هر چه خواهند متوجه بآن شوند و الا جواب اینان هم فرقی نیست که در جواب صدیق علی و لیکن لا اورد
 ما تحت ثوبن بعدی ارشاد شده یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن تعلیمم که بعد از من چه احداث منزه خطاب
 از سوال ابوذر که بعضی در نفی اخوت ابوذر است که اسامی معذک جمله لا اوردی که مضمونش یعنی در این
 احداث است بر اصول فریقین آبی و مستنکاف از حمل انجیدیت بر خلفای راشدین است اما بر اصول
 اهل حق پس از آنکه خلافت آنها منصوص قطعی مرضی جناب نبوتی بود چنانچه توفیق آن در ماسبق
 گزارش یافته و اینهم از نو حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تافه که برگز ابو بکر صدیق و دیگران
 با جملع مرکب مراد حدیث انحصار نیست اما اصول امامیه که موید بلا لعل عقلی و نقلی مثل اصول
 انجیدی باشد پس آن نیز موکد و مشبها اصول انشاست چنانچه اینهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول

موضوعه اما میده خاصه پس بنائش در مسلک آخری آید ان شاء الله تعالی و خلاصه اش انکه پیغمبر صلی الله علیه
 وآله وسلم حکم قطعی حال احداث و بدعت این بزرگان بتفصیل تمام میدادند نیست پس چگونه مساوی انداز کتاب کذب
 در سبب و رایت از نفس نفیس خود فرموده باشند با انکه انتیة نزد جمیع امامیه خصوصاً در آن وقت انجناب را جابر
 نبود و کما عرفت سابقاً پس معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نظر بعبثت اسلام بعضی و عدم استقامت
 با احتمال راجع ارشاد فرمود که درین سلسله احداثی حدود و جواب یافت گوهر معلوم بنائش انکه شایدهی حریفی چند بود
 از آن کتاب که از مدت دراز تصنیف کرده و نزد خود نگاه میدارم و با آنان قیصر و طبع آن حسرت می ورزید و از خود
 و موافقین این باب مختلف میگفتند و از بسط و تفصیل آن غیر از حافظین امر و کالمین این و یا خبری ندارد و اینها
 که بعد از این و تا اول این کسی از عقلا نام تالیفات نمک او یکبار اقبال که در گردآوری روایات و تأیید آنش بهر کتاب
 مذنب خود جامع کرده خواهد بود و از خود که بر دیار خود نشود و قولی که مودعا نمیشود است آن قولی این معنوی
 از رساله مخصوص معلوم مشرفی است و جوابش بتفصیل تمام در کتاب موضوعه و بعضی منتفی الکلام میسوست از همان کتاب
 در اینجا هم نظری چند می نگارم و بعضی از امور مناسب حال و بهایم می افزایم گوش دل باید شنید که معمول مولف سال
 چنانکه دانی بران قرار یافته که در مصر و هند و خلیج و یمن و آفریقا و هندکای نماید که اورا از بی بیات بهم فریاد و فتنه
 رو میداد و در خدیث چون لفظ احداث استعمال گشته نموده است که این همان است که در بعضی الموضعین معنی یافته
 استعمال یافته و لا نسلم که هر جا که لفظ احداث استعمال یا بدوا و از آن طریق که معنوی باشد که تبدیل و تغییرین
 تعبیر آنست که در سابق جمیع قلمو یافته و بهر طور و زمانه که این لفظ را بسیار از بزرگان دین و دینی خوشتر
 بلکه انبیای سابقین تصور و اندیشه چنان تقسیم احادیث و سابق گفته شده لیکن برای تنبیه مولف باز ذکر بعضی
 و اعاده و تفسیری دیگر مناسب می بینم نخستین حدیث حدیث امیر است و قدیم قبل و تازه نیست که در کتاب
 مستطاب از آنکه لفظ احداث خلافه الخلفاء و می استعمال بسبب این تغییرین و بیجا قال قام علی فقال خیر و لا اله الا الله
 فیما یؤکف و غیره و اما تعدیه تا بعد از آنکه بعضی از امامیه با بشا از آنجا ندیده اند امام باقری است که گاهی
 در کافی روایت کرده و در سابق گفته الفاظش نیست عن ابن یعقوب قال سمعت اماما یقول علی علیه السلام
 ینقول و یروایع بدیه الی الساری لا تخفی الی نفسی طرفه عین ابد و لا اقل من ذلک فاما کان باسری من
 ان اخذ له مع من جواب حیثه ثم قبل علی فقال یا بن ابی یعقوب ان لیس من متی و کله الله تعالی الی انفسه
 اقل من طرفه عین فاحداث ذلک قلت قلیح به کذا الصلح ان الله تعالی لا و کذا الموت علی کذا الحال کان
 لم یکن و از جمله ادب ترجمه بکار و دیگر گشت معتدیه قوم و ریافت میشد که لفظ احداث بهر یک اولی استعمال
 یافته و الی می باید که حضرت مولف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام اعتقاد داشته
 باشد هر گاه حال لفظ احداث با ما و پیش فریقین معلوم کردی که ضرورتیست که به تغییر امر و نبی معمول شود
 ایس برای من عاریت برگزیده و حدیث الموضع و متعین به تبدیل و نبی نتواند شد تکلیف که در حدیث معتدیه

دارد شود که بدو پنج شوق و احدی از ایشان که نیز در وقت حرام بیعت کردند و دیگر مناقب وی نیز در او اوقات
مستقره منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم او مثل اهل اصحابی باشد چنانچه است لعل آنکه
غضب بر وی مسلط شوند و او را بدو پنج شوق و هر گاه خود بخوبی از آن فراموش کند که برای بن عازب از آن کارهای
اهل سنت است و اهل بیت رضوان الله و در عهد خلفا و بعد از آنکه از کفار نمود و پس شجاعت اعدا ابوسبی اوسینه
و عوی ترک خلیفه بخت نمودن فرغ ان خواهد بود که جناب امیر خلیفه بلا فصل بود و بدو و این اعتقاد و او
و این امر را نیز مجتهد بلیلی ثانی بگوید که ما بر کابری اهل حق حجت شود بلی حجت باشد الهی و نیز مجتهد قایم است
و آن انیکه صاحب رساله حدیث الکونین با جماع علمای خود و برادر بن حازب را از عارفین حقوق اهل بیت
میداند و از بعضی اعتقاد میکند اکنون که ما نگردد آنکه حدیث اعدا و حق خلفای راشدین و اهل بیت
و نشان مقبولین امامیه از نسبت اعدا پس ارفع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت بدل جبر و بار و نیز
عازب و بری بود نشان از قیام و سرپرستی در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت و اقصای حدیث که
حضرت امام مخفی ثانی یعنی شیخ علی خواجه الله تعالی با عماله مثل خدای عید الله بن زیاد و عماله و خلفا و اعدا
فی معرفه الرجال من مذهب شیعه است که اهل بیت را بر این عازب مشکوک و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا
علیه السلام فی کتمان حدیث العذیر نعم فاعلمی است و با حفظ این اگر چه بدنامی مرتضوی شخص مذکور بمذاهب کونین
مبتدا گردیده و لیکن با معاشی امامیه بنصیر علمای اعدا و نیکو و حسن اوداریم و چون و دل شکند و میکند
و الحمد لله که کلمه حق بر زبان مجتهد و حق مقبولین آسانی جاری شده که سواران ترک خلیفه حق بعد از اعدا
اعدا نمود و نیست رسوای مقبولین امامیه زمان تحمید بن ایشان و حاشا که برادر بن حازب که آنکه
اصحاب است و اصول ما چنین باشد پس مقام آنست که از قایم باشد و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا
پای خود را نهانند و در روی مناظرین کردن بمانند و لیکن کسی که حلیه با بسیار از خود و خود
خدا و اهل اهل اردو و در شکوه شریف است و اهل این نیز از جهان مضامین مبتدا و سرور و است
پس جوابش از کتاب موصوف بطور اقصای نگارم که چون در قرآن مجید و حدیث شریفین بر حاشی
ناب است که حضرت مقدس انبیا و رسل علیهم السلام با و صفت بکمال قرب و مرتبه جمعیت خود و
از وی زاید از حد تقریر و تقریر برداشتن و بسیار از ایشان کمال سنجی ایشان را در تعالی شب و بچه کار و
سیری بردند و از حق و عذاب الهی چنان گریستند که بر حصار نامی ایشان در زخمهای پدید آمد و حق تعالی
با بجا و حکمت قرآنی خود و خشیت ایشان را حکایت می فرماید و از جناب خاص می ستایند و
احادیث شیعیه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جنهم افزیده شد کاهی به تبسمشان نشاند
اند و بعد از این روایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین فرموده که اگر کسی اعمال با عظمت او
و پیغمبر حاصل باشد باز هم باید که اعمال حسنه را حقیر و اند و از عذاب و احوال قیامت امین مانند

بلکه از سجده و انشاء الله تعالی هویدا و آشکار ظاهر شد که خود حضرت خاتم النبیین میفرمود ای کاشتر
 من و حتی می بودم ای غیر ذلک پس حضرت مولف بحسب خوف و حشت فاروقی آنچه در بی مقام گفتگو کرد و چنانچ
 از قانون اسلام و شریعت خود ابرو و با اصل مذنب تشیع نیز مخالفت اقتاد و بر آنکه در کتب سیر و احادیث مثل شیخ
 شفا مذنب رنغه و قدیریه بهمین شیخ نوشته اند که انما اعتقاد دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و با
 انبیا و مرسلین ضرور است که عذاب و عتاب الهی تا وقتیکه در دنیا باشند نمی ترسید به باشد خواهی
 جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذنب ایشان لباسهای گوناگون پوشیده
 و در هر بار و جزان بزرگ مناسب ظهور یافته خود با ثبات و ترک و اخذ بعد نباشد حتی که اجماع حضرت مولف
 و برادر و میرزا یعنی فاضل اخباری و احمد قاضی اصفهان بعد از خرفشا ایضا و در یوفه گری از خدمت علمای مامول و اخبار
 به احتیاطهای ایشان و بیان معنی خاتم تجریداً لفظاً بطوسی بلکه تحقیر و توین مبدل بران قرار یافت که خواص
 ایشان درین کتاب و طریق پند و مدار می پیاید و برهه و اتفاق میرود و دلش چنینی دیگر و بر زبانش خبر می دیگر است
 پس اول چند سی از روایات دیده باشند که ترجمه شان دلالت بر غلبه رجای حلقه داشته باشد با اعتقاد و مزبور که در
 شروح شفا مذکور است فاضل شده اند اکنون که غلبه خوف و حشیت از بزرگان برآمد مذنب باین مذنب گفتند
 که غلبه خوف از عذاب کفو و اتفاق است پلیست بهتر بخشم عدد و خود بزرگتر غیب است بلکه کل است سعدی و در چشم
 و شنیدن فالست بهر علامه می توان گفت که آنچه جناب سید اسامه بن رضی الله عنه و عن ابائه اجمعین مع
 کامله میفرمایند که گام من در جبهه شیطانست دلیل بر آنست که عمل را اعمال انجناب بر این قبول نمی گشته پس
 اعمال شرک را هم کدام است که محبت صد و آن شیطان را بر خود ماکم و خود را محکوم و اصل الاطلاق می شود و چرا که مال
 طبیعت خاطر دست به بیعت کرده و در دانیان و از ساخت بلکه بیعت را بر استدعای آنها مقدم داشت تا آنکه
 و در واقع هر آن جناب را از سحر فتنه نریخته اند و نیز می پرسیم که آن معاصی کدام اند که حسن محبتی علیه التوبه ایشان
 وقت شهادت کرده و بکار ابرار حظه آن آغاز نما و چنانچه معلوم خواهی و انست انشاء الله تعالی انهم مطالب را در
 و فاضل مبسوطه انکسب رنغه و مرتضی خمایی و پیراز جناب اقدس الهی طبع و قبول آن بعد از انقضای و یاری میخواندند
 و افاق و ام و کاشانی و علامه المنیر و زیاده که میوه و الذین یقولون ما اقول و فایده حکایت از حکم علی سر حکم را چون
 می نویسند که از ماقبالت امر آخرت را رسانده که بسا و آنچه می دهند مقبول و رگه نشود و بر وجه لایق شده و باین می مانند
 گردن و چنانکه امیر المومنین فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم شایان فرزند و در دستند و طعام میستی
 و او در بیان افکار مکررند و میفرمودند که انما یطعمکم الله لعلکم تکرهون و تکرهون حقیقاً و لا تکرهون کلاماً
 من ربکم بل انکم معایجی ساءة علیکم انتی العرض حال کار بدین همین است که در حسن اعمال بقایت قصصی
 میرسد و از بگوئی فشارند و خوف عدم قبول بتلا می باشند اکنون حال زبان درازی محبت بر بکنان
 عیان شد که از فعل و اخراج مضرب خروج کشید و از کجا رسید لغو و با بدین دلک و الحمد لله که انچه بدین

از نجات حماقت و سفاهت بخار با منی نفاق و خش و غاشاک صلاوت شقاق را بسوی خلفای راشدین
 بلند کرده بود و همه اش پرگنده شده که نماز شدت پدید آید یعنی بگوید عاصی و معصی نیست و خلوص
 آن بزرگان بایات قرآنی را مادیست حضرت رسول نیز دانی و روایات عذابی ظاهر گردید و انیم مانند کتاب
 انما نرشت که خلفای راشدین و عرف و خشیت از جمال کرباجی رب العالمین راه اتباع حضرت انبیا و
 سپرده اند و کاندیس المنافقین الزما و تمیعا همه حل شد و قل جاء الحق و تزلزلت المناظر و انما
 لک ان تراه و قال قول الله حضرت سلامت آخ **اقول** حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر اوقات
 حسن مجتبی و عصمت حضرت زین العابدین بود چو اوقات که زمان حضور حضرت مرتضی است چنانچه در کلین
 و شروح آن سبب است ناز را میکشیدند و تسکین حضرت را و باره خود چه است که کتب اند
 و در خلوت پیش حضرت رب العزت چگونه این مضامین مطابق صحیفه کامله عرض میکردند اگر در جنیم غیر
 کنو باشد مستوجب آیم بالمیکس و در برابر گمراه کردن منجلیت ایدی برین مستولی شد و در معاصی را مبتلا گردانید
 چون لائق عذاب شدیم روزی بر تافت و در عصمت تو مرافید بگذشت نه شفیقی دارم که درین وقت
 بد و تو س جویم و نه سببی که مرا از عذاب تو ایمن گرداند و چگونه تو س جویم بنوا فل با وجودیکه از بعضی
 غفلت و ندیدم و از حدود تو در گزشتیم و بهتک حرمت تو پر و اختیم و کبارت و ثواب را متکسب گشتیم و بکبارت
 عیبات ظاهر میشود که قطع نظر از حصول ثواب اعمال خوف خبط عبادات و تسلط عقوبات غالب بود
 سبحان الله حضرت ایمنه محیط علوم غیب و شهادت عارف بنا شد با نیکه مرتبه جلیل امامت و منزلت
 بیست عصمت موجب بشارت رسول موثرین و باعث حقیقت خلافت و زعامت و حصول ثواب رب
 ذوالین است و فاضل عجیب عارف بآن ان هذ الشی عجاب **قول** و صاحب تفسیر مدارک الخ
اقول مجتهد غفلت شعرا طاع اسفا که برین حدیث دست تشبیه داز نموده از عجب و عجز
 که غیر تقلید جامعین بیاض بنی سواد چیزی دیگر نتوان دانست و اگر جامعین بیاض مذکور نیزه
 استلال را از دیگران استعاره میکردند و بوم شوم یعنی اردستانی پرازدگر و فاضل خالو بنوعی
 سلطانین مکن خور و قائل می نمود عیان شد که ازین حدیث تحقیق خلفای شسته بظهور میرسد و بنیای
 بطلان خلافت راشدین ازین حدیث نمی آید و بطلان و نهیب را فغان و عار جیان و سلب خلافت است
 از معاویة ابی سفیان مجتهدین برحمان و ان بصارة العین و ازالة الغیظ و قوت القلوب و کشف المحجوب است
 معنی اظهار رسیدن چیز نیست بنایت و قرار گرفتن بران چنانچه قاموس قابوس و صحاح و نهج و دیگر
 معتبره لغت بران گواه واقعا در آن نفس لفظ همین است اول دلیل بران کتاب آسمانی و خطاب جاودا
 است که این محاوره در آن منصوص است و بنیای معنی هم از آن مرصوص نه بنی که حق تعالی میفرماید
 یا ایها الذین آمنوا لا یغواکم الشیطان و فی نفسه آن گفته ای متشی علیه لم یوت احد من خلفه

خلافت مرتضیٰ مابین ما همه حق شایسته است آنکه تعلیق می شود و مگر این شرط و وجود آن اگر کتاب اهل حق
 مانند افتاب بودی گشت و اگر کتاب معتدله شیعیه مثل صوامر و حسام و تجاریات القلوب و مساکین الافهام
 و شرح ابن یزید است معنی اتمامی خلافت موسی شیرازی چه حضرت امیر می باشد بعد جناب امیر شیعیه باشد ندوز و باید
 جنوب بر دوز و مدت العمر خایف و ترسان و مضطرب و لرزان و در جلالت تقیه مسطور مانند و در نجای جاتی
 بدان ندارم که عبارت این کتب بر نگارم زیرا که خود این رئیس السفها انیمضی را شائع و ذائع دانسته و با کمال
 عبارت تحفه و سابق نقل کرده که از امیر دیگر که بعد از حضرت امیر می باشد ندوز و در پس و پیش
 و قبی از ذیبت طاهر کسی بدان مرتبه که جناب امیر رسیدند در عالم شاد و ترسید که فرزند جان جعفر
 معلوم حقیقه حاکم کوفه گردیده باشد و ازین بیان حقیقت انشمار و ختم بلیل الزامی بظهور انجیا می آید اگر چه
 طائفه فاحشه که خاک بدین ناباک شایع و آنجناب را مانند چنین رحم بداند و لفظ خاتم انجیا را بر
 آنجناب بر زبان نیارند بلکه میر معطله ناامش بگذارند و این بدانند که شخصی را جسم نامی و حساس
 و متحرک بالا روده و در یک کلیات و جزئیات دهند و لفظ حیوان فناطق هم گویند لیکن لفظ انسان بر او
 اطلاق نکنند و از آنجا که مباحث این فن تعلق بمجانی دارد و نه فقط با الفاظ لاجرم بجای است
 خلافت را شده بر اصول و فقهین کجاست مرتضیٰ علی راجع الخفا و الحمد لله که انجیا بعینت هم اگر کتاب
 معتدله اما میره و معوض ثبوت است بر ماسی کیسکه نکند البیت باشد یا ندیده که حضرت خضر علیه السلام
 عند الملاقات امیر المومنین را لفظ راجع الخفا خطاب فرمودند که امر و اگر بکتاب اهل حق نظر کنند
 و حضرت امیر میفرمایند که مرا خلیفه اول گوید و خلیفه چهارم اعتقاد کنند و حضرت خضر علیه السلام
 امام است و کفر صحابیه علی ابن سبا باشد پس معلوم شد حقیقت رتیب خلافت خلفا بکم حضرت سید انبیا و انتمای آن بجهت
 شیر خدا و خلافت حسن مجتبی و ادری شود زیرا که از حدیث کلینی می آید استی که اصالة الامام بر ماس جریعین متعلق است
 عند خلافت مگر کوفی چید میشنید و در انضمام شش خلافت اربعه و نقل اربع و میگردید و عکس نمیکرد و از حدیثی تمام کلام
 خلافت مقصود نمیشد نیست که عکس یعنی آنجناب خلافت حق نموده پس چنانچه ختم سلطنت لازم آید اعلان خلافت
 امام مهدی بکلامه انتم خلافت را شده است که بالا اتصال حضرت مرتضیٰ ختم گردیده و طفره میانه آن هم نرسیده چون
 مستغرق میشد انشمار بر تفصیل و بسط و دیگر که عقلا جا گرفت با احتمال ظاهر نیست و دیگر در اول شان با و اندر هم خلافت
 معاصر ویرانند مانند پیش و دیگر که دیدیم که معتدین مخالفت حضرت رسول مقبول شیرازی بگزینند و در فقه بلای بگزینی
 و دیگران مبنی خود بریدند ما میان اول و پس نیست که شیعیه جناب امیر بر خلافت حدیث نبویه صلی الله علی صاحبها
 السلام انما خلفه ما فصل فرار داده سلسله خلافت امامت را باینکه کین و لا و اما آنجناب میسازند و میگویند که از انجا
 امامت بدوات شان قائم بود و محمد میگردانند و لا یتلانی نمی شود و مگر بر تو ایمان اولیت خودی است که از انجا
 خاتمیت بر هرگاه بر اصول شیعیه انتهای خلافت بر امام مهدی امری است تقرسی که است زنا الیه فی

فی المجلد الاول پس جناب مرقسوی باوصف او است چگونه منتفی تواند شد حقیقه اما امر ثانوی بدان نگه
مرقسوی منتهای خلافت را شده اند یکم منطوق حدیث شریف اگر خلافت معاویه را شده باشد روایت
جناب سید بلال عالی اقبال بمنی انما صورت نه بندد بلکه باطل شود والا نرم باطل فاعلم دوم مثله سیمانی است
کلام الملوك ملوک کلام معنی بر قدر که غور و تامل بکار برده میشود در اصافت شرط اذا انتهت الیک خط
انچه پیش که در واقع متحقق و یقین است چنانچه دانستی بطلان مذمت فضا راجع میشود چه در تائید یا نقیض
بخریب بنیان مذهب باطل می بود که دو کار طولید بشرح آن و فایده آن ذکر کرد و اگر فقط انخلافتی ارشاد
میکردند ظاهر لازم می آمد حقیقت خلافت بنی امیه و نیز مجتهد فرزند صاحب عناد الاسلام برین تقدیر گیر
محست و بر ابطال شهادت حضرت امیر مکر خویش چیست می بست و وقت اضافت غیر مخاطب دهم
مردم بطلان خلافت دیگران عموما میرفت و چون هفت این شرط نمودند بلفظ انتها و صلحت الیک
وجایت و مالیت و انت و مانند آن ارشاد نکردند حقیقت بهره خلفای متقدمین خاتم بودن میرالمومنین
بود اگشت و اینهم مثل آفتاب نیرور در روشن شد که چون مرکبونات بر نهانی را بدستی است خلافت
از دیگران یا بجنابت مرقسوی رسیده و منتفی گردیده چنانچه نبوت از حضرت دم شروع شد و نیز حضرت
خاتم پیامان رسیدنشان باطل شد انچه با زبان بعضی دیگر از فضیله میرسد که اینها کتابت است است از خلافت بلا
فصل حضرت مرقسوی واجب که ایشان ان مقدار نداشتند که مدعی ابطال خلافت را شدند ازین حدیث
چگونه این احتمال مفیدات فکیف بود که با جماع علماء مفسرین قوت و اتقان است و کسی او حجت آن خلافت نیست
منطوق حدیث شریف بود که با جماع علماء مفسرین قوت و اتقان است و کسی او حجت آن خلافت نیست
مفهوم مخالفت که امام الشیخین و نظائر الاموالین کتاب محمول در باره آن فرموده اند فقلنا ان المفهوم جم
خلافت آن لایزاله اضعف من لایزاله المنطوق و ملائمتها بوری و تفسیر خود را برایت ان جاء کذا فافسح
یکتا فکیفی چه چنین فهمیده و ضعیف دانسته پس مفسرین می آیند که حجت انشاء سلکنا الیکن مطابق تصریحات
لغوین بر معنی اشنا که دانستی مفهوم مخالف ان چنین است که هرگاه خلافت بر تو ختم نشود حق حجت داین بدست
عمم صحابی چند است معتقد است یکی آنکه جناب میر میر میر و قبی خلیفه میشوند و مردم زینهار بر دست حق پرست
شان بیعت نمایند و مردم آنکه از آغاز خلافت با ثبات و ثبات برای آن جناب بود و دوستی کسی دیگر که در سوره
بنیال مجتهد گذشته پس اگر انچه در دلالت کند بر بطلان خلافت متقدمین چنانچه فرمود محمد ششمین است
لازم می آمد بطلان خلافت بلا فصل میرالمومنین و بر بطلان امامت دیگر امامان بعدی و این پس تفسیر
خرابیل سنت و ذکر این حدیث زیاده تر باشد بر عموم مجتهدین که مفهوم را بر خلاف منطوق حجت دانسته
و استدلال بدان کردند معیت شایع که از زینبایان دامن کشان گشتی به گوشت خالک هم بر یاد رفت
باشد غیر بعد از تسلیم حجت مفهوم مخالف توان گفت که حق نبودن خلافت وقت عدم آنها چنانچه در این

افاده نموده اند عازان ثنای می شود که حدیث فقی محمد علیه در مایه التشرع تواند بود و که دلالت کند بر سبب
 مستدل سجد اقرار و استغناقه رسد و با جماع مخالف نبقتد ورنه زیمار قابل اعتنا و واجب باری باشد و عبارت
 مجتهد و این مقام نیست که ثانیاً بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض بخوان از جمله خبر اعدا است معارض
 با اخبار متواتره متفق علیها نمیدانند که در حدیث و صحاح و مسند و معارج و غیره علمای ملت معتزله و غیره معتقد بودند
 و نیست فلا یعیباً با شالیه انتی بلغله و در این بین همه مراتب را که مجتهد فاعله الظاهر و عدم اعتبار حدیث مذکور و دلالت
 ذکر فرموده موجود است اما حال حدیث پس یقیناً پیوسته مجبول است و مستتر من و یا ثبات صحت آن بخیر
 از فونی تن و داده و علم باستان بناده آما و پوش در مدار کز زایدی پس بر همه ظاهر است که مولف آن نیز
 صحت هر روایت اعتماد بر آن نزد می بیند نموده نه متاخرین و در باره کتب مذکور و چنان اتفاق دارند که
 محدثین امامیه و در باره عیون اخبار الرضا چنانچه عقرب خوانند آحاد شافعه تعالی پس در هر روایت کتب مذکور
 که صحت سند یافته نشود اگر منظر می گفتگو کند بجای خویش خواهد بود و هر گاه باطل را معتقد و کتب اهل حق روایت
 ضعیفه و مطر وجه و ما و له منبج است تا گزین شد بر مجتهد که استدلال بدین حدیث می نماید بر مطلقان خلاف است
 خلفای رشیدین که میدان احتیاج را ازین خسر خاک بر و بد و نه از زبان ساسعین و ناظرین خواهد برآمد که
 اذ جاز الامثال بطل الاستدلال العرض بر دونه مجتهد است سند حدیث مذکور را بیان فرمودن و صحت
 و اعتبار آن و اشیاء ساختن و فی ذلک ما عدم دلالتش بر مدعی مجتهدین و انتی و عقیدت عیان میگردد که زیمار را بر مطلق
 احدی ازین داده و معلوم مخالف دلالت انبیا و وجه دلالت انبیا اما رسیدنش بحدیث فاعله و تواترین بالیه است خلاف آن
 معلوم است اما مخالفش با جماع عیس عقرب انتی چه دلالت کتب معتد و امامیه معلوم کردند که میسر است رضی الله عنهم
 و اتفاق کرده اند بر حقیقت این است خلفای رشیدین و متاخرین و بعد از ایشان نیز که مجتهدین بجای و جانشین و طبق
 و غیران و دیگران و دیگران ثابت کرده اند که امامیه بطور واحد بود و علاوه احوال است با جماع اهل سنت اهل جمالی در میان
 باید گفت باطله آنچه مجتهدان از حدیث فاعله و جماع اهل بیت ظاهرین است و هم مخالف جماع فقه مذکور و معتد باطله
 و جواز تحقق علیها معارض سلامی را که ازین حدیث بخیر الی مجتهد گذشت پس اهل علمای بدیهیات قبول بود و این
 حقیقت گذشت بر ولایات معتد و امامیه چه جای مذکور روایات اهل سنت مع ذلک بولایتین بری از این چنانچه می باید
 نشان الله تعالی و الحمد لله که ارجاعی نمائند دین مقام بیان خبری را بر مذکور مگر آنکه واضح گردد و اگر
 که این حدیث دلالت ندارد بر صیقلیه مجتهد چنانچه سیمه فقیهین تصریح کرده اند اما احوال این انگیزان استدلال
 است و بقیه انما ان حقیقت انبیا و حضرت امام رسد رضی الله عنه و انتی که بر مایل است که بیهان مجتهدان کتب
 یتوان عنه الاله می فرماید آنچه بیان دلالت دارد که باطله است که بیهان است استدلال کرده بود و بر قطع
 و عیال کبار یعنی زیمار بنجیده نشوند و بجهنم روند و تقریرش همین است که حق تعالی معلق گردانید بکفر سیاه
 و او خال بندگان را و درینا بر شرط احتیاط از کبار پس معلوم شد که چون اجتناب

واحد ششم بر جای خود ننهد بود با جمله حال علمای رفته مطابق تصریح مبحث اینصاح کلام من قبیل
 همین است که قابوی وقت می جویند و حرفی بر سبیل تحقیق و تالیفات خویش نمیگویند و در مقام از
 میدان مناظره راه تراسی پویند که چون عاریت وقت برای ردای اینها عات فرجات و ترویج مز
 خرفات اقتصادی کمال جلالت قدر و رفع ذکر برای صدوق الکواذب که در قن امور را در مدارج و رتبا
 اول نوشته اند که لغو و کمال علی الاطلاق حرفی از آنست چه ظهور ذات صدوق مطابق کتب احادیث معتبره
 و توفیقات مزوره ظهور مجرّه صاحب الامر است و کثرت تالیفات او در دین ایشان مقتضای تصریحات
 محققین ایشان در علم است و هر گاه عظمت فیض و حد و حد و مساعد تقریر و تحریر محمدین رفته
 پیرامون انکارش گردیدند و چنین جاویدند مجملاتنا غرض و نهایت کلمات تشیعین خصوصاً محمد الزمانی و کثرت
 مستعدا و ازین تالیفات تقدیر عیانست که معتقدین حسن مناظره او از تشیعین هم عدا و تحقیق
 عزیزی بجز ندامت نمیشوند و بنظای خود اعتراف میکنند انیست حال امام المتکلمین و نظام المجتهدین
قول در روایتیکم **اقول** کور و کورانه آنکس بعد الزام بر آنکه که بصارّه العین را بعین رانند
 ندیده و فقط لا تقریوا الصلوة را آنکس مطلع نظر داشته که باین همه مدتها هنوز پیرامون عبارتش نگزیده
 حال آنکه یکی از شیعه در تالیف تشیید مرید را از نه تا و یار جابلقا بلکه سطر بلا و تقوم بنود یعنی لنگا طبع
 و در کار بود تفصیل این احوال و تشریح انیقال آنکه عبارت بنده از مقام حکم و نقل و اعوان مخالفت
 که شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرو کمال مایه است کائنات علی ذلک غیره مقدم و عیین او در شریفه
 صبح از ان روشن است که این بزرگان مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عزیز بوده اند و قد
 صرحوا بجم جواز التقیه علی النبی صلی الله علیه و سلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوئیدی از ان مقتضویت بدقت
 ایمان کامل و قن و مفرط و اختیار زنده ماندن آن ممکن نیست و یو عین استحقاق آنکانه الراشد که گوش و دل و قن
 قد سید و موقوف حسابا لیسنا و شوند و یو عین عبارت قلیل معانی کثیره مقتضای خیر الکلام گنجانیده ام اگر چه
 محبت و کوری و کورگی مبتدا نمیشد البته بدیعت گسترده می پرداخت و از تقلید ابو جیل که قرآن مجید را
 اولین می نداشت دست بریداشت زیرا که درین عبارت هم محصل تمامی حدیث را بیان کرده ام و هم در حدیث
 علمای رفته را مستاحصل گردانیده ام اما باین تمامی حدیث پس البته همه عقلا نیک میدانند که در
 اخلاص حدیث همین است که صدق و وفای حق و ذی النورین مثل گوش و چشم و دل نزد حضرت صلی الله علیه
 و سلم عزیز بودند آمد بر بیان مضمون خاتمه حدیث پس البته ازین عین عبارت است که گوش و دل و قن
 در موقف حساب استاده شوند چه مراد انفس قد سید حضرت امیر اهل بیت اند که چه مقتضای عموم انبیاء است
 باشد که استحقاق زیرا که البته حضرت امیر و جمیع استحقاقی اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قسم برین
 که تمامی است او و موقوف قیامت از ولایت مقتضای پیغمبر است که در حدیث امیریه صرح باشد که این حال

که از اول و آخر و غیره از مخرج امامت انتخاب است چون خود حضرت امیر ازین باب سوال کرده و سؤالی دیگر که باقی ماند
 و از ملا خطه این سوال اخیر هم به ثبوت رسید که سوال کردن بعد از ثبات قیامت و بعد از کسی که میل بر این نیست که مکمل فیض
 باشد و الا لازم آنکه مکمل فیض باشد از جناب بر تفسیر معنی غایبی غیر ذلک که نقل به امیر پس خطه کرده و بار جناب
 مردود معنی سوال کرده شود و مفضل نباشد و در اینجا اعتراضی است جواب طلب که چنان گفته بودی که حضرت امیر
 سوال کرده شود و اینجا چنانچه لازم آمد که از ایشان در وقت حساب این سوال خواهد رفت چه فریت امامت امیر
 امامت ابوالباقیه مسلم است لیکن فریت انبیاء غیر سوم جواب ایشان آنکه انیکاسا حسام جناب مجتهد باطنی حاکم شرع و
 کتابها و اشیاء و نقد وجود و بین کتاب تصریح کرده اند که آنکه مذکور است منصوص ثمانی عشره چین است که جمیع انبیاء و
 انجیر جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم مکمل فیض اند و انبیاء پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حضرت انبیاء نیز این سوال در قیامت و نقل شود
 پس این اعتراض امساعی نه اندین است شرح معنی عبارت فقیر که در رساله بصدور العین نوشته بودم و عوارض بودم
 آن هرگاه تفصیل معلوم و این عبارت قلیل وقت تصنیف بصدور العین پیش نظر من بود و اعتراضات و نقد را
 بهین عبارت جواب اوم و تقریر مدعی خود را تمام کردم و چون بیا جویج و با جویج را از هر طرف پرستم و خدا را تسکین
 و یواگر و اندیم پس آنچه را از المفسرین و کسب المفسرین دعوی این معنی نموده که ملا فی کتاب عیون را بگوئی و
 و اقتضای نقل حاصل بعضی فقرات آن از قبیل لا تقربوا بالصلوة نموده بر مطالب بطل خود شل حجاج از آن فرموده
 عین تقریر محمدین است که حرفی را نیند و از ملا خطه حرف دیگر ششم پوشیده و دیگران از روی سوادش تخریص ملا
 حال اعتراضات این بر زبان این معنی عقوبت معلوم میشود که و بدیانی پیش نیست لیکن با بنیامه بگویم که از نقل
 انجیر جناب چنان معنی شد که با این است هیچ زیر شش و بجهل امان رستم مگر و مانند آن از حملات این شهر خوب است
 که پیچیده کتاب عیون را با بنیامه کوری و کرمی و دید و شنید بر خلاف والد ابی مروت که زیر شش و معقول ایران
 و کتاب عیون را وقت تصنیف حسام هم کشو **قوله اولاً الاسلام** **قول** مجتهدنا عاقبت اندیش با و کتاب کشو
 تفهید را درین مقام و نقل کرده و بنیاد و اینجا بحث بر ج و تعلیل نموده باعث آنست که عیوب بر زبان خود را
 اشکال کشد مثل شش از امام افتد و بر کسی از اهل حق بفضیل از روی شادان گردد و این بحث طول بسیار میخواهد که
 لا خصله درین چند بر قدری نمک را بر اصول فقه و اصحاب حضرت سیدالارکان که صدر اول بود و نمکسی خیر از مقدار باقی
 شمانه که از ساجده آمده و تلفظ کردن حقوق اهل بیت اعیان و خانی باشد تا بجای که بعضی از شما که گریه ای از اصحاب
 و را چنین نشان داده و درین پرده قدرت مذکور است بر فضل اخوانه اندک نشان هم با بار در زمان خلفای
 باشند و بهم بعد از آن وقت خلافت امیر المومنین از زبان حیدر که از دیگر امیر طار ساقا و لا حقاً از کتاب معتبر
 امامیه حالی کرده اندیم و هشتمی مقدار بسبب ظاهر روایات بنابر اخبار و معانی نموده و نه ممکن نیست که نقد
 بعد از تقریر مطاع اصحاب که از امام و باره انبیا علیهم السلام جان سلامت بر نماند جامی مقدار و اما بنابر جای این قیاس
 مرتب نگرد و اندک خلفا و فغان شمس که گریخته و خاک چنین دولت بر مقدار حق خود پیچیده و جان خود را از حضرت

اصول که یکم پنج داشتند و علم فخری برافراشتند و حال آنکه نقد را در مسلمات هست و در پیچا رو جات العلوم و مانند آن
 و هر باب فصول در ذکر اسامی آن اصحاب معتقد است که هر چه حضرت صلی الله علیه و سلم بودند و در حداد قرار داد و در غیر
 از نام بر او نیز نمی گشتی یا بی شباهت غیره و در هر سماک بن فرمود و مانند او منتفی نگشته چنانچه در همین مقال عبارات
 کتب سطور مذکور شده پس اتفاق و چون بمقدار هجدهم بعد از نبوت رسید الی غیر ذلک من الغزوات انیت حال صدر
 اول اما اصحاب را چه علم السلام پس هزار بار و آنی که سر غنه تمام عالم بنص جعفری شش کس بودند و اقمه همه در بار
 که حضرت امام صادق بود و خقیقه پشت او هم نام طاقی بودند و عاید صامت هم هر خاموشی درین باب لایب سبک است
 و قس علی شاهسین و شیطان الطاق و دیگرها تا ایشان کتب اصول اربع مؤلفه ابو جعفر باشد که خلاصه اصول اربعه
 باشد گواه است لاجرم برای اخراج سهیل از مرده مستعدین اینجه که کشیدند و کوششها کردن و اقامت جلالت
 صحابه که اکثر یکدل اند و در خلاف عقل زرین و و خول مجتهدین نامیه در گرده محافین است آیا اخراج شخصی
 از و طعن مستند است که او مطرد و و مجروح بود و گرجاب مجتهد الزمانی ملازم و آنکه نقیض کتب متبع المقال را چنانچه
 باید جوانان نکردند و دیدند که خود فضل بن شاذان را بعضی از شیعیان از میثاق پورنی کردند و دیگران و در دم
 و طعن او کوشیدند و علم الفقهی مجلسی در مجال نقیه آنچه نوشته از آن واضح است که اهل سنت و شمس فضل بود و مذکور
 و اما میه عداوت او داشتند بسبب نیاد و اعتبار و وجاهت او و نموده را عدل و شایسته چنانچه مجلسی مدعی شد
 بنیال نمی آید زیرا که از منبع المقال انیم برمی آید که این کتاب و نوشته ما و علم تفسیر قرأت و مانند آن کتابها بنیال
 ساخته و پرداخته بودند آنکه بر تصریح متقدمین امامیه می بین اهل سنت روایت از و میکردند و او در کتب ابو جعفر
 و غنی خاطر نشین نمیشد و علی شومنی او وقتی تواند بود که پیرو از یکدست او برمی افتاد و بر حال مدعیانیت که چنانچه
 فضل و باره سهل فکر و دیگران نسبت ما و نموند که من حضرت را اخذ می در وقت فیه و توقیعا تیکه و لعن
 و طعن او قدما می رفته بر آوردند و غالباً گرجاب مجتهد الزمانی در کتب خویش دیده باشند که مخلص خامه آن نیست
 که اگر او از افعال خود باز آید فیما و ال او را نشانه تیر و خای که که گاهی زخم آن در دنیا و آخرت التیام نیاید و هیچ
 معلوم نیست که محاسب جامع العلوم بعد ازین و عید شدید انیم و دیدند یا ندیدند که تبروی او را مصیبتی شدید
 و رسید تا آنکه زینهار از آن علمی نیافت و بها وای خود شرافت و حال اعتقادش در توجیه از روی آن بود که
 این اندک عمو جل فی السعاده الساعه توفیق الهی که او وصف نفعه و انیم پس خرج او را مسا و مثل شهر که چه فخته
 و چه بیدار با سبب چه اعتبار اما تصنیف نجاشی و غصا ریحی پس غرقب از تحقیق نقال تشعیر
 که بهر تبه نمیرسد که بگوید نمی از رو و این متاخرین را مجال آن نیست که متنازع جامعین اصول اربعه را بطور خود
 تصنیف کنند و مشکل تر نیست که هر گاه کتب رفته درین فن جمع فرامی و فهرست امام عظیم اول دنیا چنانچه نظر
 فقیر رسیده و هم خلاصه امام عظیم فی البیان و نجاشی و غصا ریحی و تحقیق و مخلص منبع و مانند آن
 از رجال مجلسی متبع کنی خواهی یافت که هر که نزد آنکه می در کتب و افسر و فساد اعتقاد و تفاسیل عباد و فی ظهور

شفا ما سید مرتضی و ابن جوش برین در گذشته و این امر بر ناظرین هر دو مجلد گیرین کتاب محتاج بر تعلیل نیست
 و اگر اولیای محبت که یکدیگر چون در باب سبب اختلاف حرج و تعدیل است و شیخ بهای و غیره
 او در کتاب معلول و قاضی شوشتری در احقاق گفته اند که بحرج مقدم علی تعدیل لاجرم باید که رو
 را بجوی نیزند کو هم اکنون بغا صله یسیر از کتب رفته خواهی دانست که این تقدم وقتی است که سبب
 تضییع بمال قوت و وضوح رسد و در باب النزاع آنچه مجتهد آورده قوت و وضوح آن ممنوع
 اساطین نایب شما همچو شیطان الطاق نیز این قاعده مندرج گردیدند قطع نظر از آنکه ایشان بر جهل
 توحید باری خود مل و مکتولان علم ازل او بودند علاوه بکدام دلیل تعدیل بفضل را پیش نظر داشتند
 و جرح او را پس پشت انداختند و باینهمه میگویم که گفتگو صحت سند حدیث بر اصطلاح لاحقین نیست
 بلکه در اعتبار و عدم اعتبار است یعنی انقدر ضرور است که نقایح حدیثین بر روایت راوی بنیان
 استدلال ننهند و آنرا معتبر و اعتماد از کتب قوم حال ضلالت صدوق چنانچه گفته بودیم عیان شدند بلکه
 عقل تجویز نمیکند که در اولین تاجم صدوق و مراتب عظمی برای او موقوفی حسین علی خان او را فرد کامل قرار
 باشد و خود مجتهد را فراموش کرده که صدوق را ساطین می بین است الی غیر ذلک پس البته اگر نزد ادیان پیش
 معتبر نمی بود در کتاب عیون که با قهار فاضل مجلسی در آغاز مجلد اول بجا مثل کتاب من لا یحضره
 آتش و دیگر دیباچه هم نمیکند داشت بلکه عزامت یا علت شد و ذواتند آن تعلیم می آورد چنانچه معمول است
 و در کتاب الکمال الدین و اتمام النعمه که به شرح مجلسی در مقام مسطور مثل اصول را بعه است بر روایت
 راوی مذکور است ناود و احتیاج نمی نمود حال آنکه قریب ربع اول ازین کتاب بر روایت سبیل این بنویسد
 و غیبت موسوی ثابت کرده و هم بر روایت دیگر در باب انفس علی اتمام که قریب نصف کتاب خواهد بود
 او آورده و روایت احتیاج بمان نموده و اولاً بر روایت دیگر تأیید همچنین در مقامات دیگرش و چون کمال
 و جروت قوی صدوق و فرد کامل بودنش علی الاطلاق بوضوح انجامید لاجرم حاجت نبود که از روایت
 ائمه مجتهد رسوای شیخ ابن بابویه عادیث اصول و فروع را که بواسطه راوی مذکور برای تفتیح مسائل
 دینی آورده اند نقل کنم و لیکن برای مزید توضیح مدعا و تقضیع سفا سطحی دیگران می افزایم بگویش
 علی باید شنید که نه شایع المشایخ و کتابهای خود که در اصول و فروع نوشته روایات سهل
 مستعملین اندسته که کلینی ثقة الاسلام را و فضل که از شایخ صدوق است نیز کتاب خود را
 براسند لال و احتیاج بر روایاتش تألیف کرده اگر با ورت نیاید باید اندک محنت را بر خود گوارا نمود
 و کتاب شایع امور خود نظر کردن و بدون قصد نظایر اباب آن را دیده اند که او را بعضی از مقامات بابا
 حفظ بر تریه روایت او متفق کرده مثل بابا که اینص ترض المریض باینش نیست علی بن ابراهیم را
 و عدد من اصحابنا و فی نسخة عن عدس من اصحابنا من سهل بن زیاد و عن ابن محبوب عن علی بن حمزة

قال قلت لابي الحسن عليه السلام المدة تقعد عند راس المريض هي خالفته في حديث الموت قال لا بأس
 ان ترضه فاذا خافوا عليه وقرب ذلك فليستج عنه وعن غيره فان الملائكة توافي بذلك وروى باب حديث القبر
 فان يقول الله صلى الله عليه وسلم له بدو روايت سهل سئل سئل ان يوروه ووروهي حديث غيره وروى
 روايت اوست وروى باب ثواب من شئ مع جنازة روايت فقط از نقل کرده وروايات ديگر اينست غير مودعا
 الصلوة على المؤمنين التكبيرة العاشرة روايت از دست جعفر روايت از ديگران و گمان مير که كليتي عوفيه
 و محمد فروع برويت سهل مذکور است لعل ميکنند و در جلد اول که از اصولست بر آنکه حال مجله او در
 که آثار انا انجام برويت سهل مزین کرده و از انجمله است بسم الله کتاب کافی که کتاب العقل است و سهل
 که اسناد حديث دوم ابن است علي بن محمد عن سهل بن زياد و در هين کتاب است اعداد و ذکر حديث سهل
 که مصدر است بلطف يا هشام علي بن محمد عن سهل بن زياد و بعد از یک صفحه كليتي ميگويد علي بن سهل بن زياد
 بار و حديث ديگر آورده و از انجمله است باب فرض العلم و وجوب طلبه و البحث عليه و انهم روايت اوست و
 و از انجمله است باب اصناف الناس که آغاز ترجمه آن از حديث اوست و از انجمله است باب فقهاء
 که مشتمل است بر روايت از علي بن اسباط و از انجمله است باب سوال العالم و تذکره که حا و است
 بر روايت از جعفر بن محمد الاشعري و از انجمله است باب النوادر که روايت راوي مذکور است
 مسطور در انست و از انجمله باب روايه الكتب و الحديث و فضل الکتابه و التمسک بالکتاب که مندرج
 است روايت او در ان از احمد بن محمد و از انجمله است باب التقليد که روايتش در ان موجود است
 از ابراهيم بن محمد الهادي و از انجمله باب النهي عن الصفه بغير ما وصف به نفسه صل و تعالی که روايت
 او پيش از پيش در ان مرويت از احمد بن بشير برقي و ابراهيم وغيره و از انجمله است باب معالي
 الاسماء و اشتقاقها که در ان روايت اوست از يعقوب بن زید هم از اين مجبوب و بعضی از ابواب
 فقط بر روايت او مقصود ساخته از علي بن اسباط و حسين بن زياد از دست بن منصور و در
 عن ابی عبد الله عليه السلام قال سئل ليس للعباد فيها خلق في الموفقة و الجبل و الرضا و
 الغضب و النوم و البقطة و اگر چنين عنوان تفصيلی کافی كليتي امام الايمه قوم را بنظر دارد
 تمام کتاب را بر روايت سهل مملو و مشتمون خواهی يافت کما لا يخفى و بعد از اين
 که حقيقت حال و صديق مقال بر تو پديد است احتمال انمينی که روايات او از قبيل
 متابع و اشهاد و تقويت است يا تعلق دارد و بمثله مخصوص از مسائل فروعیه بموضع مقدمه
 يا بطور ندرت و شد و دوست از هم باشيد کاش علامتی بر اعي معتد و خلافت آن قرايد او را
 و اين هم صورت نهايت و شيخ طوسي که امام اعظم قوم مورد نوم است در
 آغاز استعمار بر يونس قدح کرده نه بر سهل پس بر رفته مشکل تر شد و در

در باب رعایت که تا نقص و ضونیت بروایت سهل استدلال نمود و در ایضا در باب
 وجوب غسل میت و غسل میت بروایت او احتیاج ساخته و از باب غسل جمیع شت است همان میشود که در
 سهل معتد است الغرض مدعی فقیر این است که بروایت معتدین امامیه مناقب و روایات و الیه برحق
 خلفای راشدین در رساله عباراته العین بطور نمونه بیان کنم چه عبارات فقیر که مخالف هم نقاشی بر او اشتغال
 دانستی گواه بر آنست یعنی علامه و مصنفات معتدین امامیه که در وضع و نام خلفا و حسب و جوی عیوب ایشان را
 عمر غیر خود را صرف ساخته تا خالی از مناقب و روایات و الیه بر حقیقت خلافت راشدین نیست و الحمد لله که این
 مدعی بنوعی حاصل گشته که کسی را محالی نماند که آن را رد کند و الا لازم آید که محبت الزمانی شیخ صدوق و کفایت
 و هم کتب ایشان را از دایره اعتماد خارج گرداند و درین امر تبلیغی و خرابی دین و مذهب شیعه است زیرا که
 جامعین اصول و روایات سهل مذکور مسائل اصولی و فروعی را پیش جابجا مینماید و نهاده و انداخته
 بینیم و بدین وجه حجت شمرده اند بطریقی متاخرین مرجع گردانیدند و لغتم ما قبل بعیت فی فروع حکم که
 فی اصول مذهب شمر با و ت از خدا هم رسول اما آنچه محبت الزمانی از کتاب شیخ علی و کشتی نقل
 نمود و ندیس غایتی از باب دعوی کذب و علوه و تعصب است یا وجود و تفسیر و ازین کتاب عیانت
 که آن کسیت از روضه که عالی و متعصب نباشد حضرات ائمه معاذ الله عمر خود با می در بیان نیکی بدان
 و دیدیم بیکان صریح که زنده مجلسی عمود ما نوشته که ظلم و جور سازا عالم تا آخر بدقت شیخین مندرج می
 عموما و دیگران قتل قادیل را خصوصاً نوشته اند و نبوت کذب را و می مبتدع عدم اعتبار روایت
 بلکه عدم صحت هم نیست چه جای شیعی بودن مگر جناب مدعی اجتهاد و حکم شرح اصول کلینی را که
 از زمانند نیست و از مشاییر کتب شیعه هم ندیده اند که صاف صاف زیر حدیث عدم در اثبات نیست
 بگویند که اگر چه راوی آن کاذب است مگر حدیث صحیح است الغرض بعد از حکم انبیینی که روایت
 سهل معتد نیست و از باید اعتبار ساقط و از مقام صحت باطل است بر امامیه سخت مشکل و از است
 چه خود از کتب و ینیه ایشان درین کتاب مثل افتاب نیمه روشن شده که مقبولین لسانی از روضه
 از صدر اهل معاذ الله و در لغت مرقصومی و اولاد و احباب و انجباب مانده اند و از دایره حین و ایمان
 خارج بر روایات ائمه باطل است که بر امامیه حجت است لا قرار هم علی التقسم و هشامین و وزراء از معینین
 و مسطر و دین و منافقین که با و فی الواقع و رئیس اهل نفاق یعنی شیطان الطلاق با وصف این
 هم بعینت و اعتبار است پس اگر سهل را که راوی هزاران ابواب اصول و فروع مذهب شیعه
 از ائمه زیر قبح و جرح گیرند امر بعیت پس مشکل علامه و لازم می آید مشکلی دیگر با ائمه تر از آن
 که جرح و قبح ائمه را در باب کرده مذکورین علمای امامیه در باب اعتبار نهاده و حسابی از این
 بر نهاده و حال آنکه بوجه بسیار جرح مذکور راجع بود که با و بدین منتهی بخلاف جرح شیخ علی و کشتی

و درباره سهل انگاری گفته شد بعد از آنست که رفته نگیر شد بدقت تمام این انگشت الا ضوابط لغوی است
 کرده بودند و بعد از آنست که اخراج او از قم بحسب حصار لغوی مختلفا بوده باشد که از کتب مطبوعه
 جالبی هم عیان است که حدود اصحاب ائمه شایع بود و خود کلام مجلسی در رجال و دلالت بر
 وار و تابعیته متاخرین چه رسد که چنانچه دند **والعجب** که حال عبدالعظیم صفهانی در دنیا
 به تنهایی را محبت الزمانی یا دندارد که بدرجائی او از راه حدود ایشان چه اندیشید و چه کرد و یا
 لایق این امور نبودند اما اتفاق پس تقیه دورویی شاره و شمار علمای شیعه است احتمال دارد که
 بفرقه آیینی از عامه یا خاصه در پی او افتاده باشند و این امر بیشتر در زمانه دامن داشت و آنجا که
 سواد بودنش از جواب ایضاح مذکور عیان گشته که علمای شیعه مصلح اوقات را مطمح نظر داشته
 هر وقت بنگری نگین کرده اند اما عدم برجاعت او پس دلیلی در برابر بنده عامه کور نیست تا ندانم
 که او چگونه با وجود محبت بدین شیعه متبع خطوات شیطانی مغلوب هوا جس نفسانی رشک افزای
 بتقنه و مخصوص بان تواند بود و چه خوش فرمودند که کابر سنت و جماعت بلاحظه سوره نمل که مستحکم
 و محبت بدین رفته اند قدر نعم ندانند که سورچه سلیمان علیه السلام داشت زیرا که دلالت که لشکر
 آنجناب بصحبت سرسری دیده و دانسته موران ضعیف را پایمال تنوا مذکور و در واقع نتیجه
 محبت و ایمنی خاتم المرسلین را و رسانید اصحاب ایشان اعتقاد کردند که ایشان جگر گوشگان پیغمبر خدا
 بر انواع ظلم گرفتند و با وصف علم و خیر و بیخ از دقیقه از پیوستی فرود آمدند و از نجاست که از آن
 در حد و الاشیای همین معنی اشاره کرده اند که کند و نقل می کنم که اگر انضی فواره لغت که از او میخورد و در
 نثر و اندیشه که درباره سهل شنیداری جنی بر تقریرات و گمان بود و اکنون حرفی چند از افادات باقر
 مجلسی که او محقق قوانین مذهب رفته و دستاخرین است و اهل ایران بر تحقیق او می نماند و بدین کلمه
 که به حسب باقر مجلسی داریم می بالند بعد از تسلیم ضعف سهل شد که در شرح الیعدین تفصیل بیان کردیم
 ضعفش سنائی اعتماد بر او است او نیست زیرا که او از شایع اجازت کتاب ابرو است و در تقیه بودنش
 حالیا اخبار تشیع از او می نتایج بدین که نموی او همین است یا خیر و دیگر و این کتاب را بعد از حبس
 بقیت گران یا قتم و تلایع بسیار برای الزام مانند مجتهدین و مؤلفین مذهب تشیع از آن برادر و دیگر
 معلوم نیست که بدست کدام یکی افتاد که هر چند جسم بنظر نیامد امیدوار می عود و بل چنان دارم
 که مصنفه نیکه بیان کردم بدلت قطعیه از آن برآمد پس عملاست عقلای عالم را که بعد از این امر
 استقامت رفته جان ناطق است برای مجتهدز بابو که در حق حمیب مصعب چندین کلمات نویسد که دلالت بر
 دارد که ذایت عیون را چشمی نه ندید و کورانه در مسدود لازم برآید و بر لا تقوله اصوله کار بست
 باغضاف و استی حکم نمایند که یا او صدق بدین امور میسر هست یا مجتهد که نمیشناس میگذرد که ائمه فتنه

از جامعین اصول اربعه بلکه باقر مجلسی امام سیزدهم از متاخرین بر روی ایشان در اصول و فروع احکام
کرده و با بسامت و باطن استدلال نموده و تقریر نمودن او گواهی داده و تکلیف روایتی که درباره مناقب
احكام است حقیقی علی ما عرفت به القری و واضح است که اینها برین علی مافض علیه طبرسی فی تفسیره وارد شود پس این
اصول را درین بابین با اینین طبعین علمایم توان گرفت و اینها کابر قیام بر نفس مورد ملام می شوند که گفت
آنگاه و اینهمه امری دیگر بشود که در زبانه کشیدیم و نظر چنین میگوید که بر منصف عیب مخفی نیست که علم کلینی
و این بابویه با حال رجال آنها نبوده و تاریخهای و غرضایری و علامه علی و غیر اینهاست بر این کیفیت این رجال
خصوصا رجالیکه در سند کانی و در تلخیص و نظایران واقع اند و طبع در آنها بعضی قاضی و فاضل مقبول است
چنانچه محققین علمای امامیه در قرن و دیریت و در شرح کتب ما و در تصحیح حدیثان فرموده اند حاصل که
رجال مذکور در این منابع عدول و نقایات اند متاخرین که این رجال اقصی و جرح نموده اند غیر محسب است
زیرا که جرح و قبح بغیر اینان فقهی نظایر اعتبار نیست و تقدیم جرح بر تعدیل در صورتیست که جرح مفید باشد
چنانچه در فن اصول فقه و اصول حدیث تقریر یافته است فی مابقیه **قول** و در جرح روایات حقیقه اثر
۲ **قول** مقبولیت روایات و فنی تواند شد که مخدین کتب معتبره خود را بنیهم و بین احدیست بندان
و از اتمام صحت آن روایات گفت و در کتب پیش که در مذہب شان معتقد و معتبر است چنانچه از کتب حدیث
و تکلیفی و غیره واضح و واضح است پس اگر جامعین اصول چنین تصریحات بکار نمی بردند و بدین امور در
خویش لعن نمیکردند این تقریر صوری میباشد و بعد از خصوص مذکور و تصریحات مسطور تقریر مجتهد قائل
ان نیست که گوش بران نیم تکلیف که دل بران و بهیم اما علمای اهل سنت پس حال ایشان تبصره و تبصیر از زمانی
و اینجا مانند علمای و افاضت است زیرا که از قول مجتهد معلوم شد که روایات مطروحه و ما اوله و کتب ایشان از نظر
یافته که علمای ایشان از ائمه اهل قبل قبول نموده اند و از اینجا است که برای تمیز صحیح از مقیم و تفریق فاسد از
ند و این کتب رجال مقیم را مارات صحت و ضعف اقوال نموده اند چون حال کتب اهل حق بر لفظه مجتهد دیدن
عنمان است پس استدلال مجتهد به حدیث صحاح مثل عدم بیعت جناب مفضل و تفسوی تا ما می چند بر عدم
استحقاق ولایت و غیره و تمام احتجاج او با حدیث دیگر علمای اهل حق و اهل حق نقل کرده یا ما اول مطروح
نموده اند و بخود از مضر اعتبار ساقط خواهد بود و چه جای آنکه اهل حق هزاران دلیل بر این معنی قائم کرده
باشند که صحابه و اهل بیت همه که حقه و عداوت نداشتند و مخالف ایشان مثل شیعه و سنی نبود و بنابر
مقدمه فکرت عدم بیعت بوجهی چند علمای شیعه را مستلزم نیست حالیکه ایما مانده مجتهد و شیعه
کتب خویش شیعیات را بر اهل حق نموده که چون امامیه استدلال میکنند بر ولایت و دیگران اهل سنت و باب
معذرت گویند که روایت بخاری و مسلم نیست و هرگاه مسلم حدیثی از اندامین ترانه بر میدارند که مرتبه
مسلم بخاری نمیرسد و چون حدیث بخاری و روایتی ایشان نماده می شود و دست و پا نگردد در رواه

و احتیاج آنجا از ساله سیف و پنج پست و چهار شش که در بابهای کاغذنگاه استند سیزده وقت ضرورت میرود
 نیامد لعل بعد از آنکه کلام او را از آنکه در مناقب عظیمه و در جلیله در کتب و تفسیر و تفسیرهای مختلفه
 بدلائل یقینی بایم و در اصل عمرت ظاهرین بر مدعای رفسه منافقین قبح کنیم و گوئیم که چون خود سلطان
 کر بلا مستقیم جبریل و ثنائی بنیل برای خلفا باشند و مطابق فرموده جاری خود ایشان را سمع و بصیرت و قوا
 پیغمبریه و اندوخته حضرت امام صادق که مثل شهادت که بلا ممنوع از تقیید بودند که ایدل علیه اصول اراکانه
 مستحق نزول آیات قرآنی در مدح صاحبین که امید ایشان اصحاب ثابته اند که اعراف متفصله چگونه انصاف اجماع
 عمرت ظاهره تصور کرده اند فضلا عن المادان و الیقین فاعلموا ان اولی الالباب و قولوا ان ذل الشی عی
 و از پنج بر عقل و اذیع شده باشد و چه اختیار حدیث حضرت امام حسین که شواره عرش با شرفین و بصا
 ره العین و حدیث حضرت امام صادق که هر دو بر اصول رفسه امام ناطق بودند و نیز معتله و امام صامت
 و هرگاه این هر دو جنبه تقدیم و مناقب لشکریان خلفای راشدین بیان و وجه باشد که دانستی و حلقه
 نمائید را از اجزای بدن مطهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد کنند از ایمیه صامته و از بار مطهره بی نام تو این بر
 تکلیف که در کتب کلامیه مثل مسالک الا قیام و شرح آن و در اصول قوم مثل کلینی و شرح آن مصباح
 که بیه بدی بر یک بن و یک استین بودند بر وجه یکی از ایشان فرموده و همه فرموده اند و هر یکی از ایشان عقاید
 همه بنوده اند پس با لبها ابتدا جمله عمرت برین امر منعقد شد که خلفای راشدین مصداق آیت سیدت و آیت امامان
 نور و ایت اشتراک است حفظه و الدار و از این جهت بی شبه و مضرت و سمع و بصیرت و قوا حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله بود و اندر بحر فی الزان احادیث نقل کشمیری و نیز به نشان میدادیم که حضرت ابو عبید الله فرموده اند
 حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسنین و حدیث الحسنین حدیث الحسن
 حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
 عزوجل باز میگویم که محبت ما را دعوی نبینی که عمرت ظاهره اجماع کرده اند بر ما مذکور هم احادیث و ادوات
 وارد و بران ملاحظه کن خویش میکند باطل سنت ضرری نمیرسد زیرا که این کتب ثلایات بنابر اصل است محبت نقل
 و در همین مقال تجدیدنا عاقبت اندیش نموده بود که اگر ملو و برین احادیث حاوی بی است که در کتب اهل سنت وارد شده
 سفیه یا اصلا نیست معناه حاضر است یا حدیث صحیح و متفق علیه که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان
 خلفای ثابته دارد و معلوم است که اقرار بطلان علی نقض مقبول و در اقراریم لا نقضهم اگر مراد او نیست که در کتب
 اهل سنت از عمرت ظاهره بر دل بقیان خلفا و دشمنین ثابته است و بهم تقسیم احادیث پس عاشقان شاکله
 انکسب تمتد فیضه هم اجماع اینها را بیست ثابت شده بر جلیله خلفای متقدمین که اعراف تفصیله انفا و لا حده
 الی الامور ثابته انض بر چند عیوایم که جواب کلام محمد تقی امام یزدوسی تمام در دو سه ورق باجماع رسانم
 لیکن خدشات و اعتراضات بهر طرقت تازه تری خیره و آبروی دین مذموبش و بر روی خاص عام بر خاک افکند

اما دعوی اجماع علمای مذہب فاضل برآمد که در این چند نظر باید تجدید نظر کرد این عالمی فاضلی قرار داده که شامل است بر سائل که شیخ المصطفی دعوی اجماع در آن نموده و خود مخالفت آن فرموده و معصوم و مشرب است این فاضل نیست که نقیض برکلماتش عرضه نشود و همچنین کلام سیدین قوم یعنی شریعت ثانی می تواند گفتن که در حال شیخ و سید شام چنین است و ای بر حال خود که بقضایین فاضلا هم نمی رسد چه جای آنکه در کتب قوم بزرگان تصریح کرده باشند و بحضرت احمد بن محمد اثر رسانند که حجت اجماع از مذہب اهل سنت است علمای رافضه دعوی توانا درین باره نمیکند و اندک علم مخصوص بر سماع احوال و حدیث از ائمه است و تحصیل احکام شرعی یکسبب نظر که باعث اختلاف است و نیز فاضل نیست لیکن بهدایت صاحب قیل قال تواند رسید که علمای رافضه بگردآمد چیر اجماع کرده اند اگر معصوم و وارید و شرعی است برای خلفا و سادات پس چه اثر ائمه فاضل و فقیر و حضرت حیدر پناه لطیف و کشودند و از آن همتر نموده و همچنین خط و غیر او اگر در اتفاق ایشان است لاجرم مخالفت با آن تجربه است که بایمان و اتقی ایشان حکم میراند و گفته اند **لَا تَقُولُوا مِثْلَ مَا قَالُوا** و اگر در اجماع نیست که علمای شیعه در سلب استحقاق راشدین اتفاق کرده اند پس چون وقت دانستی که این اجماع بعد از تسلسل و من و فحول معصوم از ائمه هدی و اجماع حجت تواند بود و حال آنکه اجماع ایشان با حدیث عامیه محمد بن رافضه بر ادعای خلفای شیعه رسید اما آنچه در کتب مدعی شده و فلا بد علیها من اقامه البرهان این اجماع سلب و رد مایلی او بر تصریح حجت فانی و هر سه کتاب اعتقاد که نامه سلطان لیکن بر کاک است که راوند غلبه باشد بر اهل بیت امامیه که یکسبب خود را بدست گرفته اند که شایعین کذب مثل صاحبان شافعی صراحت گفته اند که در اتیان از دعوی بود و در انزال لسان تواند عدم بلاغت ازین جهت اتفاق می افتد و عدم سلامت بدین سبب و در احوال ائمه راه می باید آری بر کاک است مخالفت عقل و نقل این است که جناب سیده و ربیب فک تا بقیمة طریقت و باوصف الحاج شیخین و بذل انواع سس و کک حضرت ابو ترات که آنی حلال الشرائع طالع اسرفه نفرمایند و بیت الحنفی سازند و شب و روز مکیه و ذریه بپروانند و خلافت زید و نوکل و حسن و وضع و رین امر بعمل این جناب از جواب اهل راه منبر که در مقابل حضرت سیده نسبا و العالین قبل اتحاد است الحزن و بعد از اتفاق این مصداق و معنی باشد و در جاده حق این معنی است هم معلوم توان کرد و معنی زید و نوکل نیز گیر و آنچه گویم بپذیر و زنی مراد فرزندان را خدا خاص است الی غیر ذلک و بهر حال سخن علی ازناظرین **قَوْلُهُ** و ثانی فی اخذ اقول ما نسلم که مخالفت مذہب امامیه باشد و کما هو الظاهر من کلامه زیرا که بسیاری از ایشان قائل شده اند بایمان واقعی خلفا کائشیه و تجربه و شرحه لعلی و نه و آمدن پرست بعد از عذاب چه منی وار و جمعی گویند بحصول ایمان اطلاق و طریقت اند و ثانی از این مذہب هم اگر چه مخالفت تعلیق باشد کما بینانی بصارة العین محمدا و غیره فی ذلک کتاب مصفا لیکن برزخوم شان بیانه مناقب و محامد خلفا و اهل مذہب مخالف نیست مگر با آنکه که مفسرین شیعه مثل کاشانی و ربیب در همان نوشته اند که حضرت علی امد علیه وسلم فرمود که بد و فرخ زید و کسبی این بیت کرده و نیز از جمیع اهل ایمان و خلاصه التبع و غیر جمایمان صدری و مخلص او بایت غار پیدا است

و اول این مذهب میگویند که این مذهب منافق پیش از نیست که را و دست اختیار کرده باشد مالی غیر ذلک را پس بگویند
 هر چند بعد اهلان این مذهب مثل مذهب خوارج و مانندان منافقین که این بزرگان را مثل خویش میبشمارند و با
 منطوق احادیث احمد و کلینی است و قد عرفت سابقا و لا خفا بوج محل باشد لیکن آخر مذهب امامیه است
 بلکه مشهور و متبادر پس کلام مجتهدین ظاهر و دست نمی شود و ازین مقولات چنان می نمایند که این مجتهدین کتب
 فارسی را هم میخوانند و خود را با و معتقد اجتماع و در علم طبابت هم یکانه روزگار می شمارند و البعضا از آنکه که ازین
 ترکیب متکرم و فضیلت عثمان باشند چه محتمل است که آنجا که او السبب اما دی چنین فرموده باشند که
 این مرتبه السبب که فی النورین فخر و این شده و شیخین را حاصل گشته چنانچه حضرت امیر مطابق پنج الصلوات
 بجناب حضرت عثمان فرموده و قیامت من صدمه مالیم بجا آید پس معلوم شد که شیخین مدین و درجه رسیدند
 اگر چه ائزان مقام و فتح است که شیخین و در حسن و در اول و افضل از این ازین امر چیزی لازم نمی آید و نیز در جواب
 او از شیخین و حسن او می فضا به البیان این است عزت و فی النورین بر شیخین و قیامت مر لغوی اما و حبش
 بر بنویسند پس این صحابه و می پس عقیب می آید و بگویند که اگر اندیش بر انضیلت فی النورین و دالت
 دارد و لیکن حضرت ابی ابل حق نمیرساند چه حدیث رفقه بر ایشان حجت نیست آری برای استیصال فیهب نشان
 بکار سه اید مگر یا و فاری که از آغاز این ساله ترانه مجتهدینا بر تفکیک جانش صاحب صوامع همین بود که در عقل
 بر ضرر خود و قبول است نه فخر و ظاهر است که مراد حدیث عیون فقط برای الزام محبت هر فنون است پس
 اگر حدیث مذکور دالت کند بر امریکه فی الجملة منافق مذهب ما باشند ضرر ما چه خواهد بود و اما آنچه پیش را
 از صحاح خویش نقل کرده ایم تا و چنین بگوید و حقیر برای فرا خویش بگوید آری مذهب فضل سابر خاک
 زیرا که ما بابت گشت که اصحابی مانند گوش چشم و دل اجتناب بودند و این ضرر عظیم برای رفقه ایم است
 چه بگویم کتب معتدله ایشان عیان شد بقیات خلافت راشده همه خلفائی و واجب الهیة بودند ایشان
 و الا باید حکم کردن که نمودم که العاصم اجزاسه ذات مقدس سید المرسلین اند قابل تبرایا شدند و فیه من
 ما لا یخفی کتب چگونه درست شد استدلال بر فضیلت حضرت فاطمه رضی الله عنها سجدت لجنبه معالک
 بعلم دیگر میتوان گفت که حدیث بر اصول رفقه عین تقیه مخالف نیست بلکه منطبق است زیرا که اصول
 ایشان دلیل بر آنست که الوف ظلم و منون مصائب و خلافت شیخین رفقه از شهادت فاطمه الزهرا
 و عصبه چشم شیه خدا و تحریف قرآن و سن پسین بگوید امیر مومنان علی غیر ذلک آری ضرب و شلاق
 بر خلافت عثمان بر بالو و زو عمار و مانند ایشان تبصر و رفقه بود و قد عرفت سابقا انهم احدی اربعه سید الانبیاء
 و خلفاء و اهل البیت فی النورین حجت حضرت پیغمبر و عثمان را لقب خود تغییر فرمایند یا خدا بود هر اصول شیه
 نیز پس حکم باغی می که مخالفت حدیث یا مذهب ایشان ظاهر و عیان است و معنی از بیان بر منتظر استمالج و
 کر نیست اما و عوی مخالفت آن با منقاد اهل سنت السبب از موم فضیلت فی النورین بر شیخین پس جوابی

آنکه شاید مجتهد درین دعوی اصلاح قرآن مجید که در ظاهر سبب تحریف بیاض نمائست قصد نهان نیز
 در این بمقتضای اینجیش همین ترتیب مذکور است که **لَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیَّیْنَ وَکُلُّ اِلَهِیَّکُمْ عِنْدَکُمْ**
 متوجه این اصلاح بدان ماند که خوشنویسی را قرآن مجید را دارند و گفتند که باید در هیچ نظری تصرفی نکنی باری
 متوجه نموجو این نقل فارغ شد بعد از این امانت گفت که هر چند در اصل اعتلا بسیار یافتیم لیکن بر وعده خویش کار بستیم
 مگر در جای چند چنان ندرض شد که اگر مطابق اصل بنویسم از دایره ایمان بر آیم از آنجمله است حفظ ثوابی که در
 لغز ساختن حقیقه الامر نیست که اهل نفاق که کتب دین و ایمان شان قرآن مجید را محرف و مبدل
 خوانند و ناقص میگردد و اعتقاد شان نیز نیست در اصلاح قرآن مجید یا یکی ندارد مگر بعضی بعد از مدتی
 این اعتراض گفت که مجتهد در نیجیش چنانست و من و آیت سرگردانم که حضرت باری را یافته
 که باوصف آنکه قلب بیس اعضاست سمع و بصر را مرتبه تقدیم عنایت فرموده و اگر گویند که
 از ادنی یا علی گویم لا نسلم زیرا که سمع را راجع گفته اند بسبب آنکه طفل سخن مرعی خود گوش میکند و بی
 می آید و مطابق زبانش خواه عربی خواه فارسی و هندی و زبان دیگر حرف می زند چون سمع ندارد
 و لال میگردد و گویند انسانیت از و سلوب است بخلاف سلب بصر که نه از ان از صفا و حکما و قرا
 کالمین فنون انجین بوده اند چنانچه از تفاسیر بسو طه نیز این امر چنان بطور میرسد که حاجت
 به تحقیق افتد اما دعوی انیمانی که مستدل در حد و اثبات افضلیت شایع نمائیم این روایت
 آنچ پس دلالت بر کمال عتساف دارد و تفصیل این ابهام آنکه در رساله بصارت العین این عبارت
 در آثار اثبات مناقب خلفاء نوشته بودیم چنانچه مجتهد نیز نقلش کرده که علاوه مصنفات معتبره
 اما میباید که در وضع قبایم خلفاء و جستجوی عیوب ایشان عمر ز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات
 و البته بر حقیقت خلفائی را شدمین نیست و ازین عبارت چنانکه می بینی دعوی مدح و استحقاق خلفاء
 معلوم شد افضلیت ایشان نیما بینیم که حدیثی افضل است باینکه رضی الله عنه یا عثمان یا آنکه این
 بر سه از جناب مرتضوی افضل بود که مذکور کرده ام انصاف باید نمود و بهره و بیبوده لب بنای کشود
 من بعد چون محصل حدیث امام صادق ثانی از کلینی دارد و نمودم این عبارت با احترام موافق و محبت
 مرتب گردانیدم که هرگاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا با ایشان با قبائل عرب و عجم و کس
 و قبیله و طایفه و برای ما جریین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده خلفاء و حالات منتظره
 باقی نماند ازین الفاظ و جوف هم با اتفاق خاص و عام ثبوت خلافت راشده و شروط امانت
 و جواد مقصود است اثبات افضلیت که این کثی است جدا گانه و در اینجا این بحث نه مطمح نظر است
 نه حامی انفیصل بر آن موقوف است و بعد از قصه خندق این عبارت بقلم آورده ام چنانچه مجتهد
 بنقلش نگارسته که انیمانی بی آنکه خلفاء را نمائند و خلافت راشده ایشان مقبول آنحضرت صلی الله

علیه وسلم باشد مکانی ندارد انتہی و مقبولیت این بزرگان کجای موقوف است بر افضلیت کمالا یعنی سببی
 انشاء الله تعالی و بعد از بیان روایت حضرت امام حسین رضی الله عنه و حدیث رسول الله تعالی این بزرگان
 بزرگان قلم جاری گشته که انیرتبه که فوقیت از آن مقصور نیست یعنی گوش و چشم و دل آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم گشتن بدون ایمان کامل و توسع معرط و اختیار زهد و مانند آن ممکن نیست و بوضوح
 استحقاق الملقاقه الهی شده این کلام نیز مبدای بلند حکم میکند که حقیقت این بزرگان بر عامت
 کبری و ابدیت ایشان بخلافت رانده معصود است به تقاضی مبینتم افضلت ایشان بر سایر
 امت و نیز ظاهر است که مناظره بان مملین افتاده که مدعی کفو و فائق اصحاب کرام اند و سلب استحقاق
 از ایشان مینمایند پس فکر بدیع و مناقب این بزرگان و اثبات استحقاق در اینجا کافی است و مینماید
 با گروه تفضیلیه نیست تا بحث افضلیت مد نظر باشد و اگر بنور مدعی سن بخمال محبت نماید و
 باری بمشالی روشن میکنم که حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و ابراهیم و عترت ساسانی رنقه میتوان گفت
 که مقبول بارگاه رسالت و عادل و محرکی بودند و سیرت نیک داشتند با وجود حصول مرتبه
 اعلی و اوسطه و ادنی فیما بینهم و کسی که مدعی عدالت و مقبولیت ایشان باشد و روایات متضاد
 نشان برای الزام نمکین مجاهد ایشان آرد اگر چه آن روایت ولالت کند بر افضلیت مقداد و سایر
 و ابوذر لیکن در جواب آن شخص نتواند گفت که این احادیث مخالف است بسبب آنکه تفضلیت
 سلمان هستی با جمله مقبول است بلکه با مقبولیت و فضیلت هر دو جمع تواند شد و چنان نیست که مجتهد
 پریشان گویمان برده و در کل فرو مانده اکنون انصاف از وی سخاوتهم که خدا را راست بگو که نبی
 و گوش کدام یک برینند و این شعرا من خوانم خطاب تو یا تو خطاب من لغو زبانند من افتی اللہ
 علی العار من بعد بدانکه چون نزد مجیب حقیقت ازینید سلوب بود و مدعی مزینش لعل اباران قرار دهد
 و درین مقام انتمیضون جایگاه میگوید چه نسبت خاک را با عالم پاکش او چگونه خلق را افضل
 ازینید خواهد گفت حقیقه علی مجتهد مدعی خیریت و اکابرش که دعوی قرب شباب برای نرید و زمان
 حضرت رسالت مآب وارند کانی الجملة الاولی ضرورت مناقب آن پدید را و اما وظایف بالاترین
 حاجت بیان کردن فاعبر و ایا اولی البنی و بر فرض محال فضیلت است که تکیه فوج خدعا تواند بود و سخن و ادوات
 اینیکه آب زرنوشته است چنین منقول است که ذالقیقت جلیبا لجماء فاصنع ما شئت العوض
 باین معنوات و یاقه و راسی حدیث حضرت رسالت پناهی آگه را وی آن گوشه سوار عرش عظیم که پناهی
 حضرت سلطان کر بلاست مطروح گردانیدن خبر خواجه و نو صاحب کار کسی نیست خطب گفتیم این فرق
 صالان زمان شرمند و میثوند و لیکن مجتهدین رنقه زینهارند است نمی برند و اگر شواهد و قراین صحت
 این حدیث از کتب رنقه ذکر کنم البته درتی چند و دیگری باید نوشتن مگر و در حدیث میگویم که از کتب

قوم موردوم باصفت نگار قتیقه رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم بود است و نصفا بخت شمع نورانی مانند
 او اول دلیل بر آنست عوفی بن ابی الجهم بود لالت سلطان قتیقه ندای آن گوش هر دوی هوش میرساند که این
 بزرگان ووصاف نموده و اخلاقی برگزیده مثل حضرت انبیا علیهم السلام داشتند و تقاضای ستمده شیعه مثل
 شمع الیابان طریقی و تفسیر کاشانی حکم به انیمینی می نمایند که خلفا و بعضی از صفات مانند انبیا می آید و اعظم بود
 پس چگونه تصور کنم که عزیز طلب منور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نباشند و نسخه سلیم که بقرآن را باصول
 روضه کتابی نیست چنانچه در بخار و دیگر سفار است دلالت تمام بر آن دارد که در خواص اصحاب منزلت بر رفیع
 و مرتبه پس شایسته برای اصحاب باشد که در پس که شرح چشم و قلب مبارک بود و این ایشان بجای خود است چگونه
 این مضمون قابل حجب و توجیه تواند شد بلکه مودع میگردد اگر توبه را با حصول خویش برای حضرت
 صلی الله علیه و سلم قرار دهند و انکار خود را از مرتبه الیه الاشارة و بیایه اعتبار نهند و معاملات تصنیف
 نبوی را با اصحاب ازین باب گردانند پس تمام این معین است که این اصحاب را با انواع مدح
 و صنوف مناقب بتانید و به شناس ایشان طبع اللسان و عذب الیابان باشند چه مدار قتیقه
 به خوشامد و در اینجه می باشد و هم خوف در در این و خلی تمام است بلکه می باید که برای دیگران هم می
 باقی نگذارند خصوصاً وقتی که اصحاب باشد و چون معامله بر عکس رود و قطعه نقد قتیقه
 شود و پس بر چه این جنس از کتب شاهانه میرسد یعنی الصد و خواهد بود و این العاقبت نقل بود و بسیار
 اند چه تا این آن بر آید از مرافعیین و جاعلین بنیادند و اما اگر در حدیث و بیاعت و دیگران شاید
 منسوب خوف ترش بود و باشد لاجل ولا قوه الا بالانکه با محکمه هرگاه این اصوات را در حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم صد دریافت لاجرم محبت شدید و محاسنین و سنا ققین تمام شد و در او بر
 خالق ارض سما عالم و گریبان طایفه و او را درین است خبر ازین مجانبین کسی نتواند بود که رحمة
 فوالبوحین اعتقاد کنند و بنا و دین و ایمان را بکنند معاد الله من ذلک **فول**
 رابعا الى اخذه **اقول** این افتاده تازه قابل آن نیست که در روان کبشی جدید رود و بدو قتیقه
 قلیل بهم به ترتیب مقدمات بکار نازد پدید آید بلکه عاده حدیثی که محبت و در وجه سادس
 بیان نموده در وجه البش کاسنی و دانی است شرح این محل آنکه چگونه عقل بخوبی
 کند و حیسان ممکن باشد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم
 در حق کاینکه ناصیه مودت شان بکار فرار از عز و ذوات مودوم و او بار شان بیاف
 توست از زخمت و محاربات کوی بوده چنین کلمات که دلالت بر اختصاص عید
 انستراق دارند و نموده باشند که عمار علقه مابین عیته و آن من ببادی عمار ایجا
 الله من شفیض عمار اینفخه الله من سبه سید الله و این حدیث و قتیقه صد در یافت

برای آنکه میان خالد و عمار کلامی واقع شد و شکایت عمار پیش حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم برد و کانی منج
 الحلال فی تحقیق احوال الرجال و همچنین کلمات دیگر و آیه بر آن در باره حدیث و غیره از مقبولین بساکن و از آدم تا
 این دم هیچ گواهی نشنیده باشد که وقت جدال و منازعت رجال پرده چشم شخصی از وی جدا شده باشد و بنا بر ظاهر
 مفاد روایت مذکوره لازم می آید کمال اسامه او بنبوت جناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلا عن ان
 لا ینفک الناس علی انه صلی الله علیه و آله وسلم کان رابطا بجاهل غیر خائف و لا خاش و این حدیث قطع نظر
 از آنکه در محتوای کتب و مصنفات شامی است باعتبار آنکه از زمان او در کتب شیعه و سنی با استفاده هم قریب گشته
 من بعضی نمائند که در کتب مجاورت و غریب احادیث این نقل شده است که ابو بکر و عمار با ابی طالب
 برای کسی که در معارک و کارزار غایت شجاعت قیام و رز و در ترکیب و فاشل کوه اموند باشد فلما یقف
 اما فرار او از رخف بلکه از آن مشدیکه که گزند عظیم حضرت رسول کریم و آن رسیده و آن کفار در قتل
 سرور ابرار و دقیقه تا مرعی نمانده پس درین باب هم موافق نیست بلکه این مرحله در رساله جدید یعنی کاشف
 عن نیکس المجتهد انصاف چنانچه باید علی شده و بنده عمار تنها بعد از ضعیف عمار از رفقه و هم جرم سلمان اما حال
 بعضی دیگر بر اصول و موضوعه تحقیقی پس از نیک صدوق طایفه شیخ ابن بابویه قمی در علل شرایع باستانه خود از
 حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت میکند قال علیه السلام لما کان یوم احد انتمزم اصحاب رسول الله
 و سلم حتی لم یبق معه الا علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو دجانة سماک بن خرشة استی تخلف پس بنا بر مضمون محمد
 که لا یخفی علی ناظری مکاتبه لقی اثرات ایماسته الیه یا چه چند می از اصحاب که بظاهر توفیق علای ایشان
 از مقبولین شمرده شده اند مصداق فقد باع بعضی من الله و ما ذلک بجهنم و بین المصطفی
 باطاعه زخارف و نیا و تارک ثوابات عبقی بوده باشد نفع و باوند از هر یک که حال حوازمین خساست
 پیغمبر ائ و آن مذہب چنین باشد کسانی که حق تعالی در حکمت کتاب مجتهد خود با انواع مع و اقسام
 ستایش شنوده باشد حضرت متعین آنهارا مرتبه بشمارند و از دایره ایمان خارج گردانند و یکد و کس
 که بهر تلاش از چهار صد هزار اصحاب کافی اند که در زمره مخلصین اهل بیت بهر ساینده باشند
 در حق شان چنین روایات و قیل و قال داشته باشند انتی قدر الضرورة و نیز فقرار عمار
 و دیگر مقبولین سانی از بنای بسیار ثابت است که در اقصایین رایا و نداری که بر تصریح کاشانه
 در خلاصه المنهج و تجارت الانوار اشکار است که این بزرگان حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و سلم را بدست
 و شنان گزشتند و راه فساد سپردند و از حیات انقلاب هم بودی است که در اقصایین مثل
 جنگ احد است که عمار یا سرگرم گریخت فها هو جوکم فها هو بنادین تقریر بر تنزل و تسلیم است
 و همچنین که رنجته بودند خصوصاً حدیثی که کوه ثبات بود با کلمه میان اصحاب شمشاد و عمار فرست
 است بشمار که از کتاب تجارت و کشته و غیرها که سابق واضح است که او بعد از وفات سید الکائنات

راه آرند و ایشان پیوند که حضرت علی (ع) فرمود و وقت خلاف مراد می بود بستی پنج سال که وسیله
 حصول مقاصد صورت بستی بهیشتار شد پس چگونه ممکن باشد بر اصول قوم صد در حدیث مذکور و حق
 او بخلاف خلفای متقدمین که تمامی بهت خود با علای کلمه اسلام مصروف ساختند و با عرفان کابر و فقیهین
 نفس تن پروری نه پروراندند و براه فریب دن تهم نه نهادند و بظاهر و باطن یکسان بودند و حق تعالی
 مجاهدات ایشان پسندید و خرافات ایشان بسبب تشبیه بنبیا علیهم السلام محل نبوت گردید پس میانه ایشان و علما
 بعد ازین السامه و الارش چه پیدا آمد خصوصاً چون بعضی از اقوال مجتهد که گذشت عظیمه آن گردید و بازمه
 محبت ارم کا مجتهد که استبعاد شد که گردید بدین این حدیث تعجبی در نمودار است و بقیه مقتوی که حق با علی است
 هر جا که باشد و انفس غصه و نیز من و روح من چنانچه در تفسیر الانیاء و الایمه و تفسیر
 امام حسن عسکری علیه السلام است و چون وجه معاش سید الناس را خلفا بر فرعون مفتخرین
 تفرق کردند و حضرت امیر دست از اعانت آنجناب برداشت تا نوبت کلمات طیبات رسید
 یعنی مانند بنین رحم الله اخرایا انفس بی غیر علی علیه السلام و روح الطهر دور این کلمات تواند
 بود پس تفرقه فیما بین متقدمین و امیر المومنین بدون اقامت و بیلی سمع تنواند شد وانی از ذلک
 تکلیف که متعین شیعیه مثل طبرسی ابن شیم و بحرانی در شرح تنج البلاغه اعتراض نمایند که خلفای
 راشدین قوت جناب سیده و ذریت ظاهره مثل حضرت سید العین میر ساینده که سابق تفضل
 فی الجمال الاول باینهمه چون علای رخصه همیشه باین نوع احادیث فضائل مرتضوی ثابت میگردید
 حدیث یحیی و ابروایت فرد کامل برای اتحقات خلفای راشدین از ورم زیرا که بالبداهت بر کمال
 ایشان دلالت میکند و روافض و جمالی نیست که در آن قبح نمایند و حیرانم که من کجا گفته ام که
 مراد ازین حقیقت کلام است پس اساتذ ادب چه معنی دارد **قوله** خاسا **اقول** در
 و این منبع بروایت حدیث یحیی و ابروایت مجتهد مورد و هم حید من سمع است لیکن چون مسئله امر
 که حدیث و کلامی و نمک لحنی و غیره بر مزید اختصاص ملوی دلیل نباشد البته بر این حدیث معتکد است و کلام
 از حدیث ائمه مروود و در فروع است که بعد از تسلیم بحث توان گفت که بسیار باشد که آدمی خون از بدن یکشنبه بزم
 و بصر و نواد را گاهی جدا نمیکند بلکه بجای این اعضا کمال شخص باقی نمی ماند بلکه مانند عدم میشود و کما
 لایحیی و کما یکشنبه بر روح است ایا احتمال حیثیت سئولیت متطرق بمقتوا شده که در علیه و ال
 متعارف بودن بدن بروح است هر چند اهل سنت هر جا امتداد فنا گفتند لیکن دیگران می خندند
 لازم بار و اگر میگویم که مجتهد را باید ازین یادگی احتراز کرد و چنان نشود و گویند کفش خود بر سر خود چه
 بعد احتمال اضافت بادی ملایست و در مقام علی روحی و استی مرجع بدی از دست مجتهد میر و تکلیف که نشان
 مفید ملک باشد چنانچه در بلاغت نوشته اند بلی خد طرفک و قیاس که بار مال شود از پشت حال یعنی قریش باشد

که درین براننده برای انصاف مذکور نگار می آید و کلامی که در حقیقت مثل خبیب است اما تصریح نمی کند که مستجاب الهم
 حسین شایسته مقام است پس جوابش آنکه این تقریر برای تمامی و افضح بان لکال است که مقصود سلطان کر بلا
 شما دانش دلیل قوی بر خلافت صدیق و دیگر خلفاست که اعرفت جملا و سوف تعرف مفصلا انشاء الله تعالی ان
 بود که بار دیگر این مع عظیم را از حضرت رسول کریم بشنوند و حاضرین این محبت هم بخط آن پرداختند و پیش
 موصوف مشهور شود که مع بود اسباب ماکراته تیضوع و الهه که تقدس که در آنچه بنیاب خاتم المرسلین
 ارشاد فرمودند هم افاده است و هم اعاد یعنی مثل بر تکیه دوست هم متضمن بر صید یعنی که از حدیث روز
 اول برین قدر ثابت شده بود که این برزگان گوش چشم و دل انجماب اندین از کجا که مرتبه مذکور بود
 اصحاب و ذوات عالیه ایشان محصور است چنانچه از نصیر اشاره و ایراد نصیر فصل معلوم میشود و تا حکم
 سابق هم عیان میگردد و این امر عظیم بر پیرسیدان ریحان رسول و کریم ترتب یافت و اگر چه پیش از
 محل استجاب حضرت امام حسین می بود حضرت رسالت چگونه مرتبه مذکور را در ذراتهای اصحاب کرام
 حدیث فرموده و تعجب می افروزد و جگر گوشه خود را در حیرانی می انداخته زیاده از سابق هر جوان کار می
 و بر تقدیر حضرت سلوینت لازم می آمد مخالفت نفس حدیث شریف با کلامی که قسم صدیق که با که تمامی است
 من پریده شود از ولایت علی چنانکه خدا فرمود پس در سلوینت کجاست بلکه عموم و شمول است با جملة مثل جعفر
 گوئی و جهان نباشد که اینهمه هم سخن در سلوینت آغاز کند و معذک عجب است از تعجب چه تعجب و قتی لازم
 میشود که امری مخالف معهود و مرسوم پیدا شود و هرگاه از نصیر سلیم که نمونه خالص بذیل تقریر مذکور خواهد شد
 بوضوح ایجاب یعنی امام حسین شریف روز شنبه فرمایند که خلفای شمره را در اصحاب مندرست عظیم بود پس استجاب
 در نتیجه پیش چه گنجایش دارد آری تعجب مثل اسباب خلفا بر نحو ذلالتین خواهد بود پس آنرا بقل و نقل موصوف
 باید دانست و حال نصیر سلیم از مجلسی از نصایف بخود ذکر عالم بودیاست که بنو جعین صورت تالیفی گرفته و
 هر کسی از انیمه صدق سلیم در زبان داشته پس چگونه امام حسین از استماع منقبت خلفا استعجاب و رزند
 افسوس که جناب امام حسین انیمه کوشش برای مناقبه و احوال و خلافت ایشان مبذول فرمودند تا انفس
 بدیاح ایشان انس گیرند و لیکن روضه مساعی امام حسین است و قتی و قطره آبی نخریدند قال الله تعالی
 وَكَانَتْ مَآكِلُ الْكَرْبِ حَيْثُ كَانُوا أَكْفَى كَيْفًا فَكَيْفًا كَانُوا سِلْسِلَةً أَسِيدَ مَنَظَرٍ شَدَّ فَخْمُهَا بِفَيْفٍ مِنْ لَعْنَةٍ
 اللَّهُ أَفْلَاكَ كَذَّكَرٌ لَعْنًا لَعْنًا كَمَا دَرَجَا بِهَمْ سِرَابًا بِسَرَّتْ وَثَمَنٌ كَوْنَهُمْ دَجْرَاعٌ بِأَيْتٍ لَعْنٍ أَنْ شَرُّهُ فَعِي وَفَرَّ
 مسرشتین بر افروخته و هرگاه هرین جمله احاطه گردی پس بدانکه درینجا امری دیگر است که تعوض بدان ضرورت
 و سرسری اندان نباید گذشت و آن اینکه از تقریر جعفر الزمانی معلوم توانی کرد که این سچاره شاید کتاب
 اردستانی بتبع خیالات غلامی فی ادب و باره رسول ربی بطلعه خوش آورده و درین غلطه بعنوان
 فروخته که از امید وصول لباحل سجات نامذ و عبارت از دستانی امنیت که امحدیث سمع و بصیرت آنکه فرمود

میکنند که من از احادیث موضوعه ام چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن هست که می راجد به یا گوش می توان
 گفت که در دیدن یا شنیدن کار گوش یا چشم این شخص کند و گفته اند که خدمه و عبید بنبره اعضا اند که می کار و
 از وی می آمد و یکی شغل زبان عمده که تمام عمر با پیغمبر در مقام انکار و اعتراف بود که هر چه گفتند و کردند گفت
 چه چنین گفتی و چه چنین کردی و ابابکر که نزدیک ریش موافق رای رسول بود و در یک جنگ گاه با خنجر سبازند
 از غیر حاضران و گریختگان نباشد این را سمع و اکان را بصیر یا بعکس گفتن همه چه مناسبست ندارد و گاه آنکه
 مراد از چشم چشم عور و از گوش گوش کردی گاهی دیگر که استعالی چشم و گوش میکنند آنست که مادر باید پدر
 خود را یا او ستادی شاگرد خود را یا عاشقی معشوق نجبی محبوب خود را چشم و گوش بگویند عمر فقط غلبه بخا
 ساله و ابابکر پیغمبری مبهوت شصت ساله را چشم و گوش گفتن در فصاحت فصحا و بلاغت بلغا بفرستگار
 و درست در نیونی است بخدا که صاحب الصفات می یابد و قبول میکنند انتی رفوئه و اولیاد و مصیبتا
 بر اصول رخصه هر گاه چنین چنانکه دانستی بآن منزلت و تقرب که از نسخه سلیم الهی هم بد رسیده و از احادیث هم
 صاف پیدا شد که ملازم صحبت بودند و بالادست بهمین ویدار شریف می نشاندند بفرستنده ای را بفرست
 رخصه حضرت علی مرتضی نفس ناطقه روح و جگر و دست و پا و سر حضرت رسول اطهر چگونه تواند شد چه با وصف
 و انتق کمال محبت مصطفوی با صدیقه مطهره چنانچه رئیس المغانین در عداد و کتب مطبوعه قرار بدان دارد
 و گویا از بدیهیات است صلاح و بد و تقوی بعد از فصله فاکان بود که بداند از برای صدیقه بردارد و زن چکر
 را بقصد اند و طلی و سیر و امثال شان از مقبرین را که اراده جانی مصمم کرده اند و مورد شل مشهور اند یعنی و چون
 و عدم شان بر بستر گیل باید ساختن و فلانی را چه اصف ساختند و فلانی را چه انگاه داشته اند پس چنین مثل
 معترض این از عقلای رخصه نفس ناطقه تواند بود و کیفیت شخصیکه دل بر می افتد سخن بنویسند و قسم بر آن خود
 وایت از آنکه که هیچگاه نمیدانند نماند که در و چنانچه و مجلد اول از تفسیر ایل بیت دانستی و نیز هر مرتبه استخالف
 بدان و رجا انجامد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بچ و منعب سالت خود را آشکار فرماید و ندای یسکا
 ایها الکافر ذن لا اعدک ما لعدک و انت یگوش تمامی مشکیکن و کفار رسانند و مسئله توحید را بتائیه بر آورند
 بران خیال کسی نگردد و بدین سوره مال گردانست تو اگر وی دین برای کمال تحریف و سرزنش کا فیرین بر زبان
 را ندانسته اند انتما ای مفصله افلا تعجب الیما و حضرت مرتضوی بر اصول رخصه نامزدان
 و خلافت خود تا بستی پنج سال تقریباً بر زبان نیکه و و بعد از عثمان هم حال بزارت باشد خلافت و عزیز
 سیاست خود هم راه تقیه سپار و غلط گفتند و قت و فوات کفر دارند و را خلاص فرماید و بکتمان ایان چندان بگو
 که جاح الاجرا بران گواه باشد و باید که نشسته سما امر و بر همین مقرریات معتقد شوند و با وصف انیتا تقریباً از
 افتخار سلام و حیات ابوطالب کافی الکلینی و پیغمبر انتما الله تعالی را رتدا و صحابه و تحریف و ترا
 و تحریک و سوغ حق خانه حضرت زهرا و کوفتن و بر شکم مبارکش میند و تهست فاحشه معاند الله با سجنایان

در محل اشیرج و مذکره الایست گوش کند و مانند چنین رحم در پروه کشند و دامن از چون و چو را فرجیند حضرت علی
 علیه السلام و بجز و قصه که بگویند و قصد ندارد که هم فرماید و برانمزم که استمت نهادند و و جاری سازد و به تبینه و
 وایب شان چنانچه باید برد از دو وقت عدم ممکن شود از که بجزت گویند و جناب شیر مانند خاتین بنانه بگریه و نوحه
 با سازند و بیکی متعنه سلب ملاحظه مذکوره از شیر خا باشد و خوشا بدشتی که ازین که در رتبا پاک شد قبایل حتی با بنک
 الیقین و لاتجا و رعن الحی فیکون من الخاسرین و از عجایب خرافات فضل غور فریان روای و کن آنست که
 پیچاره در علم تاریخ هم با نگاه ریض و ابر و هنر و رنمی یابد که در خلفای راشدین کیسکه تفاوت شدید و عمر داشت
 غیر از جناب میر که تواند بود زیرا که چون حضرت علی المد علیه و سلم بعد چهل سال بیعت شد اند علی مرتضی یده السلام
 رسیدند و نفس ناطقه گویند بخلاف خلفای شمش که جوان بودند و البته نفس ناطقه شخص باید که هم عرش باشد و هم
 بر صورت خالیه او نیزه نار حیدری ازین باب و باره حضرت مرتضوی صحیح نخواهد بود و قد صدق الله تعالی فی حق آنکه
 لَمْ یُکُنْ کَرِیْماً یَا کَیْثُ وَ کَیْثٌ لَمْ یُکُنْ عَظِیْماً لَکَ اَنْتَ اَلْحَکِیْمُ مِیْنِ مُمْتَصِفِیْنَ وَ حِیْرُ اَنْتَ کَیْثُ کَیْثُ عَجْزُ اَنْتَ عَجْزُ
 حضرت مرتضی که مجلسی در جلعه جانشین بخارزانی حضرت قائم کشید که لغات غریبه تشبیهی غیر در آنست بنور ندیده و شکست
 آنجناب باره صورت مرتضوی همیزان عقل سنجیده و عقل شیخ المشایخ نفس نصب بعین گردانید یا نه که اضلاع شکم
 مبارک بقایم می بود که از نیای هزار باب علم کشود و چنانچه می آید انشاء الله تعالی و لَکَ یَقِیْنُکُمْ مِنَ الْعَذَابِ
 الْاَکْثَرِ لَکَ ذُوْنُ الْعَذَابِ الْاَکْثَرِ لَکَ اَللّٰهُ سَبْحٌ جَوْعَ کَرَمٌ تَرَاکُمَ جَبَالِیْجَتَا دَمَاکُمَ مَوْلَاکُمَا
 باوج مارون و مامون است میخواند که با نامی قوم سیمون و از قبایل بنی آدم داخل شوند و کتب و سینه خویش را بنهند
 و مثل نواع را یا و منفرد یابند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با وج و تسویف و ایکی بهشتی و در خصوص و توقعه
 فرمودند ای جبرئیل چگونه علی را خلیفه کنم که انا ابو بکر و عمری ترسم که مرا زنده نخواهند گذاشت پس در آمدن مجتهد
 ناس مقلدین ناقش شناس و در زمره ناس صدق حق یکه الحکم فی سیم الحاکم است بعد ازین
 باید دانست که حجتهم الزانی بگردآوری لغات قاموسیة مثل باقر دانا و طایفه امایسه پرداخته و انرا احصاء اینها
 دانسته باشند تا بدستی دین بهفاجرت مستور بماند و این مخدوعه و عنف از گزیده مباحث فحول علماء مخدوعه باشند
 بحال آنکه بجز اشاره ایشان فتح و فیروزی دست داد و حاجت تهی و حرکات عینیت یافتند و آورده اند که مارون
 کینری جریه بلند بالا و غور و و حاضر جواب بد که گویند و که هیچ دانی که آخر هم سطا فاکر که فاستغلاط
 فاستقوی علی السوطه کما است کینر و دوزانو بکشد و گفتند انا ففهمنا لک فتحاً مبیناً قوله
 سادساً اقول حال انعم کوئی را نگرد و کتب اهل حق ندیده کاش رجوع میکرد و تخته که موفش قدس سره
 و به و مطاع جناب صدیق میفرماید که شرحی نمودن عالیه رتسل عثمان و او را نقل گفتن به از مغز فیات این قبت
 و این انعم کوئی به مسامحی است و این جماعه کذابان مشهور اند و در واقعه حلی و دیگر وقایع چیزها ذکر کرده اند که با تفان
 شیعه و بی افتری حق بیتان حرف است سخت بی انصافی است که در حق عالیه صدیق زود چه مجبوب سوال اند

علیه السلام شهادت خدا و رسول خدا را بر طاق نهاد و در پی اقوال کاغذی اخوان الشیاطین چندی از کوفیان را بیایا
 برویم و دین و ایمان خود را در راه اتباع اینها در بازیچه پس باید که ما روایات در مطاعن از کتب معتبره و تحقیق
 صاحب تحفه نهند و کتب معتبره را بقول خویش کما هو را را ملحوظ دارند اما حال و فقر اخیر و خطه لا جواب پس در مجامع
 بکار تمام مذکور شده که تصحیح حاکم و علامه و اغلب را نشاید محض بطور مورخان و منشیانست و تحقیق طریقی
 در مقام تضعیف میگویند که قول فلا فی مثل روایات و اشیان و موصی است چنانچه نقلی بکلیه در موصی و مانند آن
 باین اشغال تخصیص کرده اری بعد بر تئیین قیاس و شن مجتهد را نویسد پیش از این هر چند جناب مطهری بر
 حضرت مرتضوی الحاکمی و دیگرانی فی غیر ذلک در بعضی از روایات که حجیت را نشاید فرموده باشند لیکن چون
 جناب سید رضی الله عنهما و یومین و تحفه آن جناب زاید الوصف کوشیدند لم یبصر لک و وجهه از هجرت
 عامانت بقضه ظاهره چنانچه آن کلمات طبیات را نقایضه مثل مجلسی در جبار و حق الثقیین و دیگر معتبرات
 نهیست دین آورند پس چگونه احادیث فضایل مانع از تبری اهل رفض خواهد بود و نکات که رفته سید ان
 این لعن و تبر را بجای ویسج کرده باشند که در احادیث جناب امیر و دیگر امید این اهمیت است که از صحبت نوا
 بر غیر مذکور شریک حال شان خواهند شد چنانچه از کانی و غیره عیان است سخن لا توقف فی الشان
 البجته و احسانه و قایده و اجابه مع ذلک قبل این در مجلد اول گذشته که جناب امیر با جمع
 علوم لدنی و شنیدن هزاران مناقب امام حسین از سید الخاقین که حدیث ریحان حمید فی
 از ان کتاب و وصیت فاحشی در دلجوی ایشان پر تو از افتاب باشد و با وجود اعتقاد بعضی متش از روز
 نزول آیت تطهیر تبیین بلکه تغیر کوشیدند و الحمد لله که بشمول توفیق ایزدی هم کرد و سنای متفقیین
 تو مودوم و لا شک بخدا و لا الزامیه میگویم هم سرای خواج ملاعین و نواصب مارقین مدعین و لایق
 ظاهرین بمقام جبریه شکستم و روی بر روی خاتم آیت بابل می خوانم و تقدیرات ایشان را بدینا از دست
 ابلیس سید انم **قوله** بعد التیاد و التی **اقول** چه خوش فرموده اند بعضی از شعرا درین مقام
 شک کرده ان کی تو انم در غور لغای تو به شکرت نعمتهای تو چند انک نعمتهای تو به یعنی نیس النافخه
 اعترف فرمودند که گنجایش تقیه درین است نیست پس بجاییت ایزدی بعد از این مناظرات که
 حقا قائل به سو و میدارند رفته اند و بعد بر بعضی ثبوت رسید که مدیاح نبیل خلفا و فضایل جلیل
 ایشان در نفس الامر ثابت است پس بتر از ایشان البته همانا لعن قرآن مجید و حدیث شریف
 خواند مایه و هو المقصود **قوله** کما شاة **اقول** درین مقام ما را نقطه نقل عبارتی
 از کتب معتبرین امامیه کانی است از جمله ست ملا احمد اردبیلی صاحب زبده الکیان فی تفسیر آیات
 احکام القرآن و از منقول اتش معلوم میشود زیر آیت کریمه و اذا رایته الذین الایه که امامیه
 تقیه را بر انبیا تحریم نموده اند و جاتی که تقیه انبیا را نسبت کرده بود امامیه غلط است

و نیز به استیقامت می شود لان الامامیه انما تجوز التقیه علی الامام انتهى و از اینجا که این حصر حقیقی نیست
و الامام لازم آمد که نزد امامیه برای پنج کسی از انبیاء و امت ایشان تقیه درست نباشد و ان بالتقیه
خلاف مذہب و دین ایشان است پس مدعا حاصل شد که امامیه تجویز نمیکند تقیه را مگر برای امام
یعنی نه برای انبیاء و بعد از این اگر تقیه را برای انبیاء جائز گویند البته تکذیب این اکابر بران مترتب خواهد
شد چنانچه از رسالت مجتهد غیر او واضح و لایح میشود و مخد لک در کتب مطبوعه جاستی تصریح است
بر این معنی که تقیه در کلام خدا و رسول گنجایش ندارد پس معلوم شد که استدراک بلفظ لکن مما شاذ
و مبتدع است و میگویم از ان قبل است که گفته اند بیعت پرانگنده گوئی حدیث می شنید و جز حدیث
گفتن طریق ندید و هم از بحث نوعی در رد روح گیرد که ناگاه فسیل یا خیز در رد قول
و قد مر بعضنا فی اخره **اقول** قد اوضحنا ان ما ذکره غیر مستلزم لمطلوبه و انه ماعرف باب التذرع

فی نذر المسئله و بما تجمل قد مر جواب نذر الهوات بحیث لا مجال للجدال بین و مستحق لهم جبهه و لا مکیده و لا مکر و لا
المنافیقین نیست که و لا تکن من الغافلین **قوله** و نیز یک بیان تا آخر **اقول** تا آخرین تحت می خوانند
که ضمیر سلما میکیا راجع است و واقعه چیست این است حال فعل و خوش میانی جناب مجتهد الزاهد
و من در چهار موجه چیرم که این عبارات را در باب التذرع چه دخل تواند بود زیرا که در دفع گفتن و خود
عدا شل مخالفین گردانیدن لازم نیامد زیرا ده برین نیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دین
و تعالیم جدا نکردند و نگار قریش در مکه مخطئه و قبل ازین در جلد اول از کتب معتبره ثابت نمودیم که حکم جهاد و
از ان فتوای آنکه که هجرت یسوی مدینه فرمودند بر مذہب فریقین پس اشکالی در مثال این امور نماند زیرا که مذکوب
لازم آمدند اختیار بطور گفتار و بجز این پنج شیوه حضرات امیرالمومنین نیست میکنند و هر چه من برین قوم وارد
میکنیم که تعلق باین باب وارد بعد از ورود احکام جهاد و بعد از تاسی در از نهت اما اینچه گفته که فاضل جمیل
پس جوابش بر هکتمان هویدا شد که نزد من این امر خصوصیت دین و شوق بلکه در اینجا شوق ثالث است یعنی وارد نشدن
حکم جهاد بر مذہب فریقین پس این قصه بدان ماند که کافران بر طبق نقل مخالف و قتیله پیشوائی پیغمبران
در سجد الحرام نماز میگردانند باستخلاف پیش آمد و جهاد بوقوع نیامد لاجرم عقلا امید آنکه که چنانچه بترک
جهاد در باره نفس مقدس خود بجهت مذکور ترک جهاد و بجهت صدیق یار غافلانه من امر مسطور است حال آنکه
نه استخلاف بود نه تقیه علی اگر حضرت همراه قریش میشد یا می فرمودند خوب گردند تقیه بیشتر تر آنکه بار بار
این واقعه را یاد میکنند و بخیا می آنکه کافران چون دانستند که حضرت پیغمبر تشریف برده و بترک فریفت
حضرت مرتضی سپرده پس چنان حدیثات رسانیدند که بدن مبارک بروایت سیاه پوشان سیاه شد و اینجا
کلام رقصه همین است که اگر حکم جهاد می بود دشمنان گویا و رکاب گو سفندان می افتاد و همین است
حالی بنوعی الله علیه و آله و سلم و صدیق اگر بنقضی ازین جا شایر میا که از صدیق بر دیات موخرین فریقین بعد از

پروه ناموس و انض بید و گوید که حقیقت این کاش کاری بر روی موقوفات رخصه بود و الا کافران امثال خود را
 چگونه نیز خیر شلاق میگرفتند و نقد صدق الله تعالی و من کفر یحیی الله لکه فی آخره فاکلهم و نوری و از اینجا
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو یکصدیق را وقت هجرت همراه خود گرفتند و از صحابه او را بر چند ند چون سید
 که در دعوت دینی بجای من است و از جهت او صدایند فریشت و بر او که ستیتم نموده اند و کافران در سینه
 عداوت او میکوشند و چنانچه عداوت ایشان بالذات با من است همچنان دشمنی ایشان با من است
 لاجرم او را درین سفر شریک کردند و در که نگه داشتند و حال مکر و بدعت رخصه بدان حد رسید
 که این همه جان نثاری و خفاشی را به تعلیم کابین و تبیین اعتقاد می کنند و بر اینهم اعتراض دارند که ایان
 بوجوه انزادی بود و درون درخواست هیچ معجزه نه قهری بود و بعد از آنکه میدانست که تصدیق کذا فی برای احد
 نیست غیبی بکائناتها پس همچون و او را دعوی رسالت نکرد و هم بر خفاشی سابق الاقامه گشت حال امام الرضه
 و نظام السخوه من لسی عتدنا شیخ الغفیلین لکان اسلام الطبع الیایه انما کما شهم انه رای فی النام خارج النجر
 و سال عن تعبیر فخر البیاریات تم قال یا ابابکر ان هذا راسه مقصده علی سبغه و متا بته توقع الطبع فی قلبه در کفری فخر
 فاعلم بقلا بلا طلب لیل و استعدا معجزه و صاحب ثبات الحق این حکایت را بنده داده و گفته که ابو بصیر
 دعوی این خواست تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جواب الی ابوبکر بنان میداشت بیان فرمود پس از صدیق هر چه از اطاعت
 و تقلید و متابعت حضرت بشیر و پذیر صدور یافته و صبر بر انواع مکر و دلت و خفاشی بود وقوع آمده همه برای
 جمع و اتفاق بود و در یاب مکر و ریاء و در ذل صدق و صفا کثرت ثواب و معنی افضلیت بر آن ترتیب
 یافت و انیک گفتیم سخنی سرسری نیست خود و نصوص حدیث صحیح در این معنی موجب دست که ابو بکر و او را غار و غنچه
 هم صادق و الله بخلاف دیگران که مراد و غلو پیدا شدند با جمله اکابر اهل نفاق در آنچه از سامری امت و سر غنه
 کابین و سایرین و اگر گفتیم هیچ غایت اندیشی بر طبق لاف و گزاف خویش در دعوی مزید ولای اهل بیت
 نکردند چه امر و اگر کسی از تقلیدین خواهد که پرده تقلید را از میان بردارد و از مجتهد دلیل برایان حضرت
 امیر طلبه زینهار او را بلکه جمیع علمای طایفه را بجای بران خواهد بود و چه حال شماع بشارت انان مردم و زن
 مقام بر طبق است بلکه این بقایست و وصلت نسبت بعد از این زیاد تر پس معاذ الله نزد عقل مجال نیست که
 کرده باشند که دینی بعد از نبوت و پیروی مدعی نبوت بریاست میرسم و از محنت و مزدوری رمانی می یابم
 الغرض با اعتقاد کابین و تبیین معاذ الله که چنان یافته باشند که در مرتبه را بجه با یک کفایت
 جلوس خواهند فرمود پس این هر عرق ریزی و ستم انواع مشتاق و محن همان را
 سوز بود و این خرافات و غلو فی علمای قوم را از جهت مطاعن صحابه که آنهم پیش از مدو بطلانش
 مثل قتاد روشن گشت چه جای آن که مزید حرص خلافت بر اصول اهل سفاست بجای کشیده بود
 که خاقان را بطاعت اهل بیت فرزند می گشتند و عثمان را تبسطن سبایهودی و بطوی بخت الحادی را سفا

رسانند چنانچه ارشده تلامذه یعنی ابن عباس و شیخ علی از قصه بر آن گواهی دادند و امر اول در
 مجلد اول گذشته و درین اوراق امثال این امور را بجا از کتب معتدین قوم خواهد آمد انشاء الله
 تعالی **قوله** و همچنین است تبرک بهم بیت التلاخ **اقول** قبل ازین در همین مقاله دانستی که تبرک
 بآب الزرع تعلقی نیست و محض تقلید جامعین بیاض بی سواد است که مجتهدان را بی اثر کتاب آن کرده اند
 بجا مناقب اهل ردت و دروسای منافقین و انگاه بدین عنوان بیان کردن که فلانی گوش من است
 و فلا نکس چشم من است و کجا ترک بهم که موجب ارتکاب حرامی است و نه باعث اکتساب دروغی است
 و معلوم نیست که وحی الهی بوجوب آن فرارسیده بود و درج اهل ارتداد و نفاق مستلزم این همه نظایر است
 فلیت که در قرآن محمد را بجا دارد بشود لا تطع الکافین و المنافقین و باوصف امر جاد و ناسانی و سق
 سنانی انیم ضمیمه گرد و غلط عیسی مسیح و ما و هم جملهم و در حدیث شریف بهم و دیگر و
 مدح فاسق موجب غیظ و غضب پروردگار است چنانچه از مطالع و بجا و ابواب آنگنان آشکار است
 چه جای مدح رئیس المنافقین بر اصول طایفه فی عقل و دین انهم بقصیل که بار بار گوش کردی و بیشتر دیدی
 و بدل نمیدی که معاد الله در نبوت انبیاء عموماً قاج است و وثوق را از کلام ایشان مسلوب میگردانند
 چنانچه هم طبری در مجمع اقرار بدان دارد و جای مترسید المرسلین ازینجا واضح شد و در فسق بلکه کفر
 از ثمنان سرور عالم و جمیع بنی آدم عیاد الله و نیز از کتاب فتح اسبل که جیلانی امامیه تبانیش نگارید
 بسته واضح است که حضرت خاتم النبیین بحجت خوف تسلط فاروقی و وحی الهی را در رسانیدن بشارت مومنین
 که هر که لا اله الا الله گوید بهشت خواهد رفت و در گذراندن خود با الله از مذمبی که حال سرور انبیاء و در آن چنین باشد
 و هنوز بعضی از منافقین با اهل حق و یقین قیل و قال دارند که نشان و هدیه که از کجا و طریق نامابت است چنان
 اسکان صدور کفر از انبیاء بر سبیل تقدیر و عقل شریفش نیک میداند که ازین امور صدور بآب الزرع بار بار
 حضرت سید ابرار صورت است نه فقط امکان آن مردم را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اسامی منافقین
 خدیجه را خبر دادند و قلب خلیفه ثانی السبک الی حیاط فخلج بود از خدیجه استفسار نمود پس بدانکه آن شخص مذکور
 دلالت بر بآب الزرع دارد و در آن سوال گزندی بحضرت فاروق میسر آمد اول پسین را حدیث مصحح است که خود
 حدیقه گفت چنانچه در مجلد اول گذشته که مردم سوال میکردند از حضرت صلی الله علیه و سلم در امریکه تعلقی را
 باعمال خیر و بدین از فتنه و اهل فساد می پرسیدم تا از آن پر حذر باشم لا جرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بدین
 امور خاص گردانیدند و اتفاقاً او حاصل شد میان حضرت سید المرسلین و گروه منافقین چون قصه که شریف
 داد و با در بلند قرآن خواند تا آنجا بیدار شدند از برنج فیصل اختیار کردند بهرنگال تشقیق بودن کجا از مردم
 که کلام در آن میدود بلکه از آن ثابت شد که حضرت منافقین را می شناسختند و از فتنه های ایشان خبر دادند
 پس چگونه خلاف قرآن و احادیث خویش قتل ایشان بوده اند و این شخص بدان مانند کسی

اشهدا و شوق یکی را از تلامذه مناسب یا ضعیف بود و او را با حفظ مسائل بین فقه و دیگری الطبیع و دیگری برکت و
تخصیصات را با درو غلوئی و درودنی چه مناسب و بازوی مقدس چه پیش را با باطل و علم فصل چه شایسته است
ازین تنجیض که در حیات القلوب هم مودی است انستیم که حضرت صلی الله علیه و سلم آنها را با ایمان هم می شناسند
و عقلا و عقلا مستبعد است که بخلاف قرآن حدیث خود مدح منافقین بر زبان آورند و گفتن آنرا باجماع کمال محبت
ممدوحین که بنابر اعضای مبارکش بودند ثبوت رسید و تمت نفاق و غیره همه اهل کلام و ایمانی یعنی
خلیفه ثانی بصحبت روایت مذکور که فضیله بود که آن پیر من میگوید و از او برادر و برادر و برادر می شنید پس از عبا که
ابو حاتم در اخیال حقه الله علیه و در احیاء العلوم آورده هم بود و در توضیح می انجامد که حلیقه شامی کرد و بر تیره آنجا
پیر دخت و از کثیره اعمال و کتب یک نظیر پیوسته که حلیقه ثانی از سوال مذکور در سلب بین نسبت از خلیفه ثانی حضرت
ایزدی را گواه گردانید پس نسبت نفاق بفاروق عظم قاتل انکه کین و منافقین از نجاست و دام
و غایت خرافات متقیان بیام است بلکه اگر خلیفه ثانی که حلیقه نفاق را نسبت بفاروق کرد و از بیم قصه اعیان
این قیل و قال نبود ویرا که از کتب معتبره نشان استی که عمر و زین را از مناقب و احوال اهل بیت رسول را
و کشته منافقین نامش فاروق میانه اصحاب سید المرسلین است چه جای آنکه حلیقه ثانی بنمید و در نفاق
و هنوز فضیله عبا را از زمین عرش برین ساند انکون عبارت احیا که محمد بن ابی انبار اشاره کرده و بنویسند حلیقه
لا تزال تکلم کلام الاشع من غیر من الصحابه من این خدیجه فقال خضنی رسول الله صلی الله علیه و سلم کان
الناس سلوه عن الخیر و کنت اسئله عن الشر فافان دفع فیه و علمت ان الخیر لا یسبی و قال مره و علمت ان یوم
الا یوفی الشر الا یخون الخیر فنی لفظ آخر کان الناس یقولون یا رسول الله امن علی کل الا فیسئله عن فضائل
الاعمال و کنت اقوالی رسول الله افسد کذا و کذا فلما را فی اسئله عن فای الاعمال خضنی هذا العلم و کان
ایضا قد فاض العلم للمنافقین و اذ لم یعرفه علم النفاق و اسبابه و دقائق الفتن فکان عمر و عثمان اکابر الصحابه
یسئلونه عن الفتن المعاصه و الخاصه و کان یسئل عن المنافقین فبحر اعدا من یقنی و لا یخیر ما سیم و کان
عمر یسئل عن نفسه هل تعلم بشی من النفاق فیه من الک کان عمر اذا دعی الی جنازه فظان خضر فیه
صلی علیهما و لا ترک کان یسئله صاحب السراسی کلام حقه الاسلام و ان یمیتا کید باقر مجلسی بخار و جاز
بیاض بی سواد و کشمیری فقال که یجتهد فانی از مقلدین و است تبارک و تعالی فی جبهه الزانی چه در صل شد عبا
در رد و اب چهارم این است که اگر انزال بری و ایات اگر دلالت بر قبح روایت راوی داشته باشند
قبح در روایات حضرت عمر نه لازم آید یا نشانی است که عبا فی در احیاء العلوم روایت کرده کان عمر یسئل
خدیجه و یقول ان انت صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنافقین فقیل علی شیان آثار
النفاق و فی روایت اهل عدنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنافقین فی روایت قال خدیجه
الا یخون لی و الا فسی سر رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی بود و عمر که سوال میکرد خدیجه را و میگفت تو صاحب

نفسه

پیغمبر خدا می در امرنا معین ایامی منی بر من چیزی است که از علامات نفاق و در روایتی باینکه در حدیث است که
 از منافقان در روایتی آمده گفت خدای تعالی اینست که اگر افشای سر سر بویاید که بگویم سر سگوت خدای تعالی و در حدیثی که
 تصریح نمودن را بعد از افشای سر آنحضرت محلل ساخته و سیاق کلام هم بر توفی است و در حدیثی که
 فاروقی نزد خدیجه در باب نفاق و آنچه در شأن نفاق نزول یافته ظاهر و باهر است انتهای الفاظ از حدیث
بالجمله جای حیرت است که خدیجه مدعی نفاق فاروقی شوند و بدین احتمالات تشبیه نمایند و بدین حدیث
 دست زنند و اگر عبارت منقول کشمیری را بپذیریم امر منصوص عدم افشاد سکوت چگونگی را بر تو نماند بود و نص
 باید است متقدم است و اگر فرض محال کشمیر الی باری همین عبارت باشد که از آورده انتقال پس محال
 که بدین حدیث چندین طور که ذکر تقدیر بجای می گیران را حوصله سوال فراموش و کاری بر من تنگ خواهد شد و آخر
 موجب افشا خواهد گردید پس سکوت کردن اولی است که من سکوت کردم و من سلم نمی از آن جهت که اثری از
 نفاق در فاروقی نشده منافعین بود معاذ الله و هر گاه محال قائلین چنین باشند و ای حال کسانیکه غرض
 لطافت جمل و مکانه کشیدن را مورد گیر کرده اند کالایخی علی من نظر می کشیم و **محمان** مبر که امر کتمان لیل
 آئینه است زیرا که احتمال دارد که را دشمن علیه السلام عموم خوف باشد تا هر کس از نفاق بهر اسد چنانچه
 علماء در کتب کتمان موت قیامت تفصیل کرده اند الی غیر ذلک من بعد در اینجا میدی دیگر است چگونگی نزول این الفاظ
 تا تم تفصیل این اجمال که کشمیری نقال دلیلی دیگر نفاق فاروق مرتب می سازد و میگوید که در صحیح بخاری از
 اسود روایت کرده قال کنانی حلقه عبد الله بن عمر فرما خدیجه بنتی فام عیلتنا مسلم ثم قال لقد انزل نفاق علی
 قوم منکم قال لا اسود سبحان الله ان الله يقول ان المنافقین فی الدار کل الاصل من النار قسم عبد الله
 و جلس خدیجه بنتی ناحیه المسوی مقام عبد الله فتفرق اصحاب فرما فی البحصه فایستنه فقال عبت من محله و قرع
 ما قلت لقد انزل نفاق علی قوم کا فوا انما هم ثم قالوا قتال الله علیه یعنی گفت اسود که بودیم ما و خدیجه بنت
 پس عمر پس آمد خدیجه تا آنکه ایستاد بر سر ابریس گفت تحقیق نازل کرده شد نفاق بر قومیکه بترا شما بوده اند اسود گفت
 سبحان الله خدای تعالی میفرماید بر سینه که منافقان در در کل اسفل اند از آنش عبد الله عمر قسم نمود خدیجه
 در گوشه از مسجد نشست پس عبد الله بر خاست و اصحاب را متفرق شدند پس خدیجه تنگ یزد بر من انداخت
 پس من نزد او آمدم پس گفت خدیجه تعجب میکنم از خنده عبد الله بن عمر و تحقیق شناخت و دانست آنچه من گفتم
 که نفاق نازل شد بر قومی که بترا شما بوده اند پس تو بگردید پس خدیجه تو را آما را قبول کرد انتهی **بالجمله** اکنون
 اصل و نقل این نقال که اکثر در آن خطایر و باید شنید که زنه در صحیح بخاری نقلی است این غیر مصحح لفظ عبد الله
 بر پنج جا درین روایت نیامده لیکن غیر نظر بحال حدیث را محفوظ و تواتر اعتبار کردیم و بسیاری از نسخ آن مجموع
 در زنه لفظ مذکور در یک جا از آن نیافتیم و اگر کسی را متعصب به جفا کار و مفسدین و نگار گوش بجوامع اهل الانام
 بحول و قوت الهی برگردانمش از آنچه در این می کشیم و آن اینکه محفل فرمان دای ملکات جنوبی در کتاب

ترجمه این روایت بعد از دعوی نفاق فاروق و فریض می کند و در هر جا مطابق روایت بخاری و مسلم و ترمذی
 می آید و قدسایین عمر بنی نگار و ثبت الحداد و سقط المدعی و قطع و ابرام فقری ظم من الجاسل ان الکثیر می گفتند
 بالسنه اینکه شنیدی حال تحریف لفظی بود اما تحریف معنوی پس عیب است که نقال بنابر اسفار و احادیث
 و سنن و از اصطلاح محمد بنی اهل کبرگاه عبد الله طلق گردانند و صدقاتش عبد الله بن مسعود را می دانند چنانچه
 مشروح بخاری بر آن گواهی است و قطع نظر از شاخته فی الاصطلاح این امر مدلل است بکلام علما زیرا که طلق را
 صرف می کنند بفر و کامل چنانچه بالا هم دانستی و مرتبه عبد الله و اصحابیت و هجرت و قدامت مانند آن این همه کفر
 درباره اجیر و دلبند ترست شیخ محقق در تفسیر الاحوال می فرماید آنچه محصلش نیست که این مسعود را از اعیان
 و اولین است و اسلامش قبل از آنست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدره الاثم داخل شوند و قبل از عمر بنی
 و گفته اند که او ششم است در اسلام و آنجناب در آن خواص و گردانید انکه صاحب بر حضرت شد و صدق
 و عیال و ابرق تحریف را در سفر نگاه میداشت و هجرت کرد و بنده حاضر شد و در و با بعد از آن منتهی بد مشرفه
 و نماز گذار و در قبله و قبله عالم گواه شد برای او و محبت و نهیم فرمود که رضیت لاسی ما رضی بها این ام عبد و خطت بها
 با سخط بها این ام عبدی آخره هر قدر آنکه نقال فیه که خدایه بر فاروق طعن نموده و کسی در تواند کرد و از
 فریقین که خدایه شایعین و اولین از مهاجرین و انصار محمد و جین کتاب پروردگار منافق گویند و پرستین ایشان
 افتد و عیب جوید و قاف در بر آن نباشد و مناقب اهل بدر و معیت الرضوان بر اهل بیت اندازد و ایشان را
 متواتر ایشان کان لم یکن سازد که در کتب فریقین زبانی رسول نیز دانی مستفیض و متواتر است چنانچه خود
 آن از حضرت امه هم دانستی و چگونه کسی را اهل اسلام اعتقاد در ز که هر چه خدایه درین جمله گفت فقط
 لائق نقدی است و نیزه فاروقی و آنچه در قرآن و احادیث معصومین است قائل تکذیب غیر از کثیری نقال
 و تلامذه این سیاه و حال حدی لاین هم و خیال در دیگر و مقصود خدایه تحذیر اهل حلقه است تا از دفاق
 نفاق مطمئن باشند و توبه و اصلاح را بعد نظر دارند آنها که مذکور شد بعد از تسلیم این معنی بود که مرا فاروق
 از اهل صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و ماتیم گشتند و رنه مناظر می تواند گفت که اتیم لازم نمی آید
 چه محمل است که بنی اسرائیل را بد باشند که در میان موسی و هرون و مرصی طینی را ظاهر ساخته و صدق
 ثم بانوا قناب الله علیه گشتند که انطق بالقران العظیم انه التوبه الیه و موید این احتمال است صنف
 ماضی از انزل و کافوا و ابوا و ماندان و نیزه خلفاء اصول اهل وفاق و دسامی مومنین بودند و بر
 مقتضای اهل نفاق کی توبه نمودند و خدا را گرفتند و تخمین بد صنف ماضی مناسب نیست مثلاً و اگر وقت
 ذی النورین باشد محمل جموع بر فرمودی خلاف متبادر است طفا و غیره که توبه منافقین و مرتدین است
 و در وقت مذکور مشکل است بخلاف این حکم دینی اسرائیل از قرآن مجید که بسیار سهل است و اگر قصص
 بمقتضای لایحی علی بل بغض معاویه را باشد فصل نشان بر این مسعود و ابن عمر بنی بر فرمود

مسلم است و الا بنیت که هر دو است مرحوم بهتر است از اصحاب حضرت موسی و هارون و عوالم این تقدیر و برقع
 اخلاص رخصه کفایت نکند بطور الزام باید شنید که چون خدیجه از شیعه جناب میرالمومنین بود که ما فی السلیقه و غیره
 و شونش می آورد و رجاسل زار کان شمرده پس در اینجا افتاد که بلا ضرورت پرده فیه دید و لا عن شمی تراکت
 بر سر مخالفین سید و مطابق اعتقاد صدوق تارک صلوة تمسک کردید و جناب امام الامیر و عین خلعت
 خود کرد و فیه میگردد و در وقتیکه عبداللہ مستغفر فرماست و مردم حلقه متفرق شدند و کرد اسود کرد و در حلقه بود
 بمسود حلقه خیزید و تو با مردم که رخسار بر حلقه شکست از آنست که ده بود و نظایر بنوعی و بر خدام و رفیع بست کتاب
 علیم چنانچه از ترجمه کشمیری فقال هم بود است پس این کلام از قبیل یک بام و دو هواست بلکه از جنس
 مثل مشهور صلت علی الاسود است عن النقاد کمالی و اگر گویند که حدیث داهل سنت همان قدح حجت است
 که در تشریح ایشان گفتگویم این وقتی توان گفت که دلالت میکرد بر دعای شاد و حال رکاکت بر بود و از
 پیش هم را فراموش کردید یا پشت بگردانید علاوه اگر ادنی تمتع در تصانیف مجلسی نمی خواند و در روایت شیعه هم
 خواهی یافت و با اینهمه یاد داری که مشکلمین رخصه و فانی و زمانی بهر عوی میکنند که مطاعن خلفا ثابت
 نگردانند و اگر آن روایات که در فقیهین بر آن متفق اند پس اگر مقصود حضرت خدیجه رخصه فارق فاروق بود یا شمی که
 عبداللہ میگفت که ای خدیجه از رفاق دیگران تو بیا نشان سخن برانی و نفاق خویش را و موش میگردانی
 بیاد منی اری وقتی که بعد وفات اشرف المخلوقات بسکلتان از عین منسلک گشتی که باز دایره ایمان بر او نهاده
 و امام بلا فصل با فریب و نرنا اینکه آن پیغمبر و قور و حریفان تو بر ملاخت کرد و در کلام تو نفاق تو با جمیع اشیاء است
 رسید فان قرأ المرأی لنفسه حبه عند الاعتقاد ما دعوی تو با نماند که انت قائما به جای آنکه این سبب و کلام
 خدیجه را و انبیا که دانی و هم برکنند نفاق فاروق تو تغییر نشود و تکلیف این عرویس را فراموش کن از آن است که علمای قوم از شیعه
 سلیم نقل کرده اند که بعد از آنکه گفت وقت مرگ عمرای پذیر خود را از نطفه عصب خلافت فارغ گردان فاعبر و اوالا
 نیست حال منو کات کشمیری فقال که محمد یاضی و استقبال برادر کاسه سیسی و در کتب خویش نیز نری و در دیده
 او منی مشغول گشتند بر خواندن از باران زار کائنات علی صاحب که درین نزدیکی رخت احامت از خجانه بر بستند
 تحقیق نماید بلکه حاجت باین امر هم نیست که تقدم و تاخر و تفاوت از کتب ایشان خود بر سر کس ظاهر و باهر است من بعد
 مخفی نماند که در مجلد اول و دوم در کتب دیگر از استعدادات شیعه بطریق صحیح اثبات رسانیده هم بر روایات از مخالفین
 از عامتین بواسطه استاد و کلمی که محبت دلا و حضرت آدم غنی است و حضرت بخارا بر گفته ابلیس لعین که ادرا با یقین
 می شناسند که اندر دین بر آن آورده که بنص امام تمام شرک فی الطاعة از ایشان صادر شد پس کجا پسین
 از نفاق و کجا صد و شرک ازین حضرات و در اینجا استفسار میکنم که اگر کسی خود را از نفاق و از نفاق خود
 سناقی هم شمارد و از محامد خویش حساسی بر ندارد و یا خود را در خلوت و جلوت فاسق گوید و در کتاب کبار را بخورد
 نسبت کند یا بجهت خوف ملاجباب پرسد که در اخلاق من یا لا می بیند که بخیری از آثار نفاق می نگردد این امر

ولیل سرجو و نکات و اتفاق میشود و بانه اول مقدم حضرت مرتضی و حضرت زبیر از حدیثی که باقی مانده است
 درین باب هم روزه میگرفتند و سکنین میقیم و اسیر را بر نفوس مقدمه خود میانگیرند و در عدم قبیل قبیل
 عبادت می ترسیدند و اعمال خود را بچیزی نمی بینیدند چنانچه از تفسیر کاشانی و التبی و نیز از شافعی و غیره عاوانند
 از دشمنان حضرت سیدالساچین استی امام زین العابدین علیه السلام که محصل بعضی از حدیثیه کامل قبل ازین
 گفته شد رسانیدیم اکنون باید بسیار حدیثی که در این حدیث و احادیث درین حدیث و احادیث درین حدیث و احادیث
 لغویاتی ظاهر شود و استقامت الی یوم الدین لا ضلالی فاما استقامت و تعینی و قیام برین یک سر یکایک است و بعد از آنکه
 مردی حق و قارفت حصی که استواری است و بسور سعی خصلک قبل عذر داده و بقیه کلمه و توفی البراهه
 و ادب و یاسا استی قانچو فی انچه یک خبرید و اخر حق الی فناء و فتنه طریقه الا شفیعی الی الیک الا کیف توفی علیک و لا
 بچشمی عنک و لا مانا لیا الیه منک است و تسل الیک بفصل فاما مع کثر اختلافات من فایض و منک است
 من مقامات عدو و کالی حریات انهم کما و کما و فو لب خربتها حال فقره میانه انچه و واضح شد و وضو و کما و کما
 چنانست که چنانچه اسلام رحمة الله علیه در کتابا حیات علوم الدین از کتابا فایض اللسان بعد از ذکر مرید علیه السلام
 گفته که اتفاق کرده اند بآنکه خود را و جسد بیرون اتفاق است اتفاق را علامات بسیار است این از جمله است
 و مرید است که مردی از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در حدیثیه و در کتابا و در کتابا و در کتابا
 که مردی از اصحاب آنجا بلی الله و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا
 من از ایشانم یا نه حدیثیه گفت خدا را شاهد بگیرد که آنکه فو نشان نیستی و من بر کسی نیستی و در علامات اتفاق بعد از تو
 و نیز حدیثیه میگوید که آدمی کلامی میگردد در زمان حضرت سرور انس و جان متانفیه میشد و آنرا مار خود را بلی
 من می شنوم از بعضی نشان کلمه را و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا
 گفت و حدیثیه میگوید که متانفیه ای و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا
 می شنوم در زمان وقت و اکنون ظاهر میگردد و در این اتفاق متانفیه کمال ایمان هست و آن نمی است و بعد از تو
 از اتفاق کسی است که خوف که در آنان مقرب است آنکه در بابا کیند و مردی گفت بخدایه که من خوف میکنم از آنکه
 متانفیه باشم و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا
 ملاقات کردم که در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا
 گفت چنانچه اسلام که در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا
 تا بجای که فاروقی می رسانید از حدیثیه می گفت که ایام من نگوشت دام و منافعین و ابو سلیمان و درانی میگفتند
 از بعضی از چیزی پس چشم که کما کما پس رسیدم که تقبل من فرمایند و من کلام را که شستن و غیره و لیکن پس رسیدم که
 عارض شود فلکاترین ایامی خلق وقت بر آمدن روح من بلی باز ماندم و این از ان اتفاق است که متانفیه است
 و وصیت و کمال و مقامی است و متانفیه اصل ایمان است این اتفاق بر دو گونه شد یکی آنکه آدم را میرساند که کما
 و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا و در کتابا

و آرد و سلم نرمی در کلام با مخاطب نویشت که او را مورد سار و دینس میدانست که در دنیا این امر دروغ و افتخار کمال است
 و با به انزعاج کی به ثبوت رسید خدا را ازین کبر و بیهاد دست باید کشید و زیاده ازین عظمت بنیاید چایید که باطل است
 و سماعین و عیدهای قرآن مجید و حدیث شریف و در حق مجتهد تلاوت میکنند زیرا که کلام مجید آن بود که حضرت پیغمبر
 علیه الصلوٰه و السلام را دروغ گفتن و ارتکاب عذر در شیعی نمودن هم بر تفسیر درست نبود و تفسیر مجتهدین بر رفض
 و سلسله سخن در آن جاری نگشتند که آنحضرت نرمی در کلام نمیداد و در چه مواردی اندکین امر را خلق عظیم رسول اکرم
 علیه السلام است پس هر چند مجتهد از انانی برای فرار خود در صدر تفسیر رفتنی بجلال افراشد و در دیگر دیگر آورند و معبود
 بر آن ترتیب نخواهد شد و هر چه انهم که حاجت انهم بطویل چه بود بایستی یکدیگر و مثال بعد از تتبع روایات اهل سنت
 بر آوردن که خداوند حضرت رسول را کائنات و قوی در مدح کسی از کفار و منافقین سخنی فرموده و مرکب دروغ
 شده باشند و تا این وقت از کلمات مجتهدین ما این فراموش نگردد و بجلال او اگر عبداللہ بن سبا بود
 که چون یک بدل ابو بصیر را در این علوم را دی در تفسیر و خلق کریم تفرقه نگردد و در غلطه عظیمی گرفتار شد **تفصیل**
این اجمال فکر از کارم اخلاق است که آدمی از حق خود بگذرد و با آنچه مقتضای نفس است کار بندد مثلاً
 تو واجب التعلیم باشی و غصه درین باب تفسیر و تقاعد کند و تو بهم نیایی و در پی انتقام نشوی و ملاطفت و
 مدارا کنی برگاه مکتب احادیث و سایر جوع نمائی خواهی یافت که از همین فیصل است آنچه جناب پیغمبر صلی اللہ
 علیه و آله و سلم کار بدان بستند و ابلهیت عظام و اصحاب که آن بر آن عمل نمودند و تا بعین ایشان مطلع
 داشتند و صحاح روایات فریقین چه باشد با شکی که حضرت صلی اللہ علیه و سلم و عمر خویش علما را و دیگران خود را
 بر ضرب و شلاق نگرفتند و خدا مرین ملازمین را وقت تفسیر بزرگو و در پی انتقام نگشتند و اهل حدیث
 در تفسیر خلق عظیم از بعضی اهل کتاب حکایت مینمایند که او صافیکه در باب نبی خیر الانام بر کتب سمائی نزول
 یافته بود و همه را در ذات و الاصفات یافتیم و در وصف که حالش معلوم نبود یکی غلبه حلم و غضب دوم
 با وجود شنیدن سخن سخت بر جانمان پس من ترصد وقت بودم تا آنجا از من چیزی بطور فرض خریدند
 من قبل از مدت متقاضی شدم حضرت اینهم نفرمودند که هنوز وعد تمام نشده با الجملة در جمیع کفر سخنان سخت
 بزرگان آوردیم که شاید بلا حظ این مجلس خشم فریاد بجا بیاوردیم که اگر در دو مان شما همین جلد و حواله
 مرسوم است چون دیدم که آنهم باعث توران عظیم و غضب نگردد و باینجا مستم و چادر مبارک بزرگ کشیدم و گفتیم
 بر خیز و فرض را بکن فاروق تجلیت بر چه نامش بیشتر از نیام کشید و بر سر من رسید و بانگ بزرگو ای دشمن خدا
 ما کی بی ادب باشی و قلوب ما را ازین حرکات بخر آشتی جدا شود و زهرت از دوش بر میدارم حضرت بسوی من
 نگریست و تبسم کنان فرمود ای عمر! چنین توقع نبود بلکه بایستی مرا تفهیم کردن که ادای فرض خود بر من بخواه
 باید نمودن پس عمر شرمزنده شد و عرض نمود که پیش ازین ملاقات صبر نمائید اگر فراموشی حاکم حضرت حاکم
 فرمود که هر چه بر آن بیفزاید تا درک غیظ تو بکند و غیر در روایات فریقین آمده که حضرت در صحاح

پیرنی را دید که قدرت بر کشیدن آن داشت حضرت رسن از دست او گرفت و مشک پیرنود بر روی
کشید و پرسید کجا میانی رفیق هر چند الحاح نمود که مشک بستاند قبول نفرمود و گفت من نه از او ترسم که بار امت
بر دارم پس مشک نزد خیمه اش نهاد و برگشت پیرن فرزندان را آواز داد تا مشک بخیمه بر دهند و پرسیدند که
چگونه زین مشک وردی گفت آن فلان آورد و کردید و فرزندانش گفتند کاین مرد آنکس است که بوی ایمان آید
پس مجوز و دان آمد و عذر کرد و آنجا با او را تسلیم داد و دعای فرمود و از کشف الغم نقل کرده اند که یکی از
خواج میگوید که مردی را در لباس فاخر از شهری نفیس سوار دیدم و آثار مردی از خیمش میدرخشید پرسید
کیست گفتند حسن بن علی پس ناگفته بستم و دل را فارغ کردم و او تبسم میفرمود و بالاخر گفت چنان می نماید
که تو مسافری و منزل الاثی استراحت مسافران است بیانا بجای است تو قیام نایم پس حاجی خجلی شد و یکی را
از اجد اصحاب شناسم دادند و فرمود که اگر باز و سبک آمدند ترزاغم گفتی و اگر آن باشد بگفتن تو زبانی
بمن نرسد و از ابو حنیفه کوفی نیز این حکایت مرویست اینهمه که در کتب معتدیه و دست از باب تنیم
نکارم اخلاق است آدم بر دانه پس بدانکه مایه نه و تقیه مسامحت گردنست در امر دین با وجود دیدن امور
مخطو و شنیدن چیزهای نامشروع و درین ابواب تعصب نکردن و حق دینی را بسبک دانستن از اوج
شرعی در گذشتن چنانچه فقه را بنا بر اجماع استند که غاصبین خلافت نیز از آن نسخ قرآنی را در آتش نهادند
و ناگفته با عل آوردند و حضرت امیر جنبش کردند و نازهای ایشان مثل زنا و لواط بود و چنانچه روایت اکابر
ایمیه مثل کلینی موجود است و نمونه از آن در کتاب البلیس ممالک جنوبی مرقوم است و با اینهمه اندکی اقتدا
ایشان میکردند و پس پشت ایشان اتباع می نمودند و تحریم حلال و تحلیل حرام می شنیدند و بستانش
کافری و فاجرین مشغول بودند استغفر الله که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وصف کفر و نفاق متعلقا
تلقه بلکه با وصف ریاست کفار و منافقین آنچنان ستایش و مدح در حق ایشان نمود که سخن در آن
میرود پس کجا خلق کریم که از حق خویش مسامحت کردن است و کجا دین را بسبک گردانیدن و از حق شرع
در گذشتن و امت را در تبلیس و ضلالت گذاشتن نمود و یا الله من ذلک و ازین تحقیق بسیار غلطی را که
و جزئیات مکاتذبه حل شده که عوام کالانعام را بدام و از میگرد و میگویند که حضرت امیر عراضی برضا
و هدف تیر قضا بودند و هر چه که بر جناب سیده گذشت بهر آن نمودند و اسقاط محسن و اصراف بیت بیستم
دیدند و در غار لب مبارک نه جفا بیند و هر چند غاصبین و فاجرین باز روی فاطمی ع شکستند و قفل سکوت
بر لب زدند و وقیمه خالدین و اثی خواست که گزند و جناب امیر ع رساند و از اجاعت مصلین در ربود
و بر زمین زدند و غیر ذلک مالاتینای انیمه و قاحت و بیجای تمهل گوی و دراز چاه بیست که از این
و شیطان الطاق و دیگران از رباب نفاق و جبریزات بجهت دین امایه رسید چه اگر انیمه صبر مدارات و
تواضع و مواسات بود پس لازم آمد که حضرت امام الصابین یعنی شهید که بلا زنها بهر و از صبر و تسلیم

آنجا که در نوبت عقیقه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرما بیدین پیروم حضرت اورا رخصت فرمودند
 از آنکه اورا رفت آنحضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و قوتش که با دشاه اسکندریه بود و او را تحفه از حضرت فرستاد
 بخانه حضرت عقیقه طلبید و در آنجا سخن گفت خودش مشرف گردانید حضرت را از حاجت چون فرسوا را بسته دیدیم آنحضرت
 یا رسول الله علیه و سلم بیرون آمد عرق از روی مبارکش چکید حضرت را قصه طلع شده بگفت و گفت یا رسول الله
 کفر را بجا ز من آوردی و با خلوت کردی و حریت من نگاه نداشتی و با دیگر زبان این عمل نکردی حضرت فرمود که
 حضرت من این گیر من است و خدا اورا بر من حلال گردانیده و من را بر ابی رحنای تو بخود ورام کردم آتای من
 سرسیت نزد تو بمانست باید که با کسی نگویی و در آن خیمه که می عقد قبول کرد چون میان او و عائشه مصاحبت
 و مصافحت بود در پس پرده ای که بسیار خانه او و خانه عائشه بود آن دیوار را بگفت عائشه بخیر دارش حضرت عقد
 گفت ای خواهر خوده باد که رسول ماریه را بخود ورام گردانیده و ما را تشویش او خلاص یافت چون حضرت بخانه
 عائشه آمد عائشه ازین حکایت بر سبیل کنایه بازگفت و این سوره نازل شد که چرا بخود ورام میکنی اینچه خدا بر تو حلال
 ساخته یعنی ماریه قبطیه و عیسا شعی با سنا و خود از عبد الله بن عطا کی و عبد الله از ابو جعفر صلوات علیهم
 روایت کرده که چون پیغمبر ماریه را بخود ورام گردانید و در اخفای آن حضرت را فرمود حضرت را گفت مرا سرس
 دیگر است باید که آن را نیز با پیچکس نگویی و در کتمان آن کوشی و اصلا افشای آن زمانه و آن نیست که
 بعد از من ابو بکر و دیگران بدانند این است شوند و بادشاهی کنند حضرت من ازین سخن خوشحال شد و شادمان
 گشت و این هر دو را با عائشه گفت و هر یک از ایشان این سخن را به پدر خود بازگفتند ایشان را و در افشا قصه
 ماریه غیب کردند و در افشای قصه حکومت خود عتاب و سرزنش نکردند و حقیقه این آیت نازل شد
 که چرا حرام میگرددانی بخود آنچه حق تعالی بر تو مباح ساخته یعنی ماریه قبطیه را انتهی بلفظ الکاشانه اکنون
 ما نظیر من و ما معین بطهران حریت در افتاد اند که تقیه حضرت فیض الهی ازین روایات چگونگی نبوت
 پیوسته و صیانه این شان نزول و تقیه حضرت رسول مقبول که سخن در آن می رود چه ملازمت است چنانچه
 جمعه دالزانی بکشاده پیشانی مدعی آن تخریر در نظر است که تخریر تقیه مقتضای تفسیر علمای امامیه محقق
 نمودنست از خبر اعدا از کتاب امری که وقت و دست و دست نباشد در ملت بیضا و در اینجا هیچ حظوری بر هیچ
 شان نزول لازم نیاید زیاده برین نیست که درباره تخریم ماریه رضی الله عنهما و امامت حضرت صدیق
 وفاروقی از اخبار منع کردند و این منع نمی است و علماء اجماع نموده اند و بر آنکه دروغ و قبی لازم می آید
 که کسی خلاف نفس الامر خبر دهد و نبی را با بانشاست ناهمی را بصدری و کذب وصف نتوان کرد و این
 سخن چنانست که حضرت یعقوب عقی قتی که خواب را شنیدند بحضرت یوسف فرمودند که بدیش برادران مگو که
 باعث حسد خواهد شد و شیطان برای فریب دادن راه خواهد یافت و کسی از عقلان تواند گفت که حضرت
 یعقوب از اولاد خویش تقیه میکرد و ایشان دشمن حضرت یعقوب بودند و ماریه قبطیه دشمن حضرت یوسف بود و علی

ثابت شد اسام تمام در سلطنت یوسفی و در بنجاکال در مسمیت و ایتام است در خلافت شیخین تا صد و یک سال
 در آن راه نیاید و ترقی دین روز بروز حاصل شود حالیا از مجتهد باید پرسید که چگونه تقیّه حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم لازم می آید چه دلالت و لزوم را بیان بکن و معلوم نشد که بجانب درین امر ایا از علی و وصی
 زرم الله وجهه و درایت ظاهره خود دانند ایشان تقیّه میفرمودند از ابو بکر رضی الله عنه من جمیع و چون در سنج بنی
 امامت ایشان و غیر آن امری ثانی بدایت میخوانند شد چنان خبری بود و مقرون بشری از صدق و کمالی بظن
 عن المؤمنین و راخبار باشد با انشا بهر باب تنبیح است تقیّه را چه گنجایش که ان لم یفعل فایض رسالت و چون
 منع مذکورین خبر خواهی برای شیخین است کما انفا اول معین شد ولیکن دشمنان اهل بیت طایفه را
 چه باک که امام مجتهدین شان در کفایت ثابت کرد و غلطی امیر المؤمنین عندا لئلا که المقرین سید المرسلین حضرت
 شیخ خدا با وجود آن صوابه دار فک را گشته و خالد و لید را بر زمین زده که معرفت سابقا و لاحقا پس تقیّه حضرت
 بجای خود افتاد اما با و از وری امیر که در جوش جوانی شیخین را یکشده و نذیری در عالم نماند چنانچه یکبار
 عرض حضرت رسانید که اگر فاتی کارشان را کفایت کنم و در مقام مقصدی ان الله الدین و ان الله الدین
 انما هو الله انما هو الله دیگر است که هر چند فضل گفتن آن مصلحت نماند لیکن از کتب نشان استنباط احوال
 از دین را که از اصول ایشان است که حضرت بر چند جهاد و در میان میک و لیکن از شیخین همیشه می رسیده که
 عده العذیر علی روایات اخبار و الصافی و غیره که ای برادر من در بنی کار نصب و نضوی نتواند شد
 این لشکر که می بینی لشکر شیخین است پس صورت تقیّه از ایشان بهر سبب زیرا که تحریم باریه قطعی و غیر خلافت
 شیخین بر اسس تبشیر ایشان بود و خوفنا گویم بر فرض محال سلطنا لیکن غارت غلطی را چه علاج که بر زمین بود و شیعه را
 که مسوخت پس چگونه با و صف اینجه خبر خواهی شیخین تجویز توان کرد که قلب شریف از شیخین بهر سبب از او
 حال تحریم باریه و امامت شیخین که چگونه مستلزم تقیّه رسول الثقیلین نیست که محبت و در آن میر و دوات تحریم
 چه رسد و فک از کلام این پیروده که عیان است که تقیّه مجتهد عینا نزد او و خوف است پس تقیّه جمیع انبیاء و ملائکه
 و ائمرا و خالق اگر لازم آمد سبحان الله آثار قیامت دیده شود که چنین هرزه جانان وجود و فرشتان
 بخدمت نمایان کتابها در دین تفسیر کردند آدم بر حرف می صرف که نشان نزول مذکور از امامات
 از ایم بعضی امامات مؤمنین است پس بدانکه در اقصا از خدا و رسویش حیای میکنند که حقیقتا بی نظیر از
 سطرات رسول الثقیلین بر تبار امتش فرض عین گردانیده چیست قال و از او جابه امامت و شاعرین
 شریع هم اقرار بدان کردند تا به مفسرین چه رسد لیکن فایده که از کلام مجتهد برآمد اینست که افشای
 مرا عظم مطاعن است که باعث وجوب مرا از امامات گشته و عنقریب خواهم دانست انشا الله تعالی
 که این اعظم مشکاک است از نسخ عداک است تا بدایم دیگر که بدین درجه نرسیده چه گفته آید پس فضل
 ازین اغالیط اصل مذہب خود را مستاصل میگردانند و خبر خیره مری و دین فردنی و بنی خیره

نمی آرند تحصیل بن اجمال را بوجه عشره کلام بیان میکنم **اولا** آنکه من در شکایت مذکور به غلط خود بنسبت
 بریر که امانید در بعضی این نفوس قدسیه از دانه ایمان بگو ای محمد الزمان بیرون فتنه اندازانک بعضی مشایخ
 طایفه هرچنانچه در جلد اول مفصل گذشت معلوم شد **ثانی** آنکه اگر حکم او یعنی فتنای سزار اصول
 مطاعن است بدین جهت باشد که حضرت فرمودند که فاش کن لاجرم گفتی شود که منع که دلالت بر حرکت
 دارد و تکلیف که بالاتفاق نمی مذکور بدون انضمام و عید دارد و شوق چنانچه در او تسلیه و تفریق بین اینک موجود است
 نشان باید داد که است که برتری دلیل حرمت است و تا ملایم کرد که لم تحرم چنان دارد و صدر در هر امر متوجع
 از کبر است **ثالثا** آنکه معلوم نیست که رخصه از نهی نمی چه جواب تو اورد که ای آدم و ثواب از بدین علت
 آل عباس خبر باید بود و برائت بهی چشم حسد نباید کشید و بر انقدر که گفتا که دیکه و عید خالین و تکلیف
 ضمیمه آن ساختند و بر تصانیف صدوق و صفار و دیگر حوالین اسفار آدم و ثواب از بعد از تصانیف طایمین
 و جابرین هم نمودند و با اینهمه ابوالباب دام الامات دست از حسد دلدار کشید تا آنکه از مشرب برین
 زمین بهقرین ذلت و خواری رسیدند و هنوز علمای رخصه کمالی بخی علی من طالع الحیا و غیر این امور را بر
 او فرمودی آرند پس صغیر که لازم آمد تا یکدیگر چه رسد تکلیف که مقرر چنان باشد که حسنت الابرار سیاه
 و کسلی از نشان تواند گفت که فرق است بجهت عصمت و فقیهان آن چیرین تقدیر باید که در مخالفت منسوب
 خود و امدهی عذری زنند و داد حسنت برای شان بدیندیشل تراره و شیطان الطاق که مصوم نبودند و نشان
 را ابعای آنکه احتمال دارد که چون بشارت بر بشارت شنیدند نمی مذکور از افکار افتاد حال آنکه حضرت صلی الله علیه
 فرموده بود چنانکه طاهره را تا من نیایم فرزندی را که متولد شود شیریده و با وجود او بودن شیر دادند کافی الحیا
 و جلاله الیوان باعث افسوس شد و وقت تولد را نام حسین برار شد و نبوتی کار بستند و غیر از تصانیف
 بشریت یا نتوانند کرد و در اینجا محتمل است که آن تو با الایه از جهت قصه غسل باشد بخلاف حسد حضرت آدم و ثواب
 که آنچه حدیثین فرودین آوردند نص بر آنست که ابراج ایشان از حسد حسد حضرت زهرا علیه السلام بود
 شیطان بهمین سبب بر ایشان رود و قطعا چنانچه لفظ خداوند لک بر آن دلیل است این تقسیم هم در تصانیف
 صلی و کتاب نزل الثقلین موجود که تسلط شیطان بر آدم مجسمه بود و بر حضرت ثواب مجسمه جناب طایفه بر
 خاصا آنکه هیچ قدر اغیار از رافضی ندیده و نشنیده باشی که مطاعن اجماع المؤمنین را از بدین
 و ایمان خویش گمان بر ندوستت دین حقوق و تلف حقوق نیز برای رخصه حاصل است بسبب آنکه قدوه
 از طایفه مطرات را در زمان سرور کائنات از کافرات و منافقات میدانند و دنیا و تبارک برین مفرات شنیدند که
 و حال پایال بر هر فرد ال است و از اینجا بطیبه لاوت محمد الزانی و متبعین خطوات شیطانم که توان کرد
 بلیس هرگاه در لطف و شمنان عزیز طاهر و تصوفی شریک میشود چنانچه خود و بلیس الهی را که علی آورد
 لا در دستانی پس بطریق اولی در لطف و شمنان از و ارج مطرات سید المرسلین که امات و اصول اند

شریک خواهد بود چه جای آنکه ملائکه امام بدین معنی اکثری از خلفات یکدیگر قبول هم دادند و نمودند و بسیاری از آن
 اولاد حضرت رسول مقبول دشمن دارند و در کتب شیعه موجود است که هر که اولاد و دشمن دارد و برادر و دشمن
 ولادت و چون در زمانه سابقه کلاخ با کافرات جائز بود و نسخ آن در قرآن مجید دارد و شده چنانچه از تفسیر
 و کاشانی هم در صوح می انجامد و ناصحیات را بر مثل کافرات گردانیده اند که ما هم در کوفی شرایع الهیه و غیره متر
 ام المؤمنین بودن برای زوجه برهنه بمی معلوم مسلم نباشد **و سائو** آنکه از تفاسیر شیعه هم میگوید است که
 از وایح مطهرات خدا و رسولش و در آخرت را برگزیدند و باینکه آیت تین نازل شد بر زهرا و بنوی
 پشت باز و در پس کمال زهد و تقوی و بر نبوت رسید و کاشانی برینهم تصریح نموده که بسبب زوجیت سید المرسلین
 در حق محبت کنندگان صدیقه ائمه تدریجات و ارادت که در قرآن مجید بمعنی کفار هم نیامده و از لفظ آن هم
 محو نیست بطور محمد الزمانی صریح عیان میشود که طاعین صدیقین و نه اریانان ندارند و چون آیت تحریر بعد از
 تحریم است و لایحیل بعد از تحریر چنانچه از جمیع تفاسیر و دیگر ظاهر است و بعضی از بعضی عقیر را بصرم در محو گشتن کلام
 آن نمیتوان دانستن واقع است حریمی نماند پس عو و سگان را باید دید که باین معنی از طاعین اعمات باز نمی آیند
 با جمله و جوب عظیم ایشان از سوره احزاب مثل آفتاب است و علی هذا بعضی از مفسرین بیان آنرا برده است
 گذاشته اند یعنی عیان را بر عیان سائو آنکه کلام طبری در مجمع و کلام دیگران نیز آن نفس است بر آنکه اگر
 توبه کنند ازین امر مقبول خواهد شد و من میگویم که اگر توبه بذرده مقبول نیست و سفارش حقیقه نظریه ربانی است
 که طلاق داده و ارفا مانا صوامت و ائمه چگونه مقبول میشود و سفارش اعمات که از آیت لایحیل عقیر می آید
 و خود رجوع ترفیع اول برین مدعاست مع ذلک آیت تحریر ربانی هر است پس مقبول توبه بهیچ وجه نمیتواند
 شما من آنکه بنیامان آفتاب نیمه در تابان شد که حضرت صدیقه و حقیقه نظریه اریانان کامل حاصل بود و نسبت
 که تحت نفاق میکنند عذاب بدی آفتاب برای خود آماده می نمایند که برای هیچ کافری در جهنم نمیگشاید باشد
 که آخرت با کاشانی و احمد لند که بر طاعین اعمات و آنکه ایشان عداوت و عداوت و در حد ابطال است
 علوی و نصب خلافت ابای بودند از هر یک و سلسله ذیایم اهل خفایت که تحت نبوت کمال زهد و تقوی ایشان
 از هم گسیخت ای برادر اگر نمی در قرآن مجید غور فانی باشد اجمالی نیستی واضح خواهد شد که چون نبوت ازین دنیا
 که بدولت سرای حبیب سید انبیای خویش طالبان زینت نیافتند پس این غیر آتی چگونه توجیه
 که کافرات و منافقات جمع خیانت دینی و دنیوی بدرجه محبوسیت آورند و حال آنکه لقب شریعت کوشیده و متلع
 دین را از عداوت الهیبت بدینا فرود شدند و در حیات سرور کائنات انیمه امور بطور انجامد چنانچه از چهار جهت
 و تقاضای صدوق ظاهر و باهر است و وحی آتی نازل شد که اکنون چرا طلاق نمیدهی بلکه خلاف آن فرمود
 که حلال نیست ترا بدگر زان کلاخ کردن و بدینا نپای این از وایح بر داشتیم و مقوله من خود از افات
 علم الهدی امامیه است که در بعض مقالات تحقیق ملک الغر اقیق العلی خواهد آمد و اگر در وایح طلاق یا غیره بود

معلوم شد که تقدیر زماهم معلوم ما دانستیم جنس نشان باشد که انما از خانه بدایت کاشانه پیر من نکر و ندیسر
 چگونه عقل تجویز کند که میفرمود در از فطانت و غفلت محفوظ دارند و این کلمات متین محفوظ دارند و اینها هم بر تمام
 عبارت کاشانی اختصار می درزم و استیعاب عبارت دیگران که در طویل نمیکردم و آن نمیکرد می است
 که حضرت رسالت بعد از آنکه طلاق حقیقه گفته بود و در صد و آن شد که طلاق زنان میگوید و چون اینچنین
 منتشر شد منافقان زبان دراز کرده سخنان سبب ادبانه میگفتند و خور می میکردند و صحابه را از
 بیگانه شدن در زمان تضرع و زاری مشغول شدند و از گذشته نام گشتند و جازم بانقیداد و افروغی حضرت
 رسالت پناهی شدند و عمر خطاب نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله می شنوم که در صد و آنی که طلاق زنان
 بدی و آنچه مذکور شد از غیر زوجهات و تصریح ایشان و خوشحالی منافقان و دشمنی اصحاب عرض داشت
 رسول من پنج جواب داد و درین باب متامل شده انتظار روحی میکشد چنانکه در کمال کمال الک الک التمسک
 من بعد نازل ساخت استی و در سخنان داد انصاف از تو می خواهم که اکنون که مانند غبارهای مطاعن می
 میدین هرگاه حضرت پیغمبر الا کمال الک التمسک از شما و گردن پس چگونه عقل ازین تجویز کند که طلاق ازواج مطهرات
 بدست مرقصه می بود که فی التمسک که علی رض علیایم و مهدی غاری بر امانات المؤمنین معاذ الله و حد
 را جاری خواهد نمود چنانچه مجله در مجلد اول گذشت و تفصیلش در سبب ردیات القلوب و غیرها است
 فتوایانند من مخالفو التقلید من عداوة سید المحققین و حقوق الدین و الطبال حقوق الابوین و اولاد
 و امجیه متبا که هر یکی از ائمه هدی بر مکتوبات قلوب کل عین بی بر و دخیای جهان آفرین در کفر و نفاق
 و جفت نیت سر آمد ازواج مطهرات فریب خود و ندانند ایشان را بنیادین ایمان کار نیست و ندانین امور
 ایشان را در زبان زاری پس و اعجاب و استقا که رخصه با وجود ائمه هدی با الوهیت نیروی متصرف شوند و
 اینجا است که بانیان این مذہب پلید بر محو صفت و مراخت مذہب خویش بودند چنانچه دانشی و این فقر
 بسبب خلط و غلیظ ازین سوانده و از انسوز و مانده اند با جمله چگونه خیال عاقل آید که رسول خدا صلی
 علیه و آله و سلم خلافت مرتدین و خاصصین که خونهای امیر دنیای ایشان است عموماً حتی خون مادر
 از کما اشرف و خون شید که بلا خصوصاً ابشارت دهند و با امانات المؤمنین که ایمان و تقوای نشان و نشان
 منصوص و بجای خود مانند سبکسندی و مخصوص است و خود اینچنان اتهام در جرات خلافت نشان
 فرماید چنانچه حضرت یعقوب برای حضرت یوسف عمر کما بینا باز چگونگی درست سود که با وجود اعتقاد انجمنی که
 خلفای نسله شمع و لبر و قلب اطرا اند خلافت ایشان ظل نبوت و از عدل و داد و لطف و ورشاد
 ایشان عالم را محیط گشته و مانند نیر اعظم بر آرد آن و توان و شام و تین خیره ناخفته و بر کس می توان
 ایمانش چو شمع انجمن بر تواند اخته خواهند که فاروق را همراه ساسه بدین نیت بفرستند که میدان
 خالی ماند و علی مرتضی میز از یک خلافت بنشینند تا آنکه مردم بدانند که فاروق بی ایت خلافت ندان

اعاظم المتمدن انوار افروز اینجا همسایه از دنیا مات قوم دریده و دهن و کبکری اینطایفه خاندن بعد از احوال
امام اعظم در شیخ حلی و قدس سره و عیاد و جلاله بر مفسر شده در سیدانچا اهل حق درباره قصه اسامه متعین کرده اند
کما هو فی الواقع و مذکور فی قره العین و التمهید و الصواعع عامه اگر که اشتقاق تقریر الزام باشی باری
یا دکن که آن چهل کس که بنور لعلت شان در سنه سلیم دیده میشود و برای نظرشان از دست شیعیان
ستم بر جان کاند و ظلم میرود و در تاریخ اسرار بودند یا نه که بعد از افشای راز بدولت آنها هر یکی از خلفا طالب
بیعت گردید و نوبت با حراق و استقامت رسید و اگر گویند برین افشا شیخ بن احوال خلافت دست داد و بگوید
یکدب شما کلام پیشوایان شماست و قدس فقه و انصاف یعنی معتقد شیخین نماد اند اقوال کاهنین بودند اما
خاتم النبیین و حال محلی بن خنسیس دیگر ندانیم که باعث انتباه نواصب گشتند و حقیقه آنرا که گشتند و ایا
و ترا فراموشی طایفه جعفری اینچنین اندیشید بلبل آورد و یا با نظرین مجالس ناقصین تفریبات نریختی هست بلکه
با دوازده بلند ندا میکنند که خاموشی و زراره خفقی خود پرده نقیده را از اندام برداشت و سخن تکیه امام صادق این
الفاظ قرار یافت بعد از علی زراره فانه شرمین الیه و در انصاری و این دعا و دخل و اداعت و افشا
بالاخر نوبت به نوبت که بی رسایند و بشیعه را بلباس یهود و استقامت برین گردانید که مسابقه دارینجا
که امام منتظر ظهور حرف و حکایت شیعه دل نمیدهد و با اینهمه فواج ایران که نمیدهد و ستان و بطور معلوم که
شهرت قدم میرود نمی نهد سبحان الله اکابر ایمیه حقوق اہمات المؤمنین بلکه حضرت سید العینین و در
طایفه برین و بر پرستی ندانیم قائلین آمدین چنانچه باید و اگر ندانند هر کسی که زبانی با شیرین و انچه کرد
گرمیان آهویی تا آمار است در اصلش خطاست و اکنون حرفی چند در حال اداعت و افشا باید گفت
که خون آنکه بگرد و نهامی قدما ی شیعہ در فتنه این زمان است خون عدست باقر عجلست و در جلد اول بحار
از اصول خودی آورد که داد و در حق و مفضل و فضل گفتند که بودیم زو امام صادق و سخن از هر باب در
شیراز آنجا باینیم چون برخاستیم حضرت یزید در ایشان و دست و پا و فرمود که اداعت و افشا میکنند
و ما را که مدعی مدبرست از دشمن دهم از حاسن نقل مینماید که اسحق بن عمار میگویی که امام صادق تلاوت
نمود **قَالَ يَا هَؤُلَاءِ كَيْفَ تَقُولُونَ يَا أَيُّهَا اللَّهُ قَدْ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّ وَخَوَّيْهِمْ بِسْ** فرمود که ایشان قتل نه
کرده بودند و دنیا بیا را و لیکن اداعت احادیث شان کرد و قرآن باعث قتل شد و از کتب دیگر نیز نقل
این حدیث آورده باز از کتاب اول حدیث این امام نقل نموده که قتل نکردند بل اداعت احادیث ما را از روی
خطا ولیکن کشت ما را عدا این کلمه چند بطور اختصار حکایت کردم اگر این گفتگو باقیست خواهی دید که
حال قدما و متاخرین شیعہ بجه عنوان می نویسم انشاء الله تعالی اگر گویند که حفصه و عائشه رحم از دست
هم دریغ نکردند و فکرم شایسته انصاف بود که انیک جمع طریقی دلالت بر آن دارد که حفصه و عائشه رحم نوشا
و مدینه را در رنگ گران آید با همصاحبات غیر از ام المؤمنین سوده یوی منافرانست که دوزخ را بکرم

بار بار استقرأ و تصفح وقت خیمه را برین نقل که مجتهد ارسف خولیش مثل جاسمین بیاض می غیر می باشد
 اثری و عینی یا فیم و اگر و از عینی حاشیه ها درست بیس درین کتاب نیز می بینی و اثری ازین روایت نیست
 و یکسلی از غیرین و فیم و محدثین حضرت خلیفه ثانی ملوک الملوف القلوب داخل بر کرده ملک که محققین نوشته اند
 که مولفه القلوب بعد فتح که هر سیده بودند پس حضرت خلیفه ثانی که قبول اسلام او قبل از فتح که هر از ان دلیل
 تحقیق و ارامی موجود است چگونه در مولفه القلوب شمرده خواهد شد **علاوه** لفظ مولفه القلوب فی نفسه
 چند معنی دارد و در تفسیر آن علما و فقیهین اختلاف دارند اما اهل الحق فقد قال فی المناهج والمولفین المسلمون
 ضعیف و از طرف متوقع با عطاء اسلام غیره و فی المبرهان والمولف کفار اهلون بر تنبیها فی الاسلام و قبل مسلمون
 لیکن اسلام و قبل مسلمون لهم اقبل کفار لیتنا الخ و قال صاحب المعالم کتشف الرابع من المستحقین
 هم المولف قادیهم و هم قسما قسم مسلمون و قسم کفار فاما المسلمون قسم و علوانی الاسلام و قسم ضعیف
 و کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم تعظیمهم بالنیاع کما اخطی عینه بن یزید و الاقرع بن حابس بن
 و حسان و اسلموا و تیمم فو فی الاسلام و هم شر فار فی قوم مثل عدی بن حاتم و البرزقان بن بدر و کان لعلیم
 ثانیاً القوم و رغبت الاثام فی الاسلام اسل ان قال و اما اختلاف علما بر تنبیه پس از کلام صاحب قواعد الاسلام
 ظاهر و هویدار میگردد و عبارتة بقره الرابع المولف و هم قسما کفار استمالون اسل الجهاد و الاسلام مسلمون
 لمان ساداتهم لم نظر ابرین الشکرین و اذ اعطوا رغبت النظر ان فی الاسلام و اما سادات مطاعون و کرام عطا
 قوه ایمانهم و مساعدتة قومهم فی الجهاد و اما مسلمون فی الاطراف اذا اعطوا اخوان الکفار من الدخول و اما مسلمون
 اذا اعطوا اخوان الزکوة من ائمتها و قبل المولف الکفار خاصه استی بلطف و بعد از دیدن عبارت علما بر فقیهین
 چگونه مدعی ملازمت میان معنی اتفاق و مولفه القلوب بدون اقامت برهان حکم مذکور تواند کرد و مقصود
 ازین بیان فقط آنست که مجتهد چون فتن منظره نمیداند کلام مشرعی با حجاب خلاف قانون است من بعد اگر و اما
 موضوعه قوم را استقرأ کنی و تا ویلات مجلسی را در کجای بنی ازان بدلات مطابق خواهی دانست که
 ابوذر را رضی الله عنه در مخرات و اخبار غیب که از محیط وحی الکی حد و رمی یافت اذان ننمود
 فقما ان ایمان هر کس را بدین کتب معتد قوم رنقه رجوع کند فجه که اقلت انشاء الله تعالی است
حال رکون و م از ارکان اربعه امیده از کتب معتد و سینه که تحت تحریف را در آن و علی غیبت است
 با قلت می الکتاب المذکور مختصر آید دانست که خود مجتهد الزمان بعد از هر واحد نفسانی و اتباع
 خطوات شیطان لفظ اخلاق و مدارا بر زبان آورده که هیچ است و یعنی که زینهار لقیه حضرت را که نزع
 در آن می رود و مدخلی در اینجا نیست و هر گاه در اوراق سابقه تفصیل هر چه قاتر معلوم کردی که کلام
 اخلاق چیزی دیگر است و در نزع گفتن و نقض اکل جلیله و مدح جلیله منافقین کافرین بر زبان آورده
 اقرار نیست که عرش عظیم ازان می لرزد و حجه بابرین دشمن عقلی و دین تمام شد فلند الحمد الله و از او طلب

قول و این نوشته را **اقول** باید دانست که من ساله قدیم چنانچه در آن دعوی تمام جواب خیریه
 که بصاحبه حسامیه علی عهد الملک الاسلامیه موسوسش نمودم و جواب ذوالفقار که صولیه خیریه علی الجوس
 المقدیر داشت گذارم نکرده ام بلکه دیدن مناقب را شایدین برین کتب خود نمودم و هم در محمول من بر
 خیریه عقلا و حکما آنست که چون کتاب تمام میشود و از تسوید تبیین می رود تا وقت نزدیک ختم خود میفرستم
 و درین امر گویا مقصود اینست بود که احباب خیر و تقوی آن تا نیت کنند چون شنیدم که بجهت تشیید را تمام کردیم
 بگویند که ما هم کما وقته فصله اسفند که بسیار جلا جرم بشغل اول فطور تمام راه یافت و در آنهم کتابها را از مجتهدین
 و این امر خود غفلت است که اگر چه خلاصه یعنی آنچه بذات من تعلق دارد و تقدیم آن مناسب ترست و از
 کلام الدحضام همین در مجری آید زیرا که جواب ضربت را برای رد و قبح طلبیده و از طلب صولیه خیریه است
 تمام و زید جلا که مخاطب لاثانی نسبت بفانی بر مشهوریم نسبت فرزند می دارد و هم نسبت شاکری و اگر
 هنوز تردد دارد در رد و تصنیف نزد کتاب قصه مومن مشهور طبع فطرسازند باید از من آید تا مستعدی
 مرشدان و این کتابها را جموع و متفرق دیدن تا حالی شود که جواب اکثر آنرا می ذوالفقار همین عنوان کرده
 کلام مجتهد توسلی میباشد نقص کتب قدیمی رفته که کوس لمن الملک میدون اختصار و بدو می خدای
 می افراختن مقصود بالذات بود فارغ گشته ام و بسیاری از مقالات ضربت را زیر نقص و هیچ گرفته ام
 مع هذا اگر جواب هر دو کتاب را که هر یکی از آن چند جلد مختوم خواهد شد انشاء الله تعالی بطور مجتهدان قضا
 و کلام که منور در کتاب مخالف تمام نشد و ایشان غلبت کردند بر گران امتداد پیش نمی آید غلط گفته مجتهد
 را در اکثر مقامات چنانچه دیدی بخوبی از ریسا آنست و کلام من بر آسان و من نمی کشم که در یک دو سال هر
 سخن مجتهد را در ضربت خیریه نقصا و علما و الزام و تحقیقا جواب میدونیم و غت را بود بکار نمی برم لیکن اینطور
 که من در کتب خویش اختیار کرده ام البته امتداد را میخواهد زیرا که مال و اموال غیره را فراموش نگذازم و در بعضا
 همه امکن کلمات اولین و آخرین را که احادیث من سر بایه شارحین باشند جمع کرده در میدان معارف
 و کارزار قدم می نهم در خبر شریف من تصویبی انا الذی ستمنی امی حیدره که شاید این بجز در پنج البلاء غنیم
 بزرگان می راندم و فعلا و دل من مبارز میزنم و اگر جواب این کتب را بر تفریب زبانی محول گردانی بنمودم
 می گیرم که بر تفریب را از ضربت ذوالفقار و دیگر نهفته آنچه آن جوانی و هم که علمای طائفه از امرعات ظنی
 قبح نتوانند کرد و علما و بی ساله آنجا نیست که تو آنم گفت گوی نزد من کاتبی چند حسب خواست
 و محبین فقط بر این کار مجتمع نشدند چه جای آنکسی که استعدا درین فنون باشد و در تفریب تا لایف
 و تکیه شود بلکه اگر بخیر از روی کار بر افتد ام و از آن علماء که خواهی یافت که تشریک برین مجله شیعان یعنی
 سبحان علیهمان درین باب نمانند بسیار که اوج جمع خلایق است و مدخلی کلی در سلطنت دارد
 چنانچه بالفعل بعضی از مسائل فقهیه تعلق بلو از من خارج دارد و اکثر کتب و بعضی ازین زمره که چه از

الوصف دارند برخی ازین مسائل برآوردند و بنیت تقرب پیش کشیدند و همه کس میدانند که کسی
 از امر اشوق این فن بالذات نیت و پیکلی از ایشان باقی نماند که در مقام باستان مجتهدم و دودنی در
 و کتابها که یکبار آمد که برون محنت شدید میسر است در آن فن از او داشتم که حسب بیت حیدرین
 بهر ستم اهل سوابق مسرت بر دیگران حواله کردند و ایشان بر دیگران یاد دارم که آن روز چاشت
 تا نیم شب آنقدر در کوچه و بازار با وصف کثرت گل ولای و طول مسافت میگردیدم که بی طاقت گشتم و چون
 نواز و چه مذکور باره باره شد سمیت فرق است میان آنکه یارش در بر تابا آنکه در چشم انتظار نشن و در بر
 چه جای آنکه کثرت کتب بجای رسد که ارواح حالمین اسفار مثل حاشیه و نایب رشک بر آن بر نندیش
 نسبتیکه احادیث انشای انداد و دویم ندارم و باینه محض بتوفیق الهی و تائید غیر متناهی و نفوس معتدله است
 رسالت بنای این کتاب را با اوصاف فغان اسباب در عالم تنهای بدین عنوان آنهم زیاده و دولت سر
 بادشاهی نوشتم حالیکه بر ملا میگویم که اگر فانی مثل جواب را در امور دیگر دخل نباشد و این کار بطور من
 سامان قلیل چنانچه اشارت کرده ام قرار گیرد هیچ کتابی را از کتب امیدورین فن بی رود و قبح نمیکند
 نظم اگر دست یابم بر ایرانیان درم دین این سبب از میان بدها تش که درم نه تش کرده شود
 اکتش از دستم تش زده و از عجایب آنکه کاشف اللتام را با وجودیکه نزد مجتهدان دست احباب اگر آبا و اجداد
 انکار کرد تا بار دیگر نقلش بر داشت به توسط حافظ غلام محمد فرستادم و ازین کتب هم خبر دادم دانست که طلب
 و جواب ندان موجب رسوای خواب بود و الفهرص بر کردین کتابها تش که در چنانچه در رسوم بزرگان مجتهدان
 آنچه در تیش آمده ازین مبتدا بخلاف عناد الاسلام مجتهد فانی که خود جایجا در توصیف آن بصورت نگار داشت
 که بنویز با وجود و در دمو بلکه احقا از دارالاجتهاد پایرون نگذاشته و اقزای محض برای نقلی خویش بسته
 که بعضی از جلد تش از صاحب تحفه فرستاده و ادل دلیل برین قرست که هنوز کتاب مذکور بطور ناقص
 کلمت اعور و صدق اگر در نهاده دارالاجتهاد که در کوفه و خوره ریاست هند است بعدد و ق کجا بد است
 و نفرستاد تش نزد یکم در رشید صاحب تحفه بطور استعاره ویرغ میر و در چه جای استاء و البرایه و باطریق الام
 و ازینجا است که رشید الملکین چه قدر مساعی بلیغ بکار بزند و توسط معلوم نیز از فرزندش طبعیدند
 و بلا واسطه کسی اگر فتوری متدعی شدند بلکه در درابریت را نگینند و لیکن این بر دین و زبونت نیاز دارند
 اما آنکه چنین شغاق از دنیا رخت اما است بر نسبت و بخت رفت و طر و تر آنکه سل مدت تار در خبر ترم و با وجود
 توسل جناب هم مجتهد در علاقه نشان قرار گرفته آرزوی خندید بطلان آن با تمام دارم و الا ان بدین آرزوی نمی
 حلا آنکه کتب دیگر مثل مثنی المطالب شیخ علی توسل مذکور از نزد مجتهدان رسیده و لیکن هنوز تش این
 وقت درین میگذردین نزدیکی صاحب مسجع السداد اجزای آن از جایجا توسل بعضی از امر که نسبت تلمذ با و
 فرستاده و با اینهمه نقد با حضرت عبداللہ بن عمر و این متفر نسبت میکنند و پرده حیا از روی خویش بریدارند

او مستوفی نشود که من غلط میگویم والا صاحب هیچ ندگوریم دروغ میگوید و لا شرک العالی زیرا که ارمیانه و مجتهدین
 صداقت و صفای بیبد و البتاً دهم در اخفا کوشیدی اهری دیگر که تحریرش مناسب می بینم آنکه تعریضات
 و تعریضات اینجا اظهار حالت است در آینه حق تا در باره فرزندش نهایت زیباست تا زیرا که در ترجمه اش ملا میماند
 که مولی و تعریف در سینه کلام و یکصد و نود و نه بجزت بخوی در روز هفتاد و یک ماه صفر پلیده با مینست لکن نسبت با وجود
 کثرت اراض جسامه و عوارض جسامه که لایق حال فرخنده مال است اگر او تافته شریفه مصر و نیست بصیغه
 کتب و تدیس علوم و در وقیح مخالفین که داب علای سلف بوده چنانچه از جمله تاج افکار رساله سیف ملکی است
 که عبارت متین با دلائل و برایین در روشنیات لا طائل و دلائل بی حاصل عبدالعزیز با استاد عالم الکریم
 مجتهد مسیح جلیون از اربعین شیخ بخار الملت و الدین رئیس ارباب عرفان و یقین نوشته است که تحریر فرموده
 در رساله در روزند مذهب اخباریین و نقض بر کلام بر فرضی مرحوم که از تلامذه جناب سید است و از تعریضات
 بر شرح سلم مولوی حمد الله و کتابی در روانه عشره عبدالعزیز بر حجت امامت نوشته است و بنفطه فی جزوات
 باب است از تفسیر فخصین مجتهدیم ندیده اند با وجود دیگر زیاده از سیست سال تقریباً آن گداشته پس
 عیان شد که این قسم تصانیف را مانند قرآن آفته یا نسخ انا ان بسیاری از نسخ احوال اربع با چه در صفت و نقل
 گداشته اند پس چون کلام زنده فیه جواب تحفه منیر شد معنی مقبول دیگر گویا آمد که از مدت چهل سال
 یکبار یاد و محققان و غیره تا در کتاب اشتها را یافته و خون رفته در عروق خشک ساخته پس فقه فواید بنگار را
 بر آنجا گنجانده اند و پیشکشی کشیده است در جواب از علای ایران گردید و رنگ میداند نه من مجتهد الزمانی
 کاخ حرمه فی بده المقالة که علای ایران و هم علای مشهد مقدس محقرین ذیونی گشته و حال کثرت ما
 مجتهدین کفر و پرورش است و کسی از علای هند و در جواب بهم ندیده و عذر مجتهد در ایام اندان ابواب تحفه بلان
 و نقض خود به چشم دیدی و عذر از محمد اخباری با وصف سامان پیش از غیر از سه چهار باب انهم بعنوان معلوم زانو
 پس جواب تحفه بعد از این کشش و کوششهای خاص و عام هنوز نامعلوم و ناتمام است و در من که از
 سالی چند قصد تحریر دارم و سامان دست ندارم این تعریضات و تعریضات میکنند و درین تحول اگر
 غور کنی توانی دانست که از طلب جواب ضربت سخاوت تقریبات و انفعالی بعضی از وجود اشکار است
 اگر چه قبل ازین بر لیل عقلی مبرهن شد که مجتهد فانی وقت تحریرش ضروریات فن را هم ندیده بود و در پیش
 تا لیف مذکور قصص الجلی و غیره که یکی با نواع عجیب سر زده و آنچه مجتهد الزمانی بعضی از احادیث شیرین و آ
 از کتب خویش آرد و در اندازن آن تا از دعان فراموشی را که بر محل بادشاهی میانیم و این کتابها تصنیف نمیکند
 و در هر محفل و مجلس و مناظره و الزام شنیدند علای رفته میدیم چنانچه هر کس میداند انما الخیر چون
 حال جناب سید المرسلین باطل را با سواد و جاهل چنین باشد که بلا ضرورت و اید و رسای سنا و فتنی جز
 را معاذ الله بجمادی باشد که زیادت بر آن نباشد اگر بنا بر نهیت و تحریف و افتخار خویش مجتهدین رخص

در موع رار است و انانید و دعوی جواب باب امانت فقه راند می شود که نیست که در نیال ایشان تواند که
 زیرا که عین اتباع قدما می خودست مثل بان و زرار و شیطان و اسدی و مرامی مشعر ابوال سگان
 و به شایه و اقران شان که کتابا جبارا سامی مقدس الهییت بر لبند و انواع اقوات انقوت بفعل آوروند
 که مقصود از زار آمدن و بر آمدن از ابواب منازل آنه همین بود چنانچه از مختار کشی واضح گشته و بعد از آنکه
 مطالعه کلیله و شرف آن و کتاب التوحید و خلاصه و کثی و نیکوین بر آن گواه است و این نوع دروغ از نوع
 و ضروریات این مذهب است حتی که بر قول صاحب قوا که خواهر زاد مجلسی عیانست که علمای شیعه
 را از اولاد امام کاظم ساخته فقه رضوی علیه السلام نالیف کردند و چنانکه شد که شکست قلوب بنیان بان
 منوط و دل بستگی را فقیهان بدان مربوط است ندانی که از شرح اربعین مجلسی هم عیانست که حضرت امیر
 استالت قلوب شیعه چه مبالغه با که در ترقی و دولت ایشان نکرده اند که حکایت رفعت و وسعت و با حلقا
 و جالبسا و شان و شوکت افواج قاهره و زینت ساکنین انجا از آنجمله است پس یقین توان داشت
 که کتاب مذکور از قسم عقا و وجود فرضی تقدیری دارد لکن آنرا قال و عجب است که ساعتی
 را که نورانی در ضمن آن براسه مومنین نهاد و بر منافقین مثل صاعقه عا و دشو دبا شد چنانچه اشارت کردیم
 به فواید و سر کنند و انخیال محال است که در عرض افتاده بیست چنانی را که بزرگ و در و بهر آنست که نشانی
 هرگاه چنانچه در ساله قدیمه در دو سال و نیم بدین اجمال و اجمال بر روی کار آمد چه قدرت دارند که جواب مجلدات
 ضخیمه که هر دعوی را در آن با دلایل و براین شمار معان گردانیم توان نوشت بلکه را ده سرگردان صاعقه
 حکایت آید و دید که کی از علمای شیعه میگفت که از علامات خفت عقابت ریش و از گردن شخصی این موخط
 و وقت شب شنید و معارض نیافت لاجرم ریش را بقبضه گرفت و مالتی را به علی چراغ زد و تا زاید نشود و بعد
 باقی ماند بیک گاه شعله ریش آید چنان که در گرفت که دست جدا شد و ریش را تمام بسوخت بلکه و ریش مثل وحی
 هم سیاه شد **قول** این کلام مذکور است بچند و جدا و الی که آه **اقول** قبل از این با اختلاف معاویه بیست اهل مدینه
 بیعت عبد الله بن عمر بن خطاب و منع این مطیع در مجلد اول آنقدر تفصیل داده ام و کلمات مغرور او پس و
 و آخرین سیاهانک طایفه از بر و بر کرده ام که در هر یکی از این ابواب سالها جدا گانه محدود و محسوب شده اگر چه
 اجتناب و حکم مخاطب دانی شود باید شری استانت بعضی از فضلاء اهل حق و یکان یکان فیدن و تبویل
 از رفعت غیر زوره مطالب آن را بجا نظر گذاریند و اگرانی بر یک را نیز ان غل سفیدن که محبت جمع بین تحقیق
 و الزام مناصی و معرفی مجتهدین و تقلیدین شیعه را از خاص و عام باقی نگذاشته ام بعد از این مزید
 حیرت است که مجتهد در صد و اثبات امامت بر پیوست بلکه آن را بر خلافت راشدین ترجیح میدهند و مفصل
 که عبد الله بن عمر بیعت بر نکرده و نه محدود و بیعت از و چنانکه دانی سفید دعا و بودند استولا بر تقدیر
 پنج فایده بجایش رسانیده و نه قرا و اسناد وقت شیعیه که لا تحقیق رسیده و فسق و جمل نیز منع علیک

پس با وجود فقدان شرط چگونگی خلیفه بر حق تواند بود و از مجری دستبرد نبوت خلافت کما خلیف شد
 بری چه جاست نسبت بر خلفای سید انبیا **قول دوم** آنکه **اقول** در مقام مجتهد الهی با وجود و
 اجتهاد و همه دانی تعلیم چندی از جامعین میاض بی سواد گمان بر نهد که حدیث بر یکدیگر با هم در شان بر نهد
 فقهای اوست و حال آنکه بزرگوارین و بزرگوارترین اگر چه موجود بود و لیکن کلام در نسبت که نسبت به بعضی است سیده یا
 خوانی حکم از جناب مجتهد عرف در هر جا خیال خامی می پرزد و بجواب رساله قدیده در تشیید پیشین میجو رد و عجبیست
 زیرا که تسبیح حلی عروج بن عوق علی بالتشدید الصواعق و هم قاضی رطل بوق در پی انجمن شده اند که بزرگوار
 ارمان حضرت بشیر قدیر کارگر از برزگان خود بود و ازین عروج بن عوق و قاضی رطل بوق هم عجبی درین
 بود الا فضلایا نیست زیرا که پیشوایان ایشان محمد بن ابی بکر را در حالیکه کان فی المهد صبیعا عبارت از
 آنست و کیل صدیق و معصی اعتقاد کرده اند اسلغ ذالک من البهوکات و قد غرت فی القمات حال
 منقطع مجتهد که در اینجا پیش آمد از کتب پندیه بوضوح می انجامد در کتاب از الاله الخفاند که درست آنچه حاصلست
 بدین عبارت میرسد که از ان بلا و که در خلافت ذی النورین مفتوح شد قمر است که حال آتش معاویه
 بن ابی سفیان بعرض امیر المومنین عثمان خرسا بنده یعنی بر سواحل بحر مملکت و در فی القمات دار و اگر
 اجازت دهی بسفر دریا در اینجا دیدیم و بر سر ساکنین اینجا شکرتیم و سابق بزرگوار و عرض حضرت فاروقی
 رسانیده بودیم چون مصلحت نبود پذیرا نشد اکنون که شکوت قیامه بر دال آمده و دولت ایشان بزرگوار
 گشته به مناسبت آن می بینیم که بلا و سواحل بحر مملکت را در تصرف آرییم ذی النورین این رای را پسندید و
 که صلاح آنست که مردم را انتخاب کنی و فرعه بنی بلکه ایشان را بخر گردانی بر که ریخت بانو همراه شود و او را
 درین جهاد میری باری معاویه بهین طور شکری سنگین بیا راست و در و انست حضرت ابوذر عقیاری
 عباده بن صامت نیز همراه بودند و در وجه عباده مذکور نیز همراه شدند و همچنین بسیاری از صحابه همراه گشتند
 آثار واقعه انیست که در وقتی چند پارت خف و دبا یا از طرف حاکم خبره و قمرس بطرف روم رفت هر یک دست
 اهل اسلام آمد و ایشان میان خشکی و تری مرقه که با آراستند و جنگها نمودند و بعد نایت ایزدی کار از
 پیش بر نند و سپاهای کثیره بدست آوردند و بالاخر ببلخی خیز که هر سال بیست اموال فرستند مصاحبه
 واقع شد و اجازت این تغییر یکی از فضیلت آتی بود که برای ذی النورین بفرجه نهادند و خارج الجار
 رحمة الله عن انس بن مالک قال حدثنی ام خاتم النبی صلی الله علیه و آله و سلم نام خود را میخواست
 و هو یضیک قلت یا رسول الله ایضاً قال عیبت من قوم من اثنی یکون الی الخ کالملوک علی الامة
 فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعل منی فقال انت هم ثم نام فاستیقظ و هو یضیک فقال مثل ذالک
 فترین او قلنا قلت یا رسول الله ادع الله ان یجعل منی فقال انت هم ثم فاعل منی فقلت فاعل منی فقلت فاعل منی
 صامت فخرج بها الی الغزو و قلنا رجعت فقلت دابته لیکما فو قحت فاندقت عقمها و اخرج السجرات فقلت

عیسی بن ابی اسحاق عیسی عن ام خزام رضی الله عنهما اتھا سمعت ابی صلی الله علیه و آله و سلم یقول دل من
 من امتی یقرون البقره او حیوا قال قلت ام خزام رضی الله عنهما قلت یا رسول الله ان فیهم قال قلت فیهم الخ فی
 زوجه عباده مذکور گفت که روزی سرورانش و جان در خانه من خوابید و بیدار شدند خنده گنان پسیدم فرمود
 شگفت آدم که قومی از امت من سوار شوند بر کشتی چنانکه بادشان مان برخیزند عرض کردم که دعا کن یا رسول
 الله که من این ایشان باشم حضرت فرمود تو از ایشان باشی باز حضرت بخواب رفت و این دو همه چند بار و درین
 مطلب خود عرض کردم فرمود تو از اولین هستی پس کحاح کرد عباده باین زن و همراه بر در و بخوابد
 مراجعت از سواری بر زمین افتاد و چنان صدر بر سرش رسید که جان بقی تسلیم نمود و در بخاری ازین آن
 روایت نمود مطابق حدیث اول از اینجهت نقل برداشت بالجملة از کرامات مجتهد عجب نیست که
 که میرید را چون در حقیقت خلافت مزینت خادده اند قبل از مقام جهاد فی سبیل الله گردانند ولیکن عجب نیست
 که حضرت پیر نابالغ دعوی مطاعه تاریخ الخلفاء مینمایند و بجهت بصیرت نبی بید که علامه سیوطی در خلافت علی علیه السلام
 فرموده که در سینه نیست و در خشت جاوده مساوی و لشکر کش بر فرس از راه دریا و عباده و زوجه اش را
 بیت مکان در لشکر بود و در ام خزام عن المراجعت از سواری افتاد و شهید شد و حضرت صلی الله علیه و آله
 جز داده بود و از باین لشکر و دعا مجوده بود پس ام خزام را در قمر من فن نمود و از اینجا هم شعر فعیل عالم
 معلوم شد و قطعه نظر از کشف و کرامات تاریخ دانی هم عیان گردید و مثل آفتاب روشن گشت که چون طلب
 پیر نابالغ صراحت را نمیدانند اشاره را در کلام شارح چگونه بفهمند لیکن ضرورت است که جواب رساله فیه
 بایع خولیش را آغاز تا انجام برای عوام کالانعام نبولیند این کار از تو آید و مردان چنین کنند و مع
 باید و انست که بنده را در ان مقام ضرورتی نیست که بجهت جدید صرف شوم فقط ملاحظه اینجهت
 رساله بصارت العین نوشتت بودم در اینجا کافی است و این باینکه الهی است که در رساله مختصری آن آموزد
 حکم گذاشته که جواب اکثر شبهات مجتهدان ازین برمی آید و چه کفایت اینست که حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم مخصوص صل ستم نید بلید از رومانی در رساله مذکوره چنانچه ذکر آورده ام که اول دلیل بر اینجهت
 اشیات است فیکف که سنانان هم نباشند یعنی که خداوند تعالی نیست که نیرید مردود و مبدل و نیست
 و بر ظاهر است که هر مبدل دین و دود و جهنم است چنانچه در احادیث حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صریح است
 پس نیز چگونه تا قول بن اشیات باشد و الا بتیاقض لازم آید اما بر مذهب رخصه پس بدانکه
 مجتهد جالیسی در خانه ذوالفقار بنابر یکاسه لیسری در ستانی قصه مدتی آورده که دلالت بر آن دارد که توبه
 اهل بدعت و تبدیل مقبول نیست کما یسجد فی انشاء الله تعالی لاجرم اگر رخصه را روایت نماند غفله که غفیر حق فوق
 آتی می آید مخفی دستور سازند البشادات و فی بردارند برین مذهب نیز انقیاد بشاراتها برای میرید
 که پیغمبر و امیر و ائمه بن دانشکار نخواهد آمد پس مجتهد که انهم لیل و نهار در مقام که در حق او را الهی خدا را عرض بر نشانند

لاف و کراف او همه بسیار مغشور باشد و بیوه گوئی و عیب جوئی اگر کان گنجین شیکه منگونی را چون کجول
 متر گفته که خاص اقدم است بر عام بریدیشارت مغفرت منطبق بهفتاد و حاجت تیاویلی روز نداد
 بخلاف رخصه که ایشان در امثال این مقامات مورد برزش گردیده اند و بجای لغت مخصوص بتجربه و اعتدال
 گشتند **تفصیل بن اجمال** آنکه از کتب طائفه بعد از مجلس بسیاری ما احادیث که نمونه آن در آغاز
 جلد اول گذشت خواهی یافت که مخصوص میر میر تقی علی صاحب آلف السلام و الحجه مامون قاتل امام رضا
 و باین حدیث اصول که امام اعظم اول و شیخ صدوق در کتب معتدیه بطریق تمام و تفصیل مال کلام
 روایت کردند جمعی از اکابر و افاض و ارا مامون نمیدانند و فقط باستیما و ادات خیالیه و در امر برستی میکنند
 و در مقام ساخته و پرداخته شیخ نجدی را از مثل قصه که چنین و بنحین باره فصل انصاف یقین که اوست برآید
 میدهند و حدیث احادیث اندر مخصوص دارد و دست کما شرتا لیکن آنکه رخصه خود را بر مامون بنابر آنکه شایسته
 خویش فدا میسازد و نقد دین و ایمان را در دوستی آدمی باز ندیده بر تحقیق و تقریر او مانند طافوس در جفت
 می نازد چنانچه تفصیل برام در خانه کتاب می آید انشا الله تعالی معذک لک در کتب اصولیه طریفه
 معجز است و محمد خود در غیرت حیدریه بار بار میگوید که تقاض فرج تکا خوش است و چون عام اجمال قصه
 وارد که صرح به العلماء و منهم الفاضل المعاصر فی متبع الله و در خاص اجمال نیست پس بجای کما فی کتاب
 معارضه چگونه صورت بند پس حدیث رومانی بجای خود ماند و این حدیث را فقط رومانی در مسند خویش
 شناده که بسیاری از محدثین از ابو ذر و او دیگر اجداد اصحاب مثل ابو عبیده روایت نموده اند و معنی آن
 احادیث بیشتر را را برادر کرده و هم ابو بعلی فی مسنده و السید طی فی الفتاویه مصرح با عماده کما لا یجوز علی
 من نظر الی تصنیفات آدم بر تعقب محمد پس بن قیاس اول من قاض است برید با اتفاق
 مصدر را موری شده که گفتگو در کفر است و نفسی و لهذا علماء بر تقدیر تسلیم برید را خارج از بشارت گردانیدند
 و در مطاعن خلفا آورده و در ناظرین کلام میدانند که رنگ بر بریش خود در مانند کیف که بشارت عشره مشهوره
 و در باب مطهره مخصوص سامی مقدمه و در دیافنه که هیچ احتمالی را از احتمالات خارج و در افضن که کسی
 نگذاشته بخلاف این بشارت که بالیقین نزد بر یکی از ذی عقل مورد تخصیص است طرفه آنکه قصه در حق
 مورد و کلامی علیه السلام الحسنه تصدیقات میکنند و در اینجا تخصیص نفس نبوی و اجماع است ثابت باشد
 قبول ندارد کما لک الله فی او کما لک الله فی او علا و اله است را نظر باینچه عقلا قرار داده اند یعنی ملائکه حکم الملک
 اخراج برید بر سبب رخصه چون غیر از مقدار کسی از ارتداد بیرون کرده اند که بیدل علیه الایات اینهمه
 گفت بلکه اگر دعوی حد کس مثل شوشری در مجلس المؤمنین بر زبان آید باز هم بر ایشان دارد و دست که
 اندازد فی حکم المردم چه صحابه بعد و نسبت بزرگوار بر روایت مثل مجلسی و تند که بخندند و در این مقام
 الفرق بین اهل یقین و جمعی که تمسک به حدیث و کلام منوع است فلا یستعملونه و کما یستعملونه

و نیابت حجاج شیعوی و صوبه داری از طرف آن عجمی تفریق نصب است نه بسن اما آنکه مصلحت گوی مجاز و در آنجا
از رستم و اسفندیاری بر دو نظم و در برین کافر و کفر و بدعتی آن در افتاده شود و گوی که در جنگ از آنکه مگر کفر
بکندی ز جای اندزه پوشش چون تیر زین زدی و گدازدی از در و برین زد و درین میدان مکر آلا را بجای
و هیچ فایده برای محمد بنی آفرید سعاد و نبشایش را درست اند و در جنگ و باروی زور آورست سلطان
کعبه بنام او هستند لیکن تهریح علما مجهول اند برای نسبت و قصید تجرید موضوع نه محمول خرج و بازی محمد
عیند باید دید که در حدیث خندق که بشارت عظمی الاتفاق برای حقیقت خلفاست در حدیثی گفته که ازین ظاهر
میشود که آنکه در حکومت شان این ممالک مفتوح شود خلیفه بجای خواهند بود و چار احوال و بیست سینان است
آن الله یوفی الذین الذین یؤمنون بالآخرة حلالا حلالا و در است شاد و اوقات مدایج نرید لعین مکیف که با یقین
چول مدینه قیصر در زمان او هم صورت نه نسبت چه جای آنکه فخر خلفا بر تقریر حاکمات اکابر رخصه هم درست نشود
زیر که خود پیغمبر خدا و کتب نبویه گفته که عباس از شریعت تمسک بود بخلاف زید که اتفاق است بر فخر او
الاجرم برای محمد که در محبت زید هنوز مجبور و خوش و خرم است و آنکه یوفی قلوبهم فی عملهم کفرهم فقلیل
لما فی صیون ایام خواند و او را هر اندیز یکم المراج من احب یجوز باید را ند و در بعضی از کتب دیده ام
که زید در آن زمان کودک بود خلافت استمبول و این بدان ماند که برخی از قدای ایام است جواب فواصت اند
که آیت کریمه ما کان محمد الا احد من رجا لکه و حباب آن گفته که حسین رضی الله عنهما فرزندان عجب با شرفین
بشارت بسبب آنکه دیده که زید در زمره قاریان مندرج شود و فایده علی ثبوت الفیض علیه السلام است حسین و
بعد و اهل بیت رسول التقلید اکنون بعضی از مطالب گیر نشین که از احوال و شیخ فخر بنامیه حکایت الید الاشارة به
المقاله ایضا در کتب معتبره اما بنیای ثابت شده که نفس تشیع موجب خول جنت است بلکه بلا حساب پس باید که کلام
مسطوره و خانی محقره بسبب حصول تشیع بشیر بیان بشان باشند چه جای آنکه از آن احوال و حدیث قدسی هم منضم آن
گرد که حرفی از آن بر تهریح فاضل نجفی در جمیع البحرین چنین باشد که رحم کلمه موجب علی اگر چه بر سر عصیان من کند
و رحم نکند ز دشمن و گو مطیع و منقاد من باشد و انما عشره بی مجال آن ندارند که بتاویل و تسویل آن
پردارند و ایشان را از دایره تشیع بیرون سازند فانه مفتوح علی کلوا و لا تأکلوا که او را تشیع اعتقاد و امامت
برای جمیع امتنا عشره است زیرا که تشیع از اعتقاد امامت بلا فصل مرتضوی حاصل میشود و درای محمد بن
مبا و در ایام آن است و چون موجب علی از اعتقاد الهی جبر است و انعکاس بالعکس کما عرفت فان ملک بالتشعیر
و الاعتقادین بالنسبة الی الله الدین محمد اما احوال و اصول کلینی بعضی است و آنکه پیشوایان فضیله
را از بنیام میداند و امامت دیگری را اعتقاد نمیکند بلکه اخص اهل بیت را هم نیست خند فنام بر میا و بنیاد
که آنرا امتنا عشره فلان و فلانند و بدون این اعتقاد کسی مومن نتواند بود و تفصیل این بحث دانکه اهل
امامت امتنا عشره ساخته و پرداخته متابعین است در رساله مرقه و بالا از مد علیه در موهل حیدر

الحی البوس المقدره سر دست و بلاما و تالیفات هم در دفع طعن و جواب کثرت و از تحقیقات واضح شد که اثبات
عشریه جوابی ندارد بخلاف اهل حق که بعد از مخصوص نبوت در شالیه نیز مخصوص اصل سیم محتاج تاویل با خروج
و نیستند **قول** و از آنچه است **الاقول** بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج و قطع نظر از آنکه اگر اموال
از صلح یعنی تقوی است پس خلاف اجماع است چه نیز با اتفاق متقی نبود آری در کفر ادخال است
ایضا بخوبی با معلوم شده و اگر ادیان اقل است پس عجب که بعد از آنکه بن عمر باطل را مورد عقین مرفوعین
در صیحت او تن برضاندادند و برای دفع اختلاف بسبب عدم لیاقت چه قول است که گفتند و چه صلات
سعادیه که رو نکرد و دیگران نیز از اهل حل و عقد از صحابه کرام و اهل بیت عظام همین امر نیز واختمند بلکه دست
جان برداشتند چون قائل خود بر آن عمل ندارد و لائق احتجاج نمیدانند فلینکه مرفوع همین باشد یا و آمد
امری دیگر که صاحب منج السداد در تحقیق آن **اللهم علی کل شیء قدیر** گفته و نیز لیاقت آنجا آورده که آنجا
دارد که فقط کل محمول بر عموم نبود چنانچه در آیت **تدعی کل شیء یا حشر** است و آنرا در دست برین عبارت
برای حقیقت خلافت نیز مضافه حدیث زدن عین غنا و اهل بیت اجماع است و از قبیل خط افتاد و خلیف
که توجیه تملک برینجا چنانچه باید صورت می بندد کما لا یخفی علی المخلصین **العجب** که امام میر در بسیار
از عمویات بجز ده دهنوس تخصیصات را کار فرمایند و درینجا نص نبوی را که مخصوصش در بسیار از احادیث
در باب اعتبار نیارند و حال آنکه در کتب اصولیه فریقین مدلل است که تخصیص بعد از اقامت دلیل عین تحقیق است
ایلی بدون دلیل درست نیست چنانچه جمیع اصولیون تصریح فرموده اند و انفسیه که در محصول و مسلم و شروح
آن در کتب فقهیه استدلالیه شیخ علی امیر شریقی علی المطلب نیز میگوید است **قول** و از آنچه است **الاقول** بعد از تسلیم
الاقول برین طریقه اگر اتفاقیه است پس اعتبار را نشاید بعد از لزوم کما تقریر فی المیزان و اگر از ویدیه باشد پس
درما دست اثبات ملازمت اما آنچه از صاحب ساله مناقب السادات آورده پس مخالفه قوال محققین
فریقین است و مضافا اصولی است که ایشان تلقی بقبولش کرده اند و آن اینکه مذمت نیز مخصوص اصل سیم است
فریقین بجای خود ثابت است و از کتب محققین در اصل ساله بصارت اعلین مذکور است پس مدح عام
مذمت خاص را چگونه معارض تواند شد که تعارض اتفاق ما و شافع کما هو است و تخصیص علمیه میتواند
نه تمیم خاص فیکف که حضرت تمام نیز فرماید و خروج او منصوص شارع و بوقوع آید و هیچ قیدی از طرف خود افزوده
پس دل من بیمل شتی رمل ایقال که نیز بدلا معارض نماند پس ظاهر شد خطای کسیکه این پروردگار معارض
و دانسته بود و یقینا ایمان صاحب مناقب السادات را که محمد آورد پس لائق ساعت نیست زیرا که قید ایمان
در کتاب و سنت بالیقین درین کلمات و مضامین عامه البته ما خود است و نه لازم آید بعد از طاعت سوره
و غیر آن که اعمال حسنه کافران عقیده باشد برای شان و هم در دو قطعه کما فی کتب الفرقین و از اینجا فرق میان
آن ابا کریم فی الجمله و آن السادات عموگانی بجهت و فخر شده و منوگات اما لامر تفرقه در مقام کتب اصولی و رحالم و قوانین

و شریح آن باید کشاد و هر چه در باره مجتهدان آن بر آید فی غایت وجهل از قواعد و اصول بر زبان باید آورد
قول و اما جمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا الخ **اقول** فکر اخوان الصفا و بی مقامات مناسب
نمی نماید بلکه فریب توان داد شخصی را که کتاب مذکور چشم بصیرت بمطالع او نه رسیده باشد زیرا که بعد از تصدیق
بالباقین حکم توان کرد که اهل کیدت خواسته اند بر بنی عوام فریب کنی زیرین اسلام بیاورم که جایانیکه تاریخ مذکور
متعلق بمشتمال امور ریاست است نوشته اند آنچه دلالت بر آن میکند که شصتین ظلمین زیاده از حد امکان در
حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم برای ترقی دین اسلام گوشه دار انبیاست قنوی و پاپا علیا
رسایندند ولیکن برای تقنین قوانین و انتظام ریاست و مملکت اینو نسبت باخص مخلوقات نیاید که در
درباره عالمیت خاتم الانبیا مجاز آوردند پس مناسب بلکه واجب بود که در این کتاب منیر بود که شمول آن
مشافعی از مضامینش واضح است و کشف تعلیمات شیعه از آن بظهور برسد تا آنکه اگر باریان و عده و بیش
بود از زمیندان اندکی نور دیده بودند از اشغال بن امور محبت اند تا دقایق مکنای علمای طائفه پوشیده ماند
امکان اندر کسی ندانند کلام شیخ گویا خطاب به محمد ثانی متوجه است همان در دکان خانه در کردی چهره
انعام آدمی نشوی پیر و اندر جهان تعج کون پیش از آن روز که زبان بر دی و متوهم نشود که مراد من از علم
شیخ سفر کردن در بلاد و دیار و اختیار مسافرت و گردش روزگار است زیرا که بسبب ریزرگان بکمال فضل
نگذاشته اند که بای خویش باز وطن بیرون نگذاشته اند ولیکن بهمت میرکتب و جوب قدسیه و مطالع احوال
اهل دانش و تبیین علماء و علا گویا حال بر عالم محیط بودند **قول** و سیوطی در تاریخ اخوان الصفا آورده **اقول**
بعد از آنکه حضرت واجب الخطایا قائل الرایا عقل را چنان قوت بخشید که هر چه را چنانچه از اوصاف بحر و اوقیانوس
شمارید را بدون صفاتش در کتابت و علم و قیام و تقو و دیگر از آثار وجود همچنان باقران و اختلاط
تواند فهمید و اوصاف مذکور در آن هم قوت جمع دارد و هم انفراد بر تقدیر اول ملاحظه اینمی میکند که بتی
مید بودید لا مثلاً و جمیع ماعدای او تمام کرده اند حقیقت او را و بر تقدیر ثانی ممتاز میکند از ماعدای او
و از اینجا است که در کتب دیده باشی برای عقل لفظ ظرف خلط و تقریر نهی که در کتب کلامیه جایانیکه
را شده را بیان کرده اند مثلاً در کتاب قطب از انوار الحقائق خلافت اخلاقیه مقدار قیوم و راضی
و در غیر آن چه قدر توسع و قیوم و مدتها و نیت بجای کشید که بعد از بیان حقیقت مصداق آن خلطی
را ذکر نمودند و هر گاه قریه عموم را محاط نموند بر بند و اشتراک را در آن درج ساختند و همچنین دیگر
مثل عسقلانی و جلال الدین سیوطی ابراهیم اصل خلافت را با لاجال و تفصیل علی کرده اند از هر یک
ما به الا شراک و ما به الا اعتبار از انجوب ترین وجه ندانند که خلفا بیدارند که گویا بکمال بدو عدالت
و در شد و هدایت فائز شدند و اتباع حضرت سرور کائنات در عبادات و ریاضات و انتظار است و جمیع
اهل آن در خلافت شان ظل بنوت بود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب و روز میرت

انسان

ایشان شود و همین را با اخبارشان بپسفر فرمود و خلفای اربعه عناصر دین را مدواتانکه مرتبه اتصال و کمال
 بایشان دارد مدفطان و ففطان اند تا عوام و خواص بعد از او را که این حقائق از جان و دواگر خواص و
 خواص و در اقصا مطاعن ایشان از احاطه غفلت و جهل ذکر کنند و در سب اهل دین را حقوق آن
 بزرگان یاد کردن و نطاق همت بر دفع حملات و فرخرفات فرق باطله بر بستن و اگر دیگران را که منسلک
 ملوک و سلاطین بودند زیر راوم و طعن فرار گیرند و در نیست برای آن کوشیدن که عادت ملوک و سلاطین
 بر آن جاریست که در هر امر اعات امور شرعی بجای نمی آرند و بعد از آنکه علمای مذکورین جایگاه ایشان را
 در جشن خلافت باعتبار فرشت و داخل ساختند و تشریح بمنی عوم نمودند چنانچه در صواعق و صواعق و غیره
 دیده باشی آن مردم که بی بدان نبودند آنستند که مثل یزید و عبدالملک در خلافت ذکر کردن بمنی بر آنست
 که خلافت نزد آنست تقارن بعشق و فخر است و بجهت المغفلین قصصات سبق از ایشان در ربود
 و معتقد بدیع معنی شد که یزید از خلافت نسبت بخلفای راشدین فوقی دارد و بهتر است این پران را
 از عیش و کامرانی کجا فرصتی بهر ساینده برای مطالعه کتب کلامیه تا تحقیق بر سپید گاش کتب بیشتر
 را فقط میدیدند تا معلوم شدی شیوه نیز به آثار اقدام اهل حق در امر مذکورفته اند بجل ثانی را اگر از عا و اولام
 بکیشای بسیاری از امور برهان و تیره خواهی یافت که در وقتی جمیع اوصاف کمال حضرت اند را دیدند
 در زمانی تو مستقام بکار بر ناز دیدن این حواضع زبان درازی مجتهد که بر جابانگ بی بیگام بر میدار و
 شمردن ظالمین در خلافت استغنا نمیدانید نیست و ما بود میشد و رای می که مر از مذکور کتاب بعد از
 مشقت بهم رسیده بود برای تذکر خویش آن مقامات را نشاند نمودم و جویش بر آن نوشتم اما در الزامی در خصوص
 نیز بدست شکلیک بماند لیکن چون خالیط عباراتش را در اوصاف بود کلمات او را بقیه کتابت نیازم
 بهر کس که خواهد رجوع کند و در یاد که بعد دیدن آن مضامین هیچ اعتراضات مجتهدین نهمدم میشود و باطل
 اما بهر خصوصاً دلدار جالشی چنان حقایق مامت را مفصل میکنند که ضبط آن اوصاف و تشریح مشکل
 میشود چنانچه نمونداش عنقریب از روایات معتبره اصول ایشان می آید و گاهی چنان مینماید که غیر از
 قریشت چیزی لمخوط نمی شود و اعتراض فرزند و بلندش بهر بروی منقلب است و معنی حدیث علی علیه السلام
 نصب العین میگردد که قریش امت اندا برار با لابرار با و فجار با و فجار با و حدیث الانسین علیه السلام را اگر
 بجوای چنان خواهی دانست و تحقیق بچکسی بعد از شنیدنش دمی و دومی ندانسته و هرگاه بر اصطلاح علم
 سید علی و در تاریخ الخلفا واقف شوی هیچ عباری در آن راهی نیافته تمام مفصلاً در پیشتری از احادیث
 امام میرا ماست را بعد از اوصاف کردند و بالاخر علمای شیعه مثل لایچی معنی عصمت را بعد از اوصاف کردند و
 کما عرفت سابقاً و لاحقاً و اگر حقیقت رفض را پوست بکنی برای حضرت شیرریان کفر را مادم و وفات
 زینا قبا غلطی گردانیدند اکنون علایجی برای مرض فرسین ایشان بخیال نیکنند از وفات انتقام

برودن کشیدند اما آنچه از محشری از آنکه اغفل است وارد پس بعد از تسلیم صحبت مقبول و بر تبت لال
 بطور مقبول بین مقدار از آن محقق داشت که معاویه نسبت لایق ای اصحابی اوقات خلافت نداشت که سبب
 لیاقت و انهم بالا خلافت بدو سندی روایت و کجا صدور تبدیل بن نیز زید بن عاص حضرت سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله که در حدیثین اجماعی یقین نقل کردند که اولی درجه اوست و فخر و اعلا آن کفر و ارتداد است
 عند الجبهه و در حدیث دیگر آمده بن بدل سینه فاقموا الفضل طوقی و فان بگردن انداخت که معاویه بدیانت خلافت
 رو بروی اصحاب کلم نداشت و نیز بدیانت خود به تبدیل دین و بگذاشتن شتان بین الامرین اما آنچه
 مجتهد الزبانی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آورده پس آنهم علوم نشد که اگر کدام عالم و کدام کتابت فایز
 اولی کتاب که هر چند موج خلافت رسالت است که مکرر از اسمی کتابت بدید و خود مجتهد الزبانی گویند که این
 نه ما و از اینجا عز من موع باشد اگر در جای نام ذکر کتابت بنام و نیز ظاهر است که کتابت شد پس از ده جزوه
 و از آن الغین عن بصارة الغین بدو صد بجز در مجلدی چند میرسد با اینهمه مشغول مجتهد ولایت بر آنکه که معاویه
 در خلافت خود بر سرست سینه حضرت بنوید علی صاحبها الاف التحیه غیرت و این اعتقاد است که سیرت معاویه
 سیرت ملوک بود بخلاف بنوید که تبدیل بن سیکویش و به از روزه و نماز نداشت و قمار و سباحت و طبع و
 و مقب و سبک و غیره و لا پس حمیر و چون بنوید بزرگان جناب مجتهد بر تفسیر مجله در چهارم حق الیقین غیره با نقل و تفسیر
 بوده اند و از اینجا نیز میگویند که سبب جلالت که مجتهد برای اثبات خلافتش انقید میگویند برای سیرت
 عرق ریزی میکند و میجوید و بعضی ازین امور را در آغاز بن مقبول دانستی و متوجه می شود و چون نقطه خلافت
 بر معاویه اطلاق کنند و او بر سیرت خلفا از اندیشین پیدا کنند زیرا که لا اثم که هر که خلیفه باشد درین است اخطا
 را نشین محسوب گردد و از اینجا است که خلافت را مراتب بسیار است چنانچه در کتاب الله انخفضا عن خلافت
 تحقیق نفرموده اند علاوه صاحب دعوائی که در حق معاویه چنین گفته اند امیدوار متعصب عقاید میکنند خود
 فرموده که او بر سیرت ملوک بود چنانچه عقرب حمیری پس بدل شد اینجا آنکه گفت اما آنچه از فخر و خیره فقه الاجاب
 نوشته پس بارها مقررین گذارش گفته که صاحب تحفه گاهی این فخر را نشود و در کلامش تمام از آن فخری
 بنوده و تحقیق این معنی که معاویه از خود که سبب جناب میر میر میزند و کما سیف سینه و نماز و انشای این
 روایت بی سند اعتبار ندارد و قال العلامة الهادی قدس سره و غیره فی التحفه و در اصحاب تحقیق چون این
 با قطع ثابت نشده توقف و سکوت لازم است نظر بوجوب آیات و احادیث و الله بر فضائل صحابه بلکه جمیع
 مومنین و امید شفاعت و نجات بعفو پروردگار آری اگر از جاعت شمام بالیقین کسی را معلوم کنیم که معاویه
 حضرت امیر داشت بعد از کفر آنجا سب و لعن آن علیه السلام میگرد و او را بالیقین کافر و خوریم دانست
 و چون آنهمی قاتل از روی روایات معتبر ثابت نشده و اصل بیان انحصار بالیقین ثابت است متسک
 باصل داریم یا بجماع اجماع است که اگر نکند که حضرت امیر یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت

خلافت ایشان باعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافرست و چون گفته می شود در خارج
 نمرودان با قطع بتیوت پیوست انهار کافر میگویند و از دیگران بر گزینش بتیوت نرسید و انهار کفر میگویند نیست
 تیغ ذنب است و این ثابت موافق اصول ایشان زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکر و ریات دین
 کافر است و علو درجه ایمان حضرت امیر و بتیوتی بودن ایشان لایق خلافت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودن از
 روی احادیث بلکه آیات قطعیة متواترة ثابت است پس منکر این امور کافر باشد و محارب ایشان از راه عقا
 نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه فاسد فتن علی با فسق و اعتقاد نیست نه کفر و دین صل ما می بینیم
 متفق اند پس دین حکم نرباید که متفق باشد اما آنچه محمد جالیسی بمقتضای بود الفتنی و ابوالموسی تاروتی
 تسبیح عنکب را با حیالات خام خویش هم گریافته بود و بنایت از روی هر مصلحتی در علی الجوس القدر پیر را
 با در قطعیة متواترة بر وزیر کرده ام که هر یکی از این طریق ساسمین بر ریش جالیسی میخیزد و چون آن اجابت علی علیه السلام
 است گنجایش آن نمی مقام صورت نمی بندد و صاحب ایتناح می نویسد که صدور لعن بحدیث نمودن باندسته
 از آن اشخاص که امام علیه السلام قطعیست صدور آن از انهادن از نزد ما لعین لعن قطعاً ثابت نیست و صحی است
 بعضی از انهادن قطعاً ثابت لهذا لعن کننده بعضی از آن اشخاص را بعد از یاد کرده اند و نمی منافاتی با ولای ائمه
 ندارد و انتهی با حمله ایتقدیر مسلم القیوت است که از کوفیان سوفا و شاکردان ابن سبا هوای آشفته و
 سب و تمیز او باره معاویه و غیره شروع کرد و از تذکره الاثمة نیز بوضوح انجا سید که اهل مکرم و اهل مدینه و اهل
 حرصت را غیبت می شمرند و راه اتفاق میسیرند و خویند و قنفذ انگیزی را وسیله مذنب باطل گمان میکردند و با
 این وادی گشتند و لیکن جناب بیژن و ازین بدعت و احداث دریم کشید و منع شدید فرمود چنانچه عبارت معین
 یعنی صاحب تذکره باید شنید که در حال خواب مرقوم می نقل میکند که فرمود که من شما گفتیم که بعد از من عباس
 است که هر دو ساسمی گفتند باید ابو موسی نزد و اصل از سخنان ایشان رویش کرد و غلط و حسودیت بخورد و چندی
 شما میانه لغت کردند و معاویه را دشنام میدادند و منع فرمود آن لغت کردن و دشنام دادن و هر قدر چه فرمود
 کتاب نسخ ابلاغت حاکم است که جناب پیر این امر ناخوش آمد اما آنکه بخردند و ناخوت اسلامی برای معاویه مطالب آن است
 قرآنی فاضل علی بن احمی که فرمود و قرار داشت و از سجاد باقر علیه السلام میگوید که متفق بر منی و در کتاب مذکور ابو داود
 روایات است که یقین دل بر آن بسته اند و از انجا با امار فاضل مجلسی امام سید و هم آتشا عصبه میگوید که منع است لعن
 از اجماع فریقین است الخضر سخن در آن بود که معاویه را لعن نمود بسبب حضرت امیر و منافقانند و ازین منکران
 مخاطب رفسن اسفا صورت گرفت و روایات شنیدیم و میگوید که در وقت قطعه بر روایات مؤخرین منکر حال عدم
 اعتبارشان از کتب شنیدیم و واضح گشتند است انداختن آری بعضی از روایات موهوم است که معاویه بعضی از اصحاب
 امر کرد و چنین گفت مالک بن انسب انساب لیکن احتمال دارد که مقصود او استفسار بود از سبب عدم سبب
 انکار بعضی علی بن حسن را اخبار و موید ازین احتمال مطالعه مجلد عاشر از سجاد و دیگر کتب و اسفار و هم کتاب است

از اخادات محمد بن محمد بن حسن عاملی علیه السلام که در معنی پنج شبه نیست که نو اصبت خوارج خذلتم التبت
بدعت را از کجا بکار رسانیدند و علی کذا الشهور و در الذی یوم باین محدثات ردی خود را سیاه میکردند و اهل تشیع
نمودن چلا و قلیه سرخ و سفید بر آنکه عمر عبدالعزیز را توفیق استیصال این بدعت نجیبند **نقدی**
و در تاریخ خلافت مذکور است **اقول** از علمای اهل سنت و روایت همین قدر ثابت میشود که باطل را ابو
قتاده انصاری در وقت خلافت معاویه اثره برین بزرگان واقع شد و معاویه بن اسیفان با و چون محاکم
کبار لائق این منصب نبود و مادر دین باب کلامی نیست و این حدیث که هم مشهور است در کتب فقیهین **نقدی**
یا در افتخار برای شکی از کمال مجتهدین است که در رساله کمال مخصوص میاوری مجتهدین و علمای ابراهیم بن
حدیث تالیف نموده با دفر غومی از ان این نتیجه آورده که خلافت خلفای راشدین باطل بود و از
صبر نمیشد مگر بر بلاد و گاه خلافت راشدین بلای بود پس در بطلان منش حالت منتظره رونده نمود و در
که اکثری المثل دلالت کند از حدیث برین مطلوب لازم می آید بطلان خلافت مرتضوی نیز و هر وقت مقتضی
و شیخی مزید توضیح و این بیان که مجتهد الهامی بر دفتر شیکر الهامی نمودن چنان حالی شد که نسبت اوست
بناباده انصاری و مانند او از کرده انصار که عموگاو فارابی ایشان نسبت باطل است کرام قبل ازین از
کتب معتبره شنیده و انشی مصداق حدیث شریف زمانه معاویه بود و نصی برین معنی عنقهیب می آید لایم
صرف الاستقبال بالضم لفظ بعد نصی بعدیم منصله نخواهد بود و این مخطئه دیگر است که شریعه فضیه
فرین مذہب شیعه در آن منکب گشته فضیحا علی الشکلی فضلا عن الفضل اگر سخن فحشی در آنچه فخر غور
بنیاد رساله مذکوره را همین چیز و مصداق کاهی هادی علی بن اوشم که خواهریافت و از زندگی
سید بدو مساعدت نهاده صورت می بندد بتفصیل تمام در آن نویسد شمس که انون بعد تضرع و زاری دیگران
باری باین دعا که در زبان امینا و صلحا و انصا بود و می شرم آنست می لا تاکی انصر تا علی القوم انکار و این **نقدی**
و در بیان **اقول** زینهار ازین روایات فسق معاویه هم بی ثبوت نیست تا بکفرش چه خیال تو بکرد و بلای تو
که تفرقه میان زید و معاویه خصومتی بکتاب اهل سنت ندارد زیرا که از کلام فاضل خیاری بر او همین تنکی مزین
معلوم شده که در خلافت معاویه و زید و سیرت هر دو فرق بسیار بود و این عبارت را در همین مقاله فصل
و انستی حاجت عاده نیست و گمان میسر که من عوی انهمی که حدیث اثره در کتب فقیهین ثابت است
از آنجست میگویم تا اعتراض بر رخصه قلب تو اتم کرد و در کتب رفقه و نیست حاشا و کلا اینک مجله عاتمه بکل
موجود است عبارتش شرحی سلم بن قیس قال قدم معاویه بن اسیفان جانی خلافت فاستقبله اهل المدینه
خلفه فاذا انزلین استقبلوه و انهم فرشی فلما نزل قال ما فعلت الانصار و ما بالکم لم تبتغوا قتل الانصار و انهم محتاجو
الیس لهم و ان قال معاویه داین نوامی فقال قیس بن سعد بن عباد و کان سیدا الانصار و این بیان
در و او را بعد باین مشاهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عین جزو کون ابان علی الاسلام حق مظهر امر

و این کار چون فسخ است معاویه فقال قیس ما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عهد الینا انما سلمتی معاویه
انتهی فقال معاویه فما امرکم فقال امرنا ان نعبرتی تلقا باقال فاصبر و احسن تلقا و این عبارت ازین جمله است
که معاویه میگوید و این شرط است بود بخلاف پسرش صاحب فرایط بنوری که مانند جعفری بود که پیشه میاد
بگذرانی و طنبور نواری و قمار بازی و ارامی ستاید و از عده مرید ولای اهل بیت رضی الله عنهم چنانچه باید
می آمد ای غیر ذلک من الفوائد اگر کشیدن عبارت دیگر که اتفاق روایات بر آن باشد مشتاقی باری
باز دیگر جمله عاشر از شمار بکشت و در بین که مجلسه در آن چه می نویسد قال الشیخ المفید فی الارشاد و در وی گفته
و الحمد لله من غیر ما من اصحاب السیرة قالوا لما مات الحسن علیه السلام بکشت الشیخة بالعراق فلقبه الی الی
فی خلع معاویه و البیعة لافانسیع عیلم و در آن معاویه و بن معاویه و عقد الی الی الشیخة حتی قضی لمدته فافان
بات معاویه نظری ذالک و در همین مقام این هم روایت که از اکابر علما می شنید که یزید بجدو سس
چونست سلطنت سر مبارک امام حسین علیه السلام طلب کرده اکثر معیت ابافراید و حضرت امام که کتاب او که حکم
نیز بود و فرمود ما اهل بیت نبوت و محمد رسالت و مبطط ملک است درست نیست که یزید که فاسق و شارب
و قاتل نفس محمد است معیت کردن و اینچنین هم دانستی که یزید مثل معاویه بنوری که اگر اندک مل کنی نتوانست
و یزید را یک خط فحشیدن و حکم کرد و را بوجده و خط و انشون و حضرت امام حسین علیه السلام اعتراض نمود و نیست
که بدلت کلام شیخ مفید او و صفت خوش و خوش سائین عراق خروج نکشتند چنانچه درین وقت که یزید فاسق
امام حسین علیه السلام بلبل عراق اول دلیل بر آنست که انجناب فرمود که معاویه و بنی قریظ خود را و در وقت
برادر است نیست و با او رنده است خرج نتوانم کرد انتمی حال که حضرتعالی میفرمایند من اعتقد فی علی علیه السلام
علیه السلام ما اعتقد فی علی بن ابی طالب و اینها انهم دانسته باشی که معاویه و بنی قریظ و امام حسن علیه السلام شریک بودند و قتل
محمد از یزید بود و قتل محمد پس از معیت رئیس البیعت باطل است و چون که در عدم فقر میانه یزید و معاویه از راه
و شین بر محمد و له اجابا امام حسین علیه السلام و بلکه این قراض محبتی بهم میرسد که با وصف عدم مرضی لشکریان
معاویه نمودند و در کلمات غیظه و غضب شیعیان گفتند چنانچه از حسین علیه السلام بخار بود ادا شکلاست و سوره
بسیب میزدند و قاضی در کتب توفیق و ولایت آن شمرسانیشو و با فعال نمی آید که در کور آنهم و در هر گاه
حال معاویه از کتب توفیق و ولایت آن شمرسانیشو و با فعال نمی آید که در کور آنهم و در هر گاه
از اقری باید طویل و کتاب باید در الیکن محملا نیست که لفظ فقهه و جهمه بحق او و در صحاح و در دست
حالی هم در کتب استدلالیه مذرب اعداد از اختلاف فقها یا کرده بخلاف یزید که در جمل او و در مکتبان نبوت
رسیده و نیز توبه معاویه و فداست او بعد از حرب معین در کتب الحق و یقین موجود است و وثیقه حسن محبتی که
گلویی و رسای طرفین دانستی و شهادت امام حسین علیه السلام که معاویه بر عهد و میثاق می رفت بر آن دل دلیل
عکس شهادت یزید که بعد ساخته که بلا محلی برسا کنند بدین منوره چنانچه محمد و ان کار و بعد و ریا و غیره

و این

صحابت برای او بجای خود دست و حسن اسلامش برکت مسرور و خلاف نیرود و دو کانی تاریخ الحاقه غیره
 من مخرج العلماء و لفظ فیتین عظیمین من المسلمین اسلام او را بالیقین مقتضی و صلح امام صلحی و مخرج
 امام حسین هم بر منی مذکور مثنوی محمد المصطفی از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بطور عامه مخصوص معاویه
 مروی و اگر در حق نیرید کلمات مقدسه مصطفوی را بر شما هم گوید و آن ندارد قطعی اگر اقول امام حسین
 و راضی بدان بود لیکن از هر روایت استند فحش و فرید فوراً و واضح و واضح نسبت پس از ریت بلا خطا
 که بطور نمونه مذکور شد نظر کرده و از اینجا گفتنا دج گرفت مراتب یعنی زندیق قی الله و نوم راجع اول
 الانس لم و فرجیکه میان معاویه و نیرید بیان کرده اند چنانچه محله و منظر گوش کردی متوقف بر آن باشد که در مدح
 احوال حدیث مجبور و نیرید که معرفت انفا و اگر چنین بودی اختلاف در حق او چو اندیشد پس از نیرید برین سطر
 گفته بجای خود نیست اما وضع احادیث در باب معاویه پس عجب شد زیرا که اهل نفاق و قبیله اکثر اهل
 حیره را که بمعنی را بطور نمودند و شب در در کلبا شامی و فالوده و مشقه میخوردند و بسیاری از ارباب شیعه بنور شد
 تشنه و جلالت شان هستند و نیز خواهی از ننگ گانه لب بر زدند و برین برافتنش مردند و طریقه شامه
 کذب و اقرار بقول مامون المتکلمین شنیده که سیم هم مختصر در ایشان بوده و من میگویم که هرگاه که
 امامیه در صدر اول مراتب خلافت و با حضرت مرتضی در مبادی خلافت اول خلفا انجمن لعل از نیرید که سیم
 شکاف بیان نتایج ثمرات است و در آخر شیعیان که در جلال محبت و فرید دلار در واقع حکم پوش برین بیان
 و وقت جمیع حسن جمعی که در پی هر دو لشکر انجمن کار میزند که پاره آن دانستی پاره دیگر انتظار کن پس از نیرید
 و طاقت نسائی کیست که ایشان را مانع نواز شد و از اینجا که ادرک کمالات خاطر در هر دو نمونه کارا و در شریعت
 پس هر چه که بعضی گویا همجوره باشند و نقد انصف من قال راجع عن نیرید تشیع اصول نیرید نفاق و نیرید
 است که بلفظ تعقیب از ان بنیایم هرگاه محله و مفصلاً در باقی که حقیقت نیرید یعنی ما توجیه آن بیدین اصول
 باطنی و یقین ثابت نیست و بعضی از روایات و احادیث که متعرض عقلیت شعارند که آن پروا خدیه نیرید که
 بر سکون قلبش نمیکند اکنون نمونه چندی از شواهد که ایان نیرید را بر اهل انصاف مقتضی از کتب ایشان احادیث هم
 پیشوایان این بدانند ایشان استباط میخواندند و باید شنید که حضرت امیر الساجدین کمال عظمت و کرامت
 نیرید را نافرغ فیله که در کتبش نیست تعلیم کردند و در شامه و مذکور که اگر این باز نگذاری توبه توبه که حضرت
 باری مقبول خوابند و مواخذه خون جناب سید الشهدا بر زمره توباتی نخواهد ماند و خانه بعضی این روایات که
 هرگاه نیرید بخیر است که نماند که برگذار و بعضی از اراض شدید بر او استیلا میداشت و هر کس که علم تاریخ
 شده میداند که بعد دستا که بلا سلطنت این پیمانی منقضی نگشته بلکه سونج دیگر مثل آن در این سلطنتش گذشت
 که امام تقصیر پس ازین روایت مثل سفیده صبح صادق و آشکار است که زمانه نور را که نیرید
 و اگر ده باشد چه جای آنکه توبه شمساری ندامت است از راضی ترک فعل احوال مغرور ترک راستی آن

آنچه که از وی حد و ریافت باقی ماند علیه امر از این بالاتفاق امر نیست غیر امتیازی محمد و اهل بیتم امای عقیق
 بقصد تعالی قوال آن بر هر قدر که باشد فیصله انشاء الله تعالی شهادت علی بنی است تکلیف که بمقتدا ازمانی جا سجده
 المسبانی افاده میفرمایند که اقرار بر خلاف علی نفسی و عقلی و قیاسی و قیاسی که این امر را بر صورتی از تکلیفین امارت مثل حجاب
 بجناب میرسد بر سر کمال آن نمی فرمود چون در سال بعد از اربعین از روایات شیعه شنیع بجای خود ثابت گشته و بجز
 تبصره تمام خواهی شنید که معا و الله استغفر الله گناه جناب امام حسین در خروج بر نبرد رواق اصول و رفض
 بصره که هر رسیده بود و قاتل چنین کسان البته باید که بجزارت دینی منصف باشد پس حکم قاتل اینها را با تعین
 بزرگ بر اصول مجتوبه را فضیلتان شاید امان یزید باشد تکلیف که بدینش بر صدورم گوید صراطی که اگر کسی بگوید
 محسنه کسی از اینها علیه السلام کشیده است شیخ ابوبکر را نکند در اجاسی چنانکه با حافت عدل باری غرض
 نوشته و ترفیع آن و لا بدین عبارت کرده که آن بحسب اصطلاح عبارت از انست که او سبحانه و تعالی آن
 قبیح نیشود ترک واجب نمی نماید و مردار از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکم مستحق فم شود و مردار از وجوب
 آنست که فاعل آن مستحق مدح و تبارک آن مستحق فم باز گفتگوی طولانی او بر قی چند گفتار مستحق مدح و تبارک
 و نقص کلام امام فخر الکملین رازی با ترجمه کلاش میماند که مقتضای تکلیف ایمان نمود و بیکسکه میداند است
 ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بالا لایطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نایم که علم الاهی بعد از ایمان موجب
 استیلا ایمان نیشود باز تکلیف خالی از قباح نیست یا انشال که عقلا بیع میداند فاعلی را که برای غرضی
 سازد و با وجود فاعل عالم باشد یا نیکو این غرض و نهایت بر آن فعل واقع نخواهد شد بلکه متعذیرا لکس
 آن خواهد پس بعد بر سطر چند و بیان کند و تمثیل امام موصوف تمثیل دیگر از ترجمه میکند که همین الیه برگاه با انداز
 حال دل خود که هرگاه با سکین داده شود با سکین پیوسته از خود بد گشت و یا خود را با ملک خود
 داد و با این یقین قطع سکین بدست او دهد و بگوید که عرض من آن دادن سکین این بود که او بدان حکم تبرئه شد
 پس ازینجا باشد که امری برای اصلاح کند و داند که آن اصلاح بر آن مترتب خواهد شد بلکه عوض آن
 فساد و لعل خواهد آمد آن را قبیح خواهد بود نه حسن و چون این او انستی پس بدانکه تکلیف کافرا و
 علم حقیقی بعد از ایمان او و معذب شدن او بعد از ابدی قبیح تر خواهد بود از آنچه قباح است آن در ضمن
 واضح نموده شد زیرا که مفرت لحظ واحد مناسطه و یا مفری که یا فانی ندانسته باشد بعد از ان مومن و نادر است
 و جواب امام مینویسد که تمثیل رازی بحسب این نظر عوام تکلیف است قبیح میسازد که فرض این نموده که بدین
 و پس نسبت جناب آتی بکلفین عباد چنین نیست فرض این نموده که آن بر قتل نمی کند و معلوم که قتل نمی
 در نظر اگر اجماع محسنه نباشد بعد قبیح است نمی بینی که اگر در بین صدور فرض کرده شود و گران بدرد کمال
 قدرت و طاقت این داشته باشد که چون آن پسر آن نمی راقل نماید و در وقت قتل که زمان آن نسبت به
 نسبت پیشتر زن زمان او را قوی باشد برای اظهار بر تحمل و استحقاق تعلیه در جات نمی که اگر پسر آن

باشد و مانند لیکن بعد از چشم زدن بود و فصل آن فتنه حیات ابدی آن پسر اگر نبی سبب عطا فرماید و سید سر و خلق تو
 بگرداند و سلطنت الانزال باو بر خیزد و با انواع الامور و الهی که زوالی و نه مکتبی ندارد و با شش تنم ساز و دهان داند
 سکین تحسین همیشه بنده با این همه کشید که شود و دیگر است از اینها آنکه بارها و نهستی و درین مقام هم دیدی از
 اصول با میفرمیدی که حکم حضرت امیر در ناز و احب تنائی ایشان فرقی نیست بلکه بر دو سادی الاقدام
 اندکافی الکافی و این هم در احادیث صحیح موجود و چون مخالفین بنابر قیام مینمایند حقیقتی بر ایشان لعنت است
 و این امر محتاج و لایع نیست بعد از آنکه نشان مثل زنا باشد و نیز در کتب معتده کلامیه و کتب احادیث و کتب
 و در فضول همه مخصوصا بتفصیل تمام ثابت است که امیر ابدی مثل حضرت ابیاعلی علم السلام اجتهاد و فیض و ایند
 حکم ایشان حکم خدای عز و جل است و باره کلمه فتنه قال الله تعالی ان الله باقر الحقیق و سبیل هر که
 زین العابدین در ادای نماز غفیل که میان مغرب و عشاء است معلوم شد که بیکری من پیاک بود و بقتضا الملک عقیقه
 ظلم و عدل و فتنه و درین لازم آید امیر زنا نما و اندک و هرگاه حکم سادات در نمایندگان جاری است فاطمک بعد از
 ازین کلام **الحاق اول** این فتنه تازه و وفات بی انداره نیز مورد ابحاث قول و مضبوط ملام ارباب اخبار
 اصول است بچند وجه اول آنکه حال عدالت و عزت علم و زهد و روح عبد الغزیز بدان حد رسیده بود که او را شست
 ترجیح او و هم بدو خلافتش بر امور ارباب و ایتام و ثقات تشریح میکنند و در آنست که اهل سب و تفریح در باب آن
 عدل و داد او شد و سدا و توقف دارند اگر شرح چهارم کتب یقین از انالیفات که رانی مسئله و سلطان
 اشیر خرمی شمس الدین فی بی دیگر هم بدست نیاید باری تاریخ الخلفاء که محمد الرانی دعوی متبع آن جای آتش
 وار و باید گفت که اینها اوصاف جلیل بلکه دیگر مایع بنیر را برای این عبد الغزیز شهادت اکابر ثابت میکند و از این
 حال ملاحظه این کتاب نیز هویدا میگردد و که گویا محبت را بر آنقرئوا القضاة عرف دیگر از قرآن مجید و داند و پس از آنکه
 فاروق رضی الله عنه بعد از تعیین شخص مذکور که شیخ بنو امیر عبارت از دوست صمیم خود از اولاد من مردی بهم
 که بدین ایراد عدل و داد بکنند و این روایات را بر قدری در تاریخ نویسان آورده و گفته اند چنان بود که آمد و این
 باین عبارت اخرج فرمود از فاروق فیت شعری من فی الشیخ من لی الذی اعد الامامت جورا و غیره
 تخریج کرد که در مقولات با بود که دنیا منصفی نشو یا حاکم گردد و مردی از اولاد و علی بن ابی طالب علیه السلام آورده و بر سر
 لیل بن عبد الله بن عثمانی سیاه بود و مردم خلیفه موعود او را میدادند تا آنکه حقیقتی هم عبد الغزیز را آورد و او
 و طبقه خویش مذنب جلیل القدر بود و روایت کرده اند از پدر خود در آنست عبد الله بن جعفر بن اسباط بن قاسم
 و یوسف بن عبد الله بن سلام دعا برین سعد و سعید بن المسیب عروه بن البرز و ابی بکر بن عبد الرحمن بن جریج
 بن سمره و دیگران که بری بای اینهمه طاعت دنیا همچنین دیگران روایت میکنند مثل محمد بن سنان که بری
 بن سعد الانصاری سلمی بن عبد الملك در جابن موی و حیثین بمسار و او جامع کتاب مجید شد و در حالت صغر
 و پدرش در امیریه منوره فرستاد و طایف صل کند و از سریره مردیست که جمیع کرم و کرمی مردان را

چون خلیفه شایسین فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از فک اتفاق میفرمود و تان میوه بی با شتم را از آن
 تریج می نمود و حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها خواست که گردانند فک را خاص برای او حضرت قبول نمود پس
 همچنان ماند در خلافت شصتین سال و آن اقطاع کرد اکنون من نوبت رسید چون میدانم حضرت صلی الله علیه و سلم
 بجنبان شهر اعطای فرمودند و الا فک نباشد بیهوده شدند از آن لاجرم آنرا بر من میگردانم که در عهد سعادت بود
 و محمد بن قنصله میگوید که عبد الله پیغمبر عمر عبدالعزیز در خبریه گذشت پس راهب فرود آمد سوی او و نازل
 گشته بود و بسوی کسی قبل ازین گفت هیچ دانی که پیرا بسوی تو آدم گشت و گفت بسبب حق پدر تو که الیه رسید
 او را در امر عدل بیای چسب از آن شهر حرم را وی بگوید که ایوب بن سویه بغیر منم که راه متصل ذو القعدة
 خواج و حرم ابو بکر و عمر عثمان اندر جب که منفرد است از آن عمر عبدالعزیز است و جمعی از اشراف مثل مالک
 و حسن و غیره با گشتند که چون در خلافت باورید دیدند که گمان همراه گو سفندان می چند در دستند
 بیایان چون این طریق است و در مدراعی گفت از اصلاح الراس فیکس علی الجید یا شمش بعضی از اشراف گفتند
 که در خلافتش حیانا دیدند که اگر گشت گو سپند و یک مرعی همدگر بسیر میگردیدند که اگر گشت و سپند که در
 احصین گوید که گفتند که در صلا میروید و چون صاحب گردید خبر رسید موافق اقتدا و این بدان ماند که امام
 با سنجید ازین باب صدور فرمود که از متقدمین بطریقینا و الفصل المتقدم کما انشئ کسید بن سلم
 میگوید که از اشراف بارید که مردی خراسانی نقل کرد که در خوابی دیدم که هر گاه اشع بن مروان برایشان میآید
 رفتن میبخت گردن نیز که او امام عدل است پس من هر کسی می پرسیدم چون من تحول خلافت را میگردیدم
 فایم شد پس بار غواب مذکور دیدم و حاضر شد و بیت او مشرف گشتم و حبیب سلی گفته که سید بن سبب است
 که خلفا سراسر اندا و بگو و عمر و عمر و عثمان می شناسم عمر دیگر کیست گفت اگر در عتقی میآید و از روی اندا
 طرد و از این سخن معلوم شد که سعید مذکور قبل از خلافتش انتقال کرد و این سخن نقل نمود که این سخن را چون
 پیغمبر رسیدند گفت کسی نمود از آن امام مدی یعنی عمر بن عبدالعزیز مالک بن زیاد بن زکریا را از او خواستند مردم
 که عمر عبدالعزیز را گردینا جمع کرد و او از دنیا بقوش لغرمود و نیز بر او بجای سیده بود که اشراف گوید که داخل شد
 عقیق در است سرای خود و باز آن خود که فاطمه نام داشت فرمود که اگر در منی لاری بدو فاطمه و عمر فاطمه و عمر فاطمه
 باشی محمد شکر کسی نداری فرمود این برین است از آن اعلان چنین در گردن من افتد و گفته اند که چون طایفه
 خرا در خانه او به خواست رسیدند که بدو اقرار داد و گفتند که عمر جو را شی در ایگر گردانید و گفت که مرا منعی نماند
 شوم بشمار که از ادبی دوست دارم و از او را ذکر کنم که اقامت کنند از من توقع ندارد و فاطمه از آن میگفت تا آنکه
 زور در خلافت گاهی غلب جانت با خلام نموده باشد و حال خوف و وحشت او از زور و او نقل کرده اند
 که چون داخل بشد و فاطمه گفتند که از مسجد خویش پس میگردد و ما در می میگردد و او را میسر بود چون سید را
 قطع و یکبار دیگر گفت مر تمام شب همین طور مرعی میداشت و یکبار بن سبب میگوید من دیدم کسی از او در

تجربه تو اندک و کار نکافین این امر صد و یازده نیز کسی ملوک نبود که امام عسکری را چنین فاقون را بصفت سرخا
فرمود و او وقت کلاص سکه باشد بعد ازین علمای شیعه بقیاس بر داشته باشند که خلفا و ملوک نیز همین حکم دارند پس
ز فضه اگر بنیاد مناظره بر صور حیا بود و نمیدانید که با خراف اکابر خویش هم فارغ غلطی نوشته دهند و اگر اساس
تقریرات بر مسلمات ختم است باید از کتب ایشان بر آوردن که قول و فعل هر خلیفه ای آخوه و قبل ازین است
و بعد ازین هم خودی دانست که حضرت امیر علوم قطعه عمل میکردند بر صور و همیشه خیالیه کمالی می نمود
آنکه اقصای علمیه متعلمان بر تقدیر خویش با وجود مخالفت و تشکیک دیگر صحابه ممنوع است فلیف که بفرمود
عبد الغفری سید باشد بنویس صلی الله علیه و آله و سلم را که بیدل دین و مخرب شریعت متین قرار از
طیور نواز خلیفه مدح در استن موجب ضلالت و عام است است لاجرم باعث تقریر خواهد بود و هر یک
آنکه حال قول این عمر از احوال تحقیقات در سابق مفعول گذشته و از ان مقام اینهم ظاهر شد که احتمال خود
در آن مطرق است یعنی اگر آگاهی داشتن بر عظمت این عمر باز آیند نفوس همه بسلامت ماند و در نقطه نفوس
ناصحین و ازینجا است که بیشتر و اولاد و خدم را هم و عظم نمودند و اوقات و نوبت بقیان از آن خلفا و تقریرین
عبد الغفری که ازین احتمال خالی است فالرحمان ظاهر عجب است که جمیع و اوقات و هر چه را هم با دندارد و ازینجا
جواب بیت اهل مدینه هم عیان میشود که مخالف نه تقدیم بیت ایشان نه تقدیم بیت ابن عمر و خروج امام
حسین ثبات کرده بنور شرف نیاید که قطع نظر از اجتماع و در علم تاریخ هم دخل کلی دارد و با اینهمه و از
نمی بینند و راس آنکه بر بعضی نمی بینند و راس آنکه اصل مدعا ازین عبارات است که دانسته و با
ازین میگردد که خلیفه حق و امام صدق را آنست که از خلفای راشدین است چه برین تقدیر لازم
می آید ناقص و کتاب او نیز که صاحب و بر حق تقریر کرده که معاویه بر سیرت ملوک میرفت و هرگاه
قول و فعل راشد خلافت معاویه و شریعت حجت بود معاویه در حساب غرض که مبتدا اختلاف چهار
رو را در تار دین منقطع افتاده اکنون مطلب عبارت موافق مطابق فهم اهل دانش و دانش
باید شنید اگر بر قول من اعتبار نباشد صاحب ایضاح بعد عبارت نقل کرده و بنابر
از مواعق محقق و در کتاب تبصیر کرده بر اینکه غالب بود بر خلافت معاویه و ملوک
و خارج بود اما نقش از طایفه خاندانی راشدین در اکثر امور و بعد از ول امام حسن خلیفه شد با اینهمه که
واجب و لازم بود مردم بر اوست و طلوع و انقیاد و پیروکار واجب می باشد برای خلفای راشدین
و از آنجا که در حق و صدق و رجای بسیار دارد و حقیقت راشدین با اعتبار جمیع جهات است حقیقت
خلافت معاویه بود و در وجه و احکام و بجز از سیرت خلفا و معاویه راشدین در هیچ کس نیستی ششین و
ستین و امام حسن چگونه صورت می آید چنانچه ششینی در شرح اربعین بودی گفته اند ششینی یعنی بعد
ششم آنکه سلمنا که قول این جبهه نیز در حقیقت معتبر است بسبب نواختن امام حسن لیکن

معتبر بودن استخلاف از کجا غلبه بدین دلیل مهم آنکه از الحاق معلوم شده ثبوت عدالت و دیگر شرط پس
 دعوی اجمال که بجهت در کلام مجیب کرده بود و در هر جای که میگردانید توجیهات است شاید معنی اجمال هم
 بدین روشن در نیامد چنانچه معنی جمله لا تسلم بحیال ملک زاده کو دون که چون ملک استیاض خود است
 و استاد او را موخت که هرگاه علماء گفتگو کنند بگویند که لا تسلم آخر همه عارضه اند یکی از ایشان حال دریافت
 و پرسید که در ثبوت کلام چه میفرمائی گفت لا تسلم این وقت همه را حالی شد که ترسیت نا اهل را چون گویند
 بگویند است العرض الحاق مذکور کافی بود و چه جامی آنکه تشرع امور را بقصر شرح اکابر تشریح نمودم و هم
 از اعتراض بیرون چنان معلوم شد که معنی الحاق هم نداشت و خیال نکرد که ملحق را معنی حلق
 میگردد چنانچه مجلسی در سبهار ارکان از بیهوده را ملحق قائل شده قرار داده و حضرت سلمان اولی است
 که در امامت مقرر نمیشود و در دشت کایف عمار که مالش پشت از امام است که معارف و اراد و در اصحاب
 حضرت امام باقر و صادق سرایه افتخار قوم منافقین را نگاه کنی خواهی دید که از راه متعجب بقصد انحراف
 در امامت کاظمی متردد بود و کائناتش و غیره بخلاف ابن عبید الزبیری که در دقت منزل که او الوند بود و از
 بیرون ظاهر است که حکم مذکور را بهر حال مهمل نمیده و بل هذا الاصل و عبادة فان الظاهر من الاستدلال
 لا نقض الایضا و لا تسلم ان کل من کان خلیفه فهو داخل فی الظاهر الا ان الایستدلال من المومنین و
 ویرنجی نکته است پس دقیق بپایش آنکه مبتدئ که از فعل عمر عبدالعزیز بر است و از اعتبارش
 اب و نظایر در آنجا بحث آنست که گاه و گاه منکرین از امامت است البته
 اظهار و در این توفیر بسبب حضرت محمد بن حنفیه بر اصول و اخبار امامیه میگردد زیرا که بر بناطین چند
 بجا میبود و او آشکار است که جناب شان نیز پدید را امیر المومنین اعتقاد میکرد و این لفظ را بریزید
 اطلاق می نمودند حال آنکه مخصوص برای حضرت امیر است حتی که اگر برای دیگران از امامی کسی اطلاق
 کند بلی دین گردد و از اطلاق لفظ مذکور اصول اهل فصول و عیدی در عقبی و علتی در ویند چنانست
 که میانش بدون اشرف و در از ادب و درست از مقام مذکور حرفی چند نشان میدهم که نیز بعد از
 مدیریت گستره جناب محمد بن حنفیه فرموده یعنی یا امام انما قسم فقال نعم یا امیر المومنین و چون ایشان را
 گفت صد هزار درهم برای شما داده کرده ام بقریر جواب شان بطریق فاجسین است که حاشا
 که من برای اخذ و خیر این سفر را اختیار کرده باشم مقصود اصلی من زیارت امیر المومنین است و بعد
 از ایجاب نیز بطریق قبول این لفظ بر زبان صدق ترجمان گذشت فانه قد قبلت یا امیر المومنین
قول اما اجتراح قول چنانچه گفته است بعضی از شواهدی ای گس حضرت سید زید و آنکه
 نیست و عرض نموی پس و زجت ما میدار سید یعنی مخاطب برزه چاهموده سرانجام بر اجابت او
 مساوی که نزد اهل حق مختلف فیه است چنانچه از اقوال و مختلف آنها عشریه و جمیع صادق و قالیفات

نامی ملا عبدالرحمن جامی و کتاب الصلاح و مانند آن بر آن گواه است قاضی قاضی گواه است قاضی قاضی
و جوهر پیشوایان مثل انطباعی یا بدیع و زریان المیشوایان رخصه چندان فرخ و وصلی در اجتهاد و بکار
برده اند که حضرات الماس ملا خطایان خون ناب بگرمی فوشتند و با وصف تفت از گرده شیعه شوقین
و بر سر و منع این بقید عین و محدثین مردم را مقرر میگردانیدند این ملا عین هرگز خوشی را
آز بر نمی شنیدند کما مرث علیه الاشارة و تفتیه حضرت الله از امایه از مجلد اول کلینیه هم ظاهر و بکار
جایگزین وایت زراره در اختلاف جواب امام صادق علیه آله و آله و در دسالمین از شیعه خاص و موافقین
با خلاص فتاوی و در بعد حضرت الله این همه بے اعتدالی بداندیشان و کور انگلی ایشان بملای
می آید و دستمایش داور داد و بر سر میدارم که اسے یومنا هذا اجتهاد و رخصه القدر شیعه پیدا کرد
که در بر دیار مدعیان اجتهاد و مخالف طریق الله ایجاد موجود اند که اگر قرآن مجید و بر دی شان
قدرت بر تلاوتش ندارند و غیر از حق و مرتبه غیر و دیگر و مناقب میرن سبزواری و بزرگان شمس اند
و عامر بلیت بر سر می بندند و با وصف فت در آن استعدا و بر علمای خند و مجلس قاری بر سر می
چند بار در ماه صیام پیشم دیده ام که صلحا و علمای طائفه در اینجا سر ایستاده و آید و با داسے
مخارج و در صفات نه بر پای خویش را اشکار می نمایند و لیکن زینهار از جواب الفنا غیر ندارد و گوئی
که گمانه بر این سبب معنی نبوت خود الوهیت حضرت مرقضی کمانه التمداد الکشفه فی البیانات غیر
من العلماء
و از این رو در رفته اند و جیفه از این باب بشود که در آن روز خبر و پانز
و تفاوت میگردند چون سور کف شروع شد لفظ بسم الله که بجم و اسے لفظ و اسے بسم
واقع است بجمع معملات مخالف خوانند تا آنکه من بجان آدم و فقط شرف را شان داد و
و اینهم نفهم که عجب است از جو دین که هنوز الفنا را یاد نگرفت و بر پای ادای مخارج و صفات گشته
کاش محبت فانی را که در ترجمه آیت و حدیثی مصدر بهفت و دوش تا و خطا میشد و کما مرث
و مفصله خاتمه المحدثین مترار میدادند بسبب آنکه بچاره در آغاز استعدا و از جالس تا پیشاه جلال
و شست و کرب و غربت نور و در صورت بیرونید و المیشوایان کی از سادات اوه یفته پدر سید قاسم علیه
بر اسے تحصیل سید نجم حاصل میدی کرده و در خدمت طباطبائی و بهبهانی و سید در افتاد و بهبهانی
مبتعدانے بچگونگی آنکه کلام بر پشت نهاد و لیکن قیامت نیست که مخاطب الاناس که غیر از
اجتهاد و خانگی صناعت ندانند و بر این اجتهاد و رسم اندیشان و غیر خطایان اجتهادی چیزی و خان
ندارند و نتائج آن در بهار می بینند و بر سندانجهاد می نشینند و خوشه از خرمن تفسیر و حدیث
و اصول و عربیت بر می چسبند و غیر از کمال علم تاریخ هنری ندارند و قاتل این سبب زید را می بیند
و بیعت این غرور در اصل استفتا از حضرت شمس که با استقدم پیشانند و بر تقدیر تخصیص آیت

ماه فروردی سوسه انشعاف بقوت اجتماع و شایعین شوهر خود را دیده بود و وقت سر زدنش بجز خوشبختان
 نمود و عیادتش را بجهت بدین باشی و خطای اجتماع و بی حرمتی که از حد تو او را گذشت و بر یکی از سنی و شایعیه
 بسیار کثرت قتل و تهنیت داشت چون حال مسائل ایستاد از توحید و غیره چنین است که مجتهد در آن منزه
 است از آن که غیر بانی کسی از او باشد چنانچه امام علیه السلام است تا آن مردم که در فروع مخالفت ایستاده اند
 چه رسد فکرت که امری است و حسب جاه و در میان بوده باشد که قاضی رطل بوق در مجلس ائمه
 تالیف این ائمه مصومین و شیعیان ایشان را که بدست خود مرتکب شدند و کرده نایبه داخل کند و بنیاد
 بر اعتقاد تشیع می دهند و از اینجا حاصل مجتهدین صدر اهل ایشان بر نص و عمل همه بر موضوع اینجا میسر
 که برتر از یهود و نجوس بوده اند و لیکن تیر از ایشان سنی باید بی اگر اصحاب حضرت رسالت صلا
 الله علیه و آله وسلم باشند و نفس بنوی حقیقه بعضی که ایضاً سن الکافی و غیره من الاصول همراه دارند
 کفایت ما کان واجب البریحه است و مجتهدان زمانی و بدین رساله نیز دعوی عدالت و قوت قریه میکنند یعنی
 اجتماع و یا بیان امور بسیار که ادعای اجتماع و دار و مشروط میان و قول قالی **فلا یزالوا انفسهم لهو** لکن
 یحسن التقی که در کتاب سما فی است حکم ایستاده است لال شان بدان حرف گذشته
 سنی خود نیارم بر عاقبت اندیشی بخوبی که چون در کلینی و غیره شیت و روز فی و اصحاب ایستاده و دیده که
 امام سید توحید و علم نه ابا ارشاد بکن که پیشوایان ما و آن مختلف بودند همه را بخطای اجتماع و بی حرمتی
 بلکه با ولایت که لا یخفی فان زراره ریش التبیان من الدنیا و افقالت سته و حال که از آنجا قول ملا که پیشو
 تیر از ایشان واجب گشته پس برای خدا و حر فی چند از سن شیعه گشتی از مجتهدان و از جمله سنی از علی بن الحکم
 رجاش از امام صادق رضی الله عنه روایت می کند آنچه حاصلش اینست که حضرت فرمودند که زراره را ندیده
 گفتم از وی چند فرمود و او را که ای گمراهی شود عیادتش مردود اگر میسر و در بجهت داش حاضر شو بگویم و رسیدم
 که حال زراره چنینست فرمود بی زراره بدست از یهود و انکار و انکار که گوید همراه خداست ثالثه و اگر
 باستیجاب شما لب میل داری باید که دست تضرع بر گاه باری بر داری تا رساله مفروده درین بیان کنم و بر کسی عیان
 گردانم که سجادی او از طرق کثیره و اسناد شریحه و منارات معتبره و بیوت ریه و ابن عربین میوز اصحاب با هم صاف
 است که بیا و می آید که علمای رجال او را بزم وقوع تناول کرده باشند یا بعد از آنکه ملای مذکور چنان کرده نموده که
 که بدان بی بر وی اکتون از مراح این تیس انما صلی الله علیه و آله و آفاض باید پرسید که تیر ازین و تیسالی این است
 که هم دشمنان خدا و رسول او بودند و واجب شد یا بنو زاین امامه و اجلی محبت اندلی از و اج مطهرات حضرت سید
 کائنات و غلظه کبر رسول مقبول و حضرت نبوی و مهاجرین و انصار را سالیقین و اولین و اجلی انوار اند
 تیر است که آسمان خون ید و صایقه تر آسمی خشک ترا ایشان را بنو زاین بجا ماند سفارش امام در بار ایشان
 که هر چه منافق فیض امام است و این قسم ما و بیست یار است خدا را حرمی که گوشتش را در دیگر تکلیف

سخن دوم: او ایستم روایت امام از فضه ابو عمر و گشتی است از ولید بن مسیح با تاوش که من میگردم
 در روز و شب بدین ناگاه هر وی سخن میگوید یا من چون التفات کردم معلوم شد که زار است گفت پروردگار علی
 من از امام خود برای من پس از سجده بران آمدم و بخدمت صادق علیه السلام شرف شدم و خبر دادم حضرت
 ریش مبارک بدست گرفت و فرمود و بار که اذن بداد او را که آن مرد و دو پنجو ابد که در پیرانه سبز سبزه
 اختیار کنم و حال آنکه ازین من و بزرگان من نباشد باقی ماند آنکه حضرت امام در روایت اول امری از
 سفارش فرمود و جایش تر اعا آنکه محتمل است که قائلین یا از شفاعت مردم دیگر باشند و در ضلالت نظر
 مشرین اليهود و الجوس تحمل و حال و تخیر ایس نباشند بکلیف که زنده را در آغاز ذکر کرده بود پس بگفت
 متعین گشتند که بعضی امام باقر عجله فرمودند و امام صادق سفارش شان نمودند بخلایف زار که کاسه
 مجوس و یهود و چه عجب را یک میدانی که امانید جا آموختند که کلام دشمن همانقدر معتبر است که حضرت
 باور و باطله خیال جنت و آب خوب نکرند که در باره اجتماع باطل و باطل منست که شوقند حال آنکه
 با شغل شایع غانی یا بعضی دعوی میگردند بجهاد جانی سزا اجتماع و ریاست راضل برید من فرمودند و خوار
 تقییری است زیاده ازین پرده ناموس متبذرنده کرده و تفصیل و تطویل نگردیده بدعای پر و ازم و میگردد که
 که ابل تا رخ این کلام از معاویه آورده اند بطوری که خدا یا اگر چنین است او را باز و دشمن مسان و اگر این امر
 بسبب علی محبت پدری است این کار را متقلب گردان و نشاناید که برید بسبب زحمت و تمس نسبت معاویه خنان
 معامله میکرد که فسق و فحش بر او ظاهر نمیشد چه منافق و ازم و عواض افضا و انی استعمال میکنند و نقد میساز
 که غیر خود خود نمیدانند بگیری پسید و عجب که ابل و تنایا ساری برید و فرید و تنش که بر وایات امیر حضرت
 اهدیت بدان اشرف کردند حالات او را معاویه نمیسانیدند و انکار اهل دین و دیگر ایشان بر نفی کمال تقوی عمل
 میشدند و اندک علم با صواب و اینجاست که کمال حکم تو انکه در جانی مثل معاویه با وجود گرگ باران دید و پوشش غریب
 از پس خود تا فضا لاشن و آینه حق تا منسلع گردانید و انهم بیکه تنها ملائک شاخ و او چه حق بشهر جبران او
 و حال حمل او بعد از نماز و زنه چنین است که ازین کتاب میداست بما و فیکه او بر سزا جنت و بقر و تسلط با وجود دیگر گشت
 گفته اند بسینا بگیری از خود و چه پدر و چه بست بر جنتا و چه و چا و نه بر کال جنتا و تسلط شود که بدین مقتضای
 محبت و بیت مکر معاویه را بل کوه و زهرات امیر تمجید و او پس بر دهقان سزا و کوه از معاویه بر حقان نشسته بود و
 نهاد و شاید چاره نیست حال او را چنانکه مکه طبع باورند اما بکلیم حق و مکه نصیحتی با چکتاب نشان میدهند عجب نیست که
 بعضی طایفه بر قوت جهاد و اوقیت امتحان بدر مذوات پس طوط و وادند و در سزا و اوق کلام نیست تا لایقی بر خاسته
 بنامش شهور سزا و در و سزا و است او گرفتند و با و شاف و وزیر از سبب بل و غلامت که بعد از و اب باز جنگ ایشان
 میط بود و هر رجعت که فضیله شب و روز و اهل اند بکلی و انان ستم نگذرد لیری او گرفتار اند بقر و با شهور
 زود پس و هر رجعت بل امتحان و اوقیت شایعین طایفه آبا و کلا و دعا حق شد پس نه با صواب و معاصی شد

که مجتهد زبانی که بر عظم خود این قصه را از کتب بیان آورد نظر بالزام است زیرا که کتب سیه خصوصاً صحاح محمد بن یحیی و کتب
معاصرین بر این نیست که تقدیر عبارت و آید و از اینجا است که مجتهد مذکور بعد از این رقی بعد تعداد چندین از این نوع حکایات
گفت که اگر حافظه ظم غفای خود بخود فرساید و گویا آنچه در مقالات و دیگر عقرب خوابی دانست انتشار الله
تعالی واجب که جناب مجتهد دعوی ظلم را بشیرین ببردند و لیکن بمقتضای مثل مشهور به یادشان
نماند نیست حال آنکه امام سجاد و اگر جمعیت خاطر فرزند احمد بن امام محمد باقر خلیفای رسن سپس که خود روایت امام
الحمد بن امامیه در کافی موجود است و خود شارح آن را بقای سی بیان می کند که روایت است از ابو جحر حمزه می گفت
چون بر داشته شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجا بشتام لبوسی حشام بن عبد الملک که از خلفا
بنی امیه بود و رسید بدرخانه او هشام گفت یا لان خود را و هر که را که بود در مجلس او از بنی امیه و قتیبه دیدیم
هر که سرزنش کردیم محمد بن علی را بعد از آن دیدیم هر که ساکت شدیم پس باید که رو آور و در برابر هر مرد
از شما پس باید که سرزنش کند او را بعد از آن امر کرد که رخصت و دخول داده میشود برای او پس چون داخل
شد بر هشام امام محمد باقر علیه السلام گفت با شرت دست جمیع اهل مجلس که السلام علیکم پس مثل کرد و ایشان
را بسلام بی اختیار به شام بعد از آن شست پس زیاده شد هشام با اعتبار کینه بر امام علیه السلام لبیب
که اسلام را به شام بخوان رسول علیه السلام شتم و بی رخصت پس آورد و سرزنش کرد و ادومی گفت در اینجا میگفت او را
محمد بن علی همیشه مروی از شما تحقیق شکایت اتفاق سلمان بن عقیقه مخفی نماید که تغافل کرده انانیک اتفاق بر امامی که جاهل باین
باشد عیب اختلاف و میسائل این است دانستی الحقیقه شوق عصا اسلام و دعوت کرد بوسی خود و دعوی کرد که او است
امام لبیب کم عقلی دانستی و سرزنش کرد او را با پنجه در خاطرش رسید که سرزنش کرد او را پس چون ساکت شد
او او آوردند و بی اجتماعت کرد بعد از مروی سرزنش هر او را تمام شد سرزنش در آخر مجلس چون ساکت
شدند اجتماعت برخواست امام علیه السلام ایتماده بعد از آن گفت ای مردم کدام راه میرید ایام
بودی یا ضلال و کجا خوسته میشود برای شما یا عوامی شیطان و خدایان رحمان یا جنت یا جهنم مباد است
الهدی یا ضلالی بیبا یقین شما را و با ختم بهایت میکنند آخر بن شما پس اگر باشد شما با دشمنی که زود قطع میشود
پس بر تیکه ملاست با دشمنی که در هر طرف میشود و نیست بعد از آن دشمنی با کجا بگوید که با اهل عافیت میگردد و البته
غریب و در سوره اعتداف و سورۃ قصص و عاقبت کار برای پرستگار ان عذاب الهی است پس کرد با هشام
با امام علیه السلام لبوسی زمان پس چون گردید بکوه زندان سخن گفت با ظم را حق پس نماند و زندان کرد و گویا که خوشنود
سخن و رانیت شتاق شد بان پس از زندان بآن شام را گفت ای فلان بیکه بر من ستم کرد تو از اهل شام کن شوند میسائل
ایشان نمون تو برین مجلس عاقبت بعد از آن خبر داد او را بخواهم و قبولی اهل شام که از زندان بنویسند کلام او را پس مرکز هشام با امام علیه السلام
دوستانه شد و از او بکشد شام مجلس است او و یاران او تبار گردیدند و شدند سب و بدین امر کرد که اگر کجا با کجا برسد بیخود آورده نشود و ایشان
بازار با طبع شد بیان ایشان و میان خود و بیانشان رسید پس راه رفتند و زجر جلا کردند و بی یافتند خود و بیانشان رسیدند

شتر شعیب علیه السلام بود پس سید در شهر برد و سی ایشان پس شکایت کرد دیاران او که سرنگی و شکنجی را
 را وی گفت پس امام علیه السلام بالا رفت کوهی را که مشرف می شد بر ایشان پس گفت باینکه ترا و خود را
 اهل شهر کی نگاهم اندازد اهل آن من باینکه علم الله تعالی ام که بر سیل وحی کرده باینکه منی که آن علم در من باینکه میگوید الله
 در حکایت نصیحت شعیب اهل مدین را در سوره بود باینکه علم الله تعالی بهتر است برای شما اگر باینکه مومنان و غیره
 بر شما نگاهم اندازد ای بر شما نازل شود را وی گفت و بود در میان اهل آن شهر بیری که من سال پس آن نیز آمد
 نزد اهل آن شهر پس گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم که نصیحت شعیب بنی است بخدا قسم که هرگز
 اگر بیرون نیندیشوی آن مرد باز هرگز نیندیشی گرفتار بلا می شوند البته از بالای شما و از زیر قدمای شما پس راست گو
 دانند مرا درین بار و فرمان برداری کنند مرا و در غلغله شما در اندام می شود بعد از این از کارهای شما
 چه بدست می آید من ناحم شمار را را وی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند سیوی محمد بن علی دیاران او را از کار
 خود را پس سید هشام بن عبد الملك جز آن نیز پس فرستاد محصلی را سیوی او پس برداشت او را از آنجا که سیوی
 هشام پس نداشتیم چه کرد با او و لیکن قزوینی و میروان او را می رسد که بگویند که این کمال خوشحالی و طبعی عیش است
 که قوم در غایت تشنگی و گرسنگی باشند باز هرگز نیندیشی را در آن رسد تا قدر نعمت بدانند و بهر سر موئی شکری در دهان نگذاشته اند
 چنانچه از صوامع تواند است و چون ملائکه سیوی خود را ازین نوع احادیث که خوش شایع آن مشغول بود و قاضی
 زده اگر نفرمانی حال حضرت امام صادق علیه السلام بدو حروف بازنمایم تا اتمام حجت الهی از هرگز نشود و او شود و در و بر وی ما اقرار
 نمائیم و گویند که در کتب معتبره ما جوهر و ظلمت عالمین نیاده بر دست که گفته اید الحاصل مجتهد در خانه مقام مذکور حال امام
 صادق علیه السلام در غایت مضطرب و غمناک و غلظت و قال ای عدو الله و اتخذک اهل العراق اماما یحیون
 الیک زکوة اموالهم و یملکون فی سلطانی و یبعثون الغوائل قتلنی الله ان لم اتمکنک یعنی چون امام صادق بر او دخل شد
 کلمات تیر و تنه بیا گفت العیاذ بالله که ای دشمن خدا اهل عراق ترا امام گردانند و زکوة مالهای خود جمیع کرده مسوی
 میفرستند در سلطنت من رخنه باینکه ای وقت که می آید اگر ترا نکشم خدا را یکشت باز میگوید که شهادت حضرت
 امام رضا علیه السلام بسبب آنکه بیکه مامون ملعون خورائیده در کتب فریقین موجود الحمد لله که حال طیب عیش
 بر چهارام که ذکر مبارک نشان در کلمات قزوینی آمده بود تمام شد در نیمقام دوحرف دیگر که فک حساب تواند بود
 این است که برای اهل اسلام ایام طیب عیش و فراغ خاطر عید الفطر و ایام تشریق است چون این روز با هم
 حضرت ائمه هدی در کمال حزن و ملال باشند و نفس بران نمایند چنانچه دانسته باشی و خواهی دانست که هنوز عیش
 نگذاشت که ملکش یادگار نیست پس حضرات امیر را که منسک در بجز تقی و غم و غصه بوده اند ایام جمیع کجا نیندیشند
 و شاید که بگوئی که روز غدیر هنوز بانی گویم درین ایام بر رسول خدا آنچه در نصب حضرت امیر نصیب شده بسبب استحقاق
 گردیدش آری علمای شیعه مخفی تواند بود که هر چه امام عظیم الهی استحقاق غلظت من الوجوه و در نیمقام حکایت عجیب
 ظاهر نماید هست که در ذیل اوراق توانی دانست انشاء الله تعالی پس گماند دعوی فراغ خاطر را بر این معصومین که در پی آنکه

و شوقی درستی رفاه و رحمانیاید و اگر احیاناً کالبرق الخاطف اجد از منزل و تسلیم اتفاق افتاد نزد محمل و شمار و طاعت
 تواند بود که بخیرایم بلغا در مقابل بلا و در بلا و هفتاد سال بدین عبارت ادا تواند نمود و گردانی که اهل بیت و محلب اکثر
 حکم کل داد گفته اند **مصرع** یکی بر صد آینه صد بر یکی پس فال بعد از سبعین چرا که ائمه اهل بیت ضعیف غیر خلاف کلام
 و کشور کشائی و جمانی نتواند بود و از نجاست که در اصول این بزرگان منصوص است خود شارح در حدیث اول باین علوم
 نص امام محمد باقر علیه السلام را شرح کرد که ای ثابت بالیقین المذنب که و تعالی افرغت ما و شیعه و ما ظهور امارت ائمه را در
 سال هفتاد و جوی تعیین کرده بود و باز و کجیب و راست تیره میگردد که مراد فراخ امام سجاد است باین معنی حال آنکه بعد دیگر
 که در باب نزول کتاب مختم در کافی موجود است همین است که در خایه منروی شود خاموش باش که یقیناً و قطعاً باین علم
 تقدیر است پس این انوشیاهی و رفاه و خاتوان گفت یا شد از عصیبت که ترقی و شمتان شب و روز ملا حظ کنند
 و نتوانند که احکام الهی بیان فرمایند بلی و معنی عیش و طیب خاطر اگر برای تشعین باشد بر جای خود خواهد بود
 که باب هدایت سیمت و قلوب مخلصین است و طرق تلبیس و دروغ و افترا برائمه و بدی که تا ترک و ستر کشا ده شده بودند
 من الامتساق و تکرار الصدق و الانصاف **العرض** مهم **مهم** که چنین محقق بیدار یعنی خلیل قزوینی را در حدیث اول
 بلا و چه بلا پیش آمد که **قول** **حافظ** **مصرع** ایچ گفت برید صبا پریشان گفت و او ایچمدار را هم نصیب یلعین نگذاشت
 که حضرت از حدیثی است که میگوید از انبیا و رسل تقدیرین نصیب نگشته که امر و در روایات آن علما چون نوشته و علم
 اختیار باین در شیوه و هر چه مرزی شده سیمتا چایب و الحیثین از حضرت امام رضا در اصول کافی و تحقیقات که در حرف از آن
 بجملاً نیست و تفصیلش مرقبب انشاء الله تعالی بعد از این می آید که معصوم شدن حضرت او صبا پرایی هدایت در حق است
 از نشان است و آن مقتضی بود که مرجع خلافت شوند یعنی به بیان احکام مشغول باشند تا بندگان الهی متذکرند
 و ائمه را بعد از این خویش که اهل نبی و دینوی ایشان بود برانند و چون آئینی صورت نداشت باید که آن زمان و وقت بلا
 باشد و حق هر چه خافیه که هر چه مرجع در زمان عبداللّه بن زبیر و در آن حکم زمان اوصاف فطون باشد و در حدیثی
 در بر آن رد و ده که مباد درین فتنه ماکر فرستاده که بزرگان گفته اند و در شلمه بر زبان اهل تحقیق حاضر است **مصرع**
 در بلا بودن به ازیم بلا است و در قرآن مجید باید دید چه نازل است که **لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَتَةً** تا چنانچه
 و ایل تو حیدرایی عزوجل چه بیان کرده اند و تفصیل مخالف چه ذکر فرمودند و شیخ در گلستان میگوید که در روشن بلی
 نخستین و در بادشاه در اقلیمی نگیند و بر بلا برست که یکی از او بادشاه اکرام بزرگ میخواست بدو بگریز داشت او را کسی
 حبس را و دیگری الملاق و او را بر این اختلافات سر مایه نداشت و میشود و خون هزاران هزار کس می ریخت و گرد آشتوب و فتنه
 در عالم می انگیزد و هر گاه این مرجع و مرجع مایه زیادت بلا و محن و آشتوب و فتنه را است رفاه و رخا را در عین تمام چنانچه
 و چه که محفل تجوید کند که حضرت عمر و تنبیه عالمی در حدیثی فرماید **مصرع** که در دوکان مار اگر ندی بنویسد چنانچه
 حکایت و صاحبان مال و دانستی پس شارح قزوینی را هیچ معنی فی فیار صد یعنی آید که طلب ساسا یعنی ناظرین را طلبی
 افزاید و از مرض ایچ و خانی لقمان حکیم طائفه عالی بنور میر جای خود قائم است زیرا که اوقیست هدایت معین کردن و قیامت

سید حسن که بر تالیف آن کتاب کرم کرده لی وین کز ایمن نمود و اند چنانچه روایت قصه از روی چشم بن سالم بن کز جناب
 میر عباد و با انشا از قضا می سبب ندان امام صادق و در کافی مبطوط است و نیز از ایشان چه بعید که نقد الاسلام را
 که بعد از مهشال قضا می سبب ندان بدعات را بر ویج این کتاب در عالم منتشر ساخته جناب عرش قیاب فاطمه زهرا
 بفضه حضرت سید ابی انبیا از اهل بیت طاهرین بیرون گردانیده چنانچه بانی و را اصول کافی بران اصول و اصول
 معانی اش نیست باب فیه نکات و فتن من التبریل فی الولاية و ابن خلیل بی عیال با وجود مرتبه غایت و دعوی
 ولای حضرت بنایت آن پر و افته هر که نخواهد برتن و شرح که شانی نام آنست در عبارت عربی رجوع فرماید پس
 بعد از دمی سخت تواین دانست که دیگران از علمای لا فقه علی آثار جمیع برعون یعنی برین جاده بجه و جمیع برعون
 و غایت توجیه و جیه و این نامی دشمن غوی نیست که لقب پاک شاه لولا که حقیقه خارج آمد و مجازا داخل
 بعد و در دفع از حضرت وصی مطلق خلیفه بلا فعل برحق چه رسد که محی شین ایشان اصل مناقبان جناب
 اعلی که در کتاب عیال و وقت شهادت ششمه از پیوستن این امور سبیل اربع شتمنا حضرت طاهر و راجع در دین پاک که عیال
 سال خاک و خاک و نه پاک هر چند خلیل شرح فارسی که پاره ان بر آنکه کوشش در سن است تفصیل خرج داخل
 که در کمال خیران ناصبت از کلامش شرح است فطرس اینکین نیست که الا و می کند الله تعالی که بر طرف کند
 از شمار بر کنی شک بیعویت رب العالمین را که اهل خانه بنی اید و پاکیزه کند شمار پاکیزه کردی عظیم میجو اهدا مال
 نیست امیه علیه السلام را و امامت ایشان را هر که داخل شد در امامت و داخل شده در خانه بنی صلی الله علیه و آله و
 کلام تحفه نرمت اره شد که جناب سیده خاتون قیامت در اهل بیت داخل است و عصمت ان جناب را
 شامل و امیه بدی که درین زمره اند و پاکیزگی دارند بدین معنی است که در بیعیت خداوند عالم شک نمیکنند
 و اگر خا غار داخل نمیوزند بر بانیها میگردد که حرفی از انان نیست که حیوانات نیز در ان شک ندارند و پروردگار
 خود را میداند گویند قصه کرسی و تقریب شادی کنجانی پس گفت خوب شد که یاد انجان بشود و اگر بیل بودی
 مشکل بودی پس بعد از فهم این نکته توان گفت که جناب خلیل بی عیال در خارج حضرت قبول نیز حقیقه
 کمال مراعات ادب احسان عظیم حال جناب زهرا نمودند و لفظ اشاره نظر با حسیال او و دم و رت لفظ دلیل حق
 چنانچه در بحث الحاق حق اذ ان نهبت الیک مذکورست فلا یضل مخفی نماید که شاح خلیل بی عیال زیر بعضی
 ازین احادیث بحر فی چند گفته که هر دینی تعین قبل از سال وقوع است پس منافات ندارد با آنچه گفته شد
 حدیث سی ام باب هفتاد و نهم و نزد احق الناس کتاب اصول کافی نسخا گفته و صحیح است و لیکن نام بوط و خلط
 است از مقامات متعده پس این باب را هر چند بستم نیافتم و حال بچوای او و نیز مقام چندان عیان است که برادر
 طلبه هم مخفی تواند بود پس و حقیقت ثبوت بنا قضا دیگر توان فهمید نه رفع آن و درین زمان فقط پاره شرح
 فارسی مذکور در دین است قریب است خبر و دیگر هیچ اصل چهارم که فی الجمله مبطوط و شل بر فواید است بر عیال
 شاح آنکه مراد بوقا تون جمع آنکه دعوی علم بود و قضا نیز می از قبل میکنند بی اعتبار بوسه ای الهی پس دعوی

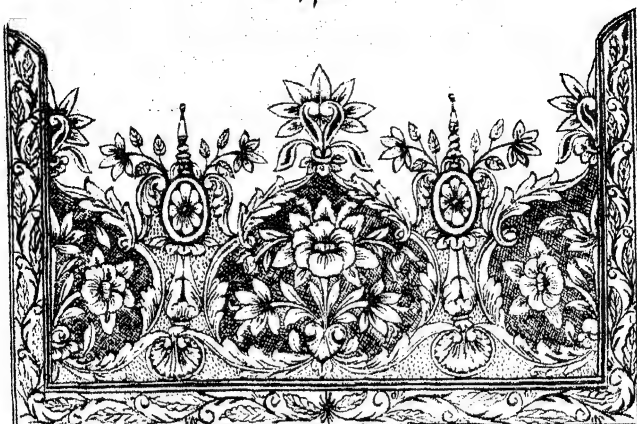
علم غیب یکمندان موسی تا آخر اسفند است برای بیان اینکه علم غیب غیر از قدر تعالی ندارد و حدیث در اوافل بشی
 دال و در دوم بحقیقت دال است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام را وی گفت گفتیم که ما برای
 حضور این امارت اهل البیت وقتی معین است پس سباز گفت دروغ گفتند چیکه دعوی علم بوقت چیر با
 میکنند بی دلیلی اشارت است باین معنی که این توسط وحی و سطحات از قرآن باز رسیده هنوز بیان آنکه غیب
 را غیر از قدر تعالی کسی نمیداند اینک موسی علیه السلام و قتیله پیران آمد رنده نبوی صاحب کل اختیار خود بسخت
 چنانکه ما مور بعد بر فتن با بنجا که که طور باشد و عده که دامت خود را سی روز چنانچه عده می کنند مردم با هم از
 روی ظن بقدرت بر فعلی در وقت آینده و صلحی در آن عده انشاء الله سبکونیوا فقت قول الله تعالی و
 سور که گفت و الله تعالی فی قاع علی ذلک عذ الا ان یتنا الله و غیر صلحی نگویند پس چون ریا
 کرد الله تعالی و رنگ موسی را بر سی روزه روز گفتند است او که تحقیق خلاف و عده که موسی پس کردند آنچه
 کردند که گوساله پرستی باشد مراد نیست که موسی کلیم الله عالم غیب نبود و عده از روی ظن کردند و ظن او غلط
 شد پس قتیله که ما نیز گوئیم شمار سخنی باین معنی که از روی ظن و عده که هم شمارا که چنین میشود انشاء الله تعالی پس
 بعل آمان سخن بر آن کج که گفته ایم پس گویند بر است آورد الله تعالی باین معنی که ممکن بود ذکر بر است شمارا
 و اگر گوئیم شمارا سخنی پس بدین خلاف آنچه خبر دادیم شمارا باین پس گویند بر است گفته الله تعالی لا یعلم الغیب الا الله
 باین معنی که استلال یا نحو اقتد بر حدیث آن عده توان کرد تا ثواب داده شوند و بار اول سبب بیان غیب بیشتر
 است بیان برد و قول دوم ایمان با ما است امید هر که شخص است بقول دوم چه بظهور خطای اعتقاد و افضل خدای
 استلالی اقتضا ص علم غیب باشد تعالی میشود و بظهور خطای اعتقاد و دیگران اصل پنجم روایت است از
 حسن بن علی بن یحیی از برادرش حسین از پدرش علی بن یحیی گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام
 که جماعت شیعه نوشحال کرده خواهند شد بار زو از سال دو است هجری مراد سالی است که مامون امام را
 علیه السلام را طلبید و دلی عمن خود کرد و شیعه آرزو ما در خاطر با قرار دادند چنانچه گذشت در حدیث سبب
 و پنجم باب هفتاد و نهم و میثه اند بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت محمدی موعود شیعه را دولت
 سال فی الجملة دولتی که باعث حصول بعضی از مآلها شود و مراد بود و میثه اند بود که متصل به ظهور دولت محمد
 شود و الله عالم و نزدیکان میضنون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب هفتاد و نهم قال و قال یحیی بن ابی
 علی بن یحیی ما بانا قیل لنا کان و قیل لکم فلم یکن قال فقال له علی ان الله یقیل لنا و لکم کان من
 بخرج و احد غیر ان ان امرکم حضور و اعظم محضه فکان کما قیل لکم و ان امرنا لم یحضر فکانا بالامانی فلم یقیل
 لنا ان هذا الامر لایکون الا ما میثه و ثلثه سنه قبل انقلاب لرجع عاتة الناس من الاسلام و کن
 قالوا اما سرعه و اما قربة العاقل قبل لنا من تقریبا للفرح شرح طائفة بعین فی نقطه بعضی بجهول
 با تغییر یا باب نصر باب ضرب است التعلیل مشغول کردند کسی را بطعام و مانند آن اصل پنجم

والاعلیٰ فی تعین موضع لام شلامیند کسی را شریقی بعد از شرقی یعنی حیل گفت که و گفت یقین پسرش علی بن یقین را چیست حال ما گرفته شد ما که دولت آل عباس در فلان سال بهر سه پنجاه و چنان میشود پس شد و گفته شد شما را که فراغت شما در فلان سال بهم میرسد پس بنمودم بعدی در فلان سال نشد حسین گفت پس گفت او را علی بدستیکه آنچه گفته شد ما را و شما را بود و از یک معدن که ایمه بودی عظیم السلام باشد لایکه کار شما حاضر شده بود و داده شد بدیر صرح آنرا پس شد چنانچه گفته شد شما را بدستیکه کار حاضر نشد بود پس مشغول گردانیده شدیم بارز و باچه اگر گفته میشود صیحا ما بدستیکه آنچه گفته شد و اگر تا دو سست سال یا سیصد سال مثلا برای سخت میشود و لایحی که حنی که فرمی ایمان بر برویت رب العالمین درو لحاکم میشد و را نیز بدستیکه عوام شیعه از حقیقت اسلام و مخالفتی فی شهادت که گفته شد چاره و دست آن و چه نزدیک است آن برای طلب لغت و لایحی مردم بایم و برای نزدیک شدن فرج و اوقاف و رشتک میمان حصول ثواب خیرت برون و میان ظهور و لایحی است و می تواند بود که مراد خود بر دولت حق باشد چنانچه گفته شد شخصی را اطال الله بقا که گفت کفی بالانتمار و قصر اخفی نماند که نظر این تعبیر است با احتمال شود آمدن قیامت که در قرآن و احادیث بنوی بسیار است مثل عسی آن کیون قریبا و شایان همی انبیا علی اصل ششم ربی عبداللہ تعالی ذکرنا عنده و لو کمال فلان قتال انما ملک الناس من سببهم لعم الله انهم لایعجلن بعجل العبادان لکن الامر غایب است الیها فلو قد باقیه لکم لیتقدروا اساسا و لکم لیتخروا و روایت است از امام جعفر علیه السلام گفت چرین نیست که ملاک میشود مردم از نبی تا نبی ایشان گفت ذکر کردیم و چه نزد او پادشاهان اولاد عباس را که روز بروز دولت ایشان زیاده میشود پس ظهور و مسمی موعودگی خواهد شد پس امام علیه السلام گفت چرین نیست که ملاک میشود مردم از نبی تا نبی ایشان از خطاب برای ظهور این دولت بدستیکه الله تعالی عبادت نمیکند برای عبادت بندگان بدستیکه این دولت اولاد عباس را از سر نیست که میرسد بسوی آن آخر پس اگر تحقیق میرسند اولاد عباس با آن آخر پیش نشیند یک ساعت پس غیث بخیر تمامند که این از قبل تعبیل است که مذکور شد و در حدیث سابق تا احتمال این و نه که با نظر از دولت اولاد عباس حود می موعود شود و امیدوار باشند که اگر شرح قروینی آنچه در حدیث امام محمد باقر افاضه نمود و دال بر است حضرت موسی علیه السلام بطور ظریف و خیال و لایحی غمخیزه و عده کرد و مطالب و دفع نشد پس معلوم شد که خبر نیست که نبیای اولی از هم هر چه فریادین و می الی باشد بلکه انفریش توان فیه که حضرت موسی از انجاعت معلوم بود و که انشاء الله تعالی درین اوقات میگویند و با آنرا قیقه مذکور که از فتن غلاست نوبت رسید که گفتی غیث لایحی اسلام بایم نمیکردن و در آنچه از علمای رفته بی باکی و شوخ چندی در هر مقام صد و می با بد که چون بهاجرین و انصار بعد از وفات حضرت امیر اعلی علیه و سلم به خلافت خلفای راشدین اجل گردید و ترقی اسلام و ترویج دین تبیین و در مشارق و مغارب بران ترتیب یافت حتی که مخالفین و انعامی باطل اسلام و کتب خویش

از سینه ایشان در میان ملت و سیرت محمدی مسامی ملین بقدم رسایند اندازسی بطور دنیا مدیایه کابر
 رخصه در طاعت و کفر و از نما و شان و از ان کتابا نوشتند حالانکه حکم مقدس هر قصوی در نوح اقباله اجماع است
 کرام و فلک نام رجب خوشنودی حق تعالی بود چه عقوبات اخروی ایشان را پیش خواهد آمد و الحوات که در اینک
 سابق و لاحق اندم و انقی که امیر بنده صلحادیت خویش چنین توفیق و قیاس لعل آورده که سنان لایس روی امیر خویش
 بجا آوردند و شیده نهی سوری بایست دادند و در بر داشتند برافاده شایع غلیل نی عیال حضرت موسی و
 و لیکن معلوم نیست که حال جناب بر این غلیل که بعد از در و در گرویده شود داخل گشته چه بود چنانچه رتقا سیر شیده
 است و این قصه طول است بر محدثات امامیه در اینجا بطور ايجاز حرفی چند گفته و گرد مطالب گشتم و فایده که در بعضی
 بر تقریر شایع ترتیب یافت نیست که هر چه بر آن مقدسایه موعود شده باشد فرو نیست که مطابق لغز الامر گرد
 لازم جدا امور که در کتب بنده مکس و شیده گردانید و تکمال شد و در آورده و در بر شد چنانچه بعد از غور
 یافت نیست حال مرا عیدان بزرگان که احوال و افعال شان ما خود از تعلیم و تشیید ملائکه مقربین و مخصوص و ما خود
 از جناب میرالمؤمنین و حضرت ختم المرسلین است و اگر در مقامات راشیدی اینچنین آموزیش آیدی علمای قوم مورد و لوم
 چه فتنه تا و آفتها بر سیکردند که لا یخفی اما آنچه در متعلقات اصل پنجم گفته که مراد سالی است که حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام در مدینه مدینه پس جماعات شیده که شل سنان از اینجا پاضی بوده اند چنانچه از علل الشرایع توان دانست
 که نام اینجا نیز خجست رضا شیکو تن برضاندند که بر خزان و امانات موسی که در حقیقت تعلیق با اینجا
 داشت تقریر نگار بکار بوند و انتخاب بعد از دعای و مطالبات غیر از خاموشی و صبح چاره یافت پس خوشحال
 و فارغ ایامی هر چه گفته شود اینجا است تکلیف که سکاران عذار بقتضای تقیید ما سون هم سیر و تماشای پهلوان
 و نمین تن و فیکه بر تلب اینجا بکمر بستند و هجوم آوردند و دیند و هم و در آخر چون شنادت ان امام بر سر تخت
 مانند اسی و سگواری و زیند و آنچه گفته که می تواند بود که مراد این باشد جوایش مغضلا سبب قطعی است و لیکن
 سخن حقیقه آنکه تراجم روایات بکار باید دید که دلالت بران دارد که علمای امامیه حکم کرده بودند که دولت صفویه
 مایه است منقضی نشود و تار و زجر باقی ماند و بعد از انقضای ان دولت کامل انرا از سیر
 برین سیر ساینند و روایات شان کتابا نوشتند که بآن دعای بر سر کس ظاهر شد اما اینکه متصل
 ظهور صاحب الامر ان دولت بهم رسد پس روایات مخالفه ان طور دلالت حدی و منایقی نیست زیرا که بعضی
 دیدنش واضح میگردد که حرج و مرج پیش از پیش شدن است بعد از آنکه بعضی از جای برین و ظالمین از کین بدر
 و عقل و نقل انرا مویست زیرا که در کتب فن بجای آورده اند بلکه خواص عوام هم میدانند که فریقین و اسقا سیده
 باستفاضه و تواتر ساینده اند که امام محمد علی و ختی رونق افزانید که روی زمین از علم و نور بر پوشد و ازین
 جز نامی نماید بجز سیر تعجبا نیست که در حال و ثابت و کثرت فضایل علی بن محمد کتابا نوشتند و از هر دری
 کثرت مناقب علی او پیوستند و در هر باب سیر سیر و کثرت فضایل او عارف بدان کرده که استقامت او

از یک معدن است یعنی ایماهل بیت طاهرین پس تنافض در کلمات این حضرات معاذ الله بر اصول اهل فصول وید
است که حضرات ایماهل چنان توقیت کردند که در فلان سال بدست آید و بهر سده و بهر سده و بهر سده می نماید و
و بعد موثقه حضرات ایماهل دروغ شد و قبل ازین شایع گفته بود که ایماهل از توقیت و تعیین آن منزه اند
بلکه موثقتن همه کذاب و طاعین اند پس در آغاز جناب ایماهل را پاک و پاکیزه ساختند و بهر سده چند و نیل مقدس
شان را چنان ترک کردند که زمین خشک نمیشود و این غوائل بکلمات مقتدرایان اما میسر نشد و هرگز حال مقتدرایان
خوش در فضائل جمیل چنان محقق گرداند که نمونه آن بدقت ضبط نتوان کرد و حال قسادت برین درجه رسد
که بدون استماع قصه بای و فرغ پیشوایان شان رو بر نه نهند و داد اضطراب و پریشانی بر دهند و بی تابانی
را پایایان رسانند پس باقیهای ششین علی ما اشرنا ده نهامی این ندین را حضرات ایماهل طاهرین میدوختند
نگاه مبر که عوام شان چنین باشند و خواص و اکابر چنانچه از تقریر شایع نیز بواسطه معنی انجاء زیر که آیا
از کلیتی و کشتی یا نداری که اگر این چنین تخت و جی ثبات بعد از واقعه هر امام ردت اختیار کردند و متفقین از
تمام دنیا از وی مذاهب مکتوبین حضرت امام الدیمیه داشتند و با انواع تہذیب مذکوری بسر کردند کلان ترین
شان ز راه مصداق و موثرین الیهود و المجوس رئیس الذنوبین بود و تا در قریب موت بامامت قرآن مجید
قابل شد و معرفت امام نداشت و بهوت جاہلیت مردیما بر بیان مجتهدین و فریقین کما عفت مرال پس از بقوه
نذکو بیج سودی باین کرده زمینار میسر شد اگر چه ستم بر جان کاغذ و قلم نایند و وفات زما شل نامه اعمال سیاه
سازند حال آنکه بعضی مرتضوی مثل کتاب نصف النهار لعاین و مشاهد شد که فتنائی ایمان اختیار صدق
و راستی است اگر چه مفرت شدید رسانند و اجتناب از دروغ اگر چه شتم نم نماید و دنیا باشد نایع عصمت و
حمارت و علوم غیبیه و الطائف لاریب که برای حضرات ایماهل حاصل باشد درین بحث جز آنکه کتابی میفرمود و بعضی
نویسیم که در میخواند صورتی بخیا لم یسر سخی تعالی اسباب را همیا گرداند و توفیق تمام را توفیق سازد و از آنجا
که هنوز مقالات دیگر باقی و مراحل بسیار طی کر فیت لاجرم خود را کشان کشان بدان مقصد اصلی می بریم و بر
بسیار را برای کشف تعلیمات مجتهد میبریم و امید داریم که این مراحل همین طور اقتصاد قطع کنم قبا الله التوفیق و میدد
از منہ تحقیق **قول** دیدل آه **اقول** لا ادعی المجتهدیثوت اما تیزید بنیثیه عبدالعزیز بن عمر فلاب علی من بنی
حدود امور الاول ان المؤمنین المعتبرین صرحوا بها و قد علم کل واحد من الناطقین انهم انکر و عننا حتی لو جری علی
لسان احد کلیم لم یکن من الکاذبین الا انی ان بدو البیعتہ منقدہ علی جهاد سیدنا الحسین رضی الله عنہ و قد عرفت
ان المجتهد عاجز عن اثباته و واقع فی الخطا بل لیس لثان بیتیة واحد من الملک و العقد کان فی ثبوت الاما تین
کان فسخه علیہ و کفو مختلفه فلیست بکلی بیتیة من انکر استحقاق یزید بنیدینیدی معاویہ ایماهل و هذا بعد التذکره کما انکشی
علی من الطبع سلیم **ت** من بعد گذارش است **اقول** اینین گذارش چنان معلوم شد که یکبار و جمہود استیجاب بر
صواعق هم کرده و اگر سطر پیچند در مقاله اولی آورده لیکن از اغاثه انجاش ندیده و دلی برین مدعا بیتیہ

ضرورت تمام عبارتش را موافق اشاره سابقه ذکر کردن و آن اینست اما از تزید ابن ابی شیبہ فی المصنف عن حمید
 ابن محمد بن قحطی نقلت مسند فیہ ان بنی امیہ زیر غموان ان الخلفاء فیم یحکمون کذب یوالی الزنا بل ہم ملوک من الملوک
 و اول الملوک معاویہ فلما تم بمسئله خلافه لمعاویہ لان معاویہ ان خلافه و انکنا سجدت الاله غلب علیہ مشایخه
 لکناک لما خرجت عن سجن خلافة الخلفاء الراشیدین فی کثیر من الامور فی حقہ و حیحین حیث نزول الحکماء و کما
 اناس باطل الح و العقد علیہ و ملک من حیث عند وقوع فیها امورنا شیخین اجتماعات غیر مطابقه لواقع الایام فیم
 کما تلویح عن درجات و ذوی الاجتهادات الصحیحه المطابقه لواقع و ہم الخلفاء الاربعه و الحسن رضی الله عنہم من
 طلق علی و الایام معاویہ انما ملک الاراد من حیث ما وقع فی خلاصه من تکامل الاجتهادات التي ذکرنا و من اطلق
 علیها انما خلافه اراد انما یزول الحسن و لا یجتمع اهل الحل و العقد علیہ صریحاً فی حق مطاعاً جبت له من حیث
 الطوعا عنیه و الا فیکما و ما یجب الخلفاء الراشیدین قبله و لا یقال فی حقہ و کما فیم بعده لان اولیک لیسوا من اهل
 الاجتماع و فیم عصاة فسقه فلما یزول من جملة الخلفاء و لا من جملة الملوک بل من اشهرهم الامم من عبد العیز بن فغان
 ملحق بالخلفاء الراشیدین و کذا ملک ابن الزبیر بن عوف و ازین کلام چنانچه می بینی عیان میگردد که صاحب مواعق نیز
 و توجیه می کند و قید و اراد ان الموجد مانع و ان المانع یکفیه لاحتمال پس بر ذمه جتهد الزمانی تا اگر نیست تا اگر
 آن فرمودن نه این عبارت را برای اثبات مدعای خود آوردن الغرض اعتقاد ما که معاویہ بر سر تملک بود و بر سر
 خلفای راشدین نیز نیست زیرا که مخالف قول سفینه نیست و من ادعی فعلیه ایضاً فیکفیه که در مرز ملوک بود
 بعضی از اهل عدلی می باشند و جامعیتی با وجود استکباری و جفاکاری اصرار بر طعنات و عده و ان دارند که قریب
 کفر می رسند من بعضی مترجم که جتهد از کجا دانسته که اعتقاد من همان نیست که صاحب مواعق و در حق معاویہ معتقد است
 چنانچه قبل ازین هم گفته بود باید از رساله بصارت العین این امر را نشان داد و ان و اطراف و جوانب کلام اهل
 و مجمل نگذاشتن و قبل ازین دانستی که ایضا کلام صاحب مواعق برای آن بود که ناظرین در فهم عبارت او
 آشوش نشوند چنانچه شرح کردم که اگر از لفظ اهل سنت کلیت فهمند غلط محض است فانه فی قوه البرهانیه
قوله علا و بر این سابقه نیز توجیه آید **اقول** ازین قول صراحت در یافته باشی که جتهد الزمانی مدعی تحجیم
 مصیب نیزمان نمی داند و مقصودش نقل و یا تحجیم نیست لکن آنکه خلافاً و او که جتهد بهتر از خلفا راشدین دانسته است
 کند و روایت نماز عقیده که برین نیز یعنی رفته آورند ازینج بر کند و احتمال ماول بودن مثل آنچه می شود
 باقی نگذار و برین امر دلالت دارد و نقل حدیث و مانی و زمانه اعدل خلفای مروانی و درین حدیث حضرت
 رسول ربانی صلوات الله علیہ و سلم خبر قبسیه دادند و مجوز شریف نبوی نزد اهل فضل و تیر بطور پیوسته از می
 خضه خود را نعلی و شوشتری که اعتقاد دارند که نیز در خلافت ذوی النورین متولد گشت چنانچه می بینند که
 او و زمان سیدان و جان بود و آید غلط گفتیم زیرا که نزد این پیران تابع کار با نفعان هم کرده چنانچه فیصله
 در جلد اول گفته **فَلَيْصَحَّ كَوْنُ قَلِيلٍ وَلَيْسَ كَمَثَلِ كَثِيرٍ أَجْرَاءُ يَمَا كَانُوا**



بسم الله الرحمن الرحيم

مَقَالَةُ السَّابِعَةِ قَالَ الْفَاضِلُ الْحُجَّيْ هَذَا اللَّهُ تَعَالَى

بِالسَّبِيلِ الرَّشَادِ وَبَعِثَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَزِيدَ وَكَسَعَ أَنْفَعُ أَوَّلَ دَلِيلٍ بِرَحْمَتِهِ

فَخَافَتْ أَوْسَتْ زَيْدُ الرَّحْمَةِ الشَّانِ وَقَوَّعَ وَقَدَّسَ وَبَعَثَهُ إِلَيْكَ مَا حَبَلَ سَبْعَابَ نَوَاشَةِ قَالَ سَمِعُونَ

بِزَيْنِ حَرَانِ مَا لَيْتَ أَوْسَ مِنْ ابْنِ عُمَرَ وَكَانَ فِي سِتِّ دَرَقَوْعَ وَقَدَّسَ جَنَابِ إِشَانَ أَيْكَ سَبَبَ فَرَطِ احْتِطَا وَوَقَوَّعَ

أَزْهَعِيَّتَ فَيُضِيقُ جَارُكُمْ لِعَيْنِي خَضِرَتْ عَلَى بَنِ ابْنِ الْبَطَالِ الْكَارُوعَ غَضُ فَرَمُودَ وَطَبِيبَ خَاطِرِ ضَمِيمِ قَوَّاعِ حَيْثُ مَعَا

بَنِ ابْنِ سَفِينَا رَا زَهَبَتْ تَتَقَنَّ شَايَ خَلَا فَنَتَّ بَعْلَ أَوْرَدَنْدَ قَالَ فِي الْإِسْتِغَابِ قَبْلَ الْمَنْعِ مَا بَالُ ابْنِ عُمَرَ

بَايَعَ مَعَاوِيَةَ وَلَمْ يَبَايِعْ عَلِيًّا فَقَالَ كَانَ ابْنُ عُمَرَ لَعَلِّي يَدَا فِي فَرْقَةٍ وَلَا مَعْنَى مَعْنَى جَمَاعَةٍ وَلَمْ يَبَايِعْ مَعَاوِيَةَ تَتَيَّجِعْ عَلَيْهِ

وَبَرَّكَاهُ أَيْلَ مَدِينَةٍ خَلَعَ سَبْعِيَّتَ يَزِيدُ كَرَدَ جَنَابِ إِشَانَ أَطْمَأْزَلَالِ وَالْكَارُوعَ وَغَيْرَهُ فَرَمُودَ جَنَابِ خُورِ جَسَّعِ

الْأَحْوَالِ أَرْجَا مَسِيحُ أَوْرَدَ قَالَ لَمَّا خَلَعَ أَيْلَ الْمَدِينَةِ يَزِيدُ بَيْنَ مَعَاوِيَةَ وَجَمْعِ ابْنِ عُمَرَ حَشَمٌ وَوَلَدُهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ نَحِيبُ لِكُلِّ غَاوِرٍ لَوْ أَرَادَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَنَا قَدْ بَايَعْنَا هَذَا الرَّسُولَ عَلَى بَيْعَةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ

حَافِي لَا أَعْلَمُ عِنْدَ أَهْلِ الْفَتْحِ مَنْ أَنْ يَبَايَعَ بِلَ عَلَى بَيْتِهِ الْمَدِ وَرَسُولُهُ ثُمَّ نَحِيبُ لَافْتَالِ وَالِ لَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِثْلَهُ

خَضِرَ وَلَا تَبَايَعَ فِي نَدَا الْأَمْرِ إِلَّا كَانَ الْفَصِيلُ مَتْنِي وَمِنْهُ انْتَهَى بِالْفَاظَةِ قَالَ الْفَاضِلُ الْحُجَّيْ هَالِ سَبْعِيَّتِ إِشَانَ بَشِ

الزَيْنِ مَكُورُ شَدِّ غَلِيظَةٍ كَرُوشَةِ الشَّكْلِ لِمَنْ لَمْ يَدْرِ مَا ذَا أَلِي يَوْمَ الدِّينِ دَرَكْنَا بِإِيضَاحِ بَدَائِلِ وَحُجْمِ قَاطِعَاتِ الشَّيْءِ

رَسَائِدُهُ أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بِأَوْجُودِ اعْتِقَادِ وَجَقِيَّتِ خَلَا فَتْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْأَزْهَرُ وَبَقَاتِ مَقَاعِدِ شَدِّهِ وَهَلْ

إِشَانَ مَقْبُولِ جَنَابِ وَلَا لَيْتَ كَرَدِ مَعْنَا نَدَامَتِ وَتَمَاسَقَ إِشَانَ وَرَأْخَرُ بَرِّ عَدَمِ سَبْعِيَّتِ الْحُجَّيْ بِمَقُولِ

در کتاب سعادت انشاب سید الوصیین که نبوده حال آنکه در کلام مستحق علامه مذکور نبوده بهمان سبب فرط محبت این
دلیل دیگر بر سواد اعتقاد و حقیقت خلقت نفس رسول افزوده است این کار از توایید و مردان چنین کنند
که دلیل عمده بر سواد این عمر نسبت به صدق علی خیر البشر من ابی القاسم کفر ترک جهاد و در کتاب سعادت انشاب مذکور
است که قبول عذر و ندامت ایشان دلیل مری عجیب است که از قلم محیب بچکیده زیر اگر کسی شرعی داشته باشد
از و وجوب جهاد و ساقط است و هرگاه آن عذر را بخدمت امام عرض نماید و امام نیز قبول فرماید بطریق او
سقوط وجوب از ایشان شود و معذوری که در پس با وجود قبول عذر و ندامت از عمر غرضی ندارد و قریب است که فاضل غیر
که از اکابر اهل سنت محسوب است در تنقیح اشاعه شریعت ترک جهاد را محمول بر کمال تورع و احتیاط نموده و ملاحظه نموده
بسمان الله قتال مانعین از کوه و قتل سیف الله مالک بن نویره را بچکیده مثل عمر بن الخطاب الذی یمنزل
علی رایت الکتاب بکلام صدق نظام مردم المسلمین بکلام غیر موعود خلاف احتیاط نباشد و جهاد و در کتاب سعادت
انتساب سید الوصیین و افضل ولین و آخرین خلافت احتیاط باشد ان نه اشقی حجاب از نجای معلوم میشود که
اعتقاد حقیقت خلافت آن حضرت بفاضل عمر نیز حاصل نبود و الا ترک بیعت و اطاعت امام بحق را
احتیاط نمیدانست اما آنچه محیب نوشته که این شرع انصاف البته موجب تورع ابن عمر است پس معلوم نیست
که ترک بیعت را انصاف دانسته یا اعتقاد از جهاد را یا ندامت لسانی را که در آخر عمر مقبول است و پیر نظر است
که نه صاحب آخر عمر بر تقدیر تسلیم السین و الا فنی من یوم و هرگاه ندامت آخر عمر دلیل تورع این عمر باشد مدح
یوم او که میباید بن مهران بر سید علی عموم نموده که بصریح غرور بود من بدلیس است که ترک بیعت امام بحق
است یا صغیر و کیست که ترک بیعت باشد مدح او تورع و تقوی دلیل فوق ماوج است یا نه است لال نجیب
بکایت اذ استقام طاعت من الشیطان یعنی از انصاف است زیرا که ترک بیعت امام بحق بمقتضای روایات
متفق علیها باعث موت جاہلیت و اکبر کبایرت است انرا از قسم طایف شیطان دانستن و بمنزله و شوشه قرار
دادن موجب اعتقاد عدم حقیقت جناب و لایتناب است و آنچه نوشته که و الا اکثر مقدمات ممدیه شعبان
بر جمیع خواجده قاطع فمحبیب مستند بر اگر احوال حسیله شیعیان بواسطه ایمین و سید المرسلین و غیر سید
امین ما خود از حضرت دیان یوم الدین است در هر کرون آن از فاضل محیب اهل نقل او غیر ممکن از نقل
الا قول امریک باعث البطال حول فرقه ناجیه باشد ظاهر نشود و من ادعی خلافت ذلک فعلمه البیان و
و تعریف ضحیه پوششی که از جمله علامات ماتم است راجع بطرف خلفای عباسیه که بنا بر تصریح سیوطی و غیره
خلفای حق بوده اند و پوششی را شعار و و تارخ و ساخته بودند و خرف نشان سیه که در لشکر خال
و همین بود و ان نشان را نشان جنبه سالناب علی الله علیه و آله و سلم می گفتند نیز بیع شریف رسیده باشد
قول من انما سید اردو که تحت بعضی از فرزندان امیر علیه السلام و دیگر بنی هاشم که مورد لعن و قتال
است اقول از من مبانی بی سخن معانی می توان جوهر ما بران فن معانی و بیان پوشیده نیست که عباد

بطن واجتماعا و گوید و ابن عمر بن مسعود اجمعت بوی کرده و از وی پرسید که بل رای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 رب پس وی گفت آه پس بن محمد تسلیم نموده و قطع بار ایه ترود و انکار ز فرقه و عمر بن راشد نگفت که عایشه نزد
 ما اعلم ان ابن عباس نیست انتی نیست محلی از فضایل ابن عباس که در کتب معتدیه و یقین وارده و اگر احاطه
 آنها نموده شود و دفتر مایه گرد و پس نظر چنین روایات متفق علیه با علمای ما شود الله علیه و آله و سلم و اینها
 که در نه چنان بن عباس وارد شده از درجه اعتبار ساقط و از سببه نه چنانچه جناب علامه العالیین و ارشاد علامه
 و المسلمین و خلافتهم الا اجمال میفرماید عبد الله بن عباس رضی الله عنهما من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه السلام و تمینده حاله فی الجمله و الا خلاص الامیر المؤمنین علیه السلام الشهر من آن سخنی و قد ذکر
 الکشی اما ویتضمین تدعایه و بواسطه من ذلک قد ذکرنا فی کتابنا الکبیر و انجیا عما انتی کلامه
 اعلی الله مقامه و عسا کلم ربانی جناب شهید ثانی در عایشه این قول می فرماید جمله ما ذکر الکشی من الطعن
 فی خسته اعدایش کما ضعیفه الله و الله اعلم بحال انتی و محمد بن الحسن المرعانی و را در کتاب وسائل
 الی تحصیل المسائل الشریعه میفرماید عبد الله بن عباس حاله فی الجمله و الا خلاص الامیر المؤمنین الشهر
 من آن سخنی روی فیه صوح و قد ذکرنا من ذلک کمال العلامة و بعض الذم العادیه فیه محمول علیهم
 فی انجیه عبد الله و قبل ان یکون اوجه ما فی ذراته انتی پس فضیلت و بزرگی ابن عباس بنابر سبب فوق
 جمیع سبب خلاص ایشان از جناب سید الوصیین ویرنداق اهل سنت است بدینچه غنیف ثانی و تأکید فرزند
 ایشان ایشان ثابت است و بنا بر آنچه مجیب تو هم نموده و قیاس حال بن عمر که ما ضعیف و متفق علیه نیست
 بر حال جناب عبد الله بن عباس قیاس مع انفارق باشد سبحان الله خلیفه ثانی باینه دانی و حق
 ابن عباس شیخ کوی و طلب عقول فرمایند و در مشهور و مقدمات مرجوعه ابن عباس را شرکای جله صحاب
 نمایند و ادرع صحابه خلف رشید غنیف لاثانی و مسنده روایت و غیره رجوع باین عباس نماید و خود را شریک
 ایشان را مساوی یا زاید از علم عایشه دانند و فاعل مجیب کلمات سوره ب مثل ان الاقرب کالعقرب رقی
 شان فرماید اما آنچه نوشته که فضیلت ابن عباس غالباً ناشی از همان امر است که بنظر معان موجب
 واقع که بلاست انی اخر پس دعوی بلا دلیل است فاضل مجیب لاثم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباس
 بر مکه که بلا با ثبات رسانند و و خذرة القتاد و اگر بعضی بنظر معان مایل نماید معلوم خواهد کرد که باعث
 شداد حضرت سید الشهدا و غافل کس از همان ثبوت خلافت به بیعت واحد و اثین و عدم اشتراط
 عصمت و نص است که لا ینفی و ترک بیعت حضرت سید الشهدا بعد و ان اثبات عدم عذر شرعی بسبب نبوت
 ابن عباس نفی ندهد و دنیا دارمی ابن عباس بر تقدیر تسلیم نیستی از دنیا دارمی عبد الله عمر نه از و کلا
 قصه جمیع حضرت سید الشهدا که را محمول بر طلب دنیا نموده بودند و معتمد از انرا زیاده است و متفق آیت
 کریمه اولئك الذين استحقوا الدنيا والاخره قد خفف عنهم العذاب كما هم ينجون مني كرسیتند و

و آنچه نوشته مقبولیت این بزرگان مثل دیگر نه عرض معصومین ولایت بر فریخت امامت دارد و دعوی
 بر اولیاست و در مقابل خصم چنین کلام تحریر نمودن از فن مناظره نهایت بعید و اگر امامت از قلم فرود
 می بود و اوست صحیحی چگونه بدین بیعت عبدالملک جواب نیت نمود که استطاعت عید و در تاریخ روضه الاجاب
 در احوال خلکو کس نه عشره بهشتی است مذکور در بعضی از کتب اهل سید و تواریخ نخست که قبل از مفارقت
 روح سوار می و رگزار آمد و در نجاشی چشم طالع بران سوار افتاد و او را بنزد خود طلبید و از وی پرسید
 که کلام الشکری سوار گفت از منزه اصحاب علی بن ابیطالب هم طالع گفت دست پیش آرتاب است توفیق
 ایسید المومنین را تانده و خود را شایسته رحمت بی اندازد کرد و از هر چه مناسبین محل است و آنچه شایسته
 گفته قطعه یک سیر بود دولت سفید شد و هیچ موبتنت سیاه نماند ای حسن توبه آن زمان کردی چه
 که ترا طاقت گناه نماند سوار چه طالع را بدین سوار و بعد از آن سوار در حش از مرکب شن پیاده گشت و در آن
 بجانب جهان جاودان روان گشت سوار باز بملازمعت جناب ولایت پناه خلافت دست گاه رسید
 و کیفیت حال مسند به بالبرحق انتخاب رسانیده فرمود که حضرت غرت شانه سخا است که طالع را بر حال
 احراز بر نقض بیعت من بهشت نایز کرده اند و الله ولی التوفیق و پیغمبر از انت تحقیق و به کاشف الکرمه
 انتهی و مطابق این عبارت در دیگر کتب اهل سنت مذکور است پس اگر امامت از جمیع مسائل فرعی بود چه
 آن متبوعی ایست بیعت سوار می شود و بدون بیعت معتمد خود را گویند و **قول** که حال علمای ایشان
 نیز از یکبار بر تحقیق روایات و سلوک مسلک انصاف و در حدیث معرفت **لعن** **اقول** صفتی و محسب نماند
 که حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از روایات صحیح متفق علیهاست و علمای توفیقین
 بطریق متعدده از روایت کرده اند و این حدیث از جمله دلایل داله بر وجود ذی جود حضرت جبار الزمان
 خلیفه الرحمن عملی آن ظاهر است و قاعده مسلمین القریین یک جمیع فرق اسلام انیت که بدون قرینه مدار
 جایزه نمی آید و حدیث را از آنها هر آن حرف نمی نمایند و از اینجا است که ابن عمر که اوسع و اعلم صحابه بود حدیث
 مذکور را معمول بنما هر شش نموده فی صحیح المسلم عن نافع لا نعلمه یزید و جمعه علمی ابن طایع آناه ابن عمر فقال عبا
 بن میطع طهره الابی عبد الرحمن و ساذقه فقال له عبد الله بن عمر انی لم اناک لا لعل تیک لا حدیثک حدیث
 سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقیول من خلق یدامن طاعة لقی الله یوم القیمة لا یختم له و من
 مات و لیس فی خلقه شیء من ماتة میتة جاهلیة و ابن ابی الجهمید و شرح بنج البلاغة نوشته ان عبد الله بن عمر طریقی علم
 به یسار لایعایع عیبه الملک لایلا بیعت ملک لایلا بلایا امام لایلا و روی عن ابی النعمان ان قال من شهد الامام لیس میتة میتة
 الی غیره یامن الی و یاپس هر گاه اوسع صحابه بقدر اتمام بر بیعت امام نماید که یک سبب بدون بیعت خواهی نفرمایند و
 راسته الی بر چه از ترک بیعت با حدیث مذکور نماید چگونه حدیث متفق علیه مذکور از معنی ظاهر صحیح خواهد بود و اما
 انما انت برای تمییز معنی است و ولایت بر کمال جهالت و اجنبت از فتنان علمیه دارد و احتمال ترتیب و عمود صورت

حق حبس بوده و دفع عن عبثه و ذنب عن ترمیمه الی آخر الحکم بطلان بحکم ترمیمه و صرف بحکم حبس است امام باقر
 فرمایند و همراه داشت مکاتبت اهل کوفه که ادعای طلبیدن بسوی خویش و خبر میدادند که ما گرد آمدیم برای شما
 باید که بزودی خروج فرمائی امام محمد باقر رضی الله عنه پرسید که اهل کوفه آن مکاتبت را با دوی چنان نوشتند یا در
 جواب نوعی کردند از طرف خود آغاز نمودند چنانکه حقوق ما و قربات حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میدانند و در جواب
 سعادت در کتاب الهی می آیند و فرض طاعت با نیستند و خبر گفت و نقلی و ملای می شنود امام فرمود که خدا را
 را فرض گردانید و طریق را جاری ساخت و در پیشینان و همچنین در متاخرین و فرض طاعت برای کسی است از منافض
 محبت برانیده و امر ای بار است بحکم موصول و قضای جدا گانه و حق الی که در آن هیچ مانعی نیست و اندازه معین و حد
 نام نهاده پس باید که ترا بر نگازند تا نگازین نماندند زیرا که ایشان از تو دفاع هیچ کردند و هیچ نیست پس محبت مکن
 بخدای عزوجل و محبت نیز می باید محبت بندگان و سابق قدم مشواند تقدیر آری پس عاجز گشت ترا ملای و در این
 بیندازد و او می گوید که زید بن علی درین وقت بغی و غضب و آبرو باز گفت که در آن اهل بیت انکس نام نهاده
 که در خانه خویشینند و در پرده اند و اگر زید و درنگ کنند از جهاد و لیکن امام از مکی است که حدود اسلام را
 حافظ باشد و در جهاد و راه نداید و آن رعیت خویش شتر می بیند را دفع کند و از حرم خود فضا داد و اگر و اند
 از افادات امام محمد باقر و پیشیندیشی انداخته و وضع شد که زید میخواست که برادر خود را در جهاد شریک کند پس از آنجا
 شریک نشد و اگر بحال مام بود او را طاعت کرد و بکدام قبایات اما شش را بشمار و دیگری شنیدی از زید شنیدی حرفی
 بود از حالات و صفات امام نسبت با آنچه از امام رخاورد کانی مر و نیست و چون افتخار علمای رنغه بر آنست انشا
 الله تعالی بزرگان او بجهنم خا می چنان جوانی بنیاد که زید شنیدی ایشان را به و با لایساز و در خشک و تر ایشان
 اثری باقی نمی گذارد اما قدما می رنغه مثل هشام و احوال پس لاف زنی و در دیده دینی شان از کانی و غیره در کتاب
 مذکور و معروفست و یونانی ایشان نسبت با اهل بیت براسند علمای فریقین مثل محمد شنیدی کوفه مضیفین شنیدی که
 خود در کانی مطکور کین برضای ایمنه ندادند و هر چه خواستند بر اساسی شان وضع ساختند و بهر حال مدعای
 این فصل از اصول رنغه بی غبار است و بهر طریقی خواه معامله بر دو برابر باشد و خواه خدا لان قدما می رنغه
 نسبت زید بود و بر عبداللہ بن عمر صواب نمی آید چنانچه دینی و خواهی دانستی انشا الله تعالی حورق و دیگران
 کسی معتقد امامت باشد و معتد دهند و در قتال شریک نشود و امام او را ملازم گیرد و چنانچه اسامه بن زید
 و مانند او اتفاق افتاد و این امر بر حال عبداللہ بن عمر بنیقل است بلکه بطریق اولی زیرا که اسامه برای اقیسم
 معاویه کجاء نه و در کلام وقت باوقیل و قال کرده و زید بقول شکی از یک اعتباری منقول میشد کانی رساله مرتوبه
 اخیری و اگر کسی را زید و سخافت حوصله باشد نشان دهد که این امور مذکور را برای اسامه زید بن حارثه کلینی
 که نوشته برادران کتب بفضل و عنایت این دوی از نظر گذشته و این امر بر گزیننده لاجرم توان گفت
 که او را سفور و دشمن و بر عبداللہ بن عمر بنیقل کرد و دیگر است ملکیت که اسامه مدعی خلافت خویش باشد

کافی ثابت الحلی و موقوفات المکتوری و قد تقر فی الاصول کالمکشی و غیره ان من یدعی الامانة لنفسه لم یسئل من
الاشیاء عشره فلو کان فایما ندعنا عدم عطا پس احتمال فقر و غنا دار و کسی اخذ حیوانات را سیراب کرد و او را بخشد
نماید یعنی اگر کتب دیگر بینی صورت های دیگر و تعداد احتمالات بهم میرسد که تا طین بعد دیدنش لا حول خواهند
و استهرا کنند و بدون غور و تأمل بگویند که سخن سازی و شعبه ه بازی است و صاحب فطرت بر بیان آن
جرات ندارد که دیگر برای تحلیل قوم ناعاقبت اندیش شوخ چشم بدکیش بقول حافظ این همه شنبه عقل
انجا چه سامری بیش عصا و بدینیا میکود و شش انگه و اصول ایشان دیده باشد که محمد بن حقیقه زیار منکر است
حضرت سجاد و نوادگر چه انکار او از بی گناشت و از بجا بجا نوبت رسید که با شش و چهار سوره انعام را خلاصه
مقصود او از و تنگدین و سحرین ایشان عین مصاحبت بود یعنی ظهور معجزه از او در او نه خویش چنانچه در کتب
مبسوط است محمد بن طواف شیعه که از همه فرق متاخرین با شش و چنانچه در تعبیر ثنا عشریه بر آن شایسته
گویند که ای حجاز و برای امام سجاد بوده و دیگر آن یکس قائل گشته و با پنج در لال کتاب مذکور است و حجت
و خاموشی و انزوای حضرت سجاد و سید لای می کنند در کتب مبسوط مذکور است که تفصیلش را در فترت می باید
در از و شاید که تا قریب شش سده ساعدت وقت جولانی کند و اهل خرد از این اختلافات البتة یافته باشند که این
امامت محترمه در حقیقه انکار ختم رسالت است و قطع نظر از آن چگونگی تحلیل شود که هرگز حقیقه با وصف کثرت
علوم و حامل گویی محضوی بودن بی خرد از آن باشد غلط گفتیم استلال فرماید بر ابطال امامت مذکور
و لیکن حد آفرین بهجت خدام امام نهین الدامین که در طلب حق خود قصوری نفرمودند و برای نزاع علم
بزرگوار اطلاق بهجت بر تبتند و معجزه ای که امامت بر آن موقوف بود پیش کرده اختلاف امام الایمه که بعضی
و معجزات همه را فراموش فرمودند شاید فخرش را بیاورد و نداند که وقت نزول لال کتاب نوشته بودند و با علی
الای که القی بن بلای جناب سید انبیین اگر چه ایستاد با سال سه و و نیان بغض ان عمل فرمودند
که بعضی را از اراکین خلافت بالای سر برداشتند و بر زمین فرو کوفتند و بعضی را از بار سر سبک دوش فرمودند
حال آنکه امام بر اصول موضوعه مونیکنند چنانچه این بساحت قبل ازین دانستی بالفعل اصل قصه حجاز سود باید
شنیده روی الکلی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن رباب عن ابی یحیی زکریا عن جمیع عن
ابی جعفر قال قال الحسن الرضا بن الحنفیة ابی علی بن الحسین فقال له یا بن النبی قد علمت ان
رسول الله صلی الله علیه و آله رفع الوصیة و الامامة من بعده الی امیر المومنین ثم الی الحسن علیهما السلام
و قد قبل الوکوف رضی الله عنه و صلی علی روجه و لم یوص و انا اعلمک و صدو یکم و دلاوتی من علی فی شئی و قد
انقضی سبب منک فنه حد اثبات فلا شایعنی فی الوصیة و الامامة تخاجنی فقال له علی بن الحسین یا عم اتق الله
و لا تمزع ما بینک و بقی انی اعلمک ان تکون من السجائین ان ابی یاعم صلوات الله علیه و اوصی الی قتل
ان تبوجه الی العراق و عهد الی فی ذلک قبل ان یشهد بباعة و ذی سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله

عندی فلما تعرض لهذا فاني اخاف عليك تفعل العمد وشئت الحال ان الله عز وجل جعل الوصية والاله في
 عقب الحسين فاذا اردت ان تعلم ذلك فان طلق بنا الى البحر الاسود حتى تتحالم اليه ونسأل عن ذلك قال جعفر
 وكان الكلام منيما بكم فانطلقا حتى اتيا البحر الاسود فقال علي بن الحسين لمحمد بن الحنفية اهدا انت فانتقل الى الهند
 فخرجت ولسه ان يتيقن البحر ثم سل فانتقل محمد في الدمار وصال السلم دعا البحر فلم يجبه فقال علي بن الحسين
 يا عمر لو كنت وضيوا واما ما لا بانك قال له محمد فادع الله انت يا ابن اخي ولسه فدا الله علي بن الحسين بما رايت
 قال اسالك بالذي جعل فيك شياق الانيسار وبيشاق الاوليبار وميشاق الاناس اجمعين اما خبرنا عن محمد
 واما ما بعد الحسين بن علي قال فتحرل البحر وكان ان يزدل عن موضعه ثم الخفة الى بغداد وبل بلسان علي بن الحسين فقال
 اللهم ان الوصية والامامة بعد الحسين بن علي ابي بن الحسين بن فاطمة بنت رسول الله كانت فاصرف محمد
 بن علي وبنو علي بن الحسين من احوال اما لي بين احتمالات متعددة فمبدأ شليس چه باعث هست که تغير
 و تحويل بنده را بنيز يعني آنرا و من ظاهره غير حساب نگيرد و از نجيا منظره بجهت الزمانی واقع شده و خود
 كاملا امر تيبي چنانچه در اول بهل پدشش مجتهد فاني که صاحب تحفه را با وجود فاني خود و دشمنان محاصرين
 و دروغ امامت بر پيشاني خود می نهد و انکار می نماید که زير شش هيئت را با هم با قمر منظره و انکاری نموده و
 بغيرارش انيست چون عبد الكاوث العاد و درميان هشام بن الحكم و هشام بن عبد الملك تيار نموده اين
 منظره را بر منظره امامت رجبا با يعيب حمل نموده حال آنکه هم اتيار نيز از بين ابو جيل سدر و ريان
 و با نيمه دشنام با داده چه دلا و درست و زدي که بجهت چراغ دار و چه و العجب که مراد صاحب تحفه اصحاب
 فرعون و امام صادق اندش اين حکم و سالم و شيطان الطاق که با زيد پرخاش و مخالفت کردند و امر را
 نه هشام از بني فاضل اميه و لنعم با قبل سه هر ان جولا به کو نو و اعلم شيه ميب داندي سخن از آسمان
 پرسم کلام از رئيسان رانده اکنون امور ديگر بوجهي چن بايد شنيد که برای تفصيل مقالات تشکيلی بکا
 آيد و تحت بياني برای ايشان بيفتايه فاقول و يا لئلا المتوفيق اين لاف های فرسوده و گداز فاما
 به خود خدوش و مردود و دوست بوجه بيار و تقريرات بشمار مگر تعجب و اقتصار بر وجهي چن اقتضای ريسگر
 اما اول پس از آنکه هر چه مجتهد الزمانی بسبب ستم لای جيل و فادانی درين باب نفس سوزی و کينه توز
 بعل آورده بودند به رادار آغاز مجلد اول مانند و در فقر و مردود که از تند با و چون توده را دانست و نابود
 گشته گويندم بعنوانيکه هر کس که آن بنده کاهی نام فرخ فاث مجتهد که درين اوراق ترتيب داده بر زبان نگيرد
 بلکه احدي از شيعه اگر حياي داشته باشد بعد از ديدنش بي اهل بيده و ليکن از تبحر که کتاب از الصلغيت
 عن بصارة العين رفته رفته با صراحت بغير و لي سبب را دستر شدن که ببرد و بعد از کشيد و بر باب تفصيل بسط
 را طلبکارند و مکتب از مزد ديك و دور می فويسند و منت خشک بدستور اين زمانه بر گردن می نهند و کي
 اما امروز از شاگردان يا وصفت اميری و سندنشني نيز رسیده که بهنج سامانی پير ضرورت است و درين شوا

و شریک شویم که بدون آن کاری بر نمی آید که بعضی چنین تالیف که برای شکار و ماه سمان شیر و کار است پس
مناسب نموده بعضی از امور را عاده کتب و بعضی دیگر را بطور مجله و ذکر نمایم تا اگر کسی را بجلد اول هم نرسیده باشد
با بقیه و در اینجا بخواهش که از دو عایم تحریر مجتهد است بیند بول خوش کند و بحال این مسکین و عا نماید تفصیل این در
مجله بین گوشت که از کتب معتبره اهل حق مثل شرح مقاصد و رساله معتبره اهل بیعت مانند امامت و سیاست
ابراهیم بن قتیبه که بعضی از حدیث الطریق فی النظر فی احوال او و لویه عاده و تقسیم و شرح فاضل مایینی بر پنج اصل
که تبیین مجتهد الزمانی در تشیید البانی و تفسیر مجتهد فانی در کتب مطبوعه معدل و مزی است و تصنیف بن ثم جوفانی
در شرح کتاب قرطوب و هم از کلام که تا زیدان مناسطه نزد علمای ارفضه ثابت کرده ام که عید اندن بن عمر
بعیت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه مشرف و مغرور گردیده و نیز اشاره و مراجع از کتب معتبره و یقین باشد
رسانیده ام که او بر زید شفی و منت شنیدن چه قیامت اثر داده که بلاخره منموده و تنهایی اکثرت بانه کارگاه
و واسطه شتافته و در هر منزل مردم را از رعایای آن بد نهاد و شورانیده که فی البحار و الار و ستانی
و غیره و خود و داری و بر وی امر از شام تبعیج و سرزنش آن بی سعادت به انجام میباشد و جادوئی فایده گر گرفته
و وصلت و بد و فتنای و میبای که او را برابر غازی نشود و درین امر از بعض نسخ سلیم بانی که بر علم ارفضه
از تفکای مرتضوی بود نقل کرده ام که محبت این بزرگ با اهل بیت طاهرین چندان بود که او باید خود و دنیا
باب و غلط و نصیحت لایمیت علیا رسانیده و قد اشرت الیه فی المقالة السابعة و معه ایضا و از اثبات الحق
ایجاد نموده که عید الله مزبور برای تویج معاویه وقت بغا و تشن خروجه کرد و معاویه از زمین بعرضین
رسانیده و مرا تیب جلیل و منازل غیل حضرت امیر المومنین را بچنان بیان فرمود که کسی را یاری آن چنان
و این هم و را غنا و جمله سطور از آن تواریخ که تبیین مجتهد الزمانی در تیب بل سنت معتبره و موثوق بهار است
تبعین آورده ام که هر چند معاویه که کوشش و مار که عبد الله بن عمرو بن عبدی بنیذ را قبول کند سودی بخشیده و
که صلات نزد او و آنکه در آنکه بگویم که در این سیه لیکن ان امام الزاهدین اتفاقا بآن نفر و بواجمله
این مصداق است و فواید جبره البغوانی و ان مقام متصله ترتیب داده ام که در پنج کتابی مجموع آنرا
ستواری یافت من بعد باید ناظرین را در بعضی از این حرف نصیب بعضی منتقن که اقرار العقلاست
نفسهم حیرت و ان الاذکار لا نفهم مطابق مقوله مجتهد الزمانی درین رساله و در عوار هم مجتهد فانی جابجا
نامه ترا عرض است که اگر علمای ارفضه اثر اجابت میباشند و بیه از پشت پای خجالت برند از بیان آنکه
جامع اسلام را و پرده دار سلیم یعنی ابان میگویند که ششده هم از که حاضر شدیم همراه علی بن ابی طالب و از
هزار بودند صاحب چهل زیاده از صد و بیست بزرگ همراه علی از مهاجرین و انصار قریب چهار هزار کس بودند
حاضرین به روح میسر و دیگران شاهد مشرفه و سائر مردم از اهل کوفه و قیامی از اهل بصره و حجاز که مهاجرین
بنو ندیک اسلام آورده بعد الفتح و معظم آن چهار هزار نفر انتخاب بودند و کوی را بر بیعت خود کرده

نمود و در جنگ با الکلیس خاطر عمره ادا شد و از اهل بدر تبریز بشا کوس و کبک صمد و از انصار حاضرین احد و حیدر و خلعت
تخود و انبیا جبرین و انصار نسبی و نمود و از حاضرین و انصار نسبی با کعبه اهل نو و نوخاش خود و دوست میباشند و از او دعای
افسرت و طفره و میکروند و غلبه و در بار خالینج میباشند و او ایشان را بشک گرفته بطریق خط مستقیم کردند و عمره ادا کردند
رفتند مگر چند کس که بیعت نمودند و در وقت جنگ ترو و افتادند محمد بن مسلم و سعد بن وقاص بن ابن عمر و اسام بن زید
نبیت لمخص عبارت سیلیم کمال استعداد را از دیدنش حیرت می آید و سلامت طبع از دست میرفت ولیکن چنانکه توان کرد و کرامت
که ابن سنان است بقر مجلسی از او سخنی می چیدارد و این کتاب هم کسی دانست که بعد از محمد حیرت خلافت شریف است
ولیکن در جلیل قبل از شل اسام بن زید و غیره و متر و کشته پیل از نو و از او معلوم شد و اگر با نجاب بنامی است از او
بسیار و باره با نجاب زود و در میافت چنانچه محمل و مفصله سابقه و لاحق و دانستی از انانیا پس از انکه دعای من حواله
معلوم بر تریز شد الکلیس از آنکه علی بن ابی طالب و چنانچه معلوم فریقین است پس می بایست که عبارت الفیض را نقل کرده
بر عادت منظرین گفتند میکروند و علیا نقل از خود می نویسد و او آن صورتی را بابت و بنیادش بر احوال محل فراغت است
تا گریه افتاد و کعبه است الفیض را نقلی کنه پس بداند که رشید الکلیس از او ادب بر ماند و در وصفات مشکلی از یکا قبیل تحقیق
می فرماید که حق را یاد و جواب شرح استقامت و مقام توحید تعالی بن عمر از بیعت حضرت امیر المومنین بن ابن عباس نوشته بود و که در
پیرایان و چه تعالی است انبیت خلیفه چنان پس سیلیم که آن جنبه انکار بود و دل بن کار جماع مسلمین ترویج و دارم و بن
و با نقل می اندک کباب امور و جهت بعضی اسباب و با اول نظر محرم و با صورتش ترو و بشو و بدیند و خوش قابل در اوله اش ترو و اول
می پزید و چون خلیفه وقت از کرامت نامس بودند مانند این می نمودند و احسان و تواضع و ادب بر با نجاب عرض نمود چنانچه ابوتام در
تاریخ خود و از او خلافت حضرت ترو و علی رضی الله عنه میگفت که ای امیر علیه السلام این غلامی که از محمد بن سنان از اهل انبار
الی اخره و با نجاب خلافت را بنظر بر کرم ذاتی خود و عدم توقع فساد و از مدتش با دیگر و توفیق قبول فرمودند چنانکه در
استیجاب و در ترجمه حضرت امیر المومنین علیه السلام میگفت که خلافت من بقیه نفر فایز هم و دلم که بیستم است پس جناب امیر المومنین
توجه به امایه جمیع قیود ما خود و دال الانام بود و از زمان توحی بطرف آن نفرموده و به انان سخن بسیار بعضی بخندیدند و تعالی و
بیعت جناب امیر المومنین اعاده نموده اند و کلام بر تفریر موجود عند مذکور از جانب ابن عمر کرده اند و منع قبول افتاد
عند بن عمر خطاب امیر المومنین حیدر علیه السلام با حاکمیه و العنی فی الطین استعمر باشد ادا کرده اند پس بجا امایه عند
ابن عمر از بیعت حضرت امیر المومنین بر دوان اعمال یا و قی را بچند که در شرح استقامت نوشته بودم اگر بر عبارت جواب شرح استقامت
که نقل کرد که اندک گفتا میمزد و از آن سخن فهم استقامت دی نداشته باشد لیکن بنا بر عموم افاده اندکی بشهر ان می فرماید
و عرض میدارم که تعالی از بیعت خلیفه و قهر می باشد پس بر سیلیم انکار را علم از انکار کبریت خطاب نمادفت برای دفع و
باشد یا زعم عدم بیعت خلیفه وقت برای منصب خلافت یا زعم دیگر مائل ان و این قسم با انان بن عمر واقع نشود
چه الاطلس خلافت را بی نفس خود و بنو چنانکه در تاریخ بطری منکران و قدیم که در دست و کان من جمیع انی حاضر
عبد المومنین عمر بن الخطاب حاضر الاطلس فی و کان غیره کلام بر جو دانستی و توهم زعم ان عمر کعبه میادقت خلیفه چنانکه

و برای خلافت هم زعمی دیگر ماعلی ازین از دو نام باطل است که همیشه بر ادایات تفاسیل و مناقب جناب میرالموید علی
 کوهلری ریاست آنجناب برای خلافت اند و با الشافعه اند از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود و اشتغال میداشت
 و از آنجا که آن اخبار از قبل اخبار غیر معارض بمنافی پنجاه دینیات و نسبت باین تقریر قطعی الصدور از آن سرور صلی الله
 علیه و آله و سلم بود لهذا توهم نسخ و تاویل آن و عدم اعتقاد راوی خصوصاً مثل آنچه که از او نقل و الاضاحال را از او
 پس با وجود روایت اخبار که گمانیه توهم زعم را بر عمر بن الخطاب علیه السلام و خلیفه چارمین یا توهم زعم دیگر شاید این تعویذ باشد
 از مخالفین بر روی غیر متصور و توهم از تقاضای آنست که برای تحصیل علم استدلالی که مرثی الطینان قلمت میگوید
 به جهت شائبه انکار گوشت طلب قریب بضرورت باشد لیکن بحجت حیض بریں مشکوک که ورته با مجبور صافی آن در نظر
 بعضی نظار پیدا شده باشد و بعضی تمایلی بر این از ازاله آن محتاج تاویل شده باشد صفا مذکره انما صی و عقیدت
 الاختصاص فریاد فان تعرض من قبل امتی علی رضی الله عنه و بعضی من قهر من قهر قیل الس فی قهر من قهر عینه
 یعقل امانه و فی قهر من قبل قهر من قهر عینه و بعضی من قهر من قهر عینه و بعضی من قهر من قهر عینه و بعضی من قهر من قهر عینه
 از این عبارت بنور کلام رشید الشیخین و نیابتی است من بر تو ضرورت انکشاف و زیدم در باره این کلام مثانی الدیام
 که در کتب رفقه خصوصاً کتابیات اربع گیتی نزاع و اشل و فوشت اصول رفقه چنانکه آن غیره چنانکه تفصیل و تائید
 موجود باشد چنان سید و گوئی نمودند که قابل نیست لایق آن نمی گوی که می بخواهش بر دوازده و قیل بن عبارت خود را
 مشغول سازد و عقلا باید که بی انصافی و جور و جفای بجهت الزامی ملاخصه کنند و در استبعاد و چنانست عذاب و فرور و غلط
 گفته می بیند نیست ازین که در یکدست فزوده زیرا که پدر چنانکه الزامی کلام رشید الشیخین را که از انبار سیر مکرده فزاد و
 قابل جواب نداشته بود و اگر اندک که چنانکه اضافات از جهته و بعضی و معادستند نسبت به فانی حال بود که بعضی
 مع زحال از دست تو شکس شود و ان اشکالات را دانسته در ضربت حیدریه مبتین و توجیه صفت ان لکابر بلاغت است و هم
 تثبیت بکتابیکه فریقین آنرا تبصره فرین و برادرش متین میدانند غرضیکه محبت الزامی اند تمام مسلک الحواس شده اند
 و اکنون حال جنوالت ایشان که در پدر خود و میراث یافته اند چنانچه وانی بدین درجه رسیده که با وصف نوشتن چنین
 ابواب فصول در باره عهد السد بن عمر رضی الله عنه تا انکتب معتبره فریقین کلمات میوه و میخانده که اعتقاد این عمر بحیثیت قلم
 جناب لایتاب با وجود کسایت اخضر تر از الخضال این قسم کلمات به کسی نسبت بجهت خود و تائید گفت ازین امور زیاده
 تر به نامات بهر شکوف و تفلیکین اذ القیت جلایا یحیانا فاسع اشبابا ما لثالبین از انکه بر گاه و رسا بکتب
 فریقین بودی گفته که جناب میران عمر را به کلیت حروب بنات بختیده بود و دانسته که از ان ابلغاوت و فتنه زیاده است
 فکیف که در خواص امانت نزد تو دیده باشی که امام مخلص خود را از منافق متمسک زید لیل و او معذور داشت و این
 را دلیل سوا اعتقاد این عمر معاذ الله در حقیقت خلافت مرتضوی پسنداشتن نمی باشد صریح با جناب سید الوصیین بنویست
 و کیعنه و رح چنین معتقد و دو مان ابل بیت که درین واقعات سابقه و سوانح الاحتیاجت الی بیت رضی الله عنه
 عثمانی داده باشند پس سلیح مشهور را باین طور ملاحظه باید فرموده این کار از او باید مردان چنین کنند ابل خرد و

بقاوت باغیان و موافق با ای جهان آرای مرقصی عیان گردیده این مذمت چگونگی نه با مسدود بودن
 ستم و با عدوانی است مگر ندانی که اگر چه راه جناب مرقصی گشته محارب باغیان میشد البته ثواب پیش
 از پیش درین خصوص همی یافت نسبت با نجه احتیاطا بعل آورد پس مقام آنست که مذمت فساد
 تا تذکره مافات بوقوع آید و دیگران را سزاده بصارت و بصیرت گردد و باعث آن شود که مردم زیاده
 بنا قیام مرقصی بجان و دل گیرانند و بیند که حال اجل اصحاب چنین است و مذمت مذکور را در نظر دارند که
 وقت از دست رفت و تروی زمان حکم در گذشت و مهاجرین و انصار مجسم آنجا کجا گرفت آنجا بعبه
 از مایوسی مراجعت کردند و خبر این اختلافات و حروب مشهور و شمش گشت با محمل هر چند حضرت مجتهد
 رخصه از غایت خرافت و سفاقت استبعاد کنند لیکن نزد عقلای دین پرور و دین پرور و دین اهل هنر
 مذمت عبدالمعین بن عمر بن عباس خود است و همین است حال دیگر بزرگان مثل محمد بن مسلم که در آغاز
 مثل عبدالمعین بن عمر بن عباس احتیاطا ماندند و از حروب اهل اسلام دست کشیدند و هرگاه خطا
 ایشان متحقق شد و صواب را می مقدس خاتم الخلفاء صورت گرفت و خبر بتواتر رسید مثل عبدالمعین
 بن عمر مذمت کشیده اند و تا مدت ها پیشمانی خورده اند بلکه آنکه کتب معتبره امامیه واضح و لایح میشود که در
 آغاز وقت مذمت بعد از تحقیق از مذکور جامه برتن در یزدند و در قلع و اضطراب افتادند و لفظ الشیطان
 و لوجوه بزرگان را زنده و زنده را زنده گردانید چنانچه می بیند نقی عیسی علی الله نقل نموده و مجلسی
 سجاد از اصحاب ائمه را می آرند که عبدالمعین بن عمر میگفت که این قدر بخریدم بر پیغمبر چنانچه بر عدم رفاقت
 مرقصی بر قتال باغیان و سعد بن وقاص چون شنید قتل ذی القعدة افتاد و اقامه و اذان و قلع
 و مرق و قال و الله لو علمت ان ذلک ملک لشیت الیه حیواد هرگاه وارد شد بر معاویه و او گفت چرا
 اعانت من نکردی بطلب خون امام مظلوم جواب داد چگونه قتال میکردم حال آنکه شنیدم حدیثی است
 معاویه عذرش پذیرفت و گفت اگر من شنیدم جنگ با و نکردی انتی محصل و از کشته همای تقدیر
 آتی و تأییدات سماوی آنکه روزی با و دان بر مصلی بودم و از برای این کتاب قریب نظر نهاده بود که
 تقریر روایت صاحب رقع زوره بخاطر آنکه تقدیر برای قلب تقدیر مجتهد الزمانی خوشتر است پس صواب
 از مقام رویت کشادم که جناب مجتهد فانی بپردستانی وارث بلاغت سبحانی حدیث امام رضا را ذکر فرمود
 و محصل آن عبارت طعنه او آنکه حضرت موسی علیه السلام چون خبر کلام مقدس آید رسانیدند قوم شتاق
 شدند و هر یکی گفت با ورم نمی آید تا بر نمی آید پس آن جناب از هفتصد هزار نفراد برار انتخاب گردانیدند
 از ایشان هفت هزار را نام نهاد و کس نوبت رسید حضرت موسی بر کوه طور رفت و ایشان را وادام آن بگویم
 بودند و کلام بار که بخاطر آنجا و از جهات شش شنیدند عرض کردند ایمان نمی آریم تا حضرت باری را عیان نایم
 پس صدق فتنه الله کافه و آنکه منظر و تماشای بعد از ناری موسی را

زند که او این پس الحاح کردند که سوال رویت یمن و یمن و خبره پس هر چند فرمود که رویت او محال است
قبول نکردند تا وحی در رسید که سوال کن و ترا از بنی عثمایی و غذایی نیست و درین وقت طلب نمود که
شنیدند موسی علیه السلام بهیوش افتاد و بعد افاقه تو بر کرد و گفت **ثُبَّتْ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ**
بِالْحِمْلَةِ اشکال مجتهد الزمانی بنیاب فانی بلکه محضرت سلطان خراسانی رضی الله عنه کشید که قبول
عذر و توبه موسوی امری عجیب است که از حکم فانی بکیده زیرا که اگر کسی عذرش را بپوشاند و عذر
از وی ساقط است بلکه اگر است و ترک اولی نیز پس حضرت موسی با وجود قبول عذر و صدور امر و طلب
رویت نداشت چرا فرمود که **ثُبَّتْ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ** آیا تو شش بار عذر داشتند بازمی طلبیدند
و خدا امر فرمود موسی علیه السلام توبه خود را نپذیرفتی پس ای بنی عثمایی که گرت پیرمندان گوید
که سالک بنی خبر بود ز راه و رسم منزلهای چون بدین مقام رسیدم و احادیث حضرت ائمه اطهار علیهم السلام یاد
آمد که رب العالمین با چنین میعاد موفق با حضرت موسی علیه السلام چه معامله کرد که با هیچکسی از انصاف کاین است
نفرموده باشد دل بخوش آمد که درین وادی نیازم و لیکن بهر حال خود را ضبط کردیم و از زیادتیش
در گذشتیم که در تطبیق نفوس خویش ملقب ند کردیم شیمی با ستم قیلمت و لیکن **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كُنْ خَرِيبَ**
يَا كَذِبُ **قَرَحَاتِ** آدم بر آنکه چرا از آغاز نداشتند که موافق بجانب حضرت مرقصیست و جوش
آنکه جناب امیر را مثل دیگر خلفا برگزیده عالم بعد الانبیا و اعتقاد میکردند وقت خلافت آنجناب قطعاً آنجناب را
جناب میدانستند و لیکن با انبیا و تبع عصمت نزدشان خاصه حضرت انبیا خصوصاً سرور عالم فخرانی آدم بود
نه منی که چون صدیق اکبر است که با انبیا و کوه مقابل فرماید و را آغاز امر صحابه اختلاف نمودند و خود را و
با صدیق گفتگو کردند چنانکه آدم برای حصول طمینان کلام می کند و هرگاه بعد از قیل و قال دانستند که رائی او
بر صواب است همه با بنیامش تن و در آورند اگر صدیق را معصوم می پنداشتند یا برای او اجماع متفقین بر حاجت
گنجیاد ضرورت بنیامش تن افتاد و انقضای عهد امین مگر چون دیده و شنیده بود که حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در بسیاری از احادیث از قتال سلمین شمشیر فرموده و بعضی از صحابه بر زبان سعادت نشان حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از کلمه گویان را کشند و سخت معاند گشتند پس غم درین باب نور و ندامت
عبد المذنب عمر چنان فمید که احتیاط همین است که قتال کمتر و بیاد گشتیم چون لغاوت طرف ثانی مضر
آن محقق شد و صواب رای حضرت شیرین و آن متحقق گشت ندامت و پشیمانی خبر و آن معنی آیت کریمه که در
بَصَارَاتِ الْعَيْنِ وارد کردیم و مجتهد الزمانی از شنیدنش نفوذ شد و تحقیق یافت فسق این است
که انیق در عبد المذنب عمر یافت بود که معاویه بهر خطاست و او را نمی رسد بچنگ و جدال پرداختن
و قیاسش بود و ولایتش ضبوط نیست از نجات برای تقیم او که محبت چیست نیست و مراتب و مدارج
حضرت مرقصی بر شمر و چنانچه در مجله اول است من شاء الله اطلاع علی فلسفه حج الیه

اما سواد سلسله کتب با مجتهد الزمانی اینهمه تعدیدند که انکلام بحوالی انکلام حال اگر این امر نسبت که مزین و در خصوص
 بشل این مثل ذکر کرده بود که لا ینفعی علی من رای مکاتبه الی رشید المنکلبین نور الله قدس سره و چون بسیاری
 از فقهاست که فیما بین اهل بیت و محتاج الیهما نیست بلکه در تحقیق سخن از ریسما نیست و در کلام مجتهد
 راه یافته که معرفت مراد از اسمی انشاء الله تعالی الغرض جمیع را بیکر این معنی که بکدام وجه این عمر بگوشه قرار
 گرفت و رفاقت مرصوفی درین وقت نکرد و بر تفسیح ابن عمر محل کردن و او حماقت داد و نسبت زیرا که معمول
 جمیع محققین نیست که کلام را بعنوان او امیکند که اعراض متضمنین و شور و جیدل مشاغبین بعد از ان صورت
 نه بنید پس این امر نزد عقلا در باره هر یک که اتفاق افتد بر مزید محبت و سر پرستی و حق گوئی و انصاف
 پیروی عمل توان کرد نه بر خلاف آن کما لا یخفی و مجتهد شیعه را مقصود اینست که متقدمین بدانند که سواد
 بصارت العین را جواب دادند و در و گرد و هر گاه کلام من مثل حد و الاشیاء که شیخ رئیس حکمت شانی
 نوشته جامع و مانع بود و مجتهد الزمانی تا امروز که زیاده از نصف کتابش را با اول عقاید تقلیدیه فی نفس جمیع
 گرفته زیرا که در هر کلامی نگفته که قابل سماعت و قبول باشد یا احقر را بدو ان تیر و تیر و در و
 و بد بخلاف مجتهد که در هر جای بر و این رساله صغیر پیشین یا خورده و نزد اهل خود بسبب جمل با تمایل
 از مدعا را به سجائی نبرده و همچنین است اگر برادران روضه یعنی اهل سق و موطر ح کلام نگنشدند
 به تخیل جناب مرصوفی بر خیزند که اینانیت ایندی از هر طرف تائب و خاصر خوانند و گردید و هیچ اعراض
 بر اینجاب که قابل شنیدن باشد نتوانند متبگردانند اما سواد سلسله تحقیق موت جاهلیت و ورود
 این و عید در ابواب و فصول سابق مبین شده یعنی آنکه روضه و بر و بر و می آن تقریرات سر توانند
 بلند کردن از جمله آن تقریرات حدیث و وصیت است که صاحب روضه و اول غطین نیز با بر او شش راه قرار
 را بر خوان توفیش دیوار و دیگر ساخته و محصا شریفین است که هر که وصیت نکند موت جاهلیت می میرد
 و حال وصیت از قرآن و حدیث چنان است که هر کس میدانند که هرگز بجهت فقریت نمیرسد اما شامها
 پس از آنکه انچه بر صاحب تحفه قدس سره الغر و وارد کرده است در حقیقت بکوری و کوکائی خود عقلا عالم
 را صلا داد و نسبت و قصور نظر خود را در تنج مقامات کتاب مذکور بر اهل علم و دانش ندانند و بدانند انفسیل
 این اجمال آنکه لفظ مجتهد دلالت بر آن دارد که صاحب تحفه فیری و دیگر گفته محافل انچه اهل حق تحقیق کرده اند یعنی
 ایشان اعتقاد دارند بحقیقت خلاف جناب مرصوفی و او اعتقاد بحقیقت این را در ملکه حکمی نماید که انچه عید المدین عمر
 نمود که مشیر بر روی مسلمانان هر امر لغتی نکشید بر بود و مقتضای قورع و مزید احتیاط مالک و دانستی که مطلبش نیست
 بلکه مدعاها نیست که بر علمای سنت از قدیم و حدیث تقریر میکنند که تقاعد عید اند مذکور نه اذن جهت بود که
 امیر المؤمنین را لایق خلافت نمیدانست بلکه او را بطریقه سواد قدس درین باب احتیاط نمیداد و چون خلافتش را بد
 ندانست کشید پس انچه حضرت صاحب قدس سره از تقریر بر خود و عین تحقیقین اهل سنت است که بحقیقت جناب مرصوفی

اتفاق دارند و بر شکنی نواصب و تواجیه است یگانند آدم بر نیکه از کلام صاحب تحفه چگونه با اثبات
رسیده که عبداللہ بن عمر بعد از آن نام شده و جوالبش آنکه در تحفه اثنا عشر معاصی تعریف نموده است کوری
و توافقی مبتدا الزمان است که بدوین تفسیر کتاب مذکور این طعن و تشنیع آغاز نماد و معنی آن مذکور است و از دهم
کس عیان ساخته پس بدانکه صاحب تحفه جزاه الله فیہ از جواب طعن ششم از طاعن اصحاب عموم بعد از بیان عیان
مشاریرها که مراجعین و انصار بر او شده جدا جدا آوردند و مسامحی و ملین و در جواب طعن هفتم بعد از بیان عیان و جماعات کثیره و بدو
شهادت رسیده حال عبداللہ بن عمر عیان میفرماید که عبداللہ بن عمر که خلف رشید پدر بزرگوار خود است و مصححی است
بالاستقلال و از عمده اصحاب همیشه تاسف میکرد که چرا همراه حضرت امیر در حروب نبات شریک نشدم و رفاقت نکردم و
بالافزون اگر این عبارت از کلام صاحب تحفه نمی چکید باز هم مدعا همان بود که اهل سنت نوشته اند نه آنچه میگردانند از جهش فمیده
و تعلیل فرایح و دشمنان خستین در صدد جفاکاری و دل آزاری برآمده و از اینجا بمقتضای الکلام بقیسه بعضی حکم
کرده میشود که مدعی السلام مدح همین است که عبداللہ بن عمر متعجب خلافت را ندیده و مقتضوی بود لیکن چون حروب
بشرکتی اسلام دلائل قبله پیش از غنیمت احتیاطا قاعد نمود و حضرت امیر اعزازش قبول فرمود و با اینکه کتاع
کرده بود در شب دلاخ و مناقب انتخاب میکردند امت و تاسف میخورد که چرا او در رفاقت نداد **الکون**
عوطی السب همه کتب دین باب نواہ عبارت ایضاح باشد نواہ عبارت تحفه اثنا عشر معاصی نواہ عبارت فقیر
نواہ عبارت کتب دیگر همه یکی است و ازین است که صاحب کرة الخواص گفت پس فی قوم من قصد غش و غیبت
اما مدعی رضی الله عنه فیض طاعتی لعل القاعد منہ من عقد لعلہ اما مدعی و جواب طاعتی لکن قصد و تورعاعین قتل
اہل القبر لکن ما عرفت سابقا **اما کاسع** پس از آنکه قیل و قال حضرت فاروق دوباره مالک قبل از تفسیر
انتخاب بود دنیا بخیر در سطولات کلامی سرود است و از آنجا که در کتاب فقهی الکلام از اندام مالک بن نویره و انکار
او از رکوة افعلا عن کتبه الفریقین کمال لبط و تفصیل مذکور است آنرا خلاف احتیاطا لکن مخالف آن روایات
بودن است و تکیه بکا یا بفسیرین دعای محمد شین خود کوشیدن بعد ازین بدانکه لطائف قصه مالک بن نویره
که در افض انرا از اجله طاعن اگر خلفای را شنید میمانند بشمار است لیکن برای عبرت ارباب بصیرت و
حرف ازان در اینجا قابل گفتار اول آنکه از تقریر این طعن عیان شد که طبعیت فاروق عجول بر کمال انصاف
بود زیرا که خبری با جابیه تقضوی نداشت و الا میفرمود که خوب شد که شیعی گشته شد زیرا که کتابی فتنی
یعنی نور افروز شومتری در محاسن المؤمنین و غیر او در غیر او تشیع او را بلن تکیه نمود و لاف زنیما با آسمان
رسائیده و زیاده از حد بیان و تشیع او بر خود بالیده اند و اگر در اینجا مقام بعد یاد کردن روایات در
حال مالک خویش کما اشرنا این ملوکین دست از تشیع او بردارند بر حال این قصه پرازدادی
کلام حقین خالص باشد دوم آنکه چون فاروق در قتل مالک که از احسان داناس و
و اندگان و بانکار رکوة از راه دین برگردیده بود دنیا سنج از منسج الصادقین هم نیست

المناقاة فعلیه البیان حیرت و دیگر آنکه ظهور بقاوت اهل شام از زور قتل عمار است و صفین بخلاف اهل البیت
 و خلافت حسن و محسن بعد حضرت مرتضی است و معاویه را خلافت بعد از خلق حاصل گشته و در جلد اول این کتاب مجتهد گفته
 اگر یاست معاویه بابت سال کشیده و خلافت را شصت و سی سال مانده پس رحلت معاویه سال شصتم حیرت
 و سلطنت نیز یکبار سال منقضی شده و دیگر با بالغ فرمودند که این عمر کمال عجلت و سرعت عبد الملک در آمدن
 و خلافتش بعد از نیریدیم بهبت و در از بوقوع پیوسته لا یرم ندامت ابن عمر قبل از وفات است تخمیناً بیست
 سال انرا در آخر عمر فصدین و ذوالقرنین! یا امام حسین! چنانکه این است سلمنا که ندامت مذکور در عبارت
 مفید باخریات است لیکن دلالتی ندارد بر آنکه این ندامت حاصل نگشته مگر عند الموت چه بر طاهر است که
 چون چیزی بدو ام کش چنانچه از عبارت متوجه دانستی که عبد الله همیشه تا سن میکرد بالغ در اخریات هم خواهد
 بود و از این تطبیق اعراض و قوع انکساک میان نعلت و معلول یعنی ظهور بقاوت معاویه و ندامت بن عمر
 میخیزد حال آنکه کلام ابن عمر که در شان منقول است مشهور بعلیت است یعنی افسوس که با نجات مصداق
 حدیث قبلک الفتة الباقیه نجات نکردم و نیز اعتداف دیگر هم می شود که تقدیر و تعیین منافی است بهر که است چنانکه
 از تقریر بعد یعنی هرگاه ندامت اخر عمر توان فصد لا یرم حکم باید کرد که ندامت تا اخریات مانده حال او ایما
 الطلاق و عبارات دوام و امتداد و ردایتی از تقدیر همه مراد شد حیرت و دیگر آنکه چون از کتب
 قرآنین با ثبات رسانیدم که عبد الله بن عمر معتقد حقیقت خلافت مرتضی بود و از کتب اهل احتیاط منقول شد
 پس کبیره و منقیره چه معنی دارد زیرا که گفته اند که منصرف بر آنست که مخالفت امام مقصود باشد و هرگاه کسی نظر
 باده منقولی شود و عذر او را امام بشتود و او را از اهل فتنه نداند و معذور دارد پس نصیحه ایست نه کبیره
 بلی ندامت او بر با نجات یعنی کثرت ثواب بجای خود خواهد بود و کما قرنا حیرت و دیگر آنکه طایف عالم است
 از زلت و صغیر و کبیره پس آنچه گفته که استلال عجیب بابت اوست هم لایه مغلط منقض است که محض را با نذر
 آورده و در مقابل اثباته از تصریح نامحسوس و در تخریم و طریقی در جمع خویشی دانست الطلاق و موسسه بحر فین
 اهل مرسلین انشا الله تعالی و با اینهمه که شنیدی هنوز بعد از غول بعضی مغلطه با و کلام پر خیر باقی کما لا یخفی علی الناس
 المناظرین الغرض بمقتضای انانیت تحت تسلط جبل و ناولی نه حدیث و تفسیر ایشان نظر دارد و دیدن مقدمات کلامیه
 بهت میگردد بلکه خیالات نفسانی و مفرقات شیطانی را از صلب العین گذارشته و در تبه مذلات گرفتار گشته و من
 فیصل الله عما لای من حی ها توبه و ندامت از کرده مخیرن کجای می آید این امر پیشه اقیامت نشیده اشقیاء
 نفوذ با ندمین و ذلک قول و آنچه نوشته والا اقول حال اصول اصیل شیعه نزد عوام که بداند دوام فصد لایم گرفتار
 آمدن همین است لیکن در محققین چنین نیست که تا امر و با وجودیک علمای امام غایت سماعی درین باب تقدیر سازند
 قدم از راه تبت شایسته نگذارند و از کتب متقدمه رخصه پیدا است که در اصحاب کسی نبود که حضرت مرتضی علی الخلیفه
 یا فاضل و نه حضرت صدیق را غاصب خلافت اعتقاد کند و اندوخته را و یان کان و یمن من سانه خود را که بر خلفه سازند

میدیدن گردانیدند هم بیکر تعلقه و هم بحیثیت اهل کربلا امیر المؤمنین بر اینها و بوضوح انجاسه که بر اصول تبعیان
 این مردم از ایمان و تشیع بهره نداشتند بلکه فتنه خود و ندای پس بر احوال و افعال ایشان چه اعتقاد و ازین
 مقام نیز میبود باشد که دعوی اهل دعا و قتل و افشای ایشان بر معنی که دوازده صحابی در میان خلافت
 صدیقی شیعیه بود یعنی سلمان و ابوذر و عمار و خالد بن سعید و ابو الهیثم و خرمیه و مانند اینها و ابو بکر را بمنظره
 بنسبت گردانیدند نظریه را بچند سابق بوضوح انجاسه ممل بر آنجا جای آنکه نامورین و سامعین همه در معنی محو
 حیرت باشند که عمار در آن وقت حق را بر کثرت اند و صدیق را ملزم گردانند و بنسبت حضرت امام باقر و صادق
 مواضع خاص حجت گردد و در خلافت جناب مرتضی متغیر شود یعنی مع او خوشتر گم است که راهبری کند پس
 خبر آن را بیان بکمر سوز که دوازده صحابی با صدیقی جنگیدند و مطارحه کردند همه دروغ بیفروغ گشت
 با الحمله عدول عمار از صدیق و اعتقاد او بخلاف بلا فصل امیر نزد اهل انصاف نیز ناسازگار است نمی نشیند و
 دلمان در حال خالد بن سعید صراحت گفته اند که او در وقت وفات سید کائنات در میان عامل صدقات بودند
 پس اطرافش غدير و احتجاج او بر ابو بکر با کرامت او خواهد بود که بطی الامراض این مراحل را نوردید و هر
 پستی اهل بیت بلکه فتنه پردازان کرده و التمس در خرمن انداخته باز منصف خود برگزید و هرگاه مجلسی
 در خمار و روستانی در کتاب آمانت این امور را در حق حضرات اهل بیت مثل جناب علی مرتضی حضرت زین العبا
 تجویر میکنند از خالد بن سعید چه نام توان برد و ابوذر و عمار با اقتضای جناب مرتضی در وقت بوی بختان سلفیت
 که بسمت شیعین عمل کن چنانچه از هیچ ایلاعه و هم کتب دیگر با هرست پس نزو غفلت چگونه صورت نمید که ابوذر
 ابو بکر را غاصب مناش و صاحب غش و کدورت اعتقاد کند و از ترحیمات خوشتر می و مولف کامل سبائی
 و غیره بار و شن است که جناب امیر در حق خرمیه بن ثابت و ابو الهیثم و حق که در صفتین و او رفاقت داوند فرمود که ایشان
 اگر چه در آغاز را مجبور کردند لیکن اکنون تدارک نمودند پس واضح شد که ایشان بر انصاف مرتضی خاذا اهل بیت
 آغاز بودند پس چگونه خواهند که صدیق از خلافت باز آیند و دست از نامت گیری باز دارند و چون این مدارج را
 احاطه کردی البته بعلم قطعی و التمس که ان الکذب لا احاطه له مع کذب انیک هیچ ایلاعه جامع مقالات
 صحیح موافق مرتضی کما اکثرنا من قبل حضرات بعد القرض و التسليم نشان بده که کجا حضرت مرتضی را و رومی صدیق
 اوله عومیرا میاید که از قرآن مجید و حدیث شریف دلالت برین دو طلب را در و از انصاف است بیان فرمود بلکه بر
 خلافت اهل انصاف قطعی میفرمایند که امام شخصی است که اقوم با امر الهی باشند و اهل حل و عقد که درین زمان مبارکین
 انصار اند و معیتش نمایند بعد ازین اگر شخصی شور و شغف انما زنند و از اطاعت ایشان سزا بد باید با و قتال
 گردان و او را باغی شمرند البته حضرت مرتضی قسم میخورد که اگر امامت محصور باشد و منتقل نشود تا حاضر شوند عامه مردم
 باید که ای برای آن یافته نشود و بکمال حل و عقد عملی نمایند بر غایتین باز اختیار می نمایند حاضر را که رجوع کند و نه غایت که
 را برگزیده از ایشان پس اولی بوضوح انجاسه که اگر بعضی محالین اصحاب انصاف مع کتب و قال لبطین اخبار فضل طری کر دینار

لان وگزارش شان از قسم توهمی خواهد بود که لایق بی امام است که شنیدنی جناب امیر ربوبی اصحاب
 و هو انوا همان و جان نشان را که سابق نقل اعوان سلیم و غیره در کتاب خویش افاده نموده نقطه بجا و نوبه نوشته اند تا فضا
 صفا حق چند را درین باب گردانند و انیمه را از باب الزامیات در آورند و خوشامد اصحاب نشانند با جمله بیست و نه
 مسائل را خلاصه مذہب حق تقریر کردند و قسم بایران نمودن و از حد و ضرورت بمر احل و حد و دور و در فتن
 یگو در کسی از جناب امیر بخیر توان کرد پس معلوم شد که هر چه بجا و نوبه نوشته اند انهم امر تحقیق است و من جیرانم که آیا
 جناب امیر را در باره امامت خویش دلیل مسلم نرسید که جامع بین الحقیقه و الزام باشد خود آیات قرآنی علی المؤمنین
 و علی الدلائل مثل ایت ائمه و ائمه و غیر ذلک من اللات بل الاوف پیچیدن بزاران حدیث مثل مولات
 و منزلت و قسم علی بن ابی طالب و کرامت از شیعه از متواترات و مفید آیات بلا فصل در مناظرات شیاره و کاشن و کاشن
 در آنکه سی سال باشد هر چند بی از او قناعت میفت افسوس که انیم صورت نیست پس جاری از مطلق الحقائق
 مسی با نیم نقیضه و مصائب قاضی بر او رفت پس این که گردانید که بر آب نهاده است چنان باشد و کاشن و کاشن
 کمری بر پا و است و از اینجا انیم عیان شد که خلفا در مناظره نیز کوی ساقبت بودند که با وصف صبیق وقت و قدان
 فرست هر چه از او تحقیق شود حق تقریر کرد و کسی در تحقیق که محبی اصحاب دو بار اندوه بود و در میان میگردان از
 بیان شان نیچید و آمدی نیارست و در و قدح کردن حال آنکه اندامین بجا رکان علم ما کان و یکون و ان
 و نه امتداد از اندامی ترتیب اوله یافتند بخلاف جناب امیر که تا بست و پنج سال در کلین بودند و معرکه بار و داد
 و مناظره بایش آمد و دلیل مرتب نفرمودند و چندی بر اصول رفته خلافت را بر زمین نهشت بخشدند و لیکن بانی را
 بر کرسی بیان نشاندند که مستلزم مدعا باشد عجیب عجیب اب الکریم چون مردم از نزدیک دور جمع شدند و دعا
 که سعیت کنند صراحت فرمودند که دعوی و الطبع و غیره و زاری خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جانشین و عمار الاسلام است
 بیان فرموده و از شما خود کرد که حاجت بیعت چیست آیا امامت بیعت ثابت شد و امام را هزاران خواستار است
 که معصوم میباشند و از پیش پیش بر این پیش و سایر شایرین نمی افتد که سابق خود صفتی المقاتل السامه و انتهای
 علامات نبض نبوی صلی الله علیه و اله و سلم کما و له اهل الدجل و الدغل فی الکافی آنکه امام بیست خویش سنگر نیازی
 زمین با گشتن نامی مالد تا مثل و تین میشود بیا بر پیش و بر میفرماید و بهر خود ان عجمین را زمین میان پذیرا پذیرا میرو
 تو نمودم و زن خنایطه بدون تا خراج علیه الامین نشان خود و زدن کانی کثرت یافت تا به دست شریف حضرت امام تین العاجزین
 و دانشی راه و قتیکه ارشام مرتب فرمود و شافت انتخاب هم با وصف ثلث خلعت آن علامات را با نمود چنانچه
 ابای صالح شافا بیست سینه حضرت صلی الله علیه و اله و سلم سلوک نموده و عبارت کتاب مذکور برای وضع احمال
 انیت علی بن محمد بن بعض اصحابنا ذکر اسم قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسماعیل بن عبد
 بن العباس بن علی بن ابی طالب قال حدیثی حضرت زید بن موسی عن اسمعیل بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسماعیل بن عبد
 ابی العباس بن علی بن ابی طالب قال حدیثی حضرت زید بن موسی عن اسمعیل بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسماعیل بن عبد

عند ام سلمه حتى جاء عليه السلام فقالت ام سلمه يا ابنت وامى يا رسول الله انى اقرات الكتب وعلت كل نبي ورسول
 موسى كان له وصيا في حياته وصيا بعد موته وكذلك عيسى فمن وصيك يا رسول الله فقال لما يا ام سلمه موسى
 في حياته وبعد موته واحد ثم قال لما يا ام سلمه من فعل فعلى فهو وصي ثم ضرب بيده الى حصاة في الارض فقال لها
 يا صبيعه ففعلها شبيه الدفين ثم عجبنا ثم طبعنا بنجامه ثم قال من فعل فعلى هذا فهو وصي في حياته وبعد موته ففعلت
 من عنده فانيت امير المؤمنين ففعلت يا ابنت وامى انت وصي رسول الله قال نعم يا ام سلمه ثم ضرب
 بيده الى حصاة ففعلها شبيه الدفين ثم عجبنا ثم طبعنا بنجامه ثم قال يا ام سلمه من فعل فعلى هذا فهو وصي
 فانيت الخ من بعد فقال يا سیدی انت وصی ابنتك فقال نعم يا ام سلمه وضرب بيده واستند
 حصاة ففعل بها كفعلها ففعلت من عنده فانيت امير المؤمنين والى المستنصر بيته ففعلت له يا ابنت وامى انت وصي
 ابنتك فقال نعم يا ام سلمه اني بخصه ثم فعل كفعلهم ففعلت ام سلمه الحق لعلي بن الحسين لعبد الله الحسين في نصرته
 فسالته انت وصي ابنتك فقال نعم ثم فعل كفعلهم ففعلت ام سلمه الحق لعلي بن الحسين لعبد الله الحسين في نصرته
 زني في ذلك اربابا وصفا ارتعاشا ازيمت رسیدن عرش بیکصد شیرده سال دیرین واقعه جوان شد عنقریب می دید
 بعد که همه ناظرین و سامعین را انتفاش افزاید و مضاحیک ایام جوانی رونما یابد اگر چه بعضی از زبان ایشان بخوانی
 و ما نریضیم من این که اگر چه اکبر صریح اختیار و تکیه ادا کانی نقصت غرضی است دیگر
 و انکشاف لا تعقل یا لجماله این در باب اسعفات اید نیست کردن کمتر از آن نیست که باید مدار به فوات
 خویش را باین بزرگان انتساب ینماید و بران میزانند حاشا که این پیوده ایان تواند که نه فخر را با همه تخرین را باین بزرگان
 که اهتمام شان در عباد کفار و اعلا شعا نرود و بنی حکم حضرت رسالت بود چه رسد پس انتخاب عرش قباب حضرت
 سید المرسلین که خلفای ثلاثه راسع و لبر و قلیت جگر گردانیده بودند که فی عنوان الانبیا الی غیر من الاسفار چه
 گفته آید و برای خبری این که بار بار با شنباه همقرین شده با آخر امور آسمانی را سوی حضرت سنده نسا را علینز
 بر وجه اعتقاد دیکه اقر اندیس فکر کسی تا بحضرت دیان یوم الدین که مدائح الضار و مهاجرین و قرآن مبسوط
 با و فرمود میگویند مراحل پانصداری اصل الاصول را فضیاض معاصرین بعد از تراش و خراش همین دو امر است
 خلافت بلا فصل و تیرای بی اصل که با عراف اهل علم که نقله الکشی مستحدث بنویس المصلین و بحوث را بر سر
 لما فقیهین قدمه الاشغایا عبد الله بن سیاست فانتی الامر الی من حیدر عنده و آثار محو ثبات هم در اصول ایشان
 دانستی که البته حضرت فرمود که ما هم کسی است که مثل افعال حضرت از و صدور باید و آن اعتقادات و عقود و اعمال
 صالحه و مردم را بدان دعوت کردن و نحوه اسلام را با نظام شرعی نگذاشتن و جهاد با کفار و مشرکین نمودن
 و حدود و قصاص را جاری فرمودن نه آنکه خرد و خاشاک و حصا قه امانت و خیر کردن و مهربان و فارغ غفلت
 که اگر چه قرآن مجید را تزیین کنند و کعبه را بدم نمایند الی غیر ذلک صراحت بر نهاده چنانچه واقع شد باز
 فارغ غفلت در آدای امور پائمال نمودن بکشتن صوبه دار خردک و مصارعت الی غیر ذلک که معرفت سستی

مفسلا پس زینهار بیان غرافات و حال آخر متناقض که معرفت ما را غافل مشو بلکه بگوایند و ایانند و رسول که کلمه
و بر فرض محال یا ایستی بر روی حکمرین این که شمار و بر روی شاهین بر فرض ششصد آوردن و نبات را از خلوت
سجود رسانیدن آتیا بنیا منجزات را هم بر پرده افشا گذاشته بودند معاذ الله تا بنیان اتباع شان کنند آمد هم
بر سیکه از خلافت الاقال امری مطلق اصول رفعت ظاهر نشود و جایش آنکه هرگاه کسی از عقل که ظاهر عقلش بخیر و حق
نگر دیده باشد باین کتاب مانند آن که خلاصه و فایده بسیار است رجوع کند تو باید یافت که شیخ جمعی در پیشرو ایان و معنی
از اصحاب را فقط با نینج که کلامت از وی در وقتی بر بیعت مدین نقول است مقبول شمرده اند و اکثری را باین
در معتدین نام برده اند که در فلان وقت بصحبت جناب مرقی داخل شده و برخی را بدین سبب از منین پاک
دانند که در صفین همراه بودند بهیات بهیات بر پرده غفیف و عناد است که بر لهر اکابر شیعیه تنیده و پیرو
اشفاق و لحاح است که ایشان را مسلوب الحواس گردانیده اکنون اهل فاس است را باید حکم شدن که هرگاه این مقبول
سانی که رفعت اختیار بر ایشان دارند و وقت ذکر جمیل شان در پیر من میگذرد حقیقه از اهل بیت منحرف بودند
سبب فتنه گیری و جفاکاری و بدجوی و همه ایشان استیبار با کردند و در مجله اول و آقا در مقاله سادس
و استی حتی تلین مرقی و انداز گردیدند چگونه فقط امری ازین امور یا بحث مقبولیت ایشان شد آیا حکم
است که اتفاق از امید عاقبت نیک برای شخصی بداند باز او را لعنت نماید و از نیاید است که علم الهی و دلیلی
سید مرتضای رازی تقریر در تفسیر نموده که امام لغت نمیکند مگر کافر را پس شیخ علی در خلاصه چگونه ایشان را
در عدا و امانیه و صلحا و اقیانام بر و عبد الله بن عمر را در دشمنان امیر المومنین شمرده و حال آنکه عبد الله بن عمر
مناقب مرقی نزد رئیس نبات بیان نمود و خواست که آواز از خلاف امیر المومنین باز دارد و بر هیچ یزید
این باک سفاک خرچ کرد و بزازان و لطم و دوانتیر را که معاویه فرستاده بود در قمر خود و بروی عهد شکن یزید افکند
شد و از بیعتش انکار کرده هجرت کردند اگر چه بیعت او ششم اسفند و ولایت بر آن دارد
نگر رفعت ندامت عبد الله را نظر دارند و او را بطحایین امور از مقبولین شمارند اکثر مقدمات متمدن و اصول
موضوعه شیعیان بطریق اولی در سهم خواهد شد کمالا بنی علی من طالع خلافت الاقال و ازین بیان و جدا است
هم بمرتبه ظهور رسید زیرا که انچه از عبد الله بن عمر بعد و راند خود اولاد احماد و مرتضی شش محمد بن
ازان محرم مانده اند چنانچه محمدا میدانند و بعد ازین مفسلا هم خواهی داشت انشا الله تعالی
مفسلا عن غیرهم اخصوس که رفعت حدیث معارین و کاهنین را فقط برای اصحاب سید المرسلین ساعتند
و برای مقبولین سانی خود انقدر هم نظر ندارند اشتد که هرگاه حال فتنه انگیزی کرده معلوم بدان درجه
رسد که اهل بیت اطهر بسبب آن مورد هر گونه مصیبت شوند از سوختن خانه مقدس و تنگات تنگ
اکبر پس ایشان چگونه بصحبت مرقی پاک شدند آیا این صحبت بهت از صحبت سید المرسلین
بود و هیچ عاقلی تجویز نواند کرد که چون جناب امیر علیه السلام خلیفه شوند و صورت

معاش برای اهل نفاق پیدا کرد از حکومت کوفه و صوبه داری بصورت چو میکشاند بلکه این امور اول دلیل
 نفاق و طلب دنیا خواهد بود و نه دلیل اعلام کسی که دشمنان هم بر سر قهر دوست نمایند و اهل نفاق برای دنیا
 دنیا چنانکه نطفه بداندیش را لفظ شیرین همین که ممکن بود هر دو را انگین و منه در میان راز با هر کسی
 که با سوس همکاسه بدیدم بسی و از این بیان بر تو آشکار شد که لفظ والا مقدم شد بر طبیعت است زیرا که
 آن درست نمیشود تا فیهر بنده امت راجع نشود زیرا که چون تقاعد و ترک بیعت راجع گردد معنی چنین نخواهد بود
 که اگر ترک بیعت یا تقاعد از حروب باعث تورع بحد این نغمه نباشد فساد اصول مقدمات ممتده و رفض لازم
 فی آیه و بطولانه حال آنکه محیی روجه الی الغداه و هو المطلوب و از اینجا نیز حکم توان کرد که عقل مجتهدی
 این عبارت و اضحه نتواند رسید فکیت بمطالب و فیه این که شنیدنی تقریری بود از اولویت و تغییر
 و یک نیز در آن ملحوظ است یعنی ندامت و توبه امری پس شرک و چیزی است پس بزرگ و صاحب خطی لا یتوال
 بعضی را فقط برین معنی ستوده که او قاصد حضرت مرتضوی بسوی معاویه بوده و حال آنکه بگوای حبابه رفته بیعت
 میزد که او معاویه را میگوید که گرانای که توسع او درین باب مجدی کشید که جریر بن عید الله را که حالش با اشاره
 دو سه حرف رو کرد و او را کرده مقبولین میداند همین سبب که او را بر سر قاصدی فرستادند که ندامت و توبه را
 ذوب است و کجا ادای پیغام که صادر میشود از هر کس که دیناری یا دیرمی با ویدی بلکه متوقع سازی اختیار
 آن مطلوب مرغوب از معنی مقبولیت کجا لازم آمد زیرا که کسی را دیده باشی که بر اشاره قلیل کمال شجاعت
 در میدان کارزار رزیز توان میکند بلکه برای طلب نانی تقدیمانی میدهند انهمه نرا ایمان و مقدمات ممتده و اکابر قوم را
 همان محبت است که ایشان کتاب خدای عز و جل را که وسیله محکم و عروه و ثقی از ارض تا لبها بود از دست
 داوند و تحریف لفظی و معنوی آن پیراهندند که معرفت و سوف توفیق لفظ اعین الکافی و احادیث رسول
 ربانی را بپایه اعتبار نه مانند خیال آنکه ما جریر و انصار دین و ایمان نداشتند و برین اصول بنیاد و بنیاد
 خویش گذاشتند و خلافت بلا فصل و تبری از اصل را نه بهجایش ساختند و تعلین را از دست بر نداشتند و در
 لباس اسلام نفاق در آمدند و خود با صند من حیثیت مکالمه و قباح عقائد هم **قول** و تحریف بسیار پوشی
 حقیقت **القول** حال حقیقت خلاف خلفای عباسیه بدان معنی که شیخ جلال الدین طوسی در تاریخ الخلفاء ذکر کرده
 در مجلد اول باید دید و مغلطه مجتهد را در زمین ان عقل یا یخجید لبس بسیار پوشی ایشان بنیاد گذاشتن از عجب
 استدلال است و خیر از نشان سیاه و اودن خبر از رنگ قلب میدید آیا انهم بدین مجتهد نیامد که گفتگو با او بر تعریف
 درین باب است که رفض سیاه پوشی و لفظ سیاه پوشان برای طایفه شیعه است لیکن قربان بر گمان و کاهوت و لغفت
 و عدالت مجتهد باید شد که بپاره خود علمای خویش را ذکر کرده عقلا خارج گردانید و چنان داشت که نشان چوین را هم
 ان حکم شامل است آدم بر وجه تعریف پس بدانکه در اصول آما میشل کلپی و فقیه غیر ما از حضرت امام معتمد
 در حدیثی طویل مرید است که فرمودند که لباس سیاه لباس اهل نفاق است و از آنانی افعال خلفای عباسیه احتیاج

می ارد با و عقیده شیخ جمال الدین سیوطی آنچه در تاریخ الخلفاء ذکر کرده از آن معلوم میشود که ایشان اهل اسلام بودند
و در ورج کردن انیمردم بسبب مذکور قرضیت و اسلام و ایمان سبب و علت است نه غیر آن و از همین جهت
عبید بنی نرا که از داوره ایمان خارج بودند درین سبب مشکوکند کاش بر روایت اکابر علما و تحقیق عمائد معتدلات
مردم بسبب خود میگفت که این شیوه که درین شهر میان شیعه معمول و مرسوم است رسم و دیرینه حضرت عباسیه است
که سلاطین نامدار و روسای کامکار از فرقۀ ناجیه اولی البصائر و الابصار بر تصریح شوشتری ذهب البدر نبوده
در مجالس المؤمنین بودند و تلقی مجلسی و غیر او در لواحق شرح من لایحفر و تذکره الامیر و غیره با جا بجا گفته اند
آنچه دلالت بر تشیع جمورشان میکند و انیمردان خرابیت که اساطین محدثین روایت کردند که حضرت پیغمبر
روزی لباس سیاه بنمیداد و در تنه تشریف آورده و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از سبب آن پرسیدند
فرمودند که عباسیان بهمین لباس انداخته منتهی آنرا استلال بر اصول رافضیه البته بهتر از آن معارضه
است که دانستی که اصلی ندارد و این روایت یسین لباس پوشیدن و بنمردم معلوم نیست گرفتن که حضرت
جبرئیل مرتکب آن نمیداد و روایت این بابویه است که مجلسی در سجرا و غیر آن آورده معند چون معتقد ایشان
فرمودند دشمن صاحب الامر عیسی بن محمد کتاب فاسق ملین شریب باجن کمانی الکافی رساله در البطلان شهادت
امام حسین و حقیقت نیز بدید و آنکه خلقتش ستم از خلقت خلفای راشدین بود و نبود و بجاالت بگویند و
عرش عظیم قائم نشود و کما سبی و حال در و نش از بد و نش طاهر گردد پس به نبوت میرسد که در ایام محرم
وقت سیاه پوشی سراسر ابطال غرق میشوند و تقلید خلفای عباسیه بر زبان خویش می آرند شیعیان پاک
بر اصول خود باید که خنجر هم بدست گیرند و تقلید حضرت جبرئیل بر عزم خود بنمیدهند به نیت آنکه هنوز اولایا و محبای خود
مطهره سید کائنات و امیر مبدء و در ملک حجاز بقید حیات اند و ای زاده زبوا نکرده است بیچگاه به نمرود این عمل
که توشه داده و به حقیقت نیست که سیاه پوشان این مزبوم بسبب ناخامی نازک دارند که دوه روز بلکه قریب دوه
که درین سلطنت مقرر است بدین لباس که در بدوئی مثل مردار با قناب مروار است لبس می برند و مانند جعل نجوی
زندگانی میکنند اری انتیای الخیشین قوله از حسن بیانی اه اقول برین بالا خوانیماهم صنوف ملام و ضر و کلام
دارد است بیانش آنکه حق تعالی با عترت اهل لسان و کاملین فن انشای فارسی که علی اکبر شیرازی و فرزانه
استر آبادی و مرزا قنیل بندی از انجمل باشند سلیقه تحریر نکرده صاحب تحفه را که مدینتی عنایت فرموده بود و محمد
الزمانی و پرفانی عیارتش را در کتب مطبوعه و نامطبوعه بوطی نویسد و بعضی از عقلمندان ایشان باطلی
را نشان میدهند که از قسم واجب التکرر باشد پس اعتراضیکه بر بنده درین خصوص می نمایند گویند که بامرتبه
فقیه را در فن انشای قدین رتبه حضرت صاحب تحفه میگردد و درین باعث فخر و مباهات من است
که نشان تافس و رشورش آید لیکن نزد عقلا و کارمندان باعث استغراب است که زمیندار و بهر سبب
مقامی که بر عبارت رساله چهارده العین انگشت نهاده دلیل بر دعوی خود ندانند پس بخواجده در مواضع

سوم آنکه ناظرین کتب فریقین چگونگی آنرا ندانند که در کتابی در هر یک جانشان همی و دلیل بنمایند
 و حال آنکه در هر مقام و در کلام مجتهد مقام را تقدیر درین کتاب مدلل و مبهرین میشد که در کتابی این تفصیل و
 بسط را ملاحظه نمی کنند و در مقامیکه کلام فقیر در رساله مجمل بود بیاننش بوجه اکل درین کتاب صورت گرفته و الزام
 و تحقیق چنانچه باید پیش نظر مانده اگر در اصل رساله اعلاطه که در شمار آید درین کتاب تفصیل انبیه اوله بگویند
 باینهمه رسید و سخافت مجتهدین درجه ذیبت میکشید چاره مجتهد الزمانی چون با کتاب فریقین پرشت خود میکشید
 و بجهت این آن غیره اگر چنین بگویند چه گویند و اگر این عیبها بر خلاف لغز الامر بخندیده بود درین هر دو مجله که کلام
 یا شایع تمام نمود تا بد و صند و ذیبت رسید تنج هزاران مجلدات از سبب طریقین بطور پرست و بهر دیات را
 از اسفار ابلست داهل بعثت کشیده ام و تمامه تقریرات را در میزان بیان بنجیده ام چنانچه در سبب تعلقات خود متنا
 باین عبادت قیام دارم حتی که تیفض هم غالباً بدست من اتفاق افتاده یا انبیه صلیح افواج عکرمات مشندت خرف
 خلف جان و ناموس که در مقامات کتاب الشی که از دیگران درین وقت حرفی سر انجام توان داشت سیمی و در تنهای
 انهم بود که اگر کسی لایق مشوره و شرکت بنظر آید جمع صلیح علی که مقرر یاری بود از یاریار اندیشه کن العصر من
 اگر ناظرین فن کتابی نمین بعبارت موخر بنمید خواهند داشت که چند دولت کتاب دلیل و بریح جانیا ورده گریه عوی
 بجای خود و مقارن برانستند و انانکه دیدای مشتاق چون دیدای خفاش که در زبست التیض صیح بیامست
 برایشان شب و بچور است درین قوم نقصد الا دراک مسلوس الاستعداد بعد ازین بسط و تفصیل هم تواند
 گفت که دعای بی دلیل است و فحادی رنگین علیل چهارم آنکه حکم باینجی که بجهت این بنجید یا بخرع کو
 و از عبارات سابقین و لاحقین و در گذشته دلالت بر آن دارد که این سه صریح منقذ کلینی اعو کتب فریقین
 از افتادات قدماندیده اینک بقضای حضرت امام زانی از اهل حق و قضای ثانی از اهل باطل موجود است
 نشان دهد که کجا کتب خویش و قاضیه را با اثر ام نام می برند پس وقت تالیف رساله انصاره العین درین
 من چنان رسوخ یافت که این رساله که در خبر وی چند مختوم ضرورات است بزودی از مطبوع ساختن مشهور
 گردانیدن تا عقاله خواهم سلیم ماند و کمان بصیت بسوی اهل سنت که از جان و دل فدای الهیت اند برود
 گویا آغاز منظره با مجتهدین است پس بان مبتکر که در بعضی از مقامات عبارات را موخر گردانم و اساسی تب
 شصید را در برخی از مواضع بر زبان نیارم تا مجتهدین رفته که غیر از تبلیغ کاری ندارند در فهم آن چون مرکب لیل
 که کوک علی ماعت وقت قسم در کل فرودمانند تا بتکذیب موله متوجه شوند و مانند طای سبرواری بانگ بی شکام
 بردارند و هرگاه من تفصیل این امور در شرح خواهم کوشید نزد اهل دانش این بعد زیاده تر بی اعتبار نخواهد
 و شیبیان او هم خواهند دانست که جز لاف و کفران پیشیندار و تمامی اینها عشق الیه قریبی و کذب صا و قین است
 و انبیه عابدین این نوع تحریف بطور غیره لا بزم به بعضی از وجوه عنوان تحریفه قدما منتشر شد و بعد الله که در
 مقامات بسیار بعد علی خود فائز گشتم و هنوز به تیرخی از باطل چنانچه باید گرم ستم اما و عجمی و نازیدن

و بالیدن برای من پس انهم بجمای خود نیست زیرا که من در تمامی عمر خویش متن ارائی و تحسین صورت
و تحمل طاهری اتفاقی نگردم و لایق البعضی خبری و رت نه پرداخته و یاد ندارم که گاهی دعا و می اطلاق
بر زبانم گذشت و لاف و کراف مقدارن کلام من گشته این نازیدگی و بالیدگی انا نرا می منزه که مغلوب الوشت
کردند و شرف روز برای زیب و زینت و دستمای خود را رنگین بجا گردانیدند بخون غریزان فرو بردند و بپ
سر انگشته کرده غنای بگ و خوشی را با و ضعف ریشنا بیل بودن و بمشکل عمر و عیار و عزایل دیرری
کشتن بکمال زیب و زینت بیا رانید و خود و پیاد برکشند و بخوردن برگ پان نیت کند را از سر نو بیا و ظرفا
و بندد کند شد دندان که از برگ پان و خنده زد و دریا بریش آسمان و و تر دمن و دردت الله کلام شیخ
شیر از و انشالله طوطی بود که سه روی زیبا و جامه دیبا و معتدل و خود و رنگ و بود و بپوش : این بهتر است
زبان باشد **قول** بالجملة اعتقاد فرقه ناصیه **الح قول** این لاف و کراف هم رود دست چه نگاه
علمای شیعه تابع این اصل اند باید که بسیاری را از بنی هاشم بلکه جل ایشان را از ائمه ایمان خارج گردانند
زیرا که مختصریب در بیان حالات و اقوال و افعال عید امدین عباس ترجمان قرآن همین سلطان الفهرست
نگو میشد و آنچه ازین بزرگان و در مختلف از جناب ائمه هدی و یوفای و کورنگی بر اصول اهل فضل
صدور یافته و با اینهمه مقتدایان طایفه بزرگوار خورشید را بر ایشان خدا ساخته اند آنوقت انشاء
الله تعالی بیدکیر این اصل می پردازم و دران زمان بر زبان می ارم که مرا یاد و ترا خد اموشن بالجملة
از سبب دعا و غل و استعمال انواع مکر و حیل حضرات ائمه این مردم را بر اصول منافقین هم باخت
کرده اند و بر قریح مجتهد علمای رفته ایشان را برای دین و مذہب خود بر چیده اند بعد از آنکه بزرگان
مطاعن بحجت گزینی و یا و ده گوی در باره خلفای راشدین تقریر نمودند پس منی و هر دو گوش خود را هم
این بی تا بکان پاک برینده و هم پیشه بریای خود زدند اما اثبات ندر شد عی برای عبد امدین عباس
پس در شیعه است بهیم که بر اصول خود چگونه ثابت می نمایند و مختصریب این بحجت بالا فرید علی می آید
و هر چه مجتهد از مناقب او بر دایات مذہب خود می گردانند الله تعالی با فحش و جبه بروی منقلب
میشود و آنکه درین مقام کترین آنگام را در خلق اوراق کتاب سخن است گفتی که چون از سوانح پیش اید
و در تالیف لغوه افتاد و یاد و نام که کترین ابجاث خارج شده بودم و روزی وقت فرصت ظلم بر گزیده این
سخن پیش و مردم نگاه افتاد اوراق سابق بهیم آمد مصلحت آن دیدم که بر دلالی گزاردم زیرا که مشتمل بر بتا کرو
تا تفض نیست و فرقیکیه بانه هر دو هست اجمال و تفصیل است حایک مفصل باید شنید که صاحب تحفه الکمال
این فن هم حاصل بود که بار ما فرار علی اکبر شیرازی و مرزا مهدی استرآبادی شده را صحبتا بهر سیده الی
ایشان آنچه میگفت محصلش آنکه کلمات صاحب تحفه قدس سره الغریبه زبانی مسافرن می شنیدم و هرگاه
کتابش دیدم و خوش بیانی او و شرف تراسی ملاحظه کردم اشتیاق مستولی شد و لیکن در بنی آنوقت رسیدم

که انتخاب خست اقامت از دنیا بر بسته بود پس فردا در حشرت رود و گفتیم که کفایت قدیم چه می باشد
 که بزرگی برای ملاقات مرزا عبدالقادر بیدل رحمة الله علیه از بلاد دور دست قصد کرد
 و به بلخی قدم رنجیده فرمود و در دم گفته روزی چند میگذرد که داعی اجل را لبیک گفت چون پیر سر تنش
 رسید از تزار گریست و بعد از دعا و رازی نزد مجاورین تربت نشست و استنشاق خود را
 شرح کرد ایشان دیوانش آوردند و گفتند که نسیم البدل است چون بطور فال بکشایم
 ورق این مطلع بر آید چه خون بگر در لحد خورده باشم چه تو بگر آئی و من مرده باشم چه بزرگ
 دوم که عالمی است بتجود و فنون عیسیت از معانی و بیان و فقه امامیه را نیک میدانم و میدادی
 آن آیام که هنوز ندانسته بود که من مذہب تشن میدارم و قتی که ذکر صاحب تحفه در میان آمد فرمود
 که ما عبد الغنی علی کلانی بود اصول و فروع ما را نیک دیده و طور مناظره و میدان مباحثه
 یکسال چینی و درستی نوزدید که تالش را در امیران یافتیم علماء و جواب او بجان آید و
 موجب مزید حیرت انسان بود که مردی هندی در فارسی چنین حرف انداخته و چنانچه قبل ازین
 در خصوص بحث و انستی موید این هر دو مقال است بلکه دلیل بالاستقلال کمالی بخفی و اگر همراه
 این قصه باشواری که عبارت استادی ما بن النشای فارسی گوشتاری و بعد ملاظه اش طریق
 افغان را مسلوک داری باید که پسندش هست علیا یکباری اما فرما من متخلص قتل پس در بعض
 رسائل خود مدح عبارت صاحب تحفه میکند تحقیق الامر انیت که هر چه درین باب گفتیم از راه تبریح است
 که بر صاحب غم و دانش طبیعت مستقیم و هنر سلیم است عبارت و بلاغت کلام صاحب تحفه می یابیم
 و میگوئید که سبحان الله چون این امور را در کمال فضل و بلاغتش سوای آنچه در مقاله سادسه گفته شد
 اکنون حال قدر دانی جناب مجتهد فانی که علی المشهور پدر مجتهد الزمانی بود از کتاب صوامش که انجی
 قوم بان منوط است و نامش با وجود اتحاد موضوع از رساله قاضی برطل بوق ما خود و سر و ق
 و بشنو که بعد ذکر اب علمای کرام و سخن ارباب کمالات و الامقام میگوید که سنجاف انیت حال
 کثیر الاختلال این ناصبی چه گاهی دیده نشد که کلام ختم خود را بنیانچه باید در معرض بتبین دارد
 و بعد از آن اثر امتقص سازد و حق انست که این از قوت او بیرون و از قابلیت او افتد و ن
 بسیار سنی مرد این میدان و گوی این چوگان نیست بل این معنی کار بر بافته و حلاج نیست
 الحاصل هر مردی و هر کاری انستی واقعی و نفس الامر است که صاحب تحفه مردی و میدان داری
 و در آن چوگان سلطه بر گوی و لداری چه داند تا این مجتهد مرفوع الاقلام و الاقدام از چوگان
 بازی او خوشدل شود زیرا که مجتهد زیر بار احسان اهل رستم نگر است که درین میدان
 بقوت هر چه تمام تر گوی سبق و طبق هر دو سیمه و قلب او را شاد مینمایند

باز در قصور عبارات و فساد ان قابلیت صاحب تحفه می نویسد که می باید انسان
 هرگاه شعور داشته باشد اراده تصنیف و تالیف ننماید مادامیکه قابلیت آن بهرساند باطله متجان
 رسیده که ناصب عداوت اهل بیت هرگاه مسئله علی که اندک وقتی داشته باشد در انشای تحریک آن دست و پا
 کم میکند و نادیده مراد غیر ملک بر او خود قسمی که باید نمی نماید از آنجمله است انتمقام که در ان کمال انشای و پرگندگی
 بکار برده نمیدانم که این اسبب بجز و قصور است یا آنکه عمد اعدا است را منقطع ساخته مذکور کرده تا در وقت
 دار و گیر امیر اوقات علمای امامیه بر اسے خود گیر گاهی روی پناهی داشته باشد لیکن نصیب
 که هرگاه آتش قهرائی را مورد و مستعد گردید بهر ترو خشاک او خواهد رسید و بیاد و فساد خواهد داد
 و هیچ حلیه دیگر در ان وقت مفید نخواهد افتاد و باید ازین که تفصیل و تحقیق حال مسئله به ابرنج
 انچه قبیل ازین در کتاب خود عماد الاسلام کرده ایم بجز تحریج ائیم الشان الله تعالی و قطع
 این محذورات چند که بر اسے فریب اهل سان نوشته عثمان قلم را منقطع می سازیم
 و بکشف معائب و قصورات که از عبارات نامرغوبه او واضح و واضح است و ما را از روزگار
 او بر می آید و از عجایب قدرت آفریدگار منتقم حقیقی از اشعار روزگار حریفی باید شنید
 که مجتهد در آغاز این تمهید که بر اسے معلطه لفظ و معنی صاحب تحفه قدس سره الغزیز
 مرتب نموده تا وید عاصی خود بکلور سے فرموده که ناظرین از ان سے خند و باطله جش
 بدین عنوان دل سے جسته که انسان را باید که برگردد و تالیف نگردد و تالیفات بهم رساند
 که هم محقق شده اند و عبارت و نیم شتمیل بر پیاغم و سلامت مع و کما حکم تصنیف و تالیف
 هر دو در عبارات طوایش برابر بود و درین فتره موخیر جدا جدا ازین که چون کرد و تالیف
 که ادنی است علی المشهور نباید گردید ان گرد و نهضت بطریق او سے الی غیر ذلک فیکون
 را حجاب و ذلک مرجوح نیست حال عبارتش در آغاز کلام و چون ما را ازین اوقات
 شورش رفتن بالیقین مثل ناقه عشتوا بودی خیط می افتد بکار که انچه بعنوان شایسته
 در سطر سے ادکنی او در سطر می چسبند نتواند ترتیب دادن معذرا این دلدار از ان
 نظر و بر وسع اهل نظر با بر زمین نمی گذارد و قصص الجلی آغاز منساده شتر غره می آرد
 سه چینه خرمی و تکیه کنی به دولت پارینه قصور کنی به پیش کسی رو که طلبگار است
 نازبران کن که خسریه ارست به حال آنکه مدتی در خدمت مغول ایران سر نشین
 بز انو سے ادب فرسوده و نازمانی زیر مشق شان بوده و قصص علی به عبارات بقیه
 تمهید که موجب ریشخند و تریه عبارات فرزندش بجزید چهل ازین مهم بلند
 چنانچه حالش از تشنید مباحی ایمانش خوب و الهی عقیاس کن رنگستان او با شورش

و کار خراب مجتهد الزمانی در رساله طعن الریاح در باب عبارات کتاب مذکور از راه
 هنر ثنائی تقلید مجتهد فانی است که جایجا خرابی بیان در دوات عبارت صاحب
 نسخه را بدلت مطالبی بر زبان می آرد و در ابرام طعن فرط اس بر فاروق اعظم
 می گوید که درین مقام نیز کما ینبغی به تبیین وجه طعن پذیرداخته اختصار بر دیگر بعضی از آن
 بالا جمال ساخته در دوات تحریرش از سماه هر وجه که نقل کرده بر ظاهر است اے آخره
 بلفظ پس عبارت فقیر را چگونه مدح تواند کرد و لیکن عاقل لایع حقیقه الامر از نزد مجتهد
 نمیده باشد که چنانچه رشک و حسد به تحقیق عبارات تحفه باعث شد درین مادی سز
 عرق رشک و حسد پسرش در جوش و زبان این لازیا ذکره کور در خوش آمد و هر که در
 کلامش نظر کند تواند نمیده که در کلام مجتهد چند دعوی بهر سید یک آنکه عبارت عجیب
 سر ایام و تحقیقات لفظیه است و دوم آنکه ترکیبات عبارتش سر ایام غیر مانوس
 سوم آنکه مشتمل بر ضعف تالیف است و چهارم آنکه اجمالش بعضی اے الاجمال است اکنون
 بهتندی قول بزرگان گفته اند و در کس از تو کار به و لیکن چه گفتی و لیلش بیار و اول
 جناب مجتهد شرح فرماید که ماهیت تعقید حبسیت و جمیع قسامه محل بلاغت است یا بنظر آن
 و اگر در جام از شکم صد و یابد اما از بلاغت کتابش بر میخیزد یا نه و تعقید لفظی مستلزم تعقید معنوی
 یا نیست و حال هر شعری مشهورین بعد از آن چیست و در اینجا تعقید لفظی یکدام وجه ثابت کرده شود
 و وصف اخلاص با لمار در آید و در بیت عربی که خاتمه قصیده او لش باشد منک باستم
 عقل کل را ناوک اندازد و ب مرغ اوصاف تو از اوج بیان انداخته به تبصیر شراح می
 بهر شفیق و اعتراض کسیکه مایه ادراک داشته باشد تعقید لفظی بوقوع پیوسته یعنی حقیقت
 من زیاده برین نیست که مرغ وصف تو دیداشتم چنانچه بلبل مبین اوصاف گل و ناوک انداز
 ادب عقل کل را که مزاران زبان اوصاف تو با وج بیان می پر و خصیض عجز و زبونی
 فرو انداخته پس منک مرغ و وصف تو هستم هر طریق اے اکنون بفرماید که عربی را از اینجا
 شماریم چنانچه اهل لسان مدح او کرده اند و میداند که در نظم بد طو لے و در خصوص قصیده گوئی
 چنان بنظر است که ندیده باشی یا نشماریم و در نیکام خاص چگونه تعقید لفظی از بنده وقوع یافته
 یا بنظر منیر صاحب العصر الزمان ستیاح زمین و آسمان نورسوق دلیل تافته چنانچه در مایه و لیل
 بنام زندگان در مجلد سیزدهم از کجاریافته اند هر گاه جناب مجتهد ازین عهد با برانید البته ضرورت در
 رعایت لفظ سر ایام که مقتضی وقوع این قصیده در تمامی کلمات اوست کوشیدن و در بیان نش نگار غایت
 بسط و از اینجا تعقیدات را بر آید و بهر عبارت تعقید بلفظیه نمودن بهر آن گفته میشود که از نیکام توانستیم تعقید

در آن واقع نشده ع عمرت در آن باد که اینهم غنیمت است چه در آن درازی عمر یافت معلوم است
 اگر گوید که لفظی مستلزم معنویت پس فرزوق بلیغ باشد یا نباشد و اگر تخصیص کند
 بیت مذکور را گویم در کلام من نیز تخصیص بکن یا در تمام رساله نشان بده و سو محال
 حد ایام که گوید مغل است من حیث المجموع و سو که تری قال من ادعی وقوع الجميع فی کلامی
 ذلک فی الدلیل علیه بالاولی و بیت فرزوق که تعینش در شرح تلخیص مفصل است نیست
 سه و امثله فی الناس الا ملکا البوامه جی البوه یقارب به الغرض اگر مجتهد مریسد ان باشد
 باید که قلم بدست گیرد و اگر در جای خبر مبتدا و در افتاده و موجب این هرزه درانی گشته تیار
 بفرمانید که ام کتاب و کلام رساله است که در آن چنین رو نداده مگر انشاء البوه فضل هم در کتب
 نمک شده امید از افادات مجتهد آنست که چنین تحریر نمایند که موجب تشفی باشد و قول جناب
 مجتهد فانی در باره که صاحب تحفه که مشعر بفرمانی که در صوارم است برین فرزند سعادت مند
 منتقلب نگردد و هرگاه خاک و خاشاک اینمیدان را از آغاز تا انجام بر دید ناگزیر است اول دعوی
 دوم انتصاب فرمودن که ترکیب تشش سرابانیه بالنوس لاجرم ضرر است که لغات و حشیه اجنبیه
 در تمامی رساله نشان دادن باز و فقر ضعیف تالیف را بهین اسلوب کشادن من بعد
 دعوی اجمال مغنی الی الا همال را بکثرت تمام نه بطور شده و ذنبات اجمال پرتو امیر
 افادات نهادن و بدون این امور بقا ریاست اجتهادیه نزد اهل فراسست امکان ندارد
 و هر که عادات این والد مولود و شاه و مشهور در انیک سید اند و یقین میکنند که مجتهد فانی کار تمام
 جواب صوارم و حسام را که تبسیه السفیه فضیحه یعنی نام آنست دیدند و مانند ما بر خود پیچیدند
 و بعد دادن چند دشنام سکوت تمام و زیدند و همچنین مجتهد الزمانی در آغاز این مباحث رساله کتبت
 اللّٰهم عن تلمیح المجتهد الفخام ملاحظه نمودند و قتی که باشاره بنده بعضی از احباب از کبر آباد فرستادند
 تدبیری برای دفع عار نه اندیشیدند بلکه رو بروی حافظ علام محمد صفی پوری از و صوفی انکار کردند
 تا من نقلی دیگر از آن مجتهد شریف بتوسط همین بزرگ ارسال در ششم و صدای او بجهت انزبات
 روح از پس پیش برینجاست پس زینما امید نیست که مجتهد الزمانی دم و در وی داشته باشد که نفرت
 خواهی دانست که معمول این ذمی الوهین در دنگوئی و افتر ساز نیست و در تصنیف کتب دینی
 مقلدین ابدام و دانه گرفتن نه امری دیگر اینکه شنیدی جواب ادعای اولی و متعلق عبارات الهام
 گفته که در هیچ جاد علیه و شاهدی نمی آرد پس بدانکه از سابق معلوم شد که مجتهد الزمانی رویکرد
 سفاقت و نادانی خویش قصد بلای پاستانی را از صفحیستی یکسر زدود و حکایت عارفی را
 که در عاشور از وزیر می پرسید که ذوالقرنین را چه عداوت بود که با امام حسین جنگید

از یاد مردم ربوده چنانچه دانستی که بعیت عبداللہ عمر اکبر بود بعد از شهادت امام حسین بود
 نه قبل از آن پس بطلان شهادت آنجناب بر حقیقت خلافت یزید که مجتهد در آغاز سنت
 بر بعیتش متفرع کرد چه صورت دارد غیر از تاریخ دانی که عارف یزدانی را پیش آمد و آنکه
 در نه سخیل که در ویش استفسار کرده باشد تغییر آنجا که مجتهد فاضل ما فاضلہ العالیہ و تحقیقا بعد
 از نقد کتاب دویدن مباحث بی حساب چندین سے گوید کہ فاضل بحسب بیج جاد و دلیل
 سے آرد نہ شاہ ہی پر سے کلام خود بخش می نگارند لاجرم ضرورت افتاد برای تفہیم این بزرگ کہ نسبت
 رسالہ البصائر العین البیارت سلیس بار دیگر نظرش آرم و میر باغبان بکتب بنشاند تم پس بیان
 کہ اساس رسالہ البصائر العین بر سہ مسلک گذارند ام کہ علماء اہل سنت در اسفار خود یاد
 کردہ اند یعنی تکفیر یزید و توقف در بارہ او و تفسیق و بندہ در و سبیل مذہب اول نوشتم بعد در ان
 قبض امام والہ العین استمدلال بکلام محققین است کہ علامہ تفتازانی در التالیفات خویش
 فعل کرده فائز کہ حضرت ابن اصر قاضی الحسین بنی اللہ عنہ و با وجودیکہ برین دو مسلک حاجت
 ببار آورد و دلیل بود لیکن بہر حال تنبیہ از انہم در گذشتہ جاری کہ گفتہ ام حد سے انکار
 و کسکہ در اسلام او مرد و باشد لایق ریاست اہل اسلام نیست و ما جعل اللہ لک الذین
 علی الحقین و سبیلہ و اگر کسی را نظری در کتب و تحقیق باشد میداند کہ درین عبارت متعذر
 تحقیق و الزام ہر دو را جمع کردہ ام زیرا کہ این امر را عشرین مرتبہ یقین بدین پنج نوشتہ اند
 از جملہ ایشان فاضل کاشانی است چنانچہ ناظرین تفسیرش مخفی نمی ماند و ہر گاہ کلام در نہ سہ
 ام تقسیم یزید جاری رہد در آنجا چون نظرش در میان بود اول بطلان خلافتش بالکلیہ
 تمام مرد کردیم از زبانی بطلان در بارہ حقیقت یزید ازین نوشتہ کہ حجت اہل حل و عقد و لو کہ
 واحد بر پنج کہ نسبت خلافتش و بطلان شہادت سید الشہداء بر عہد سقنی باشد وقوع پذیرفتہ
 و در مقام استدلال بکلام علامہ دہلوی است چنانچہ گفتہ ام قال العلامة الدہلوی قدس سرہ ان
 آہل دلیل اول است برین مسلک بعد ازین بقیاس استنباط سے البطلان نسبت تمامش محمود
 کہ کفایت بعیت واحد مطلق بشرطی است کہ مستجمع شہد و طرہ مرفہ شہادہ باشد لیکن چون یزید
 بے بہرہ از ان بود و شوق او جمع علیہ بعیت ابن عمر رضی اللہ عنہ مفید نہ ماند شد تکلیف کوفاشر
 معلوم بہکنان است باز دلیل دیگر آردم کہ مع ان الامامۃ بنیعیۃ الواحد الذین موقوف
 الی آخر و این عبارتے است کہ مجتہد از احتلال حواس نفخش رسیدہ و در عقدہ بسیج
 ہر پیچ کہ در حل آن رہہ نبرہ پیچ در افتاد و ہر گاہ نویت گفتگو باستخلاف کشید
 در انجاست ہم بر اسے ان معنی کہ آن استخلاف بکار نئے آمد دلیل تحقیقی الزامے

مرتب شد که وثیقه حسن مجتبی را بر هر دو مذهب ذکر کردم که در آن مذکورست بگو ای اهل بیت
عظام و انصار! کرام که معاویه را درست نیست کسی را ولی عهد کردن بلکه باید بکتاب
العهد و سنت رسول مقبول و سایر خلفائے راشدین رفتن و هرگاه مجتهد دفتر تفرّد استیلا با کرد
بعد از منع آن تیرها گفتیم که بر بطلان نشن اقامت بر بیان میتوان کرد اما نقل فلان امر اتفاقاً و اتفاقاً
پس از آنکه بر تقدیر تفرّد استیلا یزید جالیستی کوفیان را که شیعه بودند تیره کردن کما
فی المجالس و غیره چنانچه بعد از آمدن عبداللہ زیاد و بعل آورده و او لیس فلیس و غیره تیر
درین قیاس مندرج شد بطرفا تحقیقی نمی ماند سیرت نوبت لبث و طاماست از کتب کلامیه افتاد
و در اینجا دلیل بدین معنیون مرتب شد که اوقات الشراطات المشرطه و این امر بحث
غیر منصرف از کافیه بنظر مبتدیان گذشته و عامه هم از انتقاس شرط بانتقاس مشروط استلال
میکند و هر چه در ضمن این امور بحثها آمده از متفرعات اوله بوده چنانچه ناظرین بآن
مے برند و لهذا بلفظ من ثم و مانند آن بطور تفریقات ادا شده و هنگام طعن و دلام
بر طایفه شیعه نیز ذکر کتب در میان آمده الا احیاناً مثل حکایت جوان انصاری
از شنیدن عذاب زنا و قطع کردن اعضای تناسل خویش که اهتمام نگا بدشتش باصول فقه
بر ذمه اقدس جناب امیر المومنین منصب اعلی که در مکّه معظمه حاصل شد خلافت بوده است که در
ابواب الجنان و غیره مذکورست لیکن علماء که از تأمل اسلام بر فاروق خلیل زبان درازی از
و منافی و زارتش و السنه و تخیض خیال نفرموده که این چه مذهب بود که امام اهل بیت
اطهر را بدان سفر از فرموده و حال آنکه ضرورت هم آنرا سس نکرده چنانچه بر ناظر قصه محقق نسبت
چه عالمی که متعلقا نشن را درین کتاب دیده باشد بی درینجا هم براسه یشکونی
فاروق و اصفین حکایت خاندی خود را مانند مودن سبزداری خراب کردند کما هو المشهور
فی الحکایه المنطومه و از ترک ماخذ قصه و در سوانی مجتهد مغرور بود تا اگر انکار کند در جوابش
مزید جمل و نادانی ثابت کرده شود کما لا یخفی و لیکن جناب مجتهد آنرا فرائض نساخته بلکه
تد نظر داشته و نیز بعضی از مقامات عمداً تالابین بنده و خبر متروک شد که اگر گفتگو نماید اعتراض
بکتا آسمانی نامه جادوانی و ردیاد چنانچه واقع شده و موجب مزید تحقیقش گردند و مبلغ علم او
در فنون ادب و متبحر در علم و تفسیر زیاده تر از بعضی انجانیه مثل تاریخ وانی مجتهد الزمانی کما اثر
الاشارة الیه و هرگاه نوبت مذکر او که حقیقت خلافت راشدین پدید آمده دید به باشی که از
کلیتی و عیون اخبار و امثالش محقق کردم که ایشان قطعاً و یقیناً مرتبه استحقاق داشتند
بلکه مثل گوش و چشم و قلب نزد حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم عزیز بودند

و جناب ائمہ اجماع و ارثت جتہ الفردوس برائے شان از کتاب اللہ بدان تفصیلیکہ فرمود
 بران وروهم و خیال یعنی نگر و ثابت نمودند کہ تا امر و مجتہد الزمانی بجوابش پیچ و تاب
 بلکہ بے خود و خواب و جگرشش خواب و زہرہ اشش زہر آب و کار گاہ دین و دزدیش
 ہنوز بے انتظام خواب کہ دست و پاے خود را درین مصاف گم کرده و مانند گاہ بے سم
 گشتہ و بکمال عجز و بیچارگی همچو حیوانات ذومی الاذاناب دم برداشته و زعفران انہض
 نشانختہ و ازین گفتار با عیان شد کہ کتر مقاصد باشد خالی از دلیل خدا یا مگرشاید بحیال
 این مقلد نقال ہزالی کہ انکار بحث از ایراد شاہد و دلیل کردہ چنان رسوخ یافتہ کہ تا کلم
 لفظ دلیل و استدلال در کلام خود استعمال بفرماید دلیل صورت نمی بندد و ہر چند مناظر
 دلائل ساطعہ ترتیب دہد و بر این قائم کند از ادلیل نتوان گفت اسے پیغمبر دلیل نیست
 کہ مستلزم مقصود باشد و مطلوب را ثابت کند الفاظ مذکورہ معبران بودیان بلکہ ہزار جاہل
 خود در کلام بلند و فصیح دیدہ باشند کہ لفظ دلیل ذکر نمی فرمایند و صاحبان گویا دست و پا
 پیچ و سخن پیچے برند کہ استدلال و انہماض دلیل است چنانچہ در قرآن مجید دہد میث
 شریف بیش از بیش موجود چہ جاسے آنکہ در رسالہ البصائر العین حروف مذکورہ کبر
 ذکر دلیل و تعلیل غالب می آرد نیز بقلم آندہ کما عرفت و اگر مجتہد الزمانی بکلام دیگران
 رجوع نمی کند بارے او را باید کہ کتاب پر مشہور خود را بہ بند کہ در صوارم سے نویسد
 کہ تمام کلام معجز نظام چنین است کہ العبدون ماتمخون و اللہ یحکم و اللہ اعلم و اللہ شہید
 کہ سیاق این آیت مقتضی آنست کہ **وَاللّٰهُ خَلَقَ لَكُمْ اَنْفُسَکُمْ وَرِجَالَکُمْ وَفُؤَادَکُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ**
 استبعاد عبادت نمودن انکار مراستقام را انتہی و الفاظ مرعومہ او چنانچہ بفرمای کما شش
 نوشتہم زہار در قرآن مجید استعمال میافہ الغرض اگر ہزار عبارت دلالت نماید لیکن
 مجتہد را تعلیم و تفہیم کسے سودمند نیست ہرچہ بخیا لشمر کوز شدہ ہمان میگوید و از بہت
 تسلط جہل مرکب زہار منہج حق و انصاف را نمی جوید و جان خرق کند از ہم ریختہ را بقلید
 قدما از غریب مندرسہ بقول روسای شکلیں فرامہے آرد و از چاہر ہیودیان و مجوسیان مژدہ
 سگ بدریای ہفت گمانہ بشود چونکہ ترشد پلید تر باشد ہین یکد و ورق کہ در کتاب مندرج شد
 بطور تحقیق و بیان اہو کہ بود کہ در رسالہ البصائر العین جلد۱۰ تلمو گرفته اما اگر در اینجا مطلب
 اوارہ الزامیہ باشی و قلاب و دشمنان بدکر کلمات مجتہد از رسالہ تشہید البانی بخراشی پس
 معوتش نیست کہ اگر عجائب دیگر در کلام این تعلیل البصاحت نشان دہم ہر سامع مناظر
 گوید کہ چنین خرافت و بلاہت کسی را محیط نشدہ باشد چنانکہ بر او مسلط گشتہ و آن

تکذیب نفس خویش است کہ ہنقیقہ ہم گاہے مرتکب آن نگردیدہ باشد برای خدا ملا خط
 بکن کہ این ہمہ تصریحات یقینہ و لموضوع قطعہ کہ مجیب بیج جاوید لیلہ و شاہدے ذکر
 نمی کند اولہ را در کلامش نشان میدہد و از تکذیب خویش نمی اندیشد پس بندہ بعد از این
 سطور خیال کردم کہ اکنون باید از کلامش تکذیب اورا نشان دہم درین بودم کہ بتائید
 از وی و توفیق ازلی نگاہ من برورقے افتاد بدل گفتم این لطیفہ ایست غیبی چنانکہ
 شیخ در گاستان میگوید ۵ همچنان در فکر این بہیم کہ گفت ۶ پیلانے بر لب دریا
 نیل ۷ زیر پایت گردانی حال مور ۸ ہچو حال تست زیر پای پیل ۹ یعنی بی مونت
 تجسس و تلاش این عبارت در تشیید برآمد کہ اول دلیل توان گفت کہ میگوید غنی نماند
 کہ این دلیل اوتضمن دو مضمون است اول آنکہ محبت جناب امیر علیہ السلام از راہ کرام
 پیدا ہست عقل باطل است زیرا کہ کسی از صحابہ متعرض حال سعد بن عبادہ نشدہ دوم آنکہ
 اگر محبت جناب امیر علیہ السلام از راہ کرام مے بود لشکر یزید بکے تمامی جہاد چہ سہید شد
 را در باب یک جہاد افحام مے نمودند و الزام مے دادند انتہی بلطف بعد از این لطاف محبت پرست
 او این اولیہ بہتہ و ہر گاہ در مقامش کہ مے آمد انشاء اللہ تے اسے غور مے و ممانے بکار
 سر خود را بنگاہ خاہر شکستہ و کوسے کندہ و کاسے بر میاوردہ و در و بر کے محمل ذلیل گشتہ و بندہ
 در پے اغلاط لفظیہ من حیث ہی نشدہ ام ورنہ در خیال نیز مفصل گفتمے کہ ترکیب عبارتش
 خالی از غائب نیست الغرض اکنون از دشمن عقل باید پرسید کہ خود و غلط دلیل نشستی
 و ثابت کردی کہ مجیب دودیل ہر یک مے عا قالم کردہ اکنون آنکے بیثم بکن و بہین کہ لامت
 زنی تو کہ او بر ہیچ جاد لیا و شاہدے نمی آرد و مرغ میفر و غ و تکذیب نفس خود است و شہادہ
 باید سر خود را بگریبان خجالت نگون کنی و باز دیگر چنین حرمت بیودہ نرزی و ہنیا دا جہاد خود
 کہ قبول تو سا بقا بدون عدالت و قوت قدسیہ حاصل نمیشود لکنی چنانچہ بزرگان گو ساء خود
 بقرشاه در ضربت حیدریہ آوردی اینست حال مجتہد سنا سس مختل المواس و لیکن بقول
 شیخ علیہ الرحمۃ ۱۰ نصیحت کن در ان چند آنکہ خواہی ۱۱ کہ نتوان شستن از رنگی سیاہی ۱۲
 و از جملہ مقاماتیکہ در تشیید اوست و ثابت میکند کہ مجیب دینی آردہ مقامی است کہ اولہ از ان
 در انجا انتظام دادہ ام و خلاصہ اش اینکہ از نہج البلاغت استحقاق خلافت راشدہ بر اسے
 حضرات خلفا ثابت کردم بعد از ان بر اسے قلب اولہ اہل قلب یکد و حدیث جدید ذکر کردہ
 گفتہ ام کہ بر مذہب شیعہ خلافت بزرگان ایشان لازم آید کہ حقیقت بدتر از جیس و ہر دور
 نزد امیر مہدی بودہ اند پس باید کہ آنقوم موردوم نزد امامیہ معاذ اللہ خلافت فیہم علیہ السلام

و جناب دیگر باشند و خلافت با کفر و دلشائیان جمع شود و در استدلال عبارات کتب معتبره شیعه در کتاب
و وفائی نشان بر اوست و تلخیص مضامین آن نیز دارد و در متن آن از ابدان ششگانه به بی الاثنان شش
ادان مقام هم سمت و وضع دارد استدلال و ترتیب قیاس لاجرم مجتهد در انکار دلیل غیر مذکور ذات
والا صفاست و تلخیص دیگر چه خواسته که راهی غیر ازین نگذاشته و از آنجمله آنکه در طوای این ان خصوصاً
چنانکه عبارت هیچ ابتلاغت معین گشته در روان چنین نوشته که این مرجع دلیل خلافت غیر نیست
پس میگویم که مسلماً که آن استدلال در فقه علمانی مجتهد الزامی محروم باشد لکن این عقیده ثابت
که عجیب درین رساله دلیل آورده و به یکدست نشده و ما در تافی نه مقام الا نه از آنجا آنکه نزد
سنیان غیر معتزلی است و او گواید که جناب مرقصوی شیخین را کاذب و غدار میداند است
پس مدح او چگونه دلیل حدیث عمر بن خطاب شد و اینهم بقدر ما تقدم ثبت است از آنجمله آنکه در فقه
بالخصوص چنین چاریده که لفظ اقام السنه در مذهب لفظی الثبوت براسه دیگران هم ورود یافته
که مثل شیخین در سنیان نبوده اند انتهای ملخصاً اینهم دلالت بر مقصود این فصل میکند بعین ما
و ذکرنا الفوائد آنکه براسه تأیید افقه الفقهاء است لکنی زراره که حضرت امام صادق قیاماً
و قعوداً این فایده را ایما و تمایز بر زبان مقدس داشتند علی مافی مختار الکشی و غیره لغته الله
سنة زراره و هو من السنة و انصافی میگوید اما ایمانیکه بعضی مثالیب زراره و غیره نموده پس
عبارت بر موصوفه و فتنه موجود استی انصاف بکن که بدان امور استدلال نموده بودیم بر حق و کذب
بانی مبانی نفس بانه بر فتنه زانی چهارچوب البش مثل افعی بر خود پیچیده و در شش جبهه این سبب
حیدری خاکستر گردیده بلکه بالسیکست که سبب دلیل است و در تمیقاله چون بعضی از عبارات را با یکبار
نوشتم خود را بتفائل و تعجیل زده و دعوی اجمال غل آغازیده و بر فکر عجیب نه تأزیده که چگونه در
چند سطر گذار و بهار زعفران را از زهره کشیده و عیش بخندن خرفش را طیش خریف مبدل گردانیده
چنانچه از شمر حشمت که درین مجلد است بر همگان واضح می شود و حال استقرار و توجیه الزامی
نیز بظهور می آید که یا آنقدر بلند است که هرگز نفییده بسبب آنکه ماخذش ندیده یا بتفائل
و تعجب اهل خود را زده و حقیقه پر روان قادر نگشته تا عقلاً بعد از دیدن آن مقام درین
مجلد انقضای رقص کردن خود ندانند صحن را گوید کج است و ازین بیان عذر
پر گوئی نموده درین مقامات و امثالش واضح شد تا مجتهد براسه فریب عوام
و مقلدین نافر جام ننواند گفت که بطور قلت و بحث و آفاق چنین
روداد و مرا معذور باید پنداشت اگر شمه انصاف داشتی
با تلخیص این مقام را ستودی و گفتی که ناخن بدل می زند و حله بر است

بر خود می نماید بلکه بدون آنکه آدمی بفهمد اشفاق حاصل کند و او سخن از وی صورت نمی برد و بخیرال خویش
 مثل من را کافهم می صاحب کمتر می رایافته ام که بدین صفت متصف باشد و سببش غیر از این غایب
 نیست که بدین می در صحت مولوی نورالانوار رحمه الله علیها شرف تلمذ یافته بود و اخلاق متین
 بر او یافته عالی بود و محاسنست و محادنت گذشت که بابتجای کتب امامیه صحبت با ایشان داشتیم که اگر خدای
 سیر رسید بابتجای پرداختم و نه مقامات کتب دیده و در میان آن استدلال سنجیده و سخنها گفت
 و شنیده و حضرت شدم و هر روز شتاق آن بزرگ را بدیدم و اگر چند می اتفاق یافتند و فرزندان
 عالیشان خویش را برای ادراک حال من میفرستاد و او را میگویند که از آنجست بود که از تصنیف مرغاش
 نشود و در فضیلتی نیرند که مناظره السانی او بر همه کس ظاهر است با این همه تالیف هم میکند و مادم
 فن الزام و انقلاب را جمع می نماید هر چند مرزای موصوف از زمان دیگر توانا نباشد و دیگر حواس انجمن
 نبود گاهی از مطالعه و انتخاب که تقریر می داشتند و البته باشد منع نمیدادند و هیچ صحبتی غالی از آنجا
 صاحب تحفه و بلاغت و فصاحت و جامعیت شان نبود و با وجودیکه کتاب حواص خود خریدیم
 قبل ازین اصحاب معوارم و او در فقه آنکه لطایف و نظراتی می صاحب تحفه قدس سره العزیز
 بر زبان داشت و بعد از آن خلیفه میخندید و الله او تمام از آن می یافت و مجتهد در حسب خاسر
 اباغ نزد او من خلیفک و ما غ با وجود این را که ششم انصاف است تا بفرستد رس و انصاف کند و تمام
 علامه الهام آنکه اگر یکتیک او را استعیاب نایم از ساله او صد مقام را شان توان داد و لیکن بشر
 خودی الوجعین و لسانین را هیچ اثری نیست فایده یقیناً که باقی اهل علم و کتب و فقه و کلام و کلام
 مراد من از متقول که مجیب در هیچ مقامی شایسته نمی آرد و دلیل نمی نگار دانست که در واقع آن
 دلیلی و شایسته نیست اگر چه در زعم او بوده باشد پس قطع نظر از آنکه این تقریر برنگ شبهه عامه
 الورد است زیرا که گفته هم تواند گفت که محبت الزامی در طعن الرباح و بارقه حنویه و فخر طریقی
 غیر از و عادی لاطالعه در هیچ جای دلیلی نیاموده و همچنین محبت فانی طعام غدا و فو و فقر و صوم و
 جوابش بر ظاهر است که هر گاه نزد مجتهد فانی در مانده و غیره امام رازی علیه الرحمة الله تعالی
 که هیچ دلیلی بدون تبلیغ و تبلیغ بر امامت خلفا و رضی الله عنهم بلکه خصایص مذہب خویش فایزند
 بلکه حجج الاسلام غزالی هم چنین طریق اضمحلال و تدلیس مسوک دارد و چه مجال که در هیچ بحثی از مایه
 النزاع اقامت دلیل کند و قس علی هذا علامه نقضانی و علامه سید جرجانی و علامه آصفی
 و علامه قوشچی و علامه و آتانی و شایع کرمانی و حافظ متحیر عسقلانی و شارح مشکطانی و در ستاخر
 و معاصرین مثل صاحب تحفه شایع سکه بمالی ندارند که اقامت بر مذہب خویش دلیل کنند و در هر
 مقامی گوی از میدان برند بلکه کلمات ایشان دود و عبارات نامر لوط و بی تادیبه مقصود من بخیر

[illegible]

بنظر برده اند تیری و دیری به انسان که سرین اند خصام را بد و قیاس و فارغی شود و این بدان
 که کسی بعد جواب شخصی گفت که قافیه درست نشده پس گفت ای محمد المومنین هنوز بر سبیل یقین
 بر خاطر نیار و بایست که شنیدی و در کتب فقیر دیدی محمد رفیع را در روی بلغار ساگر دانم که آیا نظر این تبحر
 بکتاب لغات قرآن حدیث هم بقیاد و کمدت در مجمع البحرین و مطلع البیرون زیر لفظ قتل که مراد قتال است
 میگوید قول قاتل قاتلهم الله انی یؤکلون قتل ستمه لغتهم الله و قتل عا و انهم قتل قتلهم الله و قتله قاتل الله
 انهم و قاتل وان کان سیل من شیئین فما لیکون من واحد کما فی سفر قتال بعضهم بعضهم اجمع انهم القاتل
 و المعنی از منصف بجا بقیاد الله تعالی و من قاتله فهو مقبول و من غلبه و مغلوب پس بر قول دل قتال
 مراد من است و هیچ کتابی دیدی که شرح منتهی مبنی و جواب سوالات باشد و از مراد قتال عالی بود
 و در هر جزای دوی نگاه کن در بیقوام که محمد لفظ ملو و مشمون آورده و در محاورات فارسی برادر می آرند
 و قس علی هذا و عربی و از اینجا است که بخی مشمون را یعنی ملو و آیت در آنی تفسیر کرده و نیز درین عبارت
 میگوید باینکه موجب ستانند که حکما و دعوی باینکه گردیده و پوشیده نیست که معنی هر دو مراد همانست
 و یکی بجای دیگری استعمال میشود و قس علی هذا درین عبارت که بمقابل خصم میباید سیدنا زور و بر خودی بال
 غیر ذلک بالالتیماهی و اگر بر محاوره دوم حمل کرده شود یعنی معادات است چون بمحمد تعظیم را از پیوستن
 شش و نیک است آنهم کبابی خویش یعنی تنگفشان از امام حسین موجب معن معادات جنات حدیث است
 بسبب خروج از دایره ایمان و اگر باینکه ثالث حمل کنند آنهم درست پس بگوید آن بزرگان متخلف شدند و از
 دایره ایمان برآمدند که اعتراف بالمجلسی دل و منصرف افشا الله تعالی پس محارب خدا و متخلف بودن آن
 درین بلا کلام پس باینکه ماند کالای غنی چون بمقدار جائزین مدر که ناظرین و ساسین است و اکنون فعل شدید
 قتل مجتنب بمقتضای قوت قسم کلید سیرالقم که بل فطانت و ذکا محقق نیست که بمقتضای الزامی نائب امام
 برگسی و ساسنی و بجهان نسبت آنکه رنگ قلبی خویش را بعقل عقل نورانی و بلاغت سمعانه نزد
 چه قدر با و در محاورات فعلا و انساب کمال است باینکه محبت کر معناه بیدار حکما و دعا و سب باینکه
 اگر دیده هیچ جا درین سر نشماش بدست و دلیله آرد و بر بعض ادعای بلا سبب اقصا
 می نماید و این که بر غیر سدید که محبت مقتضای عقید و در محبت بر عبارت مستمع ساجده از عبادت
 ساقین و لاحقین بر اصل و در وقت ده طریقه نیست که بکچین عبارت عاری از عاصی
 و شواهد در مقابل خصم خود می نویسد می نازد و بر خود می بالد **قول** اللهم یا محبا اصدق و صدق
 ناجیه اشاعه بر **اقول** زنده گم این متقات در بین اشتیاق میگذرد که انظر
 عبد الله بن عباس باوصف آن که در بارگاه ازیشان نسبت بارگاهان اربعه دین ایمان
 یعنی جناب مرتضوی و حضرات یحسانین بنویس و حضرت علی بن الحسین معاد الله ذکر کرد

و خندان در عین فوج کشته و مخالف از جناب سید الشهدا بقابل بر شقی و آراستگی کاغذ و قلم با نام
 حسین العابدین ثانی اوم صفی علیہ السلام صد و ریافت بقی بلید شقی جنانہ علی علی
 عبداللہ ابن سبا یهودی و محدث رمی و محو و طعن بر اصول خود آن بزرگوار را در دائرہ ایمان داخل
 میکشند با یکدیگر یگان که حراقت و تکلم و مجادله و مبارزه را با نام زمان کریم کردند و در غلوت و غلوت
 چوب گفتند که اسے برا در زاده برادر و برادر سے من بزرگ کہ ہر اہل دین بزرگوار بودم و در حب و در تفت
 حشر و مگذاشتم و ہمینہ ذیہ دشان ایتہم زوم و مہر کہ با آراشتم و دعوی امامت فرستادن مجاہد
 با شتم و امام نشوم و تو چہ پیار سے از اسوہ و در امامت گمنی با وجود من امام باشی پس انیدہ و ہد
 بود کہ در دل خود داشت و حضرت حسن مجتبیٰ از غایت فرست با اعجاز خود با دایت اولے یافت
 ہوا و اخصو با استماع و معیت و خیر و ذوق و فات خود و باخت و صد و اذہ فرمود کہ ما و ہ
 کہ موجب کفہ و فدا دہت در تو می یایم و بقتل اسے من شہد یاب اسے ہر تو خوف میکنی
 و اسے الکلمہ با سخا و ہمن اسے عبداللہ بن علی علیہ السلام اللہ تعالیٰ
 قال یا قیصر النقطہ بل ترے من و را اباب و بناسن غیر آل محمد علیہ السلام قتال شد و رسول اللہ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اسے علی فانیہ قلا و نلت علیہ قال بل حدث الانبیا و نلت
 حبیب ابامحمد فلی علی شمس غفہ فامضوہ و نہج معنی بعد و قلا فام ہن و ہر سلم فقال لہ الحسن
 علی اجلس فانہ لیس شاک فیہ من ان یسمع کلامہ یحییٰ بر الاموات و یموت بر الایساک و کوثر
 او علیہ السلام و معراج اللہ سے فان خود اللہ را و بعدہ انھوں من بعضا علی ان اللہ تبارک
 و تعالیٰ جعل و لدایا ہر علیہ السلام المر و فضل بعضہم علی بعض دانستے داود و علیہ السلام
 یسور او قد صلت با ستا و ہر علیہ السلام با محمد بن علی ابی اٹاف علیک اللہ و ابیہا
 و صف اللہ و الکفرین فقال لہ غیر و جل گفت کہ انا کما عین عند انفسی ہم من بعد اللہ
 لہم الحق و لم یعمل اللہ و جل للشیطان علیک سلطانا با محمد بن علی الاخیر کہ با سمعت من ابیک
 فیک قال علی قال سمعت اباب علیہ السلام تقول یوم البقرہ من احب ان یرسل فی الدنیا و الاخرہ
 علیہ محمد و لدے اسے مقام اہی جہد بطور دلیکن این مادہ کہ بظاہر و باطن تعلق داشت
 ہر باب امام حسین بہ مختلف بود کہ کوثر چنانچہ درین کتاب بار بار دانستی و در بارہ شہدائے جناب
 کوثر و دلا و طبعہ او بود با نگار کہ فریدے بر آن تصور بنا شد و از ایک دہاے سنگین بر آن رفیق گرد
 اگر کتاب استماع آن داری باید کہ بشنیدن تعہد بردایت جناب عہد الامیرین روستے توجہ باز آری کہ درین
 نیز و یکی تما مشن دیدے و مغموش فیدے روستے با ستا و ہر حقیقت انیس کہ اگر ہر مسود
 آن روزی حال امام موصوف بقدر دلا و محبا و حسین بمعقلے و آن نہا لایک و نہا لایک نہا لایک

نائب گشته و بار نقای خود رکوه رفیع است اقامت گردید و در وقت صبح و ظهر و شب و در هر وقت
 را امام دادند کسی دیگر پیش صلوات بر ائمه و صلوات بر ائمه است ایوب که دست که در این حین
 و امام منتظر قرار داد و اثنا عشر چون دیدند که امام بیست و نه است در باره فرزند خاتون گرس گاسه
 او یسعه و چهار روزی بهشت نگری را در عقب آن بزرگ نمود و بجهت افرات ستمی و دروغ می شنود
 و نیز از طرفداران او اسحاقیه اند که در امامستان امامین بر زبان میارند و او را وحی حضرت
 علی پذیرند و سلسله امامت را با او دوش میرسانند و اتباع کیشان بگی انگار از امامت مسئین دارند
 و نیز در وقت محرم و صوفی با امامت کسی متقدیمی باشند زیرا که حسن و نجیب بجهت خلع خلافت و
 و صلیح و معاویه لایق امامت نامند و امام حسین و از جهت اطاعتش اگر چه عقب است و معاویه و معاویه
 از استحقاق برافتاد پس تا به امامت امام زین العابدین و شهادت محمد و سید و فرزندان اگر چه نزاع
 محمد علی بن موسی را اصلی باشد ولیکن گواهی که بر ائمه جاسه که باشد و بیارند و در وقت تعیین جانشین
 که در و لایق علمای اهل سنت خواهد متقدیم و خواهد شایسته این چنانچه امام ایشان بر وجهی است و
 ایشان و معاویه و متقدمان در سبب قبول ایشان از قواعد علوم و مسلمات است بلکه این
 اعتبار است که از اندیشه حق عدول کردند و محیب از هر امر اصل محیب و در اعتقاد و سبب
 اینست که لا شیهه فی حق الله و ربه و لا یجوز ان یقرض الله و ربه و لا یقرض الله و ربه و لا یقرض الله و ربه
 منظره و از طریق عدول محمول تصور و تصدیق نمی آید و میگوید تا شهادت از امام حق افتاد و بکتمان
 میرانند و سبب اولی است و استحقاق تا این که بواسطه جهل و نادان و در فقر و غنی و وقت خطاب و از
 حق افتاد و اکنون بر هیچ وجه متقدم و متکلمن امایه این خدیجه سلطان شد که خدیجه لا شیهه فی حق
 الله و ربه و لا یجوز ان یقرض الله و ربه و لا یقرض الله و ربه و لا یقرض الله و ربه و لا یقرض الله و ربه
 بجواب کلامش زندگانی خود را ضایع میکنند و این امر خود خدای تعالی در حق تعالی است
 که چون محیب و در زمان تحصیل کتب و رسم که بینه از آن خود است علمای امایه اتفاق اختیار و
 کردند و باین آیه شریف شروع کردند که خودی بلکه عادت گرفتند و در مجلس مطارد مذبح میکنند
 و با اهل حق بی احترامی می نمودند و اصول و دین بخت و خود را از راجحت و عداوت الهی خواندند و
 بواسطه قیاس خود و مشیبتانند و میگویند که حضرت امیر و فخر و عوی مشرب و اولاد و اولاد
 ایشان در برابر و از آن زمانه و سنیان اصحاب کاملین خود را منع کرده اند و از هر مایه از هر مایه
 خود را بپشت انداخته و این و از حدیثین ایشان سر بردارند و در سنن طایفه و تحقیق و از راست
 و از کلامی که با جاسه رسانید که هر که بر او پیش کردن را بر آنست و از حق متهم را چون گویان کرد
 و دیده خود را بپشت پاسبان خالفت و در وقت تو گوشت که گزراهی بود و در کاسه سرش سر و در وقت

جناب ابیرضی القدره و دیگر بنی ماشم که مورد لعن و قتال است و این امر موافق است بر تفصیل
حالات ایشان بالاجماع و الانفراد و بیان اختلاف در آن از اصول اهل عناد و تعلقات آن
و لیکن بملکیانیش بر طبق تقریرات قاضی رطل بوق و غیره آنکه بزرگان مذکور مختصاً باین حضرات
المرخصین امام حسین علیه السلام که شب و روز صحبت آنجناب و شمع آن عالی قیام مشرف بود و اطلاع
کامل داشتند و بسیاری از قوانین دینی و دبر و مسائل اکثر ایشان متراپاقت و نور حاصل است
در کتاب الله و احادیث نبوی شریف نزول و صدور یافته پس ایشان بگوش خود شنیدند و
بچشم دیدند استحقاق حاصله و اینهمه قاطعاً از فاقته آنجناب دل درمیداند لاجرم ایشان معاذ الله
مانند آن اصحاب باشند که ملازم حضرت شب و روز بودند و احادیث نبوی را در دست او
بفصل میگردیدند و بلا واسطه گوش کرد و چنانچه قاضی در تعریف خویش بر احادیث از آنکه
حضرات امیر بک فرمودند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم همه اصحاب راه اوست پیش گرفته
و الا فلان و فلان این تقریرات معلوم می آید که در بلای این ردت اجله اصحاب گرفتار شدند بنی بانی
که اهل قرابت و قربت بودند و در ایشان سخن نیست و در آن اصحاب که حضرت در و در مانده و ملازم
صحبت بودند بحدیث آنکه ایشان مخصوص حلیه در باب خلافت و تفرقه و بلا و اسطه می شنیدند چون
آن عمل نکردند بلکه دم استقلال و استمداد و زنده روت را بر ایشان اطلاق نمود و در چند آنچه
بر آن وارد میشد و بظاهر است که قاضی در مجالس مانند و چشم از کتب خویش پوشیده و جایگاه عکاس
نقد پیش آنمردم را از آنجا که شرف و کرامت از فریفت زکوة و تحریک و تخیل مالک بن نویره و غیره را بپوشان
و در روت بری است نمای چنانچه از مصاب و او هم ظاهر است حال آنکه ایشان که شمه غنیه را البته چشم خود
دیدند بودند که مقادیر حضرت پیام شریف را بهر کس از نزدیک و دور رسانیدند که هر کس
شوند و تخلف نکنند و از اینجا است که درین سفر نوبت همراهیان از اهل بلاد و بلادی بعد
و پنجاه و بیست هزار نوبت رسید پس بعد از عقل است که چنین مومن پاک ازین سفر تخلف کرد
باشد و بر حسب محال این قصه را که از حد تو اتر در گذر شده بود و بالیقین نشنیده و باس معذرا
این که مذکور شده که صدقات بخدمت خلیفه برحق رسانید پس بوجوهال تقصود و رعایت و بحد
مذهب رفص خبث الباطن و هیوای شکی بر بیان قاضی حاصل شد که این طعن زان شیوه بجز
رسید که ملازمین صحبت مبارک همه مرتد شدند و خوشحال گشتند که از آنجناب دور ماندند و قعدا
سبلاست بر و در و در ایفات بنده حال بر همه قبولین مسلمة فیکان بیکان بر اصول بن سب
خفاست عیان شده و طشت از بام افتاده و در مجله اول هم ازین نوع تحقیق و انرا هم پیش از
در گذر شده و بسیاری از بنی ماشم شامل شده حاجت اعاده آن مغفیلین براس خطاب معارف است

پس شناخت این مذهب و وبالاشد که بر اصولش اهل قنات و اهل صحبت بود و از نزدیک و دور و بسبب
 ترجمه کمالین چنین است و فیض آنحضرت اگر باشد مخصوص همین فرقه متاخرین است که صاحب الامر از اتفاق شایسته
 بنیت گیر سر رو پوشیدند و ایشان حضرت پیغمبر را چشیدند و دیده و توفیق از خوان الوان صحبت نجیبه اند و دیگر
 خاصه غلامی حضرت عباس رضی الله عنه که با یقین بخوردند و دلا و توانش که نسب و تبار است در بار
 لاریمن رسول مختار از مهاجرین و اصحاب میر و بند و بر سر خویش خس و خاشاک میسیر کردند و از سید
 کوبه نشور رستم در ماه محرم می انگیزند تا عوام را بدارم و دانه بگیسرند که هر چند صدراول شیعه چنان
 بودند که مراتب معانداری امام حسین عکما پیغمبری جای آوردند لیکن اولادشان مثل شان نیستند و هرگاه
 شنیده باشی که چاه کنده را چاه در پیش و اول خویش بداران در پیش لاجرم ضرر و فراق که از این پس
 و دیگر زرگان را از اهل قنات و صحبت سلطان که بلا مصداق آیت و عید قرآن است **اِنَّ اَبْنَاءَ اَمْسَاقٍ کَفَرُوا**
کَفَرُوا کَفْرًا کَبِیْرًا اَدَّوْا کُفْرًا اَدَّوْا کُفْرًا که اولاد تصدیق حضرت رسالت طیب قلوب نمودند
 بکاسه لیسی خلفا و جاهد و جلال شان مائل شدند باز چون دیدند که خلافت بطرف جناب مرتضوی
 متوجه شدند لغوه فرمودند و از دزدان تاراج این سبب را بیدار و وقت حشری که فرزند زنی سار
 و تار با اهل شام در پیش شان از لشکر انجناب بگریختند تا بسبب خلع خلافت خجسته نمودن همان که بلا شام
 و انتهای کفر و شقاوت بلاد اسطرا از ریحان رسول تقیین یعنی امام حسین عکما خلف نمودند و دیگر
 محمد ابن حنیف از همه گویند و سابق بود و بعد از آنکه برادر امام حسین بود و در کسبیت نیریدی نمودند و بداران که
 و اسپه از مدینه منوره تا بشام نیرد و شام نیرد و شام نیرد و شام نیرد و شام نیرد و شام نیرد و شام نیرد
 کما فی بحار و عینیه آن عهد که در این خصوص و در گذشته که تفصیل آن خلیفه مستعین است اگر چه در اصول
 شیعه بین است و هم ویت شهید که بلا تفصیل کردند و بداران با بنهار و لا تعد و لا تحسب از احسان نیریدی
 بارها دانستی شمول بودند بخلاف عبد الله بن عمر رضی الله عنه که بر نیریدی و در حوض خیر شهادت شنید
 و براسه و ملا متشخصه در حوض نمودند و در فقه نمودند و از بداران که او مصداق شمر شمس است
 از برون طعنه زنی بر باریزیده و در و رونت تنگ میداد و نیریدی و از عجایب آنکه در کافی آیت که مذکور
 که حرف شمر در بیان ارباب و کفر و دزدان و فریاد آن چار بار در آن واقع شده بر خلفای راشدین
 قائلین کفر و مشرکین که همراه شان ارکان اربعه جهاد می کردند چنانکه از کاسه دریا خفته
 و نبض حضرت امه کمال تقوی و عدالت شان با استدلال معلوم کردی و میخواهند که بطریق
 گردانند آن لعمریه ذالک بخلاف تطبیقی این مقام بر اشخاص مذکورین که لغو آن از اصول
 شیعه مثل آفتاب را بوالهوس است با اجماع از جهت غضب و دلا و این طالع که با اهل میت
 عظم و اصحاب کرام از حسد و رگدشته سخن بطول می آید و شد و نیز مسلم جولان می کند

بر جلال او از توفیق در میدان جمعیت تشیع باز داشته نبیل کلام قاضی آصفیائینش می پردازم
 تا کسی را توهم نشود که در اینجا محض تیر زبانی و بالا خواندن و الا دیدیمت عجیب عجیب گشتن
 و کلامیست آیت مذکور بر این عباس و محمد بن حنفیه و اشائش منطبق شد تعالی القاضی فی مصالحه
 عجیب اعانها و الحمد لله الشرائع فی فوائده **اقول فیہ نظر** اما اولاً فلان قولی که کمتر
 خیر الله لایا شایسته مذکره الکشی لان المراد الکشی من الصحابة میمانند عداوی القریب من اصحاب
 ابی صلی الله علیه وسلم و من ادما ذکره من مشاییر الصحابة المراد من علی ملازمه القریب صلی الله علیه
 و اله المستحبین للنفس الجلیه فی شان امیر المؤمنین علیه السلام لاجمع الصحابه من اکابرهم و اصنافهم
 و نه مذکور که لایا و غایله و واسطیون صلوات الله علیه و من کان منهم من نبی ما شتم و ما یلعنهم و ما یلعنهم
 مع الظهور ان الکشی لم یقتض ان شایر و چه بقیه الطائفة الکثیرة التي لم یکنوا من مشاییر الصحابة معین
 منصوص سالیمن عن ربه الامیر المؤمنین و ان دخلوا تحت تاجه المیزان لایستجاب الامیر علیه السلام و دید
 شایر عیار است و شایر دل بخوش آمد که محضش دو امر است یکی آنکه در حدیث محمد بن عبد الرحمن گفته
 که هر صاحب در صورت و در اندوخته بعد سابق را دوست دادند و اهل عبادت و تقوی ایشان پند
 بسیار است از اصناف اصحاب که نفس جلی را شنیده بودند و دوستی داشتند و آنکه با بعضی خلفا
 و استیفا رواد و او که داشتند که ایشان مستحق خلافت اند بعد ازین و ربط نجات یافتند
 پیروی و جناب امیر رضی الله عنین شود و در وجه و خوش و در بیان حقیقت چند امر است
 بر اساطینان ناظرین و صاحبین برین بیان گفتار ده می شود که محققان مذکره رخصه چون دیده اند
 اصول خود و اصحاب سید المرسلین و پیغمبر سلمان و ابو ذر و مقداد و دیگران و دیگران و در کتب معتدله
 شریع و غیره این همه است که را دی با نام صادق گفت که عمار را چه از فکر فرمودی از شایر نمود
 که در آن تنه یاد و در آمد اگر کسی را سخنو است که بر طریقت دیدم ثابت قدم مرا سخ و دم بود و غیر از مقدار
 کسی را نتوانی یافت این حدیث و اشائش در کتب رخصه چاپچریبند گان تا ایضا یافت فقر محقق نیست
 بلکه لا شبهه بان قاضی ظالم بوق دلائل دارد که در استثنای غیر مقصود است یعنی اخراج آن و اگر
 مستلزم قبول ازین در همین ورق دانسته که آن صحابی بر تغییر کلمات امامیه که بود و شرف حضور و انعام
 و رخصه امیر زمانه یا این امر عظیم را بتواضع بید قاضی چون دیده که بعد از قول باز آمد و صاحب
 چنانچه از اصول و مخرج که ما خود از قرآن مجید و حدیث شریف دست درنا فیلین اصول و مخرج
 ازین مردم انداخته می نماید این تا ویلات را مخرج کرد و فریب و جلی سازی آغاز نمود و وینست
 در اکل مخرج موسی اما بقایه یعنی ما شتم بر طور سابق پس مر اجلا ایشان ابن عباس سلطان المؤمنین
 است که از جناب امیر المؤمنین ماند او در اهل بیت کسی نبود و او منافق و صاحب ریاء و سوء نیت است

حقوق مسلمین و مخالفان امام المومنین برآمد که معرفت سابقا و الان حال پدر بزرگوارش که بر اینست
 بقای عمده تقاضای چاه زعفران در عقب است اما کلمه موم طریدار قاری و شکر خدا و کثافتی تقاضای سهم
 طاهر و با هر پس از زوسای بنی هاشم شاید حضرت عقیل را که برادر بزرگ جناب میر المومنین بودند و در
 رفاقت معاویه بن ابی سفیان بسیار جنبی خوامید نکر که مطلقا شکستنی بلکه در دهنده حال بمقدار
 مذکور و چنانکه حضرت امیر بر اصول دشمنان اهل بیت ایشتر نگاه نمیکردند که فانی مصائب تقاضای ایشاد
 و طهر من الشمس و درین مقام از انتقال کشمیری بتبلیدی علمای رفته متعلق بمباحث فطریه و تفسیری
 آنچه بوجود آمده و لایق آن بود که در رساله منفرده و مرجع شود و ششم گردانیده است که چنین خواستار
 از علمای طلبه صادر نگردد و ولیکن چه توان که کلام بطول خواهد انجامید و فضل جلد بنی هاشم را باقیست
 بدست خود کوشیدن و در نهانی گفتن که اینها همه نام دارند و نگارند و عاری که بجز و گرفتار و انکار
 با علوف متفرق شدند و نزدیک خواستند که بر طایفه میکنند برای نماز حجاب اند اگر از تو انجم نشود و نیز
 و تا پاینده اری که گریزد کاش حضرت امیر شکر خود را که ملک شاکس السلح بودند و بغیر و بیمنو و چنان
 امام علی عقی فوج خود بر تنه کل علی الشطوط فرمود تا معلوم شد که زمین و آسمان را پر کرد و فضا
 کا لغت علیه من الموت چون او فو و در سوار سلح را بر آن جناب ظاهر گردانید تا امام مرقوب شود
 و از اراده شروج باز ماند که اسفند الترحیم بمر ارج که در مصورت خون اعاف هم نمید بخیت و مجاب
 خطیب باقی نمی ماند بلکه حضرت عباس با رفت بر فاروقی نمایی و که ترا با مالک محمد دس و مقبول
 و صفات کردم و گردن بر ریاست تو بطرفه العین فانی می شد و نتیجه تقاضای زعفران هر طلال میشد
 یا کجسب و بد از حضرت عباس و فرزند او کسی نماد که آن بزرگ که بر فاقه امیر شام بود
 و بعد از آن جادای اجل را بیک و سحر یک گفت که اسفند جمع الجحیرین و مطلع التیرین و منقول
 جناب مرقبوسه بقی سلطان المفسرین درین کتاب و تفسیر اهل بیت موجود و دلیل بر کوسا
 پرستی او یعنی اطاعت خلفا و پیروی پدر بزرگوارش نیست بر همین مذہب جان بجان افیرین
 سیر و چنانکه فرار از فتنه کسی نگذشتند باشد که مذہب باین خاکی فرودان بزرگ در این
 باب توجه نماید بود اگر باشد بر هر فریاد و ازین بیان جوید باشد که قاضی را خیر شعبه و اگر
 و گماندازست و پیوندن طاسمات پیوسته منظر نیست تا عوام بدانند که بمنور او در صدد
 و الزام و عجب فرزانند و دم شریفی رحمة الله علیه امیر و دوازده عو خود و دنبالش میگردد
 بلکه نوید نظر گوشش شش میسر رساند حال آنکه تراقتش از انفا و معانی عیان است و از اراده او بر هر
 مذہب را بیم غلبه محتاج بر بیان کما اشترنا پس با ضرورت یاد باید کرد که من یصلح الظهار
 فاند الله بعد از این اهل جسد و الزام را درین معنی قیل و قال و جنگ و جدال یا

۲۹۳
 قتل او در قریه قریه در وقت فی اعنا قسم کما نطق به الكتاب و اسند اے آخوہ حق و قتل
 ہر گاہ بیزعفران زار و غیرہ شہر زبیر و روایت کشی و غیرہ را و در بدو موت صاحب فاضل
 متوجہ شوق خواہے دانست کہ تکیل و طویل مقامات ہیں را بہ مفتوح نمودہ کہ اصحاب کرام کچھ
 از اخلاق کریمہ نسبت بجناب رسالت و اہل بیت داشتند لب از وفات شریف از بار
 اخلاق سینہ بدیل کردند و از دائرہ عمر و میثاق سابق بدر آمدند حاجتہ بدان نیست کہ در
 زنجی التیہ دست بند کشش زیادہ تر راہ تکوین کشیم و خارج از زمینہ انچه در شرح کتاب
 گفتہ غنقہ یب بطور اختصار خواہے دانست انشاء اللہ تعالیٰ کہ بر اصول شیعہ زیادہ تر گوی
 بلکہ انتشارش نہ در دست چون انقیاد از مسد شد کہ مراد از ارتداد و روت شرع نیست یعنی
 طردان کفر علی الامان پس از تقلیدین قاضی باید پرسید کہ آیا کشی ازین قاعدہ مندرجہ
 مذہب امامیہ کہ در اصول ما بھی مفصل است و در کتابہ کلینیہ ہم مذکور کہ در آن بابے
 منعت است با ما و حدیث صدیقین مجلس نزول کتاب فہم متمثل بر دوادہ ہمچنین است کہ
 ہزاران فرشتہ ہر اچہ جبیل علیہ السلام بودند و طرقات آفت جو از ایشان بہ وقوع آمد تا
 انکہ در مضبوطی غیر از حضرت منی و جناب وصی کہستہ ہائے مساند و بعد از جوشش خورشید
 و اتمر بقیاد آل عبا را خواندند و از یکایک کان فارغ حطے نوبت بند و مہر بر آن کنایند
 کہ اگرچہ کعبہ را منہدم کنند نباید ان گفتن و دوم نزول انتمی مختصرا و لعلک موقوفہ بفضلانی
 المجلد الاول و کتب اصول از اولین و آخرین روضۃ شمس سلیم و حق یقین بر آن گواہ است
 کہ بعد از وفات شریف جناب سیدہ زہرا و دل دل بجزین سوار گردانیدہ تہامی اولاد و جوش
 حتی کائنات شہر فوارہ بر اسے انظار یکسی و فوج کشی بہت کا زار با امام المہاجرین و الانصار
 و برادر گردیدند چون ظلم سکند فک کہ پیو و بودند گویش حتی بیزش رسیدہ تا باز ارتقا
 خویش بر تائب صیدین تاختند و ہر میان یک اشارہ شریف باز سرش از روش او
 برداشتند کہ حاصل فی المجلد الاول و در واقعات دیگر در دو انگشت خالیدین و دلیل
 چنان فشار سے دادند کہ جانہ خود را ملیح کرد و قریب بود کہ سی امام المظہرین بحسن شود دنیا
 و ریحی یقین بہت و روزیکہ ارادہ تہشش و کما عرفت قبضہ و الفاتح حکم گرفتند
 انے اعلیٰ و از حجاب روایت حدودی ظاہر تر شد کہ قبر جناب زہرا معین بودند بطور فخر و شہرت
 روز کہ فاروق البیرون شہر دیدند و خبر سماع شریف رسیدہ بود کہ یومینین پاک را بدیگوبد
 جناب اسر علیہ السلام کمان بے تیر اثر دہا ساختند کہ فاروق خبر یا امام حسن اورنگ
 گفت کہ انے کفایت المومنین امامین امور خصوص شہر یا درسی ہیو و از ہدم کعبہ و تبریق

توان بر آنکه اولاً خود سخن می آفریند چارم آنکه با اتفاق محققین طرغین و اقتضای وراثت و نقل کتاب
 مستطاب ابو بکر رفیق و یار غار بود دعوی اذیت حضرت از قرب اشناش آفتاب راجع مظلمانی دانستن
 است و امام حسین بیکه مهمل لب مبارک نتواند کشود و امام باقر پیاده گوی نتواند فرموده بلکه سخن نکیه
 فتنه دار مجید شش امام صادق بود و ولد فی ابو بکر گزین فکین که از افتاد امتد در تقاسیم بر می آمد
 که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق را بر گزید و شتر و صحبت نیست بقدر موعده و تقوی لافضین
 فی سفرک من لاری لک من الفضل علیه چه جای آنکه من تقالی فرما ید یا ایها اللہی جاهد الکفار
 و المنا و یقین و لفظک کلهم فکین که علمای رفسه و منصفین و عا و یس شیعیان نوع آیات انهم
 استدل فرمایند که حضرت ایشان را با عیانم می شناخت و از کتب فقیر انهم ظاهر است که حضرت او را
 درین سفر مختار فرمود و اختیار هم نمود و او همه صحوبات را عین راحت دانست و طالب ثواب شد چنانچه درین
 واقعه با شیعه امام حسین از حدیث خود رسول الثقلین روایت فرمود که آنجناب اصحاب ثلثه را چنان در بهشت
 و منترت غنایت فرموده که این هر سه را گوش و چشم و قلب خود قرار داده بود و کما عرفت و البته از قرب
 چنین صاحبین مردم در زندگی و موت نویسنده می باشند و از اینجا بر وایت حسین اعجازت شریف برای هر یکی از
 خلفای راشدین حاصل شد پس لفظ تنگ حرمت و ناموس اگر بگویند کسی از عقلا سربازان تواند آورد که البته
 هر کس بودن این اعضا نسبت بخود فروری میفهمد بلکه از کلام محبت عبدی را محال میدانند که لایحی علی من تنج
 الی السبع و پیشوایان علاوه سبب کمال حیرت است و قول امام باقر علیه السلام که کسی را در خانه خود که حضرت
 یداشت قرب او را سالانکه انیمین ظاهر آنجناب مرقضوی صادق می آید که حضرت گنجواست متیش را نزد او
 بآنکه خواست برای صدیق که اولیقل اصحابه و این وقتی توان گفت که حضرت خواست باشد صحبت او را نه و تنیک
 حضرت کرده میداشت پس فتنه کاذب اندک گویند و دست داشت قرب او را بلکه اقرار کردند بر امام حسین و افاض
 مقتضای علوم لدنیه آنجناب چنین می نمود که محمد بن جعفر را سزانش فرماید که نمیش از حسد بود و قسا و دش
 مقتضی بکومت چهار اسود شد نجاف کرد از امام حسین و زیارت نیرید رفت برای ثواب مزید زیرا که چون او
 گفت که هزاران درانهم و نانی برای تو مهیا دارم فرمود برای تقصیل نیانده اقمعین المطلبون غیر آنکه مال
 سواری برای فوج کشی و نگاهداری قبل ازین بالا جمال عیان شد پس توان گفت که این روایت اگر صحیح باشد
 تقلید جناب سید خود بود مگر فرق نیست که معرفت که آن خلاف فارغی ننگور و روحی و این تجرید
 سواری در از گوش مایه و ترا فراموش و اگر عقل رساداری بر ملاحظه این وجهه روی الکفاری
 و خود را متوجه روایات مقرران ساز می نمود و الله من مکالمهم و اگر شقاق بهارات قاضی رطل یوق با
 که در صاعقه فترت محقق گرفتار شد و انواع عفو بخش را شرح کرد و ان مستحق می پذیرد پس نمونده اند
 هم گوش دل شنو و خامه آیت ندرع انبا کلامات مکین روی ان فی بعض السوات الفدیکم قد نزلت

صاحب عقده من السما علی قریب من ضربک البی صلی الله علیه و آله وسلم من شدت بعض تلك الارض المقدسه هذا
و نحن نعلم بالبدیهه ان هذه الصاعقه انما نزلت لاحراق الشیخین و اختارهما من البین جزاء عما فعلاهما من الظلم
و الشین و طبیعیه الحیث طبیعاهما عن سخته بنی الثقفلین و اما ثانیاً فلان احتمال قتل علی صلوات الله علیه الی
جوار البی صلی الله علیه و سلم مدفوع بان نبش قبور المسلمین یا الایمة الطاهیرین غیر جائز فی الشرعیه المظهره
فلما نیاتی للملک النقال الاقام بنقل علی علیه السلام و لا احد من المسلمین انما نیاتی له ذلک فی الکفا و الفجار
الذین لا حرمه لا جسد هما فی شرع السید الخیر فخرج عن جوار الارباب لئلا یسألوا باستماعه فیهم ثم یتم فیهم التنبؤ
اکثر یعنی در سلسله ای قدیم قریب فخرج مقدس بنی کریم صاعقه چنان شدت افتاد که قطعه زینی را اذان مثل
نذیریت و ماگرده شیعیه بالبدیهه یقین کردیم که برای سوختن اجساد و یخن و اخراج ایشان از قریب سرور
عالمیان این آفت واقع شد چونکه ظلم بسیار کردند پس ساحت قبرش را از زخمت طینت این هر دو پاک
ساختند تا ذره از جثات و ران ضریح منور باقی نماند و اثری را ازان نامی نباشد چنانچه از عبارات
مصائب قاضی ظاهر و ما بر شریکیم انکه احتمال مزار خودم شد یعنی که بر حدیث ملک نقال نقل حقیقه چنانچه
لازم می آید بسوی جوار رسول مقبول جوالش انکه کندین قبر مسلمین در شریعت مطهره درست نیست
قبور حضرت ایدم طاهیرین پس فرشته نقال را از الکتاب آن حاصل نباشد علی نقل اجساد و کفار فجا حاصل است
که حرمی ندارند و در شریعت از حدیث بیرون کرده میشوند از قریب ایدم طاهیرین بزرگان از قریب ایشان
و بر قبور پریشان نشوند اتمی حاصل قول القاضی مختصر آئیده در یتقام طبعیت خویش را از نوران و او هم قلم را
از جویان که داد و دشنامهای سخت است بر عبادت شیعیه باز داشته باین حرفی چند قناعت میکنم که البته عاقلان
اختارات ایدم که بر طوابع المومنین بودند و اهلین عند قبر نیک محمد صلی الله علیه و سلم مستقر و قرار اوردان
ناشور است و وقت ازان قرارش محوله قبول شده باشد پس این استقرار و قرار ایدم شیعیه بیان فرمایند
که چگونه بود معذرت که از تحقیقات تجلی عیان است که چون حضرت مستدعی بود برای دیدن عذاب
شیخین بنما و الله دعای رسول خدا قبول شد تا چشم مبارک خنک گشته باشد پس تناقض لازم آمد که
کما لا یخفی سبحان الله قاضی میگوید که شیخین در خطبه مقدس نیستند تا ما غش را غش نشود و معلوم
و غیر او محضو شان قائل اند تا قریب عین باشد فهم فی کل تیه سیون و فی الجبل و السهل تمیجی و
رطل بونی را یاد نمایند که نقل تحت بلقیس رضی الله عنها و کتب او چگونه بود و نقل و مراد من از کتب
نصوص امام جعفر است که ما مور با حکام نفس الامر بودند و عاقلان و عاقلان حکم بدان کردند و محضو
انکه هر چند تحت را که مکمل از جواب و النفس یا بود کمال حر است نگاهداشتند لیکن ملاک حکم الهی و ملی ارض
پیش حضرت سلیمان نماند و سرعت و عجلت ملاک توفیق الهی و در عقل هر کسی از مسلمین تواند آمد که چون
علاقه را که برادران و دیگر حضرت یوسف است بودند وقت انداختن آنجناب در چاه قطع نمودند حضرت جبرئیل

از مقام خود بکمال ایزدی چنان بجلالت در رسید که حضرت یحیی علیه السلام را بر سطح ماه و از گزند سقنه محفوظ داشت و از انجا که
 این امور بجز عادت و تلموز اعیان که است و کسی از ما انکارش نتواند کرد و شیعہ نیز اگر انصاف را استوار
 نمایند پس نقل جناب امیر بکثیره مقدس بنوی صلی الله علیه و آله محتاج بکندن قبر رشتند و ظهور آن بر دامن شری
 لازم نماید که رطل یوق برای رود سخن مرزا محمد دم شریفی بیخ و تابا دارد و علی ارض و قدرت ایزدی را حقیقت
 و کار میکند پس جناب مقدس امیر از جناب مراد بنوی تا حضرت امام حسن عسکری در مقبره شریف خواهند بود
 لازم قبل ازین شیخین حفظ بنمایند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودند اکنون هم بپلوی جمیع امیر هم شدند و معلوم
 نور علی نور گردیدند گویند در ایام محمد شریف مجلس غزاسیاد شد و منبر خود را که در مثنی خوانان همه می شنیدند شیخ
 علی و خادم و اولیا نواب آصف الله و له قدس و دیگر مقامی درگاه فدا می شد چنانکه اشاره کردم آورده اند
 که چون بر ابل شمری شکست افتاد و لشکر مخالفت از هر طرف برای نیب و غارت هجوم آوردند و فوج شدند که
 عمارات مقابل بزرگان منهدم کنند و سنگ تراشان و دیگر عاملین از مزدوران اختر که زدند و تپیدند و نقالی
 گفت چرا درین میکشید اگر این بزرگان درین زمین می بودند بهمت ایشان مستعد بود که مخالفین مظهر و منصور
 شوند و مقابل را منهدم گردانند آن بزرگان بجرم شریف بنوی منتقل شدند و کسی از ایشان باقی نماند
 پس چون بر حدیث ملائکه نقل علمای شیعه تشبیه کنند البته این امور را ترجیح بیک اعتقاد کرده باشند که
 اشتهار و العجب که نقل نقل دلالت میکند بر احضار نیکان و اخراج بدان و قاضی تخصیص نمود و نقالین را بجز
 و در حقیقت دلیل بنیاد و پیرایه است که ناظرین نه اخراج را می بینند و نه او خال را و درین تخصیص لازم
 آمد محمد بنی امیر از آنچه تمنا میکرد و کوفی نزدیک و لیا علی البطلان مع قطع النظر عن التناقض کما سبق
 و در نیار بیان روایات که متفقین شیعه برای اخراج شیخین رضی الله عنهما معتقد و پیرا هستند مقرر
 نباید شد و معنی این کلام مقدس نبوی مطهر نظر باید داشت که مگر قاب او را شتی کرده بودی و قتی که از
 اسماء رضی الله عنه و رقت شخصی عجلت واقع شد و من تحریرم که این شخص که هم بپلوی جناب امام رضا است
 و از روایات هنوز وجودش در قبرش واضح میشود بحکم آنکه اذانت الشیخین بلوازمه یعنی کتاب امیه
 هنوز از تیر زبانی در حق او حکم میکند و عمل بران جاری است پس ملائکه نقال آن ناحیه مقدسه را چرا
 پاک نکردند حال آنکه بر اصول شیعه ظلم او هم بر ذوات طاهره ایجری بود و هم بر سادات دیگر تا بحدی که
 ایشان را زنده دفن میکرد و لیکن از دانه شمع بر تحقیقات قاضی با پیرون نه خدا و یا پوزش
 بقدر ساعت و قبر آستان چنان زمین مقدس را جیش کرد که لازم آن هنوز بر زبان رفته جاریست و طهارت
 جسم مبارک رضوی بران غالب اند قس علیه مال فرج الله بنی صلی الله علیه و سلم چنانچه از تقریرات شیعه واضح
 است اگر انبیه الشیخین را بگردانند چنانچه واقع که بلا بلکه و زکناه قابل را غیر چنانچه در کتب ایشان مذکور
 است در عدل و داد امام محمد بنی پس سیاب قریب را چرا از نظر ساقط میکنند و نه بکامله و نه میگردانند

عنقریب می آید ان شاء الله تعالی بلیا هم هم اختیار میفرماید تا اهل شرع و داین بزرگان از روضه جانی بایر
 بستانند و انتقام کشند و غرضیکه واداین حقوق و کرامات جز از خان ارض و سموات از که توان خواست
 آنکه ظلم شنین معاذ الله جزیر یکذات نیستی حضرت مرتضوی بنو و کمایدل علیه صبح العیال تحت پر از ان واضح است
 که عدل و داد ایشان بر همه کس شمول داشت مگر بر جناب امیر و عاقل میدانند که این منی بر اوقات بلکه از
 جواب ایضاح واضح که هنوز در بر دوات الغرض محال از معاملات جناب امیر کمال صدق و صفا حاصل بود
 و گرنه واد و کالت و کفالت میان شنین و حضرت زهرارضی الله عنهم چگونه میداد و لکن ما قبل **س** که چه باجا
 بی عدد داریم که یارنا لطف بیکران دارد و الغرض در همان قبول طالمین را روضه تجویر نکردند که صاعقه
 بر این افتد مگر خطره مقدس رسید به الملسلین را از جنت قربت بیرون و درین حقیقته آتالیقی حضرت نیزاد کرده اند
 و بعضی نظم نموده و شاید که بتوفیق الهی درین اوراق بیاید و حاصلش بیان اشتیاق زیارت است اگر حضرت
 شنین را از جوار خود دور کردند که فی شمس القرون بالجمهر با بیان ایشان محکم تر از ان بی نباشد که رطل بوق
 بدین افتخار میباشند یعنی روایت صاعقه را از شورش خود که فی میدانند و اهل سنت بهین جهت صاعقه
 قمر الهی بر او را که آید ان شاء الله که **فَاَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنِ يَكُونُوا عِبَادًا لِّمَعْنَى اللَّهِ** و اندیشه نظر من **وَصَبَّحُوا بِحِجَابِ**
رَبِّ الْعَرْشِ عِصْمًا يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَاللَّهُ يَدْعُ الْأَكْبَرِينَ
 این امور اتمیق داشت بقامی منقری و در اندیشه شوری ذریب الله نوره و اهل عالم را چه خاص و چه عام
 باید که بی اندامی رطل بوق را بجانب رسول مقبول نگاه کنند که بافتاد و صاعقه بر شمره مقدس قابل
 شد نشان اند که از شمس که نوشته از کالمیه باشد یا و میتا قاضی و در برابر ایشان کرده که آئنها از غیبت
 بی و صبحی غیبتی و درین نوره اند کاش بیان میکرد رطل بوق در کس المناقین ناصب عدالت سیدین
 صلی الله علیه و سلم از کتب خویش که بعد چند سال این واقعده باله پیش آمد یعنی صاعقه تدویر و سلطنت
 کدام یکی از سلاطین مصر که منور افتاد و نام بر نقش و کتاب و راوی چیست تا هیان میشد که ان بی
 ادب کیست ازین قوم تیره باطن و کفار و فجار ما جن که این سید روی را به نیت جنت معلوم صدر گشته
 و چه او مصداق **فَقَطَّعُوا عَنِ الْكَلْبِ مَقْلًا** اگر دیده و لیکن چون مقصود او فرست بزرگ جنت رفعل که
 تمام کتب رفعل را غبال کنی کسی را از سیه کاران خواهی یافت که بقید شنین و ریاست سلاطین مقید
 کرده باشند و اینهمه قهریه بر ایجاد و حدیث تا کاران و اهل نسیب و مکار است انیکه بگوشش رسیده
 سخنی بود اتماعی و خطائی که این قوم بی حیا از ان خجل نتوانند شد و لیکن خود درین عبارت برانین
 قطعیه بقدرت از دی و تاسید الهی بدانان قائم است که رگمای اعتناق این طائفه فاحشه خصوصاً
 رطل بوق عوج بن عوج را می شکنند و بیخ و بنیادند و درین این معارین می کنند زیرا که از عبارت
 مصائب ثالث یا خیر قد و اهل شمر این قدر مثل بدی نرود شیعہ قطعاً ثابت شده که از خشت این هر چه

بزرگ معاذ الله بلای مذکور و جمع یافته اکنون امری که جمع علیه باشد و کسی از فریقین سر خود از آن متابعت
 و نیز نه برای قرار از آن نیاید و دل و جگر این قوم مورد لوم را میسود و آتش جهنم بخیر من ایشان نیز
 بایشان که خلافت صدری اگر متصل وفات سید عالم و غیر جمیع بنی آدم بوقوع پیوسته دو سال و پند ماه بوده
 و مدت خلافت فاروق اعظم پده سال کشیده پس تا زمان ممدان مقام مقدس بر خیال این و جمال ناپاک
 مانند از خبث طینت صدری معاذ الله چنانچه در عبارت مذکور خود شش تصریح کرده و تا مدتی دیگر بعد شهادت
 او دفن فاروقی زیاده تر طوط مانند بالیقین تا او را مانند او خلافتنا لبطون و تخمین فانی و البر خیر علی من
 یمرن من بقوا تکذ او کذا و بعد اب الاخره باشد و البقی و هر که در آناده حضرت امام جعفر لدنی در حدیث کافی
 عذر نماید مقصود اصلی رخصه که بالذات دشمنی با جناب رسالت ثاب است حاصل میشود زیرا که سببست از
 بالا رفتن بر سقفت سجد شریف و وقت ترمیش آن بود که بعد از اشراف حضرت را با حد الامرین نخواهند دید یا
 نماز یا توجه بعضی از وای و از جمیع البحرین عیال شد که حال بموثنی بر سرخ مانند اهل دنیا است از باطل و مشا
 و ملائیس و زیارت حضرت بطور مذکور بدولت آنکه تحت باز تو شریفین جدا شده باشد ممکن بود پس از میان
 جعفری رض عیان شد که صدر بقبر شریف رسید و مقصود رطل بوق و حقیقت همین بود اگر چه متناقض اظهار
 میکند که گزند بقبر شریفین حاصل شد و سبب الما رسیغنی لنفسه و قرنا قیاب و مال انسان و ویران
 دیگر آنکه این خبیث متقدم است و اعتراف دارد بلکه نقالین و عده شان با طار رش همین است که خبیث را
 از قرب مزار ابرار دور کنند و آن آنگه مقدس را از الواث پاک سازند تا آکا بروین از رفیع و شریف شان
 ازین نماند یا خدا بران قادر نیست که حضرت چنانچه و عا کرده بود که عذاب شان بهر بندی آنکه صیحه میانه الله
 بشنود و ع استعد الله ما انقرو و پس برین تقدیر که در عبارتش مفصل مذهب است و از قلم او بر آمده
 بادیقت که ای مطرو و شیخین که با بودند تا صاعقه بر زمین مقدس افتاد و اساس دین و ایمان ترا بر باد داد
 که یقین کردی و بر و ان تو چه حکم کردی که از خبث شان بود که کما حضرت بی فی العبارة المذكوره و کسی از
 مجانبین هم نتواند گفت که مخیرین را از ان مکان اخراج کردند و اخراج البحر جرحال تلزم من اعتقاد
 الباطل بالایقیدر الانسان علی تغییره الا ان بعد کفیه و اگر اکنون مقصدین او قائل شوند به الجبلان تعلیم
 و تحویل ملائکه مذکور لازم می آید که شریفین تا اقامت صاعقه و بل نزل الا ان قرب من الاءالی
 بل کما قال الله تعالی و هاتوا بکم من الذین اکتبوا علیهم الخیر ما و اخذناهم بائعنا لیعلمون ان
 بی ادبی و بی اندام از علمای طائفه فاشه کسبه کما فی الترتیب الکشمیری ویدی اکنون از ان توانی کرد
 که اعدا لیک از دست اشتیاق ابرار و پیر و ان این سعاد و زمان قدیم نسبت به فرج منور مقدس گذشت
 بخت دشمنی شیخین غلط انقم بمقتضای حدیث بعضی انقم بعد آوت شان بجهت ایتما مهارفته و موخرین
 ضبط کردند و تحقیقین هم نشان دادند از ملاحظه این امور که عبارت صاحب قاضی رطل بوقی نموده است

همه نفس الامری شده تا از آن جهت حفظ و حراست من حیث العمارت هم بجای کشید که در آن گزیده و بر حق
 باشد چنان سدی نمک بر بستند که پای کوشش آنها را بر سر داشتند قال الله تعالی فَمَا أَنتَ بِمُعْجِزٍ
 أَنْ يَبْظَهَرُوا هَٰؤُلَاءِ مَا أَنتَ بِمُعْجِزٍ وَأَتَا بِكَ مَقَرَهُ شَرِيفِ الْأَمَلِ كَمَا كُنْتَ بَدْوِي الْأَنْدَامِي
 گروه شقاوت پذیرد و راحدی و منایمی نبود که یکدم بر آن تیرید که ده شود پس یکایه وین و اصحاب القدر
 اهتمام بخفا و حراست بعمل می آوردند حتی که از اصول رخصه که کتاب کفنی از آن جمله است تیران یافت که در
 آنرا یکدست سید بنوی صلی الله علیه و سلم را درست میکردند و در صعود و نزول بودند بعضی را از رخصه چنان
 در دل سوراخ یافت که همه بالا روند و مشرف بر قبر شریف شوند زینهار حضرت امام صادق علیه السلام فرمود
 که اینان بر سقفت مسجد بلند شوند و نظر کنند پس اینان را بعنوانی تسلی بخشید که نتوانستند باززدن
 و مخالفت نمودن بسبب نابینا شدن و کور طاهر هم گشتن چنانچه از عجز ترش این تخریب را هم نخواهی فهمید
 آن اینکه عده من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقي عن جعفر الثقفی السجستاني قال كنت بالمدينة وسمعت السبيعي
 شريف علي القيرقي سقط ولفعل الصعدون وتير لون ونحن جبانة فقلت لاصحابنا من منكم لم يوعد بدخل طر
 ابی عبد الله الليثي ليلة فقال مهران بن ابی انصرا وقال اسمعيل بن عمار الصيرفي انا فقلنا لها سلاه
 لنا عن الصعود ونسرف علي قبر النبي صلي الله عليه واله فلما كان من القدر يقينا ما فاجتمعنا جميعا فقال اسمعيل
 قد سألناه لکم عما ذکرتم فقال ما اوجب لاحد منكم أن یعلو فوقه ولا امتدان یرمی شینا ندیب منه بصره او یراه
 انما یصلی او یراه مع بعض ازواجی صلی الله علیه واله و مراد از بعض ازواج که رواه مبهم بودند و قلوب
 شان احوال ترا که مکرر گردانند البتة عالک صدایقه خواهد بود که این حیره خاص برای او ترتیب شد
 چنانچه دیگر حجرات برای دیگر ازواج مطهرات الطف انکه اقامت و اوامرت هم در آن شد و مزین محبت
 و انس و نجابت با عائشه چنان نیست که دشمنان دین بعضی روافض منافقین و خواج مار قین در آن مقالی
 داشته باشند تا بحدیکه از بیان شان هم اشکار است که آنجناب حجرات و دیگر جایز شده و متنی نبود مگر با قات
 و برین عقیده مقدسه چون ازواج مطهرات انجمنی را یا قند استمدعای شریف را کار بستند و هر چند بعضی
 صحابه بیکه اکثری آن بودند اختلاف که بنانه نیت را به یقین بر سر و لیکن صدیق فرموده که من شنیدم از
 حضرت ابی بنی یزید من حیث یقبض و لیکن نظر بنده در این ابتاع این سبب اخول آن بود که صدیق برای من
 و تخری و این حدیث را وضع کرد و لیکن نیازم بجهان الله می که خود این حدیث بر زبان مشکل جاری شده
 و زخم قلوب قوم صدق خذ الله هم هذا کاری شده و در حق شریف تجویز فرموده مگر بمن حیره نیت را
 پس نیز محبت و انس هر طور که باشد عیان گردید خواه بطور عشق معاذ الله چنانچه حال اهل خط و جنون بر آن
 دلالت دارد و تا بهجت نزد شوبات و علود ربای و چنانچه اهل حق بملایه قرآن شریف و حدیث حضرت شریف
 و تدریس گویند و شکر از روی درباره نثر صدیق از تحت نذر کوفه ربانی حضرت امیر معصوم علی سجای آرند چنانچه

بیانش از کافی کلینی می آید و ما قطعاً قطعه هفوات قاضی رطل بوق اندک فعل ملائکه تقال را در حدیث نقل و نحو که نقل
آن قبل ازین یا قتی در آن حصه کرده بود که چشمتان خشک را از ساختنهای مقدس طهرین جدا می کنند که در و درینجا
نص جعفری حضور بعضی از اوج مطهرات تیزتر و حضرت عیان شد پس آنچه قبل ازین گفته بودم با فاده آن امام
و انص او عیان شد که رفته اگر اندول شود در آن حالت گشت آنجناب را مثل خود ذوالسائین و ذوالوجین دانستند
که در صحیفه آنجناب چنین تلمذه بودند که علوم اهل بیت طاهرین بیان بکن و مامون باش پس مجمع جمیع آئمه
همان مقام است که صدائین و فاروق هر دو مصاحب و در سیر راه حضرت و راستی از قدیم باشند و حق مصاحب
و ندیدی آیه را امامیه تنگ میدانند فایده حق صحبت شریف که درجه درجه است حتی که در سطح قصیده حمیری که
با اعتراض متقدیم شیعه روی او وقت احتضار سایه گشته بود و قد تقریر آن اقرار العقلاء علی الغنم حمیر
فقط حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با امام رضا فرمود که سلام کن بر شاعر ندیم ما و بعد از یاد کردن قصیده
و ثوابش امام بیدار شد و هر چند حیر و در نظر تنگ طرفان تنگ باشد مگر در وسعت روایات و یقین
روشنه من ایمان کما لا یخفی عبارت حدیث جعفری بر روایت کلینی برای آن امر خاص بدین الفاظ رب
و زینت یافته عن ابی حمید المدنی علیه السلام قال ابی العباس امیر المؤمنین علیه السلام فقال یا علی ان الکتاب
قد جمعه الان یا فتوا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی قبیع المقلی و ان یا مهم رجل منم فخرج امیر المؤمنین
الی الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امامنا حیا و متنا و قال ابی ان
القبیحة التي قتیض فیها ثم قام علی الباب فصلی علیه ثم امر الناس عشرة عشرة لیلون علیه ثم خرجون
ازینجا تشیعات مناقضین اتباع این سبائی دین کجا ماند که جنازه را گذارند و تا دو سه روز بسامان
از روی نیر و اقتضای این امر لقیوای جناب اگیر بود که آخر شبید و رسوم و قن شد و با این همه اهتمام
در باره حفظ موهماست مقبره شریف که شنیدید و درین زمان هم آنچه زبانی ثقات گوش می رسید تفصیلش
از جهت مستحسن بودنش مستحسن نینماید که بزرگان اهل اسلام بلا اند ضرورت رود و بمعرض بیان
و ازینجا است که رفته را بار خیر بد و درین امر عزیزا اهتمام نکار می برند که بسیاری یافته اند که هنگام زیارت
قصه بی اندامی داشتند پس حارسان ضرب و شلاق نمودند و خیلی ذلیل ساختند و در هر وقت خیال برین
امر دارند خصوصاً وقت مغرب که با تمام تمام و کمال خرم و بهوشیاری نیروی از تصویر فارغ میشدند که اسباب
کسی از بیرون ابن سبا بودی اندرون مشکب شریف کیدی اندیشد و روی خود را وقت روشنی انتخاب
مقدس مثل رطل بوق سیاه کند یا بحد اگر به بقای آثار قدس شریف قائل اند چنانچه از افاضات ایطام
است خصوصاً از افعال امام نرگسی فقد شتر الیسا سابقاً بلوث معنوی زاید الوصف و پریشان و داعی
معاذ الله به ثبوت میرسد که بر اصول شان حرفی قبول رطل بوق دیدی و شنیدی که هنوز ناسی ندارد و چون
جناب مقم تحقیق کیست که در او شعله در کنارشان نهد و سوزای قوم با کجا چنانچه باید و بد بد

وَبَشِّرِ الصَّالِحِينَ الَّذِينَ إِذَا أُتُوا بِالْحَبَرِ قَالُوا هَذَا الَّذِي قُلْنَا لَكُمْ فَادْرَأْهُ فِي الْمَوْتِ وَكَانَ يَوْمَئِذٍ عَذَابُ الْمَكِيدِينَ
و در مقام بعثت بنده طایفه بدو بخش و خروش بود یعنی بنواستم که از کتب شده نیز مفصل ثابت
شود که همه اهل مسند یعنی اعراب نیز در نماز شریک شدند و لیکن ترسیدیم که تنگ طوفان
کتاب بنده را از جنت طولی نخواهد دید پس فقط هر دو حدیث دیگر که قریب انجیدیت در کائنات بود
قصه کردم عن ابی جعفر قال لما قبض النبی صلی الله علیه وسلم صلت علیه الملائکه و الممساجرون
و الانصار فوجا فقال و قال امیر المؤمنین سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صحنه و سلواته انما
انزلت فی هذه الاقطار علی الصلوة علی البقیض الله فی الله و ملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیکم و سلوا تسلیما و توهم نشود که ملائکه فی الجمله را باشند همچنین در معلوف
که چگونه از همه های غیر تنهایی محفل مانند جوارش از است و لایق و حفظ و هو اعلى العظمی
واضح است و هم از عجايب حضرت جبریل که گذشت و نیز از حدیث قبض هزاران ارواح در زمان واحد که گویا تمام
و تمام در دست قابض است و کیفیت ابن ناز را کلینی بدین طور آورده که بعد از تکفین در یکی خود جناب رفیق
ده کس را در حجه داخل فرمود پس امر کرد آنحضرت و بعد در یکی حضرت امیر سنان الشان است و این است
خواند ان الله و ملائکته تسلیما پس ایشان نیز می خوانند تا همه اهل مدینه و حوالی آن فارغ شدند و
از مقام هویدا شد که حکم علی مرتضی صورت نماز همین بود که ده کس می آمدند و بیرون می رفتند و انجیدیت
لیفط امام محمد باقر است لا غمد ولا غم و اول علیه شمه قدر و اتوجه ثم وقت امیر المؤمنین فی و سلیم
فقال ان الله و ملائکته الا ان یقول فی القوم کما یقول حتی صلی الله علیه و اهل المدینه و اهل العالی و هرگاه در
تسلیم یک بروایات این ضبط کرده اند و لگه کنی واضح خواهد شد که مراد از تسلیم بروی است که حضرت
او را بجای خود نشانیده و تقوی امور بدست او کرده مغفرت است و خواند این احادیث هم بسیار
است و لیکن اختصار مانع از آنست مگر این حرف ضروری باید یادداشتن که زبان درازی امامیه عذرت
اصحاب باید دید که تا مدت مذکوره نیاز به دفع نکردند کجای می کشند و العجب که حضرت عباس است عجايب
نمودند و در زیر بر جناب نیز هیچگاه گذشت بدو لغت است حضرت فرمودند و هم در اوقات دیگر بخانه اول
خویش بتوفیق نمودند و با وجود اجتماع اصحاب عجايب و غیره از دست او نماند و ثبات حواس شان نشانی نیست
کما یخفی علی الناظرین بر فرض محال حضرت شیخ در آن مقام شمرده که بزرگترین ملائکه و نتهای آرزوهای تسکین
علی الا را یک است نیستند پس همه اهتمام که حرف و کلماتش را پایایی نیست و رفقه مانند نامه اعمال خود
دفا تر اسبیه کردند و از لازم آن بسبب جنون متعرق قائل شدند برای چیست زیاده ازین چه گویم
که گویا کتاب را بنیاست آوردن است و زبان را نیز که قاذورات اند و ننگ ازین دو حرف که اتفاق
جمع رفقه برهمون آنست قیاس باید کرد که جمیع افعال ناشایسته که از غوار ج و تو اصب کوشش بر آنند

اما عرف و ذرات آنجا بسد و ریاضه و بال آن همه در تمام اعمال این هر دو بزرگ میسختن می شود
 معاذ الله پس نجاسات و جنائات آن مقام مقدس را سابقا و لاحقا استعاضی نیست و حال سجد نبوی که تا سیم
 آن نزد اهل اسلام بطهارت و تقوی و ذکر و حمد او تعالی است بر اصول رفته که احکام ظلم حکم در آن متعقد میشد
 و بعد از جمیع سرور عالم باشد ناگفتنی است که آینه ناصبین در آن می نشستند و مهاجرین و انصار که ایشان را
 بر بسند خلافت بیک پیغمبر نشانیدند هجوم میکردند که قال الله تعالی فی کتابه الغرینیا فینی من حق الالوهیة
 بسبب حق آن بجهنم که در آنجا سر و جنب امر افتد ای شان تا به پیش سال شست سر خلفانی نشاندند و میگردانند
 مگر مجلسی و انخوان الشیاطین و دیگر را مثل قاضی رطل بوق در مصائب همین خیال است که گویا امام شمسونی بود و
 نیت افتد افتقد و برین تقدیر این ملحات که علم الهی بلیفد مازال تحفید در تنزیه و شافی تعبیه ازان میکند چگونگی
 تا فرون و در هر تنفی مانند که بر جاضهرن جماعت خصوصاً آنکه اعدای جناب میر باشند و عیب جوئی و مسدود و دشمنی
 و بدگوئی و تیر و نشان بود و در یکد وقت واضح تواند شد که افتد است یا انفراد لاجرم این روشای منافقین که این
 اهل سنت را مثل اساطین سجد تر از داده اند خود را کاتیم خشت سنده غمیده باشند و هر مطلب علی مطلق الیست
 المستطاب شاید برای تربیت غارت ثواب پیشوایان سنیان باشد که من صلی خلف سنی فکا مصلی خلف نبی ازان
 بنرمید و چنانچه مضمرش از من لا یخضر واضح تواند شد ولیکن لغوص جعفری را در اصول رفته که ناز و نرانی
 ناصبان هر دو برابر توان گفت چه علاج بهر حال آن گشته شد عیان شد که ابوطالب تقلید رسول الله صلی الله
 علیه و سلم را برای تحصیل مرتبه ثواب گرداشتند و اصحاب گفت را مقلد شدند و به تفسیر اهل بیت و روایات کافی
 اهتمام شان بر آن بود که زاری را بستند و با عباد کفار مثل مقتدایان خود شک یک میشدند و در روایات دیگر موافق
 و راست آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را تادم و قات شان همین آرزو بود که کلمه توحید از زبان شان
 میشنیدند که معرفت آنقا ز دنیا صورت نه بست و کتب شیعیه در باره حضرت مرتضوی بدان مطلق که جناب امیر تا
 نزدیک شان مقلد شان مانند انور من طوینا شیعیه در آن سابقا و لاحقا لیخوان و احد بود که مر را امامیه
 التوجه فانه عند البعض کان مخلوطا و مقام حیرت است یعنی سنانا که با منافق معامله اهل اسلام توان کرد که حال
 و روش کجا معلوم ولیکن چون بدلیل عیان شود و در جواز قلش چه کلام است که عمر بنی الله عنه درین وقت
 او را گشت و حضرت مبسط و قاتل ملقب بقاروق گشت قاتل که طشت از امام افتد و در شرح حلال و حرام
 و این انواع ظلم و ستم بر اهل بیت علیهم السلام و حقیقت باقی نماند لغو باشد من ذلک پس از آیات اقباسی که
 کذب القوم یبطلون و یبطلون الحق و انک خیر القاریین و انک خیر الامم و انک خیر النعم و انک خیر النعم و انک خیر النعم
 و اگر بعد از ادراک انقض آن عهود و مواثیق که از حضرت امیر و جناب فاطمه علیهما الصلوات و علیهما السلام بود و اشتیاق همه در
 یافتن یا تبدیل اخلاق بطوریست و نموده آنرا دیدی از حال امامین رضی الله عندهما حریفی را مشتاقی باشی
 حال آنکه حاجتی نمانده یا بد که بخیل اول این کتاب روی توجه آری و خود را از مطالعتی حسد و زاری

که خود مجتهد الزمانی و دانشاثر الشیخان را در تشکیک المانی از متکلفین اولین متعلقین را ششمین و هفتمین و ثانی
 بشمارد و گویا از کتاب خواتیم وصف امیر طاهرین و قاضی عظمی این بزرگان و خردوان خبری نگذرد و در آنجا هم
 که آنهم که نگذرد و دلیل تعلق بودن ایمان آنکو یکی بعد دیگری و امان صدیق و قاضی و رشید که توکیستی که برین
 جسد قدم نهاده و هرگاه ایمان را بران امور که در مدارج ظلم اعلی حیران شد کما عرفت سابقا تعرض نمیکند
 از محنت مبری که مقبولین سانی نسبت به بدین بزرگ قوم سجا آورده و مثل مشهور عیان شد که مدعی سست و گواه
 چیست چگونه درست تواند بود پس بغایت انزوی مسافت قصد بای طریقه که در کتب پیشین از پیش دیده بودیم
 او همه خلاف حدود و موازین بوده نروزی نور دیدیم و بخیاال من در انقای مواجید این مقبول آنچه باقی است
 عبارت نهمه و شرح کافی است اما بیان اول پس نسبت عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل
 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا أُولَئِكَ فِي عَذَابٍ مُّضِلٍّ و در بیان این مقبول که در کتب پیشین از پیش دیده بودیم
 امینو البیاتی صلی الله علیه و آله و سلم فی اول الامم و کثر و احیت و منعت علیهم السلام الایة حسین قال البیاتی صلی الله
 علیه و آله و سلم من کنت مولاه فلی مولاه و انتموا بالایة امیر المؤمنین علیه السلام و کثر و احیت و منعت علیهم السلام الایة حسین
 صلی الله علیه و آله و سلم فلی مولاه و انتموا بالایة امیر المؤمنین علیه السلام و کثر و احیت و منعت علیهم السلام الایة حسین
 ششمی روایت است از امام جعفر صادق در قول الله عزوجل و منعت علیهم السلام الایة حسین و روایت سوره آل
 عمران بدرستی که جمیع که ایمان آورده اند بعد از ان کافر شدند بعد از ان ایمان آورده اند بعد از ان کافر
 شدند بعد از ان زیاد شدند با اعتبار کفر هرگز مقبول نمی شود و توبه ایشان با نیمی که توبه از شرک پیش
 از حالت نزع نمیکند و چون عالمند بحکایات قرآن توبه ایشان در حال نزع مقبول نیست چنانچه بیان
 در حدیث سوم بایشان از هم کتاب العقل و توبه از غیر شرک از شرک مقبول نیست اصلا یا از تیر نیکند
 برای بی توفیق امام گفت که این آیت نازل شد و ابو بکر و عمر و عثمان اطهار ایمان کردند بنی صلی الله علیه و سلم
 در اول کار و انکار کفر کردند و سالی که و انموده شد بر ایشان ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و فتیله گفت بنی
 صلی الله علیه و آله و سلم هر که بودم اقامی او پس علی اقامی اوست بعد از ان اطهار ایمان کردند بر بیعت
 برای امیر المؤمنین علیه السلام اشارت است با آنچه گذشت در حدیث هشتم باب شخص و چهارم که ابو بکر و عمر
 و روز غدیر رضا الله کردند و بعد ازین باقر بنی اسلام کردند بر علی علیه السلام با میری مؤمنان بعد از ان
 کافر شدند حالیکه از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باین روش که اعتراف کردند به بیعتی که کرده
 بعد از ان زیاد شدند با اعتبار کفر نسبت فکر کردن ایشان همین را که بیعت کرده بودند در روز غدیر امیر المؤمنین
 را با اینکه بیعت کنند برای ایشان از شقیقه بنی ساعده پس این جماعت نماند در ایشان از ایمان چیزی
 با معنی که هر کدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود با نیکار و مبدل شده مثل امیر ضلالت و بعضی تابعان ایشان
 و هر کدام که در باطن مومن بودند و مثل اکثر تابعان امیر ضلالت این عبارت شایع قزوینی بمنطقه

دالات بران و او که آن نوم که نمون بودند با عقدا و باطنی آنها مریضی شدند و علقا و بعضی تابعین ایشان که
اعتقاد باطنی نداشتند بمیلین اند و از اینجا بر اصول فقر امامیه آشنایند به حکم توان کرد که حضرت سلیمان
خاری مورد مناهل البیت و ابو و صلیان کافی البخار و عمار بن یاسر که همه ایمان آورده بودند قلبت موالات
سانی و جنانی داشتند بروی مبتلا شدند که طربان کفر بر ایمان باشد که بحجب قلم و بابت امراته و لا یقبل
توبه فی هذا المقام حکایت که علت غائی این ارتداد که تحصیل زیر باشد بخوبی بدست آمد و رتبه آیت خسر الله و الاخره
که لا یقبل التوبه فی المقامین تلووت باید نمودن و این بخجالی عقلی آمد که کسی بمیان این دنیاگاه
خلافت رود و کسی قاضی ننماید نشود و ترانه و نبوی با اصول آن بسبب آمد و اگر بر فرض محال و اختیار نکا بره و
عبدال و بهود و ساری مجانبین ملک شیطالین و انحال این بزرگان را از روت حقیقی باز دارند پس روح دوم
که بپارتن ترند شمشیر نظیر اهل تماشای آرام و از تطویل برای مزید توغیح مقصود و بدقیق باکی ندرم چه مجال که
رغبت لب انکار کشانید و اگر تردوی داشته باشند باید که تماشای تر کشمشیر درانید و رجائی که این تقریر
مختصرا و اگر ده و گفته هشتم آنکه انچه در بعضی روایات واقع شد که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله
علیه و آله وسلم لعالم عقی صحابه مرتد شدند مگر حدودی چند را و از ان ارتداد دینی مطلقا نیست تا موی عیسم
قبول اخبار و روایات کل صحابه باشد بلکه ما و اعظم است از ارتداد دینی دارند و خلقی لعینی بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از صحابه از دین برگشته و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند
اهل روت و نظائر آنها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال خشنه و اعمال
صالحه و خلوص محبت اهل بیت نبوت که بقواسی قل لا شئ لکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
اخر رسالت است و دیگر که در استوده الطور محمدی که در عهد کرامت مهدی حضرت ایشان ظهور و مقدر
بودند برگشته انواع فتنه و فساد و فلق و غنا و ظلم و عدوان و بغی و لعیان صا در شده و بعضی در انکه انهم
حین و ترک نفرت و اعانت و زیت حضرت سید المرسلین ساهلو و مدانه نمودند و شکوئی و احسان که در حق کافه
رعیت ممدوح و محمود است در باره اهل بیت نبوت ترک نموده و فتنه حقوق حضرت زهرا علیها السلام و انچه در القبا
و رنجانیدن خاطر عاظران افضیه غیر النوری صلی الله علیه و آله از اینها و قورع یافته چنانکه کتب مسیره و تاریخ
بیان ناظم است و در اکثر مطان این کتاب از روی کتب مشهور و بعضی بیان آمده علامه تفسیر از انست
در شرح مقاصد صغیر باید ما اربع بن الصحابة من الحاربات و المشاهیر علی الوجه المستطیع فی التواریخ
و المذکور علی السنته الثقات دل الیها هر علی آن بعضی قدسا و عن الحق و بلغ حد الظلم و النفس و البهاشت
علیه الحق و العناد و الحسد و اللد و طلب الملك و الریاسات و الميل الی اللذات و الشهوات انتهی
بعضی انچه واقع شده است در میان صحابه از محاربات و مشاجرات و بر وجهیک در تواریخ مسطور و بر السنته
ثقات مذکور است البها برش دالات میکنند بر آنکه بعضی از آنها از طریق حق انحراف و زریده بسبب عظم فتنه

و او اند و برای همین نیست سلطنت کسی و قیصری را نه و بالا که در پس حجت آتی بر هر کسی از قوم ستماس که خواهم
 کلام تمام باشد هم چنان قایم شد که کلام چنین تکلم و انهم اجماع ایزدی نریز که با اتفاق کتب شیعیان این خبر گان اختلاف
 اند استند که فی الاصول و غیره و این بحث که تعلق داشت مخصوص امام صادق قبل ازین بعد از زین العابدین و زین العابدین را می یابند
 از نیک علی و انستی و هرگاه مذکور شد بنابر مذکور خواهد بود همین است که روایات خلعا و تابعین ایشان قابل اعتبار اند
 پس روایات مقبولین کسانی که مرقد شریفی گردیدند و دین اسلام و امامت ائمه اهل بیت را از ملاحظه ملامی
 شمرند که سبب اقصای و سقوط تعزات و اوصاف ذیل باقیقیه الحال و المقام طبرین اولی بر سبب شد چنانچه
 اگر خود بماندند علمای رفیع مثل پدر باقر مجلی خاتمه الحداثین و المتکلمین ملا محمد تقی لقریج کنند که مارا کاری با مانی
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب و بقوی نمانده که اخلاص و سبب ایشان است الهی پس باغ سبب نرفته
 که شعبه از انقال کشیدی آنرا از بسته بود و هم گذار و بیار و زعفران را رشتن با طوطی و تامل همین دوی از
 اسماش این کتاب بر ما مال شد قال الله تعالی حَتَّىٰ اِذَا الْاَحْزَانُ كَثُرَ دَخَرُوا فِي الْكِبَرِ و دَخَرُوا فِي الْكِبَرِ
يَا طَبِيبُ اَهْلُهَا اَنْتُمْ قَدْ رَوْتُمْ عَلَيْنَا اَنْتُمْ بَالِكِ الْاَكْبَرِ اَوْ نَوَارًا حَجَّ عَلَيْنَا
حَسْبُكَ لَكَ اَنْ تَقُولَ يَا اَكْبَرُ و لَكَ اَنْ تَقُولَ يَا اَكْبَرُ و لَكَ اَنْ تَقُولَ يَا اَكْبَرُ و لَكَ اَنْ تَقُولَ يَا اَكْبَرُ
 که شنیدی بعد از تسلیم بیارشش بوده و الا بعد جمیع نسخ کتاب مذکور و غیر آن چنان حالی است که یعنی نیست زیرا که
 و یعنی از آن موجود و از بعضی مفقود و چون این حدیث را محمول کینه نوز و حدیثات افزونگی یا در مسکن
 از این وجه علاج پس بدان آن میگویند که موانع معاصی که بر قاضی دلیل بوق افتاد و در شرح الدر المنجم معتمد العلم
 را نیز بر او و دیگر که داشتند شبیه از غیر فی یوم اصفی که یقین رفتن فَمَا كَسَبُوا عَلَيْهِ السَّيِّئَاتِ و فَمَا كَسَبُوا عَلَيْهِ السَّيِّئَاتِ
 آنکه در باره تغییر جهت الزامی بجاری از کتاب سبب تصرف احتیاجی در باره حالت متعاندان کرده بود و حال آنکه نسخ را
 هیچ کرد و در تمارین بر نیاید پس جناب محمده که پیشتر کار او بر تقلید و گیکه آنست لب عزت و بنیان باقر شاه که
 او را مولف حضرت زاری قرار داده که انشاء تاسیسات و راه انفعال بر خود می نمود که پوشیده نماند که نسخ کتاب
 مستغرق درین مقام خلافت است و بعضی نسخ این حکایت موجود است و در بعضی مفقود چنانچه در جامع نواب
 ابی ایمن خان طباطبائی بان تصریح واقع شده حیث قال این حکایت در نسخه که شیخ شمساب که در طابری داشت
 موجود بود و در نسخه دیگر نیز قلم پس بنابرین متعل است که استقامت کائنات از قبل بعضی نواصی و توجع آمده باشد
 چنانچه در بعضی شرح مقاصد مشاهد و معاین شده که عبارت مشهوره تقارانی اما واقع بین اصحابی که در معاینه
 و انشا جرات الخ بالمره ساقط کرده و خدفت نموده اند انستی و شاید که منتهی شوی که و استقامت کائنات ظریف
 حیث پس بدانکه رفعت در مستغرق بقصد قضای استقامت طبیعت خویش با کفار حربی چنانچه از اصول شان
 گفتند و می آید ان الله تعالی الحاق کرده که یکی بن اکتام شیعی از شیوخ رهبر گفت که در حالت متعاندان
 میکنی گفت بگو گفت او بعضی الله تعالی سخت ترین مردم بود و تجربه خویش گفت ای سبب آنکه بر منبر فرمود که حلال

فرموده است خدا و رسولش من آنرا حرام می‌کنم پس گواهی اورا قبول کردم نه تحریم اورا الغرض آنچه در کلام
 بنده محمد شده انست که مقبولین سانی را بر اصول و افق غیر از تحصیل روزگار و حکومت و غوی دیگر
 مقصود بود که گوساله پرستی بر او صلاح محدثین معشین نمودند و عمد های بلیل یافتند پس بیچاره حضرت
 ابن عباس را متحد ذیل و انس و ایشان را مجتهد قسار و ادان نسلی دیگر است و لای آنچه در باره
 عبداللہ بن عمر تقریری کنند که از عوام مقصود تبا شد چه جای حضرات معصومین رضوان اللہ تعالی
 علیہم اجمعین کما سبق الاشارة الیه طه فتر آنکه قاضی رطل بوق در مجالس خویش خطبای خلغای
 بجای صیحه و اشاره نقل کرده باز ایشان را در امامیه تاجیه شمرده حال آنکه آن خطبای ارحله سادات بلکه
 فریضه طیبه نیز در کائنات نمودند که حضرت امام رضا شایسته اسان از آنجمله باشند و عقیده بطلیم دیگر القل
 بیچ امام محمد تقی نو یاره کردن اجزای بدن مبارکش داردی آید ان اللہ تعالی و بینای این امر عینی اوست
 تاجیه و ان تقی شان شیخ خلغای مذکور است پس خلغای نیز باشند که حال شان معلوم نگشت است و در آنجا کثرت
 هم دانستی که فرشت عدا لک تفرقه و ظلمت عالم را زد و دند و نیور اسلام نورانی کرد و در حیرت و شیهه ناوید ظل
 نباشند اما آنچه عجیب الاثانی فرمودند که خوف و اسقاط عبارات کارسینان است که بر اصطلاح او ناصیان باشد
 پس بوی ایشان بر طایر است که هر که منافق و ذوالاچنین و ساین باشد بنگهای و قلبی و در آنجا دور هر بنده و بزرگان
 جملو های تحفه لیت بهر یکمین باشد و حضرت سید المرسلین را رئیس مرفیق قران مبین بنویسد کما فی عناد الاسلام
 اللہ تعالی کار آن مطرود است و لیکن شهاب مثل کربلای و کربلای از کتب شیعه دیده و مناسب مقام نقل فرموده باشد
 و حرفی دیگر جاشیده را در اصل داخل کرده و لیس نیز اول قاروره که ت ف الاسلام و از تجا طلل کتابهای اصل
 اتوالی و انست خصوصاً آنکه با که بدرسن تدریس شرت نیافت و مخالفین در گوشه محبت نیت و الزام نصب العین
 داشتند چنانچه دانی که نسخه شرح مقاصد و هر یک که کیاب درین بلده هم احیاناً تابه از تلاش چینه نسخ دیده شد
 بالجلد چنانچه سابق گفتیم سخن چین را تو انم چاره کردی که تا من خود نگویم چو چندی و ولی از منقری نتوان بر آمد
 که او از خود سخن می آفریند اگر نقد بلیاس خویش می مانند و لیس استین ریخته و می ار استند کما فی مجالس المؤمنین
 من اوله الی اخره و نیت نیت شد تمداین قدر ضا حروف و اسقاط و تبدیل و الحاق بهم نمیرسید و یا انهم لیتا
 انیز می نهد با مثل آفتاب روشن و تیر جگر و در را کبار فقه مانند سنان میور دست لیس و ریخته و ملطالب
 بسیار در این خاکسارای تحقیق و الزام موج زن شکسته کردن محبتدین خانه کن است بنا بر این چند سطر دیگر
 می نگارم باز ادم خادم را از سرفه باز میدارم که مخفی نماند که حکایت تقریر شیعی از شیعه بفری یا با لاف
 بدست رجای نیم خاکی با قاضی سحی بن اکثر که محبت الزمانی در بارقه ضیئیه آورد و بنوعی خورشش ثابت کرد که
 استدلال شیخ ابی و لبه از خرابی کوفه چنان متین شد که قاضی سحی بشنیدش مرد و نتوانست دم نزد کایدل
 علیه المقام بنیال فقر بنی نشید زیرا که علم و فضل اورا کسی انکار نتواند کرد و یا انهم در مناظره هم جبارتی تمام

داشته حتی که صلوات و دیده خلافت مامون را خیال نگرد و بلکه بجوی نشسته در لطاق همت بر اعلای کلمه الله
 بر است و قیقه منادیان برای تحلیل معتصب حکمش بر سر جماعات زیبا بنا بر کشاند پس او بعد از دیدن
 انجیل آرد و بحث صمیم نموده و خمر ستا و گالش محمد بن منصور و ابو العیناد آمدند و دیده در حال غیلا و عجبش و
 شنیدند کلام خلافت او پیش و در حق فاروق اعظم چنانچه می آمد پس قاضی بر طبق وعده خویش فراسید و بنظر
 پوشش و بابت قرانی و حدیث رسول ربانی از اجماع داد که مامون از امن و آمان دست برداشت و مجال دو
 قصه بلکه راه قرار یافت و معنی الحی ایل و الایلی الطهور پرست تا رنج یافتی درین آوان نزد خود دارم تا نقل تمام
 عبارتش درین مقام بر دارم شبی درین فکر بعد نماز بر صلی بودم که ملهم غیبی قلب من المقاف بود که باید که گاه
 سامری رجوع کردن تا به تجسس بر آوردم و نظرم بعد عاشرت چنانچه در همین ورق مذکور می شود ان الله تعالی
 و تمافین را باید که مامون را در خلفای عباسیه مثل سلاطین دیگر ندانند بلکه خیال دارند که بایست که فطرت و مناظره آن
 ادیان بجای رسیده بود که نهاد و همتا و کس را از تعیین بر نداشتن جمیع که در اندیشه از مانوس و مالوف ساختن
 و مطیع گردانیدن مناطقه مشغول گرد و بانهها رسانیدن یعنی هر یک ملزم و مجموع بلکه تهیوت شد تا از غایت
 و احتمالی حواس توقع نموده باشند که بچانه می نمودند و اگر این حکایت را در کتب صدوق مثل عیون بچشم خود
 ببینی توانی دانست که او نزد رفقه رئیس المتکلمین است و بر پنج او این خاکستیا امر و تسخیر کلام می نمایند و بر طور او
 اختیار دارند و ان الله تعالی اگر اجل مملت دهد و رفقه شورش کنند و در پی شوند حال این قصه در نامه
 به تحقیق و الزامی گفته شود که رفقه باز نام او نگذرد و دید با از پشت پای نجابت استعاره بر ندارند و لیکن از جهت
 اعتقاد تشیع و پیگانه و نفخه و مباحی نباشند که آنچه با امام رضا و فخر رندش از هم دادند و گشتن لعل آورده
 بعضی بدست خود بخون امام محلی ریختن کسی از اهل القیام چنانچه در کفایت المؤمنین اینهم روایت نموده که باز رفقه
 موصوف را زنده یافتند که اثری از زخم بر آنجا نیامده و بر روی دختر مامون که زوجه آنجا بود از دست
 مامون واقع شده اکنون علما رفقه خصوصاً قاضی رطل بوق را اختیار است که بر اصول خویش این اعجاز
 را در میز استند آنجا نشاند و خواه بر کس المتکلمین فرقه ناجیه امامیه و وی البصائر باز گرداند پس عیان شد که نزد
 قاضی محیی بن اکر استندال شیخ لهره و اقامه روایت منبری اگر واقعی بود بجوی می از زیر و رنه چنین یکتا رسیدن
 مبر که لا الریسی مامون سپیدی انداخت و از گفتگو سبیلو تهی نمیداشت فاما اتول فی جواب المجتهد من انت یا جعلا
 من اهل الدنیا فی مقام عجز راس المتبحرین من الفتره الناجیه علی زعم القاضی رطل بوق المقلد للعوج بن عقوق
 والحمد لله که ما را حاجتی با و که دیگر برای اثبات متجه مامون باقی نماند که عتق ربعبارت معتقد الزمانی نیز می آید
 و روی و عقل زبان را میکشاید و ذک هو الحجه البالغه عبارت موجود از کتاب معلوم نیست روی محمد
 بن منصور قال کنا مع المامون فی طریق الشام فامر قومی تحلیل المتعه فقال یحیی بن اکثم فی ولایة الغضا که اغدا
 الیه فان رايتما للقول و شیا فقولوا و الا فاستکالی ان او تمل فدخل علیه و هوساک و لیل و هو متعاطا

عثمان کانتا علی عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم و محمد ابی بکر رضی الله عنه و انما انشی عنهما من انت یا جعل حتی
 اتی عاصله رسول الله صلی الله علیه وسلم و انما بکر بعد ازین ذکر کرده که یکی بن اکثر آمد و بایت الاعلی از و اجم
 و روایت مزوره مفتعل بر تحریف محمد استلال کرد و فامون الرشید را ازان حکم باز داشت و برابر باب بعیت
 ظاهر و روشن است که اگر کلام عمر و ولایت بر تحریف متعین ننیکد و مامون الرشید با وجود آنکه خلیفه مامون سنیان بود
 و از جمله اولی الامر که اطاعت آنها واجب است و اعلم و اقصیه به نسبت اکثر فقها چنانچه سید علی بان تقریر نموده
 و از علی عرب عراب و افتاح اهل حجاز بوده چگونه همین معنی مقیاد در کشمیشان بان طغنه بر عمری زنند از کلامش فصد
 زبان طعن و طعنه بر او کشاده بخلاف صدق آیات من انت جعل در حق ان بوالفضل متفوه میگشت آیا عریت
 وانی مامون خلیفه یا نه وانی مثل عریت مولوی صاحب لفتازانی نموده و لایرضی به احد من العقلاء ان منی مقام
 الضرورة من کلام جعل الذی هو رئیس اهل الدغل پس نزد عقلانگونه صحیح باشد که قاضی یکی بن اکثر از کلام
 شیخ مصری اگر روایتش به نبوت رسد ملزم گرد و کمالا یعنی من بعد باید دانست که چون سامری امامیه زبان
 گو سال خویش بمقتضای مرض مرکب که از الدان از اطباء خدق هم توانند بعضی از مملات و تشنعات نموده
 مولف از دست رفته لاجرم حرفی چند دیگر بایش شنیدند چنانکه نقلی باشد و ان اینکه دعوی امینی که روایت تحریف
 هر دو مقید است بفرقه امام الایمه و حضرت امام زکریا میکشند زیرا که چون بکتب حضرت معصومین که خود تالیف
 ان برای هدایت است کرده اند و یعنی ازان کتابها نیز کتاب فقه الرضا باقی ماند که جامع امور دینی باشد و جموع
 کنی خواهی یافت که دلالت قطعی بران دارد که جناب امیر اعظم فیصل این معنی نموده که حضرت رسول کریم بعد از آنکه
 معتدرا حلال فرمودند و در سفر جهاد و قتی که جوانان متحرک گفتند که چه باید کرد ان سبب آنکه در شدت غروریت گرفتار
 نبودیم که در عبادت رشتن از مقام مطلوب نیست غیر فی المتعه اعلم یا انی انی سالت العالم علیه السلام عن المتعه
 فقلت جلت قد اکبر و ی هر یک امیر المؤمنین ان البنی صلی الله علیه وسلم جعل المتعه یوم فسخ تک و در جمیع عام
 نیز و فی غنا فقال صدقوا فی الروایات انما الله منتهی صرام مامور بها الا انهم غلطوا فی وجه الحمد یثالی
 ان قال عوا و انما جعلها البنی صلی الله علیه وسلم لشیان عرب کما توافقه فتکوا الیه و غرو و یتم فاطان لهم المتعه و لا
 شالتم فی کل حاله لکیل البقیه فی فی الزام و امام من تمتع و هو قادر علی الترویج و علی شندی الامت و بهو بالحقه
 او مقیم فی مهران الامصار من غیر از عالج و لا اختلاف من لیلالی بله قدر تقدی علی حرم المسلمین و احتیاج
 لفق و اقرارم الله علیه من فروج الحجاب بر غیره با قدر الله فی کتابه ثلثه و الله یقول ان من یتمتع فانه ذلله
 و یذکرهم الله لعلهم یتقوا و قال فعد تعلم انتم ما بیني بالمتعه الا عند الاضطرار و الاضطرار لعلهم یتقوا
 لعلهم یتقوا و ان تمتع و مثلما مثل قول الله تبارک و تعالی انتم علیکم الیوم و الدن و حکم الخیر و ان
 من یتمتع فانه ذلله و الله یقول ان من یتمتع فانه ذلله و الله یقول ان من یتمتع فانه ذلله و الله یقول ان من یتمتع فانه ذلله
 قرابت روم حال متعه چگونه است روایت کرد عبد تو امیر المؤمنین که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حلال

نموده و متعه را روز پنجشنبه و چهارم گردانید سال فتح غیر و غنی کرد از آن فرمود راست گفتند در روایات بدستیکه متعه
نخبای عز و جل ممنوع است چنین ممنوع که حرام است که اجازت شده بود بدان مگر حدیثین غلط کرده اند و وجود
روایت و بعد از این شرطی چند که بعضی از الفاظ و ران بحث و شیو از میهمان انداخته امام موصوف افاده
نمود که حضرت صلال نفس نمود و متعه را مگر برای جوانان که در عز و بیت گرفتار گشتند و همراه حضرت بودند و شکایت
نمودند پس حضرت اجازت متعه را برای ایشان و دیگران که مانند ایشان باشند در آن حال تا در حرام نیفتند
و لیکن شخصی که متعه کند و حالیکه قادر باشد بر تکلیف یا خریدن کنیز و حاضر باشد یا تقیم شود در شهری از شهر بیانی
اضطرار و سفر از شهری به شهری پس او البته مجاز و زکری بر حرم مسلمانان و مباح کرد برای خود آنچه حرام کرد بر او
حق تعالی از شهر مگاه زمان آزادید و آن امر در کتاب خود برای مانند او و خدا میفرماید که آنرا که تجاوز کند از
حد و آلهی پس ایشانند طالین و نیز میفرماید که البته ظلم کرد او نفس خود را ای فرزند من نبوده است چون از متعه
مگر وقت مضطر گشتن کسی که بر غیرش قدرت دارد و او را جانی نیست متعه و مثلش مثل قول او تعالی است که حرام
کرده شد بر شما و از خون و گوشت خوک تا آنکه فرمود پس سیکه فقط باشد و باغی و عادی نشود پس گنجی
بر او نیست البته خدا بخشنده و رحیم است این افاده عین افاده امام الاظمه و آن عین حدیث نبوی است پس آن
سلسله قطعاً و یقیناً پیوسته معصومین تا حضرت رب العالمین میسید فکین که رخصه در کتب من مثل صوامر و حسام
نیز محقق کرده باشند که مابین احکام و افادات ایمیه اختلافی در میان نیست بلکه بر همه یک طور بودند چه جای آنکه
قدرت سلطان خراسان کتابی برای بدایت ائمت تألیف فرماید علی الخصوص که در اینجا جای نوشتن مزین بنام
سبا کرش عبداللہ بن موسی الزمعا باشد و ائمه متاخرین از آن عدول نمایند لا والله ثم لا والله
که بخاطر کسی اهل انصاف و طور هم چند جای رسوخ پسین باجماع ائمه معصومین این تحقیق برای الزام غلاة
یا دواشتنی است و بر مصحفی خاطر باب از نوشتنی و اگر کتابها را در فضائل این کتاب خوبال کنی در بسیاری
از کتب تحقیقین بدینچه ای یافت که از برای کتب دیگر زمینارند و رنگت مگر بنام کتابی نشان و هم تا میراث
محل مکتبی پس بر آنکه تو اینرا ده مجلسی در کتابی که فواید بر جیش در آن جمع کرده آنچه در مدحش گفته از آن
واقع است که صدوق که در حدیثین قمی مثل بی نظیر است روایات امام موصوف را که درین کتاب است
مرجع میدانی الی غیره بلکه ما فادانی هذا البانی این امر خود بدین عقل مبرهن است که گویا مکتبی را خود و تلافیه و اسامیه
اکثر بر زبان جناب محمد بن یاقوف و درین خود کجا تحقیق ائمه را که بنام مبارکش زنده خلیفه وقت میرا بخوانید و حضرت
هر چه می خواستند عمل می آوردند و نقد را در تلافیات پیر خود می ساختند فارغی الی البیار و تلافیه و اسامیه
الصدوق و تلافیه و نیز بجهت اینکه درین امر خاص کسی از آن مردم نبود که امام صادق را و شمام دادند مثل
الواجیه و تبلیط انیدی سکان بر دهن ناپاک شان شایسته اند اما ائمه در حق آنها مثل زرا و وظیفه امنت
میخوانند و با وجود گوشه نشینی و بیچارگی از بارگاه خویش میزدند چنانچه در رفتار خود کشتی و غیره ذکر کرده اند

سجاد و رقی دیگر از کتاب این شیاطین را در آن دخلی تمام باشد فکیف که نیز از روایات بمحمد
 مختلف شود و بعضی از تجویز متعه بالا رود و برخی بایاس معجز گردد و بعضی را یکبار متعه نماید کرد و متعه بیش از یکبار
 و ضایع دیگر بر عدم تحذیر دلالت دارد و هم شاکر عظیم در انتشار طاعت و عدم آن و طاعت هفتاد و یک بار
 کش که چون زبان امام باقر لفظ طاعت متعه را روا می گفت امیر المؤمنین عجز بر سبب رفت و آفته تفسیر شیخ مذکور را
 کشید و نویسنده بلا عه رسید و مخاطب گفت تجویز میکنی که زنان و دختران متعه کنند و امام محمد باقر رضی الله عنه
 رومی مبارک گردانید و ملازم شد و چیزی نتوانست فرمودن حال آنکه در شد لیت چنین مقرر است که از حد ششم
 بار و ششم بار و نیز این آیه که می فرماید بیواری غنای خود را بر او نموده که پلید مکن بارگانه متعه نفس خود
 را و علی بن ابیطالب را نشانده بود و غنی هستی ترا با متعه چه کار و اینهمه با فاده سابق راجع است که نقطه مضطر متعه
 توان کرد چنانچه گوشت منمیرد تواند خورد حال آنکه نفس حرام است محمد لازم می آید که حضرت امام ضامن گردد
 این بطور دین و جویسین باشد که اکثر ناچون میدان پر خارش و شوار که در پاک شد پس اعتماد بر جهانت کرد و در
 اول از کتاب امام رضا نشان دادم که بگوید بدیش خواهی گفت سع چنانست خاک را با عالم پاک با آئینه گفتم
 نه سبب نیمه است بر اصول نشان و لاف نونی نواصب یعنی جتیدین مجلای آید که تحقیق سابقین و لاحقین از این باطل
 میگردانند و عاقلان متعه باز مره خویش را ثواب امیدین قرار میدهند و حال ترین این امام چنان بود بدیلات
 روایات صد و بیست و نه چون که انتخاب زمینهار از مامون تفسیر میکنند و اگر تفسیر میفرمود البته نوبت میشد کشی
 و فرستادن پهلوانان و احوال بر سر و گوی عمایه شعبه برای قتل آن معصوم و تنگ رانی نشان چرامی رسید که فصل
 فی الجمله لاف چنان این امور بر سر که تودر آمد اکنون از مقوله مجتهد الزانی که برستد زار رفته و از
 سر انصاف چنانست و نام نیابت صاحب الامر بر خود بر ذریه و سطر چند از من بشنود که این سامری اینها بزرگان
 گویند و در شرط زاری که نزد او و بفرست حیدیه موسوم است میگوید و غالباً در فائده ثانیه شکر میکنند
 و قلیان می کشند که گفته اند که قرقه امامیه بالتحريم الحیدیه ثم التحلیل الاطاسی مویدا و غیره مویچیک
 قابل نیستند پس بر هر دو تقدیر توجه تشیع بسوی ایشان نباشد زیرا که تحلیل بعد التحريم نزد ایشان حلال
 نیست بلکه تحلیل مشرمن صدر اسلام قابل اند فلان تفسیر الشیخ عظیم چون مذکور بر فقه معلوم شد با عتراض
 مجتهد ثانی قائم مقام جناب صاحب الامر و معتقدانی که از صدر اسلام همیشه تحلیل متعه بر حلال خود مانده و بنابر
 خبر چنانچه از ایشان حرام نشد و از کتب دیگر متکلمین این طائفه نیز همان است که گاهی تحلیلش بعد التحريم
 نگاشت و بنیان بر کذب و افتراء و افعال بر جناب رسول متعالی لیاقت همت بر بستن لاجرم نواید افاد و استیفاء
 امام رضا را در رد این مذاهب پایانی و استنتاج نتائج را از ان حاجت بیانی نیست مگر به چندی از ان نقلها
 للمتعلمین اذ حقار برود و درین عجاایه نوشته امی آید از آنجمله آنکه بعد از ملا خطه مذکور از تحقیق حضرت
 رضوی و دیگر بزرگوار عالم بقدر ایش و روایت شمسوار سیدان لافتی و صاحب فیه و اتفاقاً بر صدق سوره آل

باشد مثل بعضی آیات سوره نسی اسرار لیل در هیچ کتابی تا آنکه از حد کما یظهر من الاحتجاج لرئیس اهل المعنیه
 و الاحتجاج و اثر حجاب آنکه مومن چنانچه در غدا و الاسلام در باره تحریف قرآن مجید آورده از ان نمایان است
 که انیمه تحلیفات از احادیث معتبره ان است که برای خاتم اصحاب خود لیل آورده اند و معتبره و ایادنی الالباب هر که این امور
 مستبعد و مستغرب اند باید بداند که کتاب رجوع کردن تا صدق مولف نمی برگردد و از آنجا که قریب انیمه است
 حال حضرات امیر مبنی که معصوم بوده اند و بعیت ملائکه و تسدیدشان بسبب بریدن و خدا شده است و کفی با بنده شیدا
 بار باد و یعنی با نامه مکه که بار و داد و لیکن توانستند که متعذر امیر از کتب معتقد خویش که لائق سماعت باشد و در
 مناظره یکبار آید به بیعت و رسانند که از فرقات و حملات چنانچه اتفاق افتاد و استحقاق و چگونه تخریق توان کرد این بزرگان
 مضطر شدند و متوجه می گردیدند که بر زبان نتوانند آمد و نامشروعی مطلق شدت یافت و بدین طرف که هم فرما
 و هم ثواب بود اتفاق انداخت انجا قیاس کن غایت ملائکه و جعل قلمبیس و شوع چنین این عمل سیرتان که تقلید
 صاحب خلاصه المنهج که اگر کسی بدون متعذر دنیا رود در قیامت مانند رافضی بخیزد و کیش او بریده باشد و یا او باشد
 ان استجد آنکه معتقد دشمن عقل و دین حدیث نبوی متعذر از مروز و واقعتا گفته بود چون عیان شده حرمت متعذر بدایت کتاب
 مستطاب راست گو که باب افتخار بافتخار محبت مبدل شده بانه و حققت امیر از امام زکاتاً حجاب امیر مروز و اگر دیدند
 یا نگردد و بدین سلسله از کجا کجا میزند گفته اند علی من لیزم من کتاب که اگر کسی مع دوستی یا خود خود دشمنی است
 قوس محس که وقت مبارزه الدوله سعادت علیخان که مایه او را که و نعم و دودمان خود داشت نماند و الا خود میقتید
 را که مشتعل بر لزوم روز و افتخار حضرت امیر بود نزد او فرستاده داد و خواه شد گفتی که این ماضی عداوت را
 بعد از گاه پیوسته از رایای فرستاده ان تا قوم معلوم میبرد و او شوق شوند و داد دل خویش لیکن اندر این بر سرند احتیاج و انشان
 از آنجا که چون مزید ثواب شد که در یکبار آن درجه امام حسین و در چهارم درجه حضرت رسول الثقلین پیوسته کافی
 خلاصه المنهج و مجلسی ساله منقذه در صحبت انجیدیت و مانند آن تالیف کنند چنانچه در بلده شاه جهان آبانند و
 رئیس کش مره از گروه رفقه که قریب پیش محل میماند دیده شد پس بنای امام محمد باقر را بمطابق خود عبد الله بن
 و قتیله گفت بخوبی میبایست ان فقر مودند که موجب علو درجات و شرف و دودمان ماست سکوت را به خود گوارا کردند
 و گره را خیزد و اگر امر متعذر به خصوص دیگر ان بود و محاسبه را دعوی مذکور به ای حجاب سالها با امیر الهیاب
 نمودند و از سبب سنیة او کردند که روی الکلین علی معاونه از آنجا که جتبه لائمانی و دعوی تحلیل متعذر است
 اسلام میکند حکم خدا و رسول مستلزم مزید ثواب میباید کافی الاصول و قد استثنائی بعضی و آنکه از کتب
 امامیه بر ناظرین ظاهر است که بعد از تحلیل گاهی تحریم آن بوجوه نیویسته و کتاب امام رضا بود است که چون
 در سفرهای جهاد شدت عزوبت و جدای از اهل پیش آمد و جوانان خیلی مضطر شدند و شکایت پیش سرور
 کائنات بردند حضرت تجوز فرمودند این وقت را صدر اسلام گفتن خیر مجتهد کار کسی نیست مگر عارفان سکندر
 ذوالقرنین را با حضرت امام حسین در خیال خود جگانه نیده بود پس قطع نظر از توفت قدسیه اجتناب و در سال

تشدید برای محبتین امامیه و در حقیقت برای نفس خویش او همانند علم تاریخ را هم چنانچه باید فر گرفته و از روایات
 چنان ظاهر است که حضرت جبرئیل این تحفه را وقتی آورده که حضرت سلمان فارسی در آن وقت شرف میبرد
 حاصل می کرد و همه چیز هم که داشتی در صدر اسلام در مباحات بود که آیت سوره مؤمنان و معارج از احرام گردانده
 و ایشان میگویند چنانچه دانستی که گاهی حرام نشد قاطعاً و یا اولاً یا آخراً و الاظهر و الاظهر و الاظهر و الاظهر
 لیکن بعد غرور و امان در معنی که تو انکار اباحت در صد اسلام نموده باشی و اگر کردی اصلاحش میکنم که احش
 سابقه در سنت است تا احرام شد بعد سوره مؤمنان و معارج تا در مقامات مختلف مباح شده و حرام گردانده با
 موبدا و در حاشیه تقلید الکاظمین گفته اند که در لافعل عن عبارت متخاصس الکاظمین برای مردان کوه
 زن شد یا چار باز امر متعلی است برای زنان که بر یکی قناعت کنند و او در کوه بازار رسید و برای متعه عبارت
 حاشیه نیست و روایات فضائل متعه که حرکات مرد و زن را در آن بمناسک و مجروح و در ثوابش داخل کردند
 از سلمان فارسی آورده اند و علمای ایشان مثل مجلسی تقریب کرده اند که در آن ایام از زندگی حضرت صلی
 علیه و آله و سلم سال باقی نبود و حال تفعل از آنجا که آنکه رخصه می داد عاقلین دارند که حضرت امیر هرات
 روایتی تحقیق نموده که در آن وقت که او را در آنجا دیدند و سخن تکیه اولین و آخرین رخصه دیده و شنیده باشی هم در
 "الایض امام اعظم اول در اصول شرعی مثل تنذیه و استیضار و هم در کالیفات امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی و مجلسین
 پروردگار لفظ محمول علی التقیه در لوان و بحار و از منظره امام ابو جعفر با عید الله مذکور و اقط الاعنک عیان است
 که در شماره در بیان سایل خودی نمی فرمودی که کم و کاست بیانی نمود چنانچه تفصیل عبارت صحیفه ایشان که از آن
 برای ایشان نماند شد می آید انشاء الله تعالی پس بهمه اعطین ابامعبد در و غلگوشند بلبیب جل کردن
 احادیث امیه بدی سیر کذب کما لا یخفی و از آنجا که آنکه محبت الزمانی و فانی یا بجا می آید بر ربه میسر آید که
 و حوی انهمی که خدات امیر مذکور است و داشتند از اولیات صاحب حق است و خدا این بزرگواران را چنین
 نمیدانستند اجل برآمد بلا که ب مستطاب نام رضا در نه عید الله مذکور میگفتند عید که آن کلل شکیا قد
 عمر که تا وقتیکه آن جناب را کتی ندانست چگونه بدین عبارت جواب داد پس نیز از اولیات متاخرین مثل صاحب
 سخته نیست سیمان از زمان قدیم حدیث این بزرگان را از اهل سنت اعتقاد میکردند و معنی کنند و در طول آن
 از نهاد مقام با ثبات رسانیده ام و نگذریه این والد و مرید و در شهادت و شهادت و شهادت چنانچه باید نموده ام
 را الحنت که تعالی این امری چند را با حال از کتاب موصوف نشان داد و در استیضاح و دیگر را طبعیت
 و قواد طایرین و ساسعین او که گذشتیم تا آنچه محبت را بعد از عید الله یا فنی علیه الله گفته بود پس جواب آنکه
 تحمیل که بسبب اجمالی که آن روایت دارد فهم ما چون از آن قاصد خصوصاً بحیثیت الامام سلطان القوی را عیان
 از نوران عظیم و غضب است که کافی التاریخ الله که در شیخ میفرماید که نه و است آن نیز دیگر نموده که با
 سیل دمان پیکار جویده ولی مرد انگس است از روی تحقیق که چون نشستم ایستش باطلر گوید به میر جان تسلیم

غنچه یامون را که دخترش هرگاه از جناب امام محمد تقی استغاثه در امور خانگی بتبیم رسانیده نزد وی ششیر بست
 گرفت و دید و بر سر امام رسید و بدن مبارکش را بقبایات تقی بیدرینج جدا نمود بلکه باره باره گردانید و بعد از آنکه
 صبح شد و خادم غیر سلامت و صحت امام رسانید شاید هزار دینار با و داد و نامش در تقفیل این واقع بود و ترجمه
 خواجه و غیر آن خواهی یافت و این بعد از آنست که بسیاری از اقوال برای کشتن امام رضا علیه السلام را مؤمنین پاک میخواستند
 تا ایشان یکمال خویش شده نمودند و بر آن جناب هیچ زخمی نرسیده بود و شوخ چشمی و کورانگی و یهود و سرای
 و هرزه چاکلی مجتهد باید دید که با وصف دعوی اجتماع از تقلید آثار غیبه و غضب او خود را معذور و مامون نشان
 و سنگلی و فرو مانگی خویش را بر یکدیگر جعل وقت سلامت حواس الطهور آورد و بنویسند که علما چنانست که کما قال العرفی
 فی قتله **س** جعل درو سزار را یککل باید و بلیل از سبزه را و اشک نشای چندل بمن بعد زخمی نهاند که در تالیفات
 قاضی ظل بوق مثل مجالس المشیخ و مجلس قدیم و جدیدیم که نوشته است این خلفا را نیز و شیعیه ناحیه درج کرده
 و نقد عمر خنبر را بکوشش تمام بر آن خرچ و دیگر آن پیروی این امور بدعوی تشیع عباسیه برگزیده اند و لیکن
 یاد نمی آید که او را معصوم عن الخطا خیال کرده باشند چنانچه معتقد به طاعت و محبت او می نازد و حق کار خواری
 کلامش مناف ظاهر است که نهایت غرابت دارد و نفی کشش معنی را در استثنای اهل کمال که باید و شیعیه که عرب
 و تحفیل علوم و دیگر جبهه و جدیدی نمایند و در تحفیل علوم و جبهه و پیروی مانند این را پیش که خود را اهل استقامت و محبت
 ایمانی و صحابه را نیستند حال آنکه حجاب قرآن مجید و حدیث بلکه بسیاری از تفاسیر و تفسیرات و احادیث و تفسیر
 انداخته اند پس آنچه گفته اند که او هم اقرار کرده که مامون بعد از تقسیم قاضی از تحفیل متذکر است که اینست که البته چنانچه بالا
 دانستیم نا انچه با وی بدو در ضمن او آمد و غیبه و غضب او را در گرفت استثنایان غریب را دیدیم که چون گفتند
 در معانی عبارات پیش آمد و ماخذ را ندیده بودند و خاصیت های او را به رانگی تمیزات نگذاشتند و شکی نیست
 بهند گوی سابق بر او و در چون علاج از من پرسیدند سید بن ابی عمیر جواب گفت که ما از انما شهادت ما می بینیم
 و کتب صرف را از ندیده شروع کردند و هر روز اقرار نمودند که خبر و در مذکور ازین دولت خود بودیم حال آنکه
 در تفت الامر واضح شد گفتیم که در کتب ندیده آید که صاحب قلموس صیدم خبر رسیده می آمد و عرب را می خواند که
 بنامید و زبان خود را بیا منویر پس بعد از آنکه کتاب قلموس را باوراک اصطلاحات و اسلوب تالیفش فسر
 گرفتند حیرت جان ساختند طرقت آنکه معتقد در صورت و همیشه خود چنان منبک شد که از واقعات حدیث هم غافل
 صریح کار بر و مثلاً رطل بوق در تالیفات خود مثل مصائب خویش نیز می نویسد که مردی از مخالفین آمد و از جناب
 صادق رضی الله عنه پرسید سال صدیق و فاروقی حضرت امام جواب داد ما امان عادلان قاسطان کا نا
 علی الحق و اما علیه فعلیما رحمة الله یوم القیمه و خواص اصحاب ششیر شده و بعد تمامی مجلس معنی این پرسیدند
 بسبب آنکه باطن علمای امامیه متحیر بودند تا امام گمان ایشان رخت افادات کشاد و باز از تحقیق گرم شد
 اگر فهم مامون همچنان بمعنی مراد نرسد عجیبی نباشد و منافی عربیت او نگردد و الحمد لله که از تحلیل شده باز

گردیده در مقام امور دیگر از دست عیب و کمالات پایشان تواند بود در مقامات قرآن مجید یاد دارم
 و انیم بنیاد است که مبادا ناظر و سماع ملول شوند و لیکن از جمله امور یکم بخاطر دارم و بدین خیال نتوانم که همه را بسک بنیان
 منسک سازم یا درین ایام که وقت تقدیم کتاب است و من از اهل دربار خبرهای خوش می شنوم و در پی
 محبت ام و خیال هجرت ازین مرز و بوم بشامت بوم معلوم دارم و سختی بختم رسید و ذکر آن مناسبید انما انکر
 انچه حضرت قاضی رطل بوق در بیان معدرت امام زبانی آنجناب آوردند آغاز شل نیست که امام یعنی پیشو است
 و کفار هم پیشو دارند و مراد همین است پس بنده عرض میکنم که چون سائل متدبر بدوستی شیخین گمراه شد و دانست
 که امام متقدم بامامت و عدالت ایشان است چنانچه اهل ملازمت حضرت امام هم تعلیم انچه طایفه تغیر شدند و بال
 این گمراهی که اهل میشو و پس بر قولات رفسه حال امام صادق ناگفتی است معاذ الله من دلکس بود از به مقام
 هم چنان شد که آمد بدی را سنیان پیشوای خود داشته از نزدیک و دور بخیریت ایشان میسپیند و منین او
 بی یوسیند و اگر آنجناب را از اهل رفسه میدانستند العینه حاجتی باین سوال نداشتند پس معلوم شد که از منی ثبات
 متاخرین نیست چنانچه محبت قاضی در صورت و اولاد و نامه اعمال خود را در سیاهی گرفتند و بخارزار پلاکت و
 تنباهی دنیا و آخرت افتادند و انقسم اوله را اگر بگوئی در کتب طائفه کسبیه که اکثر از یاد او از مقام هم نخواهید
 فائتبه و الاکمل من الغافلین اما انچه محبتد سفید از راه ناعایت اندیشی گفت که مامون خلیفه و صاحب رسیان
 اهل بیت جوالش انکه ناگزیر بود محبت را اجماع اهل حل عقد بانیات رسانیدن لا یرحم لقوان گفته که درین
 تقصیریم بخاطرب سفید از مقصرین است نه مخلوق از محققین که بذات خود میرود عده خود حاضر شد از محققین
 و چگونه از ارباب تقصیر نباشد که در زمره ارباب تخلیق غیر از جیایره مقدار و رضی الله عنه
 کسی هم نرسید و چون سلمان باب الله و ابو در صلیق امامیه درین فصل همراه او خوانند کعبه از خارج نام میآید
 که بر نقل قاضی رطل بوق در صامیش را که عین را از و نگه نداشت و اگریم را جدا کنند عین مار و اگر الف را
 مخونه نام عمر است بر اصل قاضی نا کار نامها رکبیت که تقصیر محبت قبل ازین به ثبوت رسیده باشد در جمله
 اول ازین کتاب جائیکه تحقیق امام فخر الدین رازی نور الله ضریح چنان منقح شد که اولی الامر اهل حل عقد اند
 بزرگان دین و پیشوایان اهل حق و لعین که اجماع شان سبب عصمت است از خطا و چون به جیت ایشان
 ماده امامت و استحقاق شخص البز و فعلیت می آید مراد رایت کریمه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا**
أَئِمَّتَهُ که بر بندگوبین باشند کسی دیگر **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **وَاللَّهُ أَكْبَرُ** **وَاللَّهُ أَكْبَرُ** **وَاللَّهُ أَكْبَرُ** **وَاللَّهُ أَكْبَرُ**
 الله رضا الطیف نیست که حضرت حیدر را روزیکه خلیفه شد نیز همین فرمود و به جیت دیگران تن رضاند و کما
 ذکره الیابی فی کشف الغم عن معرفه الائمه معین الاثبات اتفاق اهل حل عقد که بر تحقیق امام رازی اولی الامر
 اند بعد از ان می باید که شرط امامت را در ذات مامون اولایا ثبات رسانند بچونانیکه مامون از معارض
 باشد که از آنجناب عدالت است و سیکه علمای اهل حق را در فتنه قدم و حدود کلام الله که در زمان سعادت

انفران حضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب کرام این بحث نبود متبادر کند و چون جمعی بر بزرگواران بیکمراصل از عدالت دور باشند
 و اجتهاد را نیز در ذات او ثابت گردان بر ضرورت و مجتهدان را مهمل گذارند و چنانچه باید و خواسته تابعت اهل حل و عقد
 نگاشت باشند زیرا که قبل ازین از کتب کلامی بعضی بقبول آنکه که بیت موجب است نیست بلکه کاشت است یعنی چون
 شده و در ذات شخصی قدر اهم شد استعداد و قابلیت بمرسید و لیکن غفلت آن بر اختیار اهل حل و عقد باقی چون
 او را برگزینند و بیت کردند اماست بالقوة بغلظت رسیده هرگاه این امور متواتر در پیروان اخفاست و مجتهدان ثبات
 آن مقتدرتی نیافتد لازم گفته میشود که آنچه بر اهل سنت لازم نمی گرداند و کار و روزی یکبار می برد الزام مالا یزید است
 علی بطریق مقتدر توان گفت که چون او نیز بر عیند را در باره امامت و خلافت بهتر از خلفای راشدین میگوید و میداند
 چنانچه درین مجلد بالتفصیل السبق و قهر و استیلا می مامون خلیفه شیعه ناجیه بر اصول محمدی زیاده از نیز بود که امام
 رضا را از بیوا رشتن حضرت رسالت ایسوی خود کشید و در شهر را انتخاب نیکو است که خدا باشد و کمانی الحار و غیره و
 در انت نیز آنرا محقق است باز در پی آنکه که بدن مبارکش را پهلوانان شیعی عراوق باتباع شیعی پاک پاره پاره
 کنند و شمشیرهای زهر آّب اصفهانی و قرسانی از سلاح خویش بالشان بعد از و عده عطای فتنای طایفه قطره
 و تقریب مجلس خاص بخشید و بیعت اتیزدی و برکات اسم اعظم کارگر کشد و بالاخر بخت دمای انگو رلیقه تقییه
 زهر لابل علی مائله المجلس فی الیقانه بدست خود کشید که در چون خراش و سوزش در امعاء و بطش است
 بمرسید و انتخاب ایقانی حاجت ورد و بر رسید که بامیر وی فسر مود جانیکه فرستادی باز بهم مبارک امام محمد
 را از شمشیر خود بریزه نیزه نمود اگر چه آنجناب مثل پدر بزرگوار از شمشیر محفوظ ماند یعنی اندکی دو باره یافت
 و در ایام رجعت بار دوم رونق خواهد افزود و اگر رجعت دوم اتفاق شود همچو حضرت موسی که چون
 با جارت شکیلیت باری مامور شد که و کالت قوم قاتلین کن ثویمین لک حکم و انما ید و در حال
 رویت زمیندار و اگر ندی نخواهد بود و بجز در جنگی بر کوه طور از بهیت بر سنگ افتاد و جان بسلامت برود و در
 زمان رجعت همه را جمع انبیا از دنیا خواهد آمد و رتبه رجعت ایمه بار یار خواهد شد چنانچه از تفسیری و بجا ظاهر است
 الی غیر ذلک من الکتاب المقبول و این افعال از نیز بدست نقل نیست پس امانت بر بهتر از امامت نیز بد خواهد بود
 که بالاتر از امامت جمیع خلفا نزد مجتهد قرار یافته تکلیف که بر اصول طائفه فاشه عنقریب می آید اجتماع خلافت
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با کفر و شرک که لایق علی المنتظرین و تحقیق مانند که لفظ جمیع خلفا از ان کفر که
 با اصول شیعه جناب میرا چنین خلالت حاصل شد که بجائی خویش الطیبین طارعت است آمد تا بنی باشند زیرا که
 در ان وقت انقبو شیعه جمعی بر رسیدند اگر چه قاضی رطل یوق نه ترسید و گفت آنچه گفت حتی که در ایقانی
 بدعات متقدمین معاذ الله ما به میفرمودند خلا لکه در آثار ارشاد نموده بودند علی مافی کتب الطیقین
 که تقلید کسی نخواهم کرد و لیکن برند هب این نو اصیب مدین مزید و لا یاسس سخن شریف هم از یاد شریف
 رفت حال که امام منزه آرس و ول بیان میا شد بخلاف مامون که هر چه کردی تقلید کرد و چنانچه رئیس است

میکنند و در باب متعبدیه از تحلیل آن نیز رای خود را و عمل و کلامی مشاطه و قبول ننمود و علم و فضل او بحدی بود که حضرت
 در مباحث کلامیه ببنوالمی اومی رفته و انکاسه لیس او باز نمی آیند و این تجربه قطع نظر از آنکه از کلام مجتهد مشروح
 میشود از دیدن عیون و کتب دیگر از صدوق و کذب عیان است که ما را از خیال سبقت را باید که تصریح
 بگویند نه تعریفی که رئیس متکلمین ایشان درباره متعبد و ضوی خود را که همراه مسواک بود و بیاد داد و خیر یا بگفت
 حالا که خلافتش بهتر از جمیع خلفایه بود و تکلیف که تشیع مامون بمعنی رضی از صوامر پیرش نیز مدلل
 و افتخار سبقت خلفای عباسیه از مجالس قاضی رطل بوق مولای این پد و پس بعد از اراج مامون و هارون
 و بن میل و عقیده ایشان باطلا ناجیه بر جای خود مکنل چنانچه قبل ازین هم گفتیم و شجاعتش بحدی که تنهائی بشدید
 کردن امام محمد تقی علیه السلام و رشت شیر خدا و دیدن معجزات الهی بر دود و در زخم خود بکلفش الامر چنانچه
 از دحضش در کفایه المومنین منقول است انهم کلاما مزید علیه را کفایت کرد و سابق ازین بنفوس جعفریه استحقاق
 خلفای راشدین بدون عصمت از طول احادیث کلینی ظهور انتخابیده پس عصمت برای مامون چه ضرورتی
 نیست که ما جرین محدود و نفوس جعفریه نکرده بزند و طاعت الهی خود را معنی خلفا بودند و مامون بر بندگی امام
 و مصدق نهش هم الملک عظیم به بیان قاضی در مجالس هم تحلیل متعبد چنانچه دانستی و هم مشاطه او باجم غفر
 از اهل سنت و غیر هم در باب اثبات تشیع و منفصله انشاء الله تعالی کما قلنا و جبرین قریتر توان گفت در مجال
 نوعیت بلکه حال هر دو و فانیست روی زبیرا را و لیکن خاصیت تشیع را چه علاج که شیعیه العراق شیعیه النفاق
 و شاید که ازین مقامات بی می بری که هر جا استیجاب عبارات کتب فتنه شکن و بیشتر با جتوار و تخلص می و ارم
 تا جواب همه مضامین و عبارات نشان طبیعت بنده جوش نزنند و او هم خامه کوشی کنند چنانچه در نیمه دیدی
 و بمیران فرست بچیدی قوله و آنچه نوشته الخ اقول زبیرا و تمام اعتراض نیست چه ضعف عذاب را بچرا
 بنی هاشم که از ائمه مختلف شد بنده اصول رفته یا کرده ام اگر دیده و دانسته بخت الزامی نخواهد بود بیل همان آگاه
 گیر و علایمی نداشته باشد پس بد آنکه طریقی در تفسیر مجمع البیان میگوید روی ابوهریره الشامی عن زبیر بن عاصم
 قال لاریح الحسن متاجر بن و حان علی المسی منان لقیاعف له العذاب متعین کما وعدنا و اوج العینی و روی
 محمد بن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن علی بن حمید الشدین العین عن امیه عن علی بن الحسین بن ابراهیم
 انه قال له رجل انکم اهل بیت مغفور لکم قال فغضب فقال من اجری ان یجری فینا ما اجری الشد فی ارجلهم
 من ان یكون کما یقول انما نری لمننا متعین من الاجر و لمننا متعین من العذاب ثم قرأ الامین یا ایاک نعبد
 و الیک نستعین یا ایاک نعبد و الیک نستعین و کان ذلک علی الله فیسیر
 و من تغیث منک الله و اسق له و تغل صا لجان و تهاجرها منک و انک منک فالتکسا
 لا فاکریمیا اکنون محصل ترجمه این روایات در فارسی از خلاصه المتبع کاشانی نقل میکنند
 مناجات مجتهد الزمائی بمعنی آن پی برنده معنی من امید دارم که از برای تو کاران ماد و اجر باشد

از ثواب وی ترسم برید که در آن عذاب اود و چند ان عذاب دیگر ان باشند همچنانکه از واج پنجم صلی الله علیه و آله و سلم بیان موجود شده اند علی بن عبد الله بن الحسین از پدر خود آورده که شخصی علی بن الحسین را این احادیث را علیه السلام را گفت شما اهل بیت پیغمبر آید مقهورید و حق تعالی شمار را مواخذه کند آنحضرت در غضب شده فرمود تا بعد از آن ترسم برید که جاری شود در ما آنچه حق تعالی جاری ساخته در زبان پیغمبر آید آنکه باشند همچنان که تو میگوئی بدرستی که ما می بینیم برای نیکو کار خود و مقدار ثواب از برای بدکار خود و مقدار عذاب بعد از ان این آیات تلاوت فرمود انقی بلفظه یا قیما تذکره لمطاعین جناب صید الله و جوا الشی آنکه انهم ان طعنای دیرینه است که علمای ما چنانچه باید از اصلش برآوردند پس بدوان روان عتقا یا قتل چگونه یاد کردنش مجتهدین بنی زید و سخن سازی نقال کشمیری و چرخ و بازی هزارالتوری ایشان را می فرمودند و بنده میگویم که اگر طعن از نهجیت است که صد و رکنه از ام المؤمنین عاشره لازم آنست که این آیت پس علمای فقه قائل خطاب نمایند زیرا که این آیت قضیه شریعه است نه مبنی که لفظا لیضا عطف مضارع مفعول بود لیکن لفظا بجزای شریعت و افتاده و مجروح گردید و هر دو طرف شرطیه را که مقدم و متاعی عبارت از انست مطالقت واقع نشود و نسبت پس تواند بود که قضیه شرطیه صادق باشد بدوان آن مثلاً اگر کسی گوید بجناب این مجتهد که آن کنت مرا فکرتن یا بقا القیه بر جای خود نخواهد شد و محاربت مجتهد لازم نخواهد آمد و اگر فی المثل مقدمه وقوع در آیت کریمه شود معاذ الله باید که از انانیت خود دست بردارد و به تکفیر خود هم پردازد و قتی که فاش شد را بر امر قبیح متنبه اند که محمول سازد و اگر طعن ایشان ازین سبب است که میانه صلیقه و حضرت امیر مجاریه بوقوع آمد و حالت منتظره باقی نماند گوئیم مگر کتب اهل حق ندیده که محدثین مومنین نوشته اند که رسائی هر دو لشکر یعنی جناب امیر و حضرت امیر علیه السلام دیگر بزرگان بمساله راضی شدند و اتمام ذوی النورین را بر اتفاق مسلمین تحول نمودند و بعد یکدور در جهان قرار یافت که با مداد ان رسوائی دین بخلوت نشسته اند و بالاخر منادی ند کرد که زمین را کسی از اهل بلوا شریک نشود پس این گروه لفاق پیروزه تحت طعنه شدند و چاره کار از عبد الله بن سبارس اشقیای پسینند و بتعلیم اودل بران بستند که چون اهل لشکر غافل شده در حرب شروع کنند و باز رخنه در کار ایشان افکند الفقه بصلح و صفای انجامیده و مدعی جنان صدایقه که اصلاح امور مسلمین بود بر روی کار آمده بود که این جنگ جوین وقت انگیزان کرد و آنچه قرار داده بودند و هر یک خیال انبغی ماند که مدد از جانب دیگر نیست و از کتب امامیه مثل مجمع البحرین بخی و غیره عیان است که بلوای ذمی التوین از جهت این سبب بود که او را علت نامه فتنه انگیزی و التند اند و غیره او را در جنب او بر غازی نشوده و قبل ازین کوشش این ملحد و اتباع اود بر جمعی دین و اسلام از کتب مهمه امامیه میان گردید که مزیدی بران مقهوره تواند شد تا سجد یکبار این مغفلین عالم و فخرین نهیب بنی ارم دست از جهان خویش برداشتنند و علم اضلال برافسار شدند و از کتب فریقین بون ایشان در جنگ

حکمر عتبه با علم بودن شهرستانی در علمای اهل سنت و دلت و ادب و بقلت علم و استعداد او چنانچه بر ظاهرین
کتب کلامیه و رجال مخفی نیست کاش مناج السنت را میدید یا قیما نده انکه عجیب که در عتیقام ذکر مختلف این
عباسی می نماید و از مختلف اصحاب کرام بر دعوی رفته ایم جلالی بر تیرار و بر جای خود است زیرا که عتبه
در ابطال شهادت امام حسین ممتحن را نده پس در اینجا باید تا مهای آن مردم را که رفتن که زبان رفته بیا قتب
شان میگردد و حال آنکه از امام حسین ممتحن اندیس عجب نیست که عتبه انمعنی را بر جانش ندهد و دعوی مختلف
اصحاب نماید مگر در عتبه حدیث تحفه جیش که لفظ لعن الله آورده معلوم نیست که صحت آن کی ثابت نموده
حضرت صاحب تحفه در عتیقام میفرماید آنچه دلت بران دارد که این خاتمه بر تیر صحت نرسید بلکه موضوع است
ولیکن چون عتبه از انانی سابق و سابق کلام علمای اعلام را نمینماید انکه الاحداث را از سمری آغاز و در خرفیاش
را بنیاد می نهد تفصیل این اجمال آنکه درین ششم متکی آنیکه اقبال رفته این اعتراض را در کلام خود تقریر
کرده نزد رشید المتکلمین فرستاده بود و در رفته بعد از اخراج عبارت مل و کحل که در عبارت رشید انکه
داشت و برین بنیاد می نهد و قطعاً چنان می نمیدند که او بر ششم نیزین نماده چون جوابش در ایضاح دیدند
شخص بنزدان گرفتند و دم بخورد مانند اکنون عبارت رشید را بدیدند و سخاقت اعتراض و متانت جواب بنزدان
عقل باید خنجر **قول** و هم انکار تمه حدیث تحفه همیشه که در مل و کحل میجوید است انتهی **اقول**
حضرات امامیه تمه حدیث اسامه را برای انچه لعن بر صدیق اکر رضی الله عنه الزام علی اهل السنه از
کتب ایشان نقل کرده اند و صاحب تحفه انکار و خود آن تمه در کتب سند محدثین مؤثرین اهل سنت لقیوحت
که استدلال روایت در هیچ طالب متوف بر آنست فرموده پس اودافع صحت آن جمله باشد و خیال اثبات
صحت آن جمله از کتب سنده محدثین معتبرین برسد لکن آن لازم و از وقوع آن در کتاب مل و کحل شهرستانی
که نه ان کتاب از کتب حدیث نبوی و نه آن جمله در ان با سند مروایت منع صاحب تحفه را چه ضرر و حضرات
امامیه را کلام لعن متصور پس بوجوه ان جمله در مثل کتاب مل و کحل لعن بر صاحب تحفه نامعجب باشد انتهی
آنیکه شنیدیم می تقریر است مجمل در نقصان تحریریکه از متکی آنیکه اقبال را رفته صادرش که بر یکد و جمله
انکار کرده بود اکنون حرفی چند از بنده مستمند در شرح اجمال بنیای می مقام و روای کلام را بدیدند که گهگاه
با رفته این دیار بطارحه این امر بوقوع آمد تحفه را و بروی انما عشته یکد اشم و گفته که در افادات علامه
قابوس سره اندیشه تامل کار بر بند و مید باقی انفرایند پس هر چند که او کار بسیار کرده و اندوهامات منکره آغاز
نمادند لیکن بالاخره مطلبی غیر ازین که تقریر رشید المتکلمین نور الله مرقدہ و النقی منقش شدیمی که عبارت تحفه
چنین است که جمله لعن الله من مختلف عتبه هرگز در کتب اهل سنت موجود است و بالعرض اگر هیچ هم باشد عتبه
انست که اسامه را تنها گذاشتن و از هم دو میان برای انتقام نریدین عار نه بیلونی کردن حرام است
و چون ابو بکر بنیاد امامت متعین شد از نیمه امور او را راستش واقع است بلا شبهه قال الشیخ شهرستانی

فی الملل والمجلد وضمنه منقذات و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهل سنت شمرده اند و در
سیر خود این جلد را آورده برای الزام اهل سنت کفایت نمیکند زیرا که اعتبار حدیث نزد اهل سنت باینکه
در کتب مسنده محدثین است من حکم بالصحة و حدیثی باشد نزد ایشان چون شتر زلی مهار است که اصل گوشه
بر آن نمی نهند انتهی کلام بعد اعلیٰ التذنی الحیثه مقامه و پیر طایه هر است که چون رنجه را در احادیث مسنده
صحیح امیر می که در حدیثین صدوق صاحب رتحات و مقصود تو قیقات و مانند دوست فرشتا را باشد کما فی
درین جمله که زینهار در هیچ کتابی انکتب مسنده حدیث با وجود ذکر قصه تأمیر اسامه و حدیث تخریر همیشه موجود
نباشد و نه سندش هنوز پیدا شود و محدثین و تکلیف در کتب کلام و احادیث انکار نمایند چگونگی کلام تکلیف
سوال برای طلبی صحت سند کشایم چه جای آنکه فیقین برای اتفاق کنند که بعد از ثبوت اهل آن شخص بشک و
تاویل برای او باید کرد و کما فیهم من اللوام و غیره من تالیفات المجلد اول و کما صرح علما متأخر پانصد
تکلیف که تاویلات رنجه در باره مناقضین مثل شیطان الطاق رود و کلام با مقدمه صحابه سیمای خلفای پیامبر
و امثال ایشان جاری شود که با اعتراف ملاحظیل و شرح کلینی که استمرار امت تحقیق باشند که هزاران دینا
شان از آیات قرانی و احادیث رسول یزدانی بجزو انجمن چنانچه در مجلد اول خصوصاً در مقاله سادسه از
آغاز این جلد نقل از کتب معتده رنجه عقرب گشت پس چگونه عقل ازین در مطامع بزرگان دین انجمن
بی احتیاطی را نتوانند انقضه محتمل الزامی که درین مقام پیشتر بر جلاله العبد خود و عبارت شمرستانی
آورده و انتهی کلام گفت حقیقه تقلید گفتوری و کاسه لیس و فضل خواری است با وصف اینی که خود را درین
المجتهدین می نپندارد و او را لائق جواب تحفه نمیداند کما سبق تفصیل فی مقاله سادسه و من هر چند در نقل
و رد کلاش استلزام شدید دارم لیکن القروا ت بیج المخلوقات لیس بدانکه گفتوری شکیا قیر حیا چنانکه از رنجه
نقاش بر دوشم چنین میگوید که اما آنچه گفته و جمله من اندک من تخلف عنابر که رنجه کتب اهل سنت و در جانت
پس دلیل جمل و نادانیت زیرا که جمله مذکوره در کتاب ملل و نخل شمرستانی اشتری که در شرح موافقت
تفلا عن الادی و در رساله عقاید لایقوب بنیانی بسبیل تسلیم و در کتاب شرح نفع البلاغت این
الی الحدید مغربی مذکور است و چون در نقل وحواله این نامی صفت کتب و آتیه بسیار است بنا بران مادرینجا
بر فرض حواله کتب مذکوره گفته مذکور به نقل عبارات انسانی پیر و انهم لیس بدانکه در کتاب ملل و نخل در ضمن
اختلافات صحابه مذکور الخلاف الثانی فی مرضه انه قال هبوا حیث اسامته من اندک من تخلف عنابر
قوم یحب علینا انما ل امره و اسامته قدر بر من المدینه و قال قوم قد اشد مرض النبی صلی الله علیه و
فلا استقلوا فیما رنجه و الحاله ندره فیض حق بصرایش کیون من امره انتهی و این کلام گفتوری کیا و حکم
دسیان است بچند وجه اول آنکه لفظ انتهی دلالت بران دارد که تمام کلام شمرستانی نقل کرده حال آنکه چنین
منت یکه حقیقه مذکور شمرستانی را در شکم فسد و برده تا عوام بدانند که این عمل در ملل و نخل مذکور است

بی آنکه تفرقی بود بین اوجه کرده باشد اگر عبارتی را که صاحب گفته و دیگر جا بدین کلام و حدیث از کتب اربعه
 واضح می شود در موضوع و مغزی بودن جمله مسطوره است که عرف در نسخ ملل نیایی با هم عدم اعتماد بر تکرار
 اعتباری است از عبارت شمس رستانی بی گفتن می آید و عبارت سابق و لاحق شمس رستانی جمله معلومه را از نظر
 از آنجا که در این بیان نیاید که گوئی در سخن و عیب بیانی روشن بر این باشد که اشتباه مندرج عاقلی است
 نیست و آنچه گفته که استیجاب این شماره را برای علامه دهلوی گفته خود در آن گفتار شده و تفصیل عبارت
 ملل و شمس رستانی را در مقدمه و ملاحظه غرض فصل بی آمدن الله تعالی و این تحول محض شمول تأیید الهی
 است زیرا که کتاب ملل و عقائد اهل عالم است یعنی جمع کردن احوال و اعتقادات بی آدم و تاویل
 آن حیاتیان در قبح بران و در حق تمام شمس رستانی تصریح کرده که چنان نیست که رخصه دل بدان بسته اند و هم
 آنکه چنان یا نه است که تفسیری کلام ملا یقوب بر تقدیر تسلیم است پس صحت و اقمی جمله معلوم که کلام
 در آنست که آن آدم آید یا در کلام صاحب تحفه جواب تسلیمی نگوید نیست و آمدی و غیره هم سندی برای آن
 که گفته اند معلوم آنکه حال این الحدید بهترین دعوه درین کتاب از سابق و لاحق الزام و تحقیقا
 حیاتیان است باینکه استناد نمودن با جزای عجیب است و بر نقل او برای الزام اهل حق دل دادن کاسفیه
 حکایت که در این باب در مطالع شمس رستانی ترش خود را نانی ساخته و در برخی از مقامات نزد دعا و دخل یافته خصوصا
 و قتی که نزل آفتاب آید خود را داخل میهد بدانی غیر ذلک الغرض تفسیری از راه کرپزی و یاد و گوئی جرح و باز
 بسیار کرده لیکن صحت جمله که در صاحب تحفه مثل محدثین طلب فرموده هنوز در رجحان نبوده است
 بر نقل عبارت ملل و دخل پس بدانکه کتابی که من دارم در همین ایام منقول شده است از نسخه که نزد یکی از رفقا
 کشیده بود و گوئید که او در زمان محمد طائی درین شهر وارد شده و تادیقی مقرر شده از احواشی او که بر اصل
 کتاب بود چنان معلوم میشود که اگر کسی است یا بران دیده و رویایی است که دو یا مومن نور دیده درین شهر
 قرن چهارم که تفسیری آفتاب کرده و محمد طوق تقلیدش بگردان خود انداخته مقوله شمس رستانی نیست و انما
 قدمت برین الناس عین لان النبی الفین ربما عدوا و انک من الخلفاء الموثرة فی امور الدین و هو لیس كذلك
 بل کان الغرض کلاما قاصدا حاکما لشرع فی حال تنزل آفتاب و تسکین ناسه القنده عند اغلب الامور انشی
 علامه و محصول این کلام هم چنانست که قصه قرطاس و نتیجه را تقدیم از آن دادم که رخصه این هر دو را از آن
 تا ابیات مقدمه است که رخصه در کارهای دینی انداخته و سخن ایشان بیجاست غرض صحاب اقامت و اسم
 شمس رستانی بود وقت تنزل قلوب و لیکن ناسه قنده در تعجب امور نه مخافته رسول مقبول و کیف در امور دیگر
 که کمتر از آنست انتهی اینجا اسلامه بین خیال که چگونه حضرت پیغمبر را در خیال گذارم و بیشتر گران در بیعت که
 عبارت شمس رستانی اعدا از طوطی خاسته از مدینه برایم المطلب مادر خودش پس از کوچ بازگشت و علم بر او
 نصب کرده و بحدیث و کلمات اصحاب که امام بخت ملت اسلامی مساعی مشکو به تقدیم رسانیدند

تا آب رفته بچو آمد کسی را از مرتدین و انواب حوصله کار را رها بقی ماند که بر سر ایشان تازد و سب بدین ایشان را
 از بنات انقش سازد با الهام این عبارت عربی و حاصل و محمولش فارسی مطابق آنچه جدید بود و اما نسخ قدیم عربی و آنکه
 اکابر عالماتصل عبارت ملل که از نسخ خود نقلش کردم این معنوی را هم آورده اند که جمله اخیر حدیث تخریجش
 موضوع است چنانچه عبارتش و انس از انجمله است صاحب صواق محرقه مولانا انصاری و الملتی الدین عالم المتقول
 و المنقول سید خواجه نصر الله کاشانی و از انجمله است صاحب صواعق مقلعات فی تفسیر قرآن کریم در تفسیرش حاوی
 علوم فروع و اصول که برای تأیید افادش این شرح نوشته و از انظار ناظرین برگشته و از انجمله است علامه
 دهلوی خاتمه الحیثین و مقدمه المتکلمین و انبوه المفسرین و از انجمله اند بعضی دیگر از علما که تخرید حدیث و افقه
 داشتند و بکتاب فریقین نظری انداختند و برین نسخ قدیم معنی عبارت صاحب ملل و دخل برین طور بود
 عینی و که قول او و این جمله موضوع و مقصدی است دفع دخل و مقدر است گویند میگفت که حضرت صاحب
 علیه و سلم متخلف را معون فرمود و تو میگوئی که غرض صحابه اقامت مراسم دینی بود جواب داد که نزد حقین
 اینجمله بخوبی نمی آید بلکه موضوع و مقصد است **الغرض** ابو صوح پیوسته است که گفتگوی رفته درین
 عبارت است که این اکابر و احد بعد واحد از ملل برای دفع خبر بودی از آنکه بخلاف عبارت تنگ انقش کردم
 و محصلش ذکر نمودم که در آن کلامی نیست و چگونه کلام توانند که در که حقیقت عقرب در مقاله ثامنیه چند تخریج
 تمامش را نقل کرده و لیکن آنچه آورده اگر عبارت ملل را که بر عدم اعتقاد مذکور دلیل باشد بیان
 میکنند و صاف معانی از آن موضوع می آید که شش ستانی مذکور رفته معنی نماید یعنی آنچه میگویند که این
 دو امر از آن خلافیات است که در تخریب دینی مؤثر باشد ازلاف و کزاف را فتنه است و در اتم اقامت
 مراسم دینی بود پس خیانت کتوری هر زده را دید نیست که کلام شش ستانی را که زبان حال سگویی یا خیانت
 حدیث تخریب اعتبار را نشان دهنده انداخت و اتمی کلام بر زبان خود جاری ساخت و مانت جمیع
 اسبقا تماشا کرد نیست که عبارت سلیم فارسی مترجم را به تفهیم شاید بدین او جهان را شو که دیگر تفهیم
 را اصل نمیشود بالفاظ مذکور سبقتا نقلش با استعمال نیاید **طه** آنکه کتوری در دیده و بن تلمیذ گرگ کهن
 بعد از عبارت منقول و تقفیل اجمال کذب و افترا را از مزید نادانی و اتیان فلو است شیطانی یا وجود و یک
 صواقع و شرح آن چنانچه می آید اینجا بجهت تفهیم است که ده که اما آنچه گفته قال الشیخستانی فی الملل و الخلل
 آن مذهب اجماع موضوعه فقره پس کذب صریح و اقترای فصحی است و اصل عبارت او که متضمن اثبات جمله
 مذکور است اتفاقا نقل نموده شد اما آنچه گفته بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین المبتست شعر دانند
 و در سر خود این جمله آورده برای الزام المبتست کفایت نمیکند و ادعایش از بعضی فارسی نویسان بحال الیه
 محدث است که صریح به این اندر آمدنی حاشیه الصواقع و جوابش آنکه دانستی که تنها فارسی نویسان که خود
 را محدثین المبتست نامند این جمله را در کتب خود نیاورده اند بل دیگر علمای معتبرین نیز آورده اند و حال آنکه

همه عیاضی که در کتب الله اظهره تفسیر است بحد و دیگر آن را و جلال پیش گرفته و در ذات مقدس
 باری عزوجل تا منوج و خوف گردیدند بقول ابو قتال و میفرمود که ای عیاضین امروز در شکوت و غم
 حضرت علی و منافقان از مخالفت دست بر نمی داشتند و اتفاق شان ظاهر میشد وقت اعتراض برویات مسکنت
 سید و کائنات پس اعتراضات مناقضین مثل تخم بود و بهر تازان و اندین و منافقین که بی هر شد مثل زروع و غنچه
 در بیجا مقرر می گفتند که در اختلافات محایه بی بیگونی پس خبرستانی جواب داد که آن امور ایهما دینا حیا
 هر اسم شرعی است اختلاف اول حدیث قرطاس دوم اجنبش سوم قول فاروقی که حضرت را با آسمان بر زمین
 چهارم مهاجرین گفتند که مکدر بن شریف است که مسقط راس نیست و انصار می گفتند که مدینه دار الحجة
 و مدار تصرف و بعضی بیت المقدس را که معراج شریفه از آن بود نشان دادند و می گفتند که امانت و برقیقه ششم
 امر قدک و روایت عدم میراث ششم قتال بالغین زکوة ششم قضیه بر خلاف فاروقی ثم اختلاف امر شوری باز
 اتفاق بیوفی النورین و دهم واقعه جمل و اثبات رجوع این بزرگان ازین خلاف و ندامت ازین فتنه که گذشت
 پس ازین تقریرات سابق و لاحق معلوم شد که شش خبرستانی مطاع اهل فضا این را بر خلاف داب تو نویست گردانید
 و این اتمام در جواب نمود و ازین بیان حال اوقاتش نیز مطابق عقل و نقل یغور آمد که قلنا الکون
 خرافات و لغنه از قدیم و جدید باید و دیگر عبارات او را از میان برداشتند و از هر طرف شور و خجوا
 برداشتند و مثل زارع و بطن و بوم شوم خانه کن از هر جانب کا و کا و کردند و داد و مکاید غالب دادند
 از آن جمله است محقق میلانی از غولان بیابانی که او عبارت اما الاختلافات را که دفع دخل بود از میان در بر بود
 و در فتح السبل و انمود که مناقضین بر افعال نوی اعتراضات میکردند پس اعتراضات شان مثل داناست
 و روید از اننا شیدات مثل گیمه اول این منازعات قصه قرطاس است و از آن جمله اند مجتهدین و تشکیل ازین
 توهم که کتوری هم قصه خوار سارست الی غیر ذلک من اهل الفضول پس اهل دین را که بهت تحقیق حق میگزارند و
 است غور و تحمل در عبارات طلل بکار بردن و بر محرفین و کاذبین لعنت نمودن و میازی از لاف اهل شقاق
 حقیق و بدل بر احقاق حق و ابطال باطل بسن و حق امانت است که در زمان متوسط لیس متطلب که او را
 محمد کی مانند و شید اول لقب او گذارند بعد از آنکه اتمام مدارس بدستش آمد و اعتبار تمام و وجوهرات کلام
 او را بهر سید پس از تحریف روایات و تبیس مخلوقات یگانه روزگار و استاد و پیکار و جاسوس هر شهر و دیار
 لویا غایب عن الاحساس و ملقی و سادوس فی قلوب الناس بود که حق تعالی او را در دنیا بعد بطور کمال
 اقراره رسانید و چون عالمی را در پهلوی او نشاند که ندای سروش یعنی گوشت عجمی فاضله بعد از خود
 رب انی مغلوب فانتقم و کرامات جلیله آتش می سرانید و قلوب نوموشان می ربانید باز در تبلیغات فاضله
 را بر اصطلاح هندوان لایح آفرید و کرامات جلیله آتش می سرانید و قلوب نوموشان می ربانید باز در تبلیغات فاضله
 توان داشت که از تبلیغات حق که علایم حقید چندین و عا بهت در ندای سلطانین بهر رسانیدند

مقدون پسندنیافته ایم و از لطافت رفته شناخته ایم چنانچه عقرب انقباض گویشت میسایندم و اینم منمیه
میگردانم که از شیخ علی بن موسی راجع به طبع شده بودند و اینها که عظام رفتند چون خراگیل فرو رفتند و هرگز ازین
عمده خارج نگشتند و اگر مراد اینست که نقل آن از آمدی نوده اند پس لایس که مجرب و نقل مستقیم است
چه مجتهد در قتاله سائسه گفته که اکثر روایات مطروحه در باب اول در کتب نقلین اندراج یافته و برای تمیز صحیح از سقیم
کتب را این نوشته اند چون جناب مجتهد اسماعیلی رفته آن ایراد فرمایند تا اهل حق بحکم مجتهد از در عقید در آیند و اگر
مجتهد برای تحقیق حدیث سند این باب را به کتابهای کثیفه اهل سنت چگونه این جمله بی سند را بدین تقدیر قبول ننهاد
معذرا احتمال دارد که آمدی بر طبق روایتی رفته آورده باشد و قریه اینست که عدم اعتبار این جمله از کلاش
مثل کلام شهرستانی پدید است زیرا که او هم تصریح کرده که محابه برین امور اقامت مراسم دینی نموده اند و مخالفت
و مراد ایشان بر تقدیر ثبوت لعن همان معنی است که اهل تحقیق نوشته اند چنانچه از تحفه و مواضع بطور پیوسته و
لاجرم از نوشتن این حدیث که البته مجتهد کثیفه و این تفسیریم او را فایده داد و بلکه موافق اشاره سابق محنت
پیرایه و گفته لازم اقتضا **قول** بر انتخاب نعم و ذراست اه **اقول** ارباب عقل و کلیات نیک میدانند
که برین موقوفات نیز اختراعات و اسکالات بعنوانی وارد است که رفته مناصی از آن ندارند و خلاصه معنی نمایند
اما اول پس از آنکه ظاهر الفاظ حدیث متضمن علیها و ال بر آنست که مجتهد الزمانی چنان فهمیده که من
با حضرت عبداللهدین عباس حسن اعتقاد ندارم و آنجناب را مساوا میداند از او مره و ثناتیه و من می شمارم
حاشا بلکه این روشی از همه عقلاست یعنی کسی از عقلای شنیده نم تواند گفت چه ایشان میدانند که محبت
هر پل الزامست اگر چه مجتهد را بنا بر پیشیه بزرگان خود یعنی نیاید از حدیث کلام احق الانام را الزام رفته
ایام است چنانچه ناظرین بصاراة العین از هر مناص و علم باغی متقداند که جناب پیرایه باغی خود را بتقابل
نهند و اساس دانش و پیش خود را بکنند **اما ثانی** پس از آنکه آنچه گفته که بعضی روایات از باغی بجای
خود تواند بود که عقرب بطور صریح پیوندد که روایت مذمت ایشان بر تصریح همانند نهیم پیشین مثل کشی
از قدم و اقلی مجلسی پیرایه اصفهانی و مجتهد فانی پیرایه زکوار مجتهد الزمانی از مستقرین در اعتقاد و اعتبار سالیق
الاقلام است پس البته معارضه صورت نمی بیند زیرا که تعارض فرع کفایت است پس مجتهد بقضای الکذب
قد اقتصد است گفت که این مقام از معارضه عالیه است **اما ثالثا** پس از آنکه دنیا و آخرت را مخالفت با اوست که
قدامی ایشان صاحب عدل و داد و رشده و سداد بودند و این کلام را در بروی غیر گفتن از اینجا بیخ و بنای بود
آیا بچنانی است اینهم گذشته که علمای سنت توانستند گفت که هرگاه محمد بن ابی کبیر را که پیرایه حضرت غلیف دال است
و بنامی فلیله چهارم از مراتب جلیله و سراج فیله ناسج گردید و برب و قوع او در بطوی و مخالفتش با صدیق
و مرافقی که اولین با فاطمه روایات نقلین در غیره و این ذمی النورین میگویند پس یعنی مزه محبت او داشت
حق که درین مبتدا و مشاوی الاضلاع تفسیر میکنند و چو باین مخط و محاشیش سعی بلیغ میفرمود تا آنکه اولاد

امجا و خود میسختن چنین گوشواره عرش رب المشرقین را برین کار معین گردانید چون بلوی امتداد کشید و دایره
 ایشان ببارگد و گیرند پسندید و دیگران را از اولاد صاحب دیگر اگر مصدر رجوع و جفا می گشتند بگویند می ستودند
 و اگر حال خلایق را بشنیدین چنان می بود که رخصه بیان می کنند القبه برقه های مانعی نمی ماند پس معلوم شد که
 اروافض تمنا کردند نسبت اصحاب کبار بنابر وجود همکار و صواب و تحفه شادمانی پیسر و دست و این طو
 مجتهد الزمانی مانور داد کتب مطبوعه معتد فانی است که مجبین آن سخط فانی هم یکا بده اند بر خواب بران حرم
 نماید و اعتقاد خویش افضل و بلاغت این پدر و پسر بنیاد امارا را بر عا پس از آنکه دعوی محبت با بنیامین
 کردن برای معتد المصنعت میناقب و فغانی عبد الله بن عباس مملو است بجای خود است لیکن مشغول
 بودن کتب مقبره شیعه بواج اول پس عمر بنیامین کتیب آن می آید و بر عقلا ازان واضح میشود که این دعوی بین
 بیوگی و اعتقاد و پاوگی و لاف و گداز است و زمین را بر اصول موضوعه شیعه شیعه الطباقی بنیامین نرسند
 بحجت ظلمت و فساد نیست این سید کاران بر کسی نمی نشیند اما حاسا پس او ای پیام خباب می علیه السلام
 و آنچه بر زبان عبد الله بن عباس خباب خباب نقرت صد لایق درین روایت جاری گشته زمین را بر بیت او دلالت
 نمی کند بسبب آن احتمالاً تیکه شیعه در باره ایمان و جهاد و جانفشانیهای مهاجرین و انصار مخصوصاً ضا دید
 ایشان ایجاد کرده اند تا کفایت که اگر این عباس امین بنیامین ظاهر داری نمیکند و قدرت امیر المؤمنین را که محیط اسرار
 غیبیه و انوار را بر میباید بود چگونه فریب میداد و مال بیت المال را بتصرف خودی آورد و قنوم و تر ضرر و فتنه
 می بخشید و موید اتعینی است القدر المصنوع که علی ابن ابی طالب می شنید کلین کار تعریف آن بر بیت نمیداد که از اطاع
 آن ثابت میشود که خباب امیر او را از گوساله پرستان استقامت میفرمود چون اتفاقش از جهت اتحاد و محبت
 بمعرض ثبوت آمد این او ای رسالت از و چگونه بسید تواند بود خود شیعیان ضا دید اصحاب سید الخافین که
 که در اعانت نبوی صلی الله علیه و سلم شب و روز میکوشیدند و وفات دین و شکست کفار و مشرکین سپید
 که بر روی کار می آوردند حتی که از معذرت شریف و استغفار تبلیغ نصیب لغوی و کتب دنییه رخصه مثل
 تالیفات مارتی و صفاتی ملا محسن پیدا است که رسول خدا ام الشکر مهاجرین و انصار را الشکر شیخی را سید است
 و مکر را حکم اینان و خبر و اتنا و ناچار و مغلوب و زبون و در دست ایشان تقدیر میفرمود و این مرد و
 در سانه های خود ببادات و لغوی می پرداختند و نزد دشمنان عقل و دین از حقیقتین متشعین اینهمه
 گوشه شمایری امید و نیامید و امید داشتند و آنهم بسبب آنکه دشمنان بشارت احسنی حصول خلقت
 از کائناتین شتیه بودند چنانچه قبل ازین از کتب معتد فانی بوضوح پیوسته آما ساد و ساد
 پس از آنکه مجلس در مجلد السام و السالم از سجاد الانوار لقرت یعنی کرده که برادر مرقدی جان
 نج البلاغته را درین کتاب مقصود دانست که روایاتی را در خطب و مکاتیب و مواظط خباب امیر
 معین گفته اند شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند و حبان دل آنها خرنده همچو کاغذ از دست بدست

برنداشت پس بر چند این کلام بر اهل سنت حجت نیست لیکن آخر اتقوا را از ان بمعرض ثبوت رسیده که بر
 مردیات رض و بیخ الیغایه اتفاق رفته حاصل است و تحقیق از کلمات طبیات پدید میسر فانی ثابت
 میکنم که مکتوب پنج الیغایه که دلالت بر انواع مطاعن و اقسام متخاین دارد بجام عبد الله بن عباس است
 نه برادر او که میدل علیه الشاهد و القابین اما مسال علیا پس آنرا که بعد از ادنی غور بکلام نظر این روایت که
 مجتهد مثل الحواس برای مدحیت عبد الله بن عباس بقلم آورد و نقیض مدعا به ثبوت می آید باید در مقاله
 سادس تحقیق کند شته که علمای روانض و باره حدیث الید المومنین که هر که مرا بر شیخین تفصیل دهد
 حدیثی را بخوانم ز چنین تقریر را مورد مباحثات نپزاشد و این تعلیل را باید بفرمانگار انگاشته اند که کثرت
 شیخین و در فضیلت مرقضی مستلزم است و عبد الله بن عباس با حضرت مرقضی ابوبکر و عمر و راد علم
 و رایت ایمان و دیگر مدارج شایک دانسته که با الهام بر السیبه بن زکاسه لیسان شیخ صلی و انفال او که تاویل
 مذکور را شنیده است قابل حد و تقریر باشد اکنون اگر جناب مجتهد الزمانی اجازت دهند بیت مشهور را
 برای ایشان بخوانم **س** ذهب الیما لیسفید لنفسه یثقر قلوب و الله اذنان و اما ما مثنا پس از آنکه هرگاه
 در روایت دوم ادنی غور نمای و واضح خواهد شد که آنهم دلالت بر اقیقه عبد الله بن عباس دارد نه دیگران
 زیرا که چگونه عقل نتیجه نماید که حضرت عیسی صلی الله علیه و سلم تبار تعلیم فریاد عبد الله مذکور را از المومنین
 و طایفه زبیه و از ایشان آغاز این سلسله قرار دهد و غاصبین خلافت را که قرآن مجید را استخراج کردند و هزاران
 نسخ آن ایجاد و اسلام را آتش نهادند و مبدی و می را میقتند و ام کلثوم را بجنب بردند و تمامی حین و
 شریعت را بر زمین زدند و عالمی را بفرید اتفاق بام و دانه گرفتند و فرور سقینه خون خامس آل عبا ریختند
 چنانچه در غنیه لیساری از مضامین بر فقه اکامیه استند که حرفی از آن بر زبان گذاید مفسری یعنی قاضی
 شوشتری انیت کند اما مقول است که چون کمیت بن زید الاسدی حال ابوبکر و عمر را از حضرت
 امام باقر علیه السلام نمود و آنحضرت در جواب فرمود که ما فطرت فطره من دماننا و دما شیتنا الا وهی سنه
 اعنا فها الی یوم القیامه و چنین منقول است که چون زید بن علی را در مکه که تمثال تیر بر پیشانی رسید گفت ما
 اقامانی با القام یعنی ما این مقام رسانیدند اغنیتی و متنی نماند که حدیث امام باقر علیه السلام از آن قبیل
 است که برای قول این عمر اما باینجا بخلاب خالین بیت زید پلید بکار می آید یعنی چنانچه امام باقر
 شد یک بودند و نظر بامثال خود نگذاشتند من دماننا همچنین ابن عمر نظر بختا طیبین که احباب و هم وطن بودند
 الی غیر ذلک من محاورات البیانا که اشهرت سابقا الی کثرت تالاجرم معقول نمیشود و مناسب و طاهر
 است که حضرت صلی الله علیه و سلم غاصبین خلافت و محدثین ضلالت را یاد و نظر مانید پس عبد الله
 بن عباس درین وقت هم بیاد دت محمل در یافتند یعنی از رعایتش خود را معذورند و رنداشته و بگویند
 تجوزیم که این عباس را درین باب پس رعایت چنین طالبین کند پس خلفا پاک و امن بودند یا عبد الله

انگه سال پرستان باشند فاشند اساس مذہب الروافضی و لازم تبدیل المذبح بالنقارکس و این خود تمیز که متولد
 ابن عباس اعنی العباسی ایچی و اموت اصبند استقبال توبه و استغفار است و در تبتیکه و نند و مضیکه از آن
 جان سلامت نیز فاشند پس اشعاریکه مجتهد الزمانی در مابعد نوشته اند و آن در ختام الحریق اولی و اچیشته
 یکسیر مودلت سفید نشد فی هیچ صورت سفید نماند ای حسن توبه آن جان کردی بکه ترا طاقت گناه گناه
 و از اینجا بر هر عاقل تیر خوش ظاهر شد که کلام مجتهد الزمانی الیوم استنجا از روایت ثانی که از غیرت حمزه عقیقت
 ابن عباس تا وقت فوت شان ظاهر میشود نظر سر سری بلکه فک و نامی و غیره مرابست و چه اینها شد که اگر
 انبیت که روایت مذکور دلالت بر آن میکند که او را آغاز تالین وقت اعتقاد امامت مرقنوی داشت نمودنانی
 ماری استاد صاحب الکافی و قد مر بمحمد له سابقا و اگر عند الوفاست فقد رفت خواب انصافا **کتاب تسبیح**
و چهل نذر دم که احداث و ابداع لعل آوردند بقول مجتهد فانی در تالیفات خویش اینست که یکجا حدیثی کافی
 تو بر شان مقرران با جابت یاری نیست و فعل ملوک تبوی در سخوات خود مخصوص این امر میگردد و جالبی
 هم احد نقل این قصه در باب علامه و لوی قدس سره العتیر دست از انصاف می شود بیست و فصل مکرر
 نیست که در حدیث آمده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که کل صاحب توبه الا صاحب العتیر فاشته اما
 بری منم و هم منی بر او یعنی هر گناه بگاری را توبه است البتة اگر کسی بیعتی پیدا کند که منی را نشان و در دم
 و ایشان از من و توبه صاحب بر حمت و رحمت قبول نمی باید چنانچه مشهور است که در بنی اسرائیل مردی غیلام
 و پریشان بود و شیطان او را وسوسه کرد و بر عتی چندیم رسانید و بین سبب جمی کثیر بر او گردیدند و سانس
 سامان شد چون افکار خود افتاد و ار کرده پشیمان شدند و می بینیدیم از زمان آمد که آن مرد تا بر جماعت انجا
 حق نگردد و آن مرد را بر راه راست دعوت نه نماید توبه او قبول نشود و پس آن مرد مجلس ساخت و انجاعت
 را بحت دعوت کرد و هم چند گفت که انچه قبل ازین گفتم باطل بود کسی از او شنید و هم گفتند که انچه اول گفتی
 درست است و ما از آن بر نیکی دیم و چند روزه تضرع و زاری کرد که بمان براد و فاشد کرد و در قیامت
 عقوبت آن ضلالت خواهد یافت پس توبه محمد شین عجل و خاد لین اهل بیت چگونه به حق قبول کرد و چنانچه
 انجمنی نیاریند و کوششی در آن نه نمایند غلام گفت در وقت موت هم رعایت بهت بلکه کفر حقوی نمایند
 و تراض سابق سران **کتاب تسبیح** پس از آنکه غلامی رفته دست حقین دراز کرد و بود و او را تکیه
 درین باب سیاه کرد که مراد از قدریه که مذمت شان در احادیث متفق علیه فاشتین است آن مردم اند
 که قدر را نیت کنند آن مردم که انکار از قدر نمایند و مقولات اهل حق را که تعلق با مرام معنی ثانی دارد
 مضحکه می چند اشتند البتة که سجدت این عباسی که او را مجتهد از عیر یک یکند تصدیق اهل حق
 فاش کتاب غیر فرود نشان کردید این است یعنی از فوائد و احادیث و مواجید و غیره روایت بسیار است
 ادنی غور تا فزین و سامین در آن کار است لیکن فیما ذکرته کفایتی است بر شنیدن و هدایتی است بر **توبه**

مثل این در روایت الخ **اقول** اگر حوصله تقریر و تحریر باشد باید که روایت دیگر از اینان ابراهیم
 خوشی یاری و دقیقه درین باب فرنگداری ناز منطوق آن بود که اگر دایم که نقیض مدعی توازن در ثبوت
 است و آنچه فهمیده است ترا نسج عینکوت و البته عقلا میداند که اگر روایات دیگر در دلالت بر دعایت
 اول می بود البته انرا که میساستی و بدگر این امور نمی پیردانی می دانند که من آن روایات را تمیله در تالیفات
 بعضی از متعصبین بر و کار در نظر دارم لیکن چون باعث تطویل کلام است لاجرم ازین وادی در گذشتم و بر
 استقرا و ذکاوت سامعین و ناظرین گذاشتم فند که دایا اولی الالباب قوه له اما روایات الهیست الخ
اقول اگر نشان ذکر این روایت آنست که من استغفر الله منکر مدراج و متعاقب میداند بن عباس
 و نام و منال آنجایب اگر بزرگان آوردم و در بصارت العین نوشتم مطابق اعتقاد من است پس جوانی
 غیر از تماشای بیست و پنج در سالیان گفتم و تازه ترا می که مودیت تاشی باشد آنکه خاتمه قتل لغا و ادخ مقام
 میخوانم یعنی لغت علی الاکابرین بزرگان میراثم و اگر سبیش اظهار تحقیر و کمال تنق خوشی است پس این خبر
 آنکه ما البته باغبینی معتقد تو انیم شد در بعضی از روایات که تخرش زیاده بر تخری و الدغانی اوست که بخار
 عیون اخبار را هم ندیده و بمطالعہ مجالس المؤمنین فرانسیده و همچنین کتب دیگر بمطالعہ نیاروده و امن
 بمصارت بر بنیده مادی زیر شق فحول علمای اهل حق گردیده و این همه بعد از آنست که اول گادنازی
 او با حضرت امام بود پس در خدا و الاسلام مقدماتی ایشان باید دید و نسج حیات ایشان در محاورات
 عرب با یسخمد و از نجاست که قلب مزین در کمالیتش خواب است کمالا یعنی علی من نظر الی سالا کمالا
 لرویه الثقال و الثراب و الفضا آن است که جناب محبت از نانی را درین منظره چه عایت است
 که تیر خود را باین امور اظهار فرمایند زیرا که هر که از طرف اقوال جناب ایشان در تشریح چشم عبرت بین می بیند
 وقت خیال نمیشد که این مقاله با مقالا دیگر چه نسبت دارد این بیت را یاد میکند گفته جوانی نه کم از گفته
 سعدی بملکین دو غزل خوب تراز که یکدیگر افتاده و اگر مقصود آنست که مدح این عباس مستحق علیه قرین
 است بخلاف این عمر چنانچه مجاز گذشت و عقربیه مفصل خواهد آمد پس در همان مقام واضح خواهیم ساخت که
 انکار معتقد از فضا و مدح عبد الله این عمر علی الاطلاق محل است زیرا که مدح او در احادیث معصومین
 موجود است بخلاف این عباس که مدح او در نهیت رافعه انجمن است که میدان این معارضاتش
 پیش از پیش است چنانکه در احادیث اهل بیت جوانی **قوله** چنانچه جناب الخ **اقول** اگر مدعی امام علم
 الحاققه است آنست که ابن عباس محب و تمجید حضرت مرقفوی بود چنانچه محب تمجید خلفاست پس لاین آن نماند
 که امام اعظم شیعه شیعہ او را بتایید زیرا که ستودنش بعد از اثبات شیع می باید و قد تقرره هذا الکلمه
 الحادقین و العلماء الراسخین ان به الامتیاز غیر مایه الاشتهار که اگر مدعا آنست که او محب تمجید مرقفوی
 و دشمن خلفا بود پس مخالف تفسیر اهل بیت است که سابق ذکره آدم بر مدحی اشهر بودن پس اگر مدعای

انیت که در مذہب البست و اصول شان مزین شہرت یافت و بتواتر و استقامت رسیدہ القیہ قابل انتست کہ ہر یکی
 از سامعین و ناظرین گوید انا علی ذلک من الشاہدین انا ادعای اشہر لو بدش و در مذہب نفس و اصولش این
 و غیر منع است و سندی ہای متغییری گذشت و بسیاری غفریب بعد ازین می آید و حال کتاب کہ پیش از مجاہد
 المؤمنین معلوم میشود کہ اثری و نشانی از آن کسی را ہم رسیدہ باوصف فاصلا چند صد سال از شیخ علی تا بلای
 عبارت قاضی شوشتری در کتاب مذکور انیت کہ اما چون کہ شیخ علامہ در کتاب کہ مذکور کردہ اند بطرف قاضی
 این شکستہ تر رسیدہ بلکہ از بعضی نقلات سموع شدہ کہ کتاب مذکور پیش از آنکہ یہ بیاض رود و در قمری کہ بعد
 از وفات پادشاہ مفور سلطان محمد خاندہ ماضی واقع شد یا بعضی از اسباب کتب شیخ علامہ ضایل شد
 تا غایتیکہ نسخہ از آن بطریق کس از فاضل روزگار رسیدہ و نشانی از آن ندیدہ انقی باطلہ و لیکن عقلای
 و ہر بعد ازین دعای شیخ علی کہ بوی سفاہت این مہنتہ از آن می آید و در خلاصہ الاقول او مندرج
 است ہر اعر مشہور را باین طور و در زبان می دارند شرح قیاس کن کلکتمان او بہارش را باہا
 اسچہ ارشید علی نقل کردہ پس کاسہ لیس و پیروی شیخ علی است اما ناظرین شیخ البلاغتہ یاد دارند
 کہ ہجو و نہمت ابن عباس در آن شدہ و مذکور است و مکتوب مقدس جناب رفیعوی بدلائل مطابقتی
 بیان محتوی و قبل از آن نفس امام سید دوم رضی اللہ تعالی عنہ صاحب بحار الانوار در بخشی گذشت کہ ہر چند در وقایع نشانی
 شیخ البلاغتہ است شیعہ بران اجماع دارند کہ از جناب امیر المؤمنین بعد و یافتہ و بہر تہ امتداد رسیدہ بہر
 مطاعن ابن عباس را ضعیف پذیرفتن کمال حیا و حرارت است علیا لگتہ سراسر ناصیبتہ است کہ از
 امام اعظم و شیعہ ثانی غولان بیابانی سزردہ **قولہ** و محمد بن الحسن الخ اقل این کتاب را از برادر
 مجتہد الزمانی بدست آوردہ بودم کہ سید علی نام است و عمرش نسبت باین مجتہد بقدر یکسال کمتر است
 چنانچہ از کتاب آئینہ حق نمایاں دارم و تنازعہ از عقبات عالیات برگزیدہ و ہنر وقت شیعہ ان انواع مشاہیر
 میانہ ایشان دایر است و دیدن زبر و بیابان ایشان زیر ترجمہ ہندیہ کہ اثر التفسیر قرآن مجید قرار دادند
 خصوصاً بلا خطہ دعای خرج کہ فرمان دہتانی نمودند و بحسن اتفاق رو بروی مرزا مظفر علی بیگ کش از ندای
 مجتہد جناب فقیر خواندند بہت لگستان شیخ شیراز را بار بار یاد کردم حاجی تونیقی شتر است از ریای
 آنکہ بیچارہ خرمینور و دیاری بردہ و در حق مجتہد شعور سالہ کاشفہ اللقیام را و در زبان داریم
 ترا کی میسر شود ان مقام کہ با این امت خلاف است و جنگ بہ الغرض جواب دعوی اشہرت پناہیہ باید
 ورین نزدیکی و انسقی اما انچہ نقل کردہ کہ بعضی از دایم کہ در بارہ ابن عباس وارد است جمہول است یہ آنکہ
 در بارہ عبید اللہ برادر او است پس ما را حاجتی بچوالبش نیست زیرا کہ اکابر مجتہدین مثل پدر مجتہد الزمانی
 صحیحی را برای من درین باب باقی نگذاشتہ اند اینک مواظبہ حسینہ او موجود است کہ برای تقرب امرای
 این شہر مانند وہب اکبر نوشتہ عبارتش آنکہ ہر چند کہ از بعضی جا ہا مزید علم و فضل او مستفاد میشود ولیکن

بسیاری از احادیث دلالت میکند بر آنکه از بعضی قصور یا صوابیور شده از انجمن انست که چون حضرت امیر علیه السلام
بن عباس را حاکم کرده گردانیده او مال بسیار از بیت المال گرفته بدین اجازت حضرت امیر بگرفت و تصرف
شد و نامه نوشت با حضرت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آن مال را بر من مسلم و اندوختنی گفته اند که عبد الله
بن عباس است لیکن در هیچ ابلاغت فقط عبد الله بن عباس است و کلام حضرت امیر هم مشهور است بر آنکه
عبد الله بن عباس باشد چه در نامه آنحضرت که عبد الله بن عباس نوشته اند چنین مسطور است اما بعد خدا
که بودم که شریک ساختم ترا در امانت خود و ترا از نیل اصحاب خود گردانیدم و از اهل من کسی معتد تر نبود از تو بجهت
یاری و معاونت و ادا ای امانت تو پس بگناه دیدی زمانه را که بر سپهرم تو شدید گردید و دیدی غلبه دشمن را
چگونه را که بخت را و سلوک برادر دوی و باو خیانت نمودی و باو غارت کردی و او را مخدول گردانیدی پس
تا بر سپهرم خود معاونت نمودی و نه امانت داری کردی گو یا که ترا از منیها مطلق نیست چه تنه تنه خود و گو یا که
تو در دل آراوه داشتی که بگناه نظریابی و حق است محمد صلی الله علیه و سلم خیانت کنی یا اینکه خود در فتنه
الما تومن بالعدا و ما تحلف مع الاعداء ای آنکسی که نزد ما از دنیایان محسوب بودی چگونه گوارا این بود و لعنا
و شتاب و حال آنکه میدانی که تو حرام بخوری و می نوشی و کینه من سوختی و کلاه زبانی می کنی از این تمامی و سزاگین
و مومنین مجامعین که بر خدا حاکم و گردن سپاس از خدا تیرس و مال مسلمانان را با نماند و کین انتی با نماند و الحمد چگون
اینکه هر کسی از رفقه ظهور کند که این امور ضعیف باشد و در نهب امامیه و رئیس الطائفه لبی علم الهدی ای یا برادر
سعد رحمتی آنرا در هیچ ابلاغت اید و فایده و مال آنکه قصود او چنان بود که آنچه اتفاق ایشان را بر اعتبار آن باشد
درین کتاب وارد کند انست آنچه مقتضای اصول ندیب روافض است که سخن بران میراند که هر یکی از آن
بن این عباس را عاذه الله مقتضی چه جای مائیت جمعی مگر خود مجتهد الزمانی با دعوی مزید و ولای شیعه زبانی
متردد است و در کتب کبری که هر که مخالف و تقبی است ملو است پس آیات قرآنی و احادیث رسول زبانی را که
قوامش کرد چه جای آنکه گویند و ترک رفاقت مرقنوی و خیانت در امانت نصیب آن شود و همچنین دیگر ضمایم
بر زبان مقدس رود آری مثل مشهور المرویه خدیقه راره را در میان آوردن و رک کردن قوم را شکست امی
و دیگر است که لا یقنی علی اولی النبی اما اسخه از صاحب و سایل نقل میکند که تخمیل آن یکون لوجه باقی ز راه
انتی پس البتة بر اصول ندیب رئیس المصلحین که اتفاق است و اس همه طاماته و عیاداته تو جوی
خوب و تا و بی است ثبات مرغوبه یا نشانی که درین صبل امری چند متخل است و یکی آنکه مختار کش و غیره و لا
بر آن دارد که میانه ز راه شقی و حضرت امام جعفر علیه السلام ملا عنه بود یعنی چنانچه حضرت امام صادق
او را بلفظ الله الله علی ز راه و هو شر من اليهود والنصارى فاما و تعودا و علی جیمیم یا و غیره و در حدیث هم
بر آنکه اسیم و کتاب و غلبه و خضبت و اسب تمهید و اینج و فتنه ای و ایت بود که حاجت بر ایت هم
در انتی چنانچه این مرتب است بر حضرت ابن عباس واقع شد بر اصول رفته جوهر و شش گندم تا آنکه

[illegible]

فضول در یافتن حال ابن عباس از نجای قیاس کن که چه بود و اگر چندی کتب انجیدیه بطل را استقام
 کنی گمراهی و گشتگی و جانی ابن عباس میش از پیش خواهی یافت و حال شبه را بر حال شبه زیاده تر منطبق
 خواهی دید انفسوس که ضیق فرصت و محاسنه و معیض این کتاب نیکندار و کثیر تفصیل ضلالت و اضلال و بجز این
 محسنی پرده را از کتب دین و ایمان روانه در باره زراره بر اندازم که موطوع متنی الکلام و پیش دارم
 در جناب فقیر القلیل و التواضع لظهور بشارت کثیر لعل می آرد و معلوم نیست که کتب حاکم فرادچه را بدین
 تکمیل این بحث بعد از قزع و زاری از حضرت باری عزوجل می خواهم یعنی اینقدر توفیق یابم که رساله
 سیدگان را تمام نموده و فغان غم زراره و حال اتفاق و گشتگی او چنانچه در می خواهم بر دفتر هم تا حال
 امیر قوم که زراره از بسترین شالست روشن شود و تقریبات صدوق و کذب شان مانند شیه روانه
 قوله پس فبیات آه اقول اکنون که طشت از بام افتاد و عیان شد که حال ابن عباس علی را اصول
 متشیعین الیه نیست غناس مثل زراره است پس درین تصریح کلامی باقی نماند خود زیاده من الکف عبداللایان
 و من اتفاق بعد از اذعان قوله و بر مذاق آه اقول مذاق است را ذکر کردی که در آن پند که مقول
 حسان عجم است و سیاه رو شدن مجتهد مثل زاغ و زغن سبب خاقانی آنکسان که راه توبه و نوبه را غافل
 و زاغ را روشش لیک آرد و هست قوله قیاس حال ابن عزرا اقول خنق و در مقابل سادس که گفته
 که حضرت امام صادق علیه السلام قائلین کبری و قیاس را با زاغ مزاج و او صاف حمید ستوده اند و درین معنی
 که او از مهاجرین و انصار و مجاهدین فی سبیل الله و متقالبین و شمنان خدا بود چنانچه از کتب فقیهین
 بهر جا است و مجازش نوشته می و دیگر کتب فقهیم و دلالت بر آن میکنند شکی نیست پس حکم مجتهد که در کتاب
 او متفق علیه بود از علیه صدق و صحت ماطل باشد فکیف که هر چه در باره او به ثبوت رسیده موافق
 کتاب الله گردیده و اگر در باب مناقب ابن عباس را اصول مذمه حریفی مرتب شود محتاجان حکم
 مستحسن بلایه امام الامیر خواهد بود باینکه بر بنیاد نیست و نقاشش نقوش قطعیه فرمود و از جهت احوال
 روایات کلینی آن را بر بنیاد چه جای آنکه عبدالقادر بن عمر در باره تأکید ایهیت الطهر بجان کوشد
 و بر مثل تردید رنگ فرج گفته و غم و غم و غم و هر وقت خود را از آن مودود نماید و در الممارضات
 ایامیه را لازم شمارد قوله سبحان الله اقول سبحان الله عجیب شهادت الزام میدهد اصول
 شما و شما خود را متعادل می نیند و فیما و انصاف را می کنید و از نجای گفته اند که سخن از آسمان و جلال
 از زمین نیست قوله سبحان الله انچه نوشته ام اقول باعث عدم ذکر دلیل آنست که دانسته که مجتهد پرور و اما
 غرضه خود را حاضر دارد و پس ضرورت نیست که دلیل را ذکر کنم مگر اگر افکار را بدین صفت
 خواهد کرد و من بعد از آن دلیل بر آن مذهب خواهم نمود و درین عقل از بهر بهالت او ثبوت نخواهد
 و الحمد لله المنعم علی حصول دلک المرام اکنون را بیل برین دعوی ایشان که شریعت مختص تاریخی بری

که چنانشی آن را از تالیفات عالم ندیدیم خود یعنی سسای را داشته و مقتضای الکتاب قد صیدق را
گفته میگوید که عبداللہ بن عباس علیہ السلام بنیامی معاویہ غره شد و رفاقت امام حسن گذشت و باید ملحوظ شد
و متوهم نشود که درین باب جزین دلیل ندارم زیرا که از مجلد عاشقین این امر را با نیات میرسانم
و حاصل ترجمه آن اینست که هرگاه خبر شهادت جناب امیر علیہ السلام معاویہ رسید و میان او و امام
مکاتبات شکایت جاری گردید امام حسن خواست که لشکر را آزاد نماید و آنرا داشتند که صلح بنمودند و از انجا
راه عذر کردند تا غایتیکه بمصلای آنجناب در یلود و دیگری کلند بران مبارکش رو معاویہ درین وقت
خواست که عبداللہ بن عباس را از رفاقتش جدا کند پس در افرافیت بکثرت درانم و زانیه و لیما را علی
انتهای بسوی اتر و اندک و اخذ آخر این وقت اوقاتش موقوف گردانید چون شب درآمد عبداللہ بن عباس
بمقی چند از اعیان خود رسوا شد و رفاقت امام حسن بکثرت و سوی معاویہ روانه گشت وقت صبح
مردم منتظر نماز جماعت بودند عبداللہ بن عباس اینا فتند و آخر قیس بن سعد امامت نمود چون حسن
محبوبی حال خواست دید که چنین بیوقاها کباری زند درین وقت بصیحت آنجناب بر بقعه لایبی این قصد
زیاده شده و معلوم گردید که روسای قوم بجهت لانش ساعی هستند الخوین چون عبداللہ بن عباس نزد
معاویہ رفت با بچی وعده کرده بود و فائز و پس عبداللہ بن عباس کمال بود و اتمام محقرین شده
وقیس بن زیاد را هر چند معاویہ در مکاتیب خود فخر افیت او زمینها بکجام دینوی فرمیدی خود و بخواه
درشت داشت و زمینها دست از رفاقت امام حسن بر داشت اعدا از ان باقر مجلسی از کتب دیگر نقل
کرده آنچه حاصلش همین است و از روایات دیگر تعیین مبلغ معلوم میشود که صد هزار درهم از طرف معاویہ
نزد ابن عباس آمد و چون دانید این کثیر را وید برش و عاقل و علم و دین همه در ریاضت و بخت و لان امام
پیدا شد و خفیه خواهی داشت که تعیین این درانم بنی بر مبالغه است و زمینها زحمتی از او افضیت
و درین باب اردستان نیز از کتب خود همین قصد را شرح داده و مخصوص قطعی خدلان بن عباس را
با بناب رسانیده چنانچه کتاب امامت از تالیفات او بران کوه است و قصود او غیر ازین نیست نزد احدی
از عقل و ازین کتاب و کتب دیگر هم پیدا است که مبلغ مال فقط هزار درهم بود و بولس و آنهم نیز نقد
و ازین ازانین متین حضرت ابن عباس را اصول کاسه لیسان ابن سیامی لثناس عیان شد پس چنانچه
مقتصد الزمانی عالم دورانی بر عبداللہ بن عباس حکم بدینا و ازین فقر ما نیکه صلات معاویہ را که بلا مبالغه صد
هزار درهم بود و نمود و اتفاق میان نکرد چنانچه سابقا دانستی علاوه کجا خروج بر زمین نمودن همراه حضرت
امام حسین و کجا خدلان گوشواره ترش رب المشریق و کمان مبر که در توصیف و تخریف ابن عباس
همین قدر در کتب اهل الفکب دیده ام و پس نیز که محمد تقی پدر باقر مجلسی صاحب در رجال و وفیقین
بعد از عبارت علامه الاقوال و ماقدان مینویسد که و اعلم ان الصدوق ذکر فی الامالی اخبار را کثیر

عنه فی مراح امیر المومنین و غیره من اصحابنا و العاتق و داغنه فی مختلفه اخبار کثیره قبل علی علیه السلام قدره
 و لم یس فی اخبارنا غیر حقیر الیه لایکون طریقہ ضعیفا لان اصحابنا استنوا عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه
 و اله و سلم و عن اصحاب امیر المومنین بالا بحذر العصورین فلما احتجج الی موقوفه قالوا تفت قیاد فی فان اخبار الکشی
 یومر باخبار کثیره من طرقنا و طرق العامة و مختلفه علی الحسین علی السلام طایره و کذا عدم ارتباطه علی بن الحسین
 بخلاف جابر بن عبد الله الانصاری کما تقدم و الله تعالی اعلم و الطاهر ان مارواه اصحابنا عنه فی الموقوفه
 کان لم یجد الرید علی العامة حیث یعتقدون بطلان و افعته انتمی لفظه ازین عبارت آنچه بجهول اسبابه بنیان
 فارسی شنیده اند بر فاکمه آن که از مزیناب بر بره و ششتری بر بری دارد و غرض خود بجهل این بابیه صدوق گفته
 در امامی بسیاری از اخبار روایت کرده از ابن عباس در ستایش و محامه حضرت علی نقی و قیصره و قیصره و قیصره
 و از روایت نموده و اهل سنت روایت کرده اند از فضالی و حضرت رفعتی اخبار بسیار و دلالت دارد بر بیانی
 قدرش ولیکن در اخبار ما حدیث نیست که گفتی شود یا بن عباس که طرقتش ضعیف نباشد زیرا که اصحاب
 ما را بر او ای نموده با اصحاب تنجیم صلی الله علیه و اله و سلم هم پر وای نموده با اصحاب رفعتی بلکه ایشان
 با مایه و مصون فقط خلق گرفت پس با محتاج تنجیم ایشان حق ابن عباس پس توقف در او و متبر است زیرا که اخبار
 کشی که در قریح ابن عباس آمده مویدش پیش طرق ما و طرق عامه رسیده و ظاهر روشن است که این اخبار
 از امام حسین علی السلام مختلف تمام بکاربرد و برین قدر چه موقوف که با حضرت امام زین العابدین علی السلام ایستاد
 و دو کان افاده خود بالا استقلال می آید است بخلاف جابر بن عبد الله الانصاری که او را من الیه حدیث تعلیق
 بود چنانچه گذشت و ظاهر اینست که اصحاب ما که روایت کرده اند از ابن عباس درباره مدح رفعتی بود و بر
 رد کردن اقوال اهل سنت و الزام ایشان بسبب نکل ایشان بجلالت و وقایع او اعتماد کلی دارند و او را
 مقتدر ادیشوایشان دارند چون خلاصه عبارت اتقی مجلسی گوشت کردی اکنون الطائف از الطیر متوجه صفر
 خاطر باب زاید نوشت اول آنکه اگر چه صدوق فضایل جناب امیر پیش از پیش از ابن عباس میار
 و همچنین اهل سنت و لیکن در طریق ما جزی نیست که ماخذش ابن عباس باشد و ضعیف نباشد بحجت آنکه
 ما را با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و یاران جناب امیر مکاری نموده و حاجتی نیست که با بیکدیگر هیچ حدیث
 که او را شناسیم و وقت خود را فدا کنیم پس اول آنکه توقف تا نیمه یا نیمی در انبار شاق و مقتدر الله تعالی
 و حق که گفتیم که کوشش کنیم و از آنجا که گفته است سابق و سابق مراد از آنکه اصحاب ایشان را پس از فقه را که
 نمادگر مقلد زار و و شیطانی الطایق پس بر دید که خوب گفته آید که گفته است که با ناز و با نیکو بخت
 با هم بخت پر و از و و هم آنکه قاصد ابن عباس علی مافی الاصول چنانچه در خلافت جناب امیر و امام حسن علیهما
 بود وقت امام حسین علیه السلام بر او بر یافت داشت پس از آنجا که مختلف و زید و از سعادت کونین محروم و مگر و مگر
 آنکه کاش با امام سجایا و تامل پیدا میکرد و حال آنکه دکان خود را بر خلافات ایله بری بر حقیقت آنکه این طاهر بن حسین

مثل امیر المومنین و اورا میگفتند کافی الا کافی شفعه لمحمدین چهارم آنکه مقصود علمای شیعه از آمدن روایات
 او در فضائل نه است امیر الا امام سید است که مقتضای شناختن فضائل روایت کرده نه تصحیح روایاتش و تقدیم
 امیر خویش بر آنکه از حیا یمن رسیده که تطبیق شفعه و دعای صحنی و طریقی سبای خود شرح نیست زیرا که
 مانند شش این چهارم است بخلاف فضائل تقدیم مثل ازاله عتبه و اقامه السنه و حق را شدن و افاق
 آیات کتابی بین چنانچه زانی مانند زبان هرمان مرصوص و صورتیایه رفسه کاهن المنه و شش ششم آنکه
 هر چه کشتی در خفا و ذایم و آورده نموده است بروایات و اخبار بسیار که در طرق امامیه وارد شده
 پس طاعن او که المورخ فوج در مجلد اول و این مجلد و التقی به قرار مانده و بعد از ملاقات آن هر کس از سائین
 و ناطقین و غیره میگوید که وقت خواستگاری دختر شخصی نوشته بود بیا و آنکه نج عیثی بی بی است که ندیده
 پنجاه عجب یلعبی دارم الی غیره آنکس پس میگوید که کاسه امیر نشان سربله میباید است بلکه لبش لیاقت با کوسر
 ندارد و سرش با نشان شان از دور باشد ادب نمیرسد چگونه بر اثبات عذر شرعی در خلاف امام حسین
 برای این عباس قادر باشد و این خواند اگر فریدی یابی بر آنچه مجلسی اول گفته این مشهور و در اصول
 موضوعه موجود و در این کتاب هم جای ندرت است و اگر کسی از این بیان متغی شود و گوید که محمد الزمانی
 اگر چه از اولاد فخرآب قاری و طنبورلو از تمام حضرت فاطمه الیه علیهم السلام است لیکن بالآخر
 از حیل سادات است و البعد لیاقت نیکو زبان عبارات یا کردن مناسب نمی نماید و جوابش آنکه از آثار
 این مجلد بحث الصالحات و الفلاح آن چنانکه باید از کتب شیعه و فتاوی محمد فانی و غیره برگرفته است
 در وقت چنین و سه سیدان رجوع باید کرد و هر گز بیان فکریت خود و بیان من بعد عدم ارتباط با این
 با حضرت امام زین العابدین که از تحقیق مجلسی اول گوش کردی مگر معنی انحراف نیست و اگر ندانیم او را با امام
 احمد و عیاض المذاکره دوست و کلینی و قمی و طبرستانی و دیگران در کتب نقاسیه و احادیث دیگر جمع کنی نوای
 دانست که تعداد خدمت ائمتن و شواهد آنکه حسن و حسین از تنگداری مرئی از ان دایره و نشان
 لائقه و لائقه است که از عید ائمتن عباس سر در بخلاف عید ائمتن محمد که هرگز بر جوف و حکایت معاویه
 گوش نموده و دست از خراب عبادت بر نداشته از بنی محمد الزمانی را بید میبرد و داری این عیال
 و بدین داری این محرم لادن و آیات دانی مشرق که یکتا انزل الله خاوندنا هم الکافرون نوازن
 اما آنچه گفته که این عیال و امام حسین را بر طاب دنیا حمل کرده پس قطع انما از آنکه محل نقیض نقیض
 است که لا یخفی در مجلد اول ابواب الفصول و الفصول کلام این ابوالفصول مرتب شده فواید و اعجابات
 که خاک ندرت را بر سر این دشمنان خدا نموده است و سیر نبرد و دار و کارش بر آید و دو
 او را برین تالیف نالافتی محدود سازد چه گاهای ملعون او اکابر بر بدب شیعه میبرد و زمانی ملا مشایخ و اولاد
 امجاد و بنیاد این که خدا ما میقتدر و ندان اگر چه با امت فائز گشته اما طبایع میباید و قسمی اعتراض

میبوده او پنجاب سلطان کر بلا کما یسبحی بیان بعد ذلک انشا الله تعالی متوجه میشود و جبل و شرفان آنجناب
 را ثابت میکنند چنانچه در کتب معتبره نقل می کنند که از آنهم پافرا بر می خیزد تا قاع کامل القدره الکاملیه
 فی تربیه انما عشره فی قمر و در فی مشافه و منطبق علی هدایت سه مرتبه ای ثقیه دانشور و ای تو مجموع کمال
 هنر و با خدایت گوی است قال و مقال با رسول گوی است بحث و جدال و ملک طغیان تو گناه جال
 میزند طغنه بر پیغمبر و آل و نعمت از ملک تو آزار و روح نشان از جلال تو میزند و شامعی حسبتی و کز حقیقت
 با همه بحث داری از دینی و مالکی خالی از جلال تو نیست و خارج از حیطه مقال تو نیست و هست چنان ماهم مطلق
 کذبت و کس را نیست نیست است و قول تو حاشا و طامات است و نیز تو گوید که طامات است و کز مرتبه گویم
 ای دیشان و هست قول تو اجمت عیسان و فی قاطع هست مایه طیس و تقبیل و در الیس و در جیا
 مرجیا ز راه غرور گذشته از راه هدایت دور پشنتی از راه کرم و تحوت و جبل و با همه فضل ناک و جبل و
 مقصدی شدی معارفه را با جانش منشد و در قول او را که هست و بی تمام و در شمار می تو از فضا
 کلام و به پیرویت ای ظلم و مجبور و میکنی نسبت کلام رسول و آنچه آن مقدس تر قول نبی است و لحن
 بروی نمودن از دغلی است و لحن آن لحن بر رسول خداست و قدح آن قدح آن شفیع و راست و قول
 او را انکار انکاری و باز دعوی دین او داری و دین تو لحن و درین است و این چه دین است این چه
 انکین است و در دوی است و قول رسول و یکی بود قول اهل رد قول اهل الحد و الحد را زین گفتار و وقتا
 ربنا عذاب النار و تفصیل یعنی ازین جبل که درین نظر است نموده می آید تا یانی که ملاعن محمد که زعم
 خود مندر در باره اجداد صحابه و سادات مرتب داده بود و حقیقه ابواب رسوایی بر روی مقتدایان شایسته
 نبی کشاید اگر چه قلوب عوام ایشان می رباید پس بدانکه متوجه نشود که حضرت امام حسین عیسی با ششم را از اعدا
 خود و خلیج اعدا و مطلق العنان گردانیده بود و در لایم عبد الله بن عباس و امثال الشیخا و رفاقت
 قاتل نشدند و ذلک لحن السعدین و من شکوک الملیسین و بیمنی که با قمر محیاسی و خطبه دهم از بیار خطبه
 امام حسین را که از کشتن العمه منقول است آورده از منطوق عیاش بن راف و صاف پیداست که حضرت امام
 تحریض میکردند و حاضرین را بر رفاقت خویش و فضائل انمردم که داد رفاقت دهند و همراه ایشان باشند
 شهادت رسند چنانچه باید بیان میفرمودند الفاظ مقدس آن خطبه ایست که الحمد لله و ما شاک الله
 و لا حول و لا قوة الا بالله و علی الله علی رسول و سلم خط الموت علی دند آدم محط القلاده علی خدا القاه
 و ما و لحنی الی اسلامی استثنای یعقوب الی یوسف و کربی مصرع انالاقیه کافی تا و صافی تطبیعا علان
 القلوت بین التوادیس و کز خیال منی اگر اشا و فا و اخرته سعیا لمحیص من یوم خط بالقلم رضا الله
 رضا ما اهل البیت انعم علی ملائکه و بوقنا اجور الصابین لن نشد عن رسول الله لحمته و بی جموع که
 فی خطبه القدس تقریم عهده و متحریم و عده من کما فیها یا و لا صحبه مولانا علی نقی الله لف فیمل حل

چنین باشد البته محمد بن خفیه را که فرزند سعادتمند بودند آن صحیفه نموده باشند بلکه ایشان لعن خدا برین
و متخلفین هم دیده باشند که طر فیه انیس است که عبد الله بن عمر بعد از قطع مراحل برای ملاقات درایت
و ادای لوازم محبت برای امام حسین حاضر شود و زار را برگرد و این بزرگان ازین هم محروم مانند که یکدیگر
منزل مانشاه کنند و سعادت دنیوی دریا بند مگردند و ناری که ملا با قضا محاسنی هم درین مجلد از کتب معتده
خویش نقل میکند که حضرت صادق فرمود که محمد بن خفیه در آن شب نزد امام حسین حاضر شد که صبح آن قصد
نصرت داشتند پس در قمر و عظمت و نصیحت کشاد و زیره پیش شاه که کرمان نهاد و انگاه بنوا نیکه خانه بروی
رفقه خراب و دولهای ایشان خوانب گرد که ای برادر خوب میدانی که شیعیان کوفه باید تو و برادر تو
چو کردندی تریتم که با تو همان معامله نمایند پس شما سب آن می بینم که در مکه مقیم شوی و بکمال عزت و حرمت
ما فی حضرت فرمودند که اندیشه دارم که نیرد از راه غناد بر سر من فوج کشد و از اهت من حرمت حرم خدا
از هم باشد جواب داد که پس سویی یمن بر و یا بسوی دشت و بیابان راهی شو که بر تو کسی قدرت نیابد
امام حسین فرمودند که فکری میکنم در آنچه گفتی با دلدان خبر رسید که امام حسین کوچ نمودند محمد بن خفیه
راه آمد و آن وقت مانع شد و بی ادبانه عزت نمود که مگر و عده بمن نه کردی که فکری میکنم در امر یکیشان
وادی حضرت فرمودند فکر کردم لیکن چنین نتیجه داد که می بینی پرسید و عجالت چیست فرمودند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم تشرف دادند و ارشاد نمودند که ای حسین از مکه بیرون شو زیرا که خدای عزوجل
میخواهد که ترا شهید بیند محمد بن خفیه بی آنکه ازین خبر متاثر شود گفت انا لیکم جعول و قطره
آبی از چشم بنارید و ترمم هر یکسی آن ملوف و مظلوم نیاورد و گفت باز چرا اهل و عیال را همراه گرفتی
حضرت فرمودند که مرضی منی تعالی این است که بعد از شهادت من اهل بیت مرا در دست دشمنان اسیر
بیند محمد بن خفیه این حدیث شنید و بکار خود رواند شد و حال عبد الله بن عباس ازین هم عجیب طر فیه
است که گاهی چند همراه آنجناب بر داشت و عجالت کنان در گذشت خدا شاهد حال است
و کفایه فی ذلک من وقت بیان معنی روایت این در خود غنیمت و اشک خونین از چشم من فرود میزد
و این مضامین جان گزار الوعه قلبی برمی انگیزد و بالجملة حال این برادر آن چنین بود که بر اصرار ایستادم
بچشم دیدی و قطعاً و یقیناً بگویش بوش شنیدی و هنوز محتمدین را در سر پرستی ایشان بعد از آنکه
اصل مذکور یعنی هر که از امام حسین تخلف در زمره خارج از دایره ایمان است کائنات من کان شری
نمی آید محفل محتمد چه مانا است با قفه بر منی که مکایز زنان همه دید و از اعتقاد و عفت و روضه خویش
ز منهار برگردید اکنون از الد و هم دیگر میکنند که شاید نفوس قرانی درین باب بوقوع نیامده بود
لذا عبد الله بن عباس و محمد بن خفیه که سلطان المفسرین و امام الفقهاء و المحدثین بر السند این
منافقین کاسه لیس زار را و دیگر شیاطین بودند و مقولات ایشان تا بحال این برادر ایشان نقل خویش

نمیدرسد اعتبار بدین احادیث و منافات نگذرد پس گوش فرا دار و بشنیدنش بهت برنگار که حق تعالی
 در کتاب مجید درین باب تاکید فرموده که همراه امام حسین و اوجان شکاری بدیند پس برای او است
 انی طالب بایک شب شیخ صدوق و حسن صفار و مانند ایشان از ائمه که بر نمودن تابدانی که بسیاری از آیات
 قرآنی وارد گشته درین امر که واجب بود بر آن مردم در آن زمان خصوصاً بر آن قبایح و احباب و اصحاب
 که هر گاه سعادت انتساب شوند و داد فدائیت دهند لیکن من از همین مجله بحال بعضی از آیات و احادیث
 را درین باب نشان میدهم و قضا را کوتاهی میکنم که از امام ابو جعفر درین کتاب از اصول امامیه نقل
 است که هر چه حضرت امام حسن علیا آورد و از خلق خلافت بهتر بود برای این امت از آنچه آفتاب بر آن
 طلوع کرد و قسم است بخدای عزوجل که نازل شد این آیت **لَا تَحِلُّ لَیْسَ قُلُوبُکُمْ لَیْسَ قُلُوبُکُمْ لَیْسَ قُلُوبُکُمْ**
الصلوة و انما الذکر جز این نیست که آن طاعت امام است و طلب کرده بودند انچه در
 قتال راه گاه واجب شد بر ایشان جهاد همراه امام حسین هر گاه گفتند که **لَا تَحِلُّ لَیْسَ قُلُوبُکُمْ لَیْسَ قُلُوبُکُمْ**
لَا تَحِلُّ لَیْسَ قُلُوبُکُمْ لَیْسَ قُلُوبُکُمْ یعنی ای پروردگار ما چاره فرض
 کردی بر این جهاد و چاره خود نکردی ما را از زمان قریب که اجابت میکردیم دعوت ترا و اتباع پیغمبر را
 قومی نمودیم یعنی اراده تانیه جهاد کردند تا زمان قائم آل محمد و از اینجا حکم توان کرد که بر همه این بزرگان
 جهاد واجب گشته بود باز ایشان لم ولا تسلیم بر بیان آوردند و از زوی تانیه مثل کفار کردند و از ملاحظه
 قرآن مجید عیان میشود که آیت کریمه را راویان شیعه تحریف نمودند و معن از راه ادب چنین لغتم
 و الا نظر بر آیات شیعه توان گفت که خود حفصات ائمه را فرستاد که آیت سوره ان را را سوره ایله میهم
 علیه السلام پیوند نمودند و غت را بدو اصول رفته بکار بردند و انقسم نمودند از کفنی پیدا و میباید
 که انی و چگونه تو انما گفت که حضرات ائمه این آیت بزرگین عنوان می خوانند چنانکه لای با و محاسنی
 زیر این آیت اشاره بلکه تصریح کرده لیکن برای الزام اولیای او میگویم که برین تقدیر که فرستاد
 این بزرگان که سخن در ایشان جاریست نیز لازم آمد زیرا که نجیب عتیک و تبع المرسل بعد از درین
 عذاب چنانچه از آن مجید معلوم میشود دلالت بر آن دارد که نه دعوت دینی را قبول کردند و نه اتباع
 پیغمبر آن ملحوظ داشتند خود باشند من و لک و ایضا لای مذکور از اصول خویش روایت امام صادق
 می آرد و محصلش آنکه باز داشتن دست که را مورشند بدان همراه امام حسن بود و فرصت جهاد همراه
 امام حسین را نمود و درین وقت معاصرین آنجناب از خدای عزوجل تانیه و مملت را طلبکار شدند
 و در آیات و گزارش هم درین باب پیش از پیش سرود است که حضرت صادق ۴ میفرمودند که
لَا تَحِلُّ لَیْسَ قُلُوبُکُمْ لَیْسَ قُلُوبُکُمْ لَیْسَ قُلُوبُکُمْ نازل گشته در شان حسن مجتبی یعنی خدا امر نمود آنجناب را
 که خود را از خلافت خلع کند و کتب علیم القتال نازل گشت و در شان حضرت شمسید که بلا پس آنجناب

فرض کرد و اندی حق تعالی هم او را بالشکر نیرید پسید و فرض کرد بر اوست که بمکاتب و شوند و مدار از مخلصین
 بزیدید بر آنند برین چند حرف الکفا نمودم و برای تنبیح روایات کرد و تطویل نگویدیم اکنون که ما ماند و هم
 متوجهین که بدالات کتاب و احادیث عزت این بزرگان مامور بودند بجایا کردن و رفاقت امام حسین نمودن
 والا شرمیک میشوند قوله و آنچه نوشته است **اقول** این قول نیز بدستور ترتبات سابقه متوجهی و تفسیری
 تنش نیست بچند وجه **اول** آنکه اینمان صور خیالیه است که مجتهد مصلی که در هر جا ترتیب میدهد و مشهوره
 روز سیاه میکند یعنی هر کس با ولپی میرود و یقین میداند که در ایضاً العین آنچه حکم کرده بودم بلاین
 بران هر جا تا می شود و مصلی و نادانی مجتهد از جهت انکارش لازم می آید **ثانیاً** آنکه درین مقام آنچه
 برای اصلیت امامت دلیل آورده حقیقه خود بگوید که آن دلیل گشته تفصیل **الاحوال** آنست که این روایت
 را فاضل مدانی که حالش بار بار درین کتاب یاد کرده ام و برالفان و عدالتش این پس روایت
 نموده اند آورده چنانچه خود این مجتهد در مقام آینده تصریح بدان میکند و تفسیح بزرگان خود می پردازد
 پس بر اهل سنت احتجاج ازان نتوان کرد بلی آنچه او خلاف امامیه در شرح پنج البلاغت و غیره
 که لغزش و زبیر علقی که حال تشیع او از کتب فریقین سمع ظهور دارد نوشته و گفته بر مجتهدسانی
 و زمانیه که او را منصف و عادل قرار داده اند محبت خواهد بود و لان المرء یفد باقراره **ثالثاً** آنکه
 دلیل اصلیت امامت نیست مگر آنکه عبداللہ بن عمر خواب نکرد و بون بیعت و لیکن مجتهد الزمانی را
 ما ندانند که بار بار میگوید که در زمان حضرت مرتضوی بیعت نکرده و از کتب فریقین بی بیعت میرسد
 که تا غلط خلافت امام حسین عبداللہ بن عمر با معاویه بیعت نه نموده و با وجود حکم قتل که از بنی سحر
 راه انکار سپرده و بچشم که التجا برده و بیعت کرده و بدینهم مجتهد بوقوع مصائب کبری که پس از
 زمان دراز رو داده لفظاً یا لغتاً بر زبان آورده که حالش قبل ازین معلوم گشته و ازین بیان پیش
 میرسد فرحیت امامت و الا بر مغموم مجتهد میگویند او را درین مدت خواب در بر باید و اگر درین امتداد
 و زمانه خوابش بر بود پس زندگی خلاف عقل و نقل باشد عاده بلی این کار حضرت صاحب الامر
 که در بهشت بر سیر و تماشا می باشند و در بهشت شیعہ عماد و هدایت مجتهدین خصوصاً مشغول باشند
 و شب در سوق اللیل رونق افزایند و در جهاد نفس سپر بر نهد که جهاد کبر است و بسبب تکلف فعل
 مذکور از الوهیت یا فخر تر نند فاعتر و یا اولی الالبصار و این حکم البته غرایبی دارد که یا یا انشع
 نیست پس با وجود آن امور که از انصار و دیگر کتب فریقین ثابت است چگونه اصلیت امامت
 ثابت شود لا محرم روایت فاضل مدانی را در نیمه مقام کسی عقل استجوی نمی خورد غلط گفتیم که مجتهد الزمانی
 که عامل الاسفار و انگشت نامی بر شمر و دیار و بهتر از شیخ علی درین روزگار اند مملات او را بجان
 و دل می خردند آری آنکه یوسف م را فروشنده تاجه خردن من بعد از کتب رجال عیان خواهد شد

که اصل تحقیق بر آن میخیزند و میگویند که پیشوایان مثل صاحب مروج و کله هایت قسم شتمنا بر عبد الله
بن عمر نساوه اند و کم له نظایر فی کتبیه الیها آنچه از روضه الاحیاء احوال حضرت طلحه نقل کرده است
و لایق به اصلیت امامت ندارد زیرا که اکابر دین در کجا آوردن مستحیات آنقدر کوشش میکردند که گویا
واجب میدانستند پس باید برین نیست که اهتمامشان در بیعت مرقنوی لازم آمد این از کجا که بر چنین
اهتمام در آن روز و ضرور است که از اصول دین باشد و واجب و فرض بود و هر چند که توبه از آن
گنجد حرام باشد حضرت موسی ۴ بعد از بیعتش توبه کردند حال آنکه گناهی نکرده بودند اما بر خیال امامیه
پس از آنکه و کالت آمدند نمودند که خدا را جسم کثیف و کلین متغیر و استندانی غیر ذلک و الی بی راز والی
نیست اما بر کمال سنت که کجای نفس رویت رفته اند و ازین واقع سوال هم دعوی خود را با ثبات
رسانیده اند چنانچه در نقشه کبیره و غصیه دیده باشی پس از قبیل بدیهیات است یعنی بهتر آن بود
که آنها از دین سوال نمیفرمودند و محبت نمی نمودند و در طلب رویت و بعد از اجابت درین سوال
لبس میکشیدند چنانچه مبسوط است در کتب امام رازی و در لغیا که بنوعیه مقصد اخباری نیست که از
مواظبت چیزیکه ایامیه میگردند و ترک آن نمی نمودند و جوشش کجا لازم می آید بلکه جوشش هم
نزد نیست بلکه آن نیز بی فتنه حرام است نزد رافضه مثل لعن زاره که عرفت چهار ائمه اقلیه پس چنانچه
اسمیه نیز رافضه ائمه اقلیه میگردند از شیعه هم تفریق روایات کلینی و دیگر پیشوایان نشان و قد غشت
مرار او من بمقتضای حدیث و نصیحت که اگر آدمی وقت موت ترک آن کند محبت کفر و جاهلیت مجید و
چنانچه در مجلد اول روایت آن داشت میگویم که اسی مجتهد اگر کسی آن را از دست و پا راست بگوید
فتوی میبوی بر کفر او بر فرض محال اگر این فتوی خواهی داد از هزار کتاب خلاف آن ثابت خواهد کرد
و کله بسیاری از اکابر بتمسک رافضه با ثبات خواهم رسانید که از بعد امتداد و امراض مردند و تمام وصیت
بر زبان نبردند و مخدک این روایت اولی نیست از اینکه بدو نش را اصلیت امامت قرار دهند
زیرا که در مرقم شریف طلحه و زید رافضه ابن بیعت کرده بودند و سخت مستبعد است که امامت نزد این
همایان خصما جنگ بدر و بالیین بحث الشجر محمد حسین ایضا طهر بدلیل الطول احادیث احوال از اصول
دین باشد با نیت مرقنوی را با اختیار خود ناقص نمایند چنانچه علمای شان با نیت تصریح کرده اند و
گمان توان کرد که شی این واقع را الویسه و رافضه طلحه چنین یا و گویا آنرا و توفیر و بشارت مرقنوی را
در حق او کال کم کم سازد و حسابی از آن بر ندارد و توفیر بالکمد من ذلک علاوه از او انیتش معنی
استیانت واضح است که مزید رحمت مقتضی نیست که قبل از آن وجود رحمت بود و فتنه المقصود و مخفی
نیست که خلاف عمد حرام است در ادنی امور **قوله** و ملایق این عبارت **القول** اگر در هزار کتاب
این امر منقول شود لازم نمی آید که امامت از اصول دین باشد همان بیان که در ایجاد النی **قوله**

محقق و محقق نامدار الخاقانی عجب است دلیل برین دعوی نمی نگارند که انجیدیت چگونه دالات دارد و در
حضرت صاحب الامتیاز که فرزند ارجمندی بی خالقان تنبیس بودند و صفیه کماح جناب والد ماجد نشان
با خاتون مذکور در حال شکر و وفاداریت او و بیروی اولین و آخرین انبیا و مرسلین از حضرت
خاتم النبیین در خواب صد و ریخته و بعد مدتی جناب سیده خاتمه زهرا رضی الله عنها تذکر کافات
اعمال آوردند یعنی او را مسلمان کردند و این مقدمه را با لکما در کتاب انبیا التی فیها انبیا و اولادهم
مفضل چنانچه باید بیان کرده ام هر که لطائف آن را منظر دارد در اینجا نگاه کند که چگونه گمراهی گردان
قوم را در شکیبایی اول که کشیده ام و بنیامی طائفه موردوم را سراسیمه پیچیده ام که تو گوی عجمه پیچ
دیو میزد و شاید که در مجلد اول هم جمله دیده و شنیده باشی و با اینهمه میگویم تقبیح مجتهد الزمان یعنی
از اینجا بن عمر الخ و قتی صورت که در که اوضاع بر آن کرده باشد که در نخیث موت کفر مراد است و
بنوعی از جاهلیت و برین تقدیر و بود که عبداللہ بن عمر یا عبداللہ بن طبع بحث را پستاد کردند و صف
صاف گوید که از دایره دین و ایمان خارج شدی و از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بخت افش میست
برآمدی که حال و مقال هر دو وقفی آن بود تا بعد ازین بر گزینی مخاطب دست از تک باز میداشت
یا او تقدیر نوبان در اخبار رسیده که ده پیش نیرید میفرستادند و موجب ترجم بر حال عبداللہ بن عمر
زیاده می شد و بهر صورت مفید معاشرت می بست که لا یخفی و چون زمینها را بر محبت را طول اند
وزود ترجوع کرد که ما هو الظاهر حتی که حاجم گرم نگردد چنانچه برین در سایل خود گفته مشخص بر کفر
خالعین نمود عیان شد که مدعایین نیست که بقبض میست که کافر شوی بلکه مقصود تفهیم است بر تربیت
تا خود را تبسکه بیندازند و آنهم وقتیکه متیقن گشتند بود قبل این مردم و اگر این عمر ناقص بخت نیرید و تارک
بیعت او را کاف و بدانت بعد از شنیدن واقعه که با چرا بانیزین نفوذت میکرد و مکتوب ملامت می نوشت
و قتل آنجناب را از اعظم مصائب می شمرد و کلمه حق بان فتاک بل پاک می گفت و از صولت و دودب او
می ترسید چنانچه علمای شیعہ آورده اند و جعلی در نسخ الحق ایراد نموده و از خاتمه آن حکم توان کرد که نیر
مذهب تشیع داشت یعنی طاعین بر فاروق بود و لعن بر او نه پیشه نواصب است نه خاخ به اهل غمزال
نه اهل حق فقیه تشیع و بهر المطلوب پس او شیعی باشد من بحث الاعتقاد و لیکن مکمل قتل امام حسین از راه
ملک و سلطنت بود و بس نامون مقلد او گشت و در جد او در گذشت که امام رضا را بدست خود
زهر داد و می گفت الملک عقیق چنانچه در مجالس المؤمنین است یا الحی و برین روایت و حدیث
لفظیات متیقن جا بلید و دارد است چنانچه در حدیث سابق و گفتگو در آن جاریست که چگونه موت بر
نابست میشود حالا که در دستجات و سخن هم این ترکیب مستعمل گشته لا یرم مدعای مجتهد لازم نیاید انصر
حمل کردن انجیدیت بر انجینی که نزد مجتهد الزمانی کفر است منصرف است اما صاحب اللہ بن عمر بن

بزرگان را که طبعش بیدریغ نبی امیه شدند کافر میدانست معاذ الله من ذلك بلکه خلاف آن مثل نجف
 نیز در روشن است که ما عرفتمو از جهت تالیف الفاء و اگر در سید و تالیف الفاء کنی خواهی یافت خلاف اعتقاد
 مذکور را اگر از اردن نمازخانه را و استادان بر قبور و عمارت و ملازم ایمان و اگر مقتصد کنش از بود
 گفتی خوب شد که این تالیف نویسنده را که مقلد زبانه کوئی و الواعیه را الوانی را که کور مادر زاد و بدتر از
 بل کفر و الحاد بود و نظیر این آید من گمانی که در این تالیف حق و باطل و حق و باطل و حق و باطل و حق و باطل
 القصد حدیث یعنی تشبیه محمول شده و بر ظاهر است که احکام مشبه و مشبه در هر چیزی که می باشد بلکه وصفی
 جامع باید میان هر دو که در آن شریک باشند و این امر هم کتب مخالفین دلیل است از آنجمله طای
 مجاسی در سجده سجده میکند چنانکه در مجله چهارم یعنی کتاب السامع و العالم در مقابل این طاعوس بعضی
 افادات گفته اند که برای ملاحت اینست که حرفی از آن نیست اما قوله که حکم کلمه التمجیح فرد علیهم ان الظاهر
 من التشبیه بالکافر انه لم یس کافر و انما یس علی اشتقاق معنی بعض الصفات لانی جمیع الاحکام استخرج
 من قوله اما لکه در حدیث مات مثله لفظ متبیه با کسر است و مراد معنی تشبیه است پس در بعضی شرح عقاید فی
 و اگر با کفر است یعنی در شریک صحاح باید دید و معنی آن در میزان عقل بایستنجید و بمغلفه محبت که بنویس
 از الفاظ حدیث خبری نیست باید گردید و برین مقدار چگونه از قضا و نه هم که با تحلیل قریب بینی شدنی
 شرح کتبش نیز تمام زیرا حدیث حضرت امام ابو جعفر گفته اند من کلمه الفاء و انما لایست المتبیه کسر الیم
 مصدر توعی من باب التبع متبیه با تبتیه ترکیب اضافی او تو بعضی انشبی مقام الداء جذا غیر مست که جمعا
 بین الاول و الثاني تشبیه معرفت ناقص و کامل حمل تواند کرد که اما لایست علی انما برین **قوله** و احتمال
 اصناف الخ **اول** کتاب است یعنی که در قول مجتهد خود تمام الی کما مرید و اولی که جواب اول را در باره
 حدیث معرفت الجاهل هم رد نموانست کردن و در نه بیانی تمام میکند و اگر برای آن داشتی پس غیر از این
 ابوابی نهایت رسید که قفل سکوت بلب زده و توانست بر این نقلدین متعادلی گسترده و داندا نشان
 چنانچه در مقامات یافته اند و سرکاری برای قریب شان البته بحث ملک کسیت نادانی که قول او را بقتیه
 پس در مقام عاده نماید و گوید عجب عجب است که خود فضیلت دیگران را فضیلت مجتهد مذکور مقتدا و دیگر
 شکلمات و دعاوی بلا بینه گردیده هیچ جانشانی و دلیل بی آمده بر محض ادعای بلا سند اقتضا نماید
 و این طرز غرضه که مجتهد الزمانی مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین بر احوال دور افتاده
 طفره نیست که چنین دعاوی که از شواهد و ادله عاریت در مقابله خصم می نویسد می نازد و بر خود می
 آید در اینجا باید اقامت دلیل بر جهالت و بی فیت محیب از فنون و علوم قائم کردن و این احتمال را تبیین
 گردانیدن و چگونه بنحویز توان کرد که این امری معنی است حالانکه این احتمال را علما و غیره بر آورده
 و اکابر محدثین که در علوم بلاغت بر تبتیه تسوی رسیده و کفر فرموده از آن جمله است علامه دولوی که در

الفریخ چنانچه از افادالش که درین امور فرموده ظاهر است و تبحر آنجناب در علوم بسیار درین فنون نهند
 خاصه و عام را بهر است مثل روشش شدن آفتاب در راه النهار بلکه از طعن الزجاج نیز بعضی این امور
 پیدا میشود و مگر شب که روی جمل مرکب را علاجی نیست **قوله** و احتمال قریب و عید الخ **اقول** بهرگاه
 امامی را که قدرتی بر امور متعلقه امامت ندارد یعنی نتواند قتل اهل انجاء و کفر در آن وجود اسلام را از شر
 کفار راکه داشتند و قوی بر تدبیر حق دادن بید معطله توان گفت چنانچه از قدر توانی بخوان این را بی دریا
 صفات ایمیه که کسی را در وجود ظاهری ایشان در عالم شهادت کلامی نیست بذكر حدیث کلینی و غیره در
 مقاله سادس بی بروی مالیا و بحق امامی که در تولد او کلام باشد و بعد از تسلیم صد سال بران گذرد
 که امور بر وی امامت همه از وی سلوب گرد و غلط گفته اند از ارسال ایشان و انوری نزد عقل از وی یافته
 نشود چه کسی آن توانی کرد اگر چه در آن او پیروی محمد بن هزاران صفات نموده در دنیا اندازند
 و خود را مورد فاعله قوا و اولخوانا را اگر دانند لاچرم نزد عقل وجود و عدلش برابر تواند بود و قبل ازین
 در مجلد اول گفته شد که روایات امامت نظیر بجهت تعیین انتظام امور دینی و دنیوی است و سیاه
 مدن و جهاد کفار و تنبیه و تادیب اشخاص است چون اینها سبب سلب این امور فعلیات امامت
 و خلافت حقیقه می ماند و او را بالکتاب نامه اقتدای رفته معتبر تواند که در کماله نایب جانی عدم ملوک
 که اتفاق و قهقهه اثنا عشره از حقه ایشان و کالین بنگ سایان بران واقع است و دیگران قول را و را
 ممکنند و هنوز خواص شیعیه در تحسین باشند و بهر جای بنده و انیمه طالعین و مستحقین بالا خر خاک
 بیابان بر سر پایه پیروز و خاشاک جبران بر روی خود بایر نیند و در عیان ملاقاتش که پیش
 از پیش از و درین قبل از خروج سفیانی و مدای اسبابی و طعن می شوند سالانکه نقل
 علمای بجای خود قرار یافته و نوتایید حکام بران تافته که انجائی لازم مستلزم انتهای لغزوم است
 تکلیف که امور متعلقه امامت به سلوب باشد و تحقیق نماید که سخن در وجود من نیست امامت است
 میسری و صفه توانی را را لا نظر باید کرد چنانچه مجتهد در طعن الزجاج بحث و داشت اینها میگوید و در دنیا
 سبب سلب فطریه آنجناب و وصف غیری را را ملحوظ ندارد در فاعله و یا اولی الا لکباب و قولوا ان هاستی
 خباب که مدید علیه غلطه الامام فی حدیث تیر الامام علیه واله التحیه و السلام و از شیعیان شد که مراد
 از وجود وجود امام مقارن ظهور است یا الحاق و وصف مذکور و از عجب سبب خرافات مجتهدان است
 روانکه شوق اول را با انیمه امور ظاهره عین مطلوب میداند و میان میکنند که چون بهر انگشتی او برای
 دانیات و لوازم امامت باشد غایب کردنش با وجود لقای وصف او مستحیل است از آن تعبیل که زید
 قاضی بگوید و گویند که جای اقامت بکن که کسی نتواند رسید و نتواند دید سبحان الله تعالی
 در میان قهر دریا نخته بندهم کرده باز میگوئی که دامن ترکمن هشیار باشد و برین تقدیر جمیع

عقل و تدبیرش در ارتقای علی شاه فواید خندید این امور را علمای امامیه عین عدل دانسته نام خود
عدلیه نهاده اند و چون بی تردید که عدل باری عزوجل چنان شد که هر حکیم از گوشه قیل و قال سربلند
و برای علامت حضرت همان آفرین برخواست بدینامی فتح علی شاه از قوم قاجار که نام پدر قبیل مذکور از
شیطان مشهور تر است بطور تمثیل و اسهام است که **س** که شمشیر سلسله زلف جهان دانی چیست بگفت
خاف که اگر از شب بیدار میکرد چنانچه از مباحث عدل حواری و دلداری مروت دل آزار پیدا است و در مقام
نیز شب بیدار قلم در لوتی بود بهزار کشاکش او را باز داشتند باصل مدعا که زبونی محبت و تقلد کون آبادی
صاحب رموز الصالحین است عنانش موقوف کردم و از سر الطنب در گذشتم و درینا که طالعین
و شش قین انجیر ساعی منبذول دارند و بیشکوی شای متوجه نیستند پس مثل مشهور است آمد که
که قائل این حضرت مسلم بن عقیل رضی الله عنهم و قتیله ایشان را در خانه خود دید گفته بودند یار در
خانه و اگر در جهان میگرددیم آب در کوزه داشته دین میگرددیم اگر بیلتان سدرای این پادشاه
همچاه رومی نماد نبی باغبانی میبردند که حضرت صاحب الامر قبل ازین بسیر و تماشا می سوق اللیل
در مکه معظمه به قریب منجزات و کرامات مراد است صاحب کو شکی می نمود اکنون شب روز یکم در مرت
نزد اتواج قادات نردول اجلال میفرماید و فرق نیست که برای حضرت پیغمبر حضرت امام صادق
باروی را تردیدی بود که در قشر این متوجه نبض و جرات خود باشند یا به کار و درین مقصود غیر ازین
امری نیست فرق دیگر آنکه حق نرگس روانی نماید لیکن از بعضی اصنام المشییین نورسند است و از
بعضی دیگر مصداق لطیفه غیبی و سرودش لایسی بدیست چرا چون لال دل خونین نباشم که با نرگس
او سرگران کرد پس سرگرازی دارد و از آنجا که این بابیه شیخ المشایخ امامیه علی الاطلاق در کتاب
اکمال الدین و اتمام النعمه و غیر آن ثابت نموده که انتخاب در هر شهر حاضر است و تسلط الحاضر فی الامصار
نیز مقتضای همین است که از نظر مردم غایب باشد آنچه این پادشاه یعنی الفیر الدین حیدر و موالیانش
اعتقاد دارند بر جای خود عین اکمال دین و اتمام نعمت خواهد بود و چگونه تجویز توان کرد که دیگر مردم
را حضرت صاحب الامر بقدم خود نورانی فرمایند و بلده که متور که محج ابل شیخ و موضع مخصوص نیست
جایی است خصوصاً برای کارگاه اجتماع خصوصاً بستان سدرای پادشاهی که با نوع زیب و رفیت اگر چه
و خاص برای ورود مسعودش پیر است و بعضی عطریات معطر و وقت شب بروشنی شمع کافور بریا منور
شده و در لطافت و صفای نهارت و بها از یادم ذاک الفیاء الذی لا یخلف و یخلف فی البلاد در گذشته
روای افزون این شایسته و در اند و زکاتش انبساط شوند آورده اند که هر یکی دعوی ملاقات
فخر علییه السلام کردی و زکاتش گفتی کاشش من هم مشرف شدی فرمودی ای ناقص العقل کجا
ایاقت دانی بعد چندی زان بامردی تمتمنی خوشه وی در ساخت و از انقاسی فرقت انتقامی اودر

لذت کلبه افغان خود آتیم می یافت روزی شوهرش مروی بیگانه را دید که چون چشمه آبجیوان از طاعت
 بدر آمد گفت شد و میجه بر وزن گفت مگر خضر را نه اموش کردی که برین تهمت می نهی من کی ایات و نشی
 دارم اینک که گفتیم کایتی بود پاستانی درین روز با مشکوی سلطانی امری مشکوف ترنگشته که پادشاه
 مذکور وقت سحر عبادت قدیم همراه مرید خویش پادشاه یکم بخدمت ازواج صاحب الامرات حضور برای
 تسلیم یافت یکی ازین زمره قاضیات رو بر گردانید و گره بر ابرو زد هر چند پادشاه می پرسید که موجب
 سبک زاری چیست حرفی نمی گفت تا آنکه دعوت شد و گفت که باعث این طلال امر است مشکل ملک فرمود
 هر چه هست ابر ما نام من در اصلاح و تدارکش بگوئیم درین وقت هر سکوت چنانچه باید از لب برداشت
 که حضرت صاحب الامرات به کام تشرف آید آوردند و مرالطاف دادند و فرمودند که همه هر خود از انفعیه العین
 بگم و ازین مکان مقدس برو و اگر مهر تو ندید یاد بکنند سلطنت او را بر سر هم زخم پادشاه او را نه و دی
 مطلق العنان کرده تا او بعد از استیقامی لکوک در ابرام و زمانه از حریفان خود کام دل می یافت و تدارک
 مافات می برداشت این همه امور در شهر از متواترات است و بی توجیهی تمهید که پرسند نیابت صاحب الامرات
 نشسته بنظر می رسد و درین امور و تقریب عقیقه هزاران درهم و دسیار و اجناس و لباس فاخر برای او
 قرار یافته و قصه های متواتر که درین خصوص زبانی ثقات رسیده بهایش موجب الطمانیت و رجای دیگر
 شرح آن میکند انشاء الله تعالی تا بدانی که اگر او منع کردی زمینها را پادشاه و اگر آئین سلطنت قریب
 آن نگردد بدیندی انقضای من بر حال آن کرده از فرقه اشاعه بدیه که اظهارش امام غایب منتظر حق نمایان
 و کوه نهادند و درین باب بیست و هشتاد و طلع غل خواجیه حلقه صدق عال هر یک اکتساب صبا
 با لطیف گو افزال رعنا را که سبک بگو و بیابان تو داده ما را را زار را یاد گیر است قضای العید ازین
 از توجیه جناب محتمد جنی در کانی پیدا شد ماه در قایل علوم و تبلیغ و نه بر بیان و دعوی فرستادگی و از
 طرف نیابت امام غایب نمود و مدتی با تملک کرشمه های جدید و اخذ و تبر مشغول شد انهمه که بگوشش رسید
 قصه های دنیوی بود آنچه متعلق بدین باشد حرفی از آن بایش نید و یک مسرت و حرمان بر مفارق نشاء
 بایست و انهم مایل است انقلاب اندرون خانه و ما به در میر ویم ذره مثال بدین که اگر غلبه
 علت است که ندید بر خضه مخافند سبب می دهدی است و ایجاد کرده ان سبب را پس بیود انفعیا
 و این المواعید من الرجه و این الوفا پس بیودیت محتمدین و مقلدین از کوفته هندسی لکته تا پیران
 زمین به ثبوت رسید کمالیج من حق الیقین در نهامات عموما و خصوصا از دست رفت زیرا که حساب
 و منبع السداد و هم در یک کتب اقرار کرده اند که امور مذکوره سابقه که در انتظام دین و دنیا محصور و قائم
 بر امام راضی و راضی نه برنی ادا لازم امامت است نه نبوت و اگر در خصوص این امور ضرورت
 را منکر شوند و مثل صوفیه خویش اقرارت کنند و یک شفت و مرقم مایل که در نشر ایشان همراه نیز

و شمر خواهر بود و کما ثبت النجاشی فی تصنیف الفهرست و لیکن نه العلاج قبل از وقوع غشی مانند
 که چون در بعضی مجالس و کتب این امر را لازم است در بیان آمد جمع ایشان از و ممانعت کرد و در
 و گفته اند که گاه هست و گاه نیست پس در مسئله که در اینجا نام کتابه بر زبان ارم تا زبان از زبان
 گفته که با این آیه و آیه دیگر در این کتاب بیان می شود و در سالی نشان بر سر پدیس بدانکه گفته
 که صورت در تشبیه لاطاع فی مجلسی نقل می شود از خبر و دلائل بر آن دارد که امام معصوم میشود و برای
 دفع اختلافات لازم است و دفع اختلافات از اختلافات کوناگون بدون جهاد و تنبیه و تادیب و مدد و
 چنانکه ممکن شود و از اینجا خبر از خبری است که در صورت این امر و در نیست بخلاف امامت که در آن
 انجام همه امور باید کرد و هم از طرف خدا و رسول و اهل اکام شریعت رسانیدن بر حق تعالی و بر حق
 گویند اصول شیعیه محتاج بر ایلی دیگر نماند و در حدیث معصوم قوم غیر من است و اساس علی در آن که امامی
 و العوام ما یمیم کما اندک گاه هست و گاه نیست بلکه از اصول شیعیه حتی مجله اول کافی و مجله ثالث آن
 یعنی و منه هم پیدا است که بعد از تحقیق خفایا باید آرد و هم نداشته چه جای کوشش و دیگر آن را
 ز سادات هم منع میکردند پس در حقیقت امامی ندارد خبری که کسی در جای که بهارش هنوز زیر تسلط یمن و
 و حقیقه لاشعری که تا قرب رتبه ذات آن بخار و بر حدیث بخار و عین ابتلار است و از فعلیت هیچ بهره
 ندارد و از باقیه القدر من از دنیا امکان پذیر نیست که آدمی امام بالفعل باشد با وجود استیلا از این امور از مقام
 اینهم دانسته باشی که شیخ را مناسب بود که آیه را برای امام که برای اختلافات معصوم گفته در زیاده
 تجویز نمیکردند بخلاف خفایا و انبیا و اعیان که طبعی در جمیع البیان عکس آن از تحقیق خود نقل فرمود و
 زیاده تر از این حکمی که موجب سلب تواس سامعین ناچارین تواند شد و در عالم حیرت نباشد که از علمای
 شیعیه صد و بیست و یک نفر در حدیث صاحب الامر و در بیان ما و مانند آن چنان استیلا باید که امکان اقامه شیعیه را
 و خواب هم نبوده باشد باز از برای او و دعوی تقیه اکابر شیعیه پیدا می کنند می سازند و گاهی فحش کشیدند
 درین نزدیکی عبارت خدا و الاسلام مومن عباسی همراه حدیث حضرت امام رضا علیه السلام بهترین تقریرات معلوم
 ملکوت است و شیخ و سید بحول الله و قوته می آید و حیرت مذکور را در قلوب تجزین تصحیف مینماید و در باره
 و دعوی تقیه را شیعیه تمام می آید و **قول** و احتمال مبالغه در وعید **اقول** بارها گفته ام
 و بار دیگر میگویم و این میرزایان را باز بگفت می کشم که بحیث عیب را که موجب است فقط ذکر آنها را
 عقل آنرا ترجیح بدهد کافی است و محتاج با قیامت دلیل بر آنست بلکه معتقد را باید ذکر بیانی بر البیال
 این احتمال نمودن چون دلیل نیاورد از قائلان مبالغه در رفت و آنچه گفت بر او منقلب شد
 یعنی طلب دلیل در اینجا از قلم و قلم است او بر اصل اجمد است بان بحیث مصیبت میرسد که گویند
 این تقریر از آن است لیس آن درین دلیل خویش بلکه دیگران نیز از معتدایان تشیع کوشیدند

محتوای آن محتاج و له یصح الاعتراض علی ابن ابی قحافة تبرک الکتاب فان ولا رشتیسمان لد او دعاست
 اضافی وراثت الله که بل یحتمل ان کیون الماردن الوراثة وراثه العلم وکذا و عا ذکر ماع و کذا اولوته الاحرام
 و کذا الیه ایات فان التعمد لم یس من باب التخصیص فانک علمت ان النص عبارة عن و لاله اللفظ علی
 معنی بحث لا یحتمل غیره حاصلش آنکه اگر کتاب حجت نباشد حجت جناب فاطمی و اعتراض بر صدیق تبرک
 کردن قرآن مجید تمام نمیشود و صحیح نمیکرد و زیرا که احتمال وراثه علم باقی است عموم چیزی دیگر است و
 افضل آنست که احتمال دیگری را بر نماید و زیر دلیل یازدهم که حدیث امام نقلی است رضی الله عنه میگوید
 آنچه دلالت بر آن دارد که این حدیث صحیح است و حجیت ظاهر قرآن مجید زیرا که ولایت که از انما دلیکم
 الله و حدیث مولی و غیره معلوم شد نص در خلافت نیست بلی القرائن معلوم توان کرد که مراد خلافت است
 چنانچه در کتب مسطور است انیکه شنیدمی باقران مجتهد هست که نفوس نیست بلکه از ظهور آیات
 و احادیث است پس این تمهید بکجا ماند مخصوصا مباحث امامت بعد از مدایج مهاجرین و انصار و میراث
 فردوس یافتن و متبوع داشتن ایشان برای تابعین انیام و تتبع تابعین الی یوم القدر باقر اطریسی
 و صحیح و غیره و غیر آن در دیگر اسفار و هر گاه ادنی غور کنی واضح خواهد شد که چنانچه نص نیست
 ظاهر هم تواند بود بلکه اینم شکی نیست خدای تعالی علیه السلام فاص که آب ندیده موهه بر کشند و داد پای کوبی
 فرسخ زمان و چند تفصیل این امور جایجا در کتاب تواریخ و انشاء الله تعالی و لیکن آنچه در اینجا
 مناسب می نماید مستقیما میگویم تا سیه نامکی هر دفعه از طایفه آن زیاد تر پیدا آید که حضرت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم همیشه لقب امیر المؤمنین را با همه صف و رو و تذکرات و تأکیدات غیر متناهی از
 جناب اقدس الهی تا از صد بار برگزشت خصوصا در محرابها و مقبولین می انداخت و باظهار رفقه و کاف
 محبت شریفه الله ان من عباده الاسلاء قدرت بر آن نمی یافت بسبب استخوت و تقیه و معلوم است
 که اگر کسی برین اصول موضوعه مقدمه کلیه کند نتیجه آن البته چنان سرزند که هیچ مسلمانی بلا ضرورت
 بر زبان تواند آوردن زیرا که از ان صریح موهه فتح ظاهر گوش خوارج و نواصب می رسد بلکه از
 القورش قلب اهل اسلام می لرزد و در رتوب پای غدیر بعد از نزول بکایتها الاموال یبلغ ما اکثر
 الیک من ذلک و ان کنه فقل فما لعلت رسالتی چنین اندازم تب فرمود که قطع نظر از
 مطالب و لغوی که اگر از انصاف کنم همه متذکر شوند و سعی است و سه ساله ایمان رو و مزید حیرت افروز
 پیدا آید که همه حقیقت افشادی و هست جمیع کذب نفس بود که ای برادر من جبرئیل این لشکر که اینجا
 هزار گس رسیده لشکر حقین است که احاطه کلی دارند پس چگونه علی را در تنهایی لقب کن که از تائید
 تمام این امر را سرانجام و هم حال که در حدیث طیبه غیر از مخالفین معنی منافقین و انصار و اهل المقال
 و مسلمین بود که کاش می کردند و دست مبارک گیرد با انهمه معذرتهای غیر واقعی که حضرت بر اصول دشمنان

دین ترتیب داد و نقل و تسوین را بنیاد گذارند و قبل آن فقط از مصانیح برداریم و سنی چند دیگر را بایست
 اما منحنی تکیه حضرت علی و روئیل اشتداد همین بود که بل لغت و خطا و کینه الله تعالی و تکیه تبلیغ احکام را
 بدیده مقتوی رسایند یا نه و انصار و علمای را گواه میگرفتند که علی کما نبینا ازین همه برآمدی و دقیقه
 در آن فرونگداشتی محمد بن و شکلیان رفته افرای دیگر را کسی نمکی ایشان را باستان برین رساند علی
 آوردند که حضرت در آن محدث را از رسالت استغفار و وفور و دای جبرئیل از خفا من کینه را قدس الهی
 زین رسالت که نامی مستغنی شد ای غیر از آنکه من المخرجات التي لا نقول ابد و تها الوسماعا الالفة
 الله علی الکاذبین المخرجن میث جوا قمر و بد مواضعه و قوله ایضا و جوا و ایستان عظیم و حکم علی
 العقل عدو و با حسن احد من الانبیاء سماعی سید هم و انترقم و لقد صرح الحاکم ان الکاذب فی حسانه مطلقا
 و انکره و در روایتی باب استعفاء و بی رمون الانبیاء کما ساءوا الشا الله تعالی فکانه با رمی کما با من
 اقصایف العلماء و اعلم سالو ارجع الامام لما را و با افضل من النبوة و الرسایة عند نبی الله و الا شفاء و اعلم
 یا معشر العقلاء و هذا الذی ذکرنا من فتنه الغدیر فانه من الجواهر و با انهم اکثر شک و درستی واری کتب
 معده الملکوت یعنی شیخ حارثی نیایی باری تفسیر صریحی که نام و در افعال و موقوفه و علم و مقارنه و با
 رجوع کنیم که استعفاءی نسبت بعمل الله علیه و السلام فطما و معنی و در در امر غدیر و کوز و با می یافت
 و استعفاءی یعنی از بعد از کتاب خوای و دیگر که با لیمان و در همان این غده سبب در هر لباس مشهور
 ساختند و الله عز و جل و انشقاق و استعفاءی نیز این به در وحشت بر مصانی چه موقوف که کتب نویسی
 یعنی لقب مجلسی فتنه اکثر مثل سج و جیا ط القلوب و لا و نیز در استعفاءی لفظی و معنوی و با شیخی
 است اعینست نمونه از آیات قرآنی و شیخ علی قوم برادر بزرگ این فتنه غالباً قریب شد
 را در شیخ الحق آورده و بنیالات خویش کوئی سابق از دیگر شکلیان برده و از تالیفات محمد بن ایشان
 توانی دانست که چنین بدایت را بهین مخرجات و فتنه موقوفات و مقدمات بر مشهوره اند که عده ترین
 دلیل را بطور نمونه باندک تفصیل و بیان در میاد می آن پیشکش نمودم دعا اینکه بعد استعفاء
 چون تاکید و تشدید زیاده شد حدیث موالات ارشاد و کرد و در زمان در از جناب و صی مطلق را
 در غدیر بر داشتند و میگردد و میفرمودند و اما کلام احمدی که عقل بعد و دین تمامی فصل باب
 و گردش و فوار و فاه می کنند و امر و اه و می نهند و در حق مدعیان و در و تسلسل و آنرا از فتنه
 سجد که اگر در زمین تن بودی دعا نم بدیش در هم شگستی مطابق ایت سوره الفتح علیهم دائره الله بنی
 و اتفاقا نشان چنین صورت دایره مسطور را بر فقره بانی قلوب میکشند و توجیه و تقویر میگردشند که در
 کتب طائفه است کما انهم سید که خالی از سوء اوب نیست اما احادیث رسول زبانی
 پس مدینه را نیز نشان می توانند و اگر مملو و کرد و در سر و محدثه چنان باشد که نمیرد کالید و خضر الشان

[illegible]

تکلیف چون آن روایات اجداد را که بوی تحریف از آن به باغ جهنم رفته می آید بر بنسخت التماس که باقی
تقریبین و حکم قطعی آنرا من آنکه ثابت است فردا آوردیم که البته تنزه و امن کتاب عزیز از تحریف مثل افتاب
ایضاً الله بهدیه می آید و نیز آنکه کمال دین و اتمام نعمت فردا آمد و واضح شد عدم تحریف و مخالفت آیات قطعاً
و یقیناً باقی نمی ماند مثل و آنکه کمال فطرت و اختلاف اصولی که خود و آیت کریمه که باطل است الی غیر ذلک قدما
و متناخرین در کتب معتبره مثل بحار و غیره آورده اند که حضرت در حجة الوداع فرمود که بعد از من دروغ را
از طرف مردم بر من نماندنی نباشد و علاء حبش نیست که بر قرآن مجید عرض کنند مقبول را قبول و رد و مؤخر
را مطرح گردانید و از نیکام هم بطلان تحریف مبرهن شد در نه چون محکم امتحان خراب شد ثبوت دین
کجا نریا که در اساس اصول با حدیث نبوی صلی الله علیه و اله و سلم ثابت شده که بسیاری از مسائل
شرعی محول شد به بیان رسول خدا و اگر آنهم کفایت نکند که مسائل را بعدی نیست به اقوال اصحاب رجوع
کنند عبادتشان بیهیبا لیکن بقدر ضرورت اینست منها ما رواه الصدوق فی کتاب معانی الاخبار عن ابن
الولید عن الصادق عن النخاس عن ابن کلوب عن اسحق بن عمار عن الصادق عن ابانده محمد بن الحسن الصغار فی ابصار
الدرجات و الشیخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاجات عن الصادق ع ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال
ما وجدتم فی کتاب الله عز و جل فاعلم به لازم و لا تعدلکم فی ترکہ و ما لم یکن فی کتاب الله عز و جل و کان
فی سنة منی فلا تعدلکم فی ترک سنتی و ما لم یکن فی سنة منی فاعلم اصحابی فقولوا له مثل اصحابی فیکمل کمال النجوم
یا ایها الخدایا و یا ایها القادری اصحابی اخذتم اهل بیتهم و اختلاف اصحابی لکم رحمة قبل یا رسول الله من
اصحابک قال اهل بیت یعنی بروایات این اکابر از امام صادق حضرت رسالت با فرمود که هر چه یابید در کتاب
الله ضرر است بر آن عمل کردن و شما در ترک آن معذور نیستید و اگر در کتاب نباشد و درست من
پدید در آن نیز زمین حکم است و اگر نباشد و حدیث من پس اقوال اصحاب مرا پیش نظر دارید که ایشان نجوم
هدایت اند به قول که عمل کنید راه دینی می یابید و اختلاف ایشان رحمت است برای شما پس بید که اصحاب
تو کیستند فرمود اهل بیت من و چون امت را ناگزیر شد رجوع یا جلاء اصحاب لازمین محبت بحکم انجذبت و فرمود
است عرض آن بر قرآن مجید بحکم حدیث و مشهور معلوم پس اگر قرآن مجید مخوف باشد چنانچه بار بار دانستند
بنیاد دین و ملت خراب شود مثلاً اگر زبردست آید و محکم درست هم نرسد البته یقین بخود ضرر حاصل گردد
بجلاف و قیقکه بر محکم اصل امتحان کرده اید که عیارش معلوم خواهد شد قطعاً و محضوم هر وقت که بهم رسید
که بیان فرمایند حقیقت حال را که در آیت غار لا رسوله بود و بر اصول دشمنان دین انرا جا معین برداشته و بحکم
لفظ علیه نماند تا دل باشد بر فضیلت صدیق پس بل دینی و مصیبت یقینی بر شیعیان است که غیر از معذور
هم تحریف قائل شدند و از هزار سال حیران تیره فوالت اند که محکم درست بدست ندارند و اینکه شنیدیم
سخنی بود برای توضیح این مذہب و در نه لغوی جعفری بلکه لغوی نبوی در فضائل دانستند بی طرفیست

نقد الاسلام و صدوقی انکوا و سببوانی گذشت که قلوب شیعه نیک میداند و اگر درین مقام تازه
 مترجمی بیاد آورده حدیث امام نقی را که در اساس اصول در بحث مذکور می نویسد آنچه بر آن دالالت
 دارد که اینجانب قائل بفضیلت صدیق بوده اند و مقام نقیه نیز زیر آنکه یکی بن اکثر قاضی نقیه و از بن
 حدیث پسید و مجلس مامون که دل داده تدقیق فلسفی بود چنانچه در خاتمه می آید انشاء الله تعالی که به
 میفرمائی در خجسته که چه نعل تا فرود آمد و گفت حق تعالی بعد سلام میفرماید که پیس ازانی مگر که ازین
 نبخشود است یا نه که من از خوشنودم امام ابو جعفر امام مامون فرمود که من مشکرفضیلت البکر شیم حضرت
 صلی الله علیه و اله و سلم در حواله فرمود که کثرت دروغ بر من روز بروز زیاده خود هر که بر من زود
 بنده بکنم خواهد رفت ولیکن چون حدیث یا بید بر قرآن مجید و سنت من عرض کنید موافق را بگیرند و مخالف
 را طرد کنند یا بنحیث موافق نیست زیرا که خدا میفرماید که من قریب ترم با انسان از رنگ بنان پس عمر
 شجیه نیز که که جهان آفرین کنون قلب او را ندانند تا بپرسند خداوند و هرگاه این امام مقام اقراف فضیلت
 صدیق داشته باشند پس البتة خواهد بود مگر به پیروی بزرگان خود که اصل مذهب تمام المسلمین سبیل الله علیه و اله
 و سلم است و اگر انجلان فضیلتی و حدیثی اهلان فضاصل و احادیث دیگر لازم آید پس هیچ حدیث و زیارت
 صحیح نباشد و نه کسبی فاضل و حکم شریف گویا ماند که عرض کنید بر کتاب الله و سنت من باین بیان لا حرجم فضیلت
 صدیق اجماعی شد بخون طبیعت معتد الزمانی برین که جاسبا و لیلی بر ایمان را شدین می جوید اما حضرت
 ائمه قائل بفضیلت و بزرگی احدی یا وصف گفته و اتفاق دارند و اتفاق اند و اگر چنین جز با تجویز نقد ائمه
 عصمت و امامت ایشان چگونه امکان دارد پس بنقد مجنون انظر حجتکم انما الکم از آیات مینات هم اید
 نذر و آری سخن بدین است که بزرگان گفته اند عیسی است اگر خود هفت سب از بر بخوانی با چو شغفی آفتاب
 تا نماند یا و ولیکن چون رفتن غایت لا یتایب را منظر گفته و فضاصل البکر البکریت رسانند اگر البکریت بنده
 قائل شوند مجبی نباشد و هرگاه کلام رفته رفته منجر شد حدیث نجوم در خفصوم منشا پس بسیار در دل میجو شد
 پس حرفی چند از ان مصداق فی الشبه و باسجار مائل شو که تحقیق بودن شخص در زمره طیب اهل بیت و قول است
 و رکس و دعای حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم چنانچه لایع است از شرح لمصلح پس صاحب بر نقد چنانچه
 حدیث مذکور مندر شد و در اربعه مناسبت اهل عبا و بر طبق ائمه بر معتد الزمانی در طعن الرابع حقیقت را نتوان گذ
 پس امکان اربعه نیه از دست رفتند بسبب آنکه در روت و اتفاق در آمدن چنانچه در عبادات سابق و استی
 و رد و قبح آن نتوانستی قطع نظر ازین مشکله اینست که حدیث نجوم را چنانچه اجماع عظام را فضاصل البکر
 طوسی از امام صادق آورده صدوق امامیه در عیون اخبار بدینگونه روایت فرمودند که چون راویان از
 حضرت امام رضا علیه السلام حدیث نجوم را استفسار کردند صدیق آن فرمود و گفت بل حدیث جدا جدا من است
 ولیکن مراد از اصحاب آنانند که راه ارتداد نشیرند و دین را نشیرند پس این کنون مندره معترف و است

اگر شک نیست که غایت حدیث جعفری را که بنی خدای علی علیه السلام در جواب کلمین فرمودند که مراد از اصحاب
 الهیبت من اندام رضاع عالمان و یکون ولی محمد رئیس المتکلمین بامون کما فی العیون چگونه نبیند استثنای
 پس لازم آنکه چنانچه در اصحاب که یکلوک می رسیدند و گروه باشند از مومنین و مرتدین در اصحاب که محصور در یکبار
 بودند نیز این تعمیم جاری شود و غیر از جناب امیر محمد حضرت سید که باشد که محمود را دیده و دانسته شکستند و وثیقه
 حضرت رسول مقبول را در بند یعنی برای فوج کشتی و میدان داری بر سواری دلیل در بر گردیدند اطفال
 مرفوع القلم بچاره را نیز بردوش گرفتند و لحد محمدی و مقتضای حضرت اهل آوردند و جناب ابی جعفر
 الکنازیه الملقب من القریح موافق جارت حق الیقین بنی فاطمی چه با گفت که روزی ترا و فرزندان را خدا شکاف
 است صبر کن و دامن توکل بگیر ای خیر ذلک و حضرت سید جناب میرزا مانند چنین و خاندان دانست پس تعقیب و تنبیه
 نیز بر مقتضای رسید و آگاه با احترام هر یک بر اصول مدین فرید و لادین فرودش دنیا خرد و اطفال و صبیحا که انزوی
 و نشانی از دین رفته باقی مانند بر اصول شان و چون حال را بویقتنا سبب الی عبا چنین است دست افسوس بر
 دیگران زیاده تر یا بدلیل و بیایای باید نالید که با احترام مزین در رسائل درجه دیگران بدین مرتبه رسید
 و مقتضای عقل نیز چنین است عمل او در کتب نیز با نیمه اتمام ماه محرم بلکه ماه صفر نیز برای عزای حضرت
 شهید کربلا احادیث جنابان اقل قلیل است کی با فصل کتب فقیه را کفایت تواند کرد فقیه ابواب
 فضول را چنانچه بر بانی کتب اهل فضول مثل تهذیب و غیره مخفی نیست و با اینهمه شوق حشمتیایر سید شین اهل
 حق طعن میکنند که روایات اعمی ماخرین گفته اند و یاد ندارند که در کتب تنقید جایجا و تراجم اکابر
 خودشان لغی جلیل موده اند که طالع محشود امامیه است و لیکن لم یرد عن الامام یعنی از امامان وایت نمیکند پس
 و قاحت هم برین یاده گویان نهم شد چنانچه بنی مطاعن امامیه بی عذابا باند و در خصوص خواسته بودم
 که رساله بر اسناد نویسم و لیکن از تنهای ولی سامانی فرصت دمزدنی گجا و حال امام حسن را در کتب مدین و لا
 دیده باشی با مفصل خواهی دید از شرح جامع الریاضات که از سبع سنال خارج کرد آئیده اند یعنی از اولاد
 خاص جناب فاطمی نبوده اند فاسلست الی الله تعالی فی هذا الدنیا و البقی و اجواب الاخره اند و البقی پس
 تمامی دین و تدبیر شیعیه بر تقدیر بندگوار که مراد از اصحاب الهیبت باشند حقیقه خراب بر او باشند قطع نظر
 از آنکه که گاهی در آغاز خویش در مسائل شرعی بطور شیعیه راست گفته باشند ولی تفریق القیاسی که منظر کفر
 باشد بطور بزرگان خود او چگونه عاده راست تواند گفت که خارج از دایره امکان است الامامین محمد احمد هم
 تقدیر دوم یعنی حضرت امیر را هم شامل بود که دخول ایشان در الهیبت تعلیم باشد چنانچه شهید اول دوم
 گفته اند از ابو جود و دیگر و از حجاز بعضی برای حاضرین بخت مزید صحبت و لزوم معیت شرعی ایلی غیر ذلک گفته اند
 مدعی گشته پس کسی از شیعیه تسلیم تواند کرد در بیان که از امامت بعد از ابوذر و سلمان بعضی بر دین نبوی باشند
 و بعضی متغیر طریقه تا آنکه چون با علمای شیعیه دخول سلمان و ابوذر و در الهیبت مذکور باشند در باره سلمان

اقرار شود و بدین احوال بود که انکار نمودند پس کتب مقبره روی ایشان نهادم مثل کتاب که آغازش بر روی
 اول الاسود و یکی است از ابو ذر که چون اول در دیده نمود داخل شدم و در مسجد شریف در آمدم حضرت را شنیدم با هم
 و کسی نبود نزد حضرت مگر امیر المؤمنین و سیلوئی حضرت شصت بود پس خلوت را غایت و انتم حضرت بسیاری از افاضات
 ایستاد و صحبت فرمود و در اقامت این بنا که تمام که توانا اهل بیت من میستی تا سرحد فرود و در ای زمان حدیث را
 سر حدین کرد که در آن وقت ابو ذر و رولین خود بود و که زنده نام آنست و ارشاد نمودی و آغاز ملازمت بودی
 مرید صحبت و از روزهای حدیث چنان ظاهر و انچه از وی بر اصول رفته صد و یا فقه از روت و لفاق و فقا
 اهل بیت و انچه بدان اتفاق دارد و یا بر ظاهر من میستی و این کتاب فقهی است پس فقه بر اسم که بر روی مالید اگر
 او اهل بیت خاندانی را شنیدن بگوشت خودی شنوند و اعیان ابو ذر و سلمان در کتب خویش می بینید بعد از این سخن دیگر
 مناسب گفتی است که حضرت اصحاب فرمود و مراد بود و حدیث ثعلب از اهل بیت اصحاب را
 نگینند چه بدی که ده باشند مراد از جمله اصحاب بودند همراه اهل بیت یعنی را شنیدن سماع و لبر و قلب حکم شریف
 که در او و بوق دین خودی را و دند و خود می گشتند و اخلاف اجتماعی ایشان چون رحمت باشند لیل اتفاق
 و اجماع اهل بیت اولی انهمه اوله مثل آفتاب تابان است بر حقیت و در سبب ما و اهل بیتان رفته و لیکن اقرار زبانی
 میکنند و چون حدیث اخیر سلمان و ابو ذر و غیره از احادیث خویش انصاف می نماید بر یکی مصداق کائنات
 علیه من القیامت می شود و از نسبت اهل کفر سوی جناب امیر فرخان و شادان اند الله قوی فاعلم علی الصراط
 مالم یکن و من ایره الا یکن ما رجوان کیف که حقیقتش می گفتم باشد که ایمه اختلافی نداشتند و در تشریح انبیا
 رفته و دست سخن را و از کردن که پیرو مقامی زیر حدیث نجوم از صد و ق خویش می را و که میانه ایشان
 اختلافی نبود و بعد از شنیده روی کتاب میگویند چنانچه می آید بحدیث الله و قوت که ایمه مثل انبیا و نبی
 اسرائیل با یک نام مختلفه ما مورد بود و در اخر من سخن صد و ق نیست که انیمه فقی بودند و شنیده را بحق و را حق
 فتوی میدادند و ایماناً بقیه و اختلاف احادیث ایماناً بقیه تقیه است که عین رحمت باشند برای امامیه
 و ایش نیست ان اهل البیت الا یختلفون و لکن یختلفون التبعی الحق و ربما افقوهم بالقیه تمام مختلف
 من قولهم فی القیقه و القیه رحمه الله علیه پس امیر بر ملت مرقنوی بودند و می اهل ان کفر و الطان الانبیا
 و اگر با تو را نمی بود تا هم عقول مثل مشهور بین حکم می نمود که کج ما می را که تواند شناساوری که مومن دیگر
 چه که می که در کتب رفته چه فیشلات و است و العاقل کیفه الاشارة و اگر مراد اصحاب انبیا که
 ظاهر است با این اشتباهی آن از سبب و درین فصل بحیثیت انبیا بر من پیرو مقامی میرود و چه سماعی
 ان ان می ایستاد و نمی آید که ما را فقی می ای را می اسامه پس متعین شد همان معنی که اهل حق گفته اند مدلل
 و بر سبب که مراد از اصحاب انبیا باشند پس باری از اوراق متعلق این ابواب که صاحب کامل بهائی ملائق
 شریفی را بر سبب بود و در انبیا و اوراق حیران شده زیاد و پیرو نیست که کل هر قول نشان عموماً چنانچه از

انواع غلام بر المیت کردند اکنون رخصه لقیض آن قرار دادند که دوست می داشتند او را و دشمن می پاشتند ایشان را و پیر و بقالی و رحمت طاهر قرآن مجید و حدیث شریف چه قدر کوشش نمود و انصاف باید کرد که بی هایت کرمه المیت که ملکان ایران گفتند و بخت صادق انتساب کردند تا آنچه اهل حق بیان نمودند پس برای استناد و کفایتی که در تفسیر خود تحقیق آنجناب را روایت کرد مثل حضرات انبیا علیهم السلام باید زد که از ابا بقیه طایفه انبیاء فاضل است و برای پیر و دهقانی پیر و غولان بیابانی قول شاعری بهیچیل نرفتی یاد باید کرد و سخ که میر کند مکه و قلابش ندید یاری علل او و راه اعتساف را باید گذاشت و بغیر باید گفت از تفسیر ایشان بذات و الامتفات جناب رفعتی اولی است که از آغاز تا انجام ایمان شان نبود مگر قنبر یا بنده ذات مقدسه دیگران که هم اقرارسانی داشتند و هم تقدیق جنابی که ما من النصوص المحضه و تفکاحی الکافی و غیره با آنچه بعد ازین بیان که میر بن از کتب رخصه داشتی که بر تقدیر تحقیق و تمیاز هر دو از اقطاب اصحاب در حدیث نجوم حضرات ائمه مراد اند و سلمان و ابو ذر رحمت صحت و اختصاص پس انصاف از تو بخواهم که خداوند عالم را حاضر و ناظر دانسته بگو که علمای رخصه خصوصاً شوشتری مقدری بر طبل بوق آنچه در کتب خویش را در نظم و نقل دادند و این بیت را آوردند که سه صحابه که چه بگویم کمال انجم اند و ولی بعضی که آب نخس و شوم اند بگویم باز میگردد و از اینجا نیز رگان شنیده باشی که ان الرضی سید المذهب و الخروج لغور بالمعتمد نه دیا ناتم و خرافات المقتضه هر گاه این نواصب معاندین تا راتا بنیاسید السلیح رسانیدند که در انصب رفعتی اعلل میفرمود بلکه مفاسد آنرا کمال شد و ندیدل می نمودند و بالاخر فو به استغفار بیا رسیدن لادعوی رسید پس بگویند این گروه اعتساف پیروده خود را از ناصیت پاک سازند بلکه اگر ادانی تا مل کنی ناصیت نواصب بجا نیکشند و این ناصیتها بحقیقت می انجامد زیرا که ستمیان چون خلفای شمشه را شریک گردانند و اصول ایشان بدین نام و مسرک مسمی گردیدند کجا شریک و کجا بیان مفاسد خلافت که موجب حرمت است و همچنین روایت استغفار کردن و خارج غلطی نویساندن و آنرا در کتب دینی لطمه اراق مثل انحر و حال درج کردن و چون در کتاب الممد که سر اسرار عجاز و مخدوم اهل اسلام الی یوم القیام است چندان دخل دادند و کلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آنرا کلام انبیه است اگر چه تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوقات باشد نزد اهل انصاف بگویند و بیخ تو آنند کرد و این اغلا برای آن افرودم که ایشان بلاغت جناب رفعتی را بر بلاغت قرآن مجید ترجیح میدهند و بر جلوه و ملاموسی در نظر الف از آغاز تا آخر و رومی بازند غلام لقم زیرا که کلام بعد از ان است که محاورات ایمنه و قلعها صحیح باشد حال آنکه در قرآن مجید چنین نیست چه در اصول ایشان مانند تفسیر المیت مخصوص و بعضی بر عموم همانده این بدان ایشان مرسوم که در قرآن اعلل اکثر واقع است چنانچه از آیه کریمه که در ان مستثنی باللیل و سائر بالیله وارد است سمت ظهور دارد

و این دفترم بنیابان نرسد اگر فرصتی یابم الفان و دیگر را بکشت نشان دهم و الله ولی التوفیق و ترجیح
 کلامی در بلاغت و قبحی در صحبت داشته باشد که از اغلاط لغائی باشد که لا یجفی و لیسد اللتیا و التی
 باید دانست که مقصود مجیب مصیبت و رمانه التذرع آنست که چون شیعه متخلف اکابر مذکورین قائل
 اند پس از رعایت امور مذکوره ضروریست فصل نتوانند گفت که فلاش از اهل بیت طاهرین خصوصاً از
 فرزندان سید النبیین^۲ متخلف نموده پس لغت برویا و تاپرده از کار برنیفتد و تلمیحات شیعه منقذه ظهور نرسد
 پس ناگزیر است که تقریرات سید سیه و ثابته را در حدیث معرفت امام نبی من مانت و از حدیث تمام
 زمانه ترتیب داد و آن تابه یکی از افرادان و فرزندان بلکه تمامی مودمان ائمه هدی از ائمه و اهل بیت
 محفوظ مانده طر فیه تر آنکه رئیس متبیین عبارت سلیمان بنی مقام را هم تفهید بلکه از قواعد مجید متناظره و
 در دیده و ذهن خود را خالی ساخت و هر چه از نقد علوم عقلیه و نقلیه داشت همه را درین صحرای بیخاست
 و دانست که آن تقریرات شیعه از باب تلمیحات است و المودیان و المذاهب یاقیه الاغلاط و الاغلاط
 الاحتمال الجمل الاستدلال چنانچه پدرش در سوارم و حرام فیه کلام دارد و چنانچه در کتب تاریخی و کتب
 الهیات چنانکه سخن از وجوب معرفت الهی عقل و نقل و گفته افلا رسول را درایت که میردگان و تلمیحات
 حتی نبیست رسول بر عقل عمل میکنند حال آنکه مدعی اعتقاد بار ما شنیده باشد که در کتاب تفسیر تالیف شده
 او کذک کذک ابان فیه کذک فیه کذک و کذک فیه کذک و کذک فیه کذک و کذک فیه کذک و کذک فیه کذک
 یعنی فیه کذک و ابان فیه کذک و ابان فیه کذک و ابان فیه کذک و ابان فیه کذک و ابان فیه کذک و ابان فیه کذک
 بار افلا رسول دارد و شده گاهی بدین سخن استعمال یافته پس شیخ چشمی و لداری برودت و تفسیر مدعی
 و لداری برودت و تفسیر مدعی و لداری برودت و تفسیر مدعی و لداری برودت و تفسیر مدعی و لداری برودت و تفسیر مدعی
 است ندارد و این خرافات پیش از مدعی آورد سال آنکه در اصول فقه و کتب مطبوعه و غیر مطبوعه بیانات
 رسانیده که افلا قرآن مجید و حدیث مشعشع را بر مدعیان شرعیه عمل میکنند و این عمل حاصل شود با جهل
 یا سنده یا با خطایان خواه تقلید یا غلطی مثل ارباب اعتدال بدو حال بیان مانت که حدیث ایت کریمه
 حضرت عیسی علیه السلام که بر خودون گفته بودی که در الحاق عمل به که سالک منبع انصاف باشد و غیره از حدیث
 لطیف گوید و از فضل اعتدال او را باید در حدیث معرفت امام چنان تقریرات کرد که در عبارت
 مختصری متذکر گردانیم و از راه خطرات که یعنی تیر از اصحاب کرام و اهل بیت عظام اعراض نمودن
 و اعتدایان تا بنزل مقصود و سلامت بردن و از اینجا است که در اجاره العیون با نیات شهاده عیون
 افلا سالک مسلک انصاف افروزم تا یانی که تعلیمه با امان یا دیگر داشت و آنچه از ادلایل عقلیه
 مستنده الی العقلیه بیان شود و کما قال المرین پس اند لا یجانه فی رسالید و این باید نهاد و با آنکه
 ارباب و تفهیل به مقامی خویش معتد جلیل و فاضل میدانند که به سبب مصیبت اقامت دلیل می باید

در هر تقریر و باب فائده و یا اولی الالباب و اگر ششم باشد و از آنها که محکم است بر آید خود را با علمای شیعه
 و باب اصلیت امامت متدل خواهد یافت نه علمای اهل سنت را بلکه اگر غور و فکر کند جماعیه علمای سنیان
 را نخواهد یافت که گاهی بر اصلیت امامت متدل شده باشند یا نجدیث یا بامری و دیگر که فرض کرده شود و بر
 ظاهر است که اگر استدلال میکردند بر اینچنین اعتقاد میداشتند که امامت از وقوع است نه اصولیکه با جماعیه
 در قرآن مجید مذکور میشود و از آنجمله آنکه لَيْسَ الْبِرُّ بِاَلْبِرِّ اَنْ تُوَدَّوْا وَجُوهَكُمْ فَبِالْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
 وَبِكُلِّ اَیْمٍ مِّنْ اَمْسٍ بِاَللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ الْمَلَا وَكُذِّبَ الْکِتَابُ وَ النَّبِیُّ سِیِّئٌ وَ یُکْرَهُ قَتْلُ
 رَفِضَةٍ مَّقْتَدَةٍ بِاصْلَیَّتِ اِمَامَتِ مَثَلِ اَیْنِ اَصُولِ کِهْ خُصْرَتِ گاهی از آغاز مبعث شریف تا آخر آن که لیست
 سال باشد که در هر دو و ایه دین ایزدی بمقتضای بیک حکم کون فی دین الله کون کون در آورده اند
 وقت اسلام و ایمان نشان که علی مرتضی یازده امام را از اولاد علیین و امام و مانند بامعین و مؤمنان و مؤمن
 و ذی النورین و نور القیام و الیس المهنه آنچه در ملت حضرت بود و از اصول بران راسخ و دم و ثابت قدم مانند
 نه حرفی افزوده اند و افغانی کاشند بخلاف رفته که بر عایت و تقلید مذہب این سیاست و محدث مذہب
 روضه و محافض ملت اسلام بر خاستند و خویشین را بتقلیدش نکاستند و تنهم ساختند ای غیر ذلک من آیات بینا
 تبیین الاصول و نقل الی الاحداث و الفصول و مقصود من از تقریرات سابقه و در حدیث معصومه هدایت
 که امامت تا ابد اهل بیت که پشتی لوح علی علیه السلام شیعہ کشند و پیروی اصحاب که نجوم بدی هستند از دست
 نرو و حاشا که کل احتمال مذکور یعنی مبالغه و تاکید مخالف امور عقلیه و نقلیه چنانچه او گمان کرده بود و باقی
 در قرآن مجید لفظ کفر و کافر و باره و سحر و ساحر و دار و گشته و خود مقصود من از کرده و محققین رفته گفته اند
 آنچه مضمونش نیست که مبالغه چنانچه از شافری و غیره چنانچه از کلام مجاسی نیز عیاض و بحار و کتب دیگر دیده باشی
 و الاضواء و کتاب مجید در حق بنجل لفظ کافر و گشته و استاد کلینی ز سر کمره الله تعالی می کنی گفتند
 الذِّیْنَ یُحْکِمُونَ دِیْنَهُمْ ذَکَ الْاَمْرُ بِالْحُجْلِ یُکْتَمُونَ مَا اَرْسَلَهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَعْتَدَ لِلْكَافِرِینَ عَذَابًا
 گفته شمس الدین النجیل کافر و قس علی هذا این الملاحظات و در کتاب و سنت که بیش از پیش خواهی یافت
 و انیم یاد داری یا نه که در احادیث معصومین بروایت شیخ المشائخ صاحب علل لفظ یا انجمله و معنی حضرت
 سلیمان مردی است که لا ینفخ و العیاضا و الجاشع الطایفه امام اعظم طوسی در تنذیب الاحکام بران محل بنابر
 و احادیث ائمه را در محل مبالغه می نشانند و علماء و حواشی آن زیاد و تر تفصیل بکاری بر انداز انجمله
 آنکه جناب امیرمقدار آب غسل چنانچه را چنان مقرر نمودند که در دست غرض آب تواند بود بلکه تدبیر بدن
 عبارت از آنست و در دست غرض در دست و علماء زیر آن نوشته اند آنچه حاصلش این است که مبالغه
 چنانچه در کثرت می آید و در کثرت هم و این حدیث از باب ثانی است که لا ینفخ علی الاقامی و الا و ادانی
 و انداز انجمله آنکه حضرات ائمه علیین و ما برین مقدار آب را که مزیل نجاست بول باشد در وقت آب

چنان قرار دادند که بر حقه قرار گیرند و اگر راست پرسی این قرار عدم قرار است زیرا که وقت افتادگی
چون عضو مذکور در اصل خلقت گاه دوم است و مائل به شیب قرار آب چگونه صورت پذیرد و در وقت
بالیدگی و استادی بطریق اولی که لا ینفی الی غیر ذلک من الاشیاء التي لا تعدو الاقصی و اینکه شنیدی التعلق و است
به بیان آن فقها که طاهر کلام شان چنانست و اگر مراد از قبول بر منبر باشد و حساب مذکور پس اینهم
نصب العین مانند که حضرات ائمه یک مثل اثر قبول آب قرار گردانند و هم در مثل فاعله و یا اولی الالباب
که چه وقتها یکبار میرود و شیخ بدو موقوفی میدهد و اول را بد انسان تاویل میکند که اگر سنیان بوجهی
متخیر کنند رخصه موجب عجز و زبونی میدانند و می خندند حال آنکه کجا دور ایکی گفتن که توافقی است بخوان
روایت بالسنی که جابا مستعمل مشهور است و بعضی از این امور در حدیث فک مذکور در نقل و نیز مقام
میر است که در باره خبر نهی کتاب لفظ حرس که در باره خبر میر است قمر و آمد و خبر عین نیماست شده و قمر
اما میثقیل صدوق فرد کامل از اطباء می دانند و بعضی بحسب معقول قرار میدهند و مزید حیرت آنکه علمای علمای
را در باره حدود و زمان و در خیال همین است که طاهر نمیدانند بلکه بحسب معقول میگویند و چون امر استطراد است
تکلیف ایشان اشاره میکنند که در کتاب دبستان که صاحبش از امامیه است پنجاه لید از ادبی القفص
از کتابش هم دیگران تقریر کرده اند باید دید که طاهر بی نویسنده صدوق و اگر ندهش خجاست
معقوله بودی البته خلاف آن نه بودی که لا ینفی و اگر موقوفی باین وادی بخلاف عقل و نقل مشکف
زیرا که قریب الاستحاله می نماید که ثوب و بدین معنی از مثل آن اثر قبول که اگر بخیر یا چیزی تعمیرش کن
میر و خالی باشد پس چنین شجاست صدوق از قبول باشد یا چیزی دیگر صدوق باشد که بار قطره بلکه ریزش
هم تمام شود و لیکن چه توان کرد که شیخ صدوق لطاف محبت بر مخالفت نقل و نقل است پس شیخ بهاء الدین
عاملی در جامع عباسی بد نقل آن پیراشته که او غار را چنان نمیدانند و خانه که خمر در آن بوده باشد و جایه میگویند
غار آنکس را که غر غر و بدیش بر میدانستی محصل الغرض منی شیخ معلوم نیست که بجهت الزامی
چنین احتمال را در ماله الزام که بر اثبات آن تیر عالیه یاری از اوله قائم توان باشد و اهتله را نه ای نیست
و استند از صاحب احتمال و موجود حدیث رسول متناهی استدلال طلبیدند و نیز در این مقامه روا شده و در
تکرم خود را نیز و طلبه بر باد دادند چون سیاحت جواب تا بنیارسید صدر کلام که سابقا و الشقی باعتبار معنی آن
نمودم و چرا چنین اتفاق نشود که در تکمیل این کتاب و دست کردنش درین اوقات که خزان کتب تعمیر
ندارم و قس علی نه اسباب دیگر مختل بسیار و مشتت بشمارد پیش منی که مشهور است که اعاده معدوم محاسب
مگر لطاف محبت بعض فضل انیدی بر لبه ام که بزرگان در محامد شرفش بدین مصالح را با لسان مدح هم محال است
تو ممکن شود و نیز در عقل رسا فلک فرسایا چون علیه اکنون نزد کترین انام باقی نماند مگر اسباب و تفصیل
این اجمال که در عبارت رساله قدیمه بصارت العین گفته بودم برای تمهید توضیحات حدیث معرفت که با لجم

اندر مدینه اگر آنجا که در مدینه و اول محسوب اند و من بچاره محبت خود بر منتهی برگزاشته که از اصحاب حضرت چند کسی را
 برآورد که شیعیه باشند و الاخر تا اوس شده شیعیه بودند و در این سلسله را قطع نمودند و من ترولون گشتی که ابا ایمن
 علی بن اخطاب من شیخ الکاتب القدر و المذاخرین و قد اوردت خود همین قبل و بعد که من شیعیه این نوع اوار که
 حرف چند از آن گفت و البته قلمی در حضور حضرت ناظرین از استیضای این در گذشتیم برای فریخت امانت یا مانی نیست که
 استیضای یکدم البتة این که می بینیم که در کتاب کمال لای قری آوردیم که رفته در آنجا که کتاب و باطل از طریق
 نهاد و اندک زمانی علی ناظرین حاضر جمیع الی بقوات المجتهدین المصلین **فقطه** و آنچه نوشته که مراد از امام فخر
 از آن است **انقول** بعد از دعوی کلیت که از کلام مجتهد عیان شده یعنی شمول بر هر غایب و حاضر و انکار یا اقامت
 میتوان گفت که اگر باین میرفت از شاد این حدیث حاضر باشد یا بعده قضا مشا سوی پس شریف برده از مجلس عا
 بودند الی غیر ذلک من الباطل و الحرب و الجهاد بر این جناب هم ضرر شد که معرفت امام حاصل کنند اگر او غیر است و عا
 حاصل در نه عا و الله موت جاهلیت در پیش بخرجه صادق و موت الکفر و لیس با فخر قوم کاذب یا از اگر باین
 معرفت امام یعنی صدیق و انشد سبب تکلیفیت کردند و با جماع و راندند می که از تفسیر است و کلیف عیان میشود
 که در زندگی نایب میره این برود و امر حاصل شد و چگونه نباشد که آن جناب پس فاطمی طرفدار شیعین کردند و تادم و قاض
 و قنده و کائنات و کائنات شیعین را از دست ندادند چنانچه جزایان و جاسی و علی شیخ معدوم و عقل گفته من شاد و غیر
 الیها و غیر جناب امیر همیشه نیست سرش نمی گذاردند الی غیر ذلک مثال حای المجتهدین الاخرین پس امن آن جناب
 منتهی شد و در عا و الله موت جاهلیت که در عید باشد است بر طر مجتهد و نبیل شیعیه نگذازد و چگونه این که در البتة
 عقل که فاضل السیما بر عا و الله قاضی فقه که این دشمنان دین کفر را ثابت کردند و کتمان ایمان را بر تئیر و تئیر
 شهادت کسانی جامع الاخبار بلکه اگر خود کنی با جماع ایشان بران حاصل است یقیناً و اگر از حجت تقیای بر ذلک
 خود غیر نزد مجتهد و مقلدین او درین کتاب خود را امام میدانست بدون بیعت با مجربین و انصار و انکار و قاض
 صدیق مرجع اصحاب کبار پس با و فیک مخالف اصا و پیش منیف اوست که آن آثار جمیع الیها و غیره را شش و الا فخر
 و انستی و هم و عا و الله بر و ابان چنانچه چنانچه نیست در گفته اند که تحمل فرمود خلافت خود را بر حجت بزرگ
 یا وجود و زردم روحی و فقه مشایق امینی فارغی که فی سبب صارت یا خالده و در و تادم فاروق غیر فی سبب
 از حق البقیه و هم بر دایت قی است و کلین الی غیر ذلک من نقض الامور و الا و این وقت تزلزل الکتاب و التوهم
 فاضل الذیانیة و اللوامم للامامة القری المزمع السیاد و غیره و این حای الامام المزمع السیاد و غیره
 من جمیع الیها و المرسل المتقدمین علی الله و الله و کفایت که حق فاطمی در کتاب و کتاب و غیره و غیره و غیره
 در این کتاب که در کلام دین است و میانه و فریقین که امامت از اجداد است و فرغ امام و فاضل این برود
 بزرگ کیست که فی ذلک و چون جناب امیر خود مدعی امامت گشته که کمال شیخ الماشیخ پس از این با و کشته و
 مدعی بر این ظاهر است که ای برین و بالایی حجتی بر مجتهد و زبان بشمارت روز گرفتارند و در چهار روز ظاهر

و پنج سقاهاست در افتادند و بل نذا الا ابتلع ابن سبأ و اقلید الحق و اقلید بنی امیه که چنانچه عالمه نه را
 امام زمان را مانند بنی بر حق فرمایند و از معرفت چنین امام اعراض نمایند که برین تقدیر و عید حدیث نبوی را حدیث
 حق نامدانی آخر افتاد و واجبات علی اصول و محب عجاب آنکه معتقد میگردد که تغییر امام از اضافت مستقدا میشود
 و وجوب نیست که اگر او مغموم است بمقتضای آنکه قواعد حق عام میباشد و آنهم از امام الی یوم القیام
 یعنی هر اسمیکه مضاف باشد باسم دیگر ضرور است که تغییر در مضاف غیر از اضافت حاصل گردد و پس ضرور است که هرگاه
 کسی گوید یا اخذت و یا غیره و در وقت کتاب عمر باید تغییر در مضاف بفرمود و هرگاه آن حال و کتاب بداند باید که در بعضی
 او گویند مال و کتاب ماست تغییر بشود به جهت آنکه حال آنکه بدون لقوف و دخل اگر چنین گویند البتة حاضرین بر رئیس
 هر دو یکجهت چنانچه بعد از زمانی پیش جبهه فانی که معلوم پس چنانچه بود و خواهند شنید که اخذ عددی از او را هم نکات
 بود و حق از کتاب بر نهما از حق در او انداخته که فرمایند این کشتاکی از هر حدیثی چنانچه از زمانی این اجمال
 را به شرحی نمیکند و ام تغییر را حمل میگردد و چون لفضل او را مضرتی میدرد باعث کشف تلمیح او میشود
 و حمل تو را در امانی نماید تا باجمالش او اگر دره نبودی رقت و گذشت چنانچه پیش در صوامر میگوید و
 یکایک خود را صاحب تقدیر از سر نشین میکند و ناگشت است که از اعلاوات فرو بیاگان قلیل البینات است که چون
 بر سر تیر پائیدار و اجمال هر دو مقامات و اطراف را حمل میگردد و نذر راهی و گریزگاهی داشته باشند و البتة
 مقتضای زمانی را در تغییر که از او یا در مایه شرح کاش چو بلند شد بیان سوخت نایبی حکم سنی در پی خواهد شد و حقوق را
 را منقض خواهد کرد و و اطراف و جوانب را احاطه خواهند نمود و هیچ تری خشکی و گرمی و سردی را از احتمالات نخواهد کرد
 و هر را سرشته بر او خواهد زد و پانچ درین کتاب پانچ اندر بی انصاف و انکار چون محبت تو را در هیچ طریق درین میان
 خوار نمودن و در انبیا نبی بود و اگر خلاف بتاورد و قصص و حدیث معرفت میکشاید که چون لفظ خاص یعنی امام
 بلفظ خاص یعنی زمان و البتة اتفاق میشود تا گریز باشد که افتاده معنی تغییر بر قطعی از آنکه زمان اگر در پیش است
 پس ضرور است بایش بیان فرمودن که بر قدر تحصیل البتة میباشد و انبیا از اصول فقه بنمایند و اما در زمان
 تمام شده و در کتاب شیعه نیز از لفظ گذشته که چنانچه بعد قدرت بیان دارد که لا انبیا بعدا باید که در زمان تغییر البتة
 حقیقه و دفع دلالت امامی باشد صاحب زمان و در بیان محمد بن شاه امامی و دیگر همچنین بر از منتهای زمان و اولاد
 بعرض علی بن ابی طالب و امیران پس امت خدا را در یکسبک با وجود دعوی شیع و فرید و ابیات تغییر امام
 باشد و چنین اعتقاد دارد و حال آنکه هر که زیارت انصافان امید قابل شود و گفته و چنین بود و پیش از اصول انما عشرت سیرج
 شکی نیست که امامی الکلیتی در وضعت و غیر او و تهریر و کفر و تغییر این معتقد نمایم که شاید این مدعوش در صورت از حق
 فرگوش بسیار و از غفلت شده و بشمار شده و بایشان نیست که آن امام از امامی مدعی و خلفه که بود که متغیر نشد و بایشان
 که بعد از خلفی جوان شد و بعد از جوانی میری رسید و بعد از میری مثل سفر آخرت برگزید و در زندگی بار بار میار شد
 و معتقد است که در بیان غیر و کلمه من وجود التقیه بلکه اگر تامل نمائی در وظیفه امامت نبیه بسا اصل تغییر و تبدل یا نگار

و استقامت و زور و شب و روز و غیره و کلمات را در فضیلت اصول اهل فضول حدی نیست که حرفی از انانیت که اختلاف و اوست
 میباید داشت و بعد از شیعه است این یکا مدیل علی هذا الاختلاف حدیث الکلبی و کمیت که تبدیل و تغییر جناب امیر را حضرت توان کرد
 از کافی و بکار و دیگر اسفار و بیسایه سفر و ده که ایمان آوردند برین کرم و قله شدند اصحاب و گفت مردم بر خود منافقین بریدار
 آنها بایکالت قرآن منین قنبد گردیدند از صحبت کافران و حجت گردیدند از قوم بدین و حضرت امیر منمک بود و بد بلاست از توبه
 و بر وجه انظار و غیره از کافران و کلمات و اگر تجد و افعال الشریع کلم الطوال بنیامد و یقین بخود که کائنات و موجودات را بر آن
 متجدد و تغییر است از اوقات و اشیای که الان کماکان صفت و نشان اوست و لیکن بر تحقیق معتقد از زمان که سببی انشا الله
 المستعان و اکثر آن کتب و مقالات بنیامد علیهم السلام را بر تباری نظریتم و عادت بین تغییر و انشای هم جاری و اگر اندک غیر
 اگر اصولی و بعد از این خصوص غیره گوی ایشان گوی سابق از جمله رلوده اند که بطور ایشان اختیار نبوت و زوری بود و بعد از این
 و استقامت از ان کمال است و عاقلان و عاقلان و در قیاسات تقلید و ضرب و پی ویده باشی که اهل علم و تحقیق و متغیروا است این اضافت
 در توفیق و منجلی باشد که رانده خود بقول در لفافه نام تغییر و اگر در شایسته است و متعلقات حال و حال از ان مخالف امور مقرر
 و از جهت تشریح و سبب و معنی حمت تحقیقا و تحقیقا و هم ملت جلیا القیلا باطل و بطلان و فانی بر فانی باطل و علی روشن الما که الامجاد
 با بر وضع و اوقات و شیوه و در فتنه انجناب ایمان و آمدن از ان و با مومر حاش و معاد و پرداختن حال جل نرسی خود از کجا و حق
 الیقین و غیر این روایت بلکه بر صاحب الزمان و شب موعود که بخیر است و اعلا شریع و خود موعود که چنانکه اکثر حمل حسبت میخیزد
 و بعد از سبب و در ان شب پیدا شد که معرفت و چون پیدا شد از اقرار و بعد از انیت و شغل عبادت و قنات میباید که سبب استانی و
 و لای انصراف حیاتی از امور دینی و دیگر چه بود و از در بر گرفته معراج مذکور و با لیدگی در هر روز و مخصوصا یکدیگر که قانون مایه بود
 که برای انشای میاد و زوری و در خوار و او را بد و طایف و در پی ان که مردی ایمنی است و امام حجتی فی خضیة قنایان المظالم
 رحمت المظالم یک که از ان امانت دارند بیان فرمود و کل او در و صدی سوی بوستان یا گویا ساحل لسان الغیب فی خصوص علم شمس
 و گفت حکم این اهل کشیده و یکا امیر و در ضمن بعد ترقی ملک و و او که لیل از جوانی و بدو در هر دو جانبی چون و اتمه که از هر طرف
 عسکری و روم و دیگر افعالی صحیح و مانع در آمد و چنان میبرد و نمیزد که بعد از علای معتقد عقیق روزه که قمار باز و طنبه و از آمدن
 بر اصول معتقدین درین خروش و دنیا خیزد تمام عجب گشت و ان پس گردید و حالا که در سراسر انشای گشت و خواست بعد که امام هزاره شود
 یا چون از هم غم خارج شد و در ششاهن در هم در دنیا و بعد که نمایا بهر و نمود و او که میفرمود که کار در درین ساخته قیامت است و معتقد
 و او را در و قنط و کرد و علامات امامت تعالی که ان لقب و برین در سبیل جلالا نازل میشد و اگر در زنگری اول بر صد و عجز و دیگر
 که اما و اما لید که امام سابق را با لیس و درین سبب از دنیا بر نمی گزید و تقلید جناب الفتوی نمودن که از کمال حزن چند
 انز و اگر درین بود و تمام و در زیارت رجوع شیعه میفهمد و الحیدان قلوب میگردید و بهر غرض میشدند و در بدین چنین خبر و در و در و لیکن
 و بیست و یک که تار فقه بر و در و در و گویند که امام از انجنت در اوقات از منج باطل گشت که جناب حاج میرزا و در حق حضرت رسول
 رب العالمین دعوی خدا را غایبه مکانی المنتهی و منی و رفیقام تواند گفت این کل دیگر شایسته فاعلم و اما اولی الله و این
 در عالم شهادت و حضور واقع شد و در اوقات امام شیعه و تعلیم و تلقین ایشان که طوایف نشان بابت سعید بنور مفتوح بود و در غیب

از آن قبیل که فرمودند که داند و عشرتک الاقرین ممکن دلالت قطعی بجا دارد و اندک آن انداز بریکه بیان مکن است
 و در آنکه دوست مستحق نزدیکی زیرا که عام است بکمال که مراد باشد فضائل مقدسه نه خلافات بلاصل امیر المؤمنین
 و ابطال خلافت متقدمین و اگر میان آنرا بر و ایات رافضیه پندیریم احتمال آن بر استغفار از رسالت است که
 سببانش مجاد و انستی که بنیادین را که این سبب قصد هم کرد و موافق کتب شیعه نیز میسکند چنانچه در مصافی و خطبه
 شرح استغفار کردند و کما بدلیس اجلوه دادند و امام عظمی علی را ویدی یانه که در خلاصه الاقوال بسطیه معل
 نسخه سلیم لسانی بر بعضی آنچه موضوع گفت کتاب موضوع چه جای قصه واحد غدیر و اگر این را یاد اندازد و باری بپند
 پس بنا بر اینست که گمان هم یا وینی کند که **س** اگر بیکه بر کنند از کلاب چه سنگه در وی افتد کند خیمه کلاب
 و هرگاه **آیت** که میهمه نام و مهمت یعنی صا انزل الیک صیون و کذا که هر یک از اینها فاشه و زنی آن خیر
 نوا گفت یعنی شاید که معاذ الله شک بر او باشد چنانچه از اصول نوصب و خوارج علانیه بر می نماید و مویش
 در کتب شان با عراف مبتدیه و صواعم و غیره موجود که ای علانیه اگر خواهی نظر کنی بدو کس از اهل نار اینک
 می آیند حضرت علی و عباس پیدا شدند استغفر الله این حدیث را دلدار بسطیه و سبب تقابل عادل و نضعت بیک
 کاسه لیس علقی دین فروش جنمی در شرح تبحر البلاغه آورده الی غیر ذلک و آنچه رفعت نقد که با عرفت هر را که
 از اینست که خوارج و نوصب از و سادین و هو حبس تقریر کرده اند بلکه زیاد بر تر است زیرا که چون از خناب
 رسالت بیان مفاسد خلافت جناب امیر و استغفار بنظر آمد بطیب خاطر شریف نامند از خلافت و از مایش
 چه نام توان گرفت که تفرع بر نیست و بسا دیده یا شنیده باشی که آدمی در دل از عده خود کاره میباش و چون
 بمسلط تمام او را مجبور دیگر داند باز برای استمال حکمی دیگر میفرستند چنانچه درین خصوص لال کتاب فیه مکرر
 تمام کرد و نا عظمی کل ارشاه و ولایت و بر روی ملائکه تباکیدی نویسانند بجهت تقی جناب افعه القمیه که گاهی
 گوش رس احدی از عاصمه و خاصه نشده باشد و همچو دیگر که منوخ شد مثالب او و حکم کرد و دید و موجب است
 کرم الله وجهه عمالان الطائفه الرافضه که از روضه کلینی بمضمون جعفری عیان شده که این نام مبارک گو یا
 برای ایشان اندازل بر گزیده و مقام مفاخرت است و عین عنایت نه جای شکوه و شکایت و چه باید و چه
 ایشان مثل بنحیف و غیره اقرار بدان دارند که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام این لقب را در دست یا
 فرمود و اندر ازین بر نیست که بید شهید که مناقبه او در کتب و تقریرین بنویس است برای تذمید و کار بر فضیلت
 منت را و ازین بر و ایات شیعه دستهای جاری نموده و در صدد حدیث موجود است ارشاد ایمه که احادیث مبارک را
 دست عرض کنند و مشهور شود و برای تقلیدین مجتهد که مثالب جناب امیر چگونه بر طو رافضیه
 تواند بود زیرا که در حقیقت بعض مذکر نزد ایشان چنان قرار یافته که حضرت فاسد نصیب امیر را و بر و
 بجز این بجز خود مصرع شان کی مانند آن زاری که و سازند فکرها با علاوه هر که را علم و ادب چه زائد و صفت باشد
 مثالب او نیز که از وانی باب زاره الذی لیه و با فقه اسند و اصدیق الصالحین و هو شریک الیه و هو جوس

پس شاید که بیان ثواب محبت محافظت مرقعوی از دشمنان بوده باشد که در کثرت مدی نداشتند و نیز تنه هم نکرد
 که وجوب محبت برای حضرت عقیلی مستلزم خلافت بلا فصل و امامت کبری و سلب خلافت از خلفاست چه اگر چنین بود
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام خطاب برادر خود زید شید را فرمودی که وجوب محبت برای سر خودی اولاد ولایت است و عاقبت
 برای یکی چنانچه تفصیلش در کفای و دیگر کتب اصول مندرج گردیده و مسامی علمای رفض را بجا که شتر غنایند پس با
 پدر را بر کرد که در کتب فن بعضی استدلال در تب کرده بودند که هر که واجب المحبت است تعیین است برای امامت و اگر
 مقصود مجتهد است که قرآن مجید تغییر و تبدل نیست و نخواهد شد بر مذنب شیعه پس این معنی بقول پدرش در حدود
 از این قبیل خود را بدو که تکیه بر انشائش تکیه میکند و بالعکس زیرا که مقصود محیب صیبت تا دیلات حدیث غیر
 برادر امامیت است لکن علییه سیاق و مجتهد پدرش در حدود طعن الریاح غیر بر مدعی تبدل و تغییر گرفته اند و دل چنگ
 خود را بکمال کوشش درین باب میسوزند و زمین و آسمان را بهم میدوزند بی در بعضی از اوراق از تالیفات شهید الزمان
 دیده ام که چون فواید اثبات تحریف تورات و انجیل در مقابل اهل کتاب رسید و آنها گفتند که شما خود مفسد
 گرفتار دیدید و دیگر از نصیحت میکنید یعنی تحریف کتاب الله فایده ای نیست جز دم تو نیست و بار فحش ساختن
 عقلا و دیگر علمای با نقدها پس درین وقت نفاق گفته ایشان علی روس الاشتهار و جلوه ظهور داد و منی است
 کریم و حکما و ایضا و اشد نقیضها انفسهم ظلموا و علی افاض نظر کیف کان ساقیه انفسهم
 رویش و دنا و دهر کسی از اهل کتاب از غایت تعجب خندید یکمیکه پشت دو تا گردید بلکه افسوس که اندر اندک
 و زانقد و نه امید این معنی بود که از شیعیان هم انکار نمودند و میفرمودند که دین و ملت غیر از تسنن نیست
 که قدما می یارین مروزند و لیکن اینچندی در پرده نقیض میسوزند اگر غنا و الاسلام را از مسائل الهیات بپای
 حکم خواهی کرد که خود دین شاکین دل معنی دل را بر یکا رتقه در از باب تحریف از کاه کرده حضرت
 یسخر الله علیه و سلم را حقیقه خوف قرآن مجید نبوده است و مجازا اصحاب کرام را مصل و غیر انکار شده است
 به ترافاد و مناقض گفت میشوید بسبب آنکه بسیار دین سر و قریب بوده اند که دست ظلم و عدوان بر دست
 رضی الله عنهم کشود و این فریدین و ما صبیق نام و در هیچ جا برای حضرت رسول را با نوع مصائب مبتلا
 و نهند پس جنین ظالمین و سر کرده کافرین هر چه تحریفات را و ریاات خود بختند جناب پیغمبر با وجود و کمال الهی و کمال
 و المناقضین و با حق تعالی شان پرداخته و صفحه اولی را بگذاشت خاطیله ای هر مثل امیر المؤمنین و وصیت گذشتند
 اما و لا و اما و شب آید نه یا شهادت بجناب یا شب قدر امانت مقدس را از صندوق برانند و غوغا کاغذی
 رو بروی آن برافروزند که گاهی از اندر گس و سوسن و سرین و سترین بران افشانند که هیچ آبی را در انوقت
 از حق سب تلاوت نکردند که نص جعفری در کافای اعو بخطاب قاری آیت الله علیه است که باز همان ازین معنی
 و بخوان طلاق تلاوت این است چون امام بر کسی قیام و زود نگاه این منکر را بخوان و بعضی از شرح گفتند که
 در آن وقت نیز زمین قرآن شریف خواند و کفی الله المؤمنین القتال الغرض بر اصول این معنی خالی

رده با قاضی الشریع و وزیر نجاش که حضرت ایمن مرات عمده خلی میکروند کسی از ایشان یعنی از شاکسته و جهش
 ایشان مقتضی کسر و انکسار نگشته و نوازند گفت که من حیث التقیة زیرا که قبل ازین کلام حضرت سید الشهدا سلطان
 کربلا علیه التحیة و التقدیر و التنا اشکار شده که نهض عهد درست نیست و راجعاً بقیة اچو گنجایش بود که باور محمد الزمانی
 و یحییٰ بن عیسیٰ که در لاک کتاب بود چنین حکم را کرده که قال کن بلشکر نرید و شهید شو و یا و می آید که از کسی موافقین نیستند
 درباره حضرت زانم حسین علیهما السلام و بعضی از اهل طایفه و اهل احوالات و اوقات و عقل هم بخوبی میکنند که چون در آن صفا
 کلام ظاهر حق باشد و روان و در حکم و مقیاس باشد که بنزدان در این کلام صواب که لا بود و لو و غنما و از عجا که این بحث
 در حدیث معرفت امام سر و دوامی در این شوق سخن سنانی را نماند و صفت مصلحتی آنرا ندید بر طب و ما بسبب اخلاقی و از این جهت
 مصلحت تقیة بقدمایم برای ترجیح مقتضای خویش درباره حضرت غائب الدین چنین افاده کردند که امام اگر چه بیفوق بود و بگوشت
 و رجا باقی و جو در اوصاف طول سافته خیرا بین خویش از جهت بدین مایکرو و یا غایت و تائید ایشان شمول است بخلایف
 شما که امام هنوز در دنیا قدم نهاد پس بعضی از طرف فاش کنند که اگر چه روح مطهر امام با وجودیکه تا حال باقی تقدس تعلیق
 نیافته بیکس از اعتبار اوصاف و آثار و نسبتها که عبادت میکنند بهر از امام شهادت که بدان عقدا و رسیدن شرح این کلام
 اجماع بعضی از جوهر و خیال غایت و تشکیکی را شیعیه درباره علای شیعیه غیر سببی می آید که علمای علم حکومت است و
 شیخ سید رفیع دین باب بر میگردد یا در تقیة صفا و بصیة و تلمون رفض چه قصه ما و غیر مایکند و بر مقلان بران
 راه قدر دانی خیانت و ادب کوفی بخوری و شادمانی میدید بر سببان احدی معبود شد این امام برای دفع اختلاف و از غلبه
 بود و یا خود استی و محض است عالم سما اختلافات رفیع و در ان امتش از عدد و گذشت حتی که لا الفدیه میگویند
 لغیر او بر و در سراسر از دست کردند و کمال علیه السلام را بنیادیم یا خود نمیدانید و بیکمال سیدند و غایب و باقیه طباشیر
 حضرت جبرئیل بر زبان و شوقند و کتب علی و علی و حق تقیة مثل شیخ المعالی و غیره و سدر گشت پس از ان بلیط طلال
 هیچ همیشه گمانید که بچنان تقریر است که در ویرانان چهره بر اساسی ایمنه ای نمیدانند و محمود و ارباب را شکستند و با کمال
 و سبب و روح القیاس اندیشه و شوقند تا بگویند که امام زمان از کارهای و دنداری ایشان و پوشش گردیده و در کتاب
 لشکرین از دست رفیع بجا با حجاجان بدلاست برده و همدارگر که نوبت کسی از ازل قطعات نمیکند و در وقت بخت
 به جوب مصلحت که امامی را برای دفع اختلاف و حفظ بلاد و انفعالش و التوری فی تشیید المظالم و غیره و شوق از انفعالیان
 معبود و ان امام بدان کوشش شیعیه بدریای محیط عالم یعنی نیست کبری فو طه زنده و در کان نیک و در و اول بنیاد
 مرتبه است و از نجاش است که امید و امید و احد و تمام بعد خدا و لا و در خون خود را وصیت میکرد و مذکر
 شایسته بعد خدا رفیع و اوراق بر مقرر باید بود و بر بیان مثل لوق و در مجلس المؤمنین و اخلاص اندک و صفت بختند
 و از نجاش بر اصول عقیده شیعیه بودید باشد که تا این و تفاوت را میان حضرت زید و ایشان حدی خود و در این سخن
 این بزرگان در هر کتاب بن خویشی یافت که بر جرح و حکایت شان گوش نباید دادن و غره شوق نشود
 شیعیه که این که در هر یک از این شیعیه و محال که هر دو و الحمد لله تعالی اولاد او را که بر هر یک از این بزرگان و موضع شد

که حدیث معروف که غیر ازین بر اصلیت امامت و ائمه ای ندارد برای دفعه مذاب علیه السلام و حال ائمه است بعد از
تخریر این مطالب بیاد آنکه قاضی رطل بوق کلامی طولی زیرا حدیث گفته که ایما المقام قبل و نقصان تنویبه
شوم و هر چند بعد ازین تردید و تحقیق که فقط برای مجتهد لیت در میدان عصارت است سیاق تنهی نمی بکشد
حاجتی بر دستخان نامر بول و این از نسخ عکس است نباشد لیکن حریف چند برای تفهیم خود و اولاد و دانش و
رطل بوق ترین سوزی و سبوح حیویم که قاضی مذکور میگوید که با فاضل بروی مناظر و سیکر و تداستار خوان
بجلسه سید محسن در میان آمد و در تئامی طعام خوردن تنهی بنابر مرسیده از وی حدیث شد که من است و لم یفر
امام زمانه است یعنی جالبه پیش صبر بر آن نکردم و از فاضل بروی اجازت انقای سخن نمود و گفتیم که چه میگوید
درین حدیث یا صحیح است یا نه گفت بل صحیح است و صحت آن اتفاق است گفتیم پس بگوید که امم و کسب گفت
حدیث بر ظاهر خود مجهول نیست بلکه مراد از امام در حدیث قرئت و تاویل او است که من است و لم یفر
امام زمانه است یعنی جالبه پیش صبر بر آن نکردم و از فاضل بروی اجازت انقای سخن نمود و گفتیم که چه میگوید
باشد با آنکه هیچ وجهی که آن تامل نیست گفت مراد صحت قرآن نیست بلکه مراد قاطع و مورد است که قرأت است از آن
و صحت ندارد این و حسب معنی اندک بالاجماع گفتیم که حضرت رسالت او یعنی حدیث امام را متعاضد زبان شاست
و گفته من است و لم یفر امام زمانه و تفهیم امام باطل زبان چنانچه در حدیث واقع شده تاویل است بر تفهیم
اهل زمان با اینکه حضرت او را ایشان و در بیست و بر تقدیر قائل شدن با آنکه مراد این را با تمام احکام است
تخصیص مذکور را قائل شده اند پس آن تاویل متفقهای حدیث نباشد آخر از آن تاویل اهل بیست و بر تقدیر
بنابر حدیث مذکور حال من و تو بر است در تفهیم آن درین زمان گفته باشد که حال بیست و بر تقدیر
کردی بلکه مراد این زمان امام است که عقدا و امام است او در حدیث از بدیل جاصل که در حدیث بیست و
پس ما تو بر این سیستم گفت آن امامی که اعتقاد با امامت او داری مراد او را همه شیعیان و با و متفق دارند
و درین خود او و بر هر دشتی بیانی و خودی سائل خود را در حدیث بیست و بر تقدیر پس من و تو درین حکم با هم
گفته باشد و کلام که حدیث را دلالت باشد بر آنکه با تمام امام را با ایشان است یا بر آنکه خودی سائل خود را
از او باشند بلکه معنون آن پیش ازین نیست که او را با ایشان است و این که که من و تو را می شناسم و دلالت
و ضمیر و جوب امامت و فردم متابعت او درم و تجویز ملاقات او در هر وقت و ظهور او در هر وقت و در این
بیانیم و نیست آنچه تحقیقهای حدیث مذکور برین و در حسب حدیث که حضرت رسالت نفوذ کرده که من ام
ماخذ من امام زمانه است یعنی چنین گفته که من امیر است که این زمانه بلکه گفته که من امیر است امام زمانه
و الحمد لله که من او را شناخته ام و ترا اعتقاد است که امام نداری و آنکه زمان تو زمانه خالی است پس من
و تو بر این باشیم چون سخن با تمام رسید فاضل بروی عاجز شد و گفت که من نیز در طلب حقیقت را محم
و شنیده ام که در ولایت من مروی دعوی امامت میکند و میخواهم که خود را با او برانم تا تحت دعوی آن

دور با دوا و نگاه تابع او شوم پس من گفتم الحال درین وقت ترا امامی نیست پس درین وقت از اهل بیت
 و اگر میری و بجاییت خواهی برو با آنکه اهتمام تو درین ایام در طلب ملاقات امام خلافت از سبب تو و همچنان
 از اهل بیت است زیرا که ایشان قائل نیستند بوجود امام در زمان و علم بوجود او در هر وقت نمیشد پس من
 شاد و جوانی گفتم و حاضرین مجلس از خورون طهارت فارغ شده و سر برپشته شدند و هر یکی بمنزل خود رجعت
 نمود و فاضل هر روزی نیز از ایشان گفت از من بپرس که کلامی که از کلام حضرت خیر الانام علیه التحمید و السلام
 بعد از ما مشهور است که میگویند علم در معرفت و شنیدن است میگویند که کلام حضرت خیر الانام علیه التحمید و السلام
 در باب معرفت امام است پس اعتقاد قلبی و اقوال رسانی کافیست که این کتاب تمام کلام حضرت باب است
 قوله تعالی و لکن الله یعلم الصواب و الله اعلم بالهدی و النجی و الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالصواب
 کفایت میکند و ریخام لما تقر فی علم من القرآن العظیم عجب عجب است آنکه حضرت قاضی رطل
 صاحب دایق عوج بن حقوق خود فرموده اند که از چند پیش گویا آنکه امام را باید شناخت چیزی بر بنی الهی
 اعتراف تو علم که گوید که ترتیب کرد و در وقت قرآن مجید را واجب یعنی قرار دادند اما آنکه آنوقتش اعتبار
 ضرورت تعلیم بکلیت علی و در وقت خلافت نظر سے قرار داتی بیش نیست قاضی را باید گویا تازی که این
 و جواب دوم فاضل هر روزی نعمت خویش را بعد از تسلیم و استغفار و از اقراری در گذشتن تکلیف که گفت
 رطل بوق و در چندستان بر سر منتهی اقتصاد و ریختن در ششای امامیه ثالث با خبر گفتند و در وقت
 ششج دست شستند و لباس حقیقت بر خود آویختند و مواظبات قلبی را فرمودند و گفته اتفاق رنصب العین کردند
 آدمم و تفحص پس بر تفریش خاص شدند اهل زمانه اولین حضرت حضرت راضی و اهل زمانه دیگر حضرت
 و قس علی بذات شیعیه که بلا که اهتمام در باره ایشان است یعنی ائمه اثنا عشر و ازین اختصاص تفحص لازم
 آنکه که راضی از غار نمیدانید که کاش در زمانوت موجب نیست که کافی الاصول مثل الباری و غیره و در وقت
 از ائمه سابقین ماموریت باشد خود زمان خود که در صف او معلوم است که تا معلوم است و همچنین در زمانه
 ائمه الاجرم شیعیه را شناختن امام موجود زمانه خود ناگزیر شده معرفت سابقین و لاحقین و دل نداشتن از آنکه
 در وقت میر که همه اهل زمانه را عموما واجب کرد و وقت تمامی ائمه آخر اصیله قاضی
 بر فاضل هر روزی نمود و بذات حضرت رطل بوق و در وقت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امام زمان
 مصافات ساخته و من مات و لم یعرف امام زمانه من خصائص امام اهل زمانه خود حدیث واقع شد و بکلیت
 بر اختصاص اهل زمان با اینکه معرفت از ایشان واجب است و بر تقدیر واجب معرفت ائمه بر جمیع اهل زمان
 تفحص مذکور را فراموشی اندیش نیست خدا را بد برنا صفت عداوت ائمه است و واجب معرفت ائمه
 سابقین و لاحقین را کلامش بر او در دعوی فرید از نژاد اینک اصول کافی کلینی احوال و تفسیر شیخ
 و کتاب البصائر و مانند آن و علی بذات القیاس کتب کلامیه را فاضل آن همه ممل شده و صاحب کتب معتبره شدند

و فانی مثل و الافتقار و غیره که دلالت بران دارد که معرفت و وارزه امام ضرور بود بر خلفای ثلثه و اخبار
ایشان و زمران سید الانبیا و انکان بعد الاستغفار و هم در وقت شیرخا و در اوقات
و دیگر امیر بهیست بهیست و عبارتش بعد از ذکر حصول ارباب بقول دین است که پس
تیا میرین که گویم که منشأ و تفسیر از اصحاب شامش و عایشه و خضعت و علم و غیره
و معاویه و اذراب آنها مخالف است هر یک ازین اصول معتبره و قریه و دیگران
امامیه است چه با اتفاق معلوم است که ایشان و تبعه ایشان بامامت امیر اثنا عشر قال غیره و کتب است
جنو که شیعه قائل اند است فیما فی الحسام و ازین عبارت عیان شد که معرفت همه اصحاب اثنا عشر و غیره
بود بر خلفا و هم در حقیقت بر تابعین ایشان یعنی اهل سنت لیکن بهیبت ترک آن اهل حق نیز کرده اند و غیره
روشن است از کتب شیعه که خود حضرت پیغمبر را وقت بیان امامت امام الایمه فوت و استغفار از ایشان
و دیگران چو گفته آید و کتب معتبره موجود که حضرت امامت را در حدیث بیان نموده و مجلس حدیث
و معضاتش تصحیف است پس هیچ کس در اعتقاد عقل که شیخ اصلی نیست برای این امامت شده و در اجتماع
میرین بودند بدان اعتقاد چنین امامت خضره ما مجروحین گشت مولاه فاطمه و مولاه فاطمه علی تحقیق و هر
ممنوع و موجب محبت رضی الله عنه و لا ینفی من جوع و لو تری الکافی لوجوبت ردایه و آنکه علی
ان جمیع اهل البیت حق زید بن علی بن حسین رضی الله عنهم و اجساد البیت و کون و عوا له الامامه علیهم السلام
و من اعتقاد بامامت مولا کا فخر علیهم السلام و فیما یل علی ان زید بن علی کان مسلک است انجیه و شیخ علی بن
امیه ان منع منوا است دید ادا اگر گویند که وجوب معرفت سابقین و لاحقین باطل است
ست گویم از مدت ها و در اشتقاق که آن اوله را بهیست که میرباری نیست که بیانات باری با حصول
معتبره نشا است کنیم و است و تفصیل فیما فی غیر فافقت امام بن معن و معن و معن است که لایحقی و غیره
فی نه و بعضی پس است تراش که خطاب بمحمد بن ابانک بی شکام بیاحت تقیام و گویند که ترا و از زمانه نیست
که بزرگان فانی و زمانه و در مثل سید سالار سعو و فازی بی اصول است و از راه تیار نهاد و غیره
و شیخ بیگو میصرح که گویند و میبری بر گشت است و اینها صدق و اعدا و قین و مثل بوقی و زار و منتخب از
عقیدین و تیار آن اوله را زید اند و وقت ملاقات ملک الموت قرآن مجید تلاوت و بر سینه خود کشتاید و گواه در راه
عمه شریقه خود را که جزین کتاب امامی نمیدانم که فی الکشی و غیره از هزار سال پرا و دیای مثل بوقی و غیره
عروق آن اوله کشت شوند و کاک عجب عجب من بعد اگر انجیه پیش از حدیث است لازم آنکه کفر
شناسان امام را قبل از بیان و تذویر و بر خلفا که بعد از استغفار و خرابی کوفه و بصیره پدید آمد و دل بدار
الا انهم و اعدوان و اگر بعد از نیست لازم می آید کفر عاری چون گردید بعد یق و گردید بعد یق کس
فی الکشی و غیره حال آنکه معصوم حدیث متفق علیه که در حق حضرت عمار است یعنی لایق تصور شده اعتقاد اهل

احول ابرن سبب و جمال است فالق مع عمار و تومع امام المهاجرین و الانصار طرفه ترا نکند ترجمه نقیض بجا
از علمای نامدار اترامرض وفات شریفه نص است بر تفسیر نبی مختار پس اگر نفس امامت فرماید حضرت بشیر
و ندیر بعد از ایت عصمت یوم الغدیر لایزم الذقیقه عند الوفاة و عدم ما فی زعم الرافضة یوم العرفات و بی
حقیقه آخری از شریکین الاولی و اگر قصه حضرت فاطمه نیست اسرار و سرکه لایزال و مینیم گم ابد وجه
که در جواب منکر و فیکر فرموده شود بار باری بقیه که کرد که اقرار و اعتقاد علی الفسهم حقه فقط ازین حکایت بهر تبه ثبوت
رسیده که امامت از اصول نیست و در نه پنج باب جاهل و محقر رئیس ذوی الاذنان با عارف باشد و عارف
پنجگان که سکنند ذوالقرنین را اما امام حسین بجانکند از کج گیر و از اهل حق خود را بر باد انداخته و اول شرم و
بیابان از پنج باب اشیا و موجب حیرت مخلوقات خدا چه رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیز بکارش
پیر و شش یافته بود و یکم شیر ابو طالب نوشید و هم شیر نوحه مقدسه او چنانچه در کتب ذی غیره و آنچه است
عبارتش چه شرح قدوسی آنکه عن ایسره علی بن ابی طالب و ولد النبی کتب ایما البس که لکن تأتاه ابو طالب
الفسه فاستل الیه نیه لبا فرغ علیا یا حسی و فرغ علی علیه السلام و قد فعه السیه و اندو که از بندگی فکشان
ابو طالب خوش باشد و بنوا اندو که مرا و پستان ریش فاطمه است که مادر سید الشهدا است چنانکه
در حدیث سوم آمده امیر المؤمنین که رسول الله را ندو و گفته و گفتن او امیر المؤمنین را برادر و بسیار رقم
شد و در تافانیت میان این میان تفریح فاطمه چنانچه صفی علیه است حوسه انکاح باور صفای و خواهر
رفقا است ایضا ابرن با و به و کتاب معانی الانخبار و باب معنی قول الصلوة الا لا یحرم من الرضا الا ما کان
بها و یزید و در شرط حیرت نیست که رضای باستی اید و مانند آن باشد و رضای بیدیه معلوم باب ضرب
و علم است یعنی در روایت است در امام جعفر صادق گفت و فقیه را ده شدنی و در کتب که در چند روز به حالیکه خود
پیرای او شیر می داد نیست که سبب مرض والد او سید شیر مانند پس انداخت او را ابو طالب پستان خود
چنانکه بر می تلی اطفال را ششول میگفت پس فرمود آورد و در پستان ابو طالب شیر می پس شیر خود و از آن
پستان چند روز تا فرمود ابو طالب که دیدن بر آملاب سید بر آملاب سید بر آملاب سید بر آملاب سید پس مادر مطهره
مرغوبی چرا و باره انتخاب آنچه بایسته فرمود قدرت الهی است که هر چه بقصدتای ان الباطل کان فای
رفعه و جواب اهل حق فرمودی مانند عند المناظره زمین را از آسمان منیدارند و عرفان و از غصلا
نمے شناسند ایما که شنیدنی و قبی بود که معرفت را معنی شناختن و اعتقاد کردن فرماید و اگر بعلایق سبب
فی الجملة معرفه را بر معیت و اطاعت فرمود و از مدین عالمه پیش می آید و معنی چنان فرماید که هر که خود
باشد و معیت و اطاعت نکند از اسمی که در زمان او بود و نبوت از اجابت مرده و میر که قبل از اسلام
نیز صاحب و جاسته پس تبلیله میشد لیکن بهیسه کس معیت جمعی اطاعت شخصی میکرد و نه بخلاف

حضرت سید البین خلفای ارشدین و مویذین مدعا حدیث صحاح است که خود مجتهد
 نقل کرده است غیر ذلک و محصل آن روایات همین است که امام یک مامور دیگر از ائمه اربعه
 و شاید مجتهد معرفت بدون بیعت بکار نمی آید بلکه در باب دیگری و نکال از روی می افزاید و نامه
 حدیث هم باعتبار معنی تشبیه را یکسان نمی رود زیرا که مقتضا سے زمان کفر و عدم جا بجا است
 و خود بینی و خود را می و باطاعت شخصی نمودن است قال الله تعالی و یحیی ذلک و یحیی ذلک و یحیی ذلک
 ظلموا و کفروا فانظر کیف ینزل علیک الذلک و ینزل علیک الذلک و ینزل علیک الذلک
 حجة و انکار و مناقبت مفسدین را عبرت گاه خلالتی ساختند و از احادیث حضرت سید الابرار و افاضه
 حیدر که از مثل آن توأم و الخ و انما التورس للمهاجرین و الانصار و افاضات جناب امیر
 بعدوی النورین وقت امامت خویش چنانچه در کشف الغم و ترجمه آن است است غیر ذلک از ادله
 بلقیار مانند آفتاب رابعه انما رست که اهل علی و عقیق در بر گردان سبج شری و طافیاد و اینها
 و چون از زمانه در از ایشان را مدخلی نماند گناست بر ایشان لازم نیست بلکه گناه و ستم بود
 که اختیار میداشتند و کسی را لائق نمی پنداشتند و مختار نمیداشتند الغرض اما سیه باضافت مختار
 خاص و مویذ و اندام را اندانی نبود و اجتماع خاص در فوج عام و خاص پس مضام
 کردند بزمانه ملک تا معلوم شود زمانه وجودش و میان کرد و او را شش پس هر که نداند او را و اوقات
 کند و بمیرد نوع از جا بجا است همراه برود و نه معذور باشد اکنون بر بعضی از فوائد که در عبارت
 عرفون و مولای محمد یعنی رطل یوق بوضوح پیوسته و غلطه مجتهد از ان بلور و رانده افلام
 می نماند که عجیب و غریب در رساله قدیمه نوشته بود در باره حدیث معرفت امام که در وضع اضافت
 برای عمد است الخ و مجتهد بگویش گفته بود چنانکه دانی که احتمال اضافت برای محمد یعنی است
 و دلالت بر کمال جلال و اجمیت از فنون و عموم دارد و از آنجا که جناب قاضی رطل یوق این
 اضافت را برای تخصیص قرار داد و بدو بر طلبه غنی نیست که عمد و تخصیص را بیک معنی در بیان
 می گیرند لاجرم شهادت شهادت با خبر حیان شد جلال و اجمیت مجتهد از فنون و علوم
 پس حجت با نفع الهی باید دید که مجتهد در عبارت مذکور مضام البه را ذکر کرده بود اکنون مضام
 بر و غلط مانند آفتاب ثبات الهی را آشکارا شد و انهم شهادت چنین شهید که در حکم زندگانی است
 که قول حجت گناست هم در حق او نمواند گفت و اگر مجتهد از فانی برای نفس نفیس خود تحقیق و
 توثیق قدسید دارند چنانچه ازین کتاب و ضربت حیدر به شکل اول بدیجاتی است
 زیرا که بدیجاتی اجتهاد و اندر مجتهد توثیق قدسید دارد پس ناگزیر است که قاضی رطل یوق این مضام
 الفاظ مذکور کرده اند لیکن هم نمون بود از ذکر دعای که میسر بود و دیگران می آید به قولی که گنست

چون میگویی درین حدیث آیات توفیق پس بگو که امام تو کیست این سوال متوقف است بر اثبات
 درج و جودش در هر زمان و آن ممنوع است لایضاحیه من دلیل و مستدفع و زود بسیار است
 نه از حدیث است از آنجمله حدیث حضرت ابوذر رضی الله عنه حضرت پیغمبر است علی الله علیه و سلم
 پیغمبر سیده بود در آن حال که یا رسول الله اگر امام نباشد در آن زمان حضرت نفرمود که این بخوان
 بلکه بیان نمود حکم آن وقت را چنانچه مفصل گذشت فلیکف که قاضی رطل بوق بدان آورد
 که اهل سنت قائل نیستند بوجود امام در هر زمانه و حکم بوجود او در هر وقت نیستند و حق
 که قاضی هر دو را مانع شد از معصوم در طلب و تحقیق امام و متناع لغیر معتمدانیم بر او صادق است
 و آن بیچاره بهر نیست خود ثواب خیریل یافت که نیتة المؤمنین من علی پس سوال قاضی
 گو بیان کن که امام تو کیست اول دلیل بر سفاکت او باشد و هو لایستغذک خذ الله علیه
 قُلْ لَّيْسَ بِي شَيْءٌ مِنْكُمْ وَ لَيْسَ بِي شَيْءٌ مِنْكُمْ وَ لَيْسَ بِي شَيْءٌ مِنْكُمْ وَ لَيْسَ بِي شَيْءٌ مِنْكُمْ وَ لَيْسَ بِي شَيْءٌ مِنْكُمْ
 محقق تبارین لازم نمی که قلم قرآن از معلوم نیست که جناب قاضی رطل بوق قلم تبارین معبد
 را اگر بخواهد داخل دادند که خود اعتراف دارند که فقط معرفت ضرورت و این اعتقاد بر بنی است که
 این کتاب الله بر حضرت نازل شده و فائده تخصیص باهل زمانه قراوت ضروری آنست که کتاب
 با نهمه قلم بارسای نگار نشن نخواست کردن و قصه انقضای ستمه منتخب از دنیا یا نه نمودند و نگارنده
 به امام است قرآن که می خواند و می گوید که از امام متاخرین قاضی شد و ستمه انقضای الله تعالی علی ردت
 امام المتقدمین و اما کان هذا وقت الفتنه لذلك الفتناء فی الامن الله تعالی و آیت یا ایها المؤمنین
 یلعن مَن اَنزَلَ اِلَیْکَ مِنْ رَایکَ فی علی هم از ان تلاوت نکردند و نقد جان غیر را با عنوان ملک المؤمن
 بسپردند اما حاصل اعتقاد قلبی و اقرار لسانی که این کتاب تمام کلام حضرت باری است در
 اسلام و ایمان کافیه است قوله تعالی لَیْسَ الْکُفَرُ اَنْ تَنْتَ اَنْ یُحْشَى هَکُمُ قَبْلِ الْمَشْرِقِ
 وَ الْمَغْرِبِ وَ اَلْکَلْبُ الْهُمُ اَمِنْ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَ الْمَلَا لَکُمْ فَا لْکَلْبُ الْیَوْمِ
 و لغرض اعتراض تسلیم مذکور را مرتب نمودن و اموال قرآن غنیمت را درین مقام قرار داد
 زل زل میش نیست که وجوب استوخش بقدر ضرورت بحکمت علی شکل دار و در اینجا
 بحکمت نظر من مبرور و جناب قاضی را باید که او تارک نکرده و از قرار مانع
 نگذاشتن و جواب فاضل بهر چه خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن که در تالیفات
 خویش مثل اتفاق الحق اعتراف دارند که لفظ تسلیم و شتقات آن در زمانه و هر زمان
 که درون هیچ ضروری نیست آدم هر تخصیص که نوشتند که تخصیص مذکور را فائده نمی ماند بوجواب این
 که اتفاقا در فطن مخفی نیست که فاضل هر دو که تمیلش دل گذشت کی کتب فقه ویده و تبار بگشتی و

و الزام و انقلاب در مناظره حضرت رطل بوق شوشتی کلام را درین مباحثه افسر ماید
بلکه حجت درین است که کتب و تالیفات خود را هم که می بینی دیده بودی و نه خداوند که آن بیچاره
چو گفت و این شوشتی مفتخر به نقل کرد که امرت الیه لا شدة منزع ما را باین گیساه
ضمیف این گمان نبود که رئیس الکذابین در نقل کلامش بیاد آورد اگر از اعراض بحث گفت
که بحجبر در رسیدن این حدیث فاضل پرسد که امام اهل سنت و اهل حق این سبب
بود مبهوت شد که زبان او را می بست و فکر و دانش را می شکست و مقام حجت است
که شوشتی شرح تذبذب المنطق نوشت و نه ضمیمه کردین منظره سخن از امامت خاص
میر و زمینی امام مدعی چنانچه قول رطل بوق بر آن دلالت کرد که مر امانت است
که اعتقاد به امامت او دارم اسے قوله حضرت ادب لیل حاصل کرده ام اسے غیر ذالک
و لیکن پرسیدند که بیان فرمایند شاید فاضل پرسد در خاص و عام شیخ گوید
و بقواعده منطقیه تعلیل نماید پس مردم برداشتند و قدم بر نداشتند و قدرت و ذکر دلیل نیاید
و اینچنین گفتند بر اینست که جوایش آنکه و اتعی و نسبت خاک را با عالم پاک چه همسم تابع و پیرو
چنانچه محمداً و فصلاً گذشت و شاید که باز بمقتضای مصلحت و حال و مقام نمونه و دیگر
حالات این امام منتظرین و مدعیین پرسد و بر اسے مزید بصره است و گفتند که در حدیث دیگران
طرفه آنکه چون فاضل پرسد گفت که امام را هرگز نمی بینم و فتوا اسے مسائل خود از و نمی شنوم
و مقام او را نمی دانم و هیچ نفی و بی از و نمی بری قاضی و بهو اسافر خود که حاشا که حدیث
دلالت بر آن باشد یا نه حال آنکه کتب اصول کلامیه اول دلیل بر آنست که وجود امام هم بر اسے
انتظام دنیا و هم انتظام دین است تا کفار سلط نشوند و اهل احداث بر ضلال است قدرت
نیاید و اختلاف در اصول و فروع و قوع نیاید و گویا اصول امامیه حد و مرز و مرز و مرز
کما مضی و بدین سبب در روایات احادیث اختلاف بسیار است و مناقض و متضاد آن براه
و مناسبه ندارد و چنانچه بر ناظرین تذبذب و استبعاد مخفی نمی ماند که در آغاز تذبذب است
که جابجائی از علماء ارتفع دست برداشتند و نشی شدند و البته شخصی را باین جانب خبر برای
این همه امور معصوم و مؤید روح اعظم در نباید بر اسے او امامی دیگر فاعلم و این دور و در تسلسل
لازم آید و هر گاه این امور ضرر رسد بود حاجت مردم بسوس امام چیست آیا نقطه همین مراد است
که بشناسند و می خوانند و عریده نمایند چنانچه اجداد و محمد تعالی سے آوردند که امر را و از اینجا
برینین مذہب رخص تحیرات خود را که بر اسے اصلاح پیش مجتهدین فرستاد و برین مباحثه
استاجعت چنین امام را ضرر رسد و ضرر رسد و لاجرم تحقیق مسائل ضرر رسد تا از خطایمن شوند

و نوشت بر کلمات مضامین نه مند و به ملاقات امام مندی شوند و بدون حاجت لزوم و در توبه
 که می باشد و اصل شست که ضرور ندانند و جو و امام را در جزایه اوله بران خطا قایم کرده اند
 و از آن نهایت یثبه و که شما منتقم امام چنان نیست که معرفت میسر آن صلی الله علیه و آله
 محمدا و خصوصاً و دلایل این باب در کتب کلامیه بسط است و این اوراق هم از آن غالی است
 ملا حاقه است الا عاده و آنچه مزین نوشته از متابعت و اطاعت دیگران آن را با و له شصت
 لایت کرده اند اگر چه در مواد دیگر قرآینا بدست می رسد که خبیر فانی در حاشیه آورده از جمله
 محدث غفری و مجمع البحرین میگوید قوله **الْبُحَارِیُّ جَاءَ عَلَیْكَ لِلْكَاتِبِ اَمَّا اِیَّیْ بِاتَمِّ بَابٍ** و است
 حنیف و یافه و ن عکاس لان الناس یؤمنون افسانه اسے اقتصد و نهاد و توفیق
 خود و معلوم گنجینه است که شنیده کی بود مانند دیده و روایات متواتره اقل قلیل با وجود
 مذکور مقامات نظر امام بیان می نماید که مقال بطریق امام لایه یوم اسی مقصد و توجیه قوله و
 آنها بلام امام حسین اسی بطریق واضح و الا امام الکتاب ایضا قال تمامه **یَوْمَ یَذْخَرُ كُلُّ نَاسٍ**
بِأَمَلِهِ اسی بکتاب هم و آن مدینه و بن بن ائمه و بن بنی او امام او کتاب الغرض بهر اطلاع
 بجای خود می نشیند و مستدل را بر اینست که امامت مثل نبوت از امور است و هر که اعتقاد
 چنین امامت ندارد و سوس نیست و در احکام اخروی کافر است و دلیل ضرورت و شرط
 اتباع اینها باطله کار مثل بوق عجیب است که بگوید این حدیث جز بر عزت و دلالت ندارد
 سلیمان و دلالت عقلی و در آن موجود است بحجت آنکه امام البته مقتدا می مردم است و مقتدا
 او واجب است تا استقامت کند که قول و فعل او همه محبت است چنانچه جائز است و غیر او غیر گفته
 امام هم ضرورت ملاقات کردن و ایام سفارتها از دستها منتفی شد بجز در عیب نامیه پس
 معرفت مقام هم لازم اقتدا و رفته رفته و هم عرض شکلات و استغنائی مسائل عوالمیست
 آنکه رویت آنجا به هر وقت تواند شد و حال مقتداست خصوصاً و عموماً چنانچه لفظ سایر است
 بر این دلالت دارد که مراد از است قوم این بابا شد بدلیل آنکه ناموس جناب شاه لا
 بلا محبت حضرت عزت میسر و تمکین گشته و پیشوای بسیار از علما و محدث و مقبول امام
 گمانست که با بر نهی الصیغه یعنی امام شافعی می طلبد با آنکه مقتدا می ناموس خود نه است
 که علی ربهم را به و در این سبب که دعوی رسالت می نمود علی روس الاشتهار بروی
 حضرت و تقوای صافات صان گفت که بگوید جناب نیست که مرا برسم رسالت و ستاد
 تانیا و بهیت جناب و عوالت که در این عهده را چنانچه باید بجا آوردم طرفه آنکه مرا بهیست
 می ترسانی من اینک حاضر مع هر چه رود برسم و چنانچه پسندید و است القصد چون انویت

با حراق رسید میجه بر زد که بخدائی تو یقین داشتتم اکنون مطمئن شدم زیرا که عذاب کردن با نش خرد خدا
 کسی را نمی رسد و درین امور هر که شک آرد باید کتاب مختار امام المتقین و مانند آن در تنقید و بجهت
 محدث نجفی رجوع کردن تا اول او مانند خاطر این سباقین الطینان گردد اما آنچه رطل بوق فرمودند
 محقق حاشا این جوابش آنکه ان الکذب قد یصدق رافضی که امام خود را بدولت اسلام از طین
 سلاله مشرکین دانند و القباس جناب سید المرسلین را مرقوم کردند و کفایت پدر بزرگوار امام شیخ
 بران نکاح نپذیرد که در حال شرک و انهم منبام وقت نظر نیست خبرس بدو الی غیر ذلک علی القیاس
 علی اصولهم باینکه که امام مهدی را با و اما از نسل گوشتواره عرش رب المشرکین حضرت امام حسن
 و امام حسین معتقد بود و مادر کمرش را نیز از ذریت طاهره گوید و راه خرافات شیخ حلی و نجفی را در
 وجودی که بر او تواتر شد ممکن است که حمارنا مق با ایشان ناطق مساوی شود و لا اله الا
 لا و الله قال الله تبارک و تعالی هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون لا یکسبونی
 اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة لهم الفاء ذوات اما دلیل که رطل بوق معرفت
 امام خود از آن حاصل کردند اگر غیر از خرافات احمول و اعور و عی و شیاطین جن این
 دنیا باشد از دیر باز اشتیاق باستماع آن داریم کسی را از رفضه قادر بران نمی پذیریم
 پس همان بهتر که مانند تمامی معلوم و مغز ابل مندرسه مخفی و مکتوم مانند فان البده عت انما
 انما تبارک ذکر ما و آنچه جناب قاضی رطل بوق ارشاد کردند حاشا و کلام جوابش آنکه انما
 کلمه هو قایلها و المنة مد تقا که ازین حضرت عیان شد که فقط معرفت امام بدولت حدیث
 و معرفت عام است از آنکه او موجود باشد یا معدوم پس گویا ساله این سب با که این حدیث را
 از آن اولی صادر کرد که بر وجود صاحب الامر دلالت دارد و منقطع محض است چه هر مسلمان
 سنی و شیعی را احقاقا و بقیامت است و هنوز در وجودش مملتی در آن است فایده که عمر دنیا
 بر روایات اکابر رفضه صد هزار سال باشد چنانچه خواسته دانست و آنچه قاضی رطل بوق
 افاده نمودند که من او را می شناسم غالب که تقلید او است با ما ش یعنی معلم بن معلم ملکوت که
 که خود را عارف نامند و عارف بر رسول الله و عارف بالایمه قرار دادند حال آنکه مرتبه از دفتر
 معرفت بخوانند و بر ظاهر است که آن شکیله خدا را ما عاقبت اندیش قرار دهد و در او را منبع
 تواند عقیده بداند پسند رسولان او را بر دوشی بستاند و مستغنی از رسالت نویسد چگونه دعوی این
 سعادت تواند کرد و این جبل مرکب چنانست که در بیض زین او را خواهی یافت پس چرا در متنوع
 و مانع همراه مامون کشیده آنچه محسوس خواهند شد و در یک مقام و در رخ معذب می شوند
 چنانچه برای اکابر اصحاب انقراض میگردند و نفوذ با صد جوابش آنکه زمینها را بدلائل سابقه جناب

نبدانی بلی اوتر کما یبغنی میداند و همه طبقات آسمان و زمین برادر روشن است پس زمان حاضر
 باین کلمات طلب انسان است که قرآن مجید دلالت بر آن میکند که برادران حضرت یوسف علیم
 اسلام چون یکدیگر بار برادره خلاف نفس الاخری رفتند اکابر زمان راست ایشان را هم دروغ
 پنداشتند و رطل بوقی که در مجلس المؤمنین اکابر صحابه و تابعین و علمای متبحرین مثل غزالی و زکریا
 رفیقی قرار داد و در مجلسی آن خرافات را بنیاد نهاد که در جال و ابلیس رشک بر آن می برند چگونه
 درین دعوی راست گویند و اگر ریفه را که بنیاد مذہب شان بر نفاق است چسان
 در امثال این حکمات صادق انکاریم و پیر ظاهراست که اگر بدین فرید و لادین و عادی
 معاوی می بودند و بنیات ایشان و اعتقاد این بداندیشان مغشوش نیگشت چرا غیبت
 کبریه بعد از صغر سیمیش آمد با بجمله این امام عظامت که کتاب احمد بکاراوست و محمود
 نورانی بر دیوار او و نه کسی آسمان زیر پای او و عرش عظیم شکای او و لامکان دولت سر
 او و بر تخته نبض امام عسکری بر اعتقاد طوسی و مجلسی حراج او و جلال الحق و ذوق الباطل
 امر است و دره القاج او فاضلین خود را از منافقین امتیاز میکرد و در برای بلند آشنایان و بالا
 ریفه گوش می نهاد و این گروه را که در طلبش از عقل و دین دست برداشتند و خواب
 یا بیداری تسلی می بخشید و اطمینان می افروزد و هر روز در غیبت کبری آماده از روز اول
 نه بود و عاشق که شد که باز بجا نش نظر نکرد و ای خواجه درویش و گرنه طیب است
 و آنجا قاضی صاحب اندامیت و دوند که دلائل واضح الخ جوابش آنکه انما و صبرتنا
 کبرین فاطمه و دلائل ساطعه داری و لیکن دعوی لزوم متابعت از آن قسم است که یقولون
 یا فاطمه هم ملکوتی فخره خود کلام مجلسی خاتمه الحمد ثمین بر آن گواه است که اهل غیبت کبری
 مانند یهود اند کما فرار و تقیه و نفاق از گروه یهود بود و آمده چنانچه در قرآن و حدیث بسین
 و این امر را خود معلم بن معلم ملکوت در عالم ناسوت بر پا کردند که تشبیه یهود از آن در معرض
 ثبوت است که مجلسی گفته دین یابوس کاسه لیسان اوست کما لا یخفی اما آنچه رطل بوقی گفتند
 و بتجویز ملاقات الخ جوابش آنکه اگر ملاقات امام مکن باشد بابل سنت مسلم است که مودت
 اهل صفایچه در روچه در قفا و اینهم از قدرت الهی است که لفظ سائر است معین این دعاست
 و لیکن دعوی ملاقات اهل رودریا از رویه این سبب در غیر منع است چون خود باقرار کاشی
 آن امام توقیع می فرماید که هر شیعی که نام من بگیرد ملعون و کافر است و کسی از اهل سنت
 این توقیعات را در حق خویش اتقا و نیکند چگونه با چنین کافرین و ملاعین ملاقات تواند کرد
 که شب و روز مانند یهود و حبشجوی حضرت عیسی لباس دوست در تقیه و نفاق بکوشند و انواع

نذایند از دست حکام نوشند و مانند ماسون و اتباع بر طور رقصه و از شیعیان پاک دین را
 بدینا فرزند و خلعت های فاخره و کلک بجا آورند و هر مثل حارثی و طوسی و نماینی باتباع هشام
 شیطان اطلاق میوشند و از روز قتر اقامت همین دعا و دخل بعل آرد و بزرگی را از دست
 اظهر در هر زمانه بوزند و بدست نو صوب سپارند و در برابر چو گو سپند سلیم چه در قضا و چو گو
 مردم در چه چنانچه بجا مجلسی و لواصع لغی و مجالس خود قاضی رطل بوق بر تفصیل این امور
 شتم است فکیف که کتاب کشتی و دیگر اسفار و روایات معتدله اهل اصول و اخبار دلیل بر آن
 باشد که بکر است اما ان طاهرین سگان بر روی عماید رقصه مثل ابو بصیر می شناسیدند و می
 دین این ملاعین را از مجالس خود دور میگردانیدند و سفارش اصحاب را در حق این شایعین
 نمی شنیدند کما لاجرم تجویز ملاقات قاضی رطل بوق بر دفتر زند از قسم تناسی یهود و نصاری
 یهود است بلکه توان گفت که دعای حضرت صادق مصدوق و در حق این کاذب کذب
 میفرماید انتم علی دین من گفته اعزّه الله دین اذله الله که صاحب دانی نیز آورده و باره
 قاضی مقبول شده که توب خود را با وجود این حکم و امر تقیه ظاهر و امام مهدی از سبب تبار
 کردند و حایت سفت شد که *حکایت کائنات و اهل القیم ان یکس تحتین* را ندیده و غایب رطل بوق
 بتوسل و مینامی میت فوز جهان گر چه بطاهر زن است چه در مصف مردان زن شیر افکن است
 بمستقر اختلافه رونق افزودند و بیچرخ تقدیر گرفتار آندند و بیضا و اسلام نوزالین جهانگیر
 خرمین و عاری لاطاله ایشان پاک بسوخت و حکایاتی که در خصوص مجاورین قبر شد لیف
 رطل بوق که اخس حیوانات باشند و زبانی ثقات شنیده ام از عجائب تقدیرات خدا است
 فاعتبر و ایا اولی الفتن من بعد التماس است که تجویز ملاقات و ظهور امام قبل از خروج سفیانی
 و ندای آسمانی است اما بعد از آن لکن الاول باطل کما عرفت و نمی فتعین انسانی عجب و دریم
 از رطل بوق عاری از عقل و تمیز حال آنکه ظهور در صد و این توسعه صاحب الامر در لباس عریانی
 بعلیم که خواهد بود و بعد از دتهای در آتش جمل او مرکب است نه بیسط ابن بایویه و شیخ طوسی و دیگران
 با عتراف مجلسی و در حق یقین و غیره و غیر آن روایت کرده اند از حسن بن احمد کیمت که مادر
 بغداد بودیم در سالیکه سمری بر حمت الهی و اصل شد چند روز قبل از فوتش بخیرت او رفتم
 پس فرمائی از حضرت صاحب الامر علیه السلام میروان آورده که مضنونش آن بود بمهر الله الرحمن الرحیم
 ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجمهر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر نوزاد
 مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را قاتم مقام خود دیگر در آن بعد از وفات
 خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر من شوم از برای الهی اگر بعد از آن حق تعالی

و این ظاهر شدن بعد از آن خواب بود که مدت غیبت بطول انجامید و دوما سنگین شود و زمین
مملو شود و از ستم و جور و بیداری جمعی از شیعیان دعوی مشابده خواهند کرد هر که دعوی کند
که مرا دید و پیش خروج صفیانی و بعد از آسمانی دروغ گو و افرا گفتمده است استند بعید پس
اینچنین ملاقات نمود و با وجود اشر و مخالفت حضرت امام صادق در باب اقیقه کما اشرنا و انگاه
در هر وقت بین افرا و عداوت شدید با ائمه هدی است بنابر علی بن ابراهیم بوق از وطن مصر
شریف آوردند بارش کثیف چنانکه شاعری از امامیه میگوید ریش باید دو سه موی
و نه چندان پوشی چنانکه بد انسان که در آن بچه و بد خر گویی و در اکبر آباد همه ریش و برت را
تراشیدند و آخر در دل خود برخلاف امید و توقع ازین امام فرموده باشند که این خانه و خراب
کرد و است چنانچه خلیف سبزواری گفته بود وقتیکه جناب مرتضوی بنی او بریده بودند و از
قوائد خطبه این توفیق است که خدا این فساد و تمارد در دل رفته پیدا کرد و این حرفی است از
قواعد غیبت که سبزواری ازین تعصب ملاحظین اینقدر کجا بود که دختران جمیل خوش نکاح میان
پیدا دهند و بعد از اینحال کجا شغل حقانی ضروری پیدا شد و در کوچه ها و بازار کجا کوچه خیر
سجود کردند و باره تصویر است صاحب المؤمنین کی بس او بنیاسه نمودند و جوه خود را
مثل ذوی الاذنان سیاه میکردند چنانچه امر فرمود از بچہ ست شوم و در تزیین کتاب
شعور لم و آنچه گفته و نیست از بچہ این آنکه چون حصر کرده است حدیث را بعرف امام و دفتر
تمام است پس امور عامه کجا برین غلبه و لایقی دارد و طیف و لغوص متواتر ایه مخالفت آن قرار شد
که حرفی از آن بگوشت و میدم و در گرد آوری آن تبطیل نگذردیم و آنچه نوشته تیرا که حضرت از
به ایش آنکه ادنی درجه معرفت تمام است و آن خود مسلوب است از رفته لیام حتی هر که نامش
بر زبان آرد ملعونست بخلاف اهل حق که هم نام و الا مقامش کما حضرت علی علیه السلام و ائمه طاهرين
علیهم السلام و علیهم اجمعین سے شناسنا بقید بنییت و هم القاب گرامی اور ابر زبان می آرند
و بیان آنرا ثواب میدادند کما در تعصباته لاجرم دعوی عدم مساوات میان خود و خاندان هدی
علی الراس و العین نیست فیه بخار بلا این و حکم اینی که مامور نیستیم با آنکه احکام از امام بگیریم از جناب
و غارتب است قاضی بطل بوق درین مقام و او کوری یا کور انگلی داد و زیر که افادات امامیه و کت
بران میکنند که هدایت بدون عصمت تمام نمیشود و اینجاست که اگر امام معصوم نباشد باید که دیگر
هدایت کند چون او هم معصوم نیست ناگزیر است او را دوی و دیگر دلم چراغ غیرم التسلل و هو مال
اینست قطره از دریای طیف علم کلام اما احادیث ائمه علیهم السلام که باره آن در مجلد اول دانسته
پس تخصیص میکنند بر آنکه مقصود از اقتراض حج زیارت امام و اوراک احکام مستبلی چون فاضلی

رطل بوق و ام ایتما و گسره بودند و اخذ جزای شیعی می نمودند و زمین خود را که کمالش ندر سیصد و پنجاه
 بود برای دنیا بیا داشت جعفر فروختند تا اگر نیست ایشان را چنین ارشاد ساختن و رفتن آنهاست
 برخاست و حاشا که تنها قاضی رطل بوق را چنین دلخیزد که تعدادی رقته برای تحویل دنیا بیا نکرده اند
 عمرشان در تقلید نواصب بسر شد که نعلین بپای مخالفان نعل می آوردند و صد بار وایت تراشیدند
 که ایما بلکه امام الایمه فرموده اند که خود هم من کرده باشم چه بجزت را جب مکره اند و قبل ازین
 نیست باشی که امام جعفر فرموده باشد من جدا خود می شنید و شیعه خود را همین و تیره امر میکرد و حال آنکه
 یکی گفته بود که می خواهم که بینی الامن را بزدان گزین کمان تراجم الجراح و آخر چون ضبط امیر
 ایما عظام بر عظم علامی شیکه شیده اسب شکل افتاد باطلهاران بسبک و شی و رنغ قبض بر رفته چینه
 و بر مقاله ساد و سیچیم خود و دیدی لیکن بتفتنای هو المساک اگر تیرت و ع بار دیگر حاصل و سر قشر
 یقین کتابت می آرم که بسیاری از شیعه بر امام صادق افر کرده و خام را بدام و دانه میگذاشتند
 و تقلیدین خود را تلقین می نمودند که شیعی را شناختن امام کافی است هر که شناخت کلید را عبادت
 بر او نمایند و امام معبود است هم درارض و هم در سما و برین اقرار است شیعه عراق و غیر هم با اعتبار
 کل جاید اند و رفع تکلیف هزاران در اهرم و نایران مردم را میدادند اینک شنیدری حال
 امامت حضرت امام صادق است که ما مور باطلها رقی بر وایت کلینی در اصول کافی بود و سب
 در اوقات آن ایما که همیشه در اقلیه بسر میروند و بالآخر غیبت عصری خصوص غیبت کبری پیش آمد
 که کسی نماد که تدارک فرماید چه خواهد بود که هر غریبه ایست یقین و بر حارای تمیق افکار کرده و هر کور
 سواد می و ام ایتما و گسره و اهل توقیعات مقدره و صاحبان رقیات فرموده بهم رسیدند
 بر بره نئی ساد و لوحان را انداخته کوشیدند و بعضی ازینهم با فراتر که نهادند و دواشتان
 و اندیشه زمان نازک بدن را برای جوانان تهنیت بر غیبت کردند و فرستادند کین اویان
 شوخ و شیرین کار شهر آشوب و چنان کردند که ترکان خوان نیار اچکما محمد
 و فی الصواعق فضلا از روایات اخذ و جز بقرائن اصولی که کار بدین شد و شیعه از آن حما
 ایما و دست بر نمیداشتند حرفه از کتاب جنگو گویم و بر یونی را از کتاب جوم امام عظیم طوسی غفر
 خاتمه المرحوم یعنی مجلسی در حق ایتقدیم فرماید شیخ طبرسی هم این روایت را بلند میگردد اندک
 کثیر است گفت که صاحب الامر را طلب میکردم و نال جریبل صرف کردم و باین سعادت فائز نگردیدم
 تا آنکه محمدت محمد بن عثمان عمری که از جمله قوابل آن حضرت بود و فتم مدتی خدمت کردم تا آنکه
 القماش کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد و چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز
 بیای چون بنزد او رفتم دیدم که او می آید و جوان خوش روی خوش بوی با او همراه است

بیست و چهار تنی در استیغ خود دارد پس عمر وی اثنار که در امیدی آن جوان که دوست آنکه میخواست
 من بخیر است و در فتح و آنچه خواستم سوال کردم جواب فرمود پس بدین فایده رسید که معرفت نموده اعتقاد
 ندا شتم قواست داخل خانه شود و بدوی گفت که اگر سوالی داری بکن و اگر در آن خواهی بد چون فرمود
 آنم گوش نداد و در داخل خانه رفت و فرمود و ما نیست ما نیست کسی که تا آخر نماند تا آنکه ستارها در آسمان
 ایستادند و ما نیست ما نیست کسی که در نماز با دعا و یا خیر کند تا ستارها بر طرف ستودا منتی بلفظا نشیند
 از اخلاق او و معصداق آنکه اعلی خالق علیه السلام تواند بود که شخصی بعد از شاق و دشمن و صرف احوال کل
 و خود تمامی و کیل چنین ختیاق آنکه در خواهد که تکلیف استغاده برادر را نام گوش ندید و نماینده
 باغ شهر نماید که باز او را نخواهی دید و غیبت تمام نباشد پس معلوم شد که این حقایق بملنگان باز
 میگردد که در خود ندانند و چه شنیدند امام صاحب قیادت و رعایت امور دات اختیار کلی داشتند
 و امام را هم مثل دلالان را نمودند که شکوه آن میفرودخت حال آنکه بجز او امامست مریض و عالم
 را بعین و مالک تمامی دنیا و آخرت شد که خبر نه آن جا بلقا و یا باهاست بر ترجمه و تفسیر بیکدیگر
 که ابرو گیر گفته امانیت واجب بر امام زکوة امام جعفر فرمود محال گفتی یا آنکه قیاس کرد
 ایمان داشتی که دنیا و آخرت از امام است دیگر از آنرا هم جایگزین و بدو میدهند و او را که میخواهد بکوت
 امام را آنچه مذکور شد از جانب الله تعالی بدو برستید که امام نمی باشد یک شب هم که در جالیا که الله تعالی
 را در گردن او حقی باشد که سلاطین گفتند او را بان و در کتب مشهوره مثل تفسیر قمی دیده است
 که خود از امام الایم بر نه که با امانیت و فراتر از حدی که در وی بود و دیگر از دنیا چه رسد بآن فیهما سنه حلاله
 و ازین یکوایت و وفایده امام جعفر اول آمدیم آنکه در پیوسته و بجهت اقتضای قیاس و بکار فایده و یا او را بکار
 اگر چه جناب مجلسی نعمت را بر خیال ضرر و فساد در حدیث امام ریاضت حمل کردند و مثل سفر
 بعد از درم برداشتن سپهره زار نمودند و بارها داشتند که اگر از ضرر رجعت است فقط انیکه تیسر
 حر فی از غیبت صغری بود و اولاد صفوی قدامت ایشان از وجود و ولایت توقیعات مطهره از آنجا
 محقق و بر آن طریق بهر تقلیدین شیخ علی زبیری فلاح و بنوی مایوس نمیکرد اند و توجیهین تیه
 خلافت را با تمامی جنابان مذکور است از آنرا سزاوارترین آنجا و شنید با شکی انجیب که بارگاه به ایه
 بضر الدین حیدر را در امام را حاضر اند و ببلده که ایشان شنیدند و شاید که در خصوص کلان می بیند
 سماعی بلوغ مبدول میگردند و با شایسته جناب قاضی ظل بوق بقضات بر خدا داده باشد
 تا آنکه امام شکی که حق تعالی رسد و اسیر خیر وقت بر گردیدند و معنی سگ آن که ملک الله تعالی
 خیر الما که این بعد از تسلط ملائکه درین نمیدند و در مستقر الملائکات با و سه دست تفسیر
 و بشود و و محسوس معلوم بنگاه باشد بر شریف و اولاد از مت میبدهند اما شکر و سپاس

ایزوی که حضرت رطل بوقی زیاده از طاقت بشری و معرفت امام ثانیاسی مبلغ بجا آورده
و شاید که در او جامع معرفت و دعوی همسری با معلم ابن معلم ملکوت دارند و لیکن چه نسبت عالم ناسبت
با عالم ملکوت که معلم حارثی هر چه بود که ما فرمودیم بر مذہب خفیه نمیدارد بخلاف جناب ابی
که درین منصب هم گرفتار پس سبب اصحاب کفایت نسبت بتقلیدین شان چه روز باز در پیش
یا بعدند که امام را می شناسند و اما می دارند و فاضل بروی نمیدارند و حسن شناسند و بر شصت
زمانه از امام خالی نیست جو اب امر اول انیت که استغفر الله که روضه او را شناخته باشند
جاء احمد او حسن عقیبی است و اهل تدقیق نوشته اند که مادر امام است و اولاد او در امام شکر است
و درین خصوص نکته تدقیق و سرعینق انیت که جذبه طرش از خلافت برای حفظ خون مسلمین
و ست برداشته بود پس حق تعالی در جلد وی او یکی را از فرزندانیش که از طرف مادر که شش
میدینی باشد غیلند روی زمین کرد و اندو بهمان داری و گیتی ستانی موافق فرمایید خلافت نصیب
که ایشان را در او خال اصل امام است منیل حضرت امام حسین و اخراج آن از منسل امام حسن علی
حضرت شایر عجیب و قصه های غریبه است محققین روضه باخران مجلسی در بحال هم در ترجمه آن
مثل جلال المصنوع و غیره آورده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم را سفری پیش آمد پس متذکر
ولادت امام حسین و قریب شد فرمود ای فاطمه بر من وی نازل گشته که پسر من متولد شود پس او را
شیر مده تا من پیام حضرت فاطمه بر خیزد این حدیث را یادداشت لیکن بعد از سه و شصت و دو
حضرت اکسوس فرمود و الله علی الراوی که وقت تولد امام حسین باز حضرت ابی سقر روضه و فرمود
شیر ندی اگر چه یکما و منقصه شود چون حضرت شایر شریف آورده اند امام حسین را که مبارک نمادند تا
حضرت زبان مبارک بدینتر گذشت و فرمود خدا خواسته بود که امامت در فرزندان تو باشد
بسمان الله در و غلو یان را که از امام تواند بود که رد و مخالفت و می را بجانب حق بر نیاید نمود
چنانچه از طعن قرطاس ظاهر است نسبت نمایند و آن را از اسرار و اندازی و تالیق و تامل
مذہب ملککان و اولاد و معنوی پانکان همین است و آنجا که روضه این امور را سبب و چون
است باخت سلب قرار دهند و اندان که در بحار و تراجم این ثبت شده که حضرت با جناب فاطمه
میر بود شیر مده و عاب و بان مظهر بدین اولاد طاهرین اوی انداخت و زبان و می ترجمان را
بدین ایشان میگذاشت و از جناب عیان شده که روضه خود آن سبب را ساقطند و یا کنند سلطان
که امام حسین روزی چند استغاده غذا زیاده از امام حسن نمود و بهت کرد که امر جدی طلبان شکفت
یکه دوسه بار خواهرش در دو یکبار زیاده کاش قائل میشدند با شکر که چنانکه از منی و زیاده
و کسی را در آورده نگاه میداشتند یعنی از اولاد امام حسین اگر نه امام میر رسیدند و فرزندان سبط

اگر گفت بپایندگی که حساب و دستان و دول نه آنکه آن بیچاره از سبب سنا بل اولاد و مخصوص
 حضرت فاطمه زهرا را رج نوشتند از این رخ و چو صیبت بر ایشان ختم شد خدایم بعد قائل
 و از عجب آنکه خدایات مذکور بر نفس آنکه جناب قاضی بطل بوق با کوفتیکه در مناظره
 ششصد و هشتاد و نه که بر اختلافات شیعه و فرخانات ایشان بحال امام مهدی اطلاق نداشت
 و نه چنانکه نه مخالفش بی رود قدر میگذاشت و میگذاشت ع ای سبک مامون چه عوغو میکنی چو گرا
 تبه قیامت ناحیه مقدسه هم چری نداشتی که اینهمه وسعت را برای زیارتش باطل میکند و ترا
 عا و ای تو یعنی جنم من اندر از پس حال فاضل بروی گویا چنان بود که حال سید مهدی حسن
 زریا پس معاصر فقیر که مادر و وطن خود بود و از عا ان یعنی داشت که خبر شیعه اثنا عشریه بیکسانی بل
 مذکور و جهان نموده چون این بزرگ ابتدا و در بلده گاه خود داخل شد روز جمعه بود و از آن
 شنید و گفت عجب مست که این مؤذن مسلمان است و کلمه امیر المومنین نیکوید که اشهد ان
 امیر المومنین و امام المومنین است و آخر الجواب الطویل که صدوق بر چنین مؤذن در سن لا یخیر
 محض کرده اینهمه در کتب خود نموده بود پس عجب کسان مسجد و آید و دید که مردم دست بسته
 بنماز مشغول اند لا جرم عجب او زیاده شد باز دید که امام خطبه خواند و نام خلفای راشدین
 بکمال اجلال و تعظیم یاد نمود و هرگاه از نماز جماعت فارغ شدند بر سید این چه مذکور و چه ازین
 گفتند مذکور است تیر از در یک بزرگ کشید که سید است از سنن یا بخرامی نموده و مطابقت
 حکایت طوطی بزرگ تحیر بنیان از و هم زیاده بود که این بزرگ مکرر بوی است که از خرابه زیاده و در
 و نموده پس بیست و پنج دیدند و نوجوانان و در صحن مسجد جمعی غایبند با الحکم حضرت قاضی بطل
 نامیده بود باز جناب شان دست و پا کم کردند و از آنکه تحقیق است و تحقیق شیعه که است
 که امام از برای رفع اختلافات از دست بیعت می شود و هر مشکل دینی را از اصول و فروع
 اصل فرماید خود را به تغافل نرود و چون بجواب الباطل صدر الدین اصفهانی
 مشغول شدند هر گونه اشکالی پیش آمد لیکن بطلیه جمل مرکب چنان نکردند که این امور البته
 تحقیق کردنی و از حضرت امام پرسید نیست آری راست گفته اند که صاحب جمل مرکب را
 علامتی نیست و شاید که سامع و ناظر بخیرالایمنی باشند که اقامت الحروف از لاف و کوفت
 هر چه بنویسد بلا مراد است بکتاب میگویی پس بدانکه تعدا و احتمالات بالاستیاب درین باب
 خارج از دایره امکان است پس بطور نمونه اگر خواهی میگویم که از باب جمل مذکور است که در
 نقل امام غلام غوثی یعنی شیخ علی بهمانست معنوی مثل مجامع مشغول شدند و کسر از آن خوانند
 که قاضی ماضی برای تو امانت و شکست نفس نقل نام قدیم را بر داشتند و بهر حال بار عظیم را

سبک گردانیدند و مقوله شیخ علی در معنی ظاهر است که یزید در زمان سعادت نشان حضرت
سید الشهدا جان بدان عمر رسیده بود که خدمت جد خودش ابوسفیان که بر خراسان بود میگردید
و بوقت بدان رسیده که گذر را بدتر از گناه شده و رجوع بخوار خج نکرده و ایضا تا قاصص مرتجع
و کلام شیخ علی امامیه یقیناً در پنج الحق راه یافته بود که حضرت امیر اقبال ذی النورین شریف
و در جای دیگر انکار از آن نموده چون صدر الدین مذکور تعرض کرد و غیر از آنکه جناب قاضی
بقضا مبتلا شوند و دوم بر دارند و حدث کنان از میدان راه فرار یابند بلکه مانده بچنین برادر
نشیند پنج نکرده و درین اشکالات مانند خرنساک بوجمل و افتادند حال آنکه بقوت هر چه تمام غیر
ما فرجام جنگ مشغول بودند و یقیناً چون ابن بدفیه شیخ علی این عقیده را برای فریب کشیدن
نموده و آب و تاب و زیب و زینت داده که رسول خفافت مرسل و در هیچ امر سرسبز نباشد جناب
القاضی رطل بوقی که خود محکم بستند و گنبدت تمام آن آویختند و از روایات و اقوال غریب
که مجمع صد و پنجاه هزار صحابه بود بر اصول شیعه یکسر خود را متخلف کردند کانهم لا یعلمون شیعه
حالا آنکه قدر متغیر این قصه بخوار معنوی رسیده که حضرت حقیقه مستغنی بودند و متفلسف
و انصب علوی بر آنکه تامل بوسج بود و سه شمر و سه فرمود که بجز و انصب در انصب خوش
شواهد آمد و اصحاب مرتد خواهند شد و سعی بلیت سه ساله را یگان خواند رفت پس حضرت
بر غایت امر جم کلامی فرمود که اگر سحبان زنده بودی از عهد سزایش آن بر نیامدی بعد از
در روایات اصول بحکم فاضل کاشی و امام نیز و هم مجلسی نیز حضرت مستغنی را بطاعتی و بر تقدیر
چه موقوف که روضه مفید هم این غمناک از باران کفایت که رنگ افروزی بهار باغ شد و در
کمال لایحه و بعد از تحقیق شدنش درین خصوص آنچه بر محمد جالسی و اولاد و نقلش خواند که
خارج از اندازه تحریر و تقریر تواند شد که او در سام چوبین از کتب خویش کتابه چشم پوشیده
و اصول موضوعه خویش را یکسر پشت پازده با همه کسی را چه حال که آنهمه متالیف و نقل متیحاب
کنند همچنین نصب این دشمن البیت را که قاضی رطل بوق عبارت از دست یابی نمیخواهد و وزیر که
در مصائب خویش آنچه درباره خواهر سطره شهب که بلای منی ام کلثوم الزهرا علیها السلام بود و روح تقدیر
حضرت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و جناب علی مرتضی و محمد مصطفی علیه السلام و علیهم السلام از رده
نموده و با بدمن و لک و گنهی اقله لاشد الضرورة الغرض قاضی صاحب عیال را اندک معینه بها
بجست مزید عداوت اهل بیت رضی الله عنهم زیاده تر پیش آمد فیکف که باو محض افتخار کما عرفت
لفقه می نکرده امام گم شده و باز نجست تا او علانیه یا حق و در جواب بجل این مشکلات پرده
و تقدیرات آنچه کتاب او از دست قاضی رطل بوق را بعد از سبکی هم از بار گران سبک ساختی

مانا که شش مرتبه از آن روز بخوان بود و درگاه و درخت و آب از شیر او شسته شود و در شکم او نشاند
 عمل میکند که اگر شتر نام را در چوب و در آن گواشت و سنگی و صفت زر و گاو و گوسفند و کون و کوه و آب
 تکلیف از آن کان بشتر اسم با هر حال یکد و حرف را بطور نموده از آن کاتب علی و در طی نشان و دوم شب
 اگر کسی دل داده است بیاب آن پانیز باشد که موجب فریاد و سوئی این هر دو در جمع خلق او کین
 و آخرین روز آخرت بود و باید در تلاش جواب احقاق الحق اقدام و کوشیدن و اول کتب
 بر او فرزند و از خوان محتوی او جستجو که این دو کتاب است نام یک تبیین الحق و نام دیگر
 غرر و در این امر خود اندوخته اند و از آنکه فرزند و برادر بزرگش در جواب ایضاً نوشته اند پیدا است
 اما آنکه که از آن روز با هم در دو چنان خوشنایان علمای اوقات خبر چندین اخبار از آن باب با ماند
 که در آن توهم کنند که سیب این نام این هر دو کتاب را از آثار شمس المصالح و علی بن محمد
 اما آنکه نزد حکیم سلامت فیلان صاحب مشرق الايمان از ظاهران و در آن باره برآمد و
 اگر پیشتر که در آن آباء و رفیق و بدو شاهر شاه محمد ابل مرحوم داخل شدن که آنچه در آن کتاب است
 از جاسوسم است که سیب و کلامیه آن را سن عمل و فصل وید و ام با آنکه چون قاضی ملاقات
 صاحب از زمان برای اولین و آخرین است عنوان و انگاه هر وقت بخوبی نمایند و حضور و
 و در آن کتاب را برادر و در شیب جائز میداند پس این کتاب محدثات و خرافاتی که در آن از آن بطور
 متوجه و انشائی یعنی چه پس ایستنی کتاب خود را عرض و او ان بار شافع که در آن چنانچه قدای
 رفته و معتبرین برای ترویج حدیثات خویش نسخه سلیم را پیش حضرات اید و در آنجا بود که
 بعد از عرض حضرات اید که قدسی سلیم نوشته ها را که شصت و نود و یک مجتهدین یعنی ابن ابی الحداد
 و شمس ح بیج البلاغه اسم سلیم را بی شک نوشته و بر فرض محال اگر حضرات اید از راه لقیه
 و نهال اندازی ازین کتاب تاری اندیشند و بعضی نخواهند بود که درین سگ باقیمه نوشته به دیگر
 چون لاف و کرافت های رفته حدی و نهایتی ندارد و شیب نیست که رفته رفته مدعی شوند که
 اینها قاضی از افتادات مدعی نازنی و کرامات و معجزات آن نور کو اکب و در اسیب و
 بدین مقام نزد اهل انصاف که تعقیب غلبی مثل سبار و حق الیقین دیده اند و قریب نیست
 که چون امام حاضر فی الانصار است و حال قاضی و نصیبات او را میداند است که جزو دل خراشی
 و شیعیه تراشی و دروغ زنی و بد معاشی میش نیست حتی که موید امنیتی شده و در مصائب خود
 که از خباثت شیخین مازاد و صاعقه آسمانی بر نظیره مقدسه رسول یزدانی علی اند علیه السلام
 که امر سابقا پس او را امام زمان با جمیع تقلیدین بقها حقیقی سپردند و فاکد خلکو اهل حق و کمال
 و باره شان گفتند این امور که درین خصوص شنیدی چنی برحق و مذکور از قاضی علی بن ابی

مجتهد الزمانی و پیراوست برین مجتهد انقاد با وجودیکه از مدتها در زمره سالک قدیم این مین
 اهل و غل با عجز و زبونی دست و پهل بود و غایت حیرانها اینک جناب قاضی بنوری نویسنده
 انچه دلالت بران دارد که عرض فتاوی و پرسیدن امور مشکله از جناب حاضر فی الامصار
 ضروری نیست مگر مثل بوق اینهم مجبور اجتماع و فراموش کرد که جناب امیر باوصف انجمنی
 از کثرت ابواب علوم بطین شدند و اضلاع شکم مبارکش حقیقه منتفع شده بود و مقتدرین غیر
 و لیکن هزاران مشکل را بعد از جهت شریف حضرت پیغمبر دنیا پیش کردند و گنجایش آن بطور
 شریف نیافته بدقت گنجایند و محتاج شدید در آن وقت بودند رتبه علم اهل بوق مگر از آن جناب هم
 در گذشت که حاجتی نداشت با امری مگر آن امام را که در گذشت باقی می ماند و دست بشنا شد باز
 جمل کوری بیج نمی برسد چنانچه مشهور است امام را شهناس و ارکانی هم اسرار فاعتر و ایا
 اولی الله فلولو ان هاشمی کا اخفا و بعد ازین ایما لا اقصی ساعه آید انشاء الله تعالی
 که انهم صورتی نیست اکنون در تنبیه قاضی گاه چند فراتر بنه و بگو که مگر کافی کلینی هم از علم
 از گذشت تا یاد میکرد که اصحاب ائمه که قاضی مهمل گو درجه یا بوسی شان هم ندارد و بار بار
 خویش پیش ائمه می بودند حتی که امراض نالایق خود را در حق تعالی عبارت از انست خود را هم
 بیان میکردند که امر و لقمان حکیم ایشان ابو حمزه ثمالی و غیر او با آنهمه علوه ارج بعض امور
 می پرداختند و این مبتلای جمل مرکب بنوری همین اذعان دارد که عرض فتاوی و دستفاده
 ضروریست و امر هم چنین منظم بعرف است و میس و بیج و آنکه که چرا بدین چنین معرفت دست
 و نیت تا کسی برایش های معدوم و موجود شیعیه نه خند و که سبحان الله بعث امام راجون الهی
 بر واجب تعالی واجب دانستن و نگاه اورا بعدی معلوب و مجهول سائنن که کسی زیارتش هم
 شرف نتواند شد و نیز کسی در باره امامیه بدین طور شکایتی نکند که امام را بجای رب العالمین
 رسانیدند که بر طبق روایات کلینی جسم نور می معرفت ضروری رویه صفیری و بنده او غلامی
 مشکل اطمینان درم که اگر آنجناب را خیر میدادند که غلامی برورد دولت مثل آنکه نشسته
 از آن درآمدی طلبد البته می فرمود و اخراج منها انک من اصاغرین سبحان الله فاکله احمد
 مولای پدرش در صور هم است و همچنین امثالش را نوشته اند که تا از غرر فائز لاف
 شاه بخت گرم الله وجه استخاره نمیکردند فتوی نمی نوشتند این بیباک که اب قنار را
 باید دید که بر وقت اورا زیارت امام تواند شد و پرسیدان حکم ضروری نبود و بعد از اندک
 نحو پنهان ندانم شک که هرگاه میدانست که بالیقین امام از در خود نکو اید و از آنکه با او نیست
 و در دانسته و نماز و مطابق اصول انسانی محتاج بود و لاجرم عرض مسائل را چگونه مجبور

کنند هر چه با و انگو ضروری بوده باشد حتی که بختندین از جناب امیر می پرسیدند حال آنکه جناب
امام وقت نبود کما تسمی و ایضا چون فقط معرفت امام را مثل بوق کافی میدانند و بفرموده
که مامون را با وجود کشتن امام رضا و فرزند سعادتمندش امام محمد تقی از فرقه ماجیه و ایضا
شمران و زینب بالادلی می باید که یزدانین زمره باشد و بعد از تصحیح این اوراق بلکه بد است
وجه اولویت پرشاهراست پس بعثت خدا بر کسی که افضلی باشد و چنین خرافات چار و درخت
و زو دیگران نگا و براند و الهمد که در دنیا هم قاضی مثل بوق یکفر کردار رسید و اینکه شنید
ما قطع نظر از آنست که او فتوی میداد و بر مذہب امام ابوحنیفه حال آنکه رفته و در دست
انار اسبل و اطراف النہار مثل پیر و بقاے در تالیفات خویش بر زبان دارند که جدا حدیث را
و کرده مخالفانین الاخر و از علم الراوی خویش خبر ندارند که از هزاران احادیث چشم
پوشیده برای رد و نقص آن کلمه لایوجب علما و عملا بر زبان داشته و این امر خود از کتب معتبره
شیعه واضح و از اساس الاصول هم طور مذکور پیدا است مگر محققین علم الهدی بودند
برای بقای عزت و ناموس او با شکیبایه تعبیر میکنند و او را معذره می بخشد حال آنکه مذہب
صد برادر حدیث ائمه بدی پایمال شده و از تقریر موسن جالیش در سمیت خلق افعال واضح است
که رعایت و قواعد و اصول می ضرور است اگر چه عمل مالا حادث از دست رده پس او هم مانند
معتقد ای مذہبش در مقام قارون کما فی البهاره و خوف و طهارت شیخ المتعلین را که شیخ الطایفه
و امام اعظم اقدم علم ایشانست و کتاب عد و سبعین از طرف علم الراوی خواجہ تاشانی
یعنی مدرس بودن بر یک نروغید عار شده پس بنوی عبد الدین سبایه و می که برای وفق محمد
رفض علی العموم اجازت وضع اختیار داده بود کما یظهر من الصواعق المحرقة و دیگران چگونه
گویند و حق را آنچه در حق امام ابوحنیفه بے اندامی میکند و از اینجا نزد عقلا واضح شد که این
کرده طالب دین و حق پرده اند لا حول و لا قوه الا باللہ و بحسب از حاضر فی الامصار که علم
چنان دارد که کسی حاصل نتواند از حضرت فخر در چه حساب که بدرجه بلند هم میرسد گاهی قاضی
ایتم نفرمود که ترا که اجازت داد که بر مذہب حنفیه فتوی میدی و او را با کتاب و ضل و منسل
میدانے و از خدا و رسولش نمی ترسی ان ارض العدد و اسمع فیکلام التاجر بنما اما و اقامت
و وطن پیشه جنازی بلبل نمانے نتوانی رسید و از صناعت حیالکت که محاوره و ایمه و باره فقیهین
فاحش نگویش نتوانی پوشیده که در بند نور ضلالت لغت کردی و بلوغانے باستانی بروی
و لباس فاخر قاضی القضاات بر خود راست نمودی ای مرده دل نشنید که سب بدست
ایک نفقه کردن خمیر بدیه از دست بر سینہ پیش امیر و دای مرد که من ترا کس قاضی و مفتی

گردانیدم و بر هر چه بایست پیش گیر چه سراننداری سرخویش گیرید و اگر معتقدین قائل شوند
 که ممدی خود او را اجازت داده بود که بسلطنت برای هدایت عظیمی که هم علوم لدنی معلوم شود و
 هم دشمنی امام ما و دشمنی ثالث بالخیر در آید که آید گردانید حکایت آورده اند که چون در ایران
 حکومت بر و آید دولت و در و فرار رسید یکی از نظر فاطر دوستی آمد و گفت ع گوشت زاهدانه
 باز گزارید و از خلعت بدر آئی تا بروشنی بهار تفرج کنیم و در بایتین بخرام شندیم که بعضی بسبب
 جوش خون و برین موسم شکوفه سرست جنبانند و برخی میترصد تا بر در باغی یکی را دیدند که چند
 بهواری دعوی پیغمبری میکنند و معجزات خود یکسان یکسان بر پیشگاه هرگاه ساعتی گذشت گفت
 بیا در صدر باغ نشینم و حال دیگران برینم ع سادیکه نکوست از بهارش بیدار است پس یکی را
 دیدند که بالا دست آشفته جویت فریاد میکنند و وقار از سر و او بهوس بر خاسته و طعنا پیچری از آفتاب
 در آشفته طریقت گفت از سیاهی او چنان میاید که بدعوی خدای مغرور گشته پس کمال ادب
 بر و دست بر پشت و زمین پیشگاه بوسید و گفت ای خداوند شخصی را دیدم که در باغ دعوی
 رسالت بر زبان دارد و گرفتار شده شمس است گفت شد و تیز تر از گرست که بر غیر آن قرم ساعت
 این برسم رسالت که فرستاده ام نرینند و برانند و بعضی از تبهتین که در کربلای حلی تقیم اند
 که کانی کلانیک که بنده و بین المدحبت است و خواستی خویش که بر کتب اصول نوشته اند محمدی
 و مفعول فیض و انشد که شاید نبعت می رسد بضرورت حل مشکلات بعد از نیمه شب
 در رواق شریف حاضر شدند و قفل بارگاه شریف خود بخود و بکشا و دولت قدیموس رسید
 پس برین گمان که مشکل فتوس حل خواهد شد سوال از پیش کردند حضرت سلطان که بلا
 خود و مرا اجازت نیست و این امر تعلق ندارد و کسی که مصاحب الامر با هدایت انتخاب بسته
 امام زمان رسیدند و مشکل حل شد عرض ازین تمیلات آنکه از صدر اول تا این زمان تا آخر
 تعالی است یسان یعنی استفاده از حضرت پیغمبر خدا و امید بهی است و این نیز تا شخص اجتهاد
 خبیث خود بیند ان قریب خود است که عرض و استفاده را بر این نمانی نیست امام شکردنی
 سه مراد از رسد که بهی که کاش قدیم است و دانش غنی مع چون این شید ثالث باخیر
 بر عدالت ماری خود است که بر ما و پدرش گیر و داری رود و او را کس نرسد پس چنین
 از و سرے زند حال آنکه نتیجه عدل بر اصول نفع نیست که اگر کسی حضرات انبیا را بوجه
 قتل کند نزد خدای عزوجل بر نظر استخوان جلوه ظهور خواهد داد و اگر او را بدوزخ برد البته
 نزد هر حکیم ملام خواهد شد تعالی عنایقول بنید فی الصوامع و غیره علو گیر او اسلاما جنتهم
 و سارت صعب است که مظهر و جانشی اینهم نیست که در قرآن مجید بر جاعه قتل انبیا لفظ

میفرستد و قریب به بیست و پنج قتل شان حق نتواند بود و کما بطله الشما بنی فی الدار و او مفید
 منصوص بمجاافت و استند و غلط نمود آنکه کار تأملی لا یتعلل الا بالشیء الذی کذب و قوی نموانست
 او از آثار غرور این غرور آنکه روزیکه با عید المرحوم خانمان ملاقات کرد و دانست بود که در آنجا
 نوی بدین ملت شغل پذیر بودند و پس رانمای محافضت تحریر یعنی بناروق اعظم کرد و در نوشتن تعالی
 نمود کما اشترایه و این بیت که در مجالس خوشنویست نزد او برنویزید محبت شمر دان مجری بی پیری بود و شایسته
 گرفته ست پای ما در این طرفه تر بلکه مشکله ترین جمله شکله که بر مذاق شیعه تواند بود آنکه تاضیه
 رطلای حق خورشید فاروق چون در بروی نورالدین جهانگیر بادشاه هندوستان انار احمد بران و شایسته
 اکبر آباد برای مناظره نشستند و بیروت الیه ندر خیال کردند که لمن الملک المومنان نعمین
 کنشما غلامان و یاد کردند که گفته بطن ضرر و جرب میشود چه جای نیتن در دور رسد که رسد الی الله
 حق از بهت عادت دریده و دینی در حق مربی باو شاه موصوف یعنی سیاه چشتی رفته الله علیه
 نیز زبانی شدند و بیادش خود رسیدند و حق نیست بر صور خیالیه اما میگوید که او را صاحب الام
 بسبب تکبر و غرورش که داشتی که بقدر آهی سپردند و انقضه تا کما شستن بیو دگی این بیو دمی او را
 نموده شود که هر جا که نهایتش را قصد مسکن تازه تر مضمونی دیگر پیش می آید و بدایتی از امر
 دیگر فراموش کرد که دلالت بران دارد که جابجا این بیو و متعجبین میسفتای ای ایتمه را بیاد داشت
 درین فصل اگر بکنیم را از راه جدل شکسته رود و بداید که رسالت شایسته را بیاد داشت حالات
 مجتهدین نوشته که در محاسن غالیات باز از افادات علوم دینی بر علوم خود و کم و بیش استند و گویند
 آن و ما رسد سه را از اعمال و مقامات ملکت ایران تصور کردند و در بعضی سرفروخته نمودند
 ما بالاخر درین نزدیکی ایشان را چنان گوسفالی از طرقت حضرت که یا حلت فطیمه بود و سلطان
 او را خداوند تعالی رسید که درین بلده هزاران مغول را و رماشش مانند غریب شود و شایسته
 میکنم قضا را در بیت امام وزی باطنی اخباری ملاقات دست داد و سبب این سانحه غیر از فرید
 فسق و فجور دران حد و مسدود و تنبیه جناب امام حسین رضی الله عنه و تخلف و فرست که ازین
 اعمال با آید و در نه فتنه پیش آید که از دفع کسی منع نخواهد شد چنانچه نفرمود و الله تعالی اقول
 شهید هر کس که خواهد از دیگر موصوف بپرسد که فلانی زبانی شما آنچه نوشته است راست
 یا فرمایند که راست گفته است یا دروغ پس شغل رخصه انحد و مظهر بقول نواجیه حافظ است
 به بر چند آنمودم از وی بود و سودم به من جرب بالمجرب علت به الله اعلم به و همچنین تراجم
 جراح شل کفایه المومنین و تالیفات اردستانی و مجلسی مثل سحر و غیر آن خصوصاً مجرب
 سیه و هم از ان بطلایه خود آری و بی دما سخی اندازی که مقصود من الزام طائفه فاحشه است

اما سر خود با گریبان خجالت فرو برند و اگر بر دارند صورت مذنب خویش درین دبستان
 مذنب و انگش مشاهده فرمایند که آینه سکن در جام جم است بنگرند تا بر تو عرصه وارد شود
 فکات و در وجه من بعد عقل کے اجازت میدهند که چنین مجتهدین که فضل باب بارگاه امام حسین
 رفته اند عینه بعد از نصف شب حضرات ملائکه مقربین بکشانند پس بنزد که از فتاوی تعلیق دراز
 مگر حضرت امام و نقود و حضرت سلطان که بلا معزول است و رتبه مملکت بود که حضرت امام حسین
 با چنان اخلاق حمیده که از بعد از محمد و نبیرا یافته چنین مجتهدین ایستاده که برای استفاوه آمده بودند
 از در خود و محروم گذارد و معذرت فرماید که من مجاز فتوے نیستم که زمان صاحب الزمان است
 بیس رنقه ویر و امام حسین به بعضی وجوه از اولاد خاصه جناب رضی الله عنهما که بیخ سنال
 عبارت از است بر آوردند و از خرج و نصب با خبر آید و از دست و تصور نشان میسر نبود
 صلح با رئیس بنی امیه که نزد فضیه برش خنجر شمری بود بر گوی حق جوی امام حسین و انتم بطریق
 اولی زیرا که شیعیان از امثال این امور بعد بودند و بهو الاقرب و امر در جناب امام حسین را
 با وجود احوال در سبب سنال قرآنی که فی شرح جامع الزیارات از او تفسیر و تفسیر با وجود
 و این امام بیچاره مظلوم شیب غیر ازین در واقع که بلا چه کرد و بود که اصل الاصول رفض را
 ترک فرمود و اولاد امجاد و دیگرش نیز بر راه مستقیمش خراسیدند حالانکه بشهادت امام محمد با
 از امانیت بودند که آن اصول انکاف باطله و زریه ظاهره ایست این منافقین را ملقب مبارک
 رفض که فدای شیعه آنرا بدتر از دشنامها دانستند بر فراز کردند و هنوز حال شان همین است
 که بتول نفس می پروازند و تدارک سیاسی پیشانی مثل مشرکین بدافع سفید میخوانند و اندوند
 که المود و المود و المویض بود اندر الغرض گناه شبیه که بلا و اولاد الطیاء پیش زمین بود و در نهایت
 که جناب میر سیم آن مجتهدین را که در فتوے متوسل بجناب بودند بصاحب الزمان و ملائکه
 و اولیسن فلیسن و قس علی هذا شروع و جواشی دیگر که بر جامع الزیارات نوشتند و که در صفحا
 اعتقد و مثل تنارهای طینت خود با خمیر نواصب آینه انداخته که بگوشت در آمد متعلق و بعضیها
 مجتهدین و لیکن صاحب غرور و ادراک را این قصهها متوسل بصیرت درین قرن می شود که کافی
 اما جناب مجتهد یعنی موسی جانی نایب اول امام در زمان دارالمؤمنین شیعہ که بقصد سید
 زنگی دیگر داشتند و در باین فرات فرغ می و سفر قناب عالیات میر نکمی دیگر است گماشتند و چون
 مملونات پیش نیاید که تقدیر ساسش بود که ستر فرستاده که در حق امام عظیم شیعہ یعنی شیخ علی
 انچه میگفتند شک افزای اخبار سیدین مثل غلام حسین و فدای علی و برادر زمین از اصرار سید
 میوز و پر بزرگوار سید قاسم علی ساکن مضافات و بی مقتضای استشارت و توفیق

که تحصیل سناش بختترین و جوده که بهم خرم و هم ثواب باشد خیر ازین نمی نماید که چندی ز شیخ معول برین
باید شد و کتاب شرائع و غیره بحدیث شان که زانیده کوس اصولت و در اولو منین که بنویاید بخوش
که او فرمود آن بلده این جنس عزیز الوجود است پس کمال طلب و فرماشتیاق سفر که زنده و زود
سما و دوت فرموده و انظاره حکم و اجتهاد و تواتر برسد نفقت ذریه و زینت افزونید و بر لیری تمام
حد نام کتاب حسام در باره امام کمال آوردند که امام چنانچه لفظ ان و لالت میکنند می باید که تفسیر
نامس باشد و باب اتوال و افحال و هم می باید تقایم با هم راست باشد و سیاست و تادیب اند
نماید و جمیع وجوه واجب الانفاست آنها باشد و اقامت حدود و فراید و دفع اعادی از آنها
کنند و با کفار مجادلات کرده حیانت و حفاظت دین فرماید و جناب مجتهد جدید الایمان ابدا
و بی باکانه بحال السالمونین و غیره قلم نظر کردند و ندیدند که سوسه و قاسی شان چه خرافات و ان
عاید اند پس کوری و کور انگلی شان دید نیست و لیکن عذر شان همین بس است که بوفات و بی
رطل بوق که دین شغل مطالع آن بر ضرور است وقت تالیف و انظار که بعد از یکد و محصل
عناد الاسلام رود و ندید و بدو نصیرت این شغل بران وقت نداشت تند سه سلامت همه
شونی و دلیری آموختند و غا و ناز و عتاب و سنگری آموختند و دوازده اوراق فقیر که در رقعه اند
مباد و دم جمع نمود و عیان شد که در تصنیف مصورم و حسام و غیره مانده تخته آتنا عشره و ماوه
یواب بعضی ابوابش بلا واسطه که بهم رسید و لاجرم توان گفت که بنده را تخته تقلید از تخته خود
جد انکرده بسبب شونی و ولداری برین جبارت و دل آرای عمل کردند و انقضای چنان بر تندی
بسته بلیغ چنانچه باید اطلاع یافت بعد از تقریر سخنی مناسب که گویا نتیجه فکر او توانید و سطر
پسند می نویسم تا خود بخود عیان شود که آنچه مومن جاسی در کارگاه خود تار بود و تندی تندی
زینهار بر اصول و قواعد مذکور فضا بهیچ امامی از ائمه بی فی احد من الاندلی الان
منطبق تواند شد و در اینهمه سی و هفتاد اگر چه نزد تقلیدین کج شایگان باشد و لیکن در حقیقت
همه را یکجا نیست و این تقیم از منته چنانست که خلافت جناب میر باشد خواه زمان غایت کی
زیر که عالم الهدی و کاسه السلس او در تریه و مجالس خلافت انخاب رانی مغرب و جمعی قرآن
با انصاحب الامر که غیبت هزار و پنجاه ساله که از غوطهای اوست چه رسد و ان سخنی گفته
و نیست که در احقاق خوشتری و بسبب افتد یوره و هم در کتب دیگر مودی است که شغلی نشان
است را دوباره تخمین مطلقین دیده که رفقه ایشان را بد میگوند و طاعن شان شب روز
می بیند چنیست امام الصادقین جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهم اجمعین حاضر شد تا بداند که
که امام در جناب شان چه عقاید و دار و فرمود و ما امان و اولاد قاسطان کاناعلی الموعود

. اما غایب فعلیها بر حتم انصاف مرقم القصد و بر ناظرین کتب فریقین مخفی نمی ماند که این مضامین باقیست
 و دیگر در کتب پیش از این از این اطمینان چندان مردیست که بیان نموده آن را هم و قریب باید بود
 و انهمه نظایر بانی مطابق شهادت قلوب است و بجز اینها نمیده و بایات بیانات وافی شوند
 و شکی در دیده که صاحب دین و اهل یقین را سرتابی از آن امکانی ندارد که رخ بر در که شد
 هیچ حرکت نداشت چنانچه از علمای اهل سنت صاحب نواقض لقلب و فاضلین امثال شان
 از اهل معتز و صفاء و تالیفات خود را با جسد و اندوخته اند و اگر راست پرستی علمای رافضیه چند
 و اقلیهای شاقب را شدند باین احوال و صحت که شاید ندیکین با آنهمه کشتش و کوشش هنوز انصاف
 از آن در کتب معتبره مردیست که اگر بد که مدتی بطور نمونه قناعت کنی جزوی از کتاب تواند
 و آنهم از افتاد است امام صادق علیه السلام که دیگر سه اندام به حق ناطق چنانچه در مقاله سادسه
 از اصول جعفریه که در کفایت بنهفته شده و جلوه گر شده و عیان گردید که بر فقره از آن بر
 استیعمال جمع رطب و یابس بر فصد از وقت مذنب محدث شان یعنی این سبای بودی
 با یا فرجی بلکه مومن با کسی کافی وافی است و لیکن هم فخریات و موصوعات را چه طالع
 توان کرد و مقتضای قول شیخ طبرانی هم از حجت نوعی در آن درج که به یابس رافضیه در خصوص
 میگردد چنانچه کتاب مذکور شوشتری بیان گوید و هست که بعد انقضای محبت جوان بود که
 بعضی از زمانان را از زمانای یعنی شیعه این سبای بودی صفائی متغیر شدند و تعجب گردند که
 که از این محار که درباره شیخین بیان نمودی در گرداب حیرت فرو رفته ایم فرو و در او انداخت
 پیشوائی کفار است که بعد از او بود و جعلناهم ائمه دین فحقن الی الله ما و الله الی آخر الباقی
 بقیه و طول خوانی و توسل بنفسه و ازین مقام توان دانست که آنها عارفین اسرار و زوایا
 بودند بلکه کلام و زبان است بهجت است در نه البینه عادت تقیه را میباید استند و تعجب نمیکردند که
 همه با همیشه آنجا بطریق محلی نشانده و بسیاری از افتاد است را در تندیب بدان راجع میکرد
 پس معلوم شد که امام ازین تعجبین که بیکر زور و اقتاد بودند تقیه فرمود و از شانه آنها نجات
 یافت و درین گمان ببقیه بر و دست و بر ناظرین تحریفیه واضح است که آنجا شیعه حضرت علی
 از قتل محمد زنده از دست او صاحب باه اسطرالشان نیامده پس خوف از دشمن خفاکی زیاده تر
 خواهد بود و هر چند عقلاء هم نفس متغای با شرم و حیا کافی ذی انقار و ارضاء حکم توان کرد
 که شایع مجتهد استماره طاق حضرت احقاقی را دیده باشد تا رعایت این قبیسم مذکور
 و باره امام عمل آورد و لفظ مومنین را و فعل خداوند بلکه سلیم را نیز نیاورد و در انظار
 ایشان و او را اگر ادعای غور کنی رعایت این توسعه در قیود و تحجیدش جای بطور ناظر که اکثر

میگویند که مذہب ما سنیست و پیران ما از آسمان برای تعلیم و ارشاد انمازل گشته و پیران
 و تاویب مردم موجودان با تعلق گرفته بچنین اقامت حدود و دفع شر و از کتب مجامع
 موجودان امما با است است که پنج رزم و پیکار بر ایران نواخته شد و مردوان کفار و غافین
 و جهل و فطرت برای شوکت دین و عزت دولت مخالفین قرار گرفته و لغت دین هم در استعمال
 کفار و مشرکین زایل و صحت و رو یافته چنانچه اسامی کفار بران ولایت دارد که را بخت
 و شتیو دین و گنای دین در لکن و فیض آباد از قدیم الایام شنیده می شود اگر چه زبانی ثقات
 سمع شده که در دلی با وجود عمل انگریزی ممنوع بود و مشرکین رعایت آن می نمودند و
 از اسما مشرکین عرب پرسیدند بجهت شرافت و عبادت الاله و لغوی و غران بران اول دلیل
 و لیکن مخفی در خصوص یاد آمد که نام علمای سنت و پیروی جلدین طور بخوابی یافت الودیه
 بعضی ملونه که کتب مطبوعه و نام مطبوعه دین جاشی عبارت از است که مطر و نام صاحب کتب
 نامدا لغوی و نامدا آلات نهاده و نیز خیال نکرده که چون جناب زهر آن الفا و ر و رقی
 امیر المومنین ارشاد فرموده که میدانی پس از رو افش باید اندیشید که جقدر توسعه و تسمیه
 شود و فرموده که اگر بنام و جناب را کائنات و جهان و منظر کفر و است که در کانی بنام
 تا بخیر و ادا ولی الایصار و قائده معیم در تجدید امام انجیه کمون خاطر این و مدار است اکنون
 نزد و گویا آشکار شد یعنی چون معتقد از هر طرف دیده که آن قیود و نهما بر حضرت اید و
 نمی آید پس منافق چنان اندیشید که اگر ایمنه مدی زیر این حد بعد از تکلفات هم مندرج میشوند
 نعا و الله بدان معنی که رفته او عادی آن بر اسامی اید بسته اند و اما می خود را بکشتند
 و خوشوقت شوند و در صدق آن بعلت تبلیغ و اضلال است و انداختن اختلاف و در طوطا
 و رو افش که فرق ایشان بعد از رسیدگی نیست معنی که در اصول کلیه هم وجود از انیه که
 احتمالات در گرد و شیعیه انداختن فلا تعطل اما بجهت که تعلق بحدیث جعفری با است و هدایت
 شیعین بکرمین و در پیش کتاب صاعقه حسامیه چنانچه باید زیب رتم یافته و لیکن بکمال لایدر که
 کله لا یرک جمله حرفی از آن میگویم که بدو علیه روحی الجواب تا با بخت منتظرین سرگ شود
 و آن اینکه قطعا و یقینا حدیث شریف جعفری بر کمال مذبح شیعین غلطین و المات می کنند
 که نزدی بران در است نباشد حتی که خواص مرغومی عیان و استند تعجب کردند که ما شترنا
 خندیمانه و آن احتمالی دارد که شاید تمجید را خیال اینست باشد که امام دشمن شافست
 که قتیله امیه از شیعیه نیز بود بلکه از اندکافی اللوامع و غیره و سخی و افشار الله تعالی فی قتیله سلمان
 عن ابی ذر و این امر خود تعلیلت زیرا که هر چه با بلویت از شد آمد و مصائب رسید و زیاده

اعول کافی این طرح و موقع و فتح است و در وقتیکه توفیق الهی بر میان برای ایشان بود که توفیق الهی بر یکدیگر و در وقتیکه
 قصه های بسیار است که خوف فزایدنا بیا نذکران مانع است و در نهجی مطمئن سیدی در باره قریای شیکه منقره
 چندین بحال از برای اهل جندام ایشان تواند بود و چنانچه بیان جانشی در کتاب سامعنا امام عموما خصم با بر
 آن امام که جانشی در دنیا بتشکر از یکدیگر نمیکند و توفیق امیدوارند که از آنچه در خدمت جانشین گذشتند آند ه بیایم
 که پیشوایان امامیه مثل ابوجعفر و حق حضرت امام صادق را که بر حدیث فقه الاسلام کلینی و سیف خویش از تفسیر
 ممنوع بودند این مضامین از تعلیه بواسطه انفسانی تر شیدند و با هم از آن بگریزد تا سکان اجرت امی برسد که امام
 سلطه گردیدند و بدین اربع مرده و لانغ نده تن آب حیات ریختند چنانچه رجال روضه المتقین بیان کرده است
 حق نیست که اگر نفعه مثبت فایده داشتندی بابت حقیقت تامل نیاده تر بدیده انکاشات رسید که اگر جناب امام
 شیعه بودند عقل جلوه بخوبی میگردد که ما من سر غنچه کلین عند الشیعه چنانچه از بیون صدوقی بظاهر است از جناب
 بدست خود شیدند و این امر از آنچه اکابر شیعه انکار نمی یابیل و امامی کرده اند و می رست زیرا که انهم
 یا ذکرند یا خود را متغافل زدند که امام الایام کلینوم را بفاروق بویج نمودند و ملا و سلطه نواه توسط حضرت عبا
 عم جناب شرف الناس با جناب علی عموما و از شریف سیلف و زبدها و شرفی و زکشت و علم لدنی حقیقه بعد از انقض
 خود شدند زیرا که بر داشتند کسی را که عالم از عقل و دوا و گرد و بر سوکارا و دروند کسی را که علمش با جلال جناب امام
 و نهج ابلاغه و احادیث و کبر جهان را بحسب ساخت نمی که حضرت اوست و سابقه بیعت مردم درین بلاجرای بود
 بخلاف خلیفه ثانی که بقول مرتضوی ظلمش بود و گردوات مرتضوی فتنه این بدان ماند که نمکای فرنگ شایسته
 گردیدند و دیگران را بر سر نه نشاندند و ابواب سنا و تعلیمان مبارز فکات ارضین ساختند که در دعوات ملکی باو
 پیشی آیند و اختیار یا ولی الهی پس اگر ما و ان که دعای شیع رجعت خلافت بود و آموخت آنرا از پدر خود و ان
 کما فی جالس المؤمنین اقلیدنا سیه و تعلق و امانا ندیده و در باب سخافات انکه ما و ان شیعی انشاء عشری بنای باشد
 چنانچه قاضی در کتاب ندو گفته فایده که او بر قتل امام رضا کفایت نموده و فرزند را به خدمتش انیر که امام محمد تقی بود
 بدست خویش پیش بیدار گشته اگر چه با عجزانه و شانه جان ابلاست برده باشد کافی بر وجه الجراح و این حکما
 بدان ماند که روشی که از فحاشت و فتنی دعوی ابته انهم میگرد و و حقیقت برای بعضی از مدین مزید و لاسب
 معراج توانی گفت بگویم انکه ما و ان تقرب با نگاه خویش و عطای فاطر زینت آن کواکبش را معود ساخت
 و جبر او مقتدان و متغلمانان فرستاد و انما سی پهلوان یا چیل بودند تا هم دعوی را کفایت کنند چنانکه گردان
 آلات حربی را بر تو جناب میزدند و اثری از ان بر بدن مبارکش ظاهر شد پس ما و ان بدیدان چنان دست برد
 شدند اش از زخم باخورد و خود به حدیث که اگر کتب مقالات و حقائق عالم را بر مال کنی قومی را نخواهی با
 مثل طائفه منافقین که هر چه از دست ایشان طلا و جواهر حضرت امیر گذشتند بر چنگی از علمه بر طلا وین فرقه
 و آغاز و انجام را هم شب لعین باید که داشت نگاه کن که از کان تاش فرجی و در اتری بعد از وفات حضرت

و تفکیکه مهاجرین انصار بر بیعت صدیق اکبر شرف شد ند چه جنگجویی و فتنه انگیزه باری و ایات فضا از قوت مصلحت
 آوردند و موافقت نمودی الا بعد از البصائر شب در قتل اهل بیت چنان شدند اطراف آنکه در واقع که ببارش
 و شیون را هم تقدیم رسانیدند تا آنکه حضرت امام سجاد و کوفیان را درین حال دیده فرو و چون شما خود سه
 سو گواهی بجا آرند باید فرمودن که باز اهل بیت را که گشته و رسو او ذیل ساخته کمانی الموعظ الحسنیه و همین بود
 حال مامون بعد از سه امام رضا حقیقت نیست که در برده و دوستی ایشان چنان کردند که هیچ دشمنی نکرده و بخوار و آذوقه
 و ست بر نداشتند تا آنکه بعد از ای الان ظاهر شود و کما یقین میکنند که اگر ظاهر شود و حق را ظاهر کند و او بر سر از ان
 لطافت الحیل کشند و قریب اینجی امور دیگر غریب است که این کلام که رفته رفته خبر پاشاوت شد و هنوز متعلقانش
 بخوف و طغیانی است و که ما بعد از این دشت لفظ اقتدای ماس که جناب عین تدبیر محمد جدید نشند و گویند از این آن
 حاله فرین بودند و شاید که سبب کسی تقلید کسی اتفاق افتاد که او را تصدیق ببلقان حکیم بشیعه داده اند که گفته
 اساس اصول البصائر او دیگر کجا بجا که میباید که قائم مامون است باشد ای آخره پس درینجا اول جواب اجماع
 اشاره کرده میشود که قیام بطور و سیاست و تأویب است و اجرای حدود و غلظت مردم و حد و اسلام بجا و بدین ملامت
 و مسامحی تنگوار بلکه عاقل نیست نیز چگونگی در دوره عالم اسباب با وجود قعود و درویشی بی نسبت گری دیگر و انجمن
 که اگر خود کفایتی نقیض کند که راند و عمدت و گور از دست طرد و کس یعنی جمع کردن افراد و شیخ انجمن پس اهل احوال است
 برای امام مطلق که تمام الامیه است باستی از آغاز تا آنکه حالیا هم بعد از سه سال تاملش مثل متعلق است بحال استقامت
 و در عالم عجز نیست که عجز خرد آتشش میاری و انهم در جواب نه بیداری پس معلوم نیست که دلداریم و تمامه الامیه
 که منسوب شده است درین تقدیم یا دوستی یا دشمنی است که سلب نموده و طایفه که دشمن است از ارباب است و دشمنان
 و شل خاصه درین حالین نه اند و هم استقلال زنده با و ناخود نبود و در عالم چه یانگه کس مین زمانه که و کس نایب است
 علم تر ازین بود که مراعاتت نشان نکرده و درین مقام خرافا و اواند گفت که این اعتراض شخصی است و دلدارت نیست
 زیرا که محمدین در بلاد ایران دیگر اندازند با و متاخرین که این پس اصولیه کاسه نشان لیسیده و درین تجدید
 تقلید نشان گردیده پس حرکت بنده را خواه در احسان فقر و بزرگند نخواه در اسارت و لیکن بهر حال دلدار خود را
 درین سیر و سفر تنها نگذاشته بقول شیعه دیده سحر و دل همراه است و تا بپندار که تمامه می و بد علاوه
 اگر امر در آنجا بد و دیگر چون نتواند هیچ کس نمی تواند نوشته اند که امام را قیام مامون است و سیاست تأویب اجرای
 و جهاد با کفره و جبهه میفرودست و شاید که امام مقصود نیست ازین از سه سال حکم و در یعنی نزد امامیه پس ایشان
 این وصف را هم بر ذات شریفش ترجیح کردند و این چنان باشد که یکی بچرا گاهی بود که حدود آنجا را بنمودند
 و دیگری از برین قریص خود را از وی طلبید پس گفت که من و مردم ادوی قریص تو سبب تو شدم که موی چند از سر تو
 و زخار را بخور و تفکیکه ازین راه و شوار گزار خود بپنداشت پس جمع نمود و گاهی با فر و قریص از پیشش
 و او کتم و تو این همه گوشش من می بینی و تقاضا میکنی بعد ازین نظر بقریب و آقای محمد یعنی قاضی رطل بونی

میا میگفت که از روز حال خالی نیست که حرف تمام بر دست خواهد بود یا بتعین اوصاف خاص و معرفت نام مقصود او
 اول البته سد و دست چنانچه بارگاه است پس خرابه و دهم سلوک نیست و آن بر دو قسم خواهد بود هر دو نسبت به این
 حکام و امیه آنچه بعد از تحقیق تفتیش و کسب کلام میگفتند و حدیث محمد در کتاب حسام و برای شاهوار شسته جانست که
 او نیز که گوشهای فاطمین شد و اگر اندک غور کنی البته بی بدان میسر که قویات نسبت به رعایت رجحانه دارد و
 ولا تشک فیه سیاه و خفاه که هر نظر و معنی آن موجب فزایشان و شوکت امامیست که انقباض از نبوت و رسالت افزون است
 چنانچه انعم در آن کتاب بجای خود میگوید و اگر بالا تر از این معنی برای آنکه مومن جانشی در بقعه مذکور روز و راتیه را
 یاد نموده بیان شمسیت که مقصود از کجایش باید و اگر مینویسد که هر بی مهر و درستی که جمیع این مناصب و صلوحت باشد
 لاجرم ضرورتها و که این امور مذکور از روز و راتیه باشد که از امام انصاف نیاید اما مفضل باشد که باقی و متقدمین
 از جمیع اهل انوار و شان نیز مثل حضرت موسی و عیسی علیهما السلام که نفیست در ارج شان و کمال و موهوب و در باب کلام در آنست
 که امام مهدی پدید آمده است یا نه فاجعه و یا اولی الا کتاب حکم تظلم بر پیشوایان که خدا نام بر امام خود میخواند اما
 که بر زبان قلم نایش یعنی حضرت مومن یک پاک جانشی فاک بی باک جاری گشته و از راه شونی و دلگدازی و غش و دلا
 و بیبری و خود نگر و دزد که انجاشن سپه میکشد و دگر آن هم کجورگی و کجورگی بی پروایی شان در افاقه اندک حال که در گران
 گفته اند که سرگس از لاف زو از شیوه چشم تو سرچنگی روند اهل نظر از بی نایبانی به چنانچه حال مقالات دیگران
 شمس صاحب پنج اسلحه و لطافت ارشاد و دیده باشند و با شنی الی غیر ذلک سن علامه المحققین الراغبین اما اگر
 تحصیل اجرای حذات مخوابی باید که بشنید این سطر صفا فرمای که سیاست تادیب است نیز موقوف بود
 بلکه تادیب میاست انون در دم و نکو کنی آدم را لشکری مطیع و کاسیت که برای تنبیه و تادیب هر جلست سرگش
 روانه شود و کار برادر شریف البته آید پس تا که رویه پیروی نیارند لشکریان امام و بال آنکه از اندک تا مثال از
 او و عقیده مطابق اند سپیش نبوی علی نیز بر وجهی است و از این بچاره چه گونه متوقع باشد که تا زمیندان نیز بود
 صحت و تلبس گری مثل و در زمانه موجود شده باشند و در تسویل نفس محمد و انظر توان و در کار و حق الشیعه
 و تالیفات و دیگر عرق برتری با کرده و در حقیقت قلام پیکر عفری خالی نموده و حق او بجای رسیده هر که خواهد و در
 نهایت او را لیگان بیگان بلکه حرف حری لیبار و اگر جناب امام زمان از خصوصیتی که باید مجوس و هیود و نجایاتی
 و بیاسته رتق و قطع انالیم چه راحتی و همت برای انتقامش بر گاشتی بلاد ایران که ساکنینش و عوی مزید
 و لا داشتند چنانچه از حال سلاطین معنوی ظاهر است چرا ملک شان آتیه میشود و نوبت جزائی و ویرانی
 احاطه و محله و صفاتی و شکار و انش میسر میدهد و مصداق طواف الملک که چرا میشد و بسیاری از آن بدست
 مثل احمد شاه و رانی چگونه می آمد بعد از آنکه تا در شاه کشته شد و در کمان همیشه راه ابراسیان میفرمود و
 ایشان را تاراج میکند و صد با مغول را بوقوعیت تمام گرفتند که ده هزار تا و کوچها میفرود شدند
 همواره اندر خان تخلص نمود و سر فرار جمع میبندید که شمشیر دزدی او را در مکان بعضی از آنجا باندیدم و حال

[illegible]

بشیر و نذر بر عتابل غا ز کرد که چندی از من تقین را با وصفت دانستن چنان نواسی که بر اهل بیت
 شدند و خدا همیشه می فرمود و تود در نصب می گیر تعلل را داشتی و صفت گفتی که بابت خود که خود امام است
 از من اطاعت او بکن تا آنکه دین اسلام بتغیر گشت و عمر افضل ترین عبادت را که متعبد بود و مرا م
 گردانید این همه گفت و بی اندامی نمود و شورشم تحیر خادتم یکی بهر از کشید که این صورت کیست
 و که باقی است تا شنید که غیظ و غضب ان بعین یارب العالمین است در غت با جمی که شود و در
 غیظ و غضب می جو شد و می خواهد که بتبر نرند و تصویر را بشکند که خادم انیس دیوار بر حبست
 و صورت را در بگو و مغل نابد و عقبتش را دید و او در خانه دوستی خزید پرسید این چه حال است
 قصه را عاده کرد و گفت ام روز خدایم ازین ملعون نجات بخشد گفت لا اله الا الله که خود را این کرد و نجات
 نزد این حکایت چنان باشد که اهل ظرافت و بعضی از تذکره را ساخته باشد ولیکن کایله ز فرق شیعه بزم طهر
 جناب میر علیه السلام چنانچه در کتب معانی است می پردازند و غرابیه و ذبابیه حضرت جبرئیل علیه السلام
 بر ملاعن می کنند و ذبیحه از آنها بتبشیر عات حضرت علی القلیه و آله وسلم در هر دو جهان رودی
 خود را سیاه می سازند و حضرات انهای عشریه آنچه در باره مصحف حضرت زهرا که طهر تل علیه السلام
 اعتقاد دارند گرانند بخرامیه کمتر است چنانچه در تالیفات کثیره بر این طهر قطع خوانی باید که بجز تالیفات
 شریاه و ترست و اگر حکایت بعضی مغفول و تالیف بنده که رشود میدارنی نفرینند بکمال مطالع را برام بر خاند
 و بر کتابیفات فقیرا بخصوص این دفتر اگر ادنی تلاش را بجز فرماید مطاعن جناب میر معاذ الله
 اهل مشغول بجز خود را بدیانت بقیاسات بدیهی که مطاعن خلفا و رجبیان نیست و نابود است زیرا که
 ستمانش خود و شظری و اینده بجای خود قوی و دیدنی و قس علی هذا مثل سلب حضرت زهرا و والد ماجد
 نیز صلوات الله علیه بر اساس مذہب کفره که استحقاق از رسالت حریفی از انست پس باقی نمادگر
 مطاعن واجب علی و بر کتاب کلامی رفقه غفرل ان ست خود را بر میر و بقایانی تالیف ناصر رئیس و ریحانی
 دلیل بر آن است اگر خدا بران طهر بق نزود که عقول را ساخته و پرداخته بر حکیم او املات کند و ان
 می نویسد بعد از این به بین که بیشتر فعال امی مخالفت صریح بقواعد عقلیه دارد انصاف مکن که و قنیک مد
 بر تارگیل هر معروف و نهی عن المنکر فرد می آمد اشغال و مجاین و حیوانات روی آن زمین را شغل
 می باشد کانی خلاصه منج و غیره پس هر کس برین عدلیه کتاب بعین عدلیه اعتقاد و ان دارند قاه قاه خود
 خاتمه و اما او لی الا بصار و ان متعبد عات قاعده این رئیس الطمق در صوارم و زهرا باز کشیم
 حریفی از ان این است که قبل بنیاد او صیا و فرزندان چنانچه تمام المرسل بعضی از فتوی است و این علم اندی و غن
 و در هر در میگوید نفی صریح آن پس لغت بران قوم که پیشوا لی او را در است و شتر من الیود و انصاف
 طهر خدایم که گویند که ترک مر معروف و نهی عن المنکر موجب چنین عداست است و حضرت امیه که بر ساهی هدایت معش

بسم الله

شده بود و در روز و شنبه که آمدن شد و حضرت کریم زانی کافی و غیره را دید و هر کس که ازین است
 که حاضر شد و از او که از این امر خبر داد و خبر دادی نموده الا سور و قسعت فی المبین فکر هیچ انی مکنایند و به باطن
 این که شنیدیم در بار صاحب الامر حاکم الامور و خاتون نکست است که اباسه منتهایین در رفته را
 داشته باینه باغ سیر نموده و آن مرستی که قبل ازین بار شماره آمانی او باشد در باب حضرت مرتضی رض
 و خاتون قیامت قاطعه بر خود راست که رفته را پیش آنکه از ازل مردم بعد از او که دلش و غلیظه غفنه
 است علی ندارد و بهوشن من السیود و الهضاری موافق شتار کشتی من خوانده این اشتباه نورشادان و
 فرزان اند و بر عیوب خالکی خود می باشد و بر و نه با خبرید چنانی خود می باشد و هنوز درین خیالند که ایسر بعد
 امیر در باره پیشه و ایا نشیبه سیما افقه السنه عمل بر علوم لدنبه بود و چنانچه حضرت خضر کشتی سلیم را نکست
 حال آنکه اگر کتاب اصول ببنی علی بران حضرت امیر را کی یا لیتی کردن که مقام و جیه موسی کلیم اند بود و
 تبه مصداق علمناه من لدنا علما فاشته الله علی من مال الی مذیبیم کسیکه حال امیر و طشت از بام باشد
 و بهیچ خبر از او نام بخدیده که مصداق نیامد نائب و قائم مقام او را چه حاجت دیگر ذاتیات اما است
 تلاش کردن زیرا که حاجت و قتی می افتد که صورت اشترک پیدا آید و چنین جوهر ذاتی و بهیچ سببی
 نباید گفتن بر این تمیز اوجه احتیاج خواهد بود که دیگر از این اعتبار منتهی تلاش کند و راه اطلاع بیا یابیم
 کشتی و کوشش نماید پس همین قدر کافی بود که امام بر اصول این سینه نام کسی است که بر د و حیا از
 بروی خود بردارد و خود را بنام من کفرهم و از امثال ای مقامات دیده با شکی که صاحب صواب حق و بوارق
 معین و فضایل الروافض و نهج السالکین خواجه نصیر الدین سید نصر الله کابلی فصلی بدین معنی می نویسد
 و در صواب و خطا بسیار کجادی خوشتران ایمان الروافض لیس بایمان بعد ازین از غنا شروع کرده
 و کفیات شان برشته و چون فوت بامامیه رسیده اموری از ایشان نقل کرده که از میان کشت
 عرش عظیم می لرزد و امثال ان کلمات از نهج مسلمانان سرزند حتی که رد می از آن حضرت صلی الله علیه و آله
 بار بار صد مرتبافت و هم مجاوله و مناقضه که رب العالمین بیا که مرند می بران بشهرت اشد اشد
 فرماید که علی را تشبیه کن و حضرت مفاسدان را بکنار بر بر شمر و چون بران باقی می ماند که در کتب
 چون المصنفی ان الله لا یوحی ایش ضرر از افتاد و ناگزیر شد که رب العالمین را احسان و تکریم
 ذات خود تعیین کردن و مفاسد و مصالح بر د و او یک مادی جمع دانستن الی غیر ذلک اما مفاسد و
 الاوراق هم نامد من طالع تالیفات این المعظم سیما که به التسمی بالروضه فانک بقول الله عز وجل انما
 المطبوعه و مستطاب المکتوبه و کاتبه المکتوبه و کاتبه المکتوبه و کاتبه المکتوبه و کاتبه المکتوبه
 نهایت نیست و اگر هست ناظرین و ساجین بدین اوراق که بفارسی سلیم و کتب کتب و بارگاه
 کتب و دیگر نمی مانند انشاء الله تعالی و در امر که سیما قمت سخن بود و از حد نام بر امام خصوصاً

صاحب الامر و فصله که مقوم به ایت بدست آمد یعنی امام براسه ربانی مکانی جمله حیدر سے آغاز و
 و براسه خلص مادر مکرمه معطله هرگز نپروازد و این وصفی است که بالاتر از عجب باشد و اگر چه در اسر
 و فرما و و بقیار می خاتون زرکس برین امر مبنی بوده است که اگر صد سال بعد از رجعت بگردی حریفی از آن
 استغاثه نموده بتواند بود و از باب اندر اوست بدلات حال از خیمه که سه بعد از سر بر کن نیکویش
 شده باشد و ایضا تا تو بمن مبرسته من بجز امیر ستمچان اندان بچاره در عشق امام حسن عسکری
 چه بخت کشیده و چه بلا دیده حتی که سلطنت روم را گذاشت و از آن عیش و کامرانیها دست برداشت
 و او را که ده و دشت گردید و بر غرض خود و انهم دشمن قلیل را رضی شد و رفیق یعنی فروتنه خود را
 ترسانید که تو باین قیمت قلیل مراد است و کلیل امام نفی نمی فروشی من در بلاک خود میکوشم ستم
 و با نظار معاودت این فرزند سعادت من چه خالسته حسرت بر سر نه و بخت و شب و روز خواب از
 برود چشم بخت که اول خضعت نمیدند که تقسیمش بگویم و عرصات آرام و مسایش را با قدم
 اقدام به پویم که در تعات حکما ان محنت است و امانت را اندازد در مقام عیش که سراسب سر من را
 باشد نقل میکند و در مقام قتل بعضی استعراست که غرضه فعلی نه پیمانی نه حدیثی در کوی تو نیستند بپای
 صبا از آن حسن مصیبت خاتون زرکس ایامانی نیست که اگر حیدر کند و من از دل صد چاک میشو و اگر او
 و وفغان بر زبان آورد سبب گرفتاری میکرد و نیز من استحقاق و منافقات و مزورین و رعایات بیک
 باز را می خویش کامیاب اند و درین هیچ تناسب ندارد همان اسلامت می برد و نه ازین زندگی که بدتر
 سکرات الموت بود بخت می یابد پس بگو اختیار در مقام جانمدا بر دوش بردار شهر مشهور بدین طور
 بر زبان خامه می رود علی و در سیاه زرکس خاتون تماشا کن که در روشن ساخت نور دیدار اش
 چشم سفیران را بپایند نگارگی زمانه را به بین که مادر معطله در قریش خوان بید و هر یکی از ایشان
 آن بود و بوقسطه و بعد عار سد و حال آنکه این چنان باشد که خدای عزوجل و باره شان فرماید قلنا انکم
 مساکر و کفر و این فلعنة الله علی الکاذبین کثرت کاشیت هذا المضمون من حق الیقین و متوسطین
 برادرین و اوجم و دنا میگرد و اهل رقصات مورات کید با می خانی را بر کرد و اندک کام سفیر و او که
 از غیبت امام در ماع و دن چه با لکل دشمنش و کرد و هاسه زاده کند و سبک و است بچکه نمر و
 عمل که تو شد و کرد و هکاش چه بخت بند کاشته را بپایند و او که بود و هکاش و در خور و در مصیبت خاتون
 ریحان ترتیب داد و می تا خوش مصیبت بک میشد حاشا و کلا و او میاد و انفی چون حال برین نمود
 است و خوف الطاب و پیش و ماست لا عین و در پس بنا برین توجه را از دست گذاشتم بچینال
 اینست بمقتضای الطایفه و این که خاطر است و انهم بنوع افسوس و خیر خواهی که اگر خاتون دران
 وقت سلاح می یافت حتما فوج علما مان غلیظه را که هجوم کرده بودند شکست بلکه خنده غیبت

عجب فرزند را مثل سد سکندری می یابست و هم خود از قید و بندهای می یافت و بسیر جالمقامی
 پر دخت و پر دانی کوچگر و سب و باد و بیجای بیفرزند پیدا و و سیفر نمود که میانان نوز و کوچه کرد
 کار نو نیست بلکه راه و رسم کسائی است که اهل تجرید اند و اعلی آن جهان بریدندان امور از خانوان
 مگر کس متوقع بود بسبب آنکه توسل جناب فاطمه زهرا کرده بود تا دیدار حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
 انجامد که در تب و تاب عشق شنبه روز بیست و هجده سوخت و مواد بر گونه حسرت و افسوس
 می انداخت پس امر شریف فاطمی را و اسلام آوردن براسه زیات امام بزرگوار است جناب
 جناب خاتون جنت روز هجوم مهاجرین و انصار که صد یا انبوه کردند بقوت هر چه تمام انیمه اگر پیش
 جناب مایه زانید است غلامان خلیفه را مغلوب بگردانید و لیکن از امام با وصف سلج بوداش هیچ مرد و
 بلکه شمع از جفا صد و زیادت بیعت آنکه او مقلد چنین و پرده نشین بر اصول اتباع ابن سابعین بود
 که ایاختی معاند کچ که در باره امام لفظی و لے و مانند آن که بدکار فریبگر و دور باره شجاعان و هر
 علی الکفار و مقلانین او لے باس شدید که در محاوره قرآن حمید ابل تور را گویند و عقل هم رشید است
 ایشان که اهی میدید که بدون دلاور و دلیر و دلیر که چون هر کارفران شدید علیه کردند و بدین زیادت
 از ایران بر دند و شام و روم را از ترسایان پر دختند و خشنه و زبزل ساختا و اندر هر چه گفته اند بجای خود
 تواند بود و فاعبره ابا اوسه الایاب و محاربا از روزیکه من لعل استیقا و کتب شان مثل مثل الشیخ
 و غیره آن این معنی بر آورد که در عهد همه ارکان رنجه کجاست حضرت امیر کبیر و یاران همه
 ارکان مذکورین مفرودین پستانه و شور دست گاه اند با جمله بخت از انانی بعد ازین
 تکان و فشار جامه اش را بخرس کرد و حقیقت تار و پود تکلم را این ناپاک پاک
 بسوخت و اکنون نتواند که بسبب ازین کلبه هم بخوار و هت چرخه از انتفاع اضلاع
 بطین شده باشد که حاجت بدیل هم ندارد و لیکن فزاعی حوصلگی او را باید دید که هنوز هر صورت اصلی
 ایا که بود امام و حسب اطاعت من جمیع الوجود پس این دعوی علی روس الناس حقیقه و بیجای میون
 جانی کسی که از این تهریز از سابق ابرار حاصل است که هم حامل نیانست و هم شکاسته مار و و جزو
 یافعی کشد که از مطالع اصول عیانست که خدایت ایم خرمیکه و باره و نسب امام سیدنا صاحبان و
 برآور و ندانست که بر و و امام نصب کردند لیکن با نیا آقا قش که اینی بجای آورد و ندانست عیان
 هرگز اطاعت نکردند از اینجا هم مثل سابق نصب شیعیان بشول عثمانی الهی بود تا تواند از اگر دل بسته
 این وجه در سنی ناصبیت باشد که ایاختی علی من رای الکتاب الکلامیه من انظرین و عبارت شد
 کلمتی از اصول معتبره شان و درین نظم جالسنور و حکایت غم اند و لکن است علی بن محمد بن مهمل بن مایه
 عن ابراہیم بن محمد العمالی عن محمد بن عبیدہ قال قال ابو الحسن علیہ السلام یا محمد انهم اشد تعقیرا

از هر حال قلم برداشته و گفت و انتقال از ملک خود بفرماندهای عظمی که از من بخواهد انجام داد
 و چون آن امر به قلم رسید و قلم بر من نهادند و در آن وقت طاعت عظمی که در روز قیامت
 تقدیر و ازین جهت فرمود بسیار می آید از آنکه بگویم که طاعت عظمی را بابت آن کرده اند یا نه یعنی که
 مقرر شود و را بعد از آن صاحبان ملک و امام پیدا کنند و متاخر میگردانند و این اصطلاح از جویا شده و در زمان
 و انفع میشد و شکل نیست که چون کسی را بخواهند که تقدیم بخین و احادیث و تافیه صلیب بر علیه اسلام مسلم
 میشود و بلکه از هیچ البیان نیست هم واضح است که شکی نیست در خلافت مقدم انیس عیان شد که لفظ
 مرجع بر چند فقره طاعت عظمی و واقعه نیست و بعضی می گویند که حق تعالی انصاف است و تقدیم
 و الجواب قد میگوید فلا یفصل و از آنکه بگویم طاعت عظمی صحت بر آنکه خیر طاعت اصولی است و اصولی است
 یعنی هم نسبت به ایشان هم فرض طاعت با وجود عدم طاعت بر این برایشان و گفتی با حلا و عظیم و عظیم و عظیم
 خلاصه حدیث بدین تقدیم می توانی بر آنکه آن قوم مورد ملامت و قوم نہیں است که امام را بر سر خود
 و کلام از اخبار و قصه و حدیث است که اعمالی و صفات و صفات و دعوی فرید و لای الهی نیست بر آسان ساینده
 و وقت آنکه در این خواستند بر زمین قلم نشاند تا اگر امیر المومنین و خلیفه اول ایشان کنند و آتش ایشان
 با صاحب علم و بدین سازد و در ایشان این گنا یا با نیست سبانه کوتاه و از بیان خیانت ای سان که در آن
 جگر نه این سخن با خداوند و حقیقت نیست که اگر نه قدامی نیست یعنی خلیفه عظیم و عظیم و عظیم
 می بود و در این شعبه و ظاهر از بار قصه خود می آید و کتاب در آن عالم قیام کرده بود و در این هم بود که
 نیست معاویه سپارند و شمع محمد را با تمارس مانند هیچ یکی را بدست نمی پرستد و باقی کار
 چنانچه بعد از این هم ازین جنس چیزها می آید و با عترت و جانی و قوم موید این جور و جفا و حق ایمه بری
 می باشد اگر چه اینها را در بعضی از امور و در بعضی از امور و در بعضی از امور و در بعضی از امور
 قتالی من بعد در زمانی مساوی که در آنجا می آید و در آنجا می آید و در آنجا می آید و در آنجا می آید
 اما اشترنا موجب تسویه وجه شان در دنیا و آخری بجای می آید و قلمی قوم ملاحظه کرد نیست که اینها
 بر نگوش و نفرین قوم ملعون می نهند و بنور فرط طاعت اهل بیت اطهار و مجاهدین و انصار و تابعین
 اختیار نشود و هر چه از اخلاص و در قلوب نشان به مواجس شایطین ظهور میکند بی خوف و براس میگویند
 و هر گاه درین تقریرات بعضی از مخالفین کشمیری چندان بجهان گشته که حاجت به بیان نداشته
 پس تفهیم است او در طبقات رفته که فضیلت ایشان کائنات و طشت از امام
 علی الاعلام است که در داشته رتبه الریح فی یوم عاصف و الحمد لله علی ذلک
 خدا آتش را و این جناب امیر از شیعیان اعراق که در لشکر بودند و من
 و حبس هم بود اما محبت نمی آوردند و در هیچ البیان مروتی گشته و چنان است

که حضرت آدم تا جناب خاتم کسی چنین زار نالی از پنج ستمگاری بدین بهیت مجموعی نگزیده باشد تا
 بحدیکه هر که از ایمه محقق میشد وصیت میکرد که هرگز بر حرمت و حکایت این منافقان گوش
 نیندهد و از عواقب و سختی و غریبی و فارسی بر و آید این سبایهودی کاشمش فی کبد است
 و العجب که همه این بر آن سار زنی میزند فانی بجمع و جوه مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و اجبلا لاماعت و معترض لطاعت باشند و علما و اقلیای این دو دمان عالیشان ادا
 برزگان تخاصم نمایند پس ثابت شد آنچه اهل حق گفته اند که کسی در اهل بیت مثل حضرت مصوم
 و معترض و اطاعت و قس علی ندان صاحب بنوده و هر کسی که بر مرتبه اجتهاد رسیده در تقلید دیگر
 نگزیده و بحث تخلفات شان قبل ازین از کتب معتبره شیعیان معنوی گذشته که حاجت بانها
 آن باقی نگذاشته اما اقامت حدود تغذیرات پس ایراد آن تجدید مسطور در وقاحت مجتهد
 از آن هم زیاده تر است زیرا که در جمیع کتب اصول که شتایی و خواص امام مفقود را یاد کرده اند
 مثل سجاد و تراجم آن و دیگر تصانیف جایزه را نصیبان مثل شیخ خوارزمی و شیخ طوسی نوشته اند
 که چون جمعی ایشان بجهت متوجه گز کرد اول دارو گیر و بر جده ماجده و برزگان نش باشند
 با وجودیکه کار شیعه بانی مبانی محبتات ابن سبا چون انکار بداهت در نی مقام نتوانستند کرد و در
 حق ایشان گفته اند المسمون بسائر الشرعیه پس خیر شیخ مجتهد و عباد الله بن سبایهودی
 هیچ کسی که مدعی حدود تغذیر بر ایشان نتواند شد معذات حق تعالی در کتاب مجید فرمود آنچه دلالت
 بر آن قطعا دارد که اگر ایمان نمیداد معاد دارند باید که بر افت و محبت نظر ندارند پس ظاهر شد که
 اگر امام ترک حدی نماید بعد از ثبوت مغل امامت او دست پس رسول خدا با وصف یافتن
 سبب جدا اگر ترک حد نموده باشد و ریاب حد لایقه معاف الله بسبب عشق و عاشقی با وجود دیگر
 در جبر رسالت کجا باقی میماند مثل مشهور است رع چون کفر از کعبه خیزد کجا ماند مسلمانی و بین ضرو
 بود بطور وصیت میفرموده یا علی اول این کار کن که مصداق **اَلْخِيفَةُ كَوْنُكَ لَمْ تَهْتَبْ**
 حقا که انجناب و وقت نظم میبود مذک از کسی پروا نکرد و سرزنش فدک جدا که گردانست بدل
 سید او صیبا و شخین که بین برای ط خدا می و دختران خویش گاهی برخواستند بلکه و حج ایشان
 خبری بود که قاصد و اخلاص موجود است که وقت شکر بختیما و را در قنایگی بتا و سبب
 و توبیه میاید و اشتهاد و حیده دارتی حضرت رانیمار نشیکراشتند و چگونه معین و مددگار حضرت
 بنام شده که امید و ارسالت ازین جهات می بودند پس ضرر و شد اطاعت شریف بر ندهد سبب
 است که صاحب جمیع البیان می نویسد و جمالی ندارد که در آن گفتگو کند که اگر رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم و دختر شام المؤمنین حضرت او دختر نمود را بجزود تعریف گشته

ان الامامة اجل قدر او اعظم شئنا و اعلى مكانا و امنع مانع بعد غور من ان يتفلسف الناس
 بعبقورهم او يتألموا بآرائهم او يقيموا الاما باقتدارهم ان الامامة حفض الله بها ائمة الخليل بعد
 النبوة لا حاجته الي الافكار فانها خيل الانسان بل الحيوان قالت غلة وقد رايت انفسهم
 الى غير ذلك فكيف اذا خبر النبي و الحجة مرتبة ثلثه و فصله سبعة و مائة و اسنادهم
 فقال اني جاعلكم للناس اوصياء فقال الخليل سرور اباها ومن ذريتني قال الله تعالى
 و تمسك لئلا يكفر الشيطان فاطلب هذه الامامة كل عالم اسئله يوم القيامة
 من الصفوة ثم اكرمه الله تعالى بان جعلنا في ذرية اهل الصفوة و الطهارة فقال و هم اهل
 البيت و يعقوب نافلة و كذا جعلنا صالحين و جعلناهم ائمة يهدون بالحق و انزلنا اليهم فعل في ايات
 اقام الصلوة و ايتاء الزكاة و كانوا انساكيد من فاسم نزل من و نبيهم شامع عن بعض
 انفسهم فمات و رثها الله عز وجل النبي فقال من بعدني ان اولي الناس بآله اهدى للذي يوف
 بالتبهي و هذه النبي و الذين آمنوا و الله في المؤمنين فكانت رخصة فتمسكها
 عليا بامر الله عز وجل على رسم ما من الله نصارت في ذرية الاصفاء الذين انهم الله يعلم
 و الايمان بقوله جل و علا قال الذين اذنوا العلم و الايمان بتقديم في كتاب الله انهم البعث فموت
 و له على خاصة في يوم القيمة اذ لا يني بعد محمد فمن اين يختار ربنا لا يجمال ان الامامة هي منزلة
 الانبياء و ارث الاوصياء ان الامامة خلافة الله و خلافة الرسول و مقام امير المؤمنين و ميراث
 الحسن و الحسين ان الامامة تمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و غير المسلمين ان الامامة
 ائمة الاسلام الساجي و فرعها السامي بالامامة تمام الصلوة و الزكاة و الصيام و الحج و الجهاد و توقيف النبي
 و الصلوات و اوصافها و دوا الامكام و منع الشغور و الاطراف الامام يحل حلال الله و يحرم حرام
 و تقيح و الله و يذبح من دين التمدد و يذبح الى سبيل الله بالحكمة المدونة و اجتهاد الباعث الامام كالمفسر
 الظاهري و الجليل بنور المعالم و من في الانبياء بحسب ما اصابها المايدي و الاوصياء الامام البدر المشير
 بالسراج الزاير و النور الساطع و النجم الماوي في غيايته له جبر و اجواز البليان و التقار و نجم
 البحار الامام اما العزب على نظام و الدال على الهدى و المنجي من الروي الامام النار على
 اليفق الحار من على و الدليل في المسالك من فارقة فما كمال الامام السحاب الماطر و الغيث
 المباطل و الشمس المحيية و السنا التخليد و الارض السطوة و العين الغريزة و الغيرة و الروضة الامام ميزان
 الرقيق و الوالد الشفيق الاخ الشفيق و الام ابرة بالنول الصغير و مقعر العباد في الدابة لنا و له الامام
 امين الله في فائده و حجة على عباده و خليفة في بلاوه و الداعي الى الله و الذاب عن حرم الله الامام
 المظهر عن الذنوب المبر من العيوب المخصوص بالعلم المرسوم بالحكم القام الدين و غير المسلمين و تقيح

پاره پاره شود و دست بردارست چنانچه در غدير شيعه شد پس در حقيقت طعن قرطاس بوليل
 استغفار رسالت است و کفر کفر قوم محدوم و چه نسبت اين امور بجناب ختمی مآب البته
 عين کفر می باشد لا ريب فیه و انگاه در روز وفات چنانچه از طعن الرماح تحقیق عادل و منصف
 بمحمد فائز و زمانه که حالش از سابق معلوم گشت یعنی فاضل مداینه موضوع عملی انجام داد که در
 همان روز بمصر در بر خاستن اصحاب حضرت بگلگشت جنت خراشید حال آنکه بعد از نزول عصمت
 یعنی قال الله یحییٰک من التراب ک و در غدير اتفاق افتاد و قیمة نزد مجتهدین مذکور زمین را جزا
 نتواند بود پس اگر چه قبل از آن قیمة شریف لمبر که در زمانه از رسالت باقی نماند با قیمة آنجناب
 چه جاس است که متغیر ع بر آنست و هوید می رسد او را و بعد که بابت می نمود با حق افاضه
 و فاضل وقت طلب قرطاس مکرر امامت مرقضوسه و تبلیغ آن که متوقف علیه ایان باشد
 البته واجب تر بود که اگر آن را بیان بفرمایند مقتضای غایت رسالت رسالت کجا ماند
 پس نصیحت مبیین و مستطاب منکرین را و نفی نتواند شد یا و ندار که کفر در شریعت جعفر صادق علیه السلام و ابوبکر
 حضرت را سنگسار کردند و کمانه صحیح بیان و هرگز آنجناب در تبلیغ رسالت قصور و وفور کفر نمود و سبحان
 چنین بغیر البقره از منع فاروق متنع تواند شرح این خیال است و محال است و حیوان با الغرض چون
 رفسد اعتقاد و دارند و زبان معرف اندر عدم بیان و در ذکر مذکور آن محبت بایضا امام کافر شدند و چه
 ابجرا و با تبلیغش روایت را و کفر مذکور متوجه باید شد که حضرت سفر آخرت اختیار نکرد و گویان فرمود
 برای است خود نشانده وین و واضح گردانید راه مستقیم و نصب کرد امیر کبیر را علم و امامت و نور
 و احتیاج نگذاشت راستم گوید که قطع نظر از آنکه جناب پیغمبر در هر کفر و غیره بارها مورد شکنجه و نصب
 امیر مفسد خلافتش بیان کرد و از غریت کفر و ارتداد و غیره چگونه بطیب خاطر امیر را علم گردانید
 این امور در مشن الرافضی مسمی دانسته تا بچو امان و پیران چه رسد این علم دعاست خالی از لطف
 بلکه مخالف احادیث که جابرین و انصار صدق قول قائله قل یحییٰ یا و جود و کمال رسان
 بودند و از حدیث سوالات در آن مجمع عظیم گفتگو کردند که بر آن مجمع نیست که آیا جوب محبت مراد است
 یا امامت و یا محبت بیان شدند کلمه ابجرا و غیره من الاسفار نیست محالی ابله اصحاب من
 پس چه گمان داره بدان قوافل که ذمت شدند و بطریق نبوت خود اوست و اندر و در حقیقت یک
 نماز احادیث که در میان از ارکان اربعه امامیه و تعظیم استاد و کلمه مراد است نظر باین دلیل دارد و در
 قیاس است بهترین و در مطلق احادیث نزد فاضلین کتاب الله نقل بکسر است کلمه فی التفسیر این کو پس
 باید که همه تابع کتاب باشند اگر در حدیث موسسه امامت مراد باشد توان گفت که رسول خدا امام
 جمیع انبیاء بود و جناب مرقضوسه پس صدق در است و در پیغمبر اجماع کجا و اگر گویید دفتر که حضرت

تحسیر آن خواست در صفت آن که کلماتی نزد من یقین مرویست پس معلوم شد که در بعضی
 نشد گویند قطع نظر از آنکه شرک المودود است کما اثرنا جوایش در پر کتاب فن موجود که مهمل عام است
 ترک واجب باشد یا غیر آن داور میگوید باشد یا غیر آن قال الله تعالی فان جحدک صداک فهدک
 و چگونه بعد از تکمیل دین و ملت تو منم باید کرد که واجب باشد ماند معاذ الله چنانچه بعد از تکمیل دین
 کرد که کتاب الله است و آن منضم امام کعبه است بطریق بر مفسد اشکال اعظمیم است که گویند ترک ادوی
 که واجب تر بود کمالی که با حق با مگر تقلیدین و مجال احوال گویند که رسول خدا بعد از آنکه جناب امیر
 کفن شریف را محکم در گرفت و تحریکی و او را بدینار جوع فرمود و جمیع مشکلات مشکلات را حل نمود
 تریاق چگونه بر طاق ماند و نمیکند چون اینهمه حال تفصیلات و غلوط بود و غیر جناب امیر که علوم علمای
 زمان قدیم داشتند آن سفسطی را بود که توان یافت و دفعش بظاهر است که حضرت رضای فرمود که ان اعظم مشکلات
 از دقت آن و موجب کفر است پس هر چه حضرت را تحسیر آن در قرطاس مقصود بود و در هر
 اظهار آن جناب امیر چگونه آنرا مخفی گذاشته باشد و بدینرا من را و حکایت کرد که هر کس که
 کند که خدا بدین حضرت را کامل نگرداند و او را کرد که کتاب الله را و بر کرد که کند آنرا کافر است بنده
 انقاد یافته که آن قوم و افاض اند که گویند بطیب روحان تریاق فاروق را بمنع فاروق همراه خود
 بجهت بروی دیگر حضرت نتوانست وصیت را نوشتن و مریضان امت را عنایت کردن و قضا و
 فایزین تحسیرات بوضوح پیوست که بمناسبت کتاب الله اعتقاد بر مسلم بر ضرورت و هر که آن را
 رد میکند نماند الله بهی می نماید و نقد دین و ایمان را درین محله از دست می باز د
 و هر دو جهان خود را رسوائی سازد و حلالی فاروق بر مده و منسج است که جان و مال خود را در
 در تکمیل دین و فدای ساخته و عمر عزیز خود را در صحبت رسول خدا بسم کرده و کتب فضیله
 از مناسج است که زقاوندان و تلامذاتش بدرجه امتداد رسیدند تکلیف که کثرت علم و
 بعلم برادرش بعد از آن افتد و او را که مادیات نیکو بر نظر است و نمونه مضامین شان که میخواهند
 کتاب که تغار جوع بعد از امامت است و آنرا پس جمع البیان و مجسمین بر دو مقصد است که اول
 بهین مع آن معا میافا الله و الاشی علیها و الحسم حتی ان لكل لفظ سبعین العاصم المعانی
 که آنرا تالیف ناما و غیر از مهدی که بهر تیر او در هر شب قدر رسالت آن مجید محمود دارد و
 سینه شود حقیقه کسب دعوی جامعیت معانی آن از الله بهی بر اصول رفاه تواند کرد و کما شسته
 سینه تالیفات و اولا حاحه که ذکر کما حرت الیه الاشارة فیها و بدین بر تمام که بحث قرطاس آن
 و لفظ صبیان زبان رفت و از اینجا هم باید بجا نماند که این اعتقاد بارشاد امام زکریا
 را بر ضرور است و هر که خلاف آن اعتقاد کند کافر است اخباری باشد یا اصولی

الحکم دانسته قرآن مجید بر امام زکریا علیه السلام مشهور و او تقریبی است و تحقیق بر احمد بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام و امام حسن
 و صادق آنکه بعد از قائم یازده مدتی دیگر از اولاد حضرت امام حسین علیه السلام میسر شد و در آن ایام از جمعی شریفان اصلی ندانند اگر
 کسی گفته تحقیق بر این تضعیف کرده اند و بقاء عدم خلوارض امام زکریا و تحقیق حق تحت آن حادث است لیکن
 معلوم نیست که تراخ ایشان نیز محال است قدر خدا باشد که مظاهر بارز و تفصیل بده المباحث فی اصول الحدیث علی
 الجوسل القدریه چرخ و یاری محمد در کتاب طعن الریح و بد نیست قنایلات و در اینان عقل سنجیدگی که نزد اهل
 ایچ رفتنی اند و مقتضایه قول و قائله فلا ینفکون فی القیامه و کنا بود و جو مستطاب و نش بر کفر و فسق نافر
 که تائیه تفرار کرد و در تنزیه و غیره که او بسیار شرفیت غراستسک بود چه حملات حاویده و این مسمی
 که علامه فقیران آن چه فرموده که باب تاویلات بر جانین مقتوح است اگر اهل خلاف بر آن
 قاضی اند و مانینه قدرت بر تضعیف اندازیم چنانچه از حواشی فقیر که طعن الریح با جابجا نوشته ام و تحقیق
 کتابت معسولیه که تواند دانست که خیالها و اگر بدایتی نیست که ترا فاش را بناسی می نیست
 باز راوی گفت که امام فرمود که این شفا حقن مرتبه امامت است و در آن چوخل ماندشان امامت از آن
 که در یابند و م یقول خود که برایشانند با اختیار خویش حق قائل بر گردید امامت را بر اهل خلیل
 خود که در شجاعه لکالتاس اما کاداد از غایت سر در عرض نمودن کنیستی جواب داد که لیکان
 محمد الظالمین پس امامت بر طایفه ایست باطل شد و نماند امامت که در اهل صفیه و صفا
 که فرمود حق قائله و یحیی بن یعقوب نا فله و کلا جعلنا صا حین و جعلنا هم ائمه بعد من
 یامی نانا ام حنا الی سر نفل الحیات ما قام الصلوات ائمه ان کوه کان ائمه بدین و بشیر
 درین دو مانده نوبت بعثت رسد که ان الی الناس یا اهلهم الذین الذین یهدی الیهم
 امین و الله ان الی المؤمنین پس برای حضرت بود و حاتم و انتخاب علاوه اش بر دین جناب امیر ائمه
 با امر آتی بر عادت و رسم سابق پس در آن اصغیا ما نکر علم و ایمان ایشان را و اندک الذین ان فی کل
 فی الایمان لکل الذین کتاب الله الی فی م البعث پس در اولاد امیر کبیر بود و حاتم زیرا که رسالت ختم شد
 و بعد حضرت کسی بر رسم رسالت نیامد فقیر بقتل و تسلیم سگوید که این امور با چهره تو اندر ساینده سخن در
 قیوت و رسالت بود و کما فی تفاسیر المفسرین و کیهن را اهل سنت که توان گفت که است را و اهل سنت
 در بنی گردانیدن شخصی بر فرش زمین و فرود آوردن وحی از عرش برین منیر و بابینکه از تصور شریف
 روح الامین میسر و در غیر صاحب رتبه فرود و حاتم مرز و در انداختن علم اوردی و طوسی امام علم
 کبست که این که یک شب تاب را عند الصبح میفرود و انقض درینجا امری دیگر است یعنی رسالت و شاید
 که جناب میرا بر اصول رتبه التباس رود و اما محمول فرمود خلافت خویش را و در بیعت خود و بعد از ان
 بر بیعت بدرین کما یستعمله خود چو پس امام را اگر حکایت راوی حدیث بلخره و عینی نباشد لیکن عینی

سه اگر کسی موی برتر پریم و نه دروغ بگوید پس پیر نابین مذکور هنوز در نظر
 برده و اصطلاح حواس خویش را مانند دست و پای خود گم کرده اما پایه علم پس بقول
 بزرگان سه توان شناخت بیک لحظه از شمایل هر دو که تا کجایش رسید است پانگاه علوم
 حکایت چند سی از طلبه در مذاکره آغاز کافیه بحث میکردند شخصی عمامه بند بار ته بلند میان ایشان
 بود کسی پرسید که در همه کتابهای فن دیدیم که لام چار میباشد بسبب پیست لمبغ
 با و عفت لام منصوب است پس مشکری کرد باز سر برداشت و گفت این اعتراف
 خطای محض است زیرا که محجور و منصوص از صفات نقطه است نه شیخ پس معنی چگونه
 محجور شود و الغرض از امر اهل حل و عقد علماء و مشایخ اند که حال محنت را خود
 را نیک میدانند از این جست بود که جناب مسد تقصوب خلانت خود را
 بر اجتناب بدترین موقوف نمود و کما عتلا عن کتبهم است ادراک عصمت و از نگاه از اولاد
 است موت کاری است پس مشکل پس از بدترین بالیتی سوال کردن عصمت مذکور را
 که چگونه دانستند و بعد از آنکه جناب سید تاشقایی عجیب دیدند و در تفتیک برسد منابر
 شمتها بر جناب سیده معاذ الله کردند و تازیانه را زدند و پادشاه شکستند تا آنکه مقلما عتیر
 علل شیخ المشایخ رفض و تذکره الامیه موجود از انانی جناب سیده از دست مر اضا
 شیعه از زمین با سینه کینه بختی و حرم الی اخری فی حق الیقین اما مرتبه عصمت موصوفه مثل کوه اوند
 بود و لایحیر که العواصفت ثم این کانت المعجزات و النصوص علی ما یجیه الامام موصوفه و زمین چه
 شک که نمایان را مرتبه امامت چگونه تواند رسید بیکت که در امامت حضرت خیمات کند
 و جان و ناسوس لغت سید الشیخ را نگاه ندارند و آن جناب چنانچه این از انانی و در دنیا
 فرمود و پنهان و فرشتکایت پیش حضرت در عالم بر تخی اسباب باز کشاید برین قدر چه نباشد
 که روز رستخیز محاصرت روی پروردگار فرماید و اوراق روز نامه همه مباحرا
 یگان یگان باز نماید که مستحق کتاب المسند کور و ورین مقام نظر نفهم و ادراک
 عوام طلبه سواد میست جواب طلب کا صحاب بزرگی علل الشرایع و تذکره الامیه را دیده بودند
 که در هر چه و هزار سال از حد را و ل تخمینا در تالیف آمده و جایش آنکه کلام دوران روایات و احادیث است
 نه در خصوص تالیف مبدی و غیر او در ظاهر است که معانی آن احادیث ایملز جناب امیر باب مدینه علم است که
 ایملز و اگر قند و او از جناب سالتاب چنانچه اصحابی از عرض هر جا که این شبه عوام رود بدیدیم تقریر کافی خواهد
 باز را قسم اوراق بخناب ادسی نابلیغ میگویی که مقام بنوت و جایی ملک و مطننت که سائر ملل جواهره
 باز را بل بیت محمدی علیه و علیهم و آله و سلم و این بزرگان منع نشد از اندر تیره و تیره

و بالا فصل و غریب الهی نخواست که کسی بر زبان تواند آورد که حضرت صلوات الله علیه
و آله و سلم دنیا طلبی بود که در عاقبت کار سلطنت را در خانه دفتر خود تشریف آورده و چنانچه
غیرت مذکور نخواست که پسرش را در طفلی بکفایت نشیند و علم و ادب آموزد که امر و زراعت
روت کیش خاصه حضرت را در بن حدیث پایمال نمود و الله شدیدا لجال و الله التوفیق فی القدر
کتابت نشیبه بعض ائمه که باقر المعلوم و کاشف مبین الخیوم باشد و عده قریب می آید که وی
این ثانیه نامه بنما باید دید که یک را از اسباط بنوی تمهت مراتب بالاستیغاب بختند
و اولاد دیگر را از علم هم و ایمان محروم گردانند و عیالیه عید بر آن تفاخر کنند
آن بذاشته عجب فیکه نیست که حدیث رسالت یقینا بداند و تقدر
خلافت شیعین جسد و باطل آن بکوشد چشما بچشم در جمع ابیسان
و بحار است بر تیب و خلافت تشریف اهل آن مجسمه اهل آن و کلام آیت در پیش
بود باشد و یوم و نورانی بدان نبردند که یا ایها الذین آمنوا عرض عن هذا الله قد ساء ما که در پیش
الله قد ساء ما که در پیش الله قد ساء ما که در پیش الله قد ساء ما که در پیش
ایمعی مقهور که مخالفت بنی باعترافی غیر محکم و غیر موجود و آنچه را وی در باره حضرت
و جناب میر لفظ خاصه بوی تیره مانده است که اول را بیسی
دانست و اقامت و دلیل بر آن نتوانستند بخلاف ثانی که در دلیل است که بوی اسلام
هم در آن نیست بلکه بر طبع ندارد زیرا که قسم رسالت را بر زبان آن شخصیت باشد بجهانیه
و اولاد و محبا و کما استبراه انکه غایتی است که ابان قدک اصحاب اتباع حضرت خلیل
رسول است و این صفت هر چه شریک بود و در میان خود که الله قد ساء ما که در پیش
برایان مرفوضه و در نزد شیعه فطریه تایم است بر اسب فافاسه تنقید بین بر یکدیگر و بر یکدیگر
ایمان شان با عترت ان جناب امیر و حضرت امام معروق و تصدیق دل و دست و زبان و در
کاسه و ذکر اصول مثل کوه الوند است بخلاف جناب امیر که باطله و طلاق فافاسه فافاسه
مرفوضه و بطور حضرت خلیل را فقط اصحاب ملتبه متبع شدند که کسی از آنها اقیقه نمودند چنانچه انجانی
دیدن حسیم نزد پس باید که چیرا عفرین جاهل آن باشند فقط جناب امیر که اولاد الیاس
و فرزند ان حضرت رسالت بوده اند و حال قلا و در بر کس از کتب متقدمه رخصه طشت از امام که
عبد از دوسه و استعفاء از رسالت که عین کفر است معافا و در اصول اهل کف و فافاسه
افتاد و اگر از خوف مالک الکاف حکم بر سبیل اجماع بر زبان رفت در حدیث موالات با خدا و وفات
خارج خطه آن آل عبا بر دوسه کار آمد چنانچه الله الاسلام رخصه و کاسه بیان نمود و فافاسه و اولاد

پس افتخار راوست رئیس الاسد ار بکار بلکه اختیار مار بعد ازین راوست خیال نکند
 که مقدمه امامت و ریاست خطه آسمان است بلکه این امر در سایر حیوانات هم معاین
 است چنانچه می آید و حضرت علی علیه السلام فرمود لَوْ بَلَغَ الْخَلِيقُ مَا لَمْ يَخْلُقُوا إِلَّا خِرَافًا مِنْ كَانَتْ عَزَالِي
جَمْعُ الْأَيَّامِ رفته بعد از تو بگردن و آتش در سدا لعین آورده و هم چنین از
 افادات رضویه که در علل است توان فهمید و ازین کتاب یعنی بسند ظاهر است
 که افاده مذکور رضوی از قبل و دلیل تمانع است و ظاهر کتاب سنت موافق آیت
 اقتضا و همین است که امام است از اصول نیست زیرا که دال بر آن است که غیبه
 عارف امام نیز بجهت خواهد رفت و بعد از دخول جنت خروج بسوی عذاب
 محب است اگر چه علم الروی پس و لغزشی خورد و بدل شد باز بنده که تیر
 برادر را بعد هم نظر است که ان امر معلوم در اولاد امیه کبیر بود و خاصه
 زیرا که رسالت ختم شد و بعد حضرت رسول مقبول کس برسم رسالت نیامد
 الخ پس میگویم آدم بر انکار نبوت بعد از حضرت رسالت که رفته از راه
 تقیقه و نفاق و بسبب خون اهل حق نبوانند که کمون ضایع جنت و ذخیره خود را
 بدوان ظهور مهدی عاری شد و دهند و خصایص مذهب خویش را بجهت
 و صرافت بر زبان آرند چنانچه از افادات مزین و برادران صوری و مکتوب
 او بوسی این معنی بمشام اهل فراست رسد که ان بدون دولت صاحب
 الزمان امکان برتر نیست چنانچه منوط آن در زمان بعینه پس وقت تبار
 مذهب البتة غیر از فضیلت ابن سبا و قاذورات و جال دیگر محوصت
 و صرافت چه خواهد بود پس بدانکه بعضی نصوص قرآن اصحاب گرام خود
 ولالت دار و بگمندان رفته بر رسالت جناب مرتضوی در تالیفات فقیر
 بدلائل دیده باشی جایکه آیت کریمه ذکر کرده ام الْأَمْنِ از ستم
 رسول در فضیلت مرتضوی از کتب نشان و معلوم نیست که گروه بنی هاشم
 بحکم جیلهما قلوب اصحاب را که اهل سان بودند بر آن اوردند تا بنفون
 رسالت را برای جناب امیر در نسخه خویش بایست گذاشتند یا خوفند بر
 ساختند که محمد سامری و طایعات حکما رشک بران می برد و خود
 غضب که بر امام است ان جناب همه آفتاب و داد چنانچه حضرت اندیشه ان
 شب و روز پیدا شد و تقیبه مستغاثم میفرمود پس برای ذکر رسالت

بدون لطائف چهل تن بر خدا در دادند که در جواب دعا مخصوص بود نش در زیارت
جناب مرتضوی بن مقدار بنکاید اهل نصیب و عداوت اهل اہلبیت سید انبیا خصوصاً سیدنا
انجناب کفایت سے کند کدای کاش پر نحو این طایفه بعد از نیت را وی حقوق اہلبیت
طاهرین خصوصاً هر دو گوشتواره غرض لخطیم استقامت سے ورزیدند و کرو
ملکومات سے کرویدند و لیکن مشکل این است کہ استقامت ہم درین خصوص از دست
ایشان رفت بیکہ سراسر عداوت قلوب تماسید ایشان پدید آمد چه حسن بختی را
با وصف شرف اہلبیت در عزیب طاهرا از اولاد خاص و سبع سنابل حضرت
زہرا علیہا التبتہ والثلث اخراج کردند چنانچہ از شرح جامع الزیارات
بوضوح سے پیوندم پر خطا ہرست کہ بر آوردن امام حسن از ول محصودہ
فاطمی و داخل کردن در فرزندان دلبند مرتضوی بیچ معنی ندارد و تکلیف
کہ امامت با سکلیہ از نسل آن جناب سلب گرد و بعد از ملاحظہ این قسم امور کہ
کہ رسالت منفرہ کا فل آن نتواند شد و ضیق وقت و تصور ہست معین
و ناظرین از تفصیل آن عایق ہست کسی از عطل بر دعوی قلیہ از ولای اہلبیت این
گوش نمیدہد چہ جای مزید و الا اہلبیت حال نسخہ صحابہ بہ مزعوم رخصہ محجلا
کہ رسالت جناب میرزا ن برمی آید اکنون از قرآن اہلبیت یعنی سورۃ النورین با پسند
کہ در کتب شیعہ مثل مذکورہ الایمہ و غیر آن موجود و اہل نقل مقالات عالم نیز در کتب خویش نقل
و ستیان مذہب حکایت میکنند و حقوق ایران از علما و اقلیہ خبر از آن میدہند
و ہزار انکس بملالت ان حکم کل جدید لذیذی پر دارند و افتخار بران میکنند کہ
وزوی جامعین قرآن مجید بہ ثبوت رسید و ان آیت این ہست کہ وَكَفَّةً لِّدَنَّاكَ حُكْمًا
لِّذَیْنِ مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ وَجَعَلْنَا لَكَ نَبَاؤُكُمْ وَحِیًّا لَعَلَّكَ تَرْجِعُونَ
و چون در این آیت لفظ من المرسلین را بیان ازین من تنبک گردانند
پس معلوم شد کہ وحی حضرت از کردہ مقدمہ مرسلین بود و ان جز حضرت امیر
کبیر سے نتواند شد زیرا کہ در اصول شیعہ بدلائل پیشمار آیند عایبان کردہ اند
از آنجملہ آنکہ ہر سبب او سے بودہ اند و زندگی تخلص دیگر و بعد از وفات
تخلص دیگر و حضرت سید انبیا را یکی خواہد بود ہم در حیات و ہم بعد الممات و ان جز سبب
امیر با جماع شیعہ دیگر ہی نیست پس عیان شد بدین آیت بطلاق ختم رسالت و بوی نتائج
ام از ان بدلتع اہل عقل میرسد کہ جناب میر قبل از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ

و مسلم بر رسم رسالت مبعوث گشته بود و اکنون با وصف رسالت مثل حضرت ابراهیم علیه السلام
 هم رسید پس ترقی حضرت امیر نظر بنده شد چنانچه در حساب رئیس المؤمنین است و ثابت
 شد و اگر این وصایت مجرد از رسالت باشد البته غل رسالت لازم آید و غل
 باطل باطلها هم فی باب الامامة فحصل المطلوب بر این مختریان را که چه دو این و مصائب
 بر حضرات ائمه هدی برانگیخته اند که اگر چه سوره اما این رسالت را برای پدر بزرگوار ایشان
 اثبات کرد و لیکن ختم رسالت را از جد و نسلشان سلب بنمود و نیز سفایت علما شیعی را
 حدی نماند زیرا که در کتب کلامیه طراز این تقریرات استند که از نسخه قران اصحاب
 کرام امامت امیر المؤمنین از حدیث آیت ثابت میشود و شیخ حلی که علامه این کرده و امام
 ثانی این قوم باطل نیز و ده است قریب حدیث است امامت فقط و نه الحاق قسرها
 طاه بے آنکه آیتی ازین آیات گزندی بکس از بزرگان حضرت امام حسن و حسین صلی الله علیه
 و علیهما پس شور و شوری چه نمکی علما می رفتند باید و تیر و هم مثل هندی باید شنید
 که او لظا چو رکعتی که خود آیت قرانی را بجا کیست و افترا شیخ کنند و ملحق
 را و زودتر از مریدند و همین خرافات و کفریات ایشان است آنچه در تریه کشیدی فقال
 از کانی آورده و دیگران غیر آن که امام صادق من کس را که آیتی از آیات
 قران اهل بیت ظاهرین خوانده و فرمود بخوان مبین قرآن را که اصحاب جمیع کردند
 مردم تلاوت است نمایند و قرآن اهل بیت در صندوق خواهد بود و تا دولت مهدی پس
 کاینکه سوره ادریت و سوره النورین و سوره الاوصیا را با تمام نام از خطاطین
 نویسنده و مثل کتاب المحقوم مذنب و مظلوم گردانیدند و در معارضه مسلمان اصحاب
 کرام تلاوت میکنند البته از دین جعفری بهره ندارند و بگوید که در مخالفت آنجانب
 و ایضا منتقدین گرفتار و ملعون اند که قرآنیکه مامون و مملکت است از معمول
 و تلاوت گردانیدند و کفر و انفسهم من حیث لایستخوان لاجرم افتخار رفتند
 و چنین غار و شمار خواهد بود و مملکت که رفقه بر طرف کفر را میکنند
 من وکیل و نبی میگزارد و اگر رفته از ایمان ایشان را حاصل میشود یا این
 و این است نمیکردیدند و بجا نیست از دوی در همه پیش که مصاحفین و انصار
 و این است که در دین و انوارم آن برای نفوس خبیثه ایشان ظهور است اینجا
 نام نیک و نیکان نسیل مکن پرتابند نام نیکت یادگاه و ازین جسام
 عیسایان باشد که با و سطره و هر چه از خرافات مضمر داشته بر نام امام رضا

برای سبب و ابواب غفلت بر روی شیعیان گشاده معونه احتمال قتیحه چنانکه قبل ازین
 در شمار سلسله آن تصریحات شیعه رفت هنوز باقی زیر که بطلان معون که تشیع او را
 جناب رئیس المؤمنین در صواریش ثابت کرده اند میر و ندر پس اگر از اثنای راه
 رعایت آن کرده امانت را مثل نبوت و رسالت بلکه الوهیت سازند چه عجیب که امام
 استجواب پس از اینجا نیز پیروی و نابالغی را وی معلوم تواند کرد که سبب کثرت پژوهش و تحقیق نبوت
 و جایگاه پیش پاخورده بعد ازین را وی غایبی نیست که از کلام بر آورده انست که این جمله
 چگونه اختیار می باشد و امامت که امامت منزلت انبیا و میراث ائمه است و خلاف خدا و
 رسول و مقام حضرت امیر و ارث امام حسن و حسین و نیز امامت زمام دین و انتظام مسلمین صلاح
 دنیا و علی و مؤمنین و غلبه اسلام نامی و فراموشی است و بخت امام نماز یکبار میرسد و هم زکوة و روزه و حج و
 جهاد و زیارت مال و صدقات جاری کردن حدود و احکام و منع دشمنان از انقضای کینه ایشان باشد
 انکه داشته و بکنایه از اینها امام بیان میکند حلال و حرام خدا را و اقامت حدودی و فرامیاید و
 دفع دشمنان که کند از دین خدا و دعوت مینماید براه پروردگار بجلالت و موعظت نیک و جنت
 کامل بازگشتن انام گوید که امام بخیر را وی اختیار است را از جلال امامت بالمره بر او شاید
 چنان در خیال را وی رسوخ یافته باشد آنچه امر و زرفضه بر زبان دارد و تعلیل مجتهد در استحقاق
 که است بر گزیندن میان خود و معیت کند بدینجه امامت میرسد و مشروطیکه در کتب کلامیه است از
 غفلت تامه بر زمین پس ضرر و افتخار و جده را بنیاننش کردن در اعمار و العین و این کتاب
 از کتب معبره نشان دادان چنانچه دید می و استحقاق و این امر است راجع بخیانت و هم
 کمترین نام الایمه در قولش انما الشوری ان لم یوقوف داشتن خلافت خود و فیکه پیوست برترین
 اهل یو جمع شدند و چنانچه یازده انبیا الله تعالی و نشان امام از ان ارفع است اگر چه پنا
 اقیقه فعلی و سبب باشد حق که از شیعه نیم الطایفه یوشیخ میفهمد و یقین متواتر و چنانچه نمونه اینهاست
 یا عتبات معلکات حارثی به حال نشا الله تعالی خواهی دانست را وی از امام قفل کرد که
 جمال چه جمال دارد که کافیه سی در امامت پیدا کنند و اگر چه براندازد بودی دانستی که کتب
 اجماع است لایحل و معتقد می علم و اقیقه و خلقی دارند نه جمال و فضیلتی و از اینجا است که
 امیر و مبدی و وسط خلافت خود این امر را مهابرین و انصار شاکر دان و تدامی حضرت
 کائنات راجع فرموده ایشان را جابل و الشن تکذیب جناب مقتوی است معاذا الله من و الله
 و این امر چند بار با بیا و اجمال گذشته باز اگر فراموش گشته بقدری سی نجد و و خدایا
 باید گوش فرا داشتن که اگر از کتب اهل سنت بخواند پیش بکتاب ایشان که در اولم مانند اینها پیش نظر

مشکوة شرلیف جو تکبیر کثرت فرمود اگر ابو بکر را امیر گردانید لایت آن ست و علی بن ابی القاسم عمر و علی
 و لا ارتکب فاعلمین یعنی اجماع بر خلافتش نخواهد شد چنانچه بر خلافت آن هر دو وجود جناب علی علیهما السلام
 این حدیث و اسنادی که با اختیار اصحاب در خلافت وارد اند بعد شهادت ذومر النعمان
 محمول نمود خلافت خود را مبعوث بر اهل پدر از محسب جبرین و انصار و بر چند دیگران اصرار
 ورزیده بودند بعد قتل ذی النورین دست حق پرست هرگز دراز نه نمود پس اگر تفضیل از
 کتاب سنت در ماده خلافت ضرور بودی و احرام است مضمون در نفوس و معجزات کشتی این تحویل
 چو ایمان آمدی پس این امر ثالث شخص مرتضوی که در کشف الغمیه هم مذکور است و حال
 جلالت مولفش از مختصرات هم مثل تشبیه مجتهد و ارفع از کجایید است تا آنکه عادل
 و منصف این پدر و پسر در شرح پنج ابلاغت مجبورانه گفت که مذہب امامیه بلا خلاف آن از پاد اراد
 پس معلوم شد که چون اهل حل و عقد یکی را از جماعت اهل استحقاق برگزینند اینهم طریق انعقاد
 امامت است و العجب که بعضی هم در آن وقت ضروری که بعضی میخواهند گفتند که کتاب بود و عمل بعد
 بن عمر باز گرد و بر طاق ماند علامه آنکه حضرت پیغمبر فرمود و منین در سبیل نقل نمود و چون
 لشکر بسوی رومیان میرفت حضرت فرمود و منین سوم اگر فلان کس شبیه شود از منی کس
 را لایت داند امیر سازند و بر خاد من احادیث امر مذکور چون اقتضای ابیه انکار است و وزیر
 صدراول بوقوع آمده است و جہالت انسانی است که یکی را یاری سرداری میانه خویش بر میدارند
 بلکه در حیوانات هم دیده و شنیده باشی و از سردار نقل و قرآن مجید و کتب و حال گشت و رفتن
 معاش شبیه و درستی بیند که مہات را بر تین ایشان سر انجام میدهد و دیگران اطاعتش را لازم میدانند
 مگر کرده و رفعت که هر چند یکی را از امیر نصیب کند از کائنات جو و گشتا کاطاعت نماید چنانچه بنفوس
 امام الامیر و اولاد و جمادش و انهم بر دایت الله الاسلام شان و انستی و چگونه اطاعت از
 ایشان مشاہد کنی که ذوالوجہی برایشان ختم شد پس چنانچه نزد امام رازی شاید در
 اربعین عقل رفعت برابر ادراک مورچه نمیدرسد نزد فقیہ برابر گیسو ہم نیست و نقد
 المطالب المطالب هرگاه امامت خلافت خدا و رسول اوست پس الیہ تمسک باید
 که امام گاہی تقیہ نکنند چنانچه حضرت علی المد علیہ وسلم باتمہ جنابا که از کفار بر داشته گاہی
 دروغ گفتند بخلاف امام بلا عقل که مد العمر ہم ادای نماز پس مرتدین الی غیر ذلک
 شہ او بود و باظهار صاحب جامع الاجار تا شهادت خویش مظهر کفر ماند و کتمان ایمان نمود
 اما یون امامت عترت دین و مسلمین پس کسی را از اهل حق در آن کلامی نیست و مگر از انصاف
 سیرت و لا ینما خلافت نفوس صریحہ ای نمیند بین کعبان بلایق اما در یو یا چنانچه تحقیق فرمود

[illegible]

از حضرت صلی الله علیه و سلم اصل قوم فوی نطق است بر پست و از کتاب مذکور ثابت کردیم پس عکاسی نموده تسویم نفس
و تصحیب مذہب را پیش کردند که ذکرش موجب غفلت قلوب است و بعد از مخطوبه با کتابیات مجلسه یسیر التوحیدین و مکتب
پروه نشین کافی حق ایقین که تراجم عبارات از ان تواند بود و فارسی خوانان آنرا مطالعه میکنند و مخطوب
سیرت میدید که در حیات مخطوب او هم بطریق در کتب دیگر و بعد از آن در باره نصب جناب مذکور عبارتش
آنست که حضرت فرمود می نمود و می من کتبیم الله لکون الیوم یا الیوم لکون الیوم یا الیوم لکون الیوم یا الیوم
تفضل فیما لکون الیوم یا الیوم لکون الیوم یا الیوم لکون الیوم یا الیوم لکون الیوم یا الیوم لکون الیوم یا الیوم
از جانب خداوند سلام رسانید و عرض نمود که درین مقام بایستم و اعلام نماید بر سفید و سیاه را بلکه علی بن ابی
طالب برادر من و دومی من و غلیفه من است و پیشوای امت من است بعد از من و محل از من محل هر دو است
و دومی گویند که پیغمبری بعد از من نیست و اولی با مرثاست باز بیان فرمود قصه زکوة را و بعد از آن رکوع فرمود
پس سوال کردم از جناب من که از جناب مقدس الهی است خدا نماید از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانم
که بر پیغمبران که اندوخته است از انبیاء بلفظ اخرا الغرض تا نیات کلام صاحب تحفه از هر طرف بجای رسیده
که دوم و دومی بلکه دومی وجودی و محققین شنیده باقی نماند زیرا که ستم عظاما ام المصلین از رسالت مذکور فطرت
الکتاب المعتبره عند الشیعه با ثبات رسانیدم و اگر معنی تکذیب نظر بقصود استعدا و پس از این چنین قرار داد
که در حق حضرت کلید الحق بقیه صرح احدی از علما و برادران روایتی در بین خصوص صاحب تحفه مذکور نشده چنان
نموده بود این خلکوت بکبر عبارت مجمع البیان و درین نظر بدان و درین داده گو بهانه جوایز درین مباحث
دینی و دنیا جیغی با حضرت پیغمبر و آل اطهرش چه کار پس میگویی که این از روی آوهم بنیات از روی سر است
پس اگر چه موجب کوری که کور انگلی است نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانبیا صفه شجاعی بدان امر باقی نماند
که او بطاعت است منهدم بعد از او فی بیعت کتب نام او حسن بن سلیمان است که در کمال غوغا و غوغا استحقاق حضرت
صوی علیه السلام ذکر کرده بتغییر یک صاحب تحفه قدس سره از غیر از عبارات فارسی سلیس تحریر فرموده پس در
بایستی بنده میخواستی عن الصلوات المحرقة لاخوان الانبیا و انضلال و الزندقة جمع کردن و اصلاح و بیان
بعل آوردن زیرا که در کمال علم علی صاحب الدبیر گوار مرزا محمد زهای برقی آن نسخه را به دست و بجز ویر
از کتب کتبیک و لالی حذیه او را بطور ارعاف و اداه بوده و حال آنکه توسط مولوی امیر الشکر الله الله الله
مستفلم با دست یعنی گود که پوری اولی نام من دیدم که کتابم بود لیکن ورق اول آنجا نداشت
و بای ای ان لفظ صواعق محرقة نوشته و دانستم که در کمال فتنه با و بچنانچه روید فرودست میشود چه خود که مبلغ
خیل از جانب مستحق من کنم و در آنوقت هست تحصیل کتب در سید می گاشتم و صواعق محرقة را هم ندیدم
القصه چون او را صواعق مذکور بهر رسید و بروی مردم این توحید عیال بهر من سینه بخت و شب و روز بخت
ان مشکب بود تا بهر الفتح علیه صاحب املا فتم میگفت که تفهیم در یک کتابت عیال متواتر با جراحی صواعق

ویر

از انوار کمال نیز بسیار بودی بود و از انوار فتوح و نصیصا کثرت ایام و کثرت و مسجدها و جمع کثرت کمال ظاهر شد
 و هم از حضرت عثمان معنی آیات از احادیث و کتب و کلام الله و ان الله را جمع و ادکاف علی کتب و کلام
 من کتب و کلام و ادکاف هم کثرت بود صوح پیوست ولیکن هنوز قریب سو و دویم با وجود چنانکه امور و کلام او را قیاس کرد
 گویند و چنین و غایب الدار علمای امامه بند فراموش فرمودند لغو ذبالت من ذلک صحیحی بعد از ما من بیان
 الممالک بهر تقدیر و ایت اعور و حال نیست بابل که و العذر و الحدیث علی بن ابراهیم علی امیه عن ابی عمر بن
 بهشام بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین لولا ان الکفر و الحلیفه فی الناس لکانت الاما ناس من ائین نظم و ترتیب
 این هم بر عموم شیعه خصوص شیخ علی که او را امام اعظم ثانی لقب او داده اند و بر اظهارش و رنج الحق قاتل عثمان
 جناب امیر بود و معاذ الله ظاهر شده که حضرت امیر خود را ازین امور پاک عاف میدادند و متصف بصفت
 حمیده گمان می بردند قال الله تعالی قل هل انکم بالاکسیر فی انکمال الذین صل علیهم فی کمال الذین صل علیهم
 صنعا و اگر در احسانات ذی النورین عموما بر مردم و خد و صاحب حضرت مرتضی از کتب و توفیق بختایم تطول الارض
 آید و در دین بر یکدیگر میگویند انگاره بر ملا نداشتند بلکه تساوی می گردانیدند آگاه باشند که تحریر غلامی الهی
 بسیار دارد پس هرگز نبیند و اگر صاحب معنی ادنی غور بکار بر دین عیب کتب تیسر امین و او را دوست
 که آنچه من طری چند تنم که ایشان در ورثی نتواند کرد و اگر عبور بر کتب شیعه میرنگشت روحه نتواند قبل
 از استعدا و کار کسی جز این جمیع نیست و این کار را تو آید مردان چنین کنند چه راست گفته اند اگر او را بودی
 خا شوخا خیار کرد و در شکمش رسوائی بر وجهان بدی او مرتب شد کفر الله و الا که یخلف هو الحق المبین
 سامعین جاگزین شد نظره علی بود و اگر غور و مامل بکار بری عیان نخواهد شد که تار و بود و مجی و ذبالت
 انما کین یعنی پیر و دهقانی متبع خطوط شیطان زیر مشق معوال بر این محقق بکار بلکه عدلیت بدتر از کثرت
 و صحت معتقدان در بر وجهان روسیه تفصیل محال که عبارت تحفه شاعر عشره که مایه میگویند کتب
 هم در حسام نقل کرده البته راجع بقضیه بزمیه است و آنچه از مجمع النبیان مولای خواور و مضبوط نقل
 حکم است از حضرت کلیم الله یعنی رسالت را بر چشم کرست و در پندیر فتن ان قیل قالی نفرمود و از
 مقدار معلوم شد که نزد مفسری از امامیه چنین محقق است بلکه اگر مفسرین و دیگران کماله امامیه چنین گویند
 و موالی مؤمن جانشی نقل کنند کفایت نتواند کرد و کذب صاحب تحفه نتواند شد زیرا که دعوی اجماع نقل
 و نقل این معنی و صحت حکم از یکی کافی است و مکذبات نقل ان از چند کس کفایت نتواند کرد زیرا که کذب
 و دالت بر آن دارد که یکجایی از رفقه چنین نگفته و در هیچ روایتی نیامده و از نجاست که مؤمن و دهقانی
 و ر خورسته که بایستی نام احدی میگرفت و روایتی بر می آورد و چنانچه عبارتش بار دیگر دیده شود که اگر مزید کا
 تخاین بهره از صدق میدادست چرا قول حدی از علمای امامیه که مرتدین و کاسه نپس خائنین است و انگاره
 بر نقل مرتضای ثمانی که سخی فی المقاله الشابه یار وایتی از کتب ایشان مذکور نداشت و از نجابت

میرسد که بخاره و بهمانی زیر مشق غولان بیابانی تهذیب علامه تفتازانی تمهید که طایفه از اینها قریب
می خوانند پس آن گاه هله لطفال برایش درازا میخندند که آنچه برای مکتب صاحب تحفه نقل نموده
از عبارت مجمع فخر بناموسل اجتهاد دست و این مغلط است که دستاوارا جابجا پیش آورده بلکه باب نهم
از تحفه که واقع است بیشتر نقل کشمیری پیش پانها خورده بلکه توان دانست که کتابش تعلیق بحث مسایل
فقیه نامه آن پرگشته پس چهاره مقلد او که دعوی اجتهاد می کند شعر خواجیه شیخانو و نه تمام همین حال است
تت مامریان رویه بوی کعبه چون آریم چون ثرو لبوی خانه خمار در و پیر ماه اگر این مغلط اگر استاوش
هر جا در آن لب کشاده بخشایم البته خواهی گفت لطف المصباح فقط طبع المصباح و لم در باره اطمینان خود
آدمی خواست که درین مقام از افتاد ای منطقه مثل شرح مطالع و شرح ملاحی و غیره بنویسد چیزی بر نگارم
مگر خود را از آن باز داشته ام که این امر است که طایفه کتب اهل منطق نیز یاد می دارند تفصیل آن و حقیقت را
است و تفصیل علامه اموری که بر عاقلی صوامر جابجا نوشته ام و بخواهید السیفه بغایت قصوی تواند بود و معایوم
خواهد شد و قس علی هذا تعین آنچه گفته که معجزه زکی عقاید بنویخته نیز به نفع خواهد پیوست یعنی آنچه در خوا
نوشته بود و بیهوده است برای رفقه روز روشن و نظاره بهار گلشن امل غلامی با بد بخوان آن عاقل
تا چنین توفیق بختد که انهم پیرایه جمع و تلیق پوش رسیدم بر دلیل دیگر بر بختن صاحب تحفه که آن عبارت است
ابن الجعدیست سیمال کمال و در مجلسی مام سینه و هم از اعظم اهل سنت که آن می برد و بلکه یقین می کند چنان
و بحق یقین است و او و او لا دعوی از عبارتش کتب خود را بر کرده اند اما این دو کتاب یعنی صوامر
و حسام که سبقت طبع آن بلی تلو هم تلو میسون الاقلیداد و طالب طبع می آمدند پس پیش پا افتادانه
اکتبله و لاوش پس کتاب لعن الرباح که فضا بران دارد و افتخار میدهند و بعد از ذکرش و پیرین
سے بگفتد کافی و دانی است که کم مقامی باشد که کلام ابن ابی الجعدی را و آن یاد کرد و قسیتی او را سب
تا و ده باشد از آثار کتبات ایشان پس طوری دیدم و آن را نیز بخواهی خویش مجروح ساختم چرا حسن است که
ان دیو فتنی تبغیاء طبعیایا و ارم که مزین و بعضی رسائل خویش نوشته که اگر جهان پهلو ان و سام نریا
تنها باشد ندیده تواند کرد پس اینجست که احباب فقیه داخل و رفقا میمانند و باز از رسم تاییدیه اگر بر دفتر
نرم خوانی و است که بنده نیست یک فعلی هم دست کشیدند و باینده و تریهای بشرکت کسی صاحب شاعر و بخوا
مستور از آغاز تا خاتم نتواند رسید چه کار و در علم و بهت مزین حرفی باید بشنید که حسن زبانی ثقات متواتر
شنیدیم که مزین تنخواه گاتی چست و هم میخندند و روشن دل و در وقت قیاض که یکی از ایشان خواسته میرا
بر بود و میگرفت حال بنده را اینکه در کانی فزونی و لووم و لیکن اکابر بلده آمدند و کسی یایم بوسید و کسی
کفش بپایم پوشانیدند بجز و فسر و شهر کاپنور و ... باز نشود که در دست فلانی مایمی کینم بلکه
یکدوم با مردم جمع گشتند و خبر فقر و وجه معاش مشهور شد مردم متواتر می آمدند و مبارکباد می گفتند چنانچه

شیخ فرموده که چون منکر اقبال و شش گرفت شش کنان دست بر بند دین بر نیت خشک گردیم نهاده و تحقیق موجب عقل
 عظیم برای فقیر شدن کماله غنی فریاد کائن مردم که گاه چیزی از مصارف از کلمه بالکسوی فرستاده
 تمام شده و دانستند که حلبی تا نده الغرض چون عبارت ابن ابی الحدید بنو یسین فی اختیار خواجی
 که تمامه کتب و کتب و کتب را بوجه چند توان فهمید اما اول پس از آنکه متعین بر مخلص ثانیست که او را بحکایات
 موضوعه از منصوص که است و در جناب مرتضوی کرم الله وجهه بعلم الهی ملقب گردانیده اند چنانچه در مجلس
 رطل بود غالب و نیز در تالیفات دیگران باطناب تمام است ذکر یافته سیمان الیچین عالم فی نظیر و مقبول انارگان
 جناب میر کسیر زنده کاین قیاس تقلید بلیس است و حضرت امیه صاحب چنین قیاس املعون گفته اند و این
 روایات مثالش در کانی بر روایات متعدد مروی است علاوه بر جناب صدیق بر اصول اهل سنت
 می باید و اهل سنت کاین کار را مستحیل حرام میدانند که نزد ایشان اجتماع اهل حل و عقد و امامت کفایت
 می کند و این هم طریقی برای ثبوت امامت است حتی که اطفال و بستان میدانند پس جهالت او را بکافی نیست
 اما بنائیس از آنکه پیچیده علم الهی که درین بحث علم الهی شایان هم ندانند و پیچیده است با امام
 رضائارک واجب و ترکیب حرام خواهد بود چنانچه عموماً این سخن قبل ازین گذارش یافتند و شاید که اکنون همه چیزی بیاید
 انشاء الله تعالی و خود قول فاضل مصنف و عادی حکیم مجتهد درین کتب طبع و ذوالفقار مصنف درین باب کانی
 و وانی است که دان الامام محرم علیان لا یقوم بالامانه لانه مامور بالقیام بالیقظه خانه و دان و احدی من المکلفین
 بین حال امام رضای اهل فضول اصول که یکجا میکشد که بدو ضرورت زینهار بر زبان اهل مروت جاری
 نمیرسد از اینجا و قاضی پیشوای ملائکان که خوی پلنگان دارند و کس را در محراب در برابر خود نمی
 پست دارند باید دید و خلاف است این در میزان عقلی بد چندانکه انانیت علیان که امام موجود است
 فرموده باشد وقتی که مامون خواست بود که نفس خود را خلع کند و بار خلافت بر دوش مبارکش گذارد و اگر
 خلافت حق است من چگونه خلیفه شوم و اگر حق تو نیست زینهار را نمی باید که از تو بستانم و لیکن این ابوعلی
 رخصه تقریر و حقیقت بجا نباید بر بزرگوارش حضرت امام کامله جامع میگردد و انکه بطریق اولی بیانش
 بالا بحال آنکه خلیفه وقت نداده بود آن جناب خود ملایب شد نظر باین معنی که مظلوم را و میکند بشاید که
 ساکن از معصب کرده بودند باین نهد لازم حق او باشد یا نباشد تقاضا پیوسته می داد و پس بدو حق تغییر
 امام رضائی تا ندیکه چون مامون خلافت میداد و اندیشه ضرر بهم و عدم قبول بود پس لامحال البسی که
 که در اثر رعیت مطهره بظاهر است کیفیت که فیض خلافتش بر هر کسیر و صغیر میرسد پس چرا و بیغ فرمود و گفت
 عظیم و دیده و دانسته اختیار نمود و این امر بدی است که در تصدی خلافت مخلوقات غیر تناسلی بود و این
 حضرت رب العالمین اند جلالت نعمایه عظمت الاله از علم نظامین نجات یافته در مصلحت و امان
 پرورش می یافتند حال آنکه ثواب عدل رسالتی بر احادیث فریقین بلا تناسلی میرسد پس چنانچه

مشروبات غلیظه بانی مستدام را از دست دادن کار علمانست تکلیف حضرت معصومین بکرم ضرور بود و اگر اگرد
 بعد از آن استرداد میکرد و او را تکل کنند کما فی الحدیث الشریع و انهم بطریق اولی چنانچه قبل ازین
 گزشت چه جای مرا نکند و روزی بحالت افضلیترین عبادات یعنی تسبیح الله در کما فی تفسیر لکاشانه
 و روزی بمجلس حبیب حکیم بنیما بعضی قضایا من حیث الاسناد منادی گردانیدند و او بهر محتاجات کما فی تفسیر الشریع
 و روزی معتقد بر حجت نشود و قطعاً از آن هر که جلیل مثلاً نکند و نکند رسالت حضرت ختمی را بایشان کما فی تفسیر
 الکوثر و حکیم الحدیث النبوی علیه السلام علی صاحبها الطیر و اکیت فعاله تفسیر یعنی الله عز و جل و انوار و قوت اندک
 عدل را در سطح جمیع انتم و قی الا علی نفسه کما فی کتب مثل سقینه البخاه و عند الشیخین بکلمات ایام و ان حجت
 ثان من الغابرین اما ما بایس از آنکه ما را حاجتی و ترشتم نشوئی بجا ایات و بانی قاندا بعد از آنکه مخطوط علم الراء
 تفسیری بانی و سبانی تحمیت شایسته کما فی سنی لایعده لکنار بحضرت فاضل مدینی حکیم مذنب بیدار و تفسیر
 کما فی تفسیر و استراعیه ایست که بخانه از اصول از بنفیس پس حقیقه اعتراض مذکور را حقیقت خود
 شد معجزه از عجاویب و حیرت ان تشکیم و مرتب می شود که بعضی را کان از بعد باشد اما امید فضیلت است
 بر تفسیری را اگر چه معتقد بر دینی و حقیقه بانی بود و تفسیر هم که در پس صدیق را قید و حسن شد و در بعضی
 و تا ویب بطریق اولی میرسد تکلیف کما فی مسم ندید و در پی افحام هم نشود و حجت خلافت را در شن و کوا و
 که چون آنرا گفتند از او بگویند علی فیکم افضل من جمیع الاصحاب پس چه چگونگی حضور سابعین و نوافل
 و علی و روس الشاهین و فرمایند است بخیر کم علی فیکم بلکه علماء و ایات الحدیث و سیر گفته اند که صدیق خواجه
 نشست و در خانه ببرد و می مردم بر بدست بلکه این هم فرمود که از گفته و ضاده و استماع و عراب عریض هم و غایب
 و بر زمین امروز اگر بحیثیت مرا بشکند و دست به معیت دیگری بکشاید من اولی مبایعین خواهم
 و بر علی تیج در می نیست بحیثیت که باینده من که در چنین تواضع کند و شکر من خواهد که او را بر اینهم ملامت نماید
 پس باین من مرتبه دست علم الهادی ایشان باشد با علم الهادی تا حسب عداوت اصحاب بود و با
 لیل بیت سیدان نبیا علیه السلام علیه و سلم و این بدان ماند که این پیرو هفتانی و رفتن و ای خویش بر سر است
 اهل شهنش زبان یکشود و قد نام کم که و التوفیق جری مفتوح ندانم بعد بالبحر حال عداوت بعد است رسو
 معاف شد که از انجا و او ایحال را می و ایحال از انجا اثر بیرون آید و بدو باز برونست خلافت نشاندند و انفس
 اهل بیت عداوت علیه و سلم و ایحال را می و ایحال از انجا اثر بیرون آید و بدو باز برونست خلافت نشاندند و انفس
 این باین اتفاق باشد چنانچه از صعود علم عین است که تار و است متفق علیها و متواتره باشد و مطابق نمی آید
 فصل تحقیق و الا از ام جمیعاً و الحمد لله علی ذلک جمعا کثیرا و المنة الله تعالی و تقدس که از حریفی در بر و تفرق
 زیر او باشد که بر تقدیر صدق و کذب تحقیق خلافت رفت زیرا که منصف و عادل پیرو هفتانی بعد
 گفتن علی علم الهادی این هم گفته بعد علمه من قال نفسه لیخ و اذ جاز الاجتماع لطل لا سند لال

با قیامند نسبت فتنه برداری و حقه بازنی بارکان مرعونی بر فتنه پس محل شکایت نیستند بلکه جنابان میر
ایشان را لعنت هم کرد و بود کافی البجمله الاول بسط عطلاین است که لعن را با حصول رفقیه طر
وین خمیده نگردانیم فلیحکوا فلیکوا اکثر احزابا کما کوا یکسبون و ازین مقام انهم عیان شد که پس
حرف و بهقائه چادر تیرا و استمد و ماند و بار بار دست بر سرین خود می مالید و بدرگاه باری
است دعا درآورده می نالید و چون در تائید علم الروی دست و دوی نداشت آبی هم
میز و گرم نکشید و سر نیز تپید و در عادت طر و بود و کراول و سنا می چند است و بعد از آن قدم در
سحر که سینه و باقی ماند که برید بهقائه حرف و رانند می گوید پس هرگاه حال شیعیان آه
جوابش بعد ازین اجمال تفصیل پر ظاهر است زیرا که این تفریع است و حال آنکه بایک معوض
علیهماست یگان یگان اشکار شد باعتبار شخصی که پی خوف ادا حکم جلال قرار داده بلکه
تمام تقریرات خود را در اسرار و مینای بدست او نهاده و چنانکه شاعری گوید **شسته دگر و دگر**
و دست دست بر دهر جا که خواطر خواهد و آنست و آنست کتب فقیر مدلل و خود را بهما رجوع الحرجین
شیع او پیدا است هر که خواهد بکتب فقیر را این را نقد و چون بکند که بنده از اغزال او میگوید
زیرا که بعد از سیر مقالات اهل عالم و کتب باطل و نخل غشایر میشود که اکثری از ارباب اشغال
و اما مست و مست و مع فقه تابع اهل سنت اند و بعضی بر فقه تابع اند و اما به واسطه
تقاید کاتبه لیس اهل اعتدال ند و در فرق تابع عتبات اید با نامها بچون نصیر طوسی کا قتل پس معون
جیش شالی پیدر کتب اعتدال و شیع است و متکلمین و فقه که به پیشی او نیز مقالات اهل سنت و فقه
شیع او قرار کنند که بدون این معنی که را گفته که داند بهر پشت خود نشانده طاعتی نمی
و از عجایب این معنی اشکار شد که مثل بدق عتبات با می می شود و کشید و او را بر پیشانی راست
تقاریر کرده و ایند این حرفی بود از آنچه علمای فتنه اندر شنیدند و بداند که کاتبها چنانچه مشهور است
دیدند و ملاک مرانست که مقصود و لاند از اینست که کون چنین نکند بود و تا در سنا طر و شیع و
غیر و تری صحیح و اما اخیر پوشیده ماندش تا کسی که بزرگان گفته اند گل بهر جبار
الاشیخ شیع و اما اخیر از انهم است فقه الاول و تفریع مقالات است که هر که است و تفریع این را
الحمدی در شرح مجید بر او مثنی است که در دین پیران استناد نیست بر کار و انجمی روزگار
و امثال و افراش بلای بر مشهور و بار العرض فاضل یعنی از تمیایه تواند برد که فتنه الحاد
و امثال و افراش و در سنا فتنه کوراند و شب نیست شان و اما لیفات شان واضح ایشان را
بچه سبب بر حال حسن استخ و هم و شایسته قدیم گذاشته و از اهل عالم غناسا فاسیده در چنانچه مجلس
و مانند او را لاکل و ملاعرن و ملا فخر و ملا محمد یعنی اگر فتنه کرده در محله بران شرعی نوشته اند فاقول

یا هو الایصار قوله چه گمان داری آیه جویش نکای پیرو هتانی حاشا که گمان داشته باشم بلکه قطعی
 و یقینا حکم می کنم که متقدمین و متاخرین شما استغفار می کنی و معنوی رسولی اعطای الله علیه و آله و سلم
 و رکت معتبره و نیت از رسالتی ثابت کرده اند که با این بیان راست و بر یک سبک رکت رخصه دیده بایستین میداند که
 قرطاس اولین و آخرین چنین قیاس ترتیب داده اند که فاروقی بختن چنین یا حکم کتاب کند و حی رار و کرد
 هر که رود و حی نماید کافرست پس نتیجین قیاس آنچه در باب التمسع بر می آید جز بان جاری نتوان شد و به تمام
 عمل گو گمان و در هم راند و می داند که از دیدن روز احداث این سبک بجز باینان بنای این تشیع لغیرین گمان
 و اطمینان قطعی حاصلست چنانچه درین معنی که در حق منقسم متساویین می باشد از عرض حواس پیر فرقت و نتایج
 نسخ عکسول و درین البوت و در مقابل قول صاحب تنکده که مسلم البتوت هست با و مفید که را کلبیت او این
 ای الیه بیست منتکشته و منی بهیست الذی کفرانان مثل قتال راجع الیهما شکا شده علاوه اهل حق یقین
 باین اطمینان خویش منتقدان نام دارند و نیز دارند از انستند و می دانند که از جمله اموریکه کفر رخصه بدانست
 میتوان کرد و می مقام هست علاوه آنکه پیرو هتانی شیطان این قیاس را قیاس بالاولی فیهه چنانچه
 از کلامش چه گمان داری و عقیده آنها و باب نبوت ظاهرست حال آنکه قیاس مذکور درین جایزه را و وجود
 ندارد و نیز چنانچه درین بحث دم و دودوی زیرا که در حسام خود ثابت کرده که از ضروریات مذہب شاعشرین است
 که اعتقاد دارند که جمیع انبیاء و رسل متعین لفضل اند و عبارت آن مقام نیست بدانکه مذہب معتبر
 و درین سلسله است که جناب میر و اولاد طبرستان حضرت افضل اند از جمیع انبیای سابقه کوناصبی اشعار باین
 که چون روی گفتگوی ناصبی درین عقیده از فرق مذہب طبرستان کسی که قایل تفصیل جناب علی بن ابی
 طالب و باقی ائمه دین بر کافرا و انبیاء و رسل ماولای خاتم المرسلین شده اند بطریق اولی است و بعد از اعتقاد متاخرین
 علمای ائمه نیز همینست بلکه معتقدان گفت که درین زمان و این عقیده از جمله ضروریات مذہب مامیه شده و الی
 آخر آنفوه بالا جرم قیاس مذکور هم سببی خود نخواهد بود قوله آری این عقیده آنهم جوابش از کلام عادل و
 او چنانچه باید منبسط شده و انفا درین بحث گذشته پس معلوم شد که نیز حزن بسبب جموعی بران قدر تیافته
 با خود و درین معاد که شافل و مقابل زده و کتاب و بدین امور پرست و از تحقیق و تدقیق خالی چنانچه بر
 نام این مذہب الشیعه و فصیح العفی واضحست و از حواشی کتیرین امام بر صوارم و حسام پیدا و هویدا و برین مقام
 سطر بی چند از حواشی حسام بقم می آیم که آنچه این ناصبی گفته که صاحب تحفه اشعاری باین قول مکرده
 جوایش آنکه اشعار مذکور در کلمات جامع حاله و موجود است گو این دشمن اهل بیت طاهرین بسبب علت مشهور
 بتقلید اولیای نعمت که طست از امام شاده و بلند بود و پس نیز از انکه اشعار کرده باشد نفی شده چنانکه صاحب
 تحفه فرمود این سبب این مخلوقات اند غیر نبی برابری و ثواب قربی مندرست عنده الله تعالی اند شد چه جا آنکه
 از او افضل شو و همینست مذہب جمیع فرق اسلام سواى امامیه که ایشان را درین سبک با هم فرشتا

اقبال امام مستحق است یعنی مردم از متفق نشوند پس آب شور از آن تیره معطای بیرون نمی آید آب شیرین و صاف بچکوی آب
 برای اهل مروت و حیاء مقام غیرت است در عالم مگر فسخه را غیرت بجا و عبارت کافی بر روایت و جلال کلینی برای بیان
 شوکت و شان حضرت امیرالمؤمنین علی بن محمد بن علی بن زبیر و عن موسی بن القاسم الجعفی عن علی بن جعفر عن
 احمد بن محمد بن فی قول تاجی و چه معطله و تفسیرش بقالی المبعطله الامام العصامت و القسط المشبه الامام الناطق و مثل
 آنرا دیگران هم برده است نموده اند و در مناقب مرتضویه و غیر آن از کتب ما پیشتر شرح ما لایق و عصامت با طهارت و تقیه
 کرده اند که لا یشی علی العقل الا یضاهیه که بدیهی است که جناب امیر لعنات این روی همیشه ناطق و طایع بنا بودند و لیکن
 چون کلام آنجناب نزد خایفه و ذی الوهمین که بر کمالی از ایشان متعاقب سواد العوجیه فی الدین است بهت مبصّر
 به الیقین و این هم از کمالی است و معصوم و وار و فاضل و آلوده بود و شایان فضل الامامی و مدافع و انجالی و ولایت
 و کرمه و مرتبه و اخروی البته است از حدیث خواهند بود و در تفسیر هم که این کلام وقت سینه طلق یافتند که فسخه در روایت
 است انتیبت آنجناب باره که فخر خویش قیده بود بیان کرد پس کما شریف روز و آفتاب و بی انصاف و تعلق که باست خدا را که
 کلینی و نسبت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم جمیع شواهد و حدیثها را در تفسیر حضرت جعفر بن راسل فرمود و ما پیشتر این حدیث را
 در زمان بر اصول فردی بیان کردیم اما تفسیر ایشان بحدیث اصول آنجا که بر هر مقام که این مباحثه را بقلی بن علی بن
 خطایان ابن ابی الوان و دیگران تفسیر و در آنجا که در حدیث و در آنجا که در حدیث و در آنجا که در حدیث و در آنجا که در حدیث
 از شریف و تفسیر با طهارت حق بر سید این پیشتر این انچه معطله که با جبار بود و تفسیر و ناگفته بیان و این کلامی را که
 باشد و در آن حدیثی مضبوط شد و در آن حدیثی که در اول آن پیشتر تفسیر و در آنجا که در حدیثی که در آنجا که در حدیثی که
 از کمالی معنی است که بی از آن و در آنجا که در حدیثی که در اول آن پیشتر تفسیر و در آنجا که در حدیثی که در آنجا که در حدیثی که
 پس از آن و در حدیثی که در آنجا که در حدیثی که در اول آن پیشتر تفسیر و در آنجا که در حدیثی که در آنجا که در حدیثی که
 خویش نقل شده اند که شریف است و در حدیثی که در اول آن پیشتر تفسیر و در آنجا که در حدیثی که در آنجا که در حدیثی که
 با نایا معنی آن است که هر چند در حدیثی که در اول آن پیشتر تفسیر و در آنجا که در حدیثی که در آنجا که در حدیثی که
 صورتی که در حدیثی که در اول آن پیشتر تفسیر و در آنجا که در حدیثی که در آنجا که در حدیثی که
 نه از توجع خلفا است بلکه بوده اند بی صاحب از آن بدست شمان و نه از توجع و لیکن بنیامین شمان که در حدیثی که
 هم نشان پیدا نیست و بسا است مامور که پیش تفسیر حضرت زهرا بنی است اما نباید دید که جای خود و ماند و چنانچه
 هم صنعت مصارعت با فارق و بر روایت اعدا حدیثین در کوه و بازار و محل آورد و گریبان گرفت و در حدیثی که
 فوج خلفا را عازم نمود چنانچه تفسیر این واقعه و این اوراق است که اینها که تفسیر و نگارند و درین مقام که واقعه
 اخذت است و در کمالی کلینی است جناب ملائیس فرمودی بمقتضای جهاد مروت و زبان آوردند و چنانچه خلاصه است
 که معنی اخذت طلبیت آنست که کسی را فرود آید و گریبان فارق و حکم گرفت و بسوی خود کشید و این کوهی که
 است بر اصول موضوعه خویش که از آن راجع بقابل و تقاضای خلفا تملک مواجیه نمایند آن جهان پهلوان امام

[illegible]

امامت سیالسانتین بودیم که درین واقعات ریسل امام دین اعظم حضرت محمد بن خنیفه خلعت الصدق حضرت
 قایم باب تفسیری چادر گوشه نشینند و هر جا که باشند تا خارا ده یزید پلید بینند. باشند بگرا ایشان نیز همین اعتقاد
 داشتند بر اصول شیعه امام همان است که مانند چنین و پرده نشینند و درین واقعات خاموشی برگزینند و از
 مشروبات آخری کالی چندین پس امام بر این اصول یعنی قواعد امامت عبداللہ بن سبا و عبداللہ البربر سکول
 چگونگی ذاب عن حرام اندر رسول الله بود و تخصیص محمد بن خنیفه ازین جهت بعلمی مدکر و در پهلوانی بی نظیر بود
 حتی که عوام مادر که بود و از انواع اشبه نمیدانند و علاوه بر شغل این سیاه و باره پدر بزرگوارش آنچه گفته اند
 از همین قبیل است یعنی از نوع پس نهاده اند و در آن امر که نموده آن درین اوراق و انشی بعد و رنی آید لا و
 ثم لا و اعوذ بالله و استغفر الله و ایضا بود و یکم هم ظاهر است که این بزرگ و عوی امامت میکرد و حضرت
 سبحان را و بر وی خویش لطف مکتب میدادند و نیز خود و شجاعتی که در صفین از و صدر و در یافت می نماند
 و شاید که این امور حاجت به سیانی نداشت که از سابق و لاحق مثل بدیسی او کی گفته و و لیا می خلیص من غور
 ازان شسته و نیز جرحت بر جرحت می افزاید که در اوصاف شریفین امام این هم را وی غایب خیمه گردانند و ازین
 بکار که امام سلیمان است از اخبار الفات بکن که سلیمان عین است که نزد کن رکنین تشیعین علم الهدی اما سیدین
 خلافتش یعنی باشد و پر ظاهر است که عیاد با لته اگر خوش یعنی و میخیزند و بنیالین نبوی خلافتش
 چرا یعنی شدی و نیز شهادت ایشان رطل بوق چرا گفتی که از ان وقت شیعه را چنین ذلت محصول
 انجامید که غیر از لباس تشیع یا اعتراض از آنستند زنگانی بسر کردن و همو هم این ترانه در تبدل لیاکن
 و تبسیر النباس معذره از جانب شیعه می نمایند و از کتاب اللہ الحمید این آیت نیز تلاوت میفرمایند و کما کذب
 فی کاذب الا علی الله و فی حق و رقبه بودند امام نیز از ان قبیل است که تصدیق آن لایباید گشاد که از
 هزار سال پیش بگوئی گامی نر کسی دستنی در بجائی ظاهر عالم معیست و داعیهای رفتار گمان انسان معطر
 و نیز عتلا که چیزی از کتب شیعه دیده اند البته را وی معلوم متعذره بود و است بعد از آنکه جناب میگردان
 داده بودند که واقعی است که حرام شد متعذره بعد از حلت کافی و قضا الیه تا این جبارت و دلیری در
 افترا از وی نیز میزند و از کسی شرم نمی کند می که بگرا گفتند که متعذره شرم نکردی تو از خدا و حال خلیف
 شیعیان صاحب بصیر و بصیرت خالی و دو امام کافی الیوم و الکفایه این بود که اگر روزی بعجلت هر چه تمام
 بر حکم ندای حلت متعذره و در و در دیگر بعد از مناظره حکم بر آستان انداخت و مصداق و غیظ الکافین
 و المناقین بنفس بلعالمین و سیدالمنین و حضرت امام صادق مهاجرین و انصار اصحاب سبک
 مختار بودند که بخیطه هم افکار ریزان شانت و جناب میروا ایشان داخل بود و نزد ما و بر اصول شیعیان
 و باره آنجناب هر چه هست معلوم بگمان شیخیان ظاهر کفر و کتمان ایمان و آنچه در باره بے مثل و بے
 نظیر و بے ندید بودند امام عبارت آری نموده البته تصدیقش بضر باید نبود که واقعی مثل امام

قطع نظر از حال امام الایمه کسی در عالم تواند بود که تمام نواصب ای قیام و نبندد و بر کوشش نجوم نمایند و او با آنچه
 برگزیده اختیار پرده غیب بر ندارد و برای رفائی مکان سکونت خویش تنگداری و میدان داری فرماید و
 وجه شجاعت و دلیر ساجد و موعود و عزم بزرگوار خود و خصوصاً بعض از دراست و درست است که نزد این قوم
 صاحب حیافیش کجا و اگر باشد مانند عقاست کسی بچوبی ندید را گاهی چشم ندید بلکه گوش هم نشینند
 سه خوش کار نامه ایست که مدبر وی کار فرمایان کار از تو آید مردان چنین گفته اند که این سخن چنان
 بردست و بار روی تو بر آفرین کنست بآفرین ترا که مایه الایمان برای امام این وصف را تار و داک
 خاصه حضرت خاتم المصلین است که او را هر علمی و فضلی بدو ان کتاب بهم میرسد حال آنکه خود حبیب
 امام الایمه مکذّب و مست ذریه که مطابق روایات محدثین امامیه مخصوص از روایت علی الشریع از حدیث
 او که از اب حضرت امیر فرمود در علم بطن بودن خود که حضرت مرابی از عالم خود تعلیم نمود که هر باب
 علم از آن بکشد و اصل علم شکستنی شد و من بطن گشتم و بحث این حدیث و بیان کتاب عقیدت علی
 و مقتدا الزمانی و در اینجا ثابت می کند که حضرت امیر تهر نیه می فرمود که حضرت جلی التعالیه و سلم را سبعین
 تعلیم نمود و چنانچه طائر چرخ خود را بکمال جد و جهد دانست و می خواند پس عوی این معنی که امام در پی طلب علم
 نمی باشد از جناب امام رضا اقبال محالات خواهد بود زیرا که از این بیان هوایاست که طلب علوم از جناب
 امیر و کمال تمام بود و از نشیبه مذکور صاف ظاهر است مقصود چه طائر بلکه ان هم شیعه نمیداد تا بچونیکه
 حتی بطور مثل هندی و فارسی مشهور است تا گردید فضل کی بود شد لین پس در طلب شدید چه انتظار باقی ماند
 و درین قول تعاتی و قوت علی علیه السلام را ملحوظ باید داشت و نیز ازین روایست که زنگان گفته اند
 تا کنند هم سخن متبرقاوت طبع از متکلم عجمی سخت میدان الاوت بیار چه تا تندر و سخن گوئی گوئی این
 امر خاصه رسول خدا است صلی التعالیه علیه السلام که در کتب نزد علمای نشینند و از جمیع علوم بهره مند گردیدند
 و حکمت علم را هم در کتاب مجید بیان فرمودند که اذ اذ کتاب المظنون طری در جمیع البیان میگوید زیر
 این آیت کریمه ای که گفت نظر علیاً اذ انک لک لوجن المظنون طری فی الی کتاب الشک فی امرک انما
 الرقیه نصحه الناس فی تنویرک القاوا العلم علینا ما جمعه من کتب الاولین فلا سواهم فی العلم
 و المشائهم آیت ما عجزوا عنه و جبل ان یعلما عنه من عند الله تعالی و لیس من عندک اذ لم یکن
 ان یثا الانسان بین قومیشا بدون احواله من عند صفه و الی کبره ویرانه فی حقه سفره لایعلمشما
 من غیره ثم بانی لیشی بجزر کل عنه و من بعضه و لقیه علیهم اما صیقل الاولین المخطوطی الشرائع
 و در تالیفات صدوق کتبی عجیب است و در تالیفات که از صدوق برآمد و امیران فیض آباد و تالیفات
 تمام ترجمه بیشتر از حافظ علی صغره خواستند تا بدان مشغول شد و اول کتبی از تالیفات شیخ صدوق
 همین است که فقیر در آغاز تحصیلش مشی ششید پست ازین باب و بهار ژاید الوصفه فیضیات گردید و این

و این بزرگ خاشاکی کمالی بود و در صحبت رفته مذبح بیست و پنج سال حفظ جان و در چه رسید که چون آرتی در کتب و در
برآمدی منزل فتح علی صاحبی پرسیدند که باستان سید آدم کوشنغل حفظ نیز و ششم درین اوقات حکایت
کردند که محمد فیض حاشی درین شهر بود که حافظ علی اصغر را نزد او میفرستادند که غلام آیت در کدام جزو است
روزی گفت که حافظ را چه صاحب که از تو گوی می پرسد نظر بر حق استادی و رعایت مذبح نویسی که در آن وقت تعصب
شدید داشتند و الحال از آن کمیت شدید جواب دادند که از قناعت فرصت شغل ملاوت نماند و نسیان غالب شد
پس تحقیقا الامر بی بر دم و دانستم که بقای کتاب مستطاب لغوث حافظ بی اعتقاد صحیح باقران مجید و جامعین
آن نمیتواند شد و دلیل دیگر در اثبات طلب مام و کوشش او در تحصیل علوم آنکه بنا به قول شیخ شیع در
کافی این هم روایت کرده اند که جابر انصاری رضی الله عنه روزی بر مکتب حضرت امام باقر گذشت و امام
را طلبید و نام پرسید و فرمود و اقبل و او برایش شمایل را نیک نگاه کرد که مشکلی حضرت علی الله علیه و سلم است
و سلام انجامید و بشارت شریف رسانید چون بکمال مام از کافی به ثبوت رسید البته ظاهر شد نقیض حدیث
امام رضا که کلام و آن می رود و او فتوی راوی و هر دم بطنه بر میسد زیرا که دلالت بر آن دارد و کلاما علم را
طلب نمی کند و علم او دینی میباشد لیکن کبھی بچاره و جال اعور چه کند که خود قاصر النظر بود و استادش ضعیف
و استاد و الاستاد با و صفت علمی بود و دانش در لطم زدن و الهام و انماک داشت و عالمیت خصیست و توفیق غنی
و اخفقتی که در یاد را به اکنون ضرر و شد برای هدایت گرامان نشان مکتب امام باقر العلوم داد که در دوران
و میه موشکات و تقاین بود با ناقص و جال قاصر النظر به یکنان ظاهر کرد و عبارت حدیث انیسیت عدین

اصحابنا عن احمد بن محمد بن محمد بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله قال ان حابرین جعلا الله
الانصاری کان اخر من یقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله و کان رجلا منقطعاً الی اهل البیت فکان
مقعد فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و اله و هو معتز بعمامه سودا و کان ینادی بما یقرأ فکان اهل المدینه و
القیون جالین به فکان یقول لا اله الا الله یا محمد و لکن سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله یقول انک ستارک
رجلا منی و شما لیه شیخی فقیطر العلم بقرا فکال لای دعا الی ما قال فینبایا برتر و و ذات یوم فی
بعض طرق المدینه انوم بطریق فی ذلک لطریق کتاب فیه محمد بن علی فاما نظر قال یا غلام انیل فاقیل
ثم قال لا بد فی نادیم ثم قال شمایل رسول الله صلی الله علیه و اله و الذی نفسه بیره با غلام انما کان الی
محمد بن علی بن الحسین فاقیل علیه یقول لایه و یقول بانی انت و امی لایک رسول الله فیریک السلام و یقول
ذلک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه و هو ذخر فاجزه الجذر قال یاجنی و قد فعلما جابر قال نعم
قال انزم منیک یاجنی فکان جابریه طرق النهار و کان اهل المدینه یقولون و اعیا جابریاتی ذرا
الغلام طرق النهار و هو اخر من یقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله فکلم یلیث ان مصنی علی بن الحسین
فکان محمد یاضین علی وجه الکرامه بصحبه رسول الله صلی الله علیه و سلم مجلس یحدثهم عن الله تبارک و تعالی

[illegible]

بویعد نباشد که معاملا استاد می جایز را مستقلب ساختند و خاتم حدیث بلا خلیل و دیگر علماء بصورتی بایه نقل و نشر
 همین معنی گردانیدند و هر چه عقل میباید که بر مردم لفظ مصلحت تواند گفت ازین گفتن شکل حل میشود ای می خبر
 چون کتب برای تعلیم نبود پس ناگزیر شد بر توبیان آن کردن یا فقط برین لفظ مصلحت فصاحت و زیاده
 که میرسم عجز و زبونی قائل انسان بر می آید و نعم با قبل ع طرف نشا گردید که می گوید سبق است و له فاعبر و لایا
 اولی الالبصار اما قولی بل مدینه اولاً و ثانیاً پس بجای خود هست اگر بویه باشد چه در آغاز افادات و حدیث این
 چنان فرمودن البته موجب استعجاب است **وَمِنْهُمْ مَن يَتَّبِعُكَ أَتَاهُ وَأَمَّا الَّذِينَ لَا هُمْ يُغْنِيكَ اللَّهُ فَمَا يَتَّبِعُكَ اللَّهُ** و در شطر
 و از آن جهت انفراد و تمسک بانی که از فراست امام باقر پس بعید است اگر چه حدیث باشد که توسط ابی کرام خود
 یا استاده دیگر که لایال را محدثین سنت سلسله لایب نامیده اند ترک فرماید و شاید که بعد ازین امکو
 دیگر متعلق این بحث سیاید و انبساط خاطر از انداختن اندک فی سیر حال لاف زنی تا حاصل نظر و امتثال
 عیان شده این جم که امام ممدوح تمیز صحابی موصوف بود و این امر بر نوم رفته مانند که هر چه از عالم حضرت
 فرا گرفته همه اش در جنب می بود که زیرا که مدینه علم همین یکدرازه بود و حکم قرانی نیز و نشان اینک از حدیث
 و بر دیگر زبند و لفظ ظاهر معنی از کتب دیگر خصوصاً فقاهت الرضا با برست که امام رضا درین جمع و تالیف
 خفته اند از خبری صحابی چیده اند و هر صورت دعوی رفته که علوم جمیع ایبه و ذینی است و زینهار در کتب
 شمسند باطل گردید و چون صحابی کور با تو را علوم را تعلیم کرده دیگران از ایمه متاخرین یک واسطه نشا
 و شدند و بیج وانی یانه که با حصول ر فضاست عبداللہ بن ابی ابن سلول و عبد اللہ دیگر زینق علوم و جلیل
 جایز مذکور از جمله جعل یا جعل و چار کس بود که پیش از امیر المومنین را تا زمانی خجسته فریب می دادند که ویر و پیر
 خویش در نمایندیم که رسول حکما ترابر سرحد و پنجاه هزار صحابی گردش میداد و ارشاد می نمودند ابا هو انکم
 کما فضل صاحب لعیانی و غیره بالا لالامر و فایق همت بر کشادی مناسب نیست خانه نشینی و گوشه
 گزینی بر بنی و جهاد کین و العجب که حضرت فرمود که چون دو کس جمعیت کرده شوند دیگر ترا نکشد کافی المومنین
 و کشف الدارین و عنقریب بنیامر فصل می آید انشاء اللہ تعالی و جناب میر می فرمود که مخالفین کوه آئین
 اند و جزا میداند کتب دودل بکشد و بشکند کوه ما چیرا کندگی آرا بنده را بد کسی بر وقت معبود دنیا مد
 جز مقداد که دران زمان داد و جو اخروی داد و امیر المومنین بعد ازین تخلف و آن هم بار بار کلا ایشان میباید
 آن اخلاق عظیم لعنت میگرد هر چند با طهارش حاجتی بنو و قال اللہ تعالی و مَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
 بجای این شر عظیم و خذلان امیر المومنین کما فصلانی الجمل الاول سن بده الکتاب بغرض چون کار جاب
 به دامت و بدید نشافق بود بر اصول رفته که قبل از ان حضرت لاصلی اللہ علیہ و آکر در دست و شمنان
 خویش اگر گذارشته راه فارسی پیوند و حق تعالی فرمود **وَأَعْقِبْهُمْ نَفَاكًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْبَيْعَةِ** پس رجوع
 ایشان و انقطاع بسوی اهل بیت نظری است ظاهر پس تمکد ایمه اند کرده حق پرده مهاجرین که غرض

بجم و زمان حضرت صلی الله علیه و آله بجهاد صرف کردند و بهم بعد وفات شریف دین خدا را بایران و روم
رسانیدند که فی الحقیقه بالادلی و قد ذکرته فی السیاحه فی الکافی فی عده اوراق فی المقالات الساسه و

به حال لایحه که انصاف علیک لاوله و لیک هم الدلالت و فضل من الله و نعمته و درین مقام امری
از متعلقات این بحث یاد آمد که روضه تقریرش می کردند و تفصیل آن موجب طالع کلام است ولیکن از بوی
می آید سبب آن تواند شد و آن اینکه برای قصر مسافت بصواری و بهقانی رجوع باید کرد که قلت استماع
و فردا نگینی ثابت می کند برای کسی که مایه باشد و تالیف شروع کند که این بدنامی تا قیامت خواهد بود

پس غور مکن که حضرات امیر که صد ساله احوال از تزیین تالیف دادند یعنی آنکه فقه الرضا صریحی از انصاف

به این انداز که از کتاب و سنت ظاهر است که برای نه بستند بلکه بر حصول لاف زبان و کلمین خویش را بکالای

و دیگران اگر استند چنانچه شسته نموده از خرداری و اندکی از بسیاری و غرور بود و کمال محبت و بهقانی بران علی

می کرد که حکم لم تقولون ما لاتفعلون و توفیقی نیافت که انبیا فی هذه الاوراق و اینها سبحان الله فراموش

الحاقه فاحشه کبیه که مخد کتاب ایشان مذکور شد باید دید که استفاده از اینها به محلی موجب عار و انتقاد و پر کردن

تا بیانات را باعث هنر فقر و اسن اطر و فقه و محبت نیز اینها به غیر و ابادلی الالباب معذ که از اصول

اهل فضل چنان مبرهن شده و شاید که از اوراق سابقه پی برده باشی که امام وقت مستثنی چار باش غفل

و کمال فتوی می دهد بر امام که قوت بر امامت دارد و فعالیت او را حاصل نمیت و نشان تضعیف از آن

انزع است و نشان سافل نسبت به عالی همین است که دخل نمیدد اگر چه بکمال فتنه رسیده باشد و ملاقات

اول بتقاضی آن دارد و چنانچه از کشف الغله می که عظمت و جبر و تش ازین کتاب هنرمه یاست بداند

حضرت امام حسین را و بروی جناب امام حسن همین طور بود و گمان مبر که مشروط است بوجه و بر بکایام

از حضور و غیب چنانچه بنظر و تیشیل برگزشت و چون قلم تا بدینجا رسید مناسب می نماید که به بیخبر

از مذمت متکلمین امامیه و رسطری خبر داد و منجملش آنکه امام حصول عصمت معلوم از روز ولادت

تا وفات پر ضرور است و علم و از طفلی تا بلوغ و از بلوغ تا به موت برابر می باشد و در طبقین ما و مظهر ملاحظ

کتاب آسمانی نماید که تالیف الاروستانی و موبد بروج قدس است و خطا و نسیان از وی نبطس و ر

کمی انجامد از حال امام گس و سوسنی و ریحانی هم پی برده باشی که مبهوتین را چگونه و قتی که در ممد بوده است

و سیکری فرمود که تخین بطیب خاطر پیروی کابین ایمان آورده بودند ایا ما بین همانین و ابوب

همانین و اممندی هم کمتر باشند و در کتب فریقین بکستیا ما بین هم مذکور است چنانکه بکتب امام محمد

با قریب که بالاتر یعنی نام معلم امام حسین رضی الله عنهم جمعین این عقب مشهور بود ولیکن روضه سیاه

در و ن را چه علاج توان کرد که از بدیسی اولی اغراض می نمایند چه می پوشند بلکه از انعام شایع

کورسی و کولانگی و تبلیس و هر زده چانگی و باینهمه توان گفت که رتبه شری و مقدم است و از جمله علم کا

و یکون تسمیه و ایکی ملک اعظم که پیاده و در عهد تعلیم شان شب و روز چنان مشغول شد که گاهی بسیر سامان
 نپرواخته و چگونه تماشا می عالم علوی پرواز و بفرصت کی یافته الحاصل هرگاه بکتاب گوشتاده عرش العالی
 و باقر عالم و دن از صحاح ایشان ثابت است ظاهر کتاب المتاخرین علی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مستثنی
 است که گاهی در کتابی نه نشسته و نزد معلمی برای تکمیل علمی نرفته و سوی عالم آمد رخ افروخته بهر علم علوم
 و آموخته بود و جوش نیز انفا از قرآن مجید بر زبان علای رفته جاری گشته قیچی جلدی و کجی و کجی و کجی
 اللهم صل علی محمد و آل العظام و اصحابه الاکرام بالجمله هرگاه در فی نعوری بکار برده و راه تدقیق پیروید میداند
 که مورد جلال باقیه نظر از نگار میگردانند باطن و ظاهر یعنی استادان خویش یا فتنه شش ضرر نیست
 و اید الحار و دایمی شیطان البحر و الرضی المبتحیر و کتاب خود که برای ثبوت کفرش کافی است حکم میدهد
 به و لایسته بی بی باغ و بهار است نماید که سابقا به عوی نزول کتاب لاهم المذهب المعلوم بر معصوم را بوجه
 صحیفه و دستور العمل نواخته و در حقیقت برای مسخو حیت قرآن مجید بجهت قبول تقدیم و محققش علی
 شیخ یگم نه نواخته و درین مقام خاصه حضرت را که نزد کسی از علمین زانوی ادب نه نرفته و باطل ساخته
 افسوس و صد هزار افسوس که فرصتی دست نمی دهد و رتبه ایچا و درین کتاب باطل و دین و شرعیت را
 قصد کرده این امور را در صد جزو گفتنی و در مای نظافت می سختی و از اینجا که استفاده امام باقر علوم و حرم
 این واحد العین قبول و ظلم مثل خام غیلمان و مانند سنیان نسیره جوان پهلوان و نریان میخانه بود
 بود و مثل استادان خویش گردد و درین عبارت که دانستی از علم خود و بقتضای طبیعت خویش ثابت که در امام
 باقر تبارک و جابر رضی الله عنه بنام و بلکه جابر اخذ علوم از و کرد و چنانچه در شرح قزوینی است و دیگران نیز
 می گویند لاجرم گفت که چون امام زین العابدین سفر آخرت برگزیده بنابر کرامت و بزرگی جابر که صاحب اخضر
 می آمد حال که در واقع آمدنش و وقت امامت برای تکمیل علوم بود که قاعده حکماء اسلام همین است هم
 باید که گیر داند و گوش و در مشقت است پند بر یوار و پیچ جابرین عبد الله از کرده انصار تلمیذان و جانشان
 حضرت پیدا کرد که پدر بر گوارش تعلیم او بجا آوردی پس امام باقر زمانی جابر را که اناد استسید استیاد کرد و این
 و ازین مشایخ عظیم تر و از جناب ثابته میشود و بهین که چون امام باقر واقع مکتب پیش از آن جناب بیان کرد
 فرمود ای فرزند جابر با تو چنان معامله نمیکند گفت بلی ارشاد فرمود که از خانه پدر میآید تا در آن با تو فریبی
 و کیدی نمیکنند چنانچه با حضرت یوسف علیه السلام کرده بودند و این خود در حال امام محمد باقر و حدیث و
 روایت همین امور منصوص است و الفاعلش این است و فی التمهید العنونی علی بن ابراهیم عن ابیه عن جنان
 شد بر بن علی بن ابی بکر السید قال قال الله وانی لجالس عند علی بن الحسین و عند وده او جابر بن عبد الله
 و الانصاری فعمل علیه ثم اخذ به یالی جعفر فخلای فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی انی سادک کلان
 البلی قال لرحم بن علی بنی ایما جعفر فاذا اور کتبه فاقه بین السلام قال ورضی جابر و رجع ابو جعفر و جلس

علی بن الحسین السلام اخوت قلم الصالح المعتبر علی بن الحسین لابی بعضی ثقی قال کتاب بن عبد الله انصاری
 فقال قال بن رسول الله علیه السلام ان قال انک تدرک جلاله من الایامی اسمیه من علی بنی ابی جعفر فاقول بنی
 السلام فقال ابو هاشم الکلی بنی ما حکمک انت بدین رسول الله بنی اهل بیتک الا لیس علی بنی ابی فیکید واکم کید اکما
 کاود او خوه یوسف سمعت علیه السلام حکما نام نزل لعابدین که نام خانم باشد و یکسبیر تو قرع شد بجایت جابر انصاری
 که از حضرت نقل کرده اگر آن جناب این حدیث را میباید نوشت در او از نام آن بنام میگردد و بعد از ادای بشارت و حفظ
 و حیانت میکوشد و می فرمود ملازم خانه شومی ترسم که برادران تو بشیر برادران یوسف ترا بتلا سازند باوصیفه که
 که او کماست الهی مامون است و عالمی بارشادش و متدی خواهد شد و او لاوش مندا ماست رانیت نیت نوبت محبت
 خواهی شد پس بنی بنی بنی با وجود اعتقاد این بنی که حافظ کتب جمیع را به اعلیٰ محبت چنانچه فرمود و انما انما انما
 اندیشه بقبل آن نمود و جمیع آن اهتمام کردند چه بدی کرده باشند و چگونه سنیان مورد سزایش بعبادت
 استدلال بدین آیت که میباید عدم تحریک توانند شد چنانچه از بنواست جتهد و تقانی روشن است و اگر این قسم
 امور را بتبع کنی از کتب رفته بشمار خواهی یافت که بسیاری این هرزه در لایحه و در لایحه این بیوده گوناخته
 روز بعد از تألیف رساله و انفاص صانع و انفاص سکوت جملات نزهت نقل کشیده سیجی مزار کاظم علی است
 او قضا و وضع او را چون شکر گل بوق بدست گرفت که ملاحظه طفل شده و او کی ملاحظه کتب چنانچه را با ابقا
 افتاد و یاد اندکی بجهت قضا لایم فی بروی و در چنین هیو و گیه اکثر سپیدی و چون در حدیث مکتب و آنچه بدان
 تعلیق گیر و بخارین فکر کنی عینت بشمار و فواید بسیار از آن توانی بر آوردن از جمله آنکه حضرت امام زین العابدین
 را درین خصوصیت نامد بخبر حاصل شد پس تلمذ و معصوم بحصول پیوست از کافی کلینی امام احمد
 حضرت امامیه و معتقد به تعلقات این فایده تفصیل است آید انشاء الله تعالی از آن جمله که چون در مکتب
 بشارت رود و او البته حکم کل نیز خواهد از این شاع این خبر در مدینه طیبه خصوصا با جابر معلم و المظالم که بوی
 و ایشان معلوم شیوع یافت باشد پس معاذا الله مدینه مکه مجانبین بودند که درآمدت جابر نزد باقر معلوم
 سزایش نمایند حال آنکه نزد پدر گوازش حاضر پیشه و در دیوانخانه باریت کاشانه اهل بیت شرف حضور می یافت
 حال آنکه نقطه قطع اینها در همین حدیث بر روایت جناب عور موجود و جابر بعبادت الهی نزد و کوه جادداشت
 چنانچه از انوشی این همه جابر در حدیث دوم به ثبوت رسید که جابر بعد سلام دست امام محمد گرفت و بخلوت
 برد از آنجمله که هرگاه خود با ای اجداد امام بدین و تیره عادت نداشتند و مقتاد این طور بودند که سمت عن الله
 نعوذ بهل عبودیت بسیار که جناب بر منده پدر بزرگوار نشیند و این هم بدانکه کاشان علوی مردم و یکبار اهل مدینه است
 بواسطه اساتذده محمد را خواهد ابای که از ماش بشیوه خواهد دیگران بر آن و این طریق محمد و دش را برگزیده و
 من علی بن اجمعت عن رسول الله شیوه خود سازد و تا آنجناب هر یکی از سکنه مدینه در فک و گویند و گذارت
 پندارد و شیوه ستوده آن امام نزد منافقان است خوف و لقیه بوده باشد لا والله عجم لا والله پس اگر

اهل مدینه و نو فرهادین باب گفتگو کنند موجب تفریض و سزای عورتی و استائده آن غوی غوا بود و خیال
 نمی آید که اهل سنت بدان الفاظ بکشاید و اولاً بجزای سبب نباشند مگر امام از مذنب بل سنت مثل سید محمد
 زید پوری چیزی انداشت که دنیا ازین مذنب پرست و بزرگانه هم برین طریقت سنت بود و انداختن آن جمله
 چون جابر چندین شیعی باشد که از دیگران میبرد و پیوسته با اهل بیت مییوند و در مسجد شریف امام مجتبی اولین و آخرین محمد
 با قرأت تلاش کرده با قرآن علم نموده باشد حال آنکه او را بر نهامی و ندانی چه حاجت بود و ادعی عانی بخود و تشیع نام آید
 را و اموش نمی کند جابر این هم یاد نماند و در آن زمان مرحوم غلامی باشد و بعد با محدث آنزوی روایت کنند
 و با و قاتلش از وی استغاده نمایند پس معلوم شد که نه بطلان ثنائی نیست و قدیم نیست حال آنکه فضیله کمال جد و جهد گویند
 کافی اینجا و غیره کمال کتاب هم نامهای ایام محقق طریقت است و در آنجا که ذکر کرده اند که کما یقولون انکما هم بکایه بنو
 در محاورات خویش ایشان میایست گفتند کافی تذکره الایمه بکایه ایام که مجلس بود و همه کس در آن
 معتقد مجلس بود و آن الفاظ نامش این چنین تقریب و گردن سبب بود آمد گفتیم و علیهم السلام پس تعجب کردند که این
 از عبارات تذکره الایمه نشان دادیم یا در گرداب حیرت فرو رفتند و قبل ازین سنده تذکره الایمه با محکم بود
 از علمای شیعه دانستی فکرم و لا نقل و هرگاه بشیر و م کافی رجوع کنی خواهی داشت که امام محمد در آن وقت
 با عرض رسیده بود و چهارده از صحبتی او کاسه میبهره آمد چنانکه دانی و زمانی و در کوه چاه است و با شد چنانچه از
 کافی میخوانی کسی حیرت او را فریاد میکند که بنی از محمد بن علی دیگر که تواند بود که شیعیان حکمت بر زبان ایشان جاری
 نظر از امور مذکور و مزید بچنانکه امام چهارده همیشه ملازم مسجد نبوی باشد خصوصاً در اوقات نماز پنجگانه و غیره
 ای جابر پیش تو کجما رفت همیشه و از نزدین دیدی و شماعل او را میدانی باز و بلبش حسین میمانی
 سوار و رخانه و تو کرد و جهان میگرددی نه آب کوزه و توشه دمان می کردی به دور اما ویت بیتی
 که با و نداری که از ارتکاب این امور منع نموده اند که ایشان را هر چه است گفتند و نوبت بدان اینجا که اهل سنت
 ترا دیوانه میدانند و درین مام گرفت میشوید و تو سبیلین آمد میشوی بکایه بعضی از تقادیرین امام
 می فرمود که من دادم که مقصود تو اتصال اسلام و بشارت برای دوست از جانب پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام
 بیایم از من و شماعل حضرت را و بهر چه از امانت و رخصیه خود داده ای بگو و میروی ازین
 تحمل فارغ شوا من و دیها از بهر چیست و حقیقت این است که چون بشارت معلوم شد از آن روز و
 جعی و دایه خصوصاً کاتب مسدود شد تا دشمنان خانگی و سمت نیامند و بسیاری ترسانند بر زرگی از رقصه این
 قصه را یاد کرد و گفت گاهی در کتابی ندیده باشی که حضرت صلی الله علیه و سلم برای کسی مسافر نموده بشارتی
 داده باشد که غایت بجلال آن اگر است گفت راست و درست و لیکن گفت است باین دلیل که آنست که انیم از خصایص باشد
 چه تا آنکه حضرت امیه چنانچه خصایص حضرت را برای دیگران نقل کردند و در بعضی از اینها که از ابرار است و امیه علیه السلام نشان داد
 از جمله صاحبین الحقال است که در مایل تقید بطولی دار و عیار تش را همچنان که از آن چه بر می آید و قاضی شیب

[illegible]

آمد و رفت آن امام ترازو را بر برای تحصیل حاویش نبوی صلی الله علیه و سلم حصول مند خواهد بود که
است بر نه عاوانیجاست که نارجم تصدیق بران مترتب شد باعتراف اعموالهی ثنین ورنه فقط آمدن گاه
گاه برای دیدنش چنانچه غلیل قرنیینی در شرح کافی نوشته کی وافی بلکه مقام انکالینی کی آمدی کی پیرشد
نوبانی از تصدیق مذکور تصور بلکه افغان توان نمود که اهل سنت امام راستی میدارند ورنه بقول مزین
سینان را بشیوه چه کار که احد علوم دینی از ایشان نمایند و بجهت و هتانی در صوامم و غیره چنین اعتقاد دارند
که تمدنهای ما اسیه راستی نمیدانند این احداث متاخرین مثل صاحب شفا است و نگذیرد و درین خصوص
زیاده تر ازین بار ما نمودم و الله ولی التوفیق و بیده اندسته بعد ازین خواهد چند دلیلی دیگر بر تامله بشود که اگر
حقیقت آن امام را در کتاب مخفوم بیا دارند نزد اهل فراست جمالی نخواهند یافت که مژگی خود را از پشت پاک
بخالت بردارند و بانش بالاخص را که چون حضرت امام باقر وقت بیان حدیثی فرمود و سمعت عن جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس باید که مطابق واقع باشد ورنه بسیم الله حدیث او معانی اینست
خواهد بود پس واقعیت سند محصور در همین است که او استاد و امام شاگرد او باشد ورنه واقعیت کتب
الکماله سلسله حریف باشد که رفسه معی مزید و الا باشد و گوشتواره حایت امام باقر را معلوم ما کا و جابان لغو
باشد پس سید روی پرو و جهان برای قوم مورد یوم ثابت فلیختاروا انما ساوا پنجه درین روایت و جاب
اعور تقلید امام خیال بسته و ابواب غیظه و غضب بر روی شیعیه مخلصین که شاره جوالیش خود را در روایت
و دیگر این کوه و ان پلید که زیر حدیث بشارت بقاصله یکد و اخراج حدیث کرده است تا بر ظاهر است ناخواستی
که خیال و جالی عور بر دسی ابطال است مگر مرض جمود و دینی و تصور نظیر لا علی بود و مختصرش در فائز
آنکه در شام بن عبید الملک بن مردان آن جناب بشاه طلبید و با حاضرن گفت که چون امام بنیاده و زن
از توفیق افغان شوم بیری انبی امیه خصو و نمایه خیر و سزانش نماید با یکم چون در آمد و بایست خود
یک سلام کرد و عمو با خوش بست زیاده تر به هم شد که خصوصیت خلافت را ملحوظ داشت ولی او آن
جلوس فرمود و توفیق شمع که در همیشه از شما کی خرمی که کند با عوی امامت از جهت قلت علم و
سفا هت و هم چنین پرگونی کرد چون فارغ شد بیری انبی امیه نوبت نبوت سزانش بجا آورد و هرگاه
ساکت شد و امام بر فراست و فرمود و بنوسط ما هدایت کرد و خدای تعالی اولین شما را او با هدایت
ختم کند آخرین شما را دنیا چند روز بدست شما آمد و ملک عقی بدست ما که از اولی نیست خلی
فرمود و العاجنه لیسینی پس هر که بر تازی تانش بر بند چون داخل شد و کلامی شروع نمود بیری کی میکش
خبر کردند که ما اهل شام بلوی کنند پس حکم نمود که بخناب رفقای او را بی اب طعام بدین بر نه
و روزی چند گشت و باب مدین را سد و دیافتند و کلفت از ایداع صحت برداشتند امام بر کوه
برآمد و است که لقیه الله صلی الله علیه و سلم که از خود بزرگی نذا کرد و کاین بلده و قولی حضرت شعیب است و رود

آثار که نمایند و نه بسازی خود میرسد باری اسباب تشبیه است آمد و خبر بشام رسید شیخ الرئیس معلوم است
 که با و چه کرد و مقصود من قصه خوانی نیست بلکه احوال این معنی است که چون امام سطوت و قهر ملک بنی امیه را
 بنظر نهد و واقعاتی بجان خود و رفتار راه خاوند تعالی کند و بهم الله تعالی بنویسند صلی الله علیه و سلم را بدر و فر
 یا و نحو آن را که از جای نشینم که می گفت رخصه که رسول خدا چنین فرمود و هیچ بهستانی و دروغی را نگذاشتند که در
 وین لحظه نگردد و تمام آن را بهیبه نه استند و خبری ربه عنما فضل الحلالین جناب انکلاب و عیالات
 فعل آن جمله که چون ابشر ح این کتاب مثل شرح تفریق بی جوع کنی از آن ندای آید که این مقلد اغور بهرگاه
 و دیگر بعد از ثبوت مکتب اسی حضرت امام باقر لاف زنی عوامی شیعه کان لم یکن میشود و اوصاف امام
 و به بالا میگرد و آنچه از ما بقیت اندیشی و درین امر با زمان خود و تراشید نیست تا بود و میگرد و حفظ صلوات
 برای تقریر مکتب فرودگاه اشترک است با مکتب معلوم میشود که آن مصلحت چه بود پس فرومایگی او با سجا ان
 صوامع خوابی یافت بعد از آنکه از بعضی کتب ایش منو تواند شد که هم دعوی و هم علتش هر دو به شایع مذکور
 انصاف تمام دارد یعنی اگر علمای اهل سنت بگویند که چون امام باقر اول شیعه طلب علم نمیکند و اوستا حق
 بتعلیم نهد و عمر و بنی قنطیس تقریر مکتب چه معنی دارد و طلب علم از هر چه باشد بگویم بنی بر صحت خود اهل بیت
 راه گیر برای خود پیدا کرد و ندانست که اگر در مطاعن بهیاب کرام جایگاه قلت علوم برای شان ثابت میکنند
 اهل سنت همین لفظ بگویند و در جواب شان چیچ و تا بسا خدایا که خود کرده را در مالی نیست العرض ملا
 خایل با نیمه دانی و نهوش بیانی راه گیر برین انصوص مثل انصوص پیدا کرد و کوید رو بای آغاز نمود
 لاجرم پیغمبر که اگر مصلحت این بود تا بر او را نشانی بعد از قرار یافتن مکتب خوانند و دانست که این هم مثل شایع
 و چنان نیست که تناسخ حکم بی تعلیم بر زبانش جاری شود و بپسند امانت قرار کرد و مروج خلافت شود
 و ما خود مانده و دیای شیعه عراق و خراسان نیامد پس چرا و اقل گنیزم و از پدر جدا سازیم بگویم درین صورت
 جابر با بود و خلوص تشیع و قطع بودنش بسوی اهل بیت دشمنی کرده باشد که زان روز که پیش رو تو بود و در
 اعلی مسدود شدند و ابرادان دیگر در عمر کمر بسته اند از آن جناب چنانچه کتب ایش از زبان دیبا است
 و ظاهر همین یک مکتب است و اگر در و از و ده باشد بهتعداد و بر ابرادان چگونه مخفی تواند بود و جمعه صناد
 برادران که روایات از آنها بسیار مرویست و از اهل قبل علم بودند و حسد و ایشان اکثر اهل زمانه
 در یقه فرزندان امام سجاد که به اهلنا بعضی از علمای ایشان عشره کامل بودند جمیع اگر شیعه بنا شد و تعصب
 زور رخصه کلامی نیست پس چگونه نام امام خامنه و خصایص او را و انکاین الحایق امام زمانه باشد
 چنانچه متنبه اندستند و بدون اعتقاد و برگزیدگی او بر تمام عالم چگونه شیعه انما عشره پیروند و او با علمای زمانه
 برای انزال مردم چه پیشه اختیار کرده اند که خاموشی می شود و در جواب کلام ایشان نمی دیگر دارند
 و نظر هر که پیدایشی شود و قال الله تعالی ان الذین خرجوا من دینهم و کانوا مشرکین انکست صفتهم فی شئ

و چون این امر را بشنید میان رسید به برادران بطریق اولی و اگر چیزی دیگر نزد ستمه یمن غلیل باشد باید
تقریرش کردین طور و محکوبان را بجا نماند نشان رسانیم و اگر جواسی باقی باشد از آنکه ان نایم آیت کریمه بی انقیاد
از زمین است برآید که حضرت ائمه کبری (علیهم السلام) را باز حیرت و غیبت می افزاید که حضرت امام و برین چو نیا
تصور نمود و در هر یک از این دو دست داد که شیوع را در کجای نمایند و مثل جوابی بطلان شد و درین تبدیل و تحلیلی
قطع نظر از بدای ایشان تفریب بود که دامن عروه و لقی بر اصل اصول شیعه باز دست نمی پرست رود با
طریق دیگر چنانکه در بعضی سمعت عن رسول الله (ص) هم همان آتش در کاسه انداخت پس سمعت عن ابی رکنه
بود و با وجود واقعی بودنش بر اصول مت عبد الله بن ابی بن سلول کنون معلوم شد که این اگر ترتیبی بجا و کرد
محمد بن محمد بن در دست باشد ترسم سرزنش بر روی رفته توانی خواند و آنچه دانند کنند تا و ان شیک
و بعد از این فیهت بسیار و محققان که از حدیث مکتبی فضل امام صادق این هم ثابت شد که همه نگارگی و بوقلمه بنما
یعنی سمعت عن ربیع العالین و سمعت عن سید المرسلین و با آنکه سمعت عن جابر بن عبد الله ان بود که امام بنما
امامت و فادان نشسته و از هر سلبه پهلوی گردیدند و از انض حدیث هم بلوغ آن جناب را مکتب انفا معاشم
و هر چند و صحیفه و دستور العمل خود از رتبه و خوشامد ممنوع بودند لا رواه انکلیسی فی الکافی و لیکن چون شیخ
المغفیلان امام غفره علیه السلام را حدیث آن جناب هم احادیث فرزندان رجسته ش را که هم از رتبه ممنوع بودند که ایدل
علیه دستور العمل ببیند و در تنزیل الاحکام و هم در دستبصار بر رتبه می کند تفسیر داخل و اوم با حمل و برین
معنی مشکلی نیست که امام موعود بعضی از احادیث از پدر بزرگوار خود شنید و بشما از جابر بن محمد بن ماموش شد و در این حدیث
الهی سر فضل بن مضامین را شنیدند و بعد از تحمیه الله الاسلام خویش که در حدیث بیگیت قصه عدم تفتان امام
از هشام بن عبد الملك بن مروان آورده دیدند از ناب خود پانچ و ناب دادند و استبعاد از اغایتش را گردانید
بنیال مدکه عبارتش اینست که نقل کنم اگر چه بطول کش تا کید و اکلایه زائل نماید و برای ثبوت حاتمیش کافی بود
الحسین بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن اسباط عن صالح بن حمزه عن ابراهیم بن ابی بکر المحض عنی قال لاسهل ابو جعفر
الاشام ابی هشام بن عبد الملك صاریا به قال لاحبابه و من کان بحضرة من بنی امیه اذ الایمونی قد وخت
محمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن اسباط عن صالح بن حمزه عن ابراهیم بن ابی بکر المحض عنی قال لاسهل ابو جعفر
قال یبده السلام علیکم فجمع جمیعاً بالسلام ثم جلس فاراد و امام شام خفا بکر السلام علیه بالسلامة و جلوسه غیر
اؤن فاقبل یونجه و یقول فیما یتقول له یا محمد بن علی لا تزل الیصل منکم یتیق عصا المسلمین و دعا الی الله
و زعم ان الامام سعاد و قله علم و یونجه ما را و ان یونجه فلما سکت اقبل علیه لاقوم رجل بعد رجل یونجه علی القوم
آخرهم فلما سکت القوم نهض علیه السلام فاما ثم قال ایها الناس این تمهید و این برادریم بناهدی الله
او لکم و یبنا یعم از کم فان یکن لکم ملک یصل خان لنا ملکاً و جلوسه بعد ملکنا ملکنا انا لکم لعا فیه یقول
عن جابر بن عبد الله بن محمد بن علی بن اسباط عن صالح بن حمزه عن ابراهیم بن ابی بکر المحض عنی قال لاسهل ابو جعفر

خواه کبریا نش مجله ایام فاعلا که توان یافت پس مای مباح برین ذوالنصاب تدبیر آری قریب تر
چنانکه با تقدیر یاری موی و موی خنجر که سنگ لایح لبه ضرب بد اگر بید و نیز حضرت از خلافت شریفین
بامهات المومنین بشارت داده بود و هم در جایهای دیگر هم در خواب و هم بیداری
کمالا یحیی علیه اهل الحریث حکیمان از زیارت حسن هم تجاشی کردند که بر حضرت یوسف علیه السلام
ازین جهت آن امور واقع شد که ظاهر از قسم محال می نمود که خاقان زلیخا با وصفت آن
عشق و محبت قتل نکند ^{چنین} محبوب را بزند آن فرستاد و جناب حضرت پنجم با وجود چنان
شفقت بر حال مرضوی مفاسد خلافت بلا فضل آن جناب را پیش حضرت جبرئیل مرتب
فرمود که اگر در انصب کلم محنت بیست سه ساله رایگان شود و اعتقاد و توحید و
بنوبت و معاد و دیگر اصول از قلوب امامت بدر رود و کما مرفصلا پس از نجات هم اصحاب
کردند عین مراد حضرت باشد ورنه مخالفت لازم آمدی که ایشان سر حضرت را باطل کردند حکمت کلام
حضرت از آن جناب و تقدیر الی عباد بعد از حدیث معنی فارغی مکمل نویسی اند و بر روایت ثقل المومنین
و اساتذ و تلامذه او کما مرغیر مرقه حقیقه خلافت قدیم را موشی گردانند و لک جب عجا که در نظر اهل
اولی اقرار شرب ستر نماز داشت و هم که بن مرتفع داشت بدینک که در چشم نکلوری و نه نادر باز و نادر
ناوری و نه تا آنکه گفته اند نه بن کسی که اندک شرب حاصل فرودا چنانکه بعد از اختلاف نسخه صفائی
چنانچه دانی اتفاق نسخ حضرت امام رضا پیش از نسبت صفائی و انضالی با صاحب سیاه
و آنکه شیطان اعمال بجهت شان مزین گردانید تا آن قبایح را مصالح و استغفار و امام را
ترک نمودند حال آنکه بیاقت بصیرت و استبصار داشته اند آری چند ریا و فرمود و حال آنکه
آن آیات نه منفرد و هیف عا است مجموعا و هر که طعی باشد البته اثبات آن بر زوجه
او خواب بود چه جای آنکه با امجد امام رضا همچو این عباس را نظیرش که در اهل بیت جناب
مرضوی بنود کما یدل علیه اعتراض که م الله همه بک و قدر قیاس از استدلال بآیات قرآنی
منع فرمود و چنانچه این همه در نسخ ابدا غت مجموع است و مناظره خواندیم بخت امامت
تعلق داشت پس معلوم نیست که حضرت رضوی از ریا داشت بانیا منسیا فرمود
و بهر حال با مایه مضری شده بود و منور و چه اگر با بود و مخالفت ثابت شد عدا و بر تقدیر
دوم نیان امام به ثبوت رسید و هم ^{یکو کون و یقین} که با ^{یکو کون و یقین} پس از دوم
معتقدین اعدا المومنین است صورت نجات برای خویش تجویز کردن منکف گفت
کردن اسام صادق بر ایشان محیط باشد چنانچه از کتاب من لاسخره الفقیه
و غیر از انافات صدوق واضح است که هر که انگار سوا می نماید ملعون است زیرا که نزد

از سبب این پنج که جز باری عزوجل ثابت نیست و هم نوسان معتقین بدان مشغول است
 که در این پنج آیه که در حدیث رخنه نیست و لالت قوی بر مدعای این فصل دارد که
 و بنده برای انکار این معنی و رتی چند قراست و چه تا از آن ظاهر شود و بالیه استقلال که ذکر آیات
 قرآنی در این حدیث تهویلی بیش نیست که راوی و مانند او کمال جسارت و ان تنفوذ و در عا
 ایشان از آن آیات هرگز به ثبوت نیز سدا نشاء الله تعالی عنقریب می آید و ترک امام آن
 کسان کرده اند بنویس می موافق حدیث کافی که از لایعوب کردند و تقلید و اطاعت ایشان را از دست
 دادند و آسانیت نکردند مگر فضا بمقتضای ان الرضا علیهم السلام نصب و انحر و کلامیه لامنصوب
 و مفضل اطاعت کردند و اینند و از پیروی پیچیده ملون ابدی گردیدند و بعد از آنش زون
 بخت و نفاق برای طلب ابی اطفای نواز هر طرف دوییدند و نتیجی آیات را راوی بیان
 کرد که بندگان بوجه من الوجوه در نصب امام اختیاری ندارند زیرا که امام عالم است جلال نیست
 فقیر میگوید قطع نظر از انکارات مل و مضاین عقل امام اگر از خدا اعلم باشد چنانچه از پیغمبران
 و قد مر غیره منقول لاجل اتم باز برای شنیده چه میفهم حضرت که ذات مقدس داد و واسطه همه
 حقهاست نفرماید و آن چه فایده خواهد کرد تا امانتش را بسخن محکم نکرد و دوبار از کافی
 کلینی ثقه الاسلام دانستی که امامت او نزول کتاب محتوم نسخ پذیرفت و حضرت فارغ خطی
 الا انصاف محار و بر وی ملایم مقررین نویسانند پس ذکر امام و مزیع علم او داد منوط بر
 بر او پنج وجهی از وجوه را وی غاوی را مفید و برای سنیان مضر نشد ورنه لازم آمد که آنچه
 در شریعت مطهره بنویس الله علی صاحبها منسوخ گشته حالیا سمت جواز داشته باشد و شک
 یان درست گردید و درین معنی لغوی بسیار از حضرات ائمه و علین الحیات غیره آورده
 این معنی خلافت گردیده که از نامش و منسوخ عقامت کنند و منسوخ را پیش نظر دارند و شک
 بدان نمایند پس رسالت و الوارثه آنکه توریث و انجیل منسوخ کرد و کجاست مانده ذلک
 حکم خم عنیدر شاید که بر تجیز و اتفاق اصحاب باشد یعنی اگر اصرح شوند ترا و بعد ساختن
 و زبهر حال صبر کن و این است تطبیق این علم و فارغ خطی چنانچه محتوم در طهر
 الریح مائل بدان گشته که حکم کتابت قرآن بر معنای اصحاب بود و لیکن لازم آمد
 سکوت حضرت بر خلافت است که خلاف لعنت است حال آنکه سکوت شریف دلیل جواز
 می باشد فارغ و مقام مزید حیرت آنکه امام عالم علوم لدنیه خود فرمود که تا بدین زمین بیعت کن
 کنند زیرا که خلافت نتوان نشست پس ایشان خود آمدند و بیعت کردند و بر مندر نشاندند
 چنانچه در علم تواریخ و سیر ثابت شده و محقق هر بلی در کشف الغمیه نوشته پس حضرت مرقوم

اتباع قدامی علی سنت و استقامت و استقامت اهل بلوی که اهل بیعت بودند و حجت الاسلام
 عزالی و تمثیل بر معتقدات باطل اهل رفض مذیب سنت ما گذارشت و قبیح اختیار نمود و رساله
 سه العالمین نوشت و حاشیای راسخ و تالیفات خوش سان کردیم حدیث از ابو سعید الخدری
 که کما اشهرنا سابقا در آن آورده و صاحب مجمع البحرین بدان اعتراض کرده که اختیار
 اهل حل عقد به امام است از آن خبر او بلکه تحقیق سید مرتضای ثنائینی چنانچه در علماء الاسلام
 مستقول گشته و اصرار است که شش نمازینهار درست نیست لکن و امام اگر چه عقل تجویز کند
 پس خدای عزوجل نیز به اجازت نداده که دو کس را برای امامت بر دارند پس اختیار
 بحکم داد و نوع اه که محدث مخفی از مسالمان نقل می نماید که ظاهر شد و عیان گردید
 که در اختیار یکی مستجمع شرایط باید انقیاد کردن و اگر جماعتی بر دیگری اصرار دارند باین
 قتال نمودن و اگر فرض از ماند بیعت هر دو یکی است زیادت فضایل را من حیث است
 باید دیدن و زیادت عمر و تجربه را نگارستین و حال تجربه از کتب شیعه خود ظاهر است که حضرت
 عباس وقت غسل شد این فرمود دست بکشتا بیعت کنیم و کسی سر نهیچ جناب مرتضوی
 فرمود حاجت نیست که منم ندیگری درین بودند که خبر آمد که صدیق را برگزیدند و او نیز دست
 کشید و امور دیگر را چه شرح کنم که چه لازم آمد معذرت عرض میباید بچهل فرساید بود بخلاف
 صدیقی که از شصت گذشته و این اذان گفتیم که خلافت حضرت بود و حضرت بعد چهل سال
 بیعت شد پس او را آنکه خلیفه حضرت نیز و این قیبه را فتنه هم از ابو عبیده مزید تجویز میباید
 آورده که در مجمع اصحاب فرمود وقت تقریر ان النادر کالعدم حیرت بر چرب می افرا
 که حدیث بیعت و وظیفه شاید باب مدینه علم را ترسیده تا معاذ الله مثل افعال گفته ارکان آیه
 چنانکه دانی از جارتند و او را کارزار گشتند و کار بر آیت کریمه مَا لَكُمْ اَلِلسْفَافِیْنَ ذُو
 وَ مَا لَكُمْ عَمَلُكُمْ فَانْهَوا نهار نه بستند و زبان سلمان مجری باب الله مسدود شد و بیایا و نوار
 مشوره داد و حال آنکه بایستی که اگر دیگران بر پیکار می برانگیزند و او تدبیر انجیث او را
 می داد فکشف که پشیمان کرده گردید بلکه با واسطه استجناب را بر انگیزد و بخلیفه نبوت
 که مهاجرین و انصار بر بیعتش اتفاق کنند بستیزد پس اعتقاد عدم سهو او نیز
 امام الامیه از دست این اکابر رفت و ملامت بر مذیب شیعه آمدین هم کیسوبر تقاضا
 رفقا که بیعتشای قاعده مشرعی حد بار اگر تو بشکنی باز درست تواند شد و هم حجت حدیث
 لعن چگونگی و باشد که عرف سباقا و اتفاقا پس سهو در متنازل شد و ناصبیان و ناجریان
 اگر بشنوند گویند که جمل مرکب بود و عیان از کمال صدیق که مروت او را حدیث نیست

که برده است این قتیقه را فاضل و اما و سیاست فرمود که علی مرتضی را مختار کرد و بیعت کند یا بنابر نشیند
حالا لکن او را تعرض با تمخلف پیر سید بنامه حدیث مذکور که قتال با مدعی امامت بعد از بیعت درست
است بمیلین حدیث وقت و در جناب سید که برابر ابواب شان و قتیقه بر اصول رفته بود لکن
سوار شدند و همراه حضرت مرتضوی باراده فوج کشی و میدان داری از دولت مرید آمدند چنانچه
سلیم فاضل روایت دیگران بر آن گواهیست آنچه رو بروی شان گفتند بجز جمله حدیث است که اگر در آغاز
این دور تسلسل بود توقع آمدی بیعت مرتضوی میکردیم اکنون بعد از بیعت حدیثی از قیام بدین
باز سلامت روی صحابیان باید دید که پس از اساده خروج شریعت بر طلب بیعت قناعت وزیر
اگر چه این قتیقه مطر و ندیه فاضلی رضی الله عنهما را و امامت و سیاست بعرض برین رسانید
و اگر کسی این کتاب را در کتب اهل سنت شمرده و محیی بنامه حدیث فضایل اصحاب هم در آن
ذکر کرده و آنرا بر اصول امامیه در حدیث امام زکریا علیه السلام و پیروان او و پیروان او و پیروان او
که متوجه علیه السلام از آن کس بیعت نمود و را برگزید حاکم که بتلای نقایق بودند پس التماس این
کتاب تمام کتاب نگردیده باشد بیعت بعدی ندارد ولی بعد از این است که قدامی رفته اند اندک که دعوی بیعت
شعید برای امامت خویش است یا با مورد دیگر و پیروان او ایامه حال لکن او مناظره کرد با امام محمد باقر علیه السلام
و آنکارا ماتش نمود و او ازین خروج انکار شد و فرمود که کافی الکافی در این امور محکم و مفصل است بقا
ولا حقا و تالیف فقیر درین کتاب و غیر آن ظاهرین و دیده باشند حاجت اطلاع نیست معذرت از
کتاب و از اول تا بن آخر چگونه میدیدند که زندگی کی و فاما میگرد با بجمعه کاشقی و امامت و سیاست ازین
امیر کبیر ستان قتیقه را که تمام عمر نصیب بعین بود و فراموش نمودیم و ما غار و هم درین انجام حال لکن کثیران
اهل بیت از آن عفت نمیکردند و اگر قتیقه درین وقت نباشد و دیگر کدام وقت برای آن خواهد بود که
حضرت فرمود و القتیقه جلاله من پس از مقتضای ایمان چگونه سپلوسمی توان کرد و او ایامه حدیث که رفته
بود کتب خویش علوم مرتضوی را بر علوم مصطفویه ترجیح میدهند چنانچه از کتاب مناقب خود
از کافی کلینی و غیره واضح است و حال چنین بود که دانستی از ضروریات مذاهب چیزی نبود و عبادایا
و قصه ذکر بیعت مردم بحجت امامت بر جای آید و اتفاقا گذشت که اگر دو دمان اهل بیت یعنی حضرت عباس
در آن زمان کایم بیعت را ذکر فرمود و می بایست بر اصول اهل مقبول ذکر خصوص و معجزات و از کتب
صدوق پیدا است که دعای امامت هم نزد اصحاب نبود تا آنکه اولیین مقصود و معجزات چه رسد و آنچه
هم چنان باینیتی اشکارا که در کتب اهل بیت بیعت چه در کاره اگر باشد و دوازده کس فی بودند و مثل شد بیعت
خویش بطلان و در این حال که بر بنی نام محمد و او شجاع قتیقه و عرب نبود که او هم نمی آید بجمعه باره بیعت چنانچه
میر فی را باید بر هم عیار زدن و پیش پیران و بنابر آنچه گفته اند برای سره بر آن که دوزی عمر کرد و حضرت صاحب

نویس

که حال یا بنیاد بنشیند فرمود چرا گفت بسبب کثرت حوالی نرسید چه مقدار بدست نماند که آهسته آهسته بنشیند
و آنجناب استبعا و منکر و ملائکه گفت نصف دنیا حضرت امام اورا بصره برد و بعد نماز که گویند را در دو بار
نمود و که بشمار دو گفت هفتاد و نه و دو که اگر جماعت شیعیه باین عدد رسیدی خروج کردی و علمای شیعه
را و یان آنجناب را بقصد دو هشتاد و نه از کس میرسانند و عیان را چه بیان که بصیر فی راز در مولا نصف
دنیا گفته بود و اینجانب موضوع انجامید که چندین شکل براسه اکل که خمر از این المذراحدی نبوی که فی البیوت
و با و نصف که بود و ظاهر نشان هم خراب بود و در نه امام مثل دیگران فی مخرج و سپس شیعیه در هر زمان باقی بود
و فلک هو المقصود اطراف در حیرت آنکه چون بعیت جناب مرقنوی بر اصول قوم بی ادب نبوده است که
مانند خود در میده وقت مخصوص و قتی که در بعضی از بلاد اهل خلاص چنان بودند که جناب میرزا جعفر
در حق خلفای سیر مستاه و آنها شرط خدمت بجای آورد و دشواری در قائل فاروق را بر سوار ساری رقی آسا
روان نمود و در خورش تبار بر قی فرستادند و آن مردم در دعوتش از زن جمیده هم دریغ نکردند پس بعیت
نمود و چون شکست چنانچه حکم نموده وقت یافتن طعام حلال که در شیل گویند آب آنکه برین جاست پس علی
می آمد که عمر شکنی بود و چگونه توان شنید آیا این همه و میشاق از فلفله غلط که که مبروری سید الان
و ملائکه متعجب نشدند و روز دیگر با خیال نمودند و زیاده تر بود و گفت که هر چه است وقت قطع نظر از آنکه احادیث
مفهمه دال بر آنست که اگر جناب امیر جواسخی این عالم را توبه و بالا فرموده عالم دیگر آراستی چنانچه کتب بعدی
بر آن گواه هست و نموده آن در کتب دیگر و هم قدری از آن در مجلد اول آورده و آن احادیث را یا باقی
حتی که از آن عیانست که تدبیر تمامی کائنات بدست جناب امیر و فاطمه زهرا و امامین و ائمه شاخین است
و امر واقعی آنچه هست که کسی از ایشان اختیاری ندارد در بیان آیات مندرجه حدیث رضوی در بطریق
عقیر می آید پس آن روایات در تفویض امور مذکوره بدست این زکات نقیض است که اخیرین که فضل
وضع کرد بسبب غلبه امامیه است و بخود نعم الله بقول صدوق در مع ملت خود را زیاده تر و با مقتدر
و امامیه در پیروی نشان میگویند چنانچه از من التبعه العقیقه توانی بر آواز و انقصه زبانی که امام صادق در آن بود
وقت جدا بود که کار او شان بطور ملوک نیافریت و سادات این در و دمان عالی بمقابل ایشان در میان
بنی امیه و عباسیه خروج میکرد و بزرگواران شهادت سر و خروشند تا بقیه و بندگ قمار میگردد و بختلاف زبان
غشاک نقیض که تیر نشان چندان نزد آن مستحسن قضا و که امام الاثر بر آن رفت و حسن مجتبی مرتضی که بالاتفاق
فریقین هم فرمود و یاد کرد که معاویه را باید بعیرت خلفای راشدین و حق چنانچه مفصل گذشت پس جناب
امیر را چگونه درست بود و بعیت را شکست و دل بر قواعد محمد ثانی با بستم که بعیت با که بود و چه جاست آنکه
در تفسیر قمی موجود است که خود حضرت مرقنوی نص فرمود بر کثرت فوج خود خان گشت فی مرتبه ملک جمع الله
تجد کند ملک بجل الله و قوه و اگر اکره اکثر یک الباری فرض کنیم یا آنکه صدیق آنجناب مختار کرده بودند

کما سر الفایس کشته جناب یزید خاالد بن لید تا آنکه با آمدن شمشیر و کشتی سینه حضرت سید
 با فاروق با خدایت سبحی از فارغی چه جوابی در مقام علمای عامه بنده اهل علمای بلند صدر تسویلائی که شدند
 چگونه از ان بالمره اغراض کفر فی انان که ملاحظیل فتوی که شرح او در دیار ایرانی هندوستان نزد علمای
 گشته بعد از پنج و تابی و جگر خوار سیف نماید که جناب طایفه خود و گریبان فاروق بسوی خود کشید و بلکه دیگری را
 فرمود تا او چنین کرد حال که در کافی بعد نام جناب سیده لفظ اخذت بتلاسمب عرافا فادات امام محمد باقر و نام
 جعفر صادق و قصه فک وجودت و دیگران هم همین طور در کتب دیگرین الله مددین آورده اند که حال
 مزید بر من نبوی و درباره حضرت جد ما جده شان بعد از نوشتن فارغی حکم رب العالمین پیشین ملاک حضرت
 این که هیچ کسی ارشادات نشده باشد الله الله چه بی اندامی و قسوت ریفع الدرجات محیط شد که در
 اهل بیت مطهرین افتاد الله و کفر و ردت را نسبت کردند انصاف باید کرد که چون حضرت امیر مگر بخواهی فاطمه را
 رضی الله عنهما مانند جنین رحم پرده نشین شود و کسی جو اندازی نکند و قتی که فرج صدیق آنجناب را از ان
 پرده بکشد و جناب سیده را بعد از تمسکافی علل الصدوق بکشد و آتش زند و خانه را بسوزند ان
 و جو اندازد که حکم جناب زهره آنقدر تصور بر روی کار آورده که بود نام هنوز او چیرا در پرده قیقه مخفی گشته
 مناسب آن بود که در قرآن است را از ان مشرب و فریشت میدادند و اقل مداح آنکه جریده تشیع را از اسم
 مبارکش غار میکردند و شاید دقت در اخفای نامش آن باشد که مبادا چون از ذکر تعلقیه به ثبوت سیدیه از سینه
 تبار بدو او را بدیم و طبعی همراه حاضر حضرت عیال علم بردار و محل بصیرت خام تمام و قریب باید که قطب انوار فی
 را سبب چه بود که نام شخصی پوشیده در زمان ثبوت بلا در افتح کرد و تقاریر و نظرها در مکارک بگرفت و در صورت
 از بدعات بردفت الی آخر او صافه فی نهج البلاغت خدا با مگر محبت آنکه گوی سبقت از سید او صیامانند
 و در اح مورد انقی در الدلیل او انیشی در بود پس دانستی که راه اخفای نام جنین کسان قطب بودند
 گرگ باران دیدن شیب و فرار گیتی نور دیده بکشتا و اولاد سنوی شل قرین و ابرائش بر و ند خوشحال
 شخصه که دانش در زبان حضرت صدوق او صاف عشق و کمال نهج البلاغت شد و خوشحال جمال حضرت
 که قلم خلافتش بدان رسد از فر و ارتداد که دانستی خوشحال کسه که کربان بهجو عمر کشید و لیکن از انصاف
 نیاید گشت و باید گفت که صد آفرین بهو که سر خود بر حکم فاطمه فرود آورد و عالم که از کاشین و جنین انحصار
 کشیده باشد که اگر او ب فاطمه را رعایت نمی روری نور دیده اش در عقد تو خود بداع ای تو مجموع در کار
 گویم اطراف آنکه محمد الزمانی بر مقتضای هوا جس قوم خود بر آراش زنی از رعایت خوشتر است در
 طعن الرياح مشغول شد یعنی آنچه باب پاسته جناب فاطمه را اصول طائعه صد دریافت و در
 منی در تمام محبت را بقلم باقر مجلسه از ان استنباط میکند و معلوم نیست که احتیاجش برای جناب
 که مخالف حضرت بود چه فتوی خواهد داد و الغرض کسانیکه نزد شان قضا لای الهیست این امور باشد

از نقص عمد خدا میسر نیاید و اندیشه تواند کرد و بنده بعد دل و جان تضرع بر ملا خلیل ارمی پسندم که آن
حافظ ناموس که باری در زمره چنین نواصب پانمال کند گمان نعت الهیه که بپای شهر که اندیشه در نمیداند
باخته بلا ببت خلاف رتبه فالخی خاتون بنیت سیده الفسار عاملیان بے شبه و بلا سلطنت بود و انیت
حفظ مراتب ازین نواصب که دقیقه از سحرستی اهل طهارت است بگذشتند و در رخ برابر خود واجب گردانید
عنیت باید شمرد و باید خواند و کز عده شکرش بدر آید و لیکن معلوم نیست که اعتقاد ملا خلیل در حق کس
که برای حفظ جان خود و با خال دین و لید کشتی نمود بعد ازین فال غلطی که هر خلاف اهل آرمند و در وجه بود
و نیز در باره حضور جناب سید محمد باقر جمیع مسابغی ما شمر در مسجد سیدانیا صلی الله علیه و آله در منبر در مجلس
خاصین استیادن و خطبه طویل که در تالیف فقیر حاشی می ده باشی خواندن و انکه شان حرمی باقی
نگذاشتن و گردن قیود زدن و ملا خلیل چه فکر کرده که ای نقص عمد خلاف دستور مذہب و قصید
و توکل و انهم سبزه دیوانه اگر گوید که انیم دیگر می بود از ان بنی ما شمر روح ملا از نماز نیانزد می بگذشت
او دل بستی که حضرت زهر ازین تعبیه هم پاک نمود و لیکن در علاج توان کرد که مفدا اتفاق بر آن کرده اند
که چنین بلا اعتبار سبحان و اهل بعد و در توان آمدن چه جای کسی از زبان اگر جاز بنی ما شمر باشد نادی
بهر حال که است را بسیار و دلی و او که شرح ان نیز موجب ملال شد و در مصرع که دشمن به پای خود آمد با لعلی
این بر زبان راوی آمد که امام مخصوص بدعت حضرت است و حال آن جناب که کتب شیعه بار بار بنویسند
انجام مید که حضرت سفاسد نصیب بشیر و ولیدان حدیث مولی فال غلطی نویسانند پس واقع نزول لال
کتاب و صحف و وازده کانه و وازده امام دروغ محض است و مذہب رفیق را نشانی نیست که لا
خیفی اما طهارت و تقدس امام و ذو نسبت شریف بودن از تقی پس محال انکار نیست و لیکن سخن گفته
است انکه بگویم حضرت امام رضا اعتقاد این معنی داشت که کسی از احاد امام الایمه شرک نبود و پس از شریعت
چگونگی نام و نشان توان کرد و چه چاره چو موت بولایب لبر شرک که در تفسیر قمی است و کلینی منصوص و در بحار
و غیر ان رفقه در اثبات ایمانش کوشیدند و هنوز ایمان او منقح نشد چنانچه در سنتی و جابجا دیدی و
دانشی طرقت آنکه راوی ان انقاب و اوصاف امام حافظ الدین را هم یاد نمود و حضرات ایما را نام
الایمه تا آخر در حفظ دین چنان کوشیدند انکه که کتاب لایم از دست شیعیان رفت و اگر نمره شیطانی
از رفقات ابن سبا کاسه یسانش چیزی می نما هر میکنند دین و شریعت همه منقلب میگردد و
مختم رسالت را اثری نمی مانند که هر ستمو ذبح و ازینجا است که از خوف اهل اسلام ربی را هم از آن
می هر نکردند بل وقتی آن ستمو پیرایه ظهور نخواه پوشید که امام ترگی بهما را ماست خود بنماید و گلهای
تر و تازه بر اصول رفقه بنگراند باید دید که در ان زمان از انو بیت خداوند تعالی نامی می ماند
یا نوح قیاس کن زنگستان او بهارش را بد و آیت قرآنی که غایت مافی الباب تواند بود یعنی

بی‌نی‌الایه تحقیقش نیز عنقریب می‌آمد بحوال الله وقوته ولیکن در حرف بالا جمال باید بشیند که هرگاه
 حال میانه امور مذکوره بطور نمونه معلوم گشت که بحال جد و جهد حاجت بتعلم داشتند و پیش
 معلم انبیا می‌نشاند و تخریرین بعد البیونخ نیز کتب را نگذاشتند و بعد از امانت بهم بجا می‌آید بحال
 سند نزد اصحاب می‌رفتند و تالیف ایشان بهم بدون استفاده از اوانی و حاجت بی‌بختام
 پذیرفتند و فحما هم کیفیت بیکم و اوانی پذیرفتند و بر ظاهر است که قیاس غیر بنیاد بی‌بنا و بی‌بهره است
 پس چگونه می‌توان کرد که چون حضرت از مدرسه علمیه تمکین تعلم خطوط یافت خلفا و ائمه نیز چنین
 مرتبه داشته اند اگر حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده می‌ماند
 اما ضرور بود که همین رتبه او را حاصل می‌شد که لا فضل الله لکم من الله و لا فضل الا للعلی العظیم
 و آنچه آورده که چون خداوند عالم بنده را برمی‌گزیند برای انتظام امور بندگان شرح می‌گوید
 سینه او را برای ان الی آخره ازین حدیث توثیق معلوم شد و در فضیله از مرتبه را بیکدیگر باریز جمع
 اوقات و اوانی درجه مطابق تصریح شرح کلینی آنکه انکشاف هرام یک پیش آمد بر توجیه آن
 موقوف است باز حالت منتظر نیست و این هم ندانند که خود جناب واحد العین از ائمه چه افتاد
 آورده خبری از آن آنکه خود استند جناب امام صادق تا ویب کثیر را و او متواری شد و با وجود
 بحس معلوم نشد کجاست آن آیا جناب در آن وقت متوجه بود بانکشاف حالش حتی که شل
 مشهور است در همه محاورات که علم ششی برتبه است الغرض غلوی رفقه بجای رسید که از
 بدیهیات اولیه منکر میشوند و ائمه برین اثر همیشه تنبیه و تربیب میگردند ولیکن اندر نشان بهم
 گوش نکردند و همین اعتقاد دارند که ائمه در هیچ وقتی محتاج تیج کمالی نبوده اند و فریقین بیان
 می‌کنند که حضرت صلی الله علیه و سلم در آخر عمر شریف خواستند که جناب تفضی بجمعه قضا
 سنوی عین برای فضل خصوصیات روانه فرمایند و در آن روز که من این امر عظیم را عین انم لیس
 حضرت متوجه شدند بعدا و حاصل شد دعا و نذر رفقه برای حضرت مرتقی شرط امانت بکس
 پیوسته بود در مکه معظمه قبل از هجرت حضرت مصطفی السالما چون در قرآن مبین آیت یافتند
 یحشرناک الاثر بیک نازل شد و جمیع اقربا حاضر شدند و از امانت سه بار انکار کردند و جناب
 شعیب خدا را قریش بر زبان آوردند و قس علی هذا و موضوع متعدده و حال قضا که ضرورت است
 امام را تا آن وقت حاصل نبود که اعرفت و علی هذا القیاس حال جمیع الایمه بالطریق الاولی
 و اگر تسلیم کنیم که جناب میر و زولادت قرآن مجید تعلیم نمودند جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را
 در کنار مبارکش پس آیا بر استنباط مسائل هم از او شرعیه کاجتهاد عبارت انسان است تا
 آن وقت قدرت نیافته بودند که رفقه جتهاد را برای او لا و امجاد هم از جبهت انحطاط

رتبه تجویز نمی نمایند فاعتراف و اعتراف مسلمانان آنرا که امام گاهی در هیچ امری مستثنی نماند و هر سوال
 با جواب میدهند پس در اختیار قضا چنانچه تو قضا می خواهی بود که نمی شناسم و در کتب کلامیه مثل صواعق و
 تحفه از کتب شیعه منقول است که جناب مرتضی پیرسیده شکر فرمود که افسوس پرسیدند
 از امری که حکمش میدادیم و اگر دیگری این افسوس میکرد و او را رخصه چنان میگفتند و از کجا بگیا
 جعل و رایی می دانند و معلوم نیست که وقت انتشار مثل چنین آلتی خطا و غلطی سهو و زلات
 سدایان یا جناب شیعه معدوم و محض و حقیقت در حق آن جناب شدند و بر تقدیر سهو و عذر
 مدعیان یعنی تکذیب رخصه حاصل که لا ینفی هر جا این قوم بسبب لاف زنی و لاف ترازیها مجموع شده
 و مبسوت میگرددند که مقتضای سخن شریف است **لَا يَكُونُ مِنَ الْمُنَافِقِينَ** و در آخر حدیث
 که دعوی عصمت و توقیف و غیره بعمل آمده حالتی از شکایتی جناب عصمت مابین عرش قضا
 فاطمه زهرا علیه السلام و خواص از سجاد و حق الیقین و غیره ظاهر من الشمس و همین من الامس که شد
 امر واقعی همین است که هر چه از این برون و دین پیبرداشتن بزیاده ترین عصمت توقیف و یابند و تشدید
 نامیک چه خواهد بود که قوام صاحبین اذلال علی المؤمنین بجوم نماید و حضرت شیر خدا بقصد حضرت راجع
 علیه و علیها و در مقابل شان بر گارد و در من مصارعت و زور آملی آنجناب را تماشا فرماید و اگر بی اجازت
 انبیه معرکه بار و دها پخته از آن لازم می آید و فصل بنده انگشت لاجول ملائکه الابالندستفید اندما
 یقین و لفظ و یکنون مختار هم چنانکه الهی و دلالت بر آن میکند که جناب امام رضا فاضل جمیع
 هم یابد و بدو که ایشان مختار خود را بر یک خلافت نشانیدند و آنجناب از حق و ایشان خوشوقت کرد
 پس انصاف باید کرد که عقلا این بزرگان بدین صفات موصوف بودند و از این صفات ناری بودند
 معاذ الله و راست بگو آیت کریمه **فَتَنِي قَوْمِي فَكَذَّبُوهُ** در هم بر لال حق مساوی آید که شب و روز
 اندر انصاف بعین گزارند و حسنه و حکم کتابند که سینه پاک ساینده سور موصوفه بطل ختم رسالت
 نکال جد و جود بچینید و صبر و اذکار ضروریات اسلامی است که معرفت موجب بچهره فاروقی گردانند
 علیه السلام رخصه بشتاب و آغاز و انجام حدیث امام رضا هم مصداق رخصه قربانی و هم مورد وقت و نفس طانی
 مشهوره مصداق **وَاللَّهُ يَكْفِيكَ الْغَلِيظِينَ** یا قیامان نظر و آیات نبیاست که راوی به منتضای سینه
 و اغوا آن مادر خدیجه داخل کرده و وصیت و نصیحت جناب امام المعصومین را که ماسا بقا از خطا
 که بسیار از آن بایست که بدو شش به تعلق تصور خیالیه رخصه ملاز و دود لیلی بر آن ناز و خیره قائم توان
 که لا ینفی پس گویم که آیت **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَتْلُوا عَلَيْنَا الْقُرْآنَ** پس بگویم که آیت که همانا جریقی انصاف
 بدان چند آن موضوع اندر غیر از اهل سطر کسی انکار نمی کند که بلا واسطه ملازمه حضرت بودند
 و در ذاتی ایشان اساتید و امیر دمی هستند چنانچه تفصیلش گذشت و موید این مدعا راست

آنچه اینها بر اختیار دارند و بندگان را اختیار می نیست زیرا که اگر باشد موجب شرک است و حق تعالی از آن بیزاری
 است و این آیت وارد شد برای روشنگری کس که گفتند بایستی که قرآن مجید نازل میشد بر ولید بن مغیرة
 و مسعود بن غفوة ثقفی طایفی تقریر دوم آنکه اختیار میکنند حق تعالی چیزی را که برای بندگان است
 اختیار و ران و در هر دو صورت معنی این است که خدا مختار است و اختیار بر او راجع است غیر از آنست
 زیرا که اختیار را و لا باید که مختار خود را بهر وجه بخواهد بر ایشان غلبه و بر او تسلط و اختیار را بر ایشان
 و کسی که نمیداند خیر را بهر وجه چگونه تواند گرفت عبارت طریقی صاحب مجمع البیان باید شنید و اختلاف
 فی الایة و تقریر باعلی یقولین احد همان معناه و در یک سیاق مالیتاد من الخلق و اختیار بر عباد و علیهم السلام
 لهم و اختیار بر الله است نه و الاصلح بعباده ثم قال کان لهم ای لیس لهم الاختیار علی الله بل الله الخیر و علیهم السلام
 کیون فانما و یکون الوقت علی قوله و اختیار و فیه روعی المشکین الذین قالوا لولا انزل الله القرآن علی رطل
 من الثقیین فلیعلم فاختار و اولید بن المغیره من مکة و عوده بن مسعود الثقفی من الطائف و الاخران کیون ما فی الایة
 بمعنی الذی ای و اختیار الذی کان لهم الخیر فیه فیکون الوقت علی هذا عند قوله ما کان لهم الخیر هذا الله
 معنی الاول لا یختار الله معنی میمانه سبحانه و اختیار الله الاختیار لیس لمن و نه الاختیار لان الاختیار بحسب ان
 کیون علی العلم باحوال المختار و لا یعلم غیره سبحانه جمیع احوال المختار و لان الاختیار واحد الخیر و وقت ماخذ الامر
 من الاشیا و من لا یعلم الخیر فیها سبحانه الله عما یشرکون ای تقدس و تنزه عن ان کیون له شریک فی خلقه
 و اختیاره القصه بناطین احادیث طریقی معلوم است که جاسک و لاتی از آیات کریمه بر مذبح خود باید آزمافرو
 نسیکند و بجملاً یا مفضلاً اشاره یا صریحاً چون این چهاره هیچ دالالتی بر ذیالیه نه مطابقتی نه تضاد نه التزام نه
 بر وجه تعرض بدان نسخه و تذکر مملات و موضوعات مثل دیگران نه پرداخته و خود است که رسالت پیغمبر
 دیگر است و امامت چیزی دیگر و لوازم و عوارض هر یکی جدا و چگونه گفته شود که کافی و بجا است کمال را ندیده
 که جاسک تعرض بکتب قدماهی خود نمیداند و اگر چیزی بر جمیع او بکار آمد البته آزمایه قریب سپارد پس اگر دالالت
 بر عامی یافت چرا خاموش می نشست و از سر ذکر اوله قویه بر مذبح امامیه بر می خاست و متابعین رخصه
 که شغل حدیث داشتند بتقلید اعروا و می این آیت را در باب امامت بردند و در حقیقت مقتضایان ایشان بر
 حضرات ائمه مطابق ذات خود بر بستند جبر نمی است و اعو میگوید که خدا اختیار را در امام ندید کسی و در کافی
 و محال پس ندیم همین حدیث جناب رضوی که کلام در یا تش می رود یکی نه زیادت و در باب آوردن و در صدوق
 اکمال الدین از امام زنگنه روایت می کند که درم پرسیدند که علت چیست که درم اختیار در امام ندارند و خود
 مصلح ما فسد گفتند مصلح گفت ممکن است که مصلح داند و فسد را بداند گفتند بلی فسد و سبب همین است و بر اینکه
 عقل قوتی که کند آنکه موسی با وصف رسالت هر چند از ایشان هزار هفتاد و کس را در حقیقت منافق بودند
 و کون المؤمنین لک حتی یخرجوا کما یخرجون لایزال و کون المؤمنین لک حتی یخرجوا کما یخرجون لایزال و کون المؤمنین لک حتی یخرجوا کما یخرجون

حضرت که با اصول متناقضه امامیه اختیار داشت بعد از میان فضایل خلفای راشدین بدرنهایی که فضایل
شان از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است فرموده باشد با وجودیکه اطلاق آنجناب بنویس و می توانی
اگر برگزینی بعد من چنان است چه بدی پیدا شد اخلاقاً یا اولی الا بصدا که لکم تفلیح من کلمات و کلام
عظیم و کلام کثیر است که همه بفرستای اتفاق بر آن دارند که چون نص خدا می غرض و بل ایضاً رسول الله علیه
و در میان باشد واقعی است که کسی از مؤمنین اختیار نمی ماند و قیاس مانع می شود و وجود نص ابراهیم است
حضرت ائمه فضا که ثابت کرده اند حتی که چنین نیست را نشانی سخاوی یافت که لفظ و معنی آن بر اوست
بلا فصل حضرت امیر امام الائمه منطبق تواند شد الا بضم مخمرات کاسه لیسان ابریه بسیار و اصول قوم اشقیبا
این امر نیست بدیهی که چون حضرت سید انبیا قرآنی دیگر مطابق خواستش با می منافقین زبیه و زینت و
کمانی عناد الاسلام و بهر اهل لسان باشند در آن نسخه نامی چگونه تواند بود و کیفیت صد با چنانچه نور علی نام
شیخ علی امامی فرموده از آریاده از شهادت آیت در نهج الحق و کشف الصدق بمقتضای حماقت خویش آورده و مثل
آنرا که باران دیده بر خویش تن بالیده پس حضرت داعی خود نمید یا کسی از اهل لسان بود و بهت و غرور می نمود
که اصحاب نص امامت قبیل نکردند پس خصوص ابابکر کثرت بعد وفات شریف و نسخه خود و چگونگی آنرا که شد و آنرا
از ترکیب و تقنین جود و نام و قرآن مجید نیست زید و ابی لیث و اگر کافی را کشانند از انهم همین آید که نام ائمه
در آن نباشد که بحث در آنست فلما تغفل مع ذلک اگر نص در میان بودی حضرت سلمان محمدی را ملا گفتی آنچه را
مقتربان بلو فتنه انگیزی یا خیر خواهی و مصلحت آمیزی بر منم قوم در خلوت گفته بود که در روز خرم خلاف است و میفرمودند
امروز خلاف است و اگر کسی چه معنی دارد و مباد الله او بخون شده بود که صدق مثل مشهور برین تقدیر شده که معنی
و گواه چیست و اینهمه بعد از آن بود که سلمان موصوف جناب سرور و جهان را در حالت اختصار گذارنده است
فرار یا دیگر ارکان اختیار ساخته مصداق بیت شیخ فرید الدین عطار گشته است بر در آید بنده بگفته و آید و
خود بعضی از نکته و رعایتی بابی آنکه او گفته باشد بعضی روایات افضلیت و اولویت جناب امیر که قول
صدیق و مطاع شیعه است تحریر و علی فیکم بدان مربوط میشود و این امر البته نظر نیست و مخالفت جمهور پس
تشبیه بدان حرکت امر بدیهی و متواتر و گویا بر هر دلیل تواند بود بر آنکه فخر غم غیر منقطع صورت خیالی قوم
بی سیر و اتباع طلسم عبد الله بن سبای غالی است و چگونه چنین نباشد که شتمن سبای جناب عالمی است
صلی الله علیه و آله از رسالت الهی که هر که در بطالان آن شک می داشته باشد خارج از دایره ایمانست باطل و باجبار
حضرت و بشمارت آنجناب بتقدم صدیق مهاجرین و انصار بلا اکره و اجبار بر جمعیت و اتفاق کردند و اگر اجبار
و اگر در میان می آمد بایستی که در پی حادین عباد می شد و از وی باکره بیعت را طلب میکردند بلکه
اگر بقتل و قتال نسبت میرسد بحکم حدیث اولی الخلفائین و امثال شرف فاکتله که کان من کان من سوانی و
و مجتهد هم درین کتاب آورده چون او را اولویت اکره و اجبار نکردند و از میت نرسانیدند عیان شد که اتفاق

نیز رگان دین بر غیبت دل و استحقاق صدیق بود و ایضا اگر این آیت مخصوص باباست بودی یا تعلق بدان
 داشتی البته طبعی در هیچ البیان از ان باب چیزی گفتی حال آنکه ناظر پیش میداند که خفی را از ان امور
 خاص نیاید و سکوت تام و زبده و بالآخر از همه آنکه متاخرین که درین امور سعی بسیار دارند و شب و روز
 و لای خود را می سوزند و زمین را با آسمان میدورند و صاحب صافی از انجمله است او هم جز عکس چیزی نگفته
 و العام الادوات علی الخاص کما هو ارا و عرفه لیل و نهار ایلی امر که گفتنی است آنرا و می علوم در هر دو است
 من امر هم آورده انهم دلیل بر دروغ گوئی او است که دروغ زن را حافظ نمی باشد و امام را بر اصول امام علیه
 تبعین عید لیسان عارض نمیشود و خصوصاً آنکه کلام الله الحمید را جزین بزرگان که جامع و حافظ تواند شد
 چنانچه جناب امور المحققین بابی در کافی منعقد فرموده اند و در ترجمه آن اسامی چندین تخریج فرمودند و تشریح
 ملا حظه نمایند و محبت را هم خیال آنرا که همه چنین میدانستند که غیر ایشان اگر مدعی شود که از این است باری
 لم یکن القرآن کلام الله و انهم یعلمون علمه کلامه محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن محمد بن القاسم
 عن جابر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ما ادعی احد من الناس انه حج القرآن کلامه کما انزل الله الا کذا
 و ما جمعه و حفظه کما انزل الله الا علی بن ابی طالب و الامیرین بعده و روایات دیگر هم در نیاب آورده که چنانچه
 تذکرش شایسته و از اینجا توان دانست که لفظ حقیم یعنی حفظ هم می آید و موبدان روایات است که جمیع علی را معنی
 کمال حفظ گرفته اند یعنی بسبب کثرت جهاد و غیره آنجناب را بعد وفات شریف فرصت بهم رسید تا حفظه را از
 قایل کردند و در نه لازم آمد که هر یک از اولاد امجاد قرآن کریم را بطریق جدید تا الیعت کردند تا با الطال ختم رسالت
 نوبت رسید که اعرف و در نیامد بعد نقل باب و ترجمه بحدیث واحد نیز او هم خامه عنان میگردد و حال حاضر
 بحد و جهد گرفته و تفصیل امور را بر اوراق دیگر محمول گردانیدم که قبل ازین نوشتم یعنی تا نزد دی ایبرهیدان
 ملی شود و مباحث نشد باز بنظر در آید اما آیت کریمه فاکلم کلکم فی شئ منکم پس من انهم چیزی نیست که کار
 راوی غامدی آید و در مقصود را برای ایشان بکشد زیرا که کفار می گفتند که پیغمبر مسلمانان را از احوال دنیا
 می ترساند و این بر جای خود است که متقدم اند بدان و نزد ما وقوع حشر و نشر بعد از فردن نیست و خلافت
 ظاهر است و اگر فرض کنیم محال را با حاضری نمی رساند که چنانچه در دنیا خوشش بین سهم بار ادران عالم نیز خواهند
 که نواخته را بنیاد انداخته قیاس کن رگستان من بهار را بخداوند تعالی نشان فرموده با کتابی از انهم
 نازل شده که در ان چنین حکم رفته و شمار ابرایین موافق دعوت ثابت گشته که آنچه برای خود خیال دارند
 همان پیش آید و از جمیع وصفانی بهین مضامین توان فهمید و امری نیست که در باره امامت شیعه را بکار
 آید تا بعد از ادراک آن در پیر من نگنجید و آنرا از عجائب لیل و نهار و غرائب روزگار دانست و آری
 دیگر بر محمد بن شیمه محبت است که گویند تا امام نفرماید هیچ آیتیه محبت را نشاید و قرآن مجید نسبت بهما
 لغز و مهاست که جز آنکه کسی نمیداند گویم قانون نماد و امام است اگر اجتماع دست اجتماع امام خواهد بود

نه اجتماع با همین که در خبر احادیث نجاست و طهارت آمده در متشابهات فقط نجس در قرآن است و محرم
در چند معنی آمده قوت فحش متشابهات نذایم جمع کردیم نجسین ایشان شراب را نجس میدانند پس ظاهر است
چه احادیث بر طهارت آمده و احادیث نجاست بر نجسیت است بر فقیه آوریم سبحانه الله اتباع انکه معصومین را نجس
همین است که ایشان حر را طاهر گویند و چون کفر از کعبه برخیزد و کجا ماند مسلمانان و اینهم مسلم که سبب اتباع شیطان
و اسن انکه بهی را با مثال این فتاوی ملوکش گردانیدند و لیکن هیچ عاقلی در جهان تواند با در کردن آنچه صد
الک و اب فتوی و ادیانچه در جامع عباسی است که نماز در خانه که شراب در آن باشد روا نیست و اگر بدن با حرام
ملوث باشد رواست و اما اولی الالباب آنکه نتیجه اتباع بر زاره لعین بدتر از بد و نصاری و صیبری و اولی
یعنی شیطان الطاف که این نقیب برای او در کتب ایشان موجود است کما فی المنتهی و غیره همین باشد شایسته
و صد آفرین چنین اهل علم را که طاعت ایشان را که کلام در آن میفرستد چگونه علاج تواند کرد که معنی خود را از این غفلت
ستمان بریند و آنکه ایشان را بسبب بی وفایه و دشمن خویش میدارند استند بر دین ناموس اینها درین حد که انظمام
که فقط یک معنی دارد و در عالمی که اکثر لغات عرب در معانی خویش مشترک آمده قراین را با پیوست و سخن نمیدانند
و اگر چنین بود که قرآن مجید را که آشنای پس در کتاب مجید با وجود تحریفیات که نمود آن در تفسیر تنی و کافی و احتیاج
طریقی و دیگران و کتب معاصران مذکور شده غیر از تشابهات چه باقی ماند و در مقام چون گفتگو در آن جاری شد
که اگر امانا میفتوی و طهارت خود را در آنچه گویم که مسلمانان هیچ محال است که عقیده را و اولی با پیوسته بکنند و اندکشان را
قرار گرفته عقیده قرآن را در دین که هر طایفه نیست زیرا لیکن بعضی فتوی نجاست مستند داده اند و طهارت را در کتب
تفسیر فقهائیان و انوار مشرک جماعتی چون دیده اند سبب صدور فتوی را نشان دادند و با وجود خشک لبی رفع غفلت
به تر زیانی نمودند که در کتب با نقل کرده اند که حنفیه قائل بدان بر شده اند که اگر گویم موشی از چه بر کای تمام آب
چایه با یک شید و اگر تمامش بحال خود بر آید نیست و لوی با یک پس از تصدیق با پیوسته مثل اکل اظلمن انچه در
غافل شده اند یکی از حنفیه گفت که مسلمانان و لیکن خلاف قیاس نیست زیرا که هر کس میباید اندک چون و کشتن دیده
میشود و دم مسفوح از آن چه آید از نجسیت حکم مذکور خود ندانند تمام آن چون منقطع و منتفی نباشد از آنکه
و از عبارت فوارحی آنیکه در حدیثی از جابر اجتهاد بر آنکه روا شده تا بحجتین چه برسد و از آنکه حرام میدانند و ندانند
که اگر مجتهد اختیار او استعطا و احکام است بر عایت آن و از اینجا چه بر آید از اجتهاد و جرحی که توان برد و لیکن حجت
قسمی است از وحی و احیاناً اگر خطا افتد رسیده العالمین بیان میفرماید که الا انی سأل من طالع الاصول و در مقام
نیز از هم خامه جولانی ننماید چون اطفالی است از مقعد و اصلی که نقض نشد است و در افتاده ام بقا بود و در
و بلاست شیعه با اقرار علمای شان نوشته تفسیر آیات را بنظر اجماع دیده در پی مقصود میر پس باید دانست
که صاحب ربان بعد سطر چند مذنب محدثین شیعه را میگوید که ایشان بی کم و لا اسلام الهانند چه از امام
مجتهد و دلیل قطعی دارند پس عمل براه ایشان بطریق قطعی است و قطعی را بطریق چه نسبت متاخرین شیعه گفته اند

نموده را رسد که لطیف خود عمل کند و دیگران را اطاعت گمان او باید کرد و این طریق مذموم پس عمل با تها
 سهو و خطا باشد تمام شد کلام صاحب بستان و متوجه نشود که صاحب بستان که خود را نامه نگار جابجا گوید از
 محوس است اگر چه شیعه محوس است باشد که فضلانی مالعاتنا سمانی الصوله الحیدریه از جهت قدسیت بلکه او
 از امامیست چنانچه از دنیا بچه برهان قاطع که در کلمه مسیحی بسیاری از علمای ایران نکاشته بهایش نایده
 کرده اند و اگر بالفرض او از شیعه هیچ مضرتی بمانند نرسد زیرا که مضامین مذکوره را علما انکار نتوانند کرد و در جملا
 کلامی نیست و یقیناً نباشد و حق اینست که چون معاصرین ما و اکثر قدما از اصول و اخباریه نقل اکبر را که کجاست
 و نقاط اخبار بود و معجز یافته محرف و متغیر و مبتدل دانند و پیر و بهقانی جناب رسول نیر دانی را معاذ الله در علم
 چنان گوید که بی اشتراط و زور ذکر آن مناسب نمی نماید ایشان را با نقل اصغر هم تعلیف نمائند و لیکن بجای خود
 هر چه خوانند از دعوی اثناعشری و مریدان گفته باشند یا آنچه در مثل مشهور دیده و شنیده باشند که هر سگ
 بگوید خود عمو می کند شیخ آن است الغرض حال چنانست که قرآن مجید محرف است و نسخه و اهل بیت در پرده
 کتمانست و غیر آنکه کسی نمیداند و امام بی نام و نشان و خداوند عالمیان نندگان خود را بتامل و تدبیر عبرت
 گرفتن و اندر زنده پیران امر بفرموده پس از بقوات ایشان عموها و خصوصاً اشراف مانند دالحد و لک علی غیر ذلک
 علمای قوم در کتب خویش این عبارت نوشته اند که صاحب دبستان مذاهب نقل آن میکنند و ضلال الطبی
 ایشان از آنهم بیایست میگوید تعلیقات علیما که بعضی از چیزها از ضروریات مذاهب است مثل امامت از
 معبد اند که مذاهب شیعه ناگزیر است چون احادیث بسیار مذکوره اند امام قانونی حکم فرموده عالم از خطا که هیچ
 کنند حکامات قرآنی اگر چه پیشه مطابق آن بر آید عمل کنند و مخالفت آنرا بران عمل نمایند اگر در حکامات انتهی بهم نرسد
 نظر کنند مذاهب مخالفین هر چه ضد ایشان باشد بران عمل نمایند و موافق ایشان البقیه بیاورند و اگر هر دو ضلالت
 مخالفین بستانند خلاف ترجیح ایشان را بگیرند و از اینجا معلوم شد که کسی که قرآن مجید را غیر محرف و مندر
 کاره برنجی آید و آن از نوم مذکور بگوید تواند شد پس سلسله دین و ملت از کجاست با نقل میکند که اگر کسی
 گوید که ناگزیر است عمل کردن تا چند صبر کند آن امام معین نیست ماعقل را غور در کار است که این کلام بعد از
 کبری است و بارگاه گذشته که باطل و امام به خارج سنبلانی و ندای آسمانی چگونگی تا نوین میسر من بخدا
 میرسد باز چه آید این سه ال حکایت میکند که معنی توقف در جای توقف آنکه در معامله صالح کن و در طاعت
 احوال را بگیرد اگر گویند این قانون خود اجتناب است و تو هم نکنی که مراد از شنیدن آنست که از امام بشنوند چه
 بعد از ندیت که بر سه شفا و در نهاده که خود از عبارت مذکوره اینهمه بواله عقل پیدا است و این علما
 که تقریر ایشان منقول شد بعد از ندیت امام بعد با سال پیدا آمدند پس عموم متعین شد و قطعاً و یقیناً
 و در استخراج روایات از حضرت البتة و رسا بطا باشد و حال چرخ اختلاف ایشان ازین کتاب هم معلوم شد که تخمین
 از دنیا ملاعین و شیا طین بودند با این همه خیرگی و شوق چشمی متعین طایفه را باید دید که آنکس که از مراد و دنیا

حدیث عدم میراث پیغمبر ان شعیبه بن ابی ریحان روایت میکند و در کتاب طحاوی در کتاب طحاوی در کتاب طحاوی در کتاب طحاوی
 از ملاحظه کلمات نامر لوط مجتهد بیاح در کتاب طحاوی در کتاب طحاوی در کتاب طحاوی در کتاب طحاوی
 چنان تو فوج بخشد که خواستی که من بران نوشته ام و شیعه را در هر باب مبارکین فوج نموده ام و هر چه تمیض نگردد
 تا بگویم که انشی الله انصافاً و اظفاراً و انهم ملکیت که شواهد و دلایل صحت و اعتبار آن حدیث در کتاب
 اصول شیعه حل و غراب احادیث ائمه مثل مجمع و مشروح اصول موجود باشد هر چه مجتهد مذکور دارد و بود
 خود را بهم بافد و در کارگاه دار الاجتهاد یعنی لکن نواز کسی نه هر اس اما آیات باقیه پس نسبت
 آیات سابقه هم کمتر و بتایید مدعای شیعه در مقامات امامت هیچ بکار نمی آید و هر که
 مدعی شود و مقتضای قول بزرگان **س** نگفته اند که با تو کار و لیکن چو گفتی و بلیش ببارید
 اقامتش بر دمه اوست و حال قرآن مجید بعد از تحقیق و تفتیش عیان است که هیچ وجهی از هیچ شیعه
 تأیید این امامت محدثه که از منتهیات این سیاست نمیکند و از عبارات منقوله اهل بیتین فضل
 باعتراف علمای ایشان ظاهر است که همین که شنیدند که زراره چنین روایت می کند و دیگر
 یعنی شیطان الطاق حکایت می نماید و بیومین که ناپلیا می مادر از اوست بیان
 می نماید از جافند و گوش بران نهادند و حکم کل جدید لید دل دادند و خیال
 نکردند که اولین ایشان بدتر از میوه دانه بود و دوم اسم با ستمی بلکه از ابلیس درستی
 و چالاک و مخافت نصوص تعصبات سابق میز باید و ثالث بالحق چنان است
 که امام صادق را بد گفته و بکار است آن امام سگی بر زمین و گوش او شنیده تا عاقل
 بداند که تو سگ او بانه فقط بر اسع انجاح مرام و نبوی بود هر چه گوید لائق اعتماد و هر چه شنود
 قابل اعتبار نیست کما قال الله تعالی **لَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْنِ فَاَنْتُمْ بَعْدَهُم مَّتَلَفُونَ** و بعد از آنکه گوید و فهم
 یعنی که پس رخصه اهلان بدان موضوعات دل میدهد و در بلاست و حماقت او شیخ حلی
 که بیچاره ساد و دل بود با فراتر می نهند آورده اند که مادر شیخ پس خود را عین میدانست که
 گاهی زنی نظر کرده حال آنکه بانه ساسی جوانی رسیده پس بیشتر بدین حسرت بود و می
 از اتفاقات حسنه آنکه در می گفت ای مادر طریق محبت زبان بچه طور می باشد باری خوشبخت
 شد و گفت اول نظر باز کلام و اگر بدان هم التفاتی نمیکند مگر زنده اخشن چون بر هم شد
 بر روی او خندیدن بارے شیخ روزی بر لب چاه سحرم زنان دید و زنان نادری بنقدیر ساند
 هرگاه زن بچه خواند و التفاتش بر شیخ سرنگی بر روز و تا بچاه افتاد شیخ مادر خود خبر داد گفت ملاحتش سهرت
 که خاموش باشی و بچی مادر از بازار خود بریان آورد و نقل آمیخته در صحن خانه به طرف پاشید و بپای
 آمد و گفت بر خیز که باران نقل باریده شیخ میخندید و میخورد و روزی دو برین ماجرا گذشت تا در بازار

شنیدند که منادی ندا می کند کیست که زنی را بچاه انداخته شیخ گفت منم مادرش را خبر رسید
 دوان آمد و گفت پسر سید ازو آن که ام روز بوده شیخ گفت پسر روز که باران خود تو نقل باری
 و من بجز تمام خودم و لشکر رزاق بجا آوردم همه خندیدند و دانستند که دیوانه است فرق این است
 که او را جنون مذکور بجا رسانید که بزرگان در حق امثالش نظم کردند **سید** در همه احوال
 خدا با او بود و او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد و دیدش خرم و خندان قلیح با ده دبست +
 و اندران آینه صد گوشتان میگرد و گفتش جام جهان بین توبه که داد حکیم گفت آنروز که این
 گنبد بدینا میکرد و این فرزند ابتهامی و کوری از آیات بنیات که صاحب مجمع ازان بتجربه کند
 و بغیر و نکلام می نماید و از امام صادق و امام کاظم این امور را نشان می دهند و قس علی بن
 صاحب صفائی قول بزرسی و نقل اورا بتائید تفسیر خویش می آید و جاسک در سوره
 ف آیت کریمه **فَاذْكُرْ لَكُمْ بَرِّكُمْ الْقُرْآنَ ذَلِكُمْ كَانَ مِنْ عَجَبِ آلِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ**
 کثیر است هم امرو در آن نیست که هم را وی راتا میدے باشد و در مجمع البیان
 زیر آیت مذکور به پیش ازان گفته و رد و قدح بر آنرا کرده که گویند مصنی
 قس آن نتوان نمید الا تفسیر حضرت و ازین کتاب زیر آیت **لَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ**
 واضح است که در شان مشرکان آمده و امام محمد باقر رضی الله عنه فرمود
 که نزولش در بنی عبد الدار است که از ایشان کسی مسلمان نشد جز مصعب بن
 عمیر و سیک دیگر حلیف ایشان که سو بیط نام او بود و اگر میند در باره ضلالت و رفضه
 بعد الطیفان لفظ و معنی آن بر ایشان نه چنانکه راوی گسته بخان تطبیق و تفسیر را
 ملاحظه داشته و بلاغ گفته آیه را تلاوت میکردم چند صد آیت را نشان میدادم حق تعالی
 ما را از فضول کلامی پرحذر و اهل فضول را منراے اعمال شان بدید تا حشر
 و افسوس کنند و ناظرین گویند انی لکم الذکر بلکہ اگر غور و فکر کنی توانی یافت که باوجود
 تلفظ به قال عز وجل و لفظ قال در هر جایان خصوصیتی که راوی آورده در قرآن مجید
 هست بانه چنانچه در باره آیت **وَذَلَّلْنَاهُ مَا لَمْ تَكُنْ أَهْلًا لَهُ** و چنانکه اشارت رفته حالانکه نسخ
 اصول کلیدی پس میجو کند و معرب و بجا محشی وقت تحریر اینک حاضر است و بی که و کاست از
 نقل برداشته میشود و جاسه و میرزا علی عمران یا نسا و تریب تمامی حسن و پنجم رواه را چنان
 اشتباه پیش آمده که آیت را با آیت دیگر میزند و اوند و شارحین در مدارک آن افتادند
 و با عذر انک راه تنگ را بعد خرابی طے کردند چنانکه شیخ میفرماید که **مصحح** خولنگ جان خزل بود
 و حضرت امه که کسی جز ایشان حافظ تمام قرآن مجید نباشد که اعرفت چه نسبت آن توانک و حافظان

قرآن شیعیه از مخلصین این میراث یافته اند و روضه ازین دولت نیز محمود اند چنانچه از نشان کبر
نگذشته باشد که او در زمان شهود بالخر از فرستاده شود و مراد از حافظ کسی است که او را آغاز
و انجام باین صفت تا آخر موصوف باشد کسی که در حال تسبیح یا و کرد و باز در محبت او باشد نشسته
و از سیه درونی او بقتضای **تَجَرُّهُمْ مِنَ الشُّعْرِ إِلَى الظُّلُمَاتِ** این دولت جاودانی از مصلوب شد
و روضه بجز و مساببات این لقب را بر دواست گروانیدند و چون استعان کردیم حقیقت حال بهمنیال
عبانته و دروغی غرضی قصه باست که شاید بعضی را بر این تفسیح اولاد فرین یاد نموده ایم و از قصه با
دیگر بسبب الطالت کلام اغراض بنیامست نصیحت کن در آنچه انکه خواهی که نتوان شستن
از رنگی سیاسی و اگر مراد از حفظ آمده است که آیات فسوخ را هم باین ممول التلاوت می آمیختند پس
باجدات این گروه باطل پژوه پی باید بر وزیر که حکم امام صادق خلط آن و قراوت و تلاوت سازج
آن درست نیست و این حکم در کافی موجود و فعال کشمیری هم در ترمیه آورده پس چگونه چنین باشد
و اگر مراد اینست که انکه نشان سیدانند که اول چنین تازل شده بود و بعد از تسبیح الهی بدلائل است که
مَا كُنْشَ مِنْ آيَاتِهِ فَتَسْبِيحُهُ تا تسبیح تمام او این چنین ماند پس اینطور را هم چنین باهمی است علوم از انکه
بدست یافته اند و در صحاح دیگر آن ذکرش نموده اند و از غناد الاسلام هم توانی یافت که بعضی
از آیات بنام جناب امیر شمل آمده بود و شاید که از تلاوت فسوخ گشت و از اخبار اصول روضه انیم
پیدا است که ذکر تمام کسی جز و نام در قرآن مجید وارد نشده که لاغنی و چون حال غلط را دی و تجرد
در ذکر آیات بدان وجه رسید که دستمال احتمال انتباس بعد از قال الله تعالی کما بانده کتبه دیاکی الله تعالی
سَيِّدُكُمْ آیت **لَقَدْ يَكُنْ إِلَى كُنْ كُنْ أَنْ يَتَّبِعْكُمْ مِنْ كُنْ كُنْ كُنْ** که حفای شان بدانش
آویخته اند حالا چه اصحاب جمیع البیان مولای علمای شیعیه خصوصاً مولای این سپر و بدین محمد الزانی
و پیر و حقایق زیر آن می گوید آنچه حاصلش این است که در حق بهتان که اموات اند
تواروست و تفصیل که کرده نقل آن موجب تطویل است ببله در صافی از ضرر قی الزام با
رضی الله عنه آورده که مصداق این جمله یعنی ائمن بیدی حضرت صل الله علیه وسلم
و آل اوست و مصداق نفی مخالفان از قریش و غیر هم قطع نظر از انکه
حال این کتاب بسیار تقسیم است خصوصاً از جهت ابو الجبار و ذکر که حاش می آمد
عند قریب باندبیب ماچند ان منافا قی نذر در کظلمه نبی امیه و عباسیه
از شام و عراق مصداق آن بوده اند و اتفاق و اختیار اهل حل
و عقد بر همه و بزرگزدین شان از سنت استجماع شرایط ممنوع
و خود پدر مجلسی صاحب لوا مع می نویسد که امام ابو حنیفه کو فی منحرف

بود از آنها و تصرفات می نمود و لکن ظن لایق اینکار نیستند و اعانت سلاطین بیت می کرد و گفته اند که این
موجب بی مباهات او گردید و بعضی گفته اند که بیعت بفرمود و هر گونه مدد می نمود و آدم بر ذکر
حال جهانی ابو الجحاد و پس بدانکه ایما را از اغراض قاتلش خواهد سبب مزید فراست خواهد بسیار
گدینه و در اسیر حبس اوده بودند که شیطان البحر است و قدما و متاخرین ائمه بر او لعنت کرده اند
و حال غیر دم مثل کسی باشد که هر چند او را دفع کنی بر خسارتونی نشینده و دنبال دوگان حلوا فرو
نمیکزارد و که سابق مفصل فی المقالة السادسه و چگونه حضرت ائمه اولاد اخرا بر او لعن نموده مخصوص
است که ملعون نسبت فعل حرام العیاذ باللّه بجناب صدیق مجتوب مطهر و حضرت سید انبیا و
سفر بصره درین تفسیر ثابت میگردد و اندو ملعون ابدی میشود و اینجی قطعاً یقیناً موجب کفر است
و ایام ممکن بود و تفسیر نور و لعن بر تفسیر تعیین و تحقیق بدون کفرش چنانچه علم الهدی زاری ایشان
در تفسیر العوام گفته و بر اینجی خود مجتهد الزمانی و درین کتاب تفسیر سیکن چنانچه میدانی و در تفسیر
بر میخوانی که کسیکه بعد از تفسیر حرام را نسبت کرد بعد از آیات سوره نور او کافر است فاعلموا ان الله
علی المقصود و علی من یلیح ذلک کتاب من العابرین حال آنکه این طریقند سیم چنین کتاب بخود
است از امام اعظم ثانی رفته که هرگاه بعضی از امور را در نسخه سلیم بن قیس هلالی خلاصه واقع یافته
در خلاصه لا تو الی گفته الکتاب موضوع و این کتاب بر کفیات بیشتر شامل است تا کی است که آن بر
شمار مثلاً اعتراضات ائمه بر آیات قرآنی می نویسد و باقی میگذارد و کافر می شود و الی غیر ذلک من
امثال پس شرفنا طبع بیان طور باید خواند بر شمارند اگر گفته میروند و او را و او را گفته نیاید بشمار
معلوم شد که آن مطرود در عموم اوقات بکفر و احداث منصف بود و خصوص و تفسیر تفسیر آیات کتاب الله
بدین الحاد و زندقه مذکور گردانیده و بر اساسی ائمه مدعی خصوص با قرآن معلوم است بر بسته لا حول
ولا قوه الا بالله العلی العظیم بخدای عزوجل که هر که این آیات را منسوب بحضرت اطم رضای بنید
متغیر میشود که هیچکس جز را وی غاوی تو انک گفت که امام رضا چنان از طریق استدلال نایله بود
که این آیات را در مقام احتجاج ذکر فرماید و نتواند که تقریب یکی را بر دعای تمام نماید ورنه کسی آیات
بنیات را در دعوی خود ذکر فرموده باشد حال آنکه در قرآن ایام کتب فسیقه را از زمان یونان
بر زبان عرب نقل کردن و مامون دل داده آن بود و علما آن قوم را در مناظره و تفسیر میکردند و مامون
از حلقه عباسیه چنانچه از عیون بنی طاهر است نقلاً از مناظرات الامامون اگر کتاب عیون رجوع
کنی البته معلوم شود که صدوق را افتخار بر آن منظور است و آن مقدمات را که در کلام او بخوبی بیان
جمهور آورده و انجی میداند و اگر ایجابی مناظره معلوم بای بر علم صدوق بخشیده اصلاح
و رونق بر آن بخشیده و در گذار که مافات گردیده اگر حادثات زمانه فرصت میداد در خانه از اقل نموده

سرور از اسرار و حق الزباطل مختاری کرد انم انشاء الله تعالى اما ذکر آیتی که بر حال ملک طالوت شایع است که او را
 در آن ایام و شاه و امام وقت گردانیدند و بی آنوقت آنچه در وقت او فرمود و بسوی حضرت انبیا و نبوت
 نمود و نسبت علم و جسم است و ظاهر آن غیر از علم شریعت و طریق سیاست بدین و نبات قلب
 نبوی شجاعت و در هر که با چیزی نیست مثل عصمت و افضلیت و امانت و امانت است که میگوید
 حاجت است نه برای شیعیه که ضعف امامت ابا عبد الله شریط از زمین و آسمان بهناد و گردند خانیچه
 نمود و بی رازان و دین اوراق دیدی و استیجاب شریط و اوصاف انرا مصداق لاتناهی توان گفت
 بین که با وجود حضرت و انا و طالوت خلیفه شد و در ترجیحی باید رفتن و با وج فلک چرخا رسیدن
 و حال مورخانی چنان دیدن که حضرت سید بن ابی طالب علیه السلام و اوصاف و سلم و جناب مرقصی
 سبابعین باشند و سبعت امام مهدی بر داند و بهار گلزار امام نرسد و در کمال از سیاست یلاد
 و گنبد ستانی ملا حظ فرمایید که فی تالیفات المجلد و الار دستانی و تالیفات قدما کما من رسائل الراجعه
 زیاده برین نیست که فی تمام طالوت ابر است بیان نمود که خداوند عالم چنان می فرماید و حضرت علی
 علیه و سلم با همت المؤمنین خبر داد و میسر نمود که شعیان بعد از من خلیفه خواهد شد و البته در جناب
 برورد کار مطلق آن شد پس این بشارت در محبت آنست که فرمودند که درین باب تخصیص این امر در
 تقدیم است یا چون بیان کرد و در دو و در هر بیان مقدم گردانیدند که اگر ابو بکر علیه السلام را خلیفه کنند و انا
 آنست و همچنین عمر فرمود و بر همین قیاس است علی و لیکن اجماع تمامی است بر او بخوابد و شد که او را
 سابقا و لاحقا انقضی الوقت که طالوت خلیفه شد و وقت نزول وحی بود و این وقت که صدیق را بر سر نهاد
 انشاء الله و از دیگران وقت ختم نبوت بود قیاس کی بر دیگری چگونه تواند شد پس اگر بر اختیار اصحاب خود
 که مد و عین کتاب مجید بود و در محال گردانند و نص نمایند بانی نیست جمیع قرآن مجید با هم معات بود و اجماع
 بر اصحاب گذشتند و قس علی هذا اخرج مسکن الی غیر ذلک علی بطریق شیعیه و فی حضرت کاره سلیمان بود و وجود
 نبی خاتم میر خانیچه و کرسیات انتخاب از قرآن اهل بیت معلوم شد حاصل آنکه خیال راوی اگر حضرت خدا را
 بر سالت میر نزول نمی بود هر چه استدلال فرماید بجا است کسی تواند در آن شک نمود و عباد الله و خواه بر اول
 نسبت و از گنبد که قیاس مع الفارق است اما حال اصحاب کرام پس نظر باوصاف یکی را بر دیگری مقدم کرد
 و تجربه و فضائل ایدیه امام گردانیدند و بیخ و بنا و کفر البغایه را لای استتصال نمودند و فرمودند و دشمنان مصلحت
 که واقع شد و حتی که منصف عادل و حکیم عند المجتهدین و خطبه شرح نفع البلاغت یعنی یعنی اختیار ابو بکر
 رضی الله عنه را همین مصلحت دانست پس البته اگر جناب امیر را رضی الله عنه خلیفه میکرد و انیدند قیاس
 معلوم پیش می آمد و آغاز بی انتقامی میشد همه دین و ملت خراب میکرد وید که رخصه بعد دل از
 نزاع طالوت با شریط و گویند اصحاب و دشمن امیر علیه السلام بودند فلا تقفل و حال فضل ایزدی

فقال هذا هو الباطن الذي لم يسمع من افق قبلك فاحب ان تفصل لي وجوه وكيف صار في
 اقيقته ممن لا يعرفه وفي اقيقته من جاعه لثقة امانته الا ان وليس هو في اقيقته منك فقلت لدا اقيقته من
 اعداءه فلا حاجتي الى الكلام فيما لا يتصور انا اقيقته ممن لا تعرفه فانا قلت ذاك على غالب الظن
 وظاهر الحال وذلك انه ليس بعيدا ان يكون لهم كذا نوايا من امور امان ان يسفكوا دمه بالنفس ليسوا
 ذاك المثل عند المتقلب على الزمان ويخبر دابة لهال والارباب استهوا ويسعوا به الى من كل الفضل به
 او يقضوا عليه وليس له الى يكون في ذاك عظيمه وفيه عظيمه بل ان عظيم الفساد واما غلب في
 اظن ذاك لان الجاهل يحكمه ليس يكون موافقه لثقة نفسه من السعي عليه وانه لا يعتقد في الكف
 باقيقته المذنبين في الاثمة وهو يرى في الدنيا يتقلب الى من او وقع الضربة فسلم به من باوصفا
 بل قريبا وجده من فلاحه واما وجه اقيقته من بعض من يعتقد امانته الا ان فلاحا لا يعتقد من لذلك ليسوا
 بمجسدين من الخطا ولا مومنا عظيم الغفيل ليس مومنا عليهم الصناد والارثاء فلا ينكر ان يكون
 المعلوم منهم ان لو لم لهم الامام عليهم السلام او سرقوا مكانه ان يدعوهم وداعي الشيطان
 الى الانحراف والسير عليه والاحياء لم يكفاه طمأنينه العاجلة ورغبة فيما او اثارها على الاجل
 كما دعت وداع الشيطان انهم لا يلبوا له ارتداد عن شرايعهم حتى غير ما يدركها اكثرهم وكما كان
 قوم موسى من غيرهم واما محمد بن ارون وهو ارتداد عن شرايعه الى يسه جارية هو واولاده موسى عليه السلام و
 اتبعوا الساعه ولم يلقوا له امر بالارون عليه السلام وحينئذ الفكر وفيه وعظه ودرجه وادكان
 ذاك علي او عصيته لم يكن كذا بل كان هذا حاله من قبل الحق في هذا الزمان والارتداد عن عصيته
 عنهم فاما انك تفسر فانه ليس بجيدين لانه يعلم كل من شاركت في المعصية الذم من اجل حكمت واما
 فصحت نفسي بالذکر لا ينبغي لادعائه غير من عيسى عليه اليقين شاركا في سعة الباطن فادخل
 من في الذکر والمعصية الذم من اجل انك تفتت ان يكون صاحب الامر متيقنا من عند المعصية في حال
 لا ينبغي العلم ان عارف بالمدققات وبرسوخه عليه الله عليه والارواح واولاده وسلم وبالله اعلم
 وهو المعصية من انباء كغيره وغير مغفور والسعي عليه وم الامام بل افاقته عنده كغير
 غير مغفور واذ كنت على ثقة نفسي من ذاك لما ذهب اليه في الموانع فقد است ان يكون
 الامام في اقيقته من امن شاركت في ما وصفت من اخواتي واثقة انما هي الخوف على النفس
 واثقة الامام في اقيقته من عارف بالمدققات على ما قدرت حال فكانت انا جازت ثقة الامام من
 اهل انفاق من الشيعة فاما المتقون للشيخ ظاهر ابا طاهر المكنى كذاك وبنو ايو دس الى
 المناقصة لان اهلنا في ليس بمتقيد للشيخ في الحقيقة فكيف يكون هذا فقلت له ليس الا انما
 كانت وذلك ان جماعة من متقدي الشيخ عنده غير عارفين في الحقيقة وهما يتقون

انه ياتيه على ظاهر القول والتميز والانتفاء في الادلة والعمل على الحجة ومن كان بهذه المنزلة
 لم يحصل له الشواهد الدائمة المستحق للمعرفة الا نفع بدلالة الخبرية عن ايقاع كفر من صاحبه يستحق به نفي
 في الحجة قائل ذلك ثم قال المتعذر لآخره الان اذ لم يكن الامام في تقيته منك فبالدليل في غيرك
 نفسه بالمشاهدة ويرى بك حجة وبينك كثير من المشكلات ولو منك بقية ويعظم قدرك بقصده
 ويشترط بك بكماله ان كان قدما من منك الاعزاء و ريتين ولا يتبين ولا يتك بالظاهرة وباطنه فقلت له اول
 ما في هذا الباب اني لا اقول ان الامام يعلم الله انه يعلم بالحق عليه الصغار فيكون قد اخذت ربهني بالعلم
 مني ما اعرفه من نفسي فاذا لم يكن في الكا مني بل في كونه قال انه يعلم الظواهر كما يعلم الباطن وان علم باطنها
 فباعلام الله تعالى له خافعة على لسان نبيه عليه وآله وسلم بما اودعه اياه من النصوص على ذلك والمثل
 الذي يصدر فلا تخلف ابدا بسبب عن غير هذا فقد سقط سواء كان من اصله لان الامام اذ قد علم
 ذلك من جهة الله تعالى جاز على غيره من غير كونه فاجبت احكامه تقيته مني وانما يفهمها على السطر
 الذي ذكرت انفا ولم اقطع على حصوله لا محالة بل ان الله تعالى قد اطلع الامام على باطني وعرف حقيقة
 حالي فلهذا افتقر الكلام عليه على اني لو قطعت على ذلك لكان ترك ظهوره مني وتعرفه اسلم
 وجهه وافصح غير تقيته وهو انه قد علم اني في جميع من شاركني في المعرفة لا بدول عن معرفة ولا جمع
 عن اعتقاد امامته ولا يتأب في امره دام غايها وعلم ان اعتقادنا ذلك من جهة الاستدلال
 مع عدم ظهوره كحصولنا اصلاحي لنا في تعظيم الشواهد على المتعذر بالكتساب الاعمال واذا كان
 ما يقع من العمل بالمشايق الشديدة اعظم ثوابا مما يقع بالسوء ومع الراحة فلما علم عليه السلام ذلك
 من حالنا وجب عليه الاستشارة ليصل الي معرفة طاعته على حد كسبنا من المصونة اكثر اجاب
 كسبنا العلم والطاعة له مع المشاهدة وارتفاع الشبهة التي يكون في حال الغيبة في الخواطر ونزاعها ما
 مع ان صلاحي في اللطف بغير ما ذكرناه وليجب ذلك انما ليقول انه لا يجب على الله تعالى
 فعل اللطف ان يري يعلم ان فعل الطاعة مع عدمه كان اشرف منها اذ فعلها معه فكذا نكس
 منع الامام من ظهوره اذا علم ان طاعة الامام يكون عند غيبته اشرف منها عند ظهوره وليس بكفر القوم
 في كلني الحالتين ونزاع بين الاشكال فيه فلما ورد عليه هذا الجواب استنبه ثم قال هذا الجواب
 جواب لستم على الاحوال التي ذكرت اما حتى اولى ما استقصي فقلت فانما يجب بعد هذا الجواب جوابا آخر
 ما قد سمعته لانظر كما مكس عليه فقال يا له ذلك فاني جب ان استوفى ما في هذه المسئلة فقلت له
 ان قلت لك ان الامام في تقيته مني وفي تقيته ممن خالفني ما يكون جوابك عليه قال فلتطو ان في تقيته
 منك كما هو تقيته ممن لمك فقلت له لا قال واما الفرق بين الامرين فقلت الفرق بين القولين
 الثاني انه قلت اني تقيته مني كما هو في تقيته من مخالفني او محبتان خوفا مني على حد خوفا من عدوه

والله اعلم

همان الذي يخبره مني هو الذي يخبره منه او مثله في القبح واذا خلقت انه يقيني ومن قال لي ان القبح
 ما بهام فقال من اوجه القبح منك ومن وجه القبح من عدوه فصل الامر الى حتى اعرفها فقلت
 تقيه من عدوه من اجل خوفه من ظلمه وقصد الاضرار به وضاده من سعيه على دمه وتقيه مني
 من اجل خوفه من اذاعتى على سبيل السموات التحمل والتصرف بمعرفة بالمشاهدة وعلى التقيه مني من
 او غيره اليه ان اواني في العتابه لتقيه ذلك ضرا عليه فبان الفرق بين الامر من فقال ما اكرت ان
 يكون هذا الوجه المساوات بينك وبين عدوه لانه ليس بموتيك كما لا يبق بعدوه فقلت انما
 الفرق وادعى ان ال قد صنف جوابه وكراره لا فالتمه فيه على القبح عليك فقول كما ليس
 قد رتب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من اعدائه واستتر عنهم في الغار خوفا على نفسه فقال يا
 فل عرف عمر ابن الخطاب حال هربه ومستقره ومكانه كما عرف ابو بكر رضي الله عنه ذلك كما ذكره فقال
 لا وري قلت له فرب عرف عمر ذلك اعرف ذلك جميع اصحابه والمؤمنين به قال لا قلت فامضى
 كان بين اصحابه الذين لم يعلموا بحجبه ولا عرفوا مكانه وبين اعدائه الذين هرب منهم وطلبوا اليهم المشركين
 بالتحاقهم على اعداه ولم يستتر ذلك عنهم كما استتره عن اعدائه وما اكرت ان يكون الا فرأيت ان اوليائه
 واعدائه وان يكون قوسوى بينهم في الخوف منهم والتقيه والافعال الفصل فلم يات بشئ اكثر من ان يجعل
 يعمى الى مقتدى في الفرق بين فالزم ولم يات به على وجهه من نفسه الجرمين ذلك ونجني ناكذ
 ابن عمار طوبى له بالظلمه صعبتي وار دوخو دعو من جالس اقر اسكنه ليتقم خياجه خياجه
 دانست ان الله تعالى ليس مناسب نحو ذلك مضمون ان راو فراسي اجباري وضع كفت شود واما
 وسامعين بر بغيرت باشند و بدانند كه كلام قاضي رطل ايق كه قبل از اين آه چه قدر بي
 همچنين تحقيق بدرش ملكه باقر باي نشان را تهاضي خضو حها محبت تالي نسايت ميت بدون انكه كسي شرح
 سقايت و حمايت نشان را مبعوض بيان آرد و اگر طريق بديان سبار و ليس براي عوام الملوك نور على
 خود ابد بود انكون شرمع كرده بشود و در ذكر خاصيتش ليس بدانكه محبت اول دار المؤمنين كذا
 در عباد اسلام سگويد كه تحقيق اين مقام را چنانچه بايد بشي مفيد نموده براي سدر نشان اهل خلافت اير
 براي توضيح و تكميل ذكر كسي كه شيعه كبر و حكايه ميكنند كه بزرگي از علماي مايرين منتهي كافي
 سباني عذيب اعترافي به و در زمي بين گفت كه حي برسم از تو اعترفي كه در دل من كز نشيد و احاطه
 لحا قات كردم در خراسان و فارس و عراق و الى كه سال من تشيد لش فنا حوت و در مرد و مظهرين كذا
 ند او ندر تشككين اما سبه افتم ميرس بر نام خدا اگر ميخواهي ليس گفت خبر ده مرا از حال امام زمان
 خوش ايا او از تو تقيه ميكند حالا انكه شيعه ميكنند چنانچه از من كه من خالفم با تقيه و خود او و متقا
 از دشمنان است گفته ام از دشمنان اينفيا تقيه ميكند و از جاها دين بهم كه او را تقيه شناسند و تقيه

کوشش نمیکند یا اورا دشمن داند یا راجعت اوست یا رید و انیکه میگویم گمانم است و انکار نتوانیم کرد که از
 جماعتی که اعتقاد با ماتش دارند اکنون نیز خوف میکنند و تقیه بر میانند لیکن از من تقیه ننهادند و گویند که من معروض
 دارم شیخ منکر که گفت که ششم پیغمبرم بخدا که چنین جوابی شکوفت از کس نشنیده و ام پس میخواهم که اجاب
 مکرار سه وجه بوسطه و تفصل و وجه همت بر کار سه که پیرا تقیه میکنند از ان مردم که او را نمی شناسند و هم
 نیکو نه تقیه می ورزد از ان مردم که معتقد اما متش هستند فی الحال و از تو پیچ خوئی ندارد و گفت اما وجه انیمه خوئی
 میکنند از دشمنان ام می است ظاهر و اما تقیه از ان مردم که او را نمی شناسند پس این قول بطله
 لیکن است و ظاهر حال توان گفت زیرا که بعد نیست که اگر امام ظاهر شود بر ایشان پس خالی ازین بود
 نتواند بود یا خویش از دوست خویش بریزد تا مرد خلفائی خاصین و متغلبین عرسته پیدا کنند و گویا
 و مل بر سندی کار برد از ان اشغال سلطنت و اتمامی بدین دنیا و اگر فشار کرده با ایشان سپارند و
 انوار عصمتش و اگر از نرو و در ملک اوفسا و عظیم است و این بر سبیل غلبه تن گفته می شود زیرا که
 آنکس که جاهل است بحق امام چنین معرفتی با امام ندارد که مانع باشد از کوشیدن و خون او و مقتدا
 تعداد از یار ماندن مثل کسی که اعتقاد می نماید با ماتش حال آنکه ساعی در ضرر امام می بیند که دنیا متوجه
 یکسوی که امام را هر سیر رساند پس این امر بعد نیست بلکه قریب است و اما وجه تقیه از سببیکه حال آنکه
 اما متش دارد پس میانش آنکه معصوم نشیند از اعدا طلس اندیش دشمنی دارند او در دنبال سبیل
 موجود است پس انکار نتوان کرد که اگر امام ظاهر شود بر ایشان با مکان اقامتش بداند که بکوشند و
 و برای حصول دنیا و اختیار ان بر آخرت چنانچه پیش امدارند و اتمامی انیسا را که شرع را بدین
 ساختند اگر نشان به بین که قوم موسی علیه السلام راجه پیش آمد با وجودیکه امام ایشان حضرت
 بارون حاضر بود که از شریعت او که نازل شد از آسمان خلاف کردند و موسی و بارون بر کوه
 و لیسا می گردیدند و التفات نداشتند نمودند با هر حضرت بارون و تنی او و فکری نکردند و موسی عظمت و
 چون حال چنین باشد انکار نتوان کرد از جماعتی که درین زمانه اند سبب آنکه معصوم نیستند اما انچه بر
 نفس خویش حکم کرده اند و ان خاص از برای من نیست زیرا که عام است هر که را شرکای من باشد
 و انیمه می که سبب حکم کردم و تخصیص خود از انجبت نمودم که بر سبیل یقین خیال گمان ندارم انچه با
 خویش ترن زیرا که من عارف بالبداهت و هم بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم او و حضرت امیه و این مفت
 طرافع است از کفر که بر کبر کشند و نشود و کوشیدن در خون امام بلکه ترسانیدن او نزد موسی کفری است
 که نشیده نشود پس امام از من تقیه نمیکند یا سبب شرکای من باشد و راجه بیان کردم شیخ معرکه گفت
 گویا تو تقیه امام تجویز میکنی ابا بل نفاق از کرده شیعه و کسانیکه ظاهر و باطن شان در تشیع یکی است
 پس حال شان مثل تست و این تقریر باعث تمایز می شود زیرا که منافق کجا اعتقاد تشیع

دار و پس بگونه چنین باشد جواب اوم که امر چنین نیست که گمان کردی زیرا که جماعتی که از معتقدین شیخ
 نزد من حقیق عارف نیستند بلکه ظاهر مستدین اند و در تالیف که قمار اند ایشان را نظر بدو و عمل کردن
 بکجا میسرست و هر که چنین باشد او را ثواب و ایم میسر نتواند شد که ملن باشد به لا حدیث از حد و رکعت از حد
 استحقاق غلو باشد و در منح پس مل باید کرد و در عقیق ام باز شیخ الاعتزال گفت که چون امام از توفیقیه نمیگوید
 وجه جمعی چیست که خود را بتو بی نماید پس ترا شناسد و ذات خویش نماید نمودن بجزه و بسبیلی از شکلا
 ترا حل فرماید و تعرب خویش ترا سولش باشد و شرف و عظمت ترا افزاید و مکان خود نشان بدو که را
 خوف است و میداند که تو بمو جبه قننه خواهی شد بسبب آنکه مودت تو چنانچه بر زبان و آید بگویم گفت و ان رخصه
 انیست که اعتقادند ام که امام علم غیب از دندیب من انیست که امام امور را برامید اند نه آنکه بر خمایر
 مطلع است چنانچه دیگر بشیر اطلاع بواطن ندارند اگر باطن را دانست پس باعلام خدای تعالی میباشد حاتم
 بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ان و خصوص را نزد امام و ولایت گذاشته بران یاد و خواب صادق پس
 خدای در ان می باشد باینکه غیر از این پس اعراض تو ساقط شد از اصل زیرا که چون این علم کم شد امام را
 از این و تعالی پس بخوبی کرد و این امر آنچه بخوبی کرد و بر غیر من پس واجب کرد این حکمت تفسیر امام را از من
 من نفی آن کرده بودم بر شریعی که ذکرش کردم اکنون بر مرقعین فیم بر حصول ان البته نه گفتیم که خدا مطلع
 کرد امام را بر باطن من و حقیقت حال مرا بر امام منکشف گردانید اگر چنین بودیم گفت که بر امام تو چرا
 ظاهر نشد چو میشد و وضع غیر از تفسیر و ان نیست که امام البته دانسته است که من و مشارکین من در معرفت
 رجوع نتواند کرد و از اعتقاد ما متفق نشک نتواند نمود تا و فیکه عیب است و این هم دانسته که اعتقاد ما از
 جهت استدلال است با وجودیکه امام ظاهر نشد بر حواس ما و این اصل است انبرای ما بسبب زیادت ثواب
 و علو درجه که حاصل خواهد شد با کتب اعمال که بر قدر که محنت و مشقت زیاد شود و ثواب عظیم
 نسبت بسبب ولایت و ارام چون امام این امور را دانست از احوال ما خبر ندهد واجب شد که پوشیده
 شود از ما تا نهید ثواب یا بیم نسبت با امام ظهور و منفعت شدن شبها تکدر عینت باشد و در ولما و این
 امر نیست که گمان کرده بودی با وصفیکه اصل تو در لطف مویا لمیست که ذکر کردیم و موجب آنست زیرا که
 قاتلی که لطف بر خدا واجب است چنان لطف که خدا میداند که اگر بنده طاعتی بجا آورد بدو ان شرف باشد
 و از ان چون کند از انجمله آن پس همچنین منع کرد امام را از ظهور چون دانست که طاعت امام در عینت
 اشرف است از زمان ظهور و در هر دو حالت کفر قوم لازم می آید و این امر نیست که شکالی در ان نیست
 چون شیخ الاعتزال این جواب را رد و می یافت ساعتی من بحسب تفکر فرمود و باز گفت قسم بعر خودم
 حق خورم که این جواب تکرار بر اصول را دو کند که کور شد و حق اولی باستمال است گفت بعد از این جوابی دیگر رسید
 گمان دارم که نشنیده باشی و کلام تو بران وارد نشود گفت بیان کن محملت که من شاکم که درین

مسئله بر کوی بکی گفت اگر گویم امام تقیه میکند از من و از مخالفین من اعتراض کن بر این چه خواهد گفت
 ای چنین توانی گفت که تقیه از تو و از مخالف هر دو برابر است گفت هرگز چنین نیست گفت بگو فرض محبت است میان من
 گفت فرق نیست که چون گفت که او تقیه ستاز من بخلاف من ترا و هم می شود که خوف در هر دو
 جابر است و حذر او هر دو جای است یا مانند آن فرج و چون گویم او تقیه میکند از من و از مخالف من
 بر سرچو و معنی گفت اگر امام وجه تقیه میکند از تو و از کلام وجه از من پس تخیل کن هر دو را تا تقیه هر دو
 تر باشد گفت تقیه از دشمن ازین جهت است که ظلم نخواهد کرد و مرا امام را و ضرر خواهد رسانید و امام
 احتراز میکند که مبادا کسی کند در حق من یا کس تقیه و ازین از این جهت است که خوف اهلدار دارد ازین از راه
 سهو یا رنجیت که من زیارتش فائز شوم و این شرف عظیم است بازین جهت که عیال را بر ایا رس
 بود و از یار اندیش که پس فرق در هر دو ظاهر شد گفت انکار نکردی درین باب که اعتماد از هر دو جای
 رفت گفت تقیه و بگو فی بیان کردم اکنون بر کوی در آن بی فائده است این بدان که مانده ملک میگفت اول
 در عالم نبود و در صاحب آتش است فروختن و دوشل سامانی و خاستن زمین مشد و حاکم باشد
 کان و دوشعله آفتاب و ماه تاب کس گفت زمین نبود پس آتش چگونه می افروخت گفت ای کس
 حجتی لایستی درباره مراجعت میا که من از او دست ندارم ولیکن بشنوی که من اکنون این اعتراض از تو
 می کنم که بوال شهاب علی الله علیه و آله و سلم ایجا نشد از صاحب و در غار پناه نگرفت بخوف کفار گفت
 گفتیم آیا معرفت عمر بن ابی موسی بن ابی جریان بود که معرفت ابو بکر بسبب آنکه همراه حضرت بود گفت ندانم گفتیم
 پس جدا شدن و فرودن حضرت از همه سیدان صاحب و مومنین گفت نه گفتیم پس چه فرق است
 میان آنکه منیب است و منکر و مکان اورا و میان دشمنانش که جدا شد از جهت شان و چرا مستور نمود
 از صاحب چنانچه پوشید از دشمنان و تقیه کرد و انکار نکردی از آنکه فرستید میان دوستان و دشمنانی تو
 از هر دو برابر بود و در فرق چیست اما آنچه مفید حار شده و وضع احادیث ما حسب عداوت امیه بجهت آنکه
 علوم دنیا میم و شهادت اکثری از ایشان سلب میکرد و چنانچه در ضمن ایجاب معلوم خواهد شد و علی العموم
 بشیعه خود ابرازت و منع می داد کافی بقیضا و مومنین بعد ذکر مویش و رجوع روضه و شیعه بر جنازه او از
 منتهی میگویند از اشاره باشد که بر او منعه و ترویج می یافت او گفته فلا حاجة الی الکلام فیما لا یلزم
 پس کمترین نام را در آن نظر کلام است و آن اینکه ضرورتی که است از ثقة المحدثین ایشان است و تفسیر
 خود و همچنین شاکر و انشای امیه بدست بطریق متکاثره و روایات متطافه ثابت کرده اند که امر بالمعروف
 و نهی عن المنکر شان ایشان بود و چگونه اجماع این امر ترک و عهده بزرگ بجای نیاورد که مبعوث
 گشته اند که براسه انتطاشش پس هر گاه امام منتظر باوصف گزشتن حدیثال تخمینا بقیضا
 تقریر میانه رئیس الرضه و المتکره تقیه از اعدا میکرد قطعاً و یقیناً و دست از مواعظ و نصائح

و امر نمی بر میداشت بلکه چاره بطور خوارج در نماز روزه و غیره عمر خود می گزار و عیان شد که این
 زینمارنه بر دین رسول صلی الله علیه و سلم فشار است که هر دشمن و دوست را راه متقیم می نمود و نه شیو
 ای که نمی سکرو امر معروف را بکمر اخذ است للناس تا مردن بالمعروف و تنهون عن المنکر تا خانه خویش
 سیدالشهدا و لفظ ایمه درین آیت تلاوت میکردند بجای امته و چون بارشاد رب العالمین و اعلما رضی
 صادق و رضا را د اثبات ایمه هر کسی است امر معروف نمی از میکرد و ان با قرون و دهور ملوب شد
 پس امامت جناب امام منتظر که در همه حال ذات او عین انظار است که نزار سال بران دیگر گذشت و چه
 غیبت بر غیبت افتاد یقینا بطریق اولی بمفقو و گشت و حضرت را یا ندانید که اگر چه قرائت مذکور موجب
 فضیلت ماست ولیکن قهر و دلش بر جان و درویش و تر و داین و بال بر حرف بد کیش افتاد که داد و تحریف
 داد و لفظ ایمه بجای امته نهاد و اخسوس که ندای آسمانی بگوش مردم نرسید و خروج سفیانی را کسی
 هنوز ندیده و نه ایشان در دلبای دل یا گفتندی و در مان از جهتندی که در گهواره خود پادشاه گم گشتگان
 میکرد و نیز گان گفته اند **ع** مشکل خویش بر پیروان بر دم و دوش بکوبتا بند نظر حل معامیکرد و شاعر
 و حال شمشاقان مایوس چه خوش گفته است **ع** بری منتظر منتظر یار کی دیدی ندیدی بین ویدار کی و چون
 در نیمقام تقریری نیست که برای مفید عقید تواند شد پس بعد ذکرش پرده ازان مخلصه بیدارم که بقول
 اولین و آخرین ششما و در حدیث منزلت جمیع منازل بار و سرفرازی جناب امیر علیه السلام حاصل
 و یکی ازان بلکه همه منزلتانی که بعد غیبت حضرت موسی علیه السلام از نبی اسرائیل و رفتن آنجناب بجانب
 طور و فرا گرفتن تورات بعد از عبادت رب جلیل و وقوع فتنه گوساله که سامری ساخت و گاهی
 کسی شش نید بود و توبه بران کس از علوم انبی هر کس ایسوی عبادتش و گرفتار شدن این جماعت و نیز
 مذکور و حضرت بار و گن مراتب خیر خواهی و مدارج او امر و لواهی و در بلاد ساسنه چنانچه باید بتقدیر رسانید
 قرانی نبض رب العالمین و یتامده عقرب انشاء الله تعالی می آید و جناب امیر وقت ارند او اوصیایا و ابائ
 با امامت خویش هدایت نمود بلکه معاذ الله ماد ت خاتون حبت که از سبب طهارت و عصمت بامر
 بتر است ماد ت با قرار زبانی شیعه تواند بود و مانند چینی چیده نشتن و گوشه گزین گشت الی اخره لاجرم
 بسبب سلب این منزلت عمده که شان ایمه است مع قطع النظر عن سلب المنازل الاخره من حدیث است
 امامت نمایند پس قریب و متاخرین ایشان حقیقه است یا کم کردند بلکه جمیع خواص خمس را خیر یا گفتند
 و اصول حضرات ایمه و رنیمقام را دیده و دانست پایمال گردانیدند و متقیانچه در تقاسیر و احادیث حضرت
 اهل بیت و ذوات و خواص ایمه بدر حدیث رسانیدند محو شد که حرفی را بطور نمونه درین ورق با تو قیتم
 و بعد از حدیث رضوی و کشف تلمیحات راوی حقیقه درین باب رساله بر اسماء ترتیب دادم که هر
 بلکه هر صفحه و سطرش خرمن تربیات قوم را پاک می سوزد و میدان مناظره را از خض و خاشاک نشان

میر و دیگر متعصین قوم تجاہل کنند و گویند تقریر علمای امامیه خوب نفہیدیم باید صاف صاف گفت پس
 تقریرش یہ تکہ واقعی است کہ حضرت ہارون و ہدایت کو سالہ برس تک چھتا دہشتاد و ہزار جو دند زخمی و زخم
 دیل و جان کوشید چنانچہ در فصوص فرانی است یا قدام ایٹا کنتم و ان ککم الکحلین یفکاشعونی و اطمینوا
 کہ حق دور تحصیل ان غنہین خطبہ ہارون نے نقل نمودند و جناب امیر ہا مست خویش و مالیت نہ فرمود
 اما با نشا سے خطبہ در معرکہ صحابہ رضی اللہ عنہ جہ رسد لیکن و عیش انکہ خبریکہ در حدیث نہ نزلت مستی
 یا شد نبوت است و انیمہ امور یعنی امر بالمعروف و نہی عن المنکر و غیر ان از لازم نبوت بود پس چنانچہ
 نبوت مستی شد لازم ان نیز فان الشئی اذا ثبت بلوازمہ و اذا انتفی تقی بلوازمہ و غیر اسے باقی
 ثمانہ ویر کہ حضرت ہارون راقیہ رو ابو و بسبب نبوت تجلی انت جناب امیر علیہ السلام کہ تقیہ باو
 واجب شد بسبب سلسلہ شریعت وجود امامت پس دعوی تقیہ کہ معنی فارستہ نمود و اسے امام منتظر از
 اعداء و غیر ہمسقطا و یقینا در صحت ان انتظار می نماید و نیزہ میگویم کہ قطع نظر از انکہ رسالت
 جناب امیر علیہ السلام بر اصول شیعہ نبض رسبہ العالمین از قرآن الہیبت ثابت کرد و چنانچہ
 و بدی و دانستی پس اعتراض اہل سنت بسیار قوی شد زیرا کہ با عترت حجیت ضرور افتاد و جماد
 کسانے فان صورتہ نیست پس سلسلہ ان سلسلہ نبض شد و الحمد للہ بعد از احادیث طالعہ ہم نشان
 داد و کہ تعضیف ہجہ نشان یعنی امر بالمعروف و نہی عن المنکر و ہدایت کم گشتگان از صاحب امیر
 است و از لازم امامت و در مدارک علمای قرار یافتہ کہ انتہای لازم سبب انتقامی ملزوم است پس
 از امامت امیرہ خود بر اصول شیعہ نشانے یافتہ نمی شود و چون حال اصل الاموال چنین است
 کہ عریض را بران تپاس ممکن کہ بطریق اوئے و اگر آن رسالہ را کہ بر حدیث ضعیفی نوشته و خطایا
 را غلط طر ایسے ان را پیشکش نمودم ملاحظہ کنی و نوشتہ اسلاف یہ بینی خواہی گفت کہ اگر او صاحب
 و متعصن علی امام را کہ بسوی حضرت رحمان منسوب ساخته ہر لفظ و یہ یعنی آن مخالف تہ فکر
 رو انقض است مثلا از و نفا امام است و ان حدیث انتقامی حد و و اجزای احکام دین
 شعور و حفظ اطراف بلا و اسلام این امور بدون امر بالمعروف و نہی عن المنکر چگونه صورت لیا
 نیست کمالا یفنی و نفس علی ہذا و دعوت براہ دین الہی بدو ان اور و نواہی چہاں تصور تکلیف
 کہہ ہر یکی از بی ہاشم علیہ السلام نہتکہ و ربای شجاعت باشد و از انکار اسلام تا این زمان
 ابو ثور موجود و مذہب رفض مجیدی روح یافت در ایران و ہندوستان کہ اگر سنی نام سیادت
 بگیرد بروی می خندند پس بدلت و بدنی و ونوی را چگونه سادات رفیع الدرجات در صدر راول
 قبول کردہ باشند حال انکہ بالادانستی کہ حضرت امیرہ دہ یازہ کس را از شیعہ در ہم جہاد کانے
 و انہ اندیشہ شجاعت جناب مرتضوی از ہجہ زیادہ تر بلو دگر چہ از دستانی از غولان بیابانے

ثابت کند که از روی که امام حسین علیه السلام در معرکه کربلا شمشیر کشید شجاعت جناب میرضی الله عنه
 زیاد مردم رفت الحمد لله که انظار و در اصول خودم تحریر یابند و در نه آینه ان گفتی و آب بے
 لجام غور و سکه شش تیان اراده میکردند که حاضر سے حضرت عباس رضی الله عنهما را میا غایت
 تا داد تبره از اردستانی و آفران او بخصوص اسامی بدینند و دیگران بیاموزند و نیز پیشانی عالی یوم القدر
 و انضا صحنی از ان نیست که امام مانند پدر شقیق سے باشد انصاف همین است که جناب مرتضی سے
 علیه السلام بر امانت باشند و از پدر فرزندان بنید و خاموس نشیند و ایضا از ادب عن جرم و الله اعلم
 الله صفت امام است پس آن مردی که بولس لا محاله یکی از ذرات است و انسلخ از ان
 اسکا حے ندارد پس کسانیکه گویند که لازم نبوت از امر و منی و مانند ان از امام ستی دلیل است ناسد
 و شش نشان امام رضا از مره تو حسب استقیا خواهد بود که امام رضا در و روع کو داند معاذ الله
 بالجملة کسے کہ عهد جواب را بدین طور و انمود که ضرورت است که لازم نبوت را حین سلب کردن یعنی آخر
 وظایف و دیگر اوصاف را سلب نمودن پس نام بیچاره البته بر طور او مصداق صمم کلم خود بود و میشد و
 مستفید او را که شریف ثانی است چه گویند خوانده معلوم انبیا باشد خواهد ملائکه نعم الله علی قلوبهم و انهم
 منورهم و عجب که بید و محققان در صوامر و سام جاکانی گویند که در امامت خف و دین و انوار اسلام و در
 حدود و غیره می باید و ضرورت است و نبوت در نه علو درجه امامت بر نبوت چگونه ثابت شود و غیره
 یا او سے الایضا که در عیث بن مقام قلب کرد و این تقریر که ان اصول انیمه که خوانده ان گذشته ما خود است
 و محققان و بیانات جدا نه در تنگنای شیعہ را پس ناقض صریح میان بر و مقرر لازم آمدی اتمه آرس است
 گفته اند صحاح انچه پس جتیم و کم و در مح و در کار است و نیست و نیست علیکم ان انسان که بسیار است و نیست
 الغرض عنما سے رفعت بھر طرف می گردید و نیز در سیاه جان لیلست نمی زند و در نجایات نشا
 قابل بهائیت میان مستحق تفاوت ثابت شد که که امیر المومنین چگونه با ان از انرا و گفتگو می کرد که امام بود
 ما را در منصب نبوت گفتگو نیست بلکه در درجه امامت است و شیعہ را تقیہ جائز نمی باشد و امام را
 تقیہ واجب میشود اگر بنهم استقامت و اراده کرد و در انکه دند و محال نوشته شد و اما در متناخین
 ایشان در اثبات تقیہ انبیا عمود و حضرت صلی الله علیه و سلم خصوصاً بعد از قول عیسی و ملائکه و انبیا
 و غیره که از انهم و در صریح آید که انبیا تقیہ نمیکند بلکه ایشان را جابر نیست بطلان صریح بدیر وقت و حاشا
 نماید که در جواب انهم بستم کریم و سابق و محسن بسبب کیم و الحمد لله علی ذلک و فاته ما یجئ شی باک
 معذرا چون ان رسائل و تقریر است و جتیمین را خواهی دید از ان پیدا است که رفعت در غیر مایه انرا
 تطویل لا طائل بکار برده اند خلاف درین است که انبیا علیهم السلام بقیه سر فرار از ان بعد از ان
 من تکذب کذب میشود و ان غیر ذلک من المنہیات فی وقت الخوف باز در فتنه در مسائل خوف انبیا عدا

متابعت میکنند امر ترا می راد و حاشا که قدرت یا بند بر اثبات کذب و دیگرینهای از انبیا علیه السلام
 و الحوق خوف و خزن پس کسی چه تواند در آن کلام کردن که ما به التزاع نیست و احدی در جهنت
 که از خوف نترسد باشد غلبه خوف و خشیت بر کسی که معرفت الهی داشته از حق تعالی بیشتر است و تقیید
 کما و چند آنکه معرفت زیادتر است خوف و ترس زیادتر و نشان انبیا علیه السلام بعد از نبوت نیست
 که لا ینحشون الا الله یعنی تنوا گفت که تقیید از خدا میکنند و آنچه باید التزاع است کذب و افترا و تبدیل
 احکام است از خوف چنانکه رفسه نسبت بایمیر میکنند که سنگان را بدست میکنند و لعن میکردند الی غیر ذلک
 و در حق تعالی راجع بنیاد و لطیفه لعنة الله علی زرار و دهر و شر المیثود و النصاری و غیره و قتلها و طوایف
 شیعیه انداختند و فرمودند که این اختلافها با ترتیب و بهم چنانچه از اصول کافی کلینی واضح است
 کار ایشان بود و البینا الکیست و را فرود است که از پدر و مادر و برادر و غیر ایشان جحف نمیکند حال آنکه
 این امری و دیگر است پس این رسائل که افاد ذابیه التزاع نمی کنند خود بذاتها باطل شد و معلوم نیست
 که عجیب موصوف و باره کسانیکه بر موانع خبیثه خرج کردند و همچنین در خلاف فنی العباس و شهادت فایز
 گردیدند و از اهل بیت حضرت صلی الله علیه و علیه بودند کافی اصول الکلینی و تتالیف و محبت شایان
 و در کتب شیعیه موجود است چه اعتقاد دارد که باورم مذکور از امر و نبی و جهاد و تیسر و تنذیر چنانچه باید بخدا
 یا ایشان را بعد از ختم نبوت از انبیا علیه السلام میشمارد و یا از جماعت ایمه نام می برد و بهر حال حجابی
 در و نبال است که معرفت و نیز از نوای جواب مذکور آنکه هر چه رفسه در کتب خویش آورده اند و دولت
 بران میکنند که جناب امیر و فلان وقت مقام چنان افاد و نموند و آن مخالفت اصحاب است همه
 از موصوفات و حملات باشد که علمای قوم ساختند و یا قیید و اگر جناب امیر از عهد امر و نبی که مقتضای
 ایمانست و آیات قرآنی و قدیم و نوین بر آید و بوجوب عرش قباب فاطمه زهرا بر اصول قوم هر چه
 چرا آن کلمات می گفت و محققین اهل سنت نسبت بکفر و تقیید چنانچه اعتقاد می نمودند که حضرت امیر
 منازعت و تذکره فرمود چنانچه حضرت بارون علیه السلام کافی التفسیر الکبیر و غیره این معلوم شد که اصحاب
 بر مذہب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند و انقصه هر گاه در حدیث تشریف
 بحضرت بارون و سپس بزرگ میگردد که بر تقیید قوم دین فروش دنیا فتنه من است و می گوید
 که کسی حضرت بارون را بطین نوشت که سیاه طوریکه شیعیه ترکیب شده اند کافی علل الشرائع
 در رنگ و قد و قامت مائل میگردد که گفته اند که آنچه جناب سید در بیان صورت جناب تقوی
 تقریر فرموده زیاد از این چه گویم بار بار که دال بر آنست که بیان هر دو در کتاب الاشرار کی صورت نباشد
 و نیز ظاهر است که کما نشو و نما و بطبعی تدبیر و کما بطین بودن و نیز تحقیق با بوی قوی حقیقه که حضرت بانی با وجود
 از علم خود متعین فرمود و اصلاح سبک تنفیذ معاذ الله چنانچه از کتابت کور عیانست مجلسی امام سید محمد

صورت جناب مرتضوی در جمعا و روزه هر که مشتاق باشد بدان برع نایه لفظ ما ذل انذار انجست گفت
که با اصول امامیه از انتفاع مذکور خوانند بسیار بر آید از آنجا که دعوی مساوات علم هر دو جناب و نیز
است و باب مدینه علم بدون این قیاس باید کرد و هنوز شکلات شکلات شاعلی است و مگر در فقه حرج
بعد از غسل و کفن بدینا جعت نمود و حال امیر را بر وقت از حضرت مرتضی نویسان بر شایه به حکمت
آنکه بیاد ابطال مبارک را بجا بیاورد فلا عقل و ارجع اسل اصول نقد محمد شین الذی کان بن
الکافرین مقصد و ازین حرفی چند متعلق بخداست غرضت آنکه تشبیه صورت بعد از غسل و کفن
و چون وصف تذکره نیست و مناظره مساوی بایل ارتداد معاذا الله هم باقی ماند سبب آنکه از لوازم
بیوت است و ثبوت تنفی پس لوازم نیز اشتغال پذیرفت چنانچه محیب گفت اکنون بفرمایید که غیر
خبر گیری و خدمت پس لانگان در مدینه دیگر چه تواند بود و از حدیث مذکور که از ان رعاست که است
تأیید میفرمایند فاشنی الاستلال بی پیش الفکر علی الامامه المخرجه قطعا کلیف کیخو گفت با شسته در
فواقیات و اوصاف امام ایخه بیان آن کمال شرح و بسط و استی پس مناقضات را ندی ماند و فرقه
را بر از عداوت و مخالفت الله گفت خدا و ملائکه و همه مردم نزدشان متفرع بر آنست چیزی است
نیاید و غیبا شد یا سینه و در حدیث یا صریح علم الذی باشد یا علم الروی من بعد تواند تقریر معین
حاشی علیه ما علیه را چگونه است یا نقل کنم و چرا اصل گزارم از آنجا حرفی دیگر باید شنید که البته
او بایکی از علماء کاملین منتقل چنانچه خودش بر آنست و منای گفته تا عیان بشود که چینی کس را غلب
و مجموع گردانید بعد از آنست که حضرت امام سید گلزار و بهار با لقا و غیره فرامید که بولاعین است و ملا
سمعت از چیزی حقیقه نبش نتواندش و کیست که اوصاف طول و عرض حق می بود و اعمال و تکالیف
شرح کند که بر نذر ان بروج شامل و بر هر بروج دوازده هزار سوار سیح منتظر گمان میباشند و تفصل
آن خبر تا لیاقت مجلسی مسائل متاخرین نتوان گفتن حتی که مهندوان در تو حیف که کار شک بران
می برند و حبیب و اسن را می درند و لیکن براسه تصدیق کثرت ساکنین هر شهر و اختلاف است
ایشان که بهفتاد و هفتاد و نوزده هزار است که هر آیت که به اختلاف است ساکنین این بلاد
حرفه چند از کافی و شرح ان کافی توان شد و می الکلیه ان الحسن بن علی علیه السلام قال ان
تینین احدیما مشرق و الاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل واحد منهما الف الف صراع
فیما سبعون الف الف نفع بکل کل فی اختلاف کلام صا جمعا و انا عرفنا جمیع الالفاظ و انا و اهلنا
و ما علیها چیزی غیره و غیر الحسین اخای العلی امام حسن فرمود که مرخصی و غر و جل را دشمن نیست یکی بابا و دیگر
بابا ایسا که حصار بر یکی نشسته است آهین خرقه و بر بر یکی از ان هزار هزار در مقهور گشته و در بر شهر بیفتاد
هزار هزار در آنست که سخن بیگوید بر قوم هزاره بخلاف اهل زبان دیگر و من پیشتر هر جمیع آن با

و هر چه در آن دوشمه نیست و هر چه در میان آن هر دو شهر است شایع فرودینی میگویند یعنی جمیع آن
 از قرآن مستطام میشود و من جمیع قرآن رسید انهم نیست منافات ندارد و اجل بعضی با فضل یعنی آنجا
 از قرآن مجید است بنا بر آنکه در دوشمه است بر آن دوشمه محقق از خدا و غیر از من و غیر از حسین برادر من بعد از من
 بیضا صله در آنها تصدیق با امامت ماکرده اند انتی مختصر و مقصود من از این خبر و غیر از این نیست بفرمان
 و امام حسین بر هر دو شهر امام در آنها تصدیق که امامت ماکرده اند که بد است که همه ساکنین این شهر را
 مومن اند و همه را معوض ملطاعت میدانند و هرگاه از کلام معلم این علم جاری پیدا است که امام زمان
 بالیقین از دشمنان خویش تغیر میکند البته ساکنین آن هر دو بلد که مومنین اند و ملطاعتش را فرض
 میدانند اما همه در لباس اقیقه خواهند بود و تشیع نشان از تائیدات دیگران هم مقصود است و من
 علیه بذاتما می نوح که از تائیدی عبارت از آن باشد و شاید اگر کسی را توهم دیگر که در خروج بر از آن بعضی
 از مردم مخالفت و ملت دین هم میباشد بلیف افواج غیر متناهی گویند کلام مجبوس در کتاب حسین
 جالب قبله است اثبات کثرت رخصه بعضی زمین است که احدی در آن لشکر از رعیت باشد با فوج
 من نیست تا بخارجی و دنا صبی چه رسد از نعمت کثرت شیعه در دنیا حکم میکند چنانچه در تالیف آخر
 الانام این امور بنقل اعلیٰ مراد و شرح آن بر جای نمودش ثابت و قیقه طایفه حضرت قتل و الدین
 اقیقه امام را از دشمنان بدیسی میداند اکنون اقیقه امام که آن ملکه از رنگین اوست با جمیع بتاش
 عیان گشت پس لحد شد که هنوز تدبیر ابلهست غالب است و حضرت امام رحمانی از صولت
 و بدیه اهل سنت از اتباع اصحاب رسول بزدالی نمی ترسند و مانند سید سبی از نزد مجلسه و غیر او یاد
 و هر زره در آن می کنند و همو المطلوب و از آنجا که از آنرا این کتاب تا اینجا مقام خود چارگی متکلیف رخصه
 و تقریر و تحریر عیانست ثابت شد که در احتجاج هم مغلوب و اگر بعد از بهوت شدن گویند که نشان
 امام با چنان نیست سه ایکه و پنج جان داری حاد بود العجب مانده ام که هر جای پدیس از خود بر نوبت نیست
 گفتم دین جواب تحقیق مفید عیانست میرا که این الاغ هنوزند است که لقیه محبت خوف و عجب میباشد
 و هو اصحاب من حیث لا یرون و با اینهمه لقیه میکند که اصرار به المفید علی نقل المجتهد المیرد پس البته
 جالب و عابسا نیز فقاذا الامر حکاکان و سبحان الله این سبایه کوشش شما در اطفا می نور دین است
 بعین آورد و جناب الله و در اسباب غلو و تکفر اصحاب کلام برای عبرت خلایق خاکستر نمود بدلیل آنکه
 بر فصل خود بر ایشان جهشتاناز یاد تقریر فرمود و مما ملکن هم تلامذه او را کنده و فرخ گردانید و بیکه
 میگویم از تحقیق گشته در کتاب مختار رعایت فرمود و نسبت در برابر اصول مذموب رخصه جناب الله
 با وصف قرابت بهر چه و قیقه که در حق محاذ الله در جهان باقی نگذاشت منافات و دوی النور
 ما شریک شهادت نوشانید و مجاهدین فی سبیل الله را بنا بر حسد و عداوت از دنیا محو نمونیا چنانچه از

ولاحق بارها میان کید و قتل از کتب قوم اشقیاء و این بیابان هم ظلم است که رخصه بینی و گدشهای خود از راه
 حسد برینند و قدرین دولت را درینند اما خود شای سلم الملکوت حارثی زبانی شیخ متوسل و انهم هم
 شرعی که بجای او خراسان و ملک فارس و عراق گردیدم و بعد را غریب ال گردم و کسی بر جواب این قدرت
 نیافت که بر آن جناعت تو انکار و غیر از جواب ناصواب تو که خاموشی بر لب اهل حدیث و زهد و حقیقت
 جدا اهل تشکیک می کنند فرق نیست که عطای اینحال اگر در رکوع بودی امر و رفیع ترا خلیعه بلا فصل
 پس این امر است که هر یکی از علما رخصه برای نفس پروری خوشیها تعصب مذہب میکنند و اینجا
 هم توان پی برد که مشی پوشی و کثرت عبادت او را که نقل میکنند از آن قبیل باشد که پیشوای ایشان
 یعنی زراره شریکین الیه و انصار می رود و می آید و در پیشوای ماحضرت جعفر صادق
 رخصه انداخته و قتی که این خبر شنید فرمود انیمه بحجت رود ریاست و نزد حق تعالی نجوی نمی آید
 و حق در انشا نشان این آیت کریمه که کتاب خود را زایل فرموده و قلنا علی ما علموا من علی جعلنا کما
 کشفنا انما کان فی الکتاب المتار و انیمه از عادات ایشانست که مناظر خود را استناید بلکه در عجم معلوم
 بمیش برین برسانند و میارزیندن من از تحقیق صاحب جواب خواه خود نشان باشد یا کسی
 از انما اطلیاب غیر از تصدیق و تسلیم لفظی نمی آید که صراحت از آن یعنی جبل و تلبیس پیدا است و تلک
 حجتی که نندید که در تدلیف بر حکایات موضوعه ایشان جبین و چنان ظاهر شد و نوبت بدان رسید که
 امر متکفل جوابش بنفس نقیس گردید و امور که را در افادات انجناب و انیمه من قصه نسبت دادند
 که بالاتفاق خلاف نفس الامر بود و با انهم زند و الحاد خبر آمد و صد قیامی دیگر نیگفت و انگاه
 در جواب اموریکه اگر لطف مکتب می شنید میخندید انیست حال سفاکت طریکی کتاب احتجاج خود
 را بدان ریب درینست داد و فهمید که انهم که هر شمر و دیار خواهد شد و امریکه در آن بود یعنی مناظره
 خاصی رطل بوق با فاضل هر دوی نیز از همین باب طیفین این ذباب است و باعث فاه فاه است
 بر رئیس این خانه خراب چه اگر او بد مذہب شیعه واقف نبود این پیر چو ف را چه اعتماد که از اموریکه در آن
 رخصه چنانست که ناظرین احادیث و حق الیقین در انبیا و خویش محفوز دارند و غفلت میر و وزیر
 وسط و نزدیک اهل علم رسوا گردید و این بدان ماند که پیر و متغله بخت فانی بدان اموریکه اشاره کردیم
 پیچید و مناظره حضرت مرتضوی که قتیاً منقول و مقرر است از احتجاج طریکی بقدر جزوی از کتاب
 او و تکمیل تمام علایم که ان قصد کرد آری چون کتاب او عین دشمنی است و دین است
 کمالش همین است که بذکر خرافات و موضوعات فیرین گرد و راقم با انیمه میگردد و دیلا و امیصبت
 که امر فریاد وصف اتهام که را رخصه در امامت معنوم به کتاب نمودند و حضرات المراد و آن
 غالب گردانیدند آیتی بهم رسید که کلفت بر امامت مذکوره دلالت میکرد و هر چند گاهی بصفت

زرگری و دارنده انگشتری که معمول است در ضمن هر یکی از آن گم شد و کسی که بدوش انگشتری در انگشتر
 فروماند و تمیشت جوهری و در صدد گردید چنانچه تصدیق و اقرار نماید که این انگشتر را منضم نصب امین
 خوا بود و تا شرط است طابق النعل بالنعل باشد علاوه بر سبک از انگشتری های قلبین و قوم عیون
 براس خلفای متقدمین هم چنانچه قلب الناطقین بر باید و خرج کردن درین محل و امیس و ترمیم و تکمیل
 اهتمام تمام بر تمام فریق سجد و حجاب فاروقی و غلظت غریب انخطای بود که در صافی و دیم بر ذات خود و
 در انتم تبسم غریبی که در انگشتر ترتیب دادیم و در یکی را در رکوع غازی سبلی بخشیدیم و صفای نیش
 که گفته که براس علی مرتضی و قرآنی در آن جلالت یافت و برای من و فرزند و نوه و عمارت
 من و غیر من خطای زغال و ادب نقد قدمت باریمن و اما در آن که در آن نیش منی منظر است علی بن ابراهیم
 و از آن که با آن فریق تبسم شیعیه که صاحب صفای در زمره ایشان است همه الباقی غیر این از غلظت و
 بر صیقل است از آن که در آن تبسم شیعیه که صاحب صفای در زمره ایشان است همه الباقی غیر این از غلظت و
 انصاف و فاروقی غلظت هم هم و در حصول نماید هیچ استیاری ندارد و که مخصوص جعفر بن ابی طالب
 که بر سر و قیصر بود و در ابی اسامع آیات مناسبت است و در کتاب خدا بود و در فرض دست که بر
 این روایت را نزد ما بصحت و اعتماد رسانند و بر فرض محال ثابت گرداند که ضرورت است امام را چنین
 در رکوع غازی بخشیدن گویم شمول بطریق امی و آنهم منصوص جعفر بن محمد که فاروقی خاصه
 بود و بجای خداوند متعالین که از وجود ایشان در آن زمان اثری نبود و چنانچه است که در امامی
 و شجره در تقدیر است بود و اما و غیر که فرزند می باشد علی مالایکفه العرض علیه رفعت گاه
 سناحت زرگر که چنانچه باید بقیه هم رسانند و در مانع مثل مجتهدین و دسایه و مؤمنین را
 که در سینه طلاست زرین تبار زد و نقد و بر سبکی تینند چنانچه از کاشف کینه امور و غیره در دین
 نزار و نیار می آید و حقی نیست که شیوخ و نیار هیچ بر دو حدیث را در باره انگشتری موصوف و
 سوره میفرمایند و هر یک را از آن کامل و اعیار میدهند و صاحب معانی میان بر دو طبق می و
 که در رکوع جمله اسماعیل بخشیدند و در رکوع دیگر فاطمه عنایت فرمودند و چون هر دو بخشش تمام
 آیت که در آن نازل شد و معلوم نیست که معامله حضرات ائمه عطا کرد و بایقناعت بر یکی و از شرط
 است و او این بر دو و میگوید آن را علی التبعین یا علی التقریبات است اما اتصال عطا کرد
 و الا اتصال عطا کرد یکی از آن است هر مرتبه از امام حکمی دارد و هر فرق مراتب نگینی زینتی و بهر حال
 اصل این انگشتر است بعد اختلاف و جنگ زرگری و وضع روایت حله زرگر ازین قرآن مجید
 نتوانستند بدون ختم ضایع در اختلاف متقدمین رفته که نمایند و در خلافت متصله براس کنند
 در غیره که بکشایند چه جاس که آنکه دعوی علم و معرفت صدور و چیل نیز از زبان را و لو کان بالا است بناط

سن هذا القرآن نقل فرمایند و آنهم براس حضرت امام حسن (ع) که در اولاد خاص جناب سید محمد یحیی در
 سبع سنابل بر بیان شراح جامع التزیلات داخل نموده اند بار خدایا از قرآن مجید اهل بیت رضی الله
 عنهم اجمعین بر استنباطش قادر باشد که نص بطلان ختم رسالت در باره سید یحیی (ع) در آن بدلائل
 قطعی نازل شده تواند بود و بر بعض تقدیرات که مراد فاروقی از نزول آیتی است قیامت بر مشمول
 و عموم و شاید که نزول آن را قنای سید و بعد وفات حضرت رسول مقبول چون ملاحظه نمود که صحیفه
 بر جناب زین العابدین (ع) و بعد از وی بر جناب زین العابدین (ع) و بعد از وی بر جناب زین العابدین (ع) و بعد از وی
 بود و بعد از آنکه در آن کتاب از نزول آیه که هر یک در شک نیست که بختیدین چهل انگشت در عین رکوع و
 سوال سائل در نماز عادت نیست بلکه اتفاقی است استدرا و زمانه را میخواهد در اعتلای دست بابت کشید
 در عرض شریف جناب زین العابدین (ع) خدا بعد وفات سید انبیا علیه السلام و علیهما التحیت و الله تحقیق گردید که بر
 اعتقاد بانیان رضی بود و نیم ماه میسر شد و شاید که فاروقی بعد درستی چهل انگشت در مساوم صدق
 انگشت در جناب امیر مومنان (ع) که سیما زمانه است که حاتم با دوست نمایان را رفته داده
 تا باطاف جلال را ده ساعت و طریقی سوال و طو را خیر مطلق آموخته باشد و دو نیم قرن پیشین
 بعد از آنکه نموده باشد که در عین رکوع از تمام بدن یک اشاعت جدا شود و تا مفید صلوات بر بندید و
 تیر انگشت در هر طرف نشیند و خطا کند چنانچه عرف گوید که از کمان حاجت در چشم تیر که در جاب معرفت گوید
 حکمی بر نشان انداخته چنانچه انگشت در جناب امیر و قتی که بسبب سائل بر تافت زین خطا نگردد و راست
 و چپ مائل نشد و به کلفت بر بعض روایات در رسیدن به غیر ذلک من الاحتمالات فانظر و استاذ التوفیر
 که رفضه است بلا فصل را که مدار ایمان قرار داده اند بر این ضمایم میمنت و بعد از ذکر آن بر خوشبین
 به ما ماند و در هر دو برابر ای ابطال خلافت را شدین برود می بالند که بدین از قرآن شایر و در
 ثابت کردیم حاله که ظاهر قرآن و سیاق آن بیان بر وجه نیست که آنی الکتاب الکلامه سیلا از این انچه از دست آورده و نه ضعیفی
 ثبات است و آنهم بطلان چنانکه گوی بداهت عقل هم از آن اباس صریح دارد و ذرات امامت و اوصاف آنرا
 جناب امام رضا برایت راوی معلوم چه قدر در شرح و داده و بسط و این شرح و طرا را در آن هیچ غلی نه
 سمعنا آن امور خود بر در هیچ استی با فعل بر اصول شیعه یافته نشد و مستثنی مناصب همین است
 که قول خواجراتر خنامه در این مقام یاد کنیم بعد از آنکه این فصل مشغول شویم به جویدی میسر از زانود
 و کان غایتین بر آن سود کرده و چون بنیادین مذہب مطابق کتاب مختار این سبایودی نهاد
 این حکایت چه مناسب افتاد و نیم تا قبل نظم نظامی بطرافت چو دره در گرش حبیب حجاب است
 و ایضا در استقنای نفس خود پیش که هم از باب خود فرشته و خود نمائی است حرفی دیگر باید شنید
 که میگوید که خاص اگر داند نفس خود را بند کند و دل مکار نیست که غیر خویشین را بر سبیل تعیش شک

تویش در اخلاص باطن و فداواری بنیاد تمام ادراک کنم ای کما عرفت فی تلخیص کلام با الفار سے جویش
 جویش حسین است که شاکر دان خود را از شیخ و سید پیغمبر تعلیم و تلقین کردی خدا ربین مقدور و نیر قدر
 مدار و ویر تشار هر سست که اگر این نقل مطابق اصل نبود و پیشل با کین یعنی مجتهد فانی و مصوام
 مطابق ذات خود و شنا ما وادی **مَا قَدْ سَأَى اللَّهُ حَقَّ قَدَمَاهُ** **أَمَّا قَدَسَ سَأَى اللَّهُ عَلَى مَقْدَرِ الشَّيْءِ**
 هذا حال معرفت تو هم کفری قدره خالق الا که حق معرفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم همین سست که
 کتاب بار و ضعه علی ما ذکره صاحب الصواعق انار الله در بانه آنجناب را مستغنی از رسالت قرار داد
 و بر تقدیر چه تو قوت که از روایات قدیمه در کتب مجلس تفسیر صلفه و غیر آن کما فی تفتت کردیم پس است
 بگو که چون حضرت بر بردی آتی نسبت داری به شیده کافرت بی باز و قدما و تا آخرین تو در عطا
 فاروقی از آغاز قصه قریاس چون لب کشوند یا نگفته اند که حضرت طلب نرو و سبای کتابت
 ما بنو سید و قریه که گره نشوند است حضرت بعد از چون او محالفت و می کرد کافرت پس قیاس را
 نشان تو قتلانده بود که شیخ و سید بعد از این سبای بودی باشند درم بعد از ایشان از اتباع این بر روی
 میگویم که هر که پیغمبر ما را معاذ الله نسبت بکفر کنه یعنی مستغنی از دین قرار دهد البته در کفر و شکلی نیست در
 هر گاه کفر تو با قرار علمای شیهه عیان شد پس میگویم که کافر و کفری پیغمبر با صلی الله علیه و آله در را
 انیم نشندی که خدا میفرماید و محمد و ابی و استیقام **أَنْفُسِهِمْ لَنْفَادَ عَلَيَّ** **أَنَا فَعَلْتُ كَيْفَ كَانَ عَائِشَةُ الْمُحْسِنِ**
 آثار قیامت و نیست که چنین کافران مطر و دعوی معرفت خدا و رسالتش میکنند و انکه میجاری و
 شیخ المقرئ **فَخَاطَبَ ابْنُ مَعْلَمِ الْمَلَكُوتِ** **فَوَزَعْنَا نَسْتُ** که این پیشوا ای امامیه و غیر او در باب حضرت است
 چنین تحقیقات در باره حضرت نموده اند که چون حکم نصب جناب امیر و ارادت حضرت در محاطه حاصل
 و مناسبت خلافت جناب امر و نصب آنجناب در دروغ و غیر بیان فرمود و ازین سالت مستغنی شد
 ولیکن هر کس میداند که حکم هر گز مقامات تکلیف حکم رب العالمین طرقتی آنکه بعد از حق معرفت خدا
 در رسول او قلم این مرد و حق معرفت الله را نیز بنایه باید اگر و میسماحق صاحب الامر را خود حق
 شناخت که با وجود اقامت در معاصر اینین و با بقا و جا بجا و زقاقت افواج عابره غیر متناهی
 و تقدیر بر سر برد و چون بجای خود قرار یافته که هر گاه پیغمبر ثابت شد تاگزیر است ثبوت لوازم آن آنجا
 بوجوح انجامید که در دیار مذکور خطبه خلافت را شنیدین چار عنقربت و دین حضرت غائب **عَلَى الْأَصْحَابِ**
الْخَاضِعِينَ **الْأَمَصَارِ** **بِالْجَمَالِ** با غایت میخاهد و افضلیت صدیقی و فاروقی را علی رؤس الاشتمال و
 منبر میان میفرماید و در نتیجه استبعاد همه بنماط کسی از فقه که کتب خویش دیده باشد برافه نیاید
 زیرا که در آن پیر و سجد اجماع شریک امام الله البلیت میباشد که در جنگام خلافت خویش بر منبر
 میفرمود که هر که ایشان را غفلت گوید از منبر و از استازان زانیه و از انهم در چنانچه در امر الله المستقیم

نیز هم ندوخت و آنچه جناب نظر الملیه الدین و قیده حکمتاے اتباع ابن سبائین سنیان را که متول را بر
 نفیس مومنین پاک مقامیسه کردند از قیده دبدام و تهاجم و سفاکت پس ما با بجا پیش قطع نظر اند که
 از قبیل قیاس شیخ جدی است زیرا که ایشان را بر شیعه قیاس کردند که مانند بود و اند چنانچه از قول متین
 پیدا است و هم تالیف دیگر در کتب مجلسی حدیث کاشی از حضرت امیر که غالباً نقلش بر گرفته در جوابش
 کافی است که دیگران امامی نصب کردند و در تعلیقش کوشیدند و شما ما را نصب کردید و چه در سبب
 نیاد و در برابر نظرین کتب شیعه چگونه مخفی باشد که آفات و مصائب هر چه از صدر اول شیعه الهیست
 گذشته و میگردد از دست امام میر بود و دست در امام صفین بسیار چنان اندیشیدند که امام الامر را
 قید و بند کرده بدست امیر شام سپانند و بر از ان بر ارباب عالم کاتب شیعه آنجناب را بر تحریک حکم خاص جعل کردند
 و گفتند و در ترمیم یکشم حضرت امیر آنچه در معن و شکایت ایشان ترتیب فرموده از پنج ابداً غایت پیدا
 و هویدا است و در ترمیم چو اجماعی باید رفت که معتزله و مشاعر الیه آنجناب یعنی ابن عباس بر دیانت
 رئیس المتقدمین و کتاب مختار سبب شکست دولت شد و اما در اندک پس از دیگران چه تمام نمود
 و از اینجا است که جناب نظر الملیه الدین با آن خرافیه قدمات را یا فرموده خود تحقیقین امام ریاضی
 را که خوازمیه اثنا عشریه فرقه دیگر نباشد و در شقوق مذکور داخل فرمودند و اگر عذر ارس و داخل شما
 را یا و میفرمودند و در قلم ایشان را عالمی یکدم که هیچ علقه توفیق تواند کرد و که در بسیاری از بلاد
 و احوال و ایام و مدین مزید دلا و افواج کثیر و موجود و با شعله امام نور در چنان غلبه سازند که نام و
 نشان خاتم نور بر ایشان مخفی باشد پس راست گفت مجلسی و برخی ایقین که شیعه این زمان
 مثل آن بیو و ما که منتظر است و هم حضرت بودند فلما کان الله یاکفر فوالله یاکفر و الله یاکفر فوالله یاکفر
 هر که خدا بدین دلیل عقلی را که است از ان کتاب در حال امام منتظر بیت و حاضر حضرت عباس
 علم بر در آن نور و دوا و در ایشان داده بیش یا و بگوید الفرض تقریر امام از جمیع شیعه این زمان عقل و
 اعتقاد ثابت است و از این باب هر کس اعتقاد نمی فرماید و بر مثل مشهور در سایر نمود میگرد و در و از کافی عیان
 که در وقت امام صادق اجله اصحابش نصف دین را شیعه میدادند و سنده که س قابل میدان
 پدید نیامدند و سه برین زمان که جزیره خاک پاک کرد و نشان سیاه بر پیشانی نورانی خیره دیگر
 از علامات تشیع آنکه در صفات امیر بعد از ائمه حقین نصیب ایشان شده و بر دهقان در رساله
 چه خوش که از دشمن خاکی خداید کرد و برین علامات فریب نیاید و در عرض عمل ما زمان
 بر همین است و پس که اعتماد دارد و بر چرخس و چگونگی بار دیگر در قلوب ایشان نیاید که عین جبر الی
 حالت به راه پس هر چه جناب شیخ در اظهار حال شیعه متقارین را و چندی از سبب بر نوشته است و اینها
 بجا و محقق علی ذلک من الکتاب و این و بالاخر آنرا میروید و این قوم بر زبان تقدس نشان هر جاری شد

چنانچه مجلسی بعد از بیع احادیث آورده بود که انبیاء را پس اضعاف باید کرد و مستحقین امامست
این بزرگ سوسنی در میان غیر از اثنا عشر که کیستند که امروز اگر امام بر ایشان غلبه شود تیر قید و بند
او نمائند و بخیر نریزد او سحر که بلا سلاطین و اندر چنانا نیکو فکر این است و شیخ و سید بیان بدعا
رفض نخواهند رسید و تنبیه در مکتب بودم چنان می پندیدم که واسه بر کسی دیگر را بغیر خدا این شخص
هرگز عاقل نیست و امر چنین کس را که از فریب بر خیزد باشد نادان میدانند و فرض گویند
انتظار حال اثنا عشر فاصه بر زبان شیخ الشیخ بر نفس جاری شد از قصد سحر و گو سحر است
و ترک رفاقت حضرت بارون و انهم علی العموم و حال خود فرشته این شیخ بخدی انکاش بر
شک حاجت با عاده ندارد و دیگر آنکه این نائب ابن سبای برای نفس خود با یقین میدانند که زمیندار
چنان سلوک نفرمائید چنانچه بنایقین و لا یقین شیعه بعمل آورند و قد قال الله تبارک و تعالی
مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ كَافًی الكاف عند بیان الکبایر چون ازین آیت خود را بتغافل
روند با شکیاف نفس خود ویر و اعتقد که آن معرفت کامله در باب امام که حالش بطور نمونه با تو گفتم
پیشانی را زود و جفا و در حق خون شرفش مانع خواهد شد حال آنکه ابن عباس را جانب میزد
ابلیس خود و یگانه روزگار میدانست و بر خلاف آن جلوه نمود و او بر اصول اهل ربایعنا که شیخ است
رفض لیاقت با بوسه او ندارد و اسلحه غیر ذالک سن الاشد و الشواهد شیخ دین بجهان فزونی نفس
که معرفت حاذق را منسوب کرد از بدیات عقلیه و نقلیه دست برداشت و آنچه در آنست گفت
که از من تقیه نمیکند قطع نظر آنکه مخالف ظاهر است زیرا که جناب شیخ معرفتیکه در حق خدا و رسولش دارند
تقیه سبب تقیه امام است علی ما عرفت انفا و پیدا است که کسی که در حق حضرت استغفار از رسالت در
و حی در کتب دینی خود بنویسد و الله مخالفت خدا و رسول او را از اسنن مرسلین بلکه سید المشان
معاذ الله خواهد دانست و تعجب که شیخ رئیس الابال را انیم یاد نمایند که میخدا خود خوانده بود حضرت
صلی الله علیه و سلم میانه سلمان محمدی باب الله و میانه ابو در عقار غی صدری است نزد رضنه
باز حال ایشان چنان بود که اگر او پلی می برد یا پنجه در دل سلمان بود قتل میکرد و او را پس میزد
و دیگران چه گمان توانست که در ایام تریایان این شیخ از ارکان اربعه ائمه هم در گذشت بود که سگوید که
و امر که تقیه از من نمیکند و انهم بدین عموم که از دیگر خراسان من نیز دو مقام حیرت است که بعضی
از اکابر شیعه مثل ملا خلیل در باره حضرت سلیمان و الوتر و سبب خود و امر مذکور در شرح کافیه
خشن افاده فرمودند که طفلان هم از آن خجسته میزدند و کافیه او دل نمی بندند و آنرا که سلمان
حاکم مداین بود از طرف فاروق و حقیقه نائب امیر بود که محاصل را با جناب می فرستاد و او میداد
و انچه بر آن میکرد و که از جانب من است و خود را در باره محاصل تبغافل میزد و انچه میکرد

اگر بعد از این راز آگاه میشد و از کم حوصلگی و غریبه عداوت فاروقی روزی برای رد افتخارش حقیقت را
 ظاهر کرد و باعث قتل سلمان گشتی و از اینجا توان دانست که سلمان با وصیفیکه قبل ازین بسبب
 تخلف و سرتراشیدن در وقت معمولی سخن لعن جناب امیر شده بود و لیکن بجا به تبارک فی الجمله
 بعمل آوردن فاقه شکی الهیبت و شیعیان ایشان بر زعم رخصه صورت لبست حالانکه فاروق از این نظر
 کرد و بر اے مرفضوی دیگران را موجب غیظ بود که الا یخفی علی من لا خطا لیه و لو ارج لیکن این شریک
 سکندر ذوالقمرین را با حضرات امام حسین بچکاند و قصه عارف مشهور را تازه نگرداند اما ابوذر پس
 در کم حوصلگی با عراف شامین کا فزع حال خود شش متلاندان نیست حال صدیق امامیه با وصف استحقاق
 لعن که امر فی الجمله اول طاعن اصول هم ما ذللت و دیگران از مقبولین لسانی رخصه هم بحال سابق
 ماندند پس شایسته صدقین کمال سلمان و چگونه خدمت الهیبت اگر چه در حقیقت خیانت
 باشد نکند که من اهل البیت در شان او دریافت و خلاف دیگران مقصود این فصل آنکه
 چون سلیمان ثقیفه کند از ابوذر با وصف مواخات که از سرور کائنات اگر امام ثقیفه فرماید از شیخ
 صاحب نزلهات هیچ نگردیده باشد و زینهارا استبعادی ندارد و خداوند که شیخ المتفکر له حافظ که بدینند برب
 بود و گرانمایای عمیق جالبقا آب لی جام خورده که اتی یادداشت زحیفی و بر ترقیر شیخ نبی
 سیاهات مینود اگر چه ضرطه لعیر و ضمه حمیه باشد که الا یخفی و تضارای این باب آنکه بر اصول رخصه که
 در تالیفات فقیر چاپجا مسرودست حضرت را در باره از اندر بر هیچ کسی نامت خویش خواه صحابی
 باشد خواه از اهل قرابت اطمینانی نبود و جناب مرفضوی شیخ نجی مگر و عوس مساهمت بامام
 دارد که چنین خسرات می چاود و مثل طوطی در حق خود چنین الفاظ بر زبان می آرد و
 اسی مگس عرصه سیم رخ نه جوالانگ نیست و عرض خود میبری و زحمت امیداری و در مقام
 بعضی از امور که از خاطر رفته بود بنیاد آمد ذکر آن مناسب میدانم که معمول می بینیم که اصول
 فن حدیث شریف را نصب العین میدانند و سیما وقت شرح کتاب احادیث خصوصاً کافیه که
 اقدم از کتب ثلثه است و اعور و جال بنور و شود علم خود که المیش از دیدن و شنیدن شرح
 عرق الافعال است و در بخت سال جمع کرده حتی که قرآن مجید مسلمان را حکمای نسبت انکه هر
 منسوخ ساخته بعد از آنکه بدعوی نزول لال کتاب وقت وفات شریف پرداخته و قرآن
 اهل بیت نبلا و منسوخ گردانید چنانچه هر دو امر در کتابش مدلل و میرهن است و قبل ازین
 بار بار با فتنی متفرقات جمله قواعد مشارالیه ای که آنکه زنادت راوی را اعتبار می کنند و اجمال
 از ان بر تبه تفصیل می آرند الی غیر ذلک و از آنجمله سیاق حدیث را زیاده تر در نظر میدانند
 تا بی ربط نشود و ملاحظیل قزوینی شارح کافی کلینی و غیره و از اکابر تاولی که در کتاب خود

سپرده در آنوقت این هر دو را نباید برد اند و از جهت کلام شان مخالف حدیث گذشته زیرا که حدیثی
 درین ماده خاص با اختلاف چنانچه حدیثین و مفسرین امامیه بدین الفاظ وارد شده اقله ادعای آنکه در
 طور شافی بیان حکایت اوست زیرا که او در آن اعتراف کرده که ابوذر فرید عداوت با فاروق داشت
 و هر چند برای ثبوت این امر سندی در کار نبوده که هر شیئی را فرید عداوت با او بر ضرورت است که بر عزم فضا
 اصل ماده غضب خلافت و اندامای اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین او بوده و چون صدیق است
 نزد امامیه عداوت شدید با فاروقی شمس داشت محال است صدور دعای نیک بر او
 چنین دشمن از چنین دوست جناب مقتضی که از محاوره عرب واضح است که دعای امام
 میگوید در دعای نیک چنانچه دعا علیه در دعای بد پس این معنی زمینها صورت امکان ندارد که
 اگر ابوذر شیعه بود فضا میسر همان که من از طرف جناب امیر حاکم هشتم و از جهت محاصل ملک را نشنا
 خیم جناب میفرستند نزد فاروق البته سبب این معنی باشد که فاروق او را بکشد یا ابوذر دعای نیک
 و حق فاروقی که قاتل اوست فرماید حق موافقت حضرت صلی الله علیه و سلم را رعایت نکنند
 و این امر محال است و عجیب که گویند کسی که از نیت گم شد فاروقی تلاش کنان البحر از دست و او بر
 بلندی سید و در فاروقی نیز پس فضا شد تا فاروقی او را بر دوش برداشت و میرفت امیر در آنجا
 راه بخورد و حال پسید و بعد از اطلاع فرمود که درین تموز که آب دهن می خورد و مغز در استخوان
 میجوشد چنین جناسی و عرق ریزی از کسی نخواهد شد و علی مقتضی مشکلی را دید که خوب نیست و
 سوخته تر و تنگ است گفت فرزندت حسین برای همانی قدری غسل گرفته بود و من خود حقوق
 مسلمانان بدان شامل بود و بدی او را بیا و ناز یا نه بدست گرفت الی آخر القصه القصه فی
 من قبل پس بنین افوس قدس چه ممکن که در میان او عظیم قبل از تقسیم خراج تصرف کنند و فاروق
 ناموشن نشینند قطع نظر از آنکه مثل آن از اطفال اهل خلاص دنیا در صدور نیاید فلیکف از اسلام
 و او را شش سال قبل از این مقدار این بسیار بکا خود و دیوانه بزم امامیه می دانست که اگر سر ترا
 و بیا و در دم از دست عمر گذشته شوم اگر چه این صد سال از عمر گذشته باشد پس خلف نمود از حکم جناب
 امیر و در وقت راجع و صد قنایان اینی سبب جبر و اگر قبول فرموده اما برادرش پس با او در قتل
 خلافت بلا فصل امیر و آنکه سلمان آذر اهل بیت است برادر خود را قتل کند یا دوست دعا در حق قاتلش
 امیر گاه که برادر او این خود امیر است بدی البطلان دشمن نفس امامی آنکه معینه حکومت
 باشد فاروقی بود و درستانی خراج که نزد بزرگی دیگر انبیا یافت و مثل مشهور است که نان کسی
 خوردن و فکر دیگر بجای آوردن و هیچ باقی جواز ندارد و در نه این عباس را که می دانست
 که برادران و راهم و دنیا که از بیت المال بصیر گرفته حصه نیست کما فی التمهید الکشی فاین سنا

بیا که در این باب می‌رساند که بعد از آنکه معاذاً الله و از اینجا نسبت دلو انگلی حضرت سلمان باب الله بر ذرات
 نمودیم چنانچه دانستی باری خدا یا اگر گویند که سببش نسبت که امام از عتقاد سلمان خبر حضرت آنکه کسی نبود
 پس از آنجا که در حقیقت مالک تمام روی زمین باشد حتی که در تفاسیر امامیه که محبتش تالیف کرده اند امام ما
 آلا از رضای خود نمودند فاروقی که منصب خلافت بطریق جهار گرفته و جوابش بر ظاهر است که در عقاید ائمه
 از کتب اصول فقه تصویب جعفریه که در کتب ائمه الاسلام و امام اعظم اول شیعه و غیره است بر فرض
 اثبات رسانیده ام که استحقاق خلافت اقالیم به آن مهاجرین بود که جهاد با قیصر و اسیر نمودند
 و لاریب که از ایشان و فاروقی اعظم بود مستقر و مجاهد و درین خدا کمانی بنیج البلاء علیه السلام فاروقی
 که تکیه معلوم شد هم جل مرکب باشد و هم دلو انگلی بر نقل شایعین کلبی منحل فرمودی که قداسه رخصه
 بر بعضی از ائمه ویر چنین حکایات را حسیه الله بدین خیال وضع کردند که مذہب ائمه چون مذہب
 تشیع است هر چه برای دفع روزیاه اخلاق نماید نور علی نور خواهد بود و تا می‌داند بعد از این غیرین که آیا
 فاروقی باین امر بود که سلمان فاسی از طرقت او حاکم دین باشد ای دشمن خرد همه اجل اصحاب را صحن
 و کار گذار او بوده اند و هر گاه خود حضرت ائمه المؤمنین و وزیر نیک محض او باشد و این عده را
 طالب شود که معرفت از دیگران چه نام توان برد و این ذرات بر مذہب و فقیه است چنانچه از صحیح
 و از سلف الله کشت انچه از پیوسته است خرد که تمامی و در فقه به همین کار کرده و کشتن و انعام است
 بر اوست و تالیف ائمه که مجتہین را هم از زمین و شنیدن در اختیار لفظ آهاده از زبان بر می آید و اهل
 و حاجت به مقتضای ترمین شیطان اعمال شان را مسرورند و اذ الفیت جلایب الحیا فاضع شدت
 العرض ملا خلیل قروینی را با ایستی که روایت دیگر را نیز رعایت کردی چنانچه در شرح خود
 میکنی مثلاً در باب کرامت توقیت و غیره در نجاکوری و کور انگلی اختیار کرده و نویسد را بر کرم صلی صلیق
 خویش و بر قصه که بر ائمه محلست بنیاد نهاده و گاهی ناظرین و راق را و خود خواهد رسد که از اینجا
 اقوال نزد اصحاب و اهل سنت اولاً یعنی این است زیرا که این امر مشترک است بین جمیع علمای اهل طائفت
 و اهلان باطل را بطریق نظر ساخته اند ایام اعمال نزد علم الهدی در شافی جوهره و غیر خرافات مایه غیظین علمای
 قاسطین علیهم علیهم احوال الشریع و الزامه و زیاده سمایت و نحو این که باز تا نیفات ایشان بر کشایم و
 و حساب از سر بگیریم که کسی نیست از فتنه که گوید که از اعتبار چاه طغیان را نکره و ایات جمعی بود ای اصحاب
 خصوصاً حضرات را خدین عیازاً یا الله خود ابوذر رضی الله عنهم نزد فتنه روایت کرده و مال عمر بر در
 برادرش بلایا و سلطان حضرت نجبر صادق صلی الله علیه و سلم شنید که ایشان هرگز از کفر و ارتداد خویش
 ثابت نشوند و در طمان مقام از دفع حد شداید عذاب و عقاب باشند و گاهی بجات نیابند
 غیر از یک من الاحادیث الموضوعة التي رد بها ابوذر صديق الاماميه في السلم لسانه في الزنا و النار

مطهر یعنی ایشان را از حوض کوثر برانداختند و در حالت شدت تشنگی توفیق الهی
 و خشک زبانی کمافی تفسیر القمی و اوستاد امور اهل الضلال و منها قطره بالنسبه الی الجمل پس
 چگونه عقل پرور شمنی در مذہب رافضیہ تجویز کند که ابوذر عقیلی برای قاتل سلمان محمدی حم فرزند
 خیابان قریح القلب گرد که دعای نفرت و ترقی در حیات نماید آئینه خیال نیست محال نیست چون خنجر حیدر المدا
 یقرون + انیکه شنیدی تعلق داشت بجلد او دعا القاتل که حیثیت مذکور را امر دیگر که متعلق باشد بلسان حضرت
 و پس از آن هم چیزی بطور نمودن گوش بکن بیان شرح بسبیل ایحاز آنکه بعضی از دعای رافضی که حال نشان را
 عبد الحمید مداحی جامع اعتدال و تشیع عادل عند المجتهدین در شرح منبع البلاغت آورده از دنیا طلبی و
 خوشامد او را دینی امور از ملک نبوی و حقیقت ابن بابیان رخصت گاهی در بر ده تسنن بود و اتفاقاً
 رسیدند و زمانی وقت بحول دول آشکارا بوده اند و مقتضای هر مبار و خزان را رعایت میکردند کمافی شرح
 اوراق الايضاح آن علمای شیعه را عوالاتین جهان ثابت کردند که جمله تفصیل جزای شرط و علم ابوذر
 مافی قلب سلمان گنایه از غیر محبت است پس بیان شد که کلینی و غیر هم بنید و سیاق حدیث را هر سه
 تفصیل کردند و در سی و صحبت شریف حضرت امام زین العابدین ذکر تفسیر در میان بود تا صادر شد
 حدیث لوعلم ابوذر را و در روایتی بکتاب دیگر آمده که دعای نیک در حق قاتلش بجا آوردی حال آنکه
 عقد و موافقت داشتند تا بسایط بقا چه رسد بسایق حدیث هرگز باقی ماند و چون قتل بر معنی
 خودش باشد مدعا صاف شد که سلمان تفسیر کرد از ابوذر با وصف اخوت پس تفسیر از سایر مردم
 بطریق اولی و هرگاه کتب شیعه را نیک بینی تفسیر ائمه از جمله شیعه بیشتر بودند مبنی که لقمان حکیم شیعه
 که لبهای حار فی لیاقت عقبه بوسی و ندارد و او دعوی انا خیر منه بر زبان حال اگر در ملط گفتیم که بد دعوی
 همسری امام ائمه گردان می فرزند و گوی چو گان می باز و کما عرفت مخاطب شد بلفظ افعتهم و دریا
 بد او فر خدا چو ش بر شیعه زد بسبب آنکه از اعت قتل ائمه است عدا آنکه خطا پس از قاتلین چو پیش تفسیر
 حضرت ائمه را واجب شد از دشمن خانگی حذر باید کرد چنانچه مجتهد جالسی نائب امام نزر کس
 وصیت فرمود و الاضاحه صلی صلیق امامیه بطور آمد و نوبت بقتل سلمان مناهل البیت
 مخصوص ائمه رسید دیگر چه دقیقه باقی ماند که شیعه فرو گذاشتند و متوجه انیمه این همه امور آنکه ائمه
 بالیقین باغزوان اکابر شیعه از خواص خود تفسیر میکردن پس باراد بطلان این غیر مذہب همین قدر کافی و برابر بر
 و ایل پس تمامی خزن مذہب نفس هم راه خاکستر این سبب و دست حضرت مشکلی گشتا و ائمه ہی بر باد فنا
 رفت که سخن نیکه شیعیان تفسیر ائمه از او اطاعت نسبت بخویش بود و بخلاف ما گاهی نیکویم که حضرات
 از سنن تفسیر میکردند بلکه برین با شتم و بر همین بگذریم که ائمه بر یک طریقه بودند و زینهار خدا و او چنین
 نبودند که حضرت پیغمبر بر آنها لعنت فرموده کمافی الکافی عزید یا بنساط و انسل فاده ملت و شرعیت

بلا اهل حق داشتند هم افاضه انوار طریقت و حقیقت و الحریکت که این امور مثل آفتاب بر خط استوا
 روشن و مثل شمع کلمات است در گلشن اکنون احتمالی از حلال شیخ باوصف تناکر کلمات متناقضه
 ادب باقی ماند که آنکه شیعه سید را کشتند جوابش هم عقیده بر مع خدایش می شود خود تو در ضمن عبادت خود را
 قصه هر چند قصه در ابطال امر واقعی یعنی مرید الطاف الهی بر اهلست بگوشتند و درین راه بیایند
 و نور خورشید را بپوشند کاری از پیش نمی برند بلکه پرده ناموس مذہب و محلت خود را زود عقلای دنیا
 بعد ازین شیخ جی انچه در باره معرفت خود بام منقطر امیده و ادخواه از دست آنها غشیه بر فرمودند
 که این معرفت مانع است مر از اقیاع کفر که هرگز مغفور نتواند شد و گوشش در قتل او نیز چنین است
 بلکه در اتخویف کردن نیز کفر نیست غیر مغفورشاید که این شیخ الالباسه بانه سبانی قواعد مذہب شیعه
 متفرعات قاعده عدل را که امایه علیہ بدان متفق و سباهی انداید داشت چه از مقصبات قاعده
 مذکور در صواری می ایستد که اگر غیر بر او بوجه تحسین قتل کنند از باب اتمام خواهد بود و ظاهر
 قتل او مصیبه اینها بطریق اولی کمالیست و از بیان شیخ جی دعای نیست و اخلاص عمل او در
 بر ظاهر است و نیم کردل و پایش از شواذب اتفاق پاک و پاکیزه است پس اگر تخویف نیست امام
 بلکه قتل او از دست شیخ الشیوخ مدد و ریاد بهر حال مشتمل بر مصالح خواهد بود که فعل الیکم لا یجدون
 مثلاً جناب شیخ الشیوخ استاد شیخ سید فاکند که امام پیاده درین مدت مدید رشداً دید انتظار را پیش
 او پیش کشد و مثل مشهور است که انتظار آمدن الموت همداً انما المین جفا کاره شیعه شبنه
 روز در انواع مصائب ساینده در مصداق لایموت فی خاک کاخچه گردانیده اند پس تحسین
 نیست او را باطراف جیل شهید نمایند بلکه قهر و عجز حلق مبارکش را بر دو آفتاب بلا محلت نبش است
 میرسد و گلگشت فردوس می نماید چنانچه از صواریم هویدا است و چون این احسان از دست
 چنین محب اہلبیت مدد و ریاد از گناه چه حرف تو آرد یا بکفر و انکار غیر مغفور برسد و بعد از او را که
 حقیقت عدل و متفرعات آن یاد که کلامش انظر من الشمس فی امین من الشمس خواهد بود
 و العجب که چون شیخ المتقرا اعتراض متقاض در کلاش نمایند و برای رفع آن کما یستبرر و در ویز
 متفرعات کمین و حشره از ان مطابق اصول بگوشتش رسانیدم و اطلاع و اودم حسابی بر نواز
 باز سئل ثواب و انمی را و فعل میدید اگر خوف منظر در عبارتش عیان بود و چنانچه از عبارت
 عینا و الاسلام و بقیان هویدا است و اکنون نسخه آن نزد من نیست تا مقابله کنم و اعلاطه از زبان
 بر دارم البته کلام تفصیل کردی و روح شیخ جی را نشا و نمودی که بر عکس نمند نام رنگی کاغذ بود
 وید که چون شیخ جی از آغاز در و مل اقتاد و مذموم نشد که مخاطب خود را امر بتامل چرا میفرمایند
 که ان پیچاره چون کتب شیعه را ندیده بود هر چه او را فرمایند اختیار و اندر گذارسته مانند اہلبیت گوش

سجد و جهر مرتب کنند و بنام شیخ جی مثل حضرت جعفر صادق بر نام زراره لعین داد و تیرا بزدند
 که مصاف صاف و در حق ایشان گفته که شیعه از دشمنی امام مامون نمیکنند پس اگر امام ظاهر شود
 با مکان او را داند و قتل او سعی کنند و بدین فردشی متاع و دنیا را بخرد چنانچه امام ابنای علیهم السلام
 از تدارک پیش آمد و ظاهر این بود که شیخ حارثی از غایت سراسیمگی و در دوری و دید و ادوات
 امیر نام می برد که چنانچه شیعه بعد از شهادت شاه شهیدان مرتکب گردیدند و قس علی بن ابی طالب
 از وفات امام باقر صادق رضی الله عنهما که زراره بنعجب دنیا چنانچه در منبع المقال و معتلا
 اگر قبضه احوال بسعدانان نوبت بدان میرسد که شیعیان آشنا عشره وقت خود را بدان میبرد
 تشبیه میداد که گویا ساله سامری را بریتند و حضرت موسی و یارون سلسله دین و ملت را
 بریدند و اندک قدیم نشیند بیت چون سامری میباش که زود دید از خری به موسی نشست و از بیت
 گویا میرسد و در و این بیان اینهم عیان شد با ظاهر شیخ جی که حضرت یارون با و مصاف انکلیف
 که او را اسبک شد و گردانیدند و حیثیت گردانیدند که انطیاق القرآن المجید ان القوم ما یستضعفون
 کما کانت یقتل یمنی از زجر و غضب و توبیخ و تهدید و قیقه فرونگاشت و حضرت امیر دعوی میباش
 هم نکرد تا بمباد و لسان باغبین خلافت پر رسید پس جمیع مراتب یارونی بر آید آنجناب
 کجا با قیام از غیر از نبوت کما خیر خاندان نیست حال حدیث منزلت که در روایت صحیح است
 اما روایات احادیث صحیح در میطالب عده که مدار ایمان است پس چرگفته شود و آنچه از کلام
 شیخ جی اشعار میشود که امام از اعلام آل الله بلا واسطه محرم است بنده را در آنهم از حجت
 نفوس الله نظر است زیرا که از احادیث ایشان در بحار و حق الیقین و تالیفات دیگر
 پیدا است که امام از ولادت با شهادت میطالب یک بود و چون در آنوقت او را
 صد بار معراج حاصل شد و بشنیدن کلام ربانے بلا واسطه مشرف گردید بعد از امامت
 و حصول مراتب علیا بطریق اولی پس بنیاد بر فقدان اعلام باری نهادن که از شیخ جی
 واضح شد کمال ناغیبه و ادب بود که یا و العرش برین رسانند یا از خضیض زمین گذرانند و این
 از تواتر و شیوه چنین گفته و از بنیاست و وجه میباید که بحقیق تا مضی رطل بوق با فاضل هر دو
 دان دلالت دارد بر آنکه تا مضی مذکور بر وقت که خواهر با امام ملاقات نماید معنی شده زیرا که
 حال پیشین و ادب که مقتدا شیخ الطائفة چون چنین است تکلیف حالش که بقتله بوسی اولیا قتی ارد
 یانه در بنیاست شیخ جی تعین امام را بر آید خود ثابت فرمود و چنانچه بر آید خود ثابت می نمودند
 باید که غافل نشود اما آنچه بعد از این فرمودند که امام یقینا میداند که شیخ جی جمیع شهادت
 مرتکب توانست شد پس بلا دریاقت که حضرت صلی الله علیه و سلم یقین امینی بسلطان فاعلی

باب الله وافر صديق شيعه نداشت تا شيخ جی و اشتناش چه رسد فكيف كه امام حال و غدا و علی
 شيعه هزاران بار دیده و بمنزله عقل سجده باشد و غیبت بر غیب اخبار نمود و با خدا بود و يك
 انتظام جميع امور دينی بلكه ديوسه نیز با عقل دارد و عقیده غیبت كه از امام عالم ظاهر است و ال
 بر آنست كه بطور آفتاب رسالت بر آن بود كه معصومان فلانجا كه معاشره افروخته بود و در كل صلح
 كما لا يخفى و چون استنار امام واجب گشته از امتثال شيخ جی پس استنار او از رطل بوقی اشتناش
 بطریق اولی و از اینجا هم می توان بر دمل گوئی او و غیر او كه دعوی سیدانند كه هر وقت كه خواهند ملاقات
 كنند و مبطافت خدا میشوند چنانچه دانسته سابقا و غیبت از آن جهت خلاف معلومت است كه اختلاف
 خبر بد هم برسد و راست خصوصاً كه مدیافرق در شمع ظاهر شده و ضلالت و اضلال را حایس نماند
 پس كما سلامت ایمان چند كس و كجا اگر اهی و بدعتهما سے هزاران هزار و نعم تا قبل غفلت شینا
 و غایت عنك اشیاء و انقیاد بقرآن كه چون غیبت ضرورتها و پس البته قبل فخره رطل بوقی كه
 مدعى جواز ملاقات است در هر وقت عیان شد پس این جابل همه كتاب های مناظره در عین جمل
 نوشت فیض حجت ترك بعد و بر رسته با و شاه هند و سنان نورالدین جهانگیر انار الله بر ما و معصومان
 مات سیه جالمیر شد و ایضا چون استنار امام موجب غریب اختلاف است بسبب اجتهاد كافی و لعل
 خصوصاً اجتهاد مثل مجتهد الراسنه كه حال فقدان علم و استعداد او ازین كه ما با امین من الاست
 پس اطفاء و اصلاح همین است كه بر شیخ جی ظاهر گرد و در او از رعای مذہب نجات كوفايد كه از ریا
 چیز اگر ملاقات من بخوراه و از موافقت سنان آخر از كن و تقلید نشان انكار علوم فاكهن و هم
 انكار شهادت الی غیر ذلک مالا یناسه و ایضا انتقام تیر است كه آن كیست از باب ایمان كه الله
 بداند حال او كه چون امام را ندید بر ایمان با نذر ایدر و دست من از نشعتقد نمانداری راست
 گفته اند تسمیع بالمعید سے خبر من ان تراه یا معاذ الله عطا سے ترا بمقام تو بختیم و ما چنین میداد
 حال حضرات الملبیت كه در شنوسه مولوی مفسوس منظوم است ۵۱ ای نقاسه تو جواب هر سؤل
 الی اخره و سلسله لطفا كه شيخ جی شروع كرد و در سنا سبب غیبت درین وادی قلم برداشتن
 كوفا یقین و ریباب نقد نوشته اند كه اهل اعتزال و كاسه لیسان ایشان را بهوت گردانیدند
 كه احاطه آن شكاست چون بار بود اهل اعتزال كه و بالا كردند اهل شیع كه كاسه لیسی آن شوقشند
 اینها چه وجود دارند كه بمقام الملقی بپایند و اینجا هم حانوق مذہب اعتزال و مدبر آن چنانند و قدما
 اتوانست در جوابش ندادن و دومی بنا بر است كردن آری بزرگان گفتند كه چو دلیكتم
 و كوف دشمن است كه آنچه شيخ بخدی در تفرقه تطویل لاطائل بكار بردند بنیادش در تعقیبات بند
 حاجب مغل شد و ما به فائد كه باز در آن گفتگو نمایم و مسئله عدل را نیز بطور خود پیشكس كردم

از خیریات را از آن اخراج تو انکار دمن بعد چگونگی مناسب بود و اندر آنکه شکایت شیعه نمایند از اینجه
 صد دریافت باشد از اینها بطور سهو فان اسبوعه شرعی بالا جاع و اگر چنانچه رجوع کنی خواهی یا
 صراحت لفظ افترع و متفرع شدن بدبران بعد یک یک شصت و هفت وصال رفاه و شیوه تسلط ایشان بر
 در دنیا استقرار بود و با رجعت از اعت بر استداد بسیار حلق شد و چون واقع شاه شهیدان از دست
 شیعیان بطور بی پرواست ذلت مسکینیت و با اعتبار امتداد در زمانه عدی نماند و قضاای ایشان را خوا
 و دلیل گردانید مثل بیو دایا میسر دارد که احاطه علم باری در آنوقت که شد تا نماند است که شیعه
 از راه سهو یا از اعت پر خستند با تلبیس شدید بر جناب یزدی سلطان گفت که دیگران شهید کردند
 و ایشان را با مخصوص در تنگ بجه کشیدند عیاذ الله پس معلوم شد که اجمالی این قوم که طیش شقاق
 است و مثل لقمان مذہب اناسیه که مخاطب بلفظ مذکور از عجم بوده که ما عرفت و نسعیان پاک
 آنوقت همان حضرت همان که با اجمالی من اخلاص عدا چنان بجای آوردند که بقول نشان شد
 و مردم هم نکردند باشند اے فیزالک من الوجوه القیه یما الشیخ البجری نے بذا تقریر فی فضل
 عن شلیل انک نے مقام آخر کمالا یعنی علی من نظر لے تالیفات اکابرہ مثل تفسیر التقریبی
 تفرقه توان گفت که دیگران عجزات میدیدند آن صوفیان استند بحجرات اقدس و ببال نشان
 هم که کبر باشد و شیعیان حج میدادند و چنان گلا کردند که میدادے نیز اری الله و تقیہ و تقرب شان
 از ایشان زیاد تر شد چنانچه اینهم مخصوص و متعین است بنصوح صلی الله و کتب حدیث و عقیدت مسبو
 جانکه الله واحد و احد و اعداد را نشاند نموده اند که از شیعه واقفتر زیاد تر اقرز میباید که نسبت خواج
 و نواصب اے فیزالک ما تواتر منناه بالقیس الابالظن و التحمین پس میگویم که آنچه شیخ محمد سے
 حارثی پر سیدند که فاروق سیدانست حال حجت شریف و فرو دگاه آنجناب را چنانچه سیدانست
 ابو بکر که همراه بود و شیخ الاقرال برادر شغال بانگ بی هنگام بر آورد که من نمیدانم حال آنکه اطفال
 که تاریخ دبیر اقد سے دیدہ اند میدانند توانند دانست پس عیان شد که التبرایچه سلم المملکوت
 و تبرج و صد اقتش در صدر کلام تفصیل نمودند از هر اس شیطانے بود تا بنیاد خود فروخته بران
 لاجرم گفته میشود که اصحاب مجمل از حجت آگاه نبودند بسبب نشیندن منامات شریف و اجمالی اصحاب
 زیاد تر و ابو بکر صدیقی اعلم بدان مگر نشینده حدیث شریف نبوی که از شد تلازمه بود و در نوشته
 حال آنکه نزد رفقه چهارده بطریق زمین و آسمان بر اے تو مفتوح گشته که حضرت صلی الله علیه و سلم
 بمطاب مرقصوی کرم الله وجهه فرمود که انشاید برے مالیری الغائب فکیف که پیشین از حجت
 با ابو بکر صدیقی مشاوره دین کار بود و او خواست که همراه آن اصحاب رود که با حضرت کبریا
 میرفتند حضرت فرمود باش توقع دارم که مرا حکم هجرت فرمایند صدیقی گفت پدر خدا درم مقام تو

سید هست فرمود لغم و این حدیث در صحاح مر دیست و او در ده آنکه در خواب دید که ما پی فرود آمد
 تا حوالی مکر روشن شد باز آسمان رفته بدین نازل شد تا بدین و حوالی نوزانی گشت و در آنجا افتاد
 کرد و بسیاری از کواکب همراستش بختش در آمدند باز آن ماه همراهم را آن کواکب بهوافت و در که
 فرود آمد در زمین مدینه همچنان لایع بود که سید و شصت خانه یا کما بیشین هرگاه تا ده تمام در که نازل شد
 باز بر و نشسته اوست هم حرم روشنی پذیرفت باز در مدینه بنزل صد لقمه فرود آمد در زمین
 خانه لشکرافت و پدید شد پس ابو بکر در معقبه بن مشهور بود انیم دانست که در قریش بشرف حضرت
 مشرف گرد پس بر بقای خود بعد وفات شریف میگردد لیست باز از باب محبت سر نوشته اند که چون
 اصحاب بدین میرفت کفار را دغدغه پیداشت که حضرت بدین بر و فرود قضا هم رسانند و هم را را که
 از عداوت برست بچنگال حاکم نماید و در دار اندوه مبتوره در آمدند و تیر شدند که با و صفت
 در سرست چگونه در آمد بر سید مدینه کسی گفت از بخدا اگر حضور من شاق باشد در دروم و اگر اجازت
 باشد یا نه شاطرم نه بار خاطر دارم که دستوری و آنچه دانستند که از مکه نیست فرق همین بود که در قدیم
 شیخ نجدی جدید باری همدگر گفتند در ختی که اکنون گرفت است پامی با بر و می مری بر این
 دیگر همچنان روزگاری سلبه بگرد و نش از پنج بر نیکس که کسی گفت بقید آهین در اندانیم و صد
 نایم و از و زب آب و طعام داده باشد تا مدتی که این شایه با کلاه نخله باز خود ملاک شود و پنج
 علیه اللعنه گفت بدم نمی آید شاید بارش روز سه بر ما نند دیگری با خراج انشاء کرد و شیخ
 از اول حمله است که هر جا بجاغت خود عالمی را مسخر کند قریش دانستند که شیخ عقل زربین کلایم
 در وقت ابو جهل گفت که صلحت اندام که از بر قبیلگی باشد و هجوم نموده او را بکشند و بنی هاشم
 نتوانند قضا ص را بر قبیلگی گرفتن پس بیت و هم و بر هم پس شیخ نجدی در دست نشست و گفت
 را سه متین همین است تا اتفاق کردند و جبرئیل آمد و گفت که خدا امر بهجرت میفرماید حضرت
 چادر خود بلی مرتفع و او که پیوشش بزرگرویه نرسد و از دولت خانه بر آمد و انصار الیوم تا فم لایم
 خواند و خاک بر سرشان ریخت تا غافل شدند و حضرت در گذشت عایشه کار سازی غذا نموده بود
 و پیر صدیق و غلام از او دعا مرین غیره بر نمرد و رسانیدن غذا ما سر گشتند و این بیان
 که کعبه شیه از تفاسیر و غیره مصدق است آنچه بالا گفته و همین شیخ نجدی را از آن بر و ختم عیاشند
 داین امر خود بدیده است که بسیاری از اصحاب خبر ندانستند و ابو بکر صدیق و علم مرتفع
 که همراه گرفتن در رفاه خویش گذار نشن بایشان تعلق داشت میداد استعدا با غلام نجیب
 که امشب هجرت خواهد فرمود و آنچه واقع شد از صحبتی که کفار و احاطه ایشان که در کار و غار و بن
 و اندوه صدیق در باره حضرت سید را بر و متعلقانش ابو بکر از یاد و تر معلوم بوده و چنانچه در

و هم اسرارها در این دنیا ز یاد و سخن پاک کردند. سفر شب و روز و در دو کوه خرق تعالی فرمود که با او
 کسی نبود که صاحب ادای سوین چینی نصرت کنند که او بگوید که بیاد آرند قصد هجرت را از آنجا
 اخرج الذين كفروا الا الذين هم من آل ابی بکر و حضرت چون بدانست که مشرکین با او بگویند و غمی زاید الوصف دارند
 بسبب مزید نصرت و دعوت دینی و غیره او را همراه برادر اصول رخصت چون علی مرتضی مقلد اصحاب
 کف بود چنانچه بارها دانستی او را در اهل و عیال خود گذاشت که میاد و الکفار پر دارند و چون بغار محیط
 اسی غیر از ملک و این نجافته اند که کرد که نیافت و با و رسید از دست کفار اینچنانچه بر ناظر تالیف فقیر
 پوشیده نیست کسی میداند که نقل کفر باشد و هر گاه هجرت در شب مذکور دینی بودند امر تند و سخت
 پوشیده سفر کرد و بر تقدیر اعلام اصحاب البیته زمانه دراز بعد نزول این امر باستی و مقتضای
 کل سر جاد و الاثنین شاع کافران را که در پی شهادت آجتخاب بودند نیز رسیدی و سدره شدند
 و بویست بشمیر انجا میدرسه حال آنکه نو زامر جیاد و نیامده بود و بلکه با اتفاق فریقین بعد از اقامت
 مدینه طیبه و انجم پس از مدتی آیت کریمه اذن للذین یقاتلون ان یأخذوا مصلحتهم من حیث یشاء و کلینی است
 و مهاجرین با اتباع امرای کار بستند پس اگر چنان میگردند که مشیدند و مدعی شیخ بخاری علیه
 و العذاب همی آمد آن اصحاب که خبری نداشتند اگر چنان شان کفار فرقه ای بسیار است و
 بعد المشرقین کما قال الله تعالی لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة و اصحاب الجنة
 هم الفارقون لیکن چه عجب که در عدم دانستن مساوی بود و باشند چنانچه در بسیاری از امور
 مثل ضروریات سه اسی غیر از ملک که از خصایص نوع انسانیت و نظایر است که در فقهی و فقه
 حضرت یار غار مبنایات این روی در مدینه رسیدند و اقامت و زید نتایج بعد دیگری هجرت
 و گردی بعد از انبوهی شرف حضور یافتند و بالادریافتی که این سلسله از مدتی جاری بود پس
 کار دین بکشتش و کوشش ایشان بکیت پیروی شریف انتظام یافت و این امام ضعیف بزرگ
 افزود بلکه حالات عجمیه او بر مدعی پلید شیخ المشایخ چنان بنظر آمد که امام سوخته مادر مکره
 خود را که خاتون نرگس قیصری عاشق فرزند خود بود و نیز سوره گرفت با وجودی که کسی نبود که او را
 و خواست نماید بلکه اسدان و دوستان بودند چنانچه عنقریب میاید جلالانکه بر امر سر را که از فرزند
 و غیره بود اگر خواستی بے کلفت بسبب مانند و تسدید ملک بنظر رسیدی و اینچنان قیاس میکن
 که چون ادنیابت جناب مرتضوی و پدر بزرگوار خود امام حسن ثمانه عسکری رضی الله عنهم و آئین
 داشت البته بنصوحه مله هدی که هنوز آن در مجلد اول است پرورش و انتظام عوام را رعین باو
 متعلق یافت با اینهمه رفاهت مادی اعتبار نگذاشته او را در تملک عظیم در گذشت که زینبانه گفتنی
 امر و زبیر از تدبیر نفقه که ملا مجلس و دیگران کو چک ابدال شیخ بخاری و زایدات خویش علی

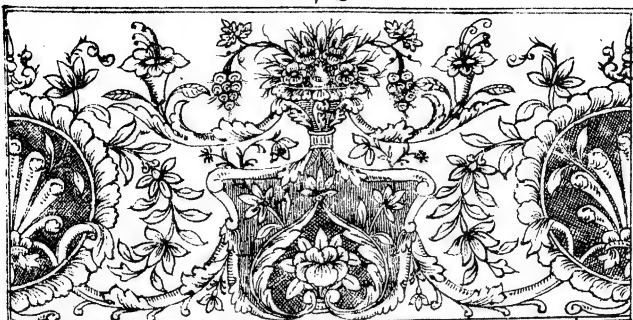
فیه سندوفی رفع روایت بحضرت باب مدینه علمای سماع از حضرت الله و دیگران احکام براس
 و چنان خویش جاری کرده اند و الا که نشان هر معلوم اصولیه و فروعیه برار بار گفته اند که اول سن تاس
 ابلیس و خود گفتی که قیاده از جهت خوف می باشد بلکه تصریح کردی که قیاده ترس و خوف است و حضرت
 سطره انبیا در سل در تبلیغ احکام فیما فی غیر خلاصه خود این امر مضی از وی در کتاب سطره انبیا
 مکرر ترا و دیگران را از اساتذہ و تلامذہ بوجہ اندیشه که روحی و استغفار رسالت را بسوسه حضرت
 سرور کائنات نسبت کردند و کافر شدند پس اول اسلام خود را بدلیل ثبات بکن باز قدم درین
 ابحاث بنه و در اوقات پیش ازین مدہ که قبل ازین ترانی باید پرسیدن **۵** انگس که قیاد آن جنر
 زویر هم **۶** انیسست جوایش که جوایش ندیم **۷** معذ اهر گاه امام تنار و بروی چند صد سوار و
 دنیوی از اثاث نیمه و غیره مقابل شد اکنون در مقابل چندین هزار چه انتظار که اینکه از سر گذشت
 چه یک نفر و چه یک دست چنانکه از کتب خویش دانستی بالا تر آنکه امام جعفر صادق و جود معده کس
 را از موالی در جهاد شتر سندانست کمانه الاصول الکافی **۸** لکینه و مالش در زمان تو چنین بود
 که از لطف خویش صد یا چهار صد تن و ده دگر چه براسه الله از فقه الرضا ترش برمی آید بر آورد
 که از نجوم مبارزان روین تن و جهان پهلوانان لشکر شکن سر نیزه چند بلکه نکاح زادگان و نیاد
 جنب متور نشان همه چند بس انتظار و هزار مجاهد کامل از جمله فرزندان خود کمانه الاصول مثل
 حیات النحود از باب لزوم لایزالم خواهد بود که هر فردی از شعرا و دکان بدان زیادات کتب
 و ازین بیانات سم بود صوح انجامید و بدالات کتب شیعه بی ثبوت رسید که علمای شیعه مرادین میدان
 نیستند و تو و شاگردان تو از شیخ و سید همه بفاق و دریا مبتلا هستند **۹** ریا حلال شمارند و جام جام
 زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش **۱۰** ریای زاهد سالوس جانمن فرسوده قروح نبوش و بنه
 مرهمی بر آن دلش **۱۱** و در نام روز بروز ریای غیبت منک نیست که بر گمان شیعه ترقی دین
 و ما هم می جیم که تفرقه داره و سوگواری شهیدان که بلا درین زمان از عشره محرم شریف بدو ملک شد
 و در امام باقر باقر شور و شر چنانست که گاهی گوش رس نگذیرد و در هر سال کنرت شیعه زیاد
 از سال سابق شد و هیچ تقریری از شافیه سم بدون مرثیه و نوحه خوانه نیابند حتی که مجامین دانستند که
 چنین ذاکرین چگونه ابلهیت طاهرین جو و جفا کرده باشند و بنده قول امام زین العابدین بر زبان
 می آرم که اگر شما تمام ابلهیت بکنند دیگران کما بودند که ابلهیت را کشند چنانچه قبل ازین همراه نام کتاب
 دانسته پس اگر امام توار شما مدعیان بولاسه ابلهیت معلن میبود و البته روز بروز غیبت ترقی میفرمود
 و در حصار هاسه آیین پناه نیک گرفت و پدر و مادر و بروی خوش و خوشی و بد و بد و دیگر روایات مجلس
 و غیره و در اقصای عالم گفته و تمام بر پست و بلند بر صحرای غیبت نور دیده انقدر شیعه شریک دین و

این اشکال را گویا بنده صمیمانه می پرسد که چرا حضرت امر به هجرت را پنهان فرمود و اینها هم توانستند
که هنوز او را از قصد هجرت خیر لایق خبری نیست و در تمام شب حکایت رشتین و تانایا مداواندند
که اینها زن بود و این بزرگ شیخ سید و شیخ الطائفه مدت المهری بقصد خبر و شایاش و صد آفرین پس
باید مجدداً آغاز کردن و گفتن اسے پھر در شینے کا فرمان بر شهادت اتفاق کرد و دزد محکم
هجرت در رسیدنش که حضرت جناب امیر اکبر از اہلبیت بود و ہم امانات مردم را کہ حضرت می سپردند
بجست آنکہ انجناب را این و صادق و معاملات اعتقاد میکردند و بہ نظر ہرست کہ باہر کسی کہ درست
معاملی و راستی اختیار کنی ہیں کہ در درست گردار خواهد دانست فلیکہ در روایات فریقین
نیک میدانست پس او را در خانہ مقدس گذاشت و بعد از تسلیہ او صدیقی بر او ہمارا گرفت کہ دیگر ہا
پیر وی حضرت و دعوت و دین بود و تقلید اصحاب کہف و رفیم بہر گمان رخصہ بدین برابرہ این
کھانے الکھانے و اہل اہل حق الیقین و مشرکین عداوت بیش از پیش داشتند چنانچہ عداوت حق
بنابران او را رفیق خویش گردانیدہ بسوی غارت توجہ شد و ہم بفرستادہ و یکایک است کہ اگر او
در کہ بگزارد کہ فرمان زندہ نگویند کہ داشت و اینہما است کہ رئیس نشان ابو جہل بہر بلندی و شہت
ندامیکہ در چنانچہ اہل تحقیق در فہرہ الصدوق آورده اند کہ اگر کسی خیر و بد بجال حضرت امر را بستمای
از رویش رسانم و ہمچنین مجتہال ابو بکر را و ہر گاہ کہ فہرہ اعلیٰ فرقتی در آفتاب چندان عداوت شد
آفتاب مصیحت ہم بود کہ او را ہمارا نگہ بند بر اسے ادای امانات و حواس اہلبیت بگزارند کہ فہرہ
داشتند کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخوابست خوانستند کہ آئینہ اتقی کہند ابو جہل بخت و دریا
و دلاوری کہ در سر دشت بانگ بزد کہ خلعت نام وی باشد و فہرہ الکشتن اہل باید او را بیدار ساختن تا
حوصلہ اوقاتی نماند میانہ ما و او برانے دائر شود پس سگر زبانا انداختند حضرت علی و فرقتی بہر گاہ چار
از روی مبارکہ کشید گفت و اعجاب علی را فہرہ و خود گوشہ گردید پس ہر طرف دیدند کہ اگر اندکیست و ہر گاہ
رفاقت دالمی و صحبت علیی و دعوت وی ابو بکر اسد استند خمس کنان بر و و زاہ ابو بکر آمدند حال
شریف دیدار با اسد و خرم صدیق از خانہ بدر آمد پس سید ندیرت کہا است گفت میدام کہ ہارفتہ ابو جہل طعن
بر روی او چنان زد کہ گوشوارہ اش بر زمین افتاد و ہر گاہ مایوس شدند و دانستند کہ ہر دو بر رفاقت ہر گاہ
رفتند ابو جہل مردم را بر ای خمس می آگیزت آباد از بلند سنگیت آنچه دانستی این امور را بقید ابوالاع
توا گفت ای خیر این ہجرت بہت گواہش را کہ از کتب قدما و متاخرین تو با ما و شت حضرت امیر جمع کن
شاید از راہ عناد و کوشی کہ زیرہ بکران می بری و فلفل ہندوستان می اری القرض چون امر ہجرت فہرہ
تہذیبی کہ در شب اتفاق افتاد روز و اگر حضرت در آفتاب نماز کہ اصحاب را جمع میفرمود و میگفت کہ
در فلان غار روزی دو برای تہذیب سوار می و غیرہ بسیر ہم رہ سو و حاجت چہ بود کہ چنین فرمایند

بعد از آنکه بسیاری از ابناء قصورت روانه فرمود و بسیاری را امید داشت که متعاقب می آیند پس بحال
 شیخ نجفی اینهمه توان گفت که برای بسیاری خود و دوائی بطلبت ظاهر اطمینان فوق بر عمل ملوک و اشراف و شیخ
 تو بیش از پیش با تو هست و زمانی نخواهد بود که نزد تو گردان و اگر آن روایات را به وسوسه داری از کافی کفایت و دیگر
 اصول پنج دوازده از مرض خود فارغ شو که این نسخه بر کشتن جبروری هم موقوف نیست چنانچه در مقاله
 سادسه گذشت این نوع امراض بتوجهات حضرات ائمه از تو زایل تواند شد و لیکن زوال مرض منحل
 مرکب مشکک است که با اینهمه عیوه در این خیال معرفت جناب باری و حضرت داری که در روز خود قبول صحت
 صواب است و این باب راستی از رسالت نوشتی هر گاه در دوحی را نسبت دادی پیش بعد کافر شدی و این
 از همه امور اطمینان است که دیگران از اکارا بر این استغناء نشدند چنانچه فقر را که گمانی غنی نشان داد و مگر
 جمل مرکب در جمل مرکب متداخل شد که با اینهمه دعوی معرفت در داری و گمان مبر که شاید شیخ مذکور
 در باره باری غرور جل اعتقاد نیک داشته باشد زیرا که رب العالمین اگر حاقبت الا مراد انسی القی
 برسم رسالت بفرستادی که انتقال رسالت را نتواند برداشت رسیدم بآنکه معرفت امام نیز از ائمه
 حاصلست که با وجود خیال سلطنت دامن و حراست و افواج غیر متناهی تعبیه را از دست نیکار
 و عجبی نیست که خطبه خلافت را شنیدم و فضیلت حدیق را شنیدم جدا جدا هر منبر منبر خود اندک را میگویم که هر که او را
 معقول گوید بختا و تازیانه بزند کلمه الصراط المستقیم و معرفت الله شاید بطور باشد که در فضل و
 تفاسیر نوشته اند که حضرت در غار برای تسلی میفرمود که جعفر را می بینم و دیگران را نیز ابو بکر و عمر و حسن و
 جعفر پیش کشید بعد دیدنش و گفت که معاذ الله حضرت ساحر است فرمود آیت الصدیق چنین موفتها
 باغی است از کفر با باعث آن فاعبر و یا اولی الالباب چون قلم با نیجار بید و غنا را نشی یاد و غم و غم
 گفته که مجتهد و بهائی پس از نقلش در عباد الاسلام چنین مینویسد مکن حیث کانت نسخه بماسل شیخ
 المفید الحاضر و سقیمه قد وقع فیه قلیل نقص الخ و دست از قیل و قال برداشتم و چندان حاجت بهم
 بگذر نشی یا ختم در برین اجاث الکفا ساقم و در حقیقت اجاث مذکور در لطفی بود و مقصود اصلی تبارک
 از پندارند که کلامش چنان متین است که کسی نتواند بدو آن پرداختن قیاس کن رنگ است امن بهای
 تکلیف که اینهم معلوم نشد که پیر و هفتی در آن با جمعا و جدید خود چه تصرف کرده و خصوصیت اصلش
 در جباب بوده و در اصلش چه خطار فیه و در نقل و تدارک چه فائده حادث گشته **تنبیه عظیم**
 هر گاه ابحاث کتاب بخیر نمیشد مذکور حال امام مهدی شیعه و حال جهان داری و فیه بشی که در مجرای
 مشتاقین یکدور و در از رجعت الله که بعد از خروج او این بزرگان ظهور فرمایند و فیصل
 آن در کتب کلامیه بدین طور از نظر نگه داشته پس بدانکه همراه حضرت امام حسین حضرت اسمعیل هم
 رجوع کند هر یکی ان مقام از اعدا یکدیگر و گمان مبر که مجلسی در کتب خویش پیشتر ترجمه آن کنند و زید

فرزند حضرت خلیل است بلکه اسپر خلیل است علیهم السلام که قوشش بر دایهت کامل الذیارت در
 رجعت پوست او کشیدند و ایندایمی شدید و اندوختند و ملائکه عذاب برین قوم میاک وقت او حضرت
 اسمعیل تن برضاند و اگر آنکه حضرت امام حسین وقت رجعت با کمال جود و عطیت بر غیر و دو ملازم
 دشمنان برانگیزد و امام حسین بران کرخی جلوس فرماید که اگر در آن نو دهر از تپه سبز مکل بجای خود
 کتاب صفای است که مجلس در کتب خویش بیشتر تیره آن میکنند دلالت بر آن می نماید که هر که انکار کند از رجعت
 ایمان ندارد و اصل رجعت مطابق بحار الانوار و دیگر معجزات و اسفار استوار است معنی و متر و دودان
 شکم کننده است و حشر و نشر و محض بیدین است و رجعت الموعود مطابق احادیث صحیح است افسان
 آن باید کرد و در رجعت حضرت سید البینین احادیث از ائمه بر یاد و ترست و در رجعت امیر المؤمنین
 و امام حسین جبار متواتر و مجذوبین شیعه سیده اما خلافت شاه ولایت سبحان الله و انیس که شیعه
 و لیکن در بعضی از اخبار و احادیث آمده دل و بر دایات جابده مکمل است مقدارش جمل و چهار هزار
 سال است و اینکه کشیدند زمان خلافت امیر عبدالرحمت افرست که حضرت شاه مردان شیطان
 و جنودش متعاضد فرماید و حله جدری و صوره صفدری آغا نو و بانیمه کشش و کشش جبر
 باشد که شکست بر لشکر طغیانیک واقع شود و حضرت رفعت مقتدی فرمود اندک همی کان انشیا
 ففاق و قیقه مصداق کی که امیر مؤمنان کردند چنانچه مقبولین فخره او را در غمره روداده علی با تے
 علل اسراع و غیره و وطن رفعت درباره دیگر اصحاب بایستان متعاضد شد چه علمای اسلام و تیسار
 گروه بودند که هر که از ایشان ترافقت با حضرت داشتند منافق است ملائکه عذاب و انیس نیز و در
 حدیث فرار شیطان بسیار عظام مقدس تصویبی بود در مقامات غیر که در توجیه امر عکلی که در شهادت
 نذر اقلان بود و انیس را که بقید عدم رجعت نقد کردند و در این صورت شیطان از جایم سید که از سایه بگریخت
 و در رجعت ببقایا آسیناب تمییز آخت و قدم بر کرد و آفاشته و حالات روز سابق از یاد و انیس
 شکست گفتند در غمره و قیقه نامه بلکه بسیاری در رویا کوفه کردند و غوطه نورند و از ترس تمییز المیس جان بسلامت
 کنا گاه حضرت رسالت پناه علی الله علیه و آله با بران ملائکه مسواری ابر و از سر و حربه لواری
 در دست حق پرست شده باشند و هر چند المیس لعین نوا که بقریب فرار راه تسلیم نماید و المیس از فواج قائم
 ملائکه از هر طرف محیط شود تا حضرت پیغمبر جهان حربه نورانی هم المیس کفار را کفایت فرماید و تبلیغ
 و اشباع شیطان همه هلاک گردند بعد ازین همه مردم خدای غر و جبل را بیگانه میجو سوسه میاندیشند
 پسر سندر و پیغمبر را بر از پسر باین حساب بوجود آید که بر سالکی پسر سندر و بعد از گاشتن بقدرت
 ایزدی چپ در است مسجد نجف اشرف قلوب ناظرین بر باید و برکی از نصارت تازه و محبت بی اندازند
 بیغیر اید و انیمه ملائکه خدایس جلوبه طوالمیس در وطن اکثر حضرت رفعت یعنی کوفه اتفاق

طيفا من المؤمنين كجبل في عهد داود عليه السلام فيكون محمد اسدكم انكليس وتقيم من فراع شدم الكون اجازت بايدوا
 تادروا بغير قصصا صلي بود يعني منظاره باكو جيك ابدال قاضي فربسب الله بنور ملك محمد الزمانى سبت رجوع كنوز
 حله التوفيق وبهذه ارسند التحقيق **قوله** لا يغرب عن اصله الا بصارح **اقول** لا يغيب عن اوليائه
 ان من خلف عن نصرة قرة العين المصطفى عليه واله الصلوات الملك الا على اياك ان سول ولاد العباس
 عن الاوانس او على المرتضى رضوان الله تعالى عليهم فوما لك على ما تعرف به الجهد الرضعة وقد تخلف عن
 شهيد الايام الحنفية كزيتون اخوانه وشمل عبد الله بن العباس على تقيهم مبانده العلماء من اتباع جواه
 كايين السبا وليس لهم عند القبل في الشرايع الفراع انهم سمعوا انصوا متواتره صدرت عن سيد انبياء
 والله المدي كما بيناه مرة بعد اخرى فذكره بعدا على والرضعة النوكي على باليقوم قدوة العلماء سلاسل
 النوري من الذي الظاهره العباسي لانا انصر الله انار الله برمانه في الدنيا ويوم اللقاء بيد وعظم من الضما
 اهل البيت ومجيب ومقتدى ومويز الملة البيضاء وبن خلفا سيد الانبياء الذين السوا الذين يقبوه
 باليقين قلبه شجرى ما في القبل هو لا راسخا سببا هذا كيك على استنارة الله اعني المنقطة على اهل
 الابداعى نيابة صاحب الامر في الدنيا وهو لنا كيك من الزهرة الكسبة كايين الشال الكشيصة الذي
 نمرته الاشع عشره ودرج نديم الكسبا فلما عن اتباع العلماء الجفوة فانه الحمار عند الله عز وجل على شفا
 الالف اسلا من اتيه اهل الجفوة انهم بدوا في حقهم ودم اير المومنين عثمان وقد سدد حماره
 اهل الجفوة بعد ان منهم كمنع عما شيع امرهم والحاكم فيهم كالكسب الصغار من اهل بيتهم الصلوات على
 المرتضى والحمدان المكران قد غفلوه ونفى الفيلاد عنه حتى خرج بعضهم مع امته والى اهل على الاما
 اهل النفاق حاشين من ريسه الوجين ان امير المؤمنين عليه السلام وجهه هو القائل الحقيقة ومحمد
 يحيى وامين من قبله في سهل ارجل يقول اسلم انهم بين الركن والانتقام باقتل عثمان
 وما شتركت في دمه قط وهو الصادق الصدوق بخلافه في الكفر في شيا لوقد كذا وذا في كذا
 بين ايدهم العقل في كتاب السيرة في الاصل والفرع وقد تجر عن جواهر العاصم على جوف ومحمد
 اهل الحق في احقاق الباطل كالمخرج بن عوق والكتبة قد فرغ منه ومحمد كايان الشيخان يفسر من قبل على
 وبالجملة الاجل من الاصحاب يتبعوا على الدين القوي وراثة اهل البيت في العلم والعبادة من انما بين
 فكيف يفرجون من داره سببا ليريدون العجب من بعض علماء كرم شعاعه والى بيتهم على انهم قد فرغوا
 ذوالنورين وذو النور اهل العودان والحيث تهاير ما سقوا من استعمال الفضائل والمسابد والانتقام
 زمان بقدر شرا وشهر من ثم ان الذين لغوا عليهم كذا الكبار والفقهاء البلاء وعلوا ببيتهم اراهم فقلوا
 صلي الله عليه وسلم وجهه جوارا ما كذا على الجبال من اهل العيون ان الله تعالى فيهم من مربي
 وما عرف ان جمعا من الظلماء وقوا من الضمائم فقلوا عند نصر قومي الفوسخ بايام اليهودي والارباب



بسم الله الرحمن الرحيم



المقالة الثامنة قال لفاضل المجتهد هذه الله تعالى السبيل الرشاد

واین حجر عسقلانی نیزید را از جمله خلفائے اثنا عشره که در حدیث نبوی منصوص است
 نیست لابد که هر که بایزید مجاهده کند از جمله مجارین خلفایودیه باشد انتہی بلفظہ قال المجتہد الغیر المصیب ظاہر
 این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است کہ در نوح البلاغہ وارد شدہ اعنی بعد بلاغہ فلان کہ در
 مصداق آن در میان شیعہ خیلی اختلاف و اضطراب بودہ و هر کس مطابق فہم و ادراک خود در توضیح
 آن سخن گفتہ لکن تعدا و نیز در مخالفتی اثنا عشر مستند حقیقت خلافتش نزد شیخ ابن جریر است زیرا کہ خدا
 اعم از حق و باطل گرفتہ گمانی الصلوٰۃ المراد ثم مطلق الخلافۃ التي فیہا کمال و غیر لما مران من حملتم نیزید
 بن معاویہ الخ و من ادعی الامتداد فعملیہ الیمان و علیہ السلبیہ آوردہ بالبرہان علاوہ برین تأکید کہ
 در واقع و کافی مراد شدہ در باب الزام شیعہ بخوہن و وجوہ کا و خواہد بود چرا کہ از ان تکلف میکرد
 کہ شرک و کفر و ہم منافی خلافت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نیست بلکہ هر قدر کہ انکار توحید و سوء اعتقاد
 است باشد استحقاق و فعلیت خلافت باشدہ جناب خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ تر خواہد بود
 انقضیل ابن اجمال آنکہ صاحب وانی از امیر المومنین آوردہ کہ روزی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
 کہ بار خدا یا رحمن بر خلفائی من گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلفائی تو چہ کسانی اند فرمودند
 آمد بعد از من و احادیث و سنت مراد است خواهند کرد و انتہی مضمونہ و بناط کتب طائفہ شیعہ نیک اند
 کہ نیزید و ہشامین و موصل الطاق در اصحاب ائمہ مشرہ اتفاق و در علم کلام و فقه و اصول و حد

و تفسیر در قدیمی شیعه کاشمیر بن النجوم اندام از راه فقه احوال و فقهیه است نه از راه و اما بحث احوال فقه
 فاتی اصحاب ابی عبد الله کلمه و حال موطن الطاق و غیره و عموماً از تصریح فاضل سبزواری عیان میشود و بعد از
 اسمانی بزرگان خود می نویسد که ایشان روسای شیعه در فقه و حدیث و کلام بودند و گونا گونا گویان به تصنیف کردند
 و مسائل را جمع نموده و هر یکی از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشتند از منتهی و حال زاره به سبب سوء
 اعتقاد و شکیبایی رسیده بود که امام صادق علیه السلام در یک مجلسی سوار بر روی است خدا و خود
 و حال دیگران از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از بیاض عثمان است محمل باید داشت که یک بشماره است تکفیر ایمه
 این روسای امامیه خدا می تعالی را جسم یعنی ابعاد و تائید اعتقاد میکردند و میگفتند که او تائید از انبیا
 کائنات صمد و پر و باقی اجزای و خالص است و ایمه از استماع این عقاید از الله بر ملا لعن میکردند و نیز
 از انبیا می جستند و از این مقدمات البتکه اول بدیسی الا متلاح ثابت میشود که خلافت راشد و پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم با شترک و کفرند و امامیه جمع نمی تواند شد چه جای فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب مطوع
 و حدیث رجوع بعضی که ذکرش با امامیه نمی رود یا انکه نافع دیگران و بکلم حدیث کافی مفید مدعیان
 مخالفان نیست قول بر جعت شناس است کلاً انما کلیه یوم تا یلهما و من و را ایم بر رخ اسه یوم میجوشن
 محل جسم بر ذات مستقل و صورت بر حقیقه الحقایق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفاش را است یکنوا
 و اصلی را روحانی و صمد قرار دادن و لفظ لعن و قتال و ابتا و یلمات رکبیه کامر تا الیه الاشاره ما دل استخفاف
 در معنی ابطال حقیقت ولایت و توثیق تعارض و من یخون و یخون و یخون و یخون و یخون و یخون و یخون و یخون
 انما من المذکورین و ایضا در کتاب علل الشرائع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه با
 از صدق و در حق او استعمال می نمایند بر روایت فضیل از امام رضا علیه السلام آورده فان قبل محمد لا یحکم
 بکیون فی الارض اما فی وقت واحد و اکثر من ذلک قبل لعل تنهان الواحد لا یحکم فعله و تدبیره
 اما الشیخ لا یتفق فعلاً و تدبیراً و ذلک اعلم به الشیخین الا مختلفی العلم و الاراده فاذا کان الشیخین لم
 یفهموا داراً و تمکان کلاً ما یفترض الطاعة لم یکن احدهما اولی بالطاعة من صاحبه و کان کیون من
 ذلک اختلاف الخلق و الشیخ و الفساد هم لا یكون احد مطیعاً لاحدهما الا و هو عاص لاخر فیم المعصیه
 لابل الارض ثم لا یكون مع ذلک اصل الی الطاعة و الایمان و یقولون انما التوفی ذلک من قبل
 الصانع و الذی فضع لهم باب الاختلاف و سبب الشیخ اذ امرهم باختلاف المتکلفین انتی بلفظه
 و ازین تعلیل امامت مامون مالبعض دیگر را عیاسیه که هم جنب و دوش بردوش و باشد لازم می
 چه سوال از امامت منعین با وجود امام رضا تواند بود و الا در بطلان آن نقیض است حضرت تسک
 بابتی فرمود ترتیب اعتقادات که نه مطابق واقع است و نه مخالفین بان قائل اند چه مصر فی و
 باشد اما بطلان مقدمه اولی نزد مخالفین فصولی الیه بان عنی عن البیان فان الغایه الاجتهاد و هو

علامه اندک اندک میان نمود و حدیثی نقلی و امال المحقق را انصارت تازه و بحجت بی اندازه خوانید و آن
 اتنی کلاس **قول** ظاهر الا بخدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در سنج البلاغت دار و شده
 اعنی ثابا و فلان **قول** کلام معجز نظام که در سنج البلاغت واقع است بنابر تفسیر قطب الدین
 راوندی مراد از لفظ فلان که در این واقع شده شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیر آن بمرکز ده اند و بر هر
 تفسیر معنی حدیث درست است و مطابق مذہب فرقه حقه است زیرا که انجیل دلیل حقیقت آنها نیست
 آیا نبی بینی که در کلام جناب سید نام بشارت مغفرت برای غازیان روم که رئیس آنها نیز بود و
 و در حق خلقانی بنی عباس رعایت آن بذا الامر اذا وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلو
 الی عیسی بن مریم و الی مهدی منقول گردیده و روایت اہل بیت و کلمه صلح لا یوجد مثله از زبان صد
 بیان امور صحابه سابق مذکور گردید و سیوطی از نافع در حق عبدالملک بن مروان نقل کرده قال نافع
 لقد رأیت المدینہ و بابہا سات اشترشیر اولی الفقه و لا اشک الا ان کتاب اللہ من عبد الملک بن
 مروان و نیز در کتاب مذکور مسطور است قال ابو الزناد فقام المدینہ سعید بن السید و عبد الملک بن
 مروان و عودہ بن الزبیر و قبیضہ بن ذویب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر و ولد النائل ثاب
 و ولد مروان اما و قال عبادہ بن لثیم قبل لابن عمر انکم تسمون شیخ قریش بوشاک ان تفرضوا من قبل
 امیرکم فقال ان المرء انما فقیہا فاسالوہ و ابن رواحہ مستفاد میشود که ابن عمر عبدالملک او عظم
 و ورع عامل خود و یکه اشیاخ قریش میدانست و از تقسیم احادیث در حق خلفای بنی امیه و بنی
 عباس بسیار وارد شده پس اگر مرجع ستم حقیقت خلافت او باشد خلافت بنی امیه و بنی عباس
 نیز ثابت خواهد شد علما و ائمه لفظ فلان نیز دلالت بر انامیه و تعرض نسبت باکنس دارد و همچنین
 لفظ قبیل العیوب صریح است در اثبات عیوب برای و و انجیل بالنسبه و الاضافه و دیگران مثل
 عثمان و غیره رجحانی داشته و لا ضبر فیہ باقی ماند لفظ اقام السنه و ذہب نقی الثوب پس حیات الخلفاء
 مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور است جلس ابو بکر بن ابی شیبہ
 فی جامع الرصافه فاجتمع نحو من ثمانین الف نفس و جلس اخوة عثمان فی جامع المتصور فاجتمع الیہ ایضا
 نحو من ثمانین الف نفس و نور دعا و الحق للمتوکل و بالغوا فی الثناء و التعظیم حتی قال قالکم خلفاء ابو بکر
 الصدیق فی قبائل الروہ و عمر بن عبدالعزیز فی ر و المظالم و المتوکل فی انجیا السنه و امامنا النجم
 اتنی و عدم رضای آنحضرت بر خلافت خلفای نملته سابق انکتاب اہلسنت مذکور شد و خطبہ شش شکستہ فنا
 تصحیح ابن اثیر و فیروز ابادی و فاضل کجراتی و غیره هم کلام آنحضرت دلالت صریح بر خا صیب
 نملته دارد و در آن کلام احتمال تفسیر غیر متطرق است و ما در بیظام از حضرت اہل سنت سوال می نمایم
 لفظ و ثما حلیفہ دوم الذی نزل علی راتہ الکتاب افضل است باجناب امیر و بشهادت ان لا نافی

جناب ولایت ماب خلیفتین را کاذب و نادر و غائن میدانست پس چگونه مدح او دلیل حقیقت خلاف آن خواهد بود
 قطعا بر است که یک کاذب غادر و غائن و اثم باشد و مصداق نفی الثوب نمیتواند شد علاوه برین سبک و کبر
 که هرگاه مدح همام که در اثنامی تلاوت کلام ملک همام بر زبان صدق بیان سید انام عبارت تلک
 و انفرافیق العمل و ان شفا عظمی و ترجمی جاری گردیده باعث مدح همام نشود و مدح جناب امیر چگونه باعث
 مدح ضمنی قریش تواند شد سبب آن باشد مدح همام و اثنامی تلاوت قرآن با وجود عدم حوزة تقیة بر عزم محبت
 بر آن حضرت باعث مدح همام نشود و مدح جناب امیر با وجود تقیة باعث مدح ضمنی قریش نشود و آن بدلتشی
 عجایب نیست حال حارث سد بلاد فلان امار و ایت اثنا عشر خلیفه پس مدح محلی محمول نشود و اگر از یک طرف
 اصلاح حیوانی از طرف دیگر منته بر عزم خود و پیش نموده تا وای است حدیث اثنا عشر پیش ملا و پیروزه با حفظ فلان که در وقت
 عروبن العاصم نیز خاص و نامب با اختصاص حال المؤمنین و قتال لالصار و المهاجرین و صحیح بخاری نقل
 شده است نیست **قول** لکن تعداد زید و خلفای اثنا عشر تلم حقیقت خلافتش نزد شیخ حج
 نیست **آخ قول** چون فاضل نجیب رین جناب مقلد مفتی اعظم این بلد است لهذا مینزدین مقام کتفا
 بر نقل عبارت رساله نموده اختلافی می نمایند و آن نیست او لاین قول ناشی از عدم اطلاع بر روایات جناب
 مذکور خود و شاست فی تاریخ الحنفیة عن جابر بن عمره عن ابی خال لایزال هذا عمر بن زید ان یسرون علی ناس
 علیهم الی اثنی عشر خلیفه کلمه من قریش از حید الشیخان و غیره با لفظ و الفاظ منها لایزال یا لامر صاحبها و منها
 لایزال یا لامر صاحبها و منها عیسی لم لایزال امر الناس ما ضیا ما لویهم اثنا عشر رجلا و منها عند ان
 یا لامر لایقضي حتی یضی فیهم اثنا عشر خلیفه و منها عند لایزال الاسلام عزرا الی اثنا عشر خلیفه
 عند الزوال لایزال امر امتی قائما حتی یضی فیهم اثنا عشر خلیفه کلمه من قریش و منها عن ابی داود
 بن باده فمارج اسے منزله انتہ قریش فقالوا ثم کیون ماذا قال ثم کیون العرج و منها عند لایزال یا
 قائما حتی کیون علیکم اثنا عشر خلیفه کلمه مجتمع علیہ الامه و عند احمد و الزبیر بسند حسن عن ابن مسعود انه
 سئل کم ملک هذه الامه من خلیفه فقال سألنا عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال اثنا عشر رجلا
 نقیبا بنی اسرائیل علیہ السلام و فیہ اثنا عشر خلیفه و فی سنده الکبیر عن ابی الحداد انه قال لایزال یا لامر
 حتی کیون منها اثنا عشر خلیفه کلمه بعل بالهدی و دین الحق منهم رجلا من البیت محمد بنی و بنی هاشم
 که اگر حضرت مفتی را اطلاع بر تخمید حاصل می بود لفظ خلیفه را که در معظم این اخبار وارد است تعبیر لفظ
 امر که عالمی از حقیر نیست نمیزنود و هم انکار مدح اثنا عشر نمیکرد و نیزه که اخبار از عزت و وسعت
 دین اسلام و صلاح امر خلافت و قیام امر امت و وقوع هرج بعد از آن و نسبت ایشان بعد و نقیبا
 بنی اسرائیل که در این اخبار وارد شده سوای مدح محلی دیگر ندارد و خصوصاً هایت اخیر که صریح است
 در عدم ملک است تا وجود و خلفای اثنا عشر و بعض است بر آنکه یکی ایشان عامل مهدی و دین حق

خویند بود پس انکار حج قابل الحاق و قبح است و نایا ظاهراً حضرت مفتی کلام ابن حجر عسقلانی را که مستقیم
در استثنای سابق بان اشاره کرده بود و ملاطفت فرموده اند و الا چنین توجیه خیر وجه و تاویل رکیک که فرستید
تا مایل القول بما لا یرضی به بنائنه است نمیکردند فی تاریخ الخلفاء قتال قاضی عیاض و لعل المراد بالاسلام
عشر فی بابه الاحادیث و ما مشابه ما انهم یقولون فی معتزلة الخلفاء و قوة الاسلام و استقامه اسمیه و
و الاجتماع علی سن التبعیم بالخلافه و قد وجب فی انفسهم اجتماع علیهم الناس الی ان اضطرب امر بنی امیه و و
بنیهم الفقه الیه لیدین بنی فیهما الصلوات منهم لکن ان قامت الدولة العباسیه قال شیخ الاسلام ابن
سنة شرح النجاشی کلام القاضی عیاض حسن ما قبل فی الحدیث وارجح انما یدیه بقوله فی بعض
طرق الحدیث کلامهم کتبت علیهم الناس فی الضحاک وکذا ان المراد بالاجتماع النقیض و بهم للبیعة و الذی مرع
ان الناس اجتمعوا علی سبیکه بکبره ثم ثم عثمان ثم ثم علی الی ان مرع امر الحکیم فی صنفین فیسبى معاویه
یومئذ بالخلافه ثم اجتمع الناس علی معاویه عند صلح الحسین ثم اجتمعوا علی ولده یزید و لم یتطعم الحسین علیه السلام
امر لم یقتل و قبل ذلک انهم لکانت یزید و وقع الاختلاف لکن ان اجتمعوا علی عبدالملک بن مروان بعد قتل
ابن الزبیر ثم اجتمعوا علی ولاده الامار ابجد یزید ثم سلیمان ثم یزید ثم هشام و تکل بن سلیمان و یزید عمر بن عبدالمطلب
فمولا سبیه بعد الخلاف فی الراشدين و الناس فی عشره و الولید بن یزید بن عبدالملک اجتمع الناس علیه
لکانت حشیه هشام فوسلحوه اربع سنین ثم قاسوا علیه فقتلوه فاستشرت الفتن و تغيرت الاحوال من
یومئذ و لم یبق ان یجتمع الناس علی شیخه بعد ذلک لیس فی موضع الحاجة و این کلام ابن حجر عسقلانی نقل
براکه معاویه و یزید را در سلسله خلفای دوازده گانه مثل خلفای راشدين منسلک من منظور سانسیر
اگر احادیث مذکوره عارضه علی حدیث باشد قبح و مدح خلفای راشدين هم لازم خواهد آمد و اما لکن
هرگاه حضرت مفتی یزید اول نظم امرای دوازده گانه منظم فرموده و جاوه افتقاسه طای بیارسانه
و این حجر عسقلانی فرموده انابیس قطع منظر از دلالته روایات مذکوره بر مدح اشاعت بر و عدم آن اصحاب
چند که در ان اخبار مذکور گردید مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور است
و انما ان الابد که در زمان خلفای اشاعت که از ان جمله یزید بن معاویه است یافته شود و در زمان یزید امریکه
باعث شده که و مناعت دین اسلام بر زبان حضرت است تو اند بود و غیر از معرکه کربا و قتل حیدر گوشت
سیل بنی با و ولاده اقر با و اسیر و تب جرم حرم آن قتل یو قوع نه پیوسته چه که در و قتل و قمارت شد
یزید اول سنت باعث دین اسلام بود و فاحش الامر فی مکه الطیف پس وقتیکه شش باعث عزت و مناعت
اسلام باشد چگونه شهادت خود و قتل او را شهادت حقیقه دانند و ان بذلک الاجماع بین الضمیرین قول
بالمقتضیین  علامه برین تقدیر آنچه در روانی و کافی مرده شده در باب الزام شیعه بجزیرت
وجوده کافی و وانی خواهد بود و کج  بجای آنکه چرا این قدر تعجب است که یزید چه کتاب الهی

که از اهل عقب و یا غرضی ثقیب نموده و جمع کرده که میفرماید **حججکم الله** و این پس بهتر است که بخلاف تمام خلق فایز شود و از بهر سبب فریقین دست بردارد و معلوم نیست که با وجود این آیه چنانچه اهل الجبل و البلیب بشهر و بیست و هفت فاسق و کافر را خدیف نمیدانند و گاهی باشند اطاعت و کانی بشبه طاعت می یزداند و خلالت ایامه کلام در خلافت یعنی رب است عامه زعامت که بر می است و تمییز غیر سبب هر جا که اختلاط می بیند بی یعنی آن سرده قیاس بر ما نحن فیه و محجوث عنه میباشد و معلوم است که احادیثی از فریقین یعنی محجوث عنه رواه حدیث را خدیف نمیدانند اما ایمانیکه بعضی ثالث زراره و غیره نموده و دیگر جواب تفصیلی آن در صوارم الالکیات و زنده اشاعره به مذکور است در تحقیق اخبار نوشته مشهور که در و در بعضی روایه و در هنگام فساد و اعتقاد آنها دلالت بر سویی حال شایع است و استناد در ویر ظاهر است که هرگاه این جناب سالک بکلام معجز نظام لعن الله من تخلف عنه در خلافت صطلح استحقاقین جملی نه غایب این امام در خلافت غیر صطلح رواه چه چیز خود اید که در و بر زمین منوال است انحضرت بر معایره که سابق مذکور شد معنی احتمال بقید در روایات مشابه روایه بنا بر صیانت آنها از اعدا مستطرق است و مثل ذی آنرا نقل کرده حدیث قال فی المیزان حدیث ابو یحیی بن ابی سبیر حدیث سبیر بن منصور بن الساک قال حججت فلقینی زراره بن عیین بالقاصیه فقال ان الی الیک حاجه و علمنا فقلت ما هی فقال اذا تقیت جعفر بن محمد اقر امنی السلام و اسئله ان یخبرنی اناس من اهل الخیمه فانکرت ذلک علیه فقال لی ان یعلم ذلک و لم یزل لی حتی اجبته فلما تقیت جعفر بن محمد اخبرنی بالذکر کان منه فقال یومس اهل النار فلما حیت یعنی زراره فاجزیه فقال لی ان یعلم ذلک کان ذلک من حیال النوره قلت ما جرایب النوره قال علی بن حکم بالقیه انتهی پس روایات شالک از وجهه حدیث روایات مناقیه که در آنها احتمال تقیه بسبب عدم خوف بیاک نیست و معارضه باجماع و فرقه حقه است ساقط و از منزل قبول مایط خواهد شد و الاضمان قول شریفان بدانماند که گفته شود بمقتاد حدیث علماء امتی کاینیا بنی اسامیل جماعت روایه اهل سنت که بعضی از صحابه و بعضی از تابعین و تبع تابعین بوده اند بر این ادب بود و در پیش مثل معاویه و سبط و کس و جمعی برای حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام خواهد بود و حال کفر معاویه سابق بر تخریر آمده و حال کس و غیره از سحر الهادیب تخریر نموده و قال و منهم المثل الخشویه کفر و کس و انهمی قالوا جسم کالاجسام من لحم و دم و له الاعضاء و الجوارح و یجوز علیه العلماته و المصاحفه و المعافقه المخلصین الذین یزرونه فی الدنیا و یزرونه انتی بلکه از عبارات علامه تقاضای که در شرح عقائد نسفیه نوشته ظاهر میشود که اکثر محدثین اهل سنت مجسمه بودند حدیث قال اکثر المجسمه هم الظاهر یون المطلقون بطواهر الکتاب السنه و اکثرهم المحدثون و الامان حمیه ابی العباس احمد و اصحابه و میل عظیم الی اثبات ائمه و مبالاته فی التفریح فی انفسهم حدیث

فی بعضی قصاصه انداخته اند بفرق عمد بدیده العقل ان یق و بموجب و میران ان یقال طلبه فی جمیع الامکنه فلم
 اجد و نسبت المناهین الی التعلل آه پس لازم اخذ احادیث از کتاب مطور اهل تحکیم مجیب خواهد بود
 نه علمای فقه حقه انداخته نوشته که حدیث رجوع آنها بامیه فی زید بدان کلام محل است که محققین
 نمیرسد و تاویلات کلام رواه که بعضی علمای مأمود و اندیشه و مماثل است تاویلات آیات و احادیث
 و ادله بجهت تبریکه غیر علمای الهست نمودند پس اگر کسی از شبهه بگوید که این تاویلات مفید نیست و در مسئله ابطال
 ولایت و توثیق نصاری و من یکنوهم است البته فاضل محیب جواب باصواب بر آنجا بنویسد خواهد نمود و چون
 بعین قول علامه در کتاب تل الشریع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که صغیه مبالغه از حدیث
اقول و لقب حدودی بنا بر مبالغه چه جای استغراب است اگر استغراب هست و صحت خطاب حدیث
 است نسبت بقابل ان لشیطان انیر یعنی با وجود نبوت کذب از صحیح مسلم و غیره و با وصف حدیث صحیح
 متفق علیه الصدوقین باشد فیل سوسن آل فرعون و حبیب التجار صاحب آل ابن و علی بن ابیطالب
 با جمله این افاده بخیر که از تلمح محیب چنانکه کشف حال و قال او نموده زیرا که سوال مسائل و دیگر است
 از سبب عدم اجتماع و امام واجب الطاعت در زمان واحد واقع شده و آنحضرت در جواب ادوات
 فرموده که فعل و تدبیر یک شخص مختلف نمیشد و فعل و تدبیر دو کس مختلف میشود پس اگر مکلف مأمور
 باطاعت دو امام فی وقت واحد باشد محال لازم آمد و این جواب عین صواب است و آنچه محیب توهم نموده
 که سوال از امامت متبیین واقع شده و دعوی بلا دلیل است و فقه کانا کما مافهم فی الطاعه مرجع
 الی الزمان انداخته نوشته که مقدمه اولی نه مطلق واقع است و نه مخالفین قائل بآن توهمی نیست
 زیرا که اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحده فی وقت واحد ممکن نیست اما اختلافات او در اوقات
 متعدد پس چون حکم الی بنابر عموم الی سنت باطاعت مادی الیه الاجتهاد واقع شده هر دو قول
 موافق فعل و تدبیر مجتهد خواهد بود و با اختلاف فتوی اختلاف فعل و تدبیر مجتهد لازم نخواهد آمد لان
 فعله آنها هوایات المسائل الشریعیه عن اولیها التفصیل بختلاف انکله و مجتهد فی وقت واحد جواب
 الطاعه یا شریع و درین صورت اگر اختلاف فی مابین مجتهدین در مسئله واحده واقع شود لازم آمد
 که مقلد نقیضین را اختیار نماید یا نمی بینی که بر علم اهل سنت جناب سید الوصیین و فضل الاولین علیهم السلام
 و طایف ابن طلیق هر دو مجتهد بودند و مسئله واحده که بران حرب شدید واقع گردید و اختلاف نمود
 پس اگر مکلف مأمور باطاعت هر دو مجتهد می بود چگونه اطاعت ایشان می نمود و اینجاست که علمای
 اهل سنت نامی معاویه را خطا میداند و رای جناب ولایت مای اصواب اما آنچه نوشته که این جواب
 وافع نیز نیست لان وایا لما مورین باطهار الحق ان یجوب اسامکما بشی و الاخر بخلافه و الثالث
 بانین الفم الخ پس آن نیز ناشی از عدم فهم امام جناب امام همام است فان اختلاف احکام کما

علی بن ابی طالب علیه السلام ندای مرقی رسول الله صلی الله علیه و سلم را قاسم غیر جمعی اموی الی آخره مخلصان آنکه جناب
 ولایت ابی طالب فرموده سوال کنید از من قبل از آنکه نیاید پس بدینکه در میان هر دو پیروی من علم بسیار جمع
 است و اشاره کرد و لطیف حکم مبارک هر دو پیلو سے خود و فرمود که این جا به ان علم است و این اعاب
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم است و این است انچه جناب رسالت ابی طالب را خوانده مثل خوراندن پرندگان
 جوجه ها سے خود را پس موافق تعریف این محب ناواقف تو ان گفت که شکم جناب امیر علیه السلام
 جامان خورد و شکم مبارک جناب رسالت ابی طالب جامان بزرگ بود و قمر علم داغ است نه جوارح و بطین
 پس چرا انحضرت اشاره به طرف جوارح و بطین خود نموده و فرمود اینها علما جامان انحضرت که افصح عرب
 بود و لفظ ذوق را که بمعنی خویش داد و من چو زهر را بدیاست کانی الصراح و غیره و حق خود جناب
 رسالت ابی طالب صلی الله علیه و سلم استعمال نموده و نیز در همان کتاب مذکور است و عن علی رضی الله تعالی عنہ قال
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم رضی عنی قال صلی الله علیه و سلم قلت رب انی اثم استم قال کرم
 وجهه قلت رب انی اثم استم قال صلی الله علیه و سلم قلت رب انی اثم استم قال صلی الله علیه و سلم قلت رب انی اثم استم
 شراب و سلیقه بخار و راه انکاف ابو الیوم من سلیقه انچه پس محب انصاف نماید که علم عبارت از ادراک است
 یا از این دو آب غیره و شربیات و شربیات چه رضی دارد و یک سلیقه زیاده و ترش است آن نماید باعث ارتفاع
 بطین او خواهد شد یا نه ظاهر انچه محب غیره نیست ادراک و اعتدال بر شربیات بر جناب امیر جناب
 رسالت ابی طالب صلی الله علیه و سلم و خرم از اسلام بطور است و بطایع چنین استعارت و کلام
 علامه سید نیاس واقع شده از انچه نبی که بسیار از علمای اهل سنت و مرجع اکابر خود و لفظ عالمی محب
 استعمال نموده اند از این بر طبق کلام محب بنحو ان گفت که ارتفاع کعب بسبب کثرت علم امر است که
 سامعین را از کثرت شمشاد پشت و تاسکید و از انچه ارتفاع و خلکو کعب جناب رسالت ابی طالب قیاس
 باید کرد که وجه قدر از انچه باید بود و عجب تر آنکه هرگاه و واقع که عمل و اس است از کثرت علم هر تفع
 نمیشود و ارتفاع کعب از کثرت علم چه معنی داشته باشد و این خبر یکی در صواعق از ویلی روایت کرده
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما یتة العلم و البکر رضی الله عنه اسما و کثر خطا بنها و عیال
 تقضا و علی بن ابی طالب و این روایت بنا بر عموم محب ثابت میشود و که لوازم سقف از قسم خوب و شتم و شتم
 انبی و در خلیفه ثالث هم موجود باشد و همچنین لازم می آید که لوازم اساس در خلیفه اول و لوازم دیوار
 از قسم شست و شستن و آب و در خلیفه ثانی موجود باشد و عجب تر آنکه با وجود جمع کردن لوازم بیت و در مدینه
 فایز بود و بیت الخلا درین بیت موضوع نه نموده اند که ابو هریره رضی الله عنه را که از خطا سے
 محمدمین است بدین مکان و معاویة را بیت الخلا قرار میدادند ان نسب می بود و یقین است
 که اگر دلیلی با فردوس برین برود و بار بر زمین آید و حجت تمقرر نماید و تاویل این روایت فکرا

حیندایه المومنین علیه السلام امراته را یتیم و بی حال فاجر و جفا و اقامه حد الزنا علیها فقال له علی
 انه لا یسبیل لک علی ما فی بطنها و ذواتها و قال یحضر من الصحابة لولا علی لما کان عمر علامه شهره ستا
 در مل و کل در ترجمه فرقه خارجی فرموده کل من خرج علی الامام الحق الذی انفق الجماعة علیه یسب
 خارجی مساو کان الخرج فی ایام الصحابه علی الامام الراشدين و کان بعد هم علی السابین لهم باحسان
 و الامام فی کل زمان انتهت عبارته بلفظه **قال المحب الفی المصیب** مقصود مخاطب ضمیمه
 این عبارت آنکه هر گاه از شرح مقاصد و شرح موافقت و جامع الاصول ثابت شد که نیکو خلیفه حق
 است بانضمام این مقدمه معلوم شد که هر که بروی خروج نماید خارجی است فلزم ان بکون الامام کذا
 و کذا فضلا عن ان بکون مظلوما و مظلوما و مجرما و کذا که استتصال این استدلال از سابق و لاحق
 بر ظاهر است زیرا که خلافت و تسلط نام نرید هنوز ثابت نشده بود چه جای حقیقت آن اگر نزد مستدل
 ثابت باشد عجب نیست که علمائے مذہبش در باب مختار از روایات معتبره و ما یم و قیام و قیام او با خصوص
 دعوی نبوت کا و ذوات و اندر ایمان مستمع ذلک در حاشیش هرگز نمی کرده اند و کفر شخصی که مدعی
 نبوت کاذبه و یا منکر توحید باری تعالی باشد مقام وفاق است نه محل خلافت اگر مبرج نرید و حقیقت
 خلافتش و مقبول الیت کوفیان بیه فائز قابل شوند و حمایت ایشان ملاحظه دارند و نیست و عجب است
 از جناب مخاطب لو ذوق جمیع علوم عقلیه و نقلیه و مجتهد طایفه امامیه که در عبارت مل و کل خود و
 بکار نمی برند و نمی بایند که در عبارتش جند قید واقع است اول آنکه در خارجی بودن شخص خروج بر امام
 بر حق یا ناکار یا نقض معتبر است و بر حق بودن نرید نیز و اولاد کوفیان و غالباً اگر باشد باشد و یکسان
 که شیعه خاص حضرت مرتضی علی علیه السلام اند بهر صورت نیست دوم آنکه اهل حل و عقد بر سر
 او اتفاق کرده باشند و او ایضا کماتری و فساد و فحاشی فیه محال است سیوم آنکه خروج بر تابعین و
 مستلزم شفاعت است که از تابعین باحسان باشند هر چند نرید از روی زمانه تابعی بوده و لکن
 از قید مذکور اذعالت و امامت برآمده و مراد از ایمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکور و
وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَخْشَوْنَ وَالِدًا كَانُوا يَتَّقُونَ باشند مثل **وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً**
يَخْشَوْنَ وَالِدًا كَانُوا يَتَّقُونَ غالباً این همه زکون نفس و تشمیر ذیل بواسطه اثبات خلافت نرید
 که از جناب اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه دورانی جلوه ظهور میگردد و بمقتضای حب الشیعی و تقیم
 هر آنکه می رود در معنی ایصال ثواب بروج پر فتوح جناب اجتهاد و اب والد ماجد خودش خواهد بود
 که درباره او خال پدرش و دزمره فارس خلفای راشدين و اخراج امیر المومنین چه چیز فیهما که بکار نرود
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ **قوله** مقصود مخاطب از ضمیمه این عبارت
 آنکه **اقول** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مثل است همچنین بر اسد دلالت بر

خلافت یزید و وزیر که شمرستانی و این عبارت تصریح نموده که الامام الحق انذی انفتحت الجماعة علیه
 و از عبارت سیوطی اجماع مسلمین و اتفاق جماعت بر بیعت یزید ظاهر گردید پس بنابر مذاق اهل
 لاجرم مجابا و معذرات آنچه شمرستانی نوشته خواهد بود و لفظا که او گفته که نجیب و عامی است
 با وجود اختلاف از عبارت ابن مالکی و اول خارجی فی الاسلام که به لول احادیث صحیحین سیاق است
 تحریر نموده و بظاهر اشاره است بطرف انیکه مراد از آنکه او که از صحیح بخاری واقع شده کاذب و عاود
 و خائن است کافی صحیح مسلم و بدل علیه و او اندک تعلم با بر راست الخ و آنچه نوشته که استیصال این
 استدلال از سابق و لاحق ظاهر است پس بر مانع ظاهر و باهر است که سابق و لاحق عبارات و در
 اهل سنت دلالت بر خلافت یزید دارد و آنچه نوشته که علمای مذهب شیعه و حمایت مختار با وجود
 روایات و ما یوم و قیام او کمی نکرده اند پس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب و احوال فرقه حقه است زیرا که
 احادیث و رجح مختار مختصان وارد شده بعضی آنها دلالت بر مرجح و حسن عقیدت مختار دارد و بعضی
 و سومی عقیده تشنظ بر این بعضی علمای ما احادیث مرجح را بر روایت مدست نفی نه چهار و اکبر او ترجیح داد و نام
 و بعضی بالعکس و بعضی توقفت نموده اند پس و ان اثبات انیکه روایات مرجح مختار در کتب شیعه مذکور است
 بلکه مجیب بجای نمی آید پس سید لیکن اتفاق فرقه حقه کسی مختار را امام بحق و از جمله خلفای اثنا عشر
 ندانسته و کسی را با کبار شیعه که شمر معتقدش را از اعظم عذر باشد و پس قیاس حال مختار بر حال یزید
 قیاس مع الفارق است طرفه انیکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابوالطفیل صحابی جلیل
 القدر نشان برادر مختار بود و حدیث قال قامت اسما ابو محمد بن حازم و منعت احادیث ابی الطفیل و قال
 کان صاحب رایت المختار الکتاب اما ابوالطفیل صحابی لائیک و لا یؤثر فی کلام احد انتمی پس معلوم شد
 که با وجود ثبوت کفر شکی که مدعی نبوت کاذب باشد چنین صحابی جلیل القدر از نشان برادر و حمایت
 مختار قیام نموده و معتقد حدیث سیاق صحابی کالغیوم باهم اقتدیم اقتدیم اگر شیعیان اقتدا با ابوالطفیل
 نموده حسن ظن از مختار و حمایت او نمایند چگونه محمل طعن خواهد شد و سابق بر آنکه مضره کس
 و غیر هم غیر محض بود و در رواج صحیح بخاری و غیره صحاح داخل اند و عمر سعد که رئیس لشکر شقاوت
 اثر و قاتلین از زنده خیر البشر بود و با بر تصریح علمای اهل سنت را وی حدیث و نفع بود و چنانچه در تفسیر
 الکمال گفته ذکره بخیر بن سعد فی اللطیفه الثانیة من اهل الکوفة و قال احمد بن عبد الله العجلی کان یروی
 عن ابیه احادیث و روى الناس عنه و هو الذی قتل الحسین و هو تابعی ثقة اتفق و عمران بن عثمان
 از جمله خارج بود و مرجح این ملجم نموده معذرات و ایات ان ملعون را بخاری و صحیح خود و سند صحیح
 ساخته چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری بان تصریح نموده و ابو داود و سنن از فضیلت ربیع
 که رئیس و سرکرده پیادای لشکر ابن زیاد و قاتلین فرزند سید امجاد بود و روایت کرد و آنچه چنانکه

و تقریب مذکور است شبت بفتح اوله و الموحده ثم مثله ابن رمی القیمی الربوع ابو عبد القدوس الکوفی
مصرم کان مودب شجاع ثم اسلم ثم کان ممن امان عثمان ثم صحت علیاً ثم صار من الخوارج علیه ثم با
فخر قتل الحسین رضی الله عنه ثم ولی شرطه الکوفه ثم حصر قیل المختار و مات بالکوفه من جد و التائین
اجزج له ابو داود و النسائی بس هرگاه محدثین اهل سنت در حایت خوارج و محبسه و قاتلین سید شایب
اهل الجنبه هرگز نمی نگردند اند اگر کسی از علمای شیعه در حق فخر با جادیت و اله او نماید چگونه محل طعن
خواهد بود ولی بمقتضای الانائیه شرح بامیه انیمه عنا و و عداوت از مختار غیر از نیکه او قاتل قاتلان فرزند
رسول بود و بی وجه ندارد و **قول** عجب است از جناب مخاطب لو ذنی جامع علوم عقلیه و نقلیه
مجتهد امامیه که در عبارت مل و کل غور و تامل بکار نمی برند **اقول** بمغادر المردی قیس علیه نقیب
نهایت با فنی و سفاهت اس و عدم غور سوسی دیگران می نماید آنچه گفته که در خارج بودی شخص
خروج بر امام بر حق بکار لیا قمش معتبر است پس قید انکار لیا قمت در عبارت مل و نخل اصلاً نگوید
نیست بلکه خودش قید را اضافه کرده و غرضش آنکه عالیه و معاصیه را که خروج بر امام بحق نمود و اند
از خوارج خارج از این خیال محال است چه هرگاه انما جناب امیر علیه السلام را منسوب بجایمت قبا و شما
جنی الله عنه بلکه شریک خون پیدا نشد پس لافش که سلب عدالت از انجناب می نمودند و ان مستذم
انکار لیا قمت امامت است علی زعم المحیب و حقیقت خلافت یزید نزد خلیفه ناده و مسائرا اهل
که صحاب کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیقت خلافت پدرش با جماع شامیان نابکار و کوفیان
نابجارت است و ادعای شیخ خاص برای اهل سنت که از قدما می آنها بعضی بسبب فطر احتیاط
از سمیت رکاب سعاد انتساب جناب و الایام محروم ماندند و بعضی نکست بیعت نموده محاربه بان
حضرت نمودند و بعضی بعد وقوع حکیم سعادت معیب انحضرت ترک نموده با وطن خود و روانه
و متاخرین آنها محاربه بن نفس رسول را بجهله اجتهاد و مورد ثواب الارباب اند و کسیکه بالای منبر سب
انحضرت نمودند باید نمود و اورا محاط بطلب بخطاب خال المومنین سازند و معاندین انحضرت صلی الله
علیه و سلم و قاتلین سید شایب اهل جنت را راوی حدیث و ثقه دانند مگر بر جان انصاف است
سبحان الله چنین اشخاص شیعه باشند و کسانی که انحضرت را اوصی بلا فضل میدانند و محاربه این انحضرت
مکفر می نمایند شیعه خاص نباشند ان هذا الشیء عجائب و آنچه نوشته که اهل حل و عقد بر اجماع
نموده باشند پس جواب آن از عبارت سیوطی و غیره در مابقی ظاهر گردید و آنچه نوشته
که خروج بر تابعین و قتی مستذم شاعت است که از تابعین لهم با جسان باشند پس قطع
نظر اینکه اطلاق این لفظ بر عینین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شموله لجمع التابعین
نیکویم که بعد استخلاف خال المومنین و مجتهد المسلمین که اعدل صحابه منصوص اختلافه بود و بعد

بیت اور ع اصحابه و نیزه خطاب و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و قراء قرآن و تابعین لهم جلیت
 بودند داخل بودند و تابعین لهم با حسان البینه محل اشتباهه نخواهد بود و آنچه نوشته که مراد
 از امامیه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکور الح کلام فعل است صاف بیان نمایند که از حجتیه
 عباسیه که خلافت آنها را سیدوست متفق علیه و منصوب داشته که امام مصداق و جعلنا منهم
 ائمه یهدونناهم للناس صریحاً کما یدلک الله حق کلام بود و کدام مصداق و جعلناهم ائمه یهدونناهم
 و کلام القیم که یضرون و سوادب نسبت بتفقه علامه که از جمله سادات علمای اسلام است مثل شافعی
 و حنبل و غیره نسبت سید و مرجع است و لسانی رسول الله اسود حسن و نسبت تحریف لطیف جناب علین
 مایه الله فی العالمین و وارث علوم الانبیاء و المرسلین بدون اثبات بلیل مسئول از وجه اعتبار
 ساقط و باطل است انتهی کلام العین بلفظ **قول و اقوال** آخر فی الی الله ان الله
بصیر و بالعیاض باید دانست که آنچه من در جلد اول بایجادات متقدمه لغایات این دی نوشته ام
 و کلمات مجتهد بلکه مقالات اولین و آخرین او را بر روز برگه ام تفصیلی است که این یکایه جدید
 عنید را همه زائل میکند و لیکن برای شنیدن او بان عوام طلبه که چندان طاقت بر تقریر ندارد نیز هر قول
 مخالف باید بختی میگویم با بخشهای سابق را نشان میدهم و بتذکره و تبسیه می پردازم تا اهلان بر عجز شک
 حمل کنند و شاید اگر جمیع اولیست نیاید جلد ثانی را رفع انتظار کرد و کما اشرت الیه فی الباحث
 المتقدمه **قول** کلام مخیره نظام که در پنج الباحث واقع است **اقول** بودن شخص قبول
 الاسم و الحسم از کرده انصار که تا امروز با وجود و مورو و هر کسی از رفته او را در هیچ کتابی معین نکرده باشد
 و او مصداق انیمه او صاف جلیله و مناقب نبیله در زمان حضرت سید الانس و جان بود و احدی از عقلا
 بیهج وجه معقول نمیشود و کما سبق تفصیلیه فی المجال الاول و یقین میدانم که چون ناظرین این بحث را
 در جلد مذکور خواهند دیدادغان خواهند کرد که قطب دین و مذهب رفته بحد و از مقولاتش شک
 و ترشان بباد فنا بر نذر که در اینجا دخولش قطب مامیه این امر را منطرح نظر ساخته که خصایص انصاری
 و جناب مینطفوسی صلی الله علیه و سلم بحجت عداوت خلفای رضی الله عنه متقدمین بکس بر باد
 کما تعرفه انشا الله تعالی **قول** بعضی تفسیر این لبر کرده اند **اقول** چون عمر فاروق رضی
 بنض حضرت مینقبوی علیه السلام مقیم نیست رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و منزل بدعات
 اهل مفضل و مدامی عمر و مقوم او است الی غیر ذلک من الاوصاف الحمیده و الحمد بالجزیه پس
 بیج عینی و اثری از مذهب رفض باقی نماند چه باجماع تمامی است بلکه با اتفاق اهل کتاب نیز
 و خلافت او بعد صدیق مکی را حلال انکار نیست گفتار و نیست که او دین نبوی صلی الله علیه و سلم
 رواج داده و اقامت سنت کرده یا بدعت و احداث بر روی کار آورده و چون بنض امام الایمه

ثابت گردید که فاروق با قامت سنت سینه سید المرسلین پرداخته و باز اله بدت انتظام عالم ساخته بنیاد
 تمامی مظاهر را که رفته بنا بر خشک مافی و غیره سری تقدیر میکرد و با حاشا و بدایع و تبدیل و غیر
 اولاد می نمود از هم رحمت و انتظار می در حقیقت خلافتش باقی نماند و در اینجا گفته است و قیاس و آن
 اینکه قیاسی نام سید و هم و هم را نماند آن اقرار می نماید که هر چه در شیخ البیاضت کرده آورده اند اجناس و غیره
 است پس حکم دلالت بر این همان شد که جماع شیعیه بر او صاف عشره فاروق متفق است و هر گاه
 ظاهر کتاب مستطاب موبد این اوصاف است زیرا که بخلاف اینها ما جبرین و انصار ناطق است
 و این اوصاف را کامل الحیا و حیات و حضرت ائمه بر فوق مجدد اول بجا را نشان داده اند که بر این گفته
 اوصافش را قبول کنید و نیز بر در و دیوار نیز بدین حدیث را بر سر و چشم نهادیم و معارضه کنیم
 اختلاف کتاب است بگردان خبطان الطاق دادیم و انتم ما قبل بیست ما قرآن عزیز را در دست
 استخوان بیش ننگان انداختیم چه جای آنکه دروغا که سادسه انیم به هیچ تحقیق رسید که حضرت شایسته
 صلی الله علیه و سلم خلافت فاروقیه بلکه خلافت همه خلفای راشدین را افتخار فرموده اند که استوار
 و مسلمان کاملین و امامت المؤمنین انبیا و ائمه این بزرگان داده اند که استوار فاعله بعد از
 پس از تحقیق و دیگر نبوت شیعیه شیعیه شری و میان نماند که لا وقت قال الایمه و احید و احد
 و قاسم و با قاعده و اور و الصدوق و الی باب و الفضول فی علمه و اباجهم الا عظم فی تالیفات مشتمله
 ان امام الایمه مدنا الخلق علی امامته و ما صرح بنصوص خلافته کافیه و مهم و سبب علی و رسول المنابر
 فاعقبه و ایا اولی البصایر و این کتاب باب دانی که نمیدید میگویی که اقرار عقل بر حضرت خویش چیست
 نه بر منفعت لاجرم باین چیست هم حکم توان کرد که هر چند قطب الاقطاب امامیه زمین را با همان و دوزخ
 و قلوب خویش را با تیش قدرت ایستوار زسی ایشان بجای نمیرسد و بیخ شمره نمی خشد و در اینجا برای
 بیان مزید و لای رفته تقریرات بسیار است حرفی از آن باید شنید که مسلمنا قول قطب الاقطاب لیکن
 اگر حضرت مرقضوی بگردان این اوصاف راه نفس الامری رفتند ثابت شد و ایتام زعامت که می رسد
 شخصی مجهول الاسم و المسمی لاجرم باید سلسله امامت بلا فصل از او شروع کردن و هر گاه خلعت
 امامت مرقضوی و جناب شریف نبوی علی مافی الاحقاق فعل خرقشار قوم و ما راست پس انصار
 و جناب سرور کائنات ای سبقت در یو و چنانچه ابوبکر علیه السلام رئیس الما جبرین اجدان و وفات
 سید البیتین و این بدان ماند که جراح انصاری با طهارت رفته مورد اعطی و معذوق و اتفق
 است و اینجا هم موصوف بدین صفات شخصی دیگر است از انصار حکم صحت و استغناء اجناب
 ابوبکر صدیق علیه السلام حضرت مرقضوی پس نتیجه این مساعی مشکو بهین است که رفته ناپاک
 برای عدولت خلفای نبی خود را پاک برینند و اگر معاذ الله حضرت شایسته را اصول رفته و احاد

شاعری دادند البته وثوق خود را خود بر هر نزدکما لیل من نصح الیسان و بی عبارت انشاء الله تعالی
 من بعد تحقیق نمائید که هر کسی از عقلا در چهار موجه حیرت مبتلاست که هرگاه هیچکس مجتهد دم و اوقات
 سنت و اناله بدعت و دیگر فقیه اوصاف جمیله خلقا که جناب مرتضوی طب الشان بدان
 شدند و دلائلی بر حقیقت خلافت ندارد پس معلوم نیست که حدیثی را مجتهدین رافضه چگونه درباره امامت
 جناب مرتضوی تقریر خواهند کرد و چنان نفی از انصوص را بر منقبت و بحیث حضرت شیر علی بن
 خواهند کرد و انید و انجا مثل سائر مدعی سست و گواه حجت را بر خویش خواهند چسباند پس بایستی حدیث
 طبر و هواست و معارضات آن درباره اجمیت صدیق در کتب علماست و حدیث بخشیم سیاه
 و حدیث موالات خود مشتمل است بر نص التصاریر و مدعیین و مدعیان اهل سنت اظهار کمالی نقصان
 الحجابی مثل النجار و حدیث منزلت بمتره لو کان بعد نبی لکان عمر بن الخطاب کما فی علیها لکان
 فی خلاصه منج الصادقین فانظر و معاشر المسلمین فکیف که نمائینی علم الروی در شانی ردی
 و شوستری در احقاق الباطل و محاسنی در بخار بیل طعن و تخریص صحیح میگویند آنچه بران دلالت
 دارد که مورد خلافت امیرنا ارجحیات اشیر و پذیرنا قاض بود و خواسته بودند که بحکایت ما میرا سامه
 اعدا را از زمینه بیرون گردانند و مورد حدیث عذیر را بر سر نشانند که ما سبخی انشاء الله تعالی فی فصل
 علاوه چون روسای اهل اتفاق را بدان مرتبه ستودند فلان نبی بمنزله السبع الی اخره چنانچه در
 پنج سبزی طریقه و بقا له ساد سه کدشت در میان مناقب و حقیقت خلافت مرتضوی کجا وثوق
 ماند که باید و ناری که برادران حضرت یوسف چون یکبار و در سخ گفتند کلمات صادقه نشان بشیر
 قرانی نزد حضرت یعقوب علی نسیا و علیه الصلو و السلام بگوید شیر زیر تکلیف که انتخاب چون
 از ابو بکر و عمر باوصف چنان بودن شان می ترسیدار شجاعت حضرت و تهنیتی مورد بشارت
 لافتی زیاده تر نشیده بلکه مانند بید بر خود لایزیده باشند که روزی که خندق چون ضربت شمشیر
 بر عمه عبد و در سید کردند حضرت جبرئیل علیه السلام بفرمان رب جلیل شهید خود را فرست میکند
 و ذوالفقار حیر که را گر بگر کا و زمین می شکافت چنانچه در روایات شیعه مصرح است بعضی
 این قصه را بطویل تمام ایراد کرده اند اقرار العباد و نظر باختصار بر چندی را سطر اقتصار میکند بگویش
 دل باید شنید و بی بنده پس خدا را از انصاف پر گانه مشو و در مباحث کلامیه کو و کورانه مر و که بر
 و خوشامد کردن از چنین شجاعتی باید که کوه الوند از نعره اول و زو یا خوف از ان بدولان شاید که بار
 در معرکه فرار از ایشان سرزد و چنانچه رافضه انصاف دشمن و کتب کلامیه بمنزله نیکه کلام برجا
 میگویند و شرح کلینی و ترجمه علل الشریع هم بران اول دلیل است قول لا چنانچه روایات
 بر مع خلافتی بی امیه و بنی عباس دلیل حقیقت انمائیت اهل اهل ائمه و اهل کائنات و ولایات

که دلالت بر مدح خلفائی بنی امیه و عباسیه دارد و نص در غیاب باشد و از حضرت حصوین بدرجه
استغاضه فایز بود و اگر کجایک ایدال کفره و قلدین عباسیه غنی امیه در صندوق شیخ صدوق و ابیان
حارثی معالم ملکوت و کشکول شیوخ هنوز نگاه میدارند و در غیر که بمیان بنی اربند و کتب ابل حق نشانی
و آنچه در مقاله سابق بعضی از عبارات بی سر و پا و مدح غازیان و یار قیصر بر دفتر آورده جوابش بطوریکه
اوا شده که اگر مجتهد آب و حشیم دارد و کلامی ازین و آن حرنی بزبان نبارد **قول** یعنی بنی الخاقول
خوب بزم و هنوز دامن ازین کار بر نمی چنم باوصفیکه جواب دندان شکن بلکه شکننده رک کردن و
سادسه نوشتیم اگر حوصله تحریر تقریر دارے در نقص معارضه ان تمامی بهت خویش بلکه تمامه هم قناید
و سابقین هم بر کمار سے مع ذلک استیج عاقلی تن برضاندید که کلام او متناقض باشد چه جای حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم که هم بیزید شقی را مبدل دین دانند و هم بریح اول مبارک
و روایات محدثین که دلالت بر کمال اندست یزید دارد و در احادیث واقع است در جلد اول کند
قول و در حق خلفائی بنی عباس **آه اقول** از خدای عز و جل باید ترسید مدح خلفائی عباسیه
و بر مقام کجاست و انجیریت چگونه بصحت رسیده زیاده برین نیست که حکومت و ریاست و یو
و ایشان بابتدا و خواهد کشید و لایزال فیه درینجا بر مجتهد سیفه شسته شده الزاع و یادماند او را که کلام
و رحمت خلافت میرود و نامتداد و قصران پس مقصود بدست نیاید و آنچه بدست آمد مقصود نیست
بل در صحاح احادیث مدح حضرت عباس پیش از پیش دارد است و در کتب رفضه هم اعتراف آن
مقصود است چنانچه از عیون و عماد و منبع الرشاد و غیره معلوم توان کرد و اینهمه حجت ماست بر رفضه
که از مشالب تقیه آبا می حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کاسی و غیره را مانند اعمال یزید و شمسیاه
کرده اند و پس عیله بذرا بعضی احادیث مدح اخلاف حضرت عباس مذکور گشته و صفوت بعضی
اولادش را سب می و ذکر مخزنین آورده اند و در محکم طبرانی نص اینست که حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم دعای مغفرت برای فرزندان عباس نموده اند عموها و از تاریخ و مشق عموم این دعای
شعیه اولاد انجناب نیز بوضوح می انجاء و روایات جاسعین صحیح لفظ اهل بیت در حق او و فرزندان
او وارست بلکه نص است در نیکه روزی بخانه انجناب رونق افروز و دند و همه را زیر کلیم گرفتند
و پیوسته اهل بیتی بزبان آوردند و اجابت از در و دیوار پدید آمد و حدیث فتن بکار نیز دلیل است
زیرا که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اهل بیت من کیست گفتند علی رضی الله عنه و عباس
رضی الله عنه پس مکبیه بدوش ایشان کرد پس بر رفضه خصوص این لیس و بدتر شکست بر شکست
افتاد که در عمو و طعن الرماح گفتند آنچه اخراج نماید او را از اهل بیت و مقلد بنی عور و تابعین و دیگر
او حضرت عباس رضی الله عنه و فرزندان او را ندیم و طعن تناول کردند و کسی را از اهل بیت بدو

مذمت نکند شتمت بعد از تنبیح بوضوح انجاسید که در بعض احادیث غریب ذکر امارت و خلافت بعبر
 اولاد حضرت عباس و کثرت اعدا و ایشان آمده چنانچه از دار قطنی و اصفهانی و غیره میتوان دانست
 ولیکن روایات صحیحہ نص در مروج خلفای عباسیہ نیست و لکن الحکم که اہل سنت و بارہ اکثر عباسیہ
 معتقد و نمیکارند و بر اصول رضیہ کہ در فرمان ایشان است ہمدولین و آخرین خلفای عباسیہ
 غاصب و ظالم و قاتلین ائمہ اند کلا بخفی **قولہ** اصبتہم صبتہم آخر **اقول** جوابش نزد حق
 سادہ تحقیق و الزام دانستی اکنون چرا بتقصیر خود بقایدین و سابقین خویش زیادہ قری پر داری
 و خود را مثل ہنیقہ انگشت نمایی عالم میسارے **قولہ** سیوطی از نافع اکنج
اقول ازین روایت کجا ثابت شد کہ عبد الملک ابن مروان افتد و اسکند
 واقرا بود در خلافت دین او صفات جلیلہ تا اخرا یا این کلام احتمال ندارد کہ نافع رفیق عبد
 بن عمر قبل از انکہ عبد الملک بدرجہ خلافت رسیدہ چنین گفتہ باشد زیرا کہ اگر کتب تواریخ و
 شروح احادیث و ہم تراجم خلفا و رواہ پیدا است کہ عبد الملک در علم و فضل و تقوی و عمل
 قبل از خلافت یکانہ روزگار بود پس انہمہ محامد و اوصاف او قبل از تسلط بنجملات است
 چنانچہ در مجلد اول جائیکہ مجتہد الزمانی در باب عبد الملک سخن را می کردہ و کلمات متکی را کہ بقیا
 خویش را داخل داوہ و بلوحدت ملت او را قوت بازوی خود اعتقاد کردہ و بہ پشتی او در تن
 حید نوشتہ این کید را حل نمودہ ام طرہ آنکہ در همان مقام کہ جلال الدین سیوطی **قولہ** ابو الرامد
 نقل کردہ قید مذکور یعنی قبل از خلافت ذکر ساختہ چنانچہ عبارتش ملاحظہ فرمایند و قال ابن سعد
 عابدنا سکا بالمدينة قبل الخلافة و ازینجا تحریف مجتہد الزمانی براقاضی داد و لست مثل انتاب روز
 و معلوم گشت کہ جامعیت و صفات مذکور او را حاصل بود قبل از ریاست نہ بعد از ان باجمک
 کجاست ایش علم و فضل عبد الملک کہ از عید الله بن عمر و مانند او در کتب اہل سنت و اوست و ہم
 قبل از خلافتش و کجا مع حضرت صدیقین یا فاروق ضخیم شد کہ جناب تصدق سے رضی اللہ عنہ تباکیرات بلعہ
 او کردند و از بعد بلا دنیان علی ثا آورده الرضی تا آخر کلام ہم خلافت و ہم صاحب خلافت را بعد
 ست و نہ کہ ہفوات کا فہ شیعہ مصداق و کانت میباشند یعنی اقامت سنت از الہی عت اوی حق تعالی
 و مانند ان از محمد بنیلہ و فضائل جلیلہ علی رؤس الاشتما و بعد وفات سرور کو نیز بلکہ بعد وفات
 شیخین بیان کردند کہ قصر صور خیالیہ منافقین قاطبہ از یاد آید کہ خلفا در زمان حضرت سید انبیاء
 مومن بودند و اخلاق حبیبہ داشتند یا در پردہ نفاق و نقیہ بسرے نمودند و در حد و تواتر انتقاد
 جالبیت راسخ کردند و بعد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مرتد گردیدند و اخلاق رذیلہ اختیار نمودند
 و حقوق اہل بیت را بنصب و عدوان بر بودند و انواع جور و جنایات و کفر کار آوردند و معاواند

من ذلک الغرض بعد کوا ہے حضرت امیر انبیہ خرفشار حاکمین سفار مانند غبار از ہم باشند
 نماز کہ تاریخ الخلفاء کتابت بیت صفیہ کہ حکایات و روایات و ان مجملات و امثله و ابانیمہ اگر مال فلان
 عبدالملک ملا حنفیہ کے خواہی دانست کہ در زمان او ظلم ہوا است تمامہ افتد بر صحابہ کرام و اہل بیت عظم
 رفتہ و امر اسے آن وقت خصوصاً حجاج ثقیفی در پے این بزرگان خیانت افتادہ کہ بعد از ملاحظہ آن
 خبر تکرار استعاذہ چیرے بر زبان نخواستہی اور دین بعد از کچھ اول چنانکہ نشان دادم بہ بینی خواہ
 دانست کہ انچہ دفعہ در بارہ بنی امیہ عمر بن عبدالملک خصوصاً در بنی عمر و عیار لینے موافقت بجا
 و ابنان امیہ عظام خود و او را ہذا عجب ابافا دانست کہ زینہار بیانش بطوریکہ من و انجا خود
 در ہج کتابی نخواستہی یافت و از غایت قاہ قاہ و عرض تعجباً نحو حیرت خواہی شد **قول** پس اگر
 مع نجم الخ **قول** بعد از این کشف تلبیحات کہ خود از مطالعہ تاریخ الخلفاء تو اندیشہ کسی را ازین
 عارض نشود و چنانچہ مجتہد اعارض شد زیرا کہ مدح نافع و غیر او در بارہ عبدالملک قبل از تسلط
 است قطعاً نہ تخمیناً و مدح حضرت مرتضوی رہ و باب حضرت صدیق با فاضل بعد از خلافت است
 یقیناً با مجتہد بجا آوردن ذاتیات خلافت کہ سہ و امامت عظمی و شتان بینما **قول** علاوہ
 آنکہ الخ **قول** ابن حباب را بخت اجمال و اجمال نفہیدیم باید پردہ از روئے مغشیش برداشتن
 و اجمال و اجمال را انداز کر دین تا معلوم گردد کہ مفاد ان چیست و سبب این قول دلیل این
 چگونہ است و لفظ فلان کہ بودنش در حدیث ہر تفسو کے متنوع است چنان دلالت دارد و در
 مجاہد اول کہ شدہ کہ در حدیث مرتضو کے نام مبارک احد اشخین بود بے علمای اہل حق مطابق
 ایراد رضی لفظ فلان ہر زمان می آید لیکن اعتقاد ان معنی دارند کہ حدیث انجخاب ابن لفظ بغیر
 بخت جناسست رفض خود کہ از آغاز وجودش تک تا تقسیم افقا از نو از م ذاتے بود حکام شہید
 الرجال ابن لفظ آوردہ و داخر لیت در کلام مرتضو کے دادہ **قول** و همچنین الخ **قول**
 این بحث خاص در مقالہ خاصہ کہ مقالہ اخیر مجاہد اول است بالا مزید علیہ گذشتہ و الزام و تحقیقاً
 چنانچہ باید ہر زبان قلم رفتہ و بادلہ قویہ و حج قطع ثابت کردیدہ کہ قلیل بمعنی عظیم مستعمل میشود
 و لیکن جناب مجتہد کہ بدولت قارو نے مست و متکبر و بگو متصف گشت مکتب عقلیہ و تقلید
 کی رجوع نمی کند چون نائب ہما حسب الزمان لقب دست و صغیر و کبیر ابن و مار اور از راہ چل و
 قائم مقام ولد خاتون ترکس قرار دادہ اند مملات او ہمسایہ فرخات سلیم کہ بہتر از وسع آسمانے
 است نزد رفیعہ خواہد بود و در بیان مقام از کتب شیعہ مثل حیات القلوب لفظ قلیل الکبر و رتب
 امام مقبولین لسانے ایشان بمعنی عظیم الکبر آوردہ ام من سناہ التفیصیل فایرج الیہ و این مع
 باضافت و دیگران مثل حضرت ابی درجہ نے داشتہ باشند و لا خیر فیہ **قول** باقی ماندہ

اقول سبحان الله من مناظره بر جناب مجتهد الزمانی ختم شد شاید که بمعنی این عبارت هم نبی نیر وند که درین
 هزاران مردم که غوغای عام بود و بسیار سز مخلوقات و عابرای متوکل می نمود و بسیار لغو و تباهی
 او میکردند که اینهم گفت که متوکل در زنده که درین سنت حزب است لیکن جناب مجتهد در نجای هم
 راه اجمال و اجمال سپرد و فرمایید که الزام کردند و بیان نفرمودند که این شخص که شناسی او را بپای
 رسانید ثقیه بود یا غیر ثقیه و عادل بود یا فاسق و شاعر بود یا کاتب غرض که نزد اهل دانش و دانش
 این سفاقت و خرافت را پایا نداشتند که چون روایات شیخ صدوق و مانند او را از آن کتابها که
 در اصول معتدله شایعه محسوب میکردند از حضرات ایمه اهل بیت علیهم السلام نقل میکردند جناب مجتهد
 چه حیلما که در آن بر نمی آید و چه بی و تا بیان نمی خورد و چه نفوات که در اینجا خلاف مناظره نمی چاید
 و درین مقام اینهم بخوبی نمیکرد که قائل گردید و وقتیکه مناظرین از اهل سنت خواهند پرسید چه
 جواب خواهد داد و لغو بماند من السفاقة و البلاء به چه جای آنکه جناب مرتضوی را درباره صدیق
 و فاروق علیهم السلام بگویند و دانستند و خود امام الرضنه در نهج البلاغت آورده و مجلسی روایتش را
 متفق علیه فریقین اعتقاد کرد و حکما غیر مرقه باین لفظی سر دین در یک پایه نمی بندد و او ظلم و اعتساف
 میداد عالمه الله تعالی بقهر و عدله و در نجای باید دانست که اگر درین عبارت چنین می بود حتی قائل
 محتمل را می رسید که گوید که در هزاران کس البته نقایات هم خواهند بود و الله اعلم که حتی قائل قایم بر باطن
 و نقل مجتهد دین عبارت واقع است که بقول قائل پایان مبالغه مذکور است و دلالت ندارد بر آنکه
 کسی از لیسان مبالغه را از حد که را نید چنین گفت که و المتوکل فی حیال الله الخ شاید جناب مجتهد که
 رئیس اهل خرافات اند چنین فهمیده باشند که هر یکی ازین جماعت کشیده جم غفیر چنین گفت پس چگونه
 حجت نخواهد بود و هرگز تفهیم ند که متبدل را امتیاض و لیل باید و مانع را احتمال کفایت می نماید
قول و عدم رضای آنحضرت الخ **اقول** جواب هر قول و هر روایت را بچنان تفصیل
 و لسط یعنی ایت ایزدی مرتب گردانیده ام که طبایع شیعیه بعد طبع کتاب و شهرت آن بین الطلاب
 خواهد دانست و حالا هم هر کس این کتاب را از اهل استعداد دیده اند نقد را زویدانش متاثر شده که اگر گویم
 حقیقت مذربستن بر او متیقن گشت به راه غلط زفته با شتم و چون مباحث این کتاب را وقت مناظره
 با فاضل معاصر صاحب منجی السد و جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه الله تعالی و اطال بقاؤه پیش
 کرده ام زیرا بر جواش قرنی نیافتم اند **قول** و خطبه تشقیق **قول** چون بجای خود مقرر است
 که خود کرده را در باره نیست این چند حرف میگویم که اگر بحال الانوار فاضل مجلسی نجای بپیدا است
 که رضی بر او مرتضی آن احادیث و کلمات مرتضوی را درین کتاب می آرد که اتفاق فریقین بر آنها
 ان معتقد است لاجرم چنانچه اشاره کردم ان معتد به ثبوت پیوست که رخصه بر او صحت عشره

که سخن دران میرو و اتفاق دارند و اعتقاد می کنند که صد مران از جناب معصوم خلیفه علیهما افضل است
 و اول سنت از سابق و لاحق برین امور اجماع کرده اند باقی ماندن خطبه تشقیق بر محبت باشد این سخن
 و پیوسته خواهد بود و که داعی در کتاب اطلالیفه روضه ازین خطبه را در کتاب خود روایت نماید و ان را بر
 اهل سنت حجت شمارد و قد عرفت مراراً ان المجتهد مریح فی هذا الکتاب ان دعاء العقلاء علی انفسهم
 حجت دون الادعاء انفسهم را که لغو مینماید و این خطبه را مطابق داسب خود حل کرده اند و فی حدیث
 علی گفته اند و بعضی چنین فرموده اند که منسب الیه رضی الله عنه بذا الخطبه ازین مقدار الفاظ ثبوت
 صحبت ازین خطبه منسوخ است ایا احتمال دارد که فی حدیث علی گفته اند با اعتبار آنچه بر زبان شعیبه
 شریف روز جاری میشود و مگر در کتاب مستطاب آسمانی نامه جاودانی لفظ الیه براسه بتان ندیده اند
 که مفسرین در تحقیق ان همین میگویند که من گفتیم **مسئله** لیکن احادیث لا اقسام بسیار است
 از ارسال و انقطاع و تعلیل و غوات و مستند و ذو مانند آن و صحت قسمی از است و بارگاه شدت
 که وجود عالم مستلزم خاص نیست فلیکف که از لفظ نیست بر توان بر دو که دیگران این نسبت کرده اند
 و نشان حضرت مرقصوی از ان رفع و دامن انجناب ازین الواث اطهر است چه جای آنکه اجماع
 علماء بر معنی نقل کرده باشند که از جناب مرقصوی شکایت خفا و ذمایم زیاده ثبوت نرسیده
 و روضه هم در تراجم پنج البلاغه و غیر آن این امر را نقل کرده اند و ادایت نیز مقتضای این امر است
 زیرا که هرگاه از جناب مرقصوی انصوص خلافت و دعوت مردم بسوی امامت بظهور رسد و مردم
 یازند بیکدیگر در واقع غیر حضرت بشیر و نذیر را خلیفه گردانند و شایعیت بموید و روز حدیث منزلت
 خلافت من قرار گرفت الی غیر ذلک من انصوص الایات والا حدیث و شیخ و صدوق و
 همین امور البواب و فصول در تصانیف خویش مثل عمل معتقد گردانند و علم الله ان روضه و تفسیر
 صاف صاف گویند که زینهار سرکنون و مذهب مرقصوی علیه السلام بر اصحاب اشکارانند و او را
 ماند و معدل جالسی امامیه یعنی شیخ عراقی در شرح پنج البلاغه صاف صاف گفته که شعیبه میگویند
 که جناب مرقصوی مذهب خود را از جهت خوف بر معاویه پوشید و انصوص امامت خود تذکر
 نفرمود و چون علقه تجویز کنند که ذمایم و قباچ خلفای راشدین بر زبان مرقصوی ر و و معاندان
 من ذلک مقتضای مصالح نزد شیخ المشایخ روضه و دیگران عظام ایشان همین بود که نه دعوت
 کنند امامت خود و از کمالات صمیمه مقدس خبر دهند و نه از ان خلافت خلفا تا سبب خیرال عجز کنند
 هر چند جناب اقدس از روی برای انجناب و اولاد آن عالمی قباچ بنابر روایت سعد بن عبداللّه از حضرت
 امام جعفر علیه السلام در عرصه ایجاد که اوسع از احاطه ادراک ذوی العقول است به بنای دو شهر که
 بطرف مغرب و دیگر که در جهت مشرق پرواخته باشند و هر یکی را بحصاری از انهن مخصوص و محاط

که خوانید و باشد که بنقاد و بنر باب میباید کرد و سائین این شهر با بنقاد و بنر اوقات مختلفه بنکارند
 چنانچه کتاب مناسبه بر تقوی بر حقیقت آن شامل و رساله دره برضا برایش بنویست لاجل
 ملائکه و لا اله الا الله و در آن کلام آه **اقول** بعد از آنکه روایات امامیه را تفحص و اجبی نمودم
 و کتب ایشان را عیال کردم چنان بنظر انجاسم که راوی خطبه شقیه عبدالعزیز بن عباس است و خود
 نهج البلاغه و الزم مخصوصه و الیسیست مخصوص و چون سخن او را کتب فریقین بنید است لاجرم اهل
 بصیرت زنیان بخیر نتوانند که و که جناب امیر که مجال بر ذکر خصوص بهم میرسانند و دعوت بنده
 خود نمکنند و مکتوبات ضمیمه مقدس در جوابات معاویه پوشانند چنانچه آنفاد مل و مبر گشت
 قدرت بران باینکه خلفا را و بر کمرید کامل بدگویند پس البته تبلیغ این سبایناش این همت
 سنا و اندام آنچه محمد بنیخال خود یعنی را شرح فرمود که در شقیه احتمال تقیه راه نمی یابد پس غیر انجیل
 مرکب یا آنکه فرمی چیزه دیگره تصور نیست اما بجا و شرح من لایخصر مطالع محمد زرسیده تا
 یافت که امیر از فضیله تقیه میکرد و ذکلیف از ابن عباس اصل الاصول خلفای عباسیه که حضرت
 علیه السلام مطابق احادیث بخار و روی بلباس و صورت خلفای مذکور در آند و خجدر که مذکور
 و لیس انجیر کالمانه را بیاد رسول صلی الله علیه و سلم داد و پس اگر زرا و تقیه برک مانده و خوشایند
 ابن عباس خطبه شقیه ساخته باشند عجبی نخواهد بود و ذکلیف که ابن عباس بار و س تمام کوش بران
 و دل بر زمام خلفای انرا شدین بند و برینم در حاتم خطبه مذکور نص فرماید که گاهی انقدر است
 مخوردم انجا افسوس برینمی بر دم که دفتر مشال خلفا که حضرت مرتضی باز کرده با انجام زرسید و اگر
 کافی بکافی نور ابر و چشم بنید خدا نهند است که امیر بدی بر روایت زرا در تقیه از ان خلاص
 نموده اند که اگر امیر اشارت میکرد بدید بر بای حمید و عوطی نموند و با آتش نمرد و داخل میکرد دیدند
 چنانچه در بعضی از مقامات رساله قدیمه در همین کتاب مجمل و مفصل خوانای دید چه جای ابن عباس
 که مال سلمان بن عمار دند و در طایف اقامت کرده مال مذکور را شب و روز خورد و ذک تقیه
 ازین مردم از اجابت بود که لا ینفی علی من طاع ما حرزته فی محمد الاول **اقول** در جانی که
 در جانی که محفل مفصل انجیر است را در آن کتاب تذکره اید و در تحقیق و نتیج آن
 خواهم آورد و از ان منکشف خواهد شد که مقصود حضرت فاروق از ام حضرت عباس و طرفدار بی حضرت
 مرتضی و در طریقه بعضی از او بام در آن باب بود که حضرت عباس و جناب مرتضی مخاصمت نمودند
 پس چون وعده عنقریب بوقامی انجا مایان امت روبرو و محمد الزمانی خواندن که انکس
 بقریب این ظاهر کلام **اقول** الانهم شاید ترا حکمت کردن و قرب این محمد که هر جا این چنین
 را حکمت عمل و یا تجا بل و گرمی نماید خور دن چه او تقی ابو سفیان میکن و وقتیکه در معرکه احدی گفت

انی انعم محمد فیکم ابن ابی فحاذه فیکم ابن الخطاب حضرت صلی الله علیه وسلم در آثار میفرمود که
 خاموش باشین و هیچ جواب ندین تا بعد از یقین بحصول مراد خویش مایوس نشوید چون گفت ای ابی
 کسی از ایشان باقی نمانده فاروق رضی الله عنه مضطرب شد و بفرار کرد و گفت ای دشمن خدا بمرا خود
 برسیدی که همه ایشان موجود اند که نام بروی پس تو هم درین معرکه باید که خاموش باشی و عملات نکنی چون
 مجتهد مقلد ابو سفیان و مرید یزید و مدعی مذہب و کلیتہ بحصول مراد خویش یعنی عجز عدای اہل سنت و تعذر کفر
 با طعنیان فرار سده کسی در جمعیان نمانده که مراد و مصارعت نماید و نه هبل من باز بر زبان آورد و دیگران
 باقی شجاعت درین معرک فشا رو قتل نمود و فی الحقیقہ فاکلف کاف عاقبتہ کجایم و کجایم که شجاعت و کلمه
 و کلمه فی ضیق فاما یکنون و ان ذلک لکن و فصل علی الناس و لکن انکم لکن و ان ذلک لکن و ان ذلک لکن
 این روایت موقوف است بر مقام مذکور در اینجا بکند و حرث بطور الزام و معارضه باید شنید که عجب
 دارم از مجتهدین روضه که قدما ی ایشان برین لقب می نازیدند و خود را مخاطب لانا فی النیب صاحب
 الزمانی هم اقرار بدان دارد و چنانچه دیباچه تکرر الخلافت دلالت بران میکند و قدرت عبارت تمام
 الکتاب و بی بدان نمی برد که احادیث مذمت رخص و روضه در کتب و نوبه ایشان موجود حساب
 مجمع البحرین هم بران شهادت میدهد و آخر در معنی و این محاوره چیزی بعین نمیشود مگر آنکه رخص عبارت
 است از بزرگوئی اصحاب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که بمنزله فضل مقوم شعیبان است
 چون انقدر دانسته حالیا میگویم و سوال شما کم که نزد شما جناب سیده که بالیقین بعد حضرت سید المرسلین
 حضرت روح الامین صلی الله علیه وسلم مصحف حمید را انقدر بران جناب نازل کرد که زینهار حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیامورند و از اینجا است که در اصول کلینی انیمه امور موجود است و بشهادت
 جناب سبط جبرئیل علی ما فی حق الیقین و نخبه المباح و غیره جناب میرا مانند جابین و جنین بودند
 پس چگونه روح ایشان دلیل حقیقت خلافت خواهد بود و کسی که مثل جابین مکرر بود و مانند جنین
 باشد و واجبات شرعیہ از او مترک شود که فصلتہ سابقا و چگونه واجب المحبت تواند بود و جیساکه
 مولای تمامی است یعنی علوم تواند شد و چند صدایت قرانی براسه اما ست و نازل خواهد کرد و جابین
 شیخ علی صاحب امامیه در کتب کلامیه و دیگر محققان و سفهائے عیالان گشته اند و زنیهار گمان نیاید
 که هر دو تقریر مجتهد خیر و این فقیر لعل آورد از یک باب است و فرقی میان این دان نیست زیرا که
 غایت امر یکیه مجتهد از صحاح یا تقلید جامعین یا فضیله سواد بر آورد و این است که فاروق برای
 حضرت عباس و مطر فداری جناب تصوفی که بعد از رفاش و شتند و قد آورده صاحب لاجباج الفضا
 فرمود که بزرگوار و مراد جنین گمان کرده بود و دلیل اعتقاد و حزم جناب مر تصوفی بعد از و خیانت
 و کذب این بزرگان کجا لازم آمد بخلاف شهادت جناب سیده و باره کلمات طبقات فایز

حاجان یمنین من القیین كما تقر فی القرآن المبین و نطقت به السنة الانبیاء والمرسلین آدم بر بیان
 و عجم بر روزگار و اخوه که هر شهر و دیار که نامن عبارت حق الیقین را که بسیاری از علمای امامیه نیز
 گویند و مثل عجمه الملبای و غیره همین الفاظ ذکر کرده اند برای الزام رافضیه بر او رد و رد و بر وی
 صغیر و کبیر ایشان در بلد و فیصل آباد و لکنو و چینین در بلا و نزدیک و دور و نام و زنیها کسی سرغ و در
 بر نداشت و هیچ تا وی را و نیز که سرخ و نساخت لیکن جز فشار حاصلین بفار خصو صما مجتهد بار بار
 باید دید که در جواب مکتوب اخیر که در دیباچه این کتاب ذکر نموده اش مجله و مفصل نوشته ام چنانکه دانی
 بوس خام را بخت و بعد از آن امید یما چینین گفته که تلامذه مجلسی در وقت تصنیف حق الیقین پیش
 پاخ و و حیصای عظیم کرده و نه کلامه زاد اندخیزه و علامه زیر که هر گاه در اصل روایت ذکر قرار منقول
 نشده باشد بلکه حکیم الهی بخش صاحب که حال شان در آغاز جداول و انستی تیر نمودن از آن کسی که حق
 حق الیقین تصنیف کرده یکی از اقربای شان گفت که با وجود تشیع از ملا باقر مجلسی که مقنن مذہب است
 تبرا میکنی فرمودند و باید پدر او هر دو زود من ملعون اند که بر اسے بد شکوئی دیگران بینی بخور
 بریده اند بر مجرمو صما حقه ترجم بنای طعن و تشیع نهادن از عقل و دیانت براضل بعید است خصوص صما
 هر گاه ثابت نباشد که ترجمه از مصنف کتابست یا از غیر او چه بسا است که علمای اعلام تقلید از نمونه
 ترجمه عبارات را در وقت تصنیف کتاب حواله بر تلامذه و مستفیدین مجلس گرا می میفرمایند و سیما
 و فقیه قریه عبارت کتاب بخار سو که این احتمال باشد پس چه بی و مبنی و بے دیانتی است که بجز و
 ملا حظه چنین عبارت که حاصل استبداد آن بعالمی از علمای سو ثوقین غیر ثابت در صده و الزام بر آدم و
 الی اخر القوه به و اینکه شنیدے خاصه در لفظ که بخت بود که بنیاد الزام بران در مقام خاص نهادن
 بلکه سوء اعتقاد جناب زهر راضی الله عنہا و بار حضرت مرتضوی ازین کلمات طبیات با ثبات بر سر
 که عرفت انفا و در لفظ خانبان پس مزید افش نیست که در عبارت حق الیقین لفظ خانبان
 از خوف بود و بجای آن لفظ خانبان از خیانت نهاده اند انتہی محصل بزمانه جعل الله سرائل
 من طرانه **قول** اهل بحث و نظر را شرم می آید بر دین حملات برداختن مگر چون عوام سکوت
 را بر عجز محل میکنند لاجرم حرفی چند بر زبان قلم می رود و ایقانا ما یملین و تنیہ خالفین نموده میشود
 تا کسی بعد ازین ہم شک حق الیقین نشود پس باید دانست که ملا حیدر علی بن ملا عزیر الله بن علامه
 محمد تقی بن فاضل محمد کاظم که زود و دمان ملا مجلسی است و کتابی و ساجازه مشایخ و اساتذه نوشته
 بهم کتاب حق الیقین و هم تذکره الامیر را در مصنفات او با و نموده مجتهد با انتمه و عامی حکم و اجها و مگر
 انهم باید یاد بدیش نیست نمی کار و که خود مجلسی اینچنین نوشته و در فرست و مانند آن گفته و دلالت بران میکنند
 که کتاب حق الیقین خاص از تحریر است کسی در آن شریک نبود و این امر عقل می پذیرد زیرا که کتاب کتب کتب

است و غیره قطره است از برسطیر نسبت به بخار که بلیست و پنج حبله اختصار یافته این شرکت جاشید بنوا
 بساط فیض مناط و این کتاب لایق تقدیر نیست بلکه از آن جنس است که عاقلان و غیره خود را شریک علی
 میگردانند و مسلمانی که بگویند عقل بخیر کند که آن مترجمین تحریر خود و مجلسی و در پنج مجلسی نه نمودند و او
 ما دام الحیات باین مغایله نرسید که لفظ گرفته مطابقت اصل حدیث نیست و دیگر که راهم تو فرین
 نشد که بتدارک ما فات پرداز و طوق لعنت را از گردن شیعه جدا سازد چه جای آنکه اگر مجدد مقین را از
 بخار که محل این اسرار و مایه فحشا شر است به بینی مانند بدی اولی خواهی یافت که حل لغات
 خطبه منسوب به جناب سیده و شکایت فاطمی از خلیفه بلا فضل شیعه که خود شریف مرتضی آنست
 نصب بطنی دل بران بسته و در کتابش از دست خود قلوب اهل حق را شکسته چنانچه عقرب بنو
 نوشا الله تعالی بر مجلسی خیلی مشکل گشته و در میان معانی آن هیچ و تابا خورده و بعد از شقت بسیار
 راه بجای نبرده بلکه از خرج کنی و بعضی از مقامات خواهی دید که کثیر انداخته و رساله و چند حدو کلان
 پرداخته بعد از آنکه تقار با نواخته و مرسوم و معمول نیست که علما و کار سهل را بر شاگردان جواب
 می نمایند و آنچه مشکل ترین شکما بود چنانچه از آغازش خواهی دانست انشاء الله تعالی و این خطبه چنان
 که اهل وفاق بدینش می نماند و اهل نفاق بشنیدنش بر خود می بالند زیرا که ازین خطبه بهیود است که
 هاشم بلکه ادعای امام الایمه لباس تنان پوشیدند و در خانه های خود خریدند و انواع از و از مقدس
 خود که محققه الحیش جناب سیده بودند بمقتله مجارین و انصار و متعالمین روزگار فرستادند و امام الهیست
 طاهرین محبت انتظار و قزم حضرت قبول میکشید چون لی نیل بد عاز مجالس اصحاب برخواستند و راه
 دار خلافت و بیت اطهر اعلی ساحت جناب امیر باستقبال پرداختند نیست حرنی از آغاز و انجام آن
 نیازم بر حفظ و ایقان که رواه امامیه چه خود و زیر یا بعمل نیار و در آنچه تصویرات که بتزویرات کشید
 حتی که لباس جناب سیده که دین وقت جواد و بر که دند برای تصدیق خویش نزد حقایق نیکان یگان
 بر شمر دند و در رفتار شریف نیز او تشبیهات داد و چنانچه جامعان قصه حضرت حمزه عم سید ابرار
 و لوا یان حکایات عمر و عیار هر که را در کلام فقیر نزدی رود به بجا شد تم از رخا رجوع کند و بعد از دیدن
 یکد و جز که خطبه فاطمی دانست خواهد یافت که مجلسی بحد و حد تمام بعد از جمع کتب لغت بکل عزائب
 آن مشغول گشته و بجهت تمام نزع خود ازین هم فارغ شده بند را نه از جستجو با زین مجله عاریه بسم
 لاجرم از آغازش نشان میدهند تا نمکوی که کلام فقیر از قبل لاف گداز است و در نمودنش عاجز
 شود الغرض مجاری میگوید و توضیح کتاب الخطبه العز الساطعه عن سیده النساء صلی الله علیها و آلهی و سلم
 سیدنا و آلهی و سلم را با صلوات الله علیها و آلهی و سلم و توضیح و تفسیر این کتاب را در این کتاب
 قول الحق بگویم ای احکم الذمیر الغریبه علیه الاث شمارا علی راسها حصیه و جبهه ایصال لاث العمامه صلی الله

بگوید شمارتا اسه شد باور بطریق اقبالت فی المنة عن حصه اللمة یعنی لازم و تخفیف المعیم بجماعة قبل تب ما یزینا
 الثمينة الی عشره و قبل اللمة المثل فی التبس والتراب وقال الجوهري الفاء خوض من الغمرة الزلزالیه
 سن وسطه و تحیل ان يكون بشیء المیم قال الفیروز آبادی و اللمة بالنسب و یسما حسب و الاصحاب
 فی السفر و المونس الواحد و المخذ و بالتحریک الاعوان و المخدم بظا و یواما ای کانت اتوا یحاطون له یستمر
 قریبها یضع علیها قد صاعدا المنة بالحرم مشبها مشبه رسول الله صلی الله علیه و سلم و الحرم اکثر المقام
 بالعدول و المشبه بالکسر الاسم من ششی ششی ششی ای لم یفقد مشبها من مشبه صلی الله علیه و سلم
 شیئا کانه یوالخ بالفتح و قدیم الالحاقه انیکه تحذف و اختصار شنیدے فاتحه خطبه است که تصویق
 لباس و مقدار باشد و هرگاه تفصیل گفتار را بعد از آنکه جناب قبول در مجالس اصحاب رسول مقبول
 تشریف دادند و درین جهاد سیف زبان برکشادند بنوعی خدا شاید بد حال است که خواهی یافت
 که هر چند غم و فراق خواجه کائنات پوشش محاسن را کمیر بود ولیکن دعوی فدک طلاق لسانی
 بفضله رسول ربانی بر اصول یقین خطوات شیطان است چندان افزود که بلاغت سبحانی و
 وضاحت عدنانی را مقداری نکند اشت که زره را بصحر او قطره را بر ریایا شد یس با و از این
 که خلقت گشت ملا علی که دید آن خطبه را باین طوالت و وقوع توقف بعد از هر فقره بمقی و
 جمله سعی بسبب مزید یکا حاضرین ادا کردند اگر در تمام روز روزه انان نعلی شایداست از عهد مجرب
 حضرت زهرا امیر مصلحت اعظم آسمانی خواب بود یعنی کارکنان قضا و قدر از روز قیامت عشت
 کم کردند و باین روز اضافه فرمودند تا همه خطبه بطور معلوم که کریمانهای سامعین بر هر فقره از
 شوق شنید و آه و ناله مخرجین و انصار باعث سکوت خطیب برابری گشت تمام فرمودند و در
 نحو خیر هم که چون این حرکت قسری باطبیعی و اراده در آغاز خلافت صدیق بود شوق
 و حارس است مناظره و تخر در جدل و الزام چکه نه حاصل شد خود و روایت کتاب اختصاص که قضا
 آن از اجله دو دومان اصطفا یعنی حضرت ابو عبد الله است برابر هر دلیل است بر آنکه حضرت
 زهرا ازین فنون حرق نمیدانستند یعنی بجز و شنیدن حدیث لایورث هیچ جوابی ندادند
 و صرح خوشه بر لب زدند و مشکل را پیش مشکل کشا بردند لاجرم و روایت قرآن موافقند و
 برای مناظره و ستادند چنانچه الفاظ این روایت را در دیباچه کتاب دانسته و اختصاص
 اختصاص فی دیگر نشود که اگر حدیث لایورث صحیح نمی بود چرا حضرت زهرا آن فرمود که ساختن
 و بر این نشکست پس صحت حدیث بر اصول فضا عیان است و حاجت باین حدیث کلینی اعوذ
 سیکر اگر اهل سنت میگویند که صدیق مسئله را درست گفته و حدیث صحیح بر زبان آورده و لکن بیابانی
 انبیاء نقول بر می آورند و کما می گردون قوسی میگردد و مانند جمله سادات این حضرت زهرا از کتاب ختم

بود است بار خدایا چنانچه تعلیم یابی موجب فتح هزار باب و انتقال حکم مبارک بر تفسوی شد که هیچکس
 حاصل اصول الامانه العبد المذنب بجز تفسوی و وایت قرانی هر چهارده طبق را نورانی گردانید تا او مناظره
 و مباحثه داد و در صاجین و انصار را محقرین زبونی گردانید و لیکن بعضوا نیکه بعد از دیدنش بی خشم
 خجسته گفت که در بطش افادات امیر و روایات زرار و هاشمین مضبوط و دشانت مانند میان هب
 این سبام موصوفات غریبه و اقسام مجاز و استعارات و کنایات بحمدی در آن راه یافته که در هر صفحه
 بلکه هر سطر و هر جمله مجلسی مذکور تفصیل و تریب و اختلاف ثام و تحقیق الفاظ و توجهات را نورانی
 میدهد و در چرخ و بازی بلکه سینه زوری و گاو تازی لعل می آرد و لفظ امکان پلیت لعل و ایصال و حد
 تا ویل و جمال را در زبان دارد و غرضیکه بدین رساله مذکور در چند فتن حکایت نظر فایده می آید
 که چون با قراول میخیزد و اما در شیعیه را بخاک سپردند و جواب منکر و نکیر این لغات عوایض بر زبان آورد و
 که این بچارگان بچاس شند و در که خنند و از صورت واقعه خبر دادند که خدایا غلامی مرد و این عبارت در جواب
 گفت که فیما حریف از آن تفهیم و بر کمال این شکل برگردیم جواب آید که حق بجانب شاست سرخود
 در نعمان حیرانم صحت همین است که او را بجالش بگذارد و دیگرش حجت سوال نپذیرد و هم
 الحروف میگوید که امر و که الفاظان خطبه معین و معانی آن در کتب خصوصاً بکار بردن شخطیر این
 مجتهدی نمی آید که بدون غور و فکر مطهر شوند و معنی طبعین التسلی نبخشند و ترجمه آن بسلاست
 بکنند و نیزه کپیفات این عبارات این خطبه را با عبارت صحیح مثل دیگر کلمات با تامل بخوانند و بدون غفلت
 لسانی و لغت نیز بانی تراوت کنند طوق اعتقاد و ادیب بپوش بگردن می اندازد القصه چگونه عقلا
 تجویز نمایند که ترجمه این خطبه املا می مجلسی مستفیدین خویش بیاد و وجود از آن تعلیم الی الله نعمه
 دارد و بوقع من محال باز دیدنش بر دارد و انگاه در مدت عمر خویش گاهی تدریس آن نساند و دیگر علما هم
 این کتب را تتبع نمایند و همان ترانه را مانند بنین رحم الخ لسانید لغو و با بدین مبنیات الحایلین و خرد
 الحامین و سفاهه الغابین و بلا همتا القاصین پس نیست بیدینی و بی و یا حتی که مجتهد بدین وقت
 اخوان الشیاطین بعلمای اهل سنت نمود و بولوعهای روضه اهل شد و دعای فرق فقه حاصل گشت
 و الحمد للهدس جعفر را خفیه فقر و قه قه من بعد عقلا شمراند که بعد ترتیب این خرافات
 و تاسس این مضحکات که هزال کاسه لیس کشمیری لقال مرتب گردانید که ترجمه را مجلسی نیست
 اکنون اگر دعای اهل سنت بگویند که فلان عبارت را که شیعیه از انجاسی خرافی حمله اسلام و اسلام
 و امام رازی فخر المصلحین و ابو الفضل شیخ شهاب الدین و شیخ جلال الدین بر اس الزام آوردند
 احتمال دارد که از مستفیدین این بزرگان باشد چه جواب خواهد بود و حال آنکه روضه در لباس تقیه
 مبدارس در باطات کاسه این بزرگواران می رسیدند و حاشا این نامردان می بوسیدند

ولیکن می بودند بشرکت او و تالیف از خدای عزوجل استدعائی نمودند و مردم را بدام و دانه
میگرفتند و در راه پرنی و لگن کهن برایشان میزدند و میساختند و مادام بحیات نام شیع بر زبان
نمی آوردند و مدت العزیمین لباس میگذرانیدند چنانچه در کتب کلامیه ایشان خصوصاً تصانیف
متاخرین مثل یوانغ لقی مجلسی و مجالیس المومنین شوشتری مذکور است و هنوز درین شهر با وجود
ظهور مدعت رفض و انکار شدن حیثیات این مذہب بسیاری از علمای رفضه و طلبه ایشان
در لباس تقیه پیش اغنیای اهل سنت می باشند و در بعضی از مدرسه های مانند دلداری میردت
نامدقی در سند و دلیل لباس مستعین عدیله ماند یطیع کتابها تقیه در اینجا خوانند و قبل این زمان
بزرگی بود حاجی محمد علی فیض آبادی که بار بار بحرین شریفین رفتی و از جانب امرای لکنو
جج و عمره نبوسط مجتهد مذکور بعد از اخذ و جر کردی جج اولش همراه والے رام پور نواب غلام
محمد خان انارالبدر برانہ بود و بعد از شکست بسفر حج رفت این محمد علی با سن تعارفی داشت
اگر تمام عمر خود و نصیحت اولسبر میکردی کاهی نام مبارک مر تقصوسی بر برانش سبب و هم نمیرفت
چنان مکه نفاق اورا حاصل بود و خود افتخار او بمبا با بیان می نمود که همراه رئیس افغانه
و کشتی ششم و چندان اعتبار پیدا کردم و مشارا گیشتم که ما ست نماز با سن تعارفی گرفت و انواع
اطعمه لذیذ و درین سفر از بیت تقیه می خوردم و امام جماعت ایشان من بودم و چون رئیس دانسته بود
که مرا بجلو انعبت بسیار است هر روز حلوای بی دو ویم میسپید پس احتمال قوی است که اکابر
اهل سنت و فتا تالیف برستندین خود اعتماد نمودند و این حکم امان که قابوس و وقت سنی
حبستند خود را در وقت شرکت معذورندار شدند و نزد هر کس عیالست که سنیان عادت تقیه
ندارند پس فرق واضح شد با حجت عبارتیکه آوردم اغار قضا مطالبه فرک بود از خطبه مذکور که
منافقان استناب بر قبیلہ بنی ہاشم خصوص مقتدا ای شیر مردان و از واج مقتدا ایشان یافتند
ولیکن چون سلف شان مانفس رسول و زوج قبول استغفر کنند و گویند امر و زراس و رئیس
ما اذ صلیع بود و صفحہ بران نمایند کافی مجمع البیان و غیره من تفاسیریم و تفاسیرنا اگر خلفیم
بر جوده شان رونعجب نباشد قال الله تعالی ان الذین احبوا کانا من الذین اصنوا
بعضکون و انهم یغاکم ذل و اذ انقلبوا الی اهلهم انقلبوا کھین اکنون حال خا
مفسر بات شیعہ شیعہ که غایت افتخار شان تواند بود و حقیقه سخن درانت است و که مجلسی در جلد
فصل انبار میگوید که وحدت نسخ قدیمه کشف العتمه منقولہ عن خط المصنف مکتوبه علی جاشین بعد از این
صلوات الله علیہ ما نال الفظه و حد بخط السید المرتضی علم الدی الموسوی انه لما خرجت من عند ابي کبر
حین اوباعن فذک استقبلها امیر المومنین فجماعت تعقیقه ثم قالت استمات الی آخره نیغہ بر حاشیہ

کشف النعمه که صحیح و منقول از خط مصنف بود و بعد از این خطبه فاطمه علیها السلام این عبارت را یافتیم
سید مرتضی علم الهدی که چون جناب زهرا را نزد ابوبکر ثقیفی نایل طلبید فرماست حضرت امیرالمومنین استقبال
برداشت پس شروع نمود حضرت زهرا در شتی و غیظ و غضب باز بعد از مصلحت چنین فرمود که مانند
هم الخ و این کلام بود ایام که که امیرالمومنین یعنی ثانی معتقد این کلمات طبع است بکمال چنین
اهتمام و ضبطان نموده و درست خود آن را نوشته و در زمانه با و کار خود گذاشته و لیکن ازین
ترکیب و ایراد لفظ هم پدید است که جناب سیده وقت بحقوق غیظ و غضب آنچه از در شتی با بعل آوردند
و عفت و خشونت کردند از انشای عبارت ساقط است و ناگفته است اینهمه و که چه و باز از انشای
اقدام و آنچه از سابق عبارتش یعنی لفظ استقبال الضمیه لاخر بیت من عندی بیک خطا پدید است و این
و شامه این یعنی تشبیه با چنین و خاشین قطر از عیان و بر سر که از در خفا است چه لفظ هم دلالت بر
تراخی دارد و این نفوس قدسیه را بعد از توران حقانی و جوش و خروش جنابی آن قدر غیظ
کجا باقی می ماند و از عبارت مجلس هم در حق یقین پدید است که آنجا را الهامی تجلیه بر زبان آورد و بعد
از آنست که جناب سیده در خانه قرار گرفتند و از آن عیش و خروش باز ماندند اکنون منته عبارت
حق یقین بعد از آنکه در داخل شد و این عبارت این است پس حضرت فاطمه شجانب خانه برگردید و حضرت
امیرالمومنین انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف فرار گرفت از روی مصلحت خطاها
درشت الخ و از عبارت سید مرتضی و روایتش و باره استقبال شیر خدا چنان بی ثبوت میرسد بلکه
آفتاب عیان میکرد که استقبال شریف مرتضوی حقیقه بخله فاطمه زهرا بود و معبود است
آنچه مجلسی در حق یقین از امیرالمومنین و خطاب سده نساء عالمین آورده و محققان این رسید که
برادر و توکل اختیار کردن و دوست از اینها که و طایب ترک بردارند ای جناب سید مرتضی که هر چند
تدبیر کردی و کوششها را با تو قدامی نایات رسانیدی جز روحی و لفظی و نمودن و شکستن و
چه حاصل شد بعد از آنکه بر کتاب الوصیه امر نمودی و ملائکه مقررین و حضرت سید المرسلین بلکه
رب العالمین را کو اه گرفتاری که صبر خواهیم کرد و سکوت خواهیم نمود و هر چند خلفا حقیقی را با بیابان
و تنگدستی و کمبود و کعبه امنه میگردانند اما غیر ذلک و حال کتاب الوصیه و غم و وسوایه بر اصول
و غیر و بار و استی و آنچه از جناب سید مرتضی یقین بجواب رشتهای جناب سیده شنیدیم و این
بر آن دارد که اینهمه حرکات خلاف زهد و توکل و قناعت بود و هم خلاف راسی جهان را می حضرت سید
و از اینجا اینهمه معلوم کردید که چنانچه حضرت فاطمه زهرا و دست از نمودن و وسوایه بر او گوید که بر او
حضرت ولایت پناهی هم برداختند و از حدیث کتاب اختصاص قبل ازین و البته شایسته که خود جناب مرتضی
که مراد وجه حضرت فاطمه را طریق مناظره با خلفا از آیات قرآنی می نمودند و بار بار بحال اصحاب اسی

میفرستادند و هر چنانکه داد این کورنگی و شیطنت پیشوایان رخصه که در لباس و دعوی مزید و الیکبار
 برودن غیر از حکم الحاکمین را که توان خواست کاش رخصه بر مقدار قناعت میگردند و بر فقر پاک با کلان
 نمی بستند که من بعد حضرت نبوت اختری قرار دادند و مدت العمر در آن سیکریت بند و بجای صل فدر که می
 مکرریتند که در دوران بر نفی و ص کافیه کانی البجارت اسمی رخصه و بخارا میر سید و اوایل بعد از آنکه علمای رخصه
 بامروزی و بیحیائی و شمنان اهل بیت و دعوی صدور نکست عموم و نقض موافق الی غیر ذلک من
 الکلباء العظیمه از ایشان که معرفت انبیا دعوی شمی شد و اندک گرسیتین و بیت الحزن برای مسافرت
 رسولنا صلی الله علیه و سلم بود و قاعه قویایا اقولی الا لکباب و قو لکوا ان هذا لشئ تحجاب و انجاست
 که فاضل شجر یعنی بجائی و در شرح نهج البلاغه جنانکه وانی و از مجد اول می خوانی بخط علمای خویش در
 بحث فدر که قائل گشته اند و اسن الملو و قو تحت المیزاب چه بر اصول رخصه نه از علم فاطمی نامی نه از زهر
 صبر بعد از نشانی نه از حیاه و مرثی اشری نه از ادای واجبات برکی و ثمری خصوصاً چون حدیث قاصر النظم
 کلینی و غیره و مقالات کاسه لیل و ایضاً مجلسی دیگر در وصارعت و کشاکشی حضرت زهر اما فاروق در وای
 اتنی و احوال نسب العین واری که مرسل چاهای رخصه در اعظم مطاعن اولین خلفا مصداق خط
 ناقه عشوانش در الحرحرید علی نه از انیمه ثمالی است که از هر طرف آتش می افروزد که خشک و تر رخصه ا
 زهر جانب میسور و اما انچه جناب سیدیه برای جناب میر الفنا معلوم مرتب گردند و نفس قطعی وارد
 فرموده و سپس عین مقتضای اصول و مقتضای انشیا است غلط گفته مقتضای ان را هر چند درین کتاب
 باز بیان کرده یکبار و ب از شرح و بسطان باز میار و ایا ممکن که هیچ فردی از اهل اسلام سکوت کند
 چون در هر چه عقیقت او را هست را نگذارد و خاموش نشیند چون داد ضرب و شلاق دهند و برای اهل انفا
 که هست چیست نبرد و توفی و توفی ارض و سموات او را بجهول میبندد و غیرت و حیای او مقتضی آن
 باشد که در حید خود را بقاء با نالین فرستد و فحاشه زمان پیشو شد و هیچ وجهی از وجه برای او نکوشد و
 بعد از آن صبر و ریاضت که حضرت صلی الله علیه و سلم وقت وفات خود بعد از بیان مناقب جناب فاطمه
 فرمود و امی علی از ده سیکند مرا انچه از او را و اول او بمن ملحق خواهد شد پس بعد از من با او نیکو بود
 کلین چنانچه از یکبار و جلاله و انیون تنویر و اشکار است حقیقت این است که انیمه حوصله جناب سید
 بود که برین چند انچه سینه مانند جنین اه الکفار کردند چون از قرآن حقانی قرار گرفتند و خاک بکفته
 نمودند و عاقبت اندیشی را کار فرمودند یعنی بر اصول رخصه انیمه از نالیا و در بیت اختری انچه
 غیر شریف معا و اندک نظم از دست مرتضوی بود و اما سمت زنا بر اصول و احیات رخصه بین غیر
 می اید انیمه که شنید می تملق داشت بلفظ کفر و غیبه و غیره اما انچه سیر خرف در باره
 تحریف زامد می شد که در اصل عبارت رساله مذکور را آوردم و یکجا خانیان خانیان نهادم

پس تخریف بزرگان خود که واقعیه میباشد و چه روایت میکنند و آخر بامت حضرت امیه و اعمار
 میشوند و با نیت امارت و پیروی از نظر مگذشت که لفظ خانیان در آن باشد و هنگامی است
 که دم تخریر این اوراق بفرستد این کتاب را جمع کرده و غیر لفظ خانیان چیزهای دیگر بیا فتم و کتب
 دیگر که کلمات طبیات حضرت فاطمی منقول است در اینجا نیز همین لفظ است نه خانیان که اسارت
 الیه فی صدر الحجت و من حیث انعم که هرگاه جناب مرقوم می فرستد مطابق عمل الشرائع قرار خواهد
 داشت فرماید حضرت سیده صدیق اوری چگونه دروغ نمایند و مجتهدین قوم چنان شنیدند
 که بفرموده این بحث در کاشف الشام عن تلخیص المجتهدات مقام مفصل نوشته ام من شاء الاطلاع
 علیه فلیرجع الیه علماء و در اینجا بحث لفظی نیست اگر بالفرض محال خانیان بودی باز هم این نام
 بواقع و تدلیل اصول دین و حکمت رفته را برکنده و در بسیار از طاعن خفا که اهل رفض
 می آرند همین و وحرف کفایت کرد می و این تقریرات بعینیت از روی خود اید بسیار توانی یافت
 خصوصاً در دو و شش انحرافات جمعی از اهل زید بود که بار بار چنین تقریرات میکردند که این کلمات
 طبیات فاطمی از روایات سنن است و کسی از طلبه باور تواند کرد که مجلسی در جوابش نفسا سوز و
 وزین و اسان را هم در دو و گزاف یعنی علی من نظر الی حق الیقین و این بود و حرف نگویید که فقط بر
 الزام سنن این خطبه را از کتب شان آورده بودم حاجت بجواب ندارم پس بعد الحمد که چیزهاست
 این حدیث را بدست خط خود یا به تمام تمام نوشت و توثیق او را بامیه عظام رفته چشم خویش دیدند
 و گوای بیان و او ندید کلام موید بجهت بیانی و این یعنی اظهار شامی میدان این احتمالات را
 بروقت و بهر شک و تردید پاکان را پاک بدیخت و محقق نماد که مجلسی شقی بعد از این بیان که
 بر حاشیه کشف النعمه چنین یافته ام در جل لغات کلمات طبیات متوجه گشته و از بیانش پیدا است
 که شیمه چنین برداشت تخریف میدین است که خود را فرع این تجربه و شمره این و وجه قرار
 میدهند پس بغض حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه و عن ابایه اجمعین چنانچه از مجمع العباد
 خلاصه المنهج بالا و نستی تصنیف عذاب و خلوع عقاب را مصداق میگردد و قال الله تعالی
 انهم اعطوا الذل لعلهم یذکرون و از انعامات یزدانی و تأییدات ارواح
 مقدسه اهل بیت رسول ربانی نیست که چون من بعد از نصف شب سه روز تکیه گذاشتم و از نصیر
 انقیام فراغ یافته و قدری از شب باقی بود که باز سه روز تکیه گذاشتم زیارت حضرت امام
 المشارق و المغربین بنظر العجائب و العزائب جناب علی مرتضوی رضی الله عنهما خاتم الخلفاء
 شرف گشتم و دیدم که در مکانی راسته بر فرش مکتف نشسته اند و جماعتی از صلحا و علماء
 گرد آن جناب حلقه زده اند کمترین انام هم درین زمره بفاخر تمام در آمد و بجزو ترین وجود

باطمینان بالا کلام نظر کردم که علامه دلموی قدس سره العزیز در لباس فاخر و بر سر خنجر
 مرتضوی کرم آمد و وجه دست ادب بر لبه و بکلامی مشغول گشته و سخن مقدس و اختلاف فتنه
 و معائب مذہب شان میرود و چنان یقین می نماید که انتخاب بر نخلت ایشان استحقاق آنجا
 میفرماید **قوله** **اللهم علی ذلک محمد** **قوله** علاءه برین میگویم **اخ قول** بر
 همه کسان ظاهر است که مقصود من از اشاره کردن بحدیث مرتضوی که در نهج البلاغه است
 و نوشتن این عبارت که ظاهر این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است آه چنانچه در آغاز
 این مقاله دانسته الزام است تا شبیه سر تابند و راه فرار را بر خویشین **مخرج** نیاند و آوا
 که در تعیین مصداق هر دو حدیث یعنی مد بلا و حدیث دوازده خلیفه اختلاف است
 تشبیه که از لفظ رنگ پیدا است بجهول انجامید و لفظ لیکن که در عبارت بصارت العین
 برای دفع توهم است که شاید فرقی میان هر دو حدیث بین الشیعه دانستی نباشد پس بلفظ
 لیکن چنانکه دانسته اند که ان خود می تابد آنکه شیعہ در تعیین مصداق حدیث مرتضوی
 ره بجای نبردند و نقد جان در گرفت کسیر و ند جانیکه گفتند که شخصی از اصحاب رسول
 مورد این اوصاف بود و از جمله انصار چنانچه قطب الاقطاب علمای ذوی الاذنب دل بر
 بسته و بای ارادت شکسته و چون این امر باطل است معین شد احد الشیخین بلکه صدیق اکبر یا
 غا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بودا مطلوب و اگر فاروق را معین کنند چون خلافت
 او فرخ خلافت صدیقی نیست مستلزم مد عاست بلکه بر روایت مخالفت بطریق اولی
 چه هرگاه خلیفه ثانی بانی مانی غضب مورد این مدایح جزو مباح و مدینه باشد البتة بطور
 الویت مورد آن خواهد بود و این بحث لغو آنکه اول دلیل بر عجز و زبونی علمای شیعه باشد
 و باعث استلزام مدعا گردد و در مجلد اول بملا مزید علیه گذشت باقیما تا اتمه اهل حق در جواب این
 اشکال که فتنه ملاحظه حدیث اثنا عشر خلیفه بر ایشان وارد میکنند الزام خوردن و سکوت کردن
 همقرین نمی شوند چنانچه مقتضای لفظ پس غریب است که استراک است درین مقاله مفصل نه که خواهد
 شد انشاء الله تعالی و مثل بدیهی اولی بر تو حالی خواهد کردید که زینهار از حدیث حقیقت خلافت
 میرد پدید لازم نمی آید و از معانی تحدیث که محدثین اهل سنت بیان کرده اند حقیقت بریزد فتنه
 میست که تمذیب خوانان می خندند بعد از ادراک ان معنی که ترتیب اجناس متصاعده است بسوی
 و ترتیب انواع متناهی است بسا اقل و بسا انواع است که زیر جنسی از اجناس مندرج میباشد و انرا
 همه وجوه چهارم را بر نیاید انحضار لغرض بعد از ذکر مد بلا و که در نهج البلاغه است و انرا است
 شیعہ بر سر و چشم میگردانند بلکه با ظمار مجلسی متفق علیه می پندارند چنین گفتن که حضرت پیغمبر صلی

علیه السلام مدح بنان کرده اند و در حقیقت الفاظ ملک لغزایق مفید مدح بتان نشده و بعد باید و چگونه عباد
مدح خواهد بود و سراسر شریای و بدیان سرای است زیرا که با اتفاق شیعه و سنی که اسرائیل هر دو در مدح
احدیت مرتضوی را از قبیل ملک الغفرین قیاس اند از باب اتفاق شیطانی نمی خواند لاجرم این قیاس را پس
اول سن قاسر نگذشته بلیگز و فاضل میشدند که شیطان در وقتی از اوقات این کلمات را الفاظ مفید
را می رسید که این قیاس مرتب میگردند و اولیسن فایده کیفیت که قصه ملک لغزایق نزد محققین
و زعمین با عتقات فاضل جالبی در صوام قابل استناد نباشد پس مجتهدان را می راین حکایت
شبهت کردن **بدر** این واقعه خود را متوارس کرده اند و چنان درست بود و سعادت مند
فرزند نیست که در عتاجی بدر وجه همت علمی او باشد اکنون عبارت صوام باید شنید که کم
نزدیکی خواهد بود که بعضی از روایات بی اصل یا بدلی در آن مذهب نباشد مثلاً روایات عیدیه از
طریق عامه روایت که جناب سید سلیمان سوره و النجم را تا اوت می نمود و چون بنیام رسید که فر
اللات والغری و منات الثالثة الاخری شیطان بر زبان وی انداخت که ملک لغزایق العلی از
شفا عتیم التخریج پس می یاید که مشترکین بحج و این روایت بر اهل سلام احتجاج نمایند **قوله**
پس عقلی و دینار باید که درین باب قاعده و ضابطه درست داشته باشند تا از مقتضای آن در
اتهامی خیال و محاصره پاسخ دهان نگذارند و آن نیست که احتجاج و الزام بر خصم یا بخواه خلاف مذهب او
در کتاب و مسطور باشند یا رواة و علمای آن مذهب مذکور نموده باشند باید مسلم انشوت طرفین باشد
یا اینکه بتواند و شیاع رسیده باشد که با اهل الاضاف از اهل بر کذب نمایند امتی مختص از این کلام صاف
بود و بدست که اتفاق مذکور نزد محققین مسلم انشوت نیست و مخفی نماند که چون جالبی در صوام و غیره
جانبیکه میان کلام علامه و بلوی و کلام والد ماجدش مخالفت می بیند از دشمنی می کند بنده این طریقی
را قضا و لایق می نماید گفت که در آن کتب سن المستعجلین و دیگر آنکه علمای سنت آنچه در تزیین و تلوین
این روایت و رواة گفته اند اگر کسی خیال استعجالش نماید و جمیع اقوال اهل تحقیق پر دازد و کتابی منفرد
بایدش پر دخت بنابر آن مقتضای خیر الکلام سطری چند از آن می بخام که فسطائی در موهب الاربعة
عباد که عبارتیکه مجتهدان را می در فاشیه منیده آورده و عقوبت خواهی و است میفرماید آنچه محمد عاشق
که محال است که عدا یا سمو حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چیزی در قرآن جمیده بنمایند حضور
آنچه بغیر بگفتی حضرت احدیت باشد و آنکه بعضی گویند که جریان الفاظ مذکور بلیب مقدمه نوم بود
عیاض از او کرده و گفته که زینهار درست نیست این تجویز تسلط شیطان در جواب و انشیه که از سواب
باقتصار تمام شنیدی بعد از آن بیت که از امام فخر المذاهب و الدین رازی نقل فرموده که این مقصد باطل
است و رواه مطعون اند و در بخاری با وجود کثرت طرق این قصه مسطور نیست و هر که تجویز کند از غیر

صلوات الله علیه سلم تعظیما و ان البتة کافیه است بزرگوار ختم سنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بر باد میدهند و ان
 از شریعت محمدی مرتفع میگردد و نیز مقتضای در مقاصد دیگر از او سبب بدینا آنچه فرموده حاصلست و ان سبب
 که بهر دو تفسیرین بر آنند که مراد از تعنی تلاوت است و مراد از انقاس شیطان شغال مخلوط با تحریف سامعین
 و سوسه یا ویل که جنبای نزدی از مقتضای نفس قرآنی را بل سیر مایه و نیز مقتضای در شرح بخاری از امامیه نزد
 حدیث شریف طعن قح این قصه نقل نموده و صاحب کواکب دراری که از شرح معتقدین بخاری است
 انقاس شیطان را در تلاوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدلیل عقلی و نقلی غیر صحیح می بیند و در نسخ
 شما البین مقتضای تمام این جاده می نماید تا از تکلیف و فتنه و خدش بضعیف انکار این قصه را بیان می نماید
 و ملا یحیی بنیانی در خبر جاری می نویسد و اگر کتب دیگر از احادیث و تفاسیر را در حل و حل و یقین از بحث
 کمال تطویل کشند نیست سطر چندی از کتب سیه و حدیث و تفسیر با کجمله بل تحقیق زینهار بدان معتقد نشدند و اند
 که گاهی بر زبان حضرت سرور انوار جان مدح بیان معاذ و نگذشته باشد تا فرزند محمد جد جالبی چنان گوید که
 که دانستی و داد و سعادت مندی بدیده و هر چند روایات شیعیه در باب ملک الغرائق ازین جنبش باشد بلکه
 توان هم یاده و هر که علمای ما آن را در کرده اند لیکن تحقیق ایشان بر زبان همین میگویند انچه اهل حق بدل زبان
 دارند انکاست تخریب عالمی رفقه که بعد از خمس بسیار از دست بهر سیه موجود است شخص مقال او که خلق
 با این بحث دارد انکه اگر گویند چه معنی دارد و ما را سنانا الایه ایام روی نشده که حضرت چون اعراض قوم و دیگران
 اندر بر و از ریزه و در دل که نازل شود و انچه موجب قربت قوم باشد چون تلاوت کرد و التمجید را شیطان بر زبانش
 انداخت ملک الغرائق او قریش خشو و شدند و همه در سجده رفتند حتی و لیکه سنگی چند نهاد و سجده کرد و چو بر
 خطاب آورد و حزن شدید و او پس برای تساهل فرود آمد و ما را سنانا الایه گویم آیت لالت نذار و محسب بر برین
 حکایت و مقتضای ظاهر نیست مگر آنکه بمعنی تلاوت باشد یا معنی قلب یا اول معنی نیست که هرگز فرستاد
 چون تلاوت کرد و انچه بقوم باید رسانید تحریف کردند و زیادت و نقصان بعمل آوردند مثل سیه و و بر جنبانیک
 شیطان منسوب تا بسبب آنکه دوسوسه او بود باز خدا قطع میکند آن مایه را و تساهل شد حضرت را و این را
 که گفتن پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ان البتة کافیه است بزرگوار ختم سنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بر باد میدهند و ان
 از شریعت محمدی مرتفع میگردد و نیز مقتضای در مقاصد دیگر از او سبب بدینا آنچه فرموده حاصلست و ان سبب
 که بهر دو تفسیرین بر آنند که مراد از تعنی تلاوت است و مراد از انقاس شیطان شغال مخلوط با تحریف سامعین
 و سوسه یا ویل که جنبای نزدی از مقتضای نفس قرآنی را بل سیر مایه و نیز مقتضای در شرح بخاری از امامیه نزد
 حدیث شریف طعن قح این قصه نقل نموده و صاحب کواکب دراری که از شرح معتقدین بخاری است
 انقاس شیطان را در تلاوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدلیل عقلی و نقلی غیر صحیح می بیند و در نسخ
 شما البین مقتضای تمام این جاده می نماید تا از تکلیف و فتنه و خدش بضعیف انکار این قصه را بیان می نماید
 و ملا یحیی بنیانی در خبر جاری می نویسد و اگر کتب دیگر از احادیث و تفاسیر را در حل و حل و یقین از بحث
 کمال تطویل کشند نیست سطر چندی از کتب سیه و حدیث و تفسیر با کجمله بل تحقیق زینهار بدان معتقد نشدند و اند
 که گاهی بر زبان حضرت سرور انوار جان مدح بیان معاذ و نگذشته باشد تا فرزند محمد جد جالبی چنان گوید که
 که دانستی و داد و سعادت مندی بدیده و هر چند روایات شیعیه در باب ملک الغرائق ازین جنبش باشد بلکه
 توان هم یاده و هر که علمای ما آن را در کرده اند لیکن تحقیق ایشان بر زبان همین میگویند انچه اهل حق بدل زبان
 دارند انکاست تخریب عالمی رفقه که بعد از خمس بسیار از دست بهر سیه موجود است شخص مقال او که خلق
 با این بحث دارد انکه اگر گویند چه معنی دارد و ما را سنانا الایه ایام روی نشده که حضرت چون اعراض قوم و دیگران
 اندر بر و از ریزه و در دل که نازل شود و انچه موجب قربت قوم باشد چون تلاوت کرد و التمجید را شیطان بر زبانش
 انداخت ملک الغرائق او قریش خشو و شدند و همه در سجده رفتند حتی و لیکه سنگی چند نهاد و سجده کرد و چو بر
 خطاب آورد و حزن شدید و او پس برای تساهل فرود آمد و ما را سنانا الایه گویم آیت لالت نذار و محسب بر برین
 حکایت و مقتضای ظاهر نیست مگر آنکه بمعنی تلاوت باشد یا معنی قلب یا اول معنی نیست که هرگز فرستاد
 چون تلاوت کرد و انچه بقوم باید رسانید تحریف کردند و زیادت و نقصان بعمل آوردند مثل سیه و و بر جنبانیک
 شیطان منسوب تا بسبب آنکه دوسوسه او بود باز خدا قطع میکند آن مایه را و تساهل شد حضرت را و این را
 که گفتن پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ان البتة کافیه است بزرگوار ختم سنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بر باد میدهند و ان

و بعضی گویند که تنگ اشاره است بآنکه لیکن شرکین مع تبان دانند و بعضی گفتند که تنگ آیه ایات
قرآنی بود و در وصف ملائکه چون چنان ننمیدند منسوخ گردید و اینهمه مطابق این است که ذکرش کردیم از تالیف
از متنی ازین کلام ثانینی که میرمعان طائفه است معلوم شد که روایت در مذہب شیعه نیز
منوال دارد است که ما بواسطه هر لیکن معانی صحیح همان است که در تقریر آمد و حکم قیاس معتبر بر مذہب
کسی را محققین طرغین صورت نمی بندد که مع تبان که حضرت پیغمبر معاذ الله فرمود موجب ستایش
انسانند پس بعد بلا و چگونه مع شیعیان نباشد لغو و بائیدن بزه اخوانه العظمی امام مرمو جانشیه
منهیه که مجتهد یکا سیدسی قاضی ظل بوق تربیت داده که لایحینی علی من نظری الی کتابه احتقاق
الحق و عبارتش اینست قوله علاءه یرین میگویی که هر گاه مع اصنام الخ مخفی نماید که در کتب معتبره
و تقاسیر معتبره فرق اهل سنت این روایت بطریق متعدده وارد گردیده و اگرچه علمای آنها اکثر
طریق روایت مذکوره را ضعیف دانسته اند لیکن برای اهل اضااف ظاهر است که ضعف روایات خبر
کثرت طرق است چنانچه صاحب مواهب الدین بعد ذکر طرق روایت مذکوره نوشته و کما سوی
طریق سعیدین جبر یا ضعیف و اما منقطع لکن کثره الطریق بیدل علی ان لقصه اصلا مع ان بها
طریقین اخیرین مرسلین رجالها علی شرط الصبیح احدیها ماخرجه الطبری الخ و ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر
می شود که طریق سعیدین جبر و دو طریق دیگر از طرق این روایت ضعیف نیست ۱۲ منته کاعظام الله عنده
اقول ملاحظه مجتهد در مقام بر عقلان ظاهر است چه از مواهب این قدر به ثبوت رسید که این قصه
اصلی باشد و ازین لازم نمی آید آنچه شقی و ازین دعوی کرد یعنی رسول الثقلین صلی الله علیه و سلم
مع تبان بر زبان آورده زیرا که بسا ویده باشد که اصل ذره پیش نیست و عامه از کوه ایونیک
میکنانند و قطره را در تعبیر بسلاط میرسانند و اداری یات که در فقه مثل مجتهد فانی و ذوالفقار میگویند
که لغو و باند صحابه کرام خانه حضرت زهرا سوختند و در خانه را بر شکم مبارکش فرو کوفتند و دیگران
آخردین باب چنانچه دانی و قصصی را از مجلد اول این کتاب میخوانی مضطرب شده گفتند که صحت
قدر است که بر زبان عمر تمیز دارند که خانه را خواهم سوخت با جمله تبعید و تهریب هم چنان گفتن
کجا متعصب است بر وقوع سوختن و کوفتن الی غیر ذلک مما فرسی علماء الطائفة الیام صلی الصبی
الکرام مع ذلک هر چند دو طریق روایت ضعیف نباشد لیکن اینهم چون بالانفاق لایق احتجاج
نیست بجهت آنکه مخالف معتقدات و اصول است و مضاد قطعیات قرآنی و ادله عقلی اکثر
چگونه مناطا عباد تو اند شد اگر الزام ما مقصود است باید اول ثابت کردن که جاری شدن مع تبان
بر زبان آنحضرت مسلم الثبوت است نزد فریقین یا بتواتر رسیده است چنانچه مجتهد فانی ضابطه را
قرار دادند بار بار فرمودند آنچه بر آن دلیل است که مطاع عن سفیان و پیشوایان ایشان روایات مسلمه علی از او عامه

مجتهد بیغی هر گاه مدح احتتام انج شکر و کفر مجتهد تبصریح اجله علمای فریقین ثابت کردید بیغی و
 تقلید کفار قریش بنمود که ایشان پنج تبار از راه عداوت محاکمت داشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 وسلم را شش بارین محاکمت ساختند و راست فرمود عارف روحی که یزید و جبریل بنام شدند چون عجز
 بسیاری را یزید خواهی یافت پس ابو جبریل و ابولهب و ولید هر چند هر دوازده کشته شدند و کشته و دو
 کردیدند مگر نائب پلید ایشان هنوز درین شهر مدعی نبی است صاحب الامر بر مسند اجتهاد
 نمی نشیند و این مدعی بر زبان دارد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مدح بتان نموده مسلماً که
 ابلیس نیز ابلیس القار که در کمال الغرائق لیکن اینهم مستند مدعی مجتهد نیست که حضرت مدح احتتام نمودند
 چه محتمل است باعتبار علاقه سبب که مراد از القاهان باشد که علمای قریه کردند و صاحب ابولهب از
 عامه مفسرین در مقاصد دیگر آورده و بسیاری از محققین با و ششمانی از علمای روضه تقریرش نموده
 که عرفت پس با وجود انهمه معانی ثبوت مدح بتان را بر زبان حضرت خاتم پیغمبران مدعی شدند کار
 مجتهد از مانیست ندیکری از غلطان بیابانی و محصل سخن چنان نزد من احسن است که مراد از معنی تلاوت
 است و معمول کفار بعد از آنکه معارضه قرآنی عاجز شدند این بود که استماع قرآن گوش نمی نهادند بلکه
 تحذیر و تلبیس و رفع صوت و تحریف و شعور و صغیر شروع می نمودند و قوله تعالى فقال الذين كفروا لا
 تسمعوا لهذا القرآن والغا فيه لعلکم تغفلون مگر بولایت سبب شیطان نسبت نمودند و این علاوه
 علیست و مخلولیت و زبان و تلاوت بوجرا تم تحقیق است پس مدح بتان چگونه لازم آمد و دعوی مجتهد
 رئیس الشیاطین بجه عنوان ثابت کرد و در کیفیت کذا روایات دیگر که در تفاسیر اخذ کرده است چنان
 مستقار میشود که شیطان وقت تلاوت آیات و استماع حاضرین اقامه نمود و ایشان را در همه
 انداخت که جاری شد بر زبان پاک صاحب لولاک تکلم الغرائق العلی و منهن الشفاعة
 ترجیحی از انجمله است تفسیر تبصیر الرحمن و میر المنان مشهور تفسیر رحمانی پس و هم و خیال
 حضرا حضور داشته لیکن کجا مستند صحت برای دعوی مجتهد لایم است که مدح احتتام بر زبان
 حضرت علیه الصلوة و السلام جاری کردید و از در مشور و بی طوطی بوضوح می انجامد که شیطان
 چنان قراءت کرد که در قلوب مشرکین متکبران شد که حضرت تلاوت فرمود و آنکه شایسته
 کردانیدند که پیغمبر از دین خود رجوع نمود و این خبر تا برین حد رسید و هرگاه گویند که این کلی
 شیطان باشد مجتهد رئیس الشیاطین را چگونه چنین دعوی نسبت بجناب سید المرسلین برآید
 الزام اهل حق و یقین زید لغویان با لایم من الکفر و الزندقه و از اینجا عیان شد که بعضی از روایات
 این آیات که ظاهرش این است که انقاسی شیطان بر زبان مبارک بود و اصلی و حقی ندارد و معنی انکار
 اصلیت همانست که بیان کردیم و قول قسطالانی منافی نمیغیر نمائید و الا تکذیب پدر مجتهد الزکی

لازم آید که محققین سنیان میگویند که اصلی دارد و او در صوارم چنانچه دانستی تصریح میکنند که اصل
 شمار برین تقدیر افاده نمایند که کلام ایشان را تصدیق کنیم یا با فاده مجتهد فانی دل بنزیم بعد از
 برناظرین کتب شیعه مخفی نتواند بود که قیامی ایشان آنچه در امثال این امور توسعه کرده اند
 تفصیلش خالی از تطویل و سواد نیست هر گاه جواب دادن ارباب اختیار استند صحت
 روایت نزد اهل سنت شود چنانچه در مقاله سادسه دانستی جواب دادن بر بنیان مجوس چگونه باشد
 تحقیق روایت عند الشیعه نکره و دلین در اینجا گفتوری دریده و هین و مجتهدین بر مکره و بن بعد از ظاهر
 تشریح نمایند چرا نمیگویند که روا نمیکند شریف مرتضی بخواهیش بر داخته در طرق شیعه مروی گردید
 و اگر روا نمیکند ثانی جوابش نوشته مخصوص می بود بکتب ماچرا این گرگ کمن نمی گفت بستان
 که آنچه شما نقل کردید نزد شیعه بخوبی نمی آرد و بر اهل تشیع افزای محض است و نه با جواب
 او دانش محتاج نیست سنیان و در مذہب خود روایات بسیار دارند ما را چه ضرر که در جواب مشقت خود
 کشیم و بر فرض محال جوابش نیست با بحاله ظاهر کلام ثانی همان است که روایت مذکور حدیث
 امامیه و قطعه را اصلی باشد برین قدر چه موقوف که منع دیگر بخفته و پرورده با گرم و سرگشته
 میسر بوده و تفسیر مجمع البیان آنچه آورده صریح است و زانکه ابن عباس روایت کرده که شیطان
 بر زبان مقدس افتاد کرد و از کلام طبرست یعنی آن صحیح در کتاب مذکور چنان مستفاد شد که بدرجه
 صحت نرسیده پس توان گفت که از تردد او در صحت تحسین و توثیق و صحت روایت از دست
 نمی رود و چون از تفسیر طبرست معلوم شد که راوی آن ابن عباس است ظاهرش نزد مجتهدان است
 که این روایت را صحیح دانند و شاید که آن صحیح از آن جهت گفته که ابن عباس روایت طبرست نقد نباشد
 کما مر و وجه مراد طبرست آنکه کاشانی باین روایت مائل گردیده که شیطان بعضی قوت تلاوت
 مشابه او از آنجا باین کلمات برخواند که سخن دانست و برناظرین روایات این باب عیان است که
 قیام برای آن افزوده بودند که حضرت علی اندک علیه السلام چون او را درین سیه ایره مشابه جبرئیل دیدند
 و از عباس افتادند پس او ملا و اسفی که کاشانی گوید که روایتی که سید مرتضی بنحویش داده مرضی
 اهل تشیع نیست و در همین تفسیر بکه ترجمه بوساوس شیطان بر پیش دل بند و و قید بعضی افزوده و تفسیر
 اند اند و بعد از تشیع کتب شیعه و هم تفسیر کاشانی عیار است که این شیطان لفظه بالمیس علیه السلام
 و انداز با بود الغرض آنچه در تفاسیر سنیان وارد است دانستی که نص در آن نیست که شیطان
 بلا واسطه انکار کرده باشد بلکه محتمل است ایقاعی کفارانی غیر ذلک من الوجوه و کاشانی رئیس غرض
 بیابانی در خلاصه المناهج ایقاعی شیطان بعضی لطیف ظاهر فرارید و آنچه بران متفرع شده یعنی انکار
 حضرت پیغمبر بدان راضی شود و لغو و باطل درین ذلک اکنون چگونه روا باشد شیعه را عموماً و مجتهدان

خصوصاً با حادوث جناب پیغمبر متکسب جستن مثل مناقب مرتضوی لجنه انجمنی سی را و انبیا و غیر
 از علوت و حسد لطیف طاهرین باقی نگذار و در علاج سلمان و ابو و در مقابل و بطوریکه خصوصیات عمر
 مسطورین را برهم زند که لا ینجی علی من طالع الیخار کفایت قوانین اسلام و اصول دین را بر بعضی آن بنیاد نهادن
 قصه مرید مذکور به فتنه بدون استیصال فقیر از یاد آور بار خدا یا مگر گویند که از قرآن ثابت شده در باره
 هر چیزی و هر رسول الهی و شیطان در تلاوت کتاب مملی و متناسی نفسانی و لیکن جناب پیغمبر مقتضای اصول فقه
 مثل احادیث کلینی و عرو و اقرا مجتبه جاشی در حسام و غیره و در غیر آن نفس سید المرسلین بودند و ترتیب
 از انبیا و اولوالعزم هم در گذشته و امامت بر مرتبه نبوت و رسالت راجع گشته پس احادیث انجمن است
 ظاهر و آن عالی قیاب هنوز بر جای خود است و اینکه شنیدی بر طو شیعه غایت قصوی است و ایشان را
 حقیقه بنا احادیث رسول اطهر کاری نماد و انجیا است که قال قال رسول الله در کتب ایشان بخوابی یافت
 و لا شد و انا آنکه در خصوص تبایل و تسویل برداشته اند چنانچه برناظرین شروع کافی و من لا یحضره الله
 معنی نیست این ماولین و در حقیقت از اصول خویش که باعث ترک حدیث پیغمبر است غافل شده اند که
 میگویند که این حدیث کمال رسول الله بر زبان نمی آوردند مگر بحجت خوف اهل سنت و اقلی مجلسی و دیگران
 از عدای قوم مسطور صاف صاف گفته اند چنانچه سابق دانستی که شیعه را با اصحاب رسالتا تبلی کاری
 نمادند اگر چه این عباسی مانند او باشد که در حق او و پدر او خصوص نبوی وارد شود و دلیل بر آنکه ایشان
 از اهل بیت انسر و بود و دنیا چنانچه نقض بخار هم بران اول دلیل است کولی خرد جاشی و این مجتهد انکار اطلاق
 این بیت جز بر اصحاب کسانیا نمیدانم کافی اطمینان المراج و من جیرا که اگر شخصی سلمان و ابو و در کس و دیگر
 مستثنی فرماید و ایشان را بدلیل شیعه و اگر در مطاعن خلفا کجا باقی ماند بلکه بطریق اولی ایمان و دین
 شان نزد شیعه مسلم الثبوت گردوزیر که درین کتاب لعنت اهل سنت از انجیه با خصوصاً جناب شیخ خدا
 جابجا منقول است و فقیه ایشان با جناب حضرت امیر علیه السلام و برودی شکستند و سوفیق صبط
 وحی و اسقاط محسن و امور دیگر که تفصیلاتش هر جانی باید بخشم دیدند و غیر از مقدار کس دل با افق
 سیع و نه نسبت جالیا کسفی نمادند که حدیث از دیگر گفته شود و دیگر حضرت امیر و جناب سید و حسین و چون
 بر اصول رفقه حال اهل چنان باشد که بر کتاب البصیرت مهر زند و محمود و موافق را و بر روی
 ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین شنیده که دانند و برود و حی با برادر داند و همه مواعید مکرر
 برابر غازی شمارند و وصای حضرت رسول را از آغاز تا انجام برهم زنند چنانچه در مجلد اول چند بار دانسته
 طوین مجلد نیز بران شتمل است پس سلسله حدیث کلمه گسیخت چه جای آنکه احادیث مرتضوی علیه
 و اسلام اقل قلیل باشد و روایات حسنین علیه السلام و جناب سید علیه السلام از انهم کمتر بود و حال
 قرآن مجید خود بر اصول رفقه عیان شد که بیاض عثمانی پیش نیست و چون حال اهل کسا حبان باشد از شما

ایمرچ نام توان بود که کالیشان از سنی و شیعه تقیه نمودن و مدامند و خوشامد کردن است و انتقامی
 نگفتن و شیاطین ایشان را مدح نمودن پس بر زبان ایشان و ثنوی نماد و ازین تحریر که نزد عامه مطول
 بود فایده عظیمه بدست آمد یعنی آنچه بدی اجتناب گفته بود که مدح انعام بر زبان مقدس رفت و حکمت
 بیان ثابت نشد همین است حال آنچه بر زبان مر قنوی گذشت انتهی بر اصول رفته البته فخر فای
 منطبق است بل امریکه برای رفته باقی است این است که حضرت صاحب الامر فرزند نرس کس نگو
 که کاش با امام حسن عسکری و در حال شرک و نصرانیت صورت لبته کافی البیاد حق الیقین
 مقتضای الحاضری الامصار و الغائب عن الابصار که کتب معتده در نقض بران کوهست چنانچه
 در دیباچه کتاب معلوم گردید هر چند اصول و محدث اخبار سے اقوال مختلفه که موجب ملاعبه
 و مکر باشد میرساند لغو اینکه فریب شیطان دمار داران مدخل نباشد اگر چه جناب فاطمه زهرا را
 فرقیته باشد چنانچه در تفسیر طبیعت که استاد کلینی عور جمع کرده مذکور است و هم امام موصوف افادت
 خود را به شیعه بخنان الفا میفرماید از مکه شیطانی بعضی فراغ کلی رو میداد اگر چه حضرت پیغمبر را بدیدار نشد
 شدید واقع شود که جبرئیل است یا عزرائیل چنانچه آنفا دانسته و الحمد لله که این بحث را نیز بعد از
 جامعیت در سلسله تالیفات کشیدیم تا به طالع آن مکه اید شیوخ مجتهد و دیساری از کتب کلامیه از هم
 یاشید مقتضود این شیاطین را نیز زبانی در حق علمائے سنت سینه آن بود که فریب دهند مقلدین خود
 و راسخ نمایند و قلوب ایشان که زینهار در مذهب شیعه صینه و اثری از قصه تنگ الحرائق نیست
 و اگر می بود و جابده علمای شیعه چار بر سنیان دین باب طعن میکردند و بنیاد طول اسان بران می نهاد
 قاتل عمری بالحق اگر چه من کان بلیه من من جاحیه من بعد خفی مانند که مجتهد الزمانی قید عمر محیب
 و رقیه حضرت رسول یزدانی می افزاید تا بداند که تقیه انجمن از مجتهد متبع خطوات شیطان است
 است و اهل دانش و نبش نیاک میداند که چون رسول خدا و حضرت اسد الله و حسن مجتهد و شهید
 که بلا و تقیه میبرد تقیه فرماید و دیگر گسیت که بالای اعلام دین پر دارد و اغتر و ایاد و ایاد
 و قولوا ان هذا التمی عجا ک قولنا ما روایت اثنا عشر خلیفه قول جابر روایت بنجابه
 که بواسطه عروین العارض است در مقاله سادسه مذکور شد مفصل اینچنانچه و اب این فقیر است اما
 جنبه حکایت ملا و سازه اشاره کرده و بجایا مش تشبیه داده پس انیمهان اجمال و اجمال است
 که پدرشان موجب فرومایگی در کتب مطبوع خویش میدانند باید این حکایت را شرح کردن و انشا
 الله تعالی غفریم معلوم میشود که این فضیله هم بر رفته راجع میکرد و قال الله تبارک و تعالی
 حکانه عن ریح حکمتهم عکبتهم ملا و من قوه سخن دانسته قال ان خروا و استغاثوا فخرجوا فخرجوا فخرجوا
 و آنچه باب حدیث دوازده خلیفه نخیل فاسد را دخل داده انشا الله تعالی در قول اندر

علاج خلل دماغ فطرب چنانچه باید میکنم **قول** چون فاضل مجیب درین جواب الخ اقول
 مجتهد الزمانی درین مقام بر عبارت شمره الخلافت دست تشبیه دراز کردند لاجرم من جواب
 آن را از رساله اثبات الخرافه که ماحست شمره الخرافه که عاقلش در آغاز کتاب داشتی نقل کرده است
 گنبدی مجتهد مشغول مشیوم بعضی از متلوج جدید را با اثبات الخرافه منسب میگردد و این
 در سائل دیگر بر این گوید است که این کتاب نیز بجهت بے سامانی و وقوع هر چه و مرج
 چنانچه باید بقدر احوال نگاشته و در قلب طبع پیاده و حال تمام مردم بجائی رسیده که اکنون
 منتظر آنند که مولف کتاب این بار هم در هر بار بر سر کشد که مباحث غایان چرخ کند و کتاب را
 مطبوع کرد و انید خود حصه مای مردم برساند بلکه برینهم توفیق مطالعه کتاب دے
 فی حد خدا مگر برای ترغیب دیدنش چنانچه درین شهر رساله بصارة العین و کاشفت الیوم
 تقسیم کرد و جامع اوراق او را می نماید و اگر باری این بار هم بردارد باز هم تحت این
 بنیاد را یکا نیست که زر را خواسته خورد و کتاب را بیازار خواند و بروفا منسکی الی الله تعالی
 کسا دیوار علم بدانچه انجا میرد که هر قدر درین شهر با و صفتیکه آبا و اتریانهای نیست کسی را
 لائق این بنییم که ساعتی نزد او نشینم و القاب و الام را که بسبب تنهایی درین تالیفات بن
 است پیش او شرح کنم و او بداد من بر سر دوست از ملایب و ملاهی بردارد و چیزه
 از این کتب و عینه بشنود و علما غیر از کتب در سیه شغلی ندارند و الفایک که مصطلح طبعین
 و منطقیین است یا گرفته اند و امثال مرا که و بعان جوانی به طبع ازمانی این فتول را دیدیم
 و رس دادیم و مانند مسرات شرعی بنیاد استیم و اکنون معلوم انبیا علیهم السلام مشغول شستیم
 بحیثم استحقاقی بنید عیاد ابانند مقتضای الکلام بخیر الے الکلام از کجا انجا افتاد و هر
 درین بود که از اثبات الخرافه جواب مجتهد بر نگارم پس بدانکه انچه او در اعتراض اول گفته مخصوص
 و حرف است یکی آنکه بعد در این روایات چه الفظ امیر آوردند و این بحث قطع نظر آنکه
 از ادب محصلین نیست و بحث لفظی است دلالت بر آن می کند که معترض طرق حدیث را در آن
 کتابها که مجمع این روایات است هم متبع نگرد و مفتی اعظم را قاصداً تبع دانسته اری المرب
 صلی الله علیه و آله بیان این منقطه بقدر ضرورت این است که روایت میکند جابر بن سمره رضی الله
 عنهما قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یوم یبعث الله اثنا عشر رجلاً امیراً فقال کلمة
 لم اسمعها فقال کلمة لی ان قال صلی الله علیه وسلم کلهم من قریش و در روایتی است قال لا یزال
 امر الناس ما ضیا ما ولیم اثنا عشر رجلاً ثم تکلم النبی صلی الله علیه وسلم فقال بحکمة حقیقت صلی الله
 علی ما قال رسول الله فقال کلهم من قریش هذا روایت البخاری و سلم ح و در روایت ترمذی است

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون من بعدى اثني عشر امير او تسع سنين بحار مني استحدثت
 محمد بن المشني حديثا يروي عن عبد الملك قال سمعت جابر بن سمرة قال سمعت النبي يقول كذا قال
 امير او اربعين رواية كذا في شئ من هذا خبره وانه في انبياء بني هاشم انهم كانوا يلقون بلفظ
 هم ائمة سنت است زیرا که در احادیث رسول مقبول خود لفظ امیر و سر و دست پس اعتراض را
 بنیادی و بحث و نظر را اعتمادی نمایند بلکه ازین بیان هم هویدا شد که اگر تعبیر نمایند بلفظ و از و هر مرد
 نیز اعتراضی دارد نمیشود کاش رجوع میکرد و فاطمات بن طایف بن عمار و سید بن طاووس که در آن هم امیر و جابر
 طرفه تر آنکه چهارده مجتهد الزمانی حامل الاسفار کتاب اکمل الدین صدوق الکو اذ ب را هم زید و نه اتحاد
 او را زمانی کسی از انقات شنید که او حدیث میکند یا سببا و خود الفاظش اینست حدیثا احبنا
 الحسن بن لقطان قال حدیثا ابو بکر محمد بن احمد بن عبید الله النشایورس قال حدیثا ابو القاسم بارون
 بن اسحاق یعنی الهادی قال حدیثا علی بن احمد بن محمد بن زید بن علاقه و عبد الملك بن عمیر و اسناد
 دیگر نیست حدیثا احمد بن الحسن بن لقطان قال حدیثا ابو علی محمد بن علی بن اسمعیل السکری المروزی
 قال حدیثا حسن بن عمار النیشابوری قال حدیثا عمر بن رزین بن عبد الله قال حدیثا سفیان بن
 سعید بن عمرو بن الشیبی و اسناد حدیث دیگر اینست حدیثا عبد الله بن محمد الهالغ قال حدیثا ابو القاسم
 احمد بن محمد بن محمد بن القصرانی قال حدیثا ابو علی بشیر بن موسی بن صالح قال حدیثا ابو الولید خلف
 بن ابو الولید البصری عن اسماعیل عن شمال و انهم احادیث جابر مذکور است بلفظ اثنا عشر امیر و لفظ
 کلهم من قریش اکنون باید گفت که مجتهد الزمانی را اگر اطلاعی بر نیجه حاصل می بود این اعتراض نمیکرد
 پس از علامات قیامت است که چنین مصلحتی که در کتب علم کلام تصنیف کند و رساله البصائر
 را و نماید یا دمی آنکه او جای چنان تقریر کرده باشد که بجوی از زید یا بروی با بخشش وجه و نقشب
 نکرد و در نیکی که نیست و دقیق و لطفه عمیق بیانش آنکه غایب مافی الباب از طرف شیعه اینست که قلوب
 سنیان بکنه ای جورا مل شود و نه این احادیث را با یست بر دوازده امام حمل کردن و من گویم
 که آنچه مجتهد علامه زمانی بی ادراک و شعور حدیث اخبار نقل کردند نقص است در تخیله و رفضه و تصویب
 این حدیث که خلفا از قریش گرفته بعضی را از اهل بیت و بسیاری را از غیر ایشان قرار داده اند پس حدیث
 مسند کبیر بر دفع بگمانی مجتهد دلیل قوی است و آنچه مجتهد نقل فرمودند و حرنی درین باب افزوده
 برای اهل سنت من سلوی چه بسیاری از تحقیقین ایشان میگویند که دو کس از ان مجتهد اصحاب کسانی حضرت
 مرتضی و حضرت حسن مجتبی و دیگران از اهل بیت هستند و اگر در ابرقت حمل کنند امام مهدی هم داخل
 تواند بود و بعضی از وجه الغرض ازین نوع مخصوص سلامی ماکم کرده اند که صفت جامع میان این خلفا
 فرشت است و پس که منصوص است در اخبار و تفقید که اعرفت و اگر صفت جامع باشد شصت و فاطمیت و محمدی

تعمیم نمیکند و بد باجملة حدیث مذکور برای رفضه که گمان بد داشتند و اهل حق را مابین می پنداشتند مانند
از قوم و جمیع شته که همه احساس مطاعن ایشان در خصوص فروختن و فنی نماند که مجتهد هم روایات خلفای آن
متفق علیها چنین فریقین میداند چنانکه در مقاله خامسه الفتی فکان ذکر الحدیث الاخیضن عجائب التقیة
ولای نیک مثل خبر و در بنیام با وجود انیمه افادات روشن بجا است و دیگر در مجتهد که تین موج زن است
از انجمه آنکه مجتهد الزمانی با وجود بلند پروازی و لن ترانی بر این قطعی مرتب کردند بر آنکه احدی از ائمیه
احادیث داخل و باین خلافت و اصل نباشد زیرا که مجتهد اقرار کرده که تعبیر از لفظ امیر خالی از تحقیق است
و آنرا دانستی که گمانده علمای فریقین لفظ رجل هم در حدیث شریف آورده اند لاجرم تحقیق بر
رسید چنانچه مطاعن رفضه هم دلیل بر آنست حال این استدلال درست شد اگر امیر شاعشر مراد باشد
تحقیق و تذیل ایشان لازم می آید و الا لازم بطل فالملزم و منتهای حکم توان کرد که مجتهد و قدما
او هم فروع الاقدام و منصوب الاقدام اند و حقیقه عدولت شاید امیر ایشان مستولی است تا بحکم
مستقد اند که خود حضرت پیغمبر امیر را تحقیق و تذیل کرده اند لیکن فقیر اتعجبی نیست چه قومی و مدال ایشان
هم اعتقاد داشته اند که حق تعالی در کتاب مجید خویش امام الامیه را خصوصاً بابتیاء الارض تعبیر فرموده
و خود این جمیع گفته اند که و ابی الارض این دارد و دوم ندارد و سیانه هر دو شاخ او فاصله بسیار است که سابق
تقصیده و از انجمه آنکه مفتی اعظم که لفظ امر او رده اتباع صاحب فصل الخطاب است زیرا که لفظ امیر
نقل مجتهد در رساله ثمره اخلاص چنین فرموده و شمار نمودن بعضی از ائمیه را از جمله و آورده امر آنکه در اصول
است بموجب مدح او نیست پس اعتراض او بر مفتی اعظم مغلط و دیگر است بکلیه تعلق دارد و صاحب
فصل الخطاب و قریب این اعتراض از خود واضح کردید یعنی در هر تعبیر لفظ خلیفه و امیر و رجل اتباع
است و بیخ غباری در میان نیست بلی غبار و ضح و خاشاک بلکه غوایل و اشواک همه بر فهم مجتهد بسیار
است که در لفظ امر تحقیق فهمیده و بحسب لفظ رجل تذیل امیه بدی او را لازم کشد که عفت دوم
آنکه مفتی اعظم انکار مدح بر آنکه و وجوبش آنکه اگر مفتی اعظم را منکر مدح فهمیده است مطلقاً یا کماکان
که او انیمه خلفا فاطمة بد میداند پس ممنوع است لایدر علیه اقامه لبرهان کیف لا و فهم معاویه
بن زید و عمر بن عبدالعزیز و اگر مدح را در انکار مدح بن زید است که عفت پس این انکار بجای خود است
ولیکن تکبیر محمد تحریر مصداق ان انکاد الاصوات لصوت الحمیر است فانه قدم غمره ان فسب زید
مجمع علیه و کفر و مختلف فیه و بولیده مانی انکتاب الکلامیه و غیره من فطاطه امره و الاتفاق علی
والا خلاف فی کفره در اینجا اند که خور باید کرد که آیا بطور تغلیب مدح خلفای و امر ائمه توانند
تغلیب که نزد بعضی تغلیب عدد و متعین بود زیرا که محمد و حسین سیف خلفاے اربعه با حسن
مجتبی و ضمیمه این زبیر و ابن عبدالعزیز و معاویه بن زید و حضرت محمدی بعد ده میرسد و نزد

و دیگران که کس از رقعات عباسیه نیز شامل شده بیک ملت و تمام فایز نشود فایز تطبیق الفاظ علی الحقیقه
والعجب که حد و دفرک از اقا لیم ریاست و حکمرانی پابیر و نهند و بسمر قند و بخار رسد و سلامی محاسنی و غیر
برای فکر که دهی پیش نبود حتی که شوشتری و هزاران کس از علمای رفقیه پیاپی هم معتبر تر کنند تا بگویند
تغلیب و یغتن بخار با غلط امیر بر زبان آورده و این تغذیه اعتقاد و نقل و اذکار و وصفا و موهب و نادر و چهره
آنکه قبل ازین از کتب شیعیه منقول شده که لفظ کل بجای لفظ اکثر مستعمل میشود پس مع یزید و نام
او از خلفای جور و عنید لازم نیاید بلکه مع برای را شترین است تغلیب و هدایت و رشد برای نشان
است یقیناً بخلاف قرشیت که برای هر کسی از ایشان با دله دیگر هم بجای خود و در حدیث و ابرار با
و بخار با الفجار با در روایت علل الشریع هم منصوص مع ذلک میگویم که آنچه در اعتراض شناسی
تقریرش نموده تحسلی است خالی از تحصیل زیرا که قبل ازین دانسته که ان بزرگان که یزید را از حدیث
این خلفا شمرده اند بسبب اینست که خلافت را بر منته عام خود آورده اند و از حدیث انخلافه
بعدهی ششون سفته هم میگویند بلکه عضوضا اتصال خلافت را شده تا سی سال فتنه و لاجرم احوال
اشا عشر امیر و اولاد و خلیفه را بر اطلاق حمل کردند اگر با ورت نمی آید باید بصواب اعمق رجوع کرد و
خلافت مجتهد را یقین نمودن با جمله صاحب صواعق بعد از حدیث انخلافه بعدی ششون سسته
هم میگویند بلکه عضوضا و تطبیق ان بر خلفای اربعه و حسن مجتبی گفته اگر کوئی این خبر منافی بود
خلیفه است گوئیم زیرا منافی نیست زیرا که الف و لام برای کمال است یعنی خلافت را شده
متصل مخصوص است و در ان پنجکس و درین احادیث خلافت مطلق مراد است و ملک عضوضا
هم شامل است تا آنکه مثل یزید هم در ان داخل است انتی محصلا و نیز احادیث حدیث که مجتهد
قبل ازین درین کتاب آورده و جوالش بتفصیل هر چه تا متر در جدول او انداخته اند می آن دارد
که بعضی و احادیث و دوازده امیر بعضی از خلفا مدوح و بعضی ممدوح باشند پس رسا و
و مع یزید از کجا به ثبوت میرسد زیاده برین نیست که یزید از جمله خلفا بمعنی مذکور شد یعنی علیه
و حکم راس و نه بودن خلیفه دیگر در زمانه ان شک نوع انسانی و این مقام انکار است و نه تسلیم
استحقاق الحاصل انسلاک یزید لیم در زمره خلفا بمعنی چیزی دیگر است و انسلاک
او در خلفای را شندین مفاداً اندامه دیگر است و کسیکه میانه این هر دو امر تفرقه نمکند
و چنین اعتقاد نمایند که از انسلاک او در زمره خلفا با اعتبار جبا نبانی و نبودن خلیفه ثانی
لازم می آید مع یزید و استحقاق او بخلافت رسول یزدانی قابل خطاب نیست بلکه او است
از عنوان بیابانی متبعین خطوات شیطان و هر گاه معلوم شد از صواعق و دیگر کتب
حدیث و کلام که خلافت در دنیا عام است و زیر این عام انواع مندرج است بعضی

قایل مرج و جمعی مستحق قرح و مناط تعدا دین کرده عموم است و خصوص بنا بر آن تفریع بایع
 محبت یعنی پس اگر احوال پیش نگیرد عاری عن المدح باشد قرح در مدح خلفای راشدی از مدعی بالعدله
 هم لازم خود را بدین معنوی ندارد بلکه باعث حیرت الولی الباب است چه هرگاه چند نوع را
 زیر جنسی از اجناس تندرج کنیم و آن جنس را بر همه حمل نماییم مثلاً گوئیم که انسان و نفرد غنم حیوان
 اند نفس حیوانیت که امر نیست مشرک در همه البتة ثابت خواهد شد و خصوصیات نوعیه و
 حنفیه از کجا و قس علی هذا چون افراد نوعی را زیر یکی از کلیات قرار گیریم و گوئیم زید و عسکر و
 ویکر عالم اند زیرا لازم خواهد آمد ازین حیثیت حمل که هر همه محدث باشند لا جرم چون نظر حکم را
 و بنودن خلیفه دیگر و از ده کس را از راشدین و جابرین زیر خلیفه گرفتیم نفس خلافت بر آن
 بنده ثبوت رسید خصوصیات هر یکی بر آن هر یکی ازین حیثیت کی ثابت شد و هذا ظاهر لکل و
 و انکان خفیا علی المجتهد و این مغلطه جدید مثل قدیم است که محبت رفیع که همه عباسیه بطور
 علامه سیوطی مستحق ترعاست بودند حال آنکه مدعیان این بود که علامه مذکور خلفا را زیر جنس عالم
 فرمود و هر که خارج از جنس مذکور باشد ذکر نفر ما دیس چنانچه سیوطی طالین را با عا ولین شمرد
 این علمای زید را در خانقاه هم دند و هرگز حقیقت خلافت برای هر یکی در احدی ازین مقامین بشیرت
 ناسخا میدادند لکنون ضرور است که محبت ثابت گردد و اندر لزوم قرح را بر اسی خلفای راشدین
 مذکور و هو عندنا ممنوع بجز از تغلیب و امثال من الامور و اگر محبت را الزامی بد او معوضه
 کترین فرار شدنی در مقام ارکب محمدین شیعه با عترت صاحب مناقب مرتضوی است
 سمع البقیین و دیگر جابذه علمای متشعین اگر م که آیا جناب ندیده اند که چون حق تعالی حضرت
 امیر ثامن عشر را که کلام من قریش وصف ایشان است با اتفاق فریقین که اعرفت جلیوه ظهور
 داد و حضرت امام محمدی را نوروی القدر بود و بحدیث کوکب درمی که میان محمدین شیعه مشهور
 و متفق بر است که یکچکس بد از مرتبه نمیرسد نه گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسین و امام
 حسین و نه حضرت سید المرسلین یعنی جناب مرتضی امیر المومنین را چنانچه بشکل صاحب مناسبت
 مرتضوی از کلیاتی در آغاز محمد اول ازین کتاب دور و وسطان بردایت اسناد کلینی در تفسیر ائمه
 معنی لفظ سید المرسلین در حق امیر المومنین واضح شد طره آنکه جامع الاخبار دال بر آنست که لغو جناب
 نبوی زیاده تر باشد زیرا که حضرت فرمود چاکوز را در پهلوی عرش بی مثل دیدم نور عبد المطلب و پدرم
 عبد الله و ابوطالب و برادر م علی سبب کلین بر چهار کفر تا وفات ظاهر کرد و ذوایمان را پوشیدند و لکن
 جانش بر اصول موضوعه اختلافی شان باشد شغرت سال بافتاد و پیشا و باشد و لیکن صاحب الامر
 چنان افتخار کند که ذات خود را که صدر انبیاء و افعال بود و نیز پوشیدند و پدری می غیبت چنان

خطوط زدند که هزار سال آنچنینا کاس غوطه شاد است پس سبب مذکور تقرب قیاست بوجه اتم متحقق گشت و چون
 البیه بیات و حالانکه توقع آن بود که سده امام اول را بیکثریت حضرت خاتم و بسبب مشابهه جمال جهان
 آری سرور عالم و مشرف شدن بصحبت شریف که احیای علوم دینی و کیمیا بی سعادت ابدی و علاج
 المحدثین و مناج العابدین بود بمرتبه قصوی میرسانیدند مگر فرزند خاتون نرگس که از سلاله شریفین
 و انصاری روم همسر سید یعنی نکاحش هم نرود شیعه درست نبود زیرا که در عین شرک اتفاق افتاد
 کما فی النجاشی و غیره من کتب الجلیسی اینهمه مزیتها روادا که هم لمعان نورش را شنیدی و هم مرتبه جلالت
 و روح البقیعین بچشم دیدی که در کف سید المرسلین یعنی علی مرتضوی و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 از اول سبائین اویاشند و در لشکرا نش لبیک کنند پس جناب مرتضوی که اصول منافقین سید
 المرسلین بود و در فضائل مصطفوی بقضائش نمیرسد کما فی المناقب التمهیدی معزولی شدند
 و حالانکه عزال موجب نقصت و نزلت است کما قالوا فی حایث المنزله پس نشان باید داد که چون انشا
 خلیفه بر سوال واحد با شنیدن این مرتبت و نقصان از کجارتبت یافت اکنون الفاظ عبارت را
 باید دید که دلالت بر ذلت و تنقصت و نفرت خلق دارد یا نه و بی بده فان قیل لم یقلتم انه یوسف
 یارون بعد و سبی لکانت خلافتها ثابته بین موسی قلنا لانه او ثابت بده المنزله فی حال الخیمه قلنا
 ان نزول عندا بعد الوفا لانهما منزله جلیله لا یجوز ان یخطب عنهما من شیت له ان ذلک یقتضی علو
 الشفیه لکما قال من ان الغزل طماقی الرجال انشی کلام القاضی بلفظه متحرک این دیوانه بکار خود
 هشدار همه امور را که موجب تقریر تدلیل است در کتب خود می بنید و آنرا شاید موجب تنفیذ
 مکریم می بیند و پس از هب الله بنوره برین مصلح صادق آمد یعنی بر عکس نهند تا هم رنگی کاغذ
 علی مرتضی که از جمیع انبیاء افضل است کفر اتادم شهادت ظاهر کند و یکجایی از مدینه
 از مشو بنای شکر مکه او را پیشوای خود داند حالانکه از حضرت ادم تا حضرت خاتم شیعه مذکور را
 برین جمیع انشیای عالم بقین می کنند امری را که کلام دران میرفت لا حول ولا قوة الا بالله علو
 برای حضرت یارون بالاستقلال نبوت بر مسلمان ثابت است کما لا یخفی قطع نظر از آنکه همه
 ایمه چراغ سحری باشند و مهدی رفته گو کعب درمی بود و اگر اندک غور کنی ذرات الامت را فقط
 هدایت فرزند خاتون نرگس ثابت کرده اند زیرا که بقسم و از علالت حفظ شریعت و حدود بلاد
 اسلام و انتقام از کفر و لایم و بجا آوردن حدود و فضاصل و اجرای احکام و التواضع سعادت است
 و این همه امور مرتب نخواهد شد مگر بدست حضرت مهدی حتی که خبره مظهر خود یعنی جناب صدیق
 صفا خواهد و پس اکنون از محبت باید پرسید که دیگر ایمه با وجود و یکمیر معطله بودند و بسبب ان
 ذرات از انجمنان تشریف بر که حیات و غیره است باین قصر مشید عظیم از اعدای دین و امام

و بعضی نیز خلافت که عبارت از تسکین فی الارض و سیاست مدن است که سابق من که بمقام مشکاف توانمند
 و اگر کتاب ابن بابویه صدوق را که کمال الدین ناشن گذاشته اند بوقی بکشاید بسیار می را از نویدات
 این تقریر یا بنویس اگر علمای ذوی الاذنان گویند که حمل جنس بر افرام مستلزم سوپ بنیاد شد که گویم
 فقد شمر الدست و حصل المطلوب فرق این است که گنجیندن بپیر معطله و پیش برین نشاط و نبوغ و درین
 و جانیالی کمتر از و لوج حمل ستم اسم الحیا طاعت بخلاف گنجیندن خلفای ظلمه زیر خلافت و حکومت
 رابی که لا ینفی علی الاضا فی حلاله و فی قال الله تعالی الذی حاکم ارضهم فی امرهم انا
 انما الله المملک و ایضا در تفاسیر شیعه که از حضرت ابن بیت بر فرعون شان منقولست و دیده باش
 که حق تعالی بر یزید را در مقطعات قرآنیه جائزگیه بدایت و صبر و عطش امام حسین علیه السلام غفلت کرد
 معلی را در کلهی عص می شمار و نام می برده و آنچه در کتب قوم معتزات این امور دیده شد است که چنانچه
 بدایت و عطش و صبر انجیناب در کربلا بغایت عالیار سیده ظلمت بردهم در حجه تقصوی انجاسید انجیناب
 مر او از یزید است فامته استعتران این حاصل مرام ففد که الکلام نکه بدینی است
 که چون حدیثی بطور اجمال صدوری باید البتة در فهم آن اختلاف پدید می آید پس بعضی دوازده را
 بر نیکیا و در حمل کرد و بدلیل حدیث نشون شسته و حدیث ملک اعصا و حدیث و خن و حدیث و حدیث
 علی ابواب جنهم و مانند آن را از هم الام نفس حکومت بدون شرکت غیر سه اراده نمودند و دیگران بطلان
 علیه دین و ولایت نیکان را تا حدیث اسلام الی یوم القیام بدون توالی ایام بر شمرند یعنی صدیق فاضل
 عنه و فاروق ذوی النورین و عقیقی بن جعفی رضوان الله علیه هم و معاویه بن یزید و عبید الله بن زبیر و عمر
 عبد العزیز و حضرت امام محمدی با تقییر از تفاسات بنی العباس رحمة الله علیه نشان دادند و در آن
 جمعی بران قرار گرفت که دیگران مراد اند که بالاخر این مناقب بر سر مدو احوط نیست که تعدا و ضرر نیست
 زیرا که کلام احادیث مقتضی استدلال است بلکه در نفس احادیث حتی ایقوم الساعة موجود و کافی تالیف شیخ
 اعلی الله اعین حجاج المسلم الی حیدر و کابین احتمال دارد که تا قیامت بعضی و دیگر هم عدد و کور سمر سند
 و اگر یکب خلافت محمود را نیاید و فرستاد دهند و ایضا شیخ شش دوه دوازده بر تعلق عدد و جمول می شود
 و بهشتا و بهشتا و اگر بکثرت فرود می آرند و مناسبات امور را نگاه میدارند و عددی و انفسه نفس در مطلق
 نمیشود و قال الله تعالی فی قصه نوح ص فکنت فیهم الذی سبوا الا حمسین عا کانتا یقین استفتنا
 برای تفصیل عدد و در گذشت و در ظاهر آن بود که تا نایه و حمسین میفرمودند و طایفه برین میدانند
 که استفتنا برای تفصیل بکار می آید که اختلافی در تعدا و مروی نباشد و لا احتمال قلت با فی می ماند
 چنانچه در واقعه خطبه جمعیه سور و ذکر کونک قائما لاجرم حاصل کلام نیست که خلفای جاسعین با صفت
 جلیله و مدافع نیاید با و صفت از منتهی مظهر بلکه تا قیامت بسیار کمتر از و مال فخر فخره که من ترانے

ابوالخانی شیعه این توحید است که استعرت الفاظ و جزییات اگر چه ایما بهی بری بر اعتقاد مدعیین مزید ولای
 نظام و ایات امامت از جانب تشیع و نزد مردم بر آنکه جزییات حفظ بلا می باشد متابعی حکم کرده اند و جایش
 متبع نظر سابق آنکه خلافت را بر این بزرگان که مشرعی بودند و بالاتفاق حکم انی نفرمودند و منکر کردن بعد
 از وفات و خلافت ظاهر است و از حرام فعلیت امور متعلقه امام معلوم می شود و کمالا یعنی و قد مر قبل
 و کمالا اگر اختلاف بیان احکام و تعلیم حدیث و تفسیر هر دو که در اندام اید اندراج هزاران کس از علمای
 شافعی و مالکی و اشاعره و اهل بدعت و اتفاق و این بحث فقیر بلامرید علییه می آید انشاء
 حق **مع ذلک** چون بجای خود مقرر است که در تجدید اشیا و تعیین امور بایه الا شرک نیامد بلکه
 بایه الا متنازع باشد پس چگونه تصور توان کرد که حضرت ابلغ بلغا و انفع یعنی جناب سید الانبیا بجا
 ایشان دادن خواص امامت از ایشمیت و فاطمیت و حسنت و اخرج حسنت بر قید کلمه من +
 در پیش گفتا فرماید و اسامی مقدسه را درین روایات شفق علیها بر زبان نیارند و خصایص امامت را که
 از ایشانست بلکه مات و گذشته نام خبر از حصول عصمت و علوم لای و مسرور پیا شدن و مختون +
 عیون و انوار کشف ران بهر سیدان و بجز ولادت سیده کردن و انگشت شهادت برداشتن و کتب
 الهامی و مصحف بر دانی همه و ان وقت خواندن و عمودی را که بر اسمان برافراشته و نورش از فرش
 تا پیشانیافته نصیب العیون گزاشتن و انگشتی در عین رکوع و بکوة داوان الی غیر ذلک من انحاء حفظ
 تحقیق الذی لا یشوبه شی من التشکیک فانه یفکک اکثر فی حل احادیث اثنا عشر خلیفه و امیر ابعد
 از حاجتی نماند که اقوال دیگر را رد کنیم و لیکن برای مزید توضیح و تعلیم این غمی سطر ی چند دیگر زیر کلمات
 موجوده امش می کارم **قول** اثنا عشر انیکه هر گاه مفتی الخ **اول** این کلام نیز بر قانون مناظره فطبا
 بکار آمده باشد مشایخه محض است زیرا که حکم بزم عزت و قوت دین در زمان خلافت نیز بدین معنی و مع آن باید
 از سبب سنیان با وجود توجیه مذکور ابراست باطل کما سبق بحقیق و الزام اکنون اگر اشتیاق شدین
 بر این باشد انقاد بایس باید شنید که مخلصین مفتی اعظم خواهند گفت که هر گاه دستقی حضرت امام حسین
 در علم امر و او زده کاند و خلافت مدامت بلکه نصوص داله بر معنی که هر که غیر حضرت امیر را امیر گوید مذکر
 است مذکر فتمار آید که ترک ذکرش اولتر است منتظم فرموده جاده اقتضای قبی و طوسی و علی و دما می مجلسی
 پیموده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر و عدم ان اوصافی چند که در اخبار
 مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و انتقامت امور است و مانند آن حتی که کثیر
 اعورده را فی کفار باعت مذکران کسبه لایده که در زمان خلفای اثنا عشر که از آنجمله حضرت امام حسین
 باشند یافته شود و در زمان خلافت انتخاب امریکه باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر تفاق
 اهل اتفاق تواند بود و غیر از معرکه کربلا و قتل جگرگوشه سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و سب حرم محترم

اهل مال الیوم و حقوق الوالدین و قد نزلت المحفظة و انما خرجنا فاما الشكر بالله فقد نزلت فينا ما نزل
 و قال رسول الله فينا ما قال كذبوا الله و رسوله و اشركوا بالله و لما قتل النفس التي حرم الله فقد قتلوا الحسين
 بن علي رضي الله عنه و اما كل الیوم فقد ذنبوا القينا الذي جعله الله لنا و اعطوه غيره ما و اما حقوق الوالدین
 فقد نزل الله ذلك في كتابه فقال النبي اولى بالمؤمنین من انفسهم و ازواجهم و ما تم نعموا رسول الله
 في ذریته و حقوقهم خدیجه فی ذریتها و اما قد نزلت المحفظة فقد نزلت فينا ما نزلت علیه السلام علی منابرهم و اما
 انما خرجنا من الرجب فقد اعطوا امیر المؤمنین بیعتهم طالعین غیر کمین نقر و اعطوه و خدا و اما انما خرجنا
 خدا ما نزلت علیه بنی امام فرمود که گناه کبیره نیست است و رخنه ما نزل گشته و از ما با مختل است
 شرک بخدا و کشتن انفسیکه خدا حرام کرده خوردن مال یم و نافرمانی مادر پدر و بزرگواران کردن دن خفیه
 و اگر چنین ازجا و انا خارج ما ما شرک این نازل کرد خدا و باره ما آنچه نازل کرد و حضرت هم فرمود پس
 مکتوب خدا و رسول کرده و شرک بخدا آورده و قتل نفس کشتن امام حسین است و خوردن مال یم
 بدون خدا است که خاص برای مایه و داد و اند غیر ما و حقوق والدین مطابق اشد و قرانی نافرمانی
 بی غیر است و در ذریه او و نافرمانی حضرت خدیجه است در اولاد او اما تمست زن بر عقیقه صالحه پس
 البته نسبت آن کردند لایق ما بر سر منبر و فرار از رخت نیست که بیعت مرقد سی بطیب خاطر نمود
 و او نیکست و او نذر انکار حق ما نیست که نزل در آن دارند و آنچه در اوقات خلافت بعینه خفای
 شاعر عشاء ما میوه بوقوع آمد که روضه شبستان حرهای محترمه شکستند بعد از آنکه عمود و موافقت با این
 خفای بر بلند و امیه بدی با وصف علم غیب و شهادت در فریب این حرایبان گرفتار گشته و مقام
 سادسه مفصل گشته تعوذ بالله من شر و یا لیسلمهم من سیکات اعمالهم بیج عاقلی تجوز نموند
 کرد که این بزرگان که هزاران معجزات بدست داشتند و فریشت عالم دیگر را مانند خدای عز و جل مل
 می پنداشتند خفای بیغمیری باشند که در تبلیغ احکام و جهاد کفار و علای السلام تا دم باز
 پسین زاید باوصف بگو شد و گاهی لباس عزالت بپوشد مگر یکد و در ذریه براس و رستی ساز
 در غار همراه رفیق نکسار و بر راس فتنه بلا حظاش نجس و شد و این خفای دعوی
 خلافت و وقت اشد ضرورت هم بر زبان نیارند و نام نصوص هم نهند و همیشه در پرده تقیه
 زیر فرمان نصوص باشند و از هجرت و کردار و اهل اسلام که سنت سینه سیدالانام بودند هم گشتند
 گمانی با طاوت السید من الله فی تلمیذ اهل و علی القی حال آنکه بدلالت کتاب حسام این امیر و اتیه با کبریا
 برای امامت و نفوس نبوت و رسالت همین است باعث فضیلت امامت و بر جای خود مقرر است
 که بابت اهل اسلام آسان تر است از هدایت عابدین همنام و با اینهمه این بزرگان بیج کوششی
 کوششی هم کردند پس ایشان خفای نباشند یا روضه مانند میوه و اند قطعاً و یقیناً خطا و تخمینا کافی البجا

وحق یقین و غیره را و علی ای تقدیر مدعای حاصل است و مذمت فخر بنیاطین بر او و اهل لایم
 حضرت عاصم را ایشان که حال بر خلافت ایشان معلوم است عجب خواهد بود از آنکه چند کس از ظلمه در موه
 خلفا بطور اصلاح شمرده شوند **قول** بجزیر تم اقول بر اجاب مجتهد ازانی قبل از خروج سقا
 هاستماع ندای آسمانی خود را بجایار موجی چیرانی باوصف عالی کعب یزدون سرگون می سپارد و از غایت
 حیرت چنان می پندارند که گاهی ازین کرداب هوش ربای باصل نجات نخوانند رسید که سر به قفسهای
 شعرستانی رسد گفت و حکیم خویش بدر می برد و زوج وین سعی میکند که گمیر و عریق را به پایم
 و گمی گذرم و میگویم که زیار دین و طاب منی مانی بخند و جبه اول آنکه مقصود و مجیب از لفظ بیاض غیا
 تجمل طائفه شیخ بیکه ضعیف است تا رقص را گذارند و از رقص اچلی دست بردارند و پنبه غفلت از کوفت
 هوش برارند و غور اغریق لجر مخی لفت تقلین پندارند و حریق لب فحاصمت رسول رب البشیرین
 بشمارند بحجت اعتقاد تحریف قرآن تجدید چنانچه صوامر مجتهد فانی و خود این تشدید البانی و آتیسیر علی بن
 ابراهیم قمی اعمی و کافی تمیز اعورش موجود است و در شیخ الساد نظامی الرشاد یقینعلی ماکو نیست چهل
 کلمات الکی عبارات غاصبین حقوق اهل بیت رسالت پناهی دلالت تمام دارد و تفسیر اهل بیت احق از
 نیز ثابت میگردد اندو احتیاج طبرسته در ساختن آیات و احکام آن کتاب مستطاب بحجت باطله است پس کتاب
 مستطاب آسمانی بر اصول اهل خرافات شیطان بیاض عثمانی شد و هنوز مجتهد ازین امور خود را دیده و دانسته و
 نیز ندانند بانی که بجایار نهیغالی خبری ندارد و مجیب مسافرا در کتاب حضرت باری تعالی باز طرف خود بر اصول
 خویش چنین بنویسد جاشاد و کلا علا و هیه تفریر و بیکه تو انکفت که بر چپ و اولین حجج کردند که اتمام از انالو جمع
 نوی نویر و کما و کانی بصوامر ایضا و اولین هر گونه تحریف دران یکبار بروند بعد از دیدن حیات اعلی تو کوی که
 ایشانست مجبی از حقین برانند که این قرآن مطابق بود پس نفسانی و سادسین فیست پس بر اصول ایشان بلقیس
 عثمانی شانه چنانچه از انوال اسلام بر آید و این تمقا و شل حکایت شخصی است که زنی مالدار می را به نکاح آورد و چنانکه پدر مرزبان
 اخباری که کبر اکابر طایفه مجتهد جالسی که اعرفه فی المجاهد الاول اتفاقا یکی از دوستانش که سوا ابق حقیق
 داشت دران شهر بکار و ان سرای رخت اقامت انداخت این شخص آمد و دفتر شکایت باز کرد مسافر
 تو معزوری و از دست زن مجبور می گفت چنان نیست که پنداری بلکه حکم من اکنون بر زن جاریست بعد
 بجان او عرض کرد که منهای از ویم نیست که فلانی چندی در خانه من بیا ساید زن فرمود که حرجی نیست
 باری روز دیگر بوستانه جوان کشیدند و میخوردند صاحب خانه بر زن خود بواسطه کبر لزان حکم رانی میکرد که فلان
 چیز بزودی میفرست و در دال ماش چنانچه اخیر میرد زن دانست که حال چیست یعنی دست خود را آگاه میکند
 نقلیه خویش پس کبیر را اشاره کرد که ظرف مطلوب بر سرش چنان بر زن که گامی او در کوشش مطوق شود پس
 لباس و جلن او ده گشت وین تا نکیزی دیگر در رسید و شتی زود تا پیر شکست از گردن و بنفاد مسافر گفت تا

بر من بار باین شایر رفته لیکن محمل مناشتم کطوق لا اگر دین جدا کنم و بریش و بروت را پاک کرد و انهم پس این
 ساده لوح و درست نشست و برودت را تاب داد و گفت که داند گا بهی و خانه من از جانب زن انقدر حکم
 رانی نشو و زن بهر حال مخلوبست و من عالم حال جناب محمد بن ابی حمزه نصری است بنده چنین است که عقد
 دارند که بودند قرآن مجید بایض عثمانی بنده سبب شیعیه نیست بلکه عذر الحسب است نعوذ بالله من تائب اسفا هسته
 و الباقیه تمامی علمای اهل سنت اعتقاد دارند که اگر کسی را از قرآن مجید انکار کند یا مبدل داند کافر است و
 انکه منظر بنده محمد بن ابی حمزه است که هر چند رخصه را بخت بالغة الهی و بمقتضای المربوطه باقراره و کتابت
 لازم توان داد و در هر که در شرح کلینی بسوطلت و خود کتاب کافی هم دال بر اینست که ائمه شیعیه در بقاوت و
 قرابت همین نسخه مشهوره که جائس دانسته تا قیام دولت آل محمد مرقوم و داند لیکن تا کلام اصول موضوعه
 بن سبب دیگر انتقیا بر آید استلال بآیات کریمه و بروی این اخصیاشاید تکلیف در کتب شان محمدین
 تصریح کنند که سوره اخلاص یعنی قل هو الله احد و در سطره رفته اسفینا با فاه و توحید نمی کنند اما
 مفرماید و آید از مندرج میکند از انکه چیزی او قرآن مجید گرفته شود اگر چه نباشد و بدو عبارتوا انکه بلائی فی سبب
 الاصول نقل از علی بن محمد بن قداکان بنا بر این واقع ذال باب و ششمار کار مندرج من الاخذ نشی من الکتا و انکار
 قصدا یعنی صاحب الفوائد را در شیخ الحار و من لا یلهما علی ان القرآن کلمه نشابه بالبدن الدنیا جمیعاً علی عنهم صفا
 منبع الحیوة و یو غیر ششم علیم حتی حدث عن بعض مشایخه ان قوله عز وجل قل هو الله احد یحتاج فی فهمه
 الی حدیث مع ان کلام صریح فی ذلک نهی مختصر از فسیکه علمای رخصه بسبب حاطه اتفاق اولین
 و آخرین خود پیش بجا نماند و باره قرآن مجید بر اصول مجموع خود آن الفاظ می سرانید که اهل کتاب سبب
 تبویرت و انجیل از زبان بر نمی ندهد سوه انکه محیب را انیم لم یخو است که حضرت امام الایمیه چون
 بن عباس را بمنظره خارج فرستادند منع کردند از احتیاج قرانی بسبب انکه وجود بسیار در آن حمل
 طرف مقابل از تفسیر باز نمی آید و اجازت دادند بحدیث و فرمودند که هر گاه دلیل از حدیث آری راه
 خلاص نخواهند یافت چون دانستم که خارج بمقتضای سبب در برابر و در شغال اخوت بر و انقض دارند
 و در گفتن اجله اصحاب و اهل بیت شریک هم کردند و فرموده از ایشان در قرانیت سوره یوسف بسبب
 و کز عشق زینجا کلام است در سوره ایات دیگر و در و انقض در دعوی تحریف قرانی عموماً برادر کلان
 خارج نهروانی هستند و بر دعوی تحریف قرانی زیاده تر بخاری می نادانی می شوند و در وقت استدلال
 بآیات ربانی بالا خوانی و لن ترانها سیکونید و زینهار از هفوات خویش باز نمی آیند لاجرم حقیقه
 لا یون خطاب فر قانے نباشد اکنون عبارت حدیث مرقوم که حدیثی بود براس ابن عباس بن
 باید شنید لبعنه لاحتجاج علی خروج قال لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حال دد وجه یعقول
 و یقولون و لکن حاجم بالسنه فانهم لن تجدوا عنهما محیضاً این حدیث مرقوم رضی الله عنه

در هیچ الباخت آورده و مدعاها نیست که انفاً بعبارت فارسی و انتسی و درنیقام که ذکر ر فضنه
و اعتقاد و تحریف بر زبان آمد آنچه برین عقیده درباره ایشان باعتبار احوال اکابر ر فضنه
در مناقب و تصویب لازم است آید و حرمت باید شنید و تکفیر ایشان بدلیل الزامی این عبارت
را در در که خویش را بیکدیگر که بین لوازم تصدیق ایشان من نیکو حرف من مضامین ما و حسب اعتقاد نه تنگ
لذکر لان انکار احراف انکار لاف لان من اسن لکل من الکتاب و انکار حرف نام یکن مومنا بالکتاب
لان لازم تصدیق الکل او انکار الکل لکن انکار الکل کفر و تصدیق الکل ایمان و کذا یقول
فی آل محمد ان حکم حکم الکتاب و دلیل قوله ۴۱ ان فی نارک فیکلم النقلین کتاب الله و عترت اهل بیتی اخر
یعنی از ضروریات تصدیق نیست که انکار حرفی از فضل و بزرگی اهل بیت که اعتقادش واجب
است مستلزم انکار همه فضائل است نه بینه که هر که ایمان آورد تمام کتاب مگر حرفی را انکار کند
از قرآن مجید و گوید که این کلام ملک ملام نیست او ایمان بکتاب ندارد پس اینجا حال ر فضنه
فان لمین تجریت آیات و تحقیق هزاران کلمات و تبدل بعض آن بعض بلکه اعتقاد برباوت
بعض از الفاظ چنانچه اسناد کلینی و طبرستان مشغوف است عیان شود و الحمد لله که خود
بزرگان ر فضنه تکفیر بزرگان و خردان خویش برخلاف مثل مشهور از خردان خطا و از بزرگان عطا
بعلل آوردند و این مطروحات را قابل آن ندانستند که قرآن مجید بجناب ایشان تلاوت کرده شود
کما لا یخفی چنانچه هم آنکه محبت الزامی منته قول من که بنیاد تقریر بر آنست تفهیم دهند و آن
لفظ برین تقدیر است و مقصود از اضافه آن همین است که چنان خلاف و مرتبه لا البشر ط نیست
و ناگزیر است بر آن ملاحظه شود چنانچه تفصیلش از کتب کلامیه در اوراق سابق بوضوح
انجاسید و از کلام این محبت هم اشتراط بعرض ثبوت رسید و قد تقرانه اذافات الشرط فات
المشروط فایف اذافات الشرط فانتقت امامه یزید باعتبار احوال المجتهد المرد لاجرم لفظ برین
تقدیر بمقتضای ذلک تقدیر العزیز العظیم فاده ان معنی کرد که چون شما مثل یزید پدید را خلیفه بحق
پنداشتید و شرط را از نظر انداختید و خلافت او را بر بنیاد خلافتی را شنیدین ترجیح دادید و حال
من هم شرط را ساکت کرد و اندیم و از کتب شما با ثبات رسانید و که خلافت با شرک و اجام
بر مذہب شما جمع گشته که معرفت فاما هو جو ابکم فاما هو باین فرق نیست که چون یزید را
از میان برداریم گوئیم خمس که همان یک در فضنه مجال ندارند که ازین ملاحظه قطع نظر
نمائید و ساعی بر فیض خود قرار گیرند کما لا یخفی علی من لای خط بصارت العین بوجه البصیر و لای شرح عبان
فی المجلد اول علی بن ابی حمزه الوسیه هم آنکه محبت از راه جمل یا تجامل تقریری که کرده با فحش و جوه بر او است
زیرا که سخن در متعلق فرمان روا و کشور کنای نبود بلکه در حقیقت خلافت بود که بعد از نبوت با استخلاف

بنور بازوی معقول خامه فرسائے کرده نصب العین گذاشتن، انکه مقام حیرت انست
 که علی بطوس و عاملی و مجلسی در کتب خویش مثل منجالحق و غیره استدلال میکنند بحجیت مثل قطب
 که علی نقی از فرموده روز نزول و اندر عشرتک الاقرین تا بنی عبدالمطلب راجع فرمود و طاعی قلیل
 پیش نهاد و همایون نمود و عجاظ را هر شد پس ارشاد نمود و مذکبت از شما که ناصر من شود برین دین و
 من کند و خلیفه من باشد کسی ازین جهل مرد بزرگ چنانچه در روضه الواعظین است قبول نکرد و مکرر
 مرتضوی که حدیث انس بود حضرت فرمودند این خلیفه من است و شما پس طاعت کنید و گوش
 فرادارید و وجو حیرت انست که اگر مرد از خلافت مایه النزاع است صحیح شد خلافت خلفای شسته
 نظر بنحیه است که امام عظم روضه و علی و غیره با بسناد خود باور دارند و متفق علیه فقیهین است
 زیرا که عیان شد ازین حدیث که مسبق الکفر بود و مانع خلافت نیست و روضه انچه از لایزال عده
 الظالمین فمیده اند برهم کرده و بدین ظاهر است که بنی عبدالمطلب مشرک و کافر بودند و کسے اسلام
 تا آن وقت چنانچه بدلول حدیث است قبول نکرد و اگر مرد از خلافت معنی بود الذی حکم خلفاست علی
 فرموده اند که علماء و اشراف انبیاء و اهل العمام کذلک علی الخاص باحدی الدلالات الثلث و نظرات
 است بقول مجتهد اللهم ارحم خلفای فرق انست که در حدیث لفظ خلیفه را باظهار محققین است
 اهل مکبت درج کردند و در حدیث که من آوردم لفظ خلفا جماعی است یعنی زیرا که کسی انکارش نکرد و اگر
 کتب جلال را بفرموده حضرت مجتهد در مقاله سادسه برکشام خواهی یافت که این حدیث اعتبار انشاء
 در نیار بران اعتمادی نمی باید و مزید حیرت و انست که چون کتب دین و مذہب روضه بر
 خواهی یافت که حضرت صلی الله علیه و سلم لقوه من تصوی را در اخبار حیات خویش هم مستور و مفقود
 پس در خصوص و آنهم در آغاز اسلام چه گمان تولی کرد چه جایی انکه خود حدیث معراج که بعد ازین
 واقعات است که در آغاز اسلام رود و اصول مرویست و دلالت بر تقیض آن دارد زیرا که چون
 از آنحضرت حق تعالی پرسید کیست خلیفه تو را مست حضرت فرمود من ندانم تو نیک سیدانی و وزیر تو
 خدق که قریب غزوات اخیر است نیز جواب شریف بخطاب جلیله اصحاب هم عدم وراثت بود چنانچه
 امانی شیخ بران اول دلیل است و نیز اصول کافی نص در انست که بعد نزول آیه اکملت لکم
 الوداع حضرت باستانا امام است منتهی بودند و میفرمودند امتی میثو علیا لجا ملیه و منی اخیر تم بدانی این
 عمی بقول تاس و بقول قاتل آنحضرت که انکه روضه ازین حدیث به بطلان خلافت منافا احتجاج میکنند
 هرگاه این بزرگان شریک مجلس نبودند و انعقاد آن فقط براسی بنی عبدالمطلب بود و کما هو مخصوص
 فی الحدیث و قد تقر فی اصول التفریق العموم منتفی لخصوص التحصیل پس ایشان را چه ضرر و مایل
 چنین باشد که خلیفه و اهل بیت من علی شریعتی است و در غیره و در صادق لانه خاتم خلفا و متمم

خلافت الحسن المجتبی ششم آنکه رفعتی که کتاب الله را در ده الزام ال حق میدانند و می بینند
 که دنیا کتاب الله کافی نیست و در واقع قرطاس خیال نمی کنند که در صحیح بخاری و کتب دیگر نیز آنچه تحقیق
 شده و نیست که حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از طلب بیان کتابت بسبب شرف مرض میوش گشتند
 از خجست اختلاف در حاضرین بمقتضای جبلت انسانی در آوردن و بنا آوردن بهر سید و مجالی بر آن بنا
 که حضرت را حرکت دهند پس مردم را که تحسیر شد بدلائل حق گشته بود و میدانستند که اگر کتابت
 رو نماید ضلالت دینی لازم آید فاروق نشانی داد و اشاره کرد و با معنی که ضرورتی نیست بجلست آن
 و حبس بنایا حکم کتاب الله بزرگان آورد و میوشه انتخاب و در مرض بعدی بود که بمقتضای
 روایات بخاری و تراجم آن مثل جلال العیون که به حسین رضی الله عنهما را شناختند و در وقت عظم
 و بصرة المتعین نیز عیان است که ایشان خطاب میکردند فرمود و میستند و کافی بودن قرآن مجید
 البته از احادیث رفعتی که ذکر نامی المقالة السابعة بلکه خود از آیات رب المشرقیین شر القائلین
 و رای بر محمدین رفعتی که دست از کتاب مستطاب برداشته و تحریف قائل گشته تا مشرب
 و نه از کلام انفا و ایل اصول معتدله تحریف تبدیلانند و توریست و تحریف میگرداند که نه از آن حدیث بهر ایل بیت
 خواهی یافت علی بار و کس مجلسی فی مجلد الاول من البحار و غیره من الاسفار که میزید از حق و ایل
 و میراجادیت همگی کتابت است که موافق آنرا بگوید قول کردن حق لغت بادر و در آوردن پس کافار و کافران
 و سامان کتابت با وقت میوش با وجود پر سیدن اصحاب نطلبید قائل استخوان باشد نه لاحق لغرض
 و اگر کلمات صحیح فاروق را خلافت شان سرور دانند آنچه بران لازم می آید که ناموس صلی و کس
 از آن بر یاد میرود و در مقاله سادسه برگذشته و آنچه در جامعیت کتاب آسمانی در کتب فریقین مروست
 تا یکی که ایمه هم اعتراف بدان فرموده اند و در حق یقین هم وارد است پیدان عیانست که لایحنا
 الی البیان و حاجت اعاده هم باقی نیست مگر در اینجا که بعنوان تجدد مثالی چند سطر دیگر مبین میشود
 تا بداند که لا رطب ولا یابس الا فی الکتاب بسین معرفت جامعیت این کتاب است صاحب مستطاب
 سر کل مستطاب عبد الله بن مبارک هم آورد که بهر شیئت حج و زیارت از خانه بر آید روزی در بعضی
 از بنایانمانی عجزه را دیدم پرسیدم چگونه در مقام افتاد و فرمود و عنی یقبل الله قاله من هاد
 و ششم که راه کرده گفتم کجا خورای رفت گفت سبحان الذی انشأ لی بعین و لیکل من المشی
 الحرام الی المشی الا کلهی بی بر دم که حج گذارد و اراده بیت المقدس فرموده گفتم چند روز
 است که در اینجا بسر میکنی فرمود و لست لیکالی سبی گفتم از طعام نزد تو نشانی نمی بایم از کجا میخور
 جواب داد و هو یطعمنی و لیس یقین گفتم چه چیز و وضو میکنی این آیت خواند فلان که یحیی و اهل بیت
 صعدنا اطبا گفتم طعام همراه دارم اگر حاجتی باشد پیشکش کنم تلاوت نمود و این آیت را که

وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ إِلَى الْكَلْبِ كَقَوْمِهِمْ مَبَارَكٌ رَضَانِ نَسِيتُ مَا رَوَى وَرَوَى عَنْهُ فَرَمُوهُ وَمَنْ قَطَعَ
خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَهِدَ عَلَيْهِمْ قَطَارٌ وَرَسُو مَبَارَكٌ اسْتَبَابَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ أَنْ تَقْبَلُوا مِنْهُ أَخِي كَقَوْمِهِمْ
كَقَوْمِهِمْ مِنْ كَلَامِهِمْ بِنِيتِ الْقَاتِ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
نَمُوهُ لَاشْرَيْتَ بِحَبْلِكَ الْيَوْمَ لَعْنَةُ اللَّهِ لَكُمُ يَسِيدُ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ عَبْدُ اللَّهِ مَبَارَكٌ سَيَكُونُ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
أَبْصَارُ هَذِهِ مِنْ شَيْءٍ يَسِيدُ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
نَجْمٌ آدَمُ مِنْ آيَاتِ تِلَاوَتِ مَنُومٍ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا لَكُمْ بِهَا كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
أَشْتَرُ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
آيَاتِ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
لَمَنْ قِيلَ لَكُمْ سَلَامٌ فَقُولُوا لَهُمْ سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
تَابِينَ آيَاتِ كَقَوْمِهِمْ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
بَشَارَ عَرَبٍ تَرَانَةٍ كَقَوْمِهِمْ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
فَضِيلَتِ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
شَوْكٍ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
وَقَدْ سَكُوتٌ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
فَرَمُوهُ الْكُلَّ وَالْبَنُونَ نَزِيلُهُمْ كَقَوْمِهِمْ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ
أَيْنَ آيَاتِ قَرَاتِ كَقَوْمِهِمْ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
بِدَايَتِ سَلَامٍ كَقَوْمِهِمْ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
وَهُمْ فَرَمُوهُ وَأَخَذَ اللَّهُ مِنْهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
يَقُولُ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
كَقَوْمِهِمْ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ
رَسَدِي مِنْ لَمَاقَاتِ كَقَوْمِهِمْ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ
أَيُّهَا الْمَلِكُ طَعَامٌ مَا فُلِيَا كَقَوْمِهِمْ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ
مِنْ نَمُوهُ وَدَعْوَاهُ رَسَدِي مِنْ لَمَاقَاتِ كَقَوْمِهِمْ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ
بَرْدِي مِنْ لَمَاقَاتِ كَقَوْمِهِمْ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ
كَقَوْمِهِمْ بَرْدِي مِنْ بَرْدِ آيَاتِ خَيْرٍ فَخَيْرُهُمْ هَذَا سَلَامٌ مَا جَاءَ بِكُمْ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ كَقَوْمِهِمْ قَاتَ

و باعث خشم الهی گردد و سبحان ربك رب العرش العظيم و سلا م علی المؤمنین
 و الحمد لله رب العالمین این حریفی بود از سهولت آیتین بعد جا معیت کلمات طبایع که در کتب میام
 و اگر بای از متانت و ایجا که نشایم اطناب نماید مگر نشنیده که امام رازی ج هزاران سائل را در تفسیر کبر
 زیر یکیک جمله از آیات قرانی نشان داده و هنوز ازین دریای ذخایر ناپیدا کنسان جواهر و از این جویچه دانه
 غوا معین و متطین می داند هم میرسد ع که کتاب میکند با نجم بر می و اگر امیر غولیده را بیان کنم خواهم
 دانست که عرب عریا در تحقیق آن عمرای خود بسر کرده اند چنانچه بر ناظرین مجمع الیدیان و تفسیر امام و
 تشبیه پور و غیر آن مخفی نیست و کفاک نماید اما هر من قول امام الامیه یقول و یقولون و اگر مروی
 مکار به ابن عباس چرا عرض نمیکرد که مکار بر در حدیث شور و شغب بر نمیدارد چون کلام در
 تا اینجا رسید قصه طولانی یاد آمد از مناظره لسانی بر حریفی از کتاب و پیر تو س از افتاب کفایت میگرفتیم
 که یکی از اذکیایمه اعتراضات استقار ا بهین لفظ جواب داد و چون اتباع این سباطا عن فکک ا
 پرکار و نافرمانی حسن کتاب لک و ایشان بگوید و نه منی میجرت ننگ گفت مراد نیست که از لیت غار و بدج
 و هاجر و انصار فضیلت صدوق بدید آمد و قد تقران الیقین لایزول الامثلة و احاد معارض نتوان
 با آیات بنیات پس غولان بیابانی با حلال حواس لطین قرطاس پناه بردند مناظره خدیجه و نه مقام
 حسینا هم و شمع و هم شمول یعنی عقل کی باور کند که صاحب مصداق آیه خود فی ساحة العبد و باشند
 و این سلال را بگفت تعریفش بر مرکب حضرت رسول ذلیل کنند و سرایمی مناقبین کما فی خلاصه المنهج
 و غیره از و شر بر نهند و مقبولین شیعیه نقد ایمان اسلامت بر نایس این قیاس کاسه لیس اول من
 فاست فاست کما لک الله و حبه کما لک الله فی صلو النکس من بعد و وقع بر تقریر همین اخط
 کار خود ساخت چون بیدار کشش نمادند یکی بهین اواز زد و آست که مکنار این حریف قدیم با فرود و سن
 داود و تیسب قدیم دست از آن بر می کشم شما که جنگ بدامن پیکار دیداید شمارا دست از احمیت و احی
 برداشتن پس رفقه بسوشت شد نذر را که سید باشند که اگر ندید خود را بحضرت و مقصودی نسبت کنند
 حریف احادیث انتخاب و مناقب خلفایش می نمود و میگویی که حضرت امیر مقتدی است و الله
 هو الکلیه و ذلک الحدیث و بر فکرت المملوک کالنور علی شواهد الطوبی قوله اما ایام
 ان قول ازین کلام هم مترشح میشود که زیار مجتهد الزمانی بمعنی کلام من فایز نمیشود و خود را با
 میزنند و جانیکه در عبارات العین تا ویات اولین و آخرین قوم را در باره مفسدین فی الارض یعنی باج
 و مایه از زاره و شیطان الطامع و غیره تا بر هم زده ام بی بیان نمی برند تفصیل این سیم از شرح
 عبارت بصارة العین عن قرب می آید نشان از تعالی یعنی آنیکه فرزند بران متخیل نباشد و تمامی مخزقات
 بر غیر که تعریف مایه بر محبت دارد و کما حظه آن از هم باشد و هر کی اعتقاد کند که خبر بران عبارت است
 رسال

قدیمه برای استیصال تاویلات شیعیه است خصوصاً استویالات نزمیه لکن مجتهد بنحسب بصیرت غنی میرزا
کفی ز عشق و میای مفتی زمان معذور است که تو او را ندیده که اما آنچه بخاره مجتهد الزمانی نام صوامر بدین
بر زبان برده و کلمه را اصل و نیز بهر افرع آن بحجت عطف قرار داد پس مقام خیرت اولی الالباب است و بدین
انودین صوامر که در حقیقت بکاسه لیبی کشمیرے نقال تصنیف کرده بر طلی را که ادا فرموده مذہب
شیعہ زیاده تر محل گردیده چنانچه بر ناظرین جوابش و بهم تصانیف کثرین مفتی نیست و درین کتاب
جایجاد انتسی خصوصاً بمقاله سابعه حال پراختلال حضرت ابن عباس که در ازل بیت جناب امیر بهتر
اگر کسی نبوده که امر بر اصول رخصه مثل انتاب نیز در گذشته پی حال تقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی در باره
رواه احادیث بطریق اولی روشن شد نیست حال بهترین اهل بیت که بدی انجام اوست و امی بر حال دیگر
مع ان المتأخرین من الایمه لغوی هم کما فی ترجمه العیون البیضا قول و بر ظاهر است ان قول بیج معلوم
نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست ایما مجتهد با حدیث مسنده ما ثابت کرده که خلفا متخلف بودند
بلکه خلاف آن از کتب ما به نبوت می انجامد و اگر بفرض محال خامه حدیث تجبیه بدرجه صحت رسد
چون اصحاب کرام را معذل و مزیکی مقبوض قطعیه میدانیم و متعنه تخلف را علی ما فی الصواتع
والتحقیقه تقریر باب معقول و منقول و اصول بیان می نمایم در شناسای صدیق و ارضای اسات
و اقامت فاروق عیان میکنم و آنهم که صدیق حبیب اسامه را بر محامات دیگر تقدیم داد پس خلل
و اختلاف خلافت چگونه راه یافت اما بر اصول رفض پس عیان گشته که اناسامه تا ابود و سلمان همه بنو امیه
و اجدارند و از دایره اعتماد و دیگر گشته اند و در حق رخصه مثل مشهور یعنی خود کرده و در او فانی نیست بطریق
بالجمله خارج از دایره امکانست که صدور لعن و وصفی در خلافت اصطلاح خلل اندازد و لعن کردن حضرت
صادق قیام و تعود او علی جنوبهم بقرع اسامی پیشوایان امامیه بعد از حضرت ائمه علی زرار و بنو امیه
الیه و انصار سی حج نثار و با وجود اختلاف سید مرتضی در ترجمه العیام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کافر
نباشد و طبرستان از کذب ایما یقینه ناشی نماید که استعوف من بعد میگویم که تذکار حدیث تجبیه مذکری است
که از جناب مجتهد و چند جا بتقلید بوقوع آمده و جوابش گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
بر زبان قلم رفته لکن باید دیگر مقتضای و مدعه سابق بطریق جدید تعلیم می آید که مجتهد الزمانی در تفسیر البیضا
گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین اندراج یافته باید سخن بتعقید راندن و قوا اعدو
اصول را دخل دادن و سند حدیث فهمیدن و اگر تعقید گردیدن پس عیب است که مجتهد این قول
هم که در مقاله سادسه بشود و رد کرده یا و می کند و بخمال نمی آرد که شهرستانی از جامعین و علما
اهل عالم و مولف مذاهب بنی آدم است و نزد محدثین او را پاکجایی و رفعت منزلت و جای نیست
باز مجتهد را شرم نمی آید که چون من میبخت خلفای راشدین را بیست حضرت سید المرسلین که بر

کوه شوره عرش با المشرقیین حضرت امام حسین است از کتاب صدوق فرد کمال محدثین که با عجا
 از میان پیدا شده و شیخ وسیع طایفه از خرمین فیض او خوشها چیده اند نقل کرده اند محمد در شند آید
 گفتگو کرده و درین خصوص صحت سند را از ایشان نمیدهد و میگوید که آنچه در ملل مسند نگاشته که
 المنزل من السماء پنداریم و در تراسی صنادید اصحاب سید انبیا بحمد و این الفاظی سر و بادست از
 هم برین ارجح است که علمای کبار ما میهن نظر بقصایب بسیار یابوستی در کتب دینی خویش کلمه حق بر زبان
 می آرند و بیجا حرفی از تذکره الایمیه که ملا حیدر علی در کتاب الامامی کتاب مذکور را در تالیفات مجلس
 شمرده می نویسم که حضرت پیغمبر برگردش نام کیسی نداد و عصاة و تهمیدین است را نفرین نکرد انتی
 بلطفه خلاف عقل و نقل باشد عبارت بی سند از اجله اصحاب و صنادید ایشان تیرا گردن عجب
 ترا که این بحث امر و نه نیست اگر مطالعه کتب شیخ علی خانی و این یادیه را تقدیم تحقیق بماند
 البته اذعان توانی کرد که چون این سیاه پوش دین فروش مانند زاغ و زغن فریادی بی گم گام برداشت
 و این طعن را بطریق تمام در شیخ نوشت بعضی از علما که بهو افش را بر محمد و با خویش زیر و زبر
 کردند درین باب صحت شد طلبیدند حال آنکه از رخصه کسی را عجالی نشد که محبت جمله مذکور پیدا کرد
 و کلام شیخ طبرانی ازین تفصیله را بر انداز جمله آن عبارات که تعلق دارد با نکار خاتمه حدیث
 این حرف مستان ندا کرد ب موضوع اتفاق اهل المذنبه بالنقل فان ابنی صلی الله علیه
 وسلم لم یقل لعن الله من خلف عنه و لم یقل هذا باسناد و نیست بل لیس له اسناد و فی کتبنا حدیث
 و سلام و برین کتابها که علما و شیخ علی رخصه نوشتند شش صد سال تخمینا گذشت بلکه از تراجم علما
 چنان معلوم شده که خود شیخ علی این رد و قدح را دیده لیکن نتوانسته که تدارک نماید و رنگ سقا
 خود را از صفحات تصنیف خویش زواید چنانچه بر ناظرین فن نقد الرجال پراشیده نخواهد بود و درین
 رخصه که در طاعن حضرات خلفا زاده تراب بی لجام حوز و ند و هو سماعی خام را یکصد نیر و نیمه که سیارند
 چنانچه غایب السی ایشان از احتشاش و شستری باید دیده و کلام او را در باره عجز از تعمیم خاتمه حدیث که محمد
 در آن بود بمیران عقل باید سنجید یعنی چون صدر الدین اصفهانی در البطل الباطل علیه لعن الله من خلف
 عنه را از ملکیت رخصه دانست که در لباس لقمه بکار بردند و با حقایق پرداختند در جوابش غیر ازین توان
 گفت که شهرستانی آورده و حال عقوله فی سندا اتفاقا داشتی و انیم دریافتی که شهرستانی برخلاف ادب خود
 و اشغال این مقام جواب میدهد و سخن رخصه را که در باب اصحاب برای طعن مختلف فریاد کردند و میکنند چون
 عدم محبت جمله مذکور پیداست از کتب تعیین انیم هوید است که صدیقی انتقام از چنانچه باید بدست اسامه
 تقدیم رسانید اکنون مجتهدین رخصه که نام مختلف ایشان بر زبان آرند و او تخلف از ایمان میدهند انیم که
 شنیده بحث ماضی معروف و مجهول بود اکنون سنخه که به بحث بحال علاقه دارد

و در زمان استقبال بکار آید خصوصاً برای هر کسی از مستشرقین که نباشند کاتب سویی این
 کترین روی همت با سنگت آن می آرد و قدما از تفشیش خبر نموده اند بشنو که
 مقصود او کار شیعه است که سینان را با لوف جیل و صنوف سکایه و دخل مشغول توجیهات
 سازند پس طعن مخلف ساختند و حتی چند بهم یافتند تا عامه بدانند که امامیه با دل الزامیه
 ایشان را محقوق میسازند و سینان زهر ندارند که دست بروی نموده بر جمعیت شیعیان
 تهازند و در معارضه تشریب مطاعن مقبولین ایشان پردازند و اگر اهل سنت قادر بر آن
 می بودند البته علمای شیعه این امر حله را بدلائل الزامیه نمی پیچوند و بعد از نقض بکتلیات
 هویدا میشود آنچه دلالت بر آن میکنند که بر ریشه های موهوم روضه باید خندید و عروق و
 محیضات ایشان قطعاً باید برید بالجمله حدیث جیش برای رسوایی این کیش دلیلی است
 روشن و حجتی است پس موثق و مبرهن تفصیل این اجمال آنکه در مجلد سابق خصوصاً در اوراق
 مقاله سادس چنانچه مبسوط گشته که علمای روضه بارها تصریح کرده اند که در امامت و مطاعن سخن
 از آن روایات میسرند که فریقین بر آن اتفاق میدارند کما صرح المجلس فی البحار و الجالی فی صواعق
 قد صرفت البعالت حراراً نظرت ایها السیلا و هنار و از اینجا اتفاق شیعه بر صحت حدیث تهمین از آغاز تا
 انجام حکم دلالت تضمن بر نبوت رسید چه جای آنکه حدیث مذکور در بحار و حیات القلوب غیرها
 در مذنب شایعه با سنا و منکره و طرق تحفه الزامیه بدید دلالت مطابق مروی باشد و اینهم منضمه گردد
 که در مناقشیه الفتن جان بر خلاف تصریح مجلس که حضرت پیغمبر گاهی متمرین اصحاب الفتن بود
 بر لعن کسیکه متخلف بود و منادی میکرد و اینند آری فرق نیست که علمای مالوم جملة اخیر تلمیح
 کرده اند چنانچه دانستی و جمله روضه از جهت مزید جمل و عناد کائنات و طعن مذکور برین
 جمله گذشته اند و براسی تصریح آن الزامیه هدی مساعی غیر مشکوره رسانیده که لایحقی علی من
 طاع البحار و غیره و مجتهد فانی در عناد الاسلام اجماع امامیه برین فاعله نقل نموده و
 تو آن بر روایات خود کرده چنانچه این بحث را در اجزای مجلد امانتش نزد دوستی بچشم خود دید
 و یقین میگویی که اگر کتاب مذکور بدست آرمی دراه تطبیق نقل سپاری خلائی نیایی اکنون باید
 پرسید که مقصود اصلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از امامیه اسامه و تعجیل نیست او انتقام
 بن حارثه و اتهام شان این واقعه و بر آوردن دمار از دوزگار کفار و مغولانی اهل دم و شام
 از دست اهل اسلام بود چنانچه در مبدای خلافت صدیق از دست اسامه نظیر میو است
 یا خالی شدن مدینه بر مضموم اهل کنیه از اهل خطایین دیرینه یا ظهور روت و اتفاق است
 صاحب عامه الماشق اول پس سر اسر مقام حیرانی است زیرا که چند تخمین اتباع و انصار

شان مامورین باشند نه امرین لیکن انقدر از اصول اهل فضل عیان گشت که این بزرگان مرد
 انمیدان و مقام گردان مردم و شام بودند و کمال مرتبه نمودند اشتند تا قبتال شان مامور گشتند پس
 مقتدر فضا ریخت نیست و نایب و گردید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نه چنگ با ایشان را از امانت
 اکلیت و وقت تجربه نموده و بدو ای ایشان همیشه ظاهر بوده و اگر معتقد شیعه را با و کنیم عقل تجویز نمیکند
 که ایشان را بجانب سید المرسلین برای این مهم بزرگ و امر سرگ پیچند و کیفیت که چار هزار نفر از اهل
 بلکه زاده از این راست حمایت اسامه بزرگ نمیدانند که تبصره صح فاده اهل افزاینده مجلسی شقی و غیره او
 احمدی را ز اهل فضاقت گذارند که ساعتی بعد از این حکم با سترحت هست که او در فرصتی ندیده که در مدینه
 طیبه بفرستی برادر چنانچه از محمد فتن بجار الانوار انجمن میریزن است تو گوئی که شعی است در انجمن می
 غیر روز روشن و بدو عبارت عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع او نکات انضر و من و الله هم علی علیه و سلم
 علی مدوته و من کان من الطائفت المذنبین و کانوا ازیدین الی اربعة الاف رجل فجمعهم تحت یدیمی اسامه بن
 زید و حله و امر علیه و امر و با خروج الی ناحیه الشام و باقر مجلسی در همین مجلس انیم نوشت که قیس بن عباد
 مامور فرمودند تا بمکس را که نام روشن و بودند با ساسه ملحق گردانید و گفت ای اسامه هرگز ترا خدمت نداد
 اند که تمام کنی و در نهضت و نگری را در اداسه پس همین وقت بر و با بجله قریب است که چاک گریبان
 عقلا و ما تمسک سبب بواس رفقه تا دامن رسد و سر برای ایشان لیسک خوار ریش گرد و که مقصود
 شریفیت درین جا و نشاء انتقام زید بن حارثه و چهره دوستی اهل اسلام بر کفار لیا هر باشد و جماعات منیا
 و طبیقات حاسمین و معاندین را که عادت شان حمله جوی و ربه و و قرار از در نهضت بود و برین کار
 بر دارند فاعلمه و ایامی الی انصار مغد لک از قرآن مجید واضح است که حق تعالی چیب خود را فرمود
 که چون بدین بار گردی بسوی جابجی از منافقین و آنها اذن جهاد طلبید باید گفت کن و بفرموده اسامه ابرار
 تعالی اسعی عدا و انفسه من شیعه و منهم انکاشانی هم تصریح میکنند که مقصود از ان بهمی منافقین از شیعه
 و جهاد است اگر چه و شوری طلبند برای غزوه دیگر انتهی حاصله کلیف که متذکر از ان باشند و دل برافا
 مدینه تهنه چه جای آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را با استقلال بجما و مخصوص گردانند و کسی او بر
 لشکر از اهل میان و خلاص گذارند که در آید و قصد حربه و کارزار نماید که اعرافت و مقصود انشاء الله تعالی
 علاوه حدیث شاول جعفری که از اصول کافی در مقاله سا و سه گذشت و لالت قطعی بران دار و که از شر و طعنه
 استجماع اوصاف آیت کریمه التاب و لایة برای مجاهدین پس طعن رفقه از اصل منقول شد و این اوصاف
 برگزیده برای این بزرگان نایب گشت چه جای آنکه شیخین سبع و بعد حضرت صلی الله علیه و سلم باشند که
 معرفت مفصل لا جرم ضرر و افساد که در بعضی جاها مامورین معتقد شوند یکی آنکه خطاب تجویر و تنفید یا جنایت
 بود و مدعا بر آمدن سلمان ابوذر و رضایه و مقداد و عمار با سر و غیر ایشانست که بر زبان اتفاق ترجمان شنیه و او

اخلاص میدادند تا بدو سی همراه اسامه عرق بریزند و گرد بپاشد که از رویان بر آید نیکو کفایت تجوید لشکر و اماده
 کردن اسباب جهاد و تعلق بکسی دارد که او را برزخ شیعیه بار با امام بلا فصل گردانند و در خصوص هم فرمود
 که باید قمر منی را در گردن که برای دوستی سبایلین لشکر گرفته ام چنانچه قدای شیعیه آورده اند و اگر کتب
 ایشان بهم نرسد باید بکلام کتو رسه اجمع نمودن و بار داداشی که از روز درایت منزلت نزد جمعی از شیعیه حضرت
 امیر امام با فضل بودند و دیگران بیافه و راضی و بی نیکو میگویند پس اگر شیعین با حدیث تجوید مخاطب اند و در
 انقلاب مسند لازم آید چه از کلام تجوید بوی خلافت بدو اهل فرست میرسد با جمله چون جهاد از ذوات است
 است که امر را از تجوید مقدمه آن پس لا محاله تعلق یافت با جناب امیر و کارزار تعلق گرفت با ارکان ربوبانی
 و تابع این مخلصین که بود و دیگر و ما هر من و تابعین شان نیز برای رونق بازار لشکر همراه باشند و چون با این
 مقبولین لسانی بر امر شریف رسول ربانی کاری ندارند و از خانهای خود هم در اوقات بیرون رفتند و بخلاف
 عیالست که بیرون از میان است اکنون شیعیه را برای نماز بیکار اختیار نمائی از اهل الامور من بقضای من است
 میباشند و آن نیست که در کمال سامه و چه بسیار نشانی بر مصالح بود و از مزید محبت مصطفوی و تعلق خود با
 حال شریف و شاق بودن جدای در نشاندن و بیاری و غیره چنانچه اهل حق میگویند چون مراعات این امور را
 در خصوص این مقام پیشوایان و رفض تجوید نمی کنند چنانچه ثانی در شاق گفته و مکن و ما زندانی و کرک و عیالست
 و کاشانی مقلد گوشت اند لاجرم احترام و تعظیمی که جایز است بایش وقت مطالعه نوشته ام سطوی چند
 می نگارم که کسیت شعری را از قول علم بری فی و ام الله تعالی و وحیده لی رسول المصطفی فی نصب المصطفی علیه
 علی الزمانه الکبری و تسویه صلی الله علیه و سلم خلافة امیر المؤمنین جین الی حین شوال العتاب الشریف
 المعاندین علی سید المرسلین ثم اقال البشیر الله فی حدیثه العبد لیس لقیما فی امامه الامیر و انشاء قد رض
 فی الغرار بدیل علی رعایه المصلحه و التکریم و سید العوری خطایا التام الخفا حیث سال البشیر صلی الله علیه
 و سلم امضی فی امرکم فوراً ام القدر مصاحبه فقال صلی الله علیه و سلم بل یری السامع الایامی الغائب
 و از مقام بدین هر خاص و عام درآمد که ناکید شریف و تنقید بر اسه آن بود که مبادا اصحاب محبت
 از داد اعراب و بلوای هواخوانان میل کرد و دیگر فحاشا گو ناگون و دوایمی روز افزون غفلت
 و برزد و در تنقید پیش متقاعد کردند و الحمد لله که صدیق محبت هر چه تمامتر اسامه را فرستاد
 و این پنج ناکید شریف بود که در دو واد چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی انهمه که گو
 درآمد حال شوق اول بود که تنها قص اقبال رفضه و منافات مقالات ایشان بطور پیوست
 آدم بر بیان شوق دوم که امام اول ایشان سمید الطائفة النبویه و شایسته علم الرضا
 دل بران لبسته و پامی ارادت بدانش شکرسته و فروزینی بر آفرینش رفته و مجلس
 از غایت بو الهوسه بزغم خود و در پامی لطیف ابدار را سفته و شوشتره ذمب الله

بنور هخس و عاشاک انمیدان بمرگان رفته و چون بر حقیقت احوال واقعت بشوی
 نخواهی دانست که هر یک ازین مقامایه شقاوت ابدی اند و خسته اول چندمی از عبارات
 و الفاظ ایشان رو بروی تو بخوانم بپیر بر حقاقت و بلاغت ایشان مطلع گردم پس
 بدان که اگر بر تصریحات سید ملافیه مذکور دل می بینی باید که چندی کتاب شانی را که از
 تصانیف اوست و پیشوایان رفقه سرمایه افتخار میدانند و اول حق آنرا تمامی مطلقه
 از مزایا مندرسه بشمارند و تأویلات تسویلات او را بناخن و انگشت فرسوده ثنائی را عقل
 بحلقه نموده اند در مطالعه آری تا معلوم شود که او در جواب صاحب معنی میگوید فاما
 قول صاحب کتاب و اعلی من جعل اخراج القوم فی البیض لیتیم امر النص ان بعدیم
 الا یمنع من ان یخار و الامامه فیدل علی انه لم یمین معنی هذا الطعن علی حقیقتی لان
 الطعن لایقول انه بعدیم لیلایخار و الامامه و اما لایقول انه بعدیم حتی نقیص بعده فی
 الامر من نص علیه فلا یكون هناك من نیازعه و یخالفه انتهى و از اینجا هویدا گردید که او بگوید
 مطلوبی است و اگر میخواهی که نصو صام سیزدهم شیعه یعنی باقر مجله برتبی باید برای
 تتبع مجلدات بحسب خصوص صاحب جلد فتن و امن فراموشی بعد ذکر این معنی که همه منافقین و طغیان
 اسامه گرفته و خنجر تا کید کردند کاسرقت فی الصد رحله می نویسند که نماز رسول مد صلی علیه السلام
 با صنع من ذلک ان تخلو المدینه و لا یبقی بها احد من المنافقین انتهى مختصرا و کذا بقرنی فاضی
 رطل بوق شوشتی در احقاق و نوشته بل کان الغرض المهم الاصلی من تنقیح عیش اسامه و
 جعل فتنه تحت رآه بعدیم عن المدینه عند وفات النبی لیلایخار و یثبوت علی الامامه بعد النبی و
 بعد علیه و سلم و لهذا جعل الفتنه فی البیض لیمیل علیا و من علی عبارات دیگر علای رفضه که
 و رسید ان مصارعت از راه حقاقت رخنه خوانی می کنند و زینهار حقیقتی الامر فی این بند و منطوق بقوات
 ایشان همین است که حضرت صلی علیه و سلم ازین تنقیح اخراج اتفاق گرفته و داشت تا جناب تقوی و
 بخوبترین وجه تحت و در بیم خلافت را بسیار دید هیچ منافقی و عاصی قابو نیاید هرگاه این امر را احاطه
 کردی اکنون در تحقیق ایشان حرفی چند می نویسم که این دعوی برنده برب فریقین باطل است زیرا که
 حضرت صلی علیه و سلم را معلوم بود خلافت خلفا پنجاه در صحاح و روایات بنوعی اشاره است
 و هزاران بار وحی الهی و در و نمود که خلافت خلفای ثلاثه شد منیت و زینهار هیچ مانعی بر طریقی اند
 شد چنانچه از سبب و حیات القلوب کافی و بسیار مثل قصاب است و حاصل آنکه کتاب گویت
 که کلینی بطریق آورده انیت که اهل بیت الطهره را با تمامی ملائکه گواه گرفتند که در
 خلافت غاصبین اگر ظلم و عدوان بنیابت قصوی کشد و چون در چاک کنند و اینهمه امر شرعین

بنوی رود و سپس بگوید این خیال محال بقلب شریف حضرت رسول متعال تواند گذشت که سید این بنده
 را برادریم و علی مرتضی را بر برادر امانت نشاند سر برآید و شمتان بگوید اگر اندک غور در کتب روضه نما
 توانی دانستی که ما را در مرتبه نزد این خرافات و خلاف و گداز که ثلثه و مقلد پیش گشتند نیست
 زیرا که امثال ایشان از حق و کوفی و طبری این مظلوم را بجا که برابر کرده اند و مالاختصار در اینجا بویست
 صاحب مجمع البیان عابد الدین طبری و کاشانی اختصار سکیم و اولاً آتی از قرآن مجید تلاوت می نمایم
 حضرت رب علیل بطلب حضرت ابراهیم خلیل فرمود عرض عن هذا الله فجاءه اخيه ربه انك لا تعلم
 عذاب عیون می دزد و سپس معلوم شد که چون محقق شود علم بتقدیر حق گردن خلاف آن از حضرت بارے
 زنیار درست نیست پس کوشش و شان چه معنی داشته باشد و اگر بسبب احتمال تحریف دل بآیت کریم
 نه بندند گوئیم قال ایضاً من فی شان نزول قوله تعالى انك لا تعلم فی من انبیت و لكن الله یهدی من یشاء
 قبل نزول فی ابطال اب فان الینب علی و سلم کان یحب اسلامه فزلت به الایة و کان یکره اسلامه
 و حشی قاتل حمه فزل فیها عیاباً و الذین انکى فی اعلی انفسهم و لا یطعنون من رحمة الله فسلم
 ابوطالب و اسلام و حشی و رود از کلمه عن ابن عباس و غیره و فی مازال نظر محتمل فی فان الینب علی
 علیه و سلم و لا یطعنون ان یجاءل الله سبحانه فی اراة الله کما لا یجوز ان یجاءل فی او امره و لو اجبه و اذا کان
 نقاسه علی ما زعم القوم لیرد ایمان ایسے طالب دارا و کفر و دارا الینب علی و سلم ایما رفت
 حاصل غایت خلاف بین اراة الرسول و المزل و بسیارے از مقیمین تفسیر اند عا کرده اند کاشانی
 نیز بنیاد آن پر و اخته چون کلامش بفارسی است نقلس بر سید ارم تا بموجب ترین وجوه بنده بر سر
 خصوص مجتهد رسوخ باید که اهل خلاف بر آنند که آیت در شان ابوطالب نازل شده بر رسول صلی الله
 علیه و سلم بسیار طالب این بود که ابوطالب ایمان آورد و کاره اسلام حشی قاتل حمه بود و قصه
 بر عکس شد که ابوطالب اسلام نیاورد و حشی ایمان آورد و شبه نیست که این سخن است بغایت ضعیف
 و در یک چر جائز نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده حضرت رب الفوت باشد چنانکه جائز نیست
 او امر و لو اهی او هر گاه که نزع مخالف حق نقاسه اراده ایمان ابوطالب نکرده باشد و مزید کفر او باشد
 و اراده ایمان و حشی داشته باشد و کاره کفر او و پیغمبر او بر عکس این اراده داشته باشد پس غایت
 خلاف باشد میان خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و لو با التکذیب و به الایة عقدا و انفا شد
 افاد و اتقوا قطع نظر از آنکه طبرست و کاشانی را مطلقه شدید و او چنانچه بعد از بدین نهاد تا قبول
 و تفسیر امام المعقول و منقول و غیر آن از کتب کلام اصول ظاهر و باهر است محیی برسم که کمال مخالفت
 و درین است که اهل سنت بر فرض صحت روایت کرده اند و اینچنین علماء روضه است از روایت و از اوین
 و آخرین ایشان بنیاد حدیث تجمیع بر آن نهند که مقصود و شریف از روانه کردن تخمین براه است

روغن میدان امامت سید المرسلین و صاحب لوا یک ازین جنس و قاشاک بود که عین منازعت و مخالفت
 خالق الافلاک است چه با سبب آنکه در تعالیسراطیبت نبوت عیسی اسلام کشیده اند آینه ثابت است و خود
 طریقه مذکور در مجمع البیان آورده که حضرت میدانستند که خلافت شیخین شد نیست و زوال خواهد پذیرفت
 پس کجای مخالفت مرسل با مرسل در ایمان ابوطالب که علم موسی بدیغمی که حق تعالی اراده آن نفرموده و قبول
 از نزول آنک که آنقدری منع است و کجا مخالفت در امر مذکور که آنچه را اصول موفوعه معتبرین تعالی
 وقتی و کاشانه و مجلس و شوق تری بوضوح می انجامد متفق است که کار مرسل از مرتبه عداوت مرسل
 معافانند هم در گذشته حتی که اصول مغرور و ساده بود ایمان خواستند که لوح محفوظ را بر هم زنند و علم
 اقصی را جمل دوروغ و متقلب گردانند کماست عرفه تعزیه الله انشا الله تعالی و از اینجا تصریح طریقه
 صاحب مجمع که مجمع علیه قوم مورود بود مستحکم کردیم که طایفه غم خیز که رفعت بلند در شمس است زیرا که از
 کتب دینی مطالعه خود می آرد که حضرت رسول مقبول از حقه اوداع باز نموده از یقین بیغیر خود که خلافت
 شیخین امر نیست مطلق چون از آن در غم غیبه درست نباشد بعد الوفاات چگونه زود بود که جبریل علیه
 همه واقعات را متصل می آورد و در فرودن میگفت اکنون بعضی از روایات درین باب که حضرت
 رسالت مآب صلی الله علیه وسلم از غضب خلافت مرتضوسه و تلف حقوق املیت خود مجمل و فصل
 خبر داده و آن روایات بخیر رسیده که لاتا بهی اعداد و عبارات از آنست از مجله فتن که جلد هفتم از عبار
 الاوار است باید شنید و آنچه ثانی و مجلس و غیره با از راه فتن در ترجمه پیش و تأیید اسامه ناعاقت اند
 بکاربرد و نیز ان عقل باید نمید یا بجد فاضل مذکور در باب جابر الله تعالی بنید و اخبار ابنه صلی الله
 علیه وسلم است باجره علی اهل بیت من الطلم و العدوان از ابن عباس حدیث آورده که آنحضرت
 در فارسه انیت که روزی آنجناب شسته بود و از ربه متناسبه آل عبارامشاده نموده و پس باشاره
 شریف حاضر شد و قدیر آنجناب نشسته و حضرت صلی الله علیه وسلم مناقب ایشان را لیکن لیکن
 سه قهر و در آنچه برایشان از دست اعدا جور و جفا انجام می برد چون نوبت مبادات و مصائب حضرت
 زهرا رسید فرمود که حرم است و از آنک خواهند کرد و حقوق او را تلف خواهند نمود و میراث او را خواهند برد
 و بچه شکم او را استقلا خواهند ساخت تا آنکه او ندیده یا عمره و فریاد و امعنا از زمین بر سر او خواهند
 و کس این قلم و استغاثه را نخواهد شنید و این ارشاد و بعد از آن است که در حق مرتضوسه فرمودند
 که البتة اصحاب غدر نمایند و خلافت را بر یابند من بعد از کتاب المانی شیخ و جماس مفید لازم
 انفضل رضى الله عنه روایت نموده که چون کران شد یارے حضرت چشم کشود و قتی که مایه گریتم
 پس سبش بریدم گفتم میگردم سیدرے تو دافطاع خبر آسمانے و براسے است تو که چه و آقعه رود و
 حضرت فرمود و اگر دایند البتة بر شما قهر و ظلم رود و از جناب مرتضوسه با سنا و پیشوایان خویش

روایت کرد که کعبه از قسم شرعی ارشاد نمود که خلیل من یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم البتة بمن
 حدیث نمود که ناگزیر است قدویو فاسے قوم دین قصائے ست مقتنی و تقدیری ست حتی و هر که
 انفر اگر دایه بنیبت و فخران مبتلاست و نیز از مالی شیخ بالعبادش مرد است که جناب مرقنوی کرم الله
 گفت که حضرت عیسیٰ است و از من توشیحی گرفت که اصحاب را و یوحنا فی و پسندید از من دهم بدین
 انما است که حضرت صلی الله علیه و سلم روزی را از راز میگریست پرسیدند فرمود و بیلیل خبر داد و از
 کینه و عداوت قوم و ظلم و غضب و نیز از آنکه علی است بر دایت ابو سعید خدری که خبر داد و حضرت
 صلی الله علیه و سلم علیه را بیا پیچید و فات شریف رو نماید تا بگریست و قسم داد و حضرت را بحق خود
 و قرابت و صحبت خود که دعاشد نماید که حق قلے او را همسایگی خود طلبید فرمود می خواہے که دعا
 کنم بر اے قصائے محتوم که تویش چمن نیست و نیز در مجالس خداوندید بن علی است از امام
 زین العابدین که سر مبارک در پیوستی و بیاری موت بگفت امام الفضل بود رضی الله عنہا آگاه قطره
 از اشک او بر رخساره مبارک چکید حضرت فرمود چرا که میگویی عرض کرد که از خبر مرگ تو بقرارم اگر
 امر اما است بر اے ماست بشارت ده د اگر در غیر است اشاره بکن حضرت فرمود شما مغلوب نیستید
 بعد از من و نیز از نفس زمان منقول است که چون خبر مقتل امام حسین با بن عباس رسید باے
 میگرفت و سدا را گواه میگذاشت و ایند بر محبت خود و حضرت مرقنوی داود و امجادش و عداوت
 خودش بدشمنان ایشان با نگفت که روزی بخدمت علوی مشرف گشتیم پیغمبر و آن در و از آن
 من فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم املا نمود من نوشتم الغمیر خوان پس از وفات شریف
 ما حال نیرید بر نخواند که چگونه امام حسین شهید شود و کیست قاتلش که حضرت نماید که همراه او
 کرد و باز کشد بگریست و مرا حسم گریاند و بود و رایحه قراوت نمود و حال غضب و شهادت
 یافتن حضرت را و شهادت حسین را و صحیفه را حال آنکه بود در آن خبر آنچه واقع شد و آنچه نشد نیست تا
 فیما است و حال خلفاے ثلثه و مقار زمان از خلافتهاے ایشان و حال ظلم و ستم که واقع شود
 بر علی مرتضی و جنگ حمل و صفین و کیست که کشید شود در آن و در خبر روان و حال تحکیم و سلطنت
 معاویه و ناماے شیعه که مقتول شوند نیست حرفی از جمله فتن که با اختصار تمام نیز که قطره را بجا
 و بر توے از انوار و نمودم و اگر اصول دیگر از اکتب رفعت بر کشایم خواہے دانست که بر امر که
 که بر عرقه درین واقعات پیش آمد بقید روز و شب بلکه ساعات و روبروے اہلبیت فصل
 بیان کرده اند و اینم ارشاد نمود که زینب از اہل متواند شد و اگر روایات مصحف فاطمی را
 بر کتابے و جعفر جامع و غیره را و انماے اعتقاد خواہے کرد که هر یکی ازین صحف مقدسہ بر اے حضرت
 اند وین که از عطیسات سید المرسلین بود و مصداق کائن طیب و کایا بس اکتاف کتاب حسین است

لکھان نمود رسید هندی که تمامی اصحاب چارصد نفر از اردو بهر مرتبه نشاندند و در پس قلوب این همه
 کس خطای آن عادت است امر بر او بود که یو دلاجرم بر تقدیر مقوله اهل روم چنانچه واقع شد زینست
 و درهم تقدیر قی متعین گشت و بر فرض غلبه اهل روم و دشام بر بلاد اسلام محط مشند و کلر قوسیدیم
 باقی نمی ماند و این بدتر است از اول زیرا که باطلار صدوق الکو اوب در عقل حضرت امیر دعوت است
 خود و دیگر دو جاد و باطلان نمود و بلا خط همین معنی اما اسامه پس طفلی بود و از اطفال دستان که بر شوشتن
 پایش لغزید و بدو فقره چیست از راه برگردید چنانچه خواهی دانست اما حضرت مرتضوی پس بر کلام تمام
 که محاسبی در سلا آورد و در وی بود از جمله بشر محتاج اسباب فوج و لشکر پس اتمام امر امت بعد از آنکه
 ستانعی نباشد چنانچه علم اردوی گفت چگونگی تصور و اینها حکم توان کرد که خود تمام نشیند و ادراک سلاطه
 صاحب معنی نطق همیشه بر دو قسج آن بر بسته باطل اگر مقصود نام امت بود پس در غلبه بر ایران
 نیز اگر کس نفس مرغومی را گوش خود نشیند و برابر و بلکه مقصود نکما نظر من العوارم پس تخرید
 تغییر بر سر که در رعیت اتفاق است افتاد که قبول میکرد و خصوصاً بعد از آنکه لشکر سنگین که بدو شسته
 اسامیش حضرت قمر صدار شدند و جناب مرتضوی گران بار زیر نگین کرد و دو تنه بر روی میان
 هم طفرایند و گوش شامیان بالند و در سیرین گنبد و بر خود و بالند لاجرم آنچه ثنائی و تحقیقین
 او از حدیث تحجیر خیال آورد و دیگر از ان حکایت نیست که در اصفین بر اسامه صاحب الامر که در جابلقا
 او جابلقا سر بر سلطنت راحی آرید و اسامین قصد بایع عمر دیار و کر شاسپ و اسفندیار را اشتیاق
 تمام می افزاید و وضع نمودند از اهل و بقیا س اولویت بی ادعای امامت برین سست چه اوصریج
 مایر بار مخالفت و می کرده دار از انوار راه برگردید و چنانچه از کتب شیعه عنقریب خواهی دانست و قبل
 ازین معلوم کردی که حکم مقدس مصطفوی و او را علی رسول شهادت فرار سید که زینار توقف و تخلفان
 خصوصاً چون اصول رفقه مثل سجاد مجلس را بر بینی که تا در ماز پسین مکر بر زبان مقدس میگذاشت
 که درین سفر اسامه را باید عیلت کردن و تاخیر نمودن لاجرم ترتیب قیاس عبارت شوشتن
 مناسبتی برید در عبارت احقاق چنین خواهد بود و الله ان البنی صلی الله علیه وسلم لا یطیل علیکم
 ان یحوال و حی یوسه فاما بر اسامه کیون داجیا و کل من عالف الوحی کیون کا و ابقوله تعالی و من
 یحکمهم ینا علی الله کان لا ینک هم الکافرین و قد تخلف اسامه علی کیون مستحقا للمارة و الفاتر الشا
 ان رو کلام البنی صلی الله علیه وسلم کیون انما و له قطعا و اید امر یوجب استحقاق اللعنه من بعد اقله
 بقوله تعالی ان الذین یؤفکون الله ورسوله لکنتموا الله فی الدنیا و الاخره و کانوا ینک من منا ما و عو
 رجوع پس دل دلیل بر فراق است و بالیقین قد تقر ان الیقین لا نزول الایقین مثلاً قال الیوم
 و لایقره الیقین پس چگونه دیات متعینه معارضه او تواند کرد و کما ستعرف باعراف الحلی پس سرانظر

و ستم است صدیق را از تحکیمین قرار دادن و اسامه را که از شش زیر اگر تکلف و از اجبت تر فتن است پس
 جوا بشن آنکه حضرت رسول مقبول او را بر تقدیر یکایک این سفر نافرود فرموده بود مشتته گردانید چار صراح
 روایات و کواکب دراری و فتح الباری و عمده القارے و مانند آن از شرح جامع بخاری و تصانیف
 ثنائینی و تجمیع مجلسی و از نقل دیگر علمای ایشان مثل بدیعی اولی است که خانه تقدیر خلافت در سقندین بود
 که کیست از شمای انصار که دل خوش کند بر تقدم ارا ابو بکر حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم در امام
 مسجد گردانید و کسی را بر این امر پسندید و اهل نزاع حرفه نزد فرزند اعدی گفت که این افتخار
 شاست حضرت صلی الله علیه و سلم که او را امام ناز و مقرر کرد بلکه او نبض نبوی تکلف است از جیشین تر تکلف
 بلا ریب ملعونست چه جای لیاقت امامت صغیر و الگاه رعاست کبری و هرگاه انصار در دم نزد حضرت
 اشتیاقی صدیق بر تقدیر معلوم میاید شد و بشنوت رسید که رفعت درین لمن فقط تهمت نهادند بلکه خود او
 تکلف و او در سبجان الشکر به سبب قدما شیعه از خدای تعالی بوقوع آید که کلین را با هم فریاد و چون
 سعادت نبیند بخلانش حکم نماید و اتفاق است غلیل خود را بر اندی حضرت اسمعیل ام کند باز فدیعه فرستد
 و حضرت را با وجود بشنوت روا بود که شخص را نامزد کند و بجا داری بااست نازیه کار نرسا و تیکه جیدین اقبال
 باین امر راه یابد از آنکه مقصود اظهار کمال تسلیم و تعظیم بود و باینکه این شرف را هم بر سر در چشم گذارند
 بلکه خواستند که بعد از جازت شریف قتل کنند کسی را که گفته بود خوب نشد که غلام زاده را برضا دید و باین
 امیر کرد و چنانچه در کتب سیر و کلام مسطور و در منی قاضی القضاات نقل ثنائینی مضبوط بلکه نیم از آن در
 معترض ثبوت که جماعت عظمت امر شریف بعد طلب اجازت مذکور گفت کسی بود و باز در من همراهاست
 میروم و از آنجا آنکه حضرت چنانچه عالم بود و تهر و وفات عالم بود و یا یعنی که نزدیک شخین صورت نخواهد
 بلکه این هر دو بیعت دینی خواهند بود و اخف لهذا صدیق را بااست عاثر داشت پس تحمل بر بعض تقدیرات
 که مقصود از تأیید اسامه بر شخین آن بود که کسی است تکاف نور و باب توقف مسدود گردد و مخفی ماند
 که زینار ما نیکویم که هر تائیر ضعیف بر فضل کله دلالت میکند و لهذا اعتقاد نداریم که بدین حارثه فضل کلی
 و او بر حضرت جعفر که ماسور بود و او امیر اله غیر ذلک پس مرتبه عمر را چه ضرر و چه جای آنکه بدین تقدیر
 لازم می آید که حضرت ختم المرسلین که بیانش نذر فرزند خاتون نرس که حق البیقین بهم ثبوت
 رسیده که آنجناب در هر کجاست که از اول متما یمن خواهند بود و یکسانی بر فضیله زبان نیاورده
 که امام مهدی بهر زینب خد است اری فرق نیست که امامت بر تصریحات قوم و منهم صاحب الحسام
 بهر زینب و رسالت است و آنکه هر که افضل انداز اینها معاذ الله من و لکن از آنجا آنکه در تأیید اسامه
 قتلش که پدرش مقتول گردیده و او چون پسر بے آب چشیده و محمل بود و با الاحتمال این استدلال کلیف
 در طعن الراجح گوید که افضلیت اسامه را شاید که سنجان قبول نکنند و بعد از نمیکوید یا نچه ظاهرش نیست که

ایندرب کسی نیست باجماع باطل است و اگر اساس کلیت کبری که بر امر برتر است از ماور برتر است خود
 مندر فلا یقوم حجت علیهم السلام احتمال به اتانست که کلمات فاطمی یعنی مانند چنین آیه که بار باشند می شکایت است
 و معرکه محمد بن یحیی بن علی بن حسین ثوبت بکواهی حمر اسود برای آنجناب رسید اظهار معوجه بود و هذا لک ساد
 اساس یا فاروق که نذر ان مناقبش زبانی اجداد اهل بیت فریقین موجود و نمودن آن قبل ازین
 مسرود بخمال کسی نمی آید چه جای افضلیت علاوه علم الهدی در تنزیه اعراف کرده که عرب از شریعت
 متمسک بنمود و بجلال اساس که بر نقل کثوری و غیره مرگشته بود و به امامت مرتضوی که نزد اذتابت بویخت
 علماء شیعه دعوی میکنند التفات نکرد و دیگر گاه تخمین با آنکه فضائل که دانستی که در ویدی جناب مرتضوی
 امام بنوا مندر اساس را درین دعوی غیر از حصول کفر و جود چه نقد بود و در تفصیل بعضی ازین امور که فرمودست
 عنقریب می آید انشاء الله تعالی من بعد باید دانست که لفظ تسلیم از آن در دم که بسیاری از شکلیان در
 محدثین از ماور بودون صدیق انکار کرده اند و نماینده با وجود صرف تمامی بهت در ورمی جز و دست
 بنی مسرودیا درین باب نیادرده اهل حدیث انمیقولند بزبان داخستاند که صدیق بخشش اساسه نامرد و بنوع
 او اگر کسی گفته محتمل است که از لباس ملبسین فریب خورده و بخت نیت شان پیغمبرده و شاید که چون بگویم
 برای اهتمام تحمیل شکر یا برای ترخیص اساسه همراه او رفت با شکر که عین چهار فی سبیل الله در ورمی نمود
 بود مردم گمان برده روایت نموده باشند که او هم زمر اسن نامیر است و الله اعلم بحقیقه الحال و الحمد لله که در
 شروح صحاح مفصل است بلکه در کتب معتده فریقین مسبوط و مدلل که صدیق بر زوای تمام پیش اس
 را برار است و این امر ابرامات دیگر بر زعم اصحاب مقدم داشت و اهل ارتداد و اتباع و اشباح سلیم
 کذاب بر روایات معتدین یقین دانستند که اصحاب پیغمبر اگر تشدیش میبودند و از بلوای ماحسابه میزدند
 این لشکر عظیم را بمقابله رویان نمی گذاشتند پس مجتهد رفعة بدعوی تخلف افضل الصلحین و در میان
 دنیا و آخرت حاصل میکنند ای مدعی فرید لای اهل بیت اجماع و تخلف اینست که اساسه بعل آورد که در
 صلی الله علیه و سلم چند خوانند که بر ورمی کوچ کند گوش نهاد و بلکه اجماعی است که بعد از نعت ازین
 باز گردید و رجعت تنقیر گردید پس بطور قوی موضوع انجا مید که مقصود از تاسم ظهور ارتداد و نفاق اس
 بود تا مردم بر آن فریب نخورند که بموجب حضرت سید المرسلین است چنانچه علمای شیعه نیز تصریح بآن
 کرده اند و بر ظاهر است که هر گاه امیر باز گرد و ماور البقیه معذور است و هر گاه تخلف از اساسه درین باب
 معفو نیست پس اساسه بسبب درنگ کردن باز گردیدن بطریق آنکه مطرود و مطعون از انجا انهم غلام
 رفعة مثل شیخ حلی در خلاصه دیگران تمییز نمود و گفتند که هر چند پشت از بام انشاء و مخالفت
 بلکه عداوت اساسه با شیعه و فریقیه موضوع انجا مید ایشان هنوز بتوقف اند و ندانند که او بوسیله
 هم کار نمی بسته بلکه بجا صیغ خلعت بر زعم شیعه پیوسته انهمی اندامی انما و انند از مکرر زنده مالا نکند

بر اصول اهل صفایین سند و سوس است و الله رفیع مینور و ترنمه او بجز در ابوالی بهترین اندیس غزل او
 که شوشتری خان خراب شتری کلب ذکر کرده از صدیق حسن که است است نه جای شوش و ولایت
 محب تر آنکه شیخ علی با عراف قاضی و طلبی و روایتی را که در تیره اسامه است ضعیف و نامزیکان عطا
 و فوالی مدافع بل مشالب او اعتقاد کنند و بی بدان نیزند که حکمای ملت اسلامیین در امثال سارتر و
 گفته اند و باید اندیشان هم احسانا کرده اند و این احتمال خود از کلام شوشتری و ذهب الله بنوره هم عیا
 نیز که جلاله استی که او دین را بدینا فرخته و در اهرم و دنا شیرین بر ابراند و خنده و از ملاحظه این امر و شالاش
 بسیار از تحقیقین رفیع او را در دنیا فتن شمرده اند از جمله ایشان احمد بن عبدالرضا است که او را بسیار
 الدین لقب مفاده اند و تفسیر بیانی البیان غری برای او در تحلف کردنش از وفات و تفسیر
 نمی نهد و پیشانی او را داغ اتفاق سید بدو صاف صاف در تفسیر نکور که خیلی مبسوط نوشته و از
 با اصول نویسی مضبوط کرده مینویس آنچه محصلش نیست که تحلف بودنش از و ب مرافضوی می
 ولایت او در بنفاق او زیرا که او بلا ریب میدانست که طاعت امام فرض است و در و ب خصوص
 که از حضرت صلی الله علیه و سلم شنیده که میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است
 زیرا که او سید و زینت و فداقی او به جای خود است استنا بخلاف بعد از عمر که در جمله سانی معلوم کرد
 که او بفعلات معاویه که از انوف گذشته و بلوک بهترین گشته است و تفسیر من گشته است و تفسیر من گشته است
 سید و قاصد و رانمینی که از روی بنو کنون حریفی چند مطابق وعده گذشته باید شنید که دلالت بر آنیکان گذشته
 ابدی بر اصول بجز افت از اسامه بسیار که از او نیز و او وجوب تفسیر بعد از این گیدا هم که باید دانست قطع
 از اظهار شیخ مداهنی که تکلیفین تفسیر مثل چکار و فتح اسهل بر او مینماید و در تالیفات شوشری و مات او را می آید
 آنچه از تفسیرات مجلسی مجار و مجتهدان و در عا و دیگران بخیر آن جلوه ظهور دارد و نیست که حضرت صلی الله
 علیه و سلم ایراد اند اسامه را بر شکر که اجله ماجرین و انصار و ران بود و مثل ابوبکر و عمر و ابوعبیده
 جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مامور گردانید و را که یوادی غلظین قیام کنند و مار
 از قاتلین پدر خود برادر پس رنگ نمود و شکر سبب رنگی او و حضرت در هر گونه و سبکی مرض
 بردانگه او و روانه کردن شکر او تا یکدی می نمود پس اسامه گفت قربانت کنم مرد و در خود را تا اندر
 تو و رنگ کنم حضرت و انداخت و بجلت مامور گردانید باز اسامه گفت تو برین حال باشی و من برین
 روم و در دل خود غم فراق تو دارم حضرت صلی الله علیه و سلم بجلت امر نمود و عرض کرد
 که کرده دارم که خبر تو از دیگران پرسیم فرمود تو در بر و و موش گشت و اسامه بناچار که تمیز کرد
 چون حضرت بهوش آمد پرسید از اسامه و فتن او گفتند که سامان و رستم گند پس تا یکدی
 بلیغ بر زبان آورد و گفت گفت که مختلف را از و بار بار تا که از این حدیث بوقوع تصور پس

اسامه بردن برآمد حال آنکه رایت بر سرش بود و اصحاب رو بر روی او هر گاه در حرف نازل گردید و
 همراه او بودند ابو بکر و عمر و اکثر اصحاب بن و انصار و اسیدین خضر و بشیر بن سعد و غیر ایشان از وجود
 اصحاب ناگاه خستاده ام ایمن رسیدند و اسامه که بر دوش یکا حضرت در نزاع ست پس اسامه
 بتجمل کمان بدین آید و رایت را بر در دولت ایستاده که حضرت در آن وقت انتقال فرمود و فیصل
 مداینه این روایت را معتبر و معتد دانسته و بر استه یکا آن زیاد از حد کوشیده پس واضح تر شد
 که آنچه این محققان و ارباب اسامه بر اصول خویش بستی گفت در حق صدیق و فاروق مرتب میسازند
 بلکه باقر از ترجمه هند حالیا اثر کلام نقیب ستاد مداینه که مایه فخر طائفه نوکی است و استاد و طبع و قاطع
 پیوسته گوش کن که جابجا در کتابش دیدم و محمود مایه متفرقا بدان رسیدم یعنی قطعاً و یقیناً حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم اسامه و پدرش را بنیعت و تازی بر درید که زید در خدمت ام المومنین خدیجه کبریّه علیها السلام
 پس عطف و زاید او و اصحاب ایشان میندیشیداشت چون در غزه و تونز زید بن حارثه از دست
 رومیان شمشیر شرب و در روزی فرزندش که اسامه بود بر استقامت طلبید تا التماس او بدرجه
 اجابت رسید و بعد از راست لشکر و ظل شعیب در آن زمان طوارق تیار کرد که ایشان چندین تن
 قنقار مض شریف باشت و او را با استماع این خبر بدین داخل شد و شعیب را با سفر زیاده بمحصل
 انجامید که رئیس لشکر محکوم ایشان است و اگر برابر دگر نرسد حرفی چند از تحقیقات مجلسی سبحان
 با تو زین باب بگویم پس بدان که آن روایت خلیفه است و در چند ورق تمام شده آثارش دلالت بر
 آن میکند که چون رسول مقبول از سفر بازگشت بخانه حضرت ام سلمه قیام فرمود و دیگران را در اجازت
 بنیاد ایستاده و خفته و مشغول شعیب آمدند و در این حال و در این زمان که حضرت علی مرتضی را
 اعتماد شد و در درگاه داشت و طلاق دادن ایشان و چارن از طریق را زیر حکومت اسامه محکوم کردند
 و مقصود تعلیم و تربیت بود و در وقت حضرت بیارش و ایم دم درنگ کردند و قیس را ندیده لشکر و جناب
 بن مندر ایشان را بشکر تحکیم بنوی لائق گوانید پس شعیب و ابو عبیده با اسامه گفتگو کردند که در وقت
 نباید بدین راهی که اشتغال اسامه بر رسید بر گفتند رسول خدا را سفر آخرت رسیده اگر مدینه فاله باشد
 پیدا شود! موی که اصلاح آن از دائره مکان بر در و پس انتظار کنیم و بدین حال پیغمبر در رفتن ایشان
 با هیئت لاجرم لشکر باز گردید و در دانه لشکر لیک از اسباب فتنه بودند و فرستاده شعیب و صدیق رسید او
 پیام فرستاد که زید نباید رفت و من خبر وقت و شام میرسانم چون عرض شعیب شد و حضرت را صدقه شد
 ابو بکر و عمر دست او گرفتند و اسامه بر دند او قدرت عرض را بیان کرد و ایشان اذن از اسامه طلبیدند
 پس او پروا نگذاشت و گفت بعد از بدین روید که کسی نداند اگر عاقبت قتل شد و من بیاورم و خبر کنم
 تا من داخل شهر و جماعت شما شعیب وقت است آمدند آهسته آهسته از انجام عیان گردید که اسامه را فرمودند

باینکه دیدن تخمین و خلف که از امر نبوی و روحی نمود و دش باخیر و دم بود نیست ترجمه مبارک بائی
 حامل الاسفار و المنته لئلا قائل که من از تحریر ای مقام بعنوان موعود فارغ گشته و مخالفت اسامه و نگار
 روحی که در سر زبر احوال اهل تشیع بگوش بر کس رسانیدم و اینهم بر عاقل عیان گردانیدم که آن
 چون بدین بزرگ و دید باقران کتوری مدعی خلافت شد و زمیندار خلافت مرفضوی را بر زبان نیاورد
 و برین قدر چه متوقف است عبارت حلی را در آخر جلد اول ذکر کرده ام که دلالت بر آن دارد و کما ساسه
 مدعی خلافت خویش گشته و از خلافت بلا فصل صدیقی و مرفضوی حسابی بر نهاده و بر اظهار شوهر
 مقرر است چشم بر زمارت و نبوی و دخت و خرس انصاف و ایمان را یکسبب سوخت لاجرم حکم باید کرد که
 مراد حضرت صلی الله علیه و سلم از تعجیل او آن بود که میدان خالص شود از اسامه مدعی زعامت و این
 معجزه نبوی بود اسے متخلف از نقلین متخلف این است که از اسامه سبزو
 و هم از دیگر متقبولین اسانے که پیغمبر کرد و زبانشکر گفتند و نیز متخلف غیبت که در اعانت مرفضوی
 بکار بر نهاده اند و جناب امیر بر ایشان لعنت کرد و در وادری حضرت و او را رسانیدند که آن جناب
 امیر و متقبولین اسانے چون رنگ اسامه از نزدیک دور و دیده بود و خود خیمه پیرو می زدند
 و در او جدا میدادند و برار یک خلافت حسب خواست حضرت رسالت می نشستند و اگر جلوس
 میمنت مانوس روزی نمیشد بسبب غیبت در عدم اعانت خالی می شد و در پیش رند و همه یکسبب گفتند
 که احراق و تمت معلوم بعد از آن جناب صورت گرفت و رن طفا حاصل نداشتند که در وازه بر شکم بزرگ
 بگویند و صبطا جمعی را بسوزند و تشیید چنین و خائنین هم بر زبان نرفت و کلمات تشیع در میان نمی آمد
 خدا ما را که میداند که تحریه چاره شریفی میگرد و جوابش آنکه تسخیم چنانچه اینکار از دست حضرت امیر المؤمنین
 گرفته و خود استبفیقه را قند چنانچه علی عینهم گفتند جناب حسینی را یککلف میگرد و ایندند و اینهم را از دست
 ایشان سرانجام دادند بلکه اسید آن بود که حسین رضی الله عنهما تعلیم باقی محتاج نیستند و تصدیق
 تن مقدس رسول ربانی نیک و بد بجلالت جناب امیر عالم سر و علم عالمی و علیهم السلام فی مجله الفتن
 کالیف الامین بر تقدیر است که بر اندانیکار از سلمان مقداد و حضرت عباس و جانشینان و چنانچه اولاد متوکل
 ابن سبا و دی نگار این قانون در شمار دیگر کتابها استند که ناگزیر است که غاسل بنی و امام معصوم
 باشد معذلک این مهم که از غسل سلمان بنو ذبیحی الارض بجز نقیض تا بعد این انجام در چند نام رود و او
 با امت سلمان کسے قائل نگشته اگر چه دعوی عصمت نموده باشند چنانچه از کتاب شافعیه بر ملا محمد بن محمد
 بن حسن عالمی ثبت می آید و بعد از اساطیر این تقریرات باقی ماند از سقوات بکمان که من بدو
 نگار که در تفقد عیش مقصود شریف نبوی این بود که هم میدان امامت را بر و بدو هم سر بار را بدست
 دشمن کو بند و هر کار فریک گشته شود و سود اسلام جوابش آنکه اگر بطاوی کلام سابق و لاحق خود کنی

چنین جاسیت و امانت بکار رفته که هیچ مطلب و یا پس رفته به جوانان نذر میرا که درستی سامان لشکراست
 که بر مایل بود بکار بود و صیغه مطلقه نداشتند و ادون یعنی بدست راه من فلیکف و فلیکف و فلیکف و فلیکف
 و از حصیض زمین بفرش برین رسد که معرفت سابقا پس فرض شق مذکور شکست لشکر موسیست و از آن
 توجیه رب العالمین که جناب تقوی برای خطآن دست از دعوی امامت برداشت پس آنچه در مظهر بود
 امر در صورت می بست علاوه منافقین اگر عادت قرار داشتند که سیاست به ایشان بخورد و بدین
 شمشیر برین میگرفتند و بکار مصرف میشدند و کار بصیغه فرغ می بستند تا بکه می بستند همراه ابوسفیان به
 و با دلات و غری مرتب سامان و جنگ متوجه میگشتند لاجرم بهتر آن بود که حضرت اشاره میکرد و تا خبر خدا
 سرای غاصبین چنان می برید که کسلی تا آن نشان نشان نمیدید و حوصله اصحاب صیغه ننگ میکرد و در قبل
 اهل فناء بجز در قرین منافق حضرت سر در کائنات املیست بزرگ کار است پس سرگرمی فلان و فلان
 فلیکف وقت تبدیل دین و در دفتر فتن بالیقین و چه جاس آنکه بعد از مرگ زن بر کتاب لومیت سر صوبه و در این
 و پر و دنا موسس قیام امایه را بدین و او را ملائمتین و ذی الذریعین سمع و بعد در قبل هر حضرت پیوسته و چنان
 در عمارت و در فصل از کتب شیده دانشی حضرت در تفصیح و قتل ایشان یک وقت و تجمیر کار و تفرغین
 المتمرصل مذنب له در باره فرستادن جناب میر در جاده و بین ترانه می سرانید و فخر چنانکه از عماره جواب برانید
 و در مقام اشعار تنوی فقیر ایما و باید آورد نظم از چنانیکه برای صاحب هوش و که شیمی را نیک بدینی و موقوف
 و طاعن را چشم نمیشد و میری و غنائین را گوش خود میسند و غرضی یا بی از بدی گوئی شان و اگر و در خلق پیش بیان
 که حرفی که جان نشان شده اصول فرض در هم سپاشد که اندر وی نشان بدو آورده و مذبح حبیب نشان علمی
 بر ایشان جنگ لعنت را بیاورد و در از روزگار نشان بر آرد و حق الله و برین منوال است **الحاق قول**
 در سابق معنای او را داشته که هوشش مطابق از داغ برید و جو اس عروق بر هم گردید و سر عجب بن عوق از
 آسمان بر زمین رسید تا بمشاهده آن عقلایم صرع بر زبان آورد و در عصای نیندی که عجبی بکشت و معالای
 این کلمه را بار دیگر بر زبان آوردن و در وقت حاجت و ادون **الحاق قول** دشمن ترین الهی یعنی
 مجلسی با وجود عادت فرید فضول و ابوالوسی مصداق **الحاق قول** در آنکه **الحاق قول** در آنکه **الحاق قول** در آنکه
 حقیقه الامر بنی از بدیهات جلوه است که اکثر علمای سنیان و حضرت امام باقر علی مرتضی و فیض بنی تحصیل میکنند
 و بعد از این لغو بر سه نشتر و غیره از پی کین است و مقتضای طبیعتش اینست که مجلسی پس از او دعای عباد
 اهل بیت لقبوب سنیان میفرماید که آخرت را دوست میداشتند یک قسم مبارک او میفرمودند و در مجلسی یک
 شارحین اصول را بعد از تو اوسع و رو خند و بیان فی غیر آن آنچه گفته اند اول دلیل بر آنست که نمران کس از
 اهل سنت نبوت امام صادق از نزدیک دور می آمدند و با او اجنبه و حقائق علوم پرور میگشتند و از آنجا
 مقتضای خویش میداشتند پس دلیل بر یک مجتهد که مدعی الله در ذکر فضیلت مقتضایان مایه از راه قیامت

گن نیست آن صاحبی که میگوید بابا شدید بر آنگاه نشانیاید و نیز این امام حق ناطق فرمود که علی بن ابی طالب مراد است
 گمن که موجب غر است در دنیا و نور نیست و در عقبی که میگوید صاحب خود را بخت در هر کفایتش نایل شود
 در دنیا و غفلت او را بخت برساند آله آفره مصلحا و چون اصوات المؤمنین قبل ايمان دين نذر فضیلتنا تقیین
 آفتاب می را از یک حضرت پیغمبر علیه السلام و عیدی قطعی بر آن که نفرموده واجب الیزی باشد پس ز را بر خصوص
 اللعن فایح الله هدی را چگونه از دست توان داد چه جای آنکه سطر و دیگر تفسیر را بجا نیاورد امام صادق نسبت به
 که کتاب الوصیت بر خلاف آن گواه است کافی الکافی و الوافی و بحار المحاسن بر هیچ اصولی تفسیر نکرد
 نمی شود و بل معقول مان شقی چنانچه بر ظاهرین سر کشی او واضح و پدید است هر سر کشی آن بود که کلام امام را گوش
 میکرد و نمونه آن در مقابل ما دیده می از نزار عمر وقت مغرب پیوسته گذاردن معنی امام را نشنیدن و بر سر
 خود عمل کردن و روایت را گوش خود جاندا و نقله عن المختار الکلتی و مخفی فاعلم که من این سوال را ز را در جواب
 حضرت صادق را در کتب قمی و مجلسی هم دیده ام و مویات آنرا خود کشی پیش از پیش آمد در و پس محو حسیتم
 که آیا ز را در لافقه السمه صدق الصادقین رفته پیدا نیست که امام تفسیر میکند و بر دین بای امجاد خود است
 و از اینجا توان دانست که دعوی تفسیر از محتات متاخرین است و ز را در مقبضای لیس الحیره کلاما نیز بدل
 خود اعتقاد انبعثی مثل الوجوه داشت که امام امین است در و غلو نیست و در پیوسته حسیتم برای تفسیر
 نزد آئیناب میفرستاد که چه اطمینان میگوئی مرا چنانچه مردم بین روایت میکنند کافی الصوارم معذک الکفره تفسیر
 پیوسته و چگونه امام صادق را بدین گفت و بخار هم میسایند چنانچه در کشی است بر زعم شان سئل که تفسیر تفسیر بود
 لیکن توسط سنی که تفسیر علم خود بود بان شد و دیگر خود درین روایت متروک است چه معنی دارد و بار خدا یا اگر
 اعتقاد چنان میکرد که بر عکس مقوله امام اعتماد خواهد نمود و این امر چه ماناست بحکایت و جال لعین غلته الله
 علی ز را در و اتباعه و اشیاء علی یوم الدین و الحجب طبری مجمع البیان آنچه درباره کذب جاشی میکند از این
 که اگر برگزیدگان بارگاه بر امام کتب دفع شوند مال و ثوق کلام شان بر غیر چنانچه در حدیث کذبات تلمذ معاصر
 کلام را داخل میدهند و نیز به اجتماع فادس باین الفاظ میاید که تفر حضرت الله هدی از کذب لقیاس اولویت از ان
 بر می آید و نیز عبارته الامنیاء و الاصفیاء اجل من الکذب الارذق الامان پس اگر کذب را باید کلام ایشان
 البته این بزرگان از دائره صفوت و صفاء و نبوت و اصطفاء خارج شوند کمالا یعنی پس حقیقت نیست که این
 ز را در و اسقمری بنامه و بروی راوی جمنی بودند و فیش اگر امام را در و غلو نمیدارد و چگونه خود را از عده جواب
 نگه میداری که تخمین را بلباس گوناگون آید آن کلمات متنافه لغت فیه رنگ رنگین گردیدن عین مصلحت است
 ز را در و علم باری را قبل حدوث اشیا کلام میگرداند و اما ذلالت عالم ناگان کیون میدانست که میگوید
 که ز را در و کلامیت متوسط درین کالت منظور افتاد لیکن از خیالش بر رفت که چون امام تفسیر کند و مامان
 و بعد از استماع و سائل علت ناریت هم بیان کند پس متوسط چگونه نمندی تواند بود بلکه متوسط بسبب است

سن با اتصال فرشته توحید و خدای گویا پس اهل تقید را بسبب خوراجی و خود بینی دو گوش یک بینی هم مانند اگر اهل
 و بند درینجا شعر طریقی برای حضرت زمانی و فانی باز نقل کنم و حسب انحاء استقید بنفسه و قنایات مال و اوان
 الغرض آنچه مطالب لافانی برای تفسیر زرار و مجمل و جابله و اویل میباشند اشعار و درود و دل بر کتب حضرت
 صادقی گنبد شعله بود که درین باره بر سر قمر رس و افتاد و استدراجی بود که در جبال و شیطان طلاق ملک بر آن برزخ
 و بلقی شعر مذکور را باین طور میخوانند سه ای زار و در راه نگو دست بچکاره و جال این عمل که تو شداد و درود و اما آنچه
 مدعی عزیز دلاهی الملیت سیلابی گفت که در مناقب او احتمال تقیده راه نمی یابد پس جوابش از سابق برمی آید زیرا که
 از آن مباحث بیخبر است میرسد که حضرات اله در توحید چنان منکم بودند بر اصول رفعت که از مایه هم تقیده میگردد
 و اگر فخر کشتی یکشتائی از شتاب زراره خواهی یافت که بر روایت شیده است و هرگاه مثالب مذکور حصول خبر
 خلاف نفس الامر پس و توفیق کجا مانده افتاد البطرسی و قد عرفت کلام را انفا فاطمک بالافانی در روایات مناقب
 بعد التسلیم من را دو تا کثیر همچون زرار و انوار و بحر علیهم امه و سلطان اما دعوی اجماع پس قبل
 ازین واضح گفتند که آنرا اصلی نیست مگر بدخول معصوم بر فرعون قوم ملوم و حال امام از کتب او بدین آیین
 اما مایه لایح است که از ملاحظه محققات و مبدعات آفرود و دواغ بر دل داشتند و ناسور در جگر و متینیت
 بودند پیش فانی اگر لاجرم آنچه فرزندان صوری و منقوی آملعون بر فراق حضرات اله براه بر بستند بخوبی می
قول و ایضاً الخ **اقول** عجب است که جناب مجتهد الزمان شمس الموعود عا که ملا علی قاری نوشته هم
 ندیده و در کتب دیگر علمائ مثل سلطان محمد غفر الله له که درین قیاس ایشان بی اساس فندیجی است آنکه اگر حدیث
 بیخبر است بعضی در دعای آن بودند و وزیر که محتمل است که مراد از تشبیه کثرت باشد چیزی دیگر و آن بر جای خود است
 هم برای است مرحوم رسول جلیل و هم درباره حضرات انبیاء بنی اسرائیل و اگر ادنی تبع در کتب اما مایه
 ملا فقط و حق گردانی جلد اول ازین کتاب نموده و خود خواهی دانست که درینجا هم ساقطه قمر الهی بر سر
 افتاده و خشک و تر ایشان را بیا و فناداده زیرا که اکابر علمای ایشان درین بحث چنین تصریح کرده اند
 که علمای اثنی عشر بنی اسرائیل پس سن درینجا هم که است مجتهد بطور سابق میدانم که تنبیه حدیث
 علمای اثنی عشر این بحث مرایا و دایند که از آن فعیلت شیطان الطاق و زرار و انگشت نامی اتفاق بر
 انبیای اول النعم لازم آید لغو ذال الله اند و مذمب این سباسب اعلا شقی و من تعجیرم که سفر و همس
 و جمعی که مجتهد فانی هم زیر مشتق ایشان در موارد بودند گنبدت ایام مذمب بلقی پیشوا در علوم و دین اند و هم
 پانز زرار و شیطان و بشتاین و ابوالعصب میباشند در مذمب اما مایه که تصریح امام سید دهم فقه در
 طائفه شنیع بودند درین علوم و در بر رفعت کالتمس بین النجوم اند چنانچه در رساله بصارت العین
 و تازده تر نیست که پدرش یعنی تقی مجلسی در رجال روضه المتقین میگوید بلکه از آمدن مهدی معاذ الله
 نقل میکنند بشیر المتقین بالحدیث زید بن معاویه العجل و ابوالعصب لیث بن الحجر المرادی و محمد بن مسلم

و رعبه چهار ساله است علی حلاله و در اسلام لا اله الا الله قطعت آثار البقوة و اندرست و نیز لفرکان امام مسلم و در کتاب
 الامام صاحب ابی کانوا رینا احیاء و امواتا اعنی زنده و محمد بن مسلم و سنن ابی حنیفه و نیز در المعجم الکبیر
 قَتْلُ مَنْ دَانَ الْقِسْطُ هُوَ كَقَتْلِ مَنْ دَانَ السَّيْفُ قَوْلُكَ اَمْ لَكَ الْمَقْرُوعُونَ و در حلال این کلمات بود
 که اگر این مذکورین واسطه فیض الهی نباشند و در اتصال علوم الهی بسوی شیعه متوسط نگردد علوم و در
 همه سند رس کرده آثار نبوت منقطع شود امتیاز حرام از حلال باقی نماند و ناظم قوانین انصاف و عدل
 ایشانند و حقرین بارگاه احدیت و اهل بیت همدارست و مسا بقین اولین و مدراج علیا و مراتب حق
 این بزرگانش با کمال بیا و انخلا فترت ابد بمقام برتقا ای و پیشوای در عیب ساهی بناده ام و در بخارین
 من حیث الروایت گفتگو کرده ام و لهذا در آخرین روایت نوشته ام که از عقیدات اشکال اول بدین الفتاح
 ثابت میشود که خلافت راشده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با شرک کفر بر اصول امامیه جمع توانند چه با
 فسق و فجور و اخلاص و اعدای انکلاب مطر و لغین عبارت بوضوح انجاس که بمنای قیاس بر پیشوایان
 و بر ظاهر است که اگر شیعه مقتدا این مذکور بری از دایره قوسط بیرون کنند خود بر تحقیقات مجلسی پیرش
 همچنین دیگر جنانده رفقه سلسله علوم دینی از هم گسلد و لفظ جامی فسق و فجور را دلیل بر آنست که این
 را در جنت شرک و کفر حقیقی نیست و کفر و شرک ایشان که خدا را جسم میدانستند یعنی ابناء و ملتزمه بمنه
 استقلال خود در رساله قدیمه برین است و تازه تر آنکه علم الهی دوم در مقصره العوام و غیره من الخواص
 تقریح کرده اند که امام لغت نمیکند بلکه کافر را پس اگر مجتهد مانند شیخ علی سرعارضا با عجیب و غریب دارد
 باید که اولاً پیشوای مقتدا ای انچه کس از کتب اهل سنت نایب فرماید چنانچه او از کتب معتبره شیعه
 اثبات رسانیده حال آنکه اگر چند کس مثل مفروغ و از رواته بدر و در صفی بالمحقق تواند رسید بر خلاف آنکه در
 و شیطان از گروه قدیمی رفقه بدر کرده شوند انقضای حال محبت بر زرگار کشاخ کار حسارت شمار
 دید نیست که درون اثبات پیشوای سفر و کمس کردن بجای راضی از از و حقیقه خود را در بر راس
 عقلا رسوا و ایدار و مذکب نفس و ایدیت مستلزم تسفین هم نیست باز پیشوای پر سر یا در روایات اهل سنت
 شیعه بنو ندای شیعیان از میان روایت ننمودند و مفهوم حدیث موثق عموم و متحمل دارند و جامع
 گما یک غیر از ارکان اربعه و اما ویت آن کسی نباشد غیر از سلیم که امام اعظم رفقه و رتیق ان الکتاب موضوع
 میفرماید که نیست دلیل و دعوت مجتهد با اختصاص غیر و روایات اهل حق چیست و از کتب رجال رفقه
 پیدا است که در رواته اثنا عشریه بسیار از او قیفا مذکور اندی سنابر انچه در روضه و منبع المقال و غیر
 انست و مجتهد که یاسه هم در کتاب مذکور اعتقاد آن دارد و نصوص قطعیه ارشاد کرده اند که او قیفا برتر
 از خوارج و لو اصحاب اند اگر نفس خرد و ایت مستلزم تسفین بود باری و الله مجتهد الزمانست چه در روایات
 و غیره تقریح کرده اند که بخاری از خوارج بسیار روایت میکند و خود مجتهد در تسفین نفس نموده است

خواجه نیست بنابر سنت دیگران و خارجیان دیگر پس مستحق این رتبه را هم مجتهد الزامی ثابت نکرد و تمام است
اولی الالباب است که چنین جایزه داده که که مطلوب را هم حسین بن نادر و کتابها تعقیف کنند و بهر چه صاحب کتاب
تفشیلا اگر اندک غور و فکر کنی توانی دانست که این دشمن خرد کور کور از مطالبه صوارم پرور افخته و خواسته
که مطلوب را چنانچه در آن کتاب است بی تحریف بنویسد و پدرش کاسر لیس کشمیری تعالی بایده کار مضحک و
سزاوار نقیب العین گذاشته و او آثار اقدام خندری از مردم و بسوا و مولفین میاخذ پیورده و در تمام از کتاب
فاضل ملتانی که تئیه السعیدیه ناشش نموده و در گوشه شایسته مجتهد فائز و او نیز و توفیق داده عبارت نقل کنم
بیشتر اضاف باید دید و برایش موجود و معدوم زبانی و فائز باید خندید که هنوز در نفس تسنن ایشان تصریح
اکابر علماء کلام است تا بمقتضای چه رسد **قول** مثل مفر و کمسره **اقول** بار بار گذشت که مدار تسنن قول
تجلافت خلفاے ثلثه است متعسف نبودن ایشان غایت بلکه تحقیق تسنن اتباع سنت نبویه است و جمیع عقاید
و اعمال و ظواهر است که سلسله خلافت خلفاے ثلثه و ترک بعضی ایشان در فرغ عقاید است و تفسیر باری
و جمیعیت و لوازم آن از اعظم اصول عقاید پس کسیکه این اصل عیاری را منکر شد و اتباع سنت نمود و گن
نیست که از اهل سنت و محدثان را تفسیر یلیدیر که قائل بخلاف خلفای ثلثه یا بار که بعضی از آنها مشهور
مثل متغیر و نواصب و قدر و محبیه همه راسنه سیدان و اهل سنی می شمارد و بر سه مثل مشهور صادق آمد
هر چه که دماس و بر سفید کردی پس لیکن محال تعجب زیادت او نیست که ملل نخل شهر ستان را دیده است
و در آن کتاب ذکر این فرق ضاله را شنیده و اهل سنت را جدا و ممتاز از جمیع این فرق دانسته باز این
بسیار فکری نماید آنجا که **الحقنا علی البصی و بودن** انیر دم از اصحاب مالک یعنی راویان حایت از اصحاب
مذروع فقیه او انیار از اهل سنت نمی گرداند چه جمیع نواصب در فرغ فقیه تابع اهل سنت است و
و معتزلا فاطمه در مذروع خفیة اند و معتداجید دیگر قدر و در فرغ تابع مالک و در سیه تابع ابو حنیفه
و جسیه تابع احمد بن حنبل اگر معتد اهل سنت در فرغ شخص را از اهل سنت گرداند می باید که جمیع این فرق
از اهل سنت محدود و شوند حال این جماعت نزد اهل سنت قریب حال پشامین و شیطان الطلاق ملائ
آنکه جامع محدود وین در اصحاب مالک هم من حیث الروایه معتبر نیستند بعد از این صاحب تئیه السعیدیه
از کتاب لسان المزان حال ایشان نقل فرموده چون نسخه میقم بود و محصلش نوشته شد آید و از عبارات
کتاب مذکور معلوم شد که دار قطبی مضر را نسبت بوضع بعضی از احادیث کرده و نیز از حق احمد بن
عطاء الحجه لفظ متروک و ماندان فرموده و از علی بن مدینی حکایتی درین کتاب وارد است که
او را بر کذب در حدیث بنیغیر علیه الصلوٰه و السلام تفسیر کرده و تئیه بعینه و محصلیه من بعد
گذارش است که جسی نسبت نام سیکس از چنین رواه بیا دمی آید و بخیا نم گذرد که در میزان
و لسان و تئیه و اکل و تقریب و مثل آن ترجمه و نموده باشند و جاسه توفیق و بهر چه هر که از

که یک را راوده کرده و پلاک امر نیست که ساسی این آهم صادق اللمه باشد و بدو در وقت متصف نگردد
 اگر چه بعضی مصداق رمی مایه قدر بود و اما مفسرین باید او را هم معین کردن چه مفسرین محمد بن عبید را بر جوسه
 نمی شنیدند و از دیگر کسی بعضی از روایات آمده و در حق مفسرین نوع لامیج گفته اند محمد را باید از اهل امام معین کردن
 باز صحت روایتش اثبات رسانیدن و لا مرفق لای عالم خواهند گفت که محمد در مفسر متفید امتیازی ندانند
 اما جمعی پس چنانچه بعضی نزد شیعه باین نام از اصحاب ائمه مثل امام کاظم اند و موثقی گفته اند همچنین نزد
 بابویه در بی مقام نیز باید مطلوب را که جمعی است معین کردن این از علامات قیامت است که چنین بزرگ باشد
 کتابی در جواب رساله قدیمه نویسند و تصنیف آن سرکشند و پایش در هر مقام نیست و هر یکی از سلاطین است
 خلعت فاخر و جواهر و سایر بخت بر سر عینا قسمه الجبار دنیا و لنا علم و لا اعدا مال بخان المال فان عقیب
 و ان العلم باقی الایزال و اما دعوی کفر معاویه پس جوابش بتفصیل تمام در مجلد اول گفته و هر کس از
 سیاحت را دیده و یا یقین داشته که محمد باشد نزد هر گل سر فرو مانده اگر او لیای او دشمن سر اگر ندیده و اگر
 با ساسی او را مستحکم بدست آورده و گوشت عقیف نمایند نتوانند از آن خلاب بدر آورده و اگر چه اهل کرکوک
 بختت و جهار کل بدر آورده باشد چنانچه قصه اش داستانی و این از بحر المذهب نقل فرموده اند پس
 بعد از تسلیم محبت نقل و عدم وقوع التباس در کتاب دلائلی بر نشن نشان ندارد و چه جاسه علم فضل
 عقیف مقتداست و پیشواست که کلام من در آن بود و آیه بر من بر آن عینه گشت و انکشاف مثل مقتداست
 و پیشواست بر نمایان و شیطان در مذمب شیعیان تا وقت ثبوت کفر ایشان حضرت شدید بر حال سنان
 الاخری شود چنانچه بحال مایه لازم شد محمد از عبارات نماینده و عز و در در بر سر در مجمع البیان غیر ایشان
 از امام نظام شیعیان بوضوح می انجامد که شبهه تشوید دیگر و شبهه بود و در ظاهر انحراف توان کرد دیگر بلیک
 تمام و بی شبهه سالیع امیر و ارم که ان دلیل را مرتب فرمایند تا ازین یاد و کسبا و اجمال و اجمال که دلیل بر
 ساسی مایه صرح بر او و نه الصواب است بدراستینه تا اگر گویند که جناب محمد را ساسان نقایص و فایز البال
 اکثریت کثرت زیاد دارند نیست که محاسب و شمار و آید و از مارت چهار و علم چارده طبع زمین آسمان
 بر او روشن است چگونه خوب توان کرد که او در شناختن کتاب بحر المذهب که در وقت بعضی از امتاخرین
 سلاطین اهل تصنیف شده عاتق اسافته تا قید بعد از تسلیم محبت تعلیم آرسه و عدم التباس با ضرورت
 و قطع نظر از خطابه و افادات گذشته بلکه سراج هر عقیفه که بر اسه مستخاف او قرار یافته و در کما عفتان نقایص
 معترض تبیان می آید که عبارت دیگر بر محمد شاکلام ملائم نقایص از نه و شرح عقاید نسیه گمانه
 چون انحراف در کتب در عینه باین را از عقیقت بر نقل او و بهار اعتقاد و نه نماند پس فقط مذکور که
 خود خواهر بود و او و نه ساسه و انحراف دیگر که بنا بر هر چه میفرمود که آثار عبارت منقول است معین میفرمود
 و عموماً که انحراف محبت فرموده که صورت و نیست قیام

ابد از دیدن این مقام تحسین بود و ظاهر چنان می نماید که مرجع نیمی محمد باشد نه اهل سنت مگر جناب محمد
 عبارت خود عوام را در انواع اشتباه سپردن چیز نیکو را این عبارت در شرح عقائد نسفیه بحواله
 نمی آید ولیکن بنابر اقتضا باید این معنی اعتماد نکند که کتاب مذکور را غریب بال نمود مگر کوشش آن ازین عبارت
 پیدا نشد لاجرم ضرورتاً قیاد که شعر مذکور بر زبان ارم سه چه خوش گفت سست سستی در زبان الهی
 ایضا المسائت و اورکاس و ناوله و بعد ازین بر زبان لغ را باز کشادن کشان بکتب نشاء و حقیقت
 الامراگاه گردانم که آغاز شرح عقائد نسفیه نیست الحمد لله المتوفی بجلال و کمال صفاته متقدس
 فی لغوت الحیرت عن شوائب القص و سماء و الصلوة علی نبی محمد المودید باطلع الحج و واضح بنیانه
 و علی آرد اصحابه نزهه طریقی لقی و حاتم و قاتو شرح عقائد عضد یحیی سست تاسم: فحقنا تحقیقاً و انعاماً
 الاسلام و دعوتنا علی التقلید فی الاصول و الفروع الکلامیه صل علی سیدنا محمد المودید بقواطع الحجة
 و البرهان المشید بلو اسف و السنان و علی الروا صباه الاعیان المبشرین بالذوال عرفان
 و درین نیز و کتاب متداول محل التباس را قی عانده مگر بر محمد انامیده که بر عکس صاحب قوت قدس
 بر بیات اولیه حکم لطایف حقیقه نزد و در کتاب تشدید پیدا کرده و این نوع التباس براس صحت
 متاب محمد الزمانی مجتهد فانی برای نوار دلیل توان تشر و اگر خط فایده علی با هو المشهور بنی
 و اسرار فرمایند و بر بنیده کتب فانی خاصه و افکار شوال شکار است که و درین التباسات نگارنده
 سست با بطل مجاز اندک فکر بیا دم آمد که این عبارت فضل المحققین بلکه المحدثین علامه صدیقی
 دوائی سست که در شرح عقاید عضدیه نوشته لیکن از این عبارت سستی بودن آن مجسمه ستم ثابت نمیشود
 فلیف مقصد بودن نشان در مذہب سنیان که سیاق کلام در آنست از می انقید از عبارت
 افضل المتقین به ثبوت میرسد که اگر مجسمه محمد ثنین اندیشی شغل حدیثه و در و باست گفتاریم که
 بنو ذمه منشأین مقررین و در راه شرمین الیود و النصاری و شیطان لطاق و حال تمام آفاق
 که مشبها و کلینی امام الامیر فقه خداست و عوخل را جسم تحقیق و صورت حقیقه و از میدان و از رتبه
 تاف و از زلف تا پایین اجوف و صحت اعتقاد میو و ند و قد و خود و اسفقت شرف نفس اوی میو و ند
 و سیر و حرکت و قیام و قعود و دیگر لازم میولان و عوارض جسمانی بیان میگرداند و بگوید
 که جناب از محمد ثنین اندیشم از محمد ثنین اندیشم از محمد ثنین اندیشم از محمد ثنین اندیشم
 ساطع که ند که دلالت بر آن دارد که این مجسمه نزد مثل تحقیق میو و ند کافر اند چون حال چنین باشد
 ازین نوع کافران را محقق مذہب سست چگونه در قریه خویش خواهد شد و لاجرم و احوال ایشان
 در گروه و زعمی که است کلینی لاتی تر باشد که لایحیه و سرف افتشاند تعالی و متوجه نشود
 که من درین خصوص بنیانت مجتهد الکلم ماشا و کلام خیانت مستلزم علم این امور است حال آنکه

بسمانک کیف ما دعوتهم انفسهم ان یستوبک لیسک الله لا اصفک لا باوصفت بفسک ولا اشبک بفسک
 انت اهل کل خیر فلا یجعلن من اعموم الظالمین ثم التفت الینا فقال تو مجتهد من منتهی قدهم و الله یقر
 نعمن آل محمد العظمی الا وسط الذی لا یدرکنا العالی ولا یتغنا اناسه یا محمد ان رسول الله صلی الله علیه
 و آله منظره عظمی و بکامان سے ہمہ اشباب الموفق و من انبیاء التلکین ستیا محمد عظیم ربی و بل ان یكون
 فی صفو المملو قین قال قلت جلعت ذراک من کاتب رجلا من حضرت صفیہ قال ذاک محمد صلی الله علیه و آله
 و انظر الی رب تقلید جلالہ فی نور مثل نور الحجب حق یہیقین لہ اسے انجلیان نور اللہ منہ احضر و منہ
 و منہ ابیض و منہ غیر ذالک یا محمد یا شہدہ الکتاب و اسے نعمن القائلون برانتی بل غفر لنی براہیم و محمد
 بیگویند کہ نزد امام رضا ع رسیدیم و بیان کر دیم قول ہشام و شیطان الطاق و متنتہ کہ حضرت پیغمبر
 خدا را جو اپنے صاحب عدل و رحمت سے سالگی و انکے ایشان انہم بیگویند کہ نصف جسم خدا علی و نصف
 یہ شہت امام رضا جو فی الہی سجدہ کر دے و گفت نہ موقت تو حاصل کر دے ایشان نبی و حیدر تو قابل گشتہ است
 خلاف قرآن و حدیث بیان نمودند و اگر می تناسخند و صف تو سیکر و ندچانکہ خود را بیان کر دے بسمان
 ہو اسے نفسانے ترانہ ترانہ و تشبیر و انداز من نہ تو انہم ترا و صف کردن کہ مطابق ارشاد تو و تشبیر و انداز
 بنحو تھے تو اہل ہر فرشتہ مرا بین مشرکین حشر نکلنے باز با خطاب فرمود کہ ہر جہ در وہم تھا بگذر و بداند
 کہ او خداست مال محمد فریضہ و تقویٰ طے ندایم حضرت پیغمبر چون در مخرج غفلت الہی را دید صورت
 پیغمبر چنان بود کہ جوان سوے انماخت سی سالہ باشد خدا مفرہ ست از آنکہ در صفت مخلوقات است
 گفتیم فریضہ شوم آنکہ بگویم ہر دپاسے دے در حضرت بودند امام فرمود جناب پیغمبر بود کہ چون
 نظر طلبی بجز امیکر خدا نور سے اخرو دماند نور عجا بمانا آنکہ ظاہر شود و اورا بخیر و عجا بمانا و البقیہ
 نور خدا بنور صبر و سفید و غیر انہا ست اسے محمد ہر جہ را گواہ ست کتاب و حدیث مابداقی العلم
 انتہی محمولہ و از حدیث عیان شد کہ ملا علی بن مذکور کہ امامیہ ایشان را اللہ عظام خود و عجا بمانا
 ممنوعے اہل بیت علیہم السلام قرار داد و نہ محبت جسم حقیقہ کا فر و مشرک گشتہ از دائرہ توحید
 بدر رفتہ اند چون فی حدیث از حضرت امام رضا ست کا شمس نے کب اسرار و منج و ہویداشتہ کہ خالق
 ایشان بر شرک و کفر بود و ایشان وقت امام رضا را در اک نگورہ اند و ہمین ست حق حقیق نہ کہ شمس
 انتقال صفحہ و ہر ال بدان خیال است کہ این پیشوایان رفیع در آغاز مبتلا بین عقائد ناقصہ بودند و بعد
 از آنکہ بعجبت جفر سے علیہ السلام رسیدند شد و ابتدا یافت نہ انتہی عجیب انکے نصیب ہمیشہ یا رسول
 و ہر دم را از راہ حق بردند اکون یا و نمکیند کہ الیقین لایزول الیقین متکثر فاکلہ این الکثیر
 بدالالت حدیث کلینے و کشتے یح و دقات امام صادق مصدق ضال و سطر و دشتند و امام رضا
 کہ بعد از حضرت کاظم امام گشتہ تبیین بر کفر و شرک ایشان نمودند پس قول حاضر نے بار بار

ایشان راست آمده اند شدی و شیخ شدی و دانشمند به این حلیه شمس و سلسله مسلمان نشدند به
 انشاء الله تعالی غفر رب تعفیل این امور بدان قنسان قریب است و هم که هر کس از سامعین و ناظرین گوید
 که فرید به بر آن مقصود نیست بلی اگر در ذکر شیعیان و در راه خصوص حکایت سلطان تکرار به مظلومین گردد
 و درین معنی شعر مشهور را بدینطور باید خواند که اعدای شیطان اعم از انعام و بهیوان و سگ و ماکر و
 بنفوس و احوال این تهمید پس نهم خیال نیست که با حق الزام بدان خورد و الا از آنکه غایب الامر و احوال
 او ملکیت است نه تصرف بحسبیت و آنکه جنت علو را اختصاص میدهد لیکن مجهول الکلیف و انبیا و
 الزام چنانچه غالباً پیغمبر یا نافع را در مناظر آنکه میان علماء و امامیر و علماء اهل سنت اجداد علی
 و این تهمید که بشمار سید باشد که اقوالش را اجداد علماء و امامیر و علماء اهل سنت اجداد علی
 بکثرت علوم می شناسند و لیکن بر تمولاتش سر نمی جنبانند بلکه با اختیار می شنوند و این خاطر را اکثر کتب تأویل
 خوشنود هستند چنانکه اجداد را ملاحظه تقریراتش خشنود و این خاطر را اکثر کتب تأویل
 بسیار پیش پدید بر اهل بصفت همین احوال کفایت میکند و فرید توفیق و تفصیل در کتاب
 که کتاب ما بزرگان پرست و ناظرین از آن غافل هستند و ما برین از آن اعراض می و در نزد جمیع
 از حد و تجاوز می نمایند و عاقبت و انجام را نمی اندیشند و نهم محققین همین است که در تفسیر
 میفسر مایند و آخرین مبارک بنده است و نمود با الله من الحق و الله و البصیرة العنا
قول اخذ احادیث از کلمات مطویر **اقول** شعر فیه عالم بالا معلوم شد زیرا که در علم
 من در رساله قدیمه آنست که بر اصول رخصه خلافت بشرک و اکثر جمیع شد کما عرفت بیان و مستحق
 نبور و واده و گرفتن احادیث از کلاب مطور خارج از باب و بیرون از حجاب است مقصود و نیست
 که در اینجا ازین حقیقت بحث نیست که امامیه از آن فخر که کلاب مطور و ملقب اند و اینست که
 و بر روایات و اقیقه اعتمادی نمایند گفتگو در آنست که منکرین توحید بلکه بر همه مذکبان معرفت
 الهیه خویش گردانیده اند و حال عداوت ایشان با الله بدست و بالعکس ایمان نیست که بر
 حیل توانستند پوشید سماع این همان را که واقف است بتکرار تمام فقه نوشته اند و بر روایت او
 داده اند و بر مذکورش کتاب تلخیص گواه است و حسن بن محمد بن سماع در وقت تصحیف
 شنید است و او را توفیق میکند و در نیم کتابش کوشاید عدالت الهی خود را که من الکاتب العالی است
 خوارج و مخالفین پس کتاب مجتهد که بلای نفس است و درین باب اصحاب و اشیان از ائمه صاحب است
 اند و دنیا و قدره و مشرکین نام ایشان نموده اند و میگویم می آید که عبارتش بمبنا و رسالت و شمس
 که ایشان از تفسیر مجتهد که کلاب مطور میگویند و قبل ازین مقالات سابقاً و متلاً و سراً و پیرو
 و بر برگرفته که سبب قف کثرت بال فرید حسن و جلال کثیران صاحب غنچ و دلال بود که حضرات

می نویسد و آنچه بعضی رجال در دوات امام دین قول بحکم و صورت را منسوخ خوانند باین دلیل است که این شخص پیش
از استسعا و خدمت فیض موهبت الله معصومین علیهم السلام باین اقاویل فاسده قائل بوده اند بعد
از شرف اندوز شدن محصور فایض النور بارشاد و تلقین الله بهر کسی علیهم السلام من الصلوة افضل من التبت
نکما از احوال زرافعه اجتناب و زید ندو اشتها را این اقاویل با اینها عدم اطلاع از مضمون هر جمیع از آنها سبب اشتباه
گردیده و این احوال را مطلقا بایشان منسوب ساخته و در حقیقت ساحت ذمه عقائد آنها از زوشت اشتغال این
به غفلت منتهی است چنانچه شرح کتب حاویث و ارباب حال باین تصریح نموده اند و تو اطلع السوف من غیره
اما وقع فی الکافی من سوال بعض السامعین من الامام علیه السلام لادعی الامام علیه السلام هذا العقائد
فیقول یکون سوال الامام لا نکانت به عقائدیم قبل دراک محبة الاله و رجوعهم اودین الحق مبرکه بحکم علیهم السلام
کما صرح به شرح الکافی منتفی بقصر او علم الحق مجلسی بر کتاب و خدا المتقین و ترجمه هشام بن حکم بن یونس
نموده است قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین می نویسد بعد تسلیم نسبت ارای مذکور به هشام
بن حکم ظاهر احد در آئین قبل از اراک سعادت ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود چنانکه
سابقا بعضی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذاهب جمیده داشت چون بنده است آنحضرت
رسید و کلمات هدایت آیات و آئینداز مذاهب جمیده برگردید و مذاهب حق جعفری و گردید انتسابی فاضل
استر آبادی در کتاب مجمع الاقوال فی اسما الرجال میفرماید قال ابو عمر و الکشی رو عن عمر بن زید و کان
احی به هشام مذاهب الدین مذاهب الجمیع خشنا یم فسالنی ان و فله علی ابی عبد الله علیه السلام لیسأل
فاعلمته لا افعل ما لم استاذن فیه فذلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنت فی ادخال هشام فان
بی فقت من عنده خطوات فذکر ت رواته و خبته فافترقت علی ابی عبد الله علیه السلام فخرش و رایت
و خبته فقال لے ابو عبد الله علیه السلام باخر تخوف علی فقلت من تولی ذلک فقلت فخرجت مستجیبا
لے هشام فسالته ما فیه فذلت و اذ علمته ان قد اذن لے الدخول علیه فاد به هشام فاستاذن و دخل فذلت
سواء فلما لمکن فی مجلسه سال ابو عبد الله علیه السلام عن سسله فارمها به هشام و بقی نحو افسال به هشام ان
یورجله فاجله ابو عبد الله علیه السلام فذیب به هشام فاضطرب فی طلب الجواب یا ما فایق علی اوجع
عبد الله علیه السلام فابره ابو عبد الله علیه السلام عن مسائل خیری فسال جله و عقد مذیه فخرج به هشام منتخبا
تحو احوال فبقت اماما لا افق من صحرا قال عمر بن زید فسالنی به هشام ان استاذن لے علی ابی عبد الله علیه السلام
فلما فذلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنت له فقال ابو عبد الله علیه السلام بیضی فی موضع سائیا
فالتقی مع فیه فدا انشاء الله علی اذ اراح النهار قال عمر فخرجت الی به هشام فاحتره بقیا لته دما و فسرک
به هشام و استبقی و سبقت لے الموضع الذی کان ساء له فبقیا هو اذ بان فی عبد الله علیه السلام قد اقبل علی
ابن له فلما بصرت به و قرب منی فالتقی منتظر و ان عینی حتی فبقت لا اجد شیا القوة به دلا اطلق لسانه لما رآه

سن مناقحه و وقف علی ابو عبد الله علیاً منظره ما کلمه و کان و فوّه علی الایثار لایستیا و تحیر املار اؤلک سن
 غریب بقلیه و سنار حتی دخل بعض السکک سن الحیرة و تقیقت ان اصابعی سن هبتیم لیکن الامن قبل السکک
 غزو جل و سن غطیه موقه و مکان سن الرب الحلیل قال عمر فانصرف هشام الی عبد الله علیه السلام و رجع
 عن مذمبه وفاق اصحاب الحیدر الله کلهم و الحمد لله یعنی گفته است ابو عمر و کشتی از عمر بن زیدیم و لیست که باز
 سن هشام مذمب جمعه داشت و در آنجا عت غیبت بود پس سوال کرد که او را بیاورمت حضرت صادق
 علیه السلام مستفیض کردیم تا آنجا تا حضرت مناظره نماید و او را اعلام نمودم که بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواهم کرد
 پس بخیرت آنحضرت فایز شدم و از آنحضرت در باب ملازمت هشام اذن گرفتیم گاه آنحضرت اجازت داد
 از حضور ما و نور فایز شد چنانکه گام رفتم که حجت در دوات او بیایم آمد بحضرت آنحضرت برگشته خست در دوات
 و تعصب او را در نزد بنشینم بفرع رض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود ایامی تری سه بر من از قول خود
 شمر مسار کردیدم و دانستم که بفرش ز من توقع آمده پس شمر مسار از خدمت آنحضرت بر آمده نزد هشام
 رفتم و نوید اجازت ملازمت با او رسانیدم و گفتم که در باره ملازمت تا فیر نیاید پس هشام منادرت نمود و
 دستور می خواست و بیاورمت اقدس فایز شد من نیز همراه او بخیرت آنحضرت شرف اندر رفتم چون هشام
 در مجلس قرار گرفت حضرت او مسئله رسید هشام در جواب آن فرماندار آنحضرت حلت خواست حضرت
 او را حلت داد پس هشام بمیزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بود و گاهی از جواب ادرا
 حاصل نشد پس باز بخیرت آنحضرت باز یاب گردید آنحضرت او را جواب آن مسئله ارشاد فرمود و چند
 مسئله دیگر از او پرسید او حلت خواست پس هشام از نزد آنحضرت منموم و نتیجی بر من آمد هشام گفت چند روز
 از حیرت با فاقه نیامدم عمر بن زیدیم گفت که باز هشام مرا گفت که یار سوم از برای وی دستور می از آنحضرت تم
 پس بحضرت آنحضرت مشرف شده دستور می برای وی خواستم آنحضرت فرمود در فلان وضع در حیرت منتظر
 سن باشد که در آنجا با وی ملاقات میکنم فردا بر گاه روز بر آید انشاء الله تعالی عمر گفت از نزد آنحضرت آمده
 در پیش هشام رسیده او را از حکم و فرمان آنحضرت خبر دادم هشام بان مسرود و متبشیر
 گردیده پیش از آنحضرت در آن موقع رفت که در این آنا آنحضرت سواره بر اسب خود اقبال بر او نمود
 هشام گوید چون آنحضرت را دیدم دزدیک من رسید از دیدار فاعل لا نور آنحضرت یعنی و بر اسب
 بین عارض گشت که مانند منی ما ختم چه کند یا آنحضرت بگویم و زبان من روان نشد چه میگویم استم گفتگو
 نکند و آنحضرت تا مدتی بر من استاده منتظر کلام من بود و استادان او زیاده نمی کرد مرا که سبقت و تحیر
 پس هر گاه آنحضرت این امر از من مشاهده فرمود آنحضرت خود را زود روان شد تا داخل بعضی کویجا
 حیره شد و یقین کردم که یقینی که بمن رسید نبوه بلکه از جانب خداست غریب و مل دایر بزرگ قدر و کمات
 و منزلت آنحضرت نزد پروردگار معلیل عمر گفت پس هشام آنحضرت برگشت و مذمب خود را ترک کرد

و مستدین بدین حق گردید بر همه اصحاب محضرت فایز گشت و الحمد لله امتی کلامه را داشت قلمی تفرید
 ازین اوراق همین قدر بمجمل پیوست که هشتم از مذہب ہم بعد از حضور فایض النور برگشت بدین
 حفر پیوست و این جواب خود از فضل امام رضا علیه السلام که در همین اوراق دانسته از هم پاشید زیرا که از
 حدیث آنجناب است که حضرت علی بن موسی از استماع کفر و ایمان و پیشوایان رفعه مانند یزید بن
 ازید و یزید بن سید که از بزرگین اقتاد و از خوف و خشیت الهی زار و الوصف ترسید و در فقر معذرت گشت
 و تبصیر صریح گفت که نه ایشان خدا را شناختند و نه بتوجه فاعل گردیدند و امام در نامه مناجات
 که میسران الهی *لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ عَظِيمَةَ شَأْنِهِ فَرَمَوْهُ لَكُنَّا نَحْمِلُهُ مِنْ الْعُومِ الظَّالِمِينَ* و هر گاه در اصول از ایشان
 باشد که آنچه از امامی معدوم یا یافته طور اند و دیگر همین بود پس با جماع اهل بیت سیدانیا این
 و زنا و کاف و مشرک خواهند بود چرا که از انکه از انکه دیگر هم کفر و لعن ایشان بحد اول کلیبی ثابت باشد
 اما مستوف پس بعد ازین تکفیر و تفصیل که از انکه متاخرین بیان کردیم و از کلیبی نشان دادیم امری نماند
 مگر آنکه شایعین و شیاطین مذکور از قبول خویش بر آمدن ازین عیوب متذکر دیده باشند و قیاس ازین بر گرس
 بعد از فرموده که نه لغبت گیری فرود بردارند ایمان و قویجات ناجیه مقدمه صاحب رقعات فرود
 و بنایا که شد و حق تعالی با جماعت تبصیر فرموده که کفار و ضالان را برای توبه رجعت نیست چنانچه از آن
 گویم مذکور و معلوم شد و اما مدیم اتفاق بر آن دارند که قبل از ظهور امام مهدی رجعتی نتواند بود پس در
 بطمان این رجعت هر که شک ارد کافر گرداردی رجعت این مقتدایان رفعه بعد از ظهور فرزند خاتون
 تر گرس مطابق روایات تو مود و مومعین است سراسر رجعت شیطان الطاق که با مخصوص در کتب
 طائفه دیده ام لاجرم عجبی نباشد که او باز به گامه خرافات خود را گرم کند و دکان حرفه خویش بر بلین
 تشریف یعنی که نه بسیار اند چنانکه گفته اند جوهر مسی را زار دارند و در دکان عاریتدن بر آن سود
 عبارت کتابها از سلطان آن وقت تألیف بر نیامد لیکن عبارت حق الیقین هم در بعضی موم
 کافی است که مقصد نم در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجاعات شیعیه بلکه فروریات مذہب
 حق فرق حقه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از
 یگان بسیار یک و بدان بسیار زیاده بر دیگر دنیگان بر است اینک بدین دولت اند خود دیدار
 روشن کرد و بعضی از جمله نیکامی خود ایشان در دنیا بر سر و بدان از برای عقوبت و عذاب
 دنیا و مشاهد اسعاف آن دولتی که نمی خواستند که اهل بیت رسالت بر سر و انتقام کشیدن
 شیعیان از ایشان مسالطه مردم در تفرقه با میان تار و در قیامت حشر و نشو و نجوا و در احادیث
 بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض
 الاسلام مردم پس ایشان را جمال خود میگذارد اندامی و از اینجا که شیطان الطاق علیه لعنه

ابتدا و تالیف کرده و این هم عیانست که در اوراق و مانند آن رفته بود و اندک پس با وصف قسریات ایشان
 و استاد و مقدم هشتم قول نقال و نهال را چگونه سمع کنیم و بروی عسکر را پس پشت اندازد
 و روایات کلینی را بجانب اهل اختلاف موالیک اصحابی است التوحید را و قتیله هشتم و غیره در دنیا بود و بدلیل
 زبان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که جمله دعایم بدن نشان از هم بخفته و فضل مورد و ملح گردید
 از نظر سابق تأیید علاوه برین جواب نقال کثیره در غایت رفیق و اگر در فضل زیاد شد بر علم حضرت
 امام رضا و هم از دیگر که در آنکه در وقت که الله گفتند ای غیر ذلک و علوم الله هم چون شد زیرا که فضل
 هنوز همین اعتقاد دارند که هشتم و در دانش انجیل و تفایض مالک اند و از اینجا است که زمام مذبح پیش
 در علوم شریع بدست ایشان سپرده اند و الحی شد علی تمام الحجه فان اقرار القادر علی انفسه بان لا اله الا
 دلیل و من اوسع نفسه بنفسه و ما یزید دلیل اینها که شنیدی تعلق داشت بشرح جواب اول و ال کون
 جواب دوم را شرح میکنم اعنی فکرش با ما می بینی زید باید دانست که دلیل این امر حق تکیه پیشوایان حضرت
 و باره منادید و قریش است که از بیت پرستی رو بروی حضرت رسالت رجوع کردند و باطن ایشان تکلف و
 شرک مخلوط بود و محمول سر بران و اینهمه کشتن و کشتن که سوره جناب پیغمبر نمود و حق آتاه از آن جنبه و
 برای تحقیق زید بود پس وقت دعوی رجوع هشتم از این خرافات مورد ملامت ابدال تشریف تو انیم گفت که
 محتمل چون در اختیار بدعات جمیع که من بانش کردم دنیا بدست او نیامد و لا یوم صحیح نام صادق فایده
 که هم حال صورت و کمال و منفعت داشت و از علوم غیبیه و تقیبات مردم در امور دنیویه و دنیویه معلوم بدین
 خبر میداد و فراین لایعنی بدست آنجناب بود و یکی که لوک و نایز و بعضی از تقارب خیر سیف و در چنانچه
 نمونه آن است که از سوره از کتب شیعه هست و موضح یافته با وجود مرتبه انکار که یطیعون الله و علی حجت
 و شکی نیست که ای کسی که تا بجای که سحر شنیدم که مردان راه خدا و دل دشمنان هم در نزدنگ آید بالا نیاورد
 فاضی در عیال دیگران و غیر آن نوبت بقریب غایت توصل حضرات المؤمن بدان رجوع میداد که هشتم مذکور بر سر
 می نشست و از خلفای عباسیه جواهر و عطایا بدست می آورد و با جمله دعوی رجوع از مذبح ختم شیخ حضرت
 امامیه را نیز بنمید و در کمال ظلم و عدوان ایشان لازم آید که درباره هم جوین اولین مصداق حدیث
 اطول کلینه مورد آیات منطقه قرآنی و سادس شیطان را بنیاد دهند و درباره بن شیاطین ازین
 احتمالات که بقیاس و دلیل اقوی حالبش پیدا و هویدا است چشم پوشند این تقریری بود
 و تشریح لفظ معلوم حال که در اینجا تقاریر دیگر است بقصد اختصار بر دو حرف دیگر اختصار میکنم بنابر این
 آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را حجت العالمین در قرآن همین فرموده اند و حال این حجت و پس بر
 اصول رفته معلوم میکنان است که مجلسی علوم و تذکره این عبارت مینویسد که قوم دی تمام تر
 شدند و چار صد هزار صحابا و ازین برگردیدند و الا تلیس انتی بلطفه ای فیض صحبت امام صادق علیه السلام

صاحب طالع النور علی عارف نقال کشمیری مدعی آن گشته و دیگران هم بدان خیال بسته اند بر آن
 خواهد بود و پس حتمال ارتداد و ریخا بطریق اولی مطرق است چه جائے آنکه از روایات رفضه در اصول
 کلامی و مختار کشمیری که سابق نمودن المقادیر الساعده و خلافت ایشان بنیست قطعی نبوی باشد که صاحب
 جعفری که راه شد و هشام جوالمیق و شیطان الطاق مجرود و خاتمش تکلیف و تنقیص مرتضوی و خیال
 بسته و در جلد اول کلینے اینهم موجود است که چنانکه گفت که هشام بن الحکم خدا را جسم گمان کرد و امام کاظم
 فرمود لغت خدا بر او با و من تهرامیکم ازین اعتقاد اے آخره جو حال مقتدایان امامیه بدین
 طشت از امام است دعوی رجوع هشام کے با ما میزید میبرد حرف دیگر آنکه در بسیاری از اول اصولیه
 و فرود عید امامیه مقرون بلاف و گراف تو اهی یافت که فلان امر قلعا و یقینا ثابت شیش خلافت مرتضوی
 و حلت معتبر و ایت و اعتراف اهلست و الیقین الاندول الایقین شکی پس چگونه که اینهم کفر و الحاد
 با عارف کاملین رفضه بر ثبوت رسالت و ایمان یقین بر جائے خود دست از او با هم فاسده و خیالات
 کاشده کے مترنزل میشوند پس ذکر حدیث رجوع برای رفضه در سریر سستی این ملک شیعیه زید بنید بر افر
 ذلک حالیا شرح و صف دوم که جواب سیوم است یعنی اا آنکه نافع دیگران نیست باو شش ایا بدین
 مدعا نیست که چون بجای خود ثابت است که ایمان رند برای شخص بیک کفر و رد و دومی ثابت اختیار
 منقعه بنید پس تو به هشام که بعد از غریب نمودن کتب شیعه بر دیتی همه ساینده بر شیطان الطاق
 و برادر الشش چگونه مقید خواهد شد و دیگران را از ملا حده افاق چسان بکار خواهد آمد و آنکه سیاحت
 سخن بطور عوام است نه خصوص ایا دعوی جامع شیعه پس جبل مرکب است چه اگر ایا و یت بالقرآن است
 بر امامت بلا فصل لیکن مخالف اجماع صحابه و متبعین سعد بن عباد و خلافا حاد اے الاعاده محمد الاحباب
 ایشان را را حارب توحید بگوید اهی کلینے و یکله لایمید استند که لا یغنی عنکون باقی مانند درین فصل مکرر شرح
 قول من که حکم حدیث کلمه مفیده عای مخالفان نیست پس بدانکه تقصود از زیاده کردن این
 عبارت آنست که آنچه را از و متاسنے بالتفصیل و کاسه لیس و مجتهد جاسیه بالا جماع در حلقه و افعا
 وار و کرده آن تفصیل و اجمال طالع جواب کل طالع کالمیه است ذکر کیم تقریرش مصلحا اینست که تو
 صاحب بدعت حکم حدیث کافی مقبول نیست و بعد از استقرار و ایل نیسلمه حینست که رجوع آخر دم بسبب
 بدعت انشخص گمراه شد در حیرت قدرت باقی مانند پس تو پیشوایان امامیه که سخن مآر آن مرید و یگانه
 با و صف عدم قبول برائے شیعه مقید توان داشت اما آنکه دیگران در و مشارق و مغارب با اختیار بدعت این
 مسلمانین با شین حایله دار شین ابالسه گمراه شدند و اسرار بر آن کرده بد فرخ رقتند پس شمرت فرق مذکور
 ایشان یعنی هشامیه و سلیمیه و شیمیه و زراریه و غیره با کافیت و و احد اء الحاد ایشان تفرج و تجمعه عالیسی
 کلامی نیست با جمعه متدانی بعد از آنکه در آغاز کتاب خود بار بار تصریح نموده که مکمل و یونس خطای غیر علم کرد

خود هم خوب بود و نه مبتدای مذکور است مدعا اینست که تاویل سطوح را بطول کردن امامت بحمد بدی است و توشیح و تعدیل سیر
و جهود و امثال ایشانست و قوله و مجموع عالم مبتدای دیگر است معطوف بر تنفریه و اسفلش معطوف بر مجموع و لفظ قتال نیز
معطوف است بر آن و باین هر سه مبتدا اطلاق حقیقت الی آخره است و لفظ در مضمی بجای فی الواقع است و مجید و خدو هم
بجای یقوم مقام هم که بود و محسوس و مانند شان باشد و مراد از کتابانی صوله حیدریه علی الجوس القدریه است جواب
ذوالفقار محبتند جالیسی که التخیل این توشیح در انست و مذکورین تبیین است زیرا که در مقاله سادسه ذکر دو کتاب است
یکی را نام برده بودم و دوم جوابی و لفظا که نامش در اینجا بر زبان او ردم هرگاه ترکیب عبارت و ترجمه آن قدر
ضرورت با الفاظ سلیس معلوم کرد می شود چه شوغبیارات مطبونه نایک لفظه کاملیه و آن اینست یا آنکه مراد این رجال
از جسم در بین مقام جسم متعارف نمود نیست که مرکب از سه بولی و صورت است مثلا بلکه مراد از آن موجودیست قائم
بذات مستقل در وجود این معنی قریب است بیک معنی از معانی چه هر که موجودی از محل و موضوع باشد و اکثری
از علما اطلاق آنرا باین معنی بر واجب تعالی جائز داشته اند امام لازمی در مباحث مشرفیه گوید الجوه لفظ تکسر
بین حان کثیره و مالدسی لقیص علیهم هنا امور اربعه الاول انالغنی بالجوه هر کل موجودی عن المحل و الموضوع
و واجب الوجود مبتدا المعنی جوه و با وجود موضوع مراد اگر تجاسری با تصاف باری تعالی بحکم باین معنی است
شده اطلاق لفظ جسم باین معنی بر او تعالی باینان توصیف بکنند شاعری بر او عاید نخواهد بود و موجب تفسیر
قالیش نخواهد گشت و ولی فیه بود ان اسماء الهی مانع اطلاق این لفظ بر او تعالی نیست چه منش از اطلاق
اسامی اخیر از ان شارح اطلاق الجوه لقیص است نه بر سبیل توصیف و نه نامشای وقوع آنها درین و لفظ
الف و عاداتست چه مردم چنانچه شیخ الرئيس در تعلیقات نیر قریح بان فرموده است عادت گرفته اند
که اشیا را بحسب دراک میکنند و اعتقاد میکنند که آنچه بحسب مدرک نگردد حقیقی ندارد و تقدیر بوقوع و فساد
و عقل و صورت مجرده نمی نمایند چه عادت گرفته اند که می بینند صورت جسمانی را و می بینند آنرا محمول در شی
غیر مجرود یا آنکه فعل طبیعت و فعل نفس و فعل عقل را بطریق معاند می بینند لیکن و لوق ایشان بوجود نفس
و عقل نقد نیست زیرا که اجسام بلعیه را مشاهده میکنند و افعال طبیعت را در ظاهر می بینند و فعل نفس
محقی تراست از طبیعت چه نفس تجردش بیشتر از طبیعت است و همچنین فعل عقل که تجربه اش از ان شدیدتر است
و هر چه غفلش در اجسام ظاهر است مردم بوجودش را تلقی تراند **بالجمله** اعتقاد میکنند که جوه هر مجرود
وجودی حقیقی ندارد چه محمول بحسب آنکه مجرود است حسن از ادراک الی ان لیسیت بلکه ادراک ان شان مجرود
است و غیر مجرود را غیر مجرود ادراک نمیکنند و از اینجا است که بعضی اعتقاد نموده اند بعضی از اجسام را که واجب
الوجود غیر معلول است خصوصاً فلک علی بحسب لیساطش و بعضی از طبیین و اسلامیین که ازین شرک تبذیری
نموده اند واجب الوجود را تعالی نشاء جسم گمان میکنند لیکن بمعنی که ارفع و اقدس است از اجسام متعارفه
بعضی خواص اجسام را مانند ابداد و باد و منسوب از اندکن نه بمعنی متعارف که موجب تجربه و بعضی باشد بلکه بمعنی

که اعلی وارفع است از ابعاد مشهوره و هر یک از صم و الباد و نظایر آن را که بر واجب بقائی الملاق می کنند و مجبول
 الکنه دانند و در رو و منشاهات کتاب و سنت که در بعضی از ان اثبات العاض واجب ای جسم مانند بدو
 وجه و جنب و عین و یمن و قدم و امثال آن بواجب واقع شده و در بعضی عوارض اجسام مانند صورت
 و نزول و صعود و کینای اقدش اثبات شده موجب هم و جرات ایشان برین قول گردید چنانچه بر بنی
 از ان هم درین سئله و برخی در سید سید هم چون غایت این ردی متقول خواهد شد و مراد از صورت در
 قول انها صورت جسمیه و صورت نوعیه و صورت ذمی نیست بلکه مراد انها از صورت حقیقت است و لفظ
 صورت گاهی بر حقیقت اطلاق کرده میشود چنانچه شیخ الرئیس ابو علی بن سینا تصریح بان فرموده
 فاضل سروی در شرح رساله تطبیق نقل از و نموده و در شرح قول علامه رازی میگوید المراد
 بالصورة هنا الحقيقة لفظا وقد لفظ لفظ الصورة علیها كما صرح بالشیخ انتهى و الملاق صورت باین
 معنی بر جناب قدس المی محدودی ندارد و در عبارت عرفانیه تبیه از ذات اقدس بحقیقه الملاق
 واقع شده و هم برین شیخ الفاظ دیگر که الضاف جناب باری جل مجده بآن جائز دارند مراد از انها
 معانی انسانیست بلکه محامل و تاویلات صحیح دارد چنانچه مفصل بمعرض بیان می آید صدر المتعالین
 در شرح کافی بعد نقل اقوال بر این ازل و محل شهرستانی میفرماید که شکی نیست که اینها بحسب ظاهر
 اقوال باطله و ارای شیخه متناقضه اند و همانا که این اقوال رموزات و تجزرات است خواه امر اینها
 فاسد و بواطن اینها صحیح است که آنها را تاویلات و محامل است از قبیل رموزاتیکه در کلام حکما می
 سافت و ریاب مبدا و معاد و رو و یافته و ناقصین کلام رجال مذکور نیز در الفاظ اقرن نموده کلمات
 از هواضعش تحریف نموده اند و اینها را در نقول بان اقوال اصلحت دینی و غرض صحیح بوده باشد و الله اعلم
 بانه ارباعه بر مذهب پیغمبری نیست که اسناد و تحریف کلام رجال ناقلان چنانچه صدر المتعالین فرموده
 استبعادی ندارد چه اکثر اکابر باین بلیه گرفتار شده اند که جواد فرمایند برخی از عقاید فاسده در کلام انها
 الحاق و تدسیس نموده اند و در حق رجال امامیه بعضی را بر تدسیس و تحریف حسد داعی شده بعض دیگر را
 تعبد و عداوت دینی بران کار آورده تا با اتهام بتقاید فاسد و اضرار بملکت قتل و بلاءک اینها بدست او نیز
 حیلش می ممکن باشد پس در اینجا احتمال تحریف اقوی است بعد الوهاب بن احمد بن علی شعراوی در کتاب
 جواهر و یاقوت آورده است که زنادق در مرض موت احمد بن حنبل عقاید فاسده بنویساده
 اش تدسیس نموده بودند اگر احوال بش از صحت عقیده او الملاح نمیداشتند انهمی موجب فتنه
 میکرد و بدین لکالی بنام محمد الدین فیر فرآبادی در رد ابو حنیفه مشهور ساختند و چند مسأله
 بر غزالی اقرار نموده یعنی باجبار العلوم نموده اند همچنین بر خود شعراوی در کتاب بحر مورد و چند
 مسأله و عقیده فاسده کرده شاک ساختند موجب همچنان فتنه گردیده نیز در کلام شیخ علی الدین

عربی یعنی عتایدیموس سائست در فتوحات و دیگر کتبش و هیچ کز ند میگوید و جمیع ماعارض من کلام ظاهر البتة
 و اما علیه الجهور فیه مدح و تحسین علی کما اخرج فی بزرگ الشیخ الصالح السیدی ابو طاهر المغربي تریل المدتیة المشرقة ثم اخرج فی
 الفتوحات التي قایل علی نسخه الشیخ النبی سید فی مدتیة قویة قلم ایضا شیا ما کانت لو قفت فیه و صدقید معین احرف
 الفتوحات و قدوس الزناوة تحت و سادہ الامام احمد بن منفل فی مرض موته عقاید زالقہ و لولاما کان اصحابہ
 لعلیمان منه صحیح الاعتقاد لا فتنوا بما وجد و بدیحت و سادته و کذا لک و سوا علی شیخ الاسلام محمد الدین المغیرہ
 ابودی صاحب القاموس کما بانی الرد علی الامام ابی حنیفہ و تلفه و کذا لک و سوا علی الفہ فی عدة مسائل
 فی کتاب الاحیاء و کذا لک و سوا علی انانی الکتاب المسمی بالبحر المبرور و جملة من العقاید الرافضة و اشاعوا
 ملک العقاید فی مصر و مکہ و ثولت و سین و انابری منها کما نبیت ذلک فی خطبہ الکتاب لما خرجتہا و کان
 العلم اکثر علیہ و اجازہ فاسکت الفتیة حتی ازسلت لہم الفہم التي علیہ اخطو لہم اذا علمت ذلک فقبل النسخة
 و سوا علی الشیخ فی کتبہ کما و سوا علی فی کتبہ انافانہ امر قد تشاہدہ من اہل عصری فی حقہ انتی نیز شیخ نکرہ
 در کتاب یواقیب و جواہر اکابر سبیری را ذکر نموده کہ از کمر حساب و بلای قتل و جلای وطن مبتلا گردید
 مانند سنون و سہل بن عبد اللہ التیمی و ابی اسعید خراز و جیند و یوسف بن حسین رازی و ابو عثمان
 مغربی و شبلی و نسیمی و مانند محمد بن فضیل یعنی کہ نہ ہنس مانند مذہب اصحاب اجرائی آیات و مقامات
 بر طماہر شریف اخیر تاویل و ایمان بان و الفو فی علم بخیر بود و وجہ تاویل کلام مشائین صدر المتعالین
 در شرح کافی برین شیخ بیان فرمودہ است کہ الحق مہورت و اصطلاح علما سوا است مصنفی کہ
 در عرف شائع است کہ عینی شکل و خاقت باشد مشترک است و در چند مہنی چه مہورت را
 کاہی اطلاق میکند بیدر یا ہیت شئی و کاہی بر وجود عقلی او بکار آید بیکمال شئی و کاہی بر وجود
 بحث کہ لعلی کجہ و جسمانی ندارد و مانند ذوات و مفارقات از مواد واجب ارم و میگوید کہ ذات
 جسمانی لعلی صورت و حقیقہ العقلائی است کہ یا غیر او لعلی ناقص الوجود باطل الحقیقہ است
 سببیکہ محتاج است بمصور کہ اورا بہ پیرایہ صورت بیاراید و از خفیض قوت و امکان بی منزل
 فعل و وجود رساند پس برین تقدیر از اطلاق بر او لعلی اعتقاد کجہ لازم نمی آید خواہ اطلاق
 آن از طرف شایع مافون باشد یا نہ آنکہ مثل این قول از عرفای کامل نیز صادر شدہ و
 نیست در حدیث مشہور میان عامہ و خاصہ ان اللہ خلق آدم علی صورۃ مطابق ان و ارد است
 و مراد ازین حدیث بودن آدم است مخلوق بر مثل اوسجائہ جل شانہ و میان مثال و مثل
 فرق است چو مثل شئی مشارک است در تمام حقیقت او و مثال مضای او است و رسلوب
 اضافات و جناب قدس الہی از مثل در ذات و صفات منفرہ است لکن مثال و مضافات
 در رسلوب و اضافات کہ خارج از ذات مقدس است و در حق اولیائی مستحیل نیست کہ افعال

غرض قائل در اثبات اعلیٰ فی السموات الا الله استی کلام ذلک الطغام زوا الله تعالى خزیه ولامه اهل بیت
 حال شعبه یازی و سخن سازی ناکم طائفه حاکم مقالات را الله که برای رعایت لمحدین بمقتضای
 نبیاست رخص چه بکلامه بر پا کرده و بقصد حمایت زندیقین دشمنان ایمودین اتفاق بهمت بر میان ازان
 کبریته و پابر زمین گذشته بتدقیقات فلسفیه پناه برده پس زمانی با اشارات این سینا و عبارات
 میرزا بهر وی و کلمات تطبیح حکمانی قصد تحجیات پیشوایان خود ازین مملکات نموده و وقتی مقالات
 صدر المتعالیین شیعه را تا آنکه اولتصریح کرده که هشام ویراورانش بالیقین این امور و دقایق را نفیید
 باشند بمسخر ساخته باز بدعوی تحریف یواقیت و جواهر مائل گشته و انیم ندانسته که انیمه کفریات در کلینی
 که بر اصول طائفه فاش که اصح الکتاب قبل از بیاض عثمانی است و بقول معتد قانی در اند حق نا الا کذب
 اما میترقی است این کتاب همچنین است موجود بخلاف امور یک علمای اهل سنت منسوب است که بهر
 اش اقرامات ملاحظه بود که نقل المطرود و کانی را اشرف از قرآن مجید کفتم که مقتضای اصول
 موضوعه فلازم بین است مگر ندانی که جامعین کتاب بکند مرتد و کافر و منافق اندر ملائعین بودند
 بخلاف دجال خود تلمیذ ضریا کفر با عترة ائمه و دشمنی که امام المحدثین است و الله مجبور چنین
 کسان بی اعتبار است معذرا عرض شان مخرب دین بود و عرض خود را کان من اکافرین ترویج و تمیز
 آن پس قبلیت که یقینا مقصود از ان زیادت شرف است عیان شد و هویدی و بیاض چنانچه ندانی
 و اوراق بی ربط است که قایلین بالتحریف بدان زبان دراز میا در باره کتاب مستطاب می نمایند چنانچه
 از تفسیرتی واضح است انی غیر ذلک من الوجوه و آگاهی کامل طائفه کاملیه و ذیل تصوف در آمده کما سمع
 انشا الله تعالى پیشوایان خود را همراه نیرید و شعر و این زیاده در گرداب مخالفت ائمه اجماع و سیرده
 مایه شقاوت ازلی اندوخته این دو حرف هم نیا مخته که عقیده مذکوره و بتقصوف نامل شدن و متعلق
 آن زیاده از همه کفر و الحاد است چنانچه فرق اصولیه و اخباریه از کلینی و غیره مدعی انیمه می هستند
 و ملاطافرتی در رسال خود چه که درین ابواب گفته و دیباچه و ذلفقار مجتهد و تمام مشایب ناقب
 او حاجتی نیکر دلیل برین دعوی باقی نگذاشته و با انیمه چرخ یازی و سفید روزی و کا و تازی
 خلاصه مقالات این نقل نهال نایب البیس و دجال مصداق سخای سبیه قدم تو کاشمیری غیر ازین
 نیست بلکه این مقتدایان رخص بلفظ جسم معنی است قتل و جوهریت اراده میفد بایند و از صورت
 حقیقه الحقائق مراد میگردد یعنی هر مضمی را افریدگاری و مصوری باید و اولتعالی محتاج بمصوری و
 افریدگاری نیست اکنون آنچه از عبارات رساله قدیمه استنباط توان کرد و جواب این محلات ایشان
 که حضرات ائمه مجتهدین و مشاهیر این امور را که رقا ص امور دقیق و اسرار عمیق نام ان نهادند
 و بر ذکر آن بالیدند و در پی این تمحیذند نمیدانند بر تقدیر اول ضروری و دسالمین را هدایت

و تلخیص مقالات را که در چند حرف سلیس بیان کردم نمایند و دامن قدیمی امامیه را پاک گردانند
و چون معادله یکس و تقیض کشید یعنی جناب امیه اهل بیت طاهرین تکفیر و تفسیل شان بمعلی آورند و کلام
اللهم و لا تجعل من القوم الظالمین الزمهم مقصد را نهند و بر روی حضرت ایزدی را زاریها کردند
و عرض نمودند که خدایا این قوم ترا شهادت دهند و بتوحید تو قائل نگشتند و هیچ لی اندامی و بی ادبی
برابر آن نیست که ایشان در باره تو تجارت نمودند یعنی عن ذلک علوا کبر الاودع عنک خبر و
البحیران و استعد بانند من الشطان الی غیر ذلک پس تاویلات مذکور حقیقه الباطل امامت اطمینان
است و هم توفیق ترسا وجود دیگر مشرکین است زیرا که در حق ایشان همین الفاظ در قرآن مجید
و حدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظیر این حکم کفر و شرک کرده اند پس قائلیم الله
و مانند آن که برای ایشانست دفع عین الدمال چگونه خواهد بود و کما سجدی فی کلام المرو و بعد ازین قضیه
داری خواهی نماده برین تقریر بالقیاس اقرانی عمل در پیرایه شکل اول بدیسی الا تاج جلوه دهی
که قدما می امامیه ایشان را مصدر الحاد و مخالف توحید دانستند و امیه بدی ایشان را لعنت کردند
و قائلیم الله گفتند و هر که چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی که جهنده علمای قاص
انهم صرحت گفته اند که امیه اهل بیت علیهم السلام لعنت نمیکند بر کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی تطبیقات
بهری و چنین گوئی که اگر این تاویلات درست باشد لازم آید الباطل امامت امیه بدی و
توشیح آن مردم که منصوص الکفر اند و لازم باطل فالذم مشد و علی ای تقدیر مدعا حاصل و آنچه مقصود
من بود در رساله قدیمه تقدیم عاجل است یا بعد اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رساله بود و در اینجا
الزلمات رفقه و وجوه مگویش و نفرین این نقال بزال خارج از تعداد است بر حرفی از ان اعلام
کنم و ایجات و دیگر را بر زد کات و سماع و ناظر بگیرم و آن اینکه بزال درین نقول جدید که لفتح و دلال
بلکه شتر عمره ادا فرمودانیم گفت که وقوع ایشان در ورطه النجوا من قول تالفاظ و هم و جبارت چارل
و عامی بودن هشام و غیره دلالت میکند زیرا که وقوع در ورطه و یا بند شدن بالف و عادت بلفاظیک
منافی توحید باشد کار اهل جهالت و سفاکت است بجهل آنکه بزرگان گفته اند نه سندهوشمند باو
مانند بنید نخست پیاانش بحال آنکه درجات عالیه ایشان در علوم دینی نرزد رفقه خلا قالایط طاهرین
و القهار الماهرین ناسخا نیست که توان پوشید کما سبق نمودیم من حق یقین و روشه المتقین طریقه
نمود کشمیری بزال بعد ازین نقلی دیگر بی هنگام آورده که از مل ماهر بودنش در کلام به نبوت میرسد
پس کشمیری نقال در همین رقاصی و دست افتابی برای انبساط محوسان ایرانی حواس کم کرده و
روایت کشی در خصوص هشام یعنی فاق اصحاب الی عبد الله کلمه علیه السلام هم او را یاد نماید و توضیح
نقال سبب رقص درین رقص دیای کوبی سخت تحیر است هم جهالت دعای بود بر احوال ایشان ثابت میکنند

سجد که اگر در اینجا از تعلیقات شیخ بجای تا میدکلام خود نقل نموده غور نمائی توانی دانست که این کلامان
 از وجود باری تعالی که در تجربه و از همه زیاد تر است و احساس را در بارگاهش در غلیبیت منکر
 بحث بودند صحبت ایمنه بدی ایشان را هیچ فایده نرسانید و این هزار و هر چه آورده و در محفل است
 قابل التفات فحول نیست بخلاف آنکه از این نقل مشهور که چون در مجلس شادی گفتند این
 وزیر علی بجهت امتداد لیالی و ایام در نقالی سبزه آمد و دید که در راه امام چارکس اند شخصی از اهل
 شمشیر و مهاجری مالک زرخیزه و مالوفی یعنی ذب کبیر و رئیس فوجی جم غفیر و از هر طرف این اشخاص
 او را بل من مزید میسرند نقلی شروع کرد که اهل قزلباش همه پوشش و لباس با مقتدایین خطاب
 نواب گفت امیدوارند برگاه برکش که شجاع الدوله بیا در شکست افتاد و ایرانیان بتاراج لشکر
 خود دست بردند و در شخصی همیان است رفتی در مقتد فرود ویر و لا جرم مغول لشکر را زیر ویر نمودند
 و مقتد را چاکر کس شریک رنج و راحت در لشکر بودند جماعت ایشان نیز پیرانان شد چون گفتند
 خود نشست و لغت را برخواست از مهاجری پرسید در راست گو بر تو چه گذشت چپا به سرگرد نمایان
 انداخت و گفت هم تاراج کردند و بهم سوختی ها نمودند و کشمیری که عادت سخن سازی و لاف و گزاف
 دارد و اگر مغلی انکشتی خلاصه بود و گفت که دست را تا ایسا عدد رسانید و سپاهی دلیر دعوی کرد و چندین
 مقتد را چید که انکشتی چند پیدا شد و غنیمت گفت قربان برین لغت و تاراج که همیشه نصیب و حوتان باه
 حالا قبول دیگر از انقال نهال در بار و ایمن و عصمت بودن معبود مقتدایان او و آنچه اصل و فرع
 آن باشد باید شنید تا لاف و گزاف این کشمیری که انکشت را ایسا عدد میل کرد و خیال شود استماع
 آن نیز برین دست که انتهای مساعی اهل کید و زور است و نه عبادت و آنکه دیده اید پیش بنویس
 حق منور است میداند که همه عالم عقلی مثالی است نیز حق را و این عالم طبیعی یا آسمانی و زمینش و
 آنچه در انما و در میان انما است مثال مثال او است بر سببیکه عالم غیب باخبر و سوت گویا حاوی است
 بر صورتیکه طاعت عالم شهادت را چه علم او سبحانه بذات خود همان عالم است لبعالم پس ظاهر شد هر
 صورت که عالم است با و از ان حقیقت که عالم است با و پس همه را به جمادات او است و از حقیقت
 هم متصل قار شدت وجود او است و از حقیقت کم خیزه قار که از ان است بر سببیکه او است و از حقیقت کم
 ندوی عدد و اسمی او است و از حقیقت کیت هیچ و لیه چون او و از حقیقت این بود او است مستوری برین
 و از حقیقت متی بود او است و از ان حقیقت وضع وضع فرمودن او است شرایع را و کشاده بود او
 هر دو حقیقت قدرت او است بر حقیقت و از حقیقت اصاف بود او و از حقیقت خلق و از حقیقت حدت و ملک
 مالک الملک و از حقیقت فعل کل کلام هو فی شان و سنتم کلام کلام الله تعالی و از حقیقت آن مفعول و مالک
 انشای التوحید عباده و یا خدا صدقات یعنی میگردند قمارا و شنید و عار اینها صورت عالم است و هر چه کلامی و از حقیقت

از آنچه موجود میشود در خارج یا بوجهی که در تصور نموده آید در عقل یا در وهم و در حس پس هر چه با مساوی
 او تعالی است ظاهر شده است بر صورت موجود پیدا کننده او و ظاهر نشده بوده است مگر بذات خود را
 و عالم منزه حق است بر وجه کمال پس نیست در امکان بغیر ازین عالم در مرتبه وجود خارجی او چه کامل ترانه
 موجودش که حق سبحانه است در واقع نیست و اگر در امکان کامل تر ازین عالم بودی هر آنکه در امکان
 کامل تر از موجودش موجود بودی و در حقیقت غیر او تعالی وجودی ندارد پس نیست در امکان مگر آنچه
 ظاهر شده است در خارج و نه کامل تر از آن نیک و در باب که این معنی منصرف است بعضی عرفای
 کامل اشاره بآن فرموده اند پس خدا ازین عالم مختصری مجموع و کتابی و غیر الظلم که جامع و حادث است بر
 همه معانی آن بر الملک و جود اختصار فرموده آن را آدم نام کرده چنانچه مردیست که او را بر صورت
 خود خلق فرموده پس انسان غلیفه خداست و اوست مجموع عالم و آن ان معنی اوست و عالم کبر
 است و آن ان را عالم صغیر نیز توان گفت بر گاه حقیقه الامر دریافت کردی در قول او تعالی **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا**
إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلُّ وَ لَوْ نَشَاءُ لَجْعَلَهُ نَسًا وَ أَلْطَفْنَا بِهَذَا الْاَلَمِ الْغَيْبُ مَا تَأْتِيهِ که عالم حیوانی
 ظل مد و پیرودگار است و مثال موجود اوست و نزدیک است که ظل نقیض گشته بمرتبه ذاتی از
 شهادت بسوی غیب رجوع میکند چنانچه دلالت میکنند بر آن قول او تعالی **وَلَوْ شَاءَ لَجْعَلَهُ نَسًا** که آنرا
 منیر است میگردان را ساکن و قول او سبحانه **ثُمَّ قَبَّضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَبِينُ** پسترنیفش کردیم و او را به
 خود اندک قبضی نیز **صَلِّ عَلَى الْمُرْسَلِينَ** میفرماید ما را در تاویل کام این رجال و بی دیگر است
 که مسمی است بر مقدمه و آن انبیت که گاهی یک معنی و یک ماهیت را چندین نحو از وجودی باشند که
 بعضی از آنها قویتر و کامل تر از بعض دیگر است مانند ماهیت علم و مفهوم آن چه بعضی عالم عرض است
 مانند علم انسان بغیر خود و بعضی از آن جوهر است مانند علم او تعالی بذات متقدس و بغیر ذات
 خود و بعبارت دیگر شش گاهی موجود می باشد بوجهی خاص است او را و گاهی موجود میباشد
 بوجهی که جامع او و غیر اوست مانند ماهیت و قدرت چه علم در کیفیت لغتیه است غیر قدرت
 و قدرت غیر اراده و همه اینها غیر حیات است و علم خدای تعالی با شمایین قدرت او بر اینها
 و این هر دو عین اراده اوست و جمیع اینها عین حیات اوست و همه اینها موجود اند بوجه ذات
 و او را انداند بر وجود و ذاتهای ما و بعبارت دیگر شش گاهی وجود تفصیلی می باشد و گاهی
 اجمالی مانند سواد شدید و خط طویل که اول مشتمل است بر سوادات منخفه مثل الف الح و د که هر یک
 از آن نوعی است مخالف دیگری را ترند حکما که بوجهی که موجود در دیده اند و دو مشتمل است
 بر خطوط قصیه بسیار که در طول و قصر متفاوت اند که یک و وجود موجود شده اند بر گاه اینقدر تمیز
 یافت پس میگویم که ماهیت جسم و معنی آن یعنی جوهر قابل العاد را چندین نحو از وجود است این بعضی

از ان اشرف و ادنی است بعضی اشرف و اعلی پس بعضی از ان جسمی است که ارض است نقطه یا آب نقطه یا بار نقطه
 یا آتش نقطه بعضی از ان جسم است که جادات و عناصر الاربعه در ان بوجود جمعی موجود اند چنانچه تحقیق آن نموده
 ایم لیکن آنکه فقط جماد است نمودن حس و حیات و لطیف نادر و بعضی از ان جسمی است که مقتضای و نامی و اوله
 است و جمیت او کامل تر از جماد و معادن است و بعضی از ان جسمی است که با وصف بودنش جسم صاف خط
 الصدورت مقتضای و نامی مولد و حساس صاحب حیات حسیه است و بعضی از ان جسمی است که با وجود بودن
 او حیوان و حیوانات ناطق و مدرك معقولات است که در و بانتهای اجسام سابقه بوجود و احدی موجود
 اند درین وجود جمعی تضاد در میان آنها نیست بجهت بودنش بر وجهه الطیف و اشرف و ادنی وجود
 انسان است و انسان در عالم متعدده موجود می شود و بعضی از ان اشرف و اعلی است و از بعضی
 دیگر پس بعضی از انسان انسان لطیفی است و بعضی از ان لفانی و بعضی از ان عقلی اما انسان لطیفی
 پس او را اعضای محسوسه است که در وضع متباین اند پس موضع چشم او موضع سمع او نیست و نه
 موضع دستش موضع پایش و نه میخک از اعضایش در موضع عضو دیگر اما انسان لفانی پس
 او را اعضای متباین اند میخک از آنها محسوسه ظاهر مدرك نمیکند و در او در اک او منوط چشم و خیال آن
 باطن مشترک است که بعینه می بیند و می شنود و می چشد و لمس میکند و می شنود و این اعضا در جهات
 و اوضاع مختلف نیستند بلکه وضعی و جهتی ندارند و اشرا حسیه بسوی آنها واقع نمی شود و تکریر که
 درین عالم و در جهات این عالم نیستند مانند انی که می بینند او را انسان در خواب و خواب
 جزوی از ان جزای آخرت و شعبه از النست و ازین جهت است که خواب را برادر موت گفته اند اما
 انسان عقلی پس اعضای او روحانی و حواس او عقلی است او را البصر عقلی و شمع عقلی و لمس عقلی است
 اما ذوق قابیبت عند ربی لطیفی و لیسقیتی اما جسم فانی لا بعد رجح الرحمن من جانب الیمین بکرمیکه
 من یایم بوی الرحمن را از طرف یمن اما لمس فوضع الله لکیتی همچنین او را دست و قدم عقلی و پهلوی
 عقلی است و این اعضا و حواس عقلی موجود اند و این است آن انسان که مخلوق است بر صورت
 رحمن و او خلیفه خداست در عالم عقلی که سجود ملائکه مقررین است و بعد از او در رتبه انسان لفانی
 است و بعد از انسان لطیفی است هر گاه این معانی در صفت خاطر منطبع و در شمع گشت بوضوح بیست
 که معنی که مسمی بحییم است او را چند تجواز وجود است که در شرف و حسب و علو و دنو و متفاوت و تنوع
 لطیف بودنش تا بوقت عقلی شدن او پس سمت جواز دارد که در وجود جسمی الهی باشد که چیزی
 مانند او نیست سمیع است و بصیر است و مسمی است با اسماء الیه و منو نست نبوت را بنایه با انکه
 نیست که در واجب تعالی نقدا می از اشیاء وجودیه باشد و در ذات احدیت او تعالی حتی
 نیست که متانی جهت و جوب وجود باشد و در وی سلبی نیست مگر سلب اعدام و نقایص و نیند

وجود او بعلم جمیع اشیا است و جمیع اشیا موجود اند درین شهود الہی بوجود علم او کہ آن وجود ذات و
وجود اسمای حسنی او و وجود صفات علیای او است بمبانی کثیره انما کہ بوجود واحد فیومی صمد
موجود اند **پسین صدر المتعالیین** در توجیه اقوال انما نفوت الی السہۃ و الثباتی صمد شرح
کافی فرمود اینها گمان کرده اند کہ ہمہ عالم شخص واحد و ذات واحد است کہ اورا جسم و روح
است پس جسم او جسم کل است اعنی فلک الکبیری یا نجیہ در دست و روح او روح کل است و مجموع
صورت حق الہ است پس اسم اسفل جسمانی او اجوف است بجهت آنچہ در دست از معنی قوت امکانیہ
و عظمت پیولانید کہ تشبیہ بجلا و عدم است و قسم اعلاش کہ روحانی است صمد است زیرا کہ روح
عقلی در او موجود است بالفعل بی حیت امکان استعدادی و مادہ ظلمانی نقالی الصمد عن التشبیہ و التمثیل
و ملا محسن کاشی در وافی غیر این توجیہ کرده است مویدا بمنہی نیست کہ سندا الحکما با تخریما و اما در
قبسات فرمودہ ان ان کبیر کہ عبارت است از نظام عالم کل شخصی است وحدانی کہ فلک اعلی
اورا بمنزلہ ام الدماغ است و شمس بمنزلہ قلب و سایر مافیہ بمنزلہ سائر مافی الانسان الیضفر
از لیلون و دماغیہ و اعصاب و رباطات و شرائین و اورده و غضارین و شرائین و عظام و اعضا
و جوارح و عقول و نفوس مجرده بمنزلہ قوای عاقلہ و عاملہ کہ مبادی اہر اکات و تحریکات اند و نفوس
منطبعہ بمنزلہ ارواح و قوای نفسانیہ و حیوانیہ و طبیعیہ و حکما این شخص حملی را بسبب آفاق شمالیہ
و مجرب حرکت غریبہ بان انی متلفی سہ بجانب قطب شمال و ہمین بجانب خرب و وجہ بوسط سما
بجانب قطب جنوبی و شمالی بجانب مشرق تشبیہ کردہ اند و گویند کہ سہ کراہیت خواہیدن بر رتہ
یا بجانب قطب شمالی است کہ مخالف وضع ان ان کبیر است پسین مابین قطب شمالی علو میشود و قطب
جنوبی سفلی و بحسب آفاق جنوبی و باعتبار حرکت شرفیہ بان ان متلفی سہ بجانب جنوبی و ہمین بجانب
مشرق و وجہ بوسط السما پس قطب جنوبی علو باشد درین اعتبار و قطب شمالی اسفل استی در توجیہ
اقادیل و دیگر نیز ممکن است بانیکہ اضافت العباد با و سجانہ و تعالیٰ رفر و کناہیہ است از راست او
مستانہ و بولوش مصداق اسم الواسع چہ وسعت نامہ علمیہ ثابت است مرزات واجب را جل شانہ
بمجرد ذات اقدس او قطع نظر از ماعدای ذات او جل مجدہ ذات با آنکہ امر بیلحق صفت و
یوحی از وجہ شایبہ تکثیر اندر او و علم اجمالی اشیا است باجمالیکہ فوق آن اجمالی نیست جمیع اشیا
در علم او بذاتش مندرج و منظوم است مانند الطوای نواہ بر شجر و الطوای بجر بر امواج بلکہ بعضی
محققین تصریح نموده اند کہ ذات اقدس بالباطل حقہ صرفہ علم تفصیلی تمام جمیع ذرات عالم وجود
نیز نیست و ذاتش بالاین بباطل حقہ کہ نجوی از انجای کثرت اصلا شایبہ کثرت در انکسیت
اولسیت واسع در نہایت وسع مترتب میشود بر ان انکشاف جمیع اشیا بانکشاف نام قبل از

و وجود اشیا و تتردد وجود و وجود از وجود آنها بیک نفع و نسبت که تنه در آن متطرق نمی شود و بودن ابعاد
 او و متساوی گنایه از آنست که همه جهات واجب در وجوب وجود و متساوی و بی تنگی حتی از جهات فقر و امکان
 و نقص و وحدان در و نیست بلکه واجب غایت بیج جهات واجب است چنانچه در موضعش مبین گشته و مراد
 از دست بنا بر مشهور قدرت کامل است و بودنش مانند سبیکه بیضا که از هر جانب لاله و لمعان دارد
 و همچنین اضافت لون و ریج و طعم و ممسه اشاره است بسوی محبت که سالک ازاد در مبادی سیر و سلوک
 قطع میکند و ایست بسوی بوار فیکه او را روی میدهد و اضافت این امور بیکانند اقدس و بانی ملاست
 است الی آخره و اما قال ناصب عدلوه العزة الطایرین ماول خرافات الهشامین و الشیاطین انیمه تویلات
 که دیدی و تسویلات او که شنیدی تا تمام است و هنوز و فتره با مانده نامه اعمالش سیاه و با اینهمه طلب
 عبارات و اسماست نقول و حکایات لمحض آن پیش ازین نیست که این پیشوایان شیعه در سیر و سلوک خویش
 مثل کمال عرفان و حقایق و دقایق دیدند و عوالم غیبیه و معالم لاریب بر ایشان منکشف شد و استجای
 وجود از اخس و لدنی و اشرف کمایی رو نمود و تا دانشمند که مجموع عالم با انیمه تن و توشش و جوش
 و غرورش و عظمت و عبودیت و ناسوت و لاهوت ذاتی پیش نیست که در مرتبه اجمال نقطه ایست بسوی
 در عالم تفصیل بحر لیسیت محیط و با انیمه شیون غیر تنهایی ذات اقدس الی از تفالض زوال و مخالفات مجید
 انتقال منزه الیه است و هو الان کما کان و الکان کلّ یوم یخفی عنک ثلثان و الحمد لله تعالی که آنچه سابقا مرتب
 کردم اگر چه حرفی چند است لیکن در قله اساس این تاویلات و تسویلات کافی و بسند است و قس علی
 این و در اجوف و صمد بودن باری عز و جل معاذ الله علمای امامیه عبارت اریائی و ظاهر فرسائی نموده که
 لیس لیس الشیطان ائمه المصدق انست تا ۵ شمرانکه سخن من با جناب مجتهد نظام میر و در او
 باتباع شیخ فانی هنوز برین عقیدت رسوخ تمام دارد و چنانچه از تصانیف ایشان پیداست که عقیده
 و حده الوجود و این امور از همه کفر و الحاد بدتر است و حشر صوفیه و ماولین و مالکین کلمات ایشان
 همراه شمر و این زیاد و نریید و مردان است لاجرم مدعای ما بمرتبه هدایت اولی رسید و کفر و الحاد
 هشامین و دیگر شیاطین از متبوعین و تابعین و کامل مسولین بر زبان مجتهدین بطور انجا میدوید و لیکن
 چون حال متعصبین قوم چنانست که تاهر دعوی را اگر چه ضل آفتاب روشن باشد مقرون بدلیل
 نگردانم و امن از دست نمیکند از ندوگره برا بر میزند پس اطمینان قلوب ایشان را ذکر بعضی از
 عبارات شتاب مناقب مجتهد فانی ضرور افتاد تا ایشان هم یقین کنند که این پیشوایان هم را
 این نقال با وای خود رسیدند پس بدانکه مجتهد فانی در کتاب مذکور بعد از آنکه ثابت نموده
 که نزد صوفیه در محذورات و خلافات آن فرق اعتبار نیست و انیمه موجودات با این همه شیون
 مختلفه و صور متباینه یک ذات است و ذکر هیچ و حال اجمال و تفصیل مانند عدل و ظهورش

در حروف است و امواج و طوفان و تلاطم با شیون رنگارنگ عین دریا است و در نهیب صوفیه میفرماید
 بنما مار و اقا القاتل الکامل مولانا احمد الاربعی با سند و معنی الامام علی بن محمد المادی علیه السلام فی جمله
 حدیث طویل قال الصوفیه کلهم مخالفون و طریقتهم مخاصره بطریقینا و ان هم الا نصاری او مجوس بنده
 الایمه و منها مار و اقا القاتل الکتاب المذکور با ستاده عن الرضا علیه السلام انه قال لا یقول الصوف
 احد الا لخدمته او لفضله او لحمافته و منها مار و اقا الصادق علیه السلام فی الکتاب المذکور با ستاده
 قال قال رجل للصادق علیه السلام خرج فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فقال علیه السلام انهم
 اعداؤنا فمن مال الیهم فوئیم و دیشتم و سبکون اقوام بدیعون حینا و مملیون الیهم و تشبهون بهم
 و یلقیون انفسهم بلقیم و یا و لون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا و انما منهم براء من انکرهم و رو
 علیم کان لمن حاد الکفار مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و منها مار و اقا ابن خمره و السید
 المرتضی عن الشیخ المفید با ستاده عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انه قال كنت مع المادی علی بن محمد
 فی مسجد البی فی المیزبه فأتاه جماعه من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفی و کان یجلجلینا و کانت له منبره علیه
 عنده ثم دخل المسجد جماعه من الصوفیه و جلسوا فی جانبیه متدیرا و یا لتلیل فقال علیه السلام
 لا تلحقوا بهؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و فجلوا فو اعد الدین الی ان قال علیه السلام فمن
 ذهب الی زیارة احد منهم حیاء و مینا کما ذهب الی زیارة الشیطان و عباد و الا و ان و من اعان
 احد منهم فکانما اعان یرید و نحویه و اباسفیان فقال رجل من اصحابنا ان کان مقه فاجتنبه فکمال
 فظن الیه شبهه المذهب قال دع و ادعیک من تعرف یخوفنا لم یدرب فی حقنا الی اخره الطیله و منها ما نقل السید
 المرتضی عن الشیخ المفید عن محمد بن محمد الحسین بن الولید عن ابیه عن سعید بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار
 عن العسکری علیه السلام انه کلام ابی هاشم الجعفی فقال یا ابی هاشم سیای زمان علی الناس و جوهرها کما
 مستبشره و قلوبهم مظلمه متکدره السته فیم بدعه و الیه فیه من یستلهم من یسبحهم و الفاسق عنهم موقوف امر او هم
 جابلون جائرون و علما و هم فی ابواب الظلمه سایدون الی ان قال من ذکر عنده الصوفیه لم ینکب لسانه
 او لقلبه فلیس منا و من انکرهم کما ناکبنا یدری رسول الله و منها مار و اقا الشیخ بهاء الدین فی
 الاشکال قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقیم الساعه علی امتی حتی ینزع قوم من امتی اسمهم
 صوفیه لیسوا منی و انهم سید امتی اصل من الکفار و هم اهل النار این چند حدیث را و انهم باختصار از کتاب
 مذکور بیان کرده ام پس و امی بر یکیک پیشوایان خود را بسوی مقالات اهل القوف بکشود و اذ الله کلمات
 ایشان یکا سه لیس پیشوایان این کتب را نه بیند و امن از او ام و لواهی حضرات ایمه فیه اچنید
 و طوق لغت با عانت متبعین اهل القوف در گردن اندازد و با این زیاد زنا زاد و نیرید بلید بازو
 و لغت بران قوم تا قیامت یاد که بصحبت حضرات ایمه یدری فاینه شوند و هزاران لصوص و زور

نشوند و بگویش و نفرین اهل بدعت و ضلالت بگوش از مدوکی را بر بار غاری نشاند و توحید باری
 عزوجل را سجایا رسانند که مقتضین محوس مصداق بهیت بوستان کشیشان هر که غایا زنده آب
 انجلا بوم دارد در آفتاب بزار تقویش حیران بمانند و از نفون هفت شیر و غانی و بیرون بخلا ب
 نجات فسر و دروند و انیمه مملات و خرافات را که محیر العیس و محجل و جهال باشد بدامن پاک الهیت
 ظاهرین که معرفت بر بندند و هزاران کس را از شیعیان بدین خاطر از ضلالت بدام و دانه گرفتار کنند
 اکنون محصل این انصوص بحرینی چندنی گنجایم که امام نقی ۴ فسر بود صوفیه بهم مخالف و دشمنان باست مثل
 انصاری و مجوس و حضرت امام رضا را شاد نموند که اختیار کردن تقوف یا یکبار است اگر اهری یا حماقت
 و مردی عرض کرد قوم صوفیه پیبر سیده اند امام صادق مصدوق فسر بود که دشمنان باستند هر که
 بالیشان مائل شد محشو گشت بالیشان و معتقرب پیدا شوند آن مردم که دعوی محبت ما آغاز و ملل
 اصوفیه باشند و اقوال ایشان را باول سازند ما از ایشان تیرامی کنیم هر که اقوال ایشان را رونماید
 گویا هم کاب رسالت ابی ابد علیه و سلم تمام کرده باشد و امام نقی ۴ با محمد بن حسین در مسجد
 نبوی بود که جماعتی از اصحاب که ابو هاشم جعفری در ایشان بود و منتهی عظیم داشت و طبع بود دارند
 و صوفیه بگوشت حلقه زدند و تسلیم شروع کردند امام فرمود القات مکند ایشان خفای شیاطین
 و مغرب دین اند هر که زیارت ایشان رود در زندگی شان یا بعد از موت گویا زیارت شیطان
 و عبادت بتان رفته باشد و معین کسی از ایشان گویا معین نرید و معاویه و ابوسفیانست شخصی عرض
 کرد اگر پیش منی باشد حضرت غضب نکریست و فرمود هر که بحق ما مقدرست حقوق ما نمیکند و امام عسکری
 فرمود ۴ ای ابو هاشم غفر رب مردم باشند چه های شان ترو تازه و دلها سیاه بدعت در ایشان
 سنت است و سنت بهتر بدعت مومن میان ایشان حقیر است و فاسق صاحب قیصر هر که وقت ذکر و فیه
 افکار نکند زبان با قلب و از انیسست و هر که افکار نماید گویا و برودی حضرت مهجادی کند و حضرت ۲
 فرمود قیامت خواهد آمد تا صوفیه بپرسند و امت من اند گواه تراند از کافران همه اهل دوزخ انور ماتم
 ایشان که محرب توحید الهی بودند و المنته بعد تالی که از انصوص محصومین الهام بشیوایان رفض و مالین
 بر ثبوت سید و توثیق انصاری محوس لازم ذاتی نقال گشت و معتقد فانی در موارم و دیگران در غیر آن ثابت
 کرده اند که تقوف فرع علوت الهیت است و بیاد فیه میاید که مدرب صوفیه در کلام نبوی صلی الله
 علیه و سلم منصوص باشد انجیل و اوراق نریکشمیر تمیدی بود با تمام بالقباب مل و چون باصل مدعا خورکی انجیل
 نعل و غرضی استیفاء باشد نیست که تعلق تجده دارد لیس با لاجال نشان میدهد که نقال در مقام ترجمه عبارت
 اصل ایشان معین نموده الفاظش انیسست که با لجا این مرد یعنی هشام بن حکم تعلق تران جلیل مفسر کمال
 باشد از آنچه میاندانرا اکثر مردم در حق او تالی از سلب محبت و معورت او بجا نماند یا اتر الیکنند بر لیمه و ادلیا بیا

بیرون میماند که کلام او را صحیح و مسلکی و دقیق و معنی عمیق است خواه این معنی بر او منکشف و بیان نش بر او مفتوح
 شده باشد یا نه و العلم عند الله از اینجا این معنی عیان شد که توجیهیاتی بود الا یعنی بها قایلها مطابق مثل مشهور
 که مدعی هست و گواه چیست و علمای امام میرزا در علم مردم نمودند و بدوستی ایشان در بهمن افتادند بعد از این
 کلینی و کتب این بابویه که نفوس در اقترای او بر اهل بیت طاهرین است بائینی گاین عقاید حضرت امیر باریسید
 و بگوش خود که از ایشان مجمل و مفصل شنیدیم لفظی اقترا از عجایب و خرائب است بعد از این آنچنان گفته مالش
 بدان نمیرسد که سائیلین و ناسپین این عقاید بطرف هشام و غیره متجاوز و جلا بود انداز نیت اجماع حقیقت
 الامر را میان نفرمودند و او امام شان را قاضی از ان یافتند و جوالش داشتی که تکیض آن امور بر او
 سلیس چنان آوردیم که هم حقیقت واضح شد و هم سدا این تحریفات حال آنکه اصول کلینی در حال بر آنست که
 امیه برای همین کار منصوب شده اند پس هزاران شکر و سپاس نیردی است که امیه هر بار بتکفیر و تضلیل
 ایشان پرداختند اما آنچه از دل در باره هشام نگاشته و دلیل بر غرور و امعان او در کلام آورده پس منافی
 عرض صاحب تحفه قدس سره الغریر و این فتن نیست زیرا که مقصود از ذکر و اثبات احادیث کلینی در این باب
 که امیه بدی الحاد و ضلالت را بسوی انما مود که بشنید خود ندانم از ارام رفسه بود و آن بجای خود با حسن
 طرح بعمل انجا میدهند حاضر جوابی و غرور در اطراف و جوانب کلام و التزام مردم حیرتی دیگر است
 و راه راست یافتن و صحبت امیه متبرک شدن چیزی دیگر و المطلوب ندادن ذلک اما آنچه در تضعیف
 بعضی از روایه کلینی مثل سهل بن زیاد و ثوری و دیگر این کاسه لیس نیرید و شمر گفتگو کرده و مجتهد در مقاله
 سادسہ تفصیل آن پرداخته جوالش لغوی ادا کردیم که همه خواص و عوام لعین البقین دیدند که اگر تضعیف او را
 مد نظر دارند هزاران احادیث امیه و قنای حامیین اصول و نفوذ کلینی و دیگر صحاح بر باد رود مع ذلک
 ما را حاجتی در نیقام بکشیدن کفایتی اختیر کردیم که خود این نقال در جواب با چه پریم تحفه آنچه نقل تازه
 می آرد مصداق کرمه نقضت عشر کلیمین بعد از آن گفت و عبارتش آنست که در روایت شناخ
 عظام از ضعیفای عیاری نیست چه روایت از افتال این رجال یکی از چند سبب واقع شده یکی آنکه ترجیح او را
 بعضی محدثین مانند محمد بن یعقوب کلینی و غیر اینها در کتابی که التزام ایراد احادیث صحاح نموده اند روایت را
 و رای مقتضی عدالت اثر دوی و صحت ضبط و عدم غفلت است نزد او و برضف لیبب مخفی نیست که علم کلینی
 و این بابویه باحوال هزار یاده تر از تجاشی و غصایری و علامه حلی و غیر آنهاست لیست تضعیف این رجال خط
 رجالیکه در سند کافی و من لا یخضره الفقیه و الطایران واقع اند و طعن در انرا بنیه قاجری واضح مقبول نیست
 چنانچه محققین علمای امام میرزا در فن درایه و در شرح کتب احادیث تصریح بان فرموده اند انتی
 قدر الضرورت و المستوفی لسانی که همه روایات که من در رساله قدیمه اشاره کردم از اصول کانیه
 است که برای او رتبه تقدم بالثرف و نسبت بغنیه و تمذیب و استبصار حاصل است و اهما میکلیم

در کافی نموده و تا مورد ظهور در همین بحث و تفنیش مانده از کتب این فن مثل تلخیص و منج و غیرها مانند آفتاب
عیانست و حاشا که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که امید هدی سالمین را مقصود محوف و معاری از فقه
و ادراک و التماس باشد بلکه در هر مقام پیشوایان ر فضا را که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه بار بار در بعضی
مکلفه و تعلیل نمودند و شیفتن استیانتات رسانیدند و به بار گله الهی استغاثه بردند و نفی توحید
از آنها کردند اما افاضه منقول عنکم پس حاشا که محلب فقه و ادراک نشان نصی باشد بلکه هیچ است درین معنی که
ر فضا که جسم و صورت و التمس و بر و حانی قرار دادند و سائلین که با وجود دعوی شیخ اهل بیت هنوز در ترویج
افتاده اند و عقین توحید ندارند از توحید بیگانه اند و این مرتبی است که لیاقت انیزدی بهم رسید اما اینجا
گفته و محصل نیست که ناگزیر است برای اهل ایمان تا ویلات را در بیخ نداشتن خود و یار از یکدیگر چون این
الحاد و زندیق با وجود کمال خبیث و نقص در آن کماعت را برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا کفایت بعد از تکفیر امید هدی سبحان الله امامیه برای مهاجرین و انصار ناصرین دین مختار فضیله قرائی
بسیار کلای را در تاویل و توجیه بلکه اول قطعیه را در کمال عدالت و تقوای شان نمی شنوند و در تبار
این ملاحد و چنین یاوکی دارند و قبل ازین دالتی که بسیاری از گلاب مطوره را سبانه علای شیعه و تشیع
نیکنار نموده اند اما محال مقصود مانند او پس کاسه سیس کامل کا ملیعینی بیه نایاب آورده بود و جوالیش فیض
تمام ادا شد و حقاقت و سفاهت مجتهدین از فانی و زانی بضرر ثبوت سید کفایت که هنوز از کتابی در مقابل
ایستاد ثابت نکردند که بخاری و مسلم و ابیات کفر ایشان آورده اند یا از حدیث ایشان گرفته اند یا جرم
احتمال تولید است که علمای ر فضا برای تحقیق فتنه ایشان را از یکلفه بر آورده در انزوم داخل کردند که علمای
تبع کفیه شان با تحریف محقق دوائی رفته اند با قیام اندا که ر فضا با اهل سنت تحریف و تبدیل را البته می توانند کرد چنانچه
در صوارم از سید القضاای از زی امتیاع نقالین نقل نموده و جوالش انکه بابت این امر تا بخرم اولی باشد
که لباس اتفاق بپوشند و در مدارس مانند مجتهد فانی بمانند و بر سر و دندیب تصانیف دارند زیرا که چون
مکار غدار فقیه و لفاق در مدارس اهل سنت اختیار کردند و اینچنین نیتا نمود و دوم او را از فقر خود بیزار
البته خریب توانند خورد و این استار مشهور توانند کرد و باید برای چشم انصاف دیدن که ر فضا خود کردند
بنفاق و تقیه اندازیم که کجاست و کجاست بخلاف اهل سنت که این عادت ندارند و اگر ان علماء را بشمارم که
عمران درین مکارند که غیبت رساله منفرد می باید نوشت در نیجای برای دفع مکابره عبارت صاحب
تلخیص الاقوال را ذکر میکنم که در ترجمه محمد بن ابهر اسمیم بن یوسف کاتب آورده و کان علی الظاهر
متعقده علی مذهب اثنا فعی ویری را می الشیعه الامامیه فی الباطن و کان فقیها علی المذهبین و لعل
المذهبین کتب صلیعینی شخص مذکور حکم شیخ حلی در خلاصه الظاهر مذهب امام شافعی داشت و در
باطن شیعی بود و در هر دو مذهب کسب ظاهر و باطن فقیه بود و بر سر و دندیب کما به نوشت انتهی

و حاشا که شیخ آن موم را چنین دانند و روایت گیرند و من ادعی فعلیه البیان حالا مگر گفتگو در رساله
 فقیه ثنبی بر پیشوای و مقصدی است نه اخذ روایت که مصلحت سالیان و لاحقا اما اید و روایات جسم و
 صورت و جنب و سابق و نهان و پادر و دروغ و دست شریف بر کتف مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم
 الی غیر ذلک یعنی تا نهجت و روایت این اسناد پیشوایان ما انچنان گفتند که در کلینی است پس فیض محبت
 امیه کجا رفت مع ذلک در صورت این اسناد بیست ششانی دارد پس لغزش این اصحاب امیه بیدار
 روایات سنیان از عجایب خرافات است بعد از عبور برین اوراق ربی و یاسی از کمالات نامر لوط
 این نقل هر ال باقی نمی ماند شکر ایندی تا کجا گذارم که ازین مباحث هم بجا محبت و مانیت فارغ شدم
 اکنون فقر محمد از حدیث امام رضا که برای این قسم مجسم و موصولین و ما ولین اقوال محمد بن منصور امیه
 طاهرین دارد است بار دیگر بشنو و داد انصاف بده که ایامه را فضیلت در محبت هشتاین شیطانی الطاق
 و غیره بکلمه خدای تعالی را بر سر بزدند و او را جسم و صورت قرار دادند و وصف را بر وصف را خاکی
 و التندیض صا از لقال تا محبت فانی و از فانی تا محبت الزمانی همراه ابالسّه و شیطانی و نیرید و شمر
 و ابن زیاد و الظلم الظالمین بدکات اسفل تا رجبت کشتن امیه اطهار و خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث
 اشیت و کتاب بخون اخبار الرضا حدیث احمد بن ابراهیم بن هارون القاضی فی مسجد الکوفه قال حدیثا محمد بن
 عبد الله بن جعفر الحمیری عن ابیه قال حدیثا ابی اسیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسن بن خالد عن ابی اسیم
 علی بن موسی الرضا قال قلت لایم رسول الله ان الناس یذقوننا الی القول بالتشیه و البحر الماروی
 من الاخبار فی ذلک من اما یک الامیه فقال باین حاله اخبرنی عن الاخبار التي رویت عن ابی الی الامیه
 بالتشیه الجیه اکثر الام الاخبار التي رویت عن ابی صلی الله علیه و اله فی ذلک عن ابی ماری عن ابی
 فی ذلک اکثر قال فیکو لوان رسول الله لم نقل شیئا من ذلک و انما روی علی قال فیکو لوان ابی الی الامیه
 انهم لم یقولوا من ذلک شی و انما روی ذلک علیهم ثم قال من قال بالتشیه و البحر فو کافر مشرک و من منبر بار
 فی الدنیا و الاخره باین حاله انما وضع الاخبار عنانی التشیه الجیه الخلاء الذین صغر و اعظمه الله تعالی
 فمن اعظم فقد اغضنا ومن اخصم فقد اجننا ومن الاکم فقد عا و انما من عادیم فقد و الا نادرین و علمهم
 فقد قلنا و من قطع فقد صلنا و من جفاهم فقد سبنا و من برهم فقد جفاه و من اکرهم فقد اکرهم و من
 اکرهم فقد اکرنا و من قتلهم فقد رونا و من رونا فقد قتلنا و من احسن الیهم فقد اساء الیهما و من اساء
 الیهم فقد احسن الیهما و من صدقنا فقد کذبهم و من کذبهم فقد صدقنا و من اعطاهم فقد خرمنا و من خرمهم
 فقد اعطاهنا باین حاله من کان من شیطان الذین یمنون و لیکو لک کفیرا **قوله** و تاویلات کلام
 رواه الخ **اقول** حاشا که مانیت و در نیامه هیچ وجهی یافته شود چه حضرت امام رازی در تفسیر کبر و
 دیگر امیر فن کلام در غی آن بمقاله محبیه بر چه نظر را نشیر نمایند ما خود است از محاورات عرب عبار

خیر ما مخالف نیست ما منت مردیه از حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه وسلم و الهییت اقیاد و اصحاب اصفیا
 و آنچه ایمین حدیث اعتقاد دارند اجتماع سنت سنی حضرت خیر الواری است بخلاف آنچه شاخصین کلینی
 بیج و مطایب خوردند و باطل را استعداد فلسفیت و کاسه لیبی طبعین خیال بنام چقند و بالاخر سپرد و مکر
 و علم برستان انداختند و برای پیشوایان خود بجا بپرداختند و حال لقال و نهال و کاسه لیبی
 در صدارم خود معلوم شد که آنچه ایشان در تاویلات مرتب گردانیدند تا ویلی نیست بلکه خبر بگوشی
 جوی حضرت ایمیه بی را ندن و کلمه شعر و این زیاد خواندست که عرفتة مفصلا و تاویلات اهل
 سنی بمقابلة حمید دعوی الباطل حقیقت ولایت ایمیه که پیر نایانگ گردند چه معنی داشته باشد بلکه هر دو
 مذہب سنیان که اشاره بدان کردم مقبول ایمیه طاهرین است یعنی هم مذہب شریع و هم مذہب طریقه
 که مفید بالحقین است چنانچه از تنزهت هم عیانست و اگر باصول کافی در احادیثیکه لعن و کفر پیشوایان
 رخصت دارد است غور کنی نیز واضح است که هر چه در قرآن مجید آمده اذعان آن داریم بی بر رخصت
 وقت سر سبستی و تاویلات هشامین لازم می آید الباطل حقیقت امامت ایم چنانچه مره بعد از سر
 تفصیل و اجمال آن گذشت لاجرم مجتهد را باید فکر جواب نمودن نه مجیب را که بر او اشکالی نیست
 فقد متین ان الورود لا یتصور هنا والا لما ثلثة فصلا عن الثنیه فغیبه مبدل بغیبه و خیره مبدل بشینه
قول در لقب صدوق الخ قول وجود استبعاد درین باب بیش از تعداد است و مالا اختصار
 هر چندی از ان اقتضای کبر اولی آنکه رخصه در معائب اهل سنت می گفتند که البخیفه را امام اعظم
 می نامند و ایمیه الهییت را اعظم گویند پس من در ساله قدیم برای الزام امامیه از لفظ صدوق
 استبعاد کردم یعنی بحال رخصه باید که نیست که بر دیگران این لعن کنند و حضرت امام جعفر را گاهی
 صدوق گویند و صاحب قعات مفرورات را بلفظ صدوق ملقب سازند و هم آنکه کذب کاوین
 یعنی زراره را که تبر امیکد و غبار می داشت از حضرت امام صادق معاذ الله بحجت آنکه حضرت امام صادق
 مثالب او همیشه ذکر می نمود چنانچه در کتب است صدق الصادقین واقفہ الله و غیر ان لقب نداد و اند
 چنانچه علمای رجال با بنسب خاطر ذکر کرده اند سبوح که چون بالذات سخن بگو ساله امامیه می رود
 مجیب اشاره با معنی کرده که نزد شما باید او را مخالف لقب مشهور شرت دادن حال آنکه خود را
 صدوق می نامید اما کذب صدوق پس بحجت آنکه او در کتاب الاعتقادات بدالات مطابق میگوید
 که قرآن مجید برین قدر است که مسلمانان بیت دارند و مجتهد آنچه در نیاب عقیده دارد و هم معتقد فانی
 از کتب ایشان عیانست که در تقیض لافوض امامت ایمیه و مدائح و مناقب الهییت شکی نیست فلکن علی
 اعتقاد هم که مولا الصادقا و لا صدقاً چهارم آنکه متاخرین هم مذہب او را در جامع عباسی و غیر ان
 نقل میکنند که نماز اجازت میداد با وجود سیک لباس مصلی اوده نمز باشد و تجویز نمی نماید نماز را و خوان

که خمر در آن بوده باشد و بل خدا لا کذب علی الله الرسول و من جعل الله لک ذلک من قبله الا انما
 هست **الباقول** اگر در کتب اهل سنت ملا خطابی مانند آفتاب نیر و ریحان خواهد شد صدیقت ابو بکر
 عتیق حرفی از کتاب ویرتوی از آفتاب میگویم که اگر خجایی روایت صدیقت او حکم حکم در مستدرک
 از جناب مرتضوی کرم الله وجهه قبول کن که چون از انجناب حال ابو بکر پرسیدند فرموده او که امر ساده
 الله صدیق علی شان جبریل ۱۲ محمد صلی الله علیه و سلم و هم بروایت او از احادیث دیگران بشود و
 صحت و از صدر الدین اصفهانی در کتاب البطل الباطل دیده یا شنیده باشی که حاکم محکوم بر فرض
 است و اگر تو انی بحديث بخاری رجوع کن و گویای حضرت رسول مقبول را شنو انثبت احد فاما علیک
 یعنی و صدیق و شهادت و بحديث مسلم و این ماجرا این ماجرا بر کوه حرام رو داده و یا خجایی مفضل در لاله
 الیضا عن خلافة الخلفاء و قرة العینین تطبیق الشیخین مذکور است و اینانیت یاری غرض و بل کتب رخصه
 هم بران گویای میدهد و جانیده علمای ایشان بدون رد و دیگر و تنیق حمزی آنرا از انجمله صاحب
 منبع المقال و صریح از عبارتش ترتیب خلافت هم بگوید است یعنی صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ظاهر
 آن و مثل صدیق کسی را نمیدانستند و قس علی هذا و این لقب ملقب میباشند پس حدیث لقب
 ابو بکر حقیقه نشیرت و آنرا رسید اما مناقب دیگر پس حدیث الطول کلین هم در مع او هم دیگر خلقت
 باشند و دقت راف و نمیکند از و این امور از این احادیث بدالت قطعی است اما را تپاس خودش سببی
 و خلفه است از منطوق و مفهوم آن چه میکشاید فان الیقین لا یزول الا بمثل و حال نخیدیت قبل ازین
 گذشته باز الطبرجی آنیکه رخصه را عجزی از او بدانشا الله تعالی و صدیقیت ابو بکر رضی الله عنه از روایت
 رئیس اهل غنم و همد و حال احوال در تفسیرش و دیگران در غیران سمت ظهور دارد و لیکن اهل اتفاق
 و حیدل بودی فضول و نزل برده اند شب چو رور در مطاعن فاروق ایت کریمه و جمیع طیف
 ان هو الا الله فی حقیقی تلاوت میکردند و لیکن در باره صدیقیت ابو بکر از اید ایشان رفت و بر زبان
 فقیر آمده **القول الفصل و مکروه بالحق لا یتم بکینه فنه کینه** ای یادمی آنیکه این بحث جایی از تفسیر قی نوشته ام
 قلبیج الی انه الخارقی روایتیه اما اخرای شیطان پس بعد از تفسیر حذاق و عدم دخل ملکیت اهل
 اتفاق منافی صدیقیت نیست چون اغراض شیطانی برای حضرت اوم و دیگر انبیا از کتاب الله یقینی باشند
 برای صدیق پیرامه توانو بدان البیوة ارفع شانا و اعلی مکانا من الامم فلیکن که مراد از ان خود
 عصب باشد چنانچه معتد الزمانی و در مقام حاشیه می نویسد که علامه جبار الله زخمشه و تفسیر کشف نبیل
 تفسیر ایت **انما یتقوا الله من الشیطان** من الشیطان من الشیطان
 لما نزلت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کیف یارب و انقلب قمرل و انما نیر غلک و یوزان یارب
 نیر الشیطان اغراض الشیطان بقول ابی بکر رضی الله عنه **المن** شیطانا فی غیرتی و مطابق این عبارت

از حضرت صلی الله علیه و سلم رسول قوم غری نطق است بر ستم و از کتاب مذکور ثابت کرد پس عکاس فتنه تسویل نفس
 و تصبیب بدینش کرد که ذکرش موجب غفلت قلوب است و باید که مطلوب با کمال رغبت مجلس یکسالت عیدین مقابله
 کرده نشین کافی حق یقین که تراجم عبارات از آن توان بود و فارسی خوانان آنرا مطالعه میکنند و مطلوب
 میرسد میدید که در حیات مخلوق او هم بطریق و رکنی دیگر و بعد افتخار و باره نصب جناب مذکور بر عبادش
 نیست که حضرت فرمود وی نمود بوی من کسبیم الله فی الحقیقه العین یا ابا القاسم یا ابا القاسم یا ابا القاسم یا ابا القاسم یا ابا القاسم
 نقل فی کتابک از رسالت الله علیه و سلم من الناس اسبب نزول آن بود که جناب علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود
 از جانب خداوند سلام رسانید عرض نمود که درین مقام بایستم و اعلام نایم بر سفید و سیاه را با کمال علی بن ابی
 طالب برادر من و دومی من و غلیفه من است و پیشوای امت من است بعد از من و محل دار من محل جرد نیست
 از دومی که گویند پیغمبری بعد از من نیست و اولی با مر شاست باین بیان فرمود قصه زکوة را و بعد از آن که عرض نمود
 پس سوال کردم از جناب علی که در جناب مقدس الهی است سخنانی را برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدیدم
 که بر پیغمبران که آمدند و تا حقان بیستای منتی بلغظا خا الغرض تا ثبات کلام صاحب تحفه از هر طرف بجای رسیده
 که دوم و دومی بلکه بوی وجودی و تحقیق شنیده باقی ماند زیرا که استغفار امام المسلمین از رسالت مذکور فطرت
 اکاتب المعبد و غلظت شنیده با ثبات رسانیدم و اگر معنی نمکذیب نظر بقصود استعدا و نیل المومنین چنین قرار داد
 که در حق حضرت علیه السلام پیغمبر احدی از علما و برادران روایتی در زمین خصوص صاحب تحفه فاو زنده چنان
 تار و پود این مشکوکت بکبر عبارت جمیع البیان درین نظر بیاوان وارطین با ده گو بهانه جو را درین مباحث
 یونانی و سناج یقینی با حضرت پیغمبر و ال اطهرش چه کار پس میگویم که این از دوی آوهم بنیات از دوی سر و دست
 پس اگر چه موجب کوری که توانگی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانبیا شمس شد حاجتی بآنان امر باقی نماند
 که او بلیگ آنست منتهای بعد از اولی تبلیغ کتب نام و حسن بن سلیمان است که در کنگرول خویش استحقاق حضرت
 موسی علیه السلام ذکر کرده بتقریریکه صاحب تحفه قدس سره الغیر زی عبارت فارسی سلیس تحریر فرموده پس در
 بایستی بنسخه صحیح فحشی عن الصلوة المحرقة لاخوان الاطین والاضلال والزندقة جوع کردن و اصلاح و بیان
 بعمل آوردن زیرا که مرزا کاظم علی صاحب الدبیر گوار مرزا محمد خای برقی آن نسخه را بابت و تخریر و
 از سکنه بیگدلال حذیه او را بطور ارشاد داده بود و حال آنکه توسط مولوی معنوی امیر الله علیه و سلم
 معظم با دست یعنی گوی که پوری او آلی نماند و دیدم که کتاب بود لیکن ورق اول آنجا نداشت
 و بایستی آن لفظ صواعق محرقة نوشته و دانستم که در کتب فتنی با و پنج رنج رویه فروخت میشود چه خود که مبلغ
 کشید از جانب مستخلص کند من و آنوقت هست تحصیل کتب و رسید می گاشتم و صدراعظم محمد را هم ندیدم
 و لفظه چون او را صواعق مذکور بهر رسید و بروی مردم این نور عیال میبرد من سکه کفیل و شب و روز بجا
 آن مشکوک بود که تا بخرافه علیه صاحب امام فتنه میگفت که تفهیم دیدم که عبارت مواضع نا بر حاشی صواعق

ابو بکر نذر دو اگر مدعا محصر است پس وارد میشود و الا حدیث صدیق بودن ابوذر غفاری که در کتب فقه
 مثل بحار ثابت است بروایت فرد کامل روضه یعنی این بابو به که او را صدوق گویند کما عرفت و حضرت
 جعفر را گاهی صدوق ندانند و ترجمه آن حدیث زبان مجلسی در حیات القلوب انیست که این بابو به
 پسند مقبر از حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابوذر صدیق این امت است
 انتهی بلطفه ثانیاً کتاب فتنه ناطق گشته تصدیق بیاری از انبیا علیهم السلام چنانچه از سوره یوسف
 و سوره مریم و الجمع است پس خبر کجایانند و اگر گویند صدیق مراد است مجرد از نبوت گوئیم نبوت خرقیل
 علمای امامیه را کتب اهل حق هم مدعی گشته اند تا افضلیت حضرت مرتضوی ثابت کنند از حضرت انبیا
 یعنی در خاتمه و هو افضلهم مردسیت و حاصل حدیث آنکه در ائم ماضیه و انبیای گذشته همین سه کس
 صدیق اند و علی افضل الشیاء پس مخالفت کتاب الله بدو جهت لازم آید زیرا که هم صدیقیت انبیا در آن مخصوص
 است کما اشتهرنا و هم افضلیت انبیا از صدیقین و شهداء و صالحین و چون بدلیل اخبار صحیح و باجماع
 اهل حق کما لطفت به الکتب اکلامی بجای خود ثابت شده که بیج ولی بدرجه کثرتی از انبیا نتواند رسید
 چه جای افضلیت لاجرم حدیث مذکور بر تقدیر معلوم واجب الظرح خواهد بود و نزد اهل حق چه جای
 قبول و تاویل و توجیه انکمال حیاط خواهد بود کما لا یخفی و برین بنده تصانیف ثمانی روضه مثل در غرر
 عیالست که او بر روایت قواعد موضوعه خویش که با دل آیت تطهیر و احادیث مستفیضه به نبوت پیوسته
 احادیث کثیر را ذکر کرده بنده را حاجتی بکشیدن کلفت حید نیست مجتهد فانی در شهاب ثاقب آنچه مینویسد
 و کافی و دانی است قلت من ضروریات تدبیر شیخ الامامیه ان من لم یکن من اهل الایمان متحققه للاصول
 الخمسه ضروریات المذهب فهو من اهل النار و خلد فیها الا یدخل الجنة اصلاً فلو لم یکن علی هذا الاصل حدیث
 اصلاً لکنی لکن من ضروریات المذهب تکلیف اذ التماسه لعمومات الایات و صراخ الاحادیث الکثیره
 السابقه شطرها و اذ عرفت ذلك فلا شک ان کل حدیث و قول یخالف لظاهر هذا الاصل الطرح
 و لا یلیق الیه و لذا تری السید المرتضی علم الهدی لم یمکن الیه انتقی مقام الحاجه من کلامه ثانیاً
 خود اصول شتا فقه شیعیه و شرح آن دالات بر صدیقیت جمیع ائمه هدی دارد و اینهم منافی ظاهر حدیث
 کما لا یخفی و اهل فرست نیک میدانند که مباحث کلامیه تحقیقات منویست نه لفظیه و استناد کلینی در ذریع
 الهبیت و مسود و قزوینی لفظ صدیقین را که در قرآن همین است بجناب امیر جعفر میفرمایند و مومن
 ال فرعون و جیب را از دست میدهند و اگر بذات مقدس میگردند بجای خود بود و چه حال بنیای
 مرتضوی بر اصول روضه کالمیه مانند آفتاب عیالست و قس علی هذا بوجه سلمان علی مقدس و قضیه
 شمشیر گرفته در دست پیستی الهبیت میکوشید و مثل شیر غریبی می خروشد و رانها هیچ عاقلی
 راضی نتواند شد که جناب امیر از آن داعیه و شسته باشد چنانچه در پنج الحق آورده بار صدیقیت

ابو بکر را یان شد و در بیان فرمانند و بر خدای عزوجل نبیند که قده سماه صدیق علی لسان جبرئیل
 محمد صلی الله علیه و سلم چنانچه دانستی و اگر گویند که این حدیث در کتب سنن است بگو که از امام مجتهد
 رضی الله عنه عنقریب متداول میشود بضمیمه دعای بدر که یکصد صدیق بودنش نباشد و از مطالعه
 صوارم و مدعیان و غیره باید است که امید بدهی نفس واحد بوده اند قول اول ایشان قول آخر
 ایشان است و در بعضی ابواب و فضول در کتب اهل فتول معتقد گشتند پس مرتبه صدیق بان خصوصیات
 که مزیدی بران تمیز نکرد و با جماع ائمه الهیبت طاهرین موضوع انجامید و هرگز در اهل گریه خامسا
 از ائمه که میگوید **الْمَنْوَالِ اللَّهِ وَرَسُولُهُ** **فَلَمْ يَلْصَقْ قَوْلَ عِيَانٍ** میگردد و کثرت صدیقین امر است
 موجود مسدود البین و از حدیث مذکور ثابت شد که درین امت غیر از حضرت مرتضوی صدیقی نیست
 بخلاف خبر صحیح ثقیب ابو بکر رضی الله عنه اری تلقیب او باین لقب شریفی خصوصیتی و مزیتی را مقسم
 است و او چنانچه واسطه وصول فیض نبوی صلی الله علیه و سلم و رجیات شریف از رعیان اسلام
 بوده بحد و وفات سرور کائنات ذاتیات امامت را چنانچه باید سرانجام داده و مزید حیرت و در نیست
 که هم از کانی اعور و زنگار و لبا سحر حسن صفار تا کتب مجلسی صاحب بار بکده تالیفات حاملین اسفار و
 و انکار است که از ائمه سابقه امامت لاحقه ناگزیر است بودن جمعی از اهل حق تا درین ولست قیام
 در دو طرفیات مطلقین و تا ویلات جالبین از تنبیهات و تحقیقات نشان بر یاد و در حصر ایشان
 در سه عدد و انهم بشمول لشعوان کما استخرج فی نقل نمی آید و اگر صدیقیت بمعنی سبقت فی الاسلام
 است کسی از عقلا باین امر نمی گزاید که سبقت مذکور غیر ازین سه بزرگ صادر نشود و یا در ائمه سابقه
 واقع نشده که جمعی بحد و ظهور بضمیمه بی زمین خدمت بوسیدند و بوحادث ارادی مشرف باسلام گردیدند
 و هرگاه در انکه بر این ترتیب مراتب اربعه من النبیین و الصدیقین و الشهاد و الصالحین فکر کنی تو را
 دانست که صدیقین در ائمه چنان بکثرت گذشته اند که انبیا و شهدا و صالحین مسا و مسا بسیار از علما و
 امامیه که در ستانی قلب شاهی از انجا است در کتاب امامت و مانند ان اعتراف دارند که هر چه را بلی
 در کشف الغم آورده مقبول مخالف و موافق است و معتقد الزمانی شکر که در تحقیق و ترجمه اوست غلط
 گفتیم شخین خود را مورد اعتراف اربلی ساخته و بتدارک آن نپیرداخته هر دو را در طوفان لغت
 چار و جبهه رسالت انداخته کما سبخی مفصلا الا الله تعالی و این حدیث ثم الصدیق که صاحب تحفه
 قدس سره اخیر آورده از عروه بن عبد الله است پرسیده بود که آیا جایز است ششیه را بلی
 مزین کردن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابو بکر صدیق ششیه خود را بقره مزین کرده بود
 راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس رجسیت و رونقید آورده و دوبار فرمود
 بلی صدیق میگویم هر که او را صدیق نگویید راست ندانند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون این سخن

به کمال سطح البکره دال است و راه احتمال الزام در آن مسدود است لاجرم منعی به خود سبب نمی گردد
 نخواهد بود و بی تقاضا مخطوط است لیکن قاضی رطل بوق که انکار آن را ساقی نمود و معتقدین که حدیث را منقول
 از کتب این جزو فرمودند راه اعتقاد سیر دهند و با نچه علمای ایشان اعتقاد بکتب اربلی دارند
 سرانجامی بنزدند و زیاده تر باعث حیرت است که گفته اند لال در صلیه شمشیر لعل البکره نیست بلکه
 بشهر حضرت رسالت است که ابو بکر را منع نمود و حال آنکه احتمال فقیه خصوصاً در باب شمشیر بر اصول
 منافقین موجود و الحمد للہ با وصف تشخیر شدن امام از سخن عروه و استقبال قبله و دعای بد بخود و
 بر رخصه این خرافات از عجائب توهمات است در قرآن و حدیث همین یاقه درای آغاز دیده ترانما
 رخصه سرانیده اند فلا صدق الدعا قولهم فی الدنیا والاخره و اذا فم عظمیات العاقله والاحل
 و از نچیدیت هم خبر مذکور باطل شده و بهر این معنی که پیروان آن گفتند که چگونه ابو بکر صدیق تواند شد
 عیان گشت یعنی بد دعای امیه در حق رخصه باعث صدور این خرافات است ولیکن هنوز در توبه
 باز و معتقد را اختیار است که سینه پر کنیز را هدف تیر دعای خامس امیه بدی سلاله خامس ال عبا گردانند
 و از وثوق خود در هر دو جهان دست بردارند با اعتقاد بصدر لقیات ابو بکر که هر سالند سالی خود
 درین حدیث اختلاف شدید و ادب شایسته سیاق الامم ثلثه الصدیقون ثلثه و بعضی آیه زن
 فخر عون را نشان دادند و جمیع خرقیل را نام بردند و در بعضی از روایات و بهر افضلهم آوردند و در
 روایات دیگر از فضیلت و فضیلت ذکر می نگردند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند که لم یفکرو
 اطراف عین الی غیر ذلک ثما من از سابق و لاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابو بکر قطع نظر
 از آنکه مله تنین صحت آورده در صحاح درج کرده اند در آیه و روایه بجای خود مرصوص است
 و این روایات در جنب آن گویا غیر محسوس بل در محارضا و حدیث و دیگر بقا و مت آن کافی
 است از آنجه که آنکه بسیاری از محدثین که ابن ابی شیبیه از ایشان است در کتاب فضائل الصحابه
 از حسن مجتبی رضی الله عنه آورده که حضرت مرقنوی کرم الله وجهه فرمود ابو بکر بکثرت گرفت
 از من در چهار پیر اطهار و افشانی اسلام و تقدیم هجرت و مصاحبت غار و اقامت نماز من در آن
 وقت و شب بودم او اسلام خود را ظاهر میکرد و من می پوشیدم و ازین روایت بقدر دانی
 جناب مرقنوی گویا به صدیق توسط ابو بکر در اصول فیض نبوی صلی الله علیه و سلم بسوی امت
 بود که گشت زیرا که دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اطهار اسلام امکانی ندارد
 بلکه وجاهت و اعتبار و تجزیه و متول همه در کار است و کتب شیعیه حتی اصول کافی نص است در آنکه
 جناب امیر از ورای اسلام آوردند مخفی داشتند تا آنکه امر رسالت غالب شد و این حدیث طویل
 است مقام اجتماع انیست قال السایل یعنی لصاحب هذا الدین آن یکم حضرت ابو جعفر ع جواب

داد او ما که علی بن ابی طالب را بمکه آوردیم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حتی ظهر امره و قال
 بنی قال فکذاک امرنا حتی یبلغ الکتاب اجماعه انتهى بلفظه سلمه که بعضی را از اینها نبوت و در حالت صبا
 رسیده و لکن انما در فی حکم المعلوم مع ان کثیرا من الامور مشروط فی الامته لان النبوه کما لا یخفى
 علی من طالع کتب الحلی و صوارم الجالیسی بالجمله اگر اخصای روایات کنی و اندک مقالات علماء را
 تفحص نمایی نخواهی یافت خلا فی را در این معنی که حدیث انواع کوشش در افتشای اسلام اولاد آخر
 العمل آورده و بازی از همه فراموش کرده از انجمله آنکه محدثین مثل هزار در سنده و غیره و در غیر آن
 روایت کرده اند از جناب شیر خدا و رقصه جنگ بدر که تنها ابو بکر و سید مرتضی و غیره و هر کس از شیعیان
 عرب میجو است که هم جناب رسول مقبول یا انجام رساند ابو بکر مثل شیر می عزیز و شمشیر در دست داشت
 و هر یکی را جواب میداد و می یافت القتلون رجلا ان یقول ربی الله حضرت مرتضوی این قصه را بیان نموده
 و میگوید و از سامعین پرسید که ابو بکر افضل است یا مومن آل فرعون که مقوله او مقوله ابو بکر
 بود چون سفارش کلیم الله رب ربی فرعون بود جمله خاموش ماندند و حضرت اسد الله جواب
 داد که ابو بکر بهتر است از مومن آل فرعون زیرا که قرآن مجید ناظم است یا معنی که اومی پوشید ایمان
 خود را از اقرم و در آن وقت اظهار کرد که بخلاف ابو بکر که ایمان خود را همیشه ظاهر نمود و مسامحی مشکوره
 او لمعان نمود و از انجمله آنکه این عساکر و غیره و از ابو هریره آورده اند و مضمونش از اجماع الهیبت طاهرین
 هم ماثور است که بتأیید الملائکه یوم بدر و قالوا اما ترون ان ابابکر الصدیق مع رسول الله صلی الله علیه و آله
 و از اینجا به ثبوت پیوست که دیگر ملائکه هم او را باین لقب می ستودند و قدر در آن رفاقت و شجاعت او بود
 و قد تفران الملائکه العیون الله ما هم و یقتلون ما یومون سلمه که بعضی از محدثین حدیث الصدقین
 ثلثه بخت فریب خوردن از اهل کعبه آورده اند لیکن اعتقاد ان معنی دارند که حق تعالی تخصیص کرد ابو بکر را بخصایلیک
 کسی را بدان تا فرقی ندهاده از جمله انحصال نیست که او را صدیق نام نهاد و باین لقب تشریف او را بر کردند
 و بسا دیده باشی که محدثین روایات بسیاری دارند و اعتقاد بعضی از آن میدارند و قد سبق شرط منها و صفا
 صوارم بتقلید کامل کلمه یومین امر را در جوابات خود دخل داده کما لا یخفی و از اینجا نیم بوضوح انجا مید که رجحان
 بطرف این احادیث است هم من حیث الصورة و هم من حیث المعنی و اگر فقط روایات الهیبت طاهرین را
 استقرا کنیم باید از چند ورق طول دیگر ضمیمه گردانیدن چون کلام تایانجا رسید بعضی از معارضات را
 بشنود و بخطاب بیزبانان بگو که اینجا نام سید هم شاد در حق البیقین بطریق آورده و علم الهادی روضه نگار
 بلاغت است یعنی حدیث فاطمی علیها السلام دلالت بر آن دارد که صدقیت بمراحل است و معتقد را زینهار
 ازین در خط اشکال امیر ساحل نیست منکک بر اصول این کذاب ابتر جناب امیر البقیه رت سفر قلم و
 کاشان و جالبقا و جالبصار است گفتاری که ماده صدقیت است مدت التمر اتفاق متفاده علاوه و صدق

مذکور بخطاب مستطاب حضرت امیرالمؤمنین وارد است که خود را ذلیل کردی انیت ضحای قیاس و کبری از هزار
 حدیث مستطاب است که هر که خود را ذلیل کند چنین و چنان است و درین باب ما را مشتقی پیش نمی آید زیرا که زیر
 مشتق منقول رئیس اهل فضول جایگاه بی پرستی در ولایت و خاکساران افتاده و او تو خود در حق حدیث
 و داده اول نقل حال آن بزرگان که باعث تیز زبانی و درفشانی اوست پر دازم در شهاب ثاقب
 و بروی عوام که هنوز تالیفات علمای شیعه در رد صوفیه صافیه ندیده اند از تذکره می آید و این هم
 را گفتند گاهی شادی تو رسید گفت چند بار اول در کشتی بودم با جامه خلق و موی دراز اهل کشتی بخندیدند
 و من خود در آن جا بودم هر ساعتی و میگویند می و میبلی بر روی من خود را بر او خود یا فنی موی
 عظیم بر خاست و هم عرق مستولی شد با اشاره ملاح گوش من گرفتند تا بدیدار ایند از نده طوفان بر آن
 شد وقت گوش گرفت خود را بر او دیدم بار دوم سببی رفتم و ضعف بر من غالب بود هر دو پایم گرفتند
 و میکشیدند مسجد را نشانی بود بهر پای که سرم می رسید سر اقلبی بر من کشف میشد یا خود میگویم که اشکی
 پایم پیشتر بودی سوم بار بجایی که قرار شدم سوره بر من بول کرد اینجا نیز شاد شدم انتهی مختصر اکنون مقوله
 معتقد فانی یقاری گوش کن که این امور دلیل است بر خطای او و آنکه او از اهل شرع نبود زیرا که حق تعالی
 میفرماید مزی را عزت است و رسول او را و مؤمنین را لیکن منافقان ندانند پس مسلمانانی را چگونه نباید
 باشد امانت ذات خود چنانچه این هم در کشتی و مسجد لعل آورده و این کار لصد و نیاید که از دل او آید
 کلینی در کافی با سند خود از امام صادق روایت کرده که خدای تعالی تقوین نمود ایسوی مومن هیچ نمود
 او را اگر دلت نفس مالش ندیده که فرمود **وَلَهُ الْوَكُوفُ وَالرَّسُولُ وَلِلَّهِ مَنَاسِبُ** پس مومن غریزی یا شند ذلیل
 و همچنین روایت دیگر از آن امام عالم مقام و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب است که مردم بحسن معتبی عزت
 کردند که در ذات او عظمتی هست فرمود بلکه عزت و آیت مذکور تلاوت نمود و در کتاب خصال از جمله مؤمن
 انصار است که خدای عز و جل سه خصلت غایت فرمود مومن را عزت دنیا و دین و فلاح آخرت و بهیست
 در قلوب عالمین نیز معلوم است با ضرورت از ملت و ندید با حسان اهل قرابت پس چه حال خواهد بود
 کسانی که اهل عیال را بگذرانند و برخلاف پیغمبر صلی الله علیه و سلم و امیر مهدی علیه السلام لعل دارند
 الی انزه از اینجا قیاس بکن حال ما را که با خود اختیار چنانچه نیز از نشاندگور بران دلیل است چندان
 ذلیل کند خود را که رسنگوی او بر بندند و در بازار مدینه بکشند و در برابر شکم مبارک معاذ الله بگویند
 و فرزند راست که تند پس و جوب رعایت و کمالی هم از دست رفت و بحیث اذلال نفس که عین اذلال الهیست
 ظاهرین بود معاذ الله نشانی از نفس امارت باقی نماند تا بصدر لقیقت اقصی و دیگر مدارج اعلی چگونه توانست
 و الحمد لله که خود مجتهد فانی انیر لعل را مخالف سنت حضرت رسول ربانی دانست پس ناگزیر است که اهل تقلید
 زمین ادب بپوشند و باند زرتشتی بکشند که منصب اجتهاد و نیابت صاحب عالم مندری رفع و مقام است پس منتهی

اگر وقت مساعدت نمیکند که تصانیف قدما به پیروی از تصانیف مجتهد فانی نصب العین بگذار و از تحریف
اطلاعات نامر لوبه که بحرانی مقلوب شود در مناظره فلان کس که اصول و فروع شیعه را هم نیک دیده و بر حذر
پایش و خود را با تمامی بزرگان در ملاطمت منید از سر در کفر هم ثابت نه زار را رسوا کن **فصل** بالجملة
این فاده جدید که از قلم مجیب یکیده کشف حال و قال او نموده الی آخره **قول** بر سبای آنکه موجب ضلالت
و ضلالت و بندگان خدا باشد **اقول** برین ترانمای را مشکرا نی که افادات مجتهد الزمانی است عقلای
عالم و وجد میکنند و چون حضرت مجتهد را بکشف حال و مقال خود بلکه سابقین و لاحقین نیز خور همی باقی
است کیفیت واقعی را بوجهی چند بیان میکنم نخستین آنکه قول او زیرا که سوال سائل الخ دعوی بلا دلیل
است پیش شیعیانکه برین ازین راه کرده بود کسوی اوایل و فرد ماگی او ایشان را مجتهد فانی حاصل شد
او الحمد لله که من از آغاز کتاب تا این مقام که زیاده از صد نیز و کلان اقل کم مدبر هر دعوی دلیلی ملک اوله
قاطعه آورده ثابت کرده ام که مجتهد را با این همه سامان تعین و فخر غلط و عدم انظیف بودنش در گروه
شیعیه چنانچه مشهور است لیاقتی نیست که بقبارة العین را بفهمد حق نیست که کسی نتواند که دین و مذہب
واقعی را بدلیل عقلی یا نقلی بر دارد و لو کان علم العبدی و صد و قال بقوله لقمانی **فَلْيَجَاءَ الْحَقُّ بِالْحَقِّ الْكِبَالُ الْكَلَامُ**
الْكِبَالُ الْكَلَامُ **فَلْيَجَاءَ الْحَقُّ بِالْحَقِّ الْكِبَالُ الْكَلَامُ** **فَلْيَجَاءَ الْحَقُّ بِالْحَقِّ الْكِبَالُ الْكَلَامُ**
شده دعوی بلا دلیل است و دلالت بر آن دارد که عبارت رساله مذکور زینهار دشمن شیعه جوالبش از
شرح منتقون و الباطل غیر مطلوب بوضوح خواهد پیوست پس بدانکه از عبارت منقوله اعنی و ازین تعلیل آما
لامون یا بعضی دیگر از عباسیه که هم جنب و دوش بدوش او باشد لازم میآید چه سوال از امامت متقلین
یا وجود امام رضا علیه السلام نتواند بود الی قوله پس متعین شد که سوال از جواز خلافت خلفا در وقت و احادیث
سه صورت پیدا است اول آنکه سوال سائل از و تعلیفه متعالیه و ثانیاً از و امام مختلف یعنی معصوم و متغلب
و از و معصوم متفق و چون این هر دو صورت باطل است معین شد اول اما الطلآن دوم پس از آنکه
برین تقدیر البتہ فرمود که امام را عصمت ضرور است و اذافات الشبه طافات المشروطه برین جواب قطع نظر
از واقعیت هم سافت قلیل است و هم ترک بر ثقیل و چون امام رضا چنین نفرمودند و انداختیم که سوال از و امام
مختلف نموده اما صورت سوم پس به اسطر تمام در عبارت مرقوم بطلانش و انشی یعنی چون هر دو امام معصوم
برای هدایت مبعوث اند و هر یکی مصداق لایعصون اختلاف میانه ایشان نخواهد بود و چون حضرت
موسی و مارون بلکه فتنه وقت اجتماع ایشان خبر بود و بعد از جدای کشید و لاجرم عویداشد که سوال
از اجتماع و معصوم هم نموده حالیا متعین گشت شق اول و بموالمطلوب و از اسباب که حضرت امام رضا
اجتماع و منتقض را باطل فرمود معین شد امامت یکی از ایشان پس امامت خلقای جابرین بر اصول متعینین
بدرجوت رسید و تشیعا تیکه بر اهلسنت می نمودند متعکس گردید سبحان الله خرافت پیخرف را باطل

که میگوید که آنچه محبت گفته دعوی بلا دلیل است فاعبروا یا اولی الالباب وانظروا الی ما یقول رئیس
 ذوی الازتاب و از مویدات اجتماع دو امام با وجود برپا شدن فتنه بران امور است بسیار که در کتب
 مدینه موجود است و لیکن سید و م اختصار عبارت قاضی شوشتی از احقاقی نقل میکند در ذیل حدیث
 منزلت میگوید و فی ثبوت المنازل علی اثبوت فرض طاعتی کفر ض طاعتی رسول الله فان قبل بذلایه
 کون علی امام فی حال حیوه البنی و المنقول عن السلف خلافا قلت الطاهر بعض ذلک و فی الاصحاح
 من قال ان منزله الامامه کاتب ثابت فی الحال باز بقاصه سلمی گفته که متنع است اجتماع خلیفه و
 مستخلف باز جواب میدهد که الامتناع ممنوع لانه ان اراد امتنع اجتماعه الاختلاف مقتضی اوامرها
 فبطلا نه فیما نحن فی طاهر لان ذلک الاختلاف انما یحصل اذا حکموا بمجدد است تمام حکام الحاکم الحائز
 او بالاجتهاد الذی لا یخو عن الخطا و لیس الحال فی البنی و وصیه المعصوم کذلک لان البنی انما یطیع
 عن الوحی و امیر المؤمنین باب مدینه علمه و عقیقه سیده خلافا اختلاف الخ و این امر در هر دو امام از ائمه اثنا
 عشر جاریست کما لا یخفی پس استدلال تمام نمیشود مگر در دو امام متغایر و هو المدعا و مقصود از این
 بیانات الزام رفضه است بسلمات متناقضه نشان ورنه آنچه در باره دو امام نزد ما متحقق گشته
 مخصوص نبویه در آغاز کتاب گذشته مسموم آنکه فقه و کانا کلاهما مقرضی الطاعه را صراحتا فی اخره
 از سوال مذکور و السنتی دعوی دیگر است که دلیل همراه آن نیست و این هم به قائلت اضیاعت و انهم
 مرجحات دلالت دارد چنانچه معتقد فانی در کتب طبعیه اعتقاد بدان داشتند و بر همین عقیده جان فانی
 و چون بحدیث رضوی رضی الله عنه رجوع کنی یقین خواهی داشت که و کانا کلاهما الخ مطوف است
 بر شرط یعنی فاذا کان اثبتین و ذین جناب معتقد از قواعد ضروریه خالی است که ضرور نیست صدق مقدم
 و ثانی و تواند شد و وجوب طاعت بدون عصمت نه بینی که خلفای راشدین معصوم نبودند بلکه بر اصول
 موضوعه رفضه خلاف مرتضویا غصب نمودند و صحابه ایشان را و احببوا لطاعت میباشند محبت
 موافقت شرع و نذر رفضه بحدیث ثقیه و همچنین طاعت مادر و پدر را و وجود عدم عصمت الی غیر ذلک
 طرفه آنکه احادیث و وجوب طاعت غلیظه و امکان مجدد و قهاره سادس چنانچه باید ذکر کرده ام پس مثل
 مشهور صادق آمد اید و ترا فراموش معذرا اگر وجوب طاعت از جهت عصمت است باید برای جناب
 سرش قیاب تقدس انتساب بصیبه رسول مقبول قائل گشتن تکلیف که کتاب سمائی زیاده ترا صحامت قرآنی
 بر انتخاب خبر خود آمد و چه جناب مرتضی کرم الله وجهه ایجاب و خلفا بر این گفتند و چه که گفتند آنجناب گوشه
 مبارک بران نه نمادند و اگر باز در دعوی اشتباه حضرت جبرئیل الطبیخ فی باب و تعقیق غایب ما غ اهل حق را
 بر ایشان سازند و ذکر و ترا را شکر و دانند گویم سلمان فارسی رضی الله عنه بنصوص طبعیه نبویه علی رضا
 الاف الصلوة و التحیة از اهل بیت علیهم السلام بود و کل من خل فیهم فهو معصوم لقوله تعالی انما یرید الله لیتذکب
 عنکم الذین ظنوا انهم کانوا مسلمین

عَنْكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اَلَيْسَ لَكُمْ تَقْوَىٰ مَعَهُ اَقْرَضَ طَاعَتِ كَمَا وَاَلَسَّ بِحَادِثٍ دِكْرِ لَعْنِي اَيَّانَ لِمُسْلِمَانِ
واجب است وجوب طاعت را مدعی شده اند اثنا عشر بیت را نامی و نشانی نماند و قدر تقرر عند هم ان الا
لا یزیدون ولا ینقصون و ان کان المسلم وابتاعه بخلاف یدعون کما لا یخفی علی من تتبع کتب القوم
وهم یعقلون و در اینجا سوالی دیگر است که عصمت قبل از امامت باید یا بعد از ان بر امر ثانی اشکال
بمعنی شد و بر اول چگونگی نه حضرت امیر را جایز باشد که امام حسین را وقتیکه عمر مبارکش از سی سال
متجاوز بود با وصف حصول عصمت قبل از بلوغ چنانچه مقتضای آیت تطهیر است خواهند که زیر زین
گیرند بجهت صرف یک رطل از غسل و انهم برای الکرام ضعیف نه از راه جور و حیف پس عصمت کجا ماند چنانچه
وقتیکه خود را بشهادت بناسیده و دلیل اند نمودند که معرفت انفا و از اینجا هم لان رنی و الصفات
و شمنی برای رفقه بود یا شده که بجهت سلب خلافت از خلفای راشدین و تقلید این سبب
شروط عصمت تراشیدند و برای بدستگونی دیگران بنی ناپاک خود را پاک بریدند چهارم آنکه
مقصود محبیت قبل ازین و الحقی که او درین عبارت خلافت و امامت را بر اصول شیعیه که از حضرت
امیر بوساطت صاحب بیعتات فرود کامل علی الاطلاق مروایت با جور و فتن جمع کند چنانچه قبل ازین
با کفر و الحی و بر اصول شیعیه جمع کرده بود و جوایش بر اصول امامیه باید نشانی و در الزامات اقتضا
باقی است و در حدیث آنست که خباب مجتهد کما میگوید در اجتهاد را ندیده ام هیچ ندیدی رست نمی شنید و
هرگز از طباق نمی گزید زیرا که درباره معصومین اگر کلام امام رضا واقع است پس اجتهاد را کجا مسامی
ماند فان المجتهد خطی و الصیبه الشیبه و المعصوم لا یخطئ ایدوا اگر سخن مقدس درباره متخلین میرود باری
افرا نیند که چگونه بدون عدالت مجتهد توانفت مگر ندید پس است را هنوز با وجود دیگر کتب اصول
ایشان از مجتهد فانی فرارفتند و او توفیح و تلویح و مسلم الثبوت و غیر آن را در مدارسل ایشان خوانند
و تا مدت اخیر مشق ایشان مانده نفهمیده اند و العجب که هر چند حال مجتهد این شمه نزد خواص و عوام
لشت از بام است ولیکن در کتب شیعیه نیز عدالت را شرط اجتهاد کرده اند چنانچه توانین قی نمائید
بر ان دلیل است قدحی الاجتهاد للجا شرین کالمج بین المتقین اگر گویند تو خود سوال را ورود
متعلب قرار دادی و در ایشان عدالت کجا است چنانچه کتب خویش را در میان نهادی بگو محیب
این عبارت با غراف مجتهد گفته فالتائیه الاجتهاد و هو فتح باب الاختلاف یعنی غایتی مانع الباب
نزد ما برای امام رتبه اجتهاد است و آن کلمه در اختلاف است کما قال الامیر الاحمد با الجملة بر گز
لوحی و ورود ملاک و تدبیر ایشان برای راشدین قایل نیست پس متخلین که بموای فساد فی علم
میکنند چنانچه حضرت قاضی رطل لوق افاده نموده اند و قد عرفت عبارت بطریق اولی از سلامی
خواهند بخیر و بدشامی خلعت خواهند بخشید و باعث فتنه و فساد خواهند گردید و امام

واحد در مسئله واحد زمان واحد مطابق روایات جامعین اصول مثل کلیتی سائیلین را جوابات مختلف
 داد و در راه که لازم بقا و هر از محدث منتخب است ضبط نتوان است کرد و دیگران هم از ملاحظه تشاجر
 رنفسه بجان ریختند چنانچه از کافی و علل اشراعی، حواشی و شرح آن پر ظاهر است
 پس اختلاف و مشاجرت با وصف وحدت و عصمت و افتراض طاعت پیدا آمد و این معامله
 امام با مخلصین بود کافی و درین نزدیکی از اصول کلیتی مکاتبه رنفسه بار بار
 گذشت که یا امام موالی تو در توحید اختلاف کرده اند و اصحاب در یگانگی او تعالی
 فحشمت اند این است حال تشاجر رنفسه در اصل الاصول چه جای دیگر ابواب و فصول
 پس بجا ماند قول امام ان الواحد لا یختلف فعله و ازین مقام هم دانسته باشی که قول معتبر
 از اختلاف فتوی اختلاف فعل لازم نخواهد آمد دلالت بر آن دارد که کلام معصوم فیه
 زیرا که مراد آنجا نیست مگر آنکه اختلاف و تشاجر از یگانگی مسلوب و بر دوی بالضرر و
 و تشاجر و اختلاف و انحراف نیست مگر بر اختلاف احکام حاشا که اعتراض من بر حضرت امام
 رضا باشد بلکه چه حاجت قعات مزوره فان روایت اقرار بلا امتزاج چهارم آنکه اختلاف چهارم
 در مسئله واحد فی وقت واحد از دایره امکان خارج دانستن مقتضی آن است که آنچه میان حکمای فلسفیه
 و علمای لا یخین متفق گشته بیا و چنانچه از اگر منطق الشفا و شرح و حواشی آن از فخر انصاری
 و شیرازی و محمود و غیره هم ندیده باشند باید بکلام قطب تجتانی رجوع آوردن و مقام حاجت
 را بسوی منطق در حاشیه سید سنجری دیدن خلاص آن عبارت سلیس فارسی که بدین بیان
 میتمد آید و از حواشی متعلقه آن مقام اطلاع افزای این است که عقلا همه که نزاع دارند و تمام
 در آرائی ایشان راه می یابد بلکه گاه باشد که شخص منقض نفس خود بود زیرا که چون حالات
 خود را بخوبی بنید میباید که معتقدا امور نیست تنها قضیه بحسب وقایع مختلفه یعنی فکر میکنند و اعتقاد
 بحکمی بهم میرساند باز در وقت دیگر فکر می نماید و معتقد حکمی دیگر میشود و مخالف اول اگر گوئی چون وقت
 فکری جدا است پس تناقض بجا زیرا که در شر و ط تناقض اتحاد زمانه است نه بینی که ایجاب قیام
 برای زید در زمانی و سلسله آن در زمان دیگر تناقض نیست گویم در نی مقام و در زمانه است زمان
 فکری و ث و قدم جدا جدا است و زمانه القاع و استرل یک زمانه است برای اجتماع پس تناقض لازم
 نیست محصل فاده سید شریعت علامه جرجانی که تعلق دارد و بکلام قطب تجتانی که طعنان قطبی خوان هم
 از امید اند و لیکن جناب مجتهد سب فقدان فرصت و کثرت اشغال باطنی بمقتضای عاقلان عظام که در
 جلوه و محراب میسر میکنند چون بخجوت میرود و انکار و دیگر میکنند غافل میشوند و نرمی فرمودند که اشتغال
 مجتهد در مسئله واحد فی وقت واحد اگر چه ممکن است لیکن از پیچ مجتهدی خصوصاً مجتهدا خیر

واقع نشده و این یکی مثل خیر و برکت آنکه مسلمانان با اختلاف فتوی اختلاف فعل مجتهد لازم نیامد لیکن کلام در تشابیه
که باریب بر اختلاف احکام متفرع شده و استغنی که حضرت مجتهد یاز معقله اعور و محلی گردیدند و این الفاظ
مختصر را هم ندیده اند فاذا کان اثنین ثم اختلاف ارا و تفاوکان یکون فی ذلک اختلاف الخلق و التماثل قال الامام
تعالمی یا تعالی لا یکنها ذلک لکن تعالی اهلوا فی الله واجب که دلیل مجتهد در دو مجتهد بلکه صد مجتهد نیز باریست
الا ان معلوم انها هو اثبات السبل الشرعیة و اولها التفصیل و اگر فعل مجتهد به جهت اختلاف فتاوی مختلف
شد و دلیل مذکور هم غلط گردید بالجمله در اینجا هم کلام مجتهد فرزانه از حدیث پرکارانه است زیرا اگر حضرت
امام رضا لازم گردانیده اند تشابیه و اختلاف مخلوقات را بر دو بودن و دلیل مجتهد مقتضی آن است که اگر
مجتهد مختلف نشود و در اینجا باید دانست که اختلاف علما مجتهدین نزد ما رحمت است و اتفاق بطریق اولی و
تزو شیوع حکم معصومین اختلاف بدعت و رحمت است چنانچه بسیاری از اکابر امامیه آورده اند خصوصاً
صدوق الکو اذ ب حیث روی فی علمه ششم آنکه در بنیام مجتهد الزمانی علامه درانی قصه را محمل فتوی
و اطراف و جواب را حاصل گردانیده باریست از کتب اهل سنت نشان دادن که حکم الهی آن است که اوقات
مجتهد باید کرد و هر چه فراماید بلی آنچه درین شهر نسبت بجهت دیده میشود ازین هم زیاد ترست پس مقام
حیث است که مجتهد در آغاز رحمت دعوی کرده بود که سوال از او و معصوم است که چرا در وقت واحد
منصوب نمی شوند و در اینجا از اجتهاد مجتهدین و ان هم به پیروی سخن میراند که معرفت و اصول خود
باین می خوانند که اجتهاد بر امامیه حرام است و حکم امامیه از نصوص قطعی است بلکه ایشان منتهای
و مضبوط فرستگانه و باری عزوجل امور دینی را علی الاطلاق بر صوابید ایشان تفویض فرموده و
هر واقعه و هر خبری از جزئیات غیر متناهیه بهی حکم قطعی معلوم دارند و ملایکه پیروی ایشان مصرف
و ایشان حکم را می بر ملایکه میفرمایند و معدن علوم و شجره نبوت اند و جامعین تمامی قرآن مجید ایشانند و قلم
علوم که ملایکه و انبیاء و رسل رسیده محیط بیابانند و بسبب علم ماکان و مایکون مکلفین نتوانند که چیزی را از ایشان
پوچشند و درین امور ابواب اصول کلینی آنقدر منعقد است که اگر این دفتر را بر گشتایم از میان مطالب
باز نام هر که خواهد بکنایه رجوع نماید و برای مزید بصیرت کتاب خبر دراک بصایر است و تصنیف بزرگ
ایشان فصل العین دارد و العجب که در اصول کلینی اخبار انهم از اجتهاد است ایشان خواستند که
کثیر را تمییز نمایند و ابجده از حجات خانه توار می شد و امام را معلوم گشت پس بیرون تشریف آوردند و ملا و
کنویش یکدیگر دند شنبه را که باینهمه با آنقدر میکنند که معلوم غلبه میدادند حال آنکه از علم غلبه نمی نمایند و عبارت حدیث
انیت عن سید بر قال کنت نبو بصیر و حی البراز و او دین کثیر فی مجلس لی عبد الله علیه السلام از خرج
علینا و هو منصف فلما اخذ محله قال یا عجباً لا اقوام یزعمون اننا علم الغیبه یا علم الغیبه لا الله عزوجل
بسمت ابصر یا حی فایان فیه منی فاعلمت فی ای نبوت الداری و از اینجا انهم باطل شده که رفته تا و ملا

بلکه تو بولا علم ماکان و یکون را بعد از دار و گیر اهل حق چنان قرار دادند که هر چیزیکه ایسه هر سی استند
 آن فرمایند محضی نماند و حال آنکه نیز معلوم نشد با وجود حبس و جوب پس اثری ازین گفتگو نماندانی غیر کلمات
 من الامور الی خفیت علیهم من الودایع البدایع الی فوفضوا الی شیعتهم و هم قد خافوا فیضا
 کما عرفت سابقا و انجذب که پیشوایان ر فضا بطلان اعتقادات خود را می شنیدند و غیظ امام
 صادق را با وصف خلق عظیم میدیدند و از غلوهای خود دست نکشیدند و آخر علای بحال
 بجهت ضبط مادی و نصیبت بدر و شکم مبتلا شده مثل طوسی از دهن نرسد و ریختند و تقم آنکه کتب خود
 را جناب محبت مد کپشانید و ببینید که حضرت عقیل چه کردند و در فاقه مرقضوی ماندند و هم
 نزد معاویه تشریف بردند و انواع فواید برداشتند و هرگز این امر را از تداود کفر نپنداشتند
 و لا جرم حکم کردیم که ر فضا آنچه در حق معاویه فتوی دادند غلط است و الا لازم آید که حضرت
 عقیل با وجود مزید عقل و فراست و نور ایمان که ر فضا بر زبان دارند در آن وقت مرتد
 و من فوق باشند معاذا الله من ذلک آرای مزید تقوی چیزی دیگر و ایمان محض چیزی
 دیگر است بلکه آنچه محدث نجفی و مجمع البحرین و مطلع النیرین تحقیق غیر ایهام است ایضا و راجحه
 معتبره منو و ال است بر آنکه ملازم معاویه و تشکرش بودند و هم در شام فتح کردند بر فاقه فقی
 اسطیعنی داعی اجل را بسبک گفتند و آنچه در نای تحقیق سقتند و لالت بران دار و که فصل
 ایشان که ملازم معاویه بودند نیزهار ارتداد و کفر نمود و امید بخرد و غیبتی آخرت داشتند و خبر
 اندازند که اصرار بر منافقت مرقضوی با نیمه مضایلش میکردند کائنات و اولی الالبصار لکلکم
 تقریر حق آن گوازم ارجع علیا که در نصیب شیعه اولی قهقنای اهل سنت و امامان آن مجرم باشند
 و ان عبارت باین الفاظ مرتب است و عقیل بن ابیطالب کسان اسن من این جعفر تفسیر سنین کان
 اکثر ان سن کرالتاب قریش بنما و ده لذلک و کان معا اعانم علیه فی ذلک مفاصیته لایخیه علیا
 و جز وجه الی معا و یحیی قال یوما یخصرید نما ابو زید یولم تعلم بانی خبره من اینهمه لاقام عننا و
 تر که قتال عقیل غی خبری فی دینی و آیت جزئی فی دینی و فدا ترب دینی و اسل المدخات الخیر
 تو فی بشام فی خلافت معاویه و ازین عبارت مسعودی و العاقبت بود و نشنیر بوضوح پیوست که بر فاقه
 کیسکه نزد شیعه از کفر ارجح بود و رخت از دنیا بر بستند و باب فتنه بر گواگشاندند و اجماع
 اهل حق البته بر صد و ر خطا از معاویه واقعست بعد از آنکه حضرت عمار از دست لشکر یافش مقتول
 شد و یحییان گردید خطا و بغاوت او چنانچه در کتب کلامیه هم مضبوط و در شرح و مسم بخاری و مانند
 ان بجای خود مضبوط ششم آنکه جناب مجتهد خرافت اختلاف احکام ائمه علیهم السلام مثل اختلاف
 احکام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرار دادند و سر سری گذشتند و در کتب اصول

خود حدیث عدیل کلینی از جناب امیر کافیه است و آنچه مجلسی در کتب خود تحقیق کرده و خصوصاً در کتاب میکروبیست شریف
در خطابه بی دروغ غناری مذکور است و دای شانی بهر حال در عقل سبوح عاقلی نمیکند که حق تعالی با وجود بصر
قطعی در باره نعم نبوت ان بزرگان را مره بعد از مرگ مبعوث فرماید که اختلاف و بیش از در ما مسلم است
و احکام شرعی را مختلف گردانند و تا تبیل آن حضرت صلی الله علیه و سلم با وجود عصمت و اقرار طاعت با
در فضیله ایشان است و از انبیای مالم العزم قرار دهند بلکه احادیث در شیعی هم منع کنند که علمای شیعه کاملاً بر تزلزل
انبیاء علیهم السلام افتخار و ایالات الباب چون جناب محمد از سعادتی اصول و فروع خود ترسیدند و در عیاقام اطراف
و جواب کلام را باجمال و اجمال هم ادا کرده از خوف تواریان حدیث کنان با بختند ستم آنکه بعد فرض
تسلیم میگویم که اختلاف فصول تدبیر ثابت شود یا نه لیکن اختلاف و تشاجر خلق بر اصول رافضیه با علم
امام رضا نبوت رسیده و دلیل امام رضا از همین را جاری شده بود پس هر کجا که جهت اختلاف علم
تشاجر بر سر سد بانس جناب شدی البت حکم بطلان مازوم نمودیم که در ایام کان و چون دلیل ازانی
است نقصان با هیچ وجهی متصور نمی شود و هم آنکه بقول مجتهد فانی معمول فرموده ایمان قلیل البیعت
آنست که اجمال و اجمال بکار نبرد پس فقط علم و الاسلام بر زبان آورند و در وتر بجزه و عشوه دامن
گشان گذشتند یا جناب مجتهد و قرآن مجید بخوانند که حق تعالی بجناب بلین هر دو پیغمبر فرموده در
سوره اذ هب انت و اخوتک یا یاکفی و لا ینکافی ذکر فی اذ هب الی غیره و الله طغی و بعد از
فایده کند و آیت ارشاد و من و قاتلنا کفره لا مانا کفره کلا یمه بعد از ان بود که حضرت موسی
علیه السلام حال خود را شرح کرده عرض نمود فانه سئل الی الله و الله علی خبث فاحذات ان تعبد کون
کالی کلامه فاذ هبنا یا ایها انکلمه مستمعون فاینها فرعون لقوله اننا رسول رب العالمین و ازین آیات
نبیات سبعت هر دو بزرگ بوی فرعون با دشا و هر که دعوی خدا میکرد و نبوت رسید بلی نقد است که بعضی از علمای شیعه
معروف حضرت موسی را که من خون قتل دارم و هم کشت زبانی الی اخره بر استغفار عمل میکنند چنانچه در صواق مدال
فا فاعلم الامر الذی اراده المجتهد و انیمقدار خود اجماعی است که حضرت موسی و مارون هر دو انانیا نبی است
بوده اند لاجرم موضوع انجا میسر مبعوث شدن و نبی از انبیای نبی اسلم شیل در زمان و بعد و یک شهره شود
و آنکه هر دو شکی نفس بوده اند و ازین جهت که در نبی مینه فرموده اند و محققانند که چون از کتاب سنت لسان ظهور
میدهد که در هر معرکه شریکید که بودند و خود و شما موسی را شکر فی امری مقبول گردید که لفظ به القرآن المجید
طاعت و انقیاد با هم و شل شیر و شکر ماندن عین موی است که چیز نادر دنیا بهتر از وفات خود است یا بر آنکه حوبی دنیا
و آخرت بدان منوط است و استقامت عالم بران حرب و او نیز تحقیقاً مذکور مقصود من آنکه کمال و بزرگ تشبیه و تمایز بود و در عاظم
کردن دو امام معصوم است یعنی آنکه یکی هر دیگر را مثل ایشان عانت کند و واحد است و دیگر شی یا بر آنکه
آنکه زمین را بیاوردی آید و چگونگی تخریر تو آنکه در تفاسیر سوره اهلست چنانچه مجتهد دعوی کرده ثابت شد

یکی ازین دو برزگان منجیکر و کوساله پرستی را و دیگری معاذ الله تجویزی نمود که مواظب عبارتة الموعود
ع چه کفر از کعبه برنجیز و کجا ماند مسلمانان در انقطاع قرائت که حضرت مارون کوساله پرستان را
منع فرمود و ایشان بر نفیحتش گوسن نه نهادند پس حقیقت هر دو جانب مانع بودند از اتحاد عمل و
ذکرکین انقمة و الدعی مطالع لیلینة قال الله تعا و کف قال ایام هارون من قتل یا قوم انما
فینکم به و انکم الرحمن فایعنی فی و اطیعوا امری و قال تعالی فی مقام اخر حکایتی علیه السلام قال
ان القوم المستضعفون و کادوا یقتلونی فلیا فتعظیهم لای غلام ولا جفین مع القوم الظالمین
و از اینجا استبانست که باجمیع مردم و با هر چه مردم کردند و گفتند علیه السلام الحمد ضرر و افتاد که از ایات دیگر نشان
که دلالت دارد بر انکه توریت هم این هر دو بزرگ را عنایت کردند نه تنها و این هر دوی در برین
هم شریک بودند قال الله تعا و انیناها الکتاب المتین و هکذا یسألهم الاصل
المتنبر لیسوا بلجه اگر در مکتور و در حضرت مارون سابق الاقدام است حتی که فسرین در آیت یک
و هکذا یسألهم الاصل انیم گفت اند که مراد حضرت مارون است لیسبا که پرورده بود حضرت موسی
و اگر کلام از حسن تقریر و فصاحت لسانی بر زبان آید خود شهادت موسوی در رباعت مارونی بولفح
منی لسانا کافی است و قس علی هذا در هدایت امت چه حضرت موسی با انکه میدانستند که دیدار خدا محال است
و مطالع ان خروبال جامد و کالت ایشان بر مذہب فتنه و بر بر کشیدن و بر لبی گفتند و نیز بعضی
موت هم چشیدند و بالا اخر تبوبه کردند حال انکه ترک واجب چیزی و دیگر است و ترک تسبیح چیزی دیگر
و اگر سخن از در اخلاق بگذر و مطالع کتاب المناقب بن شمر آشوبه رین با بگنی است زیرا که دلالت
بران دارد که در حسن اخلاق هم حضرت مارون کوی سبق رب و استقلال نبولش و غیره در کتب الیه
مثل تحفه شاعریه هم مذکور است و قس علی هذا در کتب شیعه مثل سراج و دیگر اسفار نظا هر اچون مجتهدان
از اهتمام عباد مذہب خود مثل عید بابا شجاع الدین غولش و ابتلع مکایدین سیاباندیش و عید تولد
صاحب الامر از لطن بادشاه حبیبه الفیر الدین حیدر که تلج شمای بر سرش نهادند و قسعی نمایند و گاه گاه
مانند یهود قرآن مجید را بزعم الزام اهل اسلام میکشایند و میند که نام حضرت موسی بر حضرت مارون
هر جا مقدم است و در ربوت موسوی ذکر مارونی نمی آید و هر که چنین است مستقل نباشند اگر چه سبب
تشبیه الدین بقرآن اولین و آخرین باشد پس برای مجتهد سوره باید کشد و هم آیت سوره چهارم
رو بروی مجتهد باید نهاد که باستقلال مارونی دلالت نماید و هم تقدیم نام انجلیس از ان بر آید
قال الله تعا و انیناها الکتاب المتین و انیناها الکتاب المتین و انیناها الکتاب المتین و انیناها الکتاب المتین
و کونش و هارون و سلیمان و انیناها و کونش و هارون و سلیمان و انیناها و کونش و هارون و سلیمان و انیناها
نقصم هم علیه و کونش و هارون و سلیمان و انیناها و کونش و هارون و سلیمان و انیناها و کونش و هارون و سلیمان و انیناها
نقصم هم علیه و کونش و هارون و سلیمان و انیناها و کونش و هارون و سلیمان و انیناها و کونش و هارون و سلیمان و انیناها

این سبک نشی خرمین اند و نه چال و اراده خرمین دارند و بخت بدست و بای خرمینند و بینا نظره اهل حق
 خرم میکنند بالاخر بیا می شوند و در لفظ خرمشمار که بمعنی تشا بخرعظیم استعمال کرده ام چنانچه در تحفه اثناعشر
 و غیره موجود است خرمشمار که در واژه کلام ایشان که مثل خرمشمار است بمعنای خرمشمار بود و دست و چنان
 می نماید که حامل الاسفار چون خرمشمار در رفتن و رفتن اند با چهره بخت و خرمشمار اند یعنی فمیده اند که
 کلام در انبیا علیهم السلام است و عا شد و کلام بکمال سخن در دو امام مجتهد و انگاه بعد از تسلیم و احوال و مفروض
 منظوم است به شوق مذکور اول دلیل بر آنست که بعد از تفرغ گفتیم که سوال از امامت معصومین
 هم واقع نشده نیست حال خرمشمار که ظاهرش بلباس زیبایش خرمشمار است و فیصله لاهر مثل
 خرمشمار بود و در هر جا باراده جنگ مقابل میشد و مثل خرمشمار که خرمشمار یعنی مجلسی در سجاد و ابراهیم
 خوانی سوده خرمشمار و خرمشمار و در حجاب و در حضرت انبیا بنی اسرائیل برای تشبیه کرده بودم خرم
 شمار فمیده که لفظ خرمشمار در باره ایشان استعمال کرده ام بخلاف امیر که از خرمشمار فمیده و در آید که
 شعب ابی طالب را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن تشریف داشتند مانند رحم و سید المرسلین را
 محلیه این سبک است المعتمدین معاذ الله مثل چنین قرار داد و کافرتی اختیار ساخت کجا کلام در دو خرمشمار
 و انگاه مفروض و مجتهد و کجایی ادبی بختاب رسول مقبول و در نیتقام سلبا و در اینجا ایجاد و از مز
 عبارات مجلس شوق از آنجا و از مجتهد هر کس تحقیقا چنانچه در مقاله خامسه دانستی و هر کس که آن بی ادبی
 را دید گفت خدا یا برین خرمشمار لعنت یار و این خرمشمار را در چاه جنم مثل خرمشمار معصومین
 باقیانند فایده لفظ تسلیم و مفروض پس بدانکه مقصود از عبارت رساله یعنی معصومین و جانشینان
 و خرمشمار هرگز معلوم نشود و فائز که گفته اند ما که هم گفتیم که معصومین نیست که هرگاه دو معصوم پیدا
 خلق منسوب شوند و آنچه یکی اندیشید دیگری اراده آن کند خرمشمار و تشا بر غیبت بران مرتبت نخواهد شد
 بلکه هم و جوی و خرمشمار معصومین و وقت بودن دو معصوم همگی دو و مدعا ازین تقریر است که علت
 شیخ الشیخ امامیه را بر دارم و دامن حضرت رضوی را از غبار و کدورتی که حدودی الکواذب برانجانب
 افشاندند پاکسازم که نایب نیست بر نقد و حکام اختلاف و ضرورت بر اثبات احکام تشا بر امامت
 نسبت خرمشمار با نبیا و ائمه فمیدند که مجتهد فایده و بی ادبی خرمشمار است و ازین تحقیق انهم معلوم
 که خرمشمار در دو خلیفه مفروض نیست بلکه نسبت سلبیه در غیبت و خلیفه مفروض است و انطباق سال انبیا
 بنی اسرائیل بدون این مقصود چگونه ممکن است جای که گفتیم نه یعنی که چون حضرت موسی برای اخذ تورات بود
 و این رفتن کوه ساعی ساعی جمعی کثیر را از بنی اسرائیل که در آنجا بود و از آنجا بر او ادبیت بجا
 از اختلافات مبتلا ساخت و در اجتماع ایشان نسبتی است هیچ گفته بر پا نشد یعنی بنی اسرائیل گمراه نشدند
 و توحید را گذاشته نصیحت تفرقه و تشا جری میانه ایشان پدید نیامد و اول دلیل بر آنکه نسبت کوه

بر عیت است عبارت تأیید است که در مقابل آن نوشته ام که بلکه در هنگام اتفاق می باید که اصلاح
 امور است از معاش و معاد آسان یار و تر متحقق گردد که اعتراف یعنی چنانچه صلاح باطن است
 با ایشان عند اتفاق خرق فشار بایشان عاید خواهد بود و وقت اقرار و بانیمه در اینجا ضمنی دیگر است
 احسن و اقلن یعنی در معصومین نه اختلاف تصور است فائز لا یعصون و نه خرق فشار میان بر عیت
 حفظ اختلاف نظر معصومین است و خرق فشار بر عیت و قد تقرر ان الافاده خیر من الاعادة و علامه
 است که اگر مجتهد استواء برادرین خصوص اثبات فرماید بار دیگر که در اندامین لفظ و معنی آن و
 امثال این مقامات مکرر هر چند برین و ایراد و قیل و قال بجهت عدم ذکر خرق فشار مجتهد عظیم المثل تنگی کند
 اما قال المشاعر شعر و لفظ شراب چون بود آب بنشاید که گفتم آب توبه پس فرقی که میان من و مجتهدین است
 مانند آفتاب روشن است یعنی ایلین باین صراط تمام سر کشی کرد و گفت خالقین من یار و خالقین من یار
 و حضرت آخر علیه السلام عرض نمود **يَا أَطْلُكُمُ الْفَسَادُ إِنَّ لَكُمْ لَعَقِيرًا كَمَا نَوَيْتُمُ الْكَلْبُفَتَ مِنَ الْخَالِيسَاتِ**
 توبه علقای عالم حق نیست که آنچه من ارغایت الفساد بر زبان آوردم بعبایت این دوی آسانست لیکن
 نیست که بجا بیاید که در خرابی زمینکند و در تحریر جوابه بصارحه العین طوق خرمه را بگردان انداخته و کما
 از کلام کشاده اند و در مناظرین فحول شل خود را انداخته و مجتهد فانی خواهند کرد و چنانچه او تقلید از دوستان
 نموده و در روضه متعنه مشغول سرنگانها میگردانند گفته که توبه اهل بدعت مقبول نیست و اگر اندک بخور کنی و بر بار
 خرق فشار بر قدر که برین مجتهد از مانی تو لیسات بعمل آوردن و چشم من است زیرا که ثبت ایمان است و هرگاه حد و ربه
 و وسیله دینی اندیشیده و تفکیک باشد از روضه غرافتی ندارد و اما شکای می از بولک اولین و آخرین او هم نیست و اگر کسی
 بنوعی شکوه فقیر آغا دارند که در خری حضرت محبت و لفظ و محاورات بسیار داخل وادی و خرواری از این باب
 بکشایدی گویم که لفظ خرق کلامی و نیز گوی جناب مجتهد الزمانی هم در لایق عین است و در لفظ خست و نذلت او
 مقصود نیست **فَمَنْ يَرْجُو** آنکه بقدری ای حکم حق بر زبان جاری شد یعنی چنانچه گفته که اهل از مقتضیات سیر
 منزه اند و لایق اند که انبیا علیهم السلام علماء بشریت دارند و غیر مدنی الطبع اند حتی که سید و سرور ایشان هم لایق
 تمام **قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ** لایق هم میگویم که اتفاق راورد و معبود فرض کنی و گویی که برین میگویند و گویی
 توبه و ب آن می نمایند و اجماع گفت که یکی بلا شرکت غیر از انتظام عالم تواند کرد و یا نه بشرق اول آن و یا برین
 شد و قد فرضناه واجب موجود و اگر نتواند کرد و عجز لازم آمد و در قرآن مجید حدیث شریف جابجا موجود است
 که عاجز خدای را نشاید و من در قیام نیز بر ظهور حجت الهی می نازم و بنا بر وضوح قدرت ایزدی بر خود می بالم چه در
 مباحث سابقه هم هویدا گشته که هرگاه مجتهد در نوشتن من باعتبار مباحث نقلی و افتاده او را در اینجا عسر است
 رود او و این مقام خدای ازین تقدیر نیست زیرا که مجتهد درین تقدیر لفظ است مستعمل کرده و بنا بر دشمنانده که رسل
 کما فی میانه و است پس بجای است لفظ عبادی باید و لغم یا قولی العرب من حقیر علیه الحشره فقد وقع فیهم بحسب

اگر گویند امامت را گاهی بنده و زمانی با مقتصد و احد است جمع کردی و از ضروریات مذنب شیعه هم پوشیدی
 بگو که قطع نظر از آنکه ضروریات مذنب شیعه تا قیامت ثابت شدنی نیست عدالت و اجتهاد و ایضا شرط امامت
 نزد ما نبود و تا به تقدیر امامت را برای یزید پلید ثابت نمودی آری که کرد که نیافت و که نسبت دیگری
 به انداخته که خدا و اخاب و اخاب و اخاب **قوله** محضی نمائند که ایراد این امور بر وایت مذکوره و ولایت دائر
 بر آنکه این کس از مذنب فریقین دست برداشت الی اخر المقالة الشامه **اقول** بعد از گفتن تعلیمات
 محمد و از آنجا واضح خواهد شد که مذنب فریقین را پس پشت انداخته و چه کس اعلام دین و ملت بر او فراموش
 پس بدانکه بنده و در رساله قدیمه برای تحمیل جهت الزامی بعضی از احادیث از کتب شیخ المشایخ امامیه
 که عمل ایشان است و وجه عظمت و بزرگی شکم مبارک جناب مقتضوی نقل کردم و شیعیان را از ان تحمل
 گردانیدم جهت الزامی انرا بر مجاز حمل کرد و بعضی از روایات که صریح است و روایتی که معنی مجازی و مقابله
 ان دارد کرده و انداخته که این راه و روایت این بابویه قوی است و دست تفصیل احوال که جناب میر بر روی
 محدث مذکور بیان فرمودند که سبب بطین بودن من آنست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر زانی از علوم
 خود آموختند که هزار باب از آن در حدیث من گشاده شد و از وحام شد و بدست مشیق شکم بود و توخ آمد پس استماع
 و اطراف شکم من شد و نوبت بدینجا رسید پس عیان گردیدند و هر عاقل بر روایت این بابویه معنی حقیقی آن
 هر کس بلکه اطفال و مجانبین هم فهمیدند که معنی حقیقی مراد است قطعا و یقینا و چون بر نام جناب امیر شیخ المشایخ
 و چنین افزا کردند البته تحمل علمای رفقه نزد عقلا بنحویستین وجه صورت است اگر چه علمای رفقه بنحویستین
 کلامه گوشت خود را بر عیش برین رسانند و روی اهل بیان گردانند و ایضا خود را بلند گردانند عبارات رساله قدیمه بر نقل
 مجتهد بار و گریه بشنید که اگر امثال این احادیث را حدیثین اهل حق تعظیم و تقدیر میکردند بلا شانه کلمات مجتهدان
 امامیه در کوچه و بازار از هندوستان تا ایران منادی میکردند که ای پندگاران خدا تعصب سینان را بپند
 که جناب امیر را کرم الله وجهه تعصب عداوت باطنی خود که بر اینجمله یک یک یا ناکان می باشد نفی این گونه خرافات
 بر تنگ نظر و عیار ساخته اند فعود بالقدیرن ذلک انتی امامیان مقدرا لظهور عداوت بر حقیقه یک یک یا ناکان هم موافق
 قاضی ظل بوق و در خوان معنوی او جایجا موجود است هر که خواهد رجوع بدان نماید تنگ نظر و عیار را و استان
 و قصه خوانان حضرت امیر حمزه در هر روز و بوم چنان تبویح میگویی که اعدا و ان تنفول می نماید و خالی از اسباب
 لب هم نیست بسبب عدم ضرورت و لزوم آن بر ظاهر است زیرا که بدن انسانی دفتو نمای ان امر که تدریجی است
 و تسلسل عضفانی باشد و چون عضفوی خاص یکباره زیادت پذیر و منقطع گردد و دیگر اعضا بحال خود بماند البته
 نظر هر کس بدنام است و که است مشغول عبارات از ان سمت لاهول و لا قوه الا بالاندر چندی در رساله مذکور این هم
 نوشته بودم که آنچه مذکور شد قطره از ان دریای زخار و زره از ان صحرای نابینا که تصور باید کرد و اگر داند
 مساحت کند و این قبل و قال باقی ماند و اقامت و طریقت اتفاق افتد انشا الله تعالی از عجایب دیگر که بلا غفلت

که علامت شرح حد و حسیست فرموده و متوجه بیدار و معاذ بود و از روی کار و از لغت و درست و در مانند و در
 و منتقل نموده که نه تمثیل بحال کسی است که با گران بر او منی و آوازی از پشت او بر آید لغزش کجا این تمثیلات و
 بشماره و کجا افزاری ایشان بر حضرت مرتضوی که بحج و تعلیم بانی از علم از وحام و رطین مبارک پدید آمدن
 صفت مقام بود و متعلق من از هر طرف منتقم شد اگر سنیان چنین محلات روایت میکردند البته رفته آسمان
 زمین میگردد ایندند که مقدار عداوت سنیان از بغضه کبک ما کسان بمنزله بلبلند مقدار که و الوند سید
 و بنده و در تعداد بغضه های پرندگان در کتب لیدن درندگان بغضه سیم رخ را نیز دیده ام با بجز خرافات حکما
 رفته حدی و پایدانی ندارد و کجا کسی شرح آن تواند کرد و بجای که میم خوانند لغزش که تعلیم عظیم که هر که را
 از سحر است شنیده که نه بحدث اختیار کرده و با وی گفتیم که راست بگو قبل ازین مودت و اشتی و قبیح کنی
 بودی قطعاً و یقیناً محبت ایشان بخاطر من و ما تمهید پس گفتیم مقدارش بگو از یکی و دیگری می گفت الان کما کان و بجز
 میشد ولیکن چون و مساوس بلبلین بعین و در هر جهت سیه کاران بیدین محیط بود و خوشی اندر ز علما کجا فایده و خوشی
 و این همان حدیث حضرت ایدست که شقی ازلی را در دلس شکسته سبایی هم میرسد و با یقین میگرد و دو سید ازلی را
 گفته قرآنی الی آخره پس باید از محبت پر رسیدن که کسی دل کسی را شوق کرده اگر اتفاق شود بنظر نمی آید پس این است
 که کلام باطن از آن برست و لیکن مقامات را با لفظ و قرآن باید دید که کدام بر حقیقت محمول است و کدام از ان مخار
 و برین مورد که گفته خواه از این باب نه خواه اسامیست سرور کائنات خواه از روایت اید و کجا پیش صاحب است بلکه متیقن
 انما من ما نحن فی خبر حقیقت معصومتی ندارد و این معنی را بحدی هم می یابد و لکن انما یفوت علیکم العین بیکر هضم
 و حقیقت که ما نماندیم و حقیقت شیرازی فرموده چون سامری مهابت که زرد و دانه خری میسوی بهشت و از پی و سامری
 معتمد انفر و نه یقیناً است که در شرح صدر و یقین بدان قائل اند و می است که یقین ان غیر اعلام العین بیکر
 و در حقیقت که سید لیلیان با تو کما می باشد و تالش بقصدی هر گنده چری را کند و خوری است و چون انفر و حقیقت و کجا
 مرتضوی در کتاب و سید بر آنکه ممکن باشد پذیر داشت و چه هم انا و شایسته که اینجاست پیش میگرد و خوشی او را می نویسد و بجز
 و انشی و در اینجا می برده با سنی که بی تکلف و یقین بیکر مقدس مرتضوی میوس شد گفت که من در حل او امر را بدعوت
 و اوست خوشی فرستادی و آن کوته خواسته بود که حضرت اید را باین تکیه بکند و خواران را که در دنیا چه زار و زار که شد و با تو
 حضرت امام صادق را و چه از سر می جوئی گرداننده الله علی ابن سبأ و مکنده را زار و چه از سر می جوئی و در انصاری
 کما فی خمار الکشف ای علی چون خود را ببلایه چنان این خود دیدیم از وحام علوم و تکیه بطن با زار انصاف از صلح خویش
 اکنون کجا گنجایش ندارد و بشیر است و در ان لازم آید سید با حقیقت پس لایست انصاف قطع شد که هیچ احتمالی را متحمل نیست و
 بنمای لعن شیخ صدوق الکوثر بهین است و از بلام قدامی شود صدوق را که پیشی ای او بود و بدین شیطان الطاق از خود
 و برین امر که چون موجود خود را حویل و عریض و عین میباشند و بهشت بشر قدامی میبوند و از علی بر حقیقت و میبوند
 و سطرش را چون و کاداک و اوسید و اندنا و ولایت نقلی شمیر و دیگران از قوم بی پیر را هرگز نمی نماند و فیکت که شرح

کافی کلینی ثقة المحققین این فرافات شان موجود باشد که باعث آن شد که ائمه ایشا از لعنت کردند و با وصف اخلاق
 عظیم از در خود را نهند و سفارش اصحاب گوش بکردند و این تفرقه هم عیان است که شرح صدر تعلق بقلب شریف
 و ابرو که آنرا کسی نتواند دید و شک و استیلاج و منکوم آن از امور ظاهره بهر سبب است یعنی چون حضرت در قریب و قریب
 با جناب رضوی سرگوشی فرمود و تعلیم مذکور بحصول انجامید و الا نکاهات المؤمنین بعد از حضرت پیران خویش را
 را طلبیده بودند و حضرت اعراض فرمود چون جناب میرزا رسید سر مبارکش بسینه قدس کشید و چنان با معنیت
 که حالش دلمی و لیکن حیرتمی رباید که هنر را با بسینه مبارک کشاده شد مگر زنیها را این علوم مشکل گشتانی
 مشکل گشتانکه و تا حضرت بعد از غسل و گفتن بر روایت و از بخار فضا اجتهاد و استنباط را از جناب میرزا سبک
 و خداوند تعالی در کتاب جمیع روح آن می فرماید و آنرا سبک جمیع تلامذین میگردانند و درایت و بود و الله
 کتابی عظیمی بقیه المحققین دریده و هنر بر خلاف قول صدیق لکن جمیع الله علیکم المؤمنین بدینا رجعت نمود و باز
 بر سر توفیق و تعلیم رضوی مشغول شد و بالیقین اطمین بود که جناب قبل از آن بود که حضرت هنوز از نیهای ان تقال
 نفرمود پس یکبار بعد از این لطیفی را جاری نباشد و لیکن تو انگفت که ازین جهت اسباب کتابت پیدا بود و تا بدین
 اگر چه مشهور و صمد با فضیلت نیست که در سینه باقیه نور سفیر خیرا پیچیده گشتی میگوید علیک تحقیق است و در خود
 درستی بود و پانچ در سینه بود و صدخانه را از کتاب سودی ندیده باید که کتابت در سینه بود و آری پناه به حق را آن
 که صدر جناب میرزا رجعت عداوت و تشنگی فی کمال تنگی گردانید پس عالم قریب را بر اینها تنگ کرد و آن را اینجا
 که آید بر ایندیشید بودند کافی الاصول بهر حال شکل گشتانی مشکل گشتا سبب گردید و در وقت چنان شد که مریز
 تا عاقبت اندیشی در رسایل خویش از زار زاری از گزرا نیده و درین باب هم خلفای ناکرده گناه را از بی اطلاع
 گرفته و کتب خویش را نیده که نمازخانه شریف را چنین چند کس گذاروند تا با خورشید روز سوم نوبت شرافت فرمود
 زید بقیه ای جهان آرای جناب رضوی پس از تحویل و با نیمه کوچکی خود را با فضیلتش زمان و غیره که بعد کافی
 در آنجا بود و آنرا که علم هر دو جناب برابر بود بی زیادت و نقصان و کم و بیش را محصور و چنان بسته اند
 بلکه صدیق نه چینه و ابو ذر اینتر و کافی نواخته اند که اگر بی بر و غیره سلمان او را قتل کنند یا دعایای قاتلش را بگویند
 در شرح این قصه صلی علی آل و درده و فقط کم و حمله رستم که ده سال آنکه گویند که مرتبه ایشان تانی و درجه پیر هدی است و آن
 کس که دل و باب اندست و او کس دم و صدیق است است بجان الله ایام و این نظر دارند و در غیبت معین که
 بعضی از مسایل اجتهادیه اختلاف کردند و دست می گارند و نقالی حضرت امیر طاعن بلکه امام الایمه را در کتب بیند
 که از راه کوری و کورانی می آرند کانی فی نه عمی نهونی الاخره اعمی و اهل سید و در عیقام اعتراضات و فضا
 جناب جلال مشکلات زیاده تر ازل است و بدعای این منافقین متیقین حاصل گردانید که روز طلب و طاس است
 تمامه عالم بدان منوط بود و هر چند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متنا داشته و لیکن حضرت شاه ولایت
 که هم کاتب وحی و هم پیر و دند سامان کتابت را در دند و درین فایده خاص اهتمام ناید و الوصف نمودند که اسباب

و لیکن اصل تریات هر چه خوانند گفته باشند که از آنکه تا ضریب و رزازه به سادته امام رضا بودند عیاد و ابائند
 فاسم فی خرافات و تمسکون بعد ازین خطا کترین بحیث نبوی صلی الله علیه و آله که در وجه نزول سوره طه
 انشراح بر روایت ابن عباس سلطان المفسرین و مجمع البیان آورده متعلق است تا بعضی از قوالین
 استنباط نمایند که موجب مذمت کردن قرائان قوم کرده اگر ایشان شرم و حیا را مستحکما نمایند و لیکن
 بحکم مالایتر که حر فی گفته میشود و آن اینکه رفقه بعضی از مطاعن را خدین را بدیعنی نفق میکنند
 کاسه لیسان شان مزین مذهب نفس است در دیار ما که میگوید ایشان بالاخر مذمت کشیده گفته اند
 ای کاش چنین نمیکردیم و ندانسته که این دفتر اگر در کتب شیعه بر کشیم بسیاری امور و غیبه را متقوله
 شیعه بهم میرسد که اصول مطاعن میکنند اینها را بطریق بنظر نگاه بکن که جناب غیر صلی الله علیه و آله
 فرمود که من در جناب قدس رب العالمین در آن روایت چنان عرض کردم و مرا مناسب بنویس
 بعد از تسلیم محبت و ولایت احتجاج و عدم خط متیقن امامیه که در باس اهل حق مقدس خون عمارتی و
 و در مطاعن اصحاب جهل میگردند و با وصف همی و جزا که با ایشان وارد از دنیا بطور عنونه رسیده اند
 و لاخره شد و اقوی توان گفت که در کلام خلفای پیروی انبیاء و مسلمانان یکا خاتم النبیین بود اگر گفته باشند
 و ذره از خطا بجای گوهر الوند قرار دادند که معمول بل زهد و ظالمین مقامات عالیه اخروی و علمین
 حاصل عبادات را بر نعم نیان زدن ناشی اعمال را بوم و قدم داشتن و چون طالب علوم و ذوق شعوبات و تقوی و کتب
 ملت می نمایند البته مذمت را اصول و اصول عبادات خواهد یافت و غیر نوشته اند که جناب میر گفته
 حضرت عباس چون دست بر اخذ محبت نکشاند مذمت بر او و بر ظاهر است که بعد از آن هم تغیر و تبدیل من و ملت را
 و جو دس بنی و دایم درین اوراق گذشت که رفقه در آن گنایان که اگر کبایر توان گفت تاویل ترک و
 قرار داده اند فلا نقض یا دیگر نقایده حدیث شریف نبوی را که ایشان در دوسوله مذکور بود در اوقات صافیه
 استنباط احوال کرده میگویم که بجهت را از ذکر عبارت ناصر الدین بینا و پیغم فایده نشد که لیست از حقیقت خیر و
 نیست و در امتحان لطن مبارک مرقضوی متعین است پس آنچه در باره فقیر گفته پیروی پدر فانی خویش کرده
 که بیشتر تألیفات او خواهی دید که خطای میگویند و زود و صواب است و صاحب تفسیر لایبی اجلت بدگاه می یابید
 و این میدان را در وصوله حیدر علی الجوسل تقدیر به چنانچه باید می کرد و ام و از اتفاقات حسن و حجت بانچه الهی
 آنکه چون نام این کتاب را تألیفات فقیر بعضی از مقلدین مجتهد دیدند و تیر وقت صحبتها پیسیدند و پیش ایشان
 بیا کردیم آنکتاب برای روز ساله ذوالفقار مجتهد فانی نامزد شد و قریب بشا و جز رسیده و لیکن از استقامت
 با امور دیگر فاقام ما که اگر جناب مجتهد از مانی را حوصله دیدنش باشد از برای کتاب را مقبوله شما طلبند
 خواهم فرستاد و هر قدر که فایده شود و بفرستند یا دیگر را طلبند و بفرستیم در این نیست که مقصود اسمی خطا
 با ایشان هست و اگر بعد از آنکه از انتقال مجتهد فانی قدری سامان تألیفات بهم رسیده تا شروع کردم و در روز

در حکایت این شهرت و اعتبار کنایش چنانچه پدرش در ذوالفقار می طلبید بایده ثابت کردن و بهر قیدی از
 قو و شائقان نمودن نه آنکه لا تقربوا الصلوة به یمنید و انتم تسکری را بر نگزید من بعد آنچه
 روایت است اشارت است بطین مبارک و خواج آن پس ابتدا اشاره شد بقلوبت یمن و عنقریب گذشت
 که در زمینی هیچ اندیشه نیست قیل و قال و اصل بطین گشتن و انتفاع است از کثرت علم پس از مطلق
 در نیجبارت نشانی نیست و هم چنین لفظ زنی که برای مزید اتهام دارد و فرمود پس تشبیه شد بحال زید
 که در سر کردن بچکان خود سعی موفور بتقدیم میرسانند در بندی هم این تشبیهست محل است نمانده فقیه
 اتهام مراد تعلیم خویش میدیدند گویا ترجمان عبارت کردند و میکنند و درین امر هیچ قباحی نیست
 نیست که کسی نسبت کند یکی از بزرگان دین که شکم من از جهت مزید علوم بدخیر رسیده و مملو است
 گردیده پس چنانچه ثابت شد مقصود نیست و آنچه مقصود بود به ثبوت زید و مجتهد حد کثرت است
 نفع از منظره بکبریت و هر چند او در کارگاه اجتهاد قیام و اقامت دارد و بگویند مقصود را یاد میکنند
 یا و کی می آغازد حقیقه بر دوزخ دمنده آن راه فراتر رود است کما لیکفی علی و انشدند است که بفرسخ
 و مایه انترام را فراموش شمار و کلام درین نبود که حضرت میر وقت بیان کثرت علم خویش اشاره
 فرمایند بشکم مبارک که اشاره بقلب شد یمن شد البته این اشارات و کنایات در کلام باغامو
 و قلبه محل معرفت و علم و تصدیق و نور هر چه گویند بر جان خود از آن صحت مایه انترام لازم نمی آید
 و من ادعی فعلیه لیسان و علینا رده بالبرهان و شکم مقدس جناب سالتاب رنجبارت زینهار مذکور
 نیست مجتهد نوکر یا دنده نمونه جزای اخروی دار الحیات یا فقیه چنان در مجله اول مفصل گزشت و
 جایای دیگر محل و خردی و بزرگی و کی و پیشی علم و علمه میانه بر و جناب یا تقضای قلمت و کثرت در
 و رندیب و روایات ماست ولیکن مناتب مرقضی که علمای رفقہ نوشته اند و هم روایات عالم
 در بعضی که در مجله اول ملاحظه آمده و ال بر مزید علم چنانچه است پس خردی و بزرگی را بجا می بینا
 و نسبت مساوات علم خود در کلینی موجود است و چون اعتقاد شیعه چنان است که چیزی از هر علم حضرت نبود
 که از جناب میر گذاشه باشد پس مساوات ظاهر است و هم چنین مهاجرین امام نشده اند بدین دلیل که
 علم میر بر اوست و بنده از اصول شیعه و تالیفات خود ثبت کرده ام که خاتم الایام جامع جمیع علوم و تالیفات
 بخلات بزرگان منتقد و این بیان خود در رساله حد اگاه است اگر کسی را موس و دیش باشد تقدیر است
 می توانم بحدتش رسانیدن بشرطیکه خود نویسد یا از کسی نویساند و باز پس بدین جمله نقد بر جای
 صلی الله علیه و سلم درین عبارت و خصلت که آن جناب استاد بود و کمال اهتمام در تعلیم مرقضی بند و
 شد آنچه در هر ظاهر خود و لا حرج از آنیم ظاهر است که در زید مانند شیعه است لازم نمی آید دیگر امور بلکه
 و در مخصوص تشبیه حضرت در مزید اتهام و پس مقصود مجتهد است یعنی است که صدوق لک و اینها با نیست

تو به شدیده انحرافان الی ان قال بعد عدة مسطور و انت الشرائع من التحويلات الالهيه من توفيق القلب
 انتهى مختصر العبد ازین علماء الدین علی بن ابی النعمان قمری و شرح می نویسد و آنهم علوی دارد پس محتاج
 الیه گفتا منموده میشود ان فعل القلب كما ينبغي اولاً ان يولد الروح الحيواني و يوزع على الاعضاء
 حتى و توليده ذلك ان يستحسن الدم و تاطفه حتى اذا خالط بها في الرية من الهوا صلح ذلك المجموع
 لان يصير روحاً حيوانياً و ذلك و اجعل في القلب لادمن ان يكون له تحويل يحوي الدم الذي
 الی سینه و ذلك مما يحدث فيه من الغليان الذي تكثره تخلف الحوام و انبساطه فلذلك لا يكتفي في ذلك
 ان يكون ذلك الدم محتوياً على القوة الكافية لا يتسع لهذا الانبساط الذي لا يتصلح له الاصل ثم في التوام
 جدا و لادمن ان يكون له تحويل اخر يحوي الروح الحيواني و منه ينفع في الشرائع الی جميع
 الاعضاء و هذه الروح لادمن ان يكون شديداً لظافه هوايه كخ اما دماغ پس تجويفات آن
 مشهور است و در كتب مسطور عبارت هادیه عن ابرهري بايد شنيد كه اما التي في الباطن فهي ايضا
 الحس المشترك والخيال والوهم والحافظة والمتصرفه اما الحس المشترك فهو قوة مرتبة في مقدم
 التحويلات الاول في الدماغ قبل جميع الصور المنطقية في الحواس الظاهرة وهي غير البصر لا مثلاً لفظ
 اننا نزل خط متعقبا و النقطة الدائرة بسرعة خطا شديداً وليس الرسا محما في البصر اذا البصر
 لا يرسم فيه المقابل و هو القطر و النقطة في الرسا محما انما يكون في قوه اخرى اما الخيال فهو قوة مرتبة
 في موخر التحويلات الاول يحفظ جميع الصور الحسية و مثلاً بعد ليعتقده هي خزانه الحس المشترك و اما الوهم
 فهو قوة مرتبة في اخر التحويلات الاول و سطران الدماغ تدرك المعاني الجوهرية الموجودة في المحسوسات كقوله الحافظة
 الشاقة بان الذي هو وبعينه و هو يطوف اليه و اما الحافظة فهي قوة مرتبة في الاول التحويلات الاخرى
 الدماغ يحفظ ما يدركه القوة الوهميه من المعاني الجوهرية المعنوية الموجودة في المحسوسات هي خزانه القوة الوهميه
 و المتصرفه هي قوة مرتبة في البطل الی التحويلات الاوسطان الدماغ من شأنها تركيب بعض في الخيال و
 مع البعض و لفيل عنه مقصود ازین بيان آنست كه طبيا يجب تحليل ما يقع وقوعه من كثير و رجاء سالك قد يصح
 جناب مجتهد در باره دماغه ترانه انكار بر رمانه فوئش بل بنيد بالجملة اذ كما انما فرجام حجت بلعام واضح شد كه قلب
 مصمت است و هو في مداره لا يجرم كد فوئش انهم شبهه بالبحال است و هذا دماغ العالم و در كتابه كرم ميغرايد باخود الله
 دار و كه و اما اصحابنا بايان و اختلاف كچم و شيطان اعمال فوئش و در كتابه فوئش و ادلس عشر اوقات اوج
 و انجبي بلع ميشو و كراين سيميجمعيول باشنده نيز كه دل جوئي ندارد و هان مراعت خفايتم و مجتهد فاني و ديكر
 كه در و افكار و افكار و طعن اكرام مدعي كه گوته تحويل و تبدل و نقصان كماله اندك بتقليد شاعره و
 آنها اساوئله و ترتيبا و بعضي هم زيادت و در كتب ميند و دره اندك زيادت ايات استخراج و الی قابز مامم
 امام الايريه قلوب بلل سلام سكته اند چنانچه طبرسي در احتجاج و غير او و غير ان بر كرم آن می باشد و دل را بر مردت

فتح و دلال خود را بتکذیب علامه ملوی درباره لفظ زیادت داد با گوئی و فرض بعلت جبل و فرض سید به
 و نیز و اهل حق هر کس که چنین گوید کافست بقول تعالی فی سورة البقره **وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ** بسیاریکه با زبان
 کتاب مانند آن یافت و نیز حق تعالی میفرماید **فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ** در شان اهل بیعت الرضوان و بویل
 خرقین بدم ایشان و سباق آیت دران و قاف و اخلاص را مطروحات این طرف قرار میدهند پس باید
 بخطاب این پلید لفظ که در پیش مصمت که هیچ جونی و راهی نداشته باشد این امور چگونه ممکن
 و که ورت زانین و رنگ قلوبنا فقین مقتضی انمین شد که معاصرین ما از مضیقات نااهقین گویند
 که زیرا مرگای صمد و اصحاب بوفا و اخلاص همقرین نشده حتی که در عهد کرامت ممد سرور عالم گذرد
 اتفاق مخفی بوده و بعد وفات شریف عیان و جهره بوضوح انجامیده چنانچه جایجاد انستی پس این
 اهل نزه و غلبه با مقتضای الطرافت علی نفسه چنانچه مختصین را قایم بین منافعین دانستند لاجل
 و لا فقه الا بالکشف و الايضاح تعالی در مدح اصحاب بعد ذکر ایمان میفرماید **وَنُفِثَ فِي قُلُوبِهِمْ**
 پس ناخرین را بر میان مجتهد حیرت زاید الوصف مترب میشود که بدون خوف چگونه این نسبت
 در قلوب شان محصل می پیوند و این اوصاف کیخنده ایگانه شنیدی از غرایب عجیب صفات کیفیه
 بود و اطراف انکامل افتاد در تفاسیر خویش بر فقر اکیمه مدسی خصوصاً حضرت امام صادق کا فی
 طینی و تفسیر قمی چنان سبته اند که مراد از ایمان جناب تقوی می باشد و از کفر و فسوق و
 عصیان ایوب و عمر و عثمان اند پس اگر آنها در قلوب رفته با وجود خفت چنانکه میگرداند البته غرایب است
 لیکن مانند آنکه جناب میر با وصف ان تن و نوسن و لطین شدن بر حدیث صدوق بی هوش و شبه
 بودن بشیعه در کتاب بقدر جناب سیده بقعه سید البشر تقریب شکایت درباره معتبر مقدس امیر
 محمد ریه چگونه گنجایش در هر قاب شیعه پیدا کردند که تداخل جوهر در جوهر بدون زیادت حجم که در این جهان
 تحت ابطال بزرگ است و دیدی یا شنیده باشی البته محال کسی از شکلی هم از اجزای نکرده و بقصد الله تعالی
 فی کتابش **لَا تَنفَخُ لِهَمَّ ابْنِ مَرْيَمَ كَذَلِكَ خَلَقُوا الْجَنَّةَ لِيَكُونَ فِيهَا خَيْرٌ لِّمَا خَلَقُوا لَكُمْ مِنْ نَفْسٍ**
وَمَا لَكُمْ مِنْ نَفْسٍ فَتَكُنْ كَذَلِكَ فِي النَّفْسِ الْكَافِرَةِ که هم در هر کس که بگوید که این که در این عالم است
 هم پیدا میشود و یا بجهت جناب صاحب زمان تداخل اوصاف را بدون جونی در قلوب تجویز نکرد و
 حضرات امیه مدی تداخل جوهر را در جوهر ثابت فرمودند و مخالفی را شدند را در حدیث اطول
 طینی امام صادق و ارشاد فردوس برین گردانیدند باز ایشان را عین کفر و فسوق عصیان
 دانستن شاید که در فضای آسمان و زمین هم تواند گنجید **لَكُنْ مِنْ تَرْجٍ بِالْكَفَرِ صَدَقَ اللَّهُ** عصیان
 عظیم ز راه و دور از الله و انصاف و ایشان را بریم فسوس که نفوس قاصه حضرت امیه را بر نفوس نبویه
 خود بر نفس کردند که ملون و منافق خیر شان حال آنکه شان املیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 است

موجود چه در پای ریزی از شش و چه در سرش از شش و چه در شش و چه در کتب
 بفضل خداست و پس قله از چو آتش که در افق باقی ماند و در خلفای نشسته باشند سوخته و
 کانون سینه اش از آتش حشر و در حدیثی که در رقصه بر دایتش دل بسته در آن
 نظر کرد آن که مانش غیر ازین نیست که من شهر علم علیهم در است و درست این سخن توانی غیر
 است یعنی حکیم طوسی خود چون از حدیث یافته بیعت آن حکم نموده بعد ازین چون جناب
 ولایت در واره آن مدینه است از دو حال خالی نیست یا فقط از شکر خشت و آهنگ یا متعلق
 بذکر نظم ساخته اند چون رومی در واره و این جمله یا از چوب آهن شکست داده نصب نموده
 چنانچه مسجد کالی کوثر از ملک پیو سلطان و بهر حال لوازم آن در هر دو صورت ناگزیر گشته
 و در گذر حضرت روح الامین مجیباً و مایا با گر دیده پس اعتراف من مشترک الورد و هست و ظنی
 ندانم بخلاف ارتقاء شکم و ارتقاء اضلاع آن کثرت بلکه قلت علم زیرا که حضرت صلی الله
 علیه و سلم مثل این باب هزاران ابواب علوم یاد داشته بودند که یکی را بر جناب میر تقی
 برکشودن پس تنگی خواص چنانچه لایست بر اصول رافضیه دل نمک نمک چشم صدر رنگ یابد و دید
 و این خود بر صورتی پیوسته ای رافضیه یعنی صدور و الکوا و پیوسته است که بار بار گفتنی نیست
 مگر تعلیم مجتهد کون که اگر کار و کوزن بودی انقدر و طبع آموزنده خود را پریشان ساختی
 گویا نشان پیشرو گاه نشسته بعبادت بعباده الیم بود و اشاره کثرت و قلت موضوع و شاید اگر آن الفاظ از فکر
 افتاده باشد بهین که بعد از کمال حدیث علیم الشیوخ گفته بودم که لا تفتح لیکن از کثرت علم احسنت
 که اسماعیل را از کثرت خنده پشت و تاسمیکه داند از اینجا ارتقاء شکم مبارک جناب سالک صلی الله علیه
 و آله و سلم قیاس نماید که در چه مقدار خود را بود و لیکن ذکر کثرت در رساله محض رعایت باب کتاب است
 یعنی علت لطیفی کثرت علم بود که در حقیقت قطره از انج یا شش یا ده صفت قلت ارتقاء اضلاع و کلبه
 بطور رسید و قبل ازین باعتبار تفرغی و شرح کلینی کم حوصلگی صدیق و اما می بطور نمودم در دفتر شکر
 که رافضیه گویند که صدیق مذکور از شاگردان شیعه خاص جناب علم الامین بود و حاشا که آن حق است از این چنین میگفت باشند
 الهی با وجود اعتقاد کثرت علم آنجناب معتقد به یحیی بن یساکه که از پیروان و در بیان این است که علی نقی قصید و فاروق و از
 و دیگران از ان بهر علوم بهر پایه وافر انداختند و همه اصحاب مانند نه با واسطه فیض رسالت نشسته اند و از آنکه در حدیث
 از جناب میرزا میرزا محمد و فرمود که از علما آن روز بارگازیم و قس علی و دیگران بهر لفظ و سخن طبع لسان بود و دانه و با
 صدیق خود را لفظ گفت بجا اعرابی که سوال کرد تو چگونه رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدی و عدوان
 و افق است که علوم هر دو جناب مساوی قرار داده ابواب علم را بر روی خود گشوده اند و آنچه حرف تواند بود
 از افترا و خلافات نشان که نیاورد و ترا نیز در هر حدیث که کتاب را اصول موضوعه نشان نشان و آدم که بهر

و حواس از سلام بشنیدنش می برد و هر کس از عقلا در تمام جنون رفته که عیان خود تا دامن و دریا
 و ارم که چون سفر گور که پوریش آمد و املی ان مرای مدرسی طلیعه در روز تعطیل یا لان و مجالشن
 و از هر دری بفکاهت و حکایت پیوستند تا سخن از خاکین و حاکمیت شان میگذاشت یکی گفت که چون
 پیر یکی ایشان بعد از ماهی چند بر دستور قدیم آمد پس بزودی بر خاست و مرغ را فرج کرد و پخت و پز
 میخورد و دیگری جنبانید گفت حضرت این مرغ پختی بود این مرغ با ما دان کرد و گوشتی پر گوشتی می نم
 و در غنظ ششم اشاره کرد و بجا رفت مرغ و در کردن اشاره نمود و عجالت حتی که کاذبی بر کرد و نش بدون
 تقسیم خواهد کرد و آنچه پیشتر نیت فرج بران و میداد باشد سخن بدینجا رسیده بود که یکی از انجاعت گفت که
 انجاعت لافقالتین ساخته باشند بیچ مدعی اسلام بدینچو بدین تواند گفت و آن گوشت تواند خورد
 پس نوبت به ان رسید که آواز از بلبلوت بلند و نوبت نبه شد گفتیم که تندی و جنگجوی مناسبت نیست
 ازین زیاد تر آنرا عصبه نعل دیده میشود اتفاقا بعد چندی یکی را ازین منکرین حاجت طلب و نیازها رسید
 تا منبری کوچکی در مسجد شش نبشت و آهک بنا کند از مهار پر سید که گاهی چنین منبری ساختی گفت متعاین چه
 پیشترست من منبری ساختی همه خندیدند و سکرین خجل شدند ازین و حکایت پنجم دید و بگوش خوشین
 از ان آورده ام که در باره آل عباس بالاتر از آنچه روضه بر اصول خویش تحقیر و تکلیف کرده اند بجا حکم ضرورت
 و برای هدایت گرامان با سرگرمی آمد و لیکن کسانیکه کما خود را از شراب محبت و پیر دی ریس بود و حوس
 پر کرد و این بدستان را بمنزل قصه و سرانیدن کار با و شمایست و نیزه ما را ز عبارت عجیب بیک از لوازم عبادت
 یعنی چوب سخته و خشک و آهک نیم نمی آید چنانچه بالا گفته شد که در شیخ ما را رفتی مقصود و جناب تقوی کمال است
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تعلیم و ترتیب است هم اهتمام علی مرتضی کرم الله و جود و موفقت و علم و اخلاص
 و شوق تمام و اگر فائق فرقی از بچه گان ظاهران چون توی شدند هیچ کلمتی نپاواران و پدران نیندیشد و نه
 ما و دید کلفت میکند و در مذہب فاضل حال جناب علمیه در قرابت شریعت نیز کلفت قرانی باز نامه روستا
 بود و یکدیگر رسیده ان بعد از رسیدن حضرت مرتضی کرم الله و سه سال پس از وفات نیز خواه بره تملک از وفات
 خواه یا استحق حسن ملک به حال کلمات استحق که در منزل ولی دیده شد و روضه یکیک باعثان شد و غم شما
 و یقینا و فائز و طاعتی همچو تمام اعمال خویش سیاه کردند و هم لایعشرون بدلیل هم بعینا علی روایتهم
 چنانکه اگر اختلافی مقیدین در کتب ازین امور بعد و زنی آمد و روضه نیک حضرت نیک آمد و رسید
 چشم وید کاشل و لما و محمدین رفاقتی و در قاصص میدادند و این خود از زیارتات و ادایم نیست بزمین
 که در کتب علامیه بطوریکه محبت و برین که تاج فیض کرده و بار بار و انستی در باره قاروق آورده که
 سوره بقره از حضرت در روز ۱۰ سال الحاکم گفت و شادمانی که در حال آنکه از کتب بقره
 شان بالادانستی و هنوز میخوانی که هر هر نقطه قرانی هفتاد و هفتاد و هزار معانی دارد که اگر جناب

خبر بود که تخمین خبر ایشان که در مابقی این ابدیت که تبار او نشی رسالت خود اثبات رسانیدند و انقضای این امر
تخمین را در ایشان غالب ایشان نیامد و حضرت این کلمات را کشید که بر سر همین شرف غایت و یا اولی الاصل را گرفتند
و الاکن بین تفاهلین است و باینکه من مکایه ایشان را نامم را و اولی که بگوید او را من را شکر که تکیا المسلمین
الی غیر ذلک ما لا تعد و الاخصی و قد سمعته و غیره و انشا الله تعالی بعد از این خبر تا نیست که رخصه چنانچه
مسادات علوم را میانه حضرت مصطفوی و مرتضوی مدعی هستند بچنان در باره تعلیم بهی از و تعلیم
و عمومی مسامت دارند که تفسیر این است که امام الامیر روز ولادت خویش بکنار رسول خدا قبل از زور
وحی به سه سال قرآن مجید را تلاوت کردند غلط گفتیم تعلیم را بختاب پرور داشتند و دیگران بعد از نزول
بعد تنها و چگونه بجز تو توان کرد که فقط مانند طوطی حکایت میکردند و از معنی بهره نمی بردند پس با باینکه از
خبر تا بعد از بلوغ نیز از نیمه علوم را نسبتا می ساختند و بکتابه فرمان استادش حضرت باقر العلوم می شنیدند
که امر خود چه دردی بر او ای از حفظ کتاب اند و عقاید و علوم و شریعه که حاصلی باشد بر مقدار و عیدهای
شیرید و احادیث و تعلیم و نیست آیا از پیش همه بگوشای این بزرگان دین نمیدادند و بگوشت یاد و گنه
از من و حال محنت خود را در بکار و دیگران را بکمالی که هر کلمه را از این تا و تکیه قرآن مجید را جمع میکردند چنان
مشق بود که بکارهای دیگر و فری نوبت داشتند و نزد بیاسی از می بین این است و در علم است و در حدیث
چون نیست از جهاد و نبود و این وقت تامل فرمودند و اگر کسی برای ضرورتی آمدی رو بر دوش مبارک
نمی انداختند و کلام ضروری فرموده بکار خود مشغول میشدند و علم الهی کهانی بجمعیان تقلاد می تالیفا
اصلا ثابت کرده که رسولی او اصحاب صفا بهترین قرآن مجید را نمی کشیدند و چون علم الهی قرین مانه بودند
و کتاب را در اصول و فروع را هم خوب میدانستند و احباب محارز کهانی عناد الاسلام و لیکن بخوبی از بزرگترین بجا
و غیر بجاهاست که تلاوت این قرآن از راه تعلیم بود و هم تحریف آن معنا داشت و خود شیوه جناب میل طهارت
بود و آنهم تا وقت شهادت کهانی را نداشتند و بزرگوار بود و دیگران چون برین جاد استقامت داشتند
تسلیم بود که صاحب الامر در تعلیم است که مفضل تلاوت همین قرآن بود امام الایمه از آغاز حافظ همین کتاب بود
و باز درین محنت مبتلا شدند و حضرت را در تعلیم خود که تعلق بکتاب الهی داشت چنان تکلیف میدادند که گنگ
طیاران و حضرت خلفا اینقدر اشتاق بقرآن داشتند و نداشتند که خلافت را که نظام همه امور بدان
منوط بود و کلام دین سباسب بر سر انجام دادند که خود جناب میر تقی فاضل الهی هم در شرح نهج البلاغت
که عدالت و الصفا و نزد این پسر و پدر ثابت است چنانچه تالیفات این هر دو ولایت بدان دارد و مؤلف
که بحر فتنه از اینجا انصاف بکن که کثرت علوم متعلقه امامت بکدام جانب زیاد تر است و انهم بکمال فراخ
خو شکی و عدم وقوع احکام در امت و بدون حصول مشقت و تعلیم شان که لا ینفی و رخصه بر می کنند

هر دو جهان و سرزمین دروین و دینا است می گویم که چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکار نشست
 به اعتقاد ملا خلیل و خطبای غیر فرموده بود باز اقامت شرعی که از امام بعد وفات خود حضرت امیر مومنان
 و دیگر منتهی اجماع فخر را رخصه بین می گویم که این حرفی چند از حدیث شریف بود عاقلان نگاه دارند و بینند
 که درین معرکه بازی میرود که گاه تازی می کنند پس بدانکه عدل و داد بخین مغضین را که تمامه قاق را
 تیره و تیره و خلافت بنور ایمان روشن کردند حتی که نجویان ایران بدولت اسلام رسیدند و
 و داد برافرا داد چنان گسترند که خود رعیت ایشان تناداشتند و از خدای میسر دهل میخواستند
 که امام چنان بهم رسیده که درود و از و شیعه حسن محبتی با اتفاق روایات فریقین ثابت است
 که پیرو خاندانی را شدین موجب ترقی و سرخروی دارین و سعادت کومین است و پرخا به است اگر
 ۱۱ - عقد غدیری را اصلی می بود در نصب امام وقت استعفا از چنین رسالت و ترتیب مقدسات
 کافی و العارفان بانه چه انچه بر سر پید کای جبرئیل بن تمنا است و این شکر نای و دشمنان من است امیر
 مهلت یابم که بدین رسوخ و این جم را سر انجام دهم حال آنکه حاجی معلوم شد که بهل اسلام در رکاب سعادت
 مضاب حاضر بود و در چنانچه چنین اجتماع کاهی اتفاق نیفتاد که حج او دعای عبارت از آنست خبر و درین
 طینه مان و طفلان و چندی از انصافان که که بودالی خیر و کس پس این فرمود بر سر بیانی بعد از خود و از تو خیر اجماع
 اگر این امور در چون چنین نشودند معلوم شد که یقین کسی بنص میم که مریدیکه یقین امام را بر رای است
 حقیقی خویش که با عزت شایع کلینی و ما جری و انصاف باشند و اله نمودند و این بدان مانند جمع
 قرآن مجید را و متفلسف است و بر است حقیقی خود که اشتد بلکه اگر اندک غور کنی بر مانی و اینجا بر است
 غیر تفوی قایم است و ان ایام و معصوم بود پس او را چگونه قسم داند و فرمایند که خبر و اگر این خبر
 ممکن پس معین شدند چنین مطالب آنچه و الله بود و ند که اراده الهی بخوان ایشان معانی گرفته کافی
 مجمع الیهیان و الا لازم که گفت مرحل یا مرحل و محمال کافی شرح الحق و غیره که حق تعالی تمامی
 بکار را الی یوم القیامه تا بحال ایشان گردانید چنانچه طبری و چگونگی اجلا صحاب خاصه صاحبان
 بدان است که از مقتدا بانه این بعدی الی بابی که فرموده اند روایت فریقین کافی المقتدی مولای این عصر
 و ترجیح الیه ان اعترف بدان دار و میراثی که میر و اسبقان الیه و نده عباده قبل از آنست
 من صلی الی علیین عن سعید بن المسیب انهم فی ابن سیرین و فتاده و قبل از آنست من یالعیان
 و بی بنیه الحدیث علی اثنی و قال بن اسلام بعد از آنکه ما جری فلکس بن المهاجرین الاولین و قبل هم این
 سلطانین ریح و قبل هم الذکر اسلمو قبل الی آخره عن الکلی کثرین غلایق میگویند که بهر معنی که دلبری بود
 صدیق از مسامحتی که بکار جبرئیل هم رسید البین بلکه امام المهاجرین که امر با و اجماع فرقه بارافرا
 که سبب ح ایشان از سبب بقیت برای چیست لان سابق الی متیغیره فیکون معنوعا و غیره قبل و بعد امام

فیه و دل الی الحیوه مدله و کلمات حق الی الشیخ کون اسو طالع بنده اعلیٰ متن المصاحبه من الدین باجر واس کتالی
 اعلیه و الی الحیوه و الاصل الی من الافعال الدین ان بقوا طاهر من الالدین خلاصه که بعضی از منیرین گفتند که اکثر
 از سابقین آت اصحاب بنده که نام گذارند و بی جنبه و دیت المقدس و بیو گفتند که نام گذارند که در جبهه خوان شریک بیو بند
 پس هر که مسلمان شد بعد از ان و عبرت کرد و اندامین محبت و جامع گوید که اولین اهل بداند و گرد و گرد که نام گذارند که اسلام
 قبل هجرت و مدتی ایشانی نیست که هر که سابق کرد و گوید و داد شد لا جرم او اقبو گشت و ان ریگرتان پس منوع امام است
 و دعوت کنند و بیکی سبیل که پیش قدم است و هر که هم فکرهای نهاده و دیر نشد پس بیست و چهارین نام گذارند که از یکدیگر بیزین
 ابو جعفره اقبابا باشند که ان بنده که از انشال خویش سبقت گرفتند و کسانیکه وی کردند و چهارین انصار را در تنگی و داخل شدن
 در اسلام بعد از ان و راه مهاجرین انفا را گرفتند و از قیامت خلاصه اهل شان گشت و ایشا از خید که تواجی اردا و بطالع اهل
 و تعلیق شان و میا نمود برای ایشان با عا که زیر ان نه با عا ریت و حالیکه بنده و ان با عا بقای و فتنه و از ان عظیم غم است که ان
 فتنه قابل آن نتواند شد و از ان دلالت که در بیان بیکی حیات غیر شان بجا نکرده اند و تمام شد و در ان که قوای خویش را از ان
 و درین عیم با و فتنه و در ان فتنه و درین خلاصه او و در دو با و دست قات که کفار از سریدند و سبب ایمان سبقت کردند و فتنه
 دینی اعتنا ننهادند و فواید کلمات طبری را نیز بنویسند که درین وراق بخاتم یاد و یکبار از ان خطان که از ان طاهر اهل و ان فتنه فتنه
 تعالی که صاحب اشتد است به ان شیخ که کلام خلاصه که ان که قابل باید کرد و ان اسی چند که در جبهه
 صلی الله علیه و سلم از کما رسا اسرار است بدان چند چند خواسته بودند که فرمودند که غیر ان اسامی که با هم اند که بی نام یان است
 حقیقی از ان بران دارد که از ان فتنه عظیم کرد و نام کسی از ان نام یافت و اگر از ان فتنه اهل اسلام گوید که از ان بی نام
 و او ایشان سبقت و در دو و گوید که از ان فتنه خود و از ان فتنه خود و از ان فتنه خود و از ان فتنه خود و از ان فتنه خود
 معنای آنست با فتنه اهل ان فتنه و جوابی رقی و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت
 اصفا فتنه و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت
 می گفتند که اگر کسی دیکاره فک و قوطاس را با عا کرد و اندام زد و دوی برای یانی نماید و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت
 از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت
 میا ان اهل و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت
 بد جبر کلان آن رسد و حقایق همان حمید برای طعن الی طعن کافه اشیاء المبتدیه و کافه اشیاء المبتدیه و کافه اشیاء المبتدیه
 و فتنه خطی که اگر بر فتنه را با لاتر فتنه ای خود و بدین و اگر فتنه ای نیست حقیقی کسی غیر از حدیث کلینی و کتاب لهما و کما عرفی
 القام الا و سببش بر نگذارد و فتنه خود اهل که معنای فتنه خود را با لاتر فتنه ای نیست حقیقی کسی غیر از حدیث کلینی و کتاب لهما و کما عرفی
 باینه و ازین فردوش باشند و حوالا کنون خیال که کلا فتنه با سبقت و اول اهل و فتنه خود اهل که معنای فتنه خود را با لاتر فتنه ای نیست
 حضرت از و الی است و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت و از ان فتنه سبقت
 و حال جناب تقوی امینت که چون بگوش می نمودش رسید که صدیق را مصاحبه جین و انصار برابر یکدیگر فتنه

برگزیده از جناب امیر افضل میباشند پس کاش حضرت امیر از پهلایک عالمین به مسلک گردانیده بود چه پیش می آمدند بلکه
 بجای طلبه علوم می پنداشتند و چو کانی ناطق است یا آنکه ملائکه تعظیم شان میکنند و اصول رفقه بر خلاف ان لات
 دارد که بساوار ابا وجود چنین منصب که امت حقیقی برای او مسلم داشتند ذلیل و خوار سمعیدار گردانیدند و خود
 برای ادای شهادت و در مقدمه ذک بر خلاف قانون شرعی ادای شهادت نموده بودند چنانچه از نظم الزلم
 مجتهد الزمانی است بناء تو اگر ذلیل را صبح و تدبیل شیخ اول و مختصر و التفسیر منی هم عیان است مع ذلک عات
 اصل الاصول یعنی تقلید درست رفت و بالاتر از همه آنکه غار محضی را که در بر وی جناب سید المسلمین و ملائکه
 مقربین از دعاوی خویش نوشته بودند بر طاق گذاشتند و انگاه دیده و دانسته نه سواد و انیافا فاهم لا یجوز
 علیه لا علی تر و جلالمطهره و لا علی احد من اولاد المعصومین با حال شیخ دوم پس از انهم بدو که هم دشمن شتر و نه
 و هم گریبان نشکشدند چنانچه از تفسیر منی و بحار پیداست آنرا که نجوم آنکه چستان ایشان را با پیر گزیدند
 بر اصول منافقین که دلهای شان بفرهنگ انکار جوش زدند و ترسیدند و این ماهر چنان نیست که خضه یا انگار
 زبان بر کشایند که خود حضرت فرموده بودند که ای جبرئیل اگر علی را نصب کنم سعی است سه ساله از لیگان رود و در
 هر ترسند که اگر چه خبر معمولی و محبوبیت و مایه متعلق بسا و انهم بی سر و پای و آنکه بعد الا اسماعیلیه و فقره داند و انیافا فاهم
 اصول صحیحی و دیگر برای و لکن ملائکه فاعلمین بر می آید که لا ینفی علی المحمّدین یعنی چون من نصب کنم ای اسکان شما
 کفایت ماکان میا و دارم که انیمد شیععه هم می آرند بی چون و چرا که کشیدی فی تالیفه و غیره و انیافا فاهم لا یجوز
 پس معلوم شد که آنرا که از امتنا و وصیت شریف تا اینجا بود باقی مانده خامه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله پس ربای
 ارای چنان می نماید که چنانچه بخند ایل است حقیقی که مهابرت و انصار ائمه با عرفان شلخ و قوتی که استمع ارای
 دو گوشه اند تا که او را خواند العاقبه الاطم المقنین و هرگاه غایت به خیر شد جمله مورد است گردید که اعتنا و نیست مگر
 بر خواتیم که فی القرآن المبیین سیما فی الحومیم و لیکن چون وقت نظر را کار فرمای و از دایره تقلید برای تلبای
 دانست که چنانچه دین و دولت کشه شد تفصیل ایل جمال در هر دو مقال آنکه هرگاه فاروق اعظم بخیر است و پیشه و دیگر
 اصحاب بر پی عدم سفر برای جهاد شد امیر المؤمنین با لغت خویش چنان همید از مقدمات عقلیه و نقلیه متذکر که عمر
 فاروق صبح میکرد و اصحاب نیز بدان اذعان می آوردند و قطعا و ائینه امید داشتند که عزیز خیر نخواهی و عقد که شانی
 همین است تا مقصدی این ندیدی و وزیر می مجربان شد که فیروز را رمزی آموختند و دیگر
 پر داری فرستادند بالاخر او بر بر ولایات ایشان در تقبی که معاول عقول رفقه از کندید و بجهت
 از نظم خلقات بجا آمده بودند تا برای غارت از ان نصب میگرفت و مسجد شریف نیز سید این معین را یاد داد
 که عدل و بر همه ظالین سایه افکن بود و برایت دیگران در دیوانه فاروق و شمیری زد که بر صورت ذوالفقار و
 حیدر که از ساخته بودند و مسجد نبوی و ربادی نما صبح صادق بر اصول کما قب به حال فقرایان تم و فیروز قلع
 باب قلعه نبویان پست آن مجوسی نقل کردند و خیال فرمود که از اینجا نیز بقایا عظامی نشیند که از کان را بجا

توفیق این ثواب نیست و بالاخر امام التقریب فیوز ریافت تا بکفایت این مهم پرداخت ولیکن علمای ما
و یکون چنان متصف شد که ذی النورین همه مخلوقات را محو نماید و بیت را خد و صفا مظلوم و مملوک گردانید
وزمانه او نیز مسبب دیگران بدرازی کشید عیاذا بآلستین و ذی الوهین علی ما افاده بنی الحسین
کمانی الکلینی و غیره من روایات الفریقین بخلاف صدیق اکبر که بر جنازه مقدس گریست و پیشانی
نورانی را بوسید و گفت خدای عزوجل و موت را بر تو نخواهد پدید و تعزیت با بیت مطهر نیک است
بر منبر آورد و از آنجا که دسامان اخروی عجلت مامور بهاست خطبه شروع نمود و از آیات قرآنی
نهایت فرمود که حضرت صلی الله علیه و سلم بخت خرامیدست که خود سامعین داد انصاف دادند
که گو یا گاهی این آیات را شنیده بودند و بخطای خود اقرار کردند و دل بر وقوع وفات نهادند
و رنه بر جنازه شریف ششیه را از غفلت برمی اندر که زنده را درین می کشید و پرخا هرست که غسل کفن
و دفن بر ثبوت آن موقوف بود و بدیسی است که هرگاه اجل اصحاب نگار وفات نمایند و درین ثابتهند
که مرصن حضرت تب شدید و در دوسر شدت بود پس کرامحالی باشد که تب بر غسل نماید و درین حالت
بهیوستی جمعی عارض میشد که از صحیح روایات پرخا هرست که روزی حضرت رسید چیزی نقد خانه
داری ام المؤمنین عایشه عرض نمود که دیناری چند که نقول فی فرمودی درین اثنا حضرت بهیوست
شد و محالی بیافت که بگوید حاضر است آنچه طلبیدی پس انتظار کرد چون بهیوست آمد همان فرمود
او گفت آورده ام باز بر اسباب غشی محیط گشت القصد غالباً در بار سوم فرمود که نزد علی بن ابی طالب
تا براه خدا بد که مناسب نباشد که بخت بخور ازین حق اعطی پیوندد و بخاند و درهم و دیناری باشد
اسباب بخاط جمعی راه یافت که حضرت بر عادت خود بهیوست گردید و هنوز پیام اجل از خدای عزوجل
فرارسیده و روایات رفته هم بهیوستی عظیم و آگه اگر چه در طعن قرعاس ازان بگریزند آتروی خود
بر خاک مذلت بریزند که ما این هاجمین بر حال حضرت میگریستند و اسباب و ازیان نشانست چون
خبر دادند ایشان را بسینه خود چسپایند و دلاسا داده رسیدیم بر مدعا صدیق اکبر چون انمید ان
را طی نمود و فرمود اکنون اسلام اخروی باب دستجو شدن که درین میان کسی گفت مات البنی صلی الله
علیه و سلم ظاهر منظر آما این احتمال را هم برداشت که حضرت وصیت اسمعیلی فرموده بود و آنکه عباس را و از
یاعانت و کوشند و عبدالل بن مسعود گواهی داد و اختلاف و فن را گور شام کشته خواهر من الانبیا باشد یا که
منظر بوطین بخت بخت لجه تیر بدلائل کف کجایش شریف که البنی ید من من حیث اقتض و امیر المؤمنین ثمالی بن
او نمود و هر چه موافق بهتر از ان نیست که در شریف دران بقدرت شد و رقصه دیز ام بلحاظ روایات بخت و بخت
مقتضی نمیمی است که ان مقام مقدس بدتر از جمیع مکانات باشد که بعضی از علمای ایشان با بخت را از دوزخ
مابرداشند و عیایم بسیار برای و قشقه ثابت نموده اند از امیه مرفوعا اسامیث معیره آورده اند که در قصه

و بعضی از کابر باینکه خیال خام چنین میکنند که بگویند بسیاران جزایه شریف پیر در حدیث مذکور در باره تعیین تعلیم
 و فن را خود وضع کرده اند فیصلت دفتر خوابت ناید و حمزه و تاقیاست بسیارگاه خلایق با تان چون این حدیث را مودیا
 عن علی المرتضی کرم الله وجهه از کشف الغمّه و غیره بر او دم گویا دین ایشان باینکه گرم بر دهن خود خایه ای از درجی که آنگاه
 بگویند که شیخین جناب میرزا ندین امور متعلق گردند بهر اهل عانت او را خود بر خلاف فرمودید تا او بهر اشیای بیشتر
 بغسل مشغول باشد و میدان عالی ماند و جواب باینکه تعالای نهال را بچشم بر ظاهر و در هر امر قاعده وضع که معصوم را بر معصوم
 غسل ننید پس اگر او بیک غسل شریف را بدست خود کرد و دیگر گفتند که این رسم است کتاب غضب جوست بر اثر اگر توبه
 این امر علی مرتضی بود و او این معصی را در بر بود لیکن اگر سانه وفات وقت بجز پیش آمدی غیر از آنکه بیجا و مؤثر و
 این را مورار بر عرف عادت حل سینا ند پس اگر چه این قاعده یعنی معصوم را غسل ننید مگر معصوم نه را را اقرار این معصی
 محذورش است که ما بوند کورنی الکافی و شروحه بعضی بوجود لیکن را را حدیث شریف یعنی هر که مخصوص فی ذلک است
 جو حضرت صلی الله علیه و سلم را بر این کار خود مشغول فرماید که گناهی چنین مکررین است بیاب چه باشد پس بطور دفعه باینکه
 تو گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که غفلت از حق بیاورد و احوال حضرت شبیه از مستحکات احکام
 بعد از آن صلاح مجتهد طعام و حیای بود کافی طعن الملاح علی صل الله علیه و سلم و وصیت تمنا شریفی را الغلبه
 که داشته وقت اختلاف اصحاب موت خطیب خود انداخته صدیق کرده بود قبل از آن محل شد و در اخلاق حضرت که
 می بست از کرم علم و خیرخواهی و ترحم بر عیال و اهل است را ضرر و بوجای مانع میشد و اگر تو را بختیای قبول نمیکردند و نقد
 امامت خود را بطور وحدت ازادی بیاد ایشان میداد و رتبه خود تفری میپرداخت بعد از آنکه بخت ایشان را
 ترک کردن برای فوج کشی ماده شدن چه معنی داشته باشد که بختها از دین دنیا بماند اصول فقهیه تبشیر شد پس بچندین
 اگر اینچنان خواسته باشند علی بن ابی طالب و امی کسی خواهد بود یافته واقع نشود قطعاً انما القوم الذین تملک و انما الله
 رب العالمین **قی** و این جوهری در صواعق الخ بنیاد نیست که عجیب معصیب بگویم تمام نوشته
 که هرگاه حدیث علت بیکر لطیفه براسه جناب علی مرتضی بر بیان شیخ المشایخ در کتاب علل یعنی حقیقه
 نقص قطعه است که از کرم بر بنا ضرر است که مجتهد این لوازم را در حدیث مدینه العلم بخاطر خود را نسخ
 گردانده باشد که نزد او اصل باب و فذلک المحاسب است و اینهمه را سینان براسه مناقب خلقت
 غلظه موضوع گردانید در جنب آن اصل چنین تنفرات قرار دادند چون لوازم و راز عمارت
 در آن مقام ضرر و باشد در لوازم آن هیچ نباشد در آن مقام تمیال نمی آید که اصل و فروع همه مناسبت
 و مطابق شد **قی** و عجب تر آنکه آه درین افاده نیز کمال تبارج دانسته خود را جناب مجتهد الزمان
 ثابت کرده اند زیرا که اگر کسی فن سیر و تبارج را به بند چنین پیوده هر سانه نتواند کرد یعنی در زمان حضرت
 که این حدیث صحیح در یافت بیت الخلاء بجا مقرر شده بود تا آنکه آن بایسته نمود و اول دلیل برای
 که بیت الخلاء بعد از آن قرار یافت قصه قصه حاجت امام حسن و حسین است که بر دایت مجلسی

می آید پس این قرینه صحبت تواند بود و بر تسلیم قول شکان توان گفت که باری و اخصیص احوال و پیش ملازم
 اهل سنت چنین خیال میباشد که مخالف است مورد تقرر و نفس لامر زبان نرو و بخلاف محدثین رخصه
 اتباع این سیاه خلق الغدار و کسسه عمار بود و ندان این امر از ان قبیل گشت که از خرس موی بس است
 که بسیار فریاد را اصول موضوعه در آوردند که مخالف واقع میباشد و کشف تلوع میکند تا فرود بر
 مدعی حیات و حدیث و علمی خویش را حکم بصوت و اعتبار دادن و از تعافی خیال نگردان که در آن کج
 مذکور است باجماع است حقیقی و مجازے قطعا و یقینا اقرار است تفصیل این مبل آنکه علامه در هلو
 در تحفه اثنا عشریه فرموده بود و جواب قصه در طلاس قول عمر از ثلث عرض مصلحت بود و جناب امیر
 مصداق این امور بارها شده پس شایسته چند بر شمره از کتب خود و کتب شیعه یعنی لازم می آید صدر در
 تحالفت از جناب امیر کرم الله وجهه بطور شیعه مبتکیه جناب رسالت صفت در مفاخره هر ابرار اعتقاد
 فرمود و در شان نمود که علامه را برده و بگو که حضرت عنایت فرمود تا طعام از بازار بخرد و جناب امیر
 آن را بر او داد و پس مجتهدین حدیث را بعد از حکم با اعتبار آن تماشای او وطن الریح نقل نمود
 و بدو حسن خاصیت او لب کشود و آن متفحص را پیغمبر است که حضرت در آنکاره ناته خرد بقصر و دیگر
 گرفت تهنید و گفت مقصود من نیست که بر آن سوار شوم و در جنگ بدر در آنده جهاد و یا غار نماید و یا لکن
 در سر مود تا امام حسین استیغای در اهرم نمود و عجب است از او علمی که مولد جناب حسن مجتبی و در اصل
 خود ندیدند جناب محمد ثانی لاثانی چه ندیدند بپین که کلینی در ملاتش میگوید و لد الحسن بن علی مے
 شهر رمضان فے سنته بدر سنته اثین بعد العجوة و ردی انه ولد فی سنته ثلث و بهر حال امام حسن چگون
 شریک سالماند کورث و از آنجا که امام حسن در آنوقت لائق این امور نباشد حضرت امام حسین
 که کوچک بود از دچگونگی که لایسته سبحان الله رب العالمین این خبر باندانست و کتاب تصنیف نمود
 و لیکن هرگاه حال پدرش چنان باشد که فروریات را اندازند و عناد الاسلام تصنیف نماید و ذوالفقار
 پدر دستور در بیان خلق و از شاد و قشنگ است پس سرش البته بسعادت تواند رسید که گفته اند میراث
 پدر خواسته علم پدر آموز و عجب دیگر آنکه جناب محمد را یاد نمازد و تیکه عنان التفات تعجب عبدا
 گردانیدند که رجعت بر ندمب سنت است یا رخص و بدعت بعد ازین خیال نکردند و چون
 و لیل بگلگشت جنت خرامد و چگونگی بدینا توجیه فرماید شبیه نیست و رین و آقو کا صاحب
 بهشت دامن و لو که نه فرود شدند و قوم و هم و خواجیه میفرماید سه ترار نگردد عرش میرزا صف
 ندانست که درین داگرچه افتاد است بلکه اسے بلند نظر شاهباز صدر نشین و نشین تونه این
 منج نعمت آباد است بسیار بجملة حقیقت منصوص خبری دیگر است و مجاز و تشبیه خبری دیگر است
 و محمد تعالی سکن در مغلطه فرمود و در نظر میان وایت محمد بن یحیی بوبکر اسه و عمر حیطا عمار عثمان

استفاد علی بابا که دیلمی سیان نمود در وایت شرکت امام حسن بیکه امام حسین عزیز کردی علی شعیان در
 ارشاد و شاکر دماند نقاب نیز روشن است و اگر همچنین تفرقه در بر دو دیلمی که او نیز فرمود و در برین است
 و دیلمی را خدیو چون بخراسان افراس خود مقتضای غلبه مقدمه من انکار کنم و در دست گرفتن
 رجعت نماید و کلید را بجز آن یکدیگر از قلعه من مجتهد استماع نماید که بنیال نمی آید که چنین
 مجتهد صاحب قوت قدسیه علی بنی نذا کتاب و لفظ بر مجتهد بر وایتی را که موضوع باشد مضمون
 یا جلع تمام است حکم باعتبارش نماید پس فرود شد نقل آن از طعن الراجح بر داشتق و درین کتاب
 یادگار گذاشتن تا هر کس از ناظرین تا قیامت ادراک و همیشه فیض من نماید بلکه هر کس که
 را وصیت نماید چنانچه اهل بیت طاهرین وقت وفات میفرمودند که از فضیله پر عذر باید بود مخصوص اهل بیت
 تا محکم اهل اتفاق عبارت است از آنست که چون این روایت بر کمال فضیلت وجود و سخاوت جناب میرزا
 و اشیاء در راه خدا و ظهور عزات آنحضرت دلالت تمام دارد فاضل معاصر بسبب غایت عصمت
 و عناد آنجناب نقل آن حدیث را تمامه کواری کرده اند که بعضی از فقرات آن انکشاف داده و درین باب نیز
 نامشبی و اقتضای خواجہ نصر الله کمالی را که عادت بسمرقند کلام فرموده است فرموده و لهذا اول نقل
 آن روایت تمامه می پردازم بعد از آن آنچه تعلق بحجاب نامسبب عداوت اهل بیت دارد و بعضی تبیین
 می آید در کتاب ارشاد و القلوب و دیگر کتب معتبره ما ذکر گشته آنچه ملخص آن آنست که وقتی جناب امیر المومنین
 بیکه مظهر رفعت بودند اعراب را دید که دامن جامه بکبر را گرفته و عایینک در چهار بنار در برهم از درگاه اعلی
 سلطنت بنیاد آنحضرت پیش رفته فرمود اے اعرابی چه میگوئی او گفت تو کیستی و نام تو چیست فرمود
 منم علی بن ابیطالب گفت انت و الله حاجت من از تو را نخواهد شد فرمود و بخواه حاجت
 خود را گفت که بنار در برهم نخواهم که صدق زن کنم و بنار در برهم که دین خود را ادا سازم و بنار در برهم که بآن
 خانه بجرم و بنار در برهم که بآن نقش در زندگان کنم فرمود انصفت یا اعرابے اذا خرجت من مکة فاسبل و اکر
 بعید الرسول یعنی انصاف کرده اے اعرابے دنیا و دین طلبیدی چون از مکه بیرون آئی در مدینه بخانه
 خانه مرا بر سر آن اعرابے نهفته و در مکه توقف کرد و بعد از آن در طلب آنحضرت بدین آمد و ندان که کیست که
 مرا بخانه امیر المومنین بر عمامه کند در آن وقت حضرت امام حسین رفته الله عزه با و بر خود و دست نهاده
 تر آنجا آنحضرت می برم اعرابے از اصل و نژاد آنحضرت استفسار نمود چون دانست که آن گوهر شایسته
 از بر جبین نبوت و ولایت است دست عاگرد که نزد امیر المومنین رفته معروض دارد و اعرابے که قصد
 حاجت کردار اے او فرمود بود اے اینک بر در ایستاده است پس حضرت امام حسین نماز در نشستم
 آمدن او را بر حوض قدس رسانید آنحضرت بیرون آمده سلمان فارسی را فرمود ای سلمان حدیقه که در سینه
 بر اے من کاشته بر تمار بخورید از آن عرض نماید حضرت سلمان حدیقه مذکور را بر تاجران عرض کرد و بدو

هزار در هم فروخت آنحضرت از آنجمله چهار هزار در هم آن اعراف فرمود پس موسین مدینه که محتاج بودند
 ازین معنی اطلاع یافتند بخدمت آنحضرت نشستند و باقی در اہم پیش آنجناب ریختہ بود ہشت ہشت
 از ان بر میگرفت و دیگران یکان یکان عطائے فرمود تا بر لے آنحضرت پنج باتے نماز پس چون بدولت سرا
 تشریف آورد حضرت سیدہ فساد العالمین گفت یا ابن عمم فروختی یا غی را کہ پدرم بر اسے تو غرس کرد و بود
 فرمود اسے فروختم بچہ کہ بحسب دنیا و آخرت از ان بہترست حضرت خیر الساقی آنجناب دعا فرمود
 بعد از ان گفت کہ من گرسہام و دو بیسہ من گرسہ اند و شکی نیست کہ شہائت شمل اگر سہاید پس آنحضرت
 از خانہ بیرون آمد تا چیرے فرض گرفتہ صرف مایحتاج ایشان سازد و در آن حالت جناب رسالت
 قدم مبارک بر خیزد و فاشند و فرمودند کہ اسے فاطمہ پیغمبر کماست عرض کرد کہ بیرون رفت فرمود کہ این
 را بگیر چون پیغمبر آمد ویرا کہو کہ این در اہم برای شما طعامی ابتاع نماید چون آنجا رسید وقت ہلالتین علیہ السلام
 باز آمد و فرمود بوی خوش پیشنوم ہانا پیغمبر یعنی رسول خدا آمدہ بود آنحضرت خیر الساقی فرمودی آن ہما بودی
 و آن ہفت در ہم چری بود ایچہ آنحضرت فرمودہ بود با گفت فرمود کہ کسین خیر و با من بیاس ہا را کہ اندر دیند و ہا
 و میگید کہ من بقرض الوئے اسلمے کہ قرض میدہد بخدا اسے و فاکندہ بود عہدہ کہ خزان کن مکانش ان مالی
 و وقت بہرست یعنی بہر کہ بہن عطائے دید چنانست کہ بخدا اسے تو اسے ان را بقرض دادہ باشد و چون
 آنرا باز یافت خواہد نمود پس آنجناب حضرت امام حسن خطا فرمود یا نبی طیلہ الدراہم نبی اسے فرزند چہ
 در مبارکایان مریدہ گفت ای امی پدرم را کہوار پس آنحضرت آن در ہم ہا را بوسے عطا فرمودہ بدین
 فرسے روانہ شد کہ چیرے از و قرض طلبیدہ در وقت اعرابے بر خورد کہ با و اسے ناقہ بود آنحضرت
 گفت کہ این ناقہ از من بخر فرمود پس منے تمسنا یعنی قیمت آنرا سہرا ہذا اعرابے گفت من
 ترا ملت میدہم تا بدیت کہ بھرسانے گفت بچہ اسے اعرابے گفت بعد در ہم فرمود کہ این ناقہ
 را اسے حسن پس امام حسن علیہ السلام ناقہ را گرفت و آنحضرت روانہ شد اعرابے دیگر با و بر خورد
 و گفت ما علی ناقہ را سے فروختے فرمود اگر نفر و شہم باین چہ خواہے کہ و گفت بران سوار شدہ
 جہاد خواہسم کہ در اول غزوہ کہ پیغمبر تو یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کنایہ فرمود
 اگر قبول کنے این ناقہ را تو بخشہ اعرابے گفت صد و ستاد و در ہم تو میدہم حضرت امیر المؤمنین
 علیہ السلام فرمودند کہ بگراے حسن و ناقہ را بوسے تسلیم کن صد و در ہم از ان اعرابے ست
 کہ ناقہ را با فروخت و بقتاد از ان ماست امام حسن علیہ السلام صد و ستاد و در ہم از و گرفتہ
 ناقہ را تسلیم نمود پس جناب ستطاب ولایت ماب فرمودند کہ من رقم طلب اعرابے
 کہ ناقہ را از خدایہ بود رقم تا قیمت آن را بدد و ہم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم
 در مکانیکہ قبل از ان ندیدہ بودم کنار و راہ پس چون آنحضرت نظر میں کردہ ہم نمود و گفت

یا ابو الحسن اعرابی را می طلبی که ناقد را بتوفیر و مقلد را بتقصیر آن را بوسه رسانے گفتم آری بخدا
 خداے تو کرد و ندید و داد من فرمود یا ابو الحسن انکس که ناقد را بتوفیر و مقلد را بتقصیر آن را بوسه رسانے گفتم آری بخدا
 و آن کسی که ناقد را از توفیر و مقلد را بتقصیر آن را بوسه رسانے گفتم آری بخدا
 رب العالمین بود که ملے و مقلدے اشارہ بجبارتے است که آن سائل گفته بود که من تو بر من الوافے
 الی بعد ازین مجتهد الزمانے که این روایت معتبره از ارشاد و علیے آورده و استدار کرده که در
 کتب معتبره و دیگر تفسیر معتبرین شیعه آورده اند میگوید اینستے ان نیستے روایت و علی در ارشاد و علی
 اکنون که این کے نوی کہ در موضع بود این روایت چه شبہ یافته ماند که امام حسن و درین مقلد
 پیام اعرابی رسانند و حسن جمعی در داد و دستد بکوشند و همانا که باشند در وقتیکہ هنوز غوغا
 پدید راصطے باشد فاجعہ دایا اولے الالبصار قریب است کہ بر سر تفر بان و مدعیان فرید و لایے
 اہل بیت سر و در عالم صلے اللہ علیہ و علیہم صاعقہ شرریار افتد بعد ازین اگر آوے بقول خود
 رجوع کند میباید بصحبت علماء و طلبہ علوم دانستے کہ امامین در آخر عمر شریف معوف را بر ہم می رانند
 و بر گردن شریف سوار شدند در معاملات مذکورہ چگونہ شریک توانند شد و مزید تعجب آنست کہ مجتهد
 انحصار یاد نکرد کہ صدوق شیخ المشایخ رفقہ در علل خود چه روایت می نماید کہ چون سبط الکفایت
 ابو بکر انزل عن غیر بے امیر المومنین فرمودتیا کید تمام که این سخن بتعلیم من نیست همه میدانند
 کہ او در عین غار با حضرت چه معاملات میکرد و انتہی مختصر المختصا و اگر زمانہ مقتدرین امور گرد
 این تو حیدر زبان صدق تر جان نرفته و اصحاب کرام بتصدیق آن لب کشا و ندے کہ
 قصلب وینی ایشان در کتب کلامیہ نیز مشہور است مثل شرح مواقف و از رسائل فرین شری
 واضح است کہ عادت ایشان خوشنما و امرا و خلفا بودند و یاد دار سے یاد که مجتهد لائے دین
 کتاب یعنی تشیہ الیہا نے نیز قول امام حسن ع آورده و توجیه حیدری را کرم اللہ وجہہ یاد نکرد و واحد
 شد کہ درین مقام نیز محبت بالغہ است و در کمال غلو و است کہ وزیر نیک مخفیہ در کشف الغمہ بے توفیر
 کہ عمر سر منبر بود و امام حسین ع گفت از بنبریدم جب است و عتاب نیاورد و دیگر است و گفت است
 میگوئے کہ منبر است و بنبرید من و امیر شتم بخور و کہ بتعلیم من نیست و عمر تصدیق نکرد و از منبر نیز
 آمد و امام حسین ع را که از منبر بکوشید و نشاندند و فخر فضائل او برکشاد کہ حضرت میفرمود و محافلت کنید
 در باب غر و ذریت من کہ خدا در اعما حفظ فرماید و لغت خدا بر کسی که بیاید و در انرا از انرا
 ایشان انتقام آتے متوجہ یاد بطلان شوم کہ چنین مجسم و فدایان البلیت کرین را دشمنان
 قرار دادند و با جملہ اگر عبارت اصول کلینے را کہ در سماع تو شتم نهیدہ بارے البشیر فار سے آن کہ
 از محقق تامل فرستے است رجوع کند تا انکہ او بعد از روایت ثانیے در ولادت امام حسین ع

و نقل حال و قاتلش بعبارت و مضی فی شهر صفر فی آخره من سنه تسع و اربعین و مضی و هو ابن عم
 داربعین سنه و اشتهر باسم فاطمه بنت رسول الله ﷺ که زاده شد حسن بن علی علیه السلام عندمان
 یزدجرد در ماه رمضان در سال جنگ بدر سال دوم بعد از هجرت و منقول شده که از آن
 شد در سال سوم و رفت از دنیا در ماه صفر در آخر آماه از سال چهل و نه و رفت از دنیا در حالیکه از دنیا
 چهل و نه سال و چند ماه بود و مادرش فاطمه بنت رسول الله ﷺ است بدانکه در اینجا
 میرسد که از کاتبان کافیه سهی شده باشد بجایه که شهر الاشتهر باید بهرگاه ولادت در آخر ماه رمضان
 سال دوم باشد بشکافوت و در آخر صفر سال چهل و نه باشد و چهل و شش سال و پنجاه خواهد بود و او
 گوئی جواب بر دو وجه است اول اینکه چون ولادت رسول علیه السلام و بعثت او و هجرت او و وفات
 او در ربیع الاول بوده مبادا تاریخ هجره از اهل اسلام ربیع الاول بوده تا وقتیکه عمر با استصحاب
 عثمان بعد از هفده سال از هجرت تاخیر کرد مبادا تاریخ هجره را از ربیع الاول مجرم انداخت
 چنانچه ابن خورس در کتاب تنقیح ذکر کرده است تواند بود که این تاخیر براسه آن باشد که شنیده بود
 که در محرم یحیی بن عظیم بر سر الملبیت خواهد آمد پس رمضان سال دوم با اصطلاح سابق است و محرم
 لاحق که تاریخ وفات مبنی بر آنست رمضان سال اول منتهی شود و دوم اینکه این تاریخ وفات نیز
 در تحت و در سه داخل باشد و مضی مصنف نباشد بلکه مضی مصنف در تاریخ وفات آن باشد که
 می آید و در حدیث سوم پس مضی در اول تقدیر و اند مضی است در دوم ابتدای کلام مصنف است
 گوئیم تقدیر که در جواب دل باشد بجایه خود است و آن میتوان جمع کرد میان دو تاریخ ولادت که سنه
 انبیین و سنه ثلث باشد اما در بنیام خوب نیست پس فاطمه علیه السلام در وقت هجرت نه سال
 بود و بعد از ولادت اول در سال اول خصوصاً که مشهور است که تاریخ فاطمه در سال دوم بود
 و جواب دوم مناسب نیست چه مصنف در نظر این مساکت نشده از بیان تاریخ اعتقاد خود
 و او را در جواب نیست که قابل شوم باینکه سهو کاتبان در سنه تسع و اربعین شده چه آن منافات
 با حدیث دوم اتهمی کلام و بعد از دیدن کتب دیگر از فریقین بوضوح می آید که ولادت امام حسن
 بیضی در سال چهارم نوشته اند و بهر تقدیر که باشد جناب امام حسین سبط اصغر اند بالا جماع چون سبط
 چنان نباشد که و انصافین روایت از آنکه از آن سبب انصافین نوشته اند و بهر دو شیاطین گردن نیست معلوم
 امام حسین که گمانش داشت باشد که در روایات ائمه در دست که حصول نطق آنجناب باشد و
 کشیده بود و علاوه کذب حضرت سبطا مثل لازم آمد که در آن فرموده بود که مقصود از خریدن ناقه چهار است
 و فرموده اول حضرت و آن بالاتفاق همین جنگ بدر است زیرا که بعد از رسیدن امامین بسین ندیکه
 توقع شرکت باینک بدر داشت ایامین از آن قسم بود که ملائکه ثنائی معیت جناب سید الشهدا آمدند

چون مصیبت و تنهای او دیدم عرض کردم و حکم شد که بر وی دو مار از لشکر نپذیرد و ایرید و ایشان در جمع بسیار
 چیده کردند چنانچه بر تا طریقین کافی از نسخ و صوائع مخفی نمی ماند پس گویا تنهای سیکان مثل علیله اسلام نیز از زمین
 قبیل خواهد بود که مردم از اهل فصول خواه باطن باشند خواه مشرب ازین قسم بسیاری از کلمات بر
 زبان آورند و نیت آن بر ماندند از لاجرم توان گفت که او معاذ الله از رویای جای باقیه بجا نماند
 چنانچه قدما سفرین با عترتش در مکاتیب و راه بجای نماند و خورد و نمود و حواس خسته را بر نماند و تکلیف
 و عشره را بر نماند بعلی حکما بافتند و لیکن خوب معلوم نشد که برادر خود و یا بزرگ او حضرت جبرئیل چه
 نیت نیک و اعتقاد داشتند فلسفه حکمی اقلیدس و یونانی و کثرت اجزاء و کثرت یکتا و کثرت یکتا و کثرت یکتا
 که فارسی خوانان یاد دارند بنظر نرسیده که چون ملائکه خصوصاً ربینین، الکریمین بر جناب حضرت سید الله
 و الاخرین همراه این کرده و الا نشکوه وقت دفن حاضر شدند حضرت سفارش بلایت طاهرین خصوصاً
 جناب سیده امیر المومنین چنانچه باید بعمل آورند و ایشان اری و ملی گفتند و بر جبرئیل ایشان گذشت
 بر اصول اهل فصول بر تا طریقین کتب شیعه مخفی نیست حتی که جناب سیده مقبول نشد معاذ الله من
 ذلک بعد از ملا حظ این سطور کجا باقی ماند چنانچه مجتهدان آثار تقریر بر زبان درازی در حق صاحب مفسر
 کرده بود که حدیث شریف بود بر فضائل آل عبا و شرف جازت نداد که متانش نقل نماید یا بجز این فرقی
 مسموره و محذوره هر چه در عالم بجهت اوس در دلش خطو میکند بر زبان می آرد و امور غیر مناسبت
 میدهد یکسانیکه لقب شیعه برای قدامی شان تقریر بود و ز راه شیطان الطاق و دشمنان و دشمن
 کلاب و امثال شان از قدا و متاخرین بسوسه خود کشیدند علامه بلوی و صاحب صواعق نورانی
 خراجها هر از ان احادیث صحیح در فضائل بلایت مطهرین یاد داشتند و نوشتند و در کتب خویش مینویسند
 و در نقد ازین فی خیر یا فدر رے کردند ایشان را رجوع بموضوعات و مخرجات شیعه در کار ایا احادیث
 معتده در فضائلین برگزیده گان بارگاه الهی مقفود بود یا مثل شیعه کاسه لیسینی گران را قصد کنند و
 نوز که بعمل آرند که صفت صدق و صفات ایشان مسلوب یا مانند خیر فواصی طاعت اهل محبت
 با وصف حکم حفظ و حراست خلط و ملط نمایند بلی رخصه محتاج بموضوعات اندک و کثرتی که در
 کافریین بی دین متبع شیاطین است که نتایج افکار خویش را مدعی شده و منتهی در مردم و در قدم
 الملیعات ادعیان گشته چنانچه حال مبتدیان و غیر او که دکاکین خویش بکلامی گران آراستند و در معارف
 بنیچ خوانه پر و داختند بلی صاحب تحفه قدس سره اخیر نشان مقبوسین دارد و مضامین عبارت است
 را بفارسی سلیس هم بکمال بلاغت ادامیفر باید چنانچه از دیباچه گفتا پیش هر کس از اهل فراست سید
 و با وصف نشان مقبوسین بطریق تریع باب فصل بر اصل می فرایده عفا الله عن شر النواذب و جزا
 ه الله فی الدارین خیر اما حاصل بعد ازین امور را العنایت از روی حاجتی نماند که تاریخ ولادت شما

پس سید مدنی شان در عالم زیاد تر مشهور کرد و در این امر خود از شرح صحیفه سجاده رضی الله تعالی عنهما صاحب دهر
گفت دیگر جای سید است که در عالم افر و شید و احد است نسبت انکه اصل فطرت کبریا لطیف است الغرض عبادت
بسبب عداوت را نشین کرد و گفته اند در میان مطاعن میکانند و از زبان زویر خاصه میگویند انکه این سید
سرور عالم سید و منشای شجرو است اسلام شد بچرت را میخواند است و بسبب برای محمد آیه این ما در آثار سید
نستور غریبه بوده است چنانچه از مجمع البحرین و دیگر کتب لغت بوضوح می نمایند و در کتب لغات و معادرات نوشته
که محمد از آن گفته اند که قتال درین ماه برآم بود و مختصر آنکه شایع در مقام کلام بحال شوخی میگویند و او در کمال
و از آنجا که کار اصحاب اکرم مقتضای حدیث سرور بر دو عالم بشود و میباید که ما غایب من آن شاعر و عمارک با فاش شد
جناب سید و اصحاب آن جناب بود و بایستی در باب لغزش کتب گشاد و دلدار مثال من ابو یوسف که در کتب لغت
قرآن مجید باشد حدیث و کتب با آنکه اگر در کتب شیعه ندیدی که ابو بکر انکار داشت که امام است چنانچه
شریفی نماید و خود امام شد کهانی جلالت العیون اگر در فقه نیز از تدبیر و کیدت خوانند که فضائل الالبیت الابرار و سیدنا
اصحاب سرور را بر سر نیز شهادت کتب و سنت مکتب ایشان ایجاد نماید و اتفاق ایشان را
بمسائل محنت از بر گرفته باشد با شهادت میرساند و واضح میگردد اند که احکام و استواری خلافت را نشین است و با
داخل اصحاب هرگز بود و نگشت و دینک مخفی بر یکی برای دیگری بطوری و ستم فاروق و عظم باقر را این صاحب
عداوت اعمات المؤمنین اصحاب سید البیتین یعنی ملا خلیل قزوینی در شرح حدیثی که تعلق با مرفک دارد و گفته
با قاطعه زهر این قربر را با بکد از آن استقام اموی مسلمان نمایم و در عباد کافران بدیدم در خلافت را با ایشان
جناب سیده از اسما گذشت و سلب عهده مذکور و دانداشت معاد است و دیگر دشمنی بین پیغمبر صلوات الله علیه
و آرد و سلم بود که خلافت از ایشان استاند و ملت و شریعت را تنها کرد اندازند و بیگویم که در قتال و این بر
اصول شیعیان با قطع معلوم آنجناب بود که کمانیغی از عهده برینان و بگویند شمشیر و خاموشی برگزیند یعنی
اگر گران با فراس پر از اند ایشان بر خوشنشین نمیدانند پس ضرورت که عهده خلافت بدست نشان سلم باشد
چون حال مجتهد و در خلیف فرین کناسم استی که حکم او در باره محنت آن واقعه که بالا جماع و اتفاق است
موضوع است بجوی نمی آرد و در خلاف واقع است اکنون اگر باب نشینان حرفی چند از اقرا مجلسی تقدیم
او داری بشود که ازینهم در جیل واقرا افروست و بعضی از مواعید را تم الحروف که در مقام بود و بوقاقر دن
میشود و پس بدانکه حضرات امین روزی بقضای حاجت بیرون مدینه طبر رفتند و بطوری هستند که پشت
سبارک یکی مقابل دیگری بود و حق تعالی بکاست ایشان و داری حامل گردانید چون فاروق از سید
میگذشت پرسید که میان فرمود و گفت خبر داری تنه میاید احوال آن مجتهد حاصل سفار باید پرسید انکه گشت
قرار یافته بود چنانچه ایشان این مسافت را تنها قطع کردند و در خانه خود بیت الحلازه رفتند و هرگاه این امر
را بحسب ظاهر این ناصیه دشمن تمامی الالبیت ظاهرین و هم محمد ثانی تجویر نتواند کرد پس اعتراض و در بار

بیت الخلا و بدر و کرب و کتب قدیمه ایشان مذکور است و من اینوقت نام کتاب یاد نمودم از دایره انصاف البتید بر
 رفعت و حاجتی بدان نماند که طلب علم دینی فکر به پیشانی نیندیکه حکایات ظرفانما سبق براسه تاریخ و اسامی اهر
 بزبان آرند و از انزال بر دیار شل شیطان الطاق گردانند که با وجود منع حضرت امام صادق عجلت پیشگی در
 مکاره و مینود و انتهایش طرآن مطر و در صحبت انجمن شکر بحدیکه سفارش صاحب را در حضور او فرستادند
 چنانچه از کتب معتدله و شیعه مجمل و مفصلا بار بار آوردم و زبان کمره گویان و دیار مناسه ترا از جایان و عیب جوان
 بر لایتم آدم برادر اقرسه مجلسی پیشوایان و کمره ستمی شنید که فاروق معاذ اندک بعد از تمهید و تریب خوب
 که طایفه بر بر دس مبارک امام حسین بن زیند قوبار علی المفسرین من الاولین و الاخرین نیکه شنیدی بطور اجمال
 بود و اگر تفصیلاست از زرد و اسه باید شنید که مجلسی تحت اسه قوم مقربین اگر چه حمله بقتل را نشنیده
 مانند این سیاه و دس باقیش تغیر از اسد الملی خاکستر شد لیکن توحیدین و امیدوار رجعت او نیندید لیکن
 وقت خویش فرو کامل بوده پس اگر کمال او بسبب ضلال خلایق سست یا بحجت هدایت به حال رجعت
 او امیدوار باید بودن چنانچه مدلول احوال مایه است و بحار دیگران مفصل مذکور در کتاب مدارک
 میگویند که انصاف قطب را و تیرا بسند بقبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که در دس
 امام حسن و امام حسین براسه قضای حاجت بیرون آمدند تا آنکه گفت که چون عمر ایشان را قضا نیست
 خواست که ایشان را بلاک کند تا گاه حد اسه شنید که اسه شیطان میخای یا و فرزند محمد دشمنی که در دس
 او زبانا در ایشان کرد که انچه کرد و بعد عتنامه دین خدا پیدا کرد و خلافت ائمه بیت غصب کرد
 و حضرت امام حسین نیز سخنان در شرف باو گفت پس دست راست خود را بر داشت که طایفه بر بر دس
 آنحضرت برزد حق تعالی دست راستش را خشک کرد پس خواست که بدست چپ طایفه برزد دست چپ
 او خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق پدر و جد شما که دعا کنید که حق تعالی مرا بیا کند و دست
 مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین ع گفت که خداوند او را از زمین بلیه ریا کن و آهین را غریبه
 گردان بر اسه او و دجته گردان بر او پس حق تعالی دست او را بر ما گردانید ایشان روانه شد و فرزند
 امیر المومنین آمد و با حضرت شروع و فحاصه کرد و این واقعه چند روزی بعد از بیعت سقیه بود پس
 گفت اینها را بجا فرستاده بود دس که بر اسه تو پیغام میرسد حضرت فرمود فرزند بود و دیگر بقضای حاجت
 یکجا از سناقتان که حاضر بود و در اسه حضرت را کشته تا در اسه حضرت شقی شد حضرت امام حسین باین
 منافق گفت خدا تا از دنیا مردن بر تو آنگاه قسم ساسه کنه اهل و فرزندان خود را و از چنین شد
 و آن ملعون در عراق و غیره خود را بر اسه مردم بزدنا اخوان قصه گو باد استان عمر و عیار است
 غلط گفتم داستان گویان آن قصه را چنان مر لوط و دلکش ساخته اند که بر اران کس براسه شنید
 مشتاق میشوند براسه این مخرفات با وجودیکه مجلسی آنه و در باشد و اصطلاح اهل لکنو کشان

گشتان میروند بعد از فراغ این محاضرات متحیر بودم که در تکیه سید رفیع چه موستے پدید آید اگر دیدم باقی بخت
 بدوزند و از کا و کا و دست بردارند عقلای هر قوم را انصوح که بر دیار گردانند که از علم غیبی چنان منعمون
 در دلم پیدا شد که فاروق و قتیلم دیگر علم ابلتیت دقیقه فرنگد ششی بانه بین اسول و جبال کلینے را چنان بیابا
 و استی که چون جناب سید رفیع سے اور یافت بر ملا گیر با شش بقوت هر چه تمام سعاد و الله بسو سے بر تو کشید
 و قوت و طش و بر ناظرین حیات انخلو و ظاهر که چند صد کس از مهاجرین انصار در مقابل و قیتکه انصا محضی گردند
 جناب امیر بر او خوار شدند که بر نرد عاقر شند پس فاروق و اسرف و داند اخت حتی که زبان را حرکت نداد
 و راه مدار او مواسات پیش گرفت و قس علی مذاکما و آفا و المله که خود شتارح به بعضے از مقامات
 در عین مابذ الزاع اقرار کرد که جناب سید مصلحت فاروق را دانستند و راضی شدند و سخن در آشنیدند
 و در وفیر نمودند و درین وقت نیز خبر عرض و التماس مصلحت پیرے گفت و هر گاه امام حسین دامنش
 گرفت سر بر خیز طاعت و هر رانے امری از وی بید و رنیا دنگا و غت انفا و این امور در آغاز کتاب
 مفصل شده در اینجا بالا جمال بکیر و حرف لقلم آوردم با جمله فاروق اعظم عادت بهمین دانسته که خواجه چون
 علامان پیدا شسته چنانچه جناب امیر به نفس نفیس خود را یک از عبد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دانسته
 کمانے اصول اکلینے و هر گاه کسی ز فرزندانش راه غیظه میردی و فارتنا قب آقا سے ایشان کشاد
 و این اموجی شرت و استغاده رند و افتد از رویات فریقین روشن شد کما و غت سابقا و لاحقاً که
 بالاخر علمای لکنوا فرمیدند و محمد بن سرکای ایشان در حقیقت فاعظلی از ترم و خویش نوشته چنانچه
 در بعض اوراق ایضاح مندرج است و قد مره غیره و دلوش غیر این نیست که خبر جید سے
 از مطاعن که مابذ الزاع است و سخن در آید و طریق خلفا اعظم دیگر علم ابلتیت بود که در وقت یزید رفت
 و لهذا صورت فوج کشته در کوفه واقع شد و انفا اعظم می سپردند و امرا ایشان انجمنان حضرت امیر
 اندیکه دند که امام حسین بایزید که دنا نیمه کیسو سغه انزل فی الله الله الله حتی قبل
 علی و معاویه تو اند شد و اگر معا و الله شفعه را چنان دلیل و قیغ کنند که اورا محض سارند و هر شش را
 غضب کنند و زو به اش را آزار یابند از دخت و خانه را بسوزند البته او باید که انتهای مصائب و انواع
 ظلم ظالمین را وقت آه و ناله بیاورد و در اینجا است که صاحب تحفه الازم میگوید که اگر آدم و حمید المیکر
 بالیتے در سبب ترا جش از بخت ذکر این گناه که کردن نه خور و نه دخت گندم و یا اسیم که قتل
 و فر است دانستی بنور دلال دیگر است که در عین خلافت خویش فاروق اعظم انجمنان با امام حسین
 فردستی کرده اند که کسی دیگر عمل نیاورده ار کتب مجلسی و دیگران از تحقیقین چنان واضح میشود که
 که فاروق از تنگم شهر با نواز نیز بر آید و بهم برآمد و خواست که او را بفر و شد و حضرت امیر عفره و کوبان
 او را مختار ساختن هر که را قبول کند و شوهر او دست گویند اول عمر در بر دے او گذشت بینه کشا

گشتا نام و سر بلند شته بانو فرمود پیرست بکار من نمی آید اگر چه خلیفه روسته زمین باشد باز خجالت
 با انهمه بطین بودنش رو بر و آمد در چند قبل ازین حضرت زهر اشکایت صورتش علی مانی بهار
 نقل کرده بود دیگر شته بانو پسید گفت خوب و لیکن فاطمه زهر را چه جواب تو انم داد و هر گاه امام حسن
 را وید گفت سبحان الله و لیکن طلاق است یعنی طلاق بسیار میدید پس دست بردوش امام حسین
 گذاشت بر بین و اصغین و مقررین امامیه تشیع و در ابغرش برین رسانیدند عا لانه او بزرگانش
 در آتش پرستے مبتلا بودند و همین جهت حضرت فاروق اعظم فوج عظیم بر سر ایشان کشید و دست
 معا جرین و انصار سلطنت ایشان را مال گردانید و قصه تشیع و تفسیر آن آوردن جناب پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و خطبه کج اخوانن میان او و فرزند خویش را امام حسین را بنوا نکه که جبانه کلمه تو گویا
 و عشق و عار شته بانو و بعلجات تمام دست قبول بردوش مبارک بی چون و چرا نهادن فرود
 و طوبی و دار و دود در الباسن ایشان از جناب رسالت مآب چنانچه در کج اخ امام حسن عسکری
 با خاقون زرگس انصاری با وجود آیت و کلماتی که حق تعالی یمن و تدارک نافات کرده و در مقام
 از جناب فاطمه علیها السلام بوقوع آمد و عادات آنجناب بود از احسن قصص عجایب در کار تو نگفت
 بیافست تطویل و اندیشه انبیا که خاطر نقیر تحریرش براسه بیان قوامش جوش خوار در دتر و کشت
 و لیکن امریکه درین فصل ذکرش پر ضرر است و مقصود اصلی انما بانست آنکه فاضل طبری در کتاب
 کامل بهاسه میگوید که بعد از آنکه شته بانو در جیت امام حسین قبول کرد فاروق تبریب و شاد
 حکم فرمود امام حسن را سر و زهر اسپ سوار نموده ماسیما و را بردوش خود کشید و بگوید داری هر روز
 حاضر شته پس ازین بقیاس لیکن که چون سلطان روسته زمین خادم است حضرت امام حسین باشد
 گوید سوار سه اجتماع خلایق در بر مرتبه خواهد بود و بهمین قیاس نظم و فکر را در باره حضرت اهل بیت
 سطرین بخلافست عمر حدی نبود اطراف آنکه چون که این کتاب تقریب بیان شادی که خدا سه بر زبان
 بعضی از خردین زیر لب تبسم کردند یعنی تکلم میان مولف و مولف امتیازی نکرد پس ذکر این کتاب
 از جمال السالمونین قاضی رطل بوق ضرر پیدا شتم تا حال عامه بندان و سر بلندان طائفه زیاد
 عیان نشود و غفلت دینی تمیزه ایشان بغایت قصوی انجامد گویند بنحی و در طلب علویان
 و مرض یواسیر داشت چون رو بر و آمد و دانست که آن مرض اردو بیان نمود اتفاقا از زبانش
 انکار بر آمد فرمود که مرض یواسیر داری در زار شترگاه خود غیر غاری الحاصل قاضی در و کسیرا الدین
 محمد بن صاحب و افتخار بر ریاست آدمی نوید که مجلس شریف مجمع فضلا لے حق جعفری و محط
 رجال اوابا دفصا لے انما عشق می بود و مولانا فاضل حسن بن علی المظفر که از جلا فضلا امامی
 فاضل مجلس شریف خواجہ مبارک الدین محمد بود و در خطبه کتاب کامل بهاسه گفتد الخ و بعد ازین روضه

اختیار دارند خواه فاروق را برید عداوت اهل بیت منصف گردانند چنانچه در محاورات و کتب ایشان دیده
شونده باشی که او درین باب نظری ندارد و خلفای دیگر در عداوت و حسد بدیدار و غیره و هرگاه
حال دشمن ترین دشمنان چنین است حال صدیق اینجاست که سبک بر از محاسن تربیت و نجات آنکه
مجموعه خود را در ضربت حیدر بر باد انداخته و را بمجنون منصف میداند که **لَا تَكْفُرُ اللَّهُ** یعنی هر چند اهل کتاب
نیز را و دشمن میداند ولیکن اینهم میگویی که چنین خبر و ناظم در اهل اسلام پیدا شده است و اری بر چه دانا
گندنا و این بیک بعد از فضیلت بسیار و بحکمتی از عقلا در جهان باشد که حال فاروق بر روایات شیعه درین
قرار است بسنخه و ایشان را بدترین حیوانات ندانند و از اینجا است که بعضی از شعرای علم شدند و تاریخ جمیع
خانها تا ماده خیر نصیر ابادی بے کم و کاست بر آید و هرگاه که با نور مذکور بر قاف ذرات حریص ترست او
نیز در خانه صوادم و خانه ابواب کتب دیگر خورده بود مانند صاحب تجدید اعاد و میکرد و بریدن میسید
و جنونش که بار بار کتبش بیان کردم نویت بدان رسانید که تا باز از این پیاده یا بآری و چون
را خواندند که دست سفای او مشهور بود بار اتم صدق مودت میداشتند و در آن زمان غایت
حلم و قار و صدق گفتار او ایامی شهر و دیار میگردید و در پیش او در دوزخ و عذاب و عذاب و عذاب
و لیکن بر چه خواست که بنده بنظر آنکه درستی چه بر آید و علاجش آسان گردان از اسباب و علما و تالیس
بزودی بر و نذر او را نذر و نذر و مقصود آن بود که شدت حیوان او سبک گرد و کسی را بر نگذاشته بود و مذکور شد
این سبب معین را بر او میرخت و در آن مکان نزد دس این طشت را می بر و دخی نهان که کل ۴
در افراسی مجلسی مقتدر ایان او بود و دیگر خورده که ما بین را در صغیر ایشان ملک نماید پس میگویی که در
زمان حضرت اگر رعایت قول کا بین منجنون نافع بود و با سبیل ظاهر مودت و آشنی متناهی از زو
خو در سید با رے فاروق در خلافت خویش چه انتظار داشت که در تکریم ایشان آن معاملات کرد
که از هیچکس نتواند شد شاید گویند خلافت اخروی را چه خواست و الحمد لله که این امر موقوف بر تو بود و از آن
من الذین کن لا ذنب لک و اگر بغرض محال مسلم داریم که خواست که طایفه بر بند پس عین خیر خواهی تواند بود
تا از شرف او سیما مصلح است و علاوه امین باشد که گویا در روایات نیامده که خود حضرت م با وصف
فرید محبت باین فرزندان بغضب و دیکر تا و بسیار داخه و امیر المومنین و عین جوانی امام حسن را از غضب
معدور نداشته و قتی که قدری عسل برای همانی از مشکلی بدست قهر بر گرفته و قد تقرآن النظر ایشان
و کالغضب یعنی تغیر کیف که تا زیاده نیست اگر و قهر و فایز که او را حاضر بکن کما و کما اما رفتن فاروق
نزد جناب امیر پس دل دے انیس که برای عزیز محبت و غیر خواست باشد تا ایشان را تنگوار و حال آنکه
عمر از جناب و مقصودی چنان می رسید که در بیان بگذرد و فیکه همان تیر را بر زمین نهاده و در بارگ دید مثل عصا
حضرت موسی کلمه انحر ارج و رجتها شد که خویش تا مرگ در دل داشت و با مشال و امر قرآن

و تشیه خیری دیگر درین ابواب گفته اند و بر مذہب صدوق رئیس احمد شمس که اصلش از شکم تنگ و تنگ
 گوید ضرر و برگرداند و فرموده فکر بیت الخلا و بدو و ابلاست را ضرر و برگرداند که فقط تشیه را کرده گفتند حضرت پیغمبر
 در اصل خلقت بطین بودند چنانچه دیگر اصحاب مثل اسام بن زید را که حضرت امام رضا سلطان شمس
 مقدر سل را در کتاب ستطاب خود استاد خویش گردانند یعنی استناد بر دایانش فرمایند زیاد برین
 نیست که بعضی از ابلاست بر تقدیر یک یک قدرت رفته اند و برین شاعت از خود نشستن و غلبی نباشد که کثرت
 علوم را بر بعضی شریف بے دعوی انتفاع از حقیقت از جهت تعلیم یک باب را رجحان سازند پس فکر بیت الخلا
 زینهار ایشان را ضرر و زیان شد بلی بر اسے محمد بن شیعہ که با انتفاع از خلایع و فقر و شکم حقیقت قابل شوق
 درینجا ضرر و زیان باشد چنانچه همه کس میدانند و عوام و خواص بدان عمل میکنند و با وجود سیر و دیوچاره را بار و
 گردانیدند بحجت آنکه بوی حدیق نموده و مانند جناب امیر کربا می و بعضی را در غلبی نگذاشته و بعضی را
 اندر ایمان بجان و دل بعل آورده یا انسان سبب که برین قبیله را فتنه چندی از اصحاب او در مقام خود
 بر شمرده و در راه سیر و تعلقید بعضی از منافقین از راه حلائی بی دود و گمان برده و پنج خیال نیار و کینه برین
 قبیله درین باب دو کسول اندکی و بیوکی که سنون او در کتب متداولی و کبری ابراهیم که او هم کتاب خود را اصحاب
 نام نهاد در فضل او در تقدیر نفس چنانچه باید سر و دوفقر بعد طلب معلوم کرد بعد رجعت از دوا
 اول که مطاعن او مذکور نیست بلکه دشمنانی است که حجت را نشاندید بلکه مصداق قول بزرگان سست
 باطل است آنچه میست گوید و بعضی از بزرگان امانید و ارکان ایشان ایق باشند این نکوشش که بیت
 ریاء نمودند و تالیف کردن امام الامام در حق ایشان که اسبقی بجای اول تبلیغ ایشان را نکشتند
 جو ابل و نفیر معا و بر قرین بین تقریر است و اگر استخراج آن بر طایفه مشکل افتد و بعد السبب جمود
 زمین و قنات قنایلی که انتری نمی پذیرد باعث تشویش باشد یا تشویش است که معا وید و در
 جنگ و جدال شبهات بسیار پیش آمد و قراین آن بکثرت بهر سید و خواص و بابر طور این بیند یعنی
 تشویش حله صاف صاف نوشته که جناب میر تقی علی عثمان زوے العزیزین بود پس جنگ و جدال از او
 صورتی در دکان اختری و ایضا مشکل نیست که حضرت عیسی با وجود تشویش بر او بود و در آخر
 آنکه رفاقت جناب امیر تقوی اگر باشند امیدوار حسن فائده بودند چنانچه مرث فقی و مجمع و جوین
 نوشته پس چون از ادراک رفاقت بدر رفتند راست بگو که ایشان و اتباع ایشان بر اصول ایمان
 سعاد و اعتدال بر دوام معلوم گشتند یا نه و دیگر و دیگر مقبولین دانسته امامیه حضرت پیغمبر را در
 حالت اختصار گذاشتند و از مدینه بدر رفتند چنانچه صاحب گوهر مراد یعنی فقی الامامی و غیر ایشان
 دارند پس مجتهد چه در شان ایشان گوید یا بدان ما خود و تیم کلاچی که از آنرا در فتنه و اضطراب
 آنکه این بدر زنت گمان بود و فوات شریف با بر اسے اندام بیوت اهل بیت و فتنه و داری خود

نمودند و آتش خضلاف و عداوت که تیرب انطفا بود از طرف ایشان بجهت طبع
 خویش سرکشید و حالات نشان درین کتاب واجب پیدا است و حیاتی پریشان و مانع اهل
 انصاف از مقاماتش بودید پس بحسب رسول مقبول در زوایا نشان کجا بود و اما از طمع
 محبت نجات یا بند بیدین با ستمه بن زید و دیگر اصحاب که با اتفاق فیه یقین براسه سفر
 جسا و غیمه پیردن مدینه علی بن زید و چون جسد داشتند و مرض و حالت اختصار شریف و بدبختی گریبان
 و بادل بریان باز گردیدند پس یقین است که اگر دیلمی و غیمه ازاد بارشاد و قلوب دزیر و دل
 و جگر قاتل را سبب گذارند و از وضع روایات و اصلال دست بریزند و این
 طاعت و سبب بود و غیمه را دامن زرار و شیطان الطاق در زمان امامت نو فحال نرگس
 و سوسن و دریمانی فایقار است با ستمه تازه در نگار گلی سبب انداز و رجعت قف بر نمودند
 و بغایت رخص و اور قلم می دادند از ان رهگذر که مذہب رجعت دار و در تادیل حدیث متکلم
 فکر ادبجاسه فیه سید بلکہ فیه سوا سبب کشید و انکه دیدے الزام رد انقض است بسبب
 آنکه قائل رجعت اند و محبت و حرف که در سبب انقلاب عبارت رسالت دیدے دیگر و دیدے کلاش
 به غیر است نہ شگرف و لغز آن را که منور ثابت نہ کرد و بہ و لیلیہ کہ مذہب صاحب فردوس
 دیلمی رجعت است و کیف ممکن کہ او را اہل سنت باشد نہ از اہل بدعت و قبول رجعت
 کو حیرت ابن سبایہ و سبب کما سبب الترحیم تاریخ السلسلۃ الرافضیۃ اختیار کنند فاقول
 یا اے الایصار فان التشریع لصورہ و العیار لا یکن الا فی مذہب اللہ بولاء الا شرار اما بحسب
 غلبہ بریس دیلمی ماکہ بسیرہ و دوس مشغول است بحکم آنکہ متبع مجاہد بن اولین
 چنانچہ عنقریب حال متبوع بودن شان از جمیع اہلیان دانستہ و آن زمرہ مقدمہ
 بحکم حدیث الملک کلینہ و انعمین حنت اللہ و دوس بودند و برزلیات رخصہ قلمائے رجعت
 خواہد نمود و کیف کہ فرزند سادات منہ کہ لظین آن نفرانہ زایدہ باشد کہ کاحش
 در حال شرک اتفاق افتد و تجدید رون و دھند زندہ کردن اجلہ اصحاب بنو ابی حضرت
 تاب و اممات المؤمنین از ازواج مطہرات سید کائنات متوجہ باشد و یغیررگان
 دین را بر اصول رخصہ علی ہانے البحار و حق الیقین و غیرہما سن کتب
 الشیاطین لکنجہ عذاب کشد حالا کہ اصحاب و اممات المؤمنین بر ہمہ
 مخصوص قرانیہ واجب التعلیم اند و بالیقین از آیت کہ یحییٰ اجدہم انھما تھم
 معنی حقیقی مراد نتواند بود فائزہ بر سبب البطلان چنانچہ در ابوت آنحضرت صلوات
 اللہ و سلامہ علیہ پس حضرت علی علیہ السلام پر است مرحومہ است در غفلت و دوزر گے

و قبله و کعبه اهل اسلام و ایمانست از و ارج مطهر التشر که بعض قرآنی انیست دنیا را پشت پا زدند و دار آخرت را
 بگزیدند مادران مومنین اندنه امانت منافقین که منحرف از اقلین شدند و قرآن مجید را منحرف دانند و ضایع
 را بالیقین از اهل بیت سید المرسلین بنی پیدارند کما فی الیقین و شرحه لقر و بنی الی غیر ذلک الطرف انکه در باب یقین
 محبوب حضرت سید عالم گویند و از کتب ایشان میل تجریدیم طوسی و غیر هم عیانست و کافره حربه را باز دران
 حجه مقدسه که خود امیر المومنین فرمود که بهتر از ان مقامی مقدس در جهان نیست کما عرفت نقل علی کتیم
 آید و گردانیدن هداشی عجب بالجمله بعد از فتنه تنگ جل که باخواهی ابن سبا و امثالش رسو و اد علی
 مرقضی کمال تطمین پیش آمد و مراتب خواجهی و خدمت لایق حرمت و ناموس که حضرت پیغمبر بجا آورد حالا انکه
 کافرومی نمر و شعیبه بن العین است فکیف حربی منهدا فقه خواندن کلمه پاک میشود اگر چه بیجا است یعنی وارد
 الحاصل و بیجا رفسد را التبت ثنائی رحبت باشد چنانچه جوالبش نیز از قرآن مجید واضح است یعنی التبت کلمه
 حَقُّ قَاتِلِ الْهَادِ مِنْ وَرَاءِ الْيَمِّ كَبْرُ الْيَمِّ كَبْرُ الْيَمِّ كَبْرُ الْيَمِّ كَبْرُ الْيَمِّ كَبْرُ الْيَمِّ كَبْرُ الْيَمِّ كَبْرُ الْيَمِّ كَبْرُ الْيَمِّ كَبْرُ الْيَمِّ كَبْرُ الْيَمِّ
 تاملی اورا کسی بنی پرسد لاجرم اگر تمنای رحبت دارد و تا چندی از عذاب عالم گذرد برای یابد عجبی خواهد بود
 که امیر دین عالم از دستگیری شان عاجز اند کما تقر فی الاصول پس مجتهد ناصبی طریقه عجیب را در قلب بنیار
 بنیاد فتنه اتباع و ابرای قریب عوام خواسته تا خیال کنند که مجتهد بر انقلاب هم قادر است عاقلانی انگسان
 که براه تو میر و ندید زانراغ را روش کبک از روست **بقوله** مشابرت غاشیه بایان شکسته در شوال
 کور شدن ملک الموت بیک طایفه حضرت موسی **اقول** و بالله التوفیق من از مجتهد الزمانی این توقع دادم
 که او مطابق شریعت زمین رسا و طبیعت فلک فساد دارد و التبت نتائج او را خویش را در جواب نتائج من خواهد
 نوشت نه چنین امور که اوانی طلبید و رجوالبش منالید او را شرح توانند کرد و او را الصخر که هر شهر و دیار مقرر
 خواهند نمود و در حق او خواهند گفت که کسی برین عظام رمیم که علما جوابش کبریات و مرات نوشته اند اثرش شعیر
 از تقریر یا خیال ساخته اند دل خوابست اما اول پس باید درین تشبیه قیاحتی را بیان نمودن حال انکه بر
 هیچ کی از محاورات عرب عربا بلکه اهل فارس منهند قیاحتی تریط نمی آید که درین خدا آب گوشت و نان سحر است
 که بعد از انبیته و بعضی اسان گشته که در القدر از اقسام دیگر در گذشته و این طعام و رقصیت سحر قدر جمیع
 اقسام است که اگر از کتب طبیبه فضاائل ان نقل کرده شود در ساله جدا گانه باید یقین کردن مختصر انست
 که چون این غذا عند القرب بیاورد خوب و نوبت منافع تشبیه شد پس برجا و ره عرب کلام را او افرمود و گویند
 چون بعضی را حکما میگردانیدند که یک غذا باید خورد و هر چه نرود تو محبوب تر باشد آن مردی عاقل همین
 غذا میخورد و تمند رست شد بالجمله قبل ازین گفته شد که در اختیار لفظ رنق مقصود و شریف
 مزید اهتمام در تعلیم است و از ان لازم نیامد که متقاری باشد برای معلم و هم متعلم و
 متقار خود را در متقار بچه نهادن و حوصله را بکلفت تمام جنبانیدن و معنی

اتی کردن بتکلف به رسیدن هیچ ضرورت نیست و نیاید شکستن اعضا و مایه خلق به جراحت و زخم باشد اما
 ثانی لیس هر کسی میداند که اعتراض شیعیه کنگلی دارد و هم مقتضی آنست که ناظرین و سامعین بگویند
 که بقیمین و مقلدین تیه غور و تامل بکار نمی بریند نه روایات کتب خویش را بنا بر سلب فطریه دارند
 و نه نگاه میکنند که علامه اربلی این فرقہ در کتاب کشف الغمہ از آنچه آورده چنانچه از ترجمه آن نیز معلوم
 صریح حیانت است که قصه همانچه نزدان حضرت کلیم الله و کورشدن چشم ملک الموت بجای خود ثابت
 است تا بران تصریح نمود چنانچه می آید و حال غزوات علوم و مقبولیت کتابش هم از تالیفات
 ارتضائی و غیره او واضح است و دو چهره داریم که ازین کتاب مجتهدانی لا ثانی القلم خواهند داشت اما
 سومی که حال عیب خویش تن آید بطعنہ بر نفس دیگران فرمودند محبت خراف با جمیع مصیبت مقابل
 دارد و کجاست نتایج انکارش که بعد از تنقیح کتب روضه سیری اردو کجا مفعولات نا کارش که عین تقلید
 جامعین بیاض بی سواد صدق سواد الوجه فی الدارین است و لیکن فرید حیاتی مجتهد راجع علاج
 که هنوز تقلید دیگران باوصف محتاج اجتناب بعد ازین عاقل بلعینی را اشارتی در مغلوبی ملک الموت
 از دست کلیم الله لیس باشد که این واقعہ بجای خود حق نباشد فضیلت جناب سید فاطمه زهرا
 بر حضرت موسی چگونه لازم آید و متضرع گردد و بر خلق عیان شود زیرا که عیسی اربلی در کتاب مذکور
 می نویسد که در احادیث معتبره وارد است که فیضیه ظاهر شد اید بسیاری حضرت میدید و خیال میکرد
 و بر وفارقت انجناب جان بخش سید حضرت فرمود ای فاطمه اول کسی که از اہلبیت بمن رسد تو بانی
 پس خوشوقت شد بخلاف حضرت موسی که راضی بقضا شد و در جواری همسایگی رفیق اعلیٰ تن برضا
 نداد و با خستہ خستہ خدا بند مضارعت آغاز نمود و ازین مقام واضح شد که جیدل و جدال ملک الموت
 بعد از انستن آسمانی بود که ابن فلاقی فرستاده رب العالمین است برای قبض روح من و آن نزد ما منوع
 خلافتهم و کعبه یعنی منوع و اگر حضرت موسی کمان برد که دشمنی در خانه من در آمده و با من در او خستہ
 او را دفع باید کرد استدلال عیسی بر فضولیت حضرت کجا پیش میرود پس در اینجا بر صورت خیالیه او تلاوت
 کبریا که در عیسی صدق و الضا ظاهر شد که آنچه در روایات صحیحہ مآئده و علمای مافقیہ اند تقریری و تبصیر
 نیست بر انستن ملک الموت بود و بخلاف روایات روضه و رتبه تقریب دلیل کجای حلیفہ نظر الحق
 فانه قاطع مآده الشکیک من ناستین عدم کونه الزامنا در ین مقام امور دیگر که در تفصیل بکار آید
 و دست دمای مجتهد از دیدنش که گرداگرد گوشتهای خاطر فاتر می کشد بیش از بیش است و حرفی
 از ان گفتا میکنم و بر دقت نیز نمی گویم که محتمل است که شاید بخاطر ملک الموت خاری ازین وهم
 خلیفہ باشد که در جهان کسی نیست که من از دست او مغلوب بشوم و او بر من غالب گردد پس
 حق تعالی که دو کوشش یکی تفرقه در بر علم تدارک خیال او کرده باشد و از دست حق ان دارست

فقد کما هکذا فی تحقیق حکایتی مغلوب گردانیده ملک الموت را از گرداب خیالش وارها نیده باشد و عادت
 الهی بران جا نیست خصوصاً نسبت به بندگان مقربین از ملائکه و انبیاء و مسلمین یا دنداری که موسی علیه السلام
 چون خدا پرگزید و تورات عنایت کردمان برود که در علم از همه زیاده ترم با کسی گفت از تو کسی را ز علم ندیدم فرمود
 من هم نیافتم کما فی الصافی و غیره یا پسندید که عالم خلایق امر و ترکست و بخیاالش افتاد که نم و حق تعالی بجهنم فرود
 که در باب نده ارا و گو که سفر مجمع البحرین کند یکی را از بندگان من خواهی یافت پس در صحبت او باش تا حقیقت
 را تا علی ازین خیال قانع شوی پس صحبت بهر سیده و حال شکستن کشی و قتل لیسری صبح و ملیح و اقامت دیواری
 که صد و اندام بود بهر معلوم شد و صحبت بزودی به پایان رسید و در پیش از پیش که ششای غلوم لدنی جلوه نمودند
 الی غیر ذلک مالا تنبیهی و ازین کثرت اشاره کرده ام با آنچه پیده ام در ساق قبیل بمکه که فرمودند که اگر من بودم
 انعم و حقانی را بپایانی بودی حال آنکه در بعضی از امور محتاج تنبیه حضرت خضر شتاند کما فی احادیث و معلوم است
 که قصه اشرقت که مفرش بالا درین مجله گذشته باشد و غیر عاملی در فصول ممبیا و کرده در نظر مجتهد جامع کمال
 در آمده یانه که در وقتیکه از آسمان وزمین اثری نبود یکفرشته از جمله ملائکه سهر را آفرید و بعد از آنکه بدیش بخاطر
 او روگرم نم و قه الی جوش زد و او را با تمامی مخلوقاتش خاکستر گردانید و اگر او را بجهنم میبرد که مانع تواند شد که
 لا اکیل و لا یفعل و لا یسکن و لا یسئل قال الله تعالی و من یفعل و لا یسئل و لا یسئل و لا یسئل و لا یسئل و لا یسئل و لا یسئل و لا یسئل
 کذلک یخبر اللطیف من ابد و درین مقام یعنی که بطین شریف تقریری دیگر است که شاید جامع باشد و اگر ریش
 قبل ازین در نفحات مجتهدان باقی مانده قطع شود که بزرگ سید شهاب الدین نظر بسیار داشت اگر چه مسلم و لیکن
 بود و شایع و در صحبت علماء و مجتهدین او و استنباد آنها بکتابش از نظر فقیر نگه داشته و من کتابش را انکار نمی کنم
 چنانچه بدرفانیش در کتاب شمسی و رد و القطار افکار کرده با وصف بود و شایع درین بلده و لیکن نقد میگویم
 که استنباد علماء و شهرت کتابش چنانچه مجتهد قاضی طلبید باید از کتب معتبره مانعیت کردن مسنداً مجتهد الزمانی آنچه
 نوشته و پسندید که زیاده تر شرب ان نماید باعث ارتفاع البین او خواهد شد یا نه جوابش آنکه ظاهر اگر بطین
 بزیاوت شرب از عادات حیوانات است مثل شیشه و غیره چنانچه دیده باشی که شکم این جانوران بعد از اسود
 فی الحال کمر میزد و رنگ شکم سرخ میگردد و بخلاف انسان که چون اسوده شد از آب طعام او را بطین بخوراند
 بلکه با قیاد که تقریر خواند که کما لا یخفی و مثیل لیه و غیره امی مستحب نیست اری لطیف می باید قال الله تعالی
 ان الله لا یستغنی عن شرب الماء البوصلة فانی و درین مثل نیز مطالقت عامای رفته است که در حق
 جناب امیر لطفه آورده اند و اگر از روی آن کسی را از ناظرین و سامعین در سر باشد یا نه بیهی الکلام
 رجوع کردن و العجب مجتهد سیری و سیر الی رایا و که او را بطین خواهند گفت یا نه و بطین او را قطع خواهند
 یا نخواهند و این را یاد لغز موند که در باره گرفته داشته که منکسر البطن شد چه خواهند فرمود خلاصه آنکه سید
 و بطین در تمام عمر چنین است بشرطیکه از بیماریا لا غر نشود و خود بیماری لا غری را حتی نگردد و کسی که بطین

بنیادش را و همیشه بلا غری وصف خوانند نمود اگر بیماری او را م اورا در نگر در جناب امیر در بر حالت الطیر
بودند که با بی از علم حضرت آموختند و شکم مبارک و اضلاع آن منتخبت شد معاذ الله و اگر لطین که سستی
یا اسوده طیب حافق التبه از رض اوبی تواند برد بخلا و امتلا چنین نیست که لطین را غیر لطین گویند و اسوده
و سراب را لطین بدانند و علماء و شعر انچه در باره جناب امیر آورده اند غیر ازین چیست که لفظ لطین را
توصیف کرده اند که شمل بر بقیت شاه ولایت است نه آنکه لطین نبود و چنین گفتند و اسامی بن زید بن جابر
لطین بود و چون علمی نزد شیعه نداشت بلکه از غایت جمل مرند و کافر شد چنانکه مدعی خلافت شکام
انقلاب کتاب الشیعه اگر چه بواسطه استاد حضرت رضا بوده باشد که معرفت الفیاض ترجمه اش لطین است
و انچه در لطین بودن جناب امیر توصیف کرده اند بی توی نیست که درباره مولوی اصفه علی فیض آبادی
میگفتند که استاد مولوی مرزا فتح علی صاحب بود که در مختصات و متوسطات کتب و سید بن بیت الله
بنا بایش دارم و او در کتب در سیه خصوصاً در لیس فواید ضیائیه شمل مشهور و بعد از وفاتش که بعد است
حاشیه کتاب مذکور از خانه کتب و بر آن بود و شرح سلمی تصانیف است که نزد خود دارم و در گذشت دارم
بنفایتی بود که تالیف میر سید و دو سالش وقت تدوین میگذشت که صندوق علم است که از ان بر میآورد
و بر مستقیدان تقسیم میفرماید و در واقع هر چه بود معلوم نمیکانست و مطالب السؤل بلکه طلب السؤل
کافی کشف الظنون را دیده ام انچه درباره صاحب الامر شیعه نوشته از ان بی توان برد که حضرت امام حسن
عسکری فرزند می که شرف حال او از تحقیق معتدین ثابت است که میراث هم انجانب میر سید چه ممکن که لیس را
میراث نرسد و هر چه باشد هم بزرگوارش بمر و خصوصاً شخصی که مدین خمر و قاص قمار باز و در کوچه بازار
طبیور نواز بر ترحیم اهل تنقید خصوصاً صاحب حق البقین و غیر ان باشد و قضاة و حکام فرزندش را محروم
نزد انند از استیجاب پس انچه در باب کمال الدین بن طلحه میگویم کمال اعتبار است یعنی ثابت باید کرد
که او را مشایخ علم است مثل نجاری و سلمی امام غزالی و امام رازی چنانچه محمد فانی گفته که مشایخ علمای مانند کلینی
بهستنداده حال آنکه از سنیان خوف اقلیه نداشتند که از مطالعه کتب رخصه غافل بوده اند بخلاف اهل الشیعه که هم
ایشان در لباس مکاری گشت که خود را سنی میگفتند و غریب میدادند و بسیاری از تالیفات خود را
در باب کوشش و لفرین خویش حقیقتاً و کلاً گشتند رجوع کن بکتابی مخفی که مدفن آن خود را سنی و صوفی قرار داده و نزد
کلید و جاسایان است ع شیعه ام سنی بی گناه و بالاخر چون سبب تصنیف بعد از غوث تالی سنی با وجود
زنا تصحاب که اگر جزو کتاب خود نمیکرد که از جهل و در دام وادانش گرفتار میشد این امور است که میگویند که اول
آن چهارده معصوم که طفلان امیر و فرزندان نشان قبل از پنج از دنیا بخت خرامیدند حسن بن علی رضی
مست که از کردند رسانیدن حضرت فاروق اعظم از لطین جناب طبر بر اسقط شد و اهل خرد و او را عبدالبر
مکار میدادند و بنکوشش و لفرین او تقریر کمالی المذلتالی میبرد از ندعوام این امور را چه میدادند

بجای

این هم اصل سید که اصل کتابت ثقات را بنی ایشان نیز الطین را همان می نویسند که یاد کردم صاحب صراح که ترجمه
 صحاح است می نویسند که الطین تحقیق کلان شکم شدن و الطین بزرگ شکم و محدث نجفی که غرائب لعاب حادثیه ایما
 خل میکند میگوید الطین بالکسب الطین فربطین اذ اعظم البطن و نام کتابش بارها در السبق که مجمع البحرین و مطلع النور
 است و آنچه محتمل میگوید که اشاره فرمودند جناب مرصع نوی به الطین مبارک پس باید گفت در رجوع البش که محتمل
 بنده شکم فرور اهل دلان چه میداند تکلیف رئیس اهل قلوب تعجب این است که نفهمید که اشاره شکم اشاره
 بقلب شریف و سنیبل کنیه بوده باشد و اهل صدق و صفا ازین اشاره همین معنی را عیاناً و جباراً میفهمند
 اگر چه کسی ذکر لیلین کند و تحقیقی نماید که لفظ سقط در عبارت سید شباب لدین بقااست نه بقا است برای رفع غلط
 القرح کردم تا کسی لغزش نکند و صاحب کتاب مطالب السبیل درین فقره فاما لفظ توصیف به ما من هو عظیم
 البطن منصف یا مثلاً نه که حقیقت این اخت است تصریح کرده و لفظ اعتبار دلالت پر داخته دارد و اگر معنی
 چنین قرار دهند که جناب امیر الطین بنمودند و لیکن این اطلاق فقط از راه فرید علم شد پس در رجوع البش
 حدیث جناب سیده و باره شکایت صورت باضمیمه اهل البیت الصبر کافیه کافی و دافی است کما لا یخفی
 و تسلید جناب زهر اهرام میگوید کلام است و هو الظاهر عند اولی الالباب و نه لازم آمد که جناب سیده از کثرت
 علوم و تناسب اعتنائها بر ایشان باشد و هو بدیهی البطلان و در هر کتاب تقبیه مشتعل بر تراجم اصحاب که لفظ الطین
 آمده بر حقیقت خود محمول است و اگر توجیهی بنا بر اظهار فضیلت و منقبت انتخاب کرده اند منافی با منقبت
 و کثرت علوم خاتم الخلفاء الراشدین که در عالم زیاده ظاهر شد میبای آن نحو اختلافات در است
 و این زمر را محدثین ما اشکار کرده اند چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست اما امر که صاحب مطالب السبیل نوشته
 اگر در اشل است که زمان جبل وقت اخیر صمدی بود و نزد قاروق پس منوع است معنی با الیقین اگر کردان
 و گفتگو نمودن چون قیل و قال نفرمود بلکه بشکرت گذاری بر دواجب معلوم شد که مسأله را میسر است و انحراف
 بی خبر بود و جناب میفرمود حمل را شنیده بود بجان بخشی پرداخت و ر فقه در پی اثبات جبل قاروق
 و ذلك جبل عظیم والله یحیی من یشاء لا اله الا الله تعالی **فوله** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج
 مشتعل است و همچنین بر اسم دلالت بر حقیقت خلافت برید دارد و جوامعش هم در نظرت رسیده و قیاساً مشتاد
 خبر این کتاب را از کاتبی نویسانیده نموده و فرستادم پس بر چند خواب حافظ شیرازی رحمه الله علیه بنا
 خویش فرمود ع معذور دارم که تو او را ندیده ای و لیکن من بگویم ترا بعد از فرستادنش معذور دارم
 که قطعاً آن کتاب را دیدی تکلیف که چون دلدار و می دلداری حسین برادر مبارک حسین با الفاظ توبه
 بعد از آنکه بقیق دانست که کتابی مثل کوه الوند بر سر محبت افتاد و او در خلوتها می بنید و چنان
 می نماید که قلبش مانند زنجیر بید از تنه یاد می لرزد و با انیمه از غایت بهیمانی و او مدتی کلام از
 میسر دهد و متوجه بچوب نمیشود و هر گاه تذکره ان در خلوت می آید و مع میگرد و تا یاران از ذکرش

باز مانند عوام و خواص شیعه طلب جواب هجوم می کنند پس او موقعی در تقریری بعد از قاضی بعضی از اقوالی
 توانسته یافته او درین محدث گفته و برای برانگیزیدن تو هر چه در ویش آمده نیز بالتش یافته حتی که داد
 تیز زبانی داد و آن کلمات گفته که نزد عقل اکثر دشمنان مانده باشد و لیکن چون درباره طلب جواب
 بود در بی تامل با او نشد می و و عده حتی نمودی و انتری از آن پدید نیامد بلکه معنی قول مشهور لطیف
 انجا می که نیز گفته ام الی آخره پس اگر اکنون پوست خور جدا کردی و بجهت هر چه تمام هر جلدگر شش
 نشستی و از عرض من به دایت و علاج طیب صادق حضرت امام صادق کما بقوله عن اصول کلام غشی پس متوجه
 شود در بین چه افواج بر سر تو ملکه اولین و آخرین تو از راه مجوسی و عبداللہ بن سبا پیروی کشیده و او
 مسیدان دای واده ام چنانچه سکندر ذو القرنین بنامید اسمانی در مقابلہ دارابن بهمن گمانی که اکنون
 زمان حال با بن ابیات منکر است قولی که گوئی بنیر منم و کجا بنیرہ یا کم که بازی کم و شمشیر و ناچ
 نه گزگز آن بهمن گویت باز گویم بهان و منهدم از اتفاق جماعت اتفاق اہل حل و عقد است
 کہ اولی الامر اند و از میانہ خویش کی راستیج شتر الیہ و التبتہ بر می گیرند و بعد از اتفاق ایشان امامت
 این شخص از کسین لطیف که واده امامت است با گاه فعلیت و ظهوری آید چنانچه امام زاری بشرح و بسط
 بیان فرموده و بنده همراه بیانش باطنار مخالفی مجتهدی نموده بقول خواص لطیفی مع کسبت نکردم در آن کار
 پیچیده و در حقیقت کار اہل حل و عقد اتباع سنت نبویست چنانچه ما خدش بار با بگوشت رسید و جناب امیر آزاد
 کلام خویش بعد از اقتباس از آیات بیات و احادیث سرور کائنات بیان فرمود و چراغ هدایت فرار است
 روشن ساختن کائنات الشوری للمهاجرین و الالف الفی و قس علی هذا الفضا که زیر افراغات راویان و مقیمان
 بر امام رضا درین اوراق نقل کردم و این امور در آن اجرا کردند مجتهد ارسال شدیم چنان مشروح و بسط
 کرد کہ مقتصد احاطه نماید و مخفی را بکار و التبتہ شریحیاری خود بجلدین ہم تمایذ با اہل سنت چه رسد زیرا کہ
 از آن واضح است کہ هر چند معاویہ بن ابی سفیان بیعت اہل حل و عقد بر دلایت عمر نیریدی خواست و لیکن
 حرمین شریفین به داخت قبولش نکردند و اگر مراد از اتفاق جماعت بیعت عبداللہ بن طیب و انتقال است
 ایشان خود بر نقل مجتهد بعد از منور افعال قبح از ظلم و فجور نیرید بیعت آن پلید را شکستند و خود را ازین
 بار گران رسانیده عازم قتل گردیدند و حال عبارت شیعہ جلال الدین سیوطی انچه در مثل تاریخ الخلفاء
 ضبط فرموده بطوری در تفصیل آوردم کہ قلوب ناظرین یک میزدند کہ در اینجا نیز بنیاد تقریر مجتهد بر
 ہرزہ بجای و خود بینی و خود درالی است کہ شاید در بیج کسالی آن شرح و بسط خواهی یافت و لیکن
 از آنجا کہ مجتهد خود را در لقیش و کامرانی سپردہ علاقتش در حقیقت نزد احق بہر موجود نیست و
 طیبیان کاملین چه تواند کرد چون مرعین عمل بر نہائی شان نمند و کوشش بر اندر کسی نہ نمند
 القرض اگر تمام کتاب را نمیدید مگر بعضی ازین مقامات را آنهم مرغل و را خفیف میکردانید و مقصود از

از خیرش است که میزان عقل گران سنگی از برای سنجیدن نسبت روشش و عدم رویت هر دو برابر است
 و بعضی از اصحاب مجتهدین چون سفاکی دلی باکی او را بعد از واقعه کربلا ملاحظه کردند و خدیجه بیان و ناموس خود
 گوشتیدند چنانچه از بعضی روایت بر می آید اگر چه بعضی در مدعا می رفته نباشد بنا بر آنچه علمای نشان در مدعا
 گفته اند پس حقاقت مجتهد و تقلیدش باید و می که بران می خشدند و دل بران هم نمی خندند که عبارات تحفه
 را همه ملاحظه کنند و ماله النزاع را در باره فقیه دریا بنده و درین ایامات هم کلام متفقانه چنان آوردم
 مع خلک گفت احسن ملک گفت زده و یا دینی اندیکه در هیچ کتابی چنین تفصیل در مقایسه مجتهدین امامیه
 ایا رفته باشد که بر هر مقاله اش بنایت اندوزی مجلیدی صورت بسته و بر تقریرش رنگهای گردنهای
 اینها بود و گویان شکسته بالجمله بعضی دانستند که اگر در سنجش با متذالیکه از اسان افش بار بار بار
 و بعضی حفظ نظر جوان و ناموس قنایه مباد الشکش بر ما تبارد البتة و از هجرت و لثنا قریب العیش
 مذہب و مقصود از پرکوشی در سیر مقام تعلیم این سیر تا بالغ بود تا اگر کجمل را بعد تفصیل کار خود کند هرگاه حال
 چنین باشد اگر باز عاده ان مباحث بتفصیل تمام نزد عقلای موم نخواهد شد و اوراق اینده بجهت جواب
 خواهد ماند یا لعل بر مذہب ما حضرت امام حسین علی بر کمال فتوی و در غیوس عمل فرموده که مقابل هیچ سلطان
 جا بهر فداک بی باک خروج فرموده و در روین داری بنایت قصوی کشیده و مجتهد ناصبی کمر بران بسته که
 شهادت انخیزاب را باطل گرداند و از راه خدایت بخاطر عوام اندازد که هر چه کرده بر اصول مابست کرده
 تا خود را از لغت شیعیه بر باند الحاصل چون مجتهد و عید که اگر سنی گوید که شهادت امام حسین را اصول شیعیه باطل
 است بسبب آنکه بنیادش بر مخالفت جناب امیر است که سنی فرموده باخرضین کتاب الی غیر ذلک و ایا هم
 کردن تفسیر و موافق اند از دایره ایمان بر آید خواست که بطلان شهادت را تکلیف تمام بر بنیان نهد
 که امامت نیز بدینا مبت شد بر حقیقت این همه و باطل شد خروج امام حسین و بدینست که اگر متشبع بعد واقعه
 کربلا بود و عیان شد تلبیس اوست و رسته بر سنی خود فرمودم چنانچه عیب کمتر نداری و رسته چه بود و عالم است
 و اناسی نشان داشتند از **قول** و لفظ گذاردند که نجیب آه سال عبارت قاضی ابوالکلیلاکی پیش ازین
 مذکور شد و ماخذش هم دلیل بران گشت پس که او را مثل سابق و لاحق متغایر پیش آورده و ایا این
 خاص دوم را پذیرش و در عوارم آورده و حاصل جواب صاحب تلبیس السیفیه بر این نیست که ان شکر
 انشوب از نذرانی هیچ امام حسین را که اهل خارج فی الاسلام نبود یا منافه نای نسبت به نایبیت نیست
 خود بدل گردانید انساب نمود حال آنکه معنیش این بود که حضرت امام حسین اول کسی است که بر سیر نظام
 خروج فرموده انکه معاذ الله خارجی اول و در اسلام امام حسین است و بنده میگویم که ان معنی خود
 بدیسی البطلانست زیرا که خارجی باعران سنی و شیعیه یکدیگر باقرار مجتهد که خود درین کتاب میان سنی
 و خارجی تفرقه کرده کسی است که العیاذ بالله بفر جناب علی مرتضی کرم الله وجهه باشد و جناب امام

پدر بزرگوار خود را مطالبی واقع خاتم الخافه را را شنیدین میدانست چنانچه نهیب الایمان است که بر سبب
 حضرت نبویه میر و ند و محبذات متبلا نشو ند پس خاریت انجناب محال شد و هر که نسبت آن کند لبوی
 انجناب التیاز دایره شنیدن خارج است و در ملا مت اهل حق داخل و این شهر اشوب مقصری پیشوای
 رطل بوق شوق شتری است که نیرید بیایات او عمل نمیکند مگر کسی که بر دین محدث مجوسی و یهودی باشد
 و راه امثال ایشیا لیلین اختیار نماید و تخصیص این نقل بنام این شهر اشوب از ان جهت نمودم که پدر
 محبتد الزمانی مومن جایی علی المشهور این نقل را بدین الفاظ ذکر میکنند در مباحث صوارم که این شهر
 اشوب در مقدمه کتاب مناقب میگید که قیتی گفته اول خارجی فی الاسلام الحسین و حال عبارت تخصیص
 همنه قبل ازین در جلد اول انجوانی مذکور کردم که دل و جگر محبتد را گاهی فراموش نشود که قلیت کید
 محبتد کو فی هر دو کبایش می شد محبتد که و بیادنی یکده صاحب تنبه الفیه در جواب محبتد فانی رفیق مبتلا
 و داعی بودن لبوی محدثات از کتب تنقید مثل لسان المیزان برای این شهر اشوب با تخصیص مثل
 مشهور است و از ندران ناید الا در چنین شکلی دیو مردم دیگر دیو نیز پی ثابت فرموده و محصل تقریرش بعد
 از ان اینست که چنین کذاب را در نقل مذکور نقدین بناید که در اصل کلام قیتی دلالت بر مدح امام حسین
 دارد و خلاصه آنکه اول کسانیکه از اهل بیت حضرت بر ظلمه خروج نمودند و در مقابل سلاطین شکار در آمدند
 حضرت امام حسین است یازیدین علی با نفس بر کمر و قس علی بن ابی طالب که از راه بتمان لفظا خارج را آن
 ناصبی دشمن اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین باضافت یا نسبت خارجی ساخته بنده میگید که چون حضرت
 صلی الله علیه و آله را محرف القرآن نوشتند کمانی غنا و الاسلام شایده که درین تحریفات متوقع مزید ثواب
 باشند محاذات من ذلک و ایضا خارجی حضرت ذوی النورین را بدگوید و تکفیری نماید که جناب امیر
 او را در هیچ البلاغت بر برابری و ساهمت خویشی مستاندر و در خصوص تحریات و امامی او میفرماید که
 قد بلغت من صوره المامیالا و شریفین خطین ترجیح میدهد و بر همین قیاس خارجی مذکور جناب صد لقیه
 از ایمان بدر می کند و در حقوق والدین یعنی حضرت و زوجه محبویه مطهره او مثل رنضه مصداق
 سواد الوجوه فی الدارین الی غیر ذلک و بالا گذشت مفصل که جناب امیران ب حضرت ام المومنین پس از قنده
 جمل کمال توکلیم و تکریم پیش آمد و حضرت امام حسین نزد ما لقیه بر دیده پدر بزرگوار خود بود و لا ریب
 اگر چه اصول رنضه بلکه تقریرات شان مقتضی کمال خلاف میان جناب امیر المومنین و حضرت امام
 باشند که او تادم شهادت نهیب خود را در عین خلافت خویش هم مخفی نمی نمود و این اصل لقیه
 را بر کند کما ذکرنا محلا و مفصل مره بعد از خبری ذکره بعد اولی و از عجایب و غرائب آنکه محدث شنی
 در مجمع البحرین و مطلع النیرین میگید اخباری واحد و هم فرقه من فرق الاسلام سمنوا و اخرج
 لمر و هم علی علی ۴ ذکر المورخون انه قبل منهم یوم النهر و ان الفی نفس و کان بدخل و فیض بایض

حتی نیتی و نیزج و ذکر التواضع عند علی اکفارهم فقال من الکفر و اقتضت لهم مناصقات فقال ان المناصقات
 کما یکن من الله الا کثیرا و هو یکن کثر والله بکثره و اصله قوم اصابتهم فتنه یوموا و صحتوا بالجلد
 نزد ما بهر حال که معنی انرا عام دانی یا خاص یا اخص گردانی و امن مبارک امام جمعیل بدان الوده توافقت
 بلکه پاک و پاکیزه است چنانکه داشتی ولیکن بعد از ملاحظه این معنی که محدث مذکور اخذ کرده چنانکه امام
 نقل فرموده و مجلسی دیگران به نیت شان را نسبت بدیگران استوده اند و محض بیان میسر
 که خارجی به کافر است نه منافق بلکه اگر فشار شد و متناهی و شیوایی خود را دریافت پس بر اصول فقه
 باید گفت که حضرت امام جمعیل که تارک تقیه بلکه کاشنده ان بود و کما لا یخفی در زمینه اسلام کمتر از خارجی است
 بسبب آنکه تارک تقیه تارک صلوة است عموما کما فی الاصول و هر که تارک اصول باشد عموما کافر است
 کما فی الاحادیث پس وای بر مدعیین دلائی اهل بیت طاهرین که با انچه لازم میوزاد دعوی محبت شان
 دست نیندازند بلکه عجز انست که دعوی مزید دلا بر زبان دارند و محبت شیعیان را مقصودی یعنی اهل بیت
 را بر ابر کاهی نمیشمارند پس توانی گفت که از نسبت خارجی که بوی اسلام از ان می آید دل محبت
 ناصبی سوخته و تش عداوت در سینه این لئنه توبه را فروخته اکنون لا حول باید خواند اما انکه اول خال
 فی الاسلام زیادات بای نسبت مدلول احادیث سنین است چنانچه محبت ناصبی مقتری و دعوی
 کرد پس دانش نجف و استاد باید گفت و نادلیلی و بیربانی بر ان نقل کنند و نهایتش نماید که نسبت
 دالی که دلیل فانه فی نهی المعرکه لم یسوت و دلیل و الله یهدی من یشاء لا اسیاء للسیبل و بحمد الله
 که درین مقام نیز دلی الزامی بنیات ایندی خاصه از کلام مقام مرتب توان کرد که چون خود را عرف
 کرده که خارجیت امام صبیح معاذ مدلول احادیث سنیا نیست در حقیقت این معذرت از طرف
 ایشان تواند بود که تابع طریقه و روش برگزیده حضرت اند پس البته معذرت و رشده ع که سالک بی خبر
 نبود راه و رسم مشرکان و این بدان ماند که خود در باره مختار عذر خواهی میکند و او را از سر لغو
 باز میدارد و محض چنانچه داشتی و باز می آید انست که از آنجا که احادیث حضرت اهل بیت در باره
 او مختلف مروی گشته شیعیان تابع اند بهر چه با و ادا اعتراض وقتی بود که ایشان برخلاف احادیث
 امیر خیری میگفتند پس بنده میگویم که از اعراف محبت بدالات احادیث و امن کسیکه معاذ الله چنان
 گوید بر فرض محال هم پاک شد چنانکه و امن رفته با اعتقاد محبت از تقریرند که در این فترتی است
 واضح که اول الزامی است ثانی تحقیق معنده امیانه ان مقام و آنچه در باره مختار گفته فرقی است دیگر و هیچ
 اهل اسلام بر ان اجماع دارند که مدعی نبوت کافیه در دین و دنیا جمیعا بالیقین کافر و مغلغل فی النار
 و محبت بنده که با آنکه جوفت امیر را مستحق امرت نه اند و در کفار یار القار اند و این اجماع و تحقیق
 مشهور است که لا یخفی از شما و از اقرار دارد که تا پیش از این اهل اسلام مدلول احادیث سنیا نیست

نیز در ماسا که احادیث امیر اهل بیت بر مدح مختار کذاب و اهل بیت داشتند که ع چون کفر از کعبه برخیزد
 کجا ماند مسلمانانی که و از اینجا است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام آن رئیس الکذابين را قبول نفرمود
 و صاف صاف کرد و از اهل بیت او را اندست نمود چنانچه روایات این را جزا شد بر اهل سنت و اگر قتال امام قاتل
 امام حسین علیه السلام نیست تا سید دینی می بود البته امام موصوف پیشکش او را رد نمیکرد و دو امام حسین
 برای قتل انحرط و در لظاق بهمت بر میان میان نمی آید و دست از برای کشتن او نمیکشاد و پس حاشا
 که امیر اهل بیت با وجود ان علوم مدح او باشند بل اگر با وی بد امر او و پیغمبر امیر اهل بیت ملتس ماند
 بر جای خود توان بود که مختار سرسپت این دو دمان است و دو دمان او باید که کشید علاوه برین او را
 انهم بوضوح تمام عیان گشته که احادیث سنیان در کتب شیعیان هم در دست چنان نیست که مخصوص
 باشد کتب اهل سنت حتی اگر کتب شان را غریب کنی فاقتلوا الاخره کائنات کان معند انهم غواهی یا
 علل الشرائع کتاب صدوق رخصه نیست که علم میکند که دو پادشاه در اقلی نمینند و معتقد الزمانی
 انرا بحکم امام رضا علی دلائل قانع میداند و این بحث قبل ازین بکلام زید علی گشته تسلس مرویات سنیان
 و تحقیق امتزج شده و برای رخصه بنایت باری سرباری گردید آدم بر لفظ کذا و کذا که در قیاس
 مذکور بر ساله قدیمه آورده بود هم برای اتمام تقریر معتقد در باره امام حسین رضی الله عنه چنانکه در سنتی
 پس میگویم که خرافات و هرگی معتقد باید دید و ناصیت او را بخیال ان الضاف باید پیچید که اگر کذا و کذا
 و لقرع به نتیجه قیاس اومی نمودم در تمامی بازارها و کوچه های این شهر منادی میگردد و این که ناصیت محیب
 در باید که در حق جناب خامس آل عباس ان الفاظ شنیعه می نویسد و مردم می گی و دانستند که این نتیجه
 قیاس از معتقد ناصیتی است چون طریق مراعات ادب پیروم و لقرع را که از شتم باز مرا امور و اخلاف
 و انهم معنی میناید و وجه تمهیل آنکه در اخصراض بر صورت گذاشته یعنی تفصیل احوال آنکه بعد از ادنی
 غور توانی دانست که در واقع اولیت فدک چون جناب علیه المطابق حکم شجین مانع از تقسیم شد و حضرت
 عباس ان تقسام آن بالتحصیف منحو است و آن موهم تقسیم میراث بود سیاه برای متاخرین حضرت عباس علی را
 غیظ و غضب بر گرفت تا آنکه لفظ کاذب و غادر الی اخره در باره جناب بر تقوی بر زمان آورد و تدرالغ
 بر روایت شیعه فیما بینهم وقوع یافت که عادت همین است که در وقت بعد از شتم گوی می شود و بجای
 چنانکه از استاد خود شنیده بود بر غایت ادب روایت نمود و مسلم هر چه به حال در اینجا کاذب و غادر و انکه
 است و در ماده لغری و قیاس معتقد ناصی الفاظ دیگر مستحب می باید که هر سخن قوی و نه گفته مقامی و از اولیات
 که عذر و کذب را با امام حسین را بی نیست اری نیز در عذر نمودیم کذب و هم خلاف وصیت پدری انهم
 بنده که متحمل و موددی روایت نمودم برین منطبق چگونه شد بجا روایت بخاری و مسلم و کجا نتیجتا
 معتقد در باب التمساع بر آوردن و این گنایه و انهم بحسب ظاهر همین آن تواند بود که غادر و طایین مراد

و

در حدیث بخاری ای بی خود این کنایه نتیجه دلیل این موطود است یا بیان روایت صحیح بخاری بی این صاعقه
قرآنی است که در هر قول بر مقتدی افتد و جنون مطبق را برای او ثابت میکند نزد عقلای انجمنی
که در ضربت حیدریه قابل این امر نسبت بحضرت فاروق گشته فاعبه وایا ولی الاصل بار فان لم یجد صوتاً
که صوت الحمار لیکن بنابر مهادنیش می توان گفت که لفظ کذا و کذا را با هر اشاره باشد بامری که جناب سید مظلوم
جناب مستطاب مرقنوی بمقرب رسکایتی می مقدسه واقعیه ارشاد فرموده بودند ببلکه حضرت امیر از
وصیتهای رسول خدا اعراض نمودند چنانکه بارها دالتی اطراف آنکه بسیاری از نسخ حق البیقین دیدیم و زینهار
در آن نیافتم که بجای خاندان خاندان بوده باشد چنانکه این رئیس المجرمین قرار داده و ملتزم این پیش
سبوی مولوی سلامت الله علیه السلام دلت بر آن داشته و این تحریف قهرانی حقیقه المجرمین دیگر است
که پدرش دلدار اهل ستم تکرر مطلق الاصل بدگر در عناد الاسلام انچه گفته ازان واضح است که جناب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و اله درباره قرآن مجید رئیس المجرمین است و از اینجا در متل می گویند که کرده نیافت
و هر که ادنی غور در رسکایت جناب موصوم نماید که رسول خدا دست او را بدست شیر خدا امانت سپرده بود
و اعاده حالش نالغیه به بالیقین خواهد گفت که لفظ خاندان را خاندان سائن سنج فایده بر این
دشمن خدا نمواند که در عبارت سابق و لاحق لفظی باشد چنین هم پیده نشین شدی و گرگان میدهند و میزنند
تو از جای خود حرکت نکنی وای بر من محل اعتماد من مرد و یاد من هست شد سکایت من بسوی پدر من
است و محاصرت من به پروردگار من است کار خود کرده ایال جناب شیر خدا امانت آن مظلومی نمود و حرا
ناموس اگر معینه کسی مجال نی یافت بتازیانه زدن و پهلوشکستن و خانه را با آتش سوختن و همه متانتم
کردن طرجه آنکه چون لباس چنین حلقه در گردان شریف افتاد و چند صد نفر میکشدند جناب سید یعقوب باطنی
و تعلیم علمما شدید القوی طرف دیگر را چنان به زور میکشد که همه بروی خودی افتادند پس خدیفه اول
محتوق امامیه بادیر دین و کشتاشی گرفتار بود پس این معجزه عظیم از جناب سید صدور یافت که این
بیچاره جان بسطامت بردا کنون معامله فقط امانت معکوس شد و انکسایت خادم و حکیم است آمد که امروز
خدا را از دست او ربائی دادی اینهم حجت های قائم میشود و قهر خدا بر محبتدین اولین و آخرین می افتد
و هنوز خواب نمرگوشت مشغول اند و کارهای خویش از لای مثل سابق مصروف قال الله تعالی انکس
اَهْلَ الْقَرْيَاتِ اَنْ يَّاتِيَهُمْ بَاسُنَا بَاکَهُمْ نَاقُوتٌ اَوْ اَهْلَ الْقَرْيَاتِ اَنْ يَّاتِيَهُمْ بَاسُنَا نَاقُوتٌ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا مَا تَعْمَلُونَ
مَكَرًا فَكَلِمَاتٍ مَكَرَ اللَّهُ لَا الْقَوْمَ الْخَاسِرِينَ پس آنها که بگوشته خورد از مراعات ادب سانسیت حضرت
امام حسین رحمان جناب رسول البیقین بود و اگر ذکر کسی از غلامانش بودی در انشای عبارت نسبت
بوی سیر مراعات ادب خودی ولیکن برای تفتیح دشمنان دین و ابطال ندریب اعدای رب العالمین
وسید المرسلین که بالیقین دشمنان اهل بیت طاهرین اند باطن از نتایج اول الشان که قیاسات المیسرین را

و نیز تم کدوش ابدالان العتبه ناچارم و اگر معتقد اند از امر او رخا می رساله قدیمه و جدیده بگویند بشر
می شنیدند زینهار و در ذکر اسامی مجتهدین برانعامات اوسیح و قیقه را فر و نمیکند شتم و لیکن دلدار در مقابل
علامه دهلوی و خرنده لبرش در مقابل بنده سراه دلارانی نرفتنده بلکه طریق دلارانی سپردند پیش نهاد
جو انفرادی بهمین شد که در بلده ایشان جبا دکن و هرگز که در خوف و ترس نکردم پس چنانچه قدما می پلستند
دل و جان و رتایید اهل بیت مطهرین بمقابله نواصب پیرداختند و دروا الحکومت رخصه داد جان تناری
برای اصحاب کرام داده باشم لاجرم اقامت نکنند در جمع کردن کتبشان و جها و تالیف و در کتب و دوازده گانه
بعد و حضرات ائمه قریب نسبت سالتید و اگر مراد از دلالت عبارات و روایات مجرب و سلطان فخران
روای نیز پیشقی است پس مسلم است و لیکن الاسلام که برای مجتهد فایده و هدیه اولیافت نیرید را برای امانت
بسیه ترویج و کوری که نوری ثابت میکند و اگر مراد آنست که آن دلالت دارد بر حقیقت خلافت اولیست
منوع است لای علیهم ان قائم الیه بان عقلا و افلا و فرقی میان نه بود و طاهر است و لیکن در محله اول تبرعا
بیش از پیش اوله قایم کردم که زیادت بران متصور نباشد تا همه ناظرین با حیرت همقرن شدند و گفتند حالا
یا مقاله که از مجتهدانمقدار کوری و کور اعلی خیال کسی در جواب رساله قدیمه نمیکند شتم با انهمه سامانها که از
برای او میاست کمالاخی **قوله** اما آنچه نوشته که علمای مذہب شیعه در حمایت مختار الخ و افعی کسکه ایست
علمی در کتب شیعه و بموجب رد فائز اصول نداد که حضرات امامین در کدام وقت پیدا شدند و معاملات
وینی و دنیوی ایشان با خلوت از عطای در اجماع جاجان و ابتنا قیمت ناته و اخبار را عرابی جناب امیر
که بر در دولت ستاده و انهمان از اخفال شریف ایشان بر جنگ بدر مقدم است ما از ان متاخر وانی
بن نقیب قاری از اجلا اصحاب رسول مقبول عبدالعبد بن ابی بن سلول است یا شخصی دیگر معروف و مجهول
و در زمان حضرت امام ذیالجبیر حضرت صلی الله علیه و سلم تقدحان بجان افرین سپرد و واقعه که بلا مقدم است
یا زمان بیعت عبدالعبد بن عمر اگر بعضی بنوت و رأید و تاملیر اسامه در مرض شریف بود که فانی طعن الرماح
یا در محبت آنجناب هر روز یکرامت تحقیق خود یعنی مهاجرین و انصار را همراه براق طلبیدند و هیچ باری
نداشتند چنانچه در کافی گفته الاسلام کلمنی مروی و بشرح ملا خلیل قزوینی مفصل حکمی الی غیر ذلک ملا خلیل
فی تالیفات المحمده المرب او زیاد و تر الخلاء و ادو یا محبب صیب که کلامش ازین مخالفه پاک و صاف
است و سیده لاف و کزاف کرد و در پیش نمیکند و مع ذلک حکم با اختلاف احادیث ائمه مخالفانصوص این
بزرگانست زیرا که بانها از مجلسی نائب امام ترکسی از محمد شین و متکلمین رخصه و دلدار و مولد و خود محمد
حامل الاسفار تهاوتر معنوی در کربار و صورام و غیره رسیده که امیر زینهار اختلاف فی ندادند و برای دفع
اختلاف از امت مبعوث شدند چنانچه مقلد ایشان نیز بجام طعن قریطاس و تشدید المطاعن لقریب بای
امر نموده پس هر چه اهل ایشان مضموده متاخر همان حاده پیوده پس ثابت شد که لایقینی که این اختلاف

هرگز از امید بر نیامده بلکه امید بر کذب و افترا می مختار اتفاق داشتند و او پیش مسلمیه کتابی بنویسید
 و راه اجتهاد که فتح باب اختلاف است بر ایشان سد و دود و راه و خضه شیا لحن از راه و هم شایان
 الحاق و مشعر کلاب محذرات خود را داخل دادند فلان یسایا یسایا لایمین بدو با و انقدر عقل و نقل از خود در حدان
 و در بین مثل بدی اولی است که حضرات امید ناسیان و وارثان علوم حضرت سید المرسلین اندر مخالف و ناسخ
 دین متین **قوله** تقریر جهاد اگر انچه از انچه معلوم شد که جناب مجتهد الزمانی که نائب امام سونمی و کلانی
 استقامت احاطه تمام برکت بشیعه دارند چنانچه معتقد و مشکلم کرمانی اگر چه بزرگان چنین گفته اند ع که نکته دان
 نشود که م که کتاب خود را نیز که این جهاد را با وصف اظهار امتیعی که مدح و قدح مختار هر دو در احادیث امید
 وارد است اگر میگویند مالا بلکه جناب امیر وقت رجوع از حروب لغات از غنیمت خوارج بی دین علی مابو اشهر
 فرموده بودند که جناب من الجهاد الا الصغرالی الجهاد الا کرد و همچنین دیگر صحابه از ازانان جناب امیر گفتند و در قصد
 و غیره هر ولایت بیوان جهاد جناب امیر که نفس حضرت صلی الله علیه و سلم بود نداشتند بارتد البتة و را که بود
 جهاد مختار لفظی برادر مسلمیه کتاب نیز در جناب بنیعت چه شبهه باقی خواهد بود که اگر گلبسته این نوع گفته و در سبب
 معتقد جمع نشود و انحضرت مذهب معتقد و تازگی شیعه ایشان متصور نخواهد شد و ایشان توان گفت که هرگاه
 پیرویین از اصحاب میا از سنین که حضرت میکائیل بر جدیث ارشاد و تلمی فضا آرد و مندرجیت ایشان باشد
 و مختار چه می و کلینی بروایت الموال ما و یث ایشان میاید هر گون که کار باشند و بعد از دین تویم را و در شایان
 و مختار چه می و سائرند و سلامت کسی و غیره از ستم زنند امام جعفر الیه ایشان را و ازین فردوس گردان و وجود و
 رب العالمین و در حقیقت شایان غیره که تو در حفظ و حر است عالمی علوم بزرگان خود را و در سبب بدو و از حاکمین متوس
 نیز در قصد مژده باشند که البتة جهاد اگر ایشان غیر المسلمین و یا در خود منشی که خواهد بود و الحینان الحینان
 چون مختار محبت ششین و در هر وقت پس مطالب روایات قدما می شیعه مثل تها و کلینی و غیره با لایق او را در
 اقلین مجتهدین و انفق نه از سید کران را گردن که حضرت امام حسین او را از دوزخ چنان بر یاد روایات محمد بن
 ایشان که استعفف خود و بعد از این از خود را دفعه پس سنان را فرموده فتح و نصر و با شد که ازین جهت
 حضرت را ترجیح آمد تا حضرت امام حسین او را از دوزخ ببرد و ن کشید و چرا حضرت شهید گردان و نفر ماید که خود از
 جهاد مجتهد خویش شنیده بود که ابو کمر و حمزه و د و بنیز که گوش چشم من اندر چه بیج و تالی که معتقد دین مقام است
 و علم سخن سازی بر فلک برین افراشته بود و بعد از آن که گردید چنانچه در مجلد اول ازین کتاب خواهد
 و انیمه که شنیدی با قطع نظر از آنست که جناب مجتهدان از پدر خود را بباید اختیار الفار و اجمال پس اشیته
 انداختند که ادکلام محمل را ممل می داند و صاحبش را بغیر و ماگی داند و میکند یا علی بد از مندر افتاد
 الهفت را سرنیز عبارات پدرش از موارد و غیران بر چیدان و سفلی و فرد و ماگی فرزندش با بنگ از
 بیان او کردن و گفتی که مجتهد را منور بود و مذهب علمای خود را در باره مختار مفصل و مدلل گفتن تلمی

میدانستند که بدین اوله خاص مدح و قدح مختار بدوی کار آمده و در میان علما خبر فشاری بر یک گفته تا ترجیح قوی
 او خود بخود و در ضمن این بر بیعت برسد و استحقاق لعنت برای ما و حین عیان میگردد و باطلان این معنی که فکرمحب
 بجای خود خواهد رسید بر هر کس و ناکس چنان واضح شد و گوئی که سفیده صبح از مشرق بر میدید و آنچه گفته که لیکن القای
 فقره حقه کسی مختار را امام بحق و از حمله خلفای اثنا عشره انداخته الخ جوابش نزد اهل خرد و پیر طاهرست که چون
 خود مجتهد در همین صفحه جهاد مختار را اگر والدند و بنحی قائل شده که ایم بدی مدح او کرده اند و شیعیه و حیه
 مختار را طعن ننهند بلکه سنیان را طعن اند که قائل قائلان امام حسین را مذموم میدانند و انیمه کلمات
 دل برانست که او طرفدار مختار است پس اگر او را نیز بران خویش خلیفه بگویند ازین چه سود و مجتهد را چه رفر
 بگوید که با بحث کلامیه معنی اکل است نه بصیرت و لفظا لکما لا یخفی و اگر گویند عصمت بشر را خلافت و باطله و گوئیم
 اگر تالیفات محققین خود را ملاحظه کرده که آخر چهارگان میدان تقریرات را نور دیده عصمت را بعد از ائمه
 آورده و محقق الایچی ازین بجاخت است و در گوهر مراد پس دایره خلافت وسیع گشته و التوحید که کلیه مقتضای
 بیان حضرت زینت میستحق گردانیده که منافق امامت خانه نشینی است و در طفلان زمان سیر کردن و از
 جهاد دل در دیدن و پیر و باختر مشتق و تدارک است بنمودن و ایستادن پیر و اخشن اگر مدار امامت
 بر عصمت است و بدالتی بعضی بدان میفرمود و نفس علی بن ادراسطول احادیث جهاد حضرت امام صادق عم
 دار آنرا الجای بر عصمت گذارشته بلکه جهاد و شری و طآن را مفصل گردانیده و داد انصاف بدیده که مهاجرین
 بر ایضه اصل انتخاب مورد عده آیات مدحیه قرآن مجید بوده اند و عصمت شان که قائل شده اگر مختار
 را عصمت حاصل نباشد گویم باش که مدار بران نیست اعاده اطل احادیث بخصوص جعفریه مستلزم الیها
 است ورنه باری در گفتنی و از اغراض انجام آوردی و در احادیث اگر تتبع کنی لفظ امام عادل خواهی یافت
 و اگر قرآن مجید بر شایع آغاز شری و امامت مطابق ارشاد حضرت صادق از انبیا است بلکه اگر
 ادنی خورگنی در اخذ نیست نیز خواهی دانست که غایه مافی الباب و فذلک الحساب در امامت جهاد است
 و در لفظ سیاست سید انبیا و بعد از حصول عدالت و تقوی و زیر شمشیر همین امام را فمیده و
 مورد مدح حضرت علی اند علی و سلم که دیده چنانچه از شرح حقیقه کامله خصوص اطل شرح هم مدح اوله
 است که ریاض الالکین نام است یک دو سطر از ان می آید که تا بدانی که عصمت که شینه عین الله است
 و برای مطبوعی الهی در کار است غالیان امت از او بان خود در باره امامت تشریفیه قلوب الحق را
 با خراج را شنیدن خوشایند و بالاخر خود و اخیره در حل افتاده اند و سطر از کتاب مذکور در حق
 زید شمسید خواهی که منکر امامت امام محمد باقر بود که فی اصول الکلیه و خواهی دانست که این محترفات
 را غیر از عبد الله بن سبا بودی که امامت بلا فصل و تکلیف اصحاب ایجاد است کما فی الکشی مرعوبی
 و آغازی نیست و محمدی و کار سازی من بعد از قول مذکور شد که کسی از شیعه او را در خلفای شمسید

لشده تعریفی بسوی اهل حق نمیده میشود و جو الکبش و سابق و لاحق انجیان در و قراول سپردام
 که قلوب شیعیانیک میداند و ظاهر است که آنرا که فیریشتی را دران زمره شمرده اند از کلام شان پیداست
 که خلافت را در مرتبه عموم گرفته اند پس بعضی از انما مستحق بشند و خلیفه بر حق و بعضی از ان غیر مستحق
 زمینها را گاهی گفته اند که نیز بدی خلیفه بر حق است پس اعاده ان بالتفصیل موجب التویل و در همین مقاله
 بحث آن مشه و حاص و مبسوط گذشت چندان و در هم نیست که باعث سهو و نال نشود از اینجا که معتقد حروب
 مختار را رها و اگر قرار داده پس البته تا شبعقش از اعظم عذر ها خواهد بود که در قلوب اعدا آن
 کنند و از زبان انکار نمایند چنانچه در اندیش شائست و در احادیث انجین کس را در کافی کلینی هم
 ذوالوجین نامیده اختلف کرده اند و از اینجا انیم عیان شد که بعد از اعتقاد جهاد اگر برش ضرورت است
 که او را نیز رگازان بر اصول خود ترجیح دهد که در پیده نشستند و از مسند امامت و لوازم آن برخاستند
 و اندر زینت میدک سیف مسلول و بر محقق و فرزند پندیده رسول مقبول بودند شنیدند بلکه از انیم پذیر
 نند زیرا که درین اوراق از کتب شیعه بطور انجا میدک کنگان جنگ نروان که کا خود و در متناظر
 پس جهاد مختار البته جهاد بر تفرنا بل خواهد بود مثل جهاد حضرت سید المرسلین فیکون جهاده اعلی شان و
 ارفع مکانا پس حاجتی نماد که بعضی دیگر درین خصوص طلبیده شود اکنون حرفی چند موعود انست
 که صاحب ریاض الکلین نقل نمیدارد و ایات صدوق بعد از نهاد قال امیر المؤمنین قال سوال
 صلی الله علیه و آله الحسن بن حسین بن علی بن ابی طالب که درین مجلس بود اصحابه رقاب لناس
 غیر المجملین بدخلون الحیة بلا حساب چشم الضاف یکش و به بین که حضرت سید النبی و ارا بدین اوصاف
 ستوده و امام حسین سید الشهدا از الوجود او پشارت داده و به گاه زید بن موسی بن جعفر رضی الله
 عنهم را پیش مامون بردند و او برش بخشید بکویت برادرش حضرت امام رضا و خطاب نمود و اینجا
 که اگر برادر ت چنین و چنان کرد امری زیاده نیست قبل ازین زید بن علی خروج کرده بود و اگر
 رعایت نمیکردت تو در میان بودی البته او را قتل کردی که انچه کرد امری صغیر نبود و امام رضا
 نمود و امامیر المؤمنین برادر مرا بر زید بن علی قیاس کن که او از علماء آل محمد صلی الله علیه و آله
 بود و خطیب که زید بنی امیر از برای خدا و جنگ نمود و با دشمنانش تا آنکه مقتول شد و راه او امنی
 مختصر افواید این سطر پیش انیمش است بر اندکی از ان قناعت میکردم که از کتب مجلسی مثل جلاء
 العیون و غیره بر ظاهر است که چون امام رضا الطلب مامون ستم نمود و با جمعیش رسید تا مدتی
 تنها و پشت که امام محمد خلافت را قبول نکرد زید بن حضرت رضا بن برضا نداد و خلافت اومی نمود
 مقصود من آنکه با اعراف اجل علمای شیعه تقید در میان نبود و ما این هم حضرت رضا مامون را امیر المؤمنین
 می گفت و اگر این خطاب را در کتب روضه نجفی در کثرت حدی ندارد پس سیاه ولی طائفه فاحشه

کسیه کافی التشریفه بشیر باید دید که در اصول خود جای بطریق آورده اند که این لقب خاص
برای جناب امیر خاتمه از آسمان خود آورده هر که برای دیگری گوید البته روزی لبی خود خواهد
لعین یا بون خواهد داشت پس ملاعن یعنی خود را برای بد شگون و بدیران بریزید و ملعون ابدی شد
مجاله کنم و به تفصیل افرو و جزئیات این قیاس قدرتی ندارم و اگر کتب خویش را غریب الکتب محال
است که غیر معصومی بزنند و اگر در اینجا این نواصب گفته اند غرضی توان داشت که از نواصب گوی
سبق در بودند زیرا که تقریرات و متفرعات ندیب نواصب تیر عقل و نقل دادیم ولیکن این کفریات
در بهار نظر فرسیده نفوذ یافته من ذلک غرق و دیگر که مناسب فصل باشد اگر فتح چنین بزرگ معینی
ریشه هید البته محال خواهد بود چه جای کفر و لا چنانکه در اصول کافی ثقه الاسلام مناظره او با امام عجل
و انکار اما منش ثابت است و دخول او در جنت و آنهم بدول صاحب ششم خود دیدی و بجز ان عقل بخندید
پس اصابت امامت محمد بن عبد الله بن سیدار اصلی بنامند و الله اعلم علی ثبوت اصله و ابطالان خلافت
و از اینجا باطل شد صور ضالیه مومن و مجتهد اول که در ذوالفقار بافته و تافته بود و تفصیلش در اصول
حیدریه علی الجوسس القدریه نوعی یافت فی **الاصول** طرقة انکس این نیز در مقدمه مشتمل است صحیح بخاری
الخ اگر مراد آنست که از عبارت ابو محمد بن حاتم دوام انچه پیش برتی آید پس ممنوع است اما بطریق
من اقامه الدلیل و اگر ادنی الحکم است ایضا ابو الطفیل را از آنکه بدو شش برتی کرد بسیار از اجماع
قبیل از دعوی نبوتش احسانات بر ختار کرده اند و چه میماند که شب حاصل فرود آید یا خفیه
حدیث بخوم بسببان این حال بر آنست که تناسل حقه الزمان با آنکه تمام است و از میان حقه الزمان
ظاهر است و قدم را خدو فی هذا الحلد بکه را دم میا اصول و فروع خویش بکه نه نقل بکما عرفه فی
الحلد النبی عیون اخبار الرضا انفسیه یا فقهیه اند پس اختصار حدیث بسبب بیان خارج از اینک خواهد
زیرا که طور علما و کتب نشان مبتدیان را از آن همین است که به قیام و احرازیه شامل میباشد
پس تبار و از آن است از آنکه حدیثه سببان باینکه شمه الله این روایت را حدیث حضرت علی علیه السلام
و سلم شنیدند و آن مفاد فی تحقیق امام رضا است رضی الله عنه که حدیث حدیث من است که سالار فرقه
بنور حال این حدیث از عیون الاخبار نه آنست و این مکرر در کتاب فنی الکلام قضایات ایزدی ملی
شده و بهر ناظر بیان گشته که حضرات امیر عموماً و حضرات امام رضا خضه صلی الله علیه و آله حدیث فرموده
و لفظ اصحاب را به غیر مبدین مطلق گردانیده و آن موجب جنگی ششم ماست هر که خواهد جو صله خود
را بیا زما بد که ان صحابه کتبه که راه ردت پیچوند و ان بزرگان کتبه که خاک بر شان بر باد
داوند کنون الضاف را استتاره بکن و بهین که نفوق از برای کیست اگر چه مجتهد رئیس المخفکین
خلاف آن در طعن الرماح میگوید و مصدر اقرا ت میشود که ذکرش تبیین است ولیکن حکم آنکه

مگذار که زنده کند کمان را بدوش من بجز بر سر پشته آن درخت و اگر موافق سخن باشد در مقابل او نگریند
 بیان آن نمودن و که دلش فربه و آن طرفه تر از آنکه درین اوراق پدیدار باشد و بدانی که رفعت مخالف تقصیر
 کرده با بقلع شیطان و اقرارش بر داخه اندر پس سحایره ابو الطفیل چه رتبه دارد که او را مقتدی گردانند
 اکنون آن قبول و تقوی با معنی که بر اصل طعن خوانند شد بر بجای خود نخواهد بود و در عیاقام لطیفیست
 مباحث دیگر طویل الذیل است بحر فی چند قناعت می کنم که علما شیعه مثل صاحب تفسیر و غیره او را موصوفت
 مضمون انبیهت در طریق اهل سنت ثابت کرده اند پس الزام محبت کجا ماند بی ما و الزام لزوم تواند داد که
 که بغیر رضوی حدیث مذکور صحیح است منزه شد از خطا اما ابو الطفیل پس باید ثابت کرد آن که او از اجل بود و در دنیا
 و هرگاه مطالبی که بتبیین کسی بود که تردید کرده باشد در امامت بلا فصل از تقوی غیر مقدس و اسودند می
 اکثری از ارکان امامیت خارج ازین رتبه بودند پس ابو الطفیل کجا لیاقت قدرت دارد تا امامیه تعلیل
 کنند پس ذکر حدیث مذکور بر حال محبت را زیاده بود بلکه صحیح دوستی مبنیان و عداوت بنی آخر زمان
 از آن شیخ می شود و اگر مراد انیت است که ابو الطفیل از اجل اصحاب است نزد اهل سنت بدلیل که درین مقام
 نوشت از مقدم فتح الباری پس لایم که از عبارتش بر می آید بلکه لغزش صحابیت البیتیم است
 با نمینی که در جنگ احد پیدا شده جزایرت و حضرت صلی الله علیه و سلم مشرف گردیده پس از بنو تاش اجل
 کجا به ثبوت میرسد نه بنی که حافظه عسقلانی در تقریب می فرماید که عامر بن وائل بن عبد الله بن عمر
 بن حشیش البیتیم ابو الطفیل و کلبی عمر و اولد عام احمد و رای البی صلی الله علیه و سلم و رومی عن الی بکر بن
 العبد علی الصحیح و هلاخر من مات من الصحابه قال مسلم و غیره پس اجملیت را بناب محمد الزمانی افزودند
 و بیظا هر است که هفت ساله را بقدر صحبت کجا که در اجله صحابه بشمارند و قرابت و دم خانگی هم نیست که همیشه
 صحبت تشریف بهم میرسد و این امور بدیهی است و اگر مراد از عبارت مقدمه اجملیت که زندگانی ترجمه او
 خواهد بود در تقریب است و هلا فیضا طاهر عند العقل و الاکان مخفیا علی رسول الفداء الفرض چون محبت
 در مزید محبت مختار منتهی است نشان بر واری و ثابت کرد و اجملیت او بر عزم خود پس برای سفاقت خودش
 نشان گذشت که لا ینفی **قول** سابق سخن تحریف آید الخوالش در سابق چنانچه باید گفته شد و این
 بنظر العاصف باید دید که هل تری لک من یأقیة کانهم انجازا خلی خادیه **معدن** سب
 بعضی از محدثین آنست که اگر کسی مرگب اصلانی شود و داعی به بدعت خود نباشد و صادق البی بود و در
 از وی توان کرد چنانچه از صوامر نیز واضح می شود و بخلاف زراره که چنان داعی بود که میخواست
 که امام صادق را مجوسی گرداند پس چنین راهنمای و برپیری و آنهم بقول آنجناب در میرانه سری
 چنانچه در کشی است مقتضی آن شد که فضا و را از تنجین دنیا بر حید ندیعی با فقه السع لقیب از
 و خطایش صدق الصادقین که باشند که آنجناب این تعلیم و تکریم را از رفقه گاهی در خواب هم شنیده باشد

و قس علی هذا ما بین و شیطان الطاق و اخوان و اقران شان که پیشوای شیعه گردیدند حال آنکه
مخجل المیس و دجال و منکرین علم ازلی و مخرب توحید حضرت باری بودند و جسم او را معاذ الله هفت
شیر می پیوندند کجا بر هم کردن توحید رب العالمین و اختلاف شان در آن و کجا بعد از تسلیم بهم بود
ند کوره مرتبه فسق مقاتلین لقیانه آنکه انرا از دنیا انتخاب بودند بلکه قدوه المتجین و اگر باورت نیا آمد از
علمای سنت پیش که مضروکمسن و غیر هم کیستند نام ایشان هم ندانند و کجا تقریر فقه بر قول معتبد که
علمای امامیه اجماع کرده اند بر پیشوایی و مقتدائی شان و بر بدیع شمس کمالات ایشان که دلدار
و مدار باین الفاظ در صولهم یا و میکنند و کتب تنقید دلالت بران دارد مثل منبع المقال و غیره که اگر
این قدم و واسطه نباشند یا نشاند اثنا عشر و ایمیه بدی سلسله علوم سرور انبیاء از هم یکسلسله و از جمیع
افادات پریشان گردد و اطراف آنکه از عبارت و اقادات دلدار بری مروت و دلبرنی فحوت که در موارم
بجست عدل باری غرض و جل مندرج گشته دلالت بران دارد که اگر معاذ الله کسی حضرت خیر البشر شفیع
محمده خلاصه موجودات و سرور کائنات یا احدی از انبیاء و رسل با دیان سبل را بوجود محسنه باشد
مستحق خواهد بود چه بجای فرزند بران که بطریق اولی فان ما بالذاب اقوی مما بالاولی واسطه عند العقلاء
و آن عبارت درین الفاظ مرتبه گشته هر که خواهد بدان رجوع کند اول در تقریر عدل علیه شیه
میگوید باید دانست که یکی از اصول حمسه که بان انسان مومن میشود عدالت حق سبحانه و تعالی است
است و آن یکسبب اصطلاح عبارت از انست که اوسجانه تعالی مرتکب هیچ نمیشود و متحرک واجب نمی نماید
و مراد از قبیح انست که فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب انست که فاعل آن مستحق
مدح و تبارک آن مستحق ذم باشد معتد جالسی نائب امام نرسی در دار المؤمنین گفته و در حق چند از ریسهای
گرفته بحواب امام زازی رضی الله عنه مصروف شده که فرموده بود که تکلیف خالی از قباح نیست بیان
آن اینکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که بی غرضی واقع سازد با وجود اینکه فاعل عالم باشد با نیک
این عرض دعایت بران فعل واقع خواهد شد بلکه مقدمه بالعکس آن خواهد بود این ترجمه عبارت امام
موصوف بود که مومن جالسی نوشته باز ترجمه عبارتش این است سطر می بقلم خود کتابت میفرماید نیکو
والد هر گاه بماند از حال و ند خود که هر گاه با وسکین داده شود بان سکین پیگیری از پیبران را خواهد
و یا خود را بان هلاک خواهد کرد و او با این یقین و قطع سکین بیست او بد و بگوید که فرض من از او را
سکین این بود تا او با آن قلم را بتراند پس از اینجا ظاهر شد که هر که امری برای صلاح بکند و داند
که آن صلاح بران مترتب خواهد شد بلکه عوض آن فساد و تبیل خواهد آمد آن اقربح خواهد بود
نه حسن باز مومن جالسی بگوید و در نوشته میگوید که تمثیل رازی بجهت این در نظر عوام تکلیف
مستحب میزد که فرض این نموده که یک لیسر دارد و لیسر نسبت الی با مکلفین عباد چنین نیست

و فرض این نموده که آن پس قبل نبی نماید و معلوم است که قبل نبی در ظاهر اگر اجماع محسنین باشد بسیار
 قبیح است نبی عینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پیر از کمال قدرت طاقت اینست که
 که چون آن پس آن نبی را قتل نماید و در وقت قتل که زمان آن نیست باید الا با وسعت چشم زدن
 نیز بان لائق و لایق باشد برای اهلنا صبر و تحمل و استحقاق تکلیف در جات نبی که انهم پس آن پیر
 باشد عاقبت نه نماید لیکن بعد چشم زدن بوض آن قبل حیات ابدی آن پس را که نبی است عطا
 فرماید و سید و سروران مخلوقات گرداند و سلطنت الانزال باو بخشد و با انواع نعم لائق و لایق
 که زوالی و نهایتی نداشته باشد منتهم سازد همان دادن سکین حسن میشود انتهی ملاحظه پس اگر تامل
 امام و مقاتلین آن عالی مقام گویند که ما را شیعہ او و پیر و بزرگوارش شیعیم و بر نبی که کوفی
 الاصل بودیم و هر کس چنین باشد او شیعه است اگر چه ابو حنیفه کوفی بود و مدتی را اعتقاد است
 و آن تعلق لقب دارد و امام را بدو ازده هزار اخلاص نامه طلبیدیم چون دانستند بودیم که اول
 هجرت فرمود بلکه مظلوم و دشمنان تصمیم نداشتند که او را مثل کشتی فتح کنند و همراه خویش بر دست
 شریف بربزند و اگر او بسور اخی پناه گزین را بربزند و او را بکشد پس در زمین و سبک کنایه
 نماند و معنی و صداقت آن که در بعضی کتب مذکور است نمودار شد و در روز او را با فرزند و اصحاب
 در شکنجهای مصائب بنوعی می کشیدند از شکنجهای و هم از خوف انواع نیرید که در روز فزون بود و بر
 جان و ناموس ترسیدیم و بالاخر مصلحت همین دیدیم که کشتن ایشان آنی پیش نیست را انتخاب
 را بدین نیت نالین بحیات خود و سبک رسانیدیم و متوقع ثواب از حضرت رب الارباب می باشیم
 یقین است که چون خدای عز و جل مادل است و نژاد دارد و در کمالات فی صدر الصوارم نبی است
 ایشان بنیاد انبیا را بشمارد که بلا حاجت سازد و امام فرد و بلا دشمنی و بیگونی بر همه یاری از شیعه
 و سنی موجود اند که در روزانهم با هم امین مشغول میشدند حتی که میخواستند بزرگترین می افتند
 چنانچه سنی را وقت ماتم از دست میگویند اشیاء البشیر و سرن را بسیرین بغایت جد و جدی نیند
 و در نهایت هرگاه تفرقه را بر بزرگترین دفن کردند که مال عیش و نشاط و سرور و اینها و طایفه
 و بلا غف مثل روز هجرتی سوی خانه های خویش بر میگردد و چون از علت این احوال پرسیدند
 گفتند که حضرت امام در انواع مصائب مبتلا بود ما هم باقتدای او خفتنا کشیدیم و بختنا بد داشتیم که
 که انتخاب را با تمامی رفقا در باغهای حیات و غرقابی بهشت داخل ساختیم و ادعایش و کامرانی
 میدیدیم فرض چون دلدار و مدار قید و بده محسنه در قتل اینها نوشته این همه امور و مانند آن را بر آن
 سند برج گشته که حرفی را بطور تمثیل نشان دادم و در هر دو که منتفعات بالاستعاب نکردیم و آنچه
 در باره ما در این ملجم آورده و کاسه شمعیری نقال بتقلید پدر نولیش پیچیده جوالش در جوشم تسلیم

و تنبه السفيه مبسوط است و من امیدوار آن بودم که مجتهد متاخر فکر را بقریب آورد و بصورت منوی
و کبی جلوه خواهد داد تا من بجز اینها نخواهم گرفت اخبر س که این آرزو صورت نداشت و مجتهد از فکر
انجیه آورده در حال ثبت قطع نظر از تحقیق و الزام که استنباط آن توانی کرد مقلوب است مراد او بوی
که افشش باشد زیرا که اکثر شیعه واضح شد که خوارج را مدح کرده اند و انگاه بعضی معاصی معاصی یعنی
حضرت ماضی بحمدی که از کفر و فلاح پاک و پاکیزه ساختند و زیاده برین نیست که آنرا در فتنه مذکور بشود
و حواس در بافتند و دیگران از عاید محبتش و تکلیفین مثل مجلسی نیت شان را که مبدای افعال
است بخالص ستودند بلکه بدین حدیث گوی سبق در مدح شان را بودند و حال محبت خود معلوم که فخر و
توحید رب العالمین از تمامی دنیا و دشتی متعین اند یعنی که بعد از انتخاب شان از مقتدا هم از رفعت
امام صادق تقوی ستودند که زراره شهر من الیه و الفاری رئیس آنها شد و حالش چون
لشت از امام و البلیس در اثر انارام بدتر از بدترین کائنات تواند بود که میخواست امام موصوف
را بچوسی گرداند کما فی فتنه الکشی قائل ملک بغیره و نیز اگر در زمره محدثین رفته ادنی غور کنی واقفیه
صدی و نهایی ندرند و لغوی هم پیاپی نیست که اینها بدتر اند از اوصاب خود خویشند و دشمنان
الطبیست اظهار و بر ظاهر است که آنچه از اناسا صد و ریافته اوصاب را شرمند ساخته که جز این
آمانات امیر را خود و حرمت حرم ایشانش لیا برود و در ابروی شان بیر خاک ندلت میکنند و از
هر گوشه برایشان بلانی برانگیزند تا اتری از مدعیان ان نماند و علمای رفته در اندامادیت
و ایشان می نکردند چنانچه معتد کر بلای حبسی سید محمد لطایهای در حواشی مدونه کبیت اصولی از
بیان و تحقیق در داده و این کتب بدو تحفه حکیم میر محمد صاحب فرزند سید نواب فیض آبادی برادر
میر علی صاحب دله حضرتان هنوز موجود و معند الکجایی مثل شبت و کجا البیاری از اهل خبث و اگر خور
از ان میرود که خود و مباشر قتل موصوم شوند مامون بن مارد و امام رضا را بدست خود زهر داد
و فرزندش یعنی امام تقی را بدین میسر از ینالی نابیت گشته چنانچه ترجمه ترا کج نیز بران شتم
است معند اگر بمطالعہ عیون اخبار از تالیفات صدوق مشرف شوی خوابی داشت که چون او
در قتل این مرد و امام و صد هلاک یک بود در ریاست کلامیه نیز حتی قدام و متاخرین این مجتهد
را بهنج تحقیقات او اساس نهاده او را رئیس المتکلمین خویش گردانیده اند و بسیاری بر تشیع
او نازیده اند چنانچه بر ناظرین مجالس المومنین پوشیده خواهد بود که درباره مجتهد تحقیق نیست
که برینان نیز گمان گشته چون خدا خواهد که پرده کس در دنیا پیش از اندر طغنه پاکان بر
خوبی که علم الهامی رفته صاحب غرور در توجیهات روایات ابوهریره و غیره از مرتدین و دشمنان
اهل بیت طاهرین معاذ الله دل داده و کتاب خود را بیان پر ساخته فاین السک من السک

و این بدامن فلک قول **محمد** عناد و عداوت از مختار غیر از اینکه او قاتل قاتلین **محمد** بن **محمد** است
 و جمعی جوینده اند و باید دانست که محمد را ضرر در سنت برین عصر دلیلی قایم کردن در نه اهلست که او است
 که چون مختار بقول معصوم یعنی حضرت امام زین العابدین کذاب بود و بدید او بدرجه قبول انجنا
 نرسید پس معلوم شد که اقرت امام از بدید او درجه قصوی بود حتی که او از دایره اسلام خارج و در خیال
 کسی از عقلا نمی آید که امام خلق عظیم از جدا می خود و میراث یابد و بدید بجای آید اگر چه روایت صاحب
 سنح المقال است نه از روایت قبول نفرایده و درجه اقرت بسیار است از دعوای نبوت اوها
 آمدن جبرئیل علیه و آله و آیه و از افعالات مدعیان که ساینه اختیار نمودن بلکه نزد امامیه خود و وجدان
 بودن کامل ایشان علی اهل التقید و حضرت امام زین العابدین و دیگر معصومین از ان عده است
 معقول گردانیدن و غیر معصومین هر بروی کار آمدن که بالیقین بر اصولی باید که حضرت الاجام
 درو باید که در سبب مذکور غناشته باشد نفقت کاش محمد رجوع کردی به کتب تقید و کتاب صیغره که هیچ
 مذکور نیست مدعی و بدید مختاری بروی می پایش اینک مغلطه بر بخوردی که از برای آن ساجد
 میباشد و تفتیش این وجوه را که اشتق و در سبب حضرت که در ستم بر جان انصاف است و از استخاره
 کلهم بنده با مدعی ابتداء حکم میباشد عجیب است که این چند وسیله را به خود نزدیکه که بر اصول
 ثابت شده و از خصوص حضرت اله سدید گردیده که حق تعالی چون چنین مقام میفرماید پس غلطی
 کسی را برمی آید که بدترین کائنات باشد یعنی که در قصاص از قاتلین حضرت یحیی را که محبت نبوت
 نصرانادار از انبار از دوا و انواع عقوبتها معذب گردانید پس قتل قاتلین قاتلین جناب
 سید الشهدا دلیل بر خوبی افعال او بخوابد بود و در قرینه هم در مقام موجود که در آغاز شیعیه ادبی براف
 کیسان از برای تفریق جماعات و کشتن قاتلین امام حسین رضی الله عنه بر خاسته بودند ایشان
 خود درین کشتن و کشتن شربت شهادت چشیدند و حق تعالی قتل قاتلین از دست مختار گرد
 و بالاخر چون کفر و احداث او بر انقیاد و عملی عیان شد در قتال و لشکر با آراستند و او را و او را
 شهید که مصعب بن زبیر تنه بر خاقان سلیمان احب دختر اش بود و بمنبر فرستاد و از آنجا تو گفت که اهل
 الصرافیه این مقصد را بسیار دراز بود و لیکن بقدر ضرورت او را تا فر دایلی و هر چه چایلی محمد و نفاق او
 و پیشوایان او یعنی مختار آشکار شود و بدانی که ان الله لنافقین فی الدنیا و الاکسر من الله انکر فی الله
 طالب تفصیل باشد و بدانی که او در جنه مذوب بود و با وجودیکه بخشد حدیث در بعضی سائل موجود که
 شیعیه پیوسته به نبوت میرد و از ذوالنقدار و امع میشود و شیعیه غیر انما عشری و می باید در رخ مغایر
 میگردد و محصل حدیث از منبع المقال گوش کین که چو حضرت صلی الله علیه و سلم بر صراط برانورد
 پس و علی مرتضی و متصانش حسن مجتبی و برادر قدرش امام حسین شهید که با باشد مختار استخوانند

از حضرت امام حسین که با امام مکر یا میکین که کشندگان ترا چگونه کشته و انتقام تمام از ایشان گرفتیم و اکنون
 در عذاب و دوزخ گرفتار گشته کسی پیدا من نمیرسد که رهای یا بجز حضرت زهرا یا امی حسین و ابر فردی
 و ریاب پس امام حسین مثل عقاب در برسد و فخر را از ان عذاب برارد و اگر قلب او را شمع میگرداند البته
 محبت شمعین در آنجا قند چنانچه از دوزخ و غیر آن بیاد می آید از نجایم ثابت شد که دل آدمی خونی دارد
 ولیکن بمقتضای المرافعین علی لفسنه چون مجتهد دلبه دلدار سنگین دل است و قساوت و راب و کل دارد
 و ازین امور انکار نشدیدی نماید و سنیان اگر چه برین حرف و حکایت احاطه کردند مگر او را دشمن خدا
 و رسولش مثل مقنن خانه تراب یاخته پیروی حضرت سیدالاحدین لقب او که زاب که شته اندا که
 بعد از تسلیم محبت خویش شده باشد و قرابت بعد از بن عمر ۵ راستی موجب رضای خدا است تا کسر
 ندیم که گم شد از ره راست یو اگر در اخذ امری صیرفی پیشین مدخل است ازین سطور با بیعت که از
 تالیفات خود که بنور محبت فخر ان اسباب نام تمام و بی نشان و نام است بحسبم انصاف باید دید و کرد
 عتساف نباید کرد و یک از مطالعه مختار کشی چنان بوضوح پیوست که عادت شریف حضرت ماری
 بران بیاری است که انتصار و انتقام نمیکند مگر باشد ارحالا مجتهدین رخصه را دو گوش و یک
 بینی هم نماند چه جای حق نبوشی و حق بینی تمام عبارت حدیث کتاب سطور نیست علی بن الحسن بن عباس
 بن عامر بن یونس بن یعقوب قال کتبت الی ابی عبد الله علیه السلام اسئله ان یدعو عدلی الی محله
 من تنصر به لیدفع عني فاعفمت لذلك قال یونس فاجری لنعص اصحابنا انه کتبت الی کتب
 فاجابه و کتب فی السفل کتبه یرحمک الله اما تنصر لیدفع عني فاعفمت لینی یونس بن یعقوب میگوید که عرض
 نوشتم بامام صادق که دعا کن برای من که خدا مرا از ان مردم که داند که انتصار و نبش بر دست
 نشان بدهد و پس جوابی نیامد و من نموم شتم اتفاقا یکی از اصحاب ما خبر داد که من هم نوشته بودم چنانکه
 تو مکتوبی نوشته بودی لیکن حضرت صادق نیز ان توفیق فرمود که خدا رحم کند بر آخرین سبب که خدا
 انتصار می فرماید و کند دین خویش میگردید بدترین خلق خود و از حال فخر القفی که معلوم شد
 که چه عقاید را الله داشت که بدو دوزخ در عذاب شدید مبتلا بود از نجایان شد که انتصار محصور
 است بکرده اثر از فاعف و یا اولی البصار و اگر علمای شیعی آب و چشم داشتندی بالستی که نام آن
 در حق امیر مرقندری بلکه اگر دوسای قوم سفادنی غور و امعان در مضمون حدیث کشی نمایند
 حالی تو اندر شد غلط کتم حاجت غور و امعان چیست بعد از دیدن حدیث مذکور مانند بدی
 اولی است که ناگزیر است که اکنون قوم رخصه حضرت صاحب الامر و فرزندان تو نرکس را
 از روزه امیر مدی خارج کرد اندی بلب انتصار دینی از ایشان زاید الوصف شدنی و بر
 تصریح اکابر علمای روافض انتصار دینی و انتقام جو و جفای ظالمین که از دست ظلمه حضرت

اهل بیت گذشته از دست امام غرور گرفتنی است بلکه احادیث معراج او که در ذراول ولادتش بحصول
 انجامیده و همچنین احادیثی که ازین باب اهل برانست که وجود یا خودش فقط برای اقامت از آمد است و بفرما
 یا انمید و این باب خاص سر افتخار بلند میکنند و ندانند که چون درباره خلفای راشدین خلفای حق نقیض
 چنین بیو و گویا بدقت سر و دند فاین الافتخار بصدر رباعین خاتم الامیه الاطهار بالمحمد عیان شد حال
 حدیثی که روضه بعد از انراج آن دارد و نیز بانی میدارند و در پییر من نمی گنجیدند و عوام را بدام و دانه
 میگردقتند و معتقد رئیس الطائفه الناکه مقلد جامعین بیاض بی سواد این احتمال محال را بر دقت گذارند
 و بوسه لبیس و دیال حاشیه گذاشته و عیوب خاکهای خود را طمع نظر ندانسته و چه خوش گفت
 صاحب مدلی بعد از ملاظه این امور تو بر فک چه دانی چیست به چون ندانی که در سرای تو گسیت و قول
 بمفاد المراقبتین علی الفتنه الخ اقول قیدی که مجیب معیبا فرود از اوله شرعیه ما خود است بلکه بران بسیار
 از بر این طعنه قایم گشته بر یکد و از ان التفاسیر و در مثل حق تعالی در کتب مجید و در حق عالیه صد لایق و ضوابط
 در نهیمت منافقین و ده بودند میفرایند که کلمه مخوفه فی کرم چنانچه از کلام محقق طبری در مجمع البیان بوضوح
 پیوسته و ندره عبارت بحث قوله لما انقضت الخ لایه قبل فی معناه احوال اصحاب ان معناه الخبیثات
 من البیات الخبیثین من الرجال و الخبیثون من الرجال الخبیثات من الکلم و الطبیات من الکلم للطبیین من
 الرجال و الطبیون من الرجال للطبیات من الکلم الا تری انک لایقول انک تسبع الخبیث من الرجال
 الصالح فیقول غیر اصدا بطلان ماند من خلفه و لا ما یقول عن ابن عباس الصفاک و مجاهد الحسن البانی
 ان معناه الخبیثات من البیات الخبیثین من الرجال و الخبیثون من الرجال الخبیثات من البیات و الطبیات
 من الحسنات للطبیین من الرجال و الطبیون من الرجال للطبیات من الحسنات عن ابن زید و الثالث
 الخبیثات من النساء الخبیثین من الرجال و الخبیثون من الرجال الخبیثات من النساء و الطبیات من النساء
 للطبیین من الرجال و الطبیون من الرجال للطبیات من النساء عن ابی مسلم و الحیامی و ابو المردی عن ابی حمزه
 و ابی عبد الله قال ای مثل قوله انما لا یطیع الا راویه او منته که الا بیان اناسا هموان نیز خوانند فیها برانند
 عرفان که ذلک لعل و لیک من مایقوله لوی الطبیون منهن و ان ای منهن من الکلام الخبیث عن مجاهد
 قال الامام ابی بن عاصم و صفوان بن الحعل و ابو یزید که قوله تعالی فان کان لا خوفه و الام تحب بالانحوس
 فما علی تعلیب لفظ الجمع لم تغفره ای لعلوا الطبیین من الرجال و النساء و منهن من انهن لکنونهم و زرقانی
 ای علمیه من کرمیه فی الخبیثات الخبیثه و انانکه از روضه نوشته اند که راه مستقیم را بگزیند و راه کجی را بگزینند
 و کرمیه را از کجی بجا برند یا مصفیه نفس خود را حاطه بران دارد و اصرارشان میدانند لکن نجوی نمیشمارد
 فلهذا الخبیثه الباطنه هرگاه و عده مغفرت و حصول نیت برای ایشان به ثبوت رسید پس اگر فیه مذکور
 معتبر نباشد باید که چنین بزرگان که سفر لغیر و کردند کافرا فاسق باشند و بنوعی القرآن العظیم پس معلوم

که سفر مستوفی بر قصد نیک و اصلاح اهل اسلام بودند از عداوت خلیفه بر حق که محبت اهل
 باشد و آیات الطه و احادیث صحیح در آن وارد شود و انصاف برانی دیگر با نشان خضار و انصاف
 خدای عزوجل ارشاد نمود که لیظکم الله ان تقو و لا تموتوا **اَلَا لَکُمْ عِندَ اللَّهِ حَسْبُ عِلْمٍ** پس معلوم شد که
 حرام است فعلی را بجا نیست صدایه نسبت کردن که مانند آن باشد و آن گناهی بود که در خروج بر امام حق
 نیز کبیره است از کبایه پس اگر قید نکند که در میان نباشد نسبت گناه که به سوی ام المومنین لازم می خورد
 و تقدیر این از دست می رود و لازم خود را قداصین قید فرموده و این ادیان گردان کافیه تابضاک
 دیده باشی که لفظ مثل و مانند آن در میان می آفریند بر کفر و تمویل پس لفظ بطنه و لفظ لفظ
 بتاکید تمام دلالت بر آن کرده که آن گناه باشد یا مانند آن اشتکاب نکنند یا اگر ایمان دارند پس بل
 ایمان را ضرر و افتاد قید معلوم را ملاحظه نمودن و رعایت آن فرمودن را بفرستد که لفظ مومن برای پیوسته
 خاص گرداند و از حقیقت آن بهره دارند و کار ایشان خبر یار و سمعه و نفاق چیزی دیگر نیست
 باقر انجید و حدیث شریف چه کار پس مواعظا چه روز بار **س** مستی و دیوانگی جام میسبب است
 صرفه درین بزم نیست سماع هم داشتند اما خبر خیال نکند که طرف ثانی موعود و بخت و جنت است
 و محبوب حضرت سرور عالم و اهل بیت است که فریقین در واقع آنک نقل کرده اند که حضرت سرور فرمود
 که بعضی مرا اهل بیت با اهل سن میرسانند و اوست میرسانند و می رشت بخفی و مجمع البحرین غیر او نوشته اند
 که اهل بیت اهل بیت است علاوه چون عداوت خلیفه و زور باید که امیر المومنین واجب المحبه بر حق نباشد
 و عداوت بر صدیقا حدیث مناقب مرقصوی از صدایه شمر و نیست پنجمین مناقب از حضرت سرور
 و تقطیع و تکلیف و یاد و دانش اقامت نمود پس خطبه مقدسه الی غیر ذلک ملاحظه و لا تحسب فی غیر ذلک
 لازم می آید کافره چه پیر و آن بارگاه باز داخل ساختن یا شرط ادب آن مکان ملایک نشان چنین
 بود و حادثات این صحنی چند قلعی حضرت ام المومنین است اما معاویه بن ابی سفیان پس سمیت و
 رفاقت او که حضرت عقل بن ابطالب برادر عینی خباب امیر المومنین سجاده خدمتی که در زمان نبوت
 آسودند در باب مذکور کافی است عقل خود مدعی چگونگی نبوی کند که بچو حضرت عقیل دیده و دلائل
 نماید و مثل خوارج کلمه آنجا نباشد که الناس علی دین لو کم هل هذا انکار البیعتی مانند این خود
 سابق و لاحق این ادراک از کتب معتبره و فقهیافتی پس چرا وقت را با عداوت و انصاف که در اتم
 که صاحب معامله در هیچ البلاء خود فرماید که احسانا تعاطل خوانند و بطور نشان بظاہر است که چون فوت
 بنیست میان آنجا نباشد خوارج تواند شد زیرا که نواصت خوارج از طیب لالت بهره ندارد و کائنات محله
 حتی ان بعض العاقل مری فی مجمع البحرین **ایضا** پس اخوت سلامی تحقق شد لایضا و ملاحظه
 قید نمودن در اوقات و آنچه در مقام یاد کردم حقیقه شرعی بود زیرا که قید فی الاسلام بعد از خواندن و

در

خود مذکور است فقیها قلنا بقوله المصنوع و اگر نمی باشد از این معنی که نیز که شامل باشد بر لفاظی عیاد باشد
 شرکت جناب مقتضی را موجب خواهد بود اللهم اید قومی فاسم جابلون و عن الصادق ناکبون و اعجاب که امیر
 صفین بشیر از اصحاب باشد اگر چه مهاجرین و انصار همراه جناب مقتضی بودند و انجناب را پسندیدند
 نشانیدند و بر روایات و فضیلتها و انشی بدتر از خوارج شوند که تکفیر حضرت می نمودند امر او را و زیاده
 بر آن گفته شدند و بعد از گفتند از اسلام چنانچه تیره از کمال اشداد کتب شیعیان احکام و روایات منجوب
 بعض و عناد با حضرت رسالت میشود و عالمها مبنای بغضند که آن باشد که اکابر این جماعت بر ملا در کتب
 و نه استقامی حضرت از چنین رسالت می آرند و منافات خلافت مقتضی نقل نمینمایند کما فی الصافی و غیره
 و آن در حقیقت موجب کفر شیعه و ترقی ایشان بدارج علیا میشود و ندانند که اگر حضرت امیر زنده بودی
 از این باب همین حکم کفر و حق ایشان نمودی که ازین امور صاف عداوت نشان با حضرت یرجی آید و
 حضرت امیر خود را یکی از علما مان انجناب میدانست پس شرب نمود که چنانچه عبد الله بن سبا و امثالش را
 سوزخت و بد زنی غیر در صومرا نوشت ایشان را هم سوزید و رخ میگردد اندک البته تابعین در حکم متوعد
 می باشد و حضرت امیر چون بر نفس فضاوت خود بر چنین نشان تا زیاده برای زینت منبر مقرر فرماید برای
 تکفیر نشان بر سر نهائی که تجویز نماید که خواهد بود و قول بلکه شریک خون میداند الخ جناب مجتهد الزمان
 بعد از تنقید از اخبار صحیح ثابت فرماید که ام المؤمنین کی فرمود که علی مرتضی شریک خون عثمان بود
 کسی دیگر بجای او نشیند و در خصوص باید مجتهد را یکبار بر قول خود عمل نمودن که روایت هشتم در
 کتب فریقین مندرج شد پس باید فرقی تنقید را پیش نظر داشتند و بعد از تصحیح در محل استدلال آوردن آن
 محصور الیاد در کتب فریقین مذکور نیست که انجناب نخست میفرمود تا ملین عثمان را فی السهل و الحیل پس آن
 که صدق امنا قبا می المؤمنین را روایت کرد و چگونه تکذیب تواند کرد و از اینجا حال امام اعظم ثانی الهی شایسته
 باید دید که اول جناب امیر را قاتل یا شریک یا قاتل و قرار داد و بعد ازین در همان کتاب پنج الحقی انچه گفت صحیح الکاف
 آن بود و چون فصل این در میان در الباطل الباطل فرمود که تناقض او را باید دید قاضی رطل بوق شکر
 غیر از نیکه حدیث کثان مثل الملیثین نیدن اذان از میدان مناظره بگریه و آبروی خود فرو عطلای
 عالم در احقاق الحق مسمی باسم لغتیه بریزد و خبری نتوانست کرد پس بر تقدیر اول معلوم نیست که جواب از فاخته
 جناب امیر و بروی ملایک مقربین و حضرت امیر و مدیر بر حدیث نقد الاسلام در کافی چه خواهد بود و مضمون
 فارغ علی محمد زوال الکتاب المضمون درین اوراق و مجلد اول باید معلوم شده حاجتی با عاده باقی نگذاشته
 تو جردا و ایضا چون حال بدان منوال بود که مثل فاروق اعظم را که کسی بود که از مواد احوال و امنوا
 نگشته نقل فرمودند برین تقدیر اولیای او که طالب قصاص بودند و انچه مقتضی فرماید کردند و دیگران که
 در بی اعانت نشان شدند بر حق باشند با حضرت امیر که وصیهای رسول خدی را معاذ الله یا مال خود مذکور اند

مرامات فرماوردی مظلومین بود چنانچه در شرح حدیث کافی به توضیح آن پیش نموده و مقرب به گذشت بتجلیه الامر
 اهت است که چون بمبتدا از ملاحظه کتاب خود را معذور گردانید زیر هر قول و اسباب فسخش میباید و هر کسی که
 در از و کوفتهای حمله و محنت و ایراد بکتابش نماید فرمود که اگر در قول من تیر و دانه میاندازد که در مقام ایستاده میشود و
 قسم بخورم که در کشتن نه شمر که قبل کشته نه ام خودم عین دعا است و در روایات معتبرین مذکور است که حضرت امیر
 اکمال عبد و جسد بنال سبز را نزد عثمان رسانید و چون خود بفر و رات رفتی اولاد را مجاد و خویش را برای خطه و حرا
 مقرر فرمودی و بر دروازه عثمان گذاشتی **فقیه** و حقیقت خلافت نیز در غلیظه زاده و سایر اهل مدینه
 که محاسبکار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیقت خلافت پدرش باجماع خنامیان ناچار و کوفیان ناچار
 نهایت است کوفیان را که قدما می شیعیه بودند و در بر واقعیه مذمت گزاری را مین بلکه پدر نیز گوار ایشان
 شوند با بعضی حق همان که بر چنانچه باید اگر در غلیظی هم تنگ بند بر این ستم برانجانب است و هم در
 کوفه ما تم نشان از هر گوشه بر آید و امام سجاد فرمود چون شناسو گوار باشند راست بگویند آن کسیت
 که ما را بدین روز سیاه رسانید کانی المواقفه لایمینه ناچار گفتن کار معتقد است نه دیگر سبب آنکه راه و رسم
 حضرات اهل تشیع همین است و همین بود که در آغاز آتش افروزند چون بلند شود برای بنیاد سمع آب پاشی
 و قصد کنند صدر اول از ارکان اربعه رسول خدا را در عین اختصار گذاشتند و انیم خیال نکردند که
 بی حضرت و بر لمبتدا حضرت چه مصائب رفته باشند که آثارش عیان می دیدند و بسیاران اخروی نماز
 خیاره هم نمیدادند حال آنکه طحطان و زمان مدینه هم مشرف شدند بلکه اهل مضافات نیز در وقتیکه کوفه
 افروزید بفرقتند اگر نری چیزی نبود یا خود امام الایمه در فریب ایشان گرفتار شدند و هرگاه خلف بار
 بار دید بلیغت و میل در فشان کشت و دیگران که نزد صاحب صوارم و تشیع شایع به نیست کانی المواقفه
 و حاکم کوفه باشند مرا تبه همان نوازی بدست خود بجا آوردند و دو امام معصوم را بنجیل خویش بخت
 رسانیده بسوگاری پرداختند و چو این نباشد که مطابق هزاران روایات اصول در نور ازل
 محبت ایما و امامت ایشان در روح کشتی بود حق و انبیا الالاندره و شد و ذرا خبر اهل کوفه حق که گوشت
 و لیل تشیع شد چنانچه سابقا با اشاره دانستی و انشا الله تعالی بقیه را بعضی از تقریبات و تقریرات نیز
 خواهی دانست و آخر طمای شیعیه بلکه اکابر ایشان بر اصل خود رجوع آوردند که همین مردم در لفاق یک تاز
 دلی عدل بودند و کار ایشان خرد و البوجهی چیزی دیگر نبود و این لفاق پیشگان درین پوش و خروش
 انیم یاد نکردید که حال دوازده کس از ایماه سادات و اهل بیت بر اصول ایشان چیست و مقصود ازین
 مناسطه همین بود که بدین لجاج و کاه حاصل نشد پس اگر ایشان صدر اول و فریب جماعتی باشد چنانچه
 دیگران را که طرف بغضشان باشند از کجا بهم خوانند رسانید شاید که جنابشان مشکو شایه و کار
 اجتهاد و از را المومنین لکن گوشت است بسفح جالبقا و جزیره خضراء و تشیع بر نزد و قبل خروج سفیانی و نزاری

اسمانی زیارت مبارک کسی در بجای بصورت مجمل یا به شکل معروف نوع ناسریناس شرف شوند ولیکن مستحب
 نیست که امر و نیز در حق قرآن خوانند شنید و جز تقیید و ذوالو یعنی امری دیگر مشاهده خوانند فرمود چنان
 بعضی از وجوه وقت خدمت گزاری مسلم بن مسلم الملکوت درین اوراق دیده باشند و اگر خواهی که مشکلم بن
 حیدر مشکلم بر رخصه در نهاده خاص گوش کنی بعد از ادنی غور و تتبع در کتب شیعیه مثل شرح کلینی یا محمد باقر
 تشیع کنی که خواهد بود که وقتیکه صاحب عالم منور فرماید همین قرآن خلقای متقدمین در دست او خواهد بود
 پس بنیان که لغایت این روزی بموافقت قرآن مجید بر همه فرق غالب اند باید که این مرده را شنیده ستایش
 الهی بکنند و رخصه در باند که قرآن اهل بیت که درین زمان منسوخ التواتر است که فی الزمانه در آن زمان هم
 یکبار نخواهد بود پس اصل تشیع که در قرآن اهل بیت لغوی قطعی امانت بلا فصل موجود است و رخصه در توفیق آنرا
 میگرداند و آنرا از دست رفت و از هر طرف ایستایطه میسر نیست قطعاً و آنرا لفظاً الذکر و آنرا لفظاً الذکر و آنرا لفظاً الذکر
 و آنرا لفظاً الذکر من بعد حرفی از وفاداری قدما ایستایطه این بود و با عرفان بزرگان نشان که چون خیانت
 بی برده بود که در مقابل عین غاص سکوت الویسو اشعری قرار یافته و او مدعی داهی زمانه است مناسب
 آنکه شخصی از طرف من مثل او قرار باید شیعیان که در زمانه قبول نکردند و گفتند که اگر ای شریف میل کنی اول تر
 می کشیم پس حضرت اچا از شیعیان چاکا بجلت و فقه الهما رنمایند و در محبت نیز از ایشانست بالجمله این مردم همیشه
 روی خود را بهین عنوان در افرمانی جناب بامدادان سیاه میکردند و خون انتخاب را زرد میساختند که بر روی
 تفصیل انگلیسی دیگر میباید نوشت تا چاقی تقیید اقوال رو به حجت اما میباید فقرض میباید و در باره مختار هم حجت باشد
 الهی چنان مرتب تواند شد که اگر بایستی انصاف در میان باشد مجتهدین رخصه بعد از دیدن یا شنیدنش سرای
 خود دیگر میان خجالت بد انسان فرو برند که باز فرستی بنایید تار و بروی اهل سنت بردارند بیا نشاند اندیم قدم
 اجماعی است که مختارند بهب کیسانید داشت و گردان میکردن گردان میافزشت و زوال اهل سنت مدعی نبوت
 و رخصه اگر چه صاف صاف نگویند مگر در کل بهر گتمی نوازند چنانچه در مقام خود قرار یافته و اتفاقاً معلوم شده که
 حضرت علی بن الحسین او را بلقب کذاب یا دفرمود و هدیه او را قبول نمود پس در کیسانیت شکی نیست بل کلام در
 که او خود موجودند بهب کیسانید یا انداخته تقدیر رخصه مثل منج المقال بی که درت ظاهراً گفته و احداث
 نمود و دیگران پیروی کردند چنانچه مختاری از عبارتش باید دید و المختار و العوالی دعی الناس لی محمد بن علی
 بن ابی طالب بن الخفیه و سوا الیسانید و هم تنوع المختار و مکان تقیید کیسان و بهر تقدیر خواه موجب این سبب باشد
 خواه تابع دیگری که نامش کیسان بود و خرافات و محشوات بر چرخان شد اکنون در نمیکنی که او در امور اخروی مثل لغا
 هست علی الخدیب المشهور کسی را که حاجی نیست بعد ازین در هر آن کتابی دیده باشی از کتب دینیه ایشان قدیم و حدیثیه
 تألیفات مجلسی محفل افروزند بهر حکمت ایشان و عناد الاسلام و ذوالفقار و صوام و صام فاضل جالسی
 اول در کوفه همدستان و اقاوات فرزند لبر او که کیسانید و زاد و کسبه و واقفیه دیگر فرق باطله از شیعیان سبب مختار

زمین را ایمان ندارند و امام اعظم ثانی هم از شیعه در کتب خویش تصریح بر این می نماید و کان تحقیق چنان میکشاید
 که ایشان در آخرت مثل کفار و منافقین در النار و عیان الحوج بیان که بودن مختار در دوزخ در همین نزول می باشد
 و شما می دانید که تقدیم قوم یوم القیمه در هم الزام پیش آور و مورد و المبتغای بزرگ و القیمه قیس الرعد الموقد باقی
 ماند و کتب امام حسین بر شما حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و الهیبت علیا بر گمار و یعنی او را از عذاب دوزخ بدر آور و این خود
 امر است که بحجت را نشاید زیر که بودن او در عذاب موافق روایات ما و شما با اتفاق است پس اخرج غیر باید که
 اتفاقی باشد یا اختلافی چنانچه از بارقه ضمیمه بر می آید و رحلت متعصم ذلک در کتب خویش تصریح کرده اند
 حاجی که کلام و روایت مخالف همان مقدار حجت است که او را ضرر رساند نه آنچه مفید باشد مثلاً امیر فرمود
 ریسیر را در واقع حمل که توفیقی آنچه دال بر انست که من در مشیرین بحجت که عتبه که طاهر باشد داخل استم لیکن
 بودن تو در آن محتاج بدلیل است که من انکار میکنم پس کلام معصوم تقریر خود را پیش کردم که دخول او در بار
 ثابت شد خروج او را قبول ندارم باید از بدلیل ثابت کردن قطع نظر از آن عقل چگونه تجویز نماید که علمای
 شیعه حال فرق ضاله مستعد خصوصاً که این شان را نیک دانند و بخندند فی النار اند و حضرت سید المرسلین
 ندارند و امام حسین عاقل شود و مقتضای عدالت و انصاف همین است که ادبی ایمان باشد لبس بیایب و اول
 از دوزخ بر آید بلکه بعد از تقاضا بایستی فرمودن الغرض چون این همه خلاف اصول است زیرا را لایق
 شنیدن نیست و برین قدر چه متوقف که تا و وسیله را هم توفیق نمائید که بر امام صادق امامت را مقوم
 گردانند و انجذاب را مودی موعود قرار دهند و از امامت اولادش انکار نکنند و نیز از مقالات سنی
 که زورانی نقل میفرمایند که خیال میروقت شهادت خود بحجت فرامید و لیکن قبل از قیامت زمین شوق
 مشود و حضرت بر خیزد و بکلاء الارض قسطاً و عدلاً کمالیت جو را و ظلماً و لیکن خوبتر معلوم نشد که این
 همان وقت است که دایه الارض بر آید و وریش دارد و دم ندارد و میان هر دو ستاخ او بر اصول ایشان
 و بعد از مشرقین است مساوات که سابق فی المجلد الاول مفصلاً و دیگر حالات فرق ضاله روضه مثل واقفیه
 پیشتر در هم که گفتنی نیست پس اشارتی که کردم و مخفی گشت کافی است و در باره تا و وسیله هم
 طریق اجمال سپردم و هر همان مقدار گفتا و زیدیم که حدیث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین بیان
 کرده و چون معلوم شد که این فرق ایمان ندارند خدا را بدو سه حرف توفیق ایشان که اکابر
 حضرات شیعه اثنا عشریه در کتب دینی خویش می نمایند بایشانید و گریبان مجتهد الزمان
 تا و امنش باید دید که ایشان اجماع کرده اند بر تکه بودن ابان بن عثمان و صحیح
 می کنند اسودیت این بی ایمان و مرتبه او را تا لی متقدمین میدانند از ایشان
 و زرار و شیطان پس انصاف کن اجماع را بر توفیق آن کافر و کینه لقمه
 بودن عمر سعد نزد بعضی که از پدر خود که از احباب کرام بود روایت میکنند

و الحاد و زند قشلاک و الجار و دو کاسه پس ادا ستا و گیتی امور نیز ملاحظه کن که در روایات کیست و این
 مجسمه تمیز است بحث در آن نمیرود که وفات طولی در آن و فانی می کنند پس بدانکه امام ائمه معصومین
 عجل الله فرجه و کشی میگوید دیگران داد پیر وی اوجی دهند و قال گشتی بر زبان دارند اگر چه با ما است
 و اعظمیت رسیده باشند محمد بن سعود قال حدیثی نقلی بن الحسن قال کان ایمان من اهل البصرة
 و کان لیکن الکوفه و کان من الناصبه و سیه بنی قال استیلا لبقما من اصحاب لی عبد الله اجمعت
 اصحاب علی الصبح بالصبح من یولار و تصد لقیم لایقون و افتوا ائمه بالفتن من دون اولیک
 الذین عدونا هم و سینا هم تفهیم بن ولج و عبد الله بن مکان و عبد الله بن کثیر و عبد الله بن عثمان و ابی
 بن عثمان و کتب دیگر نیز بران اوان لیل است که اجماع علماء اثنا عشریه بر توشیح اوجی نمایند و این
 او را بصحت می ستانند و حکم بایمان بودنش نیز بر طبق اصول خویش می فرمایند و عمر
 سعد نیز بعضی از محدثین سینا بی ایمان نبود ولی ارتکاب مرتکب گناه کبیره نبود و کذا کثیر
 و بالا گذشت که نزد دلاروم دار قتل انبیا علیهم السلام علی سبیل الاطلاق کفر نبود بلکه بوجوب
 محسنه مستحسن بود و از اینجا که این حکم متضرع است بر عدل باری عز و جل و ان امر است که جمع فتن
 عدیل بران اتفاق دارند و چگونه این برادران شغال و فودی الا ذناب جماع بران نگفتند که بران
 ان کسی مومن میشود و چنانچه بدالات قطعی از عبارت عدایه شیعیان و انشتی پس اجماع بر استحسان
 قبل انبیا عموما و خصوصا بر قتل سید و سرور ایشان بطریق اولی که مفاسد امامت جناب
 مشکل کشا پیش حضرت روح الامین رئیس ملائکه مقربین مدلل فرمود و دست از چنین رست
 با کشید که انیمه امور و داعی و جوب قتل شریعت عیان و با نند بر احوال است رئیس بی و دخوا
 و ازین اجماع شاید کسی از قدمای عدیله تشکی تواند شد و انهم بعضی از وجوه نه کلیت ان پس من
 حیث عدل سخن همین است و ذکر هیچ هر که خواهد درین میدان نکاد و درسی نماید و بپسند که فتح و
 و فیر و زری برای کیست و سبب شکست ندایت علامت اثنا عشریه از بهر چیست لغو و با نند
 من هذا المقالات علی اصول اهل التملک من بعد بیا و بایا آورده که روضه نبیته فواج
 راستوده اند که مکلف چنانچه تقوی بوده اند چه عجب که نیت عمر سعد هم چنین باشد با وجودیکه
 او مکلف نبود ولیکن حجتی نیا او را بران آورد چنانچه رطل بوق بن عوف بنی شمر در باره مالک
 و مامون مانند ایشان داد و بلاغت میداد و مشهدی هم پیش از پیش میگوید و در ملاذ اعتقاد
 پناه می جوید و این باب اگر کشایم عمر بیا بیا رسد جنوات رقص با اینام کشایم این مرسته
 بود از توشیح ناصیه و اقصیه پس عدی و نهایتی ندارد و تالیفات محبت که بلا از سبیل
 و کتب طباطبائی باید دید که چسب نولسید که صفون روایات متواتره از انیمه طاهره

یقیناً ولایت بر آن دارد که واقفیه بدتر از خوارج و نواصب دشمنان دین اند و اهل بیت علیهم السلام نقیض و ماتم ایشان بیان کرده شیعیان خود را از صحبت شان تخذیر کرده اند که با یقین بالاتر از تخذیر صحبت نواصب است و بعضی از وجوه آن قبل ازین گذشت که زینب آن امور از خوارج و نواصب بعد و ریاضه و آن همه دشمنی را که تواند ضبط کردن و بے اندامیها را که تواند نوشتن بخاشی رئیس فریق تنقید ابراهیم بن ابی سمال را که واقعی بود و تقیه میگید و دیگران هم توثیق نمایند و هم واقعی میدانند برای تشبیه برین دو حرف گفتا و دیدیم و اگر و تقوعل نکردیم پس همان بهتر که قصه را کوتاه کنم و در بقیه اقوال رویه مجتهدان را دم و گداوریم هم نظر نمایم **قوله** غرضت آنکه عایشه و معاویه را از اظهار عیارتش موهم آنست که این هر دو در یک وقت خروج نمودند و در مقابل جناب میلشگر کشی و صفت آرای نمودند و این امر از کتب من برمی آید بلکه در آن زمان معاویه در شام بود چنانچه از متون صحیح و لاخوان و انشای طین و الفضال و الزندقیه هم پوشش می افتد و نسخه صحیح مختصر از آن که مرزا کاظم علی صاحب از کتبه بیات لال زینب بخاست و مجتهد اول گزاینده از او موجود و هر چند نقیه بواسطه احباب طبعیم نسخه دیگری فرستاد و از زمانه زاده و سبیل برین و هم ازین جمله هم ظاهر است یعنی تفسیر مجتهدان از این در هر من خصوصاً تاسیخ دانی که از اکثر مقاماتش پیداست و امریکه بقتل و قتل و سفر بصره یعنی بواسطه جل سویی باشد آنکه از اخبار مختلفه که باعث سفر امیر المومنین ابوی بصره شد احاطه قسطه نوی نوی نویین بر آگاه جناب امیر المومنین ابوی که غرض می نشی آنچه آنها باطل را غلطی شنیدند و بار و کجیم جناب بایر گفتند و با و صفت دعوی شیعیه حکم را چنانست که کند و از پنج ابلاغت هم مخالفت ایشان چنان بر سر آید که جناب امیر را در کافوی خود آورده بودند و تنقیح آن جناب وقت شد که جناب امیر سیاه از اصحاب نزد صده یقه فرستاد تا حقیقه الامر دریابد و بے کم و کاست معروض دارد چون حاضر شد و سلام کرد پرسید که سبب سفر برین شهر چیست فرمود اصلاح امور است و ابراهیم صفا اسبیل که طلحه و زبیر از خطلم و ندوان قتل عثمان و خوف بر بادی ناموس و جان از مدینه طبعیه بد آمدند چون طمین شوند و راسخام خلافت سر قضوی شرک یک کردند و با اتفاق ایشان کار خلافت ملکه تمام باید و کسی را محال بقاوت باقی نماند پس قصاص از قاتلین عثمان گرفته شود که شرف و فساد را از هر جانب در مسلمین برانگیخته اند و چون داد که چون ملکه شاکت و جمیعت دارند این معنی بدون اتفاق چگونه صورت گیرد و اگر امر فزونیها دست اندازیم قنده دیگر عیاش شود در خسته خرید پیدا آمد پس همدگر ترسل و رسایل چنان هر ارگرفت که در مجلسیکه خالی از اعضا باشد بنشینند و همدگر درین باب شوری نمایند

و هر چه در آن مجلس تشریاف یابد بر آن کار بندند این سبب است و دیگر هواخواها نقش دیدند که صورت
 زوال پدید آمد این صحبت فقط برای قبضه اخراج ماست این در باره از نیکوکاران است
 نباید داد و وقت غفلت بر جماعت طرف ثانی باید تاخت و چون تهر کسی بداند که مزارع را
 جوگر است آتش فتنه بلند شود و احدی بپس نبرد که این بلا از جانب ماست هر گاه نوبت
 بشمشیر رسید در آن وقت که تحقیق تواند کرد و کین شتر صالح است یا خرد و جال و موافق آیات
 قرآنی و علو مرتبه جانین بدالات احادیث رسول یزدانی همین است که مجمل و مشا تر بمسوط
 تعلیم آمد اگر چه بعضی از مورخین اخبار دیگر که تخطیلات فرتنه مذکور یعنی اهل بلوی باشد
 نیز آورند که تفتیح و تحقیق کار ایشان نیست حتی که در کتب فریقین دیده باشی که محققین
 اند اتول ابو عظیم و ذوالک تحریه المورخین و چگونه چنین نباشد که مباحی فساد و در وقت
 اهل غساد در لشکر موجود بود که مذمت شیخ مجبول تراشیده است کافی متناظر الکشی سبب
 ضلالت شیعه می گردید که الوهیت جناب مرتضوی را متقدّمه محدث نجفی در تحقیق فقط
 نزدیک آورده و گفته آنچه مقصودش در فارسی این است که بعضی گویند زمانه قومی است
 از سبایه اصحاب عبید الله بن سبا که اخلاص اسلام نمود برای فتنه انگیزی و مگر اگردن اهل اسلام
 اول کرد بلا از هر طرف بر عثمان نازل نمود باز تا بلویا فتنه جهال شیعه را بران آورد که معتقد
 و الوهیت کشید و در باره حضرت مرتضوی پس امیر المومنین حکم توبه برای ایشان فرمود و
 لیکن قبول نکردند تا حضرت مبالغه در عبرت مردم و برای مزید تنبیه ایشان را احراق فرمود و
 از اینجا انیم معلوم شد که کشی ابن سبا و تلامذه او احدی نبود و کار کتب دیگر از محققین شیعه کشی نیست
 است که مقتدا و منتقا در حضرت مرتضوی خاک بسته گردانند و این عاقبت ایشان بود که در هر دو جهان
 خسر الدنیا و الاخرت شدند و بما وای خود فایر گردیدند و کتب لو تشریح المبین و معنی نماز که در کتب مشهور
 بجایگاه کور است که امیر المومنین حکم فرمود تا زمانه قومه را سوختند و همین فرتنه متعین است که رئیس ایشان
 هم مدعی نبوت خویش بود و دوم دعوی الوهیت برای اصحاب می نمود و علی رؤس الاشبا و جنابا
 شریف مرتضوی میگفت بمقتضای مخرج چه دلاور است و در دیگر کتب چراغ دانسته که ماینداری که
 مرا بر سم رسالت فرستادی تا بجای تو دعوت کردم پس بعد از گرفتاری اولین از انرا احضار نمودی
 بدین هر چه بان پلید کرده باشند برای عبرت خلائق و مزید تعزیر او عین مصلحت بوده باشد تا از
 دیگران که مرتکب کفر و شرک عوت خلق بطرف الوهیت خاتم الخلفاء و انگاه بعد از اظهار اسلام نمودند
 کار او از مختار رفته هم در گذشت و هر چند محدث نجفی رعایه لمدیه برای تلامذه او فتنه جهال فرودند تا
 دامن علای قدیم خویش پاک سازند و لیکن بادی عوز هنوز از عمارت شریوی انیم بر بلند

اهل فطانت و ارباب فراست می رسد که مخلوقات الهی لطیف مخلقه و اوضاع جداگانه دارند علم را با و
 الوهیت رسانند و خاصه را مقارن این درجه گردانند که علی مرتضی خلیفه چهارم امام اول است و
 خلفای معتقدین و منقادین شان کافرین و مرتدین اند چنانچه از مختار ابو عمر کشی واضح است
 و از نجاست که محققین این فن معتقدین الوهیت امیر المومنین را بوسه سلطان ابلیس بعد از شد
 تلامذه او قرار داده اند تا همه مدارس اهل واسطه و ادنی نور و پدید شود و قد ماسه ر فقه بزر
 تو سبب باشند و ادنی برین تلامذه ان بے دین مطابق واقع فرقه تقفیل گردند و لایینک مش
 خیر قبوله اقل که سبب عدالت از ان جناب می نمودند و ان مستلزم انکار ریاضت امام است
اقول سنی لا اقل نزد هر محاوره آن بلکه ادنی طلبه نیز همین است که کمترین درجات باشد
 پس این مغالطه دیگر است که از جناب مجتهد الزمانی دقیقه شناسیش اجرام آسمانی معد و ریاضت
 تقفیل این عمل آنکه ادنی درجه در نی مقام عدم تقید احکام است و ان احتمالات دارد یکی آنکه
 صبیح تم تقید حکم بر قائمین و اهل بلوی شوکت و جمیع شان بود که بدون اتفاق و جمیع اهل اسلام
 باعث رخنه میشدند و کثرت شان و بعضی از روایات پچهل هزار می رسد و کمترین عدد شان
 دوازده هزار است پس مقایله و مقایله شان جنگل یرایان و تورانیانست و معلوم است
 و مثل مشهور که جنگ دوسه دارد و فتح و شکست و اختیار نیست و اگر ان مقدار موجب
 تسکین محبت سیدین شیعیه نباشد باری بکتاب نسخ ابلاغت رجوع فرمایند و یا و ابرام که در
 سابق در مقاله سا و سه فاعا عبارت بلینه خطبه شریفه نوشته ام و مضومش بدان گشته
 که اهل بلوی ما را آنقدر زیر حکم خویش گرفته اند که ایشانرا مالک ما مالک و کما که توانست و از
 شوکت و سطوت خویش احاطه تامه پیدا کردند و لذت بجائی رسیده که شمار ابرگ و گویه مصیبت
 و عذاب می رسانند و انواع مکر و دلت و واقعات می چشمانند و مقام بستی مانند که دمی
 یا سا تخم و تبه پیرس مشغول شویم و از منیاع نعیان ست ایچنه محققین اهل سنت درباره
 حوایین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تحفه و غیره بتقدیم رسانیده اند و
 خواص و عوام چنانچه با یافتم ان بی کلفت رسیده اند که بلوایان که اصرار بر ان
 داشتند و بعد از ان نورین در پی دیگران افتادند و خواستند که حوایین را
 بدان مظلوم ملحق سازند تا ناچار اسنان بدین طبعه بیرون رفتند و شد ایچنه شد
 و از باب انوار سنج و سیر و تحقیق دادند و در تمیقام دلم میخواست از تالیفات
 تحقیق که عبارت شان را جمع کنم و لیکن قلت فرصت و اندیشه اطاله کلام و امتیاز
 مانع شد محصل کلمات بزرگان آنست که زینهار ایشان را انکار لیاقت جناب مرتضوی

بنمود که انکار لیاقت جناب مرتضوی الا بایشان نسبت کردن افتاب جرم علمانی گفتن است
سبب آنکه در اسلام ایشان شک نیست و هزار آن احادیث فضایل حضرت امیر و ایشان
بذات انتخاب را خود این حواریین و امثال ایشان روایت میکردند پس لیاقت را چگونه
دید و دانسته انکار توانستند کرد بلی لایق این انکار و تکفیر و شنعان حضرت امام المتقین
خوارج بی دین استند که شیعه بحجت شامت رخص قدردان ایشان شدند و بلیت
ایشان را که از مبادی افعال و افعال ایشان است بدو ندانستند و سرچستی خواص که از
امامیه بعد و در آمد و حاجب و انستی و درین کتاب نقلا از کتب مجله و مجمع البحرین و
یعنی بار بار خواهی دانست و تیره تیره اثنا عشریه است و از اینجا نیز عیان شد که محبت ایشان
بالتام در دشمنی آل و اصحاب سزا و جبر مصر و است عیاذ بالله و دوم آنکه تفتیح و تعیین
قابلین برای قصاص و تخریر بمقتضای احتیاط امتداد زمانه میخواستند مصرع که توان
گشته پیوند کرد و درین نزدیکی دانستی که چون وسایط یو انیان از اخبار مرتفع شد
فرستاده امیر المؤمنین از یکد و منزل خدمت عالیه صدیق و حواله امین در رسید و حقیقه الامر
که نزد جانشین بود عیان گشت هر یک از این دو پسر بدیدند که قصاص از قاتلین عثمان بدو
اتفاق الی اسلام تنه اند شد و لیکن منافقین که کارشان فتنه انگیزی بود و باغواهی امیر
یعنی شیخون زدند و در عین عفت بر شکر بخان فتنه خویش می افروختند و کار فتنه را ابر
پس کجا ماند تقریرات شاگردان سبا و شیطان و تراره و هو مشر من الیه و د انصاری که
ام المؤمنین و همراهیان او عدالت را سلب کردند و این ادوی ترین درجه است و تسلیم
بیانست و استحقاق جناب امیر از خلافت است لغو و باندن ذلک بالجمله و درینا ده عدم
تقدیر حکم است با وصف اقرار بمعنی که قصاص از قابلین می یابد و لیکن بدو اتفاق
موجب ختم عظیم است الی غیر ذلک من الوجوه که عرف قول الله علی نعم المحبب اقول در اینجا فکلی
و فردی با یکی خود را بر همکنان مطابق ارشاد مومن جای خود در صورتی که عرف غیر مرقه مبرهن میگویند
چون معنی نعم محب و اقبال و الی الا ذلک است آنکه آنچه گفتیم از جماعت فتنه عثمان بلکه شرکت در
اخراج حکایت عظمی تسلیم انکار لیاقت است بر گان باطل محب و در واقع چنین نیست که سلب
عدالت نماید و هوتا نص قول الله سلب است می نمودند جوا بل عمر اصر او بعد از امیر که انکار
پس هرست که کلام و در حقیقت و چون عذر شنیدند اسم رفت و گذشت و اگر کسی از مقلدین و یا نقیر
او گوید که محبت تخصیص عدالت ازین جهت نمود و قید نعم المحبیل فرود خود قابل بعصمت امام
است حکایت امام الایمه و شیعه اثنا عشریه خصوصاً عصمت را مشروط امامت میدانند باید گفت لا بد از

را بقول و عرض تقریر فرمود و از وقت وقوع یلوی بر جناب ی انورین و واقعه شاد و قش
و مستند نشینی خویش بیان نمود و در پنج البلاغت ارشاد فرمود و آنچه دال بر آنست که من محکوم و مکرانی
از آنماست پس نه دامن مبارکش میگذاشتند و نه طاعت می نمودند و دعوی مزید از لاجنان بظا
می نمودند که حضرت امیر حکم حضرت بشیر و ندیر در مناجات صادق محکوم شدند بعیای بدنبون
تا آن ملاعین پایمال شدند و یونامو آهنا در تمام عالم انسانه گشت و هزاران کس از مدعیان
از رفاقت امام حسن با کبار علمای شیعه جدا شدند از دیگران و کسی انتخاب را مجروح کرد و کس
مصلای شریف در ربو و بسیاری انتخاب را نال المسلمین و مسود و وجوه المؤمنین نام نهادند
آنکه آنکه اصل الاموال است باین معنی که بدو آن اعتقاد و توفیق بود و دیگر اصول بکار آید
هیچ نمی آید و اصل تسویل با وجود ذکر ملاحم فاروقی در حدیث برای شان این امور را زباب
هتور و خیر خواهی حسن حجتی قرار دادند و هزاران هزار از ائمه و جمیع حضرت شهادت
عصمتی بستانند و بجه دامان این زیادان بیت مبهم را تسلط کنند و بجهایرید شده حضرت امام
و اولاده اصحابش را شهید کرده امام انتخاب را شروع نمودند شاید بجز خدا و حبیب اقیقه نه فراطیقا
آن جناب کس را حضرت بجا و فرمود که چون شما نام کنید و دیگران بگویند که ما را گشتند و بعضی مخالف نام از آنجا
نموده بعد زیارت یزید و از خون بهای امام پیداان بلیه دادند و کرامانی دادند و جمعی غلبه
و قویع و افقه که بلامهرت و گرید الا ندره کافی منتج المقال و بعضی دو امام را بدست خود گشتند و با هم گشتند
و بعضی و بلامهرت بسیار بیاری انچه از انان را برای زیره کردن بدو ان امام ضابطه برود و این تیر و قضا
میدید و علمای رفته عین مزین محبت قائمین ائمه داین انکار که انان را در اختیار داشتند و انان را
شقی را که میخواست که امام صادق را در زیره انهمی مجوسی که انان صاحبان انصاف و عین لقب گزاشتند و
امام صادق را انان در دفع نوشته که بدو ان را نیکو نگذاشته اند که انان بکلیتی بدو تر آنکه در حق
مردان و شیعه بزدان در کتاب جامع الاخبار از انان اسلام تا وفات مظهر کفر نیست کردند و انان بلامهرت
قوم انصاف را که از انان ببارک می انداختند و از انان کفره فخره مثل صاحب کفالی غیر نمک انان خصایص
الشیعه کین ابوطالب شد المقلدین باز گویند که انان کفران را می گشت ایاصورت و لباس و زود از انان
متغیر میکرد و انان از کسی بی وقت کافی حتی الثقیین و البجارت و عین که این امور را رفته هنوز با و است
خرفنا بسیار و بنیق و شایسته و انان کفایت قدامهم شکاست چنان نگفته اند که آدمی مطیع شایسته
آنکه در کس عادت امام الامیر چنان گرفتار اند که میبایست اسلحجات نازند و در باب معتدین رفته خصوصاً
رطل بوق چه گفته شود که بلامهرت و در مجالس المؤمنین چه نوشته که آخر الشیعه تراشی و و لمانشی نزد رفته
هم طعنت گردید و جمعی این روایات را بنام جناب امیر ساخته اند که شیعه لعن و سب هر قدر که خواهند

بحکم تقیه و رباب بن گفته باشند کافی الاصول و مکتوبات فی الوافی و الصافی و پلا و قورمه و رستم و
 نواصب بخورند اگر چه عمر نادان بسره نمایند بخلاف البی و اصحاب جیش باجر و او تر کوا و اطمانیم و الهی
 امام صادق و دیگر ائمه همیشه سب جناب میر می شنیدند و دوست های نواصب می پویدند و چنانچه
 دیگران را مسموم میکرد و ایندند کافی ترجمه لایح و اگر حضرت عقیل فاقه معاویه را مستحسن نمیدانست
 چراغ تقیه عمر در محبتش ماند و هم بر فاشش وفات یافت چنانچه محمدم البیرون و مطلع النیرین است و محمد
 بن ابی بکر را با وجودیکه در بلوی شریک شد و جناب میر بلوایان را دفع مینمود و آب و دانه بعثمان
 میر ساینده با وجود چنین مخالفت امیر خال المومنین ساختند و علمای امامیه بن فصلی که بعد از قلم کردند
 که اگر تر خال بایست با چارچوب و بر صدیق را تو خال شمارند اینک شنیدند در وقت مذکور بود و هرگاه
 گفتگو در قتل عثمان شروع شد امیر المومنین فرمود سر امیر بکن و مقام ابراهیم و بروی کعبه ببرند تا قسم
 خورم که شریک بلوی نبودم تا با مر قتل و بشیرکت خون چه رسد بهین که از اینجا حال سختی در افضح عیان شد
 که لایحان قسم شاه مردان و شیرینان را قطعاً و یقیناً راست میدانند و متبعه را و کان دروغ محضی پندارند
 و تقیید امام اعظم ثانی نمی نمایند که امر بر متوجه و برین قدر چه موقوف که این بابویه صدوق الکواذب قسم
 اتجنبا که کعبه غباری از شترین ندارم و هر که خواب در سرچشمه مقدس بنویسم میخیزم در علی الشراط و اصول
 دیگر آورده پس معلوم توان کرد که همه دروغ بود و ای برین نواصب که باز دعوی شیخ کشنده و فیکت و عوی
 حزی و لا و اطاعت و اتباع فاعبه و یا اولی الهی که قولی او را دروغ بپندارند باز دعوی دین او را بپندارند
 و انقیاد که یکم خزان میر بودند و هم بر حرمها شریفان اصرار نمودند و بدتر از آن خواجه و نواصب بودند و
 و نادر و سیدی ایمان را که با عترت امیر اعظم شان چنان بودند و راه ندیب و ثقات خود و گردانیدند
 و آنان را که با شیره قتل معصومین بدست خود و در تنسب المکملین فحش کردند و بر تقریرات شان تازی کردند
 کافی میخواند اجبار و غیره و نیز جناب میر را با خیال کشنده و همه پهای رسوخ و شمر و چنانچه نمونه آن از کتاب
 دیدی و یکوش هوش درین کتاب شنیدی سبحان الله چنین اشخاص شنیده خاص باشند آن بداشی عجیب
 و کسانیکه امیر المومنین را وصی حضرت بنی و بسیاری از امور کافی شرح الدین امینی اعتقاد کنند و گویند علی چه
 تبیین انرا و البته وصی المصطفی حقا امام الانس و الحجه و در غیرت و حق گوئی و حق جوئی و ادا نشدن حق
 و خاتم الخلفاء را از شیرین تر از دانه و احتمادات اتجنبا مقرر و بصواب معنی او را بر خطا اعتقاد و
 و نواصب بدترین کلمه گویان دانند و نیت خوارج را نه تنبیه و خلافت اکابر امامیه که معرفت مراد شیعه خاص
 بناشند فاعبه و یا اولی الالباب قبول جواب آن از عبارات سیوطی و غیره در سابق ظاهر گردید باقول
 بنیاطی و تو منقذ نامتاهی جوابش کامیانی چه رایه ظهور پوشید و از مدتی تو بسط احباب لغات پیش نمید
 و معتقدین او فرارسیده و حوصله ایشان از دیدنش تنگ و مطالع او ان صد گونه مورث غار و تنگ گردید

قال الله تعالى **وَمَنْ يُضِلَّهُمْ فَلْيُضِلَّهُمْ وَاعْلَىٰ فَاكُنْ لَّكَ كَانَتْ عَلَيْهِ الشَّقَاءُ** **قوله** يقطع نظرك
 اطلاق اين لفظ مجتهدين تا بعين محتاج بدليل است الخ دليلين معنی خود از قرآن مجید بآیت
 کریمه **وَلَا تَتَّبِعُوا أَتَّبِعُكُمْ** احسان و تفسیر آن از محسن الایمان عنقریب گذشته که رگسای کردن مجتهد
 شکسته و راه نفس را برایشان بر بسته اگر مقداری انصاف راستعاره کنند و بمطالعان پر دانه
 البته ایشانرا بمنزل مقصود رساند و هرگاه مجتهد و متقلدین و از جهت غلبه اجل و کربا مینا شوند
 و کور و کورانه درین بادیه روند حال شان مانند احم سابقه و مغربین سابقه خواهد بود و قال الله
 تعالى **وَإِنَّمَا تَقْوَىٰ مِنْكُمْ قَوْمًا فَاسْتَعِينُوا عَلَىٰ الْإِيمَانِ فَكَذَّبْتُمْ** **قوله** الصلوات علیکم وعلیٰ آئالتکم
 وعلیٰ جمیعکم **قوله** سلیمیم کریمیم **قوله** الی قول عدل صحاح منصوص الخلافه بود **قوله** این اوصاف را از
 کتابل سنت برای معاویه و ابوسفیان بروایات صحیحه باید ثابت کردن باز بر زبان آوردن کائنات
 و هوکاوتری و فساد و ممالکینی نبینی که از کتب معتبره و سابق عیان گشته که معاویه بن ابی سفیان
 مثل خلقای راشدین نبود و در فوج کشتی و میدان داری و بغا و راه خطایمیده و در کتب کلامیه تحقیقات
 امور و دنیا این امور با سبها مصرح گشته و در مباحث سابقه و لاحقه در تحریر و تقریر آمده انان
 غفلت نمودن کار مجتهد الزامانی از تبعین خطوات شیطانی خواهد بود و هرگاه جمهور متکلمین و مجتهدین
 اهل حق احدی را از خلقای راشدین منصوص الخلافه ندانند معاویه را چگونه بدین درجه نسبت
 چنانچه در نهایتا العقول امام فخر المله و الدین الرازی و تالیفات علامه سعد الدین نعمانی
 و سید سند علامه جرجانی مفصل مذکور است که حضرت سید المرسلین تعیین خلیفه را بر معاویه
 امت حقیقی خویش برگذاشتند که باعتراف ملاخیل قزوینی در شرح فارسی اصول کلت
 معاویه بن و انصار بودند عقل و عملا هم تائید آن میکنند که این بزرگان حاضرین مشایخ عظیمه
 و بیته الرضوان و ملازم صحبت سحر و جهمان و صدر اول مسلمانان بودند ایشان خلفا
 راشدین و خلقای حق متقین را برگزیدند و زینهار خلافت معاویه را در مقابلشان نپسندیدند
 و جناب امیر استدلال به بیعت شان فرمودند و این امور را عوام طلبه و فریقین میدانند
 چون مجتهد رخو دیکو را بگنج زده و هرزده چاگکی از و بجای فرست و فرزندی در ممتا با
 مجیب مصیب سرزده پس علاج او جز بعمل طایر طیار نتواند کرد که بلند پردازی او از حد و
 گزشت معتمد ایر و ایت محدثین خالی از ستایش و ثواب هم نیست که امر را **قوله** و بعد
 بیعت اوریع اصحاب الی قول بحال شبهه نخواهد بود **قوله** بنزید بد نصیب از تابعین هم
 با حسان دانستن کرامتی دیگر از کرامات مجتهد توان دانست پس او حسن الاجتهاد و بزرگوار
 از جهت تصون در کرامات شریک شدند و لیکن قرقی که مطابق روایات حق التیقین و صحیح

جاء الحق هو الباطل الباطل هو الحق

تمت ترجمه این آیه بركات نشان بستاندانی کتاب مستطاب

از انجمن معارف اسلامی
نشر شده است
در سال ۱۳۸۵



این کتاب در سال ۱۳۸۵
در تهران
نشر شده است

توسط
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

مطبع
دری هندو افره مطبوعه کرد

